توانا بود هر که دانا بود

بدانش دل پیر برنا بود

طهران - مهرماه ۱۳۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم

(وتمت كلمة ربّك صدقا و عدلاً لامبدّل لكلماته)

شاهنشاه دين پناه رضاشاه پهلوی خلدالله تعالی ملكه و سلطانه

تفسير شيخ ابو الفتوح رازی تغمده الله بغفرانه يكی از بهترين نفايس معدودی است که جزء ادبيات مهمهٔ فارسی فرقهٔ حقهٔ اثنی عشريه بشمار ميآيد اگر چه مفسران فارسی زبان تأليفات بسياری در بيان تنزيل و تأويل كلام مجيد ربانی نگاشته اند ولی بعقيدهٔ علمای اهل فن تفسير مزبور از هر جهت بی نظير و بديل ميباشد با اين تفصيل اين سفر جليل تا مدتی مهجور و از مطالعهٔ اهل نظر دور بود و اگر چه چند سال قبل بطبع و نشر قسمتی از آن اقدام گرديد ولی بعد از انتشار يك ثلث آن قضيه معوق و كار نا تمام ماند همان قسمت مطبوع هم (شايد بواسطهٔ عدم وسائل) خالي از اغلاط نيست و از اين رو انگونه كه بايد و شايد مطبوع طباع نيامد

تا اين ايام که بمصداق صحيحهٔ قلب السلطان بين اصبعی الرحمن انجام اين مهام مورد توجه خاص بندگان اعليحضرت اقدس همايون شهريار دل آگاه واقع گرديد از آنجا که دقيق و جليل امور اين كشور خاصه امور مربوطهٔ بمعارف بر خاطر مهر مظاهر همايونی مخفی و مستور نيست و بر كليهٔ جريانات واقف و مراقب ميباشند سزاوار ندانستند که اين امر بزرگ ناقص وابتر بماند لذا امر و ارادهٔ سنيّه ملوكانه بر عهدهٔ جناب مستطاب اجل آقای آقا ميرزا علي اصغر خان حكمت كفيل وزارت جليلهٔ معارف شرف صدور يافت که طبع تفسير و انجام اين امر خطير بيش از اين در عهدهٔ تأخير نماند و در معرض استفادهٔ عموم قرار داده شود تا كافهٔ مسلمانان بدعای وجود اقدس شاهنشاه دين پناه رطب اللّسان گرديده از بركات آيات و معانی كتاب مقدّس آسمانی خود بهره مند و بر خوردار گردند

جناب كفيل نبيل نيز امتثالاً لامره المطاع انجمنی از وجوه دانشمندان و فضلاء در تحت رياست جناب مستطاب اجل آقای تقوی مدعی العموم ديوانعالی تميز ترتيب داده اجرای منويات مقدسه خسروانه را نصب العين قرار داد تا انكه در اين تاريخ بحمد الله و حسن توفيقه جلد سوم تفسير رازی از آغاز سورهٔ مباركهٔ يونس تا پايان سورهٔ شريفه مؤمنون با طرزی مناسب و مرغوب بعد از استنساخ واستكتاب ومقابله وتصحيح وتنقيح (بقدر مقدور) بحليهٔ طبع آراسته گرديد و در نظر است که بعون الله تعالی هرچه زود تر قسمت چهارم و پنجم آن نيز بزيور طبع ونشر آراسته گردد و مردمان فارسی زبان از قرائت و تلاوت آن مستفيض و بهره مند گرديده در مواقع ترتيل آيات سبحانی و تدبر در تفسير كلمات آسمانی بدعای دوام و بقای دولت ابد مدت جاويد آيت سعادت و تعالی اين مرز و بوم را از آستان مليك منّان خواستار گردند انّه علی كلشيءٍ قدير و بالاجابة جدير

جلد سیم تفسیر

شیخ ابو الفتوح

رازی

سورة یونس علیه السلام مائة وتسع آیات وهی مکّیة

این سوره صد و نه آیه است و هزار و هشتصد و سی و دو کلمه و هفت هزار و پانصد و شصت و هفت حرف است و روایت است از ابو امامه رضی الله عنه از ابی کعب ره که رسول صلی الله علیه وآله وسلّم گفت هر که سوره یونس علیه السّلام را بخواند خدای تعالی جلّ جلاله بعدد هر کسی که ایمان داشت بیونس علیه السّلام وآنکه نداشت و بعدد آنها که با فرعون غرق شده اند ده حسنه در نامهٔ اعمال او نویسد

بسم الله الرّحمن الرّحیم

بنام خداوند بخشنده مهربان

الر تلك آیات الكتاب الحكیم * اكان للنّاس عجباً ان اوحینا الی رجل

منم خدای بخشاینده این آیات قرآن است که مشتمل حکمت است آیا هست مردمان را تعجبی آنکه وحی کردیم بسوی مردی

منهم ان انذر النّاس و بشّر الّذین آمنوا انّ لهم قدم صدق عند ربّهم قال

از ایشان که بیم کن مردمانرا و مژده ده آنانکه گرویدند آنکه ایشانرا پیشرو بر راستی نزد پروردگارشان گفتند

الكافرون انّ هذا لساحر مبین * انّ ربّكم الله الّذی خلق السّموات والارض

کافران بدرستیکه این هر آینه جادوئیست ظاهر بدرستیکه پروردگار شما خداست آنکه آفرید آسمانها و زمین را

فی ستّة ایّام ثمّ استوی علی العرش یدبّر الامر ما من شفیع الّا من بعد اذنه

درشش روز پس مستولی شد برپایان عرش تدبیر میکند مرکاینات را نیست هیچ شفیع مگر از پس رخصت او این است

ذلكم الله ربّكم فاعبدوه افلا تذكّرون * الیه مرجعكم جمیعاً وعد الله حقّاً انّه

شمارا خدا پروردگار شما پس بپرستید اورا آیا پس یاد نمیکنید بسوی اوست بازگشت شما همه وعده داد خدا وعده راست

یبدؤا الخلق ثمّ یعیده لیجزی الّذین آمنوا وعملوا الصّالحات بالقسط والّذین كفروا

بدرستیکه او اول آفرید خلق را پس میراند وزنده میکند تا جزا دهد آنهارا که گرویدند و کردند کار شایسته بعدل وآنها که کافر شدند

لهم شراب من حمیم وعذاب الیم بما كانوا یكفرون * هو الّذی جعل الشّمس ضیاء والقمر نوراً

ایشانراست آشامیدنی از آب گرم وعذاب دردناك بسبب آنچه بودند که کافر شدند اوست آن خدائیکه گردانید آفتاب را روشنی وماه را صاحب نور

وقدّره منازل لتعلموا عدد السّنین والحساب ما خلق الله ذلك الّا بالحقّ یفصّل الآیات لقوم

وتقدیر کرد اورا منزلها تابدانید شمار سالها وحساب ماهها نیافرید خدا این را مگر براستی روشن میکند نشانهارا برای گروهی که

یعلمون * انّ فی اختلاف اللّیل والنّهار وما خلق الله فی السّموات والارض لآیات لقوم یتّقون *

میدانند بدرستی که درآمد وشد شب وروز وآنچه آفرید خدا درآسمانها وزمین هرآینه نشانهاست مرگروهی را که بترسند

انّ الّذین لا یرجون لقاءنا ورضوا بالحیوة الدّنیا واطمانّوا بها والّذین هم عن آیاتنا غافلون *

بدرستی که آنانکه امید ندارند رسیدن باخرت را وراضی شدند بزندکانی دنیا وآرام گرفتند بان وایشانند از آیتهای ما بیخبران

اولئك مأویهم النّار بما كانوا یكسبون * انّ الّذین آمنوا وعملوا الصّالحات یهدیهم ربّهم

آن گروه جایشان آتش است بسبب آنچه بودند که کسب میکردند بدرستیکه آنها که گرویدند وکردند کارهای شایسته راهنماید ایشان را پروردگارشان

بایمانهم تجری من تحتهم الانهار فی جنّات النّعیم * دعویهم فیها سبحانك اللّهمّ وتحیّتهم فیها

بسبب ایمانشان بهشت را که میرود اززیر آنها نهرها دربوستانهای بانعمت خواندنشان دربهشت اینکه منزهی تو خداوندا ودرودشان دربهشت

سلام وآخر دعویهم ان الحمد لله ربّ العالمین * ولو یعجّل الله للنّاس الشّرّ استعجالهم

سلام وآخر خواندنشان اینکه سپاس مرخدایرا که پروردگار جهانیان است واگر تعجیل کند خدا برای مردمان شررا تعجیل ایشان

بالخیر لقضی الیهم اجلهم فنذر الّذین لا یرجون لقاءنا فی طغیانهم یعمهون *

بدعای خیر هرآینه گذارده شود بسویشان مدتشان پس وامیگذاریم آنانکه امید ندارند برسیدن ثواب ما درگمراهیشان سرگردانند .

قوله الر الر آیتی نشمرند کوفیان چنانکه الم وطه برای انکه این ملایم سرایت نیست وآن دو هست وابن کثیر ونافع وجعفر الر بتفخیم خوانند وحمزه وکسائی وابو عمرو وابن عامر باماله خواندند وازعاصم خلاف است میسره ازاو اماله روایت کند دیگران تفخیم آنچه درحروف مقطعه آمده است گفته شد درسورة البقره عکرمه وسعید جبیر وشعبی گفتند الر وحم ونون چون جمع کنی الرّحمن باشد قتاده گفته من اسماء القرآن ابو روق گفت فاتحة السوره وگفتند عزایم الله وگفتند قسم وسوگند است مجاهد وقتاده گفتند مراد بایات آیة توریة وانجیل وکتابهای پیشین است برای انکه تلك اشارة باشد بمؤنثی غایب ودیگر مفسران گفتند مراد آیات قرآن است وکتاب قرآن وحکیم محکم است واین بقرآن لایق است دیگر انکه ذکری نرفته است توریة وانجیل را وقرآن را ذکر میرود وتلك مانع نیست ازانکه اشارت باشد بحاضر چنانکه گفت . الم ذلك الكتاب . ومراد قرآن است پس تلك اینجا بمعنی هذه باشد وذلك آنجا بمعنی هذا چنانکه رفته است وحکیم محکم باشد بحلال وحرام وحدود واحکام مقاتل گفت محکم است ازباطل دراو هیچ دروغ نیست واین فعیل است بمعنی مفعل کقول الاعشی فی وصف قصیدته . عربیة تأتی الملوك حكیمة . قد قلتها لیقال من ذا قالها . وگفته اند مراد حاکم است فعیل بمعنی فاعل دلیله قوله . وانزل معهم الكتاب بالحقّ لیحكم بین النّاس فیما اختلفوا فیه . حسن گفت . حکیم ای حاکم بالعدل وبالاحسان وایتاء ذی القربی وبالنهی عن الفحشاء والمنكر والبغی وبالجنّة لمن اطاعه و بالنار لمن عصاه . گفت قرآن کتابی است حکم کننده بعدل واحسان وعطادادن خویشان ونهی کردن ازکارهای زشت ومنکر وظلم کردن ووعدهٔ بهشت آن را که طاعت دارد ووعید دوزخ آن راکه نافرمان باشد عطا گفت حاکم است بارزاق وآجال بروفق ارادات او برحسب مصلحت . اكان للنّاس عجباً . عبدالله عباس گفت سبب نزول آیت آن بود که چون رسول علیه السلام برون آمد

بهپیغامبری کافران گفتند خدای ازآن بزرگتراست کهاورا ازآدمیان پیغامبرباشد خدای تعالی این آیت فرستاد
گفت مردمانرا یعنی اهل مکهرا عجب نباید انکه ماوحی کردیم بمردی ازایشان یعنی بمحمد ؑ ان مع الفعل درتاویل
مصدراست درمحل رفع باسم کان وعجباً نصب است بخبرکان والتقدیر . اکان ایحائنا الی رجل منهم عجباً . وحی
کردن ما بامردی ازایشان عجب است . قوله ان انذرالناس . ان مع الفعل درمحل نصب است بانکه مفعول
اوحیناست ودرجای مصدراست . ای اوحینا الیه انذارالناس وتبشیرهم . گفت مردمانرا بترسان یعنی کافران
مکه ومژدهده مؤمنانرا که ایشانرا بنزدیك خدایشان قدم صدق است وان مع اسمها وخبرها درمحل نصب است
بوقوع البشارة علیه عبدالله عباس گفت معنی قدم صدق مزدی است نیکو باعمال صالح که تقدیم کردند ضحاك گفت
ثواب صدق مجاهد گفت اعمال صالح باشد علی بن ابی طلحه گفت ازعبدالله عباس انچه سابق شده باشد ایشانرا از
سعادت درذکر اول قتاده گفت سلف صدق زید بن اسلم گفت شفاعت رسول است ؑ یمان گفت ایمان ایشانست عطا
گفت مقام صدق بود که آنرا زوال نبود ودراو سختی نبود بل نعیمی مقیم باشد وخلودیکه بان مرگ نبود حسن گفت
عملی که تقدیم کرده باشند صالح بر آن قدوم کنند ابوحاتم گفت منزل صدق نظیره قوله ، رب ادخلنی مدخل صدق و
اخرجنی مخرج صدق . عبدالعزیز بن یحیی گفت معناه فی قوله ان الذین سبقت لهم منا الحسنی . زجاج گفت
منزلتی رفیع باشد وگفتهاند تقدیم خداست سبحانه وتعالی این امت را بردگرامتان دربعث ونشور روزقیامت
وهو من قوله ؑ . نحن الاخرون السابقون یوم القیمة . وقدم مقدم باشد فعل بمعنی مفعول کالنقض والقبض
. انکه اضافه کرد اورا باصدق وآن ازصفت است کمسجد الجامع وحب الحصید ابن الاعرابی گفت . القدم
المتقدم فی الشرف : مرد پیش رو باشد درشرف قال العجاج . زل بنو العوام عن آل الحکم . وترکوا الملك
لملك ذی قدم . ای ذی اقدام ای ذی تقدم . ابوعبیده وکسائی گفتند هرسابقی درخیروشر او بنزدیك عرب
قدم باشد . یقال لفلان قدم فی الاسلام وله عندی قدم صدق وقدم سوء . واین لفظ مؤنث است حملاً علی قدم
الجارحه یقال قدم حسنة وقدم صالحة قال حسان بن ثابت . لنا القدم العلیا الیك وخلفنا . لاولنا فی طاعة الله تابع .
وقال ذوالرمه . لکم قدم لاینکر الناس انها . مع الحسب العادی طمت علی البحر . وقال آخر . فقدت به
قدم الفجار وغودرت . انسابهم من فضة من خالف . قال الکافرون . گفتند کافران این سحری است
روشن وهذا اشارت باشد بقرآن که ذکر او رفت فی قوله . الر تلك آیات الکتاب الحکیم ، وکوفیان خواندند .
ان هذا الساحر مبین . بروزن فاعل وبراین قرآئت هذا اشارت برسول ؑ باشد حاشاه من ذلك . ان ربکم الله
الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام . حقتعالی گفت خداوند شما آن خداست که آسمانها وزمینها
بیافرید درشش روز باین مدت انشا کرد واختراع آنانرا چندین انواع بدایع وعجایب وبیان کردیم که لفظ
رب درحق خدای تعالی مطلق گویند ودرحق جز خدای مقید . ثم استوی علی العرش . وبرعرش مستولی
شد ومثل آیت درتفسیر سورة الاعراف ذکر برفت ودرخلق آسمان وزمین دراین مدت باانکه قادربود که بیك
طرفة العین بیافریند دوقول گفتند . یکی انکه دانست که فرشتگانرا درآن لطفی واعتباری باشد وروا بود که
دگرمکلفانرا چون بشنوند هم لطف باشد . ووجه دوم انکه بتدریج آفرید چنانکه آدمیرا بتدریج میرساند از
حالی بحالی تادورتر باشد ازایهام اتفاق ودعوی طبع وایجاب وانچه ملحدان ومبطلان گفتند .
قوله یدبر الامر . کارها بتدبیر وتقدیر میفرماید وابوالقاسم گفت روا باشد که خلق آسمان وزمین بمدت
راست شود ومقدور نبود بیکساعت آفریدن . کالجمع بین الضدین وان یکون الحرکة لافی محل ، واین چیزی

نیست برای انکه این اختراع جواهراست وجواهر دروجود موقوف نیست بروقتی دون وقتی پس هیچ وقت نباشد
والاقا در الذات قادر باشد برانکه چندانکه خواهد بیافریند مادام تا در ازل نباشد ونه چنین است جمع
ضدین واحتیاج حرکت درمحل انکه گفت . مامن شفیع . هیچ شفیعی نیست الا از پس فرمان او یعنی تا او
فرمان ندهد کس راشفاعت نرسد وشفیع سائل باشد در باب اسقاط مضار از غیری واصحاب وعید گفتند
سائل باشد در حق غیر زیادت منافع را حق تعالی بیان کرد که کس را شفاعت نباشد الا بفرمان خدایتعالی
تا آنان که گفتند ازمشرکان هؤلاء شفعاؤنا عندالله . طمع بردارند وبدانند که شفاعت نرسد ایشانرا ونه هیچ کس را
تاخدای دستوری ندهد وعرش محتمل است درلغت سه معنی را یکی معنی ملك آمد چنانکه شاعر گفت .
راؤا عرشی تثلم جانباه . دگر بمعنی بناء من قوله وما یعرشون ومنه العریش . دیگر بمعنی سریر فی قوله ولها
عرش عظیم . وعرش که خدای تعالی آنرا عظیم خواند از قسمت سوم باشد . ذلکم الله ربکم . او خدای
شماست که از شما مستحق عبادت است بنعمتها که باشما کرد از اصول نعم که نعمت منعمان بی آن
تمام نشود ازحیات وقدرت وشهوت ونفرت کمال عقل . فاعبدوه . اورا بپرستید که سزاوار پرستش اوست
بفعل این نعمها . افلا تذکرون . اندیشه نمی کنی . الیه مرجعکم جمیعاً . حق تعالی بطریق تذکیر نعمت خلق را
دعوت کرد در آیت اول باز دراین آیت بطریق ترهیب وتخفیف وتحذیر گفت مرجع وباز گشت شما
برای جزا باماهست وجمیعاً نصب او برحال است ای مجتمعین . وعدالله حقاً . نصب او برمصدراست ای وعدالله
وعداً حقاً وقیل وعدالله وعداً وحق ذلك الوعد حقاً وروا بود که نصب حقاً برحال بود ، انه یبدؤ الخلق
ثم یعیده ، ابتداء خلق او کند وانشاء وآغاز ازعدم وهیچ نابوده باز اعاده کند پس از آنکه نیست کرده باشد
ومراد بخلق مخلوق است وجمله قراء خواندند بکسر همزه علی الابتداء مگر ابوحفص که او خواند انه بفتح
همزه علی تقدیر لانه اوبانه کما قال الشاعر . احقاً عبادالله ان لست لاقیا ، بثنیة اویلتقی الثریا رقیبها . فرا گفت
فتح الف برآن باشد که مفعول حقاً بود ای حقاً انه چنانکه دربیت هست قوله لیجزی الذین آمنوا وعملوا الصالحات
بالقسط . تاخدایتعالی آنان را که ایمان آورده باشند وعمل صالح کرده جزاو پاداشت دهد بعدل واحسان
چنانکه از حق ایشان هیچ نقصان نکنند انگه ابتداء کلام دیگر کرد وگفت . والذین کفروا لهم شراب من
حمیم . اما کافران ایشان را باشد شرابی از حمیم یعنی محموم تافته فعیل بمعنی مفعول وعرب هرچه بجوشانند
آنرا حمیم خوانند قال امرؤ القیس . وکل یوم لها مقطرة . فیها کباء معدة وحمیم . وعذاب الیم ، ونیز ایشانرا
عذابی بود سخت مولم بدردارنده بواجب واستحقاق بان که کفر آورده باشند . قوله هو الذی جعل الشمس
ضیاء گفت او آن خداست که آفتاب را سبب روشنائی روز ساخت وماه را سبب روشنائی شب ابوعلی گفت
ضیاء ازدووجه بیرون نیست یا جمع ضوء باشد کسوط وسیاط یا مصدر ضاء یضوء ضیاءً باشد کقام یقوم قیاماً
وعاد یعود عیاداً وکلبی گفت روی ماه وآفتاب باهل هفت آسمان روشنائی میدهد وپشت شان اهل هفت
زمین را وگفته اند ضیاء بلیغ تر باشد از نور برای انکه آفتاب را ضیاء گفت قمر را نور ویقال اضاء النهار وانار اللیل ولا یقال
اضاء اللیل وحقتعالی درآفتاب وماه دوعلامت ودلالت نهاد درگردانیدن ایشان درهوا معلق بی دعامه اززیر وعلاقه
ازبالا انکه هردو بسیر مقدر کرد دراین دوازده برج باستارگان دیگر آنرا وصف کرد . بالخنس الجوار الکنس .
وسیر ایشان چنان نهاد که راجع نشود وقوله . قدره منازل . گفتند قدر بمعنی جعل کرد برای آن متعدی
کرد آنرا بدو مفعول وبعضی دگر گفتند آن خواست . وقدر له منازل . وآنرا تقدیر کرد منازل . بعضی گفتند

ضمیر راجع است باقمر زیرا که او اقرب المذکورین است و نیز برای انکه اعتنا بشأن او بیشتر است ازانکه
ماههاء عرب بروی است از محرم تا بذی الحجه و معاملات و مداینات و آجال دیون و جز آن بر ماههاست که علامت
ازاهله باشد و منازل بیست و هشت منزل است بر عدد شبهاء ماه جز آن دو شب که در سر او باشد که نه بینند اورا
و گفته اند در نور آفتاب بود از وقت اجتماع تا بان وقت که دوازده درج یا کم بیش ازاو باز پس افتد علی
خلاف بینهم فی ذلك هر شب بیك منزل باشد از این منازل و نامهاء منازل این است. الغفر . الزبانا . الاکلیل .
القلب ، الشوله . النعایم . البلده . سعد الذابح . سعد بلع . سعد السعود . سعد الاخبیه . فرع الدلو المقدم
. فرع الدلو المؤخر . بطن الحوت . الشرطین . البطین . الثریاء . الدبران . الهقعه . الهنعه . الذراع .
النثره . الطرفه . الجبهه . الزبره . الصرفه . العوا . السماك . و این اسماء کواکب است که منازل قمر باشد
و گفتند اراد و قدرهما یعنی برای آفتاب و ماه منازلی تقدیر کرد و لکن اکتفا کرد بذکر یکی از دگر چنانکه گفت .
والله و رسوله احق ان یرضوه . و چنانکه شاعر گفت . رمانی بامر کنت منه و والدی . بریأ و من حول الطوی
رمانی . و منازل شمس و قمر و زهره و مشتری و مریخ و زحل و عطارد که جمله هفتند این دوازده است که آن را
بروج میخوانند . حمل . ثور جوزا . سرطان . اسد . سنبله . میزان . عقرب . قوس . جدی . دلو . حوت . انکه
از تقدیر او آن است که مقام این کواکب در این بروج مختلف ساخت مقام ماه در هر برجی دو روز و ثلث روزی
باشد و فلك را بیست و هشت روز ببرد ، و مقام آفتاب در هر برجی یکماه باشد و فلك بیك سال ببرد . و مقام
عطارد در هر برجی شانزده روز باشد و فلك را بشش ماه ببرد . و مقام زهره در هر برجی بیست و هشت روز باشد
و فلك را بده ماه ببرد ، و مقام مریخ در هر برجی چهل و پنج روز باشد و فلك را بیك سال و نیم ببرد . و مقام
مشتری در هر برجی یکسال باشد و فلك را بدوازده سال ببرد . و مقام زحل در هر برجی دو سال و نیم باشد
و فلك را بسی سال ببرد . و گفته اند آفتاب سیصد و شصت بار و ربع و ثمن زمین است و زمین از ماه مهتر است
بسی و نه بار و آفتاب از ماه مهتر است بهزار و ششصد و چهل و چهار بار علی ما زعم اهل الحساب والله اعلم بتحقیق ذلك
انکه بیان کرد که این چرا کردم . لتعلموا عدد السنین . تا شما عدد سالها بدانید و حساب بشناسید برای انکه حساب
از دو گونه است یکی حساب تازیان است و آن بر ماه است و یکی حساب فارسیان است و آن بر آفتاب است این بر فصول
باشد آن بر اهله انکه گفت این همه بحق آفریدم نه بباطل بحکمت آفریدم نه ببازی ، نفصل الآیات لقوم یعلمون : تفصیل
میدهیم آیات را برای قومی که دانند و اندیشه کنند ابن کثیر و ابو عمرو و حفص خواندند یفصل بیاردّ اَ علی اسم الله
تعالی و باقی قراّ بنون علی اخبار الله تعالی عن نفسه علی سبیل التعظیم و قوله ، ما خلق الله ذلك : این اشاره است بخالق
دون اعیان چه اگر اشارة باعیان بودی تلك گفتی . ان فی اختلاف اللیل والنهار : در اختلاف شب و روز در این
سه قول گفتند ، یکی انکه اختلاف آمد و شد باشد برای انکه بر خلاف یکدیگر باشند چه قطع مسافت باشد در جهات
مختلفه و اکوان باختلاف جهات متضاد شوند ، یقال اختلفت الی فلان مدة . آمد و شد کردم بنزد فلان مدتی یعنی
شب میاید و روز میشود در قولی دیگر آن است که مختلفند و با یکدیگر نمانند در شکل چه یکی روشن و نورانی است و
یکی مظلم و تاریك پس ازاین وجه بخلاف یکدیگرند و قول سیم آن است که مختلفند در طول و قصر گاه روز دراز است
و شب کوتاه و گاه شب دراز است و روز کوتاه هرچه از شب بکاهد در روز افزاید و هرچه از روز بکاهد در شب
افزاید و در سالی دو روز باشد که شب و روز برابر باشند یکی انکه آفتاب بسر حمل آید و دیگر انکه آفتاب بمیزان آید .
و ما خلق الله فی السموات والارض ، و انچه خدای تعالی در آسمان و زمین آفریده است ، در آسمان از آفتاب و ماه و

ستارگان و بروج و منازل و کواکب و ثوابت و سیاره و انواع فرشتگان و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت . و انچه
در زمین آفریده است از انواع حیوان و جماد از کوهها و دریاها و آدمیان و جنیان و بهایم و وحوش و سباع و طیور
و آنچه تفصیل آن جز او نداند ، لآیات . در این جمله آیاتی هست و دلالاتی و بیناتی آنان را که متقی باشند و از عقاب او
بترسند و از معاصی او اجتناب کنند عبدالله عباس گفت سبب نزول آیه آن بود که کافران گفتند آیتی بیار مارا تا ما بتو
ایمان آریم حق تعالی این آیات بفرستاد و گفت این همه آیات و بینات و حجج و دلایل است بر الهیت و وحدانیت من
و لکن کسی را آیات باشد که در او نگرد انکه گفت . ان الذین لا یرجون لقائنا ، آنانکه ثواب ما امید ندارند و از عقاب ما
نترسند و ایمان ندارند ببعث و نشور و انکه ایشان را بنزد ما باید آمدن و ملاقات حساب و کتاب . و رضوا بالحیوة الدنیا .
و بزندگانی دنیا که نزدیکتر است راضی شده اند و همت ایشان از آن برتر نمیشود . و اطمأنوا بها . و با دنیا ساکن شده اند
و پشت باو باز داده و اعتماد کرده بر او و آنانکه از آیات و ادله و حجج ما غافلند و بی خبرند عبدالله عباس گفت مراد
بآیات یا قرآن است یا محمد و حمل آن بر عموم کردن اولی تر باشد و بعضی اهل علم گفتند رجاء در آیت بمعنی خوف است
چنانکه هزلی گفت ، اذا لسعته النحل لم یرج لسعها . و خالفها فی بیت نوب عواسل . و علی ذلك فسرّ قوله تعالی .
مالکم لا ترجون لله وقاراً ، ای لا تخافون الله عظمة و تفسیر لقا پیش ازاین مستقصی برفته است . اولئك مأویهم .
آنانکه باین صفت باشند از کافران ایشان را مأوای دوزخ است بانچه کرده باشند و این هم از آن آیات است که دلیل عدل
میکنند و انکه جزا بر عمل باشد . انّ الذین آمنوا و عملوا الصالحات ، گفت آنانکه بگرویدند و عمل صالح کردند و
این آیت و امثال این جمله دلیل است بر انکه عمل صالح از ایمان نباشد ، یهدیهم ربهم بایمانهم ، خدای تعالی ایشان را
ثواب دهد بایمانشان نظیره قوله . والذین قتلوا فی سبیل الله فلن یضل اعمالهم . سیهدیهم ای سیثیبهم برای انکه پس از
کشتن و شهادت هدایت بایمان نباشد و اگر شرح دهند بر هدایت بهشت هم بمعنی ثواب باشد ، تجری من تحتهم الانهار .
در زیر ایشان جویها میرود و ایشان در بهشت مقیم باشند مجاهد گفت . یهدیهم بالنور علی الصراط کما قال الله تعالی .
و یجعل لکم نوراً تمشون به . در خبر است که رسول ع جبرئیل را گفت . کیف تجوز امتی علی الصراط . امت من
صراط چگونه گذارند برفت و باز آمد و گفت خدایت سلام میرساند و میگوید . انك تجوز الصراط بنوری و علی بن
ابیطالب یجوز الصراط بنورك و امتك تجوز الصراط بنور علیّ فنور امتك من نور علی و نور علی من نورك و نورك
من نور الله . گفت تو بر صراط بنور من گذری و علی بن ابیطالب بر صراط بنور تو گذرد و امت تو بر صراط بنور
علی گذرد و نور امت تو از نور علی باشد و نور علی از نور تو و نور تو از نور خدا ، در خبر است که رسول ع گفت
که چون بنده سر از گور بر آورد عمل صالحش پیش او آید بر نکوتر صورتی و هیئتی او گوید تو کیستی که من تورا بس
نیکو روی و نیکو سیرت و نیکو طریقت مردی می بینم گوید من عمل صالح توام انکه نور او شود و قاید او ببهشت و کافر
چون از گور سر بر آرد عمل بد او بر صورت زشت و هیئتی زشت پیش او آید او گوید تو کیستی که تورا مردی زشت
روی می بینم گوید من عمل بد توام و از تو مفارقت نکنم تا تورا بدوزخ سپارم و ابن رسیل مثل گفته است و بعضی دیگر
گفته اند ، یهدیهم ربهم الی الاعمال الصالحه ، ای جعل ایمانهم لطفاً لهم فی الطاعة والاعمال الصالحه . خدای تعالی
ببرکت ایمان ایشان را هدایت داد و لطف کرد تا عمل صالح کردند بثواب بهشتی رسیدند که ، تجری من تحتهم الانهار
که در آنجا جویها روان باشد از زیر ایشان یعنی از زیر کوشکها و سریرها و بستانهای ایشان و گفتند مراد آنست
که ، تجری من دونهم و بین ایدیهم . مراد نه آنست که در زیر ایشان رود و ایشان زبر آن باشند مراد آن است که در
پیش ایشان میرود تا ایشان را نزهت دهد بعضی اهل معانی گفتند در کلام حذفی و اختصاری هست تقدیر آنست که

. یهدیهم ربهم الی مکان اوالی جنة تجری من تحتهم الانهار . ودراخبار است که جویهای بهشت دراخادید وشقوق نرود بل روی زمین رود وخدایتعالی بقدرت آنرا راست میراند ودرخبراست که هرچهار جو بیکجامیرود از آب ومی وشیروانگبین وبایکدیگر آمیخته نشود وبعضی دگر گفتند مراد آنست که . تجری من تحت امرهم وفی تصرفهم . چنانکه گفت . جعل ربك تحتك سریاً ، ومعلوم است که جوی درزیر مریم نبود وانما درحکم او بود ودرتحت امر وفرمان او ومثله قوله تعالی حکایة عن فرعون . الیس لی ملك مصر وهذه الانهار . ای فی حکمی وتحت تصرفی . قوله دعویهم فیها سبحانك اللهم ، ای قولهم وکلامهم . سخن ایشان وگفتار ایشان درآن بهشتها آن بود که گویند سبحانك اللهم پاکی ومنزهی ازهرچه نقص باشد وعیب راه برد . طلحة بن عبدالله گفت از رسول ع پرسیدند که تفسیر سبحان الله چه باشد گفت تنزیه الله من کل سوء تنزیه خدای باشد ازهمه بدی ابن الکوار از امیرالمؤمنین ع پرسید که سبحان الله چه باشد گفت . کلمة رضیها الله لنفسه . کلمتی است که خدای تعالی برای خود پسندیده است مفسران گفتند این کلمه علامتی باشد میان اهل بهشت وخدم ایشان در باب طعام چون ایشان را آرزوی طعام وشراب باشد گویند سبحانك اللهم . ایشان طعام وشراب حاضر کنند برخوانی نهاده طول آن میلی درمیلی باشد برآنجا انواع طعام چون ازطعام وشراب فارغ شوند شکر خدای بگذارند فذلك قوله تعالی . وآخر دعویهم ان الحمدلله رب العالمین . ومراد نه آنست که این آخر سخن باشد که پس از آن دگر سخن نگویند یا این سخن دگر نگویند ولکن باضافت باول این آخر باشد وحقیقت دعوی قولی باشد که بان دعوت کنند باکاری وتحیت تکرمه باشد بحالی نیکو وازاینجا ملك راتحیة خوانند وقال عمرو بن معدی کرب . ازور بها اباقابوس حق . انیخ علی تحیته بجند . ای علی ملکه وقال زهیر بن حباب الکلبی . من کل ما نال الفتی قد نلته : الاالتحیة والسلام . وخطاب نیکورا ازآنجا تحیت خوانند که معنی او راجع است الی قولهم احیاك الله حیوة طیبة وحیاك الله ایضاً وتحیت اهل بهشت سلام باشد یعنی سلامت رسیدی بریکدیگر سلام کنند چنانکه دراین آیت گفت وفرشتگان برایشان سلام کنند چنانکه گفت قوله . والملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم ، وخدای برایشان سلام کند چنانکه گفت . سلام قولاً من رب رحیم ، وابن کیسان گفت افتتاح کلام بتوحید وعدل کنند واختتام بشکر وحمد وقوله ، ان الحمدلله رب العالمین . ان مخففه است از ثقیله والتقدیر انه الحمدوها ضمیر شان باشد وکار باشد کقول الشاعر . فی فتیة کسیوف الهند قد علموا . ان هالك کل من یحفی وینتعل . ودرشاذ بلال بن ابی برده و ابن محیص خواندند بتثقیل . ان الحمدلله رب العالمین . قوله ولو یعجل الله للناس الشر استعجالهم بالخیر . درآیت حذفی واختصاری هست ومعنی آن است وتقدیر . ولو یعجل الله للناس اجابة دعائهم فی الشر کاستعجالهم بالاجابة فی الخیر لقضی الیهم اجلهم . ای یفرغ من هلاکهم وعجل هلاکهم حق تعالی دراین آیت باز نمود که آنچه ازباب خیر باشد من باو تعجیل دارم وآنچه ازباب شر باشد درآن تعجیل ننمایم بل تأخیر کنم گفت اگر خدای تعجیل کردی در دعای آدمیان خود را یا یکدیگر را بشر اجابت آن چنانکه درباب خیر کرده است ومیکند زود هلاك برآمدی ایشان را واجل مرگ بایشان رسیدی مجاهد گفت این آن باشد که مرد دروقت ضجارت براهل خود ومال وفرزند خود نفرین کند وگوید . لابارك الله فیك وعجل الله هلاکك ودمر الله علیك : وآنچه باین ماند خدایتعالی گفت من این دعا بتعجیل اجابت نکنم که دانم این دعا نه ازدل کنند وبوقت دوم پشیمان باشند وقتاده هم این گفت شهر بن حوشب گفت دربعضی کتب خواندم که خدای فرشتگان موکل را گوید آنچه بندهٔ من درحال ضجارت گوید براو منویسید ومثله فی المعنی قوله : ویدعو الانسان بالشر دعائه بالخیر وکان الانسان عجولا وقوله لقضی الیهم اجلهم . عامهٔ قراء خواندند . لقضی

الیهم . بر فعل مجهول ورفع اجل مگر ابن عامر ویعقوب ودرشاذ عوف وعیسی که ایشان خواندند لقضی الیهم . بر فعل مستوی اسناداً الی اسم الله ونصب اجل بوقوع الفعل الیه واعمش خواند لقضینا الیهم اجلهم ودرمصحف عبدالله مسعود چنین است وبعضی مفسران گفتند آیت درنضر بن الحارث آمد آنجا که دعا کرد . اللهم ان کان هذا هو الحق من عندك فامطر علینا حجارة الایه ، ولام فی قوله لقضی جواب لو است ولو چون دراثبات شود وجوابش هم اثبات بود معنی امتناع چیزی بود از برای امتناع چیزی دگر چنانکه درآیت هست وقوله : استعجالهم . نصب او بر مصدریه است لا من لفظ الفعل واضافة مصدر بامفعول است ومثله قولهم ضربه ضرب زید عمرو ای ضرب بامثل ضرب عمرو زیداً . وقوله الیهم . برای آن گفت که درقضی معنی فرغ مضمر کرد واورا بعلی تعدیه کنند ومثله قوله . للذین یؤلون من نسائهم . برای آنکه درآن ایلا معنی تبعید است چون این معنی دراو تضمین کرد تعدیه کرد او را بحرفی که بعد را بان تعدیه کنند بعضی گفتند لام والی متعاقب باشند درباب تعدیه فعل باو یقول العرب . قضیت الیه والاصل قضیت له کما یقال اوجبت له والاصل اوجبت الیه . قال الله بان ربك اوحی لها . یقال فرغت الی فلان ولفلان قال الله تعالی . سنفرغ لکم ایها الثقلان . وقضا درمثل این معنی بن درآوردن باشد وتمام شدن یقال قضیت الامر فانقضی ای اتممته فتم ومنه قوله . فوکزه موسی فقضی علیه . یعنی اجل بایشان براندو مرگ بایشان رسانید . فنذر الذین لا یرجون لقائنا . فا تعقیب راست وازپس رها کنم آنان را که امید لقاء ماندارند یعنی بقیامت ایمان ندارند وامید ثواب ماندارند وازعقاب ما نترسند تا درجهل وتعدی وطغیان خود متحیر ومتردد میگردند ومی آیند ومی شوند واین کنایت است ازخذلان برسبیل عقوبت وکفر متقدم وتخلیه خدایتعالی میان ایشان ومیان خود سخطاً علیهم بکفرهم وقوله . یعمهون . درمحل حال است والعمه التحیر والتردد . قوله تعالی

وَاِذَا مَسَّ الاِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ اَوْ قَاعِداً اَوْ قَائِماً فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَاَنْ لَمْ يَدْعُنَا

وچون برسید بادمی سختی بخواندمارادرحالتیکه تکیه کرده باشد یانشسته یاایستاده پس چون برداریم ازاو رنج رابرود بکفر گویا که او نخوانده مارا

اِلَى ضُرٍّ مَسَّهُ كَذٰلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَلَقَدْ اَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ

وقتی که باورسنده باشد ضرری همچنین آراسته برای اسرافکاران بآنچه هستند که میکنند وهرآینه بتحقیق هلاك کردیم ما اهل قریه‌ها را از

قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَائَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ

پیش شما که ستمکردند وآمد ایشان را پیغمبرایشان بمعجزها ونبودند که ایمان آورند هم چنین جزادهیم گروه گناهکاران را

ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْاَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ * وَاِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ اٰيَاتُنَا

پس گردانیدیم شمارا جانشین‌ها در زمین ازبعدایشان تا به‌بینیم چگونه میکنید وچون خوانده شود برایشان آیتهای

بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَائَنَا ائْتِ بِقُرْاٰنٍ غَيْرِ هٰذَا اَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي اَنْ اُبَدِّلَهُ

روشن گویند آنانکه امیدندارند برسیدن ثواب ما بیاور قرآنی غیراین یابدل کن آن را بگو سزاوارنیست مراکه بدل کنم آن را

مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي اِنْ اَتَّبِعُ اِلَّا مَا يُوحَى اِلَيَّ اِنِّي اَخَافُ اِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ *

ازپیش خود پیروی نمیکنم مگر آنچه وحی کرده میشود بسوی من بدرستی که من میترسم که عاصی شوم پروردکارم را ازعذاب روز بزرك

قُلْ لَوْ شَاءَ اللهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا اَدْرٰيكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ اَفَلَا تَعْقِلُونَ

بگو اگر خواستی خدا نخواندمی قرآن را برشما واعلام نکردمی شمارا بان پس بتحقیق درنك کردم درشما عمر دراز ازپیش او آیا پس چرا تعقل نمیکنید

فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰى عَلَى اللهِ كَذِباً اَوْ كَذَّبَ بِاٰيَاتِهِ اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ * وَيَعْبُدُونَ مِنْ

پس کیست ستمکارتر ازکسیکه بربافته برخدا دروغ یا تکذیب کند بآیتهای او بدرستیکه رستگار نمیشوند گناهکاران ومی پرستند از

دُونِ اللهِ ما لا یَضُرُّهُمْ وَلا یَنْفَعُهُمْ وَیَقُولُونَ هؤلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللهِ قُلْ اَتُنَبِّؤُنَ اللهَ بِما لا یَعْلَمُ

غیر خدا انچه ضرر نرساند ایشان را وسود نبخشد ایشان را ومیکویند این بتان شفیعان ماأند نزد خدا بکو آیا خبر میکنند خدا را بانچه نمیداند

فِی السَّمواتِ وَلا فِی الْاَرْضِ سُبْحانَهُ وَتَعالی عَمّا یُشْرِکُونَ * وَما کانَ النّاسُ اِلّا اُمَّةً واحِدَةً

درآسمانها ونه درزمین پاکاست او وبرتر ازانچه شرکش آورند ونه بودند مردمان مکر کروه واحد

فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ فِیما فِیهِ یَخْتَلِفُونَ * وَیَقُولُونَ لَوْلا اُنْزِلَ

پس اختلاف کردند واکرنه کلمه ایست که پیشی کرفته ازپروردکار تو هرآینه حکم شده میانشان درآنچه درآن اختلاف کردند وکویند چرا فرو فرستاده

عَلَیْهِ آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ اِنَّمَا الْغَیْبُ لِلّهِ فَانْتَظِرُوا اِنّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ * وَاِذا اَذَقْنَا النّاسَ

نشد براو نشانی ازپروردکارش پس بکو جزاین نیست که علم غیب خدا راست پس انتظار برید بدرستیکه من باشما ازمنتظرانم وچون بچشانیم ما مردم را

رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرّاءَ مَسَّتْهُمْ اِذا لَهُمْ مَکْرٌ فِی آیاتِنا قُلِ اللهُ اَسْرَعُ مَکْراً اِنَّ رُسُلَنا یَکْتُبُونَ

فراخی ازپس سختی که رسیده باشد ایشان را چون مر ایشان را مکری درنشانهای ما بکو خدا سریعتراست مکررا بدرستیکه رسولان ما می نویسند

ما تَمْکُرُونَ

انچه می اندیشند

قوله . واذا مس الانسان الضر دعانا لجنبه الایه . حق تعالی دراین آیه جزع آدمی وقلت صبر او بیان کرد وباز نمود که چون بادمی مایهٔ رنجی رسد در درگاه من آید وخویشتن باتضرع ودعا دهد علی الحالات گفت چون آدمی را رنجی رسد از بیماری ودرویشی وهر رنجی که مردم را رسد وضرر بر بیماری ودرویشی بیشتر حمل کنند در دعا گیرد ومارا خواندن گیرد درسایر احوالش اگر بر پهلو خفته باشد واگر برجای نشسته باشد واگر برپای ایستاده باشد از برای کشف ضر وبلا وغرض او آن باشد نه طلب ثواب آخرت . وقوله لجنبه . ای مضطجعاً لجنبه یقال فلان مضطجع لجنبه وعلی جنبه وسقط لجنبه وخر لوجهه وعلی وجهه ونصب همه برحال است انکه که ما کشف ضر او کنیم ورنج او برداریم وبیماری او شفا دهیم ودرویشی وتنگدستی از او ببریم ، مر . ای استمر علی طریقة الاولی . باسر طریقهٔ اول شود وباز دعا رها کند وآن بلا فراموش کند وباسر غفلت ومعصیت شود . کان لم یدعنا . کاف تشبیه است وان مخففه از ثقیله وهرچه امثال این است من قوله . کان لم یغنوا فیها وکان لم تغن بالامس وکان لم یلبثوا . همه این حکم دارد وضمیر شأن وکار در او مضمر بود والتقدیر ، کانه لم یدعنا ، وقال الشاعر ، کان لم یکونوا حمی یتقی ، اذا الناس اذ ذاک من عزبز ، ای کانهم لم یکونوا پنداری هرگز ما را نخوانده است ، الی ضر ، ای لضر برای محنتی که باو رسید واو را پیش آمد والی اینجا بجای لام است چنانکه بیان کردیم که این دو حرف متعاقب باشند انکه گفت ، کذلک زین ، همچنین بیارایند برای مسرفان ومتعدیان عمل ایشان وما مصدریه است ومعنی انکه عمل ایشان برچشم ایشان نکو باشد از اینجا اندیشه نکرده باشند وندانسته چنانکه گفت ، وهم یحسبون انهم یحسنون صنعاً ، واضافت فعل ممکن است که با شیطان حوالت باشد باغرا واغوا وروا است که با خدا بود بخلق شهوت چه خلاف نیست که شهوت بقبایح خدا آفریند انکه یادداد خلقان را هلاک آن ظالمان وکافران که پیش از ایشان بودند گفت ولقد اهلکنا القرون من قبلکم لما ظلموا چون ظلم وبیدادی کردند چه بکفر ومعصیت وظلم برخود وچه بتعدی دگران بانواع عذاب ونکال واستیصال . وجائتهم رسلهم بالبینات . وپیغامبران بایشان آمدند با معجزات بار وابود که تعدی را باشد وروا بود که بمعنی مع بود . کقولهم اشتریت الدار بالاتها ای مع آلاتها . عبدالله عباس گفت قرنی هشتاد سال باشد وماکانوا لیؤمنوا . ایشان ایمان نیاوردند واز اهل ایمان نبودند واین لام از برای

تأکید نفی است ، کقولهم ماکنت لأفعل کذا . من از آنان نه ام که این کار کنم چون خواهد که مبالغه کند در نفی کذلک نجزی القوم المجرمین ، ماچنین پاداشت دهیم گروه گناهکاران را حق تعالی گفت من ایشان را بگناهانشان هلاک کردم وشما را از پس ایشان در زمین خلیفه کردم وخلیفه فعیله باشد بمعنی مفعله یعنی باز گذاشته وها در او مبالغه را باشد . کعلامه ونسابه وهرکه از پس دیگری باشد او را خلیفه خوانند چنانکه آدم هم از پس جان بود انکه بیان غرض کرد گفت این استخلاف وایشان را بردن وشما را برجای ایشان رها کردن برای آن است تا بنگرند که چه خواهی کردن واین برسبیل تنبیه ووعظ وزجر است یعنی دیدم که ایشان چه کردند اکنون بنگرم تا شما چه خواهی کردن ومعنی انکه مگر آن نکنی که دیگران کردند تا آن بینی که ایشان دیدند از عذاب ونکال انکه باحکایت احوال قوم رسول آمد وگفت . واذا تتلی علیهم آیاتنا چون آیات ما بر ایشان خوانند در آن حال که روشن ومبین باشد ودر او هیچ اشتباه والتباس نباشد ونصب بینات برحال است قال الذین لا یرجون لقائنا گویند آنانکه ببعث ونشور وثواب وعقاب وجزاء ولقا ایمان ندارند وامید ثواب ندارند وترس عقاب گویند ائت بقرآن غیر هذا قرآن دگر بیار جز این یا بدل کن بقرآنی دگر جواب ده ای محمد وبگو ایشان را که مرا نباشد که آن را بدل کنم از بر خود واصل تلقاء جهة برابر باشد ومراد آن است که من عند نفسی ان اتبع الا ما یوحی الی ان بمعنی ما نفی است بگو که من متابعت نکنم الا ان را که بمن وحی کرده باشد یعنی که جز از وحی نگویم واز تلقاء نفس خود هیچ نگویم چه اگر چنین کنم ایمن نباشم از عذاب روز عظیم یعنی روز قیامت وانکس که بدین آیت تمسک کرد در انکه نسخ قرآن نشاید کردن برای انکه رسول میگوید مرا نباشد که آن را بدل کنم از خود واو را گوئیم این مسلم است که رسول را این نباشد وجز بوحی نگوید ولکن انچه او گوید از سنت که قرآن بان نسخ کنند نه از او باشد از خدای تعالی بود چه او از خویشتن هیچ چیز نگوید مگر بوحی بیانه وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی پس استدلال بان آیت در این باب بعید هست انکه تنبیه کرد ایشان را بر نبوت خود وصحت قول خود وگفت بگو ای محمد لو شاء الله ما تلوته علیکم اندیشه نکنی که من سالها دراز است تا درمیان شما ام هرگز از این معنی بر دل وخاطر من گذر نکرد وتعرض مثل این نکردم اکنون اگر نه آنستی که خدای میفرماید ومیخواهد از من این معنی هم نکردمی گفت بگو ای محمد که اگر خدای خواستی من این قرآن بر شما نخواندمی ولا ادریکم به ونه خدای شما را بان اعلام کردی یقال دریت کذا و بکذا وادرانی فلان ای علمنی وسیبویه گفت بابا فصیح تر است برای انکه لغت قرآن بر این است وحسن بصری خواند در شاذ ، ولا ادرأتکم به ای ولا اعلمکم واین لغت بنی عقیل است که ایشان یا الف گردانند همچنین لغت طی یقولون اعطأت ولبأت بمعنی اعطیت ولبیت وللجاریة والناصیه جاراة وناصاة وانشد المفضل ، الا اذنت اهل الیمامة طی ، بحرب کناصاة الأغر المشهر وقالوا بقا ورضا وهی بمعنی بقی ورضی وهی قال زید بن الخیل لعمرک ما اخشی التصعلک مابقا ، علی الارض قیس یسوی الاغزا ، ای مابقی وقال آخر ، لزجرت قلباً لا یزیغ لزاجر ، ان البذای اذا نهیا لم یعتب ، ای اذا نهی وبذی ، روایت کرد ابن کثیر ولا دریکم بر اثبات وایجاب ، ای ولا علمکم الله به ، اگر خدا خواستی من نخواندمی بر شما بل خدا اعلام کرد شما را وعبدالله عباس خواند ولا انذرتکم به من الانذار ومن شما را بان نترسانیدمی انکه بر این قول حجت آورد گفت فقد لبثت فیکم عمراً من قبله . من پیش از این عمری درمیان شما زندگانی کردم وآن چهل سال بود که اتفاق است که خدای تعالی رسول را بچهل سالگی فرستاد وبمکه ده سال مقام کرد وبمدینه سیزده سال

وچون باجوار رحمت ایزدی شد شصت وسه سال بود اورا ازانجا گویند چهل سال عمری باشد اگر این
کاری بودی ساخته وانداخته من پیش ازاین برمن اثری بودی، افلاتعقلون ، عقل ندارید شما یا عقل کار
نمی بندی صورت استفهام است ومراد تقریع وملامت انکه گفت برسبیل تعجب وملامت ، فمن اظلم
، ظاهر استفهام است ومعنی توبیخ و تقریع گفت کیست ظالم تر وبیدادکارتر از انکه او بر خدای دروغ گوید
وافترا بافد وافترا اختراع دروغ باشد از خویشتن که کسی نگفته باشد ودروغ ایشان بر خدای آن بود که با او انباز
گفتند واو را زن وفرزند گفتند ودر او جبر گفتند که ،ولو شاء الله ما اشرکنا ، بدل عدل وتوحید جبر وتشبیه گفتند
، اوکذب بایاته بآیات او تکذیب کند وآن را دروغ دارد از محمد وقرآن که معجز او است ودیگر معجزات
او انکه گفت انه . وها ضمیر شأن وکار است یعنی شان وکار چنین افتاد که گناه کاران یعنی کافران فلاح
وظفر ونجات نیابند ویعبدون من دون الله ، انکه وصف کرد ایشان را گفت می پرستند بدون خدا یعنی
جز او و گفتند فرود او بتانی را وما نکرهٔ موصوفه است وصالح بود لفظ واحد وتثنیه وجمع را . والتقدیر
یعبدون من دون الله شیئاً او اشیاء که از صفت او آن است که هیچ مضرت نکند ایشان را از اینجا که قادر نباشد
بر آن وهیچ منفعت نکند ازانکه نتواند وانکه چون ایشان را از آن پرسند که چرا پرستی اینان را گویند ،
هؤلاء شفعائنا عندالله ، اینان شفعاء ما اند بنزد خدای تعالی وسبب آن بود که ایشان گفتند عبادات ما خدا را
نشاید ما از جمله آفریدهای او چیزی اختیار کنیم وتوجیه عبادت کنیم باو تا ما را باو نزدیک کند وشفیع ما باشد
پیش او واین اعتقاد باطل است که عقل وشرع مخالف است او را وظنی خطاست که ایشان بردند که
عبادت غیر او را بشاید وایشان را نافع تر بود ازانکه عبادت او وحسن گفت این خواستند که اینان شفیع
ما اند در اصلاح معاش ما که ایشان ببعث ونشور ایمان نداشتند وسخن ایشان این بود که خدا حکایت کرد،
، واقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت ؛ انکه رسول را فرمود که بگو ایشان را بر سبیل الزام
اتنبئون الله ، شما آمده تا خدای را خبر دهی از چیزی که او نداند وآن شفاعت اصنام است وآن چیزی است
که در علم خدا نیست از انجا که این را اصلی نیست واگر این را اصلی بودی خدا دانستی پس شما آمدهٔ تا خدا را
چیزی بیاموزی که خدای نمی داند واین بر سبیل الزام میگوید بر طریق تهکم وسخریت انکه تنزیه کرد خود را
وگفت ، سبحانه وتعالی عما یشرکون ، منزه است و پاکیزه از انکه با او انباز گیرند قوله وماکان الناس
الا امة واحدة فاختلفوا ، حق تعالی در این آیه خبر داد که مردمان همه یک امة بودند وامت جماعتی باشند
مجتمع بر امری ومستمر بر طریق واصل او ازام باشد وآن قصد است ومراد در آیت آن است که مردمان
پیش از اختلاف بر یک دین وطریقه بودند مفسران خلاف کردند که آن چه دین بود بعضی گفتند دین آدم بود و
خلاف نبود پس خلاف پدید آمد چون قابیل هابیل را بکشت حسن بصری گفت این دین شرک بود چنانکه خدای تعالی
گفت کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین مبشرین ومنذرین وقول اول قول مجاهد وسدی است عبدالله عباس گفت
میان آدم ونوح علیهما السلام ده قرن بودند همه بر حق ودین وشریعت ومیان ایشان خلاف نبود در عهد نوح
خلاف کردند خدای تعالی نوح را بایشان فرستاد وبعضی دگر گفتند یکقول بودند روز میثاق واین قول انکس
باشد که بذر گوید وبیان کردیم که این معتمد نیست در سورهٔ اعراف دگر گفتند باین ناس آنان را خواست که در
سفینه نوح از غرق برستند ودر همهٔ دنیا جز ایشان آدمی نبود ایشان همه یکقول ویک ملت بودند بر شریعت نوح ؑ
عطا گفت در عهد ابراهیم ؑ مردم همه بیک ملت شدند پس از هلاک نمرود بر دین ابراهیم بودند تا عمرو بن یحیی

خلاف بکرد وتفریق در میان مردم افکند کلبی گفت پیش از ابراهیم ؑ مجتمع بودند بر کفر خدای تعالی ابراهیم را
بفرستاد مختلف شدند بعضی ایمان آوردند وبعضی بر کفر بایستادند زجاج گفت مراد عرب است که بر کفر بودند
پیش از مبعث رسول ؑ چون رسول ؑ بیامد مختلف شدند بعضی ایمان آوردند وبعضی کافر بماندند ودر حرف
مصحف عبدالله مسعود آنست که . وماکان الناس الا امة واحدة علی هدی فاختلفوا عنه . واین قرائت قول
آنان را که گفتند ملة اسلام بود تقوی کند واین خبر نیز بقوت این قول توان بود که رسول ؑ گفت . کل مولود
یولد علی الفطرة فابواه یهودانه وینصرانه ویمجسانه . چون جمله مردمان در وقت خلقت بر فطرت اسلام بوده
باشند پس از آن بدخول شبهات وقلت فکر ونظر ودعوت مادر وپدر وحب نشو وعادت تکلیف ومانند این اسباب
کافر شده باشند . قوله فاختلفوا . اختلاف ذهاب باشد در دو جهت یا بیشتر از جهات وحد مختلفین این بود که
یکی قائم مقام صاحبش بود فیما یرجع الی ذاته چون سواد وبیاض وعلم وجهل . ولولا کلمة سبقت من ربک . اگر
نه کلمتی است سابق شده از خدای تعالی که بندگان را در دنیا تعجیل عقوبت نکند واین قول کلبی است ابوروق
گفت کلمهٔ سابق آن است که خدای تعالی دنیا را مدتی کرده است وآن مدت را اجلی نهاده است بعضی دگر گفتند
آن کلمه آن است که خدای تعالی گفته است که هیچکس را عقاب نکند الا بعد اقامة الحجة علیه چنانکه گفت . و
ماکنا معذبین حتی نبعث رسولاً . حسن گفت کلمه آن است که در سابق حکم او رفته است که حکم نکند میان ایشان
در آنچه در آن خلاف میکنند بثواب وعقاب الا روز قیامت . لقضی بینهم فی الدنیا . میان ایشان حکم کرده
شدی وکار گذارده هم در دنیا تا مؤمن ببهشت شدی وکافر بدوزخ وابوروق گفت ، لقضی بینهم . یعنی قیامت
برانگیختی بر ایشان و گفتند . لفرغ من هلاکهم . هلاک بکردندی ایشان را واز ایشان فارغ شدندی
وعیسی بن عمر وخواند . لقضی بینهم بر فعل مستقیم اسناداً الی اسم الله تعالی . حکم کردی خدای میان ایشان
در انچه ایشان در آن خلاف میکنند وبر قرائت عامه حکم کردندی میان ایشان بر فعل مجهول ومعنی یکی بود برای
انکه آن حکم نیز با خدای مسند بود . ویقولون لولا انزل علیه آیة من ربه . انکه حق تعالی از تحکم وتعنت کافران
حکایت کرد که ایشان گفتند لولا انزل ای هلا انزل چرا انزال نمیکند خدای بر محمد آیتی وعلامتی ودلالتی ومراد
ایشان علامتی بود که ایشان عند آن مضطر وملجأ گردند بمعرفت ومراد نه معجز بود چه معجزات رسول ؑ بی
اندازه بود ابوعلی گفت آیتی خواستند برون قرآن خدای تعالی گفت بگو ای محمد . انما الغیب لله . غیب
خدای راست واو داند که مصلحت مکلفان در چیست از اظهار آیات وابراز معجزات ومکلفان عند کدام
آیات بصلاح نزدیکتر باشند پس شما را نرسد که اقتراح کنی که باشد که در آن مصلحت نبود این با خدای تفویض
باید کرد که او عالم الذات است وعالم بصلاح مکلفان انکه گفت بگو ایشان را که انچه خدای وعده داده است آن را
منتظر باشی از نصرت مؤمنان وظفر ایشان که من نیز نگران آنم با شما وبیکجای منتظرم اما لولا بدو معنی آید
یکی امتناع الشئ لوجود غیره نحو قوله ، فلولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون . وقول عمر
لولا علی لهلک عمر . ودگر بمعنی تخصیص آید چنانکه در این آیت هست . واذا اذقنا الناس رحمة من بعد ضراء
مستهم . حق تعالی در این آیت خبر داد که چون بچشانیم مردمان را یعنی کافران او این عموم را تخصیص بقرینه
می باید کرد من قوله . اذا لهم مکر فی آیاتنا . برای انکه این جز بحال کفار لایق نباشد . رحمة . یعنی نعمتی
وخصبی من بعد ضراء از پس قحطی وتنگی ودرویشی وسوء حال وبیماری که بایشان رسیده باشد . اذا لهم مکر فی
آیاتنا . این اذا دوم جواب اذا اول است واین را اذاء مفاجاة گویند وبرای آن صالح است که جواب او باشد که از پس او

جمله مياید متضمن فعل برای انکه اذاء اول ظرف است وظرف را چاره نباشد از عاملی وعامل در او جواب او باشد
واین جواب فعل می باید یا چیزیکه در او معنی فعل باشد چنانکه در آیت هست . من قوله لهم مکر فی آیاتنا .
والتقدیر واذا اذقنا الناس رحمة بعد الضراء مکروا فی آیاتنا . ولکن در معنی فرقی بسیار باشد میان انکه فعل
صریح گفتی ومیان این که جمله گفت از مبتدا وخبر برای انکه اینجا مبالغتی هست که انجا نیست چه آنجا معنی آن است
که . اذا لهم مکر ثابت حاصل مستقر لا یزول . انگه آن معنی که در اذاء مفاجاة هست از سرعت وفجأت ومعنی انکه
ماچنین کنیم بعوض انکه می باید که ایشان شکر کنند ودر حمد فزایند که بنگری ناگاه وناندیشیده ایشان را
در آیات مکر باشد مجاهد گفت مراد بمکر استهزاء وتکذیب است مقاتل حیان گفت این مکر آن است که ایشان
عند انحال گفتند که این خبر روزی است که خدای تعالی بماداد گفتند سقینا بنوء کذا مارا بنوء سرطان وعقرب
وحوت ومانند این آب دادند وباران فرستادند آن باران بانجوم حوالت کردندی ونوء بر آمدن ستاره باشد
تا فرو شدنش که ایشان گویند عند آن باران آید وعلی هذا قوله تعالی . وتجعلون رزقکم انکم تکذبون قل الله
اسرع مکراً . ای محمد تو جواب ده وبگوی که خدای تعالی سریع مکر تر است یعنی زود عقوبت تر است ومکر
از خدای تعالی عقوبت باشد وبرای آن مکر خواند آن را که در برابر مکر ایشان بود بر ازدواج آن را مکر نام نهاد
ووجهی دگر آن است که برای آن مکر خواند آن را که صورت مکر دارد از امهال واستدراج نحو قوله . سنستدرجهم
من حیث لا یعلمون . وقوله انما نملی لهم لیزدادوا اثماً ولهم عذاب مهین . انگه گفت . ان رسلنا یکتبون ما
تمکرون . رسولان ما یعنی آن فرشتگان که موکلند بر بنی آدم از نویسندگان می نویسند آنچه ایشان میکنند
از باب مکر از کفر واستهزاء وحوالت افعال خدای تعالی بانجوم وجز آن جمله بتاء خطاب خواندند تمکرون مگر
روح که او یمکرون خواند بیا ونیز از یعقوب روایت کردند ودر شاذ حسن ومجاهد وقتاده رداً علی قوله
اذا لهم مکر فی آیاتنا . قوله

هو الذی یسیرکم فی البر والبحر حتی اذا کنتم فی الفلك وجرین بهم بریح طیبة وفرحوا
اوست آن خدائیکه سیر میدهد شمارا درخشکی ودریا تاچون باشید شما در کشتی وروان شوند ایشان ببادی خوش وشاد شوند
بها جائتها ریح عاصف وجائهم الموج من کل مکان وظنوا انهم احیط بهم دعوا الله
به آن آمد آنرا باد سخت وآمد ایشانرا موج دریا از هرجا وگمان میکنند آنکه ایشان فرو گرفته شد بایشان بخوانند خدارا
مخلصین له الدین لئن انجیتنا من هذه لنکونن من الشاکرین * فلما انجیهم اذا هم یبغون
در حالتیکه خالص کنند برای او دین هر آینه اگر برهانی مارا ازین هر آینه باشیم از شکر گذاران پس چون رهانیدیم ایشان را آنگاه ایشان ستم کنند
فی الارض بغیر الحق یا ایها الناس انما بغیکم علی انفسکم متاع الحیوة الدنیا ثم الینا مرجعکم
در زمین بنا حق ای مردمان جز این نیست که فساد شما بر خود شماست برخورداری زندگانی دنیا پس بسوی ماست بازگشت شما
فننبئکم بما کنتم تعملون * انما مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات
پس خبر دهیم شما را بانچه بودید که میکردید جز این نیست مثل زندگانی دنیا مثل آنست که فرستادیم ما اورا از آسمان پس آمیخت بان گیاه رسته
الارض مما یاکل الناس والانعام حتی اذا اخذت الارض زخرفها وازینت وظن اهلها
از زمین از آنچه میخورند مردمان وچهارپایان وقتی فرا گرفت زمین پیرایهٔ خودرا وآراسته شد وگمان بردند اهل زمین
انهم قادرون علیها اتیها امرنا لیلاً او نهاراً فجعلناها حصیداً کان لم تغن بالامس کذلك
که ایشان قادرند بر آن ناگاه آمد بان زمین عذاب ما شب یا روز پس گردانیدیم ما آنرا شبیه بدرویده گویا یافت نشده دیروز همچنین

نفصل الایات لقوم یتفکرون * والله یدعوا الی دار السلام ویهدی من یشاء الی صراط
بیان کنیم نشانهارا مر گروهی را تفکر میکنند وخدای میخواند بسوی سرای سلامت وراه نماید هرکرا میخواهند بسوی راه
مستقیم * للذین احسنوا الحسنی وزیادة ولا یرهق وجوههم قتر ولا ذلة اولئك اصحاب
راست مر آن کسانیکه نیکوئی کردند نیکوئی ایمان وزیاده است ونه پوشاند رویهای ایشان را غباری ونه خواری آن گروه یاران
الجنة هم فیها خالدون * والذین کسبوا السیئات جزاء سیئة بمثلها وترهقهم ذلة ما لهم
بهشتند ایشان در آن جاویدانند وآنان که کسب کردند بدیهارا پاداش بدیست مانند آن وبپوشاند ایشان را خواری نباشد ایشان را
من الله من عاصم کانما اغشیت وجوههم قطعاً من اللیل مظلماً اولئك اصحاب النار هم فیها
از خدا هیچ نگاه دارنده کویا پوشیده رویهاشان پارهٔ از شب درحالتیکه تاریك بود آن گروه یاران آتشند ایشان در آن
خالدون * ویوم نحشرهم جمیعاً ثم نقول للذین اشرکوا مکانکم انتم وشرکاؤکم فزیلنا
جاویدانند وروزی که حشر کنیم ایشان را همه را پس گوئیم مر آنان را که شرك آوردند بایستید بجای خود شما شما وشریکان شما پس جدا کنیم میان ایشان
بینهم وقال شرکاؤهم ما کنتم ایانا تعبدون * فکفی بالله شهیداً بیننا وبینکم ان کنا عن
وشرکاء ایشان که نبودید شما که مارا می پرستیدید پس کافی است بخدا گواه میان ما ومیان شما بدرستی که بودیم از
عبادتکم لغافلین * هنالك تبلوا کل نفس ما اسلفت وردوا الی الله مولیهم الحق وضل عنهم
پرستش شما هر آینه بیخبران در آن مقام بیازماید هر نفسی آنچه پیش فرستاده وباز گردانیده شوند بسوی خدا که متولی ایشان است راست وگمراه گرد از ایشان
ما کانوا یفترون * قل من یرزقکم من السماء والارض امن یملك السمع والابصار ومن
آنچه بودند که دروغ می بستند بگو کیست روزی بدهد شمارا از آسمان وزمین آیا کیست که خداوندی کند گوش وچشم را وکیست
یخرج الحی من المیت ویخرج المیت من الحی ومن یدبر الامر فسیقولون الله فقل افلا تتقون *
که بیرون میاورد زنده از مرده وبیرون میاورد مرده از زنده وکیست که تدبیر کند عالم را پس زود گویند خداست پس بگو آیا نمی پرهیزید
فذلکم الله ربکم الحق فما ذا بعد الحق الا الضلال فانی تصرفون * کذلك حقت کلمة ربك
پس از برای شما خداست پروردگار بحق پس چه چیز است بعد از راستی مگر گمراهی پس از کجا گردانیده شوند همچنین سزاوار تر است فرمان پروردگار تو
علی الذین فسقوا انهم لا یؤمنون * قل هل من شرکائکم من یبدؤ الخلق ثم یعیده قل الله
بر آنها که کار بد کردند بدرستی که ایشان نمیگروند بگو آیا هست از شریکان شما کسیکه اول بیافریند خلق را پس باز گرداند اورا خدا
یبدؤ الخلق ثم یعیده فانی تؤفکون * قل هل من شرکائکم من یهدی الی الحق قل الله یهدی
اول آفریند خلق را پس اعاده کند اورا پس از کجا صرف کرده میشوید بگو آیا هست از شرکاء شما کسی که راه نماید بسوی حق بگو خدا راه نماید
للحق افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون
بحق آیا پس آنکه راه نماید بسوی حق سزاوار تر است که پیروی کرده شود یا آنکه راه نیابد مگر اینکه هدایت کرده شود پس چیست مر شمارا چگونه حکم کنید
وما یتبع اکثرهم الا ظناً ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً ان الله علیم بما یفعلون *
وپیروی نمیکنند بیشتر ایشان مگر گمان فاسد را بدرستیکه گمان فاسد بی نیاز نگرداند از حق چیزیرا بدرستی که خدا داناست به آنچه میکنند

قوله هو الذی یسیرکم الایة . قدیم تعالی در این آیت تذکیر نعمت خود کرد با بندگان گفت او آن خداست که
بردشمارا در دریا ودر خشکی بقال سار وسیرته بر فت ومن بر اندمش وآن تمکین باشد واقدار واعداد آلات . فی البر
. در زمین بیابان ابن عامر وابو جعفر خواندند . ینشرکم . بنون وشین من النشر واو آن است که شمارا می پراکند در زمین
خشك ودریا ابو علی گفت حجت اینان که این خواندند قوله تعالی . وبث منهما رجالاً کثیراً ونساء . وبث تفریق باشد و

قوله تعالی . فانتشروا فی الأرض ثم اذا انتم تنتشرون . وحجت باقی قراء که یسیرکم خوانند بسین ویا من التسییر قوله
. قل سیروا فی الأرض . وهردو معنی بیکدیگر نزدیک است حق تعالی منت نهاد بر ما بتمکین او مارا ازانکه درزمین
میرویم وآن را با خود حوالت کرد وگفت من روانم شمارا ازآنجا که بقدرت وآلت وتمکین او میرویم انچه محل
قدرتست ازدست وپای وجوارح خلق اوست وقدرت که فعل باو توان کرد ازفعل اوست چهارپای که بر پشت او
سفر توان کرد ازخلق اوست وراه چنان ساختن که دراو بتوان رفتن ازفعل اوست ستاره که بان راه توان برد از
خلق اوست عقل که بان هدایت توان کرد درراه بردن ازفعل اوست برای آن نکوست که گوید شمارا من برم در بحر
وبر . واگرچه سیر فعل ماست وبر زمین خشک باشد وبیابان فراخ که ازمیان دو شهر باشد وبر نیکوئی باشد وبر
گندم باشد واهل اشتقاق گفتند اصل کلمه ازسعت وفراخی است وبر هم ازفراخی است وبحر مستقر آبی باشد فراخ
واشتقاق او هم ازفراخی است . ومنه البحر الذی هو الشق والبحیرة الأبل الذی یشق اذنها . والبحر جمع قلت باشد
وبحور جمع کثرت ومرد فراخ عطارا بحر ازآنجا تشبیه کرده اند ومرد بسیار علم را . حتی اذا کنتم فی الفلك . حتی
انتهاء غایت را بود تاچون حاصل آمدی درکشتی کان روا بود که تامه بود بمعنی حصلتم اولیتر است که ناقصه بود وجار
مجرور درمحل نصب خبر او تقدیر انکه . راکبین فی الفلك حاصلین فیها . فلك کشتیها باشد اسم جنس است واشتقاق
او ازفلك است والفلكة المغزل برای دوران درآب وفلك را برای گردش ونیز باریسهٔ دوك را برای گردش واین
لفظ هم واحد باشد وهم جمع آنجاکه واحد است فی قوله . فی الفلك المشحون . وآنجاکه جمع است لقوله . وجرین
بهم . حق تعالی اول آیت برعموم نهاد وخطاب کرد باراکب بحر وبر انگه تخصیص کرد راکب بحر را گفت . حتی
اذا کنتم فی الفلك وجرین بهم . وعدول کرد ازخطاب باغیاب وکشتیها ببرد ایشان را . بریح طیبة . بباد خوش و
چون باد نرم باشد کشتی خوش رود وراست وآسان رود ، وفرحوا بها ؛ واهل کشتی وسکان او شادمانه شوند
بان باد وگمان برند که همچنان خواهد بودن ، جائتها ریح عاصف . باد سخت برآید ودریا آشفتن گیرد وموجها
خواستن گیرد . وجائهم الموج من کل مکان . ازهرجای وایشان فرومانند وبترسند وگمان برند که عذاب خدای
بایشان محیط شد ووقت هلاك نزدیك آمد . دعوا الله . دردعا گیرند ودل با خدای راست کنند واخلاص کار
بندند ودست بدعا بردارند وگویند بار خدایا اگر مارا برهانی ازاینجا ما ازجملهٔ شاکران باشیم . فلما انجیهم . چون
خدایتعالی ایشان را برهاند ازآن ورطه . اذاهم یبغون . ایشان را بینی که بغی وظلم وتعدی کردن گیرند درزمین
انگه گفت آن بغی ایشان مراچه زیانست ای مردمان ظالم باغی برخویشین بغی میکنید وبجای خود بدی میکنید
. قوله وجرین بهم . نون ضمیر فلك است که جمع نهاد آن را وباتعدیه راست فی بهم وفی قوله بریح آلت راست چنانکه
کتبت بالقلم وریح مؤنث است برای آن گفت طیبة وبیان کردیم درسورهٔ اعراف که عرب بسیار عدول کنند از
مخاطبه بغایبه ومنها قول الشاعر ؛ باتت تشکی الی النفس مجهیة ؛ وقد حملتك سبعاً بعد سبعینا ؛ آغاز بغایبه کرد
وانگه باخطاب رجوع کرد ودرآیت همچنین کرد ؛ وقوله فرحوا بها ؛ ضمیر راجع است با باد وجائتها ها ضمیر
فلك است که بجمع کرد آن را وعاصف ازاوصاف مخصوصه است برای آن تأنیث نیاورد فی قول الکوفیین کحایض و
طالق وطاهر وطامث چون این اوصاف مختص است ومشترك نیست بین الرجال والنساء بتاء تأنیث حاجت
نبود تا فرق کند بین المذکر والمؤنث وبصریان گفتند این علت مطرد نیست وانما برسبیل نسبت است ای ذات
حیض وطهر وطلاق وریح ذات عصف والعصف شدة الریح ولا یستعمل الا فی الریح قال الشاعر ؛ حتی اذا
عصفت ریح مزعزعة ؛ فیها قطار ورعد صوته زجل ؛ وجائهم الموج ؛ هم ضمیر راکبان دریاست وموج اسم

جنس است ؛ وقوله احیط بهم ؛ کنایة است ازهلاك ومنه قوله تعالی ؛ والله من ورائهم محیط ؛ ای مهلکهم ؛
دعوا الله ؛ جواب اذا است وعامل در اوست ؛ ومخلصین نصب برحال است ودین طاعت است ونصب او
بر مفعول به است . وقوله لئن انجیتنا ، درکلام حذفی واختصاری است والتقدیر ، یقولون لئن انجیتنا ، وعرب
حذف قول بسیار کنند چنانکه بسیار نظایر این برفت ، وهذه راجع است باحالت یا باشدت ومحنت ولام اول در
لئن جواب قسمی مضمر است ودردوم لنکونن جواب ان است ونون تاکید راست ومن تبیین را وتبعیض نیز
محتمل است انکه حق تعالی درآیت دگر گفت وفانکردند بانچه گفتند چون باحال سلامت ونجات افتادند باسر بغی وظلم
رفتند ونجات رستگاری باشد وانجیته ونجیته بمعنی واحد باشند ونجوت به همچنین ، وقوله اذاهم ، اذا مفاجات
راست که بنگری ایشان درزمین بغی میکنند بناحق انکه گفت این ظلم که بریکدیگر میکنید برخود می کنید ازانجا
که وبال ان راجع باشماست چنانکه گفت ، ولا یحیق المکر السیء الا باهله وماظلمونا ولکن کانوا انفسهم یظلمون ، و
قوله ومن نکث فانما ینکث علی نفسه قوله متاع الحیوة الدنیا ، حفص خواند متاع الحیوة الدنیا بنصب علی التحذیر چنانکه
الاسد والمعنی احذر الاسد ووجهی دگر انکه بفعل مضمر منصوب باشد کانه قال یبغون الحیوة الدنیا مفعول به باشد ووجهی
دگر انکه مفعول له باشد لقوله ، انما بغیکم علی انفسکم متاع الحیوة الدنیا ، ووجهی دگر انکه نصب او بر مصدری محذوف
الفعل باشد کانه قال یتمتعون متاع الحیوة الدنیا باقی قراء برفع خوانند برخبر مبتدای محذوف کانه قال ، ذاك متاع الحیوة
الدنیا : انگه گفت . ثم الینا مرجعکم ، پس بازگشت شما باماست وماخبر دهیم شمارا بانچه کرده باشید ومورد این مورد
وعید است وتهدید وخبر دادن کنایت است ازجزا دادن واین را بیان برفت مقاتل گفت ، یبغون فی الارض ،
ایشان درزمین به بت پرستیدن بودند ودگران گفتند هرچند ما ایشان را نعمت بیش دادیم ایشان مؤمنان را غوائل
بیشتر جستند انگه مثل زد دنیارا وتشبیه کرد اورا بانچه مردم ازآن رغبت ببرد ، انما مثل الحیوة الدنیا ، مثل ومثل
یکی باشد کشبه وشبه ودنیا تأنیث ادنی باشد افعل تفضیل وآن صفت حیوة است واین را برای آن حیوة دنیا خواند که
پس ازاین حیوة دگر خواهد بود درعقبی انگه گفت باچه ماند ، کماء ، چون آبی است که آن را ازآسمان فرود
آوریم وحد مثل قول سایر باشد که باو تشبیه کنند حال مذکور دوم را بحال مذکور اول ؛ فاختلط به نبات الارض ،
نبات وگیاه زمین بان آمیخته شود برای آن گفت که نبات بان آمیخته شود یعنی آب ازوجدان باشد ومادام آب باو
باشد تا نبات نیکوتر وسیراب تر بود انگه تفصیل داد آن نبات را که ازهر نوعی باشد انچه مردم خورند وانچه چهارپای
خورند انچه مردم خورند چون بقول وحبوب وفواکه وانچه انعام خورند ازسایر انواع گیاه وحشیش حتی تا انکه در
تمامی بغایت برسد وزمین زینت خود بگیرد وآراسته شود واهل آن زمین گمان برند که آن دردست وملك وتصرف
ایشان حاصل شد وایشان را مستخلص شد ناگاهی فرمان ما بیاید بشب یا بروز وآن را درو ده کند : کان لم تغن بالامس
تا چنان شود که پنداری نبوده است من قولهم غنی بالمکان اذا اقام به والمغنی المنزل والمغانی المنازل قال النابغة ، غنیت
بذلك اذ بهم لك خیرة ، منها بعطف رسالة وتودد . انگه خلاف کردند که این تشبیه چیست وازکجاست بعضی اهل
معانی گفتند تشبیه باب است چون ازآسمان فرود آید اول پاکیزه بود وصافی وبسیار وخوش طعم انگه با نبات مختلط
شود وطعم بگرداند وبرخاك زمین آید تیره شود چون مدتی درغدیر وآبگیر بماند نضوب کند وخشك شود ومتاع
دنیا با این ماند وحیوة دنیا وبعضی دگر گفتند تشبیه به نبات است که اول چون برآید دراوان خود وقت ربیع که هوا
باعتدال باشد وبارانهای پیاپی باشد نبات بروید وتازه وتری وموتق ومعجب باز روزی چند برآید هوا گرم شود
باران باز ایستد گیاه زرد شود وخشك گردد چنانکه در دگر آیت فرمود ، کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم یهیج فتریه

مصفراً ثم یکون حطاماً . بعضی دکر گفتند حیوة دنیا درقلت لبث وبقا به بقاء آن آب وگیاه تشبیه کرد وانچه ظاهر
حال است بان به ماند که تشبیه بگیاه و نبات است والله اعلم کذلك نفصل الایات ماچنین تفصیل دهیم آیات را برای قومی که
اندیشه کنند وبیان وتفصیل برای همه مکلفان است ولکن این قوم را تخصیص کرد بذکر که ایشان منتفع باشند قوله والله
یدعوا الی دار السلام الایة ، حقتعالی رسول را گفت یا محمد ، ادع الی سبیل ربك ، خلقان را بار اه من دعوت کن وباین کار
قیام نمای که این کار تواست دعوت باشریعت وبیان ملت وطریقه حوالت این دعوت بتو است ازانکه در
او رنج است چون نوبت بدعوت دار السلام رسد که همه گنج است بی رنج همه راحت است بی محنت همه
کرامت است بی اهانت گفت تو خاموش باش تا این میزبانی من کنم . والله یدعوا الی دار السلام . چون سرا سرای
من است ومهمان میهمان من است ومیزبان منم همان اولیتر که دعوت من کنم بندهٔ من دعوتی بتواست و
اجابتی بمن و دعوتی بمن است و اجابتی بتو . آن دعوت که بتواست دعای شب تواست که من باجابت مقرون کنم
، ادعونی استجب لکم ، آن دعوت که بمن است واجابت بتو این دعوت است واجابت قوله ، استجیبوا الله
والرسول اذا دعاکم لما یحییکم اجیبوا داعی الله ومن احسن قولاً ممن دعا الی الله ، اگر داعی الله نیکو باشد
که داعی الله باشد چگونه باشد اهل لسان گفتند ، ان السلام دعاء الانام من دار الملام الی دار السلام فمن ابی
فدخولها علیه حرام ومن لبی فله الاکرام والانعام ، آخر ، ان المجید دعا العبید من الوعید الی المزید فمن
ابی فهو طرید ومن ابی فهو حق المرید ، ان الوهاب دعا الاحباب من الحجاب الی الثواب فمن ابی خلد للعقاب
ومن لبی اهل للعتاب ویبقی الود مابقی العتاب یدعوا من دار الی دار ومن قرار الی قرار ومن دنیا الی عقبی و من
دنیا دنیة الی عیشة رضیة ومن دار التکلیف الی دار التشریف ومن دار البلوی الی جوار المولی ومن دار الفنا
الی دار البقاء ومن دار العناء الی دار الغناء ومن دار الزوال الی دار النوال ومن دار اصلها مدر ووعدها غدر ونفعها
ضرر الی دار اصلها درر وفرشها سرر واهلها غرر ومن دار اولها بکاء واوسطها عناء وآخرها فناء الی دار اولها
عطاء واوسطها غناء وآخرها بقاء ، حقتعالی گفت خدای میخواند بادار سلام مفسران درمعنی او خلاف
کردند قتاده گفت الی دار الله باسرای خود میخواند وسلام از جمله نامهاء اوست السلام المؤمن سرای سرای
اوبنده درفناء او در سرای بقاء اودر تشریف عطاء اودر وعدهٔ لقاء او نعم الدار ونعم الجار و نعم الجوار
ونعم المزار زجاج گفت . دار السلامه مراد بسلام سلامت است وآن دو لفظند کالرضاع والرضاعة واللذاذ و
اللذاذة وقال الشاعر تحیی بالسلامة ام بکر ، وهل لك بعد قومك من سلام ، ای من سلامة برای آنش سرای سلامت
خواند که دراو باسلامت باشند از افات وعاهات ونکبات وبلیات از اعراض وامراض وصدود واعراض از سکر موت
وحیرت فوت قال الله ، ادخلوها بسلام آمنین ، گفتند مراد بسلام تحیت است برای آنش سرای سلامت خوانند که
اهلش بانجا که رسیدند بافشاء سلام واطعام طعام وصلة الارحام من قوله ؑ ، افشوا السلام واطعموا الطعام و
صلوا الارحام وصلوا باللیل والناس نیام تدخلوا الجنة بالسلام . ای بسلامة چون درشوند بسلام درشوند .
ادخلوها بسلام آمنین . وفرشتگان درایشان بسلام درشدند والملئکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم ، وتحیت
ایشان درانجا سلام بود . تحیتهم یوم یلقونه سلام ، وطیب عیش ایشان سلام بود . لا یسمعون فیها لغواً ولا تأثیما
الا قیلا سلاماً سلاما ، واز خدایتعالی برایشان سلام بود ، سلام قولاً من رب رحیم . اهل اشارت گفتند سلام
برای آن کند خدای برایشان که ایشان از حقارت گناه کاری خود بعظمت وبزرگواری او نگرند نیارند
انبساط کردن حق تعالی برایشان سلام کند تامستانس شوند جابر عبدالله انصاری روایت کرد که رسول ؑ

گفت که درخواب دیدم که جبرئیل بربالین من بودی ومیکائیل برپائین بایکدیگر میگفتند برای او مثل بزن
انکه گفت بشنو که گوشت شنواباد وبدانکه دلت دانا باد مثل تو و مثل امت تو چون مثل پادشاهی است
که سرائی بنا کند ودران سرای خانهٔ سازد ودران خانه خوانی نهد انگاه رسولی فرستد و قومی را بدعوت
خواند بعضی اجابت کنند وبعضی نکنند پادشاه خداست وسرا سرای سلامت وخانه بهشت وتو که محمدی
رسولی هرکه تورا اجابت کند باسلام درآید بسرای سلام وهرکه بسرای سلام درآید بطعام حاضر آید وبان
ممتع شود یحیی معاذ گفت یابن آدم خدایتعالی تورا بسرای سلام دعوت میکند بنگر تا اورا ازکجا اجابت
کنی اگر ازدنیاش اجابت کنی ببهشت روی واگر ازگور اجابت کنی ممنوع شوی ومحروم مانی . ویهدی من
یشاء الی صراط مستقیم ، حمل توان کردن علی معنیین بر دو معنی یکی انکه چون دعوت کرد لطف کند بانکه
خواهد تا مهتدی شود براه راست وحمل توان کرد براه بهشت راه نماید براه بهشت آن را که خواهد اهل اشارت
گفتند دعوتی عام کرد برای اظهار حجت وهدایت خاص برای استغنا او از خلقش دعوت عام کرد که طریق است
بنعمت وهدایت خاص کرد که طریق است بمنعم . قوله للذین احسنوا الحسنی وزیادة الایة . گفت آنانکه
کارهای نیکو کنند از طاعت وایمان ایشان را ثواب وجزاء آن نکوتر باشد وحسنی تأنیث احسن باشد و زیادة
حسنی که در برابر احسان است باستحقاق بود وزیاده مراد بتفضیل یعنی قوله تعالی . من جاء بالحسنة فله عشر
امثالها وقوله مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل الایة واین قول عبدالله عباس است
وگفت للذین احسنوا . مراد باحسان لا اله الا الله است وحسنی بهشت است وزیاده آنچه وعده داد که یکی راده
ویکی را هفتصد امیر المؤمنین علی ؑ گفت حسنی بهشت است و زیاده غرفه است از یکدانه مروارید آن را چهار
در است مجاهد گفت حسنی آن است که حسنتی بحسنتی وزیاده مغفرت ورضوان است ابن زید گفت حسنی
بهشت است و زیاده انچه ایشان را داد در دنیا از نعمت وانواع خیرات ایشان را برآن حساب نخواهد بعضی
دگر گفتند زیاده آن است که چون دربهشت قرار گیرند ابری برآید هرچه مشتهاء ایشان بود بر ایشان ببارد
واما قول آنانکه گفتند مراد بزیادت دیدار خداست باطل است برای ادله عقل وسمع که بر خواست بانکه این
معنی برخدای روا نیست اما در آیت چند دلیل است که نشاید مراد رؤیت باشد یکی انکه حقتعالی این حسنی وزیادت
بجزای ایمان وعمل کرد و گفت آنان را که احسان کنند حسنی باشد ایشان را وزیادت ونزدیك آنان که این معنی
برخدا روا دارند جزا بر عمل نبود پس تفسیر آیت دادن بروجهی که اصلی از اصول ایشان را نقض کند وجهی
ندارد چه واجب بود رجوع کردن از یکی از آن دو ودیگر انکه زیادت برچیزی هم از جنس چیزی باشد
چنانکه یکی ازما چیزی خرد چون استزادهٔ آن کند وزیاده خواهد گوید زدنی زیادتی بده هم از آن
جنس دهد برای انکه مفهوم از او این باشد وجه سه دگر انکه زیادت بر چیز کم از آن چیز باشد که اصل
بود بینی که انکس از عطار پارهٔ گلاب خرد نکو نباشد که گوید مرا بزیادت بر سر این نافه مشك ده ونیز انکه از
بقال پارهٔ برنج خرد قطری شکر برسر آن بزیادت نخواهد پس معلوم شد که حسنی باستحقاق باشد وزیادت بتفضیل
، ولا یرهق وجوههم قتر ولا ذلة ، الرهق الغشیان یقال رهقه مکروه اذا غشیه ولحقه ورهقه دین
اذا رکبه ومنه غلام مراهق اذا قارب البلوغ وارهقه کذا اذا غشیه ایاه قال الله تعالی ، فخشینا ان یرهقهما
طغیاناً وکفراً ، والقتر الغبار واحدها قتره والقتار رایحة المرق والاقتار التضیق فی المعیشة وابن قتره نوع
من الحیاة سمیت بذلك لاغبرارها بالتراب قال الشاعر . متوج برداء الملك یتبعه . موج یری فوقه الرایات

والقترا. حق تعالی گفت نرسد بروبهای ایشان گردی ومذلتی عبدالله عباس وقتاده گفتند سیاهی روی خواست
بعضی دگر گفتند کابة وکسوف وگرفتگی ودرهمی حسن بصری گفت فتر بسکون التاه وهما لغتان کالقدر
و القدر و نیز مذلتی وصغاری بایشان نرسد . اولئك اصحاب الجنة . ایشان اهـل بهشت باشند
ودرانجا همیشه ومخلد باشند . و الذین کسبوا السیئات . وآنان که کسب سیئات وبدی کنند
حق تعالی برعادت او درباب ترغیب وترهیب ووعد ووعید چون ذکر مؤمنان ومطیعان وجزای ایشان
بگفت عقیب آن ذکر کافران وعصاة وپاداش ایشان گفت درآیت اول بیان فضل خود کرد بر مؤمنان ودراین
آیت بیان عدل خود کرد آنجا گفت انچه حق تواست بدهم وزیاده از آنجا که حق دادن عدل است وزیاده
دادن فضل تا هم عدل کار بسته باشم وهم فضل ودراین آیت گفت آنانکه ایشان بدی کنند چون جزای ایشان
دهم یکی را بیش از یکی ندهم تا عـدل کرده باشم چه اگر آن زیادة که انجادادم بدهم ظلم کرده باشم جزا مثلا بمثل
سربسر بروفق عمل نی زیادت واگر نقصان کنم فضل کرده باشم حق من است وقبض واستیفاء بمن است ودر اسقاط
آن اسقاط حق غیری نیست اگر همه اسقاط کنم اولی وافضل واحسن واجمل جز که حکمت اقتضای آن کرد
شرعاً که عقاب کفار اسقاط نکنم وقرینـهٔ این آیت فی قوله . جزاء سیئة بمثلها . دلیل آن است که زیادت
درآیت اول فضـل است واکرام وزیادت برقدر مستحق تا معنی هردو آیت مـلایم شود براین وجه که بیان
کردیم که اگر نه چنین باشد این دو آیت را بیکدیگر نسبت نبود وکسب هر فعل بود که بان جر منفعت یا دفع
مضرت کنند وبرای آن فعل سیئه را کسب خواند که فاعلش پنداری که بخود سودی کند وسیئه فعلی باشد که
یسوء صاحبها صاحبش را اندوه گین کند ورفع جزا را دو وجه باشد یکی انکه مبتداء بود وخبرش مقدر مقدم بود
والتقدیر . فلهم جزاء سیئة . تا مطابق آیت اول بود فی قوله . للذین احسنوا الحسنی وزیادة . ووجه دوم
انکه او مبتدا بود وخبرش فی قوله بمثلها والتقدیر . کاین حاصل بمثلها . وترهقهم . ای تغشاهم . ذلة .
ای مذلة وبا ایشان رسد مهانتی تمـام وبرای آن تنکیر کرد تا ابهام کند بر مخاطب تعظیم وتهویلش را پنـداری
گفت ذلتی که آن را وصف ندانند برعکس آیت اول . ما لهم من الله من عاصم . ایشان را از خدای عاصمی
وباز دارندهٔ نباشد وپناه دهنده . کانما اغشیت وجوههم . پنداری که روبهـای ایشان را درپوشیده اند
پارهای از شب سیاه باشد . وقوله مظلمـاً . درنصب او دو وجه است یکی انکه حال بود از شب کانه قال من
اللیل المظلم . چون الف ولام از او بیفکنند نصب کرد اورا برحال چنانکه . جاء زید راکباً والمعنی زید الراکب
. ووجه دیگر آن است که صفة قطعـاً باشد وبرای آن مظلمة نگفت که تأنیث نه حقیقی است ونیز فاصله است
میان صفت وموصوف چنانکه شاعر گفت . لوان مدحة حی منشراً احداً . احیاما کن یا لیلی الامادیح . و
قطع جمع قطعه باشد ابن کثیر وکسائی خواندند قطع بسکون طاء وهما لغتـان ابوعبیده گفت القطع ساعة من
اللیل یقال اتانا لقطع من اللیل ای فی ساعة من اللیل قال الشاعر . کم علینـا من قطع لیل بهیم . وبراین قرائت
مظلماً صفت باشد لاغیر کقوله . وهذا کتاب انزلناه مبارك . اولئك اصحاب النار هم فیها خالدون . ایشان
اهـل دوزخند وملازم او بر سبیل تأبید وتخلید . قوله ویوم نحشرهم جمیعـاً . براضمار فعلی مقدر کانه
قال . اذکر یوم نحشرهم جمیعاً . یاد کن ای محمد چون ما حشر کنیم ایشان را جملةً ونصب جمیعاً برحال باشد
از مفعول وحشر جمع باشد از هرجا وحشر گویند مردم جمـع کرده را از هر نوعی فعل بمعنی مفعول ومحشر
مجمع مردمانی باشد گرد کرده برآن وجه انکه گوئیم مشرکان را . مکانکم . نصب او براضمار فعلی باشد مقدر

که حذف آن مستمر است درکلام ایشان والتقدیر . والزموا مکانکم . جای خود باشی قال الشاعر . اقول
لنفسی حین حوذرا لها . مکانك لما تشفقی حین مشفق . مکانك حتی ینطوی الغم تنجلی . غمامة هذا العارض
المتألق . انتم وشرکائکم . قوله انتم ضمیر مرفوع منفصل است بدل از ضمیر مرفوع متصل است که در
فعل محذوف است من قوله . الزموا انتم وشرکائکم . برجای خود باشی شما وانبازان شما یعنی معبودان شما
یعنی تا میان شما حکم کنم انکه گفت . فزیلنا بینهم . ای فرقنا بینهم . میان ایشان جدا کنیم یقال زال
الشیٔ عن مکانه وازلته انا وزیلته انا وزیل للمبالغـة ولفظ ماضی است ومراد مستقبل چنانکه نظایر او برفت
دربسیار جایهـا ووجهش گفته شد . وقال شرکاؤهم . وآن معبودان ایشان گویند شما مارا نپرستیدی
دراو چند قول گفتند مجاهد گفت خدای تعالی بتان را باواز آرد تا گویند ماخبر نداریم از عبادت شما وقولی
دیگر آن است که این شیاطین را گویند انکه این را دو تاویل باشد یکی انکه شما مارا نپرستیدی عبـادتی که بان
انتفاع واعتذار باشد ودگر انکه این در حال دهش وتحیر گویند چنانکه مذعور گوید وجبائی گفت عبادت شما
مارا نه باختیـار وامر وخواست ما بود وبرای این تأویل باید کرد که بیان کردیم که روا نباشد که اهل قیامت
دروغ گویند چه ایشان ملجأ باشند بترك قبایح از آنجا که دانند بضرورت کـه اگر خواهند تا کنند حیل بینهم
وبین ذلك . فکفی بالله شهیداً بیننا وبینکم . این حکایت کفـار مشرکان است ومعبودان ایشان که گویند
خدای بس گواه میان ما وشما که ما از عبادت شما غافـل بودیم کفی بالله بازیادت است والمعنی کفی الله ونصب
شهیداً برحال باشد وبرای آن گفت بیننا وبینکم تا شامل باشد آن را که شاهداً لنا وعلیکم . وبعضی دگر گفتند
نصب شهیداً بر تمیز است وقوله ان کنا . مخففه است از ثقیله برای آن لام درخبر او بازآمد وزجاج گفت ان
بمعنی نافیه است ولام بمعنی الا کانه قال . ما کنا عن عبادتکم لغافلین . این خبر راست است برای انکه جمادات
وبسیار احیـاء بی خبر بوده اند از عبادت مبطلان ایشان . هنالك تبلوا کل نفس ما اسلفت . هنالك ظرف
مکان است یعنی آن جایگـاه بیازماید ومقاسات کند هر کس انچه کرده باشد ودرپیش افکنـده واهل کوفـه
خوانند مگر عاصم تتلوا بتا یعنی آنجایگـاه برخوانـد هر نفسی آنچه کرده باشند یعنی نامه نوشتهٔ او با عمالش
حجة عاصم درقرائت باء قوله . ونبلوناهم بالحسنات والسیئات . وحجة آنانکه بتا خواندند قوله . فاولئك
یقرؤن کتابهم . وقوله اقرأ کتابك . وقوله ان رسلنـا یکتبون ما تمکرون . وگفتند معنی تتلوا تتبع باشد
ومعنی انکه تحـاذی علی حسب عمله من تلوت الرجل اتلوه تلواً ای تبعتـه . وردوا الی الله مولیهم الحق .
وایشان را با خدای برند که خداوند ایشان است بدرستی وراستی وآنچه ایشان او را پرستیده باشند بدروغ وافترا
از ایشان گم شود وغنای وکفافی نکنند ایشان را قوله . قل من یرزقکم من السماء والارض . انکـه حق
تعالی رسول را ﷺ بیاموخت طریق مجادله با ایشان گفت از طریق مناظره با ایشان بگو که کیست که شمـا را
روزی میدهد از آسـمان بباران واز زمین بنبـات وگفتند از آسمان بتقدیر واز زمین بتسبیب . امّن
یملك السمع والابصار . یا کیست که او مالك سمع وبصر شما است که قادر است برآن وآفریدن آن ودرست
داشتن آن وصرف آفات وعاهات از او وخلق آن بروجهی تا ببینند وبشنوند . درخبر می آید که خدا یتعالی را
برچشم ما موکلانند از فرشتگان که شیاطین را از چشم ما بازمیرانند چنانکه یکی از ما مگس را از انگبین راند
. ومن یخرج الحی من المیت . کیست که زنده از مرده بیرون آرد ومرده از زنده بیرون آرد برآن وجوه
که تفصیـل دادیم در سوة آل عمران . ومن یدبر الامر . وکیست که تدبیر کارها کند در آسمان

وزمین انگه جواب این هیچ نباشد آنراکه اندیشه کند وانصاف بدهدالاانکه خدای گوید
حق تعالی خبرداد کهایشان عندایحال تسلیم کنندو گویند . الله . خداست کهاین کندو براین قادر باشد . فقل
افلاتتقون . بگو که شما نترسی ازاو که چون اورا نشناسی وعبادت وشکر نعمت اونکنی که نعمت برشما منقطع
کند وشمارا مؤاخذه کندعاجلاً وآجلاً انکه گفت . فذلکم الله ربکم الحق انکه موصوف است باین صفات
وفاعل این افعال است خداوند شمااست بدرستی وسزای خداوندی ومستحق عبادت چون درست شد که
حق اوست از پس حق چه باشد جز ضلال وگمراهی . فأنی تصرفون . چگونه برمیگردانند شمارا ومعنی انکه
چگونه میگردی از معرفت وعبادت او باچندین آیات ودلالات وعبر وعجایب انگه برای آن بلفظ مالم یسم
فاعله گفت ازقوت آن که بهیچ وجه ازآن انصراف وعدول وتعدی نیکنند تاپنداری درآن مختارند ومورد
آیت موردانکاراست واگرفعل او بودی هیچکس برفعل خود منکر نشود پس در آیت دلیل است برانکه انصراف
ایشان وکفرایشان بفعل ومشیت خدا نیست . کذلك حقت کلمة ربك . اهل مدینه وابن عامر خواندانجا
ودرآخر سوره ودرسورة المؤمن کلمات علی الجمع ودگر قراء بروحدان خواندکلمة ربك معنی کلمهان خبراست
کهخدای داد وانچه در لوح بنوشت ازانچه درسابق علم اورفته بوده است که ایشان ایمان نیارند وانکه
برجمع خواند گفت انجملهٔ کلمات باشد تاکلامی ازاو حاصل آید وهمین معنی درکلمه که لفظ واحداست
برود برای انکه ایشان قصیده راوخطبه را کلمه خوانند واگرچه لفظ واحد بود برجنس حمل کنند صالح بود
واحد را وجمع را . قوله کذلك . محل کاف نصب است وتقدیر آن است . مثل افعالهم جازاهم . ودرانکه
مشبه به فی ذلك چیست دوقول گفتند یکی انکه . لیس بعد الحق الاالضلال . انکهاین حق است کلمهٔ عذابرا
ووجوب آنرا بر ایشان برحقی وراستی تشبیه کرد بان دوم انکه انچهرفت پیش ازاین از عصیان ایشان
جزا برآن حق است و واجب همچنین کلمهٔ حکم کردن بکفر برایشان واجب است ازانجاکه معلوم آن است
کهبرکفر میرند وهیچ اختیار ایمان نکنند وفسق خروج باشد ازفرمان خدای تعالی وفاسق خارج ازفرمان خدای
ومراد بفسق انجا کفر است وروا بود کهمراد بکلمه کلمه عذاب باشد وتقدیر آن بود که . وجب علیهم کلمة
العذاب بأنهم لایؤمنون . کلمهٔعذاب برایشان واجب شد بانکه ایشان ایمان نخواهند آورد وازایشان کفر
معلوم است جبائی گفت معنی آن است کهبانکه شماایشانرا برکفر مصر می یابید دلیل آن است کهانچه خدای
گفت درحق ایشان کهایمان نیارند حق است وصدق . قل هل من شرکائکم . انکه گفت هم ازطریق مجادله
کهبگواین مشرکان را کهکس هست ازاین انبازان یعنی معبودان شما کهآنرا انباز کرد باخدای کهابتداء خلق
تواند کرد وانکه اعادت اختراع کند چنانکه خدای میکند انکهازپس آن چون بافنا شده باشد بازآفریند اگرایشان
جواب دهند وتسلیم کنند وگویند خداست فهو المراد والاهم توجواب ده وبگو که خداست کهابتدا خلق کند
وبراعادت عین قادر باشد ازآنجاکه قادر الذات است وقوله . فأنی تؤفکون . هم اینمعنی دارد که . فأنی
تصرفون . وانی راانجا دومعنی باشد کیف واین معنی کیف چنان باشد که گفت . وکیف تکفرون بالله
. ومعنی این چنانکه . فاین تذهبون والافك الصرف والقلب . وزمین قوم لوط را برای آن مؤتفکات خواند
کهشهرها منقلب بود وافك دروغ باشد برای انکه مصروف بود ازوجه خود فعل بمعنی مفعول . قل هل من
شرکائکم من یهدی الی الحق . انکه حق تعالی هم ازطریق محاجه ومجادله رسولراگفت بگو ایشانرا کهازاین
شریکان شما کس هست کهاوکس را بحق راه نماید کوفیان خواندند مگرعاصم یهدی بفتح یا وسکون ها و

تخفیف دال واهل مدینه مگرورش بفتح یا وسکون ها وتشدید دال وابن کثیر وابن عامر وابوعمرو بفتح یا وها وتشدید
دال ویعقوب وحفص واعشی وبرجمی خواندند بکسر یا وها وتشدید دال یهدّی واین اختلاف فی قوله تعالی . ام
من لا یهدی . ان دگر برجای خود هست حق تعالی گفت بگواین کافران را کهازاین معبودان شما هیچ
هست کههدایت کند کسیرا بحق اگرجواب دهند بانصاف وگویند نه . قل الله یهدی للحق . انکه
گفت برطریق حجاج وصورت استفهام ومعنی جحد وتقریع که . افمن یهدی الی الحق . انکس که اوراه نماید
بحق اولیتر کهمتابعتش کنند یاانکه . لایهدی . این اختلاف قراء ازانجاست برقرائت آنانکه یهدی ویهدی
ویهدی این هرسه قرائت را معنی یهتدی باشد ادغام کردند تارادردال تادال مشدد شد اما برقرائت انکس که
اسکان ها کرد وتشدید دال نهاختیار است برای انکه جمع ساکنین است علی غیرحده وانکه یهدّی خواند بفتح یا
وها وتشدید مراد یهتدی است وانکس که یهدی خواند وهاء مکسور کرد حملاً علی المجزوم فانه یحرك الی
الکسر ازالتقاء ساکنین بگریخت ویارا مکسور کرد بر اتباع ها اتبع الکسرة الکسرة وگفتهاند هو علی لغة
من قراء نعبد ونستعین . و این لغت ضعیف است و آنانکه این لغت گویند در افعل
وتفعل ونفعل گویند دریفعل کهبیاباشد نگویند تادوکسره حاصل نشود ومعنی براین قرائتها مشدّد الدال
آن باشد کهانکس سزاوارتر باشد کهمتابعت کنند اورا کهاو بحق راه نماید یاانکه برای خود بحق راه نبرد الا
انکه اورا راه نمایند یعنی اودرنفع خود بخود مستقل نباشد پس انکه برنفع خود قادر نباشد دیگریرا چون نفع
کند وبرقرائت انکس که یهدی خواند معنی آن باشد کهمتابعت آن اولیتر باشد کهبحق هدایت کند یاانکه هدایت
نکند ونتواند الاکهاورا هدایت کنند پس فرق این است که باتشدید فعلی متعدی باشد وباتخفیف لازم یقال
هدیته فاهتدی ومضارع یهتدی انگه بادغام یهدی شد چنانکه بیان کرده شد وابوعمرو باختلاس خواند
بین بین اعنی الحرکة والسکون فی الهاء ونیز قرائت اهل کوفه را حمل توان کرد برمعنی یهتدی برای انکه بعضی
عرب گفتند . هدیته فهدی ای اهتدی کمایقال نقصته فنقص وزدته فزاد وجبرته فجبر . واین طریقه درفعلی
رود کههم لازم باشد وهم متعدی چون زاد ونقص وجبر اگرهدی بهردو معنی آمده باشد این مطرد بود والا نه برود
انکه شرکارا اگربرؤساء ضلال وائمهٔ ضلال حمل کنند براوسئوال نیاید درباب هدایت واهتدا وچون براصنام
حمل کنند براواین سؤال آید که چگونه گفت اصنام جماد را کهایشان مهتدی نشوند ونههدایت کسی
توانند کرد جواب ازاین آن است که گوئیم چون مشرکان ایشان بجای معبود نهادند وتوجیه عبادت کردند
حق تعالی ازایشان بکنایات احیاء وعقلاء خبرداد گفت . ان تدعوهم لایسمعوا دعائکم ولو سمعوا مااستجابوا
لکم و یوم القیمة یکفرون بشرککم وقوله لایستطیعون لهم نصراً ولاانفسهم ینصرون وان تدعوهم الی
الهدی لایسمعوا وتریهم ینظرون الیك وهم لایبصرون . واین جاری مجری آن است که . فظلت اعناقهم
لها خاضعین . وکذلك قوله انی رأیت احدعشر کوکباً والشمس والقمر رأیتهم لی ساجدین . چون
خضوع وسجده ازکار عقلا باشد بکنایت عقلا ازاو کنایت کرد ونه گفت خاضعة وساجده وجوابی دیگر ازاو آن است
کههدی بمعنی حمل آمده است یقال هدیته ای حملته وعلی هذا قول الشاعر . للفتی عقل یعیش به . حیث یهدی
ساقه قدمه . ای حیث یحمل ومعنی آن بود کهنتوانند رفتن الا کهایشان را برگیرند ومنتقل نشوند الا که نقل
کنند ایشان را جز کهاین معنی لغتی است نامعروف وتفسیر قرآن برآن حمل نتوانند کرد . فما لکم کیف تحکمون
. چه بوده است شمارا وچگونه حکم میکنی ومورد آیت مورد تجهیل وتضلیل رأی ایشان است کهباکمال عقل

جگونه روا میداری تسویه کردن در عبادت میان این جمادات و میان خدای تعالی که او اقدر القادرین است. وما یتبع اکثرهم الا ظنا. انکه گفت این کافران که عبادت اصنام میکنند جز متابعت ظن و گمان نمیکنند و نیز ظنی است لا عن امارة که آنرا حکمی نباشد برای انکه از سر تقلید پدران و متابعت رأی ایشان میکنند چنانکه خدای تعالی از ایشان حکایت کرد که، انا وجدنا آباءنا علی امة الایة، انکه گفت ان الظن لا یغنی من الحق شیئا. و گمان از حق نبگریزاند یعنی انجا که علم باید چون معرفت خدای تعالی و صفات او وجهة استحقاق او عبادت را و اصول دیانات از عقلیات جز علم بکار نیاید انجا و ظن هیچ غنا نکند واما ظن انجا بکار آید که علم انجا ممکن نباشد چون علم حاکم بصدق مدعی عند اقامت بینت یا صدق مدعی علیه عند یمین چون انجا علم ممکن نیست ظن قایم مقام علم بود و هر جا که علم ممکن باشد با امکان علم ظن را حکمی نبود و اما ظن را انجا حکم بود که صادر بود از امارات معروف از عادت یا خبر یار داو کردن با نظر ش بنزدیك انکس که قیاس از ادله شرع گوید. ان الله علیم بما یفعلون، خدای تعالی عالم است بانچه ایشان میکنند و این برسبیل تهدید و وعید گفت یعنی چون عالمم بان و بر من هیچ از آن پوشیده نیست تا هر کسی را بحسب استحقاق او جزا دهم از ثواب و عقاب قوله تعالی

وما كان هذا القرآن ان يفترى من دون الله ولكن تصديق الذي بين يديه و تفصيل الكتاب
ونباشد این قرآن اینکه برباقته شود از غیر خدا تصدیق آنچه پیش روی او و آنچه نوشته شود کتاب
لا ريب فيه من رب العالمين * ام يقولون افتريه قل فأتوا بسورة مثله وادعوا من استطعتم
نیست شکی در آن از پروردگار جهانیان یا میگویند برباقته آنرا پس بیارید سوره مانند آن و بخوانید هر کرا توانید
من دون الله ان كنتم صادقين * بل كذبوا بما لم يحيطوا بعلمه ولما يأتهم تأويله كذلك
از غیر خدا اگر هستید از راستگویان بلکه بدروغ داشتند که نرسیدند بدانش او و تا آمد ایشانرا معنی قرآن همچنین
كذب الذين من قبلهم فانظر كيف كان عاقبة الظالمين * ومنهم من يؤمن به ومنهم
تکذیب کردند آنانکه از پیش ایشان بودند پس بنگر چگونه بود انجام ستمکاران و از ایشان کسی که میگرود باو و از ایشان
من لا يؤمن به وربك اعلم بالمفسدين * وان كذبوك فقل لي عملي ولكم عملكم انتم
کسی که نمیگرود باو و پروردگار تو داناتر است بتبهکاران و اگر بدروغ دارند تورا پس بگو مراست کردارم و مر شماراست کردار شما شما
بريئون مما اعمل وانا بريء مما تعملون * ومنهم من يستمعون اليك افانت تسمع الصم
بیزارید از انچه من میکنم و من بیزارم از انچه شما میکنید و از ایشان کسی که گوش میدارند بسوی تو آیا پس تو شنوانی کران را
ولو كانوا لا يعقلون * ومنهم من ينظر اليك افانت تهدي العمي ولو كانوا لا يبصرون *
و اگر چه هستند که در نمی یابند و از ایشان کسیست که نظر کند بسوی تو آیا پس تو راهنمائی کوران را و اگر چه هستند که نمی بینند
ان الله لا يظلم الناس شيئا ولكن الناس انفسهم يظلمون * ويوم يحشرهم كأن لم يلبثوا الا
بدرستی که خدا ستم نکند مردمان را هیچ چیز ولیکن مردم خودشان ستم میکنند و روزیکه جمع میکنیم ایشانرا که درنگ نکرده اند مگر
ساعة من النهار يتعارفون بينهم قد خسر الذين كذبوا بلقاء الله وما كانوا مهتدين * واما
ساعتی از روز آشنائی دهند میان ایشان بتحقیق زیان کردند آنها که تکذیب کردند برسیدن خدا و نه بودند راه یافتگان و اگر
نرينك بعض الذي نعدهم او نتوفينك فالينا مرجعهم ثم الله شهيد على ما يفعلون * و
بنمائیم تورا بعض از انچه وعده دادیم بکفار یا بمیرانیم تورا پس بسوی ماست بازگشت ایشان پس خدا گواه است برانچه می کنند و

لكل امة رسول فاذا جاء رسولهم قضي بينهم بالقسط وهم لا يظلمون * ويقولون متى
برای هر گروهی پیغمبری است پس چون آید پیغمبر ایشان حکم شده میانشان بعدل و ایشان ستمکرده نمیشوند و می گویند کی خواهد بود
هذا الوعد ان كنتم صادقين * قل لا املك لنفسي ضرا ولا نفعا الا ما شاء الله لكل
این وعده اگر هستید راستگویان بگو مالك نیستم مر نفس خود را ضرر و نه سودی مگر آنچه خواهد خدا برای هر
امة اجل اذا جاء اجلهم فلا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون * قل ارأيتم ان اتيكم
گروهی وقتی است معین چون آید اجل ایشان پس تأخیر نمی افتد ساعتی و نه پیشی گیرند بگو آیا چه می بینید اگر آید شمارا
عذابه بياتا او نهارا ماذا يستعجل منه المجرمون * اثم اذا ما وقع امنتم به الآن وقد
عذاب خدا هنگام خوابیدن یا روز چه چیز شتاب میکنند از او گناهکاران آیا پس چون عذاب واقع شود ایمان آرید بان اکنون و بتحقیق
كنتم به تستعجلون * ثم قيل للذين ظلموا ذوقوا عذاب الخلد هل تجزون الا بما كنتم
بودید که بعذاب تعجیل میکردید پس گفته شود مرانهارا که ستم کردند بچشید عذاب جاوید را آیا جزا داده میشوید مگر بانچه بودید
تكسبون * ويستنبئونك احق هو قل اي وربي انه لحق وما انتم بمعجزين * ولو ان
که کسب میکردید و خبر پرسند تورا در باب قرآن که حق است آن بگو آری سوگند بپروردگارم بدرستیکه او هر آینه حق است و نیستید شما عاجز کنندگان و اگر باشد
لكل نفس ظلمت ما في الارض لافتدت به واسروا الندامة لما راوا العذاب وقضي بينهم
هر کسی را که ستم کرده انچه در زمین است هر آینه فدا دهند بان و بپوشاند ندامت خود را چون به بینند عذاب را و حکم شود میانشان
بالقسط وهم لا يظلمون * الا ان لله ما في السموات والارض الا ان وعد الله حق ولكن
بعدل و ایشان ستمکرده نمیشوند بدان آگاه باشید بدرستیکه مر خدار است انچه در آسمانها و زمین است آگاه باشید بدرستیکه وعدهٔ خدا حق است ولیکن
اكثرهم لا يعلمون * هو يحيي ويميت واليه ترجعون *
بیشتر ایشان نمی دانند او زنده میکند و می میراند و بسوی او باز گردیده شود

قوله وما كان هذا القرآن ان یفتری من دون الله الایة. خدایتعالی در این آیت نفی کرد که این قرآن مفتری و مختلف و دروغی فرا بافته باشد و نه خدای گفته باشد و فرستاده وان مع الفعل در تأویل مصدر است و محل او نصب است بر خبر کان ای مفتری و اصل کلمه من الفری باشد و هو القطع یقال انه لیفری الفری ای لیأتی بالعجب حتی کانه یقطعه وقوله. من دون الله یعنی چنانکه مضاف نباشد با خدایتعالی و دون اینجا بمعنی غیر باشد یقال فعلت هذا الامر دون زید ای غیر زید ولم یکن لزید فیه صنع. ولكن تصدیق الذی بین یدیه. ولکن تصدیق انکتاب که پیش آن بوده است مراد کتب است ولکن بلفظ جنس گفت یعنی این کتاب باور دارنده است کتب اوایل را از توریة و انجیل و زبور و صحف و قرآن نامی است علم این کتاب را و گفته اند مراد بما بین یدیه آن است که در پیش دارد از بعث و نشور و حساب و کتاب و ثواب و عقاب. و تفصیل الکتاب، و بیان کتاب از معانی که در او التباس و اشتباه باشد و نظیر او تمیز و تقسیم باشد و نقیض او تلبیس و تخلیط باشد. لا ریب فیه، شکی نیست در او، من رب العالمین، من ابتداء غایت راست و گفته اند مراد بتفصیل الکتاب تفصیل احکام شرع است و فرا گفت معنی قوله، وما کان هذا القرآن ان یفتری ای لا ینبغی هذا القرآن ان یکون مفتری یعنی نشاید و ممکن نباشد که چنین کتاب و چنین کلام مفتری باشد چنانکه گفت، وما کان لنبی ان یغل الایة ام یقولون افتریه ام یقولون، حجتی است بعد حجتی یا گویند و گفتند معنی آن است بلکه اگر گویند و گفتند میم صله است و تقدیر آن است که ایقولون گویند برسبیل استفهام که محل این قرآن فرا بافته است و در جواب ایشان بگو که. فأتوا بسورة مثله. اگر

دعوی میکنند که این قرآن کلام بشراست وگفته وبافته وانداخته ایست شماهم نیز ازعربان وفصیحان
بیارید قرآن همچنین بافته وساخته اگر بتوانی سورتی بیاری هم چنین بر این نظم وبر این تیب وهر کس را که
خواهی بیاری درخواهی و بخوانی و بدو استعانت واستغاثت کنی اگر هیچ راست میگوئی اما قوله فأتوا
بسورة مثله ولم یقل مثلها دراو دووجه گفتند یکی انکه راجع است باقرآن واین قول اولیتراست دگر انکه
فأتوا بسورة مثل سورة واین قول هم بر تأویل آن باشد که حمل کنند سورة را برمعنی وسورة منزلتی باشد
محیط بایات خدایتعالی چون احاطت سورکه باروی شهرباشد بشهر انکه حقتعالی بازنمود که ایشان
چرا تکذیب کردند این کتاب را گفت برای انکه ندانستند بدروغ داشتند ودرمثل گفته‌اند الناس اعداء
ماجهله . ودرقرآن بسیار خبرهاست که هرکس نتواند دانستن الا کسی که اندیشه یارجوع کند بارسول الله
؏ برای انکه قرآن بهری محکم است که مراد از او بظاهر بدانند وبهری متشابه است که معنی از او
بظاهر ندانند بل محتاج باشند بدلیلی ومفسری که بیان مراد کند کالصلوة والزکوة والصوم والحج وغیر
ذلك ، ولما یأتهم تأویله ، تأویل آن هنوز بایشان نیامد وتأویل آن باشد که یؤل الیه عاقبة الأمر بعضی
مفسران گفتند مراد بتأویل تفسیر است وضحاك گفت انچه عاقبت باآن شود ازثواب وعقاب انکه گفت همچنین
تکذیب کردند ودروغ داشتند آنانکه پیش ایشان بودند یعنی نه اول مکذب اینانند رسولان را ؏ پیش از این مکذبان
بوده‌اند ولکن بنگر تاعاقبت ایشان کجارسید از هلاك وعذاب واستیصال عاقبت اینان که عمل ایشان بردست دارند هم
این بود بر سبیل تهدید بود وکیف درمحل نصب است بخبرکان وانظر در او عمل نکند برای انکه استفهام صدر
کلام را بود انکه بیان کرد که از این مکذبان بعضی آن باشند که باین کتاب ایمان آرند وبعضی آن باشند که
ایمان نیارند ومن تبعیض راست فی قوله . ومنهم من یؤمن به . ومن نکرهٔ موصوفه است وصالح باشد واحد
وجمع را یعنی قوم یؤمنون به . وربك اعلم بالمفسدین . وخدای تو عالمتراست باآنانکه اصرار کنند بر کفر
وبایمان وبصلاح نزدیك نشوند وقوله اعلم مراد نه کثرت علوم است مراد آن است که معلومات اورا نهایت
نیست واورا درعالمی ذات کفایت است ومحتاج نیست بچیزی دگر ازمعنی که بان عالم باشد انکه گفت یامحمد
اگرچنان باشد که تورا تکذیب کنند بگو که عمل من مراست وعمل شما شماراست یعنی کفر شما مرا زیان ندارد
وایمان واطاعت من شمارا سود ندارد واگر نیز بدست برقول شما هم شمارا زیان ندارد واین هم چنان است
که ، لکم دینکم ولی دین . وچنانکه درمثل گویند کل شاة برجلها ستناط . انتم بریئون مما اعمل . شما بیزارید
از انچه من میکنم ومن بیزارم از انچه شما میکنید چنانکه گفت . قل یاایها الکافرون لااعبد ما تعبدون ، انکه
گفت ازاین کافران بعضی آنانند که گوش باسخن تو میکنند ولکن اندیشه نمی کنند لاجرم منتفع نمیشوند
بمثابت آنانند که کرباشند گفت تو توانی که کران را چیزی بشنوانی واگرچه ایشان عاقل نباشند واین
برسبیل قطع طمع گفت رسول را از ایمان ایشان تابداند که ایشان ایمان نخواهند آوردن و در باب نفی
ایمان بمثابت آنانند که از ایشان مستحیل باشد وبنفی عقل کنایت کرد از قلت فهم و جهل انکه گفت بر
طریق دگر هم این معنی ومنهم من ینظر الیك .وازاینان جماعتی هستند که درتو مینگرند و لکن بمثابت
کورانند که چیزی نمی بینند ازانجاکه انچه می‌بینند بان منتفع نمی شوند انکه گفت برسبیل یأس رسول از ایمان
ایشان که تو کوران را راه توانی نمود واگرچه اینان چیزی نمی بینند انکه نفی ظلم کرد از خویشتن بر سبیل
تمدح گفت . ان الله لا یظلم الناس شیئاً . خدایتعالی برمردمان ظلم نکند بهیچ وجه ولکن مردمان برخود ظلم

کنند یعنی کفر ومعاصی ایشان کنند که بان مستحق ضر رعقاب شوند پس بمثابت آن باشد که ایشان ظلم برخود
کرده باشند چون جلب مضرت ایشان کرده باشند برخود باختیار خود ودرآیت دلیل است بر انکه خدای تعالی
ظلم نکند اندك وبسیار برای انکه برلفظ تنکیر گفت شیئاً وبرسبیل تمدح ووجه دلالت از این آیت برنفی ظلم
ازاو تعالی بر آن طریقه باشد که بیان کردیم درنفی رؤیت فی قوله . لا تدرکه الأبصار وهو یدرك الابصار . اگر گویند چرا
نشاید که ظلم کند وبان ظالم نباشد چنانکه علم کند وبان عالم غیری باشد وفعل هلاك کند وبان هالك غیری
باشد گوئیم این طریق مطرد است که انکه فعل کند ازاو اسم فاعل اشتقاق کنند چون ضارب وقاطع وقاتل الی مالایحصی
اما عالم آن باشد که حاصل بود بر صفتی که ازبرای آن صفت از او صحیح بود که فعل بحکم کند واین صفت در
شاهد ازبرای معنی باشد وباشد که آن معنی فعل عالم باشد وباشد که فعل خدای بود دراو چون معنی
حاصل آید ایجاب صفت کند از آنجاعلت است سواءً اگر فعل او باشد یافعل غیر او پس قدیم تعالی علم
نکنند الا در محل برای احتیاج علم بمحل وچون درمحل باشد مختص شود بمحل ایجاب صفت آن جمله را
کنند که محل علم بعضی از او باشد وکذلك الکلام فی الهلك برای انکه درغیری کند آن هلاك پس اگرچه
اسم فاعل براین وزن اشتقاق نکنند قدیم تعالی را هالك و عالم نگویند بخلق هلك وعلم درغیر او را معلم
ومهلك گویند واختلاف بنابوضع لغت تعلق دارد وعبارت است که مختلف میشود ولا مشاحة فیهما . و
یوم نحشرهم معنی آن است که اذکر یوم نحشرهم یادکن ای محمد آن روز که ما ایشان را حشر کنیم جمله قراء بنون
خواندند مگر حفص که خواند یحشرهم بیا اضافة الی اسم الله تعالی فی قوله : ان الله لا یظلم الناس
شیئاً . وروا بود که عامل دراو یتعارفون باشد وانکه نصب برظرف باشد وروا بود که معنی کان لم یلبثوا عامل
باشد دراو ای شبه حالهم بحال من لم یلبثوا ساعة من النهار یوم نحشرهم . وقوله کان لم یلبثوا . درمحل او سه
قول گفتند یکی انکه صفت یوم است ویکی انکه صفت مصدری است محذوف ای حشراً شبهاً ویکی انکه حال است
واین اولیتراست وتقدیر چنان بود که ویوم نحشرهم مشبهاً حالهم من یلبث ساعة من النهار . حق تعالی تشبیه کرد
حال ایشان را بحال کسی که یکساعت ازروز مقام کرده بود درجائی واین مبالغت بود دروصف قلت لبث ایشان
دردنیا وقلت بقاء وحیات ایشان آنجا واگرچه عمر دراز بوده باشد ایشان را از انجاکه مصیر ومرجع بافنا بوده باشد
باضافت الی مایتناهی عمر که ایشان را خواهد بود در آخرت آنحیوة را بساعتی ازروز تشبیه کرد وبعضی دگر گفتند
کان لم یلبثوا فی قبورهم الا ساعة من النهار . پندارند که ایشان را درگوریك ساعت مقام بوده است ونظیره .
قوله ، اذ یقول امثلهم طریقة ان لبثتم الا یوماً یتعارفون بینهم . یکدیگر را بشناسند واشنائی بدهند بایکدیگر
بمنزلهٔ دوکس که مدتی یکدیگر را ندیده باشند چون به بینند اشنائی بدهند ویکدیگر را بشناسند وتفاعل ازمیان
جماعتی باشد چنانکه مفاعله از میان دوکس باشد یقال تقابل القوم وتضاربوا انکه گفت . قد خسر الذین کذبوا
بلقاء الله . زیان کنند آنانکه ببعث ونشور وثواب وعقاب ایمان ندارند . وما کانوا مهتدین وره یافته بره بهشت
وثواب نباشند . واما نرینك . بدانکه نون تأکید درشرط نشود جز که ما بااو باشد چنانکه حیث واذ عمل جزم نکنند تاما
باایشان نباشد یقول حیث ماتجلس اجلس واذ ماتخرج اخرج ونون تأکید درامر شود ونهی واستفهام وعرض وجواب
قسم وآنچه شبیه است بان ورؤیت درآیت رؤیت عین است چه اگر رؤیت قلب بودی متعدی بودی بدو مفعول
حق تعالی گفت یامحمد اگر ما باتو نمائیم بعضی ازانچه وعده داده‌ایم ایشان را ازعذاب عاجل یاتو را باجوار
رحمت بریم وقبض روح کنیم وتوفی استیفاء خیر باشد علی الکمال . فالینا . فاجواب شرط است مرجع و

ماب ایشان باماست واین بر طریق تهدید و وعید است . کما قال تعالی انّ ربك لبالمرصاد . انگه گفت .
ثم الله . یعنی بیرون ازاین وپس ازاین خدای تعالی گواه است بر آنچه ایشان میکنند یعنی بعد ذلك ووراء
ذلك یعنی بااین قناعت نیست که مرجع باماست پس ازاین نیز گواهی من است بر افعال ایشان وبعضی نحویان
گفتند ثم در آیت بمعنی واو است برای انکه معنی العطف یجمعها ومورد آیت تسلیهٔ رسول است اگر انچه در حق
ایشان موعود است ازعذاب ونکال اگر تو بمانی تا به بینی واگر تورا وفات آید تا نه بینی از ایشان فوت نخواهد
شد که مرجع ایشان بامن است بهیچ حال محیص نیست ایشان را ازآن . ولکل امة رسول . گفت هر امتی
وجماعتی وفرقی واهل روزگاری را پیغامبر باشد چون پیغمبر ایشان با ایشان آید وحجت بر ایشان گیرد خدای تعالی
میان ایشان حکم کند بعدل وداد ستانی وراستی . والقسط العدل والقسط النصیب بالعدل والتسویة والاقساط والقسط
الجور واصلها واحد لان القسط هو العادل الی الحق والقاسط العادل عن الحق وقیل قسط اذا جاز وقسط
اذا ازال الجور . وهم لایظلمون . وبر ایشان ظلم نکنند وازحق ایشان هیچ نقصان نکنند انگه حق تعالی
حکایت کرد استبطاء ایشان قیامت را و دوزخ را وانچه ایشان را وعده داد ازبعث ونشور گفت میگویند
ایشان یعنی این کافران . متی هذا الوعد . کی خواهد بودن اینکه تو میگوئی ازبعث ونشور وحساب و
کتاب وترازو وبهشت ودوزخ ومتی سؤال باشد ازوقت ووعد خبری باشد متضمن نفع وراحت وقوله . ان
کنتم صادقین . شرط تعلق دارد بمحذوفی والتقدیر . فأتوا به ان کنتم صادقین . بیار اگر راست میگوئی
ووعید خلاف وعد باشد خبری بود متضمن مضرت ومساءت وروا بود که محذوف فعل وعد باشد وتقدیر
چنان بود که . متی هذا الوعد الذی وعدتموه ان کنتم صادقین فیما وعدتم . کجاست این وعده که گفتی اگر
راست گفتی در آن وعده که دادی وصدق خبری باشد که مخبرش علی ماهو به بود . قل لااملك لنفسی ضراً
ولانفعاً الا ماشاء الله . در این آیت حق تعالی رسول را فرمود تا براءت کند ازحول وقوت خود وبخلقان
نماید وایشان را اعلام کند که خیر وشر ونفع وضر او بدست او نیست وبامر اونی ازآنچه بخدای تعلق دارد از
مرگ وزندگانی وبیماری وتندرستی وقبض وبسط وروزی وجدب وخصب زمان وثواب وعقاب بل
انجمله بخدای تعلق دارد درانچه او بر ان مالك است وقادر بر آن بتملیك واقدار اوست که هر تصرف که ما
توانیم کرد ازحیوة وقدرت توانیم کرد وحیوة وقدرت ازاوست جل جلاله پس انچه ما میکنیم ازانکه افعال
ماست وتصرفات ماهم بواسطه وملك اوست واگر او نخواهد ما نتوانیم کردن بان معنی که او آلت ندهد وتمکین
نکند . وقوله الا ماشاء الله . مشیت خدای تعالی دارد بجمله افعال که او هیچ فعل نکند که آن را مرید
نباشد واما افعال ما هرچه مامور به است ازجهة او آن را مرید باشد وانچه منهی است ازقبل او آن را کاره
باشد وانچه حرام است ازمباحات وقبایح آن را مرید نباشد وقبایح را کاره باشد ومباح را نه کاره باشد ونه مرید
ازانکه جاری مجری عبث باشد انگه گفت . لکل امة اجل . هر امتی وجماعتی بل هر نفسی را اجلی ووقت
وفاتی هست وبیان کردیم که اجل وقت مضروب باشد حق تعالی گفت چون وقت وفاتشان در آید آنوقت که
من زده باشم ونهاده ازان وقت ایشان را یکساعت تقدیم وتأخیر نکنند واستقدام واستیخار طلب تقدیم وتأخیر
باشد ومعنی تقدیم وتأخیر آیت همچنین ونفع لذت باشد یاسرور یاانچه مؤدی باشد بان یابیکی ازآن وضرر الم بود
یاغم یاانچه مؤدی بود بان یابیکی ازآن ومعنی استثنا آن است که . الاماشاء الله من تملکی . قل ارأیتکم ان اتیکم
عذابه بیاتاً اونهاراً . حق تعالی گفت رسولش را بگو این کافران را که استعجال میکنند عذاب خدای را

ارایتم می بینی والمعنی اعلمتم میدانی این کافران گناه کاران بچه می شتابند ازعذاب اگر عذاب ما بایشان آید
بشب وروز شما چه دانید که آن چه آفت وفلاست آن عذاب که ایشان بان استعجال میکنند ومیخواهند
تا بزودی بایشان رسد اگر بیاید آن عذاب بشب یا بروز ودر کلام تقدیم وتأخیری هست تا معنی مستقیم شود و
آن آن است که . اعلمتم ماذا یستعجل منه المجرمون من العذاب ان اتیکم العذاب بیاتاً اونهاراً . ورؤیت بمعنی علم
است برای انکه در جمله استفهامی شده است یعنی میدانی که چه آفت است که ایشان میخواهند که بسر ایشان آید
ازعذاب خدای اگر بشب آید یا بروز وعذاب المی مستمر باشد . ومنه عذابة اللسان فی استمراره علی
الکلام وماء عذاب اذا کان مستمر فی الحلق والبیات والبیوتة الایقاع باللیل . وانجا گاه در جای ظرف نهاده
ای لیلاً ونهاراً را اشتقاق ازفراخی باشد سمی بذلك لاتساع الضیائیه ومنه النهر لاتساعه واستنهر الفتق اذا اتسع
. ماذا یستعجل . این استفهام بمعنی انکار است زجاج گفت موضع ما رفع است بابتدا وذا بمعنی الذی است .
یستعجل منه المجرمون . وگفت روا باشد که ما وذا یك اسم باشد والتقدیر ای شیء یستعجل منه المجرمون .
چیست آن عذاب که بان استعجال میکنند ومنه ضمیر او جایز است که راجع باشد باعذاب وجایز است که راجع باشد
بااستعجال . قوله اثم . همزه استفهام درحرف عطف برده است واستفهام برحقیقت ازوقوع عذاب است
وطبری گفت ثم را معنی هنالك است واین غلط است برای انکه انثم باشد بفتح وبرای ان همزهٔ استفهام
درحرف عطف برد تا بدانند که این را صدر کلام میرسد چنانکه جملهٔ اول را که در آیت اول است وعامل در
اذا استمرار است وماصله است یعنی استمر به وقت وقوع العذاب . وقوله الان . همزهٔ استفهام درظرف
شده است وبرحقیقت درفعل میباید که آنجا مضمر است من قوله . الان آمنتم والتقدیر آمنتم الان وقد برای
تقریب الفعل الماضی باشد من الحال ومعنی آیت آن است که خدایتعالی گفت برسبیل توبیخ وملامت بر استعجال
عذاب پس چون عذاب فرود آید ایمان خواهی آوردن بان انگه شما را گویند اکنون ایمان میارید که عذاب فرود آمد
واین ایمانی است که هیچ نفع نکند درچنین وقت چه وقت نزول عذاب وقت الجا باشد وایمان در آن وقت سود
نکند ودر آیت حذفی هست واین ازانجمله است که گفتیم عرب قول بسیار حذف کنند وتقدیر آن است
که . اذا ماوقع العذاب استئمن به فقال لکم الان تؤمنون . گویند شما را اکنون ایمان می آرید که عذاب
بدیدید وپیش ازاین استعجال میکردید بعذاب . ثم قیل . انگه گویند آن ظالمان کافران را بچشی عذاب
جاودانه واین ثم که حرف عطف است باو عطف کرد این فعل را بان فعل محذوف که گفتیم که قول است
. ثم قیل لهم بعدما قیل لهم الان . یعنی عند انکه ایشان ایمان آرند درحال الجا ایشان را گویند این نه ایمان است
بر آن وجه که شما را فرموده اند برای انکه آن درحال اختیار است چون بحال الجا واضطرار رسید ایمانی است
نه واقع بموقع خود بر آن هیچ ثواب نباشد واین را هیچ حکم نباشد اکنون عذاب بچشی بر آن کفر مقدم که
این ایمان آن کفر را بر نداشت انگه گویند ایشان را برسبیل تقریر وتقریع شما را جزا کردند وپاداشت دادند
الا بر انچه شما کرده بودید یعنی هیچ ظلمی وحیفی کردند بر شما ویا شما را ناکرده عقوبتی کردند وعجب ازانکه
او جبر گوید وجزا نه بر عمل گوید با چنین آیتها وذوق طلب باشد بدهن ابتداء تشبیه کرد عذاب بان برای انکه
ذائق را احساس بیش بود که همت او آن باشد که طعم بداند وروا باشد که این برسبیل تهکم میگوید یعنی بعوض انکه طمع داشتی
که طعمهای لذیذ چشی چون آن عمل نکردی که مستحق آن باشی اکنون این بچشی بدل آن واین جاری مجری آن بود
که گفت . فبشرهم بعذاب الیم . انگه گفت ای محمد . ویستنبئونك ای یستخبرونك . از تو میپرسند که این عذاب که خدای

در آیات متقدم وعده داد حق است ودرست است توجواب ده وبگو . ای وربی . بحق خدای من که
آن حق است وشمارا قوت ممانعت قدیم تعالی نباشد وباین قدرت که شمار است خدایرا عاجز نتوانید
کردن تاعذاب فرود نیارد برشما و از قبضهٔ قدرت او بیرون نشوید ، ولوان لکل نفس ظلمت . حقتعالی
در این آیت برسبیل مبالغت وتهدید ووعید وقطع طمع ایشان از خلاص ونجات از عذاب بطریق رشوت
وقبول فدیه گفت اگر هر نفسی ظالم کافررا هرچه درروی زمین اورا باشد از مال وملك فدا کند تاخویشتن را
ازعذاب باز خرد بدهد ودلش خوش باشد از سختی وعظم وهول عذاب وبرای آن ان را ازپس لو مفتوح بکردند که لو
اقتضاء فعل کند پس لامحاله ازپس او فعل تقدیر باید کرد وچون فعل آمدن باید وفدا وفدیه وافتدا چیزی در
بدل چیزی نهاده باشد تابه آن رفع مکروه کنند ازاو یقال فداه یفدیه وافتداه وفاداه وفدّاه ای قال له جعلت
فداك وتفادی القوم بینهم . واسرّوا الندامة لما رؤا العذاب . دراو دوقول گفتند یکی انکه چون عذاب بیند
پشیمانی پنهان کند تاشماتت نباشد برایشان وگفته اند رؤسا پشیمانی پنهان دارند ازسفله تازبان ملامت دراز
نکنند برایشان ابوعبیده گفت اسرار اظهار باشد وکلمهٔ اضداد است وازهری گفت این غلط است ازاو برای
انکه اسرار واخفا نهان داشتن باشد اشرار بشین معجم اظهار باشد . وقضی بینهم بالقسط . ومیان ایشان
حکم کند براستی وداستانی وبرایشان هیچ ظلمی نکند در حکم وقضیه ونه در عذاب وعقوبت برای انکه آن برایشان
ازفعل ایشان آمد وازرسول؏ پرسیدند که ایشان را چه سود دارد پشیمانی پوشیده داشتن گفت ترس شماتت
اعدا قوله . الا ان لله . الاکلمی است که عرب به آن استفتاح کلام کند ومعنی او تنبیه باشد واصل او لاست
همزهٔ استفهام دراو شد برای تقریر وتاکید وازپس او ان مکسوره آید تابدانند که مابعد او مبتدا باشد واز پس
اوامر ودعا باشد چنانکه امرؤ القیس گفت . الاعم صباحاً ایها الطلل البالی . وهل یعمن من کان فی العصر
الخالی . ووجه اتصال آیت بماقبلها آن است که چون گفت اگر ظالم همهٔ مال وملك زمین اورا باشد وفدیه
کند تاخویشتن را ازعذاب باز خرد بدهد انکه نفی کرد ازاو واثبات برای خود وگفت . الا ان لله مافی السموات
والارض . مال وملك آسمان وزمین خدای را باشد وسموات جمع سما باشد واصل او ازسمو ورفعت است
انگه گفت . الا ان وعد الله حق . ووعدهٔ خدای حق باشد وصدق هرچه گوید وانجام راد وعدهٔ خداست
کافران را ولیکن بیشتر کافران ندانند ازآنجا که ایشان خدای را ندانند وندانند که برخدای چه روا باشد و
چه روا نباشد انگه گفت . هو یحیی ویمیت . او آن خداست که زنده کند آن مرده را که دراو حیوة نباشد
بخلق حیوة دراو ومرده کند زنده را بنفی حیوة ازاو بانکه بنیهٔ حیوة او بیرون کند وازاو آن ببرد که حیوة
دراو تواند بود پس حیوة منتفی شود بعدم مایحتاج الیه ، والیه ترجعون . وشمارا بعاقبت بااو برند یعنی باجائی
که کسی را در آنجا حکم نبود مگر اورا قوله تعالی

یا ایها الناس قد جاءتکم موعظة من ربکم وشفاء لما فی الصدور وهدی ورحمة للمؤمنین *
ای مردمان بتحقیق آمد شمارا پندی ازپروردگار شما وشفاء مر آن چیزی را که در سینهاست وراهنمودن ومهربانی است مر گرویدگان را
قل بفضل الله وبرحمته فبذلك فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون * قل ارأیتم ما انزل الله لکم
بگو بفضل خدا وبرحمت او پس باین پس باید شاد شوند او خیر است از آنچه جمع میکنند بگو آیا می بینید انچه فرستاد خدا شمارا
من رزق فجعلتم منه حراما وحلالا قل آلله اذن لکم ام علی الله تفترون * وما ظن الذین
ازروزی پس گردانیدید بعضی ازان را حرام وحلال بگو خدا رخصت داد شمارا یابر خدا دروغ می بندید ونیست گمان انها که

یفترون علی الله الکذب یوم القیمة ان الله لذو فضل علی الناس ولکن اکثرهم لا یشکرون *
افترا می کنند برخدا دروغ را روز رستخیز بدرستی که خدا هرآینه خداوند فضل است برمردمان ولیکن بیشتر ایشان شکر نمیگذارند
وما تکون فی شأن وما تتلوا منه من قرآن ولا تعملون من عمل الا کنا علیکم شهودا اذ
ونباشی تو درکاری ونخوانی ازآنچه فرستاده ازقرآن ونه می کنید هیچ کاری مگر باشیم برشما گواه
تفیضون فیه وما یعزب عن ربك من مثقال ذرة فی الارض ولا فی السماء ولا اصغر من ذلك
هنگامی که شروع میکرد دران وپوشیده نمیشود ازپروردگار مقدار ذرهٔ درزمین ونه در آسمان ونه کوچکتر ازآن
ولا اکبر الا فی کتاب مبین * الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون * الذین آمنوا
ونه بزرگتر مگر درکتاب روشن بدان بدرستی که دوستان خدارا نیست بیمی برایشان ونه ایشان اندوهگین میشوند آنها که گرویدند
وکانوا یتقون * لهم البشری فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلك هو
وبودند که پرهیز میکردند مرایشان راست مژده درزندگانی دنیا وآخرت نیست تبدیل کردنی مرسخنان خدارا این آن
الفوز العظیم * ولا یحزنك قولهم ان العزة لله جمیعا هو السمیع العلیم * الا ان لله من فی
رستگاری بزرك است ومحزون نکنند تورا گفتارشان بدرستی که عزت مرخداراست همه اوشنوای داناست بدان بدرستی که مرخداراست انچه در
السموات ومن فی الارض وما یتبع الذین یدعون من دون الله شرکاء ان یتبعون الا الظن و
آسمانها وانچه درزمین است ومتابعت نمی کند وانها که می خوانند ازجز خدا شریکان پیروی نمی کنند مگر گمان را
ان هم الا یخرصون * هو الذی جعل لکم اللیل لتسکنوا فیه والنهار مبصرا ان فی ذلك
ونیستند ایشان مگر دروغ می گویند اوست انکه گردانید برای شما شب را تابیارامید درآن وروز را روشن بدرستیکه دراین هرآینه
لآیات لقوم یسمعون * قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه هو الغنی له ما فی السموات وما فی الارض
نشانهاست برای گروهی که می شنوند گفتند فرا گرفت خدا فرزندی پاك است او اوست بی نیاز مراوراست انچه درآسمانهاست وانچه درزمین است
ان عندکم من سلطان بهذا اتقولون علی الله ما لا تعلمون * قل ان الذین یفترون علی الله
نیست نزد شما هیچ حجتی باین آیا گوئید برخدا انچه نمیدانید بگو بدرستی که آنها که میبافتند برخدا
الکذب لا یفلحون * متاع فی الدنیا ثم الینا مرجعهم ثم نذیقهم العذاب الشدید بما کانوا
دروغ را رستگار نمیشوند برخورداری دردنیا پس بسوی ماست بازگشت ایشان پس چشانیم ایشان را عذاب سخت بانچه بودند
یکفرون *
کفر می ورزیدند

قوله تعالی یا ایها الناس قد جاءتکم موعظة من ربکم الایة ، حق تعالی دراین آیه خطاب کرد بامردمان ازمؤمن
وکافر گفت ای مردمان بشما آمد بحقیقت پندی ووعظی وآن امری باشد که دعوت کند باصلاح وزجر کند
ازقبیح باآنچه متضمن باشد ازرغبت ورهبت ودعوت کند بازهد وخشوع وصرف کند ازعصیان وفسوق
ومراد باو قرآن است . وشفاء لما فی الصدور ، وشفاء انچه دردلهاست ازدرد جهل ودل را برای آن صدر
خوانند که جای او صدر است وقرآن را برای آن شفا خوانند که درد جهل دردی است که آن را دوا جز بعلم نباشد
وقرآن نامهٔ علم است وهدی وبیان است ورحمة مؤمنان را نعمتی باشد برمحتاج برای انکه انکس که او جوهری
بپادشاهی دهد نگویند او رحمت کرد براو ومؤمنان را تخصیص کرد برای انکه ایشانند که منتفع شدند بدان .
قل بفضل الله وبرحمته ، بگوای محمد بفضل ورحمة خدای شادمانه شوید مفسران خلاف کردند درمعنی فضل

ورحمت دراین آیه ابو سعید خدری گفت فضل الله قرآن است ورحمت او آن است که مارا ازاهل قرآن کرد
هلال بن سفیان و مجاهد وقتاده گفتند فضل الله ایمان است ورحمت قرآن است عبدالله عمر گفت فضل الله
اسلام است ورحمت اودین اسلام است در دلهای مسلمانان وخالدبن معدان گفت فضل الله اسلام است
ورحمتش ستراست که بمافرو پوشیده است کبالی گفت فضل الله نعمتهاء ظاهر است ورحمت نعمتهای باطن بیانه
قوله : واسبغ علیکم نعمه ظاهرة وباطنة . ابو بکر وراق گفت فضل الله النعماء وهو ما اعطی وحبا ورحمته
الاء وهو ماصرف وروی ابن عینیه گفت فضل الله التوفیق ورحمته العصمة وهردوازباب لطف باشدآن لطف که
مکلف عندآن طاعت بکند آن را توفیق خوانند وآنچه عندآن ازمعاصی امتناع کنند عصمت خوانند سهل بن
عبدالله گفت فضل الله اسلام است ورحمت اختیار مذهب حق حسین بن الفضل گفت فضل الله ایمان است و
رحمت بهشت ذاالنون مصری گفت فضل الله بهشت وجنان است ورحمت نجات ورستگاری ازدوزخ ونیران است
عمرو بن عثمان الصدفی گفت فضل الله رسانیدن است بنعمت ورحمة دایم داشتن آن نعمت وباقر ع گفت فضل الله الاقرار
برسول الله ورحمته الاقرار بولایة علی ع فبذلك اشارة است بفضل ورحمت هریکی ازایشان بان باید تاشاد باشد
ابوعلی گفت تکرار فابرای تاکید است چنانکه شاعر گفت . فاذا هلکت فعند ذلك فاجزعی • وبعضی دگر گفتند
دوم زیادت است ابو جعفر المدنی خواند فلتفرحوا ورویس همچنین روایت کرده است این قرائت ازابی کعب
وکذلك قوله مما تجمعون هردو جا بتاء معجم من فوق واین لغت بعضی عرب است که بالام مخاطب را امر کنند و
یعقوب درفلیفرحوا موافقة کرد جمله قرا بیا خواندند برای انکه لام امر غایب را باشد وتا خطاب را وجمع ایشان
درست نباشد وابوعلی گفت . هذا اصل مرفوض . این اصلی است رهاکرده ومتروك ، هو خیر مما یجمعون.
او بهتر است ازانچه شما جمع می کنید ازاموال وحطام دنیا اگر گویند نه خدایتعالی مارانهی کرد ازفرح وفرح را ذم کرد
درچند آیت منها قوله . ان الله لایحب الفرحین وقوله الفرح فخور وقوله فرح المخلفون بمقعدهم خلاف رسول الله .
جواب ازاین آن است که آن فرح که مذموم است ومارا ازآن نهی کردند بطر واشر است که اختیار ماست فاما انچه نه
بقصد وداعی ما باشد ازسرور عند سببی امر ونهی وتکلیف آن را متناول نباشد دگر انکه آنجاکه مطلق گفتند
مذموم است وآنجا که مقید گفت بقرینهٔ مدح ممدوح است کقوله . فرحین بما آتیهم الله من فضله . و
انچه مقید است بقرینهٔ ذم مذموم کقوله ، فرح المخلفون بمقعدهم خلاف رسول الله . ازجمله که بقرینهٔ
مدح آمد وممدوح است قوله تعالی . ویومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله وقوله فلما جائتهم رسلهم بالبینات فرحوا
بما عندهم من العلم قل ارأیتم ما انزل الله الایة . حق تعالی بااین آیت حکایت کرد بامشرکان عرب برزبان رسول ع
گفت اعلمتم ندانسته انچه خدای بفرستاد برای شما ازروزی شما ازآنجا حرام کردی یعنی خدایتعالی برای
شما ارزاقی پدید کرد شما ازخویشتن آن را حرام کردید بی حجتی وبینتی ازخدای تعالی چون بحیره وسایبه و
وصیله وحام انکه گفت یامحمد بپرس ازایشان وبگوی ایشان را که خدای دستوری داد شمارا استفهامی است
برسبیل تقریع وملامت یعنی بیدستوری خدای می کنید . ام علی الله تفترون . یادروغ برخدای می نهید
چون قسمت اول باطل شد قسمت دوم درست باشد ومورد آیت انکار وتقریع است برآنانکه ازخویشتن
تحلیل وتحریم کردند انکه تهدید کرد ایشان راکه ، وماظن الذین یفترون علی الله الکذب یوم القیمة . گفت چه
گمان میبرند آنانکه دروغ برخدای نهادند که روز قیامت باایشان چه خواهد رفت همانا گمان رحمت وثواب میبرند
جز گمان عقاب وعقوبت نباید که برند ووجهی دگر درمعنی آیت آن است که ، کجا گمان

ایشان بتفصیل آن رسد که خدای تعالی اعتداد کرده باشد برای ایشان ازعقاب انکه گفت
خدای خداوند فضل وافضال ونعمت است وانچه برایشان آمد از وبال عقوبت هم ازفعل ایشان است
واز کردار ایشان ولیکن بیشتر مردمان این ندانند ازانجا که اندیشه نکرده باشند وشکر نعمت او نکنند
ازاین وجه قوله وماتکون فی شأن الایة حق تعالی دراین آیت تهدید کرد مکلفان را وگفت ای محمد مراد
امت وجمله مکلفان است نباشی درکاری وشان کاری بود که آن را قدر ومنزلتی باشد والشأن والحال والبال
نظایر درهیچ کاری نباشی وهیچ قرآنی نخوانی وهیچ عملی وکاری نکنی الا ومابرشما گواه باشیم چون درانجا شوید
ودراو خوض کنید برای آن گفت تامکلفان متنبه ومتعظ باشند وغافل وبیخبر نباشند وبدانند که برایشان
رقیبان ونگاهبانان اند فساد ازسرفرو نکنند وگزاف کاری پیش نگیرند . وقوله وماتعملون من عمل . من
من انجا زیادت است وبرای تأکید نفی آورد چنانکه ماجائنی من رجل • قوله ومایعزب . ودور نشود و
غایب نشود وفرو نشود برخدای تعالی جمله قراء خواندند یعزب بضم یامگر کسائی که او خواند یعزب
بالکسر وهما لغتان وقوله منه من قرآن این ضمیر راجع است باقرآن واوضمیر قبل الذکر است علی شریطة التفسیر
واین برای تفخیم شأن قرآن گفت وقوله من قران شاید که تبیین بود وشاید که زیادت بود ، وقوله شهوداً . جمع شاهد
یقال شهد علیه وهو نقیض شهد له وقوله . اذتفیضون فیه : یقال افاض فی العمل وافاض فی الحدیث اذادخل
فیه وتفاوضا الحدیث واصله من فاض الماء اذا سال وافضته انا کأنه یفیض الحدیث ویصبه و مایعزب ای
ومایبعد ومنه العزب للرجل الذی لازوجة له وعبدالله عباس گفت لا یعزب ای لایغیب وقوله . من مثقال ذرة
، من زیادت است مؤکد نفی ومثقال مفعال من الثقل یعنی مقدار ذرة وثقلها وذر مورچه خورد باشد الواحدة
ذرة واین حقیقت اوست وانکه در هر محقری واندکی استعمال کنند تاگویند انچه درروشنائی آفتاب پیدا
شود چون آفتاب درکوه جهد آن را ذره خوانند حق تعالی برسبیل مبالغه گفت آن مقدار ازمن واز علم من ومراقبه
ومحافظهٔ من فرو نشود ونظیره قوله . فمن یعمل مثقال ذرةً خیراً یره . ومن یعمل مثقال ذرة شراً یره . ولا اصغر من ذلك
ولا اکبر نه کهتر ازآن ونه نیز مهتر ازآن والا ان در نوشته ثبت کرده اند وبنوشته و آن لوح محفوظ است
حمزه وخلف ویعقوب خواندند . ولا اصغر من ذلك ولا اکبر برفع درهردو لفظ عطفاً علی المحل برای انکه جار
مجرور درمحل رفع است ومعنی انکه مایعزب عن ربك من مثقال ذرة وباقی قراء خواندند ، ولا اصغر من ذلك
ولا اکبر ، عطفاً علی اللفظ علی قوله من مثقال ذرة . واگرچه مفتوح است دولفظ درحکم مجرور است ولیکن
جراو برظاهر نشد ازانکه لاینصرف است انگه حق تعالی گفت پس ازانکه وعظ امت بگفت بشارت داد
دوستان خودرا . الا ان اولیاء الله . گفت الا وفایدهٔ او استفتاح کلام باشد وتنبیه سامع تاباخبر باشد ازخطاب
مخاطب دوستان خدای را برایشان نه ترسی باشد ونه ایشان اندوهگین شوند اهل علم خلاف کردند درانکه
که باشد که استحقاق این نام دارد سعید جبیر گفت ازرسول ع پرسیدند که . من اولیاء الله . دوستان
خدای کیستند گفت آنانند که چون مردمان ایشان را به بینند خدای را یاد کنند یعنی دیدار ایشان مردمان را
لطف باشد درذکر خدای وراوی خبر گوید که ازرسول ع شنیدم که میگفت خدای را بندگان هستند که نه
پیغمبرانند ونه شهیدان پیغمبران وشهیدان را برایشان غبطت باشد روز قیامت بمکان ایشان ازخدا گفتند یارسول الله
کیستند ایشان وعمل ایشان چه باشد مارانیز بگو تاما ایشان را دوست داریم گفت ایشان قومی باشند که
بایکدیگر دوستی کنند برای خدای انکه میان ایشان رحمی باشد وخویشی ونه مالی که بیکدیگر دهند که والله

رویهای ایشان بنور تابنده بود وایشان بر منبرهای نور باشند چون مردمان ترسند ایشان نترسند وچون
مردمان اندوهگین باشند ایشان نباشند . الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون . و امير المؤمنين
علی ع راگفتند از وصف اولیاء خدا چیزی بگو گفت . خمش العيون من السهر . صفر الوجوه من العبر
، خمص البطون من الخوى ، يبس الشفاه من الظما . گفت چشمهاشان ازبی خوابی آب میریزد رویهاشان زرد
باشد از عبرتهاکه بینند شکم باریك دارند ازگرسنگی لب خشك دارند از تشنگی ابن کیسان گفت انان
باشندکه خدای تعالی تولاء کارایشان بخودحوالت کند ازالطاف وتوفیق وبیان وابراز برهان وایشان تولا
کنند بکار خدا از عبادات ودعا وروشن ترو صف آن است که خدای تعالی هم در این آیة گفت . للذين آمنوا
. مؤمنان باشند ، وكانوا يتقون . یعنی ایمان دارند واز من ترسکار باشند وچون باجماع امت آیند و
خصلت در امیر المؤمنین علی ع بروجه مزیت وتفضیل حاصل بود اورا ولی الله گفتند اما ایمان او سابق بود
و در تقوی مقتدا تا اول المؤمنین گفتند اورا وامام المتقين واهل لغت گفتند خوف انزعاج القلب لما يتوقع
من المكروه والحزن غلظ الهم مأخوذ من الحزن وهو الارض الغليظ انگه گفت انانکه چنین باشند لهم البشرى
. ایشان را بشارت بود در دنیا وآخرت عبادهٔ صامت گوید از رسول ع پرسیدم که این بشارت چیست که
ایشان را باشد گفت . الرؤيا الصالحة يراها المسلم او يرى له خواب نیك باشد که مرد مسلمان بیند یا در حق
او بینند این بشارت دنیا باشد وبشارت آخرت بهشت بود ابودرداء روایت کند که این حدیث از رسول ع
پرسیدم گفت کس مرا از این نپرسید انگه جواب چنین گفت که گفتیم ابوهریره روایت کرد از
رسول ع که او گفت چون قیامت نزدیك رسد خواب مرد مسلمان کم خطا کند و خواب انکس راستر
بود که سخن او راست تر بود انگه گفت خواب سه گونه باشد یکی بشارت بود از خدای تعالی ویکی از
حدیث نفس مرد باشد از انچه در دل او بود وسیم خوابی بود که شیطان نماید و خواب جزوی است از
چهل وشش جزو از پیغامبری چون یکی ازشما چیزی بیند که از آن کراهتی باشد باید تا باز نگوید بر خیزد و
دو رکعت نماز کند انگه گفت من قید دوست دارم در خواب وغل را کاره باشم چه قید ثبات بود در دین زهری
وقتاده گفتند مراد بشارت بودکه بنده رادهند در مرگ حسن بصری گفت بشارت است بثواب و
بهشت که قران بان ناطق است که گفت وابشروا بالجنة وبشر الذين آمنوا وعملوا الصالحات ان لهم جنات
تجری من تحتها الانهار ، ضحاك گفت آن است که مؤمنان را بنمایند واعلام کنند که جای او کجاست عطا
گفت فرشتگان رحمت بوقت نزع روح بندهٔ مؤمن بیایند واور بشارت دهند چنانکه خدای تعالی گفت
يتنزل عليهم الملائكة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة وقال الله الذين تتوفيهم الملائكة طيبين الاية ،
ابن کیسان گفتند بشارت دنیا آن است که در کتابهاء پیغامبران است از وعدهٔ ثواب وبهشت وبشارت آخرت
آن است که در نامهاء ایشان بود از طاعت که بان ببهشت شوند . لا تبديل بكلمات الله ، ای لا خلف
لوعدالله وعده خدارا تبدیل وتغییر نباشد ودر او خلاف نرود . ذلك هو الفوز العظيم این ظفر بزرگوار باشد
نافع گفت روزی حجاج خطبه میکرد خطبه دراز کرد عبدالله عمر سر در کنار من نهاد حجاج گفت عبدالله
زبیر کتاب خدایرا تبدیل کرد عبدالله عمر گفت نه تو توانی ونه او . لا تبديل لكلمات الله . حجاج
گفت . لقد اوتيت علماً . تورا علم داده اند واز سر آن حدیث برفت ولا يحزنك قولهم . نباید که تورا
دلتنك کند سخن ایشان ظاهر او نهی است ومعنی تسلیهٔ رسول ع ونهی در ظاهر بحزن تعلق دارد ودر معنی

باسباب او یعنی التفات مکن باقول ایشان واعتداد مکن بسخن ایشان تا تورا دلتنگی نیارد ومثله قولهم
. لا ارينك هنا نباید من تورا انجا بینم در ظاهر نهی است خودرا از رؤیت ومعنی انکه نگر تا انجا نباشی
که من تورا انجا بینم انگه ابتداء کلامی دیگر کرد وگفت ان العزة لله جميعاً . عزت جمله خدای را باشد هر که عزیز
شود باو عزیز شود وعزت همه اورا باشد واورا رسد واو شنوا است باقوال ایشان وعالم باحوال ایشان تا جزا کند
ایشانرا بسزای ایشان . الا ان لله من في السموات ومن في الارض . انگه گفت خدای راست هر که در آسمانها
وزمین همه اورا اند بملك وملك بندگان و پرستاران او اند و من عقلا را باشد و ما لما لا يعقل
قوله وما يتبع الذين . ما محتمل است دو وجه را یکی انکه استفهامی باشد یعنی این مشرکان که باو انباز گرفته اند
چه چیزرا متابعت میکنند وصورت استفهام باشد ومراد تقریر وتقریع یعنی هیچ چیزرا متابعت نمیکنند این
مشرکان که آنرا اصلی باشد ووجهی دگر انکه ماء نفی را باشد یعنی متابعت نمیکنند این مشرکان شریکانیرا که
ایشان شریکان خدا اند بر حقیقت جز که ایشان بتسمیهٔ ناواجب نامستحق ایشانرا آلهه ومعبودان خود
میدانند واعتقاد میکنند بیانش . ان يتبعون الا الظن . والمعنى ما يتبعون الا الظن . ان بمعنى ماء نافیه است متابعت نمیکنند
الا الظن مگر گمانرا وبر هیچ علم حاصل نشده اند وهر دو وجه بیکدیگر نزدیك است . وانهم الا يخرصون . وایشان
جز دروغ نمیگویند ومعنی آیت تحریص وتقریر مکلفان است بر توحید واخلاص عبادت خدای تعالی وانکه
باو شرك نیارند که آنانکه شرك آوردند حاصلند على لا شيء ولا بصيرة . هو الذي جعل لكم الليل . انگه
چون خلقانرا بتوحید وعبادت خود دعوت کرد ایشانرا تنبیه کرد بادله که بان توصل توان کرد بتوحید او
وآن افعالی است که بقدیم تعالی مختص است بقدرت بر آن گفت او آن خداست که شب را بلباس وجامهٔ خواب
شما کرد تا در او بیارامید یعنی چنانکه جامه مردم را وعیبهای اندام او پنهان کند شب همچنین است بتاریکی بر
خلقان واحوال ایشان پردگی کند وپوشیدگی آرد از اینجا گفت شاعر . الليل للعاشقين ستر . ياليت اوقاته
تدوم . وقيل الليل اخفى للويل . انگه گفت بیرون ازانکه پرده وپوشش توست جای آرام وآسایش تست تا تو
از رنجهاء روز وتاختن ورفتن وسعی کردن در حوائج برآسائی چه اگر شب در روشنائی بحد روز بودی حرص
تورا رها نکردی که از عمل وسعی وکار ورنج برآسودی چنانکه در شبهاء روشن بیشتر مردمان کنند . والنهار
مبصراً ، وروز را بینا کرده است وشب را از جهة تاریکی بمثابهٔ نابینا کرد وروز را بینائی وهذا من باب ليل نائم
ونهار صائم باشد ای ينام فيه ويصام ومثله قوله . فما ربحت تجارتهم . ای فما ربحوا في تجارتهم . انگه بر مجاز
وتوسع فعل را اسناد بار وز داد وبتجارت بر طریق مبالغت وعلى هذا بيت جرير : لقد لمتنا يا ام غيلان في السرى
ونمت وما ليل المطي بنائم . وقال رويه . ونام ليلي وتجلى همي ، وقال آخر . سهدا اذا ما نام ليل الهوجل
. واین جعل بمعنی خلق است برای انکه متعدی است بیك مفعول وچون بمعنی تصیر باشد بدو مفعول متعدی باشد
. ان في ذلك لايات لقوم يسمعون ؛ در این که گفت از جعل شب وروز باین صفت آیاتی است وعلاماتی ودلالاتی
گروهیرا که ایشان بشنوند واندیشه کنند ومعتبر شوند . قالوا اتخذ الله ولداً . انگه حکایت کرد از شنیعی
قول مشرکان وآنانکه خدایرا فرزند گفتند که خدای فرزند گرفته است خدای تعالی بدین آیت رد کرد بر سه گروه
. یکی مشرکان که گفتند . الملائكة بنات الله . وجهودان که گفتند . عزير ابن الله . وترسایان که گفتند
. المسيح ابن الله . وچنانکه حقیقتش بر خدای محال است مجازش هم بر خدای روا نیست از بنتی وپسری
گرفتن برای انکه پسر ودختر بر حقیقت آنرا باشد که آنرا اهل وآفریده باشد وپسری کرده آن گیرد که او محتاج

باشد انکه نفی کرد آنرا ازخود وگفت او منزه است وبی عیب ودوراز انکه گمان برند یعنی منزه است از
حقیقت این حدیث که اداء بجسمیت کند وغنی وبی نیاز ازمجاز این که بنی باشد واداء کند بانکه اورا بفرزندی
حاجت بود برای اعانت وچیزی مانند این . له مافی السموات ومافی الارض . هرچه درآسمان وزمین
اوراست وآنرا که همه آسمان وزمین ملك وملك او باشد اورا چه حاجت بود بفرزند انکه گفت . ان عندکم
والمعنی ماعندکم من سلطان ای من حجة بهذا ای بهذا القول . شمارا براین قول که میگویند حجتی وبرهانی نیست
چون چنین است . اتقولون علی الله مالا تعلمون . روامیداری که برخدا چیزی میگوئید که ندانید .
قل ان الذین یفترون علی الله الکذب . بگوای محمد واعلام کن ایشانرا که آنانکه برخدایتعالی دروغ مینهند
وفرامیبافند آنرا او گفتیم که اصل فری قطع باشد وفعل وافتعل اینجا بیك معنی باشد یقال . فریت الشیء وافتریته
وفریت الحدیث مثل فریت الادیم چه ادیم چون ببردازاو نعلی سازد انکس که دروغ میگوید ازآن مقصود
میسازد خودرا . لایفلحون . ایشان ظفر نیابند وایشانرا بقائی وفلاحی نباشد کلبی گفت معنی آن است که
لایؤمنون ایمان نیارند ورستگاری نیابند ، وقوله متاع فی الدنیا ، مرفوع است بانکه خبر مبتدای محذوف است
ای هو متاع یعنی آن دروغ که برخدا مینهند متاعی هست یعنی برای متاعی است وبرخورداری دردنیا واین بر
سبیل تحقیر وتقلیل گفت یعنی این زود بگذرد انکه گفت مرجع وبازگشت ایشان باما باشد پس انگه بچشانیم
ایشانرا عذاب سخت بان کفر که آورده باشند وموردآیت موردتهدید ووعید است ازعذاب دوزخ وتحذیر
ازکفر ودروغ برخدایتعالی وانکه اینرا عاقبتی ذمیم باشد ازعذاب دوزخ . قوله تعالی .

واتل علیهم نبأ نوح اذقال لقومه یاقوم ان کان کبر علیکم مقامی وتذکیری بآیات الله
وبخوان برایشان خبرنوح را چون گفت مرگروه خودرا ای قوم من اگر هست بزرگ برشما مقام من وپند دادن من بنشان خدا
فعلی الله توکلت فاجمعوا امرکم وشرکاءکم ثم لایکن امرکم علیکم غمة ثم اقضوا الی ولا
پس برخدا توکل کردم پس جمع کنید امرخودرا وشریکان خودرا پس نباشد امرشما برشما پوشیده پس اداکنید بمن ومهلت
تنظرون * فان تولیتم فماسألتکم من اجر ان اجری الا علی الله وامرت ان اکون من
بدهید مرا پس اگر برگردید پس نمی خواهم ازشما هیچ مزدنیست مزدمن مگر برخدا وامرکرده شدم اینکه باشم ازکردن
المسلمین * فکذبوه فنجیناه ومن معه فی الفلك وجعلناهم خلائف واغرقنا الذین کذبوا
نهندگان پس بدروغ داشتند آنرا پس رهانیدیم اورا وهرکه با او بود درکشتی وگردانیدیم ایشانرا جانشینها وغرق کردیم آنهارا که تکذیب کردند
بآیاتنا فانظر کیف کان عاقبة المنذرین * ثم بعثنا من بعده رسلا الی قومهم فجاؤهم بالبینات
به نشانهای ما پس بنگر چگونه بود سرانجام بیم شدگان پس برانگیختیم ما ازبعد نوح پیغمبران بسوی گروه ایشان پس آمدند ایشانرا بمعجزها
فماکانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل کذلك نطبع علی قلوب المعتدین * ثم بعثنا من بعدهم موسی
پس نبودند ایمان آورند بانچه که تکذیب کردند باو ازپیش همچنین مهرنهادیم بردلهای ازحدودگذرندگان پس برانگیختیم ازبعد ایشان موسی
وهرون الی فرعون وملائه بآیاتنا فاستکبروا وکانوا قوما مجرمین * فلما جاءهم الحق من
وهرون را بسوی فرعون واشراف او بمعجزات ما پس سرکشی کردند وبودند گروهی گناهکاران پس چون آمد ایشانرا سخن راست از
عندنا قالوا ان هذا لسحر مبین * قال موسی اتقولون للحق لما جاءکم اسحر هذا ولا یفلح
نزدما گفتند بدرستی که این است هرآینه سحری آشکارا گفت موسی آیا گوئید مرسخن حق را که آمد شمارا آیا سحر است این ورستگار نمیشوند

الساحرون * قالوا اجئتنا لتلفتنا عما وجدنا علیه آباءنا وتکون لکما الکبریاء فی الارض
سحرکنندگان گفتند آیا آمده مارا تابگردانی مارا ازانچه یافتیم ما برآن پدران خودرا وباشد مرشمارا بزرگواری درزمین
وما نحن لکما بمؤمنین * وقال فرعون ائتونی بکل ساحر علیم * فلما جاء السحرة قال لهم
ونیستیم ما مرشمارا باورداراندگان وگفت فرعون بیارید بمن بهر ساحری دانا پس چون آمدند ساحران گفت ایشانرا
موسی القوا ما انتم ملقون * فلما القوا قال موسی ما جئتم به السحر ان الله سیبطله ان الله لا
موسی بیندازید انچه می اندازید پس چون انداختند ساحران گفت موسی انچه آوردید شما بان جادوئیست بدرستیکه خدا باطل گرداند آنرا بدرستیکه خدا باصلاح
یصلح عمل المفسدین * ویحق الله الحق بکلماته ولو کره المجرمون * فما آمن لموسی الا ذریة من
نیاورد کاربدکارانرا وثابت کند خدا حق را بسخنان خود واگرچه کراهت دارند بدکاران پس نگرویدند موسی را مگر فرزندان از
قومه علی خوف من فرعون وملائهم ان یفتنهم وان فرعون لعال فی الارض وانه لمن
قوم موسی باوجود ترس ازفرعون واشراف ایشان اینکه عذاب کند ایشانرا وبدرستی که فرعون هرآینه برترجست درزمین وبدرستیکه او هرآینه از
المسرفین * وقال موسی یاقوم ان کنتم آمنتم بالله فعلیه توکلوا ان کنتم مسلمین * فقالوا
اسراف کنندگان است وگفت موسی ای قوم اگر شما گرویدید بخدا پس براو توکل کنید اگر شمائید گردن نهندگان پس گفتند
علی الله توکلنا ربنا لاتجعلنا فتنة للقوم الظالمین * ونجنا برحمتك من القوم الکافرین *
برخدا توکل کردیم ما پروردگارا مگردان مارا آزمایش برای گروه ستمکاران وبرهان مارا برحمت خود ازگروه کافران
واوحینا الی موسی واخیه ان تبوءا لقومکما بمصر بیوتا واجعلوا بیوتکم قبلة واقیموا الصلوة
ووحی کردیم ما بسوی موسی وبرادراو هرون که جا گیرید برای قوم خود بشهر مصر خانه‌ها وبگردانید خانه‌های خودرا روبقبله وبپادارید نمازرا
وبشر المؤمنین * وقال موسی ربنا انك آتیت فرعون وملأه زینة واموالا فی الحیوة الدنیا
ومژده ده گروندگانرا وگفت موسی پروردگارا بدرستی که تو داده فرعونرا واشراف قوم اورا زینت ومالها درزندگانی دنیا
ربنا لیضلوا عن سبیلك ربنا اطمس علی اموالهم واشدد علی قلوبهم فلا یؤمنوا حتی یروا العذاب
پروردگارا تابگردانند ازراه تو پروردگارا محو فرست برمالهاشان وسخت کن بردلهای ایشان پس نمی گروند تا به بینند عذاب
الالیم * قال قد اجیبت دعوتکما فاستقیما ولا تتبعان سبیل الذین لایعلمون * وجاوزنا
دردناك را گفت بتحقیق مستجاب کرده شد دعای شما پس ثابت باشید وپیروی نکنید راه آنها که نمیدانند وگذرانیدیم
ببنی اسرائیل البحر فاتبعهم فرعون وجنوده بغیا وعدوا حتی اذا ادرکه الغرق قال آمنت انه
بنی اسرائیل را ازدریا پس ازاین درآمد ایشانرا فرعون وسپاه او برای ستم وازحدگذرانیدن تاآنکه دریافت اورا غرق گفت گرویدم اینکه
لا اله الا الذی آمنت به بنوا اسرائیل وانا من المسلمین * الآن وقد عصیت قبل وکنت
نیست خدائی مگرآن خدائیکه گرویدند باو بنی اسرائیل ومن ازگردن نهندگانم آیا حال وبه تحقیق که گناه کردی پیش ازاین وبودی
من المفسدین * فالیوم ننجیك ببدنك لتکون لمن خلفك آیة وان کثیرا من الناس عن
ازبدکاران پس امروز میرهانیم تورا وبدن تورا تاباشی برای کسیکه بعدازتو است نشان وبدرستی که بسیاری ازمردمان از
آیاتنا لغافلون *
آیات ما بیخبرانند

قوله واتل علیهم نبأ نوح الایة ، حقتعالی رسول خودرا امیفرماید که بخوان برایشان یعنی براین کافران منکران
خبرنوح ۴ وقصهٔ او چون بگفت قومش را وتلاوت قرائت باشد واصل او ازتتابع است که در قرائت حروف را

تابع باید کردن والنبأ الخبر قوم خودرا گفت یاقوم الاصل یاقومی یاء اضافت بیفکنند واکتفا کرد بکسره اگر چنانکه بر
شما بزرگ است یعنی گران است برشما مقام من وبودن وایستادن من درمیان شما وشمارا یاددادن بایات خدای
من برخدای توکل کردم واین عند آن بود که ایشان گفتند ماتورا بکشیم ازانچه ایشانرا ملال آمد ازانکه نوح عم
بیامد شبانگاه ووقت وبیوقت برسرایشان ایستاده بودی وایشارا دعوت میکردی وبخدا میترسانیدی وعقاب
خدای یاد میدادی وتحذیر میکردی ایشان اورا میزدندی ومیراندندی وجفا میکردندی وهیچ باز نمیایستادند از آن
گفتند تدبیر آنست که اورا بکشیم گفتند یا نوح بروی ازپس کار خود یا نه تورا بکشیم نوح عم عند این حال این بگفت ای قوم
اگر چنان است که مقام من درمیان شما ووعظ من شمارا بایات خدای بر دل گران شد وقصد کشتن من میکنید من توکل
کردم برخدا . فاجمعوا امرکم . شما کار خود بسازید وبسگالید جمله قراء خواندند بقطع الف من الاجماع وهو
الازماع والاعداد . قال الله تعالی وماکنت لدیهم اذ اجمعوا امرهم . قال الشاعر . یالیت شعری والمنی لاینفع
. هل اغدون یوماً وامری مجمع . ای معد مگر نافع درروایت اصمعی درشاذا عرج وجحدری که ایشان
خواندند واجمعوا بالف وفتح میم من الجمع کار خود جمع کنید ومعنی هم آن است جزانکه آن لفظ در این باب
مشتمل تر ومعروف تراست ابو معاذ گفت جمع واجمع بیک معنی آمد چنانکه ابو ذویب گفت . وکانها بالجزع
جزع تبایع . واولات ذی العرجاء نهب مجمع . ای مجموع قوله وشرکائکم برقرائت انکس که خواند فاجمعوا
بهمزهٔ موصوله من الجمع واو عطف باشد وکلام برظاهر خود وبمحذوفی خاص نباشد ومعنی انکه کار خود وشأن خودرا
جمع کنید وبرقرائت انکس که بقطع همزه خواند من الاجماع وقرائت عامهٔ قراست دراو دو وجه باشد یکی انکه
واو عطف نباشد بل معنی مع بود چنانکه استوی الماء والخشبة وجاء البرد والطیالسه ولو ترکت الناقة
وفصیلها لرضعتها ای مع الخشبة ومع الطیالسة ومع فصیلها ومعنی آن باشد که شما ومعبودان شما بیکجای نشینید
ودست یکی کنید وکار خود بسازید وبسگالید ووجه دگر انکه فعل اضمار باید کردن که حال اقتضاء او کند
من قولك وادعوا شرکائکم . ودر مصحف ابیّ همچنین است وحذف این فعل دراین جای روا باشد برای انکه
درکلام دلیلست برحذف او چنانکه شاعر گوید . علفتها تبناً وماءً بارداً ای وسقیتها ماءً بارداً . برای انکه
تعلیف درآب مستعمل نباشد وقول آخر . شراب البان وتمر واقط . وشرب جز درآب نبود در تمر واقط نبود تقدیر باید
کرد که واکل تمر واقط واین طریقیست که در دگر جای تقریر کرده ایم وجمله قراء شرکائکم بنصب خواندند عطفاً علی
قوله امرکم یا بواو بمعنی مع یا بتقدیر فعلی مضمر چنانکه گفته شد ویعقوب خواند در شاذ حسن بصری وعیسی وسلام وابن
ابی اسحق وشرکائکم برفع عطفاً علی الضمیر فی قوله فاجمعوا والتقدیر فاجمعوا امرکم انتم وشرکائکم ومعنی انکه شما و
معبودان شما بیکجا اعداد کنید وبسازید کار خود را زجاج گفت این روا نبود اگر نه آنستی که میان ایشان اسمی درافتاد
که مفعول است والا روا نبودی عطف کردن اسم ظاهر را برضمیر متصل الا که ضمیر منفصل باز آرند وهمچنین درضمیر
مستکن چنانکه حقتعالی گفت انه یریکم هو وقبیله . وقال اسکن انت وزوجك اذهب انت وربك ثم لایکن امرکم علیکم
غمة ای مظلماً ملتبساً پس نباید تا کار شما برشما پوشیده باشد من قولهم غم الهلال علی الناس اذا اشتبه علیهم وقال طرفه .
لعمرك ما امری علی بغمة . نهاری ولالیلی علی بسرمد . وغم ازانجاست که دل را بپوشد وغمام ازانجا گویند ابر را که اسمان را
بپوشد والغمه والغماء الظلام والسترقالت الخنساء . وذی کربة ارخی ابن عمی وخاله . وغمة عن وجهه فتجلت . ثم اقضوا
الیّ . انکه برانی بر من انچه در دل داری والقضاء الفراغ من الامر یقال قضا فلان اذا مات وقضی دینه اذا فرغ منه
ضحاك گفت . انهضوا الیّ . بکار من قیام کنید تمام ازخود باز دارید وفراء حکایت کرد ازبعضی قراء که خواندند

ثم افضوا الیّ بفا وقطع الف من الافضا ای توجهوا حتی تصلوا الیّ یقال افضیت الخلافه الی فلان اذا وصلت الیه . ولا
تنظرون . ومرا امهلت مدهید وتاخیر مکنید وفایدهٔ آیت آن است که خدای تعالی از نوح حکایت کرد که باصرار
قومش بر کفر واصرار ایشان اورا بنصرت خدای وثواب واثق بود وازکید قوم ایمن بوعد خدای اورا واعلاء او
که ایشان زیان وگزند نتوانند کردن دراو وتسلیهٔ رسول است وتقویت دل او . فان تولیتم . این هم حکایت قول نوح است
که نوح عم گفت قوم را اگر برگردید از من ووعظ من نشنوید وپند من نپذیرید من براین دعوت که شمارا میکنم اجر
ومزدی طمع ندارم اجر ومزد وثواب من برخدای تعالی است ومرا فرموده اند تا از جملهٔ مسلمانان باشم ومتابعت
رای شما نکنم ومعنی آیت اظهار غنی از ایشان وانکه باز می نماید که مراد این دعوت غرض نفع شماست نه منفعت خود
واگر مرا پاداشتی بودی جز برخدای تعالی نبود وانکه خدای تعالی باز نمود که قوم با او چه کردند واو چه کرد گفت
، فکذبوه ، قوم اورا بدروغ داشتند وباور نداشتند اورا ، فنجیناه . ما اورا برهانیدیم وآن قوم که با او درکشتی
بودند وایشان را خلیفه کردیم درزمین یعنی باز مانده وقایم مقام آن هلاك شدگان وآن کافران را که بایات ما تکذیب
کردند بطوفان غرق کردیم بنگر تا عاقبت انانکه ما انذار کردیم ایشان را وایشان نترسیدند ووعظ قبول نکردند به
کجا رسید از بوار وهلاك انکه حق تعالی گفت ما پس از نوح پیغمبران فرستادیم بقوم خود هر پیغمبری بقومی ایشان
بیامدند وقوم خود را بترسانیدند وآیات وبینات وحجج ودلائل بیاوردند ایشان نیز همان کردند که قوم نوح کردند
از کفران وتکذیب وایمان نیاوردند بانچه ایشان تکذیب کرده بودند بان یعنی کافران پیشین وما عبارت است از هر
چه ایشان بان ایمان نیاوردند ازانچه واجب بود که بان ایمان آرند از خدا ورسولان او وکتابهاء او وما موصوله است
بمعنی الذی . وقوله من قبل . ای من قبلهم ولکن مضاف الیه بیفکنند اسم را بنا کرد برضم بنای عارض کقوله ،
لله الامر من قبل ومن بعد . وکوفیان این را رفع علی الغایه خواندند ، کذلك نطبع . ای نختم . ما چنین مهر نهیم
بر دلهای انانکه ظلم کنند وتعدی واز راه حق وفرمان بگذرند وتجاوز کنند وبیان تأویل این لفظ کرده ایم در سورهٔ
اعراف ولا وجه لاعادته انکه گفت از پس آن پیغمبران موسی وهرون را فرستادیم بفرعون وقومش استکبار کردند
ورفع نمودند وپای از حد برون نهادند ومجرم وگناه کار شدند بکفر وعصیان انکه بعضی از قصهٔ موسی وفرعون
گفتن گرفت وما بیان کردیم که وجه تکرار چه باشد در قرآن وبجایهای دگر بیان شافی کرده شود انشاء الله گفت ،
فلما جاءهم . چون بایشان آمد یعنی بفرعون وقومش ، الحق من عندنا . حق از نزدیک ما یعنی امر بایمان وپیغمبر
وکتاب وعموم بر همه ادله برافتد که خدای تعالی داد موسی را تا بر فرعون وقومش عرض کرد از عصا وید بیضا و
آیات دگر چون بدیدند هیچ دفع نداشتند آن را جز انکه گفتند این سحری است ظاهر وروشن وسحر ایهام معجز باشد
بروجه حیلت وتلبیس وبیان بلیغ با او نسبت کنند چنانکه رسول عم گفت . ان من البیان لسحراً ، وکما قال الشاعر
. وحدیثها السحر الحلال لو انه . لم تجن قیل المسلم المتحرز . والساحر که سحر کند ومعتقد صحت آن را کافر بود و
انکه اعتقاد صحتش نکند فاسق باشد موسی عم ایشان را گفت انچه خدای تعالی ازاو حکایت کرد . اتقولون للحق
لما جائکم . صورت استفهام است ومراد تقریع میگوئی حق را که بشما آمد سحر است ودر تکرار الف استفهام فی
قوله . اسحر . پس انکه بیامد فی قوله اتقولون چند قول گفتند یکی انکه برای تقریر استفهام وتاکید تقریع گفت
وتقدیر کلام این است . اتقولون للحق انه سحر ثم قال سحر هذا . براین قول مفعول اتقولون محذوف باشد وقوله
اسحر از کلام موسی بود نه از کلام فرعون وقومش وقول دگر انکه بر تکرار گفت برای تاکید را چنانکه گویند .
اتقولون لی اعندك مال ، وغرض ازاین قوت استفهام است وتاکید آن قول دیگر آن است که این دو استفهام است یکی

ازموسی ؏ ویکی ازفرعون وقومش انکه ازموسی است استفهامی است برسبیل تقریع وآن استفهام قول است یعنی
شماچنین میگوئیدواین قول منکرباشد که حق راسحر گویند پس معنی او انکارباشد واستفهام قوم خود حقیقت
باشدازانجاکه ایشان چیزی دیدند خارق عادت ، من قلب الصاحبة . برسبیل سؤال گفتند این که تو میکنی سحر
است یاآن راحقیقتی است وقوله سحر حکایت باشد ازموسی ؏ که او حکایت کرد کلام ایشان را انکه حکایت مستأنف
ازسرگرفت ، ولایفلح الساحرون . وساحران فلاح وظفر ونجات نیابند انکه حکایت کرد انچه قوم فرعون
گفتندموسی را قالوا گفتندیعنی فرعون وقومش . اجئتنا . خطاب است ازایشان باموسی ؏ توبما آمدۀ وصورت
استفهام ومراد تقریع تامارا برگردانی ازانچه مابدران خودرا برآن یافتیم ازدین واعتقاد وطریقه یقال لفته یلفته لفتا
واللفت الصرف فالتفت قال روبه . ولفت لفات ها خضار . وتکون عطف است علی قوله لتلفتنا ولام که نصب فعل
مضارع کند باضماران کند ونیز تاباشد شمارا خطاب است باموسی وهرون وکبریا او بزرگواری درزمین گمان
بردند که غرض ایشان طلب پادشاهی وجباری است درزمین چنانکه ایشان رادردل بودوهرکس ازاعتقادخود
بمردمان نگردانکه گفتند ماشمارا باور نداریم وتصدیق نکنیم ودین پدران رهانکنیم انکه فرعون درایستادتاجواب
موسی دهدچون گمان برد که آن سحراست وروزگار ساحران بود برای آن فرعون را آن خیال قوی شد کس
فرستاددراقطار ممالك خود وگفت هرکجاساحری وجادوئی داناست اورا بمن آرید کوفیان خواندند مگرعاصم ،
بکل سحار علیم ۰ علی وزن فعال للمبالغة وباقی قراء بکل ساحر علی وزن فاعل واین طلب سحر وسحره ازفرعون
پیش ازآن بودکه او بدرست ندانست که موسی برحق است وانچه می نماید معجزاست وموسی اوراگفت . لقدعلمت
ماانزل هؤلاء الا رب السموت والارض بصائر . فرعون اسمی است اعجمی علم لاینصرف ومنع صرف آن ازاین دو
سبب است یکی عجمه ویکی علمیت ووزنه فعلول کفردوس وواوزایداست درکلام محذوفی هست انجاکه گفت . فلما
جاء السحرة . وآن ان است که فارسل فرعون وجاء بالسحرة وحضروا فلماجاؤا قال لهم فرعون . کس فرستاد
وساحرانرا ازهرجاجمع کرد وحدیث موسی باایشان بگفت ایشان برفتند وحبال وعصا ورسنها وچوبها مارپیکر کردند
ومزبیق بکردند چنانکه قصۀ او برفت وبرابرموسی امدند موسی ایشان راگفت بیندازید انچه خواهید انداختند
واین صورت امردارد ومعنی این دووجه دارد تانکوبودوالا القاء ایشان باتفاق قبیح بود وامربقبیح قبیح بودیك
وجه آن است که این لفظ صورت امراست ومرادتحدی چنانکه گفت . فاتوابسورة . وچنانکه یکی ازماگوید
خصمش راباانکه داند که او بینه ندارد . هات حجتك واعرض علینا بینتك . وغرض اوتخجیل او باشد
ووجه دوم انکه این امری باشد مشروط یعنی بیفکنید اگرمحقید چنانکه گفت وادعوا شهدائکم
من دون الله انکنتم صادقین ، ایشان انچه داشتند بینداختند چون موسی ؏ بدید آن دانست که
سحراست گفت . ماجئتم به السحر ، ما موصوله است بمعنی الذی گفت انچه شما آورده اید آن سحراست
وجادوئی ، ان الله سیبطله . خدای تعالی آن راباطل کند وابوعمرو خواند ماجئتم به السحر علی تقدیر ماجئتم
به السحرام لیس بسحر ماجئتم به درجای ابتداء بود والسحر درجای خبر او باشد وماهم موصوله بود ووجه دگر
آن است که ما استفهامی باشد وتقدیر آن بود . ای شیٔ جئتم به السحرام لیس به السحر واین درباب تکرار
استفهام بمنزلۀ ان باشد که یکی ازماگوید . کم مالك اعشرون ام ثلثون . پس مبتداء بود وجئتم به خبر او باشد
انکه گفت ، ان الله سیبطله ، خدای آن را باطل کندسین برای خلوص فعل است استقبال را . ان الله لا یصلح
عمل المفسدین ، خدای تعالی عمل مفسدان را باصلاح نیاردواصلاح نکند . قوله ویحق الله الحق . این عطف است علی

قوله سیبطله ویحق یعنی بحق کند بان معنی که نصب دلیل کند بربطلان باطل ودرستی حق بکلماته بکلماتش
دراوسه قول گفتند حسن بصری گفت بوعده او موسی را قول دوم ابوعلی گفت بیان او ومعانی آیات را
که برای موسی بیان کرد سیوم بانچه سابق شد درلوح محفوظ ازنوشتۀ او بانچه خواهد بود که خلاف ان
روانبود ولو کره المجرمون . واگرچه کافران آن را کاره باشند ، فما آمن لموسی ایمان نیاوردند بموسی
الافرزندی ازقوم او یعنی قوم موسی یعنی مؤمنان بنی أسرائیل عبدالله عباس گفت ششصدهزار مرد بودند
وگفت یعقوب ؏ با هفتادو دومرد درمصر آمد انکه نسل ایشان وفرزندان ایشان ششصد هزار شدند
مجاهد گفت مراد بفرزندان قوم موسی اند که موسی را بایشان فرستادند پدران بمردند وایمان نیاوردند
فرزندان ایمان آوردند بعضی دگر گفتند این جماعتی بودند که مادران ایشان ازبنی اسرائیل بودندوپدران
ایشان ازقبط وبعضی دگر گفتند هاراجع است بفرعون وآن جماعتی که بودند ازقوم فرعون آسیه بود وخربیل
بود مؤمن آل فرعون وماشطه دختر فرعون ودختر او وزن خازن فرعون وبرای آن ذریه خواند
ایشان راکه فرزندان کافران بودند وایشان مستقل نبودند بل منسوب ومضاف بودند باپدران . علی خوف من
فرعون وملائهم برخوف وترسی ازفرعون واشراف قوم او وضمیردر ملائهم دراو دوقول گفتند یکی انکه
راجع است بافرعون وقومش ویکی انکه راجع است باذریه که ایشان فرزندان قبطیان بودند . برقولی و قول
سه دیگر آن است که راجع است بافرعون علی لفظ الملوك لانهم یقولون قدم الملك فنزلوا موضع کذا ای هو و
اصحابه انکه گفت . ان یفتنهم ، برلفظ واحد برای انکه حکم فرعون را بود وقوم او تبع او بودند و بر
رأی او درفتنه چندقول گفتند یکی انکه یصرفهم عن دینهم که ایشان را ازدین خود برگرداند یکی انکه
یعذبهم ایشان را عذاب کند ویکی انکه یقتلهم بکشدایشان را ، وان فرعون لعال فی الارض . وفرعون در
زمین متکبری وجباری بود وازجملۀ مسرفان ومتجاوزان بود ازحد وقدر واندازۀ خود انکه حکایت آن کرد
که موسی ؏ قومش راگفت ازتسلیه وتقویه دل واستمالت یاقوم والاصل یاقومی اگرچنانکه ایمان آورده
اید بخدا توکل براو کنید اگرمسلمانید برای انکه ازحق مسلمانان ومؤمنان آن بود که بر خدای توکل
کنند درکارها . ومن توکل علیه کفاه . وفایده درتقدیم جار مجرور برفعل آن است که . توکلوا علیه لا علی
غیره چنانکه گفت ایاك نعبد والمعنی نعبدك ولانعبد سواك . ایشان جواب دادند همه بدان طریق که
. علی الله توکلنا . ما برخدای توکل کردیم لاغیر انکه دعاکردن گرفتند بقولهم . ربنالاتجعلنافتنة للقوم الظالمین
بارخدایا مارا فتنۀ ظالمان نکنی ابوعلی وابوصحی گفتند معنی آن است که ایشان را بر مادست مده که پس
گمان نبرند که ایشان بهتراند ازما مفتون ماشوند مافتنۀ ایشان شویم عطیه گفت . لا تسلطهم علینا
، ایشان را برما مسلط مگردان که گمان برند که آن ظفری وفتحی است برما مفتون شوند مجاهد گفت ایشان را
از ماوعذاب ماتمکین مکن ومارا بگناه ایشان عذاب مکن انکه گویند اگر اینان برحق بودندی ایشان راعذاب
نکردندی وبرحمت وفضل خویش مارا ازاین کافران برهان . واوحینا الی موسی واخیه . انکه حق تعالی
حکایت کرد آن وحی را که برموسی وهارون کرد وانچه ایشان رافرمود گفت وحی کردیم بموسی وبرادرش
هارون که برای قوم خود درمصر خانۀ سازید یقال تبوأت المنزل وبوأته ای اتخذته منزلاً ازرجوع باشد که
من باء اذا رجع ومتبواء منزل باشد که رجوع مردمان باشد وبعضی اهل لغت فرق کردند گفتند تبوأ
المنزل لنفسه وبوأ لغیره وقیل بوأت المنزل فتبوأ . واجعلوا بیوتکم قبلة . بیشتر مفسران گفتند سبب آن بود

که خدای تعالی بنی اسرائیل را فرمود که جز در مسجدها نماز نکنند و مسجد نمازگاه ایشان بود چون فرعون
مسلط شد بفرمود تا مسجدها و عبادتگاه های ایشان خراب کردند و ایشان را منع کردند از نماز در مساجد
حق تعالی گفت اکنون رخصت است شما را که در خانها نماز کنید و خانها را قبله سازید یعنی مصلی و نمازگاه
این قول عبدالله عباس است و ابراهیم و ربیع و ابن زید و ابو مالك و عکرمه و مجاهد گفت ایشان در کنایس
نماز کردندی چون از فرعون خائف شدند خدایتعالی فرمود تا در خانها نماز کنند و روی بکعبه کنند و
حسن هم این گفت و لفظ مصر لاینصرف است برای انکه اعجمی است و مؤنث و گفتند برای انکه علم
است و مؤنث لانه البلدة و البقعة و اگر برای خفت صرفش کنند روا باشد که هند و رعد و هود و لوط و سعید جبیر
گفت . واجعلوا بیوتکم قبلة ای یقابل بعضه بعضاً ، و خانها برابر یکدیگر بسازید . واقیموا الصلوة . و
نماز بپای دارید و مواظبت کنید بر آن و مژده ده مؤمنان را قوله ، ربنا انك آتیت فرعون و ملائه زینة
، حق تعالی از موسی حکایت کرد که بارخدایا تو فرعون و اشرافش را مال دادی و زینت یعنی متاع و اساس
و لباسهای فاخر و حلههای گران مایه بار خدایا از راه گمراه شدند بار خدایا مالهاء ایشان مطموس گردان و
بند بر دلهاء ایشان نه تا ایمان نیارند تا عذاب الیم یابند اگر گویند ظاهر این آیت دلیل مجبره میکنند که
خدای تعالی بنده را آلت و تمکین برای ضلالت گمراهی دهد و او مرید باشد آن را از او دگر انکه دلهاء ایشان بند کن
تا ایمان نیارند شاید که موسی ع این گوید و این خلاف مذهب شما است جواب گوئیم در این آیت چند وجه گفتند
اهل عدل و توحید که هریك آیت را از آن ببرد که در او شبهه ماند وجهی انکه معنی ان است که لئلا یضلوا
بارخدایا تو بال فرعون این همه برای آن کردی تا ضال نشوند بار خدایا ضال شدند و این را امثله بسیار است منها
قوله یبین الله لکم ان تضلوا و المعنی لئلا تضلوا و قوله القی فی الارض رواسی ان تمید و المعنی لئلا تمید بکم و قوله
ان تقولوا یوم القیمة و المعنی لئلا تقولوا . و معلوم است که خدایتعالی بیان برای نفی ضلالت کند نه برای
ضلال کوهها برای آن بر زمین نهاد که نجنبد نه برای آن تا بجنبد اگر گویند این آیات و زان آن نیست برای
انکه در آن آیات لام و لا محذوف است و در این آیت ان و لا جواب گوئیم لا در هر دو آیه محذوف است که
تغییر معنی باو متعلقست و اما لام و ان بیکمعنی باشد نه بینی که متعاقب اند فی قول القائل جئتك لتکرمنی و جئتك ان تکرمنی
چون چنین باشد مطابقه ظاهر شد میان انکه ما در اوئیم و میان آیات استشهاد تو وجه دوم آن است که لام
عاقبت است بر آن شرح که داده ایم پیش از این و معنی انکه بارخدایا تو با فرعون و قوم او این همه نعمت بکردی
و تو را معلوم بود که عاقبت کار ایشان کفر و ضلال بود و امثله این لام از آیات و ابیات مستقصی در سورة الاعراف
و دگر جای گفتیم من قوله . فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدواً و حزناً و قول الشاعر . لدوا للموت وابنوا للخراب .
و وجه دیگر انکه گفتند ممتنع نه بود که در قوم فرعون جماعتی بوده باشند که مذهب جبر داشته باشند خدای تعالی این آیه
بگفت رداً علیهم علی سبیل التهکم یعنی چنین کرده ام عندکم و علی زعمکم و دعواکم و اعتقادکم الباطل و ظنکم الکاذب
و وجه چهارم انکه این وجه استفهام باشد و حرف او که همزه است از کلام ساقط و تقدیر آن بود که ، آتیت
فرعون و ملائه زینة بارخدایا تو فرعون و قومش را مال و زینت برای آن دادی که ضال شوند و این وجه ضعیف
است از برای انکه عرب حرف استفهام آنجا بیفکنند که در کلام از او عوضی باشد و اینجا عوض نیست چه اگر
نه چنین باشد استفهام بخبر مشتبه شود و آنجا که بعوض بیفکنند نیکوست آنجا که شاعر گفت . لعمرك ما ادری و
ان کنت داریا ، بسبع رمین الجمر ام بثمان . و تقدیر آن است که ابسبع و لکن همزهٔ استفهام بیفکندند از برای

انکه ام بر حذف او دلیل میکند و ام معادلهٔ حرف استفهام باشد . قوله ربنا اطمس علی اموالهم . این نفرین است
که موسی ع کرد بر فرعون و قومش گفت بارخدایا طمس کن مالهای ایشان و طمس ببردن اثر باشد و کاریز
آب که انباشته شود آن را مطموس میگویند در مبالغه یعنی اثر نماند آن را . واذا النجوم طمست . ای
اذهب بنورها و قال الله تعالی . من قبل ان نطمس وجوها . یذهب عنها اثر الانف و الشفة و العین قال کعب
بن زهیر . من کل نضاخة الذفری اذا عرقت . عرضتها طامس الاعلام مجهول . قتاده و ابو صالح و ابن
زید گفتند خدا یتعالی دعاء موسی اجابت کرد در ایشان و مالهاء ایشان جمله سنگ کرد در خبر است که تماثیل شکر
و انواع حبوباتشان جمله سنگ شد زر و سیم و هرچه بود ایشان را از صامت و ناطق و چهارپای و جز آن همه
سنگ شد . قوله و اشدد علی قلوبهم . در او چند قول گفتند یکی انکه بار خدیا دلهاء ایشان سخت بکن و بر
جای بدار یا انکه مالشان مطموس شده باشد هلاك نشوند تا هر روز و همه وقت بان مال فرو مینگرند و غم بر غم و
حسرت بر حسرت میافزاید ایشان را و وجهی دگر در او ان است که فلا یؤمنوا جواب و اشدد نیست و انما عطف است
علی قوله لیضلوا و تقدیر ان است . اتیتهم مالاً و زینة لیضلوا فلا یؤمنوا حتی یروا العذاب الالیم ربنا اطمس علی اموالهم . و
در کلام تقدیم و تأخیری بود چنانکه آن وجوه که در یضلوا گفته شد اینجا مطرد باشد از برای انکه لیضلوا در معنی هم آن
باشد که فلا یؤمنوا و وجه دیگر آن است که گفتند لا بمعنی لن است و التقدیر انکه فانهم لن یؤمنوا و این در معنی چنان
بود که نوح ع گفت . رب لاتذر علی الارض من الکافرین دیاراً انك ان تذرهم الایة فکأنه قال ربنا اطمس
علی اموالهم و اشدد علی قلوبهم انهم لن یؤمنوا ابداً . و نون را بدل کرد بالف چنانکه اعشی گفت . وصل علی
حین العشیات و الضحی . ولاتحمد المثرین و الله فاحمدا . اراد فاحمدن فابدل الالف من النون الخفیفه و
قال عمر بن ابی ربیعه . و ممتریدا ابن خمس و عشرین له قالت العبابان قوم ما اراد قومی و قوله ع . لا یلدغ المؤمن
من حجر واحد مرتین . مومن را از یك سوراخ مار دو بار نزند اگرچه این ظاهر خبر است معنی نهی است
برای انکه اگر خبر باشد دروغ بود که مؤمنان را بیشتر بخلاف این می یابیم و باین کردن از ایمان و حکم مؤمنی
بدر نروند و ابو علی گفت قوم نحویان فلا یؤمنوا جواب حقیقی نیست این را که . ربنا اطمس علی اموالهم و
اشدد علی قلوبهم . ولیکن چون در جای خبر افتاد مجزوم شد چنانکه قایل گوید . انظر الی الشمس تغرب
. در آفتاب نگر تا فرو شود و معلوم است که غروب شمس موقوف نباشد بنظر ناظر ولیکن چون در جای جواب
افتاد مجزوم شد و ابو مسلم محمد بن الاصفهانی در این آیت وجهی غریب گفت و نیکو و آن آن است که گفت
. لایؤمنوا . عرض است و خدای تعالی آن مال که ایشان را داد بر سبیل عقوبت داد علی کفرهم المتقدم
و از انکه دانست که در مستقبل ایام بر کفر اصرار کنند و این آیت جاری مجری آن آیت باشد که گفت . فلا
تعجبك اموالهم ولا اولادهم انما یرید الله لیعذبهم بها فی الحیوة الدنیا و تزهق انفسهم . پس موسی ع گفت بار
خدایا مرا معلوم است که تو این مال و نعمت نه برای کرامت بایشان دادهٔ بل بر سبیل عقوبت که در دنیا مفتون
شوند و در قیامت از ره بهشت گمراه بارخدایا اکنون این مالها مطموس گردان و از ایشان بستان تا حسرت
شود و دلهاشان سخت کن تا بر این حال مکر و میرند که در سابق علم تو آن است که ایمان نیارند مگر بقیامت
که عذاب بینند و ملجأ شوند و آن ایمانی بود که سود ندارد و این جواب قریب است بصواب و الله اعلم بمراده حق تعالی
گفت دعاء شما که موسی و هارونید باجابت مقرون شد . قد اجیبت دعوتکما . اکنون شما باستقامت
مشغول باشید و بعضی دگر گفتند خطاب با موسی است تنها و عرب بلفظ تثنیه خطاب کند یك کس را علی

عادتهم المستمره برای انکه ایشان در بیشترین احوال در اسفار سه کس باشند راکبی و سایق وقایدی پس مادام هریك ازایشان بادوکس خطاب کند وازآنجا همه اشعار ایشان باین لفظ است خلیلی وصاحبی وقفا واسمعا وبلغا ومانند این شاعر گفت . فقلت لصاحبی لاتعجلانا ، بنزع اصوله واجتز شیحاً ، استقامت کند ودر اوامر راست باشید وبرسر دعوت واداء رسالت باشید اگر حمل کنند برظاهر اولیتر بود برای انکه ممتنع نبود که این دعا موسی وهرون کرده باشند ودر خبر چنین می آید که چون موسی دعا کردی هرون آمین گفتی ازانجا گفت اجیبت دعوتکما ودعوت طلب فعل باشد بصیغه امر چنانکه . اللهم اغفرلنا وارحمنا وعافنا واعف عنا . ونیز بلفظ ماضی آید چنانکه غفرالله لك وعفاعنك ولا تتبعان وبهیچوجه متابعت می کنند راه جاهلان را که ایشان چیزی ندانند واین نون تأکیدست مثقل وابن عامر بنون خفیفه خواند واسکان تاء دوم من تبع . وجاوزنا ببنی اسرائیل البحر . خدای تعالی در این آیت خبرداد که مابنی اسرائیل را چگونه بدریا گذر دادیم گفت مابگذرانیدیم ایشان را بدریا . فاتبعهم فرعون وجنوده . فرعون ولشکرش بدنبال ایشان بیامد وآن آن بود که اهل سیر روایت کردند بالفاظ مختلفه ومعانی متفقه که چون خدای تعالی خواست تافرعون را هلاك کند موسی را فرمود تابنی اسرائیلرا گفت تاجمله حلی وجواهر قبطیان بستدند وگفتند مارا عروسی هست قبطیان جمله حلی خود بایشان دادند وایشان آن شب بر خاستند وازشهر بیرون شدند خدای تعالی آن شب را دراز کرد وخواب برقبطیان غالب شد تاهیچ از رفتن ایشان خبر نداشتند موسی ع ایشان را ببرد وایشان ششصد وبیست هزار مرد بودند هرچه هفتاد ساله بود در این شمار نبود وهرکه بیست ساله بود دراین عدد نبود وآنشب هیچ سرای نبود ازآن قبطیان که کودك دو وسه نمرد ایشان بردگر روز برخواستند وبتجهیز ودفن ایشان مشغول شدند تاکس باکس نپرداخت وازبنی اسرائیل یادنکردند تاشب بان مشغول بودند بخفتند بردگر روز برخاستند وانتظار می بردند تابنی اسرائیل بخدمت ایشان روند برعادت کس نمیرفت وکس ازایشان پدید نبود برخاستند وسراهای ایشان بدیدند کس دراو نبود وجمله برفته بودند فرعون را خبردادند فرعون ازآن بیاشفت وگفت . ان هؤلاء لشرذمة قلیلون الایه . انکه بفرمود تالشکر جمع شدند وفرعون بر نشست باهزار هزار وششصد هزار مرد محمد کعب گفت درلشکر او صد هزار اسب سیاه بود بیرون از دگر شیات وآن جماعت خاصهٔ فرعون بودند برای انکه او شعار وجامهٔ سیاه داشت این صد هزار مرد همه باجامهٔ سیاه واسبان سیاه ورآیات سیاه بودند وهرون ع مقدمهٔ لشکر بنی اسرائیل بود وموسی ع برساقه بود چون موسی وبنی اسرائیل بکنار دریا رسیدند مقدمهٔ لشکر فرعون بایشان رسیده بود هفتصد هزار مرد هر مردی براسب تازی وخودی برسرنهاده وحربه بدست گرفته چون قوم موسی ایشان را بدیدند گفتند یاموسی چه چاره ازپیش دریاست وازپس لشکر فرعون اگر در دریا شویم غرق شویم واگر مقام کنیم بدست ایشان کشته شویم موسی ع گفت . کلا ان معی ربی سیهدین ، انکه خدای تعالی وحی کرد بموسی که عصا بر دریا زن او همچنان کرد خدای تعالی دوازده راه خشك در دریا پیدا کرد بعدد اسباط بنی اسرائیل تاهر سبطی براهی فروشدند چون پارهٔ برفتند گفتند ماخبر بنی اعمام خود ندیداریم شاید که غرق شده باشند خدای تعالی فرمان داد تاآن کوههای آب طاق طاق شدند تاایشان یکدیگر را میدیدند چون ایشان جمله در دریا آمدند فرعون بکنار دریا رسید چون دریا دیدندان جمله بترسید بدانست که آن ازآیات خداست لشکر گفتند فرو دباید رفت او گفت نشاید رفتن در این باب گفتنی بکردند جبرئیل ع بیامد برمادیانی نشسته بود در پیش اسب فرعون راند تابکنار دریا واسب

دریاراند اسب فرعون فحل بود ازپی مادیان در رفت وفرعون اورا باز نتوانست داشتن ومیکائیل برساقهٔ لشکر فرعون بیامد تاهمه را بدریا فروکرد چون ایشان جمله در دریا آمدند وایشان جمله ازدریا برآمدند خدای تعالی آن طاقهاء آب برهم آورد ودریا پرآب شد چون فرعون بدید که غرق نزدیك رسید گفت آمنت ایمان آوردم بخدای بنی اسرائیل جبرئیل ع ازگل دریا پارهٔ برگرفت وبردهن اوزد وگفت ، الان وقد عصیت قبل ، کعب الاحبار گفت روزی جبرئیل ع بیامد بر صورت مردی بفرعون اورا گفت من از راه دور آمده ام مرا فتوی هست از تومی پرسم مرا فتوی کن گفت آن چیست گفت چگونی در بندهٔ که اورا خداوندی باشد منعم براو بانواع نعمت چون نعمت او براو ازحد واندازه برود بیدل شکر کفران آرد وگوید خداوند منم سزای او چه باشد گفت سزای او آن باشد که بدریاش غرق کنند گفت بنویس اوبنوشت بخط خود یقول ابوالعباس الولید مصعب بن الریان جزاء العبد الخارج علی سیده ان یغرق فی البحر ، جبرئیل ع آن نوشته را بستد وتاآن روز که در دریا گرفتار شد براو عرضه کرد وگفت این خط توهست گفت آری گفت این صفت توهست گفت آری گفت بفتوای خود برفعل خود گرفتار آمدی انجا چون جبرئیل موسی را خبرداد بهلاك فرعون موسی ع قوم را خبرداد گفتند مارا ازکجا معلوم شود که فرعون غرق شد خدای تعالی فرعون را باجمله سلاحها که پوشیده بود برسر آب انداخت تامرده برسر آب میگردید موج اورا بساحل انداخت وبنی اسرائیل اورا مرده بدیدند گفتند ازآنوقت آب هیچ مرده را فرونبرد . قوله وجاوزنا ببنی اسرائیل البحر : مابگذرانیدیم بنی اسرائیل را یعنی فرزندان یعقوب را بدریا ، فاتبعهم یقال تبعه واتبعه بمعنی فهو تابع ومتبع ومتبع . قوله بغیاً وعدواً ای ظلماً وعدواناً وتجاوزاً عن المقدار ونصب ایشان بر تمیز باشد حسن بصری در شاذ خواند وعدواً علی فعول ، حتی اذا ادرکه الغرق ، اورا دریافت یعنی فرعون قال گفت یعنی فرعون از جواب اذاست وعامل دراو آمنت ایمان آوردم انه کوفیان خواندند مگر عاصم انه بکسر همزه وباقی قرا بفتح انکه بکسر خواند ازصله قال گفت که هرچه ازپس قال آید کلامی مبتدا بود ودرکلام مبتدا ان باید بکسر وانکه ان خواند گفت ازصله آمنت باشد برقول این همه یك کلام باشد وبرآن قرائت دو کلام باشد ایمان آوردم بان خداکه بنوا سرائیل باو ایمان آوردند ومن ازجملهٔ مسلمانانم اورا گفتند . الان ، اکنون میگوئی وپیش از این عاصی ومفسد بودی ابوجعفر عن طریق النهروانی ونافع الا ابا طاهر عن اسمعیل واحمد بن صالح عن قالون والحلوانی عن قالون من طریق الحمامی ازاین سورت در دوجایگاه الان بالقاء حرکت همزه برلام ابوعلی گفت لام تعریف راچون پیش او همزه بود وخواهند که تخفیف همزه کنند بدو طریق باشد یکی انکه همزه بیفکنند اصلا از این وحرکت برلام افکنند چنانکه گویند . لحمر فی الاحمر . ودوم حرکت همزه اصل برلام تعریف افکنند وگویند . الحمر وانشده الکسائی . فقد کنت تخفی حب سمراء خیفة ، فبح لان منها بالذی انت بایح . ارادفبح الان واین شاهد طریقهٔ اول است خلاف کردند در انکه این قول که گفت بردو قول بعضی گفتند جبرئیل گفت وبعضی دگر گفتند قول خداست بروجه اهانت وتوبیخ قوله . فالیوم ننجیك ببدنك ، حق تعالی گفت ما امروز تورا برهانیم بتن تو یعقوب وقتیبه خواندند بتخفیف من الانجاء وباقی قراء بتشدید من التنجیه گفتند معنی آن است که ماتورا برنجوه وبلندی اندازیم بی روح تاعبرتی وآیتی وعلامتی گردی آنان راکه ازپس تو آیند واشتقاق این کلمه من نجوة الارض باشد وهو المرتفع منها قال اوس ابن حجر ، فمن بنجوته کمن بعقوته . والمستکن کمن یمشی بقراح . ای حیث لاماء ولامطر مراد آن است که گفتیم بنی اسرائیل شك کردند درهلاك فرعون خدای تعالی اورا برنجوه انداخت اززمین تن بی روح تابنی اسرائیلیان را شك برخاست درهلاك فرعون بعضی دگر گفتند مراد ببدن درع است

وبا بمعنی مع است المعنی مع درعك الحدید تا معجزی دگر باشد که آهن برسر آب نیاید انکه گفت و بسیاری مردمان از آیات ما غافلند وغفلت ذهاب المعنی عن البطن باشد و این برسبیل تنبیه گفت تا مردمان راو مکلفان را ازخواب غفلت بیدار کند . قوله تعالی .

وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ

وهرآینه جای دادیم بنی اسرائیل را جای [صدق] وروزی دادیم ایشان را ازپاکیزها پس اختلاف نمی کردند تاآمد ایشان را دانش

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ * فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ

بدرستی که پروردکار تو حکم می نماید میان ایشان روز قیامت درانچه بودند دران اختلاف می کردند پس اکر هستی درشك ازانچه فرستادیم

فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ *

بسوی تو پس بپرس آنانکه می خوانند کتاب را پیش ازتو هرآینه بتحقیق آمد تو راحق ازپروردکارت پس نباش ازشك کنندکان

وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ * إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ

ونباش ازآنانکه تکذیب کردند به آیات خدا پس باشی اززیانکاران بدرستی که آنانکه سزاوار کردید برآنها

كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ * وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ * فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ

سخن پروردکارت نمیکروند واکر آمد ایشان را هرآیتی تابه بینند عذاب دردناك را پس نبود دهی

آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ

که بکرود پس نفع دهد آنرا ایمانش مکرقوم یونس چون کرویدند برداشتیم ازآنها عذاب دردناك خواری درزندکانی دنیا و

مَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ * وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ

بهره مندکردیم ایشان را تاهنکامی واکرخواهد پروردکارت که بکرود هرکه درزمین است همهٔ ایشان همکی آیا پس توکراهت داری مردمان را

حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ * وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ

تاباشند کروندکان ونه باشد برای نفسی که بکرود مکر برخصت خدا ومیکرداند پلیدی را برآنانکه

لَا يَعْقِلُونَ * قُلِ انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا

نمیفهمند بکو بنکرید چه چیز [درآسمانها وزمین است ودفع نکنید آیات وبیم را ازکروهی که نه

يُؤْمِنُونَ * فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ

می کروند پس منتظر نیستند مکر مانند روزهای آنانکه کذشتند ازپیش ایشان بکو پس منتظر باشید بدرستی که منم باشما

مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ * ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَٰلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ * قُلْ

ازمنتظران پس نجات دهیم رسولان خود وآنانکه کرویدند همچنین سزاوار است برما نجات کروندکان بکو

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِنْ أَعْبُدُ

ای مردمان اکرباشید درشك از دین من پس نمی پرستم آنانکه می پرستند از غیرخدا ولیکن می پرستم

اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا

خدارا که می میراند شمارا ومامورم که باشم ازکروندکان واینکه بپادار روی خودرا برای دین مایل بحق و

تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ

نباش ازمشرکان ونخوان از غیر خدا آنچه نفع نرساند تورا ونه ضرری پس اکر کردی پس توئی

إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ * وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا

آنکاه ازستمکاران واکر برساند توراخدا ضرری پس نیست بردارنده آن رامکراو واکر بخواهد توراخیری پس نیست

رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ * قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ

ردنماینده مرفضلش را میرساند انرا هرکه را میخواهد ازبندکانش واوست آمرزنده مهربان بکوای مردمان بتحقیق

جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا

که آمد شمارا حق ازپروردکار شما پس هرکه راه یافته پس جزاین نیست که راه یافته برای خود وهرکه کمراه شد پس جزاین که کمراه کردد برآن و نیستم من

عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ * وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ *

برشما وکیل وپیروی کن انچه وحی میکردد بسویت وصبرنما تاحکم کند خدا واوست بهترین حکم کنندکان

قوله ولقد بوأنا بنی اسرائیل الایه . حق تعالی دراین آیه بیان کرد و گفت ماجای ساختیم فرزندان یعقوب را و فرزند زادگان اورا . مبوٴصدق . جای راستی خلاف کردند که مراد چیست بعضی گفتند یعنی مصر واین پس هلاك فرعون بود که خدای تعالی فرعون را هلاك کرد و مصر بنی اسرائیل داد بمیراث و گفتند زمین اردن و فلسطین واین زمین مقدسه است که خدای تعالی بابراهیم و فرزندانش داد ضحاك گفت زمین مصر وشام است . مبوٴصدق . یعنی پایهٔ و منزلتی که انرا بدل نبود چون سخنی راست که آن را تغییر و تبدیل نبود و گفتند مراد آن است که پایهٔ تفضیل و تعظیم چنانکه سخن راست معظم باشد و گفتند پایه بسزا و تخفیف نه بکزاف و نه بناواجب . ورزقناهم من الطیبات . وایشان روزی دیگر از خورشها در طیبات دوقول گفتند یکی ولادمشتهیات و یکی حلالهاء پاکیزه . فما اختلفوا . خلاف نکردند این جهودان که فرزندزادگان یعقوب بودند . حتی جاءهم العلم . یعنی البیان والادله تا علم بایشان آمد و آن ادله و حجج است که دلیل صحت نبوت رسول ص می کند و گفتند مراد بعلم معلوم است چنانکه مخلوق راخلق گویند . وهذا الدرهم ضرب الامیرای مضروبه قال الله هذا خلق الله ای مخلوقه واین معلوم محمد است ص به پیغامبری برون آمد برای انکه ایشان پیش خروج او او را اشناختند و نبوت او را دانستند از تورات و انجیل و درمعنی فما اختلفوا دوقول گفتند حسن گفت برکفر بودند یکقول و خلاف نکردند تا انکه که رسول ص بیامد و کتاب قرآن و ادله و معجزات بیاورد انگه مختلف شدند بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر و جحود مقام کردند و بعضی دگر گفتند پیش از خروج رسول متفق بودند برانکه پیغامبری بیاید از عرب من صفته کیت و کیت همچنانکه رسول ص و مبعث او مکه باشد و مهاجر او مدینه چون بیامد در او خلاف کردند انگه حق تعالی گفت خدای تو میان ایشان حکم کند درانکه ایشان در آن خلاف میکنند واین برسبیل تهدید و وعید باشد قوله . فان کنت فی شك . حد شك توقف مرد باشد درانچه او را بر دل بگذرد از اعتقاد کردن انکه چنان است یانه حق تعالی گفت اگر در شکی از انچه ما بر تو انزال کردیم خطاب بارسول است و مراد امت و گفتند مراد مخاطب مبهم است چنانکه یکی از ما گوید یا هذا و یافتی و یافلان و ایها السامع ، مقاتل گفت و جماعتی از مفسران سبب نزول آیت آن بود که گفتند کفار قریش که این قرائت بر محمد شیطان القامی کند که او را رئی می گویند جماعت کفار جز ایشان بشك افتادند خدای تعالی خطاب باشاکان بنبی کرد که گفت دگرجا . یا ایها النبی اذا طلقتم النساء ، خطاب بارسول ص و مراد امت و بعضی دگر گفتند خطاب بارسول است واین بمعنی ماء نفی است یعنی فما کنت فی شك مما انزلنا الیك . تو شاك نبودی درانکه ما بتو انزال می کنیم جز که باین قول . فسئل الذین یقرؤن ، موقع خود ندارد و رمانی ازاین جواب گفت که معنی آن است که باانکه تو بشك نه بپرس تا تورا بصیرت زیاده شود چنانکه ابراهیم گفت . ولکن لیطمئن قلبی . تادلم بیارامد واین وجه هم قریب است بعضی دگر

کفتند خدای تعالی دانست که رسول عم شاك نیست ولیکن خواست تااو بکوید ٭ لااشك فی هذا وماکنت شاکا .
مراشك نیست ونه بود دراین معنی چنانکه عیسی راعم گفت برسبیل تقریر ٭ ءانت قلت للناس اتخذونی وامی الهین ٭
وغرض انکه تااو بکوید . سبحانك مایکون لی ان اقول مالیس لی بحق الایة ٭ فراگفت این چنان است که یکی ازما
کوید . ان کنت ابنی فلاتعصینی . وغلامش راگویدان کنت غلامی فاطعنی واوشاك نباشد درغلام خود وپسر
خوداگر کویند چه فایده است دراین که گفت . فسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلك ٭ بپرس ازآنانکه پیش ازتو
کتاب خوانده اند ازجهودان وترسایان وقول ایشان حجت نباشد ودلیل را نشاید که رفع شك کند جواب گوییم
حقتعالی رسول رافرمود که جهال اهل کتاب تورا خلاف کردند ومیگویند این کتاب نه ازنزدیك خداست توعلمای
ایشان رابپرس چون عبدالله سلام و بحیراء راهب وجزاو تااقرار دهند وبگویند که این کتاب ازنزدیك خداست
وتسلیم خصم واقرار او بحق مخاصمتش را حجت باشد این نه بمنزلت گواهی است تاگویند ایشان نه ازاهل گواهی اند
برای کفرشان این اقرار است واقرار عاقل برنفس مقبول ومسموع باشد اگر مؤمن باشد واگر کافر دگر انکه این جماعت
اهل علم مقتدایان بودند چون مقتدایان ومفتیان تسلیم کنند واقرار دهند بخلاف عامه اعتبار نبود بعضی دگر گفتند معنی
آنست که اگر کسی راشکی هست درتو وکتاب تو وتورا ازآن دلتنگ میشود برآن صبر کن وازاهل کتاب بپرس که
پیغمبران پیشین چه رنجها کشیدند وچه محنتها دیدند وچه صبر وشکیبائی کردند سؤال ازاهل کتاب آنست واین
چیزی نباشد که درآن دروغ این نیز وجهی بود درجواب سؤال انکه گفت . لقد جائك الحق من ربك . حق از
خدای توبتو آمد ازجملهٔ شاکان نباشی وقوله تعالی . فلاتکونن من الممترین . هم خطابست رسول راعم ومراد
غیری چنانکه گفت . یاایها النبی اتق الله ولاتطع الکافرین . مراد نه رسول است اگرچه خطاب باوست نه بینی
که گفت . ان الله کان بماتعملون خبیراً . خطاب بامت او کرد ووجهی دگر درآیت آنست که حق تعالی ان گفت و
ان حرف شرط باشد ومشروط موقوف بود برشرط چون شرط نباشد مشروط هم نباشد ودرمثل گویند اگر
بکشند بوست لاجرم رسول عم چون این آیت آمد گفت . ماکنت شاکاً ولااشك . گفت من شاك نه ام لاجرم
نخواهم ازایشان چیزی پرسیدن واین بهتر ازهمهٔ وجوه است که باوتعسفی نیست وظاهر برجای خود است . و
ألامتراء الشك وکذلك المریه واصله من المری وهو مسح ضرع الناقة لیعلم بها لبن ام لا . چون شك کند پستان اشتر
بمالد تابداند شیر دارد یاندارد انکه دراستعمال بسیار شد تاآنجا نیز که شك نباشد کسی پستان شتر بمالد تاشیر دوشد
مریت گویند انکه گفت مری استخراج باشد یعنی استخراج اللبن من الضرع واصل آنست که گفتیم . ولاتکونن
من الذین کذبوا بایات الله فتکون من الخاسرین . ومباش ازجملهٔ آنان که آیات ما دروغ دارند که پس ازجملهٔ زیان
کاران باشی من درهردوجای تبعیض است واگر دردوم گویند تبیین است هم روا باشد قوله فتکون منصوب است
بفا بجواب نهی باضمار ان ونون تأکید است درنهی وآیت نیز خطابست بارسول ومراد جزاو چنانکه گفت . ولئن
اشرکت لیحبطن عملك . وهم آن وجه که درآیت اول گفتیم اینجا توان گفت ونیز درآیت استشهادی است برانکه
خدای نهی میکند کسی را که ازحال او معلوم باشد که آن نخواهد کردن نه بینی که ان مرد که فرزند صالح را وصیت
کند همه اورا ان گوید که بمصالح او بازگردد واگرچه معلوم ازحال او ان بود که او خود آن بکند ولیکن ازشرط
وصیت این است آنجا هم قرآن وعظ است وازشرط واعظ آنست که برّ وفاجر را وعظ کند چه باشد که وعظ او
تقی را نافع تر بود ازانکه فاجر عاصی را وقوله لئن اشرکت شرط است هرجواب راکه درآیت اول گفتیم اینجا بشاید
گفت انکه اگر کنی ازجملهٔ زیان کاران باشی حال او را تشبیه کرد بحال بازرگان که او بیع کند وکدورنج برد بطمع

سود انکه چون بره هلاك گردد انکس که بان عالم بود اوراگوید نگر آن راه نروی که بیرون انکه سودنکنی سرمایه
زیان بودتورا وآیت وارداست مورد وعظ رسول راعم تااودل عزیز خود دربند انتظار ندارد که . الیأس
احدی الراحتین . گفت آنانکه کلمه درعذاب برایشان واجب شد ایشان هرگز ایمان نیاورند ازآنجاکه درسابق
علم ماآنست که اختیار نکنند تاتودل دربند ایشان نداری . وحقت ای وجبت علیهم وثبتت . اختلاف قرا درکلمه
وکلمات برفت ووجهی ازانکه درآن کلمه خلاف کردند بعضی گفتند لعنت اوست کافران را بعضی گفتند سخط
اوست برمستحقان سخط عبدالله عباس گفت قول اوست وگفت او درلوح محفوظ که فلان لایؤمن ازآنجاکه
ازاو کفر معلوم باشد وبعضی دگر گفتند کلمه آنست که باابلیس گفت . قوله لأملأن جهنم منك وممن تبعك ، قوله
ولوجائتهم کل آیة . مشروط این شرط ازپیش رفته است وهو قوله لایؤمنون ومعنی انکه ایمان نیارند ایشان واگر
همه آیت ودلالت درجهان بایشان آید وانما قال ولوجائتهم بتأنیث واگرچه فعل مسند بامذکر است وان کل است
که این اسم مسندالیه مضاف است بامؤنث وهی الآیة ومثله قولهم . خربت سور المدینة وذهبت بعض اصابعه .
حقتعالی گفت اینان ایمان نیاورند واگر جمله آیات بایشان آید ایشان را لطف نخواهد بود ووجه حسن تکلیف بایشان
همانست که وجه حسن تکلیف من علم الله انه یؤمن وان تعریض ثواب است ازخدای تعریض هست انکه ازاو
قبول نباشد . انی علیه من قبل نفسه . گناه او را باشد برخدای تاوان نبود . قوله حتی یروا العذاب الالیم . تا
انگه که عذاب الیم ببینند انگه ایمان آرند چنانکه فرعون آورد وآن ایمانی باشد که سود ندارد درآن وقت قوله ، فلولا
کانت قریة آمنت . لولا اینجا بمعنی هلاست وهلا را دومعنی بود یکی تخصیص ویکی توبیخ تخصیص چنانکه گوئی
. هلاتأتی زیدا لحاجتك . وتوبیخ چنانکه . هلاامتنعت من الفساد اذا دعیت له . واین بیت یکجای برفت . وهو
تعدون عقر النیب افضل مجدکم . بنی ضوطری لولا الکمی المقطرا . ای هلاعقرتم الکمی المقطرا وهو الشجاع الذی
القی علی احدقطریه ای جنبیه . ودرمصحف عبدالله وابی هلا تنبیه است ومعنی تخصیص متضمن باشد معنی
نفی را برای انکه هلافعلت کذا انکس راگویند که انکار نکرده باشد تاتوان گفتن اوراکه چراچنین نکردی وقوله
قریة مراد اهل قریه اند علی حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه کقوله واسئل القریة وقول انکس که گفت
. الاقوم یونس ، استثناء منقطع است ازآنجاکه قوم مستثنی ازقریه است وازجنس ان نیست غلط کرد برای انکه
قوم ازقریه مستثنی نیست ازقوم مستثنی است برای انکه آنجا مضاف محذوف است چنانکه بیان کردیم وبعضی دگر
گفتند منقطع است ناجیان را ازمهلکان استثنا کرد واین جاری مجری آن کرد که نابغه گفت ؛ وقفت فیها اصیلاً
لااسائلها ، اعیت جواباً ومابالربع من احدٍ . الااواری لأیاما ابینها ، والنوی کالحوض بالمظلومة الجلد ، واگر
استثناء متصل گویند هم روا باشد که منصوب بود برای انکه . ماجائنی احد الازید والازیداً . رواست واگرچه
بدل نباشد اینجا ازاستثناو دریونس چند لغت است ضمهٔ نون وآن لغت مشهور است وکسرهٔ نون وآن قرائت طلحة بن
مصرف است واعمش وحجدری وعیسی درشاذ وبعضی عرب گفتند بفتح نون وابوزید الانصاری حکایت کرد
ازبعضی عرب هم این کلمه مع الفتحه والضمة والکسرة معنی آیت آنست ، ماکانت قریة آمنت . هیچ اهل شهری نبودند
که ایمان آوردند دروقت معاینهٔ عذاب که ایشانرا ایمان سود داشت الاقوم یونس راکه ایشان عند معاینهٔ علامات عذاب
ایمان آوردند وخدایتعالی عذاب کشف کرد ازایشان وایشانرا مهلت داد وتأخیر تابوقت دگر واین قصه چنان بود
که عبدالله مسعود وسعید جبیر وسدی ووهب ودگر راویان گفتند که قوم یونس به نینوا بودند اززمین موصل
خدایتعالی یونس را بایشان فرستاد وایشانرا دعوت کرد اباء کردند وایمان نیاوردند یونس باخدای شکایت کرد

خدايتعالى گفت بگو ايشان را كه از امروز تا سه روز عذاب بايشان آيد اگر ايمان نيارند يونس ع ايشان را بگفت
و از ميان ايشان برفت آن روز كه وعده بود از بامداد آثار و علامت عذاب پيدا شد و آن ابرى بود در او پارهاى آتش
گرد شهر ايشان در آمد مقاتل گفت ببالاى سر ايشان آمد بمقدار ميلى عبدالله عباس گفت كمتر از ميلى بود وهب گفت
ابرى با دودى سياه بود كه بر شهر ايشان افتاد همه در و بام ايشان را سياه كرد چون اين بديدند بنزديك پادشاه رفتند
و او را گفتند چه رأى است او گفت بدانيد كه يونس مردى است راستگوى و ما هرگز از او دروغ نشنيده ايم و آنچه
ظاهر حال است آنست كه اين علامت عذابست وليكن برويد و او را طلب كنيد اگر در ميان ماست ايمن باشيد كه اين
عذاب نيست و اگر برفته است يقين دانيد كه عذابست برفتند و بجستند او را نيافتند بيامدند و گفتند رفته است
پادشاه مردى عاقل بود گفت چون او رفته است لامحال اين علامت عذابست وليكن من يونس را براى آن طلب
ميكردم تا باو ايمان آرم و شما نيز ايمان آريد تا باشد كه خداى اين عذاب از ما بردارد اكنون چون او رفته است و غايبست
خداى او غايب نيست بيائيد و مجتمع شويد تا بصحرا بيرون رويم انگه بفرمود تا جمله اهل شهر از زن و مرد و پير
و جوان و خورد و بزرگ بيرون آمدند و چهارپا و بهايم را بيرون بردند و بصحرا شدند و بفرمود تا كودكان را از
مادر جدا كردند و او جامهٔ ملوكانه بكند و پلاسى در پوشيد و مردمان را بفرمود تا بيكبار بانگ بر آوردند و گريه در
گرفتند چهارپايان بناله آمدند و كودكان بگريه و آواز بلند بدعا و تضرع آمدند و ملك سر و پا برهنه كرد و روى بر خاك نهاد و
گفت اى خدا ما خواستيم كه يونس را وسيلت سازيم اكنون يونس بشومى گناه ما از ميان ما برفت ما بدرگاه تو آمديم و تن
تسليم كرده و فرمان تو را گردن نهاده و بتو ايمان آورده بار خدايا برحمت تو بر بندگانت و بقدر منزلت يونس بر تو كه
اين عذاب از ما بردارى خداى تعالى از ايشان صدق نيت شناخت عذاب از ايشان برداشت عبدالله مسعود گفت از
صدق قوم يونس آن بود كه رده مظالم كردند با يك ديگر حتى اگر كسى سنگى از كسى برگرفته بود و در بنائى بكار برده بيامد
و آن سنگ بر كند و برد در سراى انكس برد صالح المردى روايت كرد عن ابى عمران الجونى عن ابى المخلد كه او گفت
چون عذاب بسر قوم يونس آمد بدويدند به پيرى از بقيهٔ علما كه در ميان ايشان بود گفتند يا شيخ ما و عالم ما عذاب
نزديك است چه كنيم گفت ايمان آريد و خداى را باين نامها بخوانيد . ياحى ياقيوم ياحى حين لاحى يامحيي الموتى
ياحى لا اله الا انت . خداى را باين كلمات بخواندند عذاب از ايشان برداشت اگر آنانكه ساليان بر كفر بودند
خداى را بكلمهٔ توحيد بخواندند اجابت آمد و عذاب برحمت بدل شد اولى تر چون مؤمنى خداى را باين نامها بخواند
در حاجات دين و دنيا باجابت مقرون شود چون خداى تعالى عذاب از ايشان برداشت ايشان گفتند يونس را طلب
كنيد تا ايمان آريم يونس ع خود از انجا برفت چند روز چون از آن مدت بگذشت و يونس بى خبر بود از احوال قوم
برخاست و بر سر كوهى بر آمد و فرو نگريد شهر بر جاى بود گمان برد كه شهر بر جاى است و مردمان هلاك شده اند
چون نگاه كرد شبانى از شهر بيرون آمد و گوسفندان بسيار از شهر بيرون آورد و بر كوه آمد بگوسفند چرانيدن
يونس او را گفت مردمان نينوا را چگونه رها كردى گفت . فى خير و سلامة . بخير و سلامت گفت هيچ عذاب و آفت
و هلاك بايشان رسيد گفت نه يونس گفت بار خدايا هرگز اينان مرا بدروغ نديدند مرا تكذيب كردند اكنون چون مرا
بدروغ بيازمودند قول من كى باور دارند از انجا برفت و روى در بيابان نهاد و ذلك قوله . وذا النون اذ ذهب مغاضباً .
بكنار دريا رسيد جماعتى در كشتى مى نشستند با ايشان در كشتى نشست كشتيها بسيار بود همه برفت اين بماند هيچ نرفت پيرى
در آن كشتى بود گفت در ميان ما بندهٔ گريخته هست يونس گفت آن بندهٔ گريخته منم اگر خواهيد تا شما بسلامت رويد مرا
باب اندازيد گفتند حاشا ما بر تو اثر بندگان گريخته نمى بينيم و سيماى صالحان دارى گفت من گفتم شما بدانيد گفتند ما تو را

بدريا نه افكنيم تا احوال تو نيك بدانيم پس قرعه بياوردند و بزدند چند بار بنام يونس بر آمد مردمان كشتى گفتند
اين جاى تعجب است او را برگرفتند تا بدريا افكنند خداى تعالى نون را گفت درياب بندهٔ مرا يونس گفت من شكم
تو روزى چند زندان او خواهم كرد و او طعمهٔ تو نيست مكر تا هيچ پوست و استخوان او را نيازارى نون بتاختن از
اقصاى دريا بيامد چون او را بكنار كشتى آوردند سر برداشت و دهن باز كرد گفتند ان كان ولا بداست كه اين مرد
صالح را بدريا مى بايد انداخت بدهن ماهى نه اندازيم او را از انجانب بديگر جاى بردند ديگر باره ماهى بيامد و دهن باز
كرد تا بهر جانبش كه بگردانيدند گفتند مگر در زير اين سرى هست او را بينداختند و ماهى او را فرو برد در شكم سه
ماهى محبوس گشت و خداى تعالى شكم آن ماهيان بر او آبگينه كرد تا آن ماهى هفت دريا بگرديد و او عجايب هفت دريا
بديد چون او را بقعر دريا رسانيد تسبيح اهل دريا بشنيد و او نيز موافقت كرد گفت . لا اله الا انت سبحانك انى
كنت من الظالمين . و اين قصه بتمامى در جاى خود بيايد انشاءالله و او چهل شبانه روز در شكم ماهى بماند چون مدت
بگذشت خداى تعالى ماهى را فرمود تا او را بصحرا بر انداخت چنانكه گفت . فنبذناه بالعراء وهو سقيم . انگه
خداى تعالى درخت كدو را برويانيد تا زود بر آمد و سايه افكند و از انجاست كه درخت كدو سريع النبات باشد و او در
سايهٔ آن درخت مى بود و خداى تعالى بز كوهى را فرستاد تا او را شير ميداد چون روزى چند بر آمد درخت كدو آب
نيافت خشك شد يونس دلتنگ شد خداى تعالى وحى كرد باو كه براى درخت كدو كه خشك شد دلتنگ شدى از
براى صد هزار مرد و زيادت كه هلاك شدندى دلتنگ نمى شدى و او را اعلام كرد كه ايشان ايمان آورده اند و در طلب
و آرزوى تو اند يونس ع بيامد چون بدر شهر رسيد شبانى را ديد شبان او را گفت تو چه مردى گفت من يونس
متى ام گفت پادشاه اين شهر و مردمان اين شهر آرزومند ديدار تو اند چرا در شهر نروى گفت نروم وليكن چون
تو با شهر شوى پادشاه را سلام من برسانى و بگوئى كه يونس تو را سلام مى كند شبان گفت تو عادت پادشاه و مردمان
اين شهر دانى كه هر كس كه دروغى بگويد او را بكشند اگر از من بينه خواهند من چگويم گفت اين درخت و اين سنگ
گواه شبان برفت و پادشاه را گفت مردى باين شكل و بدين هيئت مرا گفت من يونس متى ام سلام من بپادشاه
برسان و او برفت پادشاه گفت يا كذاب ما مدتى مديداست تا يونس را طلب ميكنيم و او را نمى يابيم تو او را از كجا يافتى
گفت من او را فلان جايگاه ديدم و بر اين دو گواه دارم گفت كيستند آن دو گواهان گفت سنگى است و درختى
پادشاه عجب داشت وزير را با جماعتى معروفان گفت برويد و بپرسيد و بنگريد صحت اين حديث اگر راست مى گويد
باز پيش منش آريد و اگر دروغ گويد گردنش بزنيد يونس ع انجا كه مرد را پيغام داد با درخت و سنگ تقرير كرد كه
چون او آيد و گواهى خواهد بر حضور و برابر او گواهى دهيد و ايشان تقبل كردند شبان بيامد با كسان پادشاه
بنزديك آن سنگ و درخت و ايشان را گفت بآن گواهى كه مرا بنزديك شماهست سوگند ميدهم بر شما كه يونس
انجا حاضر آمد و مرا پيغام داد بملك درخت و سنگ گواهى دادند مردمان پادشاه باز آمدند و ملك را خبر دادند پادشاه
دست شبان گرفت و او را بر جاى خود بنشاند و گفت اين جاى بتو سپردم نگاه دار و پادشاهى كن كه تو راست و او بر
خاست و بطلب يونس بگرديد و او را بيافت و عمر در خدمت او بسر برد عبدالله مسعود گفت آن شبان چهل سال
پادشاهى كرد و ابو عبيده گفت الا در آيت بمعنى واو عطف است و تقدير آن است كه ، وقوم يونس لما آمنوا كشفنا .
شاعر گفت شعر ، وكل اخ مفارقه اخوه . لعمر ابيك الا الفرقدان ، و جبائى گفت مراد بقريه شهر قوم صالح
و ثمود است و معنى آن است فهلا قرية آمنت فنفعها ايمانها كما نفع قوم يونس لما آمنوا . چرا آن قوم كه ثمود بودند
ايمان نياوردند چنانكه قوم يونس تا نفع كردى ايشان را چنانكه اينان را كرد و حسن بصرى گفت معنى آيت آن است

که گفت درروزگار گذشته هیچ شهر نبود که اهلش بجمله ایمان آوردند چنانکه یکی نماند از ایشان که ایمان نیاوردند الاقوم یونس فهلاکانت چرا مردمان دگر شهرها چنان نکردند که ایشان را منفوع شدندی بایمان چنانکه قوم یونس وآنان که خواندند یونس ویوسف خواستند تا اسم را بتازی کنند من الایناس والایساف فعل مستقبل باشد ازاو اگر گویند چگونه خدای تعالی عند نزول عذاب ایمان قوم یونس قبول کرد و نزول عذاب ملجی باشد و این آیت نه مناقض آن است که گفتیم . فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا . جواب آن است که گوئیم واجب نبود که عذاب فرود آمده باشد بر ایشان بروجهی که ملجأ شوند وانما آثار واعلام عذاب اگر پیدا شود نه آن علامات که ملجی باشد از دیدن فرشته توبه کند توبهٔ او قبول کند ولیکن چون ظن یقین شود وفرشته فرود آید واو را ببیند و جان بحنجر رسد واو مستحق شود بمرگ توبهٔ او قبول نکنند ومثله قوله ، وکنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها . واین آیت معنی نه آن است که ایشان بر حقیقت بر کنار دوزخ بودند بل معنی آن است که از فعل قبیح و اصرار بر کفر بمنزلت کسی بودند که بر کنار دوزخ باشد خدای تعالی بادله والطاف وبیان ایشان را از آن برهانید همچنین در آیة ما ممتنع نباشد که کشف عذاب گفت واگر چه عذاب فرود نیامده بل علامات وامارات بود وایشان عذاب ندیده باشند ولیکن چون مستحق بودند وعذاب نزدیک شد بایشان آن را در حکم نازل خواند وجمله آنکه لفظ عذاب مجاز باشد وانما کشف امارات وعلامات کرد والله اعلم بمراده . قوله ولو شاء ربك لآمن من فی الارض کلهم جمیعاً . حق تعالی چون ذکر ایمان قوم یونس کرد وآنکه ایشان بعد ظهور علامات العذاب ایمان آوردند ونجات یافتند خواست تا باز نماید که آنانکه ایمان نیاوردند نه از طریق تعجیز وتوهین قدیم تعالی بود واز سر فرط قوت ومغالبت وممانعت باری عز اسمه گفت اگر تو خواستی هرچه که در زمین ایمان آوردندی مشیت اکراه واجبار نه مشیت اختیار ودلیل این قرینه لفظ اکراه است در آیت که گفت . قوله افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین . تو اکراه خواهی کردن مؤمنان را برایمان یعنی تو نتوانی این اکراه کردن خدای تواند ومعنی آیت اخبار از قدرت خدای تعالی است بر خلق ایمان در ایشان وحمل ایشان برایمان برسبیل اجبار واکراه واین آیت جاری مجری آن است که گفت . ان نشاء ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین . قوله افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین . معنی آن است که تو اکراه خواهی کردن مردم را برایمان تو نتوانی وخدای تعالی که تواند نمیکند برای آنکه منافی حکمت وتکلیف باشد ومورد آیت مورد تسلیهٔ رسول است از دلتنگی که او را می بود بر کفر ایشان وحرص که داشت برایمان ایشان ومجبره چنان گمان بردند که ایشان را از روی شبهت باین آیة تعلق هست و جواب از شبهت ایشان این است که گفتیم در شرح معنی آیت ودر آیت دلیل است بر بطلان قول ایشان از آنجا که خدای تعالی گفت ولو شاء ربك اگر خدای خواستی واین دلیل کند بر آنکه نخواست ونمیخواهد و چون بعضی مرادات باشد که نه مراد او باشد او نه مرید الذات ونه مرید بارادت قدیم چنانکه . لو قدر الله علی کذا وعلم الله کذا . لازم آید که خدای تعالی قادر نباشد بر آن چیز از آنجا که لو اقتضای این کند همچنین در مسئله ما قوله وما کان لنفس ان تؤمن الا باذن الله . حق تعالی در این آیت باز نمود که ایمان بامر واذن من است وباطلاق من واذن باین دو معنی باشد ، یقال اذنت له فی کذا اذا اطلقت له ذلك . یعنی هیچکس را نباشد که ایمان آرد بی تمکین وتخلیه وآلت من وبمعنی امر باشد وهر دو محتمل است در آیت ونیز بمعنی علم باشد یقال اذنته بکذا اذا اعلمته . وبر این وجه معنی آیت آن بود که هیچکس نباشد که ایمان آرد والا خدای تعالی از او ایمان داند . قوله و یجعل الرجس ؛ ابوبکر خواند الا الاعشی والبرجمی بنون علی اخبار المتکلم عن نفسه علی عادة الملوك وباقی قراء بیا خوانند در دالی

اسم الله تعالی گفت ورجس بر آنان کند که عاقل نباشند یعنی عقل کار نبندند عبدالله عباس گفت رجز سخط است در آیت دگر مفسران گفتند عذاب است ومعنی متقارب است وفرا گفت رجز عذاب باشد ورجس همان بود زا بسین بدل کردند ورجز بمعنی بت آمد والرجز فاهجر . ومراد آنکه عبادت او وادا کند بعذاب قوله . قل انظروا ماذا فی السموات . مراد بنظر در آیه فکر واندیشه است حق تعالی گفت بگوای محمد کافران را که در نگرید واندیشه کنید تا چیست در آسمانها وزمینها وزمین از آیات وعلامات ودلایل وعبر از آن چه آن را حدی واندازهٔ نیست از گردش شب وروز وماه و آفتاب وستاره وانواع نبات وحیوان وزروع ثمار وآسمان درهوا معلق بی عمادی وزمین مطبق بی سنادی تا بدانید که بفعل وصنع من است آنکه گفت وما تغنی الآیات و النذر . وچه غنا کند وگزیرش آیات ودلالات از قومی که ایمان نیارند چون در او نظر وتفکر بکنند که علم از نظر متولد شود چون نظر نبود علم نبود ومار وا بود که استفهام را بود وروا بود که نفی را بود ودو معنی یکی باشد ونذر جمع نذیر باشد وهو المنذر فعیل بمعنی مفعل آنکه گفت ، وهل ینتظرون ، انتظار ایشان الامثل الایة . روزگار آنانکه رفتند پیش ایشان یعنی الامثل آن عذاب که بر ایشان رفت از عذاب استیصال وخسف ومسخ وصاعقه وطوفان و مانند آن واین استفهام برسبیل تقریع است ومعنی نفی والمعنی وما ینتظرون الا العذاب . یعنی هیچ نماند از آیات وادله وبراهین که بر ایشان نیامد اکنون عذاب مانده است . قل فانتظروا . بگو ایشان را که منتظر باشید که من با شما از جملهٔ منتظرانم آن را که خدای وعده داد . قوله ثم ننجی رسلنا در کلام محذوفی هست وآن آن است که . فاذا جاء العذاب نهلك الکافرین ثم ننجی رسلنا چون عذاب فرو فرستیم کافران را هلاك کنیم وپیغمبران را برهانیم ومؤمنان را یعقوب خواند وکسائی راوی عن ابی بکر ننجی بتخفیف وباقی قرا بتشدید یقال نجا فلان ننجی او انجیته انا ونجیته . وهر دو بیك معنی باشد حق تعالی گفت من عقاب بمستحق رسانم اگر چه عذابی عام باشد پیغامبران را ومؤمنان را که با ایشان ایمان دارند از عقاب برهانم آنکه گفت حق است وواجب بر ما که مؤمنان را برهانیم ونصب حقاً بر صفت مصدری محذوف باشد ای نجاة حقاً او قولاً حقاً او حق علینا هذا الانجاء حقاً قوله . قل یا ایها الناس حق تعالی در این آیت امر کرد رسول را که بگو مردمان را ومکلفان را که اگر شما در شکید از دین من ونمیدانید که من چه اعتقاد وطریقه دارم بدانید که من بر طریقه ودین شما نه ام این معبودان که شما بدون خدای می پرستید از بتان وجز آن من نپرستم و لیکن آن خدای را پرستم که شما را جان داد ومرا فرموده اند که از جمله مؤمنان باشم اگر گویند چگونه گفت اگر شما در شکید از دین من وایشان مذهب واعتقاد او دانستند گوئیم از این چند جواب است یکی آنکه برسبیل تقدیر گفت اگر شما را شکی هست در دین واعتقاد من آن شك بردارم به بیان آنکه بگویم که دین واعتقاد من چیست جواب دگر آنکه روا باشد که ایشان با آنکه دانستند اوقاتی ایشان را شك فراز آمدی از آیات ومعجزات که میدیدند مضطرب شدندی سیوم آنکه روا باشد که در میان ایشان شاکان بوده باشند ولیکن توجه خطاب کرد با جمله علی التغلیب اگر گویند فلا اعبد جواب ان کنتم فی شك را نشاید گوئیم در کلام محذوفی هست وجواب آن است بر حقیقت وآن این است که . فان اشرح لکم واکشف عن دینی الی اشبه ذلك تا جواب بموقع خود باشد برای آنکه بت ناپرستیدن او علیه السلام موقوف نخواهد بود بر شك ایشان که او خود بهر حالی معبود ایشان را نپرستد اگر ایشان شك کنند واگر نه اما تخصیص این فعل از جملهٔ افعال خدای تعالی که . الذین یتوفاکم . برای اذلال وقهر ایشان گفت من آن خدای را می پرستم که دمار از شما برآرد وجان از تن تان برون

آرد . قوله وان اقم . اين آيه معطوف است على ماقبلها از جهة معنى دون اللفظ چه اگر از جهة لفظ معطوف بودى
بايستى تا ان اقيم بودى عطفاً على ان اكون وليكن بر معنى اقوم عطف كرد والتقدير وقيل لى اقم ومرا
گفتند روى راست دار بدين مسلمانى ونصب حنيفاً بر حال است ودر معنى او دو وجه گفتند يكى انكه روى بر
كارى كند وجملگى ان را باشد كه چون روى باو باشد جمله تن ودل باو باشد وهمه همت بان مصروف بود دگر انكه روى
در نجات بجانب كعبه آر از شمار دين حنيفى است واز جمله مشركان مباش ومن للتبعيض ووجوهى كه در حنيف گفته اند
از پيش رفت . ولا تدع من دون الله . نهى است از عبادت اصنام رسول را وجمله امت را كه مخوان بدون
خداى تعالى آنچه ترا مضرت ومنفعت نكند از انكه جمادى است . فان فعلت فانك اذاً من الظالمين . چه
اگر كنى از جملهٔ ظالمان باشى پس واين از آن جايهاست كه اذا دراو ملغى باشد براى انكه در ميان مبتدا وخبر افتاد
ودر ولا تدع دو وجه گفتند يكى انكه ايشان را بنام خدا برمخوان ونام اله برايشان اجرا مكن چنانكه كافران
ميكنند دگر انكه خداى را خوان در حاجات واجابت دعوات بر وجه عبادات وقربات ايشان را مخوان و گفت
قوله مالا ينفعك ولا يضرك . باانكه اگر نفع وضرر توانستندى هم قبيح بودى عبادت ايشان فكيف از ايشان
نفع وضرر نيايد فهو اقبح واشنع ووجهى دگر گفتند انچه تورا نفع وضرى نكند چنانكه خدا كند و مراد
بظالم جالب مضرة العقاب الى نفسه است بعبادة اصنام انكه بيان كرد كه چرا ايشان را اصنام گفتى وبت
پرستيدن روا نيست كه قادر نه اند بر نفع وضر ونيز انكه اگر خداى تورا ضرى وبليتى و آفتى رساند از
بيمارى ونكبتى ايشان كشف نتوانند كرد وكس در جهان كشف نكند مگر خدايتعالى واگر او چيزى
خواهد بتو ايشان وجز ايشان نتوانند تا آن چيز از تو بگردانند ومعنى مس اصل او لمس باشد وحقيقت آن بر
خداى روا نباشد ولكن چون بباء متعدى بكرد بمنزلت آن باشد كه گفت امسه كذا ومعنى او اصابت بود .
قوله وان يردك بخير اى يقصدك اگر تورا بخيرى خواهد وبهر دو وجه توان گفت يقال اراده بخير واراد به خيراً
ومراد بفضل آن است كه براو واجب نباشد از نعمت واحسان قوله . يصيب به من يشاء . بانكس رساند آن فضل كه او
خواهد از بندگانش براى انكه اورا مستحق معين نيست فاعلش مخير بود انكه ان را دهد بانكه حكمت اقتضا كند
انكه گفت او آمرزنده است وبخشاينده برحمت كردن بر بندگانش . قوله ياايها الناس . انكه خطاب كرد
بامكلفان جمله گفت اى مردمان حق بشما آمد از خدايتعالى وحق آن باشد كه هركه بان كار كند نجات يابد و
نقيض او باطل بود ومراد اينجا قرآن است وشرع رسول ؑ ، قوله فمن اهتدى . هركه راه يابد باو بانكه نظر كند
در دليل وطلب علم وهدايت كند بان آن اهتداء براى خود كرده باشد نفع آن راجع نبود جز باو وهركه
گمراه شود ضلال و گمراهى او براو بود يعنى كس را زيان ندارد جز اورا ومن برشما وكيل نيستم تا تكفل كنم
منافع ودفع مضار شمارا چنانكه وكيل مر دقايم باشد بخير وشر او انكه رسول را ؑ خطاب كرد ومراد او وامت
گفت متابعت كن آنچيز را كه بر تو وحى ميكنند ما موصوله است بمعنى الذى واز آن تعدى مكن وصبر وشكيبائى
پيشه گير وترك جزع كن وصبر حبس نفس باشد على ماتكره تا خدايتعالى حكم كند ميان بندگان وحق مظلوم از
ظالم بستاند و گفتند تا خداى حكم كند براى تو بهجرت وجهاد بوقت خود و گفتند آيه منسوخ است باية جهاد
صبر كن تا انكه كه خداى حكم كند هلاك اين كافران ومشركان روز بدر ودگر روزهاى قتال واو بهترين حاكمان
است براى انكه حكام مرادر شاهد درجات باشد بعلم وعمل واو حاكمى است كه بر ظاهر وباطن حكم كند اوراست
شناسند باانكه بر ظاهر حكم كند دون باطن والله ولى التوفيق

سورة هود عليه السلام   اين سوره مكى است بر قول قتاده ومجاهد واين سوره صد و بيست وسه
آيت است بعدد كوفيان وبيست ودو بعدد مدنيان وبيست ويك بعدد بصريان وهزار وهفتصد وپانزده
كلمت است وهفت هزار وپانصد وشصت وهفت حرف است ابو حنيفه روايت كند كه رسول ؑ را گفتند ،
اسرع اليك الشيب . پيرى بتو شتافت گفت . شيبتنى سورة هود واخواتها . سورة هود مرا پير كرد و
اخوات او الحاقه والواقعه وعم يتسائلون وهل اتيك حديث الغاشيه . زيد بن ابان گفت رسول را صلى الله
عليه واله وسلم درخواب ديدم سورهٔ هود براو خواندم تاختم كردم مرا گفت يا زيد بخواندى گريه كجاست .

سورة هود عليه السلام مائة وثلث وعشرون آية وهى مكية

بسم الله الرحمن الرحيم
بنام خداوند بخشاينده مهربان

الر كتاب احكمت آياته ثم فصلت من لدن حكيم خبير * الا تعبدوا الا الله انى لكم
كتابيست محكم شده آياتش پس تعيين شد از نزد حكيم آگاه   كه نپرستيد مگر خدارا بدرستيكه منم براى شما
منه نذير وبشير * وان استغفروا ربكم ثم توبوا اليه يمتعكم متاعاً حسناً الى اجل مسمى
از آن بيم كننده ومژده دهنده واينكه استغفار نمائيد پروردگارتانرا پس بازگرديد بسويش بهره مند نمايد شمارا متاعى نيكو تا مدت ناميده
ويؤت كل ذى فضل فضله وان تولوا فانى اخاف عليكم عذاب يوم كبير * الى الله
وبدهد هر صاحب افزونيرا افزونيش واگر برگرديد پس من ميترسم برشما از عذاب روز بزرگ بسوى خداست
مرجعكم وهو على كل شئ قدير * الا انهم يثنون صدورهم ليستخفوا منه الا حين يستغشون
رجوع شما واو برهرچيزى تواناست بدان بدرستيكه ايشان دورى كنند سينهاى خود را تا پنهان دارند ازاو تا هنگاميكه بسر در كشند
ثيابهم يعلم ما يسرون وما يعلنون انه عليم بذات الصدور * وما من دابة فى الارض الا
جامه هاى خود را ميداند انچه پنهان كنند وانچه آشكار كنند كه او داناست بدرون سينها ونيست جنبنده در زمين مگر
على الله رزقها ويعلم مستقرها ومستودعها كل فى كتاب مبين * وهو الذى خلق السموات
برخداست روزيش وميداند قرارگاهش وجاى بودنش را همه در كتابيست هويدا واوست كه آفريد آسمانها
والارض فى ستة ايام وكان عرشه على الماء ليبلوكم ايكم احسن عملاً * ولئن قلت انكم
وزمين را درشش روز وبود عرش او برآب تا بيازمايد شمارا كه كدام نيكوتريد بكردار واگر گوئى شمائيد
مبعوثون من بعد الموت ليقولن الذين كفروا ان هذا الا سحر مبين * ولئن اخرنا عنهم
برانگيخته شده ازبعد مرگ هرآينه مى گويند آنانكه كافر شدند نيست اين مگر سحرى آشكار وهرآينه اگر تاخير نمائيم ازايشان
العذاب الى امة معدودة ليقولن ما يحبسه الا يوم يأتيهم ليس مصروفاً عنهم وحاق بهم
عذاب را تا مدت شمرده هرآينه مى گويند نه بازدارد ش بدانكه روزيكه بيايدشان نيست گرديده ازايشان واحاطه كند بهآنها
ما كانوا به يستهزؤن * ولئن اذقنا الانسان منا رحمة ثم نزعناها منه انه ليؤس كفور * و
انچه بودند كه باو استهزا ميكردند وهرآينه اگر بچشانيم ايشان را ازخود رحمت پس بركنيمش آنرا هرآينه اوست نوميد ناسپاس و
لئن اذقناه نعماء بعد ضراء مسته ليقولن ذهب السيئات عنى انه لفرح فخور * الا الذين
هرآينه اگر بچشانيمش نعمتها بعداز ضررها كه رسيده اورا هرآينه مى گويد رفت بديها ازمن بدرستيكه اوست فخر كننده مگر آنانكه

صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ * فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَى إِلَيْكَ

صبر كردند وعمل كردند كارشايسته آن كروه ايشانراست آمرزش ومزد بزرك پس شايد ترك كنند پاره از انچه وحى ميكردد بسويت

وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللّٰهُ عَلَى كُلِّ

وتنك شده بان سينهٔ تو كه ميكويند چرا فرستاده نشد براو كنجى يا نيامد بااو فرشته جزاين نيست كه تو بيم كننده وخدا برهر

شَيْءٍ وَكِيلٌ • أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَيهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ

چيزى وكيل است يا ميكويند بربافته آنرا بكو پس بياريد ده سوره مانندش بربافته وبخوانيد آنانكه توانيد از

دُونِ اللّٰهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللّٰهِ وَأَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا

غير خدا اكر باشيد راست كويان پس اكر اجابت نكردند براى شما پس بدانيد كه فرستاده شده بعلم خدا واينكه نيست خدائى مكر

هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ * مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ

او پس آيا شما منقادانيد هركه باشد مى خواهد زندكانى دنيا وزينتش را دهيم ايشانرا كردارشان دراو وايشان

فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ * أُولٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا

درآن نقصان نكنند يا آن كروهند آنانكه نيست برايشان درآخرت مكر آتش ونابود شد آنچه كردند درآن وباطل است آنچه

كَانُوا يَعْمَلُونَ *

بودند عمل مى كردند

قوله الر كتاب احكمت آياته . اقوال مفسران كفتيم دراول سورة البقرة در حروف مقطع وقول درست تر آن است كه نام سورت است وبعضى نحويان كفتند اكر درمحل رفع است بابتدا وكفتند نام قرآن است تقدير چنان بودكه . هذا القرآن كتاب احكمت آياته . اين كتابى است كه محكم بكرده اند آيات او عبدالله عباس كفت معنى آن است كه اين را منسوخ نكنند بكتاب دكر چنانكه دكر كتاب را . قوله ثم فصلت اى بينت بالحلال والحرام والشرايع والاحكام . حسن بصرى كفت اين كتاب محكم بكردند بامر ونهى وتفصيل دادند اورا بثواب و عقاب قتاده كفت محكم بكردند اين كتاب را از باطل انكه تفصيل دادند آية آية واحكام منع فعل باشد از انكه فساد باو راه يابد قوله . من لدن حكيم خبير ، اى من عند رب حكيم عليم . ولدن دراو چندلغت است لدن ولدى ولد ومعنى او عند باشد وچون اضافت كنى الى مابعده مضاف اليه مجرور شود چنانكه دراين آيت هست اماقولهم لدن غدوة سيبويه كفت لدن را باغدو حالى هست كه هيچ اسم نماند وآن آن است كه اين نون را تشبيه كرده اند بتنوين دراسم فاعل باما بعد او منصوب بكرده اند چنانكه هذا ضارب زيداً واين شاذ است براو قياس نكنند ومن تعلق دارد بفصلت ومعنى او ابتداء غايت است ، اى من عندالله الحكيم العليم . ودرآيت دليل است برانكه قرآن محدث است براى انكه احكام از صفات فعل بود يقال فعل محكم واحكمت الفعل احكاماً قوله ، ان لا تعبدوا الا الله . ان تعلق دارد بفصلت على احد الوجهين بان لا تعبدوا وقيل لئلا تعبدوا . بانكه نپرستى يا براى آن تا نپرستى وسقوط نون محتمل است نصب را وجزم را مثل نصب قولك كتبت اليه ان لا يخرج وكتبت اليه ان لا يخرج بالجزم ، درجمله تفصيل آن است كه نپرستى مكر خداى را انكه كلامى ديكر كفت خبر از خويشتن ، قوله اننى لكم منه نذير وبشير . كه من شمارا از خداى ترساننده ومژده دهنده ام كه شمارا بشارت دهم بثواب وبترسانم از عقاب . قوله وان استغفروا ربكم . وانكه آمرزش خواهى از خداى وپس توبه كنى بااو كريزى وبادركاه اوشوى اكر كويند چكونه عطف كرد توبه را براستغفار ودرمعنى هردو يكى است والشىء لا يعطف

على نفسه لاسيما بحرف التراخى كوئيم از اين چند جواب است يكى انكه كفت طلب مغفرت كنيد وآن را نشانه و مقصد سازيد انكه توسل بدان بتوبه توان كرد پس از روى معنى دركلام تقديم وتأخير باشد يعنى توبه كنيد تا بان توبه بمغفرت رسى وجهى ديكر آنست كه استغفروا اى اسئلوا التوفيق للتوبة قوله . ثم توبوا اليه : براى انكه توفيق بر فعل پيش از فعل باشد وجهى ديكر آن است كه برآن استغفار كنى تا ثواب يابى برآن وتوبه كنى تا خداى تعالى عندآن اسقاط عقاب كند از شما على ماوعد به وجه چهارم انكه اين خطاب بامشركان است يعنى از شرك آمرزش خواهى انكه بطاعت باو رادشوى . كانه قال ارجعوا عن الكفر ثم ارجعوا اليه بالطاعة . وجهى ديكر انكه . استغفروا اى توبوا وتوبوا اى اقيموا على التوبة . وجه ششم انكه . استغفروا عن ذنوبكم الماضية ثم توبوا اى اعزموا على ان لا تعودوا فى المستقبل . براى انكه توبه باين هردو درست شود پشيمانى بر كذشته وعزم برنكردن برآينده وپس براى انكه دردو معنى است بدو عبارت بكفت . قوله يمتعكم . جواب امر است براى آن مجزوم است تا شمارا متمتع وبرخوردار كرداند تا بوقتى مسمى كه درخبر است كه استغفار مال وعمر بيفزايد . قوله متاعاً حسناً . نصب او بر مصدرى است لا من بناء الفعل چنانكه كفت قوله . والله انبتكم من الارض نباتاً والمعنى انباتاً . الى انتهاء غايت را باشد واجل وقت باشد ومراد باجل وقت مرك وآخر عمر است قوله . ويؤت كل ذى فضل فضله . وبدهد هر خداوند فضلى را فضلش يعنى هرنفسى را جزايش محتمل است نعمت ورزق دنيا را وجزا وثواب قيامت را اول بروفق مصلحت وحكمت ودوم برحسب استحقاق ومعدلت . وان تولوا . واكر چنانكه بركردى وروى بركردانى از من قوله . فانى اخاف عليكم . من ميترسم برشما از عذاب روز بزرك يعنى روز قيامت وتقدير آن است كه تتولوا وليكن براى اجتماع دوتا يكى را بيفكند . قوله الى الله مرجعكم . بازكشت ورجوع شما باخداست برحسب عمل بان اكر كفر ومعصيت باشد باعقاب واكر ايمان وطاعت باشد باثواب واو برهمه چيزى قادر است عبدالله مسعود كفت هركه او سيئتى كند يك سيئه بنويسند اورا واكر حسنتى كند اورا ده حسنه بنويسند اكر برآن سيئه كه كرده باشد اورا دردنيا عقوبتى كنند ده حسنه اورا بماند مستخلص واكر نكنند يك حسنه برابر يك سيئه بود ونه حسنه بماند اورا انكه كفت ، هلك من غلب آحاده اعشاره ، واين حديث برمذهب ما درست نيايد براى انكه دراو معنى احباط است واما قوله هلك الخبر اى سيئاته حسناته وعبدالله عباس كفت هركه را حسنات برسيئات بيفزايد ببهشت شود وهركه را سيئات برحسنات بيفزايد بدوزخ شود وهركه را حسنات وسيئات بهم راست بود از اهل اعراف باشد مدتى انجاش بازدارند انكه ببهشت شود ابوالعاليه كفت هركه را طاعت بسيار در دنيا بود درجاتش دربهشت رفيع بود براى انكه درجات بحسب اعمال باشد مجاهد كفت عام است درهر قولى كه بنده برزبان براند يا عملى كه بجوارح بكند يا چيزى كه از مالش بصدقه ونفقه كند برانش جزا دهند على حسب ذلك قوله . الا انهم يثنون صدورهم . الا براى تنبيه آورد كفت دلهاشان برمى كردانند عبدالله عباس كفت معنى آن است كه آنچه دردل دارند از عداوت وبغضاء پوشيده ميدارند وكفت آيت دراخنس بن شريف آمد واو مردى بود خوش منظر وخوش سخن چون رسول را ديدى همه سخن نيكو كفتى وبرمراد او برحسب رأى او كفتى ودردل نه آن داشتى كه بزبان ميكفتى سدى كفت دل بركردانند من قولهم ثنيت عنانى اى صرفت عبدالله شداد كفت اين آيه دربعضى منافقان آمد كه هركه كه رسول هم بركذشتى سينه درپيچيدى ومحرف شدى تا پيغامبر را نه بيند وسر درپيش افكندى وروى بپوشيدى تا پيغامبر نيز اورا نديدى مجاهد كفت دلها مى بركردانند از روى شك ونفاق براى انكه شاك و منافقند

ایستخفوا منه . الاستخفا طلب الخفا . تاطلب آن کنند که کار خود بوشیده کنند قتاده گفت یثنون صدورهم
معنی آنست که سینه میگردانند یعنی اعراض وعدول میکنند تاسخن نشنوند وقرآن نشنوند که بان ایمان نمیدارند
ابن زید گفت این انگه بودی که بعضی بابعضی مناجات کردندی وسر گفتندی درباب رسول ؑ چون کسی برایشان
درآمدی خویشتن بهم برآوردندی تاآن گفته وانچه دراو بودند بپوشیدندی مجاهد گفت خواستند تا ازخدای
بپوشند اگر ممکن بودی ایشان را . الاحین . این انگاه بودی . یستغشون ثیابهم ، ای اتخذوها غاشیة لرؤسهم ،
انکه که سردرجامه کشیدندی وسر در گلیم پیچیدندی قتاده گفت این جمله برای آن جمع کردبیک جای که آدمی انگه
پوشیده تر باشد که بان صفت بود حسن بصری گفت منه عاید است بانام خدایتعالی ومجاهد هم این گفت عبدالله شداد
گفت راجع است بانام رسول ؑ وعامل درحین که ظرف است . قوله یعلم ، یعنی درآنحال که ایشان بجهد خویشتن
پوشیده میدارند وسر در گلیم کشیده اند وخویشتن ازمردم پنهان کرده وسر در دل بداشته وخدای میداند که
ایشان در دل چه دارند وچه آشکارا کرده اند که او عالم است ودانا باسرار دلها وعبدالله عباس خواند یثنونی صدورهم
علی وزن یحلولی ای تلتوی صدورهم بضم را علی اسناد الفعل الیه قوله . ومامن دابة فی الارض . نیست هیچ جانوری
رونده درزمین یقال فیه دب ودرج اذا مشی مشیاً خفیاً هرچه برروی زمین رود اورا دابه خوانند وبعضی
علما گفتند هرچه طعامی خورد آنرا دابه خوانند تامناسب باشد بااین . الاعلی الله رزقها . هیچ جانور نیست
الا روزیشان وقوت وغذا بر خدایتعالی است بعضی دگر گفتند علی بمعنی من است معنی آنست که من الله رزقها
روزی ایشان ازخزائن رحمت اوست ومعنی متقاربست این قول مجاهد است گفت برای آن گفتم که آن روزی که
خدای تقدیر کرده باشد برسد بود که نرسد ازآنجا که او تقدیر نکرده باشد مرد بگرسنگی بمیرد ، ویعلم مستقرها .
ومأوی ومنزل وقرارگاه او داند بشب وروز ازسرا وخانه ، ومستودعها . یعنی گور ومجاهد گفت مستقرها و
مستودعها فی الرحم وفی الصلب یعنی بودیعت بصلب پدر داده اند ربیع گفت مستقرش درایام حیوة ومستودع
چون درخاك نهند اورا وبعضی دگر گفتند مستقر او دربهشت یا در دوزخ بیانش قوله تعالی ، فی اهل الجنة والنار
حسنت مستقراً ومقاماً وساءت مستقراً الی ومقاماً وگفته اند مستقرها انچه عمل او بدان قرار گیرد ومستودعها
ازآنچه بازگشت او باشد بان قوله ؛ کل فی کتاب مبین ؛ همه دراو نوشته وثبت کرده اند یعنی لوح محفوظ وحقتعالی
انچه درلوح محفوظ فرمود نوشتند باانکه عالم الذات است برای آن کرد تافرشتگان رالطفی بود که بینند یا آنان را که
شنوند ازجملهٔ مکلفان قوله . وهو الذی خلق السموات والأرض ، وآن خداست که بیافرید آسمانها وزمین
، فی ستة ایّام . درشش روز باانکه توانست که دریك طرفة العین بیافریند تابدانند که ازبدایت خلق کار او بر
نسق است وازآنجا که درآن مصلحتی شناخت مکلفان را چون بینند یابشنوند ومراد بشش روز آن است که بتقدیر
شش روز از برای انکه روز عبارت باشد من طلوع الشمس الی غروبها وانکه آفتاب نبود وگفتند تاخلقان بدانند که
تأنی درکارها پسندیده است دون تعجیل . وکان عرشه علی الماء . وعرش او برآب بود پیش ازانکه آسمان وزمین
آفرید وآب بر باد بود کعب الأحبار گفت حق تعالی یاقوتی سبز بیافرید انگه باو نگرید بهیبت بگداخت وآبی شد از
آن انگه عرش بیافرید وبرآن آب نهاد وحمزه گفت خدایتعالی عرش بیافرید وبرسر آب مانند کشتی میرفت وانگه
لوح وقلم بیافرید وبفرمود تاکاینات وهرچه خواست بود بنوشت انگه ان نوشته خدای را تسبیح کرد هزار
سال پیش ازانکه حق تعالی موجودات را بیافرید . لیبلوکم . تابیازماید شمارا تاکدام نیکو عمل تر است ونصب عملا
بر تمیز است وبیان معنی ابتلا وامتحان ازخدایتعالی بازنمودیم وانکه معنی آن است که او در تکلیف معاملهٔ مختبران

کرد بامکلفان که چیزی ندانند تابدانند وصورت تکلیف صورت امتحان است عبدالله عمر گفت از رسول ؑ در
این آیه که . لیبلوکم ایکم احسن عملاً . ای اورع من محارم الله واسرع فی طاعة الله یعنی کیست که باورع تر است از
معصیت وکار کننده تر است بطاعت عبدالله عباس گفت تاکه مطیع تر است مقاتل گفت تاکه متقی تر است حسن
گفت تاکه زاهدتر است وقوی تر است بر ترك دنیا . ولئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت . واگر گوئی که شمارا
ازپس مرگ زنده خواهند کرد کافران گویند نیست مگر جادوئی روشن آشکارا هذا اشارة است بقول وبرقرائت
انکس که خواند ساحراً اشارت برسول باشد علیه السلام . ولئن اخرنا عنهم العذاب الی امة معدودة . انکه حق
تعالی گفت اگر ما عذاب بازپس داریم ازایشان یعنی ازکافران که این مقالت میگویند تامدتی معلوم وامت بمعنی
مدت است وحین وکذا قوله . وادکر بعد امة . ای بعد حین واین قول عبدالله عباس است ومجاهد وقتاده و
زجاج وجبائی وفرا گفتند الی امة ای الی جماعة تاجماعتی که ازپس اینان آیند که در تکلیف امتثال اوامر نکنند حکمت
اقتضا باآن کند که ایشان را هلاك کنند وقیامت برانگیزند وخلاصهٔ این قول آن است که اگر ما تأخیر عذاب کنیم
تاانکه آن امت اندك شمارده آیند رمانی گفت ای الی جماعة معلومة انه لیس فیها من یؤمن . یعنی تأخیر عذاب کند
تاجماعتی که معلوم ازحال ایشان آن بود که ایمان نیارند تاعذاب برایشان واجب شود ایشان عند این تأخیر گویند
چه منع میکنند این عذاب را که محمد ص میگوید انکه حق تعالی گفت آن روز که آن عذاب بایشان آید کس صرف و
دفع آن نتواند کرد . ای یأتیهم العذاب لیس العذاب مصروفاً عنهم وحاق بهم . بایشان آید آنچه ایشان ازآن فسوس
میداشتند . ولئن اذقنا الأنسان . بگفتیم که این لام جواب قسمی مضمر است . ای والله لئن اذقنا . بخدا که اگر ما
بچشانیم آدمی را ازما وخزاین ما رحمتی انگه آن رحمت ونعمت ازاو نزع کنیم وبازگیریم آنرا ونومید شود وکافر
نعمت این وصف آدمی است باانکه او بهیچ حال نه حال نعمت ونه حال شدت بقاعده نباشد در نعمت شاکر نبود و
درمحنت صابر نه تااگر براو نعمتی کنیم بتفضیل انگه آن نعمت ازاو بازستانیم اوازرحمت ما نومید شود . ولئن
اذقناه نعماء . واگر نعمتی بچشانیم ازپس محنتی وشدتی گوید محنت ازمن برفت وبطر وفخر کردن پیشه گیرد ومثله
قوله . ان الأنسان خلق هلوعاً واذا مسه الشرّ جزوعاً . انکه استثنا کرد ازاین وصف جماعتی را گفت . الاّ الذین
صبروا . گفت مگر آنانکه صابر باشند وصبر پیشه گیرند وعمل صالح کنند ازاداء واجبات ومندوبات واجتناب
مقبحات که ایشان باین صفت باشند ایشان را بثواب وجزاء این آمرزش گناه بود ومزدی وثوابی بزرگوار انکه با
رسول ؑ خطاب کرد برسبیل ملامت وتقریع کفار گفت . فلعلك . همانا توای محمد بعضی ازاین قران را که برتو
وحی میکنند رها خواهی کرد ودلت تنگ خواهد شد بمحالی وهرزهٔ که ایشان میگویند چرا گنجی فرو نمی آید براو
یافرشتهٔ باو بزمین نمی آید نمیدانند که تو دعوی پادشاهی وفرشتهٔ نمیکنی تاتورا گنج باشد یافرشتهٔ قرین وملازم ومعین
تو باشد . انما انت منذر . تو پیغام گذاری وترسانندهٔ ایشان ازعذاب خدای وخدای برهمه چیزی قادر ووکیل است
که کارها باو مفوض باشد ومورد آیت حث است رسول را ؑ بر اداء رسالت وانکه التفات نکنند باگفتار ایشان در
محالی که گویند گفت تو برسر کار خود باش که بایشان وگفتار ایشان هیچ اعتبار نیست . الکلب ینبح والقوافل یعبر
: ام یقولون افتریه . یامیگویند این قرآن فرابافتهٔ توست وام اینجا معادلهٔ آن معنی است که ازاستفهام متضمن است
فی قوله . لعلك . در آیهٔ اول ومنقطعه است تو جواب ده بگو که شما نیز بیارید مانند این حدیث ده سوره فرابافته
وبخوانید وبیارید درخواهید هرکس را که توانید برون خدای معبودان وهمکاران خود اگر راست میگوئید
درانکه معارضهٔ این قرآن خواهیم آوردن وآیت متضمن تحدّی است وصورت تحدی امر باشد ومراد تخجیل و

تعجیز متحدی باشد ودر آیة دلیل است بر اعجاز قرآن وصحت نبوت رسول ع برای انکه رسول ما ع مردی بود
ازعرب من اعلاهم واشرفهم نسباً درمیان ایشان زاده وپرورده وهرگز پیش استادی ومؤدّبی ومعلمی نرفته
وچیزی نیاموخته وکتابی نخوانده واین معنی تعاطی نکرده ومردی امّی بود بر اصل ولادت مادر مانده
وچهل سال بر آن سیرت وطریقه می بود انگه بیامد ودعوی نبوت کرد ازاو معجز خواستند گفت معجز من
کلامی است ازجنس کلام که شما دانید وشناسید الفاظ ومعانی آن وچون بشنوید گمان برید که مانند آن بتوانید گفتن
انگه چون قصد کنید ازشما متأتّی نشود ایشان گفتند این چگونه ممکن باشد ومافصحاء عربیم وامراء کلام
وزمام آن بدست ماست چنانکه ماخواهیم بگردانیم گاه خطبه وگاه شعر وگاه مثل از نظم ونثر برحسب مراد ما
چون خواستند تا بگویند نتوانستند این دلیل اعجاز قرآن است امّا انکه ازچه وجه معجز است مسلمانان خلاف
کردند بعضی گفتند اعجاز او ازفرط فصاحت است وانکه در درجهٔ علیاست از فصاحت وهیچ کلامی فصیح باین پایه
نرسد وبعضی دگر گفتند که وجه اعجاز در او این اسلوب مخصوص است که باشعر وباخطبه نماند وباهیچ نوع ازانواع
کلام نماند بعضی دگر گفتند ازانجا که متضمن اخبار غایبانست بعضی دگر گفتند وجه اعجاز صرفه است وانکه خدایتعالی
صرف کرد عرب را ازانکه مانند قرآن آرند وسلب علم کرد ازایشان باانکه پیش ازاین توانستند واین درباب اعجاز
بلیغتر باشد ومذهب محققان متأخران این است وسیّد مرتضی علم الهدی قدس الله روحه این اختیار کرد وشروط
این اقاویل ووجوه او در کتب اصول مشروح است رسول ع بیامد وگفت اگر حوالت میکنید که این کلام من است
شما از زمین منید واز جنس وقبیل وقبیلهٔ منید این را معارضه ومناقضه بیارید چنانکه شعرا بایکدیگر معارضه ومناقضه
آورده اند امرؤ القیس وعبید ولبید وطرفه وزهیر قدیماً وحدیثاً چون نمیتوانید ودانید که نمیتوانید بدانید که این
کلام خداست که اما از فصاحت بعضی این کلام انظام داد که علم شما بانجا رسید ونرسد اما اگر شما را علمی بود بان سلب
کرد وباز ستد وعلی الوجهین جمیعاً معجز باشد انگه تمامی دلیل در دگر آیت گفت . فان لم یستجیبوا لکم . اگر چنانچه
اجابت نکنند وخود نکردند ونتوانند وازایشان متأتّی نباشد . فاعلموا انما . بدانید که این بعلم خداست . انزل بعلم الله .
این قرآن یعنی خدایتعالی بکمال عالمی خود انزال کرد ونیز ازروی تفکر واندیشه بدانید که بجز خدا خدائی نیست چه
اگر خدای دیگر بودی خدای منفرد نبودی بمثل این کلام وچون روا بودی که ازجزا ومتأتّی بودی ازشما نیز متأتّی
بودی وروا بودکه وجه اتصال آن باشد که چون بدانستی در وسع شما نیست که این را معارضه آرید بدانید که این نه کلام
مخلوقان ومحدثانست لابد کلام خداست برخلاف خلقان چون کلام خدا باشد دلیل صحت نبوت محمد ع کند ودلیل صدق
او درجمله دعاوی ومقالات وازجمله دعاوی او یکی آن است که لا اله الا هو جز او خدائی نیست . فهل انتم مسلمون . شما
هیچ وجه اسلام خواهید آوردن وگردن نهادن وانقیاد نمودن انگه گفت ایشان ایمان نیارند که ایشان بس حریص وراغب
شده اند بر زندگانی دنیا وبر زینت او وهرکس که آن خواهد ما آن ازاو دریغ نداریم وجزاء عمل او تمام دهیم وهیچ
نقصان نکنیم او را قتاده گفت معنی آن است که هرکس همت او وقصارای کار او طلب دنیا باشد ما ازاو دریغ نداریم
ما دنیا باو دهیم او بدنیا مشغول برای قیامت وزاد آن عمل نکند فردا بقیامت او را ثوابی وجزائی نبود جز انکه
در دنیا باو رسیده بود واگر وقتی کاری کند که صورت خیر وحسنه دارد هم در دنیا عوض ومکافات آن باو دهیم فردا
او را بر ما حقی نباشد ونه چنین باشد مؤمن برای انکه حسنات او را یکی را ده ویکی را هفتصد باداشت می دهیم تا اندکی
ازآن در دنیا باو رسد وباقی ذخیره باشد برای قیامت بیانش قول رسول ع که او گفت . من احسن فقد وقع اجره علی
الله فی عاجل الدنیا وآجل الاخرة . گفت هرکه نیکوئی کند مزد بر خدای واقع شود در عاجل دنیا وآجل آخرت

مفسران واهل علم خلاف کردند درانکه مراد بایت کیست بعضی گفتند کافرانند برای انکه مؤمن طالب دنیا و
آخرت باشد وارادت آخرت او را غالب بود بر ارادت دنیا بیان این قوله . اولئك الذین لیس لهم فی الاخرة الا النار
الایة . مجاهد گفت اصحاب الریاء اند مانع الاصبحی گفت درمدینه شدم مردی را دیدم خلق بسیار براو جمع شده واو
حدیث میکرد از رسول ع ومردم ازاو می شنیدند گفتم این کیست گفتند ابوهریره است من بنشستم تا فارغ شد ومردم
برفتند گفتم من مردی غریبم مرا حدیثی کن از رسول ع که تو از او شنیده باشی ویاد گرفته ودانسته گفت چنین
کنم حدیثی گویم تو را که از لب ودندان رسول شنودم ودر این خانه جز من کسی نشنید آن ساعت من با رسول بودم و
کسی دیگر نبود انگه گفت حدثنی حبیبی رسول الله این بگفت وگریه براو افتاد وساعتی بگریست دیگرباره گفت
حدثنی رسول الله دیگر بار گریه براو افتاد وغالب شد بار سیوم چون نام رسول بردبیهوش شد ساعتی همچنان بود
چون باهوش آمد گفت مرا حدیثی کرد که چون روز قیامت باشد وخلایق را در زمین قیامت بدارند حق
تعالی خلقان را بحکومت خواند وخلقان را درزانو افتاده چنانکه متحاکمان باشند اول گروه که
ایشان را پیش خدای برند سه کس باشد مردی که قرآن را حفظ کرده باشد ومردی که او را در سبیل خدای
کشته باشند ومردی که او را مالی بوده باشد او بذل کرده باشد آن صاحب قرآن را گوید من تو را توفیق دادم
تا قرآن بیاموختی ویاد گرفتی گوید بلی خداوند ومولای من گوید چه کردی بان وچگونه عمل کردی گوید
بار خدایا بان قیام نمودم آناء اللیل واطراف النهار حق تعالی گوید بلی کردی ولیکن نه برای من کردی برای
آن کردی تا مردمان گویند فلان قاری است تو کردی وایشان گفتند ومقصود تو حاصل شد تو را بر من حقی نیست
انگه صاحب مال را بیارند حق تعالی گوید من تو را مال بسیار دادم در دنیا بان چه کردی گوید بار خدایا نفقه
کردم وصدقه دادم حقتعالی گوید کردی ولیکن نه برای من کردی برای آن کردی تا مردمان گویند فلان
جواد وسخی است تو کردی وایشان گفتند تو را نصیبی نیست پیش من انگه فرماید تا آن شهید را بیارند گوید من
تو را قوت وشجاعت ودلیری دادم چه کردی بان در دنیا گوید بار خدایا در سبیل تو جهاد کردم تا مرا بکشتند گوید
کردی ولیکن نه برای من کردی برای آن کردی تا مردمان گویند فلان شجاع است تو کردی وایشان گفتند
تو را پیش من نصیبی نیست انگه بفرماید تا همه را بدوزخ برند انگه دست بر زانوی من زد رسول ع گفت
یا اباهریره ایشان اول کس باشند که خدای تعالی دوزخ بایشان بتابد عقبة بن مسلم گفت ابن مانع این حدیث
کرد مرا از ابوهریره انگه این آیت برخواند . من کان یرید الحیوة الدنیا الی قوله ما کانوا یعملون . حقتعالی
گفت انگه او زینت دنیا خواهد وزینت بروزن فعله باشد وفعله هیأت را بود کالرکبة والقعدة والجلسة والمشیة
یقال زانه یزینه زیناً ونقیضه شانه یشینه شیناً والبخس النقصان یقال بخسه حقه اذا نقصه وهو یتعدی الی مفعولین
انگه گفت . اولئك الذین لیس لهم فی الاخرة الا النار . ایشان آنان باشند که ایشان را در آخرت جز دوزخ
نبود وحبط ما صنعوا . انچه کرده باشند در دنیا محبط بود ایشان را یعنی واقع نبود بر وجهی که براو هیچ
ثواب نباشد ازانجا که علی خلاف ما امر به ایقاع کرده باشند چون چنین بود وقوع ندارد وبر آن استحقاق ثوابی
نبود انگه آن را برتوسع حبوط خواند واین تفسیر هر لفظی است که در قرآن واخبار آید که احباط
باشد یا انچه معنی احباط دارد وانچه کرده باشند باطل بود ازاین وجه که گفتیم نه از طریق احباط که ما بطلان
احباط در این مجموع بیان کردیم چند جایگاه والله اعلم قوله تعالی

افمن كان على بينة من ربه ويتلوه شاهد منه ومن قبله كتاب موسى اماما ورحمة
آيا هركه باشد برحجتى از پروردكارش وپى درآيد اورا كواهى ازاو وازپيش او كتاب موسى پيشوا ورحمت
اولئك يؤمنون به ومن يكفر به من الاحزاب فالنار موعده فلا تك فى مرية منه انه الحق
آن كروه كروندكانند به‌آن وهركه كافرشد به‌آن ازآن لشكرها پس آتش وعدهٔ اوست پس نباش درشك ازاو كه اوحق است
من ربك ولكن اكثر الناس لا يؤمنون * ومن اظلم ممن افترى على الله كذبا اولئك يعرضون
ازپروردكارت وليكن بسيارى مردمان نميكروند وكيست ستمكارتر ازانكه افترازد برخدا دروغ آن كروه عرض كردند
على ربهم ويقول الاشهاد هؤلاء الذين كذبوا على ربهم الا لعنة الله على الظالمين * الذين
برخداى خود ومى كويد كواهان اين كروهند آنانكه تكذيب كردند پروردكارشانرا ابدانكه لعنت خداست برستمكاران آنانكه
يصدون عن سبيل الله ويبغونها عوجا وهم بالآخرة هم كافرون * اولئك لم يكونوا
بازميدارند ازراه خدا ومى جويندش بكجى وآنهايند به‌آخرت باآنها كافران نباشند
معجزين فى الارض وما كان لهم من دون الله من اولياء يضاعف لهم العذاب ما كانوا
عاجزكنندكان در زمين ونه باشد مرايشان‌را ازغيرخدا ازدوستان دوچندان كرده برايشان عذاب انچه بودند
يستطيعون السمع وما كانوا يبصرون * اولئك الذين خسروا انفسهم وضل عنهم ما
توانائى دارند شنيدن‌را ونه‌بودند به‌بينند آن كروه آنانند كه‌ضررزدند بخودشان وكمراه شدازآنها انچه
كانوا يفترون * لا جرم انهم فى الآخرة هم الاخسرون * ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات
بودند افترا مى‌بستند ناچار ايشانند درآخرت آنهازيانكارانند بدرستيكه آنانكه كرويدند وكردند كار شايسته
واخبتوا الى ربهم اولئك اصحاب الجنة هم فيها خالدون * مثل الفريقين كالاعمى والاصم
وفروتنى كردند بسوى پروردكارخود آن كروهند اصحاب‌بهشت ايشان درآن جاويدانند داستان دوكروه مانندكور وكر
والبصير والسميع هل يستويان مثلا افلا تذكرون * ولقد ارسلنا نوحا الى قومه انى
وبيننده وشنونده آيايكسانند بداستان آيا پس پندنمى كيريد وهرآينه به‌تحقيق فرستاديم نوح‌را بسوى كروهش كه‌منم
لكم نذير مبين * ان لا تعبدوا الا الله انى اخاف عليكم عذاب يوم اليم * فقال الملأ
براى شما بيم‌كنندهٔ هويدا اينكه نپرستيد مكرخدارا بدرستيكه‌ميترسم برشما عذاب‌روزدردناك پس كفت بزركان
الذين كفروا من قومه ما نراك الا بشرا مثلنا وما نراك اتبعك الا الذين هم اراذلنا
آنان كه‌كافرشدنداز كروهش نمى‌بينيمت مكربشرى مانندما ونمى‌بينمت كه‌متابعت نمايدتورا مكرآنانكه‌ايشانند پس فطرتان ما
بادى الرأى وما نرى لكم علينا من فضل بل نظنكم كاذبين * قال يا قوم ارأيتم ان كنت
درابتداى نظر ونمى‌بينيم براى شما برما ازافزونى بلكه كان‌مينمائيم شمارا دروغكويان كفت اى كروه آيا چه‌بينيد اكرباشم
على بينة من ربى وآتانى رحمة من عنده فعميت عليكم انلزمكموها وانتم لها كارهون *
برحجتى ازپروردكارم ودادمرا رحمت ازنزدش پس پوشيده برشما آياآنوقت الزام كنيم شمارا آنراو شمائيد مرانرا كراهت‌داركان
ويا قوم لا اسئلكم عليه مالا ان اجرى الا على الله وما انا بطارد الذين آمنوا انهم ملاقوا
واى كروه نمى‌خواهم ازشما برآن مالى نيست مزدمن مكر برخدا ونيستم من رانندهٔ آنانكه كرويدند بدرستيكه ايشان رسيدند
ربهم ولكنى اريكم قوما تجهلون * ويا قوم من ينصرنى من الله ان طردتهم افلا تذكرون *
بخداى خود وليكن من مى‌بينم شمارا كروهى جاهلان واى كروه هركه يارى كندمرا ازخدا اكربرانم ايشانرا آيا پس پند نمى كيريد

ولا اقول لكم عندى خزائن الله ولا اعلم الغيب ولا اقول انى ملك ولا اقول للذين تزدرى
نميكويم بشما كه نزد من است خزينهاى خدا ونميدانم غيب‌را ونميكويم منم فرشته ونميكويم باانانكه بخوارى مينكرند
اعينكم لن يؤتيهم الله خيرا الله اعلم بما فى انفسهم انى اذا لمن الظالمين * قالوا يا نوح
چشمهايتان‌را ندهد ايشان‌را خدا خيرى خدا داناتراست بانچه درنفسهايشان است كه منم آكاه ازستمكاران كفتند اى نوح
قد جادلتنا فاكثرت جدالنا فأتنا بما تعدنا ان كنت من الصادقين * قال انما يأتيكم به الله
مجادله كردى باما پس بسياركردى مجادله مارا پس بده بما انچه وعده دهى مارا اكر باشى ازراستكويان كفت كه ميدهد بشما انرا خدا
ان شاء وما انتم بمعجزين * ولا ينفعكم نصحى ان اردت ان انصح لكم ان كان الله يريد
اكرخواهد ونبيئيد شما عاجزكنان ونفع ندهد شمارا نصيحت من اكر بخواهم كه نصيحت نمايم براى شما اكرباشد خدا بخواهد
ان يغويكم هو ربكم واليه ترجعون * ام يقولون افتريه قل ان افتريته فعلى اجرامى وانا
كه كمراه نمايد شمارا اوست پروردكارشما و بسوى‌او بازكرديد يا ميكويند بربافته انرابكو اكر بربافته‌ام انرا پس برمن است كناهم ومن
برئ مما تجرمون * واوحى الى نوح انه لن يؤمن من قومك الا من قد آمن فلا
بيزارم ازانچه كناه ميكنيد ووحى شد بسوى نوح بدرستيكه نميكرود از كروهت مكرهركه كرويد پس
تبتئس بما كانوا يفعلون * واصنع الفلك باعيننا ووحينا ولا تخاطبنى فى الذين ظلموا انهم
اندوه مخور بانچه بودند كه ميكردند وبساز كشتى‌را باعانت ووحى‌ما نه خطاب كن مرا درآنانكه ستم كردند كه ايشانند
مغرقون * ويصنع الفلك وكلما مر عليه ملأ من قومه سخروا منه قال ان تسخروا منا
غرق شدكان وميساخت كشتى‌را وهركاه كذشت براو كروهى از قومش استهزا ميكردند ازآن كفت اكر استهزا كنيد مارا
فانا نسخر منكم كما تسخرون فسوف تعلمون * من يأتيه عذاب يخزيه ويحل عليه عذاب
پس‌ما استهزا نمائيم شمارا چنانكه استهزا كنيد پس زود باشدكه بدانيد انرا كه بيايدش عذاب خوار نمايدش وزود آيد براو عذاب
مقيم * حتى اذا جاء امرنا وفار التنور * قلنا احمل فيها من كل زوجين اثنين واهلك الا
پاينده تاچون آمد امرما وبجوشيد آب از تنور كفتيم برداد درآن ازهردوجفت دوتن واهلت‌را مكر
من سبق عليه القول ومن آمن وما آمن معه الا قليل * وقال اركبوا فيها بسم الله مجريها و
آنكه پيشى كرفت براو كفتار وآنكه كرويد ونكرويد بااومكراندك وكفت سواركرديد درآن بنام خدا رانندهٔ آن و
مرسيها ان ربى لغفور رحيم * وهى تجرى بهم فى موج كالجبال ونادى نوح ابنه وكان
باددهنده‌اش بدرستيكه پروردكار من هرآينه آمرزندهٔ مهربان است وآن ميرفت بايشان درموجى مانندكوه وندا كردنوح بسرش‌را وبود
فى معزل يا بنى اركب معنا ولا تكن مع الكافرين * قال سآوى الى جبل يعصمنى من الماء
دركوشهٔ اى‌پسرمن سواركرد باما ونباش باكافران كفت زود جاكيرم بسوى كوهى كه‌زود نكاهدارد مرا ازآب
قال لا عاصم اليوم من امر الله الا من رحم وحال بينهما الموج فكان من المغرقين *
كفت نيست نكاهدارندهٔ امروز ازامر خدا مكر هركه رحم‌شد وحايل شد بايشان موجى پس‌بود ازغرق شدكان
وقيل يا ارض ابلعى ماءك ويا سماء اقلعى وغيض الماء وقضى الامر واستوت على الجودى
و كفته‌شد اى‌زمين فروبر آبت‌را واى‌آسمان بازايست وكم‌شد ومقرر شد فرمان وراست ايستاد بركوه جودى
وقيل بعدا للقوم الظالمين * ونادى نوح ربه فقال رب ان ابنى من اهلى وان وعدك الحق
وكفته‌شد دورى مركروه ستمكاران‌را وندا كردنوح پروردكارش راپس كفت خدايا پسرمن ازاهل من است وبدرستيكه وعدهٔ توحق است

وَ اَنْتَ اَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ * قَالَ يَا نُوحُ اِنَّهُ لَيْسَ مِنْ اَهْلِكَ اِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْئَلْنِ

وتوئی حکم کننده ترین حکم کنندگان گفت ای نوح بدرستی که او نیست از اهلت که اوست کرداری غیر صالح پس نپرس مرا

مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ اِنِّي اَعِظُكَ اَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ * قَالَ رَبِّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ اَنْ

آنچه نیست مر تورا بآن دانش که من پند میدهمت که باشی از جاهلان گفت پروردگارا من پناه میبرم بتو که

اَسْئَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَ اِلَّا تَغْفِرْ لِي وَ تَرْحَمْنِي اَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ * قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ

بپرسم تورا آنچه نیست مرا بآن دانش واگر نیامرزی مرا ورحم نکنی باشم اززیان کاران گفته شد ای نوح فرود آی

بِسَلَامٍ مِنَّا وَ بَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَ عَلَى اُمَمٍ مِمَّنْ مَعَكَ وَ اُمَمٌ سَنُمَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِنَّا عَذَابٌ اَلِيمٌ *

بسلامتی از ما وبرکتها برتو وبرگروه‌ها از آنانکه باتواست وگروه‌ها زود بهره مند نمائیمشان پس برسد ایشانرا از ما عذاب دردناک

تِلْكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا اِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا اَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هٰذَا فَاصْبِرْ اِنَّ

این از خبرهای غیب است که وحی کردیمش بسوی تو که نبودی بدانی آنرا تو ونه گروهت از پیش این پس صبر نما که

اَلْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ *

عاقبت برای پرهیزکاران است

قوله تعالى افمن كان على بينة من ربه الاية . حق تعالى دراین آیه استفهام کرد بر سبیل تقریر گفت که عاقبت مر پرهیزکاران را بود . افمن كان على بينة من ربه . انکس که او بر بینه وحجت وبیان باشد از خدای تعالی یعنی رسول ع ويتلوه شاهد منه وبرپی او میرود گواهی هم ازاو مفسران خلاف کردند که انکس که بر بینه است رسول است ع وانما خلاف در شاهد کردند عبدالله وعلقمه وابراهیم ومجاهد وابوصالح وابوالعالیه وعکرمه گفتند مراد جبرئیل است ع بعضی دگر گفتند وآن حسن وقتاده اند که مراد زبان رسول است ع بعضی برانند که مراد صورت رسول است وشمایل او برای انکه هرکس که رسول را دید ع گواهی داد که او رسول خداست که جاحد ومعاند نبود چه صورت وشمایل او گواهی داد بر نبوت او واین بر سبیل توسع باشد حسین بن الفضل گفت این شاهد قرآن است ونظم او واعجاز او وابن جریح ومجاهد گفتند فرشته بود که او را نگاه داشتی وتایید وتسدید او کردی بعضی دگر گفتند مراد رسول است ع واین اقوال اگرچه حوالت است بر مفسران اقوالی مضطرب وناسدید است برای انکه مخالف ظاهر است چه حق تعالی گفت . و يتلوه شاهد منه . گفت از پی او میرود گواهی هم ازاو ودراین معنی سه چیز اعتبار باید کردن یکی یتلوه وتباعت ودوم گواهی وشهادت وصحت معنی او وسیوم لفظ منه وانکه کنایت راجع لابد با رسول است وهر قولی که ایشان گفتند مناقض ظاهر قرآن است اما انکه گفت مراد جبرئیل است یا فرشته که او را تایید کردی این قول منتقض است بقوله تعالی منه از او وجبرئیل وآن فرشته ازاو نباشند چه ایشان قبیل دگرند ورسول ع قبیلی دگر واما قول انکس که گفت مراد قرآن است منتقض باشد به یتلوه ومنه برای انکه قرآن از رسول نیست ونیز پس رو او نباشد واما قول انکس که گفت مراد زبان رسول است منتقض باشد به یتلوه وبشاهد برای انکه زبان او تبع او نباشد ونیز گواهی را نشاید که زبان مرد گواه او نباشد بر صحت دعوی او واما قول انکس که گفت مراد رسول است خارج است از انکه کلام را معنی بود چه منتقض است به یتلوه وبشاهد وبمنه بهر سه منتقض او وانما معتمد آن است که روایت کردند باسانید مخالف ومؤالف که مراد بصاحب بینه رسول است ع وبشاهد امیرالمؤمنین علی ع ودلیل بر این آن است که ظاهر را ومعنی را ونظم را باین قول خلل نیست وبان اقوال خللهاست چنانکه گفتیم . اما اخبار

من طريق العامه ثعلبي امام اصحاب الحديث در تفسیر بیارد باسناد از کلبی از ابوصالح از عبدالله عباس که گفت . افمن كان على بينة من ربه رسول الله ويتلوه شاهد على بن ابيطالب ع . هم او آورد باسناد از حبیب بن یسار عن راذان گفت از امیرالمؤمنین علی ع شنیدم که میگفت . والذى فلق الحبة وبراء النسمة لو ثنيت لى وسادة او قال كسرت فاجلست عليه لحكمت بين اهل التورية بتوريتهم واهل الانجيل بانجيلهم واهل الزبور بزبورهم واهل القرآن بقرآنهم والذى فلق الحبة وبراء النسمة مامن رجل من قريش جرت عليه المواسى الا وانا اعرف له آية يسوقه الى جنة اويقوده الى النار فقام رجل فقال ما آيتك ياامير المؤمنين التى نزلت فيك قال افمن كان على بينة من ربه ويتلوه شاهد منه . گفت بان خدائیکه در زیر زمین دانه شکافد ودر رحم صورت نگارد که اگر مخده دوتا کنند ویا برگردانند ومرا بر آنجا نشانند حکم کنم اهل توریة را بتوریة واهل انجیل را بانجیل واهل زبور را بزبور واهل قرآن را بقرآن بانخدائیکه در زمین دانه شکافد ودر رحم صورت نگارد که هیچ مردی نیست از قریش که استره بر سر او برود والا من دانم درحق او آیتی که او را ببهشت برد یا بدوزخ مردی برخاست وگفت آیة تو کدامست یاامیرالمؤمنین گفت . افمن كان على بينة من ربه ويتلوه شاهد . رسول خدا گفت او بر بینه است ومن آن گواهم که از اویم وپس رو اویم ودر کتاب فصیح الخطیب بیارد که یکروز امیرالمؤمنین ع بر منبر کوفه گفت . سلونى قبل ان تفقدونى فان العلم تفيض بين جنبى فيضا لو وجد مستقاضا الا وانكم لن تسئلونى عن فئة باغية واخرى هاوية الا اخبرتكم بهاديها وباغيها وسايقها وقايدها الى يوم القيمة . گفت بپرسید مرا پیش ازانکه مرا نیابید که علم از میان پهلوهای من موج میزند اگر راه یابد الا ومرا نپرسید از هیچ گروهی باغی ودیگری هادی والا خبر دهم شما را بهادی ایشان وباغی ایشان وسایق ایشان وقاید ایشان تا روز قیامت ابن الكوا برپای خاست گفت . ما ادعى مثله نبى ولا وصى . چنین دعوی هیچ پیغمبری نکرد وهیچ وصی پیغمبر امیرالمؤمنین گفت غرض تو علم نیست تعنت است گفت دستور باش تا سؤال کنم گفت . سل تفقها ولا تسئل تعنتا . چیزی که پرسی بر تفقه پرس بر سبیل تعنت مپرس . وسل عما يعنيك چیزی بپرس که تورا بکار آید گفت جز چیزی نپرسم که مرا بکار آید گفت بپرس . قال اخبرنى ما الذاريات ذروا قال تلك الرياح . خبر ده مرا از ذاریات گفت بادها است گفت . الحاملات وقرا چیست گفت ابر است گفت . الجاريات يسرا . چیست گفت کشتیها ست گفت المقسمات امرا . که اند گفت فرشتگانند گفت خبر ده مرا از بیت المعمور گفت خانه ایست در آسمان هر روز هفتاد هزار فرشته در او شوند که تاقیامت نوبت باولینان نرسد گفت خبر ده مرا از ذو القرنين تا پیغامبر بود یا پادشاه گفت نه پیغمبر بود ونه پادشاه ولیکن بنده صالح بود خدای را دوست داشت وخدای او را دوست داشت وبرای خدا خلقانرا نصیحت کرد گفت خبر ده مرا از قرنها تا از زر بود یا سیم گفت نه زر نه سیم ولیکن او بیامد وقومش را بخدای خواند بر یک جانبش بزدند برفت دگرباره باز آمد وقوم را دعوت کرد بر دگر جانبش بزدند ودرمیان شما مانند هست او را گفت مرا خبر ده تا این آیه در حق که نازل بود . الم تر الى الذين بدلوا نعمة الله كفرا . گفت هما الافجران من قريش بنو امية وبنو المغيرة گفت آن دو قبیله فاسق اند از قریش یکی بنو امیه ویکی بنو المغیره گفت خبر ده مرا من قوله تعالى . قل هل انبئكم بالاخسرين اعمالا . گفت اهل حروراند یعنی خارجیان گفت خبر ده مرا از هجرت . قال اسراج السماء منها هبط الماء المنهمر . گفت خبر ده مرا از قوس قزح گفت قزح مگو که آن نام دیو است وقل قوس الله وهى امان من الغرق گفت مرا خبر ده از آن محاق ماه این آیت برخواند . وجعلنا الليل والنهار آيتين فمحونا آية الليل وجعلنا آية النهار مبصرة الاية . قال اخبرنى عن اصحاب رسول الله گفت از کدام اصحاب خبر دهم گفت از عبدالله مسعود گفت . قرء القرآن

ثم وقف عنده . قرآن بخواند وبنزدیك قرآن بایستاد گفت اخبرنی عن ابی ذر گفت عالم شحیح علی علمه
. گفت عالمی بود بخیل بر علم خود یعنی علم جز باهل نیاموختی گفت خبرده مرا از سلمان گفت ادرك علم الاول
والاخر وهو بحر لاینزح ومن لك بلقمان الحکیم وهو منا اهل البیت . گفت سلمان علم اول وآخر دریافت واو
دریائی است نه برسد وکه ضمان کند ترا بلقمان حکیم یعنی او مثل حکیم است واو از ماست اهل البیت گفت خبرده مرا
از حذیفة ابن الیمان گفت . عرافاً بالمنافقین وسأل رسول الله عن المعضلات وان سئلتموه وجدتموه خبیراً
بها . گفت منافقان را نیك شناخت ورسول را بپرسید از مشکلات واگر بپرسید او را بن عالم یابید گفت
خبرده مرا از عمار یاسر گفت . خالط الاسلام لحمه ودمه وهو محرم علی النار . گفت ایمان با گوشت وخون
او آمیخته است واو حرام است بر دوزخ . کیف ماذال الحق ذال معه . هرکجا حق رفتی او با حق رفتی گفت
. اخبرنی عن نفسك : مرا از خود خبرده گفت . قال الله تعالی فلا تزکوا انفسکم : خدای تعالی گفت
خویشتن را تزکیه مکنید ولیکن هم او گفت . واما بنعمة ربك فحدث ، بنعمت خدای حدیث کن . کنت
اول داخل وآخر خارج وکنت اذا سألت اعطیت واذا سکت ابتدیت وبین جوانحی علم جم . اول داخل من
بودمی وآخر خارج من بودی وخواستمی بدادندی وچون نخواستمی ابتدا کردندی ومیان پهلوهای من
علم بسیار است گفت از قرآن در حق تو چه آمد گفت سورهٔ هود نمی خوانی . افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه
شاهد منه . انکه بر بینه از خدای رسول بود ومن آن گواهم که از اویم وپیرو اویم ابن الکوا گفت . وحقك
لا اتبعت احداً بعدك . بحق تو که از پس کس نروم مگر از پی تو واخبار در این معنی بسیار است من طریق الخاصة
والعامه . ومن قبله . واز پیش او ضمیر راجع است با رسول ع وهو فی قوله . افمن کان کتاب موسی
یعنی توریة اماماً ورحمة . پیش رو ومقتدا ورحمت ونصب او بر حال بود وعامل در او یکی باشد از این دو اما انچه در ظرف
مقدر است فی قوله ومن قبله برای انکه لا بد در او مقدری باشد من قوله ثبت او حصل ای ثبت او حصل کتاب
موسی اماماً ورحمة ودر کلام محذوفی هست والتقدیر . افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه کمن لا بینة
ولا شاهد ومثله قوله . امن هو قانت آناء اللیل ساجداً وقائماً یحذر الاخرة ویرجو رحمة ربه کمن لیس کذلك .
وایشان مانند این حذف کنند لدلالة الکلام علیه الا تری الی قول الشاعر شعر . واقسم لو انی اتانی رسوله سواك
ولکن لم نجد عنك مدفعاً . والتقدیر لدفعت ولکن لم تجد لك مدفعاً وانشد الفری . فما ادری اذا یممت وجهاً
. ارید الخیر ایهما یلینی . هو الخیر الذی انا ابتغیه ، ام الشر الذی هو یبتغینی ، وتقدیر آن است که ارید الخیر
واحترز من الشر این بیفکنند برای انکه ایهما بر او دلیل کرد وتمام الشرح فی البیت الثانی . اولئك یؤمنون به ؛
ایشان بان ایمان دارند . ومن یکفر به من الاحزاب . وانکه کافر شود باو از جملهٔ احزاب من تبیین راست ومراد
باحزاب کفارند فرا گفت کل کافر حزب واحزاب عبارت است از کفار . فالنار موعده . وعدگاه او دوزخ
است وایشان را برای آن احزاب خوانند که . تحزبوا علی عداوة رسول الله ای اجتمعوا ، سعید جبیر روایت
کند از ابو موسی الاشعری که او گفت از رسول شنیدم که او گفت هیچ جهود وترسا نباشد که نام من بشنود وبمن
ایمان نیاورد الا جای او دوزخ بود من با خود اندیشه کردم این آیتم یاد آمد که ، ومن یکفر به من الاحزاب فالنار موعده
. گفت صدق الله وصدق رسوله انکه رسول را گفت . فلا تك فی مریة . نگر در شك نباشی که این حق است از خدای
تو خطاب با رسول است ومراد امت وروا بود که رسول ع داخل بود تحت مراد بر آن تفسیر که گفتیم واجب نکند که نهی
آن را کنند که او تعاطی آن فعل میکند ولیکن بیشتر مردمان ایمان نیارند وباور ندارند انکه گفت . ومن اظلم ممن افتری الایة

کیست ظالمتر وبیدادگرتر از انکس که او بر خدای دروغ فرا بافد از آنانکه او را زن وفرزند گفتند وظلم ودروغ وقبایح
بر او حوالت کردند ایشان ظالمترهمهٔ جهانند بر خویشتن ومعنی ظلم ایشان بر خویشتن بر هرسه معنی ظلم حمل توان
کردن یکی چون جلب مضرت ایشان میکنند بخود ظالم نفس خود باشند دگر چون نقصان وتفویت ثواب ایشان میکنند از
خود ظالم نفس خود باشند یعنی باخس حظ خود از خیر وظلم در لغت نقصان بود دگر انکه وضع این حوالت نه بجای خود
کرده اند پس واضع اند چیزی را نه در جای خود واین را بر توسع اهل لغت ظلم میخوانند . اولئك یعرضون علی
ربهم . ایشان را بر خدای عرض کنند . ویقول الاشهاد . وگویند گواهان یعنی فرشتگان حفظه وکتبه که ایشان
آنانند که بر خدای دروغ نهادند انکه گفت . الا لعنة الله علی الظالمین . لعنت خدای بر ظالمان باد روا بود که این از کلام
فرشتگان بود واولیتر انکه از کلام خدای بود لقوله الا والا استفتاح کلام را باشد انکه وصف کرد ایشان را گفت الذین
یصدون عن سبیل الله . آنان که منع کنند مردمان را از راه خدا با غرا واغواء ودعوت باضلال وکفر . ویبغونها
عوجاً . وطلب کژی آن کنند تا آن را کژ کنند وایشان بقیامت ایمان ندارند انکه گفت . اولئك لم یکونوا معجزین
فی الارض . ایشان در زمین خدای را عاجز نتوانند کردن واز خدای نتوانند گریختن واز او فایت نباشند بل در
قبضهٔ قدرت اویند ودر تحت بند قهر او که هرگه که خواهد بگیرد ایشان را . وماکان لهم من دون الله من اولیاء .
نباشد ایشان را از فرود خدا از دوستان وحمایت کنندگانی که تولای کار ایشان کنند ومن اول ابتداء غایت راست
برای انکه تعلق دارد باولیاء چنانکه شاعر گفت . انی لکل امرء من جاره جار ای جار اجیره واحمیه من جار السوء
یعنی من الشر الوارد من جهته ومن دوم صله است مؤکد نفی یضاعف لهم العذاب . مضاعف بکنند ایشان را عذاب
در او دو قول گفتند یکی بحسب تضاعیف گناه چنانکه ایشان گناه مضاعف می کنند وقول دگر انکه هرگه که
ضعفی برود ضعفی دیگر بدنبال آن برود ومراد بضعف برین قول مقدار باشد وقوله . ماکانوا یستطیعون السمع .
یعنی بر ایشان گران می آید شنیدن حق ودیدن حق چنانکه یکی از ما گوید فلان لا یستطیع ان ینظر الی یعنی شق علیه
فلان در من نمی تواند نگرید یعنی گران ودشوار میاید بر او ومراد بنفی استطاعت نه نفی قدرت است چه اگر چنین
بودی ایشان را قدرت نبودی تکلیفشان نیکو نبودی وفرا گفت معنی آن است . یضاعف لهم العذاب ماکانوا یستطیعون
فیما سمعوا وماکانوا ابصروا . عذاب بر ایشان مضاعف کنند بر انچه توانستند که بشنوند وبه بینند نشنیدند ونه دیدند
وبا بیفکنند چنانکه بیفکنند فی قولهم . جزیته ما عمل ای بما عمل وقال الله تعالی لیجزیهم الله احسن ماکانوا یعملون .
وآیت در معنی جاری مجری آن بود که گفت . ولهم عذاب الیم بما کانوا یکذبون ، ما در این صورت موصوله باشد ودر
وجه اول نافیه وسمع ادراك صوت باشد تا انچه حی بان سمیع بود وابصار ادراك مرئی باشد تا انچه حی بان مبصر بود
اولئك الذین خسروا انفسهم . گفت ایشان آنانند که بخویشتن زیان کرده اند یعنی چیزی کرده اند که مستحق عقاب
شده اند وهلاك بخویشتن آورده اند وچون ایشان را بمنزلت بازرگان در دنیا بنهاد انچه خیر ایشان بود بمثابت ربح بنهاد
وتن وجان ایشان بجای سرمایه چون کاری کردند که تن وجان بهلاك دادند گفت جان زیان کردند که سرمایه است .
وضل عنهم ماکانوا یفترون . وگم شد از ایشان آن دروغ که میگفتند در او دو قول گفتند یکی انکه این منفعت که ایشان را
دروغ بودی فایت شد چنانکه دنیا بدروغ منتفع بودندی بقیامت نباشند وقولی دگر انکه مراد بانچه افترا کردند
بتان اند یعنی گم شدند از ایشان بتان که ایشان را بدروغ خدای میخواندند قوله لا جرم زجاج گفت لا نفی است آن را
که ایشان ظن بردند که ایشان را سود خواهد داشتن از شفاعت اصنام انکه گفت جرم ای کسب ذلك الفعل لهم الخسران
وبعضی دگر نحویان گفتند معنی لا جرم لا بد ولا محال باشد وگفته اند معنی لا جرم حقا باشد واصل جرم قطع وکسب من

قول الشاعر . ولقد طعنت اباعيينة طعنة . جرمت فرادة بعدها ان تغضبوا . اى كسبت الطعنة لهم الغضب و قيل قطعتهم الى
الغضب وادتهم اليه لا جرم اى لا كسب لهم فعلهم الخير ، وهم فى الاخرة هم الاخسرون ، يعنى لا جرم ايشان در قيامت زيانكار
تر باشند از ديگران وهم روا بود كه فصل بود و روا باشد كه مبتدا دوم باشد . ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات . گفت
آنانكه ايمان آرند و عمل صالح كنند . واخبتوا الى ربهم . اى خشعوا وخضعوا خشوع و خضوع و تواضع كنند با خداى
عز و جل وقيل معناه استقاموا والربهم من الخبت وهو الارض المطمأن المستوى و گفته اند اخبات استقامت باشد و گفته اند
انابت باشد با خداى گريزند و اين قول عبد الله عباس است مجاهد گفت اطمأنوا اليه با خداى ساكن شوند و آرام ايشان
بذكر خداى باشد قتاده گفت خشعوا الى ربهم مذلت و خوارى نمايند خداى را ، اولئك اصحاب الجنة . ايشان اهل
بهشتند و ايشان انجا هميشه باشند انكه گفت . مثل الفريقين : مثل اين دو گروه يعنى كافر و مسلمان چون مثل دو كس
است يكى نابينا و يكى بينا و يكى ناشنوا و يكى شنوا است باشند با يكديگر صورت استفهام است و مراد تقرير و جحد يعنى
راست نباشند يعنى مؤمن و كافر در حسن حال و سوء حال و بينا و نابينا مانند كافر از روى مثل چون كور و كر است و
مؤمن چون بينا و شنوا كه اين را حاسه باشد كه بان منتفع شود و آن دگر حاسه ندارد و مثل قولى باشد سايركه در او
تشبيه بود حال اول را بحال دوم و امثال بصورت خود بايد كه باشد چنانكه . تحبها همقاء وهى ناخسة و نگفت ناخس و
اگر اين مثل در حق مردى گوئى هم چنين باشد گفت و كذلك قولهم . لو ذات سوار لطمتنى . اگر بر مذكرى رانى اين
مثل هم با اين لفظ بايد گفت و عمى و صمم عبارت باشد از فساد حاسهٔ بصر و حاسهٔ سمع و بنزديك ما معنى نيست و اشعرى
گفت دو معنى است از قبيل ادراك انكه بر سبيل تنبيه و تذكير و تقريع و ملامت گفت . افلا تذكرون . خود هيچ
انديشه نكنى آنگاه اغاز قصهٔ نوح كرد و گفت ، ولقد ارسلنا . واو عطف است و لام تأكيد و قد تحقيق گفت بدرستى كه ما
بفرستاديم نوح را بقومش ، انى لكم نذير مبين . نافع و ابن عامر و عاصم و حمزه خواندند بكسر همزه بر حذف قول چنانكه
دگر جايها بيان كرديم كه عرب قول بسيار حذف كنند و التقدير يقال لهم انى لكم نذير مبين . گفت ايشان را كه من شما را
ترساننده ام بيان كننده ام و باقى قرا بفتح همزه خواندند على تقدير انى لكم نذير مبين بانى لكم و در اين عدول از مغايبه
باخبر از خويشتن و اگر كلام بر وجه خود راندى گفتى . انه لكم نذير مبين . و مانند اين بسيار است قال الله تعالى و
كتبنا له فى الالواح ثم قال فخذها بقوة . زجاج گفت بر اين قرائت تقدير آن باشد كه ارسلنا نوحاً بالانذار براى انكه
ان مع اسمها و خبرها در تاويل مصدر باشد الا ترى الى قوله . بلغنى ان زيداً منطلق ، المعنى بلغنى الانطلاق و مبين
شايد تا ظاهر بود و شايد تا مضمر براى انكه ابان هم لازم باشد وهم متعدى و معنى لازم آن باشد كه من پيغامبرى ام
آشكارا غير مدفوع و لا خاف و معنى متعدى ان باشد كه من بيان كننده ام و اين قول بهتر است ، ان لا تعبدوا الا الله ، ان
تعلق دارد بقوله نذير مبين شايد كه بنذير تعلق دارد و معنى آن بود كه من انذار ميكنم شما را و تحذير از انكه جز
خداى را نپرستيد و روا بود كه به مبين تعلق دارد و معنى آن بود كه من بيان مى كنم شما را تا نپرستيد جز خداى را و روا
بود كه تعلق دارد بارسلنا يعنى ارسلنا نوحاً الى قومه بان لا تعبدوا الا الله ، ما نوح را با اين فرستاديم كه تقرير توحيد كند و
گويد جز خداى را مپرستيد انگه بر سبيل شفقت گفت مى ترسم از عذاب روز مولم بدرد آرنده يعنى روز قيامت چون
شما فرمان خداى را مخالفت مى كنيد جاى آن است كه در حق شما خائف باشد از عذاب آخرت و اليم بجر صفت يوم
است براى انكه عذاب در او واقع بود و نصب روا باشد در عربيت جز كه هيچ مقرى نخوانده است . قال الملأ الذين
كفروا من قومه . حقتعالى در اين آيت حكايت قول قوم نوح كرد كه ملا و اشراف ايشان چه گفتند گفتند ما تو را نمى بينيم
الا آدمى همچون ما و ايشان را مبتدع مى آمد كه آدمى پيغمبر باشد گفتند از روى خلقت تو را بر خود مزيتى نمى بينيم و اينان

كه اتباع تواند ما ايشان را نمى بينيم الا اراذل ما جمع اراذل وهى جمع رذال فهو اذا جمع الجمع رذل و ارذل و اراذل قيل خسيس
و حقير باشد و روا بود كه جمع جمع باشد بر وجهى دگر رذل و ارذل و اراذل ككلب و اكلب و اكالب و رؤية هر دو جاى بمعنى
علم باشد . بادى الرأى . ابو عمرو و نصير بهمزه خواندند و باقى قرا بى همزه انكه بهمزه خواند من البدء باشد و هو الابتدا
يعنى اول الرأى يعنى انكه ما باول رأى كه مى بينيم و انديشه مى كنيم چنين مى بينيم و ميدانيم و انكه بى همزه خواند من بدا اذا
ظهر باشد ما بظاهر رأى تو را چنين مى بينيم و نصب او بر حال است و عامل در او اتبعك ابو على فارسى و زجاج گفتند معنى
آنست كه انانكه تو را متابعت كرده اند بظاهر رأى كرده اند يا اول رأى كرده اند نه رأى سديد بل راى بى انديشه و اينقول
حال باشد از متابعان و گفته اند حال است از نريك اى ما نريك اول الرأى . و ما نرى لكم علينا من فضل ، و ما شما را
بر خويشتن فضلى و افزونى نمى بينيم بل شما را دروغ زن مى پنداريم . قال يا قوم . نوح عم قوم را جواب داد گفت
، ارأيتم ؛ شما نه بينيد كه اگر من از خداى خود بر حجتى و بينتى و بصيرتى باشم و خدا مرا رحمتى داده باشد از نزديك
او و آن نبوت است و ليكن آن بر شما پوشيده باشد حمزه و كسائى و حفص خواندند فعميت بضم العين و تشديد الميم على
مالم يسم فاعله معنى انكه بر شما پوشانيده اند . من التعمية يقال عمى الرجل نابينا شد مردوا عميته انا و عميته و تشديد براى
مبالغت باشد و باقى قرا بتخفيف خواندند من العمى نظيره قوله فعميت عليهم الانباء . انلزمكموها . ما الزام كنيم شما را آن را
و شما از ان اكاره باشيد و او حال راست يعنى كه اين روا نباشد و تكليف از اين منع كند اين وجهى است در معنى اين
لفظ و وجه دگر آن بود كه معنى آنست كه ممكن باشد كه شما را الزام كنيم يا توانيم كردن بر سبيل اضطرار بمعرفت بما
بيشتر از بيان و استدلال و ايضاح نباشد معرفت ضرورى بود ما بر آن قادر نباشيم اين كار خداى است و بر هر دو
وجه معنى استفهام تقرير و جحد باشد و در اين فعل سه ضمير است ضمير متكلم و ضمير مخاطب و ضمير مغايب و حقتعالى
بترتيب نهادن ابتدا بضمير متكلم كرد انگه بضمير مخاطب انگه بضمير غايب و مثله قولهم الزمتكه و لا يقال الزمتهوك
و ضمير تا متصل توان گفتن منفصل نشايد گفت يقال ضربتك و لا يقال ضربت اياك و فرار و اميدارد . انلزمكموها
بجزم ميم نحو عضد و كبد و بصريان روا ندارند نقل حركت در جاى اعراب در شعر امرؤ القيس گفت ، فاليوم اشرب
غير مستحقب . اثماً من الله ولا واغل . ولقول الاخر . وناع يخبرنا بمهلك سيد ، يقطع من وجد عليه الانامل .
و يا قوم لا اسئلكم عليه اجراً . اين حكايت قول نوح است كه او يا قوم گفت بر سبيل ترغيب ايشان در ايمان و تقريب
ايشان بان اى قوم من بر اين اداء رسالت و دعوت شما بايمان از شما مالى طمع ندارم و اجر و مزدى نميخواهم مزد من
و ثواب من جز بر خداى نيست . و ما انا بطارد الذين آمنوا ؛ سبب اين گفتن آن بود كه كافران گفتند ما را استنكاف
باشد از انكه ما بتو ايمان آريم تا ما را با اراذل ببايد نشست ما را اين برگ نباشد و اين اوباش را از پيش خود بران
تا ما بتو ايمان آريم او گفت من نتوانم آنان را كه ايمان آورده اند براى وعده كه شما ميدهيد كه باشد وفا كنيد و باشد
كه نكنيد چنانكه كفار قريش با رسول ما عم گفتند تا خدايتعالى آية فرستاد . و لا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة
والعشى الاية . انهم ملاقوا ربهم . ايشان را با خدا ملاقات خواهد بود و در جوار رحمت او خواهند بود ايشان را
نشايد راندن و ليكن من شما را سخت جاهل مى بينم اينكه ميكنيد بجهل ميكنيد و ميگوئيد . و يا قوم من ينصرنى
من الله . هم نوح عم ميگويد بتأكيد كلام اول گفت مرا از خدايتعالى كه نصرت كند و با پناه گيرد اگر ايشان را
برانم اين انديشه مكنيد يقال نصرته من فلان اذا منعته منه و اجرته عليه انگه گفت . و لا اقول لكم عندى خزائن
الله . گفت من نميگويم كه خزائن خدا نزديك من است و اين براى آن گفت كه ايشان را بدرويشى و قلت ذات اليد
طعنه زدند گفت من دعوى توانگرى نميكنم و نيز نميگويم كه من غيب دانم و اين براى آن گفت كه چون او خبر دادى

از بعضی غایبات باعلام خدای تعالی گفتندی تو دعوی غیب میکنی و فلان چیز مارا خبرده و فلان احوال مارا بگو
. ولا اقول انی ملك . ومن نمیگویم که من فرشته‌ام و سبب آن بود کـه ایشان اعتقاد کرده بودند که پیغمبر باید که
فرشته باشد گفتند چون دعوی نبوت میکنی دعوی فرشته کرده باشی او گفت من این نمیگویم و نیز نمیگویم که آنانرا
که چشم شما ایشان را حقیر میدارد و ایشان در چشم شما نمی آیند از قوم من کـه ایمان آورده‌اند نگویم کـه خدای
ایشانرا چیزی نخواهد داد برای انکه من درون ایشان و باطن ایشان ندانم خدای عالمتر است بانچه در دل ایشانست
اگر ایمان و نیت خیر در دل دارند ایشان را خیر و ثواب دهد و اگر کفر و معصیت در دل دارند بحسب آنچه مستحق
باشند بایشان کار کند . انی اذاً لمن الظالمین . چه اگر من چنین کنم از جملهٔ ظالمان و ستمکاران باشم ایشان بجواب
در آمدند و گفتند ای نوح باما جنگ و جدال آغاز کردی و از حد و اندازه ببردی جدل ما و اصل جدل و اشتقاق
او من الجداله باشد وهی الأرض یقال جادلته فجدلته ای صارعته فصرعته علی الجدالة . مابتو ایمان نخواهیم آورد
و آنچه مارا وعده میدهی از عذاب بیار اگر چنانچه راست میگوئی . نوح؏ جواب داد که آن بدست من نیست . انما
یأتیکم به الله انشاء . ان بفرمان خداست بیارد هرگاه کـه خواهد و شما نتوانید دفع آن کردن و در زمین عاصی باز
ایستادن و خدای را عاجز کردن و غالب شدن انگه گفت . ولا ینفعکم نصحی . نصیحت من شمارا سود ندارد
چون من خواهم که شمارا نصیحت کنم اگر خدا خواهد که شمارا غاوی کند اگر گویند نه ظاهر این آیه دلیل میکند
بر انکه نصیحت پیغمبر سود ندارد آنراکه خدایتعالی غوایت او خواهد و این خلاف مذهب شماست جواب گوئیم
در این آیت اهل توحید و عدل را چند جوابست یکی انکه از ظاهر آیت نیست که خدایتعالی غوایت کرده است یا
خواسته در آیة بیش ازاین نیست اگر خدا غوایت کند یا خواهد نصح پیغمبر سود ندارد و ما نیز همچنین گوئیم جز آنست
که خدای خود این نخواهد از آنجاکه منافی حکمت است و قبیح است و قبیح جاهل کند یا محتاج و این از آن اگر
هاست که در مثل گویند اگر بکشتند برست و باین قطع مادهٔ سؤال باشد جواب دگر آنست که مراد بغوایت در آیت
خیبه است و حرمان ثواب و بیانش قول شاعر که گفت . من یلق خیراً یحمد الناس امره . ومن یغو لا یعدم علی الغی
لائما . و غوایت در قرآن بمعنی عقاب آمد . فی قوله فسوف یلقون غیاً ای عقاباً . و معنی آیت آن بود که خدایتعالی
گفت اگر خدای خواهد که شمارا عقوبت کند بکفر شما سود ندارد نصیحت هیچ پیغمبر باصرار شما بر کفر الّا که
توبه کنید و ایمان آرید جواب سیم ازاین آنست که خدایتعالی جزای غی را بغی بر خواند چنانکه گفت . جزاء
سیئة سیئة مثلها . و معنی ان باشد که نصح ناصح سود ندارد اگر خدایتعالی خواهد تا شمارا عقاب کند بجزاء اغوا
و اضلال شما خلق را جواب چهارم از او آنست که در قوم نوح جماعتی بودند که جبر میگفتند و اعتقاد ایشان آن بود
که کفر ایشان بمشیت و ارادت خدایتعالی است خدای تعالی از نوح این باز گفت که نوح ایشانرا گفت بر سبیل
انکار که اگر کار براین جمله است که شما گفتید که کفر کافر بفعل خداست یا بخواست خدا پس نصیحت من شمارا
سود ندارد یعنی بخلاف اینست جواب پنجم از او آنست که حسن بصری گفت معنی آیه آن است که نصیحت من شمارا
سود ندارد عند انکه خدایتعالی هلاك شما خواهد برای انکه ایمان عند نزول عذاب نافع نباشد و توبه مقبول نبود
برای انکه بنده ملجأ باشد بتوبه و ایمان و نصح اخلاص العمل من الفساد باشد و نقیض او غش باشد و درزی را از
آنجا ناصح گویند که او دریده بدوزد و باصلاح آرد و اصل غی خیبت باشد چنانکه گفتم و در ضد رشد استعمال کنند
و در جای عذاب و عقوبت بکار دارند چنانکه گفتیم یقال اغوی الرجل یغوی اذا جهل و خاب ایضاً و غوی الفصیل
یغوی اذا اتخم من شرب اللبن . هو ربکم و الیه ترجعون . چه او خداوند و پروردگار شماست و مرجع و مال شما

بالوست . ام یقولون افتریه . خلاف کردند در انکه این گویندگان که بودند و این مفتری کیست عبدالله عباس
گفت قوم نوح بودند که گفتند او اینکه میگوید نوعی دروغ و افتراست مقاتل گفت قریش گفتند رسول ماراکه
این قرآن را فرامی بافد از خویشتن انگه گفت جواب ده و بگو که اگر این افترا من میکنم و این نه کلام خداست گناه
این و بزهٔ این بر من است و من بیزارم از آنانکه جرم کنند و اصل جرم کسب باشد یقال اجرم الرجل اذا اذنب و
جرم ایضاً و معناه کسب الذنب قال النمری . طرید عشیرة و رهین ذنب . بما جرمت و جنبنی لسانی . انگه
حقتعالی گفت از قبل من بر نوح وحی کردند که طمع بردار از اینان که بیش ازاین که ایمان آوردند نخواهند آوردن
. فلا تبتئس . در بؤس و رنج و سختی مباش انچه ایشان میکنند و هو الافتعال من البؤس و البوس الشدة و کذلك
البأس و منه قوله . بعذاب بئیس . ای شدید چون نوح؏ از ایمان ایشان آیس شد بر ایشان دعا کرد . رب لا تذر
علی الارض من الکافرین دیّاراً الایة . انگه حق تعالی گفت تو ساز کشتی کن . واصنع الفلك باعیننا . بکن
کشتی و فعل و صنع و عمل نظایرند و محترف را صناع گویند و صنعت گویند حرفت باشد که بان کسب کنند و فلك
جمع است و واحد نیز و گفتند جمع است و واحد فلك کاسد واسد و عزب و عزب و عجم و عجم سمیت بذلك
لاستدارتها و منه فلك المغزل باعیننا بچشمهاء ما یعنی بدیدار ما یعنی چنانکه ما می بینیم و بر سبیل مبالغه این گفت بمثابه
چیزی که آن بچشمها بینند و وحینا و بفرمان و اشارت ما . ولا تخاطبنی فی الذین ظلموا . و با من هیچ سخن مگو
درباب این کافران که ایشانرا غرق خواهند کردن انگه حکایت آن باز کرد که او کشتی میکرد و آن قوم که آن میدیدند
و براو میگذشتند سخریت میکردند . ویصنع الفلك . حکایت حال است او کشتی میکرد و هرگه که قومی براو
بگذشتندی از او فسوس داشتندی و استهزا کردندی عبدالله عباس گفت نوح؏ کشتی بدو سال بکرد و طول کشتی
سیصد گز بود و عرضش پنجاه گز و بالایش سی گز در هوا و از چوب ساج بود و سه طبقه و طبقهٔ زیرین سباع و وحوش
و هوام بود و در طبقهٔ میانی دواب و انعام و بهایم بود و در طبقهٔ بالای نوح بود؏ و قومی که با او بودند و چیزیکه ایشانرا
بود از طعام و شراب رسول؏ گفت نوح در قوم هزار سال کم پنجاه سال مقام کرد و قوم را باخدای خواند باخر کار
خدایتعالی فرمود تا درختی بکشت و آن درخت بزرگ شد و سطبر گشت حقتعالی فرمود او را تا آن ببرید و از آن کشتی
ساخت و ایشان براو میگذشتند و میگفتند نوح خانه می سازد برای زمستان تا سردش نباشد و یکی میگفت نهانخانه
می سازد و یکی میگفت انبار خانه می سازد و میگفتند تا بدانید که این مرد دیوانه است کشتی میسازد بر زمین ساده
اینجا دریائی نیست کشتی چگونه خواهد رفت از اینمعنی خبرها میگفتند فهذا قوله تعالی . و کلما مر علیه ملأ من قومه
سخروا منه . یکی میگفت ای نوح پس از انکه دعوی نبوت میکردی درو دگری بیرون آمدی رمانی گفت
سخریت اظهار خلاف باطن باشد بقولی یا بفعلی که متضمن باشد استضعاف عقل را و تسخیر تذلیل باشد حقتعالی نوح را
گفت بگو که اگر شما امروز از ما فسوس میدارید ما از شما فسوس داریم چنانکه شما فسوس میدارید و بدانید چون
بشما رسد . من یأتیه عذاب یخزیه . من موصوله است بمعنی الذی آنرا که عذاب باو رسد و باو آید هلاك بکند او را
و گفتند بمعنی ایّ است و تقدیر آنست که . فسوف تعلمون ایاً یأتیه عذاب یخزیه . بدانید که از ما و شما که باشد
که عذاب باو رسد و او را هلاك کند و قوله یخزیه در این جای صفت عذابست و محل او رفع است راوی خبر گوید
چون طوفان پدید آمد و آب عالم بگرفت مردم سر بکوهها نهادند تا آب ببالای کوهها بر رفت زنی بود و کودکی داشت
و آن کودك را سخت دوست میداشت و بر او مهربان بود آن کودك را برگرفت و بر کوه رفت چون آب بسینهٔ او
رسید کودك را بر سر نهاد چون آب بنزدیك سر رسید کودك را برداشت آب در آمد و هر دو را ببرد رسول؏ گفت

اگر بر کسی از ایشان رحمت خواستی کردن بر آن کودک رحمت کردی علی بن زید بن جذعان روایت کرد عن یوسف بن
مهران از عبدالله عباس که یکروز حواریان گفتند عیسی را ع ما را کسی بایستی که سفینهٔ نوح دیده بودی تا حکایت
آن با ما بگفتی عیسی ع ایشان را ببرد تا به پشتهٔ خاك انگه کفی از آن خاك بر گرفت و گفت دانی تا اینخاك چیست گفتند
خدای و رسولش عالمتر گفت این گور حام بن نوح است انگه عصا بر آن خاك زد گفت قم باذن الله مردی از آنجا
برخاست و خاك از سر می فشاند و سر او سفید بود عیسی ع او را گفت تو نه جوان بودی گفت بلی ولیکن چون
آواز تو بگوش من آمد که گفتی قم باذن الله برخیز بفرمان خدا گمان بردم که قیامت است از هول روز قیامت پیر گشتم
وذلك قوله . یوماً یجعل الولدان شیباً . گفت مرا حدیث سفینهٔ نوح بگو گفت طولش هزار و دویست گز و
عرضش ششصد گز بود و سه طبقه داشت دریك طبقه دواب بود و وحوش و دریك طبقه طیور بودند و دریك
طبقه آدمیان بودند چون سرگین چهارپای بسیار شد مردم را از آن رنج می بود خدایتعالی او را بفرمود تا دنبال
پیل بر پیچید از او خوك پدید کرد یك جفت در حال بگردیدند و همه پلیدیها بخوردند و چون موش مردم را رنج
میداد خدایتعالی گفت بینی شیر بمال او بمالید گربه از او بیرون آمد اهنگ موش کرد عیسی ع او را گفت نوح چگونه
دانست که شهرها همه خراب شده است گفت کلاغ را بفرستاد تا برود و خبری بیارد او برفت و بمرداری مشغول شد
دیر بماند کبوتر را بفرستاد برفت و بگشت و باز آمد و بر پای و منقار او اثر گل بود او را دعا کرد با الف برای این
مالوف است و با مردمان الف دارد و کلاغ را دعا بکرد تا از مردم نافر باشد برای این مأوای او خراب باشد و با مردم
الف نگیرد حواریان عیسی را گفتند بگو تا ما بیاید بشهر و برای ما حدیث بکند عیسی ع گفت چگونه با شما آید
انکس که او را در زمین روزی نیست انگه گفت . عد باذن الله . بفرمان خدای آنچنان شو که بودی همچنان
خاك شد محمد بن اسحق روایت کرد از ابو عمرو اللیثی که نوح بیامدی قوم را دعوت کردی گلوی او را بگرفتندی
و بیفشردندی تا بیهوش بیفتادی و نفسش منقطع شدی چون باهوش آمدی گفتی . اللهم اغفر لقومی فانهم لا یعلمون .
بار خدایا ایشان را بیامرز که نمیدانند تا کار سخت شد و مدت دراز کشید و بلیت عظیم شد و قرن از پس قرن می آمد
و هر قرنی که از پس میامد بدتر بود تا مردرا که پسر بیامدی دست طفل گرفته نوح را باو نمودی و گفتی ای پسر
این مرد را می بینی مردی دیوانه است و جادوگر چون من مرده باشم و این تو را دعوت کند نگر تا اجابت نکنی تا
کار بانجا رسید او شکایت کرد با خدایتعالی . رب انی دعوت قومی لیلاً ونهاراً الایة . خدایتعالی گفت . و
اصنع الفلك باعیننا و وحینا . نوح ع اسباب آن پیش گرفت از چوب و آهن و رسن و قیر و ایشان بر او فسوس میکردند
و خدایتعالی سه سال بپایان رحمها و زنان عقیم کرد تا هیچ زن بنزاد جبرئیل ع بیامد و نوح ع را بیاموخت که
کشتی چگونه کند چون کرده بود گفت با قیر بیندای بیرون و درون چون کرده بود گفت در شو و بنشین و این انگاه
بود که فرمان خدای آمد به بیرون آمدن آب از تنور فی قوله . فلما جاء امرنا وفار التنور . گفت چون آمد فرمان
ما و رجوشید تنور یعنی آب از او بر آمد بعضی گفتند از روی زمین آب پدید آمد و عرب روی زمین را تنور خوانند
این قول عبدالله عباس است و عکرمه و زهری و ابن عیینه روایت کرده اند از علی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام
که او گفت . فار التنور ای طلع الفجر یعنی صبح بر آمد و تنور گفت عبارتست از صبح کأنه یفعلون من التنور
حسن بصری و دگر مفسران گفتند مراد تنور است که نان بپزند گفتند که آن تنور حوا علیها السلام بود و از سنگ
بود و بمیراث بنوح رسیده بود خدایتعالی او را گفت هر گه که بینی که آب از این تنور برجوشد تو و قومت در کشتی نشینید
چون آب از تنور بر آمد زن نوح بدید او را خبر داد این روایت مجاهد است در جای او خلاف کردند مجاهد گفت

در سواد کوفه بود و سدی گفت شعبی سوگند خورد گفت نوح ع کشتی در مسجد کوفه کرد و تنوری که آب از او
بر آمد از دست راست از جانب در کنده بود و حقتعالی بر آمدن آب از تنور علامت کرده بود نوح را ع بر هلاك
قومش مقاتل گفت تنور آدم بود و بشام بود بجائیکه آن را عین ورده گویند عبدالله عباس گفت این تنور بزمین هند
بود . قلنا احمل فیها . خدایتعالی در این آیه حکایت کرد بان امر که نوح را ع کرد بانکه از هر حیوانی جفتی با خود
در کشتی نشاند گفت ما گفتیم نوح را بر گیر در این کشتی از هر جفتی دو حران نر و ماده که ایشان را از یکدیگر نبگریزد
ایشان زوجین خوانند و زوجین دو باشد برای انکه هر یکی از آن جفت صاحبش بود و هر یکی را از آن نر و ماده
زوج گویند بی های تأنیث یقول العرب عندی زوجا حمام و علی التشبیه زوجا خف و زوجا نعل و زوجا قید و زن را
نیز زوج گویند قال الله تعالی . عسی ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجاً . و هی جمع زوج برای انکه جمع زوجه زوجات
باشد و قال الله تعالی . امسك علیك زوجك . وقال و خلق منها زوجها ، و نیز ماده را زوجه گویند و بصریان
برانند که هانباید والزوج الصنف قال الله تعالی . سبحان الذی خلق الازواج کلها . وقال الاعشی . وکل زوج
من الدیباج یلبسه . ابو قدامة محبوّ بذاك معاً . و حفص خواند من کل بتنوین ای من کل حیوان و من کل جنس
زوجین اثنین مفعول احمل باشد و اثنین تأکیداو و بر این قرائت یأفی قوله زوجین اثنین علامت نصب بود و بر قرائت
عامهٔ قراء علامة جرّ اعنی فی زوجین و اما اثنین نصب بود بر مفعول به و اهلك عطفست علی قوله اثنین ای و احمل
اهلك ایضاً و نیز اهل خود را یعنی اهل دین خود را بر گیر و متصلانی که هستند ، الا من سبق علیه القول ، استثنا
کرد بعضی را از او که اگر چه بظاهر اهل بودند بمعنی نااهل بودند و آن زن او بود واعله و پسرش بود کنعان ، و
من آمن . محل من هم نصب است عطفاً علی ماتقدم یعنی و احمل ایضاً من آمن و هر کس را که ایمان آورده است برگیر
انگه حقتعالی گفت . وما آمن معه الا قلیل ، و با او جز اندکی ایمان نیاورده بودند و در عددشان خلاف کردند
قتاده گفت و حکم و ابن جریج و محمد بن کعب در سفینه الا نوح نبود و زنی مؤمنه و سه پسر و آن سام و حام و یافث
بودند و سه زن از آن پسران جمله هشت کس بودند و اعمش گفت هفت کس بودند نوح بود و سه پسر او و سه زن
از آن ایشان و گفتند پسران او گفت در کشتی خلوت مکنید حام مخالفت کرد و با زن مقاربت کرد نوح دعا کرد گفت ؛ اللهم
غیر نطفته ، بار خدایا نطفه اش بگردان خدای تعالی نطفهٔ او در رحم اهلش سیاه کرد فرزندانی که از او آمدند سیاه
بودند و از نسل او همه سیاه بودند از آنجا حام را اب السودان گویند پدر سیاهان محمد بن اسحق گفت ده کس بودند
جز زنان نوح بود و این سه پسر و شش مرد دیگر از آنان که با او ایمان داشتند امت همان بودند مقاتل گفت امت نوح
هفتاد و دو کس بودند و نوح بود و سه پسر او و زنان ایشان جمله هفتاد و هشت کس بودند که نوح ع ایشان را
در سفینه برد نیمه زنان و نیمه مردان عبدالله عباس گفت که هشتاد کس بودند که از ایشان جرهم بود مقاتل گفت
که نوح ع تن آدم با خود در کشتی برد صیانة عن الغرق و آن را حایلی کرد بین الرجال والنساء چون آب پدید
آمد جمله حیوان زمین سر بنوح نهادند که ما را با خود بر گیر نوح ع گفت مرا فرموده اند که از هر جنس دو را
بکشتی برم که جفت باشند چه جای بیش از این ندارم و حق تعالی این برای آن کرد تا حیوانات را نسل بریده نشود
عبدالله عباس گفت اول چیزی که نوح در کشتی برد مور چه خورد بود و آخر چیزی خر چون خر خواست که در کشتی
رود ابلیس در دنبال او آویخت چندانکه خواست که برود نتوانست و نوح میگفت در رو چند بار بگفت نوح گفت علی
زعمهم فی هذه الروایة ادخل وان کان الشیطان معك از سر ضجارت خر در کشتی رفت و ابلیس با او چون نوح
نگاه کرد ابلیس را دید گفت تو بدستوری که آمدی در اینجا گفت بدستوری تو گفت کی گفت نه خر را گفتی ادخل

وان كان الشيطان معك . من باخر بودم آن ساعت بان آواز در كشتی آمدم گفت بيرون رو يا عدو الله جزع كردو زاری و گفت مرا بيرون مكن نوح عم اورا بر پشت كشتی كردو در تفسير مالك بن سليمان می آيد كه مار و كژدم بيامدند و نوح را گفتند مارا در كشتی بر گفت نبرم كه شما جهت مضرتيد گفتند مارا در كشتی بر كه ما با تو عهد كنيم كه گزند نكنيم آن را كه نام تو بر دباين شرط ايشان را در كشتی نشاند اكنون هر كس كه از مار و كژدم ترسد بخواند . سلام علی نوح فی العالمين انا كذلك نجزی المحسنين انه من عبادنا المؤمنين . هيچ مار و كژدم اورا گزند نكنند . وقال اركبوا فيها . حق تعالی از نوح حكايت كرد كه او گفت آنان كه با او بودند و به پناه او آمدند واو ايشان را در كشتی می نشاند گفت ايشان را كه در اين كشتی نشينيد . بسم الله مجريها ومرسيها . بنام خداست راندن و ايستادن اين كشتی اگر برود بنام او رود و اگر بايستد بنام او ايستد وحمزه وكسائی خواند مجريها ومرسيها بفتح ميم مجری وضم ميم دويم واين هم مصدر باشد چنانكه مفعل يقال ذهب مذهباً ودخل مدخلاً وضرب مضرباً قال . تجاوزت احراساً عليها ومعشراً . علیّ حراصاً لو يسرون مقتلی . ای قتلی ومفعل در مزيد بر ثلاثی بمعنی مصدر قياسی مطرد است وابو رجاء العطاردی در شاذ خواند بسم الله مجريها ومرسيها علی الفاعل من اجری وارسی تا صفت نام خدای باشد بنام خدای كه راننده و بر دارندهٔ اين كشتی است وابن محيص خواند هم در شاذ مجراها ومرسيها هم بر مصدر يا بر موضع اما بر مصدر بسم الله جريها ورسوها اما بر موضع بسم الله موضع جريها ورسوها يعنی آنجا كه رود بنام خدا رود وانجا كه ايستد بنام خدا ايستد و بر قرائت عامه معنی آن است كه بسم الله اجراها وارساها بنام خداست راندن و بداشتن ابو علی فارسی گفت روا بود كه بسم الله در محل حال بود من اركبوا وفيها والتقدير اركبوا فيها متبركين بسم الله فی حالة الارجاء والارساء و برای آن گفت اركبوا فيها كه در او دو معنی حاصل است يكی علو وارتفاع كركوب الفرس وفی برای آن گفت كه در او قعری هست كه فی لايق باشد در ظرفيت آن وباقی بسم الله متعلق باشد بيكی از چند چيز اما اركبوا واما متبركين بسم الله چنانكه گفتيم واما مجريها ومرسيها و بر اين قول آخرين محل او رفع باشد بر خبر ابتدا ومفسران گفتند واهل اخبار كه چون خدای تعالی اين گفت نوح عم اين نام را بكشتی بان كرد هر گه كه خواست كه كشتی برود گفت بسم الله برفت وچون خواست كه بايستد گفت بسم الله ومجری اجری باشد فی قول لبيد . وعمرت حيناً قبل مجری واحسن . لو كان للنفس اللجوج خلود . ورسا يرسو اذا ثبت قال عنتره . فصرت نفساً عند ذاك حرة . ترسو اذا نفس الجبان تطلع . ومرسا ارسا باشد اعنی مصدر قال الله تعالی . يسئلونك عن الساعة ايان مرسيها . ان ربك لغفور رحيم . كه خدای من آمرزنده و بخشاينده است . وهی تجری بهم فی موج كالجبال . حقتعالی آن كشتی ايشان را می برد در موجی . فی موج اراد فی امواج . لفظ واحد گفت ومراد جمع است برای انكه جنس خواست نه يعنی كه تشبيه كرد آن را بجبال بكوهها بر جمع و بايد تا مشبه با مشبه به ماند و موج آبی عظيم متراكم باشد وبيشتر عند باد سخت باشد حق تعالی وصف شدت آن حال كرد ورفتن كشتی در آن امواج هر موجی چند كوهی . ونادی نوح ابنه . وندا كرد نوح پسرش را و آواز داد اورا . وكان فی معزل . وگفتند نام اين پسر كنعان بود و گفتند يام بود ودور بود از او وبا او در كشتی نبود . يا بنیّ . ای پسرك من تصغير ابن باشد عاصم خواند يا بنی بفتح يا وباقی قرا بكسر يا خواندند ابو علی گفت در بنی سه ياهست ياء اصلی كه لام الفعل است ياء منقلب از واو وياء تصغير وياء اضافت واختيار كسر است برای انكه چون اضافت بيفكند كسره رها كند تا دليل باشد بر حذف ياء چنانكه ياعبادی وهدا المهتد چنانكه چون الف بيفكندند فتحه رها كردند تا دليل حذف الف باشد فی نحو

قول الشاعر . فلست بمدرك مافات عنی بلهف . ولا بليب ولا لوانی اراد يالهفا . وقال يالهف نفسی كان جده خالد البيت . گفت ای پسرك من با مادر كشتی نشين وبا كافران مباش . قال سأوی الی جبل . گفت من بكوهی گريزم تا مرا از آب نگاه دارد وعصمت حفظ باشد ومنع معصوم محفوظ از مكروه ودر دين عصمت لطفی باشد كه مكلف عند آن امتناع كند از معاصی ومعصوم ممنوع باشد بلطف از قبايح نه بر وجه حيلولت نوح جواب داد وگفت . لا عاصم اليوم من امر الله . امروز عاصم ونافع نيست از فرمان خدای . الا من رحم . در او چند قول گفتند يكی استثناء منقطع است ومعنی آن است كه لا عاصم اليوم الا من رحمه . بمعنی لكن من رحمه الله فله من الله عاصم ووجهی دگر انكه . لا عاصم اليوم من امر الله . عاصم بمعنی معصوم است چنانكه عيشة راضية ای مرضية التقدير ولا معصوم اليوم من امر الله الا من رحمه الله ، بر اين قول استثناء متصل باشد قولی دگر آنست . لا عاصم اليوم من امر الله الا من رحمنا بنجاتنا يعنی لا عاصم اليوم من امر الله الا الله الذی رحمنا ونجانا من الغرق . ايشان در اين مناظره بودند كه موج در آمد وميان ايشان حايل گشت وغرق شد اگر گويند چگونه گفت نوح پسرش را كه با مادر كشتی آی با انكه خدای تعالی نهی كرد او را كه كافران را در كشتی برد گوئيم از اين دو جواب است يكی انكه اين بشرط ايمان گفت كه ايمان آر ودر كشتی آی تا نجات يابی جواب دوم انكه او منافق بود بظاهر ايمان گفتی با نوح او گمان برد كه مؤمن است اگر گويند پسر نوح چگونه ملجأ نشد با ايمان باحوال هايل كه ميديد جواب آن است كه گوئيم پسر نوح بان حال نرسيده بود كه ملجأ شود وملجأ انكس بود كه او را علم ضروری حاصل باشد بانكه اگر خواهد كه آنفعل كند منع كنند اورا يا مضرتی عظيم باو رسد از هلاك وتلف واما نفعی عظيم عاجل چنانكه كسيرا گويند نعم بگوی در جائی كه تو را زيان ندارد وملك همهٔ دنيا بستان وپسر نوح ندانست آن ساعت كه هلاك خواهد شدن نه بينی كه ميگويد . سأوی الی جبل يعصمنی من الماء . واميد نجات ميداشت وروا ميداشت كه آن از جملهٔ عجايب جهان است پس از اين وجه ملجأ نشد انكه چون مدت بر آمد وگفتند چهل روز بود وگفتند چهل روز از آسمان آب می آمد ودر هوا معلق می ايستاد وچهل شبانه روز آب از زمين بر آمد انگاه . التقی الماء علی امر قد قدر . انگه هر دو بر هم آمدند چون همه عالم آب گرفت وگفتند از كوهی كه از آن بلندتر نبود چهل گز بگذشت وهمهٔ عالم خراب شد وهمهٔ كافران هلاك شدند وخدای تعالی از ايشان انتقام كرد وكينه بكشيد ونوح مبتلا شد و قضای خدای تعالی برفت وحی بزمين كرد وآن بر سبيل توسع باشد بقوله . وقيل يا ارض ابلعی مائك ويا سماء . گفتند ای زمين آب خود فرو بر وای آسمان آب باز گير وبلع بگلو فرو بردن باشد واقلاع باز ايستادن بود يقال اقلع المطر والسحاب اذا كفّ . وغيض الماء . وان بكاهانيدن وبزمين فرو بردن است . واستوت علی الجودیّ ، وكشتی نوح بر كوه جودی راست شد و بايستاد . وقيل بعداً للقوم الظالمين ، گفتند هلاك باد گروهی ظالمان را مجاهد گفت كوهها متطاول شدند تا آب بايشان نرسد مگر كوه جودی كه او سر فرو برد بر سبيل تواضع آب از بالای همهٔ كوهها برفت وبجودی نرسيد واين بر سبيل تمثل باشد وچون رمزی تنبيهاً علی التواضع وترك الترفع در خبر است كه رسول ع گفت نوح ع اول روز رجب در كشتی نشست و بروايتی روز دهم از رجب نوح عم با جمله قوم آن روز روزه داشتند وكشتی ايشان را شش ماه می گردانيد در اواخر ذی الحجه بر جودی ايستاد ودر اخبار اهل بيت عليهم السلام آمده كه هشتدهم ذی الحجه بود كه آن روز نيز بشكر روزه داشتند . وقوله بعداً ، نصب او بر مصدر است بعد القوم بعداً وقيل ابعدهم الله بعداً علی مصدر محذوف الزوايد . ونادی نوح ربه ، ندا كرد وبخواند نوح عم خدای را گفت بار خدايا ، ان ابنی من اهلی . پسر من است واز اهل من است

و وعدهٔ توحق است یعنی آن وعدهٔ که دادی که . واهلك . که اورا واهل تورا نجات دهم
وتو حاکم ترو داور تر از همهٔ داورانی حق تعالی جواب داد و گفت . یانوح انه لیس من اهلك ، او از اهل تو نیست
که اورا عملی است نه صالح از من مخواه چیزی که تورا بان علمی نیست ومن تورا پند می دهم از انکه از جملهٔ جاهلان باشی
اگر سؤال کنند و گویند نه در این آیه تکذیب نوح است که نوح می گوید . ان ابنی من اهلی . خدای تعالی می گوید
، انه لیس من اهلك . دگر گفت ، فلا تسئلن مالیس لك به علم . از من چیزی مخواه که ندانی و نیز انکه گفت من تورا
پند دهم تا از جملهٔ جاهلان نباشی جواب از این چیست گوئیم از سؤال چند جوابست یکی انکه گفت . انه لیس من اهلك .
مراد آن است که او نه از آن اهل است که من تورا وعده داده ام بنجات ایشان بل از آن است که استثنا کردم اورا
بالا که ، الا من سبق علیه القول . اگر این وعدهٔ مطلق بودی این ایهام افکندی نوح پنداشت که او از جملهٔ آنان است
که موعود است بنجات ایشان فی قوله . قلنا احمل فیها من کل زوجین اثنین واهلك . پس نوح ع باهل آن خواست
که فرزند من است و از پشت من است و خدای آن خواست که نه از آن اهل است که وعدهٔ نجات بایشان متعلق است
پس خدای تعالی نفی کرد بر این وجه انچه او اثبات کرد بر این وجه تناقضی وتنافی میان این دو چیز نیست و این
تاویل روایت کرده اند از عبدالله عباس و جماعتی مفسران جواب دگر از او آن است که . لیس من اهلك ای
لیس علی دینك ، او بر دین تو نیست و اهل تو آن باشد که بر دین تو باشد پس کفر او او را بدر آورد از انکه او را
حکم اهل باشد و بیان این وجه آن است که گفت . انه عمل غیر صالح . بر سبیل تعلیل گفت برای انکه گفت او را
عملی است نه صالح و باین تعلیل روشن میشود که مراد نه نفی نسبت است نفی دین است و این تأویل نیز روایت کرده اند
از جماعتی مفسران وجهی دگر گفتند مراد نفی نسبت است وانکه بر حقیقت فرزند تو نیست و اغما بر فراش تو زاده است
و این وجه روایت کرده اند از حسن و ابن جریج و مجاهد و این وجه نیك نیست برای انکه منافی ظاهر قرآن ست
برای انکه خدای تعالی اطلاق کرد و گفت . ونادی نوح ابنه ، اطلاق کرد بر او نام بنوت و اگر نوح مطلع نبود بر ین
خدای داناست اگر بر حقیقت پسر او نبودی نگفتی ابنه و انانکه این قول گفتند خیانت زن نوح و زن لوط تفسیر بر فجور
و زنا کردند فی قوله . فخانتاهما . و این معتمد نیست برای انکه خدای تعالی باید که ایشان را از این منزه دارد این
منفر است غایت تنفیر و عبدالله عباس تفسیر این خیانت بر آن داد که زن نوح قوم نوح را خبر دادی بر انکه او
دیوانه است و زن لوط قوم لوط را خبر دادی بمهمانان پس این وجه معتمد نیست و آن دو وجه اول معتمد است ، اما
قوله انه عمل غیر صالح . بعضی مفسران گفتند که این هار اجع است با سؤال یعنی سؤال مکن تو مرا چیزی که تورا بان
علم نباشد عملی است نه صالح انکه آنانکه بنوت حقیقی نگفتند و ولادت فراش گفتند معنی آن است که . انه من عمل غیر
صالح . یعنی الفجور و این وجه سدید نیست از آن وجوه که گفتیم پس معنی آن است که انه ذو عمل غیر صالح علی حذف
المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه چنانکه خنساء گفت ، مالم سقب علی بو تطیف به . فقد ساعدتها علی التحنان اظهار
. ترتع مارتعت حتی اذا ادکرت . فانما هی اقبال و ادبار . ای ذات اقبال و ادبار . اما بر قرائت انکس که خواند ، انه عمل
غیر صالح ، علی الفعل معنی ظاهر باشد که مراد این است بر این معنی که ما گفتیم و مراد آن باشد که . انه عمل عملاً غیر
صالح علی حذف الموصوف و اقامة الصفة مقامه . و عرب چنین بسیار کنند چنانکه عمرو بن ابی ربیعة المخزومی گفت
. ایها القائل غیر الصواب . اخر النصح و اقلل عتابی . و کقول الاخر ، کم من ضعیف العقل منتکث القوی . ماان
له نقض و لا ابرام . اگر گویند چون معنی بر این وجوه است که گفتی چرا گفت . فلا تسئلن مالیس لك به علم انی
اعظك ان تکون من الجاهلین ، و نوح چرا گفت ، رب انی اعوذ بك ان اسئلك مالیس لی به علم الایة . جواب

گوئیم نه ما بیان کردیم اند جای که واجب نباشد که نهی آن را کنند که او مباشر بود فعل منهی عنه را و از انجاست که ما
گوئیم رسول ع داخل است در نواهی قرآن و نهی متعلق است باو و او را در آن لطف است و اگرچه دانست که او
هرگز ارتکاب آن نکرده است و معلوم از حال او آن است که نکند ولیکن چون خدای تعالی داند که او را در آن لطف
است این نهی بکند تا آن لطف حاصل شود و هم چنین در معنی استعاذت نوح واجب نکند که او پناه با خدای از آن دهد
که تعاطی کرده باشد بل روا بود که پناه با خدای دهد از چیزی که هرگز نکرده باشد چنانکه یکی از ما پناه با خدای
دهد از جذام و جنون و علتها دیگر و اگرچه هرگز او در آن علتها نبوده باشد قوله . قیل یانوح اهبط بسلام منا
الایة . حق تعالی در این آیه گفت نوح را گفتند و این قول یا خدا گفته باشد یا فرشتگان بفرمان خدا اهبط از کشتی
فرود آی چون کشتی بعزات مرکوبی نهاد نزول او را از آن هبوط خواند چون کسی که از بلندی فرود آید بسلام
ای بسلامة منا یعنی در حالی که حال سلامت باشد و روا بود که با بمعنی مع بود ، و برکات علیك ، و برکاتی بر تو جمع
برکت باشد یعنی ثبات خیر و منافع من برك البعیر و هو ثباته و مقامه ، و علی امم ممن معك . و بر امتانی که با تو اند و من
تبیین را باشد . و امم سنمتعهم . و امتانی و گروهی که از فرزندان ایشان باشند و از پس ایشان آیند که ما ایشان را تمتع و
برخوردار خواهیم گردانید از جملهٔ کافران که در دنیا باشند انکه از ما ایشان را عذاب الیم دردناك رسد و جماعتی
مفسران گفتند این سلام متناول است آن را که در کشتی بودند با او و فرزندان ایشان را از مؤمنان تا بدامن قیامت
و همچنین در مثل آن عذاب خواهند بودن هرچه از فرزندان آن قوم از کافران تا بدامن قیامت ، اما قول انکس که
گفت آن عذاب همه بر سبیل عقوبت بود بالغ را و طفل را قول او خطاست برای انکه اگرچه عام بود و جهش مختلف
بود عقلا را بر سبیل عقوبت بود و کفار را بر کفرشان و اطفال و مجانین و بهایم را و آنان را که عاقل و مکلف نبودند
بر سبیل امتحان باشد و اعتبار آنان که آن شنوند و در برابر آن اعواض عظیم باشد ایشان را و عذاب مشتمل باشد
بر عقوبت و بر امتحان قوله . تلك من انباء الغیب . تلك اشارت است بان قصص و آیات و اخبار و من تبعیض راست ،
نوحیها الیك . ما آن را وحی میکنیم بتو . ما کنت تعلمها انت و لا قومك من قبل هذا . تو و قوم تو از پیش این نداندستی
صبر کن ای محمد که عاقبت نیك متقیان و پرهیزکاران را خواهد بود . و در آیه تنبیه است بر معجزهٔ رسول ع و انکه او
قوم را خبر داد از غیب و اخبار گذشتگان و خبر مطابق مخبر بود و معنی وحی اینجا القاء و انزال است از آسمان
بر او قوله تعالی

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ *
و بسوی عاد برادر ایشان هود گفت ای گروه بپرستید خدا آن نیست برای شما خدائی غیر او نیستید شما مگر دروغگویان
يَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ . وَيَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا
ای گروه نمیخواهم از شما بر آن مزدی نیست مزدم مگر بر آنکه آفریدمرا آیا پس نمی فهمید وای گروه استغفار کنید
رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا
پروردگارتانرا پس توبه کنید بسویش که میفرستد از آسمان بر شما باران و میافزاید شمارا قوتی باقوت شما و بر نگردید
مُجْرِمِينَ * قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ *
مجرمان گفتند ای هود نیاوردی مارا معجزه و نیستیم ما ترك كننده خدایان خودرا از گفتارت و نیستیم ما مر تورا گروندگان
إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ
بدرستی که نمیگوئیم مگر رسانده است پارهٔ خدایان ما بدی گفت من گواه میگیرم خدارا و گواه باشید که منم بیزار از آنچه انباز میگیرید

مِنْ دُونِهِ فَكِيدُونِي جَمِيعاً ثُمَّ لَا تُنْظِرُونِ * اِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّٰهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ اِلَّا
ازغیراو پس مکر کنید مرا همکی پس مهلت ندهیدمرا بدرستیکه من توکل کردم بر خدا پروردکارم وپروردکارشما نیست جنبنده مکر

هُوَ اٰخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا اِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ اَبْلَغْتُكُمْ مَا اُرْسِلْتُ بِهِ اِلَيْكُمْ
اوست کیرنده موی پیشانی اورا بدرستیکه پروردکارمن بر راه راست است پس اکر برکردید پس بتحقیق رسانیدم بشما آنچه را که فرستاده کردیدم بان بسوی خدا

وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْماً غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئاً اِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ * وَلَمَّا جَاءَ
وخلیفه کرداند پروردکارم کروهیرا غیرشما وضرر نرسانیدش چیزیرا بدرستیکه پروردکارمن بر هر چیزی نکهبان است وچون آمد

اَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُوداً وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ * وَتِلْكَ عَادٌ
فرمان ما نجات دادیم هودرا و آنانکه کرویدند بااو برحمت ازما ونجات دادیمشان ازعذاب سخت واین است عاد

جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا اَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ * وَاُتْبِعُوا فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً
که انکار کردند بآیات پروردکار خود و نافرمانی کردند رسولانشان را وپیروی کردند فرمان بر کردن کش عنیدرا وپیروی کرده شدند دراین دشت دنیا لعنت

وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَلَا اِنَّ عَاداً كَفَرُوا رَبَّهُمْ اَلَا بُعْداً لِعَادٍ قَوْمِ هُودٍ * وَاِلَى ثَمُودَ اَخَاهُمْ صَالِحاً قَالَ
وروز قیامت بدانکه قوم عاد کافر شدند بدانکه دوری مر عادرا قوم هود وبسوی ثمود برادرشان صالح کفت

يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ هُوَ اَنْشَاَكُمْ مِنَ الْاَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ
ای کروه بپرستید خدارا نیست برای شما هیچ خدائی غیراو اوپدید کرد شمارا اززمین وزندکانی دادتان درآن پس استغفار نمائیدش

ثُمَّ تُوبُوا اِلَيْهِ اِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ * قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوّاً قَبْلَ هٰذَا اَتَنْهٰينَا اَنْ نَعْبُدَ مَا
پس توبه کنید بسویش بدرستیکه پروردکارمن نزدیك اجابت کننده است کفتند ای صالح به تحقیق بودی درمیان ما امیدوار پیش از این آیانهی میکنی مارا که بپرستیم

يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَاِنَّنَا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا اِلَيْهِ مُرِيبٍ * قَالَ يَا قَوْمِ اَرَاَيْتُمْ اِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ
آنچه بپرستید پدران ما وبدرستیکه ماایم هرآینه درشك ازآنچه میخوانید مارا بسویش بیکمان کفت ای کروه آیاچه دیدید اکر باشم بر حجتی

مِنْ رَبِّي وَآتَانِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللّٰهِ اِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ * وَيَا قَوْمِ
ازپروردکارم ودادمرا ازخود رحمت پس کیست که یاری کندمرا ازخدا اکر نافرمانی کردم پس نمی افزائیدم غیرزیانکاری وای کروه

هٰذِهِ نَاقَةُ اللّٰهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَاْكُلْ فِي اَرْضِ اللّٰهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَاْخُذَكُمْ عَذَابٌ
این است شترخدا برای شما آیتی پس واکذاریدش بخورد در زمین خدا ونرسانیدش بدی پس بکیرد شمارا عذاب

قَرِيبٌ * فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلٰثَةَ اَيَّامٍ ذٰلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ * فَلَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا
نزدیك پس پی کردندش پس کفت بهره مندشوید درخانه خودسه روز این است وعده غیردروغ پس چون آمد فرمان ما

نَجَّيْنَا صَالِحاً وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ اِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ *
نجات دادیم صالح را وآنانکه کرویدند باو برحمت ازما واز رخواری آن روز بدرستیکه پروردکارت اوست توانای عزیز

وَاَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَاَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ * كَاَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا اَلَا اِنَّ ثَمُودَ
وکرفت آنانرا که ستم کردند نعره پس صبح کردند درخانه های خود مردکان کویانبودند درآن بدانکه قوم ثمود

كَفَرُوا رَبَّهُمْ اَلَا بُعْداً لِثَمُودَ *
کافر شدند بپروردکارشان بدانکه دوری مر ثمودرا

قوله تعالی والی عاد . تقدیر آن است که ، وکذلك ارسلنا الی عاد عطفاً علی قوله و لقد ارسلنا نوحاً الی تعلق دارد
باین فعل محذوف و هوداً سم است و منصوب باین فعل محذوف است وقوله اخاهم یعنی اخوت نسب نه اخوت دین

برای انکه ازیك قبیله بودند وخویشان بودند چنانکه رسول عم ازقومش بود واورا بایشان فرستادند او چون بایشان
آمد کفت یاقوم خدای را پرستید که شمارا جزاو خدائی نیست غیره وغیره خواندند و بیان این برفت انکه بجر خواند
برصفت مجرور وانکه برفع خواند استثناست من غیر موجب برای انکه ما نفی است ومن زیادت است واین امر باشد
بتوحید یعنی اعبدوا الله وحده انکه ایشان را کفت که شما انچه می کوئید جز دروغ وافترا و فرا بافتن نمی کنید یعنی در
دعوی الهیت کردن در حق آن بتان وخدای تعالی هود را بعاد فرستاد ومسکن ایشان میان شام و یمن بود جائی که آن را
احقاف کویند وایشان خداوندان باغ وبستان بودند وزروع واشجار واورا بدروغ داشتند خدای تعالی ایشان را
بباد هلاك کرد چنانکه در تنهای ایشان میرفت و بز ایشان بیرون می آمد واحشا و امعاء ایشان پاره پاره می کرد وقصه
این رفته است . قوله یاقوم لا اسئلکم علیه اجراً ، خدای تعالی در این آیت حکایت قول هود عم باز کرد که او قوم خود را
چه کفت کفت ای قوم من شمارا براداء رسالت که میکنم ازشما مزدی نمیخواهم وهیچ جعلی طمع ندارم ومزد و
ثواب من نیست مکر بر آن خدای که مرا آفرید واجر واجرت مزد عمل باشد وفطر آفریدن وشکافتن وخمیر فرا کردن
باشد واصل شکافتن است قال الله تعالی . اذا السماء انفطرت وقوله هل تری من فطور ، ای من شقوق واین نیز که بمعنی
خلق است هم ازانجاست برای انکه بان ماند که مقدور معدوم در کتم عدم است حق تعالی آن را می بشکافد وازاو بیرون
می آرد علی سبیل التوسع و التشبیه و نیز انکه خمیر فرا کردن است هم دراو معنی شقست وفطیر فعیل باشد ازاو بمعنی
مفعول انکه برسبیل تقریع و ملامت کفت ایشان را . افلا تعقلون . خرد ندارید شما یعنی خرد کار نمی
بندید که اندیشه کنید که انکس که ازبی طمعی کاری کند وشمارا با چیزی دعوت کند بباید دانست که
غرض او نفع شماست نه نفع خود اورا اجابت باید کردن و مخالفت نکردن انکه کفت . و یاقوم
استغفروا ربکم ، ای قوم و ای جماعت استغفار کنید و ازخدای تعالی آمرزش خواهید انکه توبه کنید باو
وآن وجوهی که در جواب این سؤال کفتند که چرا تکرار کرد استغفار و توبه بیك جای بکفت و مراد ازهر دو یکی است
دراول سورة برفت فی قوله ویاقوم استغفروا ربکم ثم توبوا الیه . یرسل السماء علیکم مدراراً . تا باران را فرود
آرد برشما بیان عرب ابر را سماء خواند برای انکه هرچه بالای مرد باشد اورا سایه کند آن را سماء میخوانند و
باران را سما خواند برای انکه عرب چیزی را بنام چیزی بخواند چون میان ایشان ادنی ملابستی ومناسبتی باشد و
قوله . یرسل . درمحل جزم است برای جواب امر وکسر او برای التقاء ساکنین است که لابد تحریك بایست کرد
والمجزوم اذا حرك حرك بالکسر . وقوله مدراراً . مفعال باشد من الدر واصله اللبن یقال در دره ای کثر
لبنه وسال ودر اذا سال ومطر در ودرور ومدرار آهر دو بناء مبالغت است وقال . اجادبویل مدجنة فدرت . علیهم
صوب سارية درور . ونصب او برحال است ، ویزدکم قوة الی قوتکم . وایشان را استدعا بباران برای آن کرد
که ایشان اصحاب زروع وبساتین واشجار بودند ونیز بیفزاید شمارا قوة باقوتتان برای آن کفت که ایشان را قوت
عظیم بود وباز کفته بودند بقوت وجسامت ومردمان بغایت طویل وعریض بودند ، لا تتولوا مجرمین . و
اعراض مکنید ازمن وعدول ازدعوت من درآن حال که مجرم باشید وکناه کار ونصب او برحال است . قالوا
یاهود . ایشان جواب دادند و کفتند ای هود تو بینتی وحجتی بما نیاوردهٔ تا مارا کردن باید نهادن وطاعت داشتن
تورا ودروغ کفتند که او آیات و بینات ومعجزات وبراهین آورد جز که ایشان کفتند سحر است وشعبده است
. وما نحن بتارکی آلهتنا . وما خدایان خود را بقول تو رها نکنیم . وبعضی کوفیان کفتند عن بمعنی با است وباین
تعسف حاجت نیست برای انکه باین ظاهری که هست معنی دار است عن قولك یعنی ازسبب کفتار تو وما تو را باور

نداریم وتصدیق نکنیم که تو میگوئی . ان نقول ، ان بمعنی ما نافیه است مانمیگوئیم درحق تو الاانکه بعضی خدایان ما
تورا بدی رسانیده‌اند ومراد بسوء درآیت جنون ودیوانگی است یعنی ازآن سبب که توایشانرا دشنام میدهی و
میگوئی خدایان نیستند ایشان تورا دیوانه بکرده‌اند این ندانستند که دیوانگی بخدایتعالی تعلق دارد وجزخدای
قادرنباشد برازالت عقل این اندیشه نکردند که این بتان جمادند واین نتوانند کردن ونه کمتر ازاین وبرای این
ایشان پیغمبران را باجنون نسبت کردند که ایشان را بدیع می آمد که پیغمبر باشد ازبشر واستبعاد واستبداع که آمد
ایشان را پنداشتند که آن حدیث ازحدعقل بیرون است ازآنجا گفت قدیم تعالی . وماصاحبکم بمجنون . هود
علیه السلام بجواب ایشان گفت ، انی اشهدالله . من خدای را گواه میکنم وشما نیز گواه باشید که من بیزارم از
آنانکه شما ایشان را انباز خدای کرده‌اید ازبتان دون خدای عزّ وجل وازآنانکه فرود آنند اگر گویند چگونه
گفت خدای را بگواه کردم وشما گواه باشید وچه نسبت باشد میان گواهی ایشان وگواهی خدا جواب آن است که
اشهدالله برای مبالغه گفت واشهدوا برای آن گفت که ایشان خصم بودند وچون خصم گواه باشد اگر گواهی بدهد
تسلیم کرده باشد واعتراف آورده انکه بازنمود که خدایتعالی یار اوست وصرف کید ایشان کند گفت . فکیدونی
جمیعاً . همه مجتمع شوید ویکبار بامن کید کنید ومرا مهلت مدهید واگرچه صورت اوامر است نهی است وتهدید
کقوله تعالی . اعملوا ماشئتم . وانظار امهال باشد من قوله . رب انظرنی الی یوم یبعثون ، ومعنی آنست که
اجعلنی ناظراً ای منتظراً لحلول الأجل بالمهل . ولاتعجل علیّ . همزه تعدیه را باشد واصل او از نظر باشد بمعنی
انتظار وبعضی مقریان وقف کردند علی قوله ، مماتشرکون . وآن را آیتی گفتند انکه ابتدا کردند . من دونه
فکیدونی . ومعنی انکه شما اگر توانید بدون خدای بامن کید کنید یعنی کید شما برمن کارگر نیاید چون خدایتعالی
بامن باشد باشما نباشد وخدای را درآن کید که شما کنید صنعتی نباشد یعنی من ازکید شما نه اندیشم چون خدای
تعالی بمن خیر خواهد انکه بگفت سبب امن من وپناه من والتجاء من باکیست . انی توکلت علی الله . من برخدای
توکل کرده‌ام وپشت باو بازداده‌ام که خدای منست وخدای شما برای انکه هیچ جانوری نیست والا ناصیةاو بدست قدرت
اوست وناصیه موی پیشانی باشد واصل کلمه من المناصات است وآن اتصال بود یقال مفازة تناصی ای تتصل بأخری قال
الراجز ، فی تناصیها بلادفی ویصنو نه انصوه نصوا . اذا تصلت به قال ذوالرمه ینصوها الجماهیر وقال ابوالنجم ،
ان یمس رأس اشمط العناصی . کانما فرّقه مناصی . ای مجاذب وتخصیص ناصیه برای آن کرد که این عبارتی باشد
بنزدیک ایشان ازاذلال وقهر خصم وآن راکه ناصیةاو بگرفتند اوبغایت مذلت ومقهوری باشد فراگفت عبارة
عن القدرة این عبارتی است ازانکه او مالک ایشان است وقادر برایشان چنانکه گویند ، بیده ازمة الأمور . واین
جریر گفت عبارتست چنانکه گویند قهر واذلال نه بینی که عرب آنرا که باسیری بگیرد اورا موی پیشانی ببرند ودرآن
مذلتی دانند واین خواست شاعر که گفت . وان لم انا جرها فخر والمنی . وقوله انّ ربی علی صراط مستقیم ،
کنایت است ازعدل وراستی یعنی بنگردد ونه پیچد وازاین کار ظالم را جابر خوانند که او بگردد وبرگردد وجار
اذا عدل باشد من العدل یعنی خدای من ازعدل وراستان عدول نکند کالماء علی سوآء السبیل لایعدل یمیناً ولاشمالاً ،
وبعضی دگر گفتند درکلام اضماری هست والتقدیر ان ربی یهدی علی صراط مستقیم اویحث علی صراط مستقیم واین
وجه ضعیف است برای انکه درکلام دلیلی نیست براین محذوف ومعنی آنست که خدای من اگرچه قادر است برهمه
چیز ازخیر وشر ونیک وبد جز فعل حسن واختیار خیر وعدل نکند قوله . فان تولوا . دراو خلاف کردند بعضی
مفسران گفتند هم ازجملهٔ حکایت کلام هود است که او گفت قومش را اگر شما تولی وعدول واعراض کنید از

من وازاجابت دعوت من فقد ابلغتکم من بشما رسانیدم انچه مرا بان فرستاده‌اند زجاج گفت این خطاب رسولست
که میگوید باقوم خود ، فان تولوا والتقدیر فان تتولوا . واگر شما اعراض وعدول کنید ویک تا بیفکنند چنانکه
عادت ایشانست درحذف تاء تفعل انکه اضماری باشد وآن آن بود که . فقل لهم قد ابلغتکم . تو بگو ای محمد که
من بشما رسانیدم آنچه مرا بان فرستاده‌اند انکه کلام دیگر مستأنف آغاز کرد برای انکه فادر جواب آن برفت برای
آن فعل مستقبل مرفوع است والتقدیر وانّ ربی یستخلف قوماً غیرکم : خدای من خلیفه کند قوم دگر جز شمارا
یعنی شمارا ببرد وگروهی دگر بیاورد . ولاتضرّونه شیئاً . وشما خدای را هیچ مضرت وگزند نتوانید کردن که
خدای من برهمه چیز نگاه بانست انکه گفت چون مدت آن کافران بسر آمد ووقت هلاک ایشان درآمد ما فرمان
دادیم بهلاک ایشان هود را گفتیم ازمیان ایشان برو که تا تو آنجا باشی هلاک نفرستیم وحقتعالی هیچ امت را هلاک نکرد
وپیغبر ایشان درمیان ایشان بود . فلما جاء امرنا نجینا هوداً ، چون فرمان ما آمد هود را برهانیدیم وآنانرا که
ایمان آورده بودند باو برحمت وبخشایش ما . ونجیناهم . وبرهانیدیم ایشانرا ازعذابی غلیظ درشت سطبر واین
عبارتست ازعظم وشدت عذاب انکه بازنمود که آن عذاب وهلاک ایشانرا بظلم نبود بل بعدل واستحقاق بود گفت
. وتلک عاد ، آن قبیله عاد است وعاد نام مردی بوده است انکه نام قبیله شد وازجملهٔ آن اسماء است که در او مخیر باشند
بین الصرف وترکه برای خفتش کنوح ولوط ورعدوهند ودرشعر آمده است غیر مصروف گفت آن عاد بودند که
جحود کردند بایات خدای وکافر شدند بمعجزات انبیا وعاصی در پیغمبران ومتابعت کردند هر جبّاری وظالمی و
متکبری عنیدی ستیزه کشی را وعنید وعنود ستیزه کش باشد من العنود والعند وهما مصدران قال انّی کبیر لااطیق
العندا . انکه حقتعالی گفت ، واتبعوا فی هذه الدنیا لعنة . گفت دردنیا انچه ایشان کردند لعنت دردنبال ایشان
داشتند ونصب لعنت برمفعول دوم اتبعوا است ؛ ویوم القیمة ، ونیز درروز قیامت ونصب او برظرف است
انکه گفت . الاانّ عاداً . عاد بخدای خود کافر شدند والتقدیر بربهم جز آن است که چون حرف جر بیفکندند
فعل برسید وعمل بکرد چنانکه گفت . واختار موسی قومه سبعین رجلاً والتقدیر من قومه وکقوله لاتعزموا عقدة
النکاح ای علی عقدة النکاح . وروا باشد که حمل کرده باشد برمعنی والمعنی جحدوا ربهم وانکروه که کفر بمعنی جحود
باشد . الابعداً ای هلاکاً یقال سحقاله ، وبعداً هلاک باد اورا دعاء عظیم است بهلاک ونصب او برمصدر است قوله
. والی ثمود اخاهم صالحاً . گفت وبثمود فرستادیم برادر ایشان را صالح او هم آن گفت قوم خود را که هود گفت
قومش را ای قوم خدای را پرستید که شما را جز او خدائی نیست دگر وکلام در غیره وغیره برفت انکه جهت استحقاق
عبادت او باز گفت که از آنجا واجب است شمارا پرستیدن . هو انشأکم من الارض . او آفرید شمارا از
زمین مراد خلق آدم است ازخاک واو پدر ایشان وجز ایشان بود وبعضی دگر گفتند من بمعنی فی است والمعنی
خلقکم فی الارض . واین قول ضعیف است ، واستعمرکم فیها . ای جعلکم عمارها ومکنکم من عمارتها . وشمارا معمار
زمین وساکنان زمین کرد وتمکین کرد شمارا ازعمارت آن واستعمار طلب عمارت باشد ازکسی مجاهد گفت کلمه
ازعمر است . ای استبقاءکم فیها . شمارا معمر کرد وعمر درازرها کرد وبراین قول استفعل بمعنی فعل باشد . ای عمّرکم فیها ،
ودرآیت دلیل است برفساد قول انکس که تحریم مکاسب گفت چه اگر حرام بودی خدای تعالی منت ننهادی بر
بندگانش باین معنی واین تمام نشود بی مکاسب واشغال باو . فاستغفروه . ازاو آمرزش خواهید ویاد راو گریزید
وکلام دران برفت که خدای تعالی نزدیک است ازروی رحمت واجابت دعوت وبمعنی عالمی وپاسخ کننده
دعاست یعنی دعاء داعیان را بشنود زود وبحسب مصلحت اجابت کند وگفتند بلاد ثمود بوادی القری بود میان

مدینه وشام وعاد بیمن بودند انکه حق تعالی حکایت آن جواب کرد که ثمود دادند صالح را گفتند قوم صالح اورا
که تو درمیان ما مردی بودی که بتو امیدها داشتیم ازباب خیر وصلاح وچیزهائیکه راجع باشد بامنافع ما ومارا از تو
این توقع نبود که تومارا نهی کنی از عبادت معبودان که پدران ما آن‌را پرستیده‌اند برای این گفتند که بتو امید
خیر داشتیم ازانکه اورا تربیت درمیان ایشان بود وبهمه نوع اورا آزموده بودند واورا امین وپارسا وجامع
یافته بودند خصال خیررا وخدای تعالی بهر قومی پیغمبری که فرستاد آن‌را فرستاد که ایشان براحوال او مطلع بودند و
اورا شناختند ونسب اودانستند وسیرت وطریقه وصلاح وسداد او معلوم ایشان بود تا بوقت انکه او دعوی کند
قریب‌تر باشند باجابت دعوت او والرجاء والطمع نظایر انکه ازآن نیکو سیرتی او ایشان‌را بدیع آمد که او کاری نو مستبدع
آرد بصورت استفهام درمعنی تقریع گفتند . اتنهانا . مارا نهی میکنی این کی توقع بود مارا از تو که مارا از دین
پدران منع کنی انکه گفتند ما ازانکه تو مارا بان میخوانی درشکیم واین برای آن گفتند که ایشان‌را اول ازدین او وانچه
خلق را بان دعوت کرد خبری نبود چون او دعوی کرد ومعجز نمود وبینت ابراز کرد ایشان نظر بکردند تا علم حاصل
شدی ایشان‌را آن بدیدند وآنچه برآن بودند ازپدران میراث یافته بودند متردد شدند شک آمد ایشان‌را انکه وصف
کردشک را بانکه ریب است والریبة التهمة شکی ایهام افکننده یعنی شکی که تهمت می‌افکند مارا درکار تو
واین برسبیل مبالغت باشد صالح عم جواب داد وگفت ایشان‌را . یاقوم ارأیتم . ای قوم می‌بینید یعنی چه گوئید
وچه رأی بینید چنانکه یکی ازما گوید . ارأیت لوکنت صادقا فیما اقول وانت تکذبنی الیس یلحقک العتب والملامة .
چه گوئید اگر من صادقم دراین دعوی وتومرا تکذیب میکنی نه مستحق ملامت باشی معنی این لفظ هرکجا آمد وهرکجا
خواهد آمدن اینست ودرخبر جای مفعول او محذوف بود حذفا لازما والتقدیر ارأیت الرأی . ان کنت علی بینة
من ربی . اگر چنانکه بربینت وحجت وبرهان باشم ازخدای خود وخدای تعالی مرا ازنزدیک خود رحمتی داده است
یعنی نبوت وپیغمبری ودگر جای نبوت را رحمت خواند فی قوله . اهم یقسمون رحمة ربک الایة . فمن ینصرنی . این
فا جواب شرط است فی قوله ان کنت علی بینة واتانی عطف است برشرط واین جمله که فمن ینصرنی است درجای
جزاء اول افتاد ومن استفهامی است ومراد نفی وجحد المعنی فلا ناصر لی ولا ینصرنی احد من الله وقوله ان عصیته
شرط دگر است وجزای او هم مثل این باشد که رفت فی قوله فمن ینصرنی ولیکن دوم بیفکندند اتکالا علی الاول
لدلالته علیه گفت اگر چنانکه من برحق باشم واین نبوت مرا رحمت خداست انکه من عاصی شوم برای شما
ونگاه داشت جانب شما واین رسالت را ادا نکنم کیست که او مرا ازخدای پناه گیرد ویاری کند انکه گفت . فما
تزیدوننی غیر تخسیر . انکه نیفزائید جز خسارت وزیان کاری باین حجت که شما دارید ازاقتدا بپدران خود ودردین
بتقلید ایشان بودن وطریقه ایشان سپردن این قول مجاهد است حسن گفت معنی آن است که اگر من این کنم بمثابت کسی
باشم که او زیان کند یکبار پس ازدیگر تازیانش برزیان بیفزاید برسبیل مبالغه بعضی دگر گفتند معنی آن است که شما نه
بیفزائید مرا مگر نسبت من شمارا باخاسرین یعنی اگر فرمان خدا را رها کنم وفرمان شما کنم دردست من فردا همین ماند
که شمارا خاسر خوانم بانچه مرا گفته باشید . وهذا من باب کفرته وفسقته وفجرته ای حکمت بکفره وفسقه وفجوره
وسمیته ذلک . انکه درآمد وحدیث ناقه گفت پس آنانکه ایشان اقتراح کردند ودرخواستند وگفتند مارا ناقه باید ازاین
براین صفت وبراین شکل چنانکه قصه او درسورة اعراف برفت گفت این ناقة خداست واین را اضافت تخصیص
گویند اگر چه عالم همه ملک وملک خداست وهمه شتران را خدا آفرید ولیکن آن‌را بخود اضافت برای آن کرد که چنانکه
آن ناقه آفرید مخترع بخرق عادت دیگر شتران را نیافرید بعضی دگر گفتند برای آن بخود اضافت کرد وحوالت که آن‌را

مالکی دیگر نبود چنانکه دگر نوق را مالکی باشد وجهة استحقاق ملکی دارد بعضی دگر گفتند برای انش بخود اضافت
کرد که دراو آیتی وبرهانی ومعجزه بود ازجهة او مرصالح را علیه السلام گفت این شتری است خدای را او آیتی ومعجزه
شمارا ونصب او برحال است وعامل دراو آن فعل که هاء تنبیه یا ذاء اشارت متضمن است آن‌را والتقدیر انبه علیها واشیر
الیها آیة واین حال باشد ازمفعول کقولک ضربته مجردا من ثیاب . فذروها . رها کنید اورا تادر زمین خدای
میخورد ومیچرد ازآب وگیاهی که خدای تعالی مباح کرده است وتأکل بجزم ورفع خواندند جزم برجواب امر ورفع
برحال والتقدیر فذروها آکله ومثله قوله ولا تمنن تستکثر فی قرائة من رفع التقدیر مستکثرا وتستکثر فی قرائة
من جزم علی جواب النفی . ولا تمسوها بسوء . وآن‌را دست دراز نکنید ورنج مرسانید باوازنی کردن وکشتن
ورنجه داشتن یقال مسته بکذا اذا مسه به ومسه کذا من الهامة اذا اصابه وبا تعدیه راست .
فیأخذکم . نصب او برجواب بفاست باضمار ان وفا در جواب شش چیز نصب کند باضمار ان وآن امر است
ونهی واستفهام وعرض وجحد وتمنی که پس بگیرد شمارا عذابی نزدیک باین التفات نکردند واین امر را امتثال
نکردند وبکشتند این شتر را . فعقروها . پی کردند اورا صالح گفت . تمتعوا فی دارکم ثلثة ایام . درسراهای
خود سه روز تمتع وبرخوردار باشید یعنی بیش ازسه روز شمارا زندگانی نمانده است این وعده است نه
دروغ وعقر قطع رگی باشد که دراو تلف نفس بود گفته‌اند عقر بجای نحر بکار دارند وتمتع التذذ باشد بمشتهیات
وانتفاع ازمدرکات ودردارکم دوقول گفتند یکی فی دارکم المسکونه دوم فی دار الدنیا . وقوله ثلثة ایام
الاصل ثلثة ایوام فی جمع الیوم کقوم واقوام الا آن است که واورا برای مجاورت یا قلب کردند بایا انکه
ادغام کردند یارا دریا وقوله . وعد غیر مکذوب . ای غیر مکذوب فیه برای انکه وعد خبر باشد یقال کذبته الحدیث
متعدی باشد بدو مفعول . فلما جاء امرنا . چون فرمان ما بیامد وموجب هلاک ایشان ازطغیان وعصیان بغایت
رسید وشتر را بکشتند ما صالح را گفتیم ازمیان ایشان برو ونیز آن مؤمنان را که با او بودند خلاص ونجات
دادیم ایشان‌را برحمت خود وبرهانیدیم ایشان‌را ازخزی ونکال وهلاک آن روز وقراء مدینه الا اسمعیل وکسائی
وبرجمی وشمونی خواندند . یومئذ . بفتح میم وباقی قراء خواندند یومئذ بجر میم آنجا ودرسورة المعارج اما انکه مجرور
خواند گفت یوم اسمی است معرب مضاف الیه آنچه باو اضافت کردند آن‌را مجرور دارد فی قوله . من عذاب
یومئذ ومن خزی یومئذ ومن فزع یومئذ . وآنانکه بفتح میم خواندند مبنی کردند یوم را لاضافته الی اسم مبنی
وگفتند کما ان المضاف یکتسب من المضاف الیه التعریف والتنکیر ومعنی الاستفهام والجر فی قولهم غلام من یضرب وغلام
من تضرب اضرب فکذلک یکتسب منه الاعراب والبناء اذا کان من الاسماء السابقة المبنیة نحو این وکیف واذا کان
المضاف مخصوصا نحو رجل وغلام لم یکتسب منه البناء واین بیت برهردو وجه روایت کردند که شاعر گفت شعر . علی
حین عاتبت المشیب علی الصبی . وقلت الما اصح والشیب وازع ، واین ازجملهٔ ظرف متسع است کقوله تعالی
بل مکر اللیل والنهار . برای انکه مکر درشب وروز واقع نبود همچنین خزی وعذاب وفزع درروز واقع بود از روز واقع
نبود ومثله قوله . یاسارق اللیلة اهل الدار المعنی فی اللیلة . واین را شرح رفته است همانا درفاتحة الکتاب فی قوله
مالک یوم الدین . که ان نیز هم ازظرف است . ان ربک هو القوی العزیز . که خدای تو قوی وقادر وقاهر است و
عزیز وغالب کس اورا غلبه نتواند کرد انگه بیان کرد که ایشان‌را چگونه هلاک کرد گفت بگرفت ایشان‌را صیحة
وآن آوازی عظیم باشد خارج ازدهن حیوانی گفتند جبرئیل عم بانگ برایشان زد یک بانگ درآخر شب همه بر
جای بمردند . وقوله فاصبحوا فی دیارهم جاثمین . ای خامدین میتین وگفته‌اند جثوم برروی درافتادن باشد

من قولهم جثم الطاير چون سینه بر زمین نهد و گفته‌اند جثوم قعود باشد و در آیت بمعنی مرگ است یا چنان شدند که پنداشتی نبودند و وجود و مقام و تصرف ایشان در انجا او آمد و شد ایشان در آنجا خود نبود . من قولهم غنی المکان اذا اقام به ، انکه گفت نه بظلم رفت بایشان چه ایشان در خدای خود کافر شدند بعد و هلاك باد ثمود را علی وجه الدعاء علیهم . قوله تعالی

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا اِبْرٰهِيمَ بِالْبُشْرٰى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ اَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ ۞ فَلَمَّا

وهر آینه بتحقیق آمد رسولان ما ابراهیم را به بشارت گفتند سلام گفت سلام پس درنك نکرد اینکه آورد گوساله فربه پس

رَأٰى اَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ اِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَاَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ اِنَّا اُرْسِلْنَا اِلٰى قَوْمِ لُوطٍ ۞

چون دید دستشانرا نمیرسد بسویش نشناخت آنهارا و در دل گرفت از آنها ترسی گفتند نترس که ما فرستاده گردیدیم بسوی گروه لوط

وَامْرَاَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِاِسْحٰقَ وَمِنْ وَرَاءِ اِسْحٰقَ يَعْقُوبَ قَالَتْ يَا وَيْلَتٰى ءَاَلِدُ

وزنش ایستاده بود پس خندید پس مژده دادیمش باسحق و از عقب اسحق یعقوب گفت ای وای آیا بزایم

وَاَنَا عَجُوزٌ وَهٰذَا بَعْلِى شَيْخًا اِنَّ هٰذَا لَشَىْءٌ عَجِيبٌ ۞ قَالُوا اَتَعْجَبِينَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ

ومنم پیر و این است شوهرم پیر بدرستیکه این هر آینه چیزی است عجیب گفتند تعجب میکنی از امر خدا رحمت خدا و برکاتش

عَلَيْكُمْ اَهْلَ الْبَيْتِ اِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ ۞ فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ اِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرٰى يُجَادِلُنَا فِى

برشما اهل خانه که او ست ستوده بزرگوار پس چون رفت از ابراهیم ترس و آمدش مژده مجادله میکرد باما در

قَوْمِ لُوطٍ اِنَّ اِبْرٰهِيمَ لَحَلِيمٌ اَوَّاهٌ مُنِيبٌ ۞ يَا اِبْرٰهِيمُ اَعْرِضْ عَنْ هٰذَا اِنَّهُ قَدْ جَاءَ اَمْرُ رَبِّكَ وَ

قوم لوط که ابراهیم بود بردبار آه کشنده بازگردنده ای ابراهیم برگرد ازاین که او بتحقیق آمد امر پروردگارت و

اِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ ۞ وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِىءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ

ایشان را آمد بایشان عذاب غیر رد شده وچون آمد رسولان ما بلوط و هم‌ناك شد بانها و تنك گردید بایشان از دل و گفت

هٰذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ۞ وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ اِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ

این است روز دشوار و آمدش گروهش میشتافتند بسویش و از پیش بودند که میکردند بدیهارا گفت ای گروه

هٰؤُلَاءِ بَنَاتِى هُنَّ اَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَلَا تُخْزُونِ فِى ضَيْفِى اَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ ۞ قَالُوا

اینهایند دخترانم آنها پاکیزه‌تر برای شما پس بترسید از خدا و خوار مکنیدم در مهمانم آیا نیست از شما مرد باصواب گفتند

لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِى بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَاِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ ۞ قَالَ لَوْ اَنَّ لِى بِكُمْ قُوَّةً اَوْ آوِى اِلٰى رُكْنٍ

هرآینه بتحقیق که دانستی نیست برای ما در دخترانت از حقی و تو میدانی آنچه میخواهیم گفت اگر بودم برای شما قوتی یا برگردم بسوی قوه

شَدِيدٍ ۞ قَالُوا يَا لُوطُ اِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا اِلَيْكَ فَاَسْرِ بِاَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ

سخت گفتند ای لوط مائیم رسولان پروردگارت نمیرسند بتو پس ببر اهلت را پاره از شب و ملتفت نشود

مِنْكُمْ اَحَدٌ اِلَّا امْرَاَتَكَ اِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا اَصَابَهُمْ اِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ اَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ۞ فَلَمَّا

از شما احدی مگر زنت که او ست رسنده انچه رسد بانها که وعده ایشان است صبح آیا نیست صبح نزدیك پس چون

جَاءَ اَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَاَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ مَنْضُودٍ ۞ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ

آمد امر ما گردانیدیم بلندیش را زیرش و بارانیدیم بر آن سنگها از سنك گل برهم نهاده نشان کرده نزد پروردگارت

وَمَا هِىَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ ۞

ونیست آن از ستمکاران دور

قوله تعالی ولقد جاءت رسلنا ابراهیم بالبشری الآیة . حق تعالی از این پس در قصهٔ ابراهیم و آمدن فرشتگان نزدیك او ببشارت گرفت گفت . ولقد جاءت . بدرستی که آمدند واو عطف است جمله را بر جمله و لام تأکید را وقد تخفیف و تقریب الماضی من الحال را رسولان ما یعنی فرشتگان گفتند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بودند و گفتند جبرئیل با دو فرشتهٔ بود دیگر با براهیم آمدند بالبشری ببشارت و این از جملهٔ بناهای مصدر است و این انگاه بود که ابراهیم ع را از ساره فرزند نمی‌بود از آن روی که او پیر شده بود و ابراهیم را دل در بند فرزند بود ساره را کنیزکی بود نام او هاجر کنیزك جوان و پاکیزه بود برای نگاه داشت دل ابراهیم اورا با براهیم داد ابراهیم ع با او خلوت کرد خدایتعالی اورا اسمعیل بداد از او چون اسمعیل حاصل شد و نور محمدی صلی الله علیه و آله در پیشانی او بود ساره را از آن رشك آمد حقتعالی گفت اکنون این را از آنجا ببر تا ساره ایشان را نه بیند او ایشانرا بمکه برد چنانکه برفت و آنجا بگذاشت و برگردید حقتعالی خواست تا ساره را بان احسان که کرد مکافات کند و آن رنج که بدل او رسید از آمدن اسمعیل هاجر را آن را مرهمی کند جبرئیل را فرستاد با چند فرشته باین بشارت و باهلاك قوم لوط ایشان بیامدند و ابتدا با براهیم کردند ببشارت او چون در آمدند بر رسم سنت و نهاد شریعت و نگاهداشت ادب بر حسب عادت گفتند سلاماً و التقدیر نسلم سلاماً و این مصدری باشد محذوف الزواید برای انکه مصدر سلمت تسلیماً باشد عبدالله عباس گفت جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بود ضحاك گفت نه کس بودند سدی گفت یازده کس بودند از فرشتگان بر صورت امردان پاکیزه در آمدند و گفتند سلاماً علی تقدیر نسلم سلاماً و گفتند بایقاع القول علیه ای قالوا هذه الکلمة و سلام تحیت باشد و سلام سلامت باشد و سلام نامی است از نامهاء خدایتعالی فی قوله السلام المؤمن و سلام درختی است فی قوله الا سلام و حرمك و کذلك قوله ، و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً . و انچنان بود شنوی که کسی گوید . لا اله الا الله . تو گوئی حقاً ای حقاً قلت فرا گفت بعضی عرب میگویند . سلام علیکم منکر . و بعضی میگویند السلام علیکم بلام تعریف و بعضی میگویند سلام علیکم بی لام و بی تنوین لکثرة الاستعمال کقولهم لم یك و لا یدر حمزه و کسائی خواندند قال سلم و باقی قرا خواندند قال سلام اما بر قرائت حمزه و کسائی سلم دو معنی دارد یکی هم معنی سلام باشد کقولهم حل و حلال و حرم و حرام و انشد الفراء . وقضا وقلنا انه سلم فسلمت ، کما التل بالرزق الغمام اللوایح . و یروی کما اکتل و یك معنی انکه بمعنی الصلح باشد و بر قرائت عامه قال سلام خود جواب سلام است و اما رفع بر چند وجه بود اما علی تقدیر سلام علیکم و اما علی تقدیر قولی سلام و شأنی سلام فرا گفت چون ایشانرا بدید و بشناخت گفت سلام او سلم مرادش آن بود که امرنا سلام ای سلامة انشاءالله . فما لبث ان جاء . گفتند محل ان مع الفعل نصب است یعنی فما لبث ابراهیم حتی جاء او بان جاء چون حرف بیفکندند فعل در او عمل کرد و فرا گفت روا بود که محل او رفع باشد . علی فاعل لبث ای ما ابطا حتی جاء ابراهیم او خدمه بعجل حنیذ ، یعنی دیر نماند ابراهیم ع بر عادت خود در اکرام مهمان گوساله بیاورد و آنرا برای آن عجل خواند لتعجیل امره بقرب میلاده و عجول لغة فی العجل و جمعه عجاجل و حنیذ را در او خلاف کردند بعضی گفتند بریان باشد فعیل بمعنی مفعول کقتیل و جریح و طبیخ و گفتند آن باشد که بر سنگ بریان کنند و گفته‌اند آن باشد که یقطر مائه و دسمه هنوز بریان نشده باشد آب و روغن از او میچکد و گفته‌اند آن باشد که نیك بریان شده باشد الا تری الی قول الشاعر شعر . اذا ما اعتبطنا اللحم للطالب القری . حنیذاه حتی یملك اللحم اکله . ای شونیا و انضجناه در خبر است که این فرشتگان فراز آمدند ابراهیم را ع بر صورت آن مردانیکه چشمها مانند ایشان ندیده بود و سلام کردند با خوی خوش و بوی خوش و روی نیکو و گفتند یا خلیل الله مهمان خواهی گفت چگونه نخواهم ایشانرا بر گرفت

وبخانه برد و بنشاند وساره گفت مرا امروز مهمانانی آمده‌اند که در عمر خویش از ایشان نکوروی‌تر و نکو
خوی‌تر وخوش سخن‌تر ندیده‌ام ایشانرا طعام بیار او گفت این وقت هیچ طعامی حاضر نیست وهیچ گوشتی
نیست اینجا انکه گفت مرا عجلی هست که آنرا پرورده‌ام چنانکه عادت انکس باشد که فرزند ندارد آنرا دست حنا در
بسته بود وزنگ ومهره برگردن برای دل ابراهیم بفرمود تا آنرا بکشتند و بریان کردند بتعجیل پیش ایشان بردند
ابراهیم بر عادت خود بنشست وسر در پیش افکند و گمان برد که ایشان طعام میخورند ایشان خود طعام نمی‌خوردند
ساره از پس پرده نگاه میکرد ابراهیم را بخواند و گفت این مهمانان تو طعام نمیخورند ابراهیم بیامد و گفت چرا
طعام نمیخورید گفتند تو کار خود راست دار که ما کار خود میکنیم باسر طعام شد هم دگربار ایشان طعام نخوردند
عند آن حال از ایشان بترسید و گمان برد که ایشان کیدی ومکری در دل دارند منکر شد آنرا وذلك قوله . فلما رأى
ایدیهم لا تصل الیه نکرهم . چون دید که دست ایشان بطعام نمیرسد انکار برفت وضمیر در الیه راجع است با عجل
گفته‌اند نکر وانکار بیک معنی باشد ویقال نکره وانکره بمعنی و گفته‌اند نکر بلیغ‌تر باشد از انکار وقال الاعشى ،
وقد جمع بین اللغتین . وانکرتنی وما کان الذی نکرت ، الا الحوادث والشیب والصلع ، واوجس منهم خیفة . ای
احسّ ووجد . در دل خود از ایشان ترسی یافت از آن وجه که گفتیم ایشان خود بدیدند که ابراهیم از این معنی
اندیشناك شد گفتند . لا تخف ، مترس که ما فرشتگانیم ومارا بقوم لوط فرستاده‌اند اگر گویند ابراهیم ع چگونه
باور داشت ایشانرا بدانکه ایشان فرشته‌اند گوئیم لابد است که علمی معجز مقرون باشد باینکه عند آن بداند که
ایشان در آن دعوی صادقند و گفتند معجز این بود که ایشان دعا کردند تا خدایتعالی گوساله زنده کرد و برفتن و چره
کردن درآمد واهل اشارة گفتند اشارتی دیگر در این آن بود تا ساره یقین داند که آن خدائیکه قادر است که مرده
زنده کند قادر است که اورا با پیری وعقیمی فرزند دهد دگر اشارت آن بود که چون عجل که محبوب او بود بکشت
برای رضای ابراهیم حقتعالی گفت تو این هوس فرزند میکردی وآنرا بجای فرزند میداشتی چون ایثار کردی
من تورا عوض به از آن بدهم ونیز این را زنده کنم تا اینت عاجل باشد وآن آجل اگر گویند شاید که ابراهیم ع طعام
در پیش فرشتگان نهد باانکه داند که ایشان طعام نخورند گوئیم از این دو جواب است یکی انکه ابراهیم ع این پیش از آن
کرد که ندانست که ایشان فرشته‌اند برای انکه ایشان بر صورت بشر بودند وجواب دگر انیمعنی بعقل نتوان دانست
روا بود که اورا اعلام نکرده بودند هنوز که فرشتگان طعام نخورند اگر گویند شاید که فرشتگان بصورت آدمیان
باشند باانکه ایشان لطیفند واینان کثیف گوئیم بعضی گفته‌اند که ابراهیم را چنان نمود که ایشان بشرند چنانکه سراب
چنان نماید که آبست باانکه آب نباشد واین چیزی نیست جوابی معتمد از او آنست که خدایتعالی کرد بر سبیل معجزه
ودر این استبداعی نیست . قوله وامرأته قائمة فضحکت : وساره بر پای ایستاده بود بخندید وهی ساره بنت هاران بن
ناحوز بن ساروع بن ارعواء بن قالع بن غابر وهو هود النبی ع واو دختر عم ابراهیم بود ع قائما ایستاده بود واز پس
پرده حدیث ایشان می‌شنید بخندید ودر انکه چرا خندید چند قول گفتند قولی آن است که اورا خنده از آن آمد
که ابراهیم بترسید از سه کس باانکه در عزّ ومنعت بود وخدم وحشم بسیار واین قول مقاتل وکلبی است بعضی
دگر گفتند از غفلت قوم لوط بخندید وانکه هلاك ایشان نزدیك بود واین قول قتاده است وبعضی دگر گفتند از آن
خندید که اورا عجب آمد از طعام نخوردن ایشان با آن همه اکرام واعزاز عبدالله عباس گفت از آن تعجب خندید که
اورا به پیری بشارت دادند بفرزند بعضی دگر گفتند بخرّمی آن خندید چون بدانست که ایشان نه بمکری ومکروهی
آمده‌اند مجاهد وعکرمه گفتند ضحکت ای حاضت کقول العرب ضحکت الأرنب اذا حاضت . وقال الشاعر .

وضحك الأرانب فوق الصفا . کمثل دم الجوف یوم اللقاء ، فبشرناها . بشارت دادیم اورا باسحق واز پس اسحق
یعقوب که فرزند زاده بود وعبدالله عباس گفت وشعبی که الوراء ولد الولد ومفسران خلاف کردند در اعراب
یعقوب ابن عامر وعاصم یعقوب خواندند وگفتند محل او نصبست وبنزع حرف الجرّ ای بیعقوب وگفتند باضمار
فعلی والتقدیر ووهبنا له یعقوب وباقی قرا برفع خواندند بر ابتدا ومن وراء در جاء خبرش باشد جار ومجرور
چون بشارت بشنید بفرزند وفرزندزاده طپانچه بر روی زد وگفت . یاویلتی . این کلمه ایست که عرب گویند عند
الامر الفظیع وحرف ندا برای آن در او شد که پنداری او شخصی است که این مراورا می‌بخواند ومیگوید ای ویل
بیا که جای توست واما الف در آخر او محتمل است دو وجه را شاید تا ندبه را بود چنانچه وازیداه واعمرواه وشاید که
منقلب بود از یاء اضافت والتقدیر . یاویلی االد . استفهام است بر سبیل تعجب ای کیف یمکن هذا . وانا عجوز ، واو
حال است ومن پیری ام باین حال رسیده وعجوز فعول باشد از عجز بناء مبالغه محمد بن اسحق گفت نود ودو سالش بود
ومجاهد گفت نود ونه سالش بود . وهذا بعلی شیخاً . واین که شوهر من است هم پیر است شوهر را برای آن بعل
خوانند که او قایم باشد بکار زن چنانکه مالك چیزی را بعل خوانند وان صنم بزرك را برای آن بعل خوانند که اعتقاد
کرده بودند که در او عنایتی هست در کشتی ودرختی که آن باب باران مستغنی باشد از آب کاریز وآب رود گویند سقی بعلا
ونصب شیخاً بر حال است وعامل در او هذا چنانکه بیان کردیم وگفتند ابراهیم را صد سال بود واین قول محمد بن
اسحق است ، ان هذا لشیء عجیب . این کاری سخت عجب است فرشتگان اورا جواب دادند وگفتند . اتعجبین من
امر الله ، عجب میداری از کار خدای صورت استفهام است ومعنی نفی وجحد یعنی عجب نباشد از کار خدای تعالی انکه
دعا کرد ایشانرا گفت رحمت خدای وبرکات او بر شما باد که اهل بیت ابراهیمید که او پیغمبر خدائی است ستوده و
بزرگوار وخلاف کردند در حمید بعضی گفتند فعیل است بمعنی مفعول وبعضی گفتند بمعنی فاعل یعنی محمد المؤمنین
من عباده والمجید الکریم فی قول الحسن ، فلما ذهب عن ابراهیم الروع ، انکه حق تعالی حکایت ابراهیم کرد که
ابراهیم چون ایمن گشت وترس از او برفت روع خوف باشد وروع اخافت باشد یقال راعه اذا افزعه وراعه اذا اعجبه
وهو عجیب لصاحب الفزع من کثرة التعجب قال عنتره ، ماراعنی الا حمولة اهلها . وسط الدیار تسف حب الخمخم .
وجاءته البشری . وبشارت فرزند باو آمد . یجادلنا . این در جای جواب لولا افتاد وبر حقیقت جواب لولا محذوف
است والتقدیر جعل یجادلنا واخفش گفت جواب خود اوست الا انکه لفظ مستقبل است ومعنی ماضی والتقدیر جادلنا
وبعضی دگر نحویان گفتند یجادلنا در جای حال است والتقدیر جاءته البشری فی حالة جداله رسلنا ، انکه جواب لولا
تقدیر کنند فی احدی الموضعین اما فی قولهم ان ابراهیم ، والتقدیر قلنا ان ابرهیم او فی قوله یا ابراهیم والتقدیر نادیناه یا ابراهیم
وقوله یجادلنا محتمل است دو معنی را یکی انکه با رسولان ما مجادله کرد یعنی فرشتگان واین قول حسن است دوم انکه
یسائلنا وسئوال را مجادله گفت از انجا که مجادله سؤال وجواب باشد وبرای حث او بر آن سؤال وتردد او در گفتار آن را
جدل خواند چه لوط ع خواهرزادهٔ او بود وبیان مجادله وسؤال وجواب ایشان اینجاست که گفت . قال ان فیها لوطاً
قالوا نحن اعلم بمن فیها الایه ، وگفت معنی مجادله آن است که او پرسید که این عام است یا خاص ولا محال واقع خواهد بودن
یا باشد که خدای رحمت کند وبگرداند ولوط را اکجا فرمودند که رود انکه ابراهیم را مدح کرد گفت ابراهیم حلیم است
وبردبار وشتاب ناکننده ، اوّاه . بسیار مأوّه واین کلمه را معنی باستقصا برفت ومنیب است یعنی تائب وبادرگاه ما آینده
وبادرگاه ما گریخته قوله . یا ابراهیم اعرض عن هذا . آیه دلیل آن می کند که ابراهیم ع تعرض کرد دستوری
خواستن آن را که در حق ایشان شفاعتی کند یا دعائی تا فرشتگان این جواب دادند که ای ابراهیم از سر این برواز

این در گذر و عدول و اعراض کن که این فرمانی است حتم واجب و این عذاب آمدنی است و این را مردّی نیست
در بعضی تفسیرها می آید که مجادلهٔ ابراهیم آن بود که گفت اگر در این شهرهاء لوط پنجاه مرد مسلمان باشند ایشان را
نیز هلاك کنید گفتند نه گفت پس نه لوط در میان ایشان است جواب دادند . که نحن اعلم بمن فیها لننجینه واهله . ابن
جریج گفت در آن شهرهاء قوم لوط چهار هزار هزار مرد بود ، ولما جائت رسلنا لوطاً . گفت چون رسولان ما بلوط
آمدند ، سیء بهم ای احزن بهم یقال ساءه یسوءه و بعضی اهل لغت گفتند سیء اینجا مطاوع ساء است و نظیره شغلته فشغل و این
چیزی نیست برای انکه شغلته فاشتغل مطاوع او باشد و ساء فعلی متعدی است چه لازم فعل نیاید بهیچ وجه . وضاق بهم
ذرعاً . ای ضاق بهم ذرعة بعضی مفسران گفتند ضاق قلبه دلش تنگ شد بان قوم و بعضی دگر گفتند معنی آن است که
دستش بتنگ رسید و این عبارتی است از انکه چاره ندانست و حیلة نیافت و در آن کار دست نتوانست زدن و نصب او بر
ظرف است و از برای آن دلتنگ شد که ایشان بر صورت امردانی بودند که در زمین کس بجمال ایشان نبود و لوط عم
خبث عمل قوم خود شناخت بر ایشان بترسید از آن ظالمان عمرو بن دینار گفت پیش از قوم لوط هیچ مرد با مرد مواقعه
نکرد و در حیوانات گفته اند هیچ نیست که نر با نر قربت کند قتاده و سدی گفتند این فرشتگان علیهم السلام از نزد ابراهیم
بیامدند و روی بشهرهای قوم لوط نهادند و آن پنج ده بود سدوم و عاموراً و دادوما و صواهم این چهارده کافر
بودند و ده پنجم صعد بود و اهل او بلوط ایمان داشتند آنان را هلاك نکردند چون بیامدند لوط را از ندو زمین خود
بیافتند که کاری میکرد بر او فراز شدند و او ایشان را نشناخت که بر صوت بشر بودند و او را گفتند ما مهمان تو آمده
ایم و چون ایشان را دید و حسن و جمال ایشان دلتنگ شد بر ایشان از جهة قوم که او قوم خود را شناخت و قوم با او
شرط کرده بودند که هیچ غریب را بمهمانی بخانه نیارد تا مهمانی ایشان کنند و آن معنی از فاحشه ایشان را روان باشد
لوط ایشان را در قفا گرفت و خدای تعالی گفته بود تا لوط چهار بار بر ایشان گواهی نهد ایشان را هلاك نکنید چون در راه
میرفتند لوط با ایشان نگرید گفت نیك میدانید که این دهها و شهرها چه جای است گفتند چه جای است گفت بدترین
جایها است که در زمین است بفساد اهلش و در همهٔ زمین از این مردمان پلیدتر و مفسدتر نیست این معنی چهار بار باز گفت
لوط ایشان را بیاورد براهی که کسی ایشان را ندید و در خانه برد و کس ندانست مگر مردمان سرای لوط که زن لوط ایشان را
بدید بیرون آمد و قوم را گفت خبردار ید مهمانانی در سرای لوط آمده اند که چشمها بجمال انان ندیده ابو حمزة الثمالی
گفت علامة از میان زن لوط و قوم لوط در دلالت بر اضیاف آن بود که کسی را فرستادی و قوم را گفتی ، هیؤا لنا علجاً .
برای ما علجی بسازید و علج خر وحشی باشد این کنایت بود بنزدیك ایشان از دعوت بافاحشه و این کنایت تا امروز
مانده است بزبان که میان این قوم باشد انان را که با او این معامله رود او را علج میخوانند در خبر می آید که مسخها الله
علجاً خدای تعالی او را مسخ کرد و باخری کرد او را و بروایت دگر آن است که دختر لوط از خانه بیرون آمد تا آب بر
کشد چون از شهر بدر آمد آن فرشتگان را دید بر صورت امردان بجمال بترسید از انحال برفت و پدر را خبر داد لوط عم
بیامد و ایشان را بخانه آورد چون قوم خبر یافتند از احوال ایشان بدر سرای لوط آمدند لوط عم چون خبر یافت از ایشان
گفت این آنست که من می ترسیدم و دلتنك می بودم از آن و ذلك قوله تعالی حکایة عنه ، وقال هذا یوم عصیب . ای شدید
من العصب و هو الشدّ و منه العصابة لما تعصب بالرأس وقال الشاعر . شدی علی العصب ام کهمس . وعصیب فعیل بمعنی
مفعول و یجوز ان یکون بمعنی فاعل کشدید قال عدی بن زید . وکنت لزاز خصمك لم اعرد . وقد شاكوك فی یوم عصیب
. وقال الراجز . یوم عصیب یعصب الابطالا . عصیب القوی السلم الطوالا ، وقال آخر . فانك ان لم ترض بكر بن وایل
. یکن لك یوم بالعراق عصیب . و یقول العرب للیوم الشدید هذا یوم عصیب و عصیب چون قوم شنیدند آهنگ سرای

لوط کردند و گرد سرا بگرفتند و لوط در سرای ببست و ذلك قوله . وجائه قومه یهرعون الیه . و در معنی او خلاف
کردند بعضی گفتند یسرعون الیه و الاهراع الاسراع و کذلك الاهطاع عبد الله عباس و قتاده و سدی گفتند یهرولون
بهروله میرفتند مجاهد گفت یسرعون ضحاك گفت یسعون سمر بن عطیه گفت یمشون بین العدو و المشی یقول العرب
اهرع الرجل یهرع اذا ارعد من برد او غضب قال مهلهل . فجاؤا یهرعون وهم اساری . یقودهم علی زعم الانوف .
وقال الزاجر بمعجلات نحوها اهارع . ومن قبل كانوا یعملون السیئات . و پیش از آن سیئات میکردند یعنی از
فواحش که ایشان بدان مشغول بودند بیامدند و لوط را الحاح کردند که اینهار از سرای بیرون کن و او ایشان را
خواهش کرد و گفت بروید مرا بی حرمت مکنید . یا قوم هؤلاء بناتی . ای قوم این دختران منند . هن اطهر لكم .
دوو جه را محتمل است یکی انکه دو جمله باشد از مبتدا و خبر هؤلاء بناتی یك جمله و هن اطهر لكم جملهٔ دیگر
و روا بود که هؤلاء مبتدا باشد و بناتی بدل باشد از او و هنّ فصل باشد و اطهر لكم خبر مبتدا باشد
انکه در وعظ گرفت ایشان را و گفت از خدای بترسید و مرا اذلال و اهانت مکنید و رسوا مسازید مرا در مهمانان
من یقال اخزاه یخزیه اذا اذله و اخزاه اذا فعل به فعلا یخزی منه ای یستحیی یقال خزی یخزی خزائة اذا استحیا قال
ذو الرمه . خزایة ادر کته بعد حوالیه . من جانب الدف مخلوطاً به الغضب . الیس منكم رجل رشید ، ای صالح در
میان شما هیچ مردی صالح نیست محمد بن اسحق گفت معنی آنست که در میان شما هیچ مردی نیست که امر معروف
و نهی منکر کند اگر گویند چگونه گفت ، هؤلاء بناتی هنّ اطهر لكم . و او دو دختر داشت چنانکه در اخبار و
تواریخ آمد و ایشان جماعتی بسیار گوئیم از این دو جوابست یکی انکه ایشان را دو مهتر بودند در زمین مطاع که پیشواء
کار بودند دیگران اتباع بودند و در تحت رایت ایشان بودند و از فرمان ایشان بیرون نیامدندی او خواست تا
ایشان را ارضا کنند تا با ایشان دفع شرّ دیگران کنند و جواب دگر انکه مراد بقول بناتی دختران خود را خواست و
دختران امّت خود را چه او ایشان را بمنزلت پدر بود چنانکه زنان رسول ما را بمنزله مادر بودند اگر گویند شاید که
او دختران خود بنکاح عرضه کند بر کافران گوئیم از این هم دو جوابست یکی انکه بشرط اسلام گفت اول دعوت
باسلام کرد ایشان را و انگه بعرض نکاح و جواب دگر آنست که روا بود که در شرع او مناکحه با کافران روا بودی چنانکه
در پیش اسلام رسول عم دختر خود را بکافران داد یکی را بعتبة بن ابی لهب و یکی با بو العاص بن ربیع و لوط عم دو
دختر داشت یکی را نام عورا بود و یکی را نام زیبا و بعضی گفتند عریبا لوط عم بانواع تضرّع و شفاعت با ایشان میگفت
و ایشان از بیرون ابا میکردند و قبول نمیکردند و دختران عرضه میکردند نمی پذیرفتند و گفتند . لقد علمت مالنا
فی بناتك من حق ای من رغبة و ارب . ما را بدختران تو هیچ حاجت نیست و رغبت . وانك لتعلم ما نرید . و تو دانی که
مطلوب ما چیست و ما را چه می باید او چون از آن فروماند و بدانست که شفاعت قبول نمیکنند و نخواهند کرد گفت . لو
ان لی بكم قوّة . اگر چنانکه مرا بشما قوت و زوری باشد و شما را منع توانم کرد بکنم و این جواب لو است و از کلام
محذوف است و تقدیر آنست ، لو انّ لی بكم قوّة لدفعتكم . و عرب جواب لو و لولا بسیار حذف کنند قال الله تعالی
. ولو انّ قرانا سیرت به الجبال او قطعت به الارض او کلم به الموتی . و تقدیر آنست . لكان هذا القرآن و قال الشاعر
، فلو انها نفس یموت بموته . ولكنها نفس تساقط انفسا . والتقدیر لبغضت و قتلت . او آوی الی رکن شدید . یا با گنبد
قوی گریزیم فرشتگان که این بشنیدند گفتند ؛ آویت الی رکن شدید . با گنبد قوی گریختهٔ فرشتگان چون جزع
لوط دیدند و درماندگی او و تعذر او و تغلب ظالمان گفتند یا لوط رها کن میان ما و ایشان که ما رسولان خدائیم ایشان
بتو نرسند و بتو هیچ بدی نتوانند کردن لوط عم در بگشاد و ایشان آهنگ آن فرشتگان کردند جبرئیل عم دستوری

خواست از خدای در عذاب و هلاك ایشان دستوری یافت برخاست بر آن صورت که اوراست و پرها برافراخت
و او دو پر داشت منظوم بانواع جواهر و یاقوت و روی او روشن و دندان پهن پیشانی بزرگ سر سفید روی سبز پای
بود علی ما جاء فی التفسیر و یك پر بر روی ایشان زد همه را کور کرد. وذلك فی قولهم فطمسنا علی اعینهم . ایشان بانگ داران از
سرای او بیرون آمدند با چشمهای کور و هیچگونه راه نمیدیدند میگفتند یا لوط با ما مدارا کن تا فردا ما فردا کار تو
بسازیم قومی جادو انرا در سرای آورده تا ما را بسحر کور کردند ما فردا تو را کار سازیم لوط ؑ گفت اینان مرا
رنجه دارند فرشتگان گفتند ما ایشان را بان نگذاریم که تو را رنجانند گفت موعد هلاك ایشان کی است گفتند وقت
صبح گفت دیر باشد گفتند . الیس الصبح بقریب . صبح نزدیك است و تو ای لوط برو و اهلت را ببر بشب . و
ذلك قوله فاسر باهلك . بر این قرائت با تعدیه را باشد و باقی قرا بالف قطع خواندند انکه اورا دو وجه بود
یا الف تعدیه را باشد و با زیادت اسری و اشری بیك معنی باشد هر دو لازم و با تعدیه را باشد و این بر قرائت اهل حجاز
بود ، یعنی اسری و اهلك معك و مثله قوله تنبت بالدهن . بقطع من اللیل . در پارهٔ از شب گذشت . یقال خرجنا
فی قطع من اللیل و فی قطعة من اللیل و وهن و موهن و طایفة من اللیل و فی هزیع من اللیل بمعنی واحد . ضحاك گفت
ببقیة من اللیل قتاده گفت بعد ما مضی صدره اخفش گفت بعد جنح من اللیل واحد و قیل بعد هد و من اللیل و معانی
متقاربست یعنی از شب پارهٔ گذشته بود و اهلت را ببر . لا یلتفت منکم احد . و نباید که کسی از شما باز پس نگرد و بهری
گفتند مجاز است و کنایت از انکه اندیشهٔ ایشان مدارید و بر ایشان دلتنگ مکنید . الا امرأتك . مگر زن تو
. انه مصیبها ما اصابهم ، که انچه بایشان رسد باو نیز خواهد رسید که او کافرست همچو ایشان قرا خلاف کردند در
اعراب امرأتك ابن کثیر و ابو عمرو خواندند . الا امرأتك . برفع استثناء عن غیر موجب عن قوله ؛ فاسر باهلك
بقطع من اللیل کأنه قال احمل اهلك معك الا امرأتك . اینان گفتند زن مستثناست در باب خروج از اهل و
ایشان گفتند مستثناست از التفات و او منهی نبود از التفات و گفتند لوط ؑ چون از شهر بیرون آمد زن را با خویشتن
بیرون آورد علی هذا القرائة و علی هذا القول و بر قرائت باقی قراء که بنصب خواندند زن را رها کرد
آنجا و بیرون نیاورد انکه قوم را گفت باز پس ننگرید که جبرئیل مرا گفت بگو کس باز پس ننگرد مگر زن لوط که او
باز پس نگرید و گفت وا قوماه و بر ایشان تأسف خورد سنگی بیامد و بر سر او آمد و اورا هلاك کرد و درست تر
آنست که لوط ؑ زن را با خود نیاورد چه دانست که او کافرست و لابد هلاك شود و لوط این حمایت نتوان کرد انکه
فرشتگان گفتند موعد عذاب ایشان وقت صبح است چون لوط استبطا کرد ایشان گفتند چه تعجیل است صبح
نزدیك نیست چون صبح بر آمد و فرمان خداوند در آمد ، جعلنا عالیها ، آن دیهها را زیر و زبر کردیم جبرئیل را
امر کرد باهلاك او بیامد و گوشهٔ پر فرو کرد و این شهرستان را و بروایتی ان هفت شهرستان بود از بیخ بر کند و بر
گرفت و در هوا چندانی برد که آواز سگان و مرغان ایشان را اهل آسمان دنیا بشنیدند انگه برگردانید و بریخت فذلك
قوله تعالی . فجعلنا عالیها سافلها . برای آن آن شهرها را مؤتفکات خوانند و روایت کرده اند که رسول ؑ گفت
جبرئیل را خدایتعالی باوصاف صفت کرد فی قوله . ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین . مرا خبر ده از
قوة خود و تمکین و طاعت خود و از امانت خود گفت اما قوت خدایتعالی مرا فرمود تا هفت شهرستان قوم لوط را
از بیخ بر کندم و بر پر گرفتم و در هوا چندانی ببردم که آواز مرغان ایشان اهل آسمان دنیا بشنیدند انگه آنرا برگردانیدم
و زیر و زبر کردم و اما مکانت و طاعت من در آسمان چنانست که اگر من گویم رضوان را و مالك را بهر وقت که
خواهم که در بهشت و دوزخ بگشایند مرا خلاف نکنند و بگشایند و اما امانت من تا انجاست که خدایتعالی هر

پیغمبری را که فرستاده هیچکس را بوحی ایشان امین نداشت الا مرا . و امطرنا علیهم حجارة . و بر ایشان بارانیدیم سنگها
، من سجیل ، یقال مطر فی الرحمة و فی العذاب امطر قال الله تعالی امطرت مطر السوء گفتند خدایتعالی پس از آن
بفرمود تا سنگ بایشان ببارید بعضی دگر گفتند سنگ بر ایشان نبارید و انما بر اینان که ایشان بشهرها و راهها و
سفرها رفته بودند تا خبر است که مقاتل سلیمان گفت از مجاهد پرسیدم که از قوم لوط کس نماند گفت نه یك مرد که
او چهل روز بماند گفتم چگونه گفت در حرم بود بمکه سنگی بیامد تا بر او آید فرشتگان رد کردند و گفتند برو که او
در حرم است و انکه در حرم ایمن بود سنگ برفت و بیرون حرم در هوا بایستاد تا مرد از پس چهل روز بیرون آمد
سنگ بر او آمد و اورا بکشت ابو سعید خدری گفت آنانکه عمل قوم لوط کردند سی و اند مرد بودند بچهل نرسیدند
خدایتعالی چهار هزار هزار مرد را هلاك کرد برای انکه امر معروف نکردند و نهی منکر رسول ؑ گفت ، لتأمرون
بالمعروف و تنهون عن المنکر او لیعلمنکم العقوبة جمیعاً . گفت امر معروف و نهی منکر کنید و الا عقوبتی فرستد خدایتعالی
مر شمارا ابو بکر عباس گفت که باقر را علیه السلام پرسیدم که خدای زنان را بگناه مردان بگرفت در عهد لوط گفت
نه چنانکه مردان بمردان مشغول بودند زنان بزنان مشغول بودند ، قوله حجارة من سجیل . مفسران در او خلاف
کردند بعضی گفتند سنگی بود اولش سنگ و آخرش گل و این قول مجاهد است عبد الله عباس و وهب و سعید جبیر گفتند
لفظ معرب است یعنی سنگ گل قتاده و عکرمه گفتند گل بود دیلش قوله تعالی . و ارسل علیهم حجارة من طین .
حسن گفت اصل او گل بود طین خدایتعالی سنگ گردانید آن را ضحاك گفت آجر بود ابن زید گفت سجیل نامیست
از نامهای آسمان یعنی من السماء و عکرمه گفت نام دریائیست که در هوا معلق میان آسمان و زمین سنگ از انجا فرود آمد
و اهل لغت گفتند سجیل و سجین از ابدال است لام را بنون بدل کردند لقرب المخرج کالمدح و المده . قال ابن مقبل .
ضربا یواصب به الابطال سجیناً . ای شدیدا صلباً ، و عرب میان لام و نون معاقبه کنند یقول هتکت العین و هتنت اذا بکت
و قیل فعیل بمعنی مفعل من قولهم استجلته اذا ارسلته و منه السجل للدلو و قیل هو من سجلت له سجلاً اذا اعطیته عطیة
پنداری آن عذاب بایشان دادند و آن نیز هم از سجیل باشد و هو الدلو العظیم قال العباس ، من یساجلنی یساجل ماجدا .
یملا الدلو الی عقد الکرب . منضود . عبد الله عباس گفت متتابع قتاده گفت بهری بر بالای بهری عکرمه گفت مصفوق
بهم باز نهاده ابو بکر هذلی گفت منضود اصل او من نضد المتاع باشد و هو وضع بعضه علی بعض ، مسومة . علامت
بر کرده و فرا گفت نصب او بر حال است قتاده و عکرمه گفتند مطوقة طوق در گردانیده گفتند برای علامتی بود ابن
حمزه و ابن جریح گفتند بر او سیمائی بود که سنگهای دگر را نبود حسن و سدی گفتند مختوم بود مهر برنهاده و گفته اند یعنی
مشهوره ربیع گفت بر هر سنگی نام صاحبش بر نوشته بود . عند ربك ، یعنی معلوم و معروف بود از نزدیك خدای
تعالی ، و ماهی من الظالمین ببعید . و آن از ظالمان دور نیست در او دو قول گفتند یکی انکه مراد ظالمان قوم لوط اند
دگر مراد ظالمان امت رسول ما اند و آیت تهدید است قریش را انس روایت کرد که رسول ؑ گفت من جبرئیل را
پرسیدم از این آیة گفت مراد ظالمان امت تو اند هیچ ظالم نیست از ظالمان امت تو و الا او بر عرض سنگی از سنگهاست
تا که فرود آید باو قوله تعالی

وَ اِلىٰ مَدْيَنَ اَخَاهُمْ شُعَيْباً قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ
و بسوی مدین برادرشان شعیب را گفت ای گروه بپرستید خدارا نیست برای شما خدائی غیر او و کم نکنید کیلها
وَالْمِيزَانَ اِنِّي اَرٰيكُمْ بِخَيْرٍ وَ اِنِّي اَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ * وَ يَا قَوْمِ اَوْفُوا الْمِكْيَالَ
و ترازو که من هر آینه می بینم شمارا بخوبی من میترسم برشما از عذاب روز محیط و ای گروه تمام کنید کیلهارا

وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ اَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِى الْاَرْضِ مُفْسِدِينَ * بَقِيَّةُ اللّٰهِ
وترازورا بعدالت وكم ندهيد مردمانرا چيزهايشانرا وازحد نكذريد درزمين تباهكاران بقيه خدا

خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * وَمَا اَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ * قَالُوا يَا شُعَيْبُ اَصَلٰوتُكَ تَاْمُرُكَ
بهتراست براى شما اكرباشيد كروندكان ونيستم بر شما نكهبان كفتند اى شعيب آيانمازت امرميكندتورا

اَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ اٰبَاؤُنَا اَوْ اَنْ نَفْعَلَ فِى اَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ اِنَّكَ لَاَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ * قَالَ
كه دركذاريم آنچه كه ميپرستيد پدرانما يا نه كنيم درمالهاى خود آنچه خواهيم بدرستيكه تو هرآينه توئى بردبار باصواب كفت

يَا قَوْمِ اَرَاَيْتُمْ اِنْ كُنْتُ عَلٰى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّى وَرَزَقَنِى مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا اُرِيدُ اَنْ اُخَالِفَكُمْ
اى كروه آياچه بينيد اكرباشم برحجتى ازپروردكارم وروزى كردمرا ازاو روزى نيكو ونميخواهم كه مخالفت نمايمتان

اِلٰى مَا اَنْهٰيكُمْ عَنْهُ اِنْ اُرِيدُ اِلَّا الْاِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِى اِلَّا بِاللّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ
بانچه نهى كردم شمارا ازاو نميخواهم مكر بصلاح آنچه توانستم ونيست توفيقم مكر بخدا براو توكل كردم و

اِلَيْهِ اُنِيبُ * وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِى اَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا اَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ اَوْ قَوْمَ
بسويش بازكردم واى كروه بازندارد شمارا خلاف اينكه برسد بشما مانندانچه رسيد بقوم نوح يا قوم

هُودٍ اَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ * وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا اِلَيْهِ اِنَّ رَبِّى
هوديا قوم صالح ونيست قوم لوط ازشمادور و استغفاركنيد پروردكارخودرا پس توبه كنيد بسويش بدرستيكه پروردكارمن

رَحِيمٌ وَدُودٌ * قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَاِنَّا لَنَرٰيكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ
مهربان ودوست است كفتند اى شعيب نميفهميم بسيارى ازآنچه ميكوئى وبدرستيكه مى بينيمت درميان خود ناتوان واكرنبودكروهت

لَرَجَمْنَاكَ وَمَا اَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ * قَالَ يَا قَوْمِ اَرَهْطِى اَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللّٰهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ
هرآينه سنكسار كرديمت ونيستى توبرماعزيز كفت اى كروه آيا كروهم عزيزتراست برشما ازخداوكرفتيد اورا ازعقب خود

ظِهْرِيًّا اِنَّ رَبِّى بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ * وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلٰى مَكَانَتِكُمْ اِنِّى عَامِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ *
هم پشت بدرستيكه پروردكارم بانچه ميكنيد محيطاست واى كروه عمل كنيدبرمنزلت خود كه منم عمل كننده زود بدانيد

مَنْ يَاْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَارْتَقِبُوا اِنِّى مَعَكُمْ رَقِيبٌ * وَلَمَّا جَاءَ اَمْرُنَا نَجَّيْنَا
كسى كه آمدش عذاب خوار نمايدش وهركه اوست دروغكو و منتظر باشيد كه منم باشما نكهبان وچون آمد امرما نجات داديم

شُعَيْبًا وَالَّذِينَ اٰمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَاَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَاَصْبَحُوا فِى دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ *
شعيب را وآنانكه كرويدند باو برحمت ازما وكرفت آنانرا كه ستم كردند پس كرديدند درخانه هايشان مردكان

كَاَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا اَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ كَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ *
كويا كه نبودند درآن بدانكه دورى مرمدين را چنانكه دورشد ثمود

قوله تعالى والى مدين اخاهم شعيباً . همان تقدير است كه در آيات اول من العطف على قوله ولقد ارسلنا الى مدين گفتند مدين نام قبيله است و گفته اند هو مدين بن ابراهيم اخاهم فى النسب برادرشان را در نسب شعيب وهو شعيب بن يثرون بن نويب بن مدين بن ابراهيم و گفت اى قوم خداى را پرستيد كه شمارا اجزا و خدائى نيست و پيمانه و ترازو كم مداريد و ايشانرا عادت بود كه سنگ و پيمانه كم ميداشتند و خداى تعالى نهى كرد ايشانرا و اين نيز هم از ظرف متسع است براى انكه منقوص متاع باشد نه مكيال و ميزان و تقدير آن است كه فى المكيال والميزان . انى اريكم بخير . من شمارا باخير مى بينم يعنى بامال بسيار و رخص اسعار و غنى يسار و خفض العيش و اين الفاظ مفسران است تحذير مى كند ايشانرا از

زوال نعمت و غلاء و گرانى و بدل شدن خصب و فراخى بقحط و تنگى يعنى شما اين مكنيد كه شمارا اين حاجت نيست و نيايد تا آفت اين بشما رسد و وبال اين بشما باز گردد . وانى اخاف عليكم . و من بر شما مى ترسم عذاب روزى كه آن روز محيط شود بشما و گرد شما در آيد و اين عبارت است از آن كه روزى خواهد بود كه شمارا از آن روز و عذاب آن محيصى و خلاصى نباشد تا پندارید كه آن روز بر شما محيط و مشتمل است چون حصارى انكه بامر معروف كردن در آمد و ميگويد اى قوم ترازو تمام داريد و پيمانه تمام داريد و ايفا تمام بدادن باشد و اين نيز هم از ظرف متسع است چنانكه بيان كرديم براى انكه ايشان ترازو نميدادند و متاع كه ايشان را فرمود بايفاء ان بالقسط براستان و راستى و قسط عدل باشد و نصيب را قسط از انجا گويند كه در او زيادت و نقصان نبود ، ولا تبخسوا الناس اشيائهم . و چيزيكه بمردمان ميدهيد كم مدهيد و اين فعل بدو مفعول متعدى باشد يقال بخسته حقه ، ولا تعثوا فى الارض مفسدين . و عثو و عيث فساد بليغ باشد و نصب مفسدين بر حال است و فساد مكنيد در انحال كه مفسد باشيد اول نفى است ار فساد و دويم نهى است از انكه فساد پيشه مكنيد تا بمنزلت حال و صفت شما گردد . بقية الله خير لكم . بقية خداى تعالى يعنى انچه خداى تعالى براى شما باقى بگذاشته است از حلال شمارا آن بهتر است اگر هيچ ايمان داريد و من بر شما حفيظ و نگهبانم و اين براى آن گفت كه او را قتال نفرموده بودند يعنى بر من جز بلاغ و رسانيدن نيست و خداى است كه نگهبان باعمال بندگان است ايشان گفتند بر سبيل تهكم و استهزا شعيب را كه نماز كن نماز تو فرمايد تورا و اين براى آن گفت كه او بسيار نماز بود كه مارها كنيم معبودانى را كه پدران ما مى پرستيدند از اصنام اعمش گفت مراد بصلوة قرائت است و او كتب و علوم بسيار خواندى يا انكه ما با مال خود آن كنيم كه خواهيم و بعضى قرا خواندند ما تشاء به تا ما با مال خود آن كنيم كه تو خواهى بعضى مفسران گفتند از جمله انچه شعيب ايشانرا از آن نهى كرد يكى انكه ايشان زر و درم درست را مى بريدند شعيب بر ايشان انكار كرد فرمان نبردند و ان سخن بگفتند و خداى تعالى ايشانرا باين سبب عذاب فرستاد انكه بر سبيل تهكم و سخريت گفتند آرى مردى حليم و رشيد عاقل و بردبارى بر صلاح جواب داد و گفت اى قوم ببينيد و دانيد بصورت استفهام است و مراد تنبيه و تقرير اگر من بر حجت و بينه و نصرت باشم از خداى خود و خداى مرا روزى دهد روزى نيكو بهرى يعنى حلال پاكيزه بى انكه مرا بخسى و تطفيفى بايد كرد و بعضى دگر گفتند مراد علم و معرفت است و گفته اند مراد نبوت است و گفته اند ايمان و هدايت است براى انكه با علام و تمكين اوست . و ما اريد ان اخالفكم الى ما انهيكم عنه . و من نميخواهم تا خلاف كنم شمارا بانكه شمارا نهى ميكنم از آن يعنى من نميخواهم تا شمارا چيزى فرمايم و آن نكنم يا شمارا از چيزى نهى كنم و آن را ارتكاب كنم چنانكه شاعر گفت ، لا تنه عن خلق و تأتى مثله ، عار عليك اذا فعلت عظيم . ان اريد و المعنى ما اريد من نميخواهم الا خير و صلاح تا توانم يعنى هميشه تا زنده باشم و اين بر سبيل تمدح ميگويد و پيغمبران را خود اين لايق باشد ، و ما توفيقى الا بالله : و توفيق من نيست الا بخداى و توفيق هر آن لطفى باشد كه مكلف عند آن اختيار طاعت كند . عليه توكلت . بر او توكل و اعتماد كردم و با درگاه او گريختم و رجوع باو كردم قوله . يا قوم لا يجرمنكم . حسن و قتاده گفتند لا يحملنكم زجاج گفت لا يكسبنكم شقاقى اى مشاقتى و مباعدتى عنكم : ان يصيبكم . ان مع الفعل در محل نصب است على المفعول به گفت عداوت من با شما و مباعدت من از شما براى كفرتان و عداوت شما با من از انجا كه من شمارا دعوت ميكنم با خداى تعالى و منع ميكنم از تطفيف و تبخيس شمارا بر آن ندارد كه بشما رسد عذابى مانند انكه بقوم نوح رسيد از طوفان و بقوم هود از باد و بقوم صالح از صيحه . و ما قوم لوط منكم ببعيد و قوم لوط از شما دور نه اند يعنى بس عهدى نيست كه قوم لوط هلاك شدند و شما ديار ايشان مى بينيد و بر آن ميگذريد و بر قول زجاج كه جرم را بر كسب تفسير كرد معنى آن باشد كه نه مباعدت و مشاقه نيست كه شمارا كسب عذاب كند و

جلب عذابی چون عذاب این گروه که ذکر ایشان برفت انگه برسبیل وعظ و نصیحت گفت ایشانرا که استغفار کنید وآمرزش خواهید از خدای خود و توبه کنید باو و یاد او گریزید که خدای من بخشاینده است و دوست دارنده طیعان وفعیل وفعول فی قوله . رحیم و ودود بمعنی فاعل است ایشان جواب دادند که ای شعیب ماندانیم بسیاری از انچه تو میگوئی و این عبارتی است از قطع سخن کسی و قطع طمع او از انکه شنونده قبول قول او خواهد کرد و ما تورا در میان خود ضعیف و بی یاری بینیم . ولولا رهطك . اگر نه قوم تواندی که خویشان تواند و مارا از ایشان شرم میاید تورا رجم کردمانی و سنگسار و تو بر ما بس عزیز نه او جواب داد گفت ای قوم رهط و قبیلهٔ من بر شما عزیز تراند از خدای عزّ وجل و شما خدای را بابس پشت انداخته اید و مراد بوراء خلفست در آیة وظهر منسوبست باظهر و کسر ظا از تغییرات نسب است و عرب کار متروك را گوید . جملت ذلك تحت قدمی و دبر اذنی و وراء ظهری وجعلته ظهریا وظهرا ایضا قال الشاعر . تمیم بن قیس لایکونن حاجتی • بظهر ولا یغیا علیّ جوابها . که خدای من با آنچه شما میکنید عالم است انگه گفت ای قوم انچه توانید و در مقدور و امکان شماست بکنید که من نیز بکنم انچه توانم کرد انگه بدانید پس ازاین آنرا که عذاب باو فرود آید عذابی که اورا بخزی و هوان آرد و من بمعنی الذین است موصوله است و داند نیز انکس را که او دروغ زن است فرا گفت روا باشد که من استفهامی بود و محل او رفع بود والتقدیر یعلمون ایهم ینزل به العذاب المخزی وایهم الکاذب و چون موصوله گوئی محل او نصب باشد اماهو فی قوله ومن هو کاذب فرا گفت برای آنست که ایشان گویند من قام و من یقوم و من القایم و نگویند من قایم و من قاعد چون استفهام بر این وجه باشد الا در معرفه یا در فعل نشود هو در او در آورند تا هر دو اسم بجای فعل بایستد و در شعر آمده است منکرنی هو قال الشاعر . من شارب مربح بالکاس نادمنی ، لا بالحصور ولا فیها بسوّار . وارتقبوا انی معکم رقیب . وانتظار کنید که من هم باشما منتظرم کما قال الله . قل فانتظروا انی معکم من المنتظرین . ولما جاء امرنا نجینا شعیبا . حق تعالی گفت چون فرمان ما آمد برهانیدیم شعیب را و آن مؤمنان را که باو بودند برحمت و بخشایش از ما . واخذت الذین ظلموا الصیحة . و بانگ بگرفت آنانرا که ظالم بودند یعنی کافر . فاصبحوا . در روز آمدند در سراهای خود مرده تا چنان نیست و بی نام و بی خبر و اثر شدند که پنداشتی نبودند . الا بعدا . الا هلاك باد مدین را چنانکه ثمود را بود که قوم صالح بودند قوله تعالی

ولقد ارسلنا موسی بایاتنا و سلطان مبین * الی فرعون وملائه فاتبعوا امر فرعون وما امر

و هرآینه فرستادیم موسی را بایات خود وحجت هویدا بسوی فرعون و گروهش وپیروی کردند امر فرعون را ونبود امر

فرعون برشید * یقدم قومه یوم القیمة فاوردهم النار و بئس الورد المورود * واتبعوا

فرعون بصواب پیشی گیرد گروهش روز قیامت پس درآرد ایشانرا در آتش و بد جائیست که درآینده و رسانیده شدند

فی هذه لعنة ویوم القیمة بئس الرفد المرفود * ذلك من انباء القری نقصه علیك منها

در این لعنت و روز قیامت بدعطائیست داده شد این است از خبرهای دهها میخوانیمش برتو برخی از آنها

قائم وحصید * وما ظلمناهم ولكن ظلموا انفسهم فما اغنت عنهم الهتهم التی یدعون من

برپا و برخی ویران وستم نکردیمشان ولیکن ستم کردند نفسهای خودرا پس کفایت ننمود از انها خدایانشان که میخواندند از

دون الله من شیء لما جاء امر ربك وما زادوهم غیر تتبیب * وكذلك اخذ ربك اذا

غیر خدا هیچ چیزی چون آمد امر پروردگارت ونیفزودشان غیر هلاك وهمچنین است گرفتن پروردگارت چون

اخذ القری وهی ظالمة ان اخذه الیم شدید * ان فی ذلك لاية لمن خاف عذاب الاخرة

گرفت قریه هارا و آن ستمکار بدرستیکه گرفتنش بود دردناك سخت بدرستیکه در این است هرآینه آیتی مرآنرا که بترسد از عذاب آخرت

ذلك یوم مجموع له الناس وذلك یوم مشهود وما نؤخره الا لاجل معدود * یوم یات

این است روز جمع شده مرآنرا مردمان واین است روز حاضر شده وتأخیر نکنیم آنرا مگر تا مدت شمرده روزی بیاید

لا تكلم نفس الا باذنه فمنهم شقی وسعید * فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر وشهیق *

که سخن نگوید تنی مگر برخصت او پس از آنها بدبخت و نیك بخت پس آنانکه بدبختند پس در آتش مرآنهاراست در او ناله و بانك

خالدین فیها ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربك ان ربك فعال لما یرید * واما الذین

جاویدانند در آن مادامیکه آسمانها و زمین است مگر آنچه خواهد پروردگارت که پروردگارت کننده است مرآنچه را میخواهد واما آنانکه

سعدوا ففی الجنة خالدین فیها ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربك عطاء غیر مجذوذ

نیکبختند پس در بهشت جاویدان درآنند مادامیکه آسمانها و زمین است مگر آنچه خواهد پروردگارت عطائی نبریده شده

فلا تك فی مریة مما یعبد هؤلاء ما یعبدون الا كما یعبد اباؤهم من قبل وانا لموفوهم نصیبهم

پس نباش در شك از آنچه میپرستند این گروه نمیپرستند مگر آنچه میپرستید پدرانشان از پیش و مائیم هرآینه تمام دهنده به آنها بهرهٔ ایشانرا

غیر منقوص * ولقد اتینا موسی الكتاب فاختلف فیه ولولا كلمة سبقت من ربك لقضی

غیر ناقص شده و هرآینه بتحقیق دادیم ما موسی را کتاب پس اختلاف شد در آن واگر نبود کلمه که سبقت گرفت از پروردگارت هرآینه مقرر شد

بینهم وانهم لفی شك منه مریب * وان كلا لما لیوفینهم ربك اعمالهم انه بما یعملون

میانشان وایشان هرآینه در شکند از آن بگمان وهریك چون تمام دهد ایشانرا پروردگارت کردارشان را که او بانچه میکنند

خبیر * فاستقم كما امرت ومن تاب معك ولا تطغوا انه بما تعملون بصیر * ولا تركنوا

آگاه است پس مستقیم باش چنانکه مأمور شدی و هرکه توبه کرد باتو وستم نکنید که او بانچه میکنید بیناست ومیل نکنید

الی الذین ظلموا فتمسكم النار وما لكم من دون الله من اولیاء ثم لا تنصرون * واقم الصلوة

بسوی آنان که ستم کردند پس برسد بشما آتش و نیست برای شما از غیر خدا هیچ دوستان پس بیاری نشوید وبپادار نمازرا

طرفی النهار وزلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات ذلك ذكری للذاكرین * واصبر

از دو طرف روز و پارهٔ از شب که نیکوئیها میبرد بدیهارا این است پندی مرپند گیرندگان را وصبر کن

فان الله لا یضیع اجر المحسنین * فلولا كان من القرون من قبلكم اولوا بقیة ینهون عن

پس بدرستیکه خدا ضایع نمیکند پاداش نیکوکاران را پس چرا نبود از زمانها از پیش شما صاحبان بقیه که نهی میکردند از

الفساد فی الارض الا قلیلا ممن انجینا منهم واتبع الذین ظلموا ما اترفوا فیه وكانوا مجرمین *

تباهی در زمین مگر اندك از آنچه نجات دادیم ما از ایشان وپیروی کردند آنانکه ستم کردند آنچه منعم شدند در او و بودند از گناهکاران

وما كان ربك لیهلك القری بظلم واهلها مصلحون * ولو شاء ربك لجعل الناس امة واحدة

ونه بود پروردگارت هلاك کننده قریه ها بستم واهلش که بودند از نیکوکاران واگر خواهد پروردگارت هرآینه گرداند مردمانرا گروهی یگانه

ولا یزالون مختلفین الا من رحم ربك ولذلك خلقهم وتمت كلمة ربك لاملئن جهنم

وهمیشه اختلاف کنندگان مگر هرکه رحم کرد پروردگارت وبرای این آفریدشان وتمام شد سخن پروردگارت هرآینه پرکنم دوزخ را

من الجنة والناس اجمعین * وكلا نقص علیك من انباء الرسل ما نثبت به فؤادك وجاءك

از جنیان ومردمان همگی وهمه را میخوانیم برتو از خبرهای رسولان تا ثابت دارم دلت را وآمدت

فی هذهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرى لِلْمُؤْمِنِينَ * وَقُلْ لِلَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلى مَكانَتِكُمْ
دراین حق ونیصحت وپندی مرگروندگان‌را وبگو مر آنانکه نمیگروند عمل کنید بر عادت خود
اِنّا عامِلُونَ وَانْتَظِرُوا اِنّا مُنْتَظِرُونَ * وَلِلّهِ غَيْبُ السَّموات وَالْاَرْضِ وَاِلَيْهِ يُرْجَعُ الْاَمْرُ
ماایم عمل کنندگان ومنتظر باشید ماایم منتظران وبرای خداست غیب آسمانها وزمین وبسوی وی برگردد کارها
كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَما رَبُّكَ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ
همه‌اش پس بپرست اورا وتوکل نما براو ونیست پروردگار تو بیخبر ازآنچه می کنید

قوله تعالی ولقد ارسلنا موسی بایاتنا . حق تعالی دراین آیه بیان کرد که ما موسی را بفرستادیم بایات وحجج ودلایل ما وباء بمعنی مع باشد وسلطان وحجتی روشن واگرچه معنی آیات وسلطان حجت باشد برای آن مکرر کرد که لفظ مختلف است وگروهی فرق کردند میان حجت وسلطان گفتند سلطان ازحجت بلیغ تراست برای انکه حجت عام باشد همه جای وسلطان را درحجتی بکار دارند که برسبیل قهر باشد زجاج گفت حجت را برای آن سلطان خوانند که مردم بروشنائی او راه برند واشتقاق او سلیط است که روغن زیت باشد که ازاو چراغ افروزند وگفته‌اند من السلاطة وهی ذلاقة للسان ازتیزی وگذرندگی باشد ومنه المرئة السلیطة . الی فرعون وملائه . متعلق است بارسلنا وملاء اشراف قوم باشند که تملئون عیون الناس هیئته وصدورهم هیبته . فاتبعوا امر فرعون . ازجماعت وملاء متابعت فرمان فرعون کردند وفرمان خدای وپیغمبرش رها کردند انکه گفت کار فرعون رشید نبود یعنی برشد وصلاح نبود وداعی باخیر ومصلحت وراه راست نبود وامر معروف ممکن است که فعل باشد وممکن که قول وبرهردو حمل توان کرد واگر برقول حمل کنند فرمان باشد واگر برفعل حمل کنند افعالی باشد که او کردی که ایشان باو اقتدا کردندی انکه وصف فرعون کرد بانکه. یقدم قومه یوم القیمة. که او فردای قیامت پیش قوم خود باشد تا بدوزخ ایشان‌را بدوزخ فروبرد وبدجایگاه فروشدنی است دوزخ یقال قدم فلان من سفره اذا رجع قدوماً وقدمه یقدمه اذا یقدمه واقدم علیه اذا اورده علیه اول کل احد اقداماً ویقدم القوم تقدماً وقدم غیره تقدیماً وقدم یقدم اذا کان قدیماً ودخل فی الامر قدماً ای متقدماً . وبرای آن گفت ، فاوردهم النار . بلفظ ماضی باانکه قیامت نیامده است که دراول آیة یقدم گفته بود دراو دلیل بود برانکه مراد بان ماضی مستقبل است ووجهی دگر دراینمعنی لطیف‌تر ازاین آنست که چون احوال قیامت لامحاله بودنی است وخواهد بود علی وجه لاشك فیه انچه هنوز نبوده است بمثابت بوده وگذشته بنهاد که فکان قد وجدا ماقوله . بئس الورد المورود . ابوعلی گفت ورد بمعنی وارد است . ای بئس وارد النار اهلها . یعنی بدکسانی باشند که بدوزخ شوند ونیز نام آن شتران که باب شوند وورد نیز چیزی که بعادت کنی چون ورد قرآن وورد دعا وازآنجا تب هرروز را ورد گویند اما ورد نماز ودعا من ورد الماء فعل بمعنی مفعول واما ورد الحمی من ورد الابل باشد وهی الواردات فعل بمعنی فاعل وبتفسیر آیه لایق آنست که ورد وصف دوزخ است وارد المکان المورود ومخصوص بالذم محذوف است ازکلام کأنه قال بئس الموضع المورود النار بمنزلة قولك بئس غلام الرجل زید چه نار درباب دوزخ بمثابة اسم علم است ، واتبعوا فی هذه لعنة . وبرپی ایشان ببرند دراین سرای دنیا لعنتی . ویوم القیمة . نصب او برظرفست وعطف است برای انکه جار ومجرور درمحل نصب است علی ظرف المکان ولعنت منصوبست برمفعول دوم اتبعوا ومفعول اول ضمیر مرفوع متصل است برای انکه اتباع بدو مفعول متعدی باشد یقال اتبع زید عمرواً خالداً واتبع زید عمرواً وامثال این است که حقتعالی گفت دردنیا وآخرت لعنت دردنبال ایشان می برند ولعنت وعذاب خدای ازایشان مفارقت نکند نه دردنیا ونه درآخرت . بئس الرفد المرفود . یعنی

بئس العطاء المعطی اللعنة . بدعطا داده است لعنت والرفد العون زجاج گفت هرچیزی که بمعاد ودعامه چیزی کنی آنرا رفد خوانند وهرعطائی که برسبیل معاونت باشد تامردبرکاری قوی شود انرا رفد گویند یقال رفده بکذا اذا اعانه ورفده اذا اعطاه علی وجه المعاونة . ذلك ، اشارة است بان خبر وکلام وگفتار که پیش ازاین رفت . من انباء القری . من تبعیض را است گفت که انچه که رفت بعضی است وطرفی ازانباء واخبار شهرها وخبری عظیم فظیع باشد که ما برتو قصه میکنیم وباتو میگوئیم واصله من قص اثره . منها ، ازآن شهرها . قائم وحصید ، بعضی برپای مانده است وبعضی ویران افتاده چون کشت درووده وگفتند قائم عبارتست ازعمران وحصید ازخراب وگفته‌اند قائم آنست که بعضی بناهای او برجای باشد وحصید افتاده تشبیهاً بالزرع الحصید ای المحصود فعیل بمعنی مفعول یقال حصده بالسیف اذا قتله به فکأنه عبارة عن الاستیصال . وماظلمناهم . انکه بازنمود که این عذاب وهلاك که بر ایشان رفت ازامت سلف نه بظلم رفت بل باستحقاق رفت وبواجب چه ما برایشان ظلم نکردیم ایشان برخود ظلم کردند و جلب مضرت کردند بخود باصرار برکفر وفسق انکه آن معبودان ایشان ازایشان غنای نکردند باانکه ایشان‌را خوانده بودند وعبادت کرده بدون خدای وهیچ دستگیری وفریادرسی نکردند چون فرمان مادر آمد . مازادوهم . وایشانرا نیفزودند مگر خسارت وزیان والتباب الخسران والتباب الهلاك قال الله تعالی ، تبت یدا ابی لهب . ای خسرت . ونیفزودند معبودان مرعابدان خود الازیان کاری وهلاك وزاد متعدی بدو مفعول باشد مفعول اول هم است ودوم غیر ، وقوله من دون الله . من شاید ابتداء غایت بود علی تقدیر من منزلة ادنی من منزلة عبادة الله و شاید که زیادت بود والتقدیر دون الله ای غیر الله یقال خذ هذا دون ذلك . وقوله من شئ زیادتست وقال جریر فی هذا الباب ، عرابة من بقیة قوم لوط . الاتباً لما فعلوا تباباً : وکذلك اخذ ربك ، همچنین باشد گرفتن خدای تو چون بگیرد بعذاب ظالمان شهرها را کهان قوم را گرفت که پیش ایشان بودند ، ان اخذه الیم شدید . که گرفتن او مولم وسخت باشد ، ان فی ذلك لایة . دراین معنی که رفت آیتی هست ودلالتی وحجتی و علامتی آنراکه ازعذاب قیامت بترسد واگر دیگران را نیز دلالت وحجت باشد ایشانرا تخصیص کردند برای انکه ایشان منتفع باشند به آن . ذلك یوم مجموع له الناس . آن روزی است که جمع کنند مردمان‌را برای آن روز وناس مرفوع است بعمل مفعول فیه ای یجمع له الناس کما یقول زید مضروب غلمانه ومکرم جیرانه ومعظم اخوانه بمعنی ضرب غلمانه واکرم جیرانه وعظم اخوانه . وذلك یوم مشهود ، وآن روزی که حاضر آیند باو . ومانؤخره . وماتاخیر نمیکنیم آن روزرا الا باجلی ووقتی که مشتمل است برساعاتی واوقاتی ، معدودة . شمرده . یوم یأت . ابن عامر خواند وکوفیان مگر کسائی یأت بحذف یا اکتفاءً بالکسرة عن الیاء کقوله فهو المهتد وکقوله ولم اك شیئاً . وکقوله واللیل اذا یسر ولا ادر وگفتند این لغت هذیل است وایشان همه جای روادارند این یا حذف کنند قال شاعرهم . کفاك کف لایلیق درهماً . جوداً واخری یعط بالسیف دماً . یا از یعطی بیفکنند وموجبی نیست حذف اورا وباقی قرا خواندند بیا براصل خواندند گفت آن روز که آید آن روز مشهود والتقدیر حین یأتی وظروف من بین الاسماء اضافت باجمل شود اگر جمله فعلی باشد واگر جمله اسمی برای مناسبتی که میان ایشان هست ازاحتیاج تا وقتیکه واقع آید دراو وهم آن قیام دارد که فعل دارد ازماضی وحال واستقبال وانکه او نه بیاید چنانکه افعال بیشتر نه بیاید پیش ازیکوقت ونصب او برظرفست ازیأتی ودریأتی ضمیر مرفوع مستکن است والتقدیر هو ای یأتی ذلك الیوم الموصوف المشهود . قوله لاتکلم نفس ، والتقدیر لاتتکلم نفس . یك تا بیفکنند استقبالاً لاجتماعها وروا بود که عامل دریوم لاتکلم باشد هیچ نفسی سخن نیارد گفت مگر بفرمان او درخبر است که فردای قیامت چون

خلایق را درصعید سیاست بدارند از قبل رب العزة ندا کنند هم انبیا و اولیا وشهیدان وصدیقان حاضر باشند
فرشتگان صفها کشیده گوید . من عبدنی حق عبادتی . کیست که اومرا پرستیده است حق پرستیدن من
هیچکس را زهرهٔ جواب دادن نباشد باین دعوی بار دگر باز گوید آن فرشتگان که ایشان همه عمر خود از بدایت
خلق عالم تا نهایت فنای او دریك طاعت بسر برده باشند اواز بر آرند و بزبان عجز و مذلت اقرار دهند و گویند
. سبحانك ماعبدناك حق عبادتك . منزّها خدایا که توئی ماتورا نپرستیدیم چنانکه ببایست حق پرستیدن
تو این سخن ان فرشتگان گویند که همهٔ عمر خود را دریك رکوع ویك سجده ویك تسبیح بسر برده باشند و در
وصف ایشان درقرآن مجید چنین میگوید . یسبحون اللیل والنهار لایفترون . اگر گویند چگونه گفت در این آیه لا تکلم
نفس الّا باذنه ودگر آیه گفت . یوم یأتی کل نفس تجادل عن نفسها ، ودرآیتی گفت وقفوهم انهم مسئولون
ودرآیتی دگر گفت . فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس ولا جان . نه این آیات متناقض است چنانکه می بینی دریکی گفت سخن
نگوید ودردگر آیه گفت هر کسی مجادله کند از خود ودرآیتی گفت مردم را بخواهند پرسیدن ودر دگر آیة گفت
کس را نخواهند پرسیدن مناقضه باشد گوئیم ازاین چند جواب گفتند یکی انکه دراین آیة نفی کلام نکرد ازایشان
نفی عام وانما استثنا کرد دراو گفت الاباذنه وآن مجادله ومدافعه از خویشتن باذن او باشد بی اذن او نباشد وبراین
وجه مناقضه زایل بود ومعنی هردو آیة مطابق بود چنان است که گفت کس سخن نیارد گفت دراین روز الا
انکه من دستوری دهم چون دستوری داده ام بمجادله درآید واز خویشتن خصومت کند تا باشد که حجتی آرد که عذاب
ازاو دفع شود دو نشود دو جواب دگر ازاو آنست که آن روز روزی دراز باشد ودر مواقف باشد واهل روز مختلف باشند
بهری گویند وبهری نگویند وبهری مأذون باشند در گفتار وبهری نباشند وبهری را سؤال کنند وبهری را نکنند ودر
جائی سخن گویند ودرجائی نگویند وهمچنین در سؤال وبراین وجه هم مناقضه زایل شود دو جواب دگر ازاو آن است که
نفی کلام اگرچه براطلاق کرد دراین آیة وفی قوله لاینطقون مراد آن است که کلام نگویند که ازایشان مقبول و
مسموع باشد وایشان را در آن نفی بود وچون چنین بود بمثابه آن باشد که نگفته باشند که گفتاری که صاحبش را سود
ندارد و غنا نکند ازاو وفعلی که آن را ثمرتی نباشد بمنزلت نیست باشد چنانکه یکی را از مادر مناظره ومجادله خبری گوید
که نه جواب خصم باشد اورا گویند . ماقلت شیئاً وماتکلمت بشیء ولا اوردت شیئاً . واگرچه او نوبتی دراز داشته باشد
وکلام بسیار گفته وهمچنین انکس که فعل کند که ازاو مقصودی حاصل نبود اورا گویند . مافعلت شیئاً ولا قطعت شعرة
. چیزی نکردی وموی نبریدی وآنچه مانند این بود انگه گفت مردمان دراین روز بر دو ضرب باشند یکی شقی
وبدبخت وبهری سعید ونیك بخت ومراد بشقی کافر وعاصی است که بفعل خود شقی شده باشد وبسعید مؤمن ومطیع که
سعادت یافته باشد باختیار نیك انگه بیان کرد که آنانکه شقی باشند بکفر وعصیان ایشان اهل دوزخ باشند ایشان را زفیر و
شهیق باشد اهل لغت گفتند زفیر اول بانگ خر باشد وشهیق آخر بانگ او وقال روبه . خرج نهق فی الجوف صهلاً
اوشهیق ،حتی یقول ناهق ومانهق . واصل زفیر ازشدت بود من قولهم للشدید الخلق مزفور والزفر الحمل علی الظهر
والزفر السید لانه یطیق حمل الثقیل والزفیر صوت النار اذا لهبت بشدة والشهیق صوت فظیع یخرج من الجوف
بعد النفس واصل او طول مفرط باشد من قولهم جبل شاهق ای منیع لطوله . خالدین فیها . ودرآنجا همیشه باشند . ما
دامت السموات والارض . تا آسمان وزمین دایم باشد اگر گویند چگونه خلود اهل بهشت واهل دوزخ معلق کرد
بدوام آسمان وزمین وآسمان وزمین فانی شود گوئیم مراد ازاین تمثیل است واین طریقی است عرب را معروف
یقولون لا افعل ذلك مادامت السموات ومانبت الارض ومالاح کوکب ومالاح الجدیدان وماطرد الخافقان وما

اضاء فجر ومادلهم ظلام ومااختلف اللیل والنهار ومابلّ بحر صوفه ومالالا الغفر له الی امثال ذلك وغرض ازاین آن
باشد که الی ابد الدهر برای انکه تا جهان باشد این باشد چون بسیار شده مستعمل تا دراین جای نیز استعمال کرد وغرض هم
تخلید وتأبید جواب دگر ازاین انکه درقیامت نیز آسمان وزمین باشد . که کل ماکان فوقك فاظلك فهو سماء و
وکل ماکان تحتك فاقلك فهو ارض . هرچه تورا سایه کند آسمان تو باشد وهرچه تورا بردارد زمین تو باشد چنانکه
بیان کردیم این طریقه را جای دگر ازاین کتاب براین وجه وبراین تفسیر این تعلیق درست باشد واین دوام بر آن
دوام شاید . فاماقوله الاماشاء ربك ، الاانچه خدای تعالی خواهد دراین استثنا چند قول گفتند یکی انکه الا
بمعنی سوی ست ومراد باو استثنای نیست که اخراج البعض من الکل باشد وتقدیر آن است که الاماشاء ربك
من الزیادة علی دوام السموات والارض ومثال چنان بود که کسی گوید لی علیك الف الاالالفین الذین اقرضتکما
وقت کذا. مراهزار دینار برتست الاان دوهزار یعنی جز آن دوهزار که بقرض تودادم فلان وقت ولابد است
ازاین تأویل برای انکه استثنا بیشتر از کمتر درست نباشد واین جواب اختیار فراست وجماعتی مفسران وجهی دگر
آن است که مراد باستثنا آن اوقات است که ایشان در دنیا باشند ودر برزخ ودر موقف قیامت
پیش از انکه ببهشت یا بدوزخ شوند برای انکه چون ذکر خلود کرد درحق ایشان واین از خلود بیرون است
استثنا بایست کرد و داخل نیست درآن ووجه سیوم آن است که مراد بالا واو عطف است والمعنی
ماشاء ربك من الزیادة علیه وازجملهٔ استثناءات این وجه قول شاعر است شعر . وکل اخ مفارقة
اخوه . لعمرابیك الاالفرقدان . یعنی والفرقدان قال وآخر واری لها دارایا عدره السدان لم یدرس لها
رسم الارمادا هامداً رفعت عنه الریاح خوالد سجم . مراد بالا دراین بیت اگر واو نبود کلام متناقض باشد برای
انکه گفت رسم سرا مندرس نشده است الارمادی که مانده است برفع سنگهای ریگ پایه را بادها ازاو اگر الا استثنا
باشد کلام متناقض بود انکه راست بدی که گفته بدی که رسم مندرس شده است تا الا بجای خود بود ووجه چهارم آنست
که این استثنا از دوام آسمان وزمین نبود وانما از زفیر وشهیق باشد وآن دو نوع عذاب است ومعنی انکه ایشان را
زفیر وشهیق باشد . الاماشاء ربك من انواع العذاب . جز انچه خدای خواهد بایشان ازانواع عذاب و
دراین وجه الا بمعنی سوی باشد ووجه پنجم آن است که این استثناء نه بمعنی نقصان باشد از مدت خلود وانما تنبیه بود بر انکه
آنچه باشد از عذاب وترك عذاب بمشیت وارادت واختیار خدای باشد چنانکه یکی ازما گوید والله لاضربنك
الاان اری غیر ذلك واو را همه عزم ضرب او باشد ولیکن بمعنی آن بود که اگر خواهم که بزنم تورا توانم ومتمکن باشم
ازآن ومعنی آیة آن بود که من عذاب کنم ایشان را مگر خواهم که نکنم چه من ازآن متمکن وقادرم وآیت عبارت از
قدرت ونفاد مشیت بود ووجه ششم آن است که مراد باستثنا بمشیت آن است که تا خلود مؤکد ومؤید کند نه انکه نقصان
کند واخراج کند چیزی ازاو وانما تعلیق میکند آن را بجاری مجری محال تا محال شود برای انکه خدای تعالی نخواهد
الاتخلید وتأبید ایشان درثواب وعقاب ومثال ان بود که کسی گوید والله لاهجرنك الاان یشیب الغراب ویبیض
القاری . یعنی هرگز باتو وصلت نکنم تا تعلیق کرد بانچه معلوم است که نباشد وجه هفتم آن است که آیة اول خاص بود
بفساق اهل صلوة که ایشان مستحق عقاب باشند بمعاصی ومستحق ثواب باشند بر ایمان وطاعت پس ایشان
در دوزخ مخلد باشند یعنی طویل المدت باشند الاماشاء ربك من اخراجهم الی الجنة للثواب علی ایمانهم وطاعتهم
وروا باشد که گویند مراد بایات عموم است وآیة عام است در کفار وفساق الاماشاء ربك من اخراج من اخرجه
للثواب یا انکه گویند ما بمعنی من است والمعنی الامن شاء ربك لقرب معنی احدهما من الاخر فامادر اهل بهشت مراد

آن ایام مقدر وروزگار گذشته باشد که ایشان در دوزخ باشند وتقدیر این آن باشد که مخلد باشند ایشان الا
ان ایام که خدای خواهد که ایشان را در دوزخ معذب دارد پس بر این وجه شقی وسعید هر دو یك قوم باشند در آن حال
که در دوزخ باشند شقی باشند ودر آن حال که در بهشت باشند سعید باشند تا حال شقاوت از سعادت مستثنا بود
وحال سعادت از شقاوت وابوروق روایت کند از ضحاك از عبدالله عباس که او گفت مراد باشقیا در آیت قومی اند
مخصوص از اهل توحید که خدای تعالی ایشان را بدوزخ برد بمقدار گناهشان عقوبت کند وانگه فرماید تا ببهشت
آرند پس ایشان در حالی شقی باشند ودر حالی سعید واین آن قول است که ما معنی آن بگفتیم در وجه اخیر والله اعلم بمراده
. ان ربك فعال لما یرید، که خدای تو همه آن کند که او خواهد واورا هیچ مانعی منع نکند از فعل انچه خواهد. واما الذین
سعدوا ففی الجنة . اهل کوفه خواندند ابوبکر سعدوا بضم سین وکسر عین علی الفعل المجهول وباقی سعدوا بفتح سین
علی الفعل المستوی المسند الی الفاعل. ابوعلی گفت از سیبویه مسموع آنست که سعدو الازم است وکذلك شقی وچون چنین
باشد سعدوارا وجه نباشد الا که مسموع باشد که هم لازم است وهم متعدی مثل نقض ونقضته وغاض الماء وغضته وزاد
وزدته وغیر ذلك اما مسعود بر زبان مردمان بسیار میرود ومسعود الا از سعد نیاید وبعضی اهل لغت گفتند این
معتمد نیست برای انکه این قیاس نه مطرد است واین منتقض است بقولهم احبه فهو محبوب واجنه الله فهو مجنون
فکذلك اسعده الله فهو مسعود . جواب از این آنست که قیاس مطرد آنست که فعل فهو مفعول آید اما افعل فهو
مفعول شاذ باشد وکلام خدای را بر شذوذ حمل نکنند واما مجنون من جنّ الرجل فهو مجنون بر قیاس خود است
وکذلك حب الرجل فهو محبوب لغة فی احب همچنین ممتنع نیست که سعدوا واسعدوا دو لغت باشد بیکمعنی حقتعالی
گفت واما آنانکه نیك بخت باشند ایشان در بهشت باشند ، خالدین فیها. همیشه باشند آنجا ونصب او بر حال است از
عامل مقدّر در ظرف من قوله ، ففی الجنة وقوله مادامت السموات مادراو امدر است واین ماء امد خوانند و
ما مدّه الا ماشاء ربك ، الّا آن مقدار که خدای خواهد بر آن تأویل که رفت . عطاء غیر مجذوذ . عطاء نا بریده
بل مخلد ومؤبد ونصب او بر مصدر باشد از فعلی مقدّر کأنّه قال فی الجنة خالدین فیها ویعطون عطاءً والجذ القطع
وکذلك الجذ والحزو الجزو الحزم والجد العشق وهو من باب القطع ایضاً فلاتك فی مریة ، انکه رسول را علیه السلام
نهی کرد از انکه شاك باشد وشك کند در بطلان عبادت اصنام ومراد رسول است وامت بیکجای وهو لاء اشارتست
به آن بت پرستان انکه گفت . مایعبدون . ایشان نمی پرستند این اصنام را الا چنانکه پدران ایشان پرستیدند
علی العمی والجهالة والتقلید ووجدان الاباء علیها بطریقة الاقتدا نه بر رشدی وبصیرتی وانا لموفوّهم .
ومابحق ایشان بر سیم ونصیب ایشان از عقاب تمام بدهیم بی نقصانی وآیت مشتمل است بر نهی از عبادت اصنام ومذمت
وملامت ایشان وتهدید ووعید مر ایشان را . ولقد آتینا موسی الکتاب . بدرستی که دادیم کتاب بموسی دراو
خلاف کردند یعنی در کتاب او ومراد بکتاب توریة است ومراد بخلاف تکذیب ایشانست آنرا ومورد آیت تسلیة
رسول است عم تا بداند که اول صادق را که تکذیب کردند ودر صحت قول ونبوت او خلاف کردند نه او بود بل
پیش از او امتان دگر خلاف کردند در کتب اوایل . ولولا کلمة . واگرنه سخنی است که سابق از خدایتعالی وآن
آنست که گفت عذاب مستحقان تأخیر کنم تا قیامت برای صلاح تکلیف را حکم بکردندی میان ایشان وکار
بگذاردندی وجزای هر کسی بر وفق عمل او در کنار او کردندی ولیکن مصلحت اقتضای تأخیر حساب وجزا
وثواب وعقاب میکند انکه گفت ایشان در شکی اند از اینکار که تو ایشان را بان خبر میدهی مریب در شك افکنده
والریب ابلغ من الشك یقال رابه یریبه وارابه یریبه وفی المثل دع ما یریبك الی مالا یریبك قوله . وان کلا لما لیوفینهم

ربك اعمالهم . قرّا خلاف کردند دران ولما ابن کثیر ونافع خواندند بتشدید هما معاً وانّ کلاً لما وابوبکر عن عاصم
خواند بتخفیف اول وتشدید دوم وابو عمرو وکسائی بتخفیف ان ولما جمیعاً الی وابن عامر وحمزه وحفص عن عاصم
خواندند بتشدید اول وتخفیف دوم ودر معنی لما بتشدید چند وجه گفتند فرا گفت تقدیر او لمما بوده است واصل
او لمن ما نون را برای ادغام میم کردند سه میم حاصل امد یکی بیفکندند انکه دو بماند ادغام کردند ومثله قول الشاعر
. وانی لما اصدد الامر وجهه ، اذا هو اعیا بالسبیل مصادره . وبر این وجه آن بود که همه کس از این مذکوران
یا مختلفان از آنانند که خدایتعالی جزای ایشان بتمامی خواهد داد وجهی دگر زجاج گفت لما بمعنی الاست کقولهم
سألتك لما فعلت ونشدتك لما فعلت کذا والمعنی الا فعلت کذا ومثله قوله ، ان کل نفس لما علیها حافظ . بر این وجه
ان بمعنی نافیه است والتقدیر . ما کلهم الّا والله یوفیهم الجزآء . هیچکس نخواهد بود الّا و خدای جزای او بدهد
برین وجه ظن کرد وگفت این روا نباشد مگر در قسم اگر روا بودی صحیح بودی گفتن . جائنی القوم لما زیداً بمعنی
الّا زیداً واین نشاید بلا خلاف دیگر انکه ان بمعنی ماء نافیه است نصب اسم نکنند الّا علی قول شاذ غیر معروف وجه
سیم مازنی گفت ان مخففه بوده است مشدّد کردند برای تأکید وبر این وجه ما زیادت بود ومعنی آن بود . وان کلا لما
لیوفیهم الجزاء . وبر این وجه چون ما صله کنند لام مشکل ماند اعنی لام لما وجه چهارم زجاج گفت . لما من المت
الشیٔ اذا جمعته . باشد انکه از ابنا کردند علی فعلی وآن را لاینصرف کردند چون تتری ومعنی آن باشد . وان کلا
جمیعاً لیوفیهم . ما همه را جزا بدهیم واین وجه معتنی است وجه پنجم قرائت زهری ، وان کلا لما . بتنوین هم از این
اشتقاق که لم راست بمعنی جمع ومعنی هم ان باشد . وان کلا جمیعاً . وخلاف در قرائت باشد در معنی موافق بود آن
قول را که پیش از این از زجاج حکایت کردیم . اما بر قرائت انکس که لمّا مخفف خواند در لام چند وجه گفتند
یکی انکه لام قسم است که در ماء تأکید شده وشاید که لام ابتدا بود که در ماء موصوله شده باشد ومثله قوله ، وان منکم
لمن لیبطئن . وکما حکی عن العرب انی لیحمدالله لصالح . ابوعلی گفت اما انکس که او خوانده بتشدید انّ وتخفیف
لما وجه قرائت او ظاهر است برای انکه کلام منصوب است بان وانکه لام ابتدا برای خبر ان شد ولام دگر که در فعل شد
جواب قسمی مضمر است چون دو لام ملتقی شدند یکی برای خبر ان ویکی برای جواب قسم فصل کردند میان ایشان
بما گفت دلیل بر انکه کلام دو قسم راست آنست که نون تأکید در آخر فعل در آمد ومعنی انکه همه را بخدای که جزا
دهد خدای واما قرائت انکس که ان مخففه خواند ولما بتشدید ان مخففه باشد از ثقیله وبتخفیف عمل دادند اورا
چنانکه شاعر گفت . ووجه مشرق النحر کان ثدییه حقان . وسیبویه گفت سمعت عمن اثق به من العرب ان
عمرواً لمنطلق واهل مدینه خواندند ، وان کلا لما جمیع لدینا محضرون . بتخفیف نصب کردند گفت ووجه عمل او
بتخفیف آنست که او در عمل نائب فعل است وفعل با حذف عمل کند واما قرائت انکس که انّ با تشدید خواند یا
مخفف ولما بتشدید خواند قرائت هر دو مشکلست برای انکه ان که مخففه باشد از ثقیله حکم او حکم ثقیله باشد بالماء
مشدّد معنی نگیرد برای انکه لما بمعنی الا بود چنان بود که گوئی انّ زیداً الا منطلق واین معنی ندارد اما قول العرب
نشدتك الله لما فعلت والّا فعلت خلیل گفت معنی آنست که اقسمت علیك لا فعلن وانما الا ولما برای آن قید دراو
شد تا این معنی دهد ما اسألك الا فعل کذا واگرچه حرف نفی در لفظ نیست در معنی هست ودر این آیه این معنی صورت
نبندد آن در قرائت مشکل است این جمله آنست از آنچه شیخ ابوعلی فارسی در کتاب حجت ذکر کرد وتضعیف
کرد ابوعلی آن وجه را که از فرا حکایت کردیم اولا انکه گفت در اینصورت میمها پیش از این مجتمع شد که هیچ را
حذف نکردند یعنی آن قول که گفت اصل این من ما بوده است ونون را میم کردند برای ادغام وسه میم جمع شده است

گفت نه چهار میم جمع شد در این صورت فی قوله امم ممن معك نه بیفکنند ند واز کسائی حکایت کردند که او گفت من
وجه تثقیل لما در این آیه نمی شناسم وشیخ ابوعلی گوید کسائی اینکه گفت دور نگفت از صواب وشیخ ابوعلی گفت
اگر چنانکه ان را تخفیف کنند ولما را تثقیل وان را برمانفی تفسیر دهند وتفسیر آیة چنین گویند وما کل الا
لیوفیهم الله الجزاء . چنانکه دگر جا گفت وان کل ذلك لما متاع الحیوة الدنیا یعنی ما کل ذلك لما متاع الحیوة الدنیا روشن
بودی در معنی اما نصب کلا مشکل باشد با این معنی والله اعلم بمراده واین جمله نحو برای آن اینجا گفته شد که خواستم
تا معنی آیت بر قرائت روشن شود وقرائت صحیح ومعترض پیدا شود الا در پارسی اطناب شرط نیست وبر جمله معنی
آیه آنست که خدایتعالی همه کس را جزای عمل بتمامی بدهد تا هیچ کس نباشد والا اورا جزای عمل بتمامی بدهند و
معنی از این دو بیرون نیست بر این اختلاف قرائت ووجوه که ذکر کرده شد . انه بما یعملون خبیر . که او بانچه ایشان
میکنند داناست انکه حقتعالی رسول را گفت ومراد اوامت است که راست باش ای محمد چنانکه تورا فرموده اند
سفیان ثوری گفت علی القرائة بر قرآن مستقیم باش مقاتل چنان گفت مراد آنست که شرك میار بخدای سدی گفت
خطاب با اوست ومراد امت واگر گویند مراد اوست وامت خطا نباشد از انچه که بیان کردیم که نیکو باشد امر
کردن آنرا که تو دانی آن کار بخواهد کردن ای محمد تو مستقیم وراست باش چنانکه تورا فرموده اند ونیز آن
مؤمنانی که باتو بادرگاه خدا آمده اند ، ولا تطغوا . وطغیان مکنید وتجاوز از حد واندازه کارها وحدود
شرع نگاه دارید که خدایتعالی باحوال شما دانا وبیناست عبدالله عباس گفت هیچ آیت بر رسول م نیامد از این
آیت سخت تر وبر آن گفت اصحابان را انکه که اورا گفتند . یا رسول الله اسرع الیك الشیب . پیری بتو شتافت
گفت . شیبتنی سورة هود . سورهٔ هود مرا پیر کرد وفی روایة واخواتها . ولا ترکنوا . انکه گفت ای مکلفان
از بندگان وپرستاران پناه ظالمان مدهید وبا ایشان ساکن مشوید وبا ایشان دوستی مکنید که پس انکه شمارا
دوزخ برسد وآتش وعذاب او بشما رسد عبدالله عباس گفت . لا تمیلوا الیهم . میل مکنید باظالمان ابوالعالیه گفت
. لا ترضوا باعمالهم ، بعمل ایشان راضی مباشید . قتاده گفت . لا تلحقوا بهم . بایشان مشوید سدی وابن
زید گفتند یعنی مداهنه مکنید باظالمان بل حق بگوئید ابن کیسان گفت . لا تسکنوا الیهم . باایشان آرام مگیرید
که پس آتش دوزخ بشما رسد وشمارا بدون خدای یعنی جز خدای هیچ یاری نباشد وشمارا نصرت نکنند در خبر است
که چون روز قیامت باشد منادی از قبل رب العزة ندا کند گوید . این الظلمة واعوان الظلمة . کجااند ظالمان و
اعوان ظالمان وجمع کنید ایشانرا ، حتی من الاق لهم دواة او بری لهم قلماً . تا انکس که برای ایشان دواتی سیاهی
کرده باشد یا قلمی تراشیده باشد انکه همه را در تابوتی کنند از آتش وبروایتی دگر در تابوتی از آهن ودر قعر دوزخ
اندازند . فتمسکم النار . برای آن منصوبست که جواب نهی است ومانفی است ومن زیادت است مؤکد نفی است
. واقم الصلوة طرفی النهار . انکه گفت نماز بپای دارید در دو طرف روز یعنی نماز بامداد ونماز شام این قول عبدالله
عباس است مجاهد گفت نماز بامداد ونماز خفتن تا پنج نماز داخل باشد در او قرطبی گفت نماز بامداد خواست ونماز
پیشین ودیگر ضحاك گفت نماز بامداد ونماز دیگر خواست مقاتل گفت در یك طرف روز نماز بامداد ونماز پیشین بن لا
ودر طرف دیگر نماز دیگر ونماز شام بکن ، وزلفاً من اللیل . در پارهٔ از شب نماز خفتن واینقول قریب تر است
از همه حسن بصری گفت . زلفاً من اللیل . یعنی نماز شام ونماز خفتن اخفش گفت . زلف اللیل ساعة واحدتها
زلفة ، ساعات شب باشد یکی را زلفه گویند واصل زلفه منزلت وقربت باشد ومزدلفه از انجاست که آن منزلیست
از پس عرفات نزدیك باو وقال العجاج . تاج طواه الاین مما رجفا ، طی اللیالی زلفاً فزلفا سماوه الهلاك حتی احقوقفا .

وابوجعفر خواند زلفا اتبع الضمة الضمة ابن محیص خواند زلفا بسکون لام مجاهد خواند زلفی بوزن قربی
. انّ الحسنات یذهبن السیئات . در حسنات خلاف کردند بیشتر مفسران گفتند نماز پنجگانه است
ومجاهد گفت قول سبحان الله والحمد لله ولا اله الّا الله والله اکبر . بعضی مفسران گفتند در مردی آمد
نام او ابوالبشر عمرو بن عربة الانصاری واو خرما فروختی زنی بیامد تا از او خرما خرد زن بجمال بود
او گفت این خرما نیك نیست که اینجاست بخانه بهتر از این هست اگر خواهی بخانه آی زن با او بخانه رفت
او در زن آویخت ودر بر گرفت وبوسه داد زن گفت . اتق الله . از خدای بترس مرد بترسید وپشیمان
شد بیامد گفت یا رسول الله چه گوئی در مردی که او در زن آویزد واز او مراد خود حاصل کند مگر جماع
رسول م هیچ جواب نداد تا وحی آمد یکی از جملهٔ صحابه گفت خدای بر تو پوشیده بود اگر تو بر خویشتن بپوشیدی
وقت نماز دگر در آمد رسول م نماز بگذارد جبرئیل آمده این آیت آورد رسول م گفت ابوالبشر کجاست
او پیش آمد گفت باما نماز کردی گفت آری یا رسول الله گفت خدای تعالی این نمازرا بکفارت گناهت کرد
وآیت فرستاد که . ان الحسنات یذهبن السیئات . بعضی دگر مفسران گفتند مراد بحسنات توبه است
وباذهاب اسقاط الله تعالی عقاب السیئات عندها تفضلاً . وبعضی دگر از اهل اصول گفتند که مراد آن است
که دوام بر اداء واجبات ونوافل دعوت کند مکلف را باترك سیئات پس بمنزلهٔ اذهاب باشد آن را مفارقة
وتشبیهاً واین وجهی است نیکو ومعتمد در تأویل آیت واما قول انکس که باین آیت استدلال کرد بر احباط
درست نیست لدلالة الادلة علی فساد الاحباط عقلاً وشرعاً . ذلك ذکری للذاکرین . این یاد کردنی است
یاد کنندگان را . واصبر . انکه گفت ای محمد صبر وشکیبائی پیشه گیر که خدای تعالی رنج نیکوکاران را ضایع
نکند وصبر حبس نفس بود علی ما یکره ونقیضه الجزع قال الشاعر . فان تصبرا فالصبر خیر مغبة . وان تجزعا
فالامر ما تریان . فلولا کان من القرون من قبلکم . المعنی فهلا کان وهل کان چرا نبودند از قرون
وامتان گذشته از پیش شما که من ایشان را هلاك کردم بگناهشان از عاد وثمود خداوند یقین از عقل
ودین که امر معروف ونهی منکر کردی تا من ایشان را هلاك نکردمی بگناهانشان انکه استثنا کرد از ایشان
مؤمنان را واتباع انبیا را گفت . الا قلیل ممن انجینا منهم . مگر اندکی از آنانکه ما ایشان را برهانیدیم
از جملهٔ ایشان وکان تامه بود وفاعل او اولوا بقیه است واولوا جمع ذو باشد علی غیر لفظه یعنی چون بود که از آن
امتان سلف بقیتی بماند که امر معروف کردندی ونهی منکر از فساد در زمین انکه استدراك کرد گفت اندکی بودند که من
ایشان را از هلاك برهانیدم انکه گفت . واتبع الذین ظلموا . وپیروی کردند ظالمان آن مال ونعمت ولذت وتنعم را
که در آن رها کرده بودند ایشان والمترف المبقی فی الملك والنعمة . واترفوا انعموا فیه وکانوا مجرمین . وایشان خود در
اصل مجرم وگناه کار وکافر بودند انکه بیان کرد که من این شهرها که هلاك کردم از جملهٔ قوم نوح وعاد وثمود وقوم
لوط که من ایشان را عذاب کردم نه بر سبیل ظلم بود که من از آنان نباشم که کسی را هلاك کنم بظلم واو مصلح و
نیکوکار باشد واو فی قوله . واهلها . واو حال است . ولو شاء ربك لجعل الناس امة . انکه گفت اگر خدای
خواستی همه مردمان را یك امت کردی . ولا یزالون مختلفین . ولیکن ایشان بزایل نمی باشند مختلف
بایکدیگر خلاف میکنند ، الا من رحم ربك . الا آن را که خدای براو رحمت کند . ولذلك خلقهم . وبرای
آن آفرید ایشان را ودر این آیه چند سؤالست یکی انکه گفت اگر خدای خواستی مردم یك ملت بودندی یعنی
همه مسلمان بودندی چون نبودند دلیل آن کند که نخواست دگر انکه گفت . ولذلك خلقهم . ایشانرا برای آن

آفریداز دو بیرون نیست یااشارت بذلك راجع است بارحمت یاباختلاف اگر بارحمت راجع بودی تلك بایستی در کنایة او
وجه رحمت مؤنث است وذلك اشارة بمذکر باید باختلاف شود واین خلاف مذهب شماست که خدای خلقان را برای
اختلاف آفریند دگر انکه اگر رحمت را برقت قلب تفسیر کنند لایق نباشد بخدای واگر بغفران واسقاط عقاب
تفسیر کنند هم بر مذهب شمار است نیست برای انکه خدایتعالی خلقان را نه برای این آفرید امّا جواب از سؤال
اول گوئیم خدای باین مشیت مشیت قهر وغلبه والجاء واکراه خواست گفت اگر من خواستمی مردمان همه را یك امت
کردمی وهمه را برایمان حمل کردمی وقهر کردمی یعنی من بر آن قادرم وایشان بر این کفر که کردند مرا اعجاز
نکردندی ومانند این در قرآن بسیار است واین طریقه مستقصی رفته است جایهای دگر اما اشارت بلفظ ذلك
راجع است بارحمت دون اختلاف برای دلالت عقل وشهادت لفظ اما دلالت عقل ازانجا که در
عقل مقرر است که نیکو نبود که خدای تعالی خلقان را برای اختلاف آفریند وغرض او از خلق ایشان اختلاف
باشد چه حق تعالی نهی کرده است از اختلاف وکاره است از او امر کرده است باتفاق ووعدهٔ ثواب براین و
بر آن وعید کرده واما شهادة اللفظ ازانجاست که کنایت بلفظ رحمت نزدیك تر است ازانکه بالفظ اختلاف
وردّ الکنایة الی اقرب المذکورین اولی اما سؤال بر انکه اگر راجع بودی بارحمت تلك بایستی که رحمت مؤنث است
ازاو چند جواب است یکی انکه تأنیث رحمت حقیقی نیست وچون تأنیث نه حقیقی باشد ازاو بلفظ تذکیر وتأنیث کنایت
کنند ووصف کنند . الاتری الی قوله انّ رحمة الله قریب من المحسنین . ولم یقل قریبة جواب دگر انکه عرب را
عادتست که کنایت یکبار بالفظ کنند ویکبار بامعنی ومعنی رحمت فضل وانعام باشد وگویند . سرّنی کلمتك یعنون کلامك
. قال الله تعالی هذا رحمة من ربی اراد هذا فضل من ربی قالت الخنساء . فذلك یاهند الرزیة فاعلمی . ونیران حب حین شب
وقودها . ارادت الرزء . وقال امرؤ القیس . برهرهة رخصة رودة . کخرعوبة البانة المنفطر . ومنفطره نگفت برای انکه
ردکرد بامعنی وآن غصن باشد وقال زیاد الاعجم : ان السماحة والشجاعة ضمنا . قبرًا بمرو فی الطریق الواضح . ضمنتا
نگفت برای انکه مصدر را تأنیث نکنند واگر گویند ردکرده بامعنی واراد الجود والباس هم نیك باشد جواب دگر
آن است که رد کنایت بالفظ فعل کرده است ولفظ الفعل مذکر ومراد بلفظ فعل قوله . الامن رحم ربك ثم قال و
لذلك . والمعنی ولان یرحمهم خلقهم جواب دگر ازاصل مسئله آن است که ذلك راجع نیست بالفظ ومعنی رحمة
ونه نیز بااختلاف بل راجع است الی کونهم امة واحدة مجتمعین علی الایمان . واین وجهی لایق است برای انکه
اتفاق است که خدای تعالی خلقان را برای طاعت وایمان آفرید فی قوله . وماخلقت الجن والانس الا
لیعبدون . بعضی دگر ازاهل تأویل گفتند مراد آن است که اگر من خواهم خلقان را یك امت کنم یعنی همه را
ببهشت برم تا همه در این باب یك امت ویك جبلت ویك جنس باشند واین جاری مجرای آن آیت بود گفت . ولو
شئنا لآتینا کل نفس هدیها . ومراد باین هدی راه بهشت است ولامحال خدای ایشان را برای ایمان وطاعت آفریده
است . ولایزالون مختلفین . وایمان بزایل نمی باشند اختلاف می کنند مراد اختلاف در دین است وانکه از
ره دین می بشوند وابو مسلم محمد بن بحر گفت مراد باختلاف آن است که . یخلف خلفهم سلفهم فی الکفر
. ایشان در کفر بدنبال سلف می شوند . ومنه قولهم مااختلف الجدیدان والعصران ای جاء کل واحد منهما
یعقب صاحبه وخلفه ومثله قولهم اقتلوا والمعنی قتل بعضهم بعضاً . امّا رحمت رقت قلب نباشد چنانکه سایل گفت
ولیکن فعل احسان ونعمت باشد بدلیل انکه اگر رقیق القلبی احسان وفضلی بکند اورا وصف نکنند برحمت
وعرب وصف کنند آن راکه انعام وافضال کند باانکه رحیم است واگرچه ازاو رقت دل ندانند پس معنی رحمت بفضل

واحسان قریب تر است ازانکه برقت قلب نه بینی که خدای تعالی قرآن را وصف کرد باانکه رحمت است ورقت دل
در قرآن صورت نه بندد وآنان را که گفتند غلط ازآنجا افتاد که در بیشتر احوال در حق ما این نعمت واحسان
مصاحب باشد رقت قلب را که یکی را ازما بر کسی دلش رقیق شود براو نعمتی کند گمان برند که رحمت آن رقت
قلب است چنانکه گروهی را شهوت بارادت ملتبس شد برای انکه عند شهوت بیشتر احوال محبت باشد ورحمت
مختص نیست بعفو واسقاط عقاب بل عام است فی ضروب النعم والاحسان نه بینی که منعم را بر کسی رحیم وراحم خوانند و
اگرچه هیچ اسقاط مضرتی نکرده باشد حق تعالی در این آیة چنین فرمود که اگر خدایتعالی خواستی خلقان را جمله
برایمان داشتی وقهر کردی ولیکن نکرد وایشان را بااختیار خود رها کرد تا ایشان هرکس سر براهی نهادند ومختلف
شدند وبر سر آن اختلاف می بودند انگه خواست تا استثنا کند گروهی را گفت . الامن رحم ربك . الاانکس که
خدای براو رحمت کرده بود که برحمت ولطف خدای ازآن اختلاف امتناع کند ونظر کند وایمان تحصیل کند
وخدای تعالی خلقان را خود برای رحمت آفریده است . وتمت کلمة ربك لاملأنّ جهنم . وتمام شد سخن خدایتعالی
که گفت پربار کنم دوزخ را ازجن وانس از پری وآدمی ومورد این تهدید وتحذیر است خلقان را ازانکه ازآنان باشند
که خدایتعالی دوزخ را بایشان پربار کند وتمام کلمه وقوع مخبر خبر باشد علی ما اخبر عنه وانما اراد قوله فالحق والحق اقول
لاملأنّ جهنم . واین لام جواب قسمی مضمر است والتقدیر قسماً لاملأنّ . وبجای لام گفتند ان شاید انجا وهرکجا تأویل
ان باشد که بلغنی او انتهی الیّ او قیل لی یقول بدالی لاضربنك وبدالی ان اضربنك واین قول کوفیان است وهما نا مطرد نبود
همه جای والله اعلم قوله وکلاً نقص علیك والتقدیر وکل القصص نقصة علیك ونصب او بر مفعول باشد ما همه قصه های
پیغمبران باتو می گوئیم ومن تبیین را باشد ما فی قوله ما نثبت به فوادك بر این قول بدل باشد ازاو بدل البعض من الکل
وگفته اند . این ما مفعول به است وکلا مصدر است چنانکه قصصت کل القصص وحکیت کل الحکایة وحق الحکایة وماشبه
ذلك . وانباء جمع نبأ باشد ونبأ خبری بود که دراو شأنی بزرگ باشد یقولون لهذا الامر نبأ وشأن وخطب
معنی قوله ما نثبت به فؤادك انچه بان دل تو برجای داریم دراو دو قول گفتند یکی انکه بتسکین وتقویة ودوم بدلالات
وحجت والطافی که تورا در آن بود از نفی شبهه قوله . وجاءك فی هذه الحق . وحق بتو آمد در این عبدالله عباس و
حسن ومجاهد گفتند یعنی در این سوره وجبائی گفت فی هذه الانباء والاخبار زجاج گفت فی هذه الازمان والایام
قتاده گفت یعنی فی هذه الدّنیا وقول اول درست تر است . وموعظة . وحق را برای آن تعریف کرد که یکی است
وتنکیر موعظة وذکری برای آن است که موعظه انواع باشد حقتعالی نوعی ازان انواع خواست ودراو پندی وپاد
کردنی ویاد دادنی است مؤمنان را : وقل للذین لایؤمنون . وبگوای محمد این کافران مصرّ بر کفر را . اعملوا
علی مکانتکم . بکنید بر تمکّن وتوانائی خود یعنی بکنید آنچه توانید کردن واین بر سبیل تهدید ووعید است و
مراد نهی است یعنی مکنید ومثله قوله . اعملوا ماشئتم انا عاملون . که ما بخواهیم کرد باشما انچه سزای شماست واین
اخبار است ازآنچه خواهد کرد باایشان . وانتظروا انا منتظرون . وانتظار کنید که ما منتظریم یعنی شما انتظار
کنید آن خبر را که میدهیم که ما منتظریم آنرا که شما میگوئید وتهدید میکنید وگفتند معنی آنست که گفت شما هرچه
میخواهید میکنید که ما ایمان وطاعت خدای خواهیم کرد وتوقع کنید وانتظار پاداشت آنرا که کرده باشید که ما
منتظریم جزای عمل خود را : ولله غیب السموات والأرض . وخدای راست غیب آسمانها وزمین یعنی هرچه در
آسمانها وزمین پوشیده باشد خدای داند ومورد این هم وعید است . والیه یرجع الأمر کله . وکارها همه باو شود
ومرجع ومآل آن باو باشد . فاعبده . اورا پرست وتوکل کن براو امر است ازخدایتعالی بعبادت وپرستش او

وتوکل واعتماد کردن براو . وماربك بغافل عما تعملون . خدای تو غافل نیست از آنچه ایشان میکنند اهل مدینه
وابن عامر وحفص بتا خواندند علی الخطاب از آنچه شما میکنید وباقی قرا خواندند بیا علی الخبر عن الغایب و نیز
خلاف کردند در انکه خدایتعالی گفت . والیه یرجع الأمر . جمله خواندند یرجع بفتح یا و کسر جیم
مگر نافع وحفص که ایشان خواندند بضم یا وفتح جیم علی مالم یسم فاعله قرائة اول من رجع یرجع
باشد وقرائت دوم من رجع یرجع باشد ورجع هم لازم است وهم متعدی و بمصدر فرق او
پیدا شود که مصدر لازم رجوع باشد ومصدر متعدّی رجع کعب الأحبار گفت خاتمهٔ
توریة خاتمهٔ سورهٔ هود است یعنی این آیه والله اعلم واحکم . تمّ الجزو العاشر
من التفسیر و یتلو فی الحادی عشر قوله .

سورة یوسف . بدانکه سورهٔ یوسف علیه السلام مکی است وعدد آیات او صد ویازده است وهزار وهفتصد و
هفتاد وشش کلمه است وهفت هزار وصد وشصت وشش حرفست وروایتست از ابو امامه از ابی کعب که گفت رسول م
گفت بندگانتا را سورهٔ یوسف بیاموزید که هر مسلمانیکه این سورهٔ یوسف بخواند واهلش را بیاموزد وزیر
دستانش را خدایتعالی سکرات مرگ وجان کندن بروی آسان کند واورا توفیق دهد تا بر هیچ مسلمان حسد نبرد

سورة یوسف علیه السلام مائة واحدی عشر آیة وهی مکیة

بسم الله الرحمن الرحیم
بنام خداوند بخشاینده مهربان

الر تلك آیات الکتاب المبین * انا انزلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون * نحن نقص علیك
این است آیات کتاب هویدا که ما فرستادیمش قرآنی تا شاید شما بفهمید تا حکایت مینمائیم برتو
احسن القصص بما اوحینا الیك هذا القرآن وان کنت من قبله لمن الغافلین * اذ قال یوسف
نیکوترحکایتها را آنچه وحی کردیم بسویت این است قرآن واگرچه بودی از پیش او از غافلان چون گفت یوسف
لأبیه یا ابت انی رأیت احد عشر کوکبا والشمس والقمر رأیتهم لی ساجدین * قال یا
بپدرش که ای پدر من دیدم یازده ستاره وآفتاب وماهتاب دیدمشان مرا سجده کنندگان گفت ای
بنی لا تقصص رؤیاك علی اخوتك فیکیدوا لك کیدا ان الشیطان للانسان عدو مبین *
پسرمن حکایت منما خوابت را بر برادرانت پس مکر کنند مرتورا مکری که شیطان است مرانسان را دشمن هویدا
وکذلك یجتبیك ربك ویعلمك من تأویل الاحادیث ویتم نعمته علیك وعلی آل یعقوب
وهمچنین برگزیند تورا پروردگارت وبیاموزد تورا از تعبیر خوابها وتمام کند نعمت خودرا برتو وبرآل یعقوب
کما اتمها علی ابویك من قبل ابرهیم واسحق ان ربك علیم حکیم * لقد کان فی یوسف
چنانچه تمام کردش بر پدرانت از پیش ابراهیم واسحق که پروردگار تست دانای حکیم بتحقیق بود درمیان یوسف
واخوته آیات للسائلین * اذ قالوا لیوسف واخوه احب الی ابینا منا ونحن عصبة ان
وبرادرانش نشانها مرپرسندگان را چون گفتند هرآینه یوسف وبرادرش دوست ترند بسوی پدرما از ما وماییم گروه توانا که
ابانا لفی ضلال مبین * اقتلوا یوسف او اطرحوه ارضا یخل لکم وجه ابیکم وتکونوا
پدرماست در گمراهی هویدا بکشید یوسف را یا اندازیدش بزمینی که خالی ماند برای شما روی پدرتان وباشید
من بعده قوما صالحین * قال قائل منهم لا تقتلوا یوسف والقوه فی غیابت الجب یلتقطه
از بعد او گروهی شایستگان گفت گوینده از آنها نه کشید یوسف را وبیندازیدش در تك چاه که برگیردش
بعض السیارة ان کنتم فاعلین * قالوا یا ابانا مالك لا تأمنا علی یوسف وانا له لناصحون *
پارهٔ کاروانیان اگر باشید کنندگان گفتند ای پدر ما چیست تورا ایمن نمیداری مارا بر یوسف وماییم مراورا نصیحت کنندگان
ارسله معنا غدا یرتع ویلعب وانا له لحافظون * قال انی لیحزننی ان تذهبوا به واخاف ان
بفرستیدش باما فردا بچرد وبازی کند وماییم مراورا نگهبانان : گفت محزون میدارم که ببریدش ومیترسم که
یأکله الذئب وانتم عنه غافلون * قالوا لئن اکله الذئب ونحن عصبة انا اذا لخاسرون * فلما
بخوردش گرگ وشمائید از او بیخبران گفتند اگر بخوردش گرگ وماییم توانایان ماییم آنگاه زیانکاران پس

ذَهَبُوا بِهِ وَاَجْمَعُوا اَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ وَاَوْحَيْنَا اِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِاَمْرِهِمْ هٰذَا وَهُمْ

چون بردند اورا وجمع شدند كه بكردانندش درتك چاه وحى كرديم بسويش كه خبر دهدايشانرا بامرشان اين وايشان

لَا يَشْعُرُونَ * وَجَاۤؤُا اَبَاهُمْ عِشَاۤءً يَبْكُونَ * قَالُوا يَا اَبَانَا اِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ

نمى فهمند وآمدند پدرشان رادرشام گريه ميكردند گفتند اى پدرما بدرستى كه ما رفتيم اسب تازى كنيم ووا گذاشتيم يوسف را

عِنْدَ مَتَاعِنَا فَاَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا اَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ * وَجَاۤؤُا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ

نزدمتاع خود پس خوردش گرگ ونيستى تو باوركننده بما واگر باشيم راستگويان وآمدند برپيراهنش بخون

كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ اَنْفُسُكُمْ اَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ * وَجَاۤءَتْ

دروغ گفت نه بلكه راست كرد براى شما نفسهاى خود كاريرا پس صبريست نيكو وخداست يارى خواسته برانچه ستايند وآمد

سَيَّارَةٌ فَاَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَاَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَا بُشْرَى هٰذَا غُلَامٌ وَاَسَرُّوهُ بِضَاعَةً وَاللّٰهُ عَلِيمٌ بِمَا

كاروانيان پس فرستادند آب آورشان را پس فروهشت دلوش را گفت اى مژده اين است پسرى پنهان كردنش پول را وخدادانا است بانچه

يَعْمَلُونَ * وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ * وَقَالَ الَّذِى اشْتَرٰيهُ

عمل ميكردند وخريدنش به بهاى اندك درهمهاى شمرده شده وبودند دراو از بى رغبتان وگفت انكه خريدش

مِنْ مِصْرَ لِامْرَاَتِهِ اَكْرِمِى مَثْوٰيهُ عَسٰى اَنْ يَنْفَعَنَا اَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِى

از شهر مصر بزنش گرامى دارجايش را شايد كه نفع دهد مارا يا بگيريمش فرزندى وهمچنين جاداديم مريوسف را در

الْاَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَاْوِيلِ الْاَحَادِيثِ وَاللّٰهُ غَالِبٌ عَلٰى اَمْرِهِ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ *

زمين وآموزانيمش از تعبير خوابها وخداست غالب برامرش وليكن بسيارى مردمان نميدانند

قوله تعالى آلر اختلاف اقوال مفسران برفت درحروف مقطع كه دراوايل سوراست فاما آلر بعضى مفسران گفتند چون اول اين سوره را ضم كنى باحم ونون الرحمن بود وقول بعضى مفسران آنست كه نام سورت است بلكه اشارت است بايات وآلر برقول انكس كه گفت نام سورت است درمحل رفع است بابتدا وتقديره هذه السوره تلك مبتداء دوم وآيات خبراوست وآلر آيتى نيست باتفاق براى انكه مضاهى رؤس آيات نيست بخلاف طه كه آن آيتى است براى انكه مطابق رؤس آيات است وآيات دلالات وحجج باشد وروا بود كه مراد بايات قرآن باشد ومراد بكتاب قرآن است بلاخلاف ومبين محتمل است دو معنى را يكى روشن ويكى بيان كننده براى انكه ابان هم لازم باشد وهم متعدى يقال ابان الشئ اذا تبين وابنته اذا بينته مجاهد وقتاده گفتند مبين را معنى آنست كه بيان كننده حلال و حرام وقضايا واحكام است . انا انزلناه . ما فرستاديم كتاب را قرآن ، قرآناً . نصب او برحال است از ضمير مفعول به وبيان كرديم كه اشتقاق قرآن من قرائة الشئ اذا جمعته باشد . عربياً . صفت قرآن است ويا نسبت است يعنى بلغت عرب : لعلكم تعقلون . تاهمانا شمابدانيد وتعقل كنيد ودرفهم معانى واغراض او عقل كار بنديد وعقل عبارتست از مجموع علومى كه ممكن بود كه بان استدلال كنند بشاهد برغايب وفرق كنند بان ميان حسن وقبيح انكه بر توسع بر دگر علمها اجراميكنند ودرآيت دليلست برحدوث قرآن براى انكه خدايتعالى وصف كرد بانكه منزلست ومجموع است ومنسوبست بالغت عرب واتفاق است كه لغت بمواضعه شناسند ومواضعه قديم نيست پس درآية سه دليل است برحدوث قرآن يكى قوله انزلناه ودگر قرآناً ودگر عربياً ازاين وجه كه گفتيم منزل قديم نباشد وقرآن جمع باشد ومجموع بعضى بر بعضى مقدم بود وقديم را چيزى براو مقدم نبود وانچه منسوب بود با عرب ولغت ايشان محدث بود محال بود كه منسوب بان قديم بود . نحن نقص عليك . ما قصه خواهيم كردن برتو واصل قصه

واشتقاق او من قص اثره اذا اتبعه باشد ومنه القصاص لانه اتباع القاتل للقود ومنه القصة للشعر لتابع بعضه بعضاً على النسق . احسن القصص . نيكوترين قصها وخلاف كردند درانكه خدايتعالى اين قصه را چرا نيكوترين قصه ها خواند بعضى گفتند احسن بمعنى حسن است تالازم نيايد كه دركلام خدايتعالى درباب حسن بعضى را بر بعضى مزيتى وتفاضلى باشد چنانكه گويند هذا اولى يك چيز را جزاو والى نباشد ومالك ومثله قوله وهو اهون عليه اى هين وقول الشاعر شعر . انّ الذى سمك السّماء بنى لنا . بيتاً دعائمه اعزّ واطول . اى عزيز طويلة بعضى دگر گفتند برظاهر خود است على التفضيل انكه در وجه آن خلاف كردند مقاتل روايت كرد از سعيد جبير كه او گفت از اصحاب رسول ؐ برسلمان رفتند گفتند براى ما از توريه حديثى گو كه توريه را قصه هاى نيكو در وى است خداى تعالى اين آيه فرستاد وبيان كرد كه قصه هاى قرآن نيكوتر است از قصص توريه بعضى دگر گفتند براى آنش احسن القصص خواند كه چندانى عبر وعجايب كه در اين قصه است درهيچ قصه نيست از اينجا گفت . لقد كان فى يوسف و اخوته آيات للسائلين . وگفت ، لقد كان فى قصصهم عبرة لاولى الالباب . براى كرم يوسف كه با برادران فى قوله . لا تثريب عليكم اليوم . حديث وقصه او را احسن القصص خواند وگفتند براى آنش نيكوترين قصه ها خواند كه در او ذكر انبياست وذكر صالحان وفرشتگان وشياطين وانس وجن وانعام وطيور وسير ملوك وآداب مماليك وطريقة تجار وذكر عقلا وجهال واختلاف احوال ومكر زنان وحيلت ايشان ونيز دراو ذكر توحيد وفقه وعلم سير وتعبير خواب وآداب سياست وحسن معاشرت وتدبير معاش پس براى انكه جامع است اين خصال را كه دراو منافع دين ودنياست آن را احسن القصص خواند ، بما اوحينا اليك هذا القرآن ، با متعلق است وما مصدريه است اى بوحينا بوحى كردن ما والقاء ما برتو اين قرآن را ، وان كنت من قبله لمن الغافلين ، واگرچه پيش از اين تو از اين قصه واخبار غافل بودى وبى علم وغفلت سهو باشد واو عبارت بود از نفى علم واگر معنى بودى ضد علم بودى ، اذ قال يوسف ، عامل در ظرف فعل مقدر است والتقدير اذكر يا محمد يادكن اى محمد چون گفت يوسف ويوسف نامى است اعجمى براى آن لا ينصرف است كه هم اعجمى است وهم علم وهما السببان المانعان من الصرف واز بعضى علما پرسيدند كه يوسف چه باشد گفت اسف حزن باشد واسيف بنده باشد وهردو در يوسف حاصل بود يعنى اشتقاق ميكنم آن را امّا از اسف وامّا از اسيف وقول اول درست تر است ابو هريره روايت كند كه رسول ؐ گفت ، الكريم بن الكريم بن الكريم يوسف بن يعقوب بن اسحق بن ابراهيم عليهم السلام ، ويوسف بكسر سين لغة فيه وبر اين لغت ممكن بود كه بتازى نزديكتر بود انكه سبب منع وزن فعل باشد كه اين لفظ بر وزن يفعل باشد يادكن چون گفت يوسف پدرش را يعقوب ياابت اى پدر من ابن عامر وابو جعفر خواندند اينجا ودر همهٔ قرآن ياابت بفتح تا ودگر قرا بكسر تا خواندند اينجا ودر همهٔ قرآن ابن كثير برها وقف كرد يا ابه اما تا بيشتر نحويان گفتند بدل است از يا اضافة الى نفس المتكلم وبعضى گفتند بمنزلت هاء طلحه وحمزه است وبعضى دگر گفتند عوض است از واو ساقط براى انكه اصل اب ابو بوده است بدلالت قولك ابوان فى التثنية ولذلك لزمت الاسم حتى صارت كانها من نفس الكلمة لانها عوض عن حرف اصلى . اما انانكه بكسر تا خواندند گفتند تا دليل باشد بر انكه بدل است از اضافت وبعضى دگر گفتند چون مستعمل شده وبسيار شد استعمال صار كنفس الكلمة حذف منها الاضافة وبقى الكسرة لتدل على حذف ياء الاضافة . وآنانكه مفتوح خواندند گفتند اصل كلمه ياابتا بوده است چنانكه شاعر گفت شعر . ياابتا علك او عساكا . واين الف بدل ياء اضافت است چون الف بيفكندند فتحهٔ تا را دليل حذف الف كردند اى پدر من . انى رأيت . من ديدم من الرؤيا يقال رأيت على ثلاثة معان من الرؤية العين ورأى القلب و رؤيا المنام

این از رؤیاء خواب است اهل علم و سیر گفتند ابتداء قصهٔ یوسف و یعقوب آن بود که در سرای یعقوب درختی بود هر
گه که یعقوب را پسری آمدی از آن درخت شاخی بر آمدی و با آن پسر می بالیدی چون پسر بزرگ شدی شاخ بزرگ
شده بودی و قوی گشته پدر آن را بگرفتی و باو دادی گفتی این چوب و عصای تست که با تو زاد و رست و ببالید تا آنگه
که یوسف آمد برای او از آن درخت هیچ شاخه نرست چون یوسف ع بزرگ شد و برادران او هر یك چوبی و
عصائی داشتند و ایشان ده بودند و یوسف یازدهمین بود و بنیامین دوازدهمین یوسف پدر را گفت ای پدر برادران
من هر یك را چوبی هست و مرا نیست چرا چنین آمد از خدای برای من چوبی بخواه از بهشت یعقوب دعا کرد خدای
تعالی جبرئیل را فرستاد با عصای از چوب بهشت گفت این بیوسف ده یوسف ع ان چوب بستد و آن چوبی بود از
زبرجد سبز شبی یوسف ع در خواب دید که آن عصای خود بر زمین فرو برد و برادران بیامدندی و عصاهای خود
در بر آن بزمین فرو بردندی عصای او بلند شدی و برگ بیاوردی و شاخها بکشیدی و برگ بگستردی و سر در عنان
آسمان کشیدی و عصای برادرانش بر حال خود بماندی او از خواب در آمد ترسیده پدر گفت چه بود تورا ای
فرزند من وای قرة العین من او این حدیث با پدر گفت برادران بشنیدند از و حقد و کینه در دل گرفتند و گفتند ای
پسر راحیل عجب خوابی دیدهٔ همانا تو سید خواهی بودن و مابندگان تو و کار تو بلند شود و غالب شود بر کارهای ما
وهب گفت یوسف چون این خواب دید او را هفت سال بود و چون خواب آفتاب و ماه و ستاره دید او را دوازده سال
بود و یعقوب ع چنانکه در اخبار آمد یوسف را از چشم فرو نگذاشتی یکساعت پیوسته پیش او بودی و پیش او خفتی
شبی از شبها پیش او خفته بود و گفتند شب آدینه بود در خواب دید که یازده ستاره و ماه و آفتاب از قطب آسمان جدا
شدندی و پیش او سجده کردندی او از خواب در آمد و گفت ای پدر خوابی دیدم عجیب گفت چه دیدی گفت در
خواب دیدم که درهای آسمان گشاده شدی و نوری عظیم پدید آمدی چنانکه همه جهان بگرفتی و کوهها و صحرا
روشن شدی از او و دریاها موج زدی و ماهیان دریا بانواع لغات تسبیح کردندی و مرا جامهٔ پوشانیدندی که در دنیا از
نور و حسن آن نور بگرفتی و پنداشتی که کلید گنجهای زمین پیش من نهادندی و پنداشتمی که یازده ستاره و ماه و آفتاب
مرا سجده کردندی . وذلك قوله انی رأیت احد عشر کوکباً . ابو جعفر خواند تنها احد عشر بسکون عین الی تسعة
عشر جمله بسکون العین گوید کوکباً نصب او بر تمیز است بعد تمام الاسم و تمام اسم اینجا تقدیر تنوین است ان الاصل
واحد عشر من باب قولهم قدر راحة وسحاباً و ثلثة رطل عسلاً ، رأیتهم لی ساجدین . دیدم که مرا سجده همیکردندی
برای آن گفت که . رأیتهم لی ساجدین و لم یقل رأیتها لی ساجدة ، که سجده کردن کار عقلاست و از شأن ایشان
است که چون اسناد آن با کواکب کرد آنان را جاری مجری عقلا داشت سدی روایت کند از عبد الرحمن بن سابط از
جابر بن عبد الله الانصاری که او گفت مردجهود بنزدیك رسول آمد گفت یا محمد مرا خبر ده تا نام آن ستارها چه بود
که یوسف را سجده کردند رسول ع سر در پیش افکند بانتظار وحی جبرئیل آمد گفت یا محمد نامهای ایشان این بود
، حریان و طارق و ذیال و ذوالکیفات و ذو القرع و ذناب و عمودان و قابس و ضروح و مصبح و فیلق . چنان دید که
در خواب او را سجده میکردندی سجده حقیقی که معروف و معهود است و بعضی دگر گفتند مراد بسجده خضوع
و خشوع است و گفته اند میان آن خواب که یوسف دید در معنی عصا و میان این خواب هفت سال بود آنکه این خواب
بدید و با پدر بگفت یعقوب ع او را گفت ای پسر من نگر تا این خواب برادرانت را نگوئی که با تو کیدی کنند و مکری
سازند و حیلتی چه دیو مردم را دشمنی است اشکارا گفتند یعقوب ع او را گفت این خواب با کس مگوی و یعقوب
برفت و با زن خود بگفت و با او عهد کرد که با کس نگوید راست که او برفت و فرزندان یعقوب در آمدند با ایشان

بگفت ایشان را حسد زیادت شد گفتند این غلام سر پادشاهی دارد گاهی خوابش چنانکه در عصا او دید گاهی خواب
چنین بیند که ماه و آفتاب و ستاره او را سجده می برد بهر حال ماه و آفتاب پدر و مادر باشد و یازده ستاره ما یازده برادریم
و بر سری پدر او را دوستر از ایشان داشت گفتند با این کیدی باید کردن چنانکه خدای تعالی حکایت کرد که یعقوب
گفت . فیکیدوا لك کیداً . نون برای آن بیفتاده است که جواب نهی است و محل او نصب است و عمل باضمار ان کند
و کسائی خواند الا بروایت ابو الحارث و قتیبه و ابن البریدی والعبسی رؤیاك بامالة و باقی قراء بتفخیم و قوله . یا بنی ،
در او سه یاست یاء اصلی و یاء اضافه و یاء تصغیر انگه یاء اضافت بیفکندند و قناعت کردند از او بکسره و یك یا را در دگر
ادغام کردند و اما کسر یا و فتح او دو لغت است یقال یا بنی و یا بنی کسر برای آن تا دلیل حذف یاء اضافت کند و فتح لکونه
اخف من الحرکات او لما ذکرته فی قوله یا ابت بالفتح و کید طلب اذی و رنج باشد از صاحب غیظ مر غیری را آنکه حق
تعالی حکایت کرد از یعقوب که او بر سبیل مثل در میان قصه گفت . ان الشیطان ، که دیو مر آدمیرا دشمنی است
اشکار او این لام اضافت است یقال هو اب لك واخ لك و ولی لك وعدو لك و معنی لام اضافت آن است که چون این لام
بیفکنی اضافت حاصل آید آنکه در معنی او دو وجه بود یکی آنکه شیطان ایشان را اغرا کند بکید با تو که شیطان دشمنی
است اشکار آدمی را و وجهی دگر آنکه مراد خود ایشانند ایشان را شیطان او خواند چون با او فعل شیطان کردند
و از شیاطین انس بودند . کما قال شیاطین الانس والجن . قوله و کذلك یجتبیك ربك الایة . اجتبا و اصطفا و اختیار
هر سه یکی باشد این هم حکایت است از یعقوب ع که او می گوید در تعبیر خواب یوسف که خدای تعالی تورا بر گزیند
و تورا تأویل احادیث در آموزد و اصل اجتبا من جبایة الخراج باشد اذا اخلصته لنفسك او لغیرك و مراد تعبیر خواب
است بقوله . ویعلمك من تأویل الاحادیث . و قتادة ابن زید گفت در عهد او تعبیر و تأویل آن باشد که معنی او با
او گردد من الاول و هو الرجوع و گفت نیز این خواب دلیل آن میکند که خدای تعالی نعمت بر تو و بر آل یعقوب تمام
کند چنانکه بر پدرانت تمام کرد ابراهیم و اسحق و آنکه ایشان را برگزید و دو پیغمبر مرسل کرد آنگه گفت خدای
محکم کار و داناست آنچه کند بحکمت و مصلحت کند ابن اسحق گفت خدای تعالی هر فضلی و حالی از احوال یوسف
برای غرض صحیح با رسول حکایت کرد و غرض از این فضل آن است که تا رسول ع متسلی شود از کید و حسد قوم او
بر او که پیش از این برادران یوسف بر یوسف حسد بردند و با او کید کردند . قوله لقد کان فی یوسف و اخوته آیات
للسائلین . آنکه حق تعالی گفت در یوسف و برادرانش آیاتی و علاماتی و عبرتی و دلالتی هست مر پرسندگان را و برادران
یوسف یازده بودند و نامهای ایشان این است ، روبیل و او برادر مهتر است و شمعون و لاوی و یهودا و ریالون
و یشجر و مادر او لیا بنت لیان بود و او دختر خال یعقوب بود و چهار پسر دگر او را آمد از دو سریه نام یکی زلفه و نام یکی
بلهه و ذان و یقتالی و جاد و اشر آنگه لیا را وفات آمد یعقوب خواهرش راحیل را بزنی کرد از او یوسف آمد و بنیامین
پس جمله فرزندان یعقوب دوازده بود و آنانکه در آن کار بودند و با یوسف کید کردند ده بودند و اهل
مکه خواندند آیة للسائلین . بر واحد و باقی قراء بر جمع و برای آن گفت للسائلین که جهودان رسول را ع پرسیدند از
قصهٔ یوسف ع او ایشان را خبر داد همچنانکه در توریة بود ایشان عجب بماندند و گفتند یا محمد صلی الله علیه و آله این از کجا
دانستی گفت از وحی خدای تعالی و بعضی دگر گفتند معنی آن است که آیات للسائلین و لمن لم یسئل ؛ چنانکه شاعر گفت
شعر ، فما ادری ارشد طلابها ، و انما المعنی ارشد طلابها ام غی و از آیات یوسف ع آن بود که حق تعالی او را تخصیص
کرد بهرهٔ از حسن که از اهل عصر خود ممیز شد بآن و گفته اند خدای تعالی حسن قسمت کرد میان آدمیان دو ثلث
بیوسف داد و ثلثی بهمهٔ جهان و ابو سعید خدری روایت کرد از رسول ع که او گفت شب معراج چون مرا باسمان بردند

یوسف رادیدم جبرئیل راگفتم این کیست گفت این یوسف است گفتند یارسول الله چگونه دیدی اورا
گفت چنان دیدم که ماه درشب چهارده وانس مالك روایت کرد از رسول عم که او گفت یوسف راو مادرش رانیمهٔ
حسن بدادند اسحق بن عبدالله بن ابی فروه گفت یوسف عم بجمال تاانجا بود که اودر کوهای مصر بگذشتی نور
روی او بر دیوارها می تافتی چنانکه نور آفتاب کعب الاحبار گفت خدایتعالی صورت پیغمبران بادم نمود تااو یك یك را
بدید درطبقهٔ ششم یوسف رااو نمود تاج وقار برسر او نهاده و پیراهن بها پوشیده وقضیب ملك بدست گرفته ورداء
کرامت بردوش افکنده و برراست او هفتادهزار فرشته و برچپ هفتادهزار فرشته وجماعتی از امت پیغمبران بادم
نمود تااو یك یك رابدید دربی او وایشانرا زجلی واواز بود بهتسبیح وتهلیل ودرپیش درختی که آنرا درخت
سعادت میخواندند هرکجا اورفتی بااو میرفت آدم گفت بارخدایا اوراچه خواهی داد گفت حظی تمام از حسن آدم
اورادربر گرفت وبوسه برچشم اوداد وگفت . لاتأسف یابنی وانه یوسف ، پس اول کس که اورایوسف خواند
آدم بود عم ودرخبراست که او برصورت آدم بود وبرحسن وبها ونور او پیش ازانکه از درخت بخورد وچون از
درخت بخورد آن نوروبها ازاو برفت وخدایتعالی بیوسف دادوگفته اند یوسف راچندان نور بود که نور روی او
درشب چنان بودی که روزی سفید لون بود ونیکوروی وجعدموی بود وفراخ چشم بود وسطبرساق وسطبر
ساعد ومیان باریك وتیزبینی وخرد دندان برجانب روی راست خال سیاه داشت وبرمیان دوچشم علامتی سفید
پنداشتی که ماه تابانست چون بخندیدی یاسخن گفتی نور ازدندانهای او می تافتی وهیچ وصاف وصف اوندانستی
کردن وگفتند اوحسن بمیراث ازجدش اسحق یافت واسحق ازمادرش ساره وخدایتعالی ساره را برصورت
حورالعین آفریده بود ولیکن صفای حور نداشت جزانکه یوسف ازصفاء لون ورقت ولطافت اندام تاآنجا بود که
اگر ازاین خضر چیزی بخوردی سبزی آن درپوست اوپیدا بودی که بگلویش فرومیرفتی وساره حسن ازحوا
میراث یافت عبدالله مسعود روایت کرد که رسول علیه السلام گفت جبرئیل آمد ومرا گفت خدایتعالی میگوید من
حسن یوسف ازنور کرسی دادم وحسن تو ازنور عرش بعضی علما را گفتند یوسف نیکوتر بود یا محمد صلی الله علیه
وآله گفت دراوایل یوسف نیکوتر بود ودرآخریان محمد صلی الله علیه وآله ونیز ازآیات یوسف عم علم تعبیر خواب
بود که برسیدندی وتعبیر آن بگفتی وهمچنان بودی که او بگفتی قوله تعالی . اذقالوا لیوسف واخوه احب الی
ابینا منا الآیة . عامل دراذان فعل مضمر است نحو اذکر وروا بود که عامل دراو کان باشد فی قوله ، لقدکان فی
یوسف واخوته آیات للسائلین . این ظرف آن فعل باشد وکان تامه باشد بمعنی حصل وحدث چون گفتند برادران
یوسف لیوسف لام ابتداست وگفتند جواب قسمی مقدر است والتقدیر والله لیوسف واخوه یوسف وبرادرش بنیامین
احب الی ابینا منا . دوست تراست ازما بنزدیك بدرما . ونحن عصبة . وماجماعتیم ده کس بودند وعصبه ازسه تاده
بود وگفتند ازمیان ده تاچهل واورا ازلفظ خود واحدی نیست کالقوم والنفر والرهط پدرما درضلالی است
روشن ومراد بضلال ذهاب است ازره صواب ورای وتدبیر وضلال ازدین نخواستند وگفتند مراد ایشان
بضلال فرط محبت یعقوب بود یوسف را انکه بایکدیگر بنشستند ورأی زدند وتدبیر کردند وگفتند چارهٔ باید
تاما اورا ازپدر دور کنیم یکی گفت ازایشان . اقتلوا یوسف اواطرحوه ارضاً . یوسف را بکشید یااورا
بزمینی افکنید دورکه روی پدر شمارا خالی وصافی ومستخلص شود خلاف کردند درانکه این گوینده که بود
بهری گفتند شمعون گفت واین قول وهب است کعب گفت ذان بود کاین گفت وآن که ازپس او یعنی ازپس کشتن او
گروهی صالح نیك باشید تائب مقاتل گفت صالح ملی بینکم وبین ابیکم . کارمیان شما وپدر سره شود چون

اورابکشید . قال قائل منهم . یکی ازایشان گفت وبیشتر مفسران برانند که روبیل بود گویندهٔ این واو پسر
خاله یوسف عم بود ودرحق یوسف نیکورأی بود وبرادرمهین بود وایشان درحکم او بودند گفت . لاتقتلوا
یوسف . یوسف را مکشید که کشتن برادر عظیم باشد . والقوه فی غیابة الجب . اورا درچاه افکنید بعضی گفتند
مراد بغیابة الجب طاقی باشد که درچاه بود پیش ازانکه باب رسد حسن گفت غیابة چاه قعر چاه بود بعضی دگر گفتند
ظلمت وتاریکی چاه باشد بعضی دگر گفتند آنجا که خبر غایب شود واصل غایب ازغیبت وغیوبت باشد واهل مدینه
غیابات خوانند علی الجمع وباقی غیابه علی الواحد وجب چاهی باشد ناپیراسته وبسنگ برنیاورده قتاده گفت چاه
بیت المقدس است وهب گفت بزمین اردن بود کعب گفت میان مصر ومدین بود مقاتل گفت برسه فرسنگی خانه
یعقوب بود . یلتقطه بعض السیارة . تابعضی ره گذریان باشد که اورا برآرند جمله قرا خواندند یلتقط بیا
برای انکه مسنداست بابعضی وحسن بصری تلتقطه بتا خواند برای انکه بعض مضاف است بامؤنث وگفت
جزء ازبعضی چون جزء ازجمله باشد چنانکه شاعر گفت شعر . اری مرالسنین اخذن منی . کما اخذ السرار
من الهلال . وقال آخر . اذامات منهم سید قام سید . فدانت له اهل القری والکنایس . وتا درسیاره
برای مبالغت است کعلامه ونسابه وگفتند صفت موصوفی محذوف است نحو العصبة والطایفة والفرقة
والجماعة، ان کنتم فاعلین . اگر لابد این بخواهید کردن حسن بصری را گفتند مؤمن حسد برد گفت ای سبحان الله
برادران یوسف را فراموش کردید وازانجا گفتند . الاب جلاب والاخ سلاب ، پدر جمع کننده باشد
وبرادر رباینده انکه گفتند بهرحال حیلتی باید که میان او وپدر جدا کنیم انکه گفتند اورا ازپدر باید خواستن
تاباما بصحرا آید دگرباره گفتند پدرمارا براو استوار ندارد واورا بما ندهد تدبیر آن است که اورا بگوئیم
اول بیامدند وپیش او بایکدیگر کشتی گرفتند وانواع بازیها ازجستن وسنگ دستی وسلاح بازی کردن
او گفت هرروز بصحرا چنین کنید گفتند ازاین بیشتر وخوشتر واگر تورا دل خواهد که باما بیائی تاانجا نظارهٔ ما کنی
وتونیز ساعتی بازی کنی واورا مشوق کردند تااو راغب شدانکه جمله بجمع بیامدند وپیش پدر برپای ایستادند
واین عادت ایشان بود چون حاجتی داشتند پدر ایشان را گفت چه حاجت است وچه کار را آمده اید
گفتند . یاابانا . ای پدرما ، مالك . چه بوده است تورا ما استفهامی است . لاتأمنا علی یوسف ، که مارا امانت
نمیداری بریوسف جمله قرا بادغام خواندند واشمام رفع درنون وابوجعفر لاتامنا خواند بجزم نون اول ویحیی بن
وثاب درشاذ خواند لاتئمنا علی لغت من قال یعلم وتعلم . وانا له لناصحون . وما اورا نصیحت کنیم
وبدوخیر خواهیم وبااو خیانت نکنیم والنصح ضد الغش واصل او اخلاص عمل باشد از خیانت
ومنه التوبة النصوح الخالصة ونصح اصلاح باشد ومنه النصاحة للخیاطة . ارسله معنا . یوسف را باما فرست فردا . یرتع
ویلعب . ابن کثیر وابوعمرو وابن عامر خواندند نرتع ونلعب بنون در هردو فعل وکسر عین من الارتعاء افتعال من الرعی
وجزم که باشد بحذف یا باشد برای جواب امر واهل الحجاز الا المالکی والمطار عن الزینی خواندند باثبات یا در حال وصل
ووقف ونافع خواند یرتع ویلعب بالیا فیهما حکایة عن یوسف عم بفرست اورا تاباما چرهٔ کند وبازی کند و
یعقوب خواند نرتع ویلعب اول بنون دوم بیا چنانکه رتع را اضافت باایشان باشد که بزرگان بودند وبازی را
اضافت کردند بایوسف که کودك بود وباقی قرا نرتع ونلعب بنون وجزم هردوفعل من الرتع وهو الرعی . وانا
له لحافظون . وما اورا نگاه داریم . قال انی لیحزننی ان تذهبوا به . گفت مرا دلتنگ بکند انکه شما اورا ببرید
ان مع الفعل درمحل رفع است علی انه فاعل یحزننی ونی ضمیر منصوب متصل است علی انه مفعول به . واخاف ان

یأکله الذئب، وترسم که اورا اگرگ بخورد و شما بیخبر و غافل باشید خلاف کردند در آیت که یعقوب عم چگونه گفت ایشانرا
که اورا اگرگ بخورد اگر بوحی گفت تقریر باشد بفرستادن او گوئیم ازاین چند جوابست یکی انکه زمین مسبعه بود
و گرگ بسیار بود آنجا برای آن گفت وجهی دیگر آنست که بردل او بگذشت و برزبان او براند حقتعالی تاوقت
احتجاج واعتلال ایشانرا دست افزار باشد بعضی دگر گفتند درخواب دید که اورا اگرگ خورده بود و گفتند در
خواب دید که ایشان اورا ببردند و بازنیاوردند وچون پرسید که اورا کجا بردید گفتند اورا اگرگ بخورد و گفتند
درخواب دید که ده گرگ گرد یوسف درآمده بودند واورا تعرض میکردند و براو حمله می بردند ویکی ازانجمله ازاو
ذب ودفع میکرد و زمین بشکافت و یوسف بزمین فروشد وازآنجا برنیامد الا ازپس سه روز چون یعقوب این
خواب بدید اورا ازبرادران نگاه میداشت چون استدعاء کردند گفت ، واخاف ان یأکله الذئب . عبدالله عمر
روایت کرد ازرسول عم که او گفت مردمانرا دروغ تلقین نکن که فرزندان یعقوب ندانستند که گرگ آدمی
خورد چون یعقوب بگفت . واخاف ان یأکله الذئب . ایشان ازاو بیاموختند وآنرا دست افزار خود
کردند و گفتند ، فأکله الذئب . واین آنست که درمثل گفتند اذکرتنی الطعن وکنت ناسیاً پدررا گفتند
لئن اکله الذئب . اگرچنانکه گرگ اورا بخورد و ماده مرد با او پس ما زیانکار باشیم ولام جواب قسم مضمراست
فی قوله لئن وواو حالراست فی قوله ونحن عصبة واذا ملغاست لوقوعه بین المبتداء والخبر . فلما ذهبوا به
الایة . درکلام حذفی واختصاری هست وتقدیره فاجابهم الی ملتمسهم وارسله معهم فلما ذهبوا به . یعقوب ع
ایشانرا اجابت کرد و یوسف را با ایشان بفرستاد راویان اخبار گویند سدی و عبدالله عباس و عبدالله مسعود و کعب
الاحبار و حسن بصری باختلاف الفاظ واتفاق معانی که چون برادران یوسف یوسف را ازپدر بخواستند بحیلات و
دستان و پدر ایشانرا گفت من ترسم که گرگ اورا بخورد ایشان گفتند گرگ اورا چگونه بخورد . ونحن عصبة . و ماده
مرد با او ئیم وشمعون با ماست و او مردی بود که چون خشم گرفتی و نعره زدی هیچ چیز نبودی ازحیوانات که آواز
او بشنیدی والا بیفتادی و اگر آبستن بودی بچه بنهادی ویهودا درمیان ماست و او چون خشم گیرد شیر ازهم بدرد چون
یعقوب عم ازایشان این سخن بشنید ساکن شد یوسف بیامد و پیش پدر بایستاد و گفت ای پدر مرا با برادران بفرست
یعقوب گفت تورا میباید گفت آری دستوری دادم چون دگر روز بود یوسف عم جامه درپوشید و کمر دربست
و بیرون شد با برادران یعقوب ع سله بگرفت و آن سبدی بود که ابراهیم ع زاد اسحاق درانجا نهادی و برای
یوسف چند گونه طعام درانجا نهاد و فرزندانرا وصایت خیر کرد بیوسف و گفت ای فرزندان من این پسرک من
امانتی است ازمن بشما ازخدا بترسید دراو هیچ خیانت نکنید بخدای برشما اگر گرسنه شود طعامش دهید و اگر
تشنه باشد آبش دهید و براو شفقت ومهربانی بجای آرید واورا رها نکنید و ازچشم فرو نگذارید و دررفتن بر
اورنج منهید گفتند یا پدر او مارا برادراست و مارا براو شفقت برادری است و یکی ازماست بل مفضل است برما
برای دوستی تو اورا یعقوب ع با ایشان بصحرا پارهٔ بیرون رفت وایشانرا بخدای سپرد و یوسف را دربرگرفت
و بوسهٔ برسر و چشمش داد و گفت تورا بخدا و ببرادران سپردم وعهد و وثیقه کردم بانکه ترسم که تورا ضایع کنند
و برگردند ایشان اورا بصحرا بیرون بردند تا پدر با ایشان بود و درچشم بودند اورا بردوش گرفته بودند واکرام
میکردند پارهٔ برفتند واورا به بیابان فرو بردند و دور شدند ازشهر سخن بگردانیدند واورا جفا کردند و زدن
گرفتند هرگه که اورا برادری بزدی او باستغاثت بردیگری شدی او نیز بزدی اورا و آن طعامی که پدر برای او
ساخته بود بخوردند و بسگان دادند واورا پیاده و گرسنه و تشنه می تاختند و میزدند واو میگریست و میگفت

پدرا بیخبری که با یوسف تو چه می کنند عندآن حال فرشتگان بگریستند رحمت بر یوسف را این حال بنگر
حسن وحسین را که تا رسول درحیوة بود برای تقرب او ایشانرا اکرام میکردند تا آن روز که از خطیرهٔ بنی النجار
رسول ایشانرا میاورد و بردوش گرفته یك یك بتقرب میرفتند که یکی را بماند رسول ع میگفت . نعم المطیة
انا ونعم الراکبان هما وابوهما خیر منهما . چون رسول بجوار رحمت ایزدی شد این را بزهر بکشتند وآنرا به تیغ
چون خواستند که یوسف را بکشند ورأی ایشان براین درست شد یهودا که پسر خاله یوسف بود گفت نه با من عهد
کرده اید که یوسف را نکشید گفتند بلی عهد کرده ایم اکنون چه کنیم اورا گفت اورا درچاه افکنید که برره
گذر کاروانست باشد که ازاین ره گذریان کسی اورا برآرد . وذلك قوله فلما ذهبوا به واجمعوا ان
یجعلوه فی غیابة الجب . لما درجای ظرف افتاد بامدیه است وها ضمیر یوسف است واجماع عزم باشد یقال اجمع
علی کذا وازمع وعزم بمعنی وبی حرف جر نیز گویند ازمع واجمع ان یفعل کذا . واوحینا الیه . دراین وحی
خلاف کردند بعضی گفتند وحی پیغمبری وخدای تعالی عندآن حال اورا پیغمبری داد و جبرئیل آمد واورا
خبرداد و بشارت بانچه خواسته بود واورا تسلیه داد و بعضی دگر گفتند القاء فی القلب دردل او افکند خدایتعالی
وقول اول قول حسن بصری است و جماعتی مفسران واین ظاهر آیت است وقوله لتنبئنهم . که خبردهی ایشانرا
بکار ایشان وآنچه با تو میکنند ومورد این کلمه تهدید و وعید است . وهم لایشعرون . واو حالست یعنی در
حالیکه ایشان ندانند که اورا وحی آمده است وشعور ادراك علم دقیق بود مشبه بالشعر ودو قول گفتند درجواب
لما یکی انکه محذوف است وتقدیر آنست که : ولما ذهبوا به واجمعوا ان یجعلوه فی غیابة الجب عظمت فتنتهم و
حیلتهم کبر ماقصدوا له : وبعضی دگر گفتند اوحینا جواب لماست وواو صله است والتقدیر لما ذهبوا به اوحینا
الیه . تا جواب را بشاید چه اگر واو عطف باشد جواب نتواند بودن واین مذهب کوفیانست و گفتند مانند
این بیت امرؤالقیس است . فلما اجزنا ساحة الحیّ وانتحی . ببطن حقف ذی قفاف عقنقل . والتقدیر
انتحی وقال آخر . حتی اذا قملت بطونکم ورأیتم ابنائکم شبوا ، وقلبتم ظهر المجن لنا ان اللئیم لعاجز خبّ .
التقدیر قلبتم وبصریان روا ندارند چون یوسف را بکنار چاه آوردند پیرهن ازاو بدر کردند وآن چاهی بود میان
مصر واردن و گفتند ازخانهٔ یعقوب تا آنجا سه فرسنگ بود و برره کاروان بود وچاهی بود تاریك و موحش و
سرتنگ و بن فراخ و برای آن کردند تا برنتوان آمدن و گفتند آب آن چاه شور بود و سام بن نوح کنده بود آن چاه را
پس دستهاش بستند گفت ای برادران پیرهن بامن دهید تا عورت من باشد درحیات من و کفن من باشد درممات
من و دستم بگشائید تا هوام زمین ازخود باز دارم گفتند آن یازده ستاره و ماه و آفتاب که تورا درخواب سجده
میکردند بخوان تا دستهایت بگشایند و پیرهن با تو دهند انگه رسنی درمیان او بستند واورا فرو گذاشتند چون
به نیمه رسید رسن را ببریدند واورا درچاه افکندند خدایتعالی ازمیان آن آب سنگی برآورد بزرگ ولین تا یوسف
برسنگ آمد ورنج نرسید اورا و درروایتی دگر آمد که خدای تعالی جبرئیل را گفت دریاب یوسف را بیك پر زدن
بزمین آمد و یوسف را درمیان چاه بگرفت و باسانی برآن سنگ نهاد واورا تسلی داد واحوالی که با او خواست رفتن
با او بگفت چون ایشان آواز وقع او بشنیدند اورا آواز دادند او جواب داد گفتند او زنده است هنوز خواستند تا
اورا سنگسار کنند یهودا نگذاشت و گفت نه عهد شما با من آنست که اورا نکشید پس رها کردند ودرخبراست که
چون یوسف را عم بچاه افکندند چاه تاریك بود روشن شد وآبش شور بود خوش شد واو ازآن آب میخورد و
آن آب اورا بجای طعام وشراب بود خدایتعالی فرشتهٔ فرستاد تا انیس او شد تا مستوحش نباشد وآن بندها را ازاو

بر گرفت و پیرهنی از حریر بهشت بیاورد و دراو بوشید و روایتی دگر آنست که چون ابراهیم را باتش انداختند اورا
برهنه کردند و بند بر دست و پای او نهادند آتش بندهای او بسوخت و جبرئیل آمد و پیرهنی از حریر بهشت بیاورد و
دراو پوشانید او بمیراث باسحق رها کرد و اسحاق بیعقوب و یعقوب خواست که آن بیوسف رسد در تعویذ نهاد و
بر گردن او بست آن فرشته آن تعویذ بشکافت و آن پیرهن دراو پوشانید و روایتی دگر آن است که این فرشته اورا
از بهشت بهی بیاورد تا بخورد چون شب درآمد فرشته خواست تا برود یوسف ؏ گفت اگر تو بروی من تنهامانم
و مستوحش گفت من تورا دعائی بیاموزم که چون بخوانی وحشت از تو برود و بگو . یاصریخ المستصرخین یا
غوث المستغیثین یامفرج کرب المکروبین قدتری مکانی و تعرف حالی ولایخفی علیك شیٔ من امری برحمتك یاربی .
یوسف ؏ این دعا بخواند خدایتعالی هفتاد هزار فرشته بفرستاد تا گرد او درآمدند و اورا انس میدادند و یهودا
هر روز بیامدی و طعام و شراب بیاوردی و بچاه فرو گذاشتی چون سه روز در چاه بود روز چهارم جبرئیل آمد و
گفت که تورا در این چاه افکند گفت برادرانم گفت چرا گفت بر من حسد بردند برای دوستی پدر گفت خواهی
تا از این چاه برآئی گفت آری گفت بگو . یاصانع کل مصنوع ویاجابر کل کسیر ویاحاضر کل ملأ ویاشاهد کل نجوی
ویاقریباً غیر بعید ویامونس کل وحید ویاغالباً غیر مغلوب ویاحیاً لایموت ویامحیی الموتی ویالااله الاانت اللهم انی
اسئلك بأن لك الحمد لااله الاانت بدیع السموات والأرض ذوالجلال والاکرام ان تصلی علی محمد وآل محمد وان
تجعل لی من امری فرجاً ومخرجاً وارزقنی من حیث لااحتسب ، یوسف ؏ این کلمات بگفت خدایتعالی اورا
فرج داد از چاه و ملك مصر باو داد از آنجا که او اندیشه نکرد مجاهد گفت یوسف ؏ از پدر جدا شد شش ساله بود
چون باپدر رسید چهل ساله بود . وجاؤا اباهم عشاء یبکون الایة ، در آیة محذوفی هست و آن آنست که
. وافعلوا ماجمعوا علیه من القائه فی الجب جاؤا اباهم عشاءً . چون آنچه در دل داشتند و بر آن عزم کرده بودند
از آنکه اورا در چاه افکندند بکردند آمدند بنزدیك پدر نماز شام گریان اباهم در محل نصب مفعول عشاء نصب بر
ظرفست یبکون محل او نصبست بر حال این روز برفتند همه روز یعقوب در بند انتظار می بود و دل مشغول تا ایشان
بایوسف چه کردند چون ایشان یوسف را بچاه افکندند حسن بصری گفت در اینوقت اورا هفده سال بود و در
بندگی و زندان و پادشاهی هشتاد سال بماند و بیست و سه سال دیگر بماند از آن پس و چون فرمان یافت اورا صد و
بیست سال بود آنکه بیامدند و بزغالهٔ از گله بگرفتند و اورا بکشتند و پیرهن یوسف در آن آغشتند و روی باخانه نهادند
یعقوب ؏ بسر راه آمده بود بانتظار ایشان چون پدر را دیدند جمله بیکبار بانگ بر آوردند و گریستن گرفتند یعقوب
بدانست که ایشان را کاری افتاده پس یوسف را ندید گفت یوسف کجاست ایشان بیکبار دست زدند و جامها بدریدند
و خروش کردند و گفتند ، اناذهبنا نستبق ، ما برفتیم تا سبق بریم بر یکدیگر وقوله نستبق در جای حالست ای
مستبقین . وترکنا یوسف عند متاعنا . و یوسف را بنزدیك متاع و ثقل خود رها کردیم گرگ اورا بخورد . وماانت
بمؤمن لنا . تو مارا راست گوی نداری واگرچه ماراست گوئیم در این گفتار و اصحاب باین آیة استدلال کردند
بر آنکه ایمان تصدیق بود باتفاق و جواب لو محذوفست برای دلالت کلام بر او والتقدیر . ولو کناصادقین ماصدقنا ،
واهل اشارت گفتند برای آن نماز شام آمدند تا وقت تاریك باشد ایشان را از آن دروغ گفتن شرم نیاید در سخن فرو
نمانند و از اینجا گفته‌اند چون از کسی حاجتی خواهی بشب مخواه که حیا در چشم است و چون تاریك باشد ایشان را از
آن خواستن شرم نیاید و در سخن فرو نمانند و از اینجا گفته‌اند که چون عذر خواهی بروز مخواه که فرو مانی در عذر
خواستن و این گریه دروغ که ایشان میکردند آب از همه گریهای راست ببرد شعبی گفت زنی بنزدیك شریح آمد و

میگریست و جزع میکرد پس از آنکه حجت بر او متوجه شد یکی گفت بنگر که این مسکینه چگونه میگرید همانا مظلومه
است شریح گفت برادران یوسف ظالم بودند و باظلم میگریستند و این آیت بخواند و شاعر در این معنی گفته . اغرك
من الشیخ بکاف مملقه ، ام اللحیة البیضاء للشف مطلقه : فان بنی یعقوب جاؤا اباهم ، عشاء یبکون زوراً ومجرقه .
آنکه آن پیراهن خون آلود عرضه کردند و گفتند اینك پیراهن او خون آلود است وذلك قوله . وجاؤا علی قمیصه بدم
کذب . ای مکذوب فیه و آوردند پیراهن او بخون دروغ اگر گویند دروغ صفت قول باشد و در خبر شود چون مخبر
او بر خلاف خبر باشد چگونه در خون استعمال فرمود جواب گوئیم که مراد بکذب مکذوب فیه است لفظ مصدر است
و معنی مفعول به کقولهم رجل رضا ای مرضی وماء سکب وشراب صب ای مسکوب ومصبوب و معنی فاعل نیز
استعمال کنند ماء غور ورجل صوم وفطر و بر عکس این مفعول گویند و مراد ایشان مصدر یقولون ماله معقول ای
عقل وماله علی هذاالامر مجلود ای جلد قال الشاعر . حتی اذالم یترکوالعظامه . لحماً ولالفؤاده معقولاً . وقال آخر
فدری الذی سمك السماء بقدرته . بلغ الغراء و ادرك المجلود . وفراگفت ودیگر نحویان که بدم کذباً نصب روا باشد
در نحو جز که نخوانده‌اند و نصب او بر مصدر باشد محذوف الفعل کانه قال بدم کذبوا فیه کذباً و روا بود که نصب او بر تمیز
بود و برای آن دروغ گفت آن را که خون یوسف نبود خون بزغاله بود یعقوب ؏ پیرهن بدست گرفت و گفت چه حلیم
گرگی بوده که یوسف بدریده و پیرهنش نیازرده و ندریده ایشان فرو ماندند گفتند . لا بل قتله اللصوص . بل دزدان
اورا بکشتند گفت ای سبحان الله دزدان اورا بکشتند و پیراهنش رها کردند و حاجت ایشان به پیرهن بودنه بکشتن
او و گفته‌اند در پیرهن یوسف سه آیت بود یکی این روز که بیاوردند خون آلود یعقوب از آنجا بدانست که دروغ
میگویند دوم آنجا که زلیخا دراو آویخت و پیرهن او بدرید از پس پشت وسیوم آن روز که بیاوردند در روی یعقوب
افکندند او بینا شد آنگه پیرهن بستد و بر سر و چشم نهاد و ببوسید و نعرهٔ بزد و بیفتاد و هوش از او برفت روزی دگر
که با چراگاه رفتند گفتند دیدید که پدر مارا چون دروغ زن و خجل کرد تدبیر آن است که برویم و یوسف را از آن چاه
برآریم و پاره پاره کنیم و استخوانهای او پیش پدر بریم تا قول ما راست شود یهودا گفت نه با من عهد کرده اید که یوسف را
نکشید و ایشان را از آن منع کرد نماز شام چون بخانه شدند پدر گفت اگر چنان است که راست میگوئید آن گرگ که
اورا بخورد بگیرید و پیش من آرید ایشان برفتند و چوب و رسن بر گرفتند و بصحرا شدند و گرگی را بگرفتند و دست
و پایش ببستند و پیش یعقوب آوردند و بیفکندند یعقوب ؏ گفت دست و پای او بگشائید پس بگشادند یعقوب اورا
گفت ای گرگ شرم نداری که فرزند مرا و میوهٔ دل مرا و روشنائی چشم مرا بخوردی گرگ باواز آمد و گفت . لاو
حق شیبتك یانبی الله ما اکلت لك ولداً وان لحومکم و دمائکم معاشر الانبیاء محرمة علینا وانی لمظلوم مکذوب علی وانی
غریب فی بلاد مصر ، بحق شیبة تو که من فرزند تورا نخوردم و گوشت و خون شما که پیغامبرانید بر ما حرام است و
من مظلومم و دروغ بر من نهاده‌اند و من در این زمین غریبم گفت برای چه باین زمین آمدهٔ گفت مرا اینجا خویشانند
بزیارت ایشان آمده بودم این پسران تو مرا بگرفتند و ببستند و پیش تو آوردند و این دروغ بر من نهادند عند آن
یعقوب گفت ، بل سولت لکم انفسکم امراً . تسویل تزئین نفس باشد بکاری که نیکو نباشد علی قول قتاده و گفته‌اند
تقریر المعنی فی النفس باشد گفت بل و این کلمه اضراب را باشد و اعراض از کلامی بکلامی دیگر . سولت لکم انفسکم
نفس شما این کار بیارا است در چشم شما . فصبر جمیل ، ای صبری صبر جمیل او شأنی صبر جمیل مرفوع است بر خبر مبتداء
محذوف کار من امروز و شان من صبری است نیکو و صبری نیکو آن باشد که در خلال آن جزع نباشد . والله المستعان .
وخدای است که از او یاوری خواهند و بر او استعانت کنند بر آنچه شما وصف میکنید یعنی من بخدای استعانت

میکنم ویاری میخواهم ازاو قوله ، وجائت سیارة الآیة . یوسف ؑ سه روز درانجاه بماند روز چهارم کاروانی
میگذشت انجا ازمدین می آمد وبمصر میرفتند بتجارت از جادهٔ راه بگردیده بنزدیك انجاه فرود آمدند واین چاه بر جادهٔ
راه نبود مردی را بفرستادند از عرب از بلاد مدین نام او مالك بن الزعیر تا آب آرد برای ایشان بکنار چاه آمد و دلو فرو
گذاشت تا آب بر کشد یوسف ؑ دست در رسن زد واز چاه بر آمد مرد آب کش نگاه کرد کودکی دید من اجمل اهل زمانه
وذلك قوله . وجائت سیارة . صفت موصوف محذوف است ای رفقة سیارة فعاله من السیر و روا بود که ها برای مبالغه
باشد که دأب وعادت کاروان رفتن باشد . فارسلوا واردهم . حق تعالی گفت کاروانی بانجا رسیدند وارد ایشان را
بفرستادند وواردانکس باشد که باب آید یقال ورد الماء اذا اتاه وصدر عنه اذا رجع عنه وریدا گویند آن را که از پیش بیاید
بطلب آب وگیاه . فادلی دلوه . ای ارسلها ودلاها اذا اخرجها ونزعها ودلاها لتکثیر الفعل ودلو آلت سفر باشد
وفعل ازاو بر گرفته اند . قال یابشری . درکلام حذفی واختصاری هست والتقدیر فادلی فتعلق یوسف بالحبل و
خرج من البئر فلما رآها الوارد قال یابشری اهل کوفه خواندند یابشری بنی یا علی وزن فعلی من غیر اضافة الی یاء المتکلم
وباقی قرا خواندند یابشری بالف ویا علی الاضافة الی یاء المتکلم کقولهم هوای وعصای انکه در معنی او دو قول گفتند
قتاده وسدی گفتند معنی آن است که بشارت است مرا این کانه نادی بشارته . بنداری مژده وبشارت خود را می بخواند
وشاید که یا در اسمی محذوف شده باشد کانه قال یاهذا ویا صاح بشری والتقدیر هذا بشری ای هذا الغلام وهذه الحال
بشری چنانکه یاعافاك الله ومانند این وقول دوم آن است که بشری نام رفیق او باشد اورا نداکرد گفت یابشری بمثابت
قولهم یاصاحبی وبر قرائت کوفیان یابشری یعنی یافلان هذا غلام این کودکی است . واسروه بضاعة ، واورا پنهان
کردند برای بضاعة دراو دو قول گفتند یکی انکه اینان که آب می کشیدند پنهان کردند اورا از دیگران تا طمع نصیب
نکنند وقول دگر آن است که برادران کار او پنهان کردند ونگفتند او برادر ماست وقول اول درست تر است لقوله
بضاعة یعنی اعدوه بضاعة ونصب او بر مفعول له باشد وروا بود که حال بود علی تقدیر تأویل واعدوه بضاعة
والبضاعة القطعة من المال یتجر بها او اشتقاقه من البضع وهو القطع والبضعة من اللحم القطعة منه والبضع ما بین الثلثة
والعشرة وما بین العقدتین فهو بضع ونیش را مبضع برای آن گویند که بان رگ زنند آلت قطع باشد بعضی دگر گفتند
معنی آن است که کار او پوشیده کردند وگفتند این غلام بضاعتی است که اهل این آب بما داده اند تا برای ایشان بفروشیم
انکه حق تعالی بر سبیل تهدید ووعید گفت انحال پوشیده نماند بر خدای تعالی واو عالم است بانچه ایشان کردند . و
شروه بثمن بخس . ای باعوه برادر گر روز یهودا بسر چاه آمد بر عادت وطعام بیاورد تا یوسف را طعام دهد آواز داد
یوسف جواب نداد ودر چاه نبود بیامد بطلب او آن کاروان را دید ویوسف در میان ایشان بنزدیك مالك بن زعیر آمد
وبرادران را خبر داد بیامدند ومالك را گفتند این غلام ماست از ما گریخته است مالك گفت اگر خواهید باشما دهم اورا
واگر خواهید بخرم از شما گفتند نخواهیم که اورا باما دهی بخر اورا تا بفروشیم ولیکن این غلامی است دزد وگریزنده
وما این را باین عیب میفروشیم مالك گفت باین عیب ها بچند میدهید گفتند بچندانکه تو خواهی بشرطانکه اورا از
این ولایت ببری تا بنزدیك ما نیاید گفت آخر بچند میفروشی اورا گفتند بر حکم تو وذلك قوله وشروه بفروختند اورا
یعنی برادران وشری هم فروختن وهم خریدن باشد ومنه قوله ، ولبئس ما شروا به انفسهم . ای باعوا وقال الشاعر
.وشریت بردا لیتنی من بعد برد کنت هامة بثمن بخس ای باخس وهو من باب رجل صوم وعدل . بهاء اندك انکه آن را شرح داد
که درمی چند شمرده بود ودر عدد ومبلغ آن علما خلاف کردند عبدالله عباس وعبدالله مسعود وقتاده وسدی گفتند
بیست درم بود مجاهد گفت بیست ودو درم بود عکرمه گفت چهل درم بود وبعضی دگر گفتند هشده درم بود بعضی اهل

معانی گفتند زیرده درم بود برای انکه دراهم گویند زیرده باشد تا بده چون برده بیفزاید درهما گویند آن درمها بستدند
وبایکدیگر بخشیدند یوسف ؑ مینگریست ونیارست گفتن که خلاف آن است که ایشان می گویند که از کشتن می ترسید
وبرای این اورا باین بهاء اندك فروختند که ایشان از جملهٔ زاهدان بودند دراو یعنی ایشان زاباو رغبت نبود یقال زهد فی کذا
اذا رغب عنه ولم برده وزاهد برای این زاهد خوانند که در دنیا ومال دنیا رغبت نکنند ودر خبر می آید که یوسف یکروز
در آینه نگرید جمال او اورا متعجب آورد گفت اگر من بندهٔ بودمی بهاء من کس ندانستی که چنداست امتحان کردند اورا
وبهای او باو نمودند درمی چند شمرده وهنوز در بعضی شهرها چنین است وقول دگر آن است که معدودة کنایت است
از قلت وحقارت چنانکه ایاما معدودات در باب روزه وکذلك قوله حکایة عن الیهود وقالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدودات
فی قوله معدودة ، یکی انکه عادت نبود که درم بسنجند بعدد شمردندی انگاه کاروان از آنجا بار بر گرفتند وبرادران
یوسف باایشان میرفتند ومیگفتند این غلام را نگاه دارید که این غلام دزد وگریزنده ودروغ زن است ما این را
باین عیبها فروخته ایم مالك اورا بر شتری نشاندند وروی بمصر نهادند وره ایشان بر گور مادر یوسف بود راحیل یوسف
چون از دور گور مادر بدید خویشتن از شتر در افکند وبسر گور مادر آمد وزیارت کرد وبگریست و گفت ای مادر
اگر هیچ توانی سر از خاك بردار وبنگر که بافرزند تو چه معامله کردند وانچه باو کرده بودند از سر دلتنگی در آن گور
میگفت که ای مادر بیخبری که برادران بی رحم مرا از پدر جدا کردند ودر چاه افکندند وروی من بطپانچه سیاه
کردند ومرا در بیابان سنگسار کردند وچنانکه بندگان را فروشند مرا بفروختند وچنانکه اسیران را از شهر بشهری
برند مرا می برند کعب الاحبار گوید چون یوسف این میگفت از پس پشت او هاتفی آواز داد . واصبر وما صبرك الا
بالله . مالك زعیر باز نگرید اورا بر شتر ندید گفت انکه گفتند این غلام گریزنده است راست گفتند انکه در کاروان
افتاد وبانگ میکرد ویوسف را طلب میکرد ومیگفت این غلام را که بخریدم بگریخت وباخانهٔ اهل خود رفت انکه
در آن میان برسیدن اورا دیدند بر سر آن گور آمدند واورا بگرفتند وبزدند وگفتند ما را باور نبود از آنچه ما را گفتند
تو گریزندهٔ تا بدیدیم تو را که بگریختی گفت من نگریختم ولیکن این گور مادر من است چون بدیدم خواستم که زیارت
کنم آن را باورش نداشتند وبندی گران بیاوردند وبر پای او نهادند واورا بر شتر نشاندند وبمصر بردند مالك
زعیر گفت ما بهیچ منزل فرو نیامدیم الا برکت او برمن ورحل من ومال من پدید آمد وبامداد وشبانگاه می شنیدم
که فرشتگان براو سلام میکردند وآواز از ایشان می شنیدم وشخصشان نمیدیدم وتا در راه بودم هر روزی ابری
سفید بیامدی وبر بالای سر او بایستادی واورا سایه میکردی چون برفتی بااو برفتی وچون بایستادی بااو بایستادی
چون در شهر آمدند مالك زعیر اورا بگرماوه برد وجامهٔ نو کرد برای او واو از شکل بشکلی دگر شد واورا ببازار
آورد وعرض کرد بربیع مردی اورا بخرید که خزینه دار ملك بود واورا لقب عزیز بود ونام قطفیر وگفته اند
اطفر بن رحیب وملك مصر در آن روزگار الولید بن الریان بن ثروان بن اراشه بن عمرو بن عملان بن لاوذ بن سام بن
نوح بود وگفته اند این پادشاه بیوسف ایمان آورد واین ملك پیش از آن فرمان یافت واز پس او پادشاهی بقابوس بن
مصعب افتاد ویوسف ؑ اورا باسلام دعوت کرد اباکرد وایمان نیاورد عبدالله عباس گفت چون کاروان بمصر
رسید ابن قطفیر باستقبال کاروان رفت یوسف را به بیست دینار وجفتی نعلین ودو پارهٔ کمان بخرید وهب منبه گفت
چون یوسف را در بازار آوردند بربیع عرض کردند چشمها دراو متحیر بماند که مانند او بجمال ندیده بودند
دربهای او زیادت میکردند ومیفزودند تا بهاء او بانجا رسید که گفت اورا برابر زر بردارند وبمشك وحریر و
بسیم باین چهار جنس اورا برابر برداشتند قطفیر العزیز اورا بخرید وبخانه برد زنی داشت نام او فکا بنت هوس اورا

گفت آنچه خدای تعالی از او حکایت کرد که . وقال الذی اشتریه من مصر لامرأته اکرمی مثویه عسی ان ینفعنا
او نتخذه ولداً . گفت این را نکو دار که ما را از این چیزی ونفعی باشد این را فرزندی گیریم که ما فرزند نداریم و
ذلك قوله تعالی وقال الذی اشتریه چون عزیز اورا بخرید وبخانه برد زنش را گفت اکرمی مثویه این را گرامی دار
ومقام او جای نیکو باز کن والمثوی المقام من قولهم ثوی بالمکان اذا اقام به قال رب ثاو تمل منه الثواء والثاوی المقیم
والمثوی المقام وعسی کلمی است که برای مقاربة دارند وفیها طمع واشفاق طمع در انکه باشد واشفاق از
انکه نباشد که باشد که ما را از این سود بود وانما برای آن گفت که در فراسة او میدید عبدالله مسعود گفت
سه کس فراست نکو کردند یکی عزیز چون زن را گفت در حق یوسف اکرمی مثویه عسی ان ینفعنا ودیگر
دختر شعیب چون پدر را گفت یا ابت استأجره وابوبکر انگاه که عمر را خلیفه کرد . او نتخذه ولداً . تا باشد
که اورا فرزند گیریم که ایشان را فرزند نبود انگه حق تعالی گفت . وکذلك مکنا لیوسف فی الأرض . وما
همچنین تمکین کردیم یوسف را در زمین گفتند وجه تشبیه در کاف آنست که چنانکه عزیز اورا ممکن کرد وممکن
راسباب خود پس از انکه اورا بها بخرید ما اورا اسباب توفیق تمکین دادیم تا از این چاه بسرگاه برآوردیم
، ولنعلمه من تأویل الأحادیث . این لام معطوف است علی تقدیر قوله دبرنا ذلك لتمکینه ولنعلمه من تأویل
الاحادیث ومراد بتأویل تعبیر خوابست . والله غالب علی امره . وخدای تعالی غالب است بر کارش مغلوب نیست کس اورا
غلبه نتواند کردن ودر هاء که ضمیر مجرور است فی امره خلاف کردند که راجع باکی است بعضی گفتند راجع است
بانام خدای تعالی وبعضی گفتند راجع است بایوسف ومرجع علیه وغالباً راجع است باقادری . ولکن اکثر الناس
لا یعلمون . ولیکن بیشتر مردمان ندانند . قوله تعالی

ولما بلغ اشده آتیناه حکماً وعلماً وکذلك نجزی المحسنین وراودته التی هو فی بیتها عن
وچون رسید بتوانائی دادیمش حکم ودانش وهمچنین پاداش دهیم نیکوکارانرا وآمد وشد کرد با او آنکه او بود درخانهٔ او از

نفسه وغلقت الابواب وقالت هیت لك قال معاذ الله انه ربی احسن مثوای انه لا یفلح
نفس او وبربست درهارا وگفت مهیا شد برایت گفت پناه بخدا که اوست پروردگارم نیکو کرد جایم را که او رستگار نمی کند

الظالمون ولقد همت به وهم بها لولا ان رآی برهان ربه کذلك لنصرف عنه السوء
ستمکارانرا وهرآینه قصد کرد زلیخا باو وقصد کرد یوسف باو اگر اینکه ندید حجت پروردگارش را همچنین میگردانیم از او بدی

والفحشاء انه من عبادنا المخلصین واستبقا الباب وقدت قمیصه من دبر والفیا سیدها
وزشتی را که اوست از بندگان ما پاکیزگان وپیشی گرفت درا ودرید پیراهنش را از عقب ویافتند شوهرش را

لدی الباب قالت ما جزاء من اراد باهلك سوء الا ان یسجن او عذاب الیم * قال هی
نزد در گفت چیست جزای آنکه خواست باهلت بدی مگر که زندان کرده شود یا عذابی دردناك گفت او

راودتنی عن نفسی وشهد شاهد من اهلها ان کان قمیصه قد من قبل فصدقت وهو من الکاذبین *
درخواست مرا از نفسم وگواهی داد گواهی دهنده از اهلش اگر باشد پیرهنش دریده از پیش پس زلیخا راست گفت واو از دروغگویان است

وان کان قمیصه قد من دبر فکذبت وهو من الصادقین * فلما رآی قمیصه قد من دبر قال
واگر باشد پیرهنش دریده از عقب پس زلیخا دروغ گفت واو از راستگویان است پس چون دید پیراهنش را دریده از عقب گفت

انه من کیدکن ان کیدکن عظیم * یوسف اعرض عن هذا واستغفری لذنبك انك کنت
اوست از مکر شما که مکر شما بزرگ است ای یوسف برگرد از این وای زلیخا استغفار خواه . برای گناهت که توئی

من الخاطئین * وقال نسوة فی المدینة امرات العزیز تراود فتیها عن نفسه قد شغفها حباً انا
از گناهکاران وگفتند زنان در شهر که زن عزیز درخواسته غلامش را از خودش که شکافت دلش را دوستی که ما

لنریها فی ضلال مبین * فلما سمعت بمکرهن ارسلت الیهن واعتدت لهن متکاء وآتت کل
بینیمش در گمراهی هویدا پس چون شنید زلیخا مکرشانرا فرستاد بسویشان وآماده کرد برایشان متکائی وداد بهر

واحدة منهن سکیناً وقالت اخرج علیهن فلما راینه اکبرنه وقطعن ایدیهن وقلن حاش
یك از ایشان کاردی وگفت درآی برایشان پس چون دیدنش بزرگ وبریدند دستهای خودرا وگفتند پاکی

لله ما هذا بشراً ان هذا الا ملك کریم * قالت فذلکن الذی لمتننی فیه ولقد راودته عن نفسه
مر خدا راست نیست این بشر نیست این مگر فرشتهٔ بزرگ گفت پس این است آنکه ملامت میکردید مرا درا و وهرآینه مراوده کردش از نفسش

فاستعصم ولئن لم یفعل ما آمره لیسجنن ولیکونا من الصاغرین * قال رب السجن احب الی
پس خودرا نگاه داشت وهرآینه اگر نکند آنچه فرمایش هرآینه زندان نمایم وهرآینه باشد از خوارشدگان گفت پروردگارا زندان را دوستتر دارم بخود

مما یدعوننی الیه والا تصرف عنی کیدهن اصب الیهن واکن من الجاهلین * فاستجاب له
از آنچه میخوانندم بسویش واگر نگردانی از من مکرشانرا میل کنم بایشان وباشم از جاهلان پس اجابت کرد اورا

ربه فصرف عنه کیدهن انه هو السمیع العلیم * ثم بدا لهم من بعد ما راوا الآیات لیسجننه
پروردگارش پس گردانید از او مکرشانرا که اوست شنوندهٔ دانا پس ظاهر ایشانرا از بعد آنچه دیدند آیاترا هرآینه زندان نمایندش

حتی حین * ودخل معه السجن فتیان قال احدهما انی ارانی اعصر خمراً وقال الآخر انی
تاهنگامی وآمد باو بزندان دوجوان گفت یکی از آنها بدرستیکه دیدم میفشردم شرابرا وگفت دیگری که من

ارانی احمل فوق راسی خبزاً تاکل الطیر منه نبئنا بتاویله انا نریك من المحسنین * قال لا یاتیکما
دیدم درخواب برمیداشتم سرم نان که بخورد مرغ ازاد خبرده مرا تعبیرش را که بینیمت از نیکوکاران گفت نیاید بشما

طعام ترزقانه الا نبأتکما بتاویله قبل ان یاتیکما ذلکما مما علمنی ربی انی ترکت ملة قوم لا
طعامی که بخوریدش مگر خبر دهم بشما تعبیرش را بشما قبل از انکه بیاید بشما این است از آنچه آموخت مرا پروردگارم بدرستیکه ترك کردم ملت گروهیکه

یومنون بالله وهم بالآخرة هم کافرون * واتبعت ملة آبائی ابرهیم واسحق ویعقوب
نگروند بخدا وانهایند باخرت آنها کافرند وپیروی کردم ملت پدرانم ابراهیم واسحق ویعقوب

ماکان لنا ان نشرك بالله من شیء ذلك من فضل الله علینا وعلی الناس ولکن اکثر الناس
نبود مارا که شرك آوریم بخدا چیزی را این است ازبخشش خدا برما وبرمردم ولیکن بیشتر مردمان

لا یشکرون * یا صاحبی السجن ءارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار * ما تعبدون من
شکر نمیگذارند ای دویار من در زندان آیا خداوندان پراکندگان جدا شما بهتر است یا خدای یگانهٔ غالب برهمه نمیپرستید شما از

دونه الا اسماء سمیتموها انتم وآباؤکم ما انزل الله بها من سلطان ان الحکم الا لله امر
غیر خدا مگر نامهائیکه نامیده اید آنرا شما وپدران شما فرو نفرستاد خدا با نها هیچ حجتی نیست حکم پرستش مگر برای خدا امر کرده

الا تعبدوا الا ایاه ذلك الدین القیم ولکن اکثر الناس لا یعلمون * یا صاحبی السجن اما
که نپرستید مگر اورا این است دین حق ولیکن بیشتر مردم نمیدانند ای دویار من در زندان اما

احدکما فیسقی ربه خمراً واما الآخر فیصلب فتاکل الطیر من راسه قضی الامر الذی فیه
یکی از شما پس سیراب کند پروردگار خودرا شراب واما دیگری پس برآویخته شود پس خورند مرغان از سر او حکم کرده شد کار خواب که دراو

تَستَفتِیانِ * وَقالَ لِلَّذی ظَنَّ اَنَّهُ ناجٍ مِنهُما اذکُرنی عِندَ رَبِّكَ فَاَنساهُ الشَّیطانُ ذِکرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ

طلب تعبیر میکردید و گفت مر آن کسیرا که گمان کرد که ان چیست ازآن دو یاد کن مرا نزد پروردگار خود پس از یاد برد او را شیطان یاد کردن پروردگار او پس درنگ

فِی السِّجنِ بِضعَ سِنینَ *

کرد در زندان هفت سال

قوله ولما بلغ اشده الایه . لما در او معنی ظرف باشد ، آتیناه . جواب او باشد و عامل در او بمنزلت اذا چون برسیده باشد خود در اشد خلاف کردند مفسران و اهل لغت نیز بعضی گفتند اشد جمع است و واحده شد کفلس وافلس و بهری دگر گفتند واحد او شدة باشد کنعمة وانعم و بهری گفتندی جمع لا واحد له و این از بناء قلت باشد اما معنی او بهری گفتند هشتده سال باشد تا شصت سال عبدالله عباس گفت بیست سال باشد ، آتیناه حکماً و علماً . ما اورا حکمت و علم دادیم و این حکم بمعنی حکمتست چنانکه رسول ع گفت . انّ من الشعر لحکماً . و حکم حکومت و قضا باشد میان مردمان و حکم قولی باشد فاصل و قاطع که دعوت کند با حکمت این قول رمانی است واصل او منع باشد من حکمة بالحام و علم اعتقادی باشد که اقتضاء سکون نفس کند و بهری دگر در حد علم گفتند معنی آن باشد که بیین به الشی علی ماهو به قوله ، و کذلك نجزی المحسنین . و همچنین جزا کنیم و پاداشت دهیم نیکوکارانرا ووجه تشبیه آنست که همچنانکه یوسف را پاداشت دادیم دیگر نیکوکارانرا پاداشت دهیم . وراودته التی هو فی بیتها عن نفسه الایة . چون یوسف با خانه عزیز رفت و عزیز اورا بزن سپرد و جمال و حسن او بان حد بود که شرح داده شد و زن عزیز را نام زلیخا بود چون چشم بر او انداخت اورا دوست داشت و هر روز جمال یوسف زیادت می شد و عشق زلیخا زیادت تا صبر و قوت و طاقت داشت پنهان داشت چون از حد بگذشت بغایت رسید بر او اظهار کرد و اورا مراوده کرد و مراوده مخادعه باشد و گفتند مطالبه باشد برای کاری بنوعی حیلت تا کاری کند و مرود گویند میل را برای انکه آلت عملی باشد که بحیلت و تدبیر توان کردن و اصل او من راد یرود باشد اذا جاء وذهب آمد و شد کند تا آن کار بجنگ کند بحیلت آرد و خدیعت التی اسمی است موصول و مابعده صلة له و صلة او همیشه جمله باشد از مبتدا و خبر یا فعل و فاعل هو ضمیر مرفوع منفصلست و کنایت از یوسف ع فی بیتها ، یعنی بیت زلیخا یعنی بفریفت و مطالبه کرد اورا انکس که او در خانه او بود بغلامی از نفس او یعنی خواست تا اورا از دست او فرا گیرد یقال راوده عن کذا بمعنی خادعه عنه و در تفصیل مراوده او مر یوسف را مفسران بسیار سخنها گفتند عبدالله عباس گفت از جمله مراوده او آن بود که با یوسف بنشست و اورا گفت ای یوسف چه نیکوست این موی تو گفت اول چیزی که در خاك بریزد این موی باشد گفت ای یوسف چه نیکوست این روی تو گفت خدای در رحم مادر نگاشت این را گفت ای یوسف حسن صورت تو تن مرا لاغر کرد گفت شیطان تورا بر این معاونت کرد گفت ای یوسف عشق تو آتش در دل من زد آن آتش را بنشان گفت اگر آتش تو بنشانم باتش دوزخ سوخته شوم گفت خیز در آن خانه شو و آبی بیار که من تشنه شده ام گفت در آن خانه انکس شود که کلید خانه در دست اوست گفت ای یوسف در آن خانه بستر حریر باز کرده ام خیز در آن خانه آی و مراد من از خود بده گفت پس نصیب من از بهشت بشود گفت ای یوسف خیز با من در آن پرده ای که کس را در آن پرده راه نیست گفت هیچ پرده مرا از خدای نپوشد گفت ای یوسف دست بر دل من نه تا از دست تو شفا یابم گفت عزیز بان اولیتر است گفت چگوئی اگر من عزیز را شربتی دهم که در آن شربت زیبق باشد و زرد شود تا بمیرد و اعصابش پاره پاره شود انگه در چیزی پیچم اورا و در بهانخانه فکنم اورا تا کس اورا نه بیند و ملك بتو دهم گفت پس چگونه رستگاری یابی از عذاب خدای گفت

ای یوسف چندانی که در شمار تو نیاید تورا زر و جواهر دهم تا در رضای خدای خود صرف کنی گفت یا هذاه ای زن مرا مسلم کن سدی و ابن اسحاق گفتند مراوده یوسف را آن بود که خویشتن می آراست و بر او عرض میکرد و محاسن خود پیش او میگفت و ذکر میکرد اورا با خو دعوت میکرد یکبار برغبت و یکبار برهبت میگفت ای یوسف این روی نه بجمال است گفت در خاك پوسیده شود گفت این موی نه نیکوست گفت با خاك برآمیخته شود وچون پیش یوسف بنشستی یوسف روی بگردانیدی بجانب دگر با آن جانب شدی و بایستادی انگاه خانهٔ ساخت از آئینه زیر و بالا و دیوارها همه افروخته و یوسف را گفت این خانه بنگر تا هیچ دیدستی چنین خانهٔ یوسف در آن خانه رفت او بیامد و پیش یوسف بنشست . یوسف روی بگردانید با دگر جانب شد چون در نگرید زلیخا را دید از عکس آینه و بهر جانب که نگرید همچنین زلیخا را میدید خواست تا بیرون آید از آنجا درها بسته یافت وذلك قوله وغلقت الابواب . برای انکه ابواب جمع است و گفته اند برای آن مشدد گفت تا فایده آن بود که سخت ببست و استوار بکرد این تشدید برای مبالغت است . وقالت هیت لك . ابو عمرو و عاصم و حمزه و کسائی خواندند هیت لك بفتح ها و تا ابن کثیر خواند هیت لك بفتح ها و ضم تا نافع و ابن عامر خواندند هیت لك بکسر ها و فتح تا و هشام بن عامر روایت کرد از ابن عامر هیئت بمعنی تهیأت بهمزه و ابو عمرو و کسائی همزه را منکرند اما قرائت ابن کثیر هیت شاهد او قول طرفه است . لیس قومی بالابعدین اذاما . قال داع من العشیرة هیت . هم یجیبون ذا هلم سراعا ، کالابابیل لا یغادر بیت . ابو عبیده گفت معنی هیت لك هلم باشد که حث و تحریض و مجاهد گفت لغت تمیم است و معنی دعای غیری است یا خود معناه الی الی حسن گفت کلمتی است سریانی سدی گفت قبطی است عکرمه گفت لغة اهل هوازن است معنی یکی است و آنانکه گفتند کلمهٔ تازی نیست گفتند حکایت قول او است و آنانکه گفتند کلمه تازی است گفتند اصل او من هیت فلان بفلان اذا صاح به قال الشاعر ، قد رأتنی انّ الکری استکنا . لو کان مفتیا به لهیتا . ای صاح به و امّا حجت ابو عمرو و موافقان او در قرائت هیت قول شاعری است که امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب را ع میگوید . ابلغ امیرالمؤمنین اخا العراق اذا اتیتا . ان العراق و اهله عنق الیك فهیت هیتا . ای اقبل اقبل و معنی قرائت انکس که او خواند هیت لك بالکسر وضم التاء آن است که تهیأت لك برای تو بیچاره ساخته ام خود را و ابوالقاسم بن حبیب گفت در بعضی تفاسیر دیدم که معنی آنست که هل لك رغبة فی جمالی و ابو عبیده گفت این کلمه را تثنیه و جمع و تذکیر و تأنیث نباشد بل در جمله بیك صورت آید یوسف ع گفت جواب او . معاذالله . نصب بر مصدر است و تقدیر او آنست که . اعوذ بالله معاذاً ، پناه باخدای میدهم پناه دادنی انکه فعل بیفکنند و مصدر او اضافه کرد با مفعول کقوله . صنع الله و کتاب الله و فطرة الله فی اضافة المصدر الی الفاعل یعنی پناه باخدای میدهم از انکه من این چنین فعلی بکنم و تورا این اندیشه باشد . انه ربی . او سید و خواجهٔ من است و ولی نعمت من یعنی شوهر تو عزیز و رب اینجا بمعنی سید است .احسن مثوای . ای انزلنی منزلا حسناً والمثوی المنزل والمقام و روا بود که مصدر بود و روا بود که موضع بود مرا نیکو داشت و اکرام کرد و اگر من این اندیشه کنم ظالم باشم و ظالمانرا پس فلاحی و ظفری و بقائی نباشد زجاج گفت روا باشد که رب خدای تعالی را خواست یعنی خدای من جل جلاله با من نیکوئی کرد و مقام و منزلت من رفیع کرد و قول اول اولیتر است قوله . ولقد همت به و هم بها الایة . انگه خدای تعالی حکایت کرد فعل ایشان را که زلیخا بیوسف همت کرد و یوسف نیز همت کرد بزلیخا اما اصحاب حدیث و حشویان گفتند شیطان بیامد و یکدست بر پهلوی این نهاد و یکدست بر پهلوی آن و ایشانرا جمع کرد در یکخانه و چون ایشان با یکدیگر حاضر

آمدند زلیخا چندانی مراوده و مخادعه کرد و تضرع و لابه که یوسف را نرم کرد و یوسف اجابت کرد اورا و عزم
کرد بر معصیت همت هر دو را بریکو جه تفسیر کردند و آن عزم است گفتند هر دو بر معصیت عزم درست کردند
و یوسف ؑ جلس منها مجلس الخاین او از انجا آنجا بنشست که جای خیانت کنندگان و جای زانیان باشد و کار میان
ایشان تا حل سراویل برسید چون یوسف عزم درست کرد بر معصیت و خواست تا با او خلوت کند خدایتعالی
برهانی باو نمود و آن برهان را علی قولهم الفاسد بچند وجه تفسیر کرده اند یکی انکه جبرئیل بانگ بر او زد و اورا بترسانید
و منع کرد و قولی دیگر گفتند فرشته بانگ بر او زد و گفت نام تو در آسمان از جملهٔ صدیقان است و پیغمبران و جای تو در
زمین جای خیانت کنندگان و قولی دیگر بروایتی که دریچهٔ پیدا شد و صورت یعقوب ؑ بدید آمد بر او انگشت
میگزید بر وجه تهدید و بروایتی دیگر انکه فرشتهٔ بر صورت یعقوب از پس پشت او در آمد و لگدی بر پشت او زد چنانکه
آب پشت او بنانی بیرون آمد و از این ترهات و محالات انچه عقل و شرع و قرآن و اخبار پیغمبران خدای را از آن
منزه کرده است و این هیچ بنزدیک ما روا نیست بر پیغمبران ؑ از آنجا که ایشان معصومان و مطهر انند و صغیره و
کبیره بر ایشان روا نیست از آنجا که ادلهٔ عقل دلیل کرده است بر عصمت ایشان چه در عقل مقرر است که تجویز
کبایر و صغایر بر ایشان منفر بود مکلفان را از قبول قول ایشان و استماع وعظ ایشان و غرض قدیم
تعالی از بعثت ایشان قبول قول ایشان است و امتثال امر و اجابت دعوت ایشان انچه قدح کند
در آن واجب بود که خدای تعالی ایشان را از آن منزه و معصوم دارد و تجویز زنا که اکبر الکبایر است و اعظم الخطایا و
امهات الذنوب واجب بود که از آن منزه باشند که حظ او در تنفیر بغایت و نهایت است اما در تفسیر آیت بر وجهی که
مطابق ادلهٔ عقل بود و موافق مذهب حق آن است که حق تعالی همت با هر یک از ایشان اضافت کرد جز که از قراین
ادله خالی نکرد آن را عقلی و قرانی اگر چه مورد هر دو یکی است که از قراین همت یوسف را حمل کنند علی احسن الوجه
و همت او را علی وجه غیر حسن کما یلیق بها و حکی الله عنهما اول آن است که گوئیم هم و همت در کلام عرب بر معانی
مختلف آمد منها از انجمله عزم بر کاری کقوله تعالی . اذهم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم فکف ایدیهم عنکم . و
کما قال الشاعر . هممت ولم افعل ولدت ولیتنی ، ترکت علی عثمان تبکی حلائله . و کما قال الحسان ، و فضل مرداسا
علی الناس حمله ، وان کل هم همه فهو فاعله . و از جمله وجوه هم خطر الشیء بالبال باشد و اگر چه عزم نبود بر آن چنانکه
خدای تعالی گفت . اذهمت طائفتان منکم ان تفشلا والله ولیهما ، و این همت عزم نیست برای آنکه اگر عزم بودی
عزم بر معصیت بودی خدایتعالی ولی آن کس نبود که او عازم بود بر معصیت نه بینی که خدایتعالی در حق آنانکه عزم کردند
بر معصیت چه گفت ، ومن یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و مأویه جهنم
و بئس المصیر . و چون فرار از زحف معصیت باشد عزم بر معصیت هم معصیت باشد تا گروهی گفتند عزم بر کبیره
کبیره بود و عزم بر کفر کفر بود و از جملهٔ شواهد این وجه قول کعب بن زهیر است که گفت ، فکم فیهم من سید متوسع
. ومن فاعل للخیر ان هم او عزم . نه بینی که عطف کرد عزم را بر همت اگر نه آنستی که همت در بیت جز عزم است
تکرار بودی بلا فایده و از وجوه هم آن است که بمعنی مقاربه استعمال کنند گویند هم بکذا اذا کاد ان یفعله کما قال ذو الرمه
، اقول لمسعود بجزعاء مالك . وقد هم دمعی ان تلج اوایله . ای کاد و قارب و قال ابو الاسود الدئلی . و کنت متی تهمم
یمینك مرة . لتفعل خیرا تقتفیها شمالکا . و عزم بر دست روا نباشد بر مقاربه حمل کردن و اگر بر عزم حمل کنند
علی التوسع لا علی الحقیقة روا باشد و از وجوه هم شهوت باشد یقول العرب هذا الامر من همی و اربی و فطرتی و هذا
اهم الاشیاء الی این بمعنی میل طباع باشد و حسن بصری آیت بر این حمل کرد در حق یوسف ؑ و در حق زلیخا بر عزم

حسن را از این آیت سؤال کردند گفت . اما همها فکان اخبث الهم و اما همه فما طبع الرجال من شهوة النساء . و
چون وجوه هم مختلف باشد چنانکه می بینی در حق یوسف بر آن تفسیر باید داد که لایق باو باشد و از این وجوه شهوت
و میل طباع روا باشد و خطوره ببال روا باشد و مقاربه هم روا باشد علی بعض الوجوه مادام تا عزم باو نباشد و عزم روا
نباشد بهیچ وجه و الا آن است که اگر عزم حمل کنند آیت را بر وجهی تفسیر باید کرد که همت و عزم متعلق نباشد بمعصیت
و آن وجه چنین بود ، ولقد همت به وهم بها ای بضربها و دفعها عن نفسه . او همت کرد بیوسف که در او آویزد و
یوسف همت کرد باو بآن معنی که او را بزند و براند و از خویشتن دور کند و بعنف براند او را اگر گویند که این تفسیر
که شما دادید چه تأویل بود این را که گفت ، لولا ان رأی برهان ربه . و دفع او از خویشتن طاعت باشد برهان از
آن منع نکند گوئیم ممتنع نبود که چون یوسف ؑ خواست تا او را بزند و براند و از خویشتن دور کند و بعنف براند
او را خدای تعالی برهانی نمود که یوسف از آن امتناع کرد چه در معلوم چنان بود که اگر او را بزدی اهل او یوسف را
بکشتندی یا بتهمت بزدندی بر او بزنا و او آن را حجت خود کردی گفتی که او مرا استدعا کرد بازنا چون من امتناع
کردم مرا بزد پس بر این وجه معنی بود آیت را . کذلك لنصرف عنه السوء و الفحشا . همچنین صرف کنیم سوء و
فحشاء یعنی قتل و مکروه تو را یا تهمت و گمان زنا را چه این معنی از جر و ضرب نابوده او میگوید انجا که یوسف از او
بگریخت و او در یوسف آویخت و پیرهن او بدرید . ما جزاء من اراد باهلك سوء الا ان یسجن او عذاب الیم . اگر
گویند جواب لولا بر این وجه کجاست گوئیم جواب لولا محذوف است و تقدیر آن است که . لقد همته و هم بضربها و
دفعها لولا ان رأی برهان ربه لفعلها او اقدم علیها . و جواب لولا از کلام بسیار حذف کنند چنانکه حق تعالی گفت .
و لولا فضل الله علیکم و رحمته و ان الله رؤف رحیم . و تقدیر او آن است که . ولولا فضل الله علیکم و رحمته لهلکتم و مثله قوله
کلا لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم و تقدیر انکه لو تعلمون علم الیقین لم یحرصوا علی حطام الدنیا و لم یتنافسوا
فیها و قال امرؤ القیس ، فلو انها نفس تموت بموتها ، ولکنها نفس تساقط انفسا . اراد لتقضت و فنیت
اگر گویند این وجه که شما گفتید مخالف ظاهر است گوئیم چنین نیست برای انکه باتفاق ما و خصم همت در آیة تعلق
دارد بچیزی که روا نباشد که عزم متعلق بود باو و آن ذوات باقیه موجوده است و عزم تعلق ندارد الا بامر معدوم که
حدوثش صحیح بود پس لا بد است ما را و او را تعلیق عزم کردن بامری که صحیح بود که متعلق باشد باو از ایقاع فعلی باو
جز که ایشان گفتند متعلق بود بزنا و ما گفتیم متعلق بود بضرب و دفع پس ظاهر نیست با ما و ایشان و چون ما را و
ایشان را عدول می باید کردن از ظاهر ایشان چه اولیتر ندا زما که حمل کنند بزنا از انکه ما حمل کنیم بر ضرب و دفع بلکه ما
اولیتریم که ما حمل بدلیل میکنیم و ایشان بی دلیل و با حمل ما پیغمبر مسلم است و منزه و با حمل ایشان ملوم و مذموم و متهم
اگر گویند هر دو همت وارد است بیك مورد چرا یکی را حمل کردی بر وجهی نیکو و آن ضرب و دفع است و یکی علی الزنا
والقبیح گوئیم برای دلیل چنین کردیم که ادلهٔ عقل و قرآن و آیات که بر این دلیل کرد و الا هر دو را حمل کردندی
علی وجه واحد اما من حیث العقل دلیلی نیست بر عصمت زلیخا حمل کردیم بر انچه گفتند در حق او از همت قبیح و زنا
و اما در حق یوسف چون ادله عقل زاه نمود بعصمت و تنزیه او از صغایر و کبایر لا بد حمل بایست کردن بر وجهی که لایق
باشد بحال او اما ادلهٔ قرآن که دلیل میکند بر عصمت یوسف ؑ و برائت او از گناه و بر اتهام زلیخا چند آیت است منها
قوله تعالی ، وقال نسوة فی المدینة امراة العزیز تراود فتیها عن نفسه قد شغفها حبا انا لنریها فی ضلال مبین . و قوله و راودته التی
هو فی بیتها عن نفسه و غلقت الابواب و قالت هیت لك قال معاذ الله انه ربی احسن مثوی و قوله تعالی حکایة عنها الان
حصحص الحق انا راودته عن نفسه و انه لمن الصادقین و قوله فذلکن الذی لمتننی فیه و لقد راودته عن نفسه فاستعصم و لئن لم

یفعل ما امره لیسجنن ولیکونا من الصاغرین. قال رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه الی قوله فصرف عنه کیدهن وقوله
کذلك لنصرف عنه السوء والفحشاء وقوله ذلك لیعلم انی لم اخنه بالغیب وان الله لا یهدی کید الخائنین ومنها قول العزیز انه
من کیدکن ان کیدکن عظیم، یوسف اعرض عن هذا واستغفری. و بر قول ایشان کید مصروف بود از او و سوء و فحشاء
مدفوع بود و او خاین بود و بجای خیانت کنندگان بنشست و چنانکه زن را استغفار فرمود اگر دانستی که او نیز گناه
کار است او را نیز استغفار فرمودی و این آیها جمله دلیل میکند بر برائت ساحت یوسف ع و بر همت بد زلیخا برای
این تعلیق کردیم همت هر یکی بدانچه دلیل بان راه نمودیس آیت را بر دو وجه تفسیر کردند اهل حق یکی انکه جواب
در او محذوف باشد و همت واقع لکن بدفع وضرب و مانند این و تقدیر آیت چنین . ولقد همت بالزنا وهم ع بالضرب
والدفع عن نفسه ، ولولا ان رأی برهان ربه لفعل ماهم به . و وجه دیگر انکه جواب لولا مقدم باشد بر لولا و تقدیر
انکه . ولقد همت به ولولا ان رأی برهان ربه لهم بها . و بر این تقدیر همت واقع نباشد برای انکه برهان از او منع
کرد پس همت از زلیخا حاصل بوده و از یوسف بهیچ وجه حاصل نباشد و مثال این کلام چنان بود که گفت. هلکت لولا ان
تدارکتك وقتلت لولا ان خلصتك ، ومعنی انکه لولا ان تدارکی لهلکت ولولا ان تخلصنی لقتلت وکقول الشاعر ؛
فلا تدعونی قومی حریصاً لحرة . لئن کنت مقتولاً ویسلم عامراً . وقال آخر . فلا تدعونی قومی لیوم کریهة . لئن
لم اعجل ضربة او اعجل . و بر هر دو وجه در آیت شرطی هست باتفاق که وقوع همت بانچه همت بان تعلق داشت
بر آن موقوف بود چون برهان حاصل آمد انچه بر آن موقوف بود باید تا نباشد که قضیت معنی لولا این است نه بینی که .
لولا علی لهلك عمر . چون وجود علی هست هلاك عمر واجب است که نباشد و کلام در لولا بیان کردیم که بانفی معنی
اثبات دهد و بالاثبات نفی اگر گویند آن برهان چه بود که خدای تعالی بنمود تا یوسف عند آن امتناع کرد از قبیح گوئیم
اما انچه ایشان گفتند از مشاهدهٔ فرشته ویا صورت یعقوب و نداء فرشته و مانند این روا نبود برای انکه این اسباب الجاء
باشد و تکلیف بالاجبار وا نباشد و اگر ملجا بودی او را در آن هیچ مدحی و ثوابی نبودی و این قول فاسد بود اما برهان
روا بود که لطفی باشد که خدای تعالی باو بکرد عند آن حال که او منصرف شد از انچه خواست کردن از ضرب و دفع
با همت آن و آن لطف که مکلف عند آن از قبایح امتناع کند آن است که ما آن را عصمت خوانیم و گفته اند برهان آن ادله
و حجج بود که خدای تعالی نصب کرده بود او را بر تحریم زنا و انکه فاعل آن مستحق عذاب عظیم بود
برای انکه آن نیز صارف باشد از فعل قبیح و مقوی باشد داعی امتناع را و روا بود که رؤیت بمعنی علم
بود چنانکه بسیار جایها هست . والله اعلم بمراده ، کذلك لنصرف عنه السوء والفحشاء . حق تعالی گفت ما چنین
کردیم برای انکه تا سوء و فحشاء از او صرف کنیم یعنی چنانکه نمودیم این برهان و کردیم این لطف نیز الطاف و
آیات نمائیم و در سوء و فحشاء چند قول گفتند یکی قتل و مکر و بر قول انکس که گفت همت تعلق داشت بضرب و
دفع با تهمت و ظن خطا و زنا باو و گفتند سوء گمان بد است و فحشاء زنا ، انه من عبادنا المخلصین . که او از بندگان
خالص کردهٔ ماست مکیان و بصریان مخلصین خواندند بکسر لام و باقی قرا بفتح لام و بکسر فاعل باشد و بفتح مفعول
. قوله تعالی . واستبقا الباب الایة ، چون زلیخا یوسف را در انخانه یافت و درها ببست و در او آویخت و بر او
الحاح کرد یوسف ع از او امتناع میکرد عبدالله بن احمد الطائی روایت کرد از پدرش از جدش از زین العابدین
علی ابن الحسین علیهم السلام که گفت چون زلیخا بر یوسف الحاح میکرد بتی در گوشهٔ خانه نهاده بود برفت و جامه
بر روی آن بت افکند یوسف ع گفت چرا چنین کردی گفت او معبود من است شرم دارم از او که بمشاهدهٔ او
معصیت کنم یوسف ع گفت عجب از تو شرم میداری از جمادی که لا یسمع ولا یبصر ولا یغنی عنك شیئاً من شرم

ندارم از خدائی که خالق و رازق من است و منعم من و عالم سر و علانیهٔ من است گفتند برهان این بود و قولی دیگر آنست
که یوسف از دست او بجست و از دری از درهای خانه بیرون آمد و زلیخا بقفای او و استباق افتعال باشد از سبق
ای تبادرا و تسارعا می شتافتند بجانب در خانه تا که سبق برد یوسف بر وجه گریختن از او و زلیخا بدنبال او در آویخته
چون بدر خانه برسید زلیخا باو رسید و در پیرهن او آویخت یوسف ع پیرهن از او در کشید پیرهن یوسف دریده
شد یوسف از خانه بدر خانه جست و زلیخا بر پی او و پیرهن یوسف دریده چون نگاه کردند عزیز را که خواجه یوسف
بود بر در خانه یافتند وذلك قوله . والفیا سیدها لدی الباب . ای وجدا زوجها . و اینجا سید بمعنی شوهر است
زلیخا پیش دست شد و سبق برد بسخن گفتن برای انکه آن حرکات متهمان و حرکة المریب لا یخفی گفت ، ما جزاء
من اراد باهلك بسوء ، چه جزا و مکافات باشد آن را که باهل تو بدی خواهد یعنی زنا . الا ان یسجن او عذاب الیم .
الا انکه او را بزندان باز دارند یا عذاب مولم کنند آن را عبدالله عباس گفت ضرب تازیانه خواست و این آن مثل
سائر است که گفته اند . رمتنی بدائها وانسلت ، و دگر مثل که گفته اند . خذ اللص من ان یأخذك . و ما گوئیم دزد
باش و مرد باش یوسف ع گفت . هی راودتنی عن نفسی . او مراوده کرد مرا از خود و مخادعه و مطالبه کرد
چون از او بگریختم در من آویخت و پیراهن من بدرید یکی از جمله علما نام او نوف الشامی گفت اگر زلیخا نگفتی ، ما
جزاء من اراد باهلك سوء . یوسف نگفتی . هی راودتنی عن نفسی . جز انکه یوسف را متهم کرد یوسف برای نفی تهمت
و برائت ساحت واجب شناخت اینقدر گفتن عزیز که شوهر زلیخا بود گفت یا یوسف شاهد و مدعی تو بر دعوی خود
داری گفت بلی وذلك قوله . وشهد شاهد من اهلها . در این گواه خلاف کردند سعید جبیر و ضحاك گفتند کودکی بود در گهواره
یوسف گفت گواه من آن کودك است عزیز گفت آن کودك در گهواره چگونه گواهی دهد او گفت برای من گواهی
دهد آنگاه نزدیك گهوارهٔ کودك شدند یوسف ع گفت ای کودك چنانکه دیدی بگو بفرمان خدا کودك بسخن در
آمد و بزبان درست گفت . ان کان قمیصه قد من قبل فصدقت وهو من الکاذبین . اگر پیرهن یوسف از پیش دریده
است زن راست میگوید و مرد دروغ و اگر پیرهن از پس دریده است مرد راست میگوید و زن دروغ چون بنگریدند
پیرهن از پس دریده بود عزیز گفت زن را . انه من کیدکن . این جمله از کید شماست و کید شما عظیم باشد و دلیل این
قول حدیث عبدالله عباس است گفت چهار کس پیش از وقت سخن گفتند پسر ماشطه دختر فرعون و گواه یوسف
و صاحب جریج الراهب و عیسی ع و قصه ایشان در جای خود بیاید انشاءالله و در خبر می آید که یوسف ع چون
پادشاهی یافت و خدای تعالی او را به پیغمبری باهل ولایت فرستاد یکروز جبرئیل ع پیش او نشسته بود جوانی از در سرای
در آمد چاکر بعضی مطبخیان او جامهٔ شوخ گن چرکین پوشیده و چیزی از آلت مطبخ بدست گرفته بگذشت جبرئیل گفت
این است که از برای تو گواهی داد در گهواره یوسف ع گفت چون چنین است او را حقی بر ما ثابت شده باشد بفرمود
تا او را بیاوردند و آن جامه از او بر کشیدند و خلعتی گرانمایه در او پوشانیدند و او را وزارت خود داد اینجا اشارتی است
و در آن اشارت بشارتی و آن آن است که اگر کودکی نابالغ نه باختیار گواهی داد بحق درجهٔ وزارت یافت ای موحدی که
هفتاد سال است که بر توحید و عدل باری تعالی و تنزیه او گواهی میدهی عجب نباشد که در بهشت درجهٔ امارت و ولایت
یابی اشارتی دگر اگر کودك گواهی داد تنها بر برائت ساحت یوسف وزارت یافت چه عجب که انکس که با خدای گواهی
دهد بر نبوت رسول ع فی قوله قل کفی بالله شهیداً بینی وبینکم ومن عنده علم الکتاب ، اگر استحقاق وزارت یابد و
خلافت اشارتی دگر انکه بر عصمت یوسف گواهی داد و وزارت یوسف یافت اگر انکس که بر توحید و عدل خدای تعالی
گواهی دهد فی قوله . شهد الله الی قوله واولوا العلم قائماً بالقسط . از جملهٔ اولوا العلم باشد بل سر ایشان و مقدم آن نیز چه

عجب اگر وزارت و خلافت یابد گفتند علماء اسرار انکه مدینه علم را در احری چون مدینه را باب خلافت ثابت
بود احری در مدینه بود واصل سفینه بود وصاحب سکینه بود ومر دمزینه بود چنین خصال در مناقب او کمینه
بود حسن وعکرمه وقتاده گفتند کودک نبود مردی بود بزرگ حلیم باوقار که مردم گواهی مثل او بستودند
وقبول کردند وازجمله خواص ملك بود سدی گفت یکی از بنی اعمام راعیل بود که باقطفیر بردر خانه
نشسته بود که این سخن گفت واین حکم بکرد خدای تعالی از آن خبر داد وقوله قدای شق والقد القطع والشق
کذلك الجذ والحذ والحسد والحز والجز وکلها متقاربة اللفظ والمعنی والقبل والقبل بالتخفیف
والتثقیل وکذلك الدبر والدبر بمعنی کالحلم والحلم والخلق والخلق . یوسف اعرض عن هذا ، والتقدیر یا یوسف از
اسم منادی چون علم باشد روا باشد که حرف ندا بیفکنند چنانکه زید وعمرو برای انکه بناء بر ضمه در اسماء معربه
دلیل کند حذف حرف ندا را گفت ای یوسف ازسر این حدیث برو واین حدیث را پوشیده دار و زن را گفت ·
واستغفری لذنبك · استغفار کن وآمرزش خواه برای گناه اگر خواجگان روزگار مارا معلوم شد که یوسف
گناه کرد وخطا کرد وهمت وعزم معصیت کرد عزیز را معلوم تر بودی که شاهد حال بود واورا نیز گفتی تو هم استغفار
کن که تو نیز عزم کردی چون استغفار زن را فرمود پس نسبت بخطا او را کرد . کهانك کنت من الخاطئین . که تو از
جملهٔ خطا کنندگانی . وقال نسوة فی المدینة . وگفتند زنان درشهر یعنی شهر مصر وبرای آن قال
گفت که فعل مقدم است اگر مؤخر بودی قلن بایستی گفتن واگر گفتی قالت هم روا بودی لاجل الجمع برای
انکه جمع مؤنث است مفسران گفتند زن ساقی ملك بود وزن نانواء ملك بود وزن صاحب زندان وزن صاحب
دواب ستوردار چنانکه عادت زنان باشد درمثل این حدیث که باز گویند با یکدگر گفتند زن عزیز یعنی عزیز خزینه
دار که قطفیر نام بود وبعضی مفسران گفتند عزیز در کلام ملك باشد کما قال ابو داود . درةٌ غاص علیها تاجر .
جلبت عند عزیز یوم طل . ای ملك . تراود فتیها عن نفسه . ای تخادع غلامها الکنعانی می بخواهد وبخواند و
بفریبد غلامش را والفتی الغلام هیهنا همانا اهل آن روزگار که شاهد آن حال بودند آنحال ایشانرا مصوّر تر بود که
مردمان این روزگار ایشان آنرا حوالت براعیل کردند که زلیخا بود وبیوسف هیچ حوالت نکردند گفتند
امرأت العزیز تراود فتیها عن نفسه . والفتی الغلام الشاب والفتاة الجاریة الشابة قال الشاعر ، کانّا یوم قری انما یقبل
ایانا ، قبلنا منهم کل فتی ابیض حیانا . ونیز حوالت عشق ومحبت وغلبه آن بر دل هم بزلیخا کردند . قد شغفها
حباً . ای دخل شغاف قلبها ای داخله وقیل شغاف القلب حجابه سدی گفت شغاف پوستکی تنك باشد بر
دل آنرا لسان القلب گویند یقال شغفه الحب اذا علاه من شغاف الجبل وهو اعلاه . وشغفه الحب اذا دخل جوف
قلبه قال الذبیانی . وقد حال همّ دون ذلك داخل . دخول الشغاف تبتغیه الاصابع . عبدالله عباس گفت شغفها ای
علقها حسن وقتاده گفتند بطنها واستبطنها دوستی او در دل گرفت پنهان وعطاردی وشعبی واعرج در شاذ
خواندند شعفها بالعین غیر المعجمة والشعف الحب وقال الفراء اصله من شعف الجبل ومعنی انکه ذهب بها کل
مذهب وهذا من شعف الدابة چون اورا بهر جانب بتازی وببری وقال امرؤ القیس ، اتقتلنی انی شعفت فؤادها
، کما شعف المهنوءة الرجل الطالی . اخفش گفت ای برح بها ای شدد بها الحب دوستی کار براو سخت کرد محمد بن
جریر گفت غمها دلها تنك بکرد اورا . انا لنریها فی ضلال مبین ، ما اورا در ضلال وگمراهی وذهاب از راه صواب
می بینیم ومیدانیم من الرأی والرؤیة وضلال نیز حوالت بزن کردن دون یوسف . فلما سمعت بمکرهنّ . چون
راعیل که زن عزیز بود مکر ایشان وحدیث وگفتار ایشان بشنید دعوتی ساخت برای ایشان وکس فرستاد و

ایشان را بخواند ودیگر زنان را تا جمله چهل زن بر آمدند ومحمد بن اسحق گفت برای آن حدیث ایشان را مکر خواند
که ایشان بان حدیث مکر کردند وحیلت تا یوسف را به بینند که یوسف از خانه بیرون نیامدی وایشان را مراد بود که
اورا به بینند از انچه می شنیدند از جمال او واین حدیث بکردند تا باشد که راعیل ایشان را حاضر کند واورا بایشان نماید
انچنان آمد که ایشان انداختند ونیز اندیشه خطا نشد اودعوتی بساخت وایشان را بخواند . واعتدت لهن متکاء . و
برای ایشان مجلسی بساخت در او بالشها نهاده که بر او تکیه کنند واعتدت افتعلت من العتاد واعتد واعد بمعنی واحد
قال الله تعالی ، انا اعتدنا للظالمین ناراً . والمتکا موضع الاتکاء وهی النمارق والوسائد عبدالله عباس متکا را تفسیر بر وساید
داد سعید جبیر وقتاده وابن اسحق گفتند متکاء ای طعاماً قیتبی گفت این بر توسع ومجاز است برای انکه انکس که اکرام
مهمان کند برای هریك علیحده وسادهٔ بنهد تا عند آن که طعام خورد براو تکیه کند وبعضی دگر گفتند نه برای این
تشبیه است که این خود لغتی است فی الطعام یقال اتکانا عند فلان ای طعمنا قال عدی بن زید . فظللنا بنعمة فاتکأنا .
وشربنا الحلال من قلله ، انکه آنانکه طعام گفتند دراو خلاف کردند عبدالله عباس گفت ترنج بود ضحاك گفت ماورد بود
عکرمه گفت چیزها ساخته بود که بکارد حاجت باشد چون خربزه وترنج وموز وانچه باین ماند ابن زید گفت ترنج بود و
انگبین واز اقوال آن درست تر است که طعامی بودی که بکارد تمام شدی لقوله . واتت کل واحدة منهن سکیناً . وهر
یکی را از ایشان کاردی بدست داد ایشان کارد بدست گرفتند واو یوسف را جامهٔ سفید پوشانید واورا گفت اگر مرا
هیچ حقی بر تو هست از این جای بیرون آی وبر ایشان گذری کن که تو را در این زیانی نیست وگفتند ایشان را در خانه
نشانده بودند ودری که در انجا رهگذر یوسف بود بکاری که اورا بودی اورا گفتی بان خانه رو وگذر کن وفلان کار
بکن او بخانه در آمد وبایشان بگذشت گفتند برای آنش جامهٔ سپید پوشانید تا نگویند که او بجامه گرانمایه نیکو است که
حسنی که بجامه بود حسن عاریتی بود چون جامه بیرون کنند برود حسن یوسف ع چنان بود که اگر جامهٔ گرانمایه
پوشیدی جامه از او آراسته شدی چنانکه شاعر گفت . وتزیدین طیب الطیب طیباً . ان تمسه این مسلك ابتا .
واذا الدر زان حسن وجوه . کان الدرّ حسن وجهك زانا ، وگفتند ایشانرا در صفه بنشاندند که بر ان صفه خانه بود
ویوسف در آن خانه بود ویوسف را گفت . اخرج علیهن . بیرون آی برایشان در کلام حذفی واختصاری هست
والتقدیر فخرج علیهن . فلما رأینه . یوسف بیرون آمد گفتند زلیخا ایشان را گفت من این جوانرا خواهم گفتن که
بر شما گذری کند اکنون چون او بگذرد شما هریك زاین ترنج که بدست دارید پارهٔ ببرید وباو دهید برای من . فلما
رأینه اکبرنه . چون اورا بدیدند بزرگ آمد درچشم ایشان عبدالله عباس گفت . حِضن لاجله . حیض بدید آمد
ایشانرا چون اورا دیدند وقال الاکبار الحیض وقال الشاعر ، یأتی النساء لدی اطهارهنّ ولاء . یأتی النساء اذا
اکبرن اکباراً ، وبراین تأویل تقدیر آن باشد که اکبرنه ای لاجله ومثله قول عنتره . ولقد ابیت علی الطوی واظله
. حتی اناك به کریم المطعم · ای واظلّ علیه اصمعی گفت این بیت پیش رسول بخواندند گفت هیچ شاعر نبود در
جاهلیت که مرا بایست که اورا به بینم مگر عنتره برای این بیت ، وقطعن ایدیهن · دستها ببریدند از دهش وتحیر چنانکه
بیهوش شدند وهوش از ایشان برفت چنانکه دست می بریدند واز نظارهٔ جمال یوسف خبر نداشتند از الم وهب
گفت از آن چهل زن نه بمردند قتاده گفت بعضی از ایشان دست جدا کردند مجاهد گفت ایشان از دست بریدن
انگه خبر داشتند که خون بدیدند انکه از سر تعجب وتحیر گفتند ، حاش لله . برکت باد ابو عبیده گفت این کلمه را
دو معنی است یکی تنزیه ویکی ستایش براین قول معنی آن باشد که سبحان الله والتنزیه لله والمحاشاة له عما لا یلیق به
یعنی منزها خدایا که چنین خلق آفریند عامهٔ قراء خواندند ، حاش لله . بی الف انکه در او چند قول گفتند یکی

انكه دراصل حاشى بوده است براى كثرة استعمال الف بيفكندند چنانكه گفتند لااب لك ولااب لشانيك
والاصل لاابالك ، وچنانكه حذف كردند الف لم وبم وعم وفيم وابوعلى گفت حاش حاشا وحشا لغت است قال
حشارهطاالنبي فانّ فيهم . بحوراً لايكدّرها الدلاء . وامّا حاشى فلقول الشاعر . حاشى ابانوبان انّ ابا ، ثوبان
ليس ببكمة فدم . عمرو بن عبدالله انّ به ، ضناً على الملحات والشتم ، وابوعلى گفت اين كلمه دومعنى دارد يكى
حرف جر ويكى فعل ماضى اما چون حرف جر صورت نه بندد پس فعل ماضى باشد وفاعل او يوسف باشد يعنى
حاش يوسف ؑ مماقذف به لله تعالى اى صار فى حشأ وناحية من ذلك لمانرى فيه العفة والصلاح گفتند ماورا ازاين
كاركه براو تهمت مى نهند دورمى بينيم وبركناره مى بينيم ازانچه دراوديديم ازسيماى خير وعلامت رشد وعفت و
صلاح . ماهذا بشراً . اين نه آدمى است واين ماعمل ليس كند رفع اسم ونصب خبر واعمش خواند ما هذا
بشربرانكه اعمال مانكرد واين لغت اهل نجداست وانشدالفرّاء ، ويزعم حل انه فرع قومه ، ومالانت فرع باصل
ولااصل ، وانشدايضاً . لشتّان مانوى وينوى بنوابى ، جميعاً فماهذان مستويان ، تمنوا الى الموت الذى يشعب
الفتى . وكل فتى والموت ملتقيان . وابوالحويرث الحنفى خواند ماهذا بشرى اى لمشترى چنين شخص خريده
نباشد وبنده نتواند بودن . ان هذا الّاملك كريم ، اين نيست الافرشتهٔ كريم وان بمعنى ماء حرف نفى است والمعنى
ما هذا الاملك كريم . قالت فذلكن الذى لمتننى فيه . زليخا گفت آن زنان ملامت كننده راكه تايوسف رانديده
بودند زبان ملامت درازكرده بودند چون اورابديدند روى بعلامت خود نهادند وبدانستند كه ايشان بملامت
اوليترند وزليخا دست يافت وعذرش روشن شد گفت ؛ فذلكن الذى . ذا اشارت است بيوسف وكن خطاب
ايشان است گفت اين انشخص است كه شما مرا درحق او ملامت ميكرديد . اقول قول زليخا من عواذلها ، هذا
العزيز الذى لمتننى فيه . انكه برخويشتن اقرار داد ، ولقد راودته عن نفسه فاستعصم . من اورا مراوده كردم
ومطالبه ازنفس او ، فاستعصم ، خويشتن نگاه داشت ازمن وامتناع كرد ازهمه جهان بكار يوسف درانمسئله زليخا
نزديك تر بود اوميگويد فاستعصم ومجبران ميگويند . فاستعصى . آن زنان اورا گفتند چرا فرمان او نكنيد
گفت فرمان خدا رهاكنم وفرمان او كنم عندآن زليخا گفت ، لئن لم يفعل ماآمره . اگر آنچه منش فرمايم نكند
. ليسجنن . بزندانش باز دارند وازجمله ذليلان وخواران شود اوراتهديد كرد بزندان ومذلت ونون تأكيد
ثقيله وخفيفه ولام فى قوله ، ليسجنن وليكوناً من الصاغرين . براى جواب قسمى مضمرآورد والتقدير
والله ليسجنن ، وازقصهٔ يوسف ؑ تاآنجاكه رسيده ايم من قوله ، ولقد همت به وهم بها ، ومراودهٔ زليخا
اورا واحضار زنان مصر ودست بريدن ايشان امية بن ابى الصلت بنظم آورده است درقصيدهٔ كه درآنجا قصهٔ بعضى
انبيا بگويد فى ابيات منها ، وكان يوسف ايضا شأنه عجبا . يتلو علينا بذاك الله قرانا . همت به ام مثويه وهم بها ،
لولارأى من مليك الناس برهانا . وغلقت دونها الابواب واستبقا ، والفيا زوجها بالباب لقيانا . قالت اراد
بناسوءً فقال له . خرمان حيث يقول الزّور بهتانا ، بل راودتنى على نفسى مكابرةً . لمارأت عفةً منى وعصياناً
. قالت شهود رأت فى البيت شانهما . انظر كنى لك بالسربال تبيانا ، ان قد من دبر عنه فقد كذبت اوقدّ من قبل
عنه فقد خانا ، لمّارأى ثوبه قدقدّ من دبر . وايقن الحق بعد الشك ايقانا . دست رسولاً الى اللاتى وشين بها .
مكراً وزينها بالفحش ازمانا . حتى اذاجئنها قصراً وقد فرغت ، من كل كيد اخان الله من خانا . القت لهنّ
سكا كينا محدّدة . ومهدت لهن انماطاً وكيثانا . قالت له عصياحين اعززبه . يااحسن الناس كل الناس احسانا .
اخرج على نسوة احرقنى عذلاً ، فى الحسب يملك يفتنهن افنانا . لما راين فتى كالشمس مختلفا . صوراً مثل ضوء

البدرفيتانا ، قطعن من حسنه الايدى علانية . حتى راين عظام الكف قدبانا . قال الفتاء معاذالله فاتحدى .
هذاالرسول نبى الله خلصانا . لئن عصانى ولم يتبع موارتى . ليعمرن بيوت السجن ازمانا . فذاك من شأن كيد
الغانيات به ، حتى يقيناً لوان العلم بهتانا . فاتلوا الفتاء ولايغرركم ابداً . ولايكن الكم فى الدهراخدانا . غرض او از
اين ابيات آوردن تنبيه است بركيد زنان وخدايتعالى كيد ايشان را عظيم خواند ، فى قوله انّ كيدكن عظيم . ودر
اخلاق زنان نيك گفته است متبنى . اذاغدرت حسناء اوفت بعهدها . ومن عهدها ان لايدوم لها عهد ، وان
عشقت كانت اشدّ صبابة . وان فركت فاذهب فمافركها قصد . وان حقدت لم يبق فى قلبها رضى . وان رضيت
لم يبق فى قلبها حقد ، كذلك اخلاق النساء وربما . يضل بها الهادى ويخفى به الّرشد . يوسف ؑ گفت . رب
السجن احب الى . روى ازايشان بگردانيد وباخدايتعالى مناجات كرد وگفت خداى من وپروردگار من زندان
دوستردارم ازانچه ايشان مرابان ميخوانند واين دليل آن ميكند كه هريكى ازايشان دراوطمع كرده بودند و
استدعا كردند اورا باو برعموم ميگويد براى انكه زليخا ازايشان بود يعنى اگرهريكى ازايشان برمن همان دست
يابند كه زليخا همان كنند ازاستدعاكه او كرد اگرگويند چگونه گفت . السجن احب الىّ ممايدعوننى اليه . وباز
داشتن ايشان را درزندان معصيت بود وانچه اورا بان دعوت ميكردند هم معصيت بود چگونه گفت معصيتى
دوستردارم ازمعصيتى گوئيم ازاين دوجواب گفتند يكى انكه مراد باحب اخف واسهل است يعنى زندان مرا
آسان ترآيد وصبركردن بران هوان ومذلت ومقام درزندان مراخوشتر آيد وتوطين نفس برآن ازانكه اجابت
كردن ايشان باملتمسشان واين چنان بود كه يكى ازمارا مخيركنند ميان دومكروه يكى آسانتر ويكى سخت تر او
گويد ، هذا احب الى من ذاك ، وجهى ديگرانكه مراد آنست كه . سجنى نفسى وتوطينى لها وصبرى عليه احب
الى من فعل المعصية ، اگرگويند اين خلاف ظاهراست گوئيم لابدّ است ازانكه مخالفت ظاهركنند براى انكه
محبت درآية تعلق دارد بچيزى كه ارادت صحيح نباشدكه متعلق بودباو وآن سجن است وسجن بنيان مخصوص باشد
واجسام موجود باقيه بيان كرديم كه صحيح نباشد كه مرادبود لابد تقدير فعلى بايد كردن كه صحيح بود كه ارادت بان
تعلق دارد ايشان گفتند سجنهم اياى فى السجن احب الىّ وماگفتيم صبرى فى السجن اوسجن نفسى عن المعصية
احب الى ومااين اوليتريم كه باما دليلست وباايشان دليل نيست ويعقوب خواند رب السجن بفتح سين على المصدر
وبرآن قرائت اين تأويل نيكو بود وايشان اوليتر نباشند كه گويند سجنهم اياى فى السجن ازانكه ماگوئيم سجنى نفسى
عن المعصية بل مااوليتريم لمكان الّدليل ، والّاتصرف عنى كيدهن . واگر كيد ايشان ازمن برنگردانى بالطاف و
مراباخود رهاكنى . اصب اليهنّ ، من ميل كنم بايشان والصبوالميل يقال صباليه يصبوا صبواً ومنه الصبى
لميله الى اللهو واللعب قال الشاعر . الى هندصبا قلبى وهند مثلها تصبى . وقال آخر . صباقلبى ومال اليك ميلاً
وارزقنى خيالك بابتلاء . واكن من الجاهلين . واگرلطف مرا درنيابد من ازجملهٔ جاهلان باشم يعنى ممكن بود
كه اگر تو لطف نكنى من ارتكاب اين معصيت كنم چه درمقدور او بود وانگه ازجملهٔ جاهلان باشم حق تعالى گفت
. فاستجاب له ربه . خدايتعالى اورا اجابت كرد وكيد ايشان ازاو صرف كرد واگرچنانستى كه مجبره گفتند نه
دعارا اجابت بودى ونه كيد مصروف براى انكه معصيت بود ازعزم برقبيح وجلوسها منها مجلس الخائن حاصل
بود على قولهم الفاسد الشنيع واين آيت نيزازجملهٔ ادله است برعصمت يوسف ؑ . انه هو السميع العليم ، كه او
شنواست اقوال ايشان را وعالم است باحوال ايشان واهل معانى گفتند درآيت حذفى هست وتقدير آنست والّا
تصرف عنى ثمرة كيدهن اوعاقبة كيدهن براى انكه كيد ايشان دعوت ومراوده ومطالبه بود وآن حاصل بود و

آنچه مدفوع و مصروف بود ازاو معصیت بود که ثمرهٔ کید ایشان بود واز جمله حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه باشد قوله . ثم بدالهم من بعدما راوا الآیات . انکه روی رأی ایشان چنان راه داد و بدالهم ظهر لهم باشد پس ازانکه آیات ودلالات بدیدند وبدانستند که مجرم زلیخاست که یوسف را محبوس کنند تا ایهام کنند بر مردمان که گناه کار یوسف است زلیخا بی گناه واما فاعل بدا رمانی گفت فاعل او مضمراست ای بدالهم رأی واگرچه ذکر زنان رفته است چون عزیز ودگر کس با ایشان مصاف شدند لهم تغلیباً گفت للمذکر علی المؤنث . و کذلك لیسجننه . فعل جماعت مردان است بانون تأکید ثقیله مشدد دو نون تأکید هم رای اضمار قسم است والتقدیر بدالهم ان اقسموا لیسجننه . وروا بود که ان مع الفعل که مقدراست فاعل بدا باشد اما آیات پیرهن دریده و گواهی گواه و قطع الایدی واعتراف المراوده است وحتی حرف جراست بمعنی الی وحین انجامدنی است تا معین چنانکه ماگوئیم روزی چند تابادی بسر اینکار بجهد . ودخل معه السجن فتیان . درکلام حذفی هست والتقدیر فیسجن و دخل معه این بگفتند و یوسف را بزندان فرستادندی گفت سبب حبس یوسف آن بود که زلیخا گفت شوهرش را این غلام کنعانی مرا رسوا کرد درمیان مردمان او میگوید من مراوده کردم او را و من نمیتوانم باهر یکی عذر خود تقریر کردن یا مرا دستوری باش تا بیرون روم وعذر خود ظاهر کنم یا او را محبوس کن تا نیز حدیث من نکنند و مردم این حدیث نیز از زبان بنهند عزیز پیش ملك رفت و گفت مرا غلامی است اکنون ازاو گناهی در وجود آمد بفرمای تا او را بزندان برند ملك بفرمود تا یوسف را بزندان بردند و با او دو جوان دیگر یکی خوانسالار ملك بود و یکی شرابدار و گفتند دو غلام ملك بودند و نام خوانسالار مجلث بود و نام شرابدار منو و ملك بر ایشان خشم گرفته بود و سبب خشم او آن بود که او را خبردار کردند که خوانسالار تدبیر آن میکند که تو را زهر دهد و ساقی از آن خبر میدارد و باهم راست کرده اند و سبب این آن بود که جماعتی که ایشان را از ملك رنج بود از اهل مصر و رعایا خواستند تا ملك را زهر دهند ممکن نشد ایشان را الا از ره طعام و شراب این هر دو غلام را بفریفتند و ایشان را مالها بسیار وعده دادند خوانسالار مال بستد و زهر در طعام کرد و ساقی پشیمان شد مال نستد و زهر نستد چون وقت طعام و شراب آمد خوانسالار بعادت طعام پیش آورد و بنهاد شرابدار بیامد و گفت . ایها الملك لا تأکل هذا الطعام فانه مسموم . این طعام مخور که زهر آلوداست خوانسالار گفت ایها الملك آن شراب که او دارد نیز زهر آلوداست آن مخور ملك گفت چنین است گفت دروغ میگوید گفت او نیز دروغ میگوید ملك ساقی را گفت از آن شراب باز خور او شراب باز خورد او را گزند نکرد که در او زهر نبود صاحب طعام را گفت این طعام بخور نخورد و ابا کرد ملك گفت تا بهیمهٔ را بیاوردند و آن طعام باو دادند بخورد و در حال بمرد ملك فرمود تا هر دو را بزندان بردند و یوسف ؑ در زندان تعبیر خواب کردی چه زندانیان از دلتنگی و دل مشغولی خوابهای آشفته بسیار بینند و برای ابن صالح بن عبدالقدوس میگوید از ابیات چون مهدی او را درزندان کرد بتهمت زندقه . خرجنا من الدنیا ونحن من اهلها . فلسنا من الاحیاء فیها ولا الموتی . اذا دخل السجان یوما لحاجة . عجبنا وقلنا جاء هذا من الدنیا . ونفرح بالدنیا وجل حدیثنا . اذا نحن اصبحنا الحدیث من الرؤیا . فان حسنت لم تأت عجلی وابطأت . وان قبحت لم تحتبس واتت عجلی . طوی دوننا الاخبار سجن ممنع . له حارس یهدی العیون ولا یهدی . قبرنا ولم ندفن ونحن بمعزل : من الناس لا نخشی فنغشی ولا نغشی . الا احد یأوی لاهل محلة . مقیمین فی الدنیا وقد فارقوا الدنیا . و گفته اند در وصف زندان و زندانیان به ازاین ابیات نگفته اند چون زندانیان بامداد برخاستند هر یکی چند خواب مختلف دیدند و روی بیوسف کردندی و خوابها پرسیدن گرفتندی و او تعبیر می کردی ایشان خواستند تا تجربه کنند این خوابها بنداختند و گفتند ما در خواب دیدیم و ندیده بودند خوانسالار گفت

در خواب دیدم که نان بر سر داشتمی و مرغان هوا نان از سر من میخوردندی و شرابدار گفت من در خواب دیدم که انگور میفشردمی و بخداوندگار می دادمی عکرمه روایت کرد از عبدالله عباس از رسول ؐ که هر که او خواب ندیده باشد گوید خواب دیدم و دروغ گوید روز قیامت دو دانه جو بدست او دهند و او را تکلیف کنند تا بر یکدیگر بندد و هر که گوش با حدیث قومی کند که نخواهند ایشان که او بشنود فردای قیامت سرب در گوش او گدازند این قول عبدالله مسعود است بهری دگر گفتند خواب راست بود و آن را حقیقتی بود و آنچه گفتند در خواب دیدند محمد بن جریر الطبری گفت خواب بر عکس دیدند بدل کردند او خواب این بر خود بست و این خواب او بر خود بست چون یوسف ؑ تعبیر کرد انکه صاحب خواب بد بود گفت حاشا این خواب نیك من دیده ام و خواب بد او یوسف ؑ گفت . قضی الامر الذی فیه تستفتیان . مجاهد گفت اول که این دو غلام آمدند تا ازاو خواب پرسند او را گفتند ای جوان تو سخت نیکو روئی و بخرد جوانی ما تو را دوست می داریم او گفت بخدای که مرا دوست نداری که هر که مرا دوست داشت من از محبت او بلا دیدم عمه مرا دوست داشت و خواست تا مرا بر خود باز گیرد کمری از ابراهیم بمیراث یافته بود بر میان من بست و من خفته و بیخبر از آن انکه تهمت دزدی نهاد تا بعلت آن یکسال مرا نزد خود باز گرفت که شرع ایشان چنان بود که چون کسی چیزی بدزدیدی یکسال سارق را خدمت مسروق منه بایستی کردن و اگر پدر مرا دوست داشت در بحنت برادران افتادم تا مرا بچاه افکندند و به بندگی بفروختند و اگر زلیخا گفت تو را دوست دارم بحنت زندانم گرفتار کرد زینهار مرا دوست مدارید گفتند ما تو را دوست میداریم و ما را الفت با تو میباشد انکه همه آمدندی و حدیث او می شنیدندی و بر او آفرین میکردندی تا شبی در خواب دیدند آنچه خدای تعالی حکایت کرد از ایشان بر دگر روز بیامدند پیش او و گفتند ایها العالم مادوش هر یکی خوابی دیده ایم اگر دستور باشد بپرسیم و تو آن را تعبیر فرمائی گفت بگوئید ساقی گفت من در خواب دیدم که پنداشتمی که در بستانم رزی بود دو تاك آن رز سه خوشه انگور داشت من بگرفتمی و کأس ملك بدست من بودی در انجا فشردمی و ملك را دادمی تا باز خوردی خوانسالار گفت من در خواب دیدمی که سه سبد نان بر سر نهاده بودمی و بر انجا الوان طعامها بودی سباع الطیر و مرغان شکاری نان را از سر من می خوردندی فذلك قوله . ودخل معه السجن فتیان . زجاج گفت ایشان مملوك را فتی خوانند اگر پیر باشد و اگر جوان ودگر اهل لغت گفتند فتی جوان با قوت باشد قال الشاعر . هالك فی شیخ فتی ابداً . وقد یکون شباب غیر فتیان . و قال احدهما . یکی از ایشان گفت . انی ارانی . حکایت حال است وافعال شك ویقین ازمیان همهٔ افعال متعدی باشد بنفس فاعل بی انکه ذکر نفس کنند بقول القائل رأیتنی وعلمتنی ووجدتنی وزعمتنی و کذا الباقی ورأیتك وزعمتك ووجدتك ولا یقال ضربتنی وقتلتنی واکرمتنی انما یقال ضربت نفسی وقتلت نفسی . اعصر خمراً . ای عنباً و گفتند خمر بلغت همان انگور باشد برای انکه خمر را نتوان فشردن چه خمر خود فشرده باشد و در قرائت عبدالله مسعود چنین است که اعصر عنباً اصمعی گفت معتمر بن سلیمان گفت اعرابی را دیدم که انگور داشت گفتم ما معك قال خمر چه داری گفت خمر واز انجا سرکه انگوری را خل خمر گویند یعنی خل العنب و بعضی دگر گفتند خمر بر جای خود است و این چنان است که گویند فلان یعصر الدهن والزیت وانما هو ما یستعصر منه الدهن والزیت یعنی تعاطی افعال میکنند از عصر که انجا خمر و دهن و زیت حاصل شود و این قول سدی است . وقال الاخر . آن دگر گفت من دیدمی که نان بر سر گرفته ام و از بالای سر من مرغان میخوردندی . تأکل الطیر . در جای صفت خبر است . نبئنا بتأویله . ما را خبر ده بتأویل آن . انا نریك من المحسنین . که ما تو را از جمله محسنان می بینیم در این چند قول گفتند فرا گفت من المحسنین بتأویل الرؤیا یعنی ما تو را می بینیم که تأویل خواب نکو میدانی و عرب کسی را که صنعتی داند و نیك داند

گویند فلان یحسن کذا فلان این صنعت نکو میداند و بعضی دگر گفتند . من المحسنین الینا والمنعمین علینا ان عبرت
رؤیانا . ما تورا از جمله محسنان و منعمان دانیم اگر تأویل خواب ما بگوئی و این قول محمد بن اسحق است ضحاك گفت
مراد آن است که ما تورا از جمله نیکوکاران می بینیم از زندانیان و او همه روزه تعهد ایشان کردی بیماران را معالجه
کردی و آنان را که جامهٔ دریدهٔ بودی بدوختی و جامهٔ ایشان بشستی و ایشان را تسلی دادی در خبر است که چون یوسف
در زندان رفت اهل زندان را یافت دلتنگ و پژمرده ایشان را گفت . ابشروا واصبروا . صبر کنید و بشارت باد
شمارا که خدای تعالی شمارا برین مزد و فرج عاجل و ثواب آجل دهد و صبر شما ضایع نیست ایشان دلخوش و آسوده
شدند و گفتند خدای بر تو باد که اگر تو اینجا نبودی ما دلتنگ و رنجور بودیم چون تو در آمدی مارا بدیدار تو راحتی
وانسی پیدا شد و متسلی شدیم چه نیکوست روی تو و خوی تو و حدیث تو مارا خبر دهی از مزد ماو کفارت ماو طهارت
ما از گناه تا تو اینجائی مانخواهیم تا از صحبت تو مفارقت کنیم ، من انت یافتی . تو کیستی ای جوانمرد گفت . انا
یوسف بن یعقوب صفی الله بن اسحق ذبیح الله ابن ابراهیم خلیل الله . عامل زندان اورا گفت ای پیغمبر زاده والله
اگر من توانستمی تورا رها کردمی ولیکن تا انچه ممکن باشد در خدمت تو و مراعات تو تقصیر نکنم هر جا که اختیار کنی
و خواهی بنشین فهذا معنی قوله . انا نریك من المحسنین . قال لا یأتیکما طعام ترزقانه . گفت نیاید بشما طعامی که روزی
شما بکنند و الا من خبر دهم بتأویل آن پیش از انکه بشما آید این از جملهٔ آن است که خدای تعالی مرا آموخته است گفتند
این برای آن گفت که دانست که از آن خوابها که پرسیدند یکی بدست و از حق معبر آن است که چون از او خواب پرسند
که بد باشد آن را تعبیر نکند و از آن عدول کند و نگوید برای انکه ابو رزین العقیلی گفت که از رسول شنیدم که گفت . الرؤیا
علی رجل طائر مالم یعبر فاذا عبرت وقعت وان الرؤیا جزو من ستة واربعین جزواً من النبوة فلا تقصها الا علی ذی رأی
گفت خواب بر پای مرغ پرندهٔ باشد تا تعبیر نکرده باشند چون تعبیر بکنند بیفتد و خواب جزوی است از چهل و
شش جزو از پیغمبری خوابی که بینی جز با خداوند رای مگو و انس مالك روایت کند که رسول ؏ گفت . الرؤیا
للأول عابر خواب اول تعبیر کنند راست برای این سبب یوسف ؏ تعلل کرد و از تعبیر گفتن عدول کرد و برای
آن آغاز حکایت علم خود کرد تا ایهام بیفکند که او تعبیر آن خوابها نمیداند گفت وقت را این تعبیر ناگفتنی است و
شمارا مباداکه وهم آید که من بتأویل آن خواب عالم نه ام که هیچ طعام بشما نیارند خلاف کردند در انکه در خواب
خواست یا در بیداری محمد بن اسحق گفت مراد آنست که هیچ طعامی بشما نیارند در خواب برای انکه او علم تعبیر
میگفت و بیشتر مفسران بر آنند که در بیداری خواست و غرض او آن بود که بنماید که او احوال ایشان و علم غیب
در باب طعام و شراب ایشان در بیداری داند با علام الله ابن جریح گفت عادت آن ملك آن بود که کسی را از زندانیان
که بخواستی کشتن طعامی مخصوص فرستادی اورا تا بخوردی انگه بفرمودی اورا کشتن و ابو علی گفت سبب
این گفتار آن بود تا نبوت خود و علم و معجز و دلالات نبوت با ایشان تقریر کند و اول دعوت کند ایشانرا بخدای
تعالی و توحید او الا نری الی قوله . ذلکما مما علمنی ربی . آن از آن جمله است که خدایتعالی مرا در آموخت ذا
اشارت است بانچه میگفت و کما خطاب آن دو مخاطب است اعنی صاحبی السجن و من تبعیض راست و شاید که
تبیین را بود و ما موصوله است و شاید که مصدر بود . وانی ترکت ملة قوم لا یؤمنون بالله . و من رها کردم دین
و طریقهٔ قومی که ایشان بخدایتعالی ایمان ندارند و بسرای باز پسین یعنی کافرند بقیامت ، واتبعت ملة آبائی ابراهیم
واسحاق ویعقوب . اینجا کشف کردهم از نسب و هم از مذهب و من پیروی میکنم دین پدران خود را که ابراهیم
واسحاق ویعقوب اند . ما کان لنا ان نشرك بالله من شیء . مارا نیست که هیچ چیز را بخدای انباز و شریك کنیم

وقوله من شیء من زیادت است تأکیدرا والتقدیر نشرك بالله شیئاً ذلك اشارة است باین که گفت : من فضل الله
علینا . من تبیین راست این از فضل خداست برما و بر جملهٔ خلایق ولیکن بیشتر مردمان شکر این نعمت نکنند اما فضل او
برما از انجاست که مارا پیغمبر کرد بر مردمان از انجا که مارا با ایشان فرستاد تا ایشان را دعوت کنیم و بیان شرایع کنیم برای
ایشان انگه با ایشان تقریر توحید کرد و نقض شرك صورت استفهام است و مراد تقریر گفت . یا صاحبی السجن
: ای دو رفیق زندان . ءارباب متفرقون خیر ، خدایان پراکنده بهتر باشند یا خدای قهر کننده و برای آن گفت
ایشان را این سخن که ایشان در زندان بتان داشتند و آن را می پرستیدند و سجده میکردند و برای آن پراکنده
گفت که در شکل و صورت متفاوت بودند از کوچك و بزرگ و میانه از هر نوعی ساخته و گفتند معبودان مختلف را
خواست از اصنام و آتش و آفتاب و نجوم و جز آن و آنان که چنین باشند مقهور و مغلوب باشند و خدایتعالی
یکی است بی همتا و انباز و بی مثل و مانند و قاهر و غالب است و قادر بر هر چه خواهد انگه تنبیه کرد ایشان را بر
انچه میکردند از فساد رأی گفت چون اندیشه کنید شما بدون خدای نمی پرستید الا نامها که بر نهادهٔ شما و پدران
شما یعنی شما این اصنام را آلهه میخوانید و اله آن باشد که مستحق عبادت بود و تا اصول نعم نکند مستحق عبادت نشود
و تا قادر نبود بر آن نتواند کردن و از او صحیح نبود و تا حی نبود قادر نبود چون اینان جمادند نام اله
بر ایشان اجرا کردند جز نام بی معنی نباشد و این دلیل است بر انکه اسم مسمی نباشد چرا که اگر اسم مسمی بودی
بنام اله که بر ایشان نهادندی ایشان اله بودندی و عبادت ایشان واجب بودی و ایشان بصفت اله بودندی و این
محال است و انچه اداکنند باین هم باطل باشد اگر گویند چگونه گفت شما نام پرستید و ایشان مسمی پرستیدند از
اصنام و اوثان گوئیم غرض اله است یعنی چیزی می پرستید که بر او از الهیت و استحقاق عبادت جز نام بمعنی نیست
و آن نامهائی که شما و پدران شما بر این بتان نهادید که خدایتعالی حجتی بان نفرستاد . وقوله سمیتموها انتم وقوله
ما انزل الله . هر دو در جای صفت اسماست انگه گفت ان الحکم که شما کردید باطل است حکم نیست الا خدای را
عزّ وجل و او فرمود بحکم و حکمت خود که جز اورا نپرستید ند انگه اشارت کرد باین جملهٔ که ذکر او برفت گفت
. ذلك الدین القیم . این دینی و طریقی است راست و مستقیم ولیکن بیشتر مردمان ندانند از انجا که نظر و تفکر
نکرده باشند در دلیل و این علمی است که الا بطریق نظر حاصل نشود چون یوسف ؏ در این حدیث خوض کرد
و در این معنی اطناب و استقصا کرد و بکلی از سر جواب سؤال ایشان برفت ایشان گفتند سؤال ما و تعبیر خواب
بگذار گفت توقف کنید از انکه مصلحت در این است ایشان الحاح کردند او گفت . اما احدکما فیسقی ربه خمراً .
و امّا یکی از شما و آن ساقی ملك بود نام او مجلث تأویل خواب او آنست که او با سر کار خود رود و ملك را خمر دهد اما
آن سه خوشهٔ انگور که دیده بود تأویل آن است که سه روز در زندان بماند و اما تعبیر خواب آن دگر که سه بدید
در خواب و نان بر سر او بود و مرغان از او میخوردند او سه روز در زندان بماند پس از آن اورا بر دار کنند و
مرغان از مغز سر او خورند عبدالله مسعود گفت چون این شنیدند پشیمان شدند گفتند ما خوابی ندیده بودیم ما
بازی میکردیم تا تورا بیازمائیم یوسف ؏ گفت آن رفت و قضا کرده شد ، قضی الأمر الذی فیه تستفتیان .
براندند و حکم بکردند آن کار را که شما در او فتوی پرسیدید چون مدت برفت و سه روز بر آمد روز چهارم
گماشتگان آمدند و ایشان را از زندان بیرون بردند یوسف ؏ گفت ساقی را که خواب نیك دیده بود و یوسف
دانست که او رانجاة خواهد بودن . اذکرنی عند ربك . که حدیث من یادده ملك را و پیش او ذکر من و حدیث
من بگوی و در آنحال شیطان از یاد یوسف ببرد که نام خدای برد جبرئیل آمد و دست یوسف گرفت و اورا با گوشهٔ

برد اززندان و پر بر زمین زد زمین اول بشکافت گفت فرونگر تاچه بینی اوفرونگرید گفت زمین دوم می بینم آن
نیز بشکافت گفت فرونگر درنگرید زمین سوم بدید همچنین تاهفت زمین بشکافت گفت فرونگر تاچه بینی فرو
نگرید سنگی عظیم دید گفت سنگی می بینم بزرگ جبرئیل پر بر آن سنگ زد سنگ نیز بشکافت ازمیان آن سنگ کرمی
بیرون آمد وبرگ سبزی دردهان جبرئیل گفت خدایت سلام میکند ومیگوید چه گمان بردی پنداشتی که من
تورا فراموش کرده‌ام درزندان واین کرم را درهفتم زمین درمیان این سنگ فراموش نکرده‌ام اکنون بعزعزت
من که هفت سال اینجا مانی یوسف گفت خدای ازمن راضی باشد گفت آری گفت این که هفت است اگر هفتاد
باشد باك ندارم در خبراست که چون یوسف ع جبرئیل رادید درزندان گفت یااخ المنذرین مالی اراك بین الخاطئین.
جبرئیل اوراگفت ، یاطاهر الطاهرین یقرء علیك السلام رب العالمین و یقول لك ما استحییت منی اذا استغثت
بالادمیین وعزتی لالبثنك فی السجن بضع سنین . کعب الاحبار گفت جبرئیل آمد واوراگفت خدایت سلام
میکند ومیگوید تورا که آفرید گفت خدای گفت صورتت دررحم مادر که نگاشت گفت خدای گفت تورا بر
پدرت که دوست داشته ومحبوب که گردانید گفت خدای گفت توراازمحنت وکربت چاه که رهانید گفت خدای
گفت تورا علم تعبیر خواب که آموخت گفت خدای گفت چرا استعانت کردی بجز خدای اکنون بدانکه دراین
اعتراضی نیست بریوسف برای انکه حبس او درزندان معصیت بود وبراو بود که بهرطریق که گمان برد که اورا
درآن خلاص خواهد بود تمسك کند اماعتاب خدایتعالی باو دراین معنی برای ترك اولی بود وپیغمبران ترك اولی
واخلال بمندوبات بسیار کنند ومعاصی ایشان محمول بود براین ومأول باشد باین معنی واماسبب بماندن او در
زندان هفت سال روابود که مصلحت بگشته باشد عنداین سؤال پس ازسؤال اوصلاح او دراین بود واگرچه
پیش ازسؤال بخلاف این بوده باشد واگر گویند سبب طول مقام او درحبس نه این بود هم روا باشد برای انکه در
آیت نه برسبیل تعلیل است بل خبر مطلق است فی قوله . فلبث فی السجن بضع سنین . واگر معلل بودی بروجه
عقوبت بودی وازفعل خدای بودی وبرسبیل مجازات برفعل او بودی وخدایتعالی نسیان اورا باشیطان حوالت
کرد وحبس او معلوم است که ازقبل آن ظلمه بود چگونه توان گفتن که حبس او ازخدای بود برجزای فعل
شیطان اما دراین معاتبات روابود که لطف باشد اورا وبسیاری مکلفان را درعهد او وپس ازاو چون بشنوند
کلبی گفت پنجسال بود تامحبوس بود پس هفت سال دگر بماند تمامی دوازده سال بود چون اندوه ومحنت بسر آمد
وازره فرح برسبیل بشارت خبر آمد حق تعالی سبب ساخت که ملك درخواب دید که هفت گاو لاغر هفت گاو فربه را
بخوردی وهفت خوشهٔ سبز دیدی که هفت خوشهٔ خشك گردآن درآمدی وآن را نیست کردی او ازخواب در
آمد ترسیده ومدعور کس فرستاد وسحره وکهنه وقیافان را بخواند وخواب برایشان عرض کرد
وذلك قوله تعالی .

وَقالَ الْمَلِكُ اِنّي اَرى سَبْعَ بَقَراتٍ سِمانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ وَسَبْعَ سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَاُخَرَ
وگفت پادشاه بدرستیکه من درخواب دیدم هفت گاو فربه که میخورند انهارا هفت گاو لاغر وهفت خوشهٔ گندم سبز وهفت دیگر

يابِساتٍ يا اَيُّهَا الْمَلَأُ اَفْتُوني في رُؤْيايَ اِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيا تَعْبُرُونَ ۞ قالُوا اَضْغاثُ اَحْلامٍ وَ
خشك ای اشراف فتوی دهید مرا در تعبیر خواب من اگر هستید مر خواب را تعبیر کنندگان گفتند شوریدگان پریشان است و

ما نَحْنُ بِتَأْويلِ الْاَحْلامِ بِعالِمينَ ۞ وَقالَ الَّذي نَجا مِنْهُما وَادَّكَرَ بَعْدَ اُمَّةٍ اَنَا اُنَبِّئُكُمْ بِتَأْويلِهِ
نیستیم ما به تعبیر خوابهای شوریده دانایان وگفت انکه نجات یافت ازآن دو وبیاد آورد بعد هفت سال من خبر دهم شمارا به تعبیر آن

فَاَرْسِلُونِ ۞ يُوسُفُ اَيُّهَا الصِّدّيقُ اَفْتِنا في سَبْعِ بَقَراتٍ سِمانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجافٌ وَسَبْعِ
پس بفرستید مرا بزندان یوسف ای راستگو فتوی ده مارا درهفت گاو فربه که میخورند انهارا هفت گاو لاغر وهفت

سُنْبُلاتٍ خُضْرٍ وَاُخَرَ يابِساتٍ لَعَلّي اَرْجِعُ اِلَى النّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ۞ قالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ
خوشهٔ گندم سبز وهفت دیگر خشك شاید که من برگردم بسوی مردمان تا شاید ایشان بدانند گفت یوسف زراعت کنید هفت

سِنينَ دَاَباً فَما حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ في سُنْبُلِهِ اِلّا قَليلاً مِمّا تَأْكُلُونَ ۞ ثُمَّ يَأْتي مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ سَبْعٌ
سال برعادت مستمر پس انچه بدروید پس بگذاریدانرا درخوشهٔ آن مگر اندکی ازانچه میخورید پس آید از بعد آن هفت

شِدادٌ يَأْكُلْنَ ما قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ اِلّا قَليلاً مِمّا تُحْصِنُونَ ۞ ثُمَّ يَأْتي مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ عامٌ فيهِ يُغاثُ النّاسُ
سال سخت که بخورند انچه پیش گذاشته‌اید مرایشان را مگر اندکی ازانچه نگاهدارید پس آید ازبعد آن سالیکه درآن بفریاد درآیند مردمان

وَفيهِ يَعْصِرُونَ ۞ وَقالَ الْمَلِكُ ائْتُوني بِهِ فَلَمّا جاءَهُ الرَّسُولُ قالَ ارْجِعْ اِلى رَبِّكَ فَسْئَلْهُ ما بالُ
ودرآن بیفشرند انگور وغیره وگفت پادشاه بیاورید یوسف رانزدمن پس چون آمد او را رسول گفت برگرد بسوی پروردگار خود پس سؤال کن اوراکه چیست کار

النِّسْوَةِ اللّاتي قَطَّعْنَ اَيْدِيَهُنَّ اِنَّ رَبّي بِكَيْدِهِنَّ عَليمٌ ۞ قالَ ما خَطْبُكُنَّ اِذْ راوَدْتُنَّ يُوسُفَ
زنانی که بریدند دستهای خودرا بدرستی که پروردگار من بمکر ایشان داناست گفت که چه بود حال شما چون خواستید یوسف را

عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حاشَ لِلّٰهِ ما عَلِمْنا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قالَتِ امْرَاَةُ الْعَزيزِ الْاٰنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ اَنَا
ازنفس او گفتند که پاکست خدا ندانستیم براو هیچ بدی گفت زن عزیز حالا ظاهرشد وثابت شد حق من

راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَاِنَّهُ لَمِنَ الصّادِقينَ ۞ ذٰلِكَ لِيَعْلَمَ اَنّي لَمْ اَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَاَنَّ اللّٰهَ لا يَهْدي
میخواستم اورا ازنفس او بدرستیکه او هرآینه ازراستگویان است این برای آن بود تابداند عزیزمن که خیانت نکردم اورا به پنهانی واینکه خدا راه نماید

كَيْدَ الْخائِنينَ وَما اُبَرِّئُ نَفْسي اِنَّ النَّفْسَ لَاَمّارَةٌ بِالسُّوءِ اِلّا ما رَحِمَ رَبّي اِنَّ رَبّي غَفُورٌ
حیلهٔ خیانت کنندگان را وتنزیه نمیکنم من نفس خودم را بدرستیکه نفس هرآینه امر کننده است ببدی مگر انچه رحم کند پروردگار من بدرستیکه پروردگار من

رَحيمٌ وَقالَ الْمَلِكُ ائْتُوني بِهِ اَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسي فَلَمّا كَلَّمَهُ قالَ اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنا مَكينٌ اَمينٌ
آمرزندهٔ مهربان است وگفت پادشاه بیاورید یوسف رانزدمن تاخالص کنم اورا برای نفس خود پس چون سخن گفت اورا گفت بدرستیکه تو امروز نزدما باجاه وامینی

قالَ اجْعَلْني عَلى خَزائِنِ الْاَرْضِ اِنّي حَفيظٌ عَليمٌ وَكَذٰلِكَ مَكَّنّا لِيُوسُفَ فِي الْاَرْضِ يَتَبَوَّاُ
گفت بگردان مرا برخزینه های زمین بدرستی که من حفظ کنندهٔ دانایم وهمچنین جای دادیم ما مریوسف را در زمین جای گرفت

مِنْها حَيْثُ يَشاءُ نُصيبُ بِرَحْمَتِنا مَنْ نَشاءُ وَلا نُضيعُ اَجْرَ الْمُحْسِنينَ وَلَاَجْرُ الْاٰخِرَةِ خَيْرٌ
ازآن زمین هرجارا که میخواست میرسانیم ما برحمت خود هرکرا خواهیم وضایع نکنیم مزد نیکوکارانرا وهرآینه مزدآخرت بهتراست

لِلَّذينَ اٰمَنُوا وَكانُوا يَتَّقُونَ
مرانهارا که گرویدند وبودند که پرهیز میکردند

قوله تعالی . وقال الملك انی اری . من الرؤیا پادشاه گفت یعنی ریان بن الولید ملك مصر که من درخواب دیدم هفت گاو
فربه که ایشان را هفت گاو لاغر میخوردی وهفت خوشه گندم سبز وهفت دگر خشك که این خشك آن تر را بخوردی
ونیست کردی فتوی کنید مرا درخواب من اگر تعبیر خواب من میدانید سبع بقرات برای آن سبع گفت بی‌ها که
معدود مؤنث است وبقرات جمع بقره باشد جمع سلامت واصل او ازبقر باشد وآن شق بود وسمان جمع سمین بود وفعال
درجمع فعیل بمعنی فاعل قیاسی مطرد باشد نحو طویل وطوال وقصیر وقصار وعریض وعراض وکریم وکرام .
یاکلهن سبع عجاف . جمع عجیف ، وسبع سنبلات خضر ، واو عطف است علی اری ای واری سبع سنبلات خضر

جمع سنبله خضرا و فعل فی جمع افعله صفت و فعلی للمؤنث قیاسی است مطرد نحو احمر و حمر آء و اصفر و صفراء . واخر
، ای سبع سنبلات اخر جمع اخر و اخری واو لاینصرف است و علت منع الصرف او صفت است و عدل چه او صفت
سنبلات محذوف است و معدول است از آخریات انکه ایشان را گفت . یاایها الملاء . ای جماعتی معروفان . افتونی فی
رؤیای . فتوی کنید مرا در خواب من اگر شما تعبیر خواب می کنید . قالوا . ایشان گفتند . اضغاث احلام .
جمع ضغث و ضغث دسته گندم باشد و رفع بر خبر مبتداء محذوف است ای رؤیاك اضغاث احلام وما نحن بتأویل الاحلام بعالمین خواب ندانیم
عند آن حال ساقی را یاد آمد که در زندان مردی است که او تعبیر خواب نیك داند . وذلك قوله وقال الذی نجا منهما وادکر
گفت انکس که برسته بود از ایشان یعنی از آن دو صاحب سجن . وادکر بعد امة . افتعل من الذکر واصله اذتکر تا را
دال کردند لقرب المخرج انگه ذال را در دال ادغام کردند برای این علت ادغام کردند یاد آمد اورا از پس مدتی و امت
اینجا بمعنی حین است و درشاذ خواندند . بعد امه ای نسیان . انا انبئكم بتأویله فارسلون ، من خبر دهم شما را بتأویل
آن مرا بفرستید پس از این در کلام حذفی و اختصاری هست والتقدیر فارسلوه فلما وصل الی السجن قال یوسف .
یوسف ایها الصدیق . اورا بفرستادند چون بزندان رسید یوسف را گفت ای یوسف و حرف ندا بیفکندند لدلالة
الکلام علیه والتقدیر یا یوسف ای صدیق راستگوی در انچه گوئی از تعبیر خواب و فعیل بناء مبالغت باشد کخمیر و سکیر
وشریب . افتنا . فتوی کن ما را و مانی گفت فتوی و فتیا دو لغت است و حد او جواب باشد از حکم یعنی گفت برای انکه
جواب از نفس معنی آن را فتوی نخوانند یقال استفتیته فافتانی در هفت گاو فربه که ایشان را میخورد هفت گاو لاغر
و هفت خوشه سبز و هفت دگر خشك تا من بر مردمان شوم و با ایشان خبر دهم تا بدانند یوسف عم گفت تعبیر این خواب
آن است و تدبیر این کار که در این هفت سال تخمی که کاری انچه حاصل آید از او دخل در خوشه رها کنید تا بماند الا
اندکی که برای قوت بکار آید انگه از پس آن هفت سال قحط آید قحط سخت که هرچه در این هفت سال بنهاده باشی ذخیره
خرج شود و خورده شود جز اندکی که از انچه نگاه دارید انگه پس از آن سالی آید سال فراخی و خصیب سالی که در
او فریاد مردمان رسند و در او عصیر کنند و انگور فشارند و انچه در او آبی و روغنی باشد قوله . قال تزرعون زرع تخم
کشتن باشد یقال زرعت البذر و هم رویانیدن یقال زرعه الله ای انبته والزرع النبات قال الله تعالی . کزرع اخرج شطأه . دأباً
ای عادة قال الله تعالی کدأب آل فرعون ای کعادة آل فرعون و دأب استمرار عادت باشد من قولهم هو دأبنا نفعل کذا ای
دأبنا مستمرا و الدأب التعب وجمله قرا باسکان همزه خواندند مگر حفص که او بفتح همزه خواند و قال هما لغتان کشمع
وشمع وشعر وشعر ونهر ونهر وجمله قرا بهمزه خواندند مگر ابو عمرو که او بتخفیف همزه کرد . فما حصدتم .
حصد و حصاد قطع زرع باشد و برای آن فرمود که در سنبل رها کنید تا سوس و شپشه در او نیفتد و مدتی دراز بماند
. ثم یأتی من بعد ذلك سبع . ای سبع سنین شداد جمع شدید و قوله یأكلن یعنی یفنین بخورند این سالها قحط انچه بنهاده
باشید در سالهاء پیشین و این بر دو وجه بود یکی انکه اكل بمعنی فنا باشد چون سال قحط بود و تخم نرویاند و مدد نباشد و خرج
بود پنداری سال قحط آن را فانی کرد انگه ان هلاك و افنا را اكل خواند و وجه دگر انکه مراد آن است که یاکلون فیها که شما
در این سالها بخورید انگه سالها را باكل وصف کرد لوقوع الاكل فیها کما یقال نهار صایم ولیل قائم و کما قال الشاعر . نهارك
بطال ولیلك نائم . وعیشك یامغرور عیش البهائم . وشدت در وصف سال کنایت است از قحط و گفته اند شدت را
در هفت جای استعمال کنند در کره و مدوزیان و خشم والم و شراب و تن والاحصان الاحزان والجهل فی الحصن . ثم
یأتی من بعد ذلك عام فیه یغاث الناس . العام السنة واشتقاقه من عام فی الماء یعوم عوماً اذا سبح فیه برای سیرش را و الف او
منقلب است از واو بدلالة قولهم فی الجمع اعوام والحول السنة لد ورهو حوله علی الناس یغاث الناس غوث نفعی باشد برسو

شدنی و سختی و غوث فریاد رسیدن باشد و اغاثه مصدر او باشد و استغاثه فریاد خواستن و غیث باران باشد که در
وقت حاجت بارد و آن گیاه که بآن باران روید آن را غیث خوانند . وفیه یعصرون . جمله قرا بیا خواندند خبراً
عن الغایب و حمزه و کسائی بتاء خطاب خواندند و مراد بعصر هر چیزی باشد که از آن شراب گیرند چون انگور و سیب و به
و هرچه از او روغنی بگیرند چون کنجد و زیتون و جز آن یعنی چنانکه در سالها خصیب بود همچنان شود و روایت کردند
از عبدالله عباس که او گفت که مراد بعصر حلب است یعنی شیر بسیار دوشید از گاو و گوسفند و شتر برای آنکه چون
گیاه بسیار باشد ایشان را شیر بسیار بود ابو عبیده و زجاج گفتند تعصرون ای تنجون نجاة المعتصر ای الملتجی والعصرة
الملجأ والاعتصار الالتجا قال عدی بن زید ، لو بغیر الماء حلقی شرق . کنت کالغصان بالماء اعتصاری . وقال ابو زبید
الطای . صادیا یستغیث غیر مغاث . ولقد کان عصرة المنجود ، واصل این هم از عصر است برای انکه چون تشنه
اعتصار کند باب اندك اندك میخورد او بمثابت عاصر باشد فی عصر الماء فی فیه و هرانکس که التجا کند بکسی یا بجائی
بمنزلة آن باشد که یتخلص من مضیق الی سعة کالمایع المعصور روایت کرده اند از بعضی قرا یعصرون علی الفعل المجهول
ای یمطرون و یغاثون ابو القاسم البلخی گفت آیت دلیل بطلان قول آنان میکند که گویند . الحکم للمعبر الاول . حکم
آن را باشد که اول خواب را تعبیر کند برای انکه ایشان گفتند اضغاث احلام بعد از آن یوسف آن را تعبیر کرد و حکم
تعبیر او را بود و ممکن باشد که از این جواب گویند که ایشان تعبیر نکردند ایشان دفع تعبیر کردند که تعبیر ندانستند
گفتند این نه خوابی است که آن را تعبیر کنند از این پس در کلام حذفی هست و اختصاری و تقدیر آن است که فرجع
الذی نجا منهما الی الملك فاخبره بما قال یوسف . وقال الملك ائتونی به . چون مرد باز آمد و ملك را خبر داد بانچه
یوسف گفته بود گفت حدیث پیغام راست نیاید او را بر من آرید اینجا حذفی دگر هست و تقدیر انکه فلما جائه الرسول
وقال اجب الملك قال ارجع الی ربك . رسول بیامد و گفت ملك تو را میخواند اجابت کن تا تعبیر این خواب چنانکه با
من گفتی با او بگوئی گفت برو باز پس شو و ملك را بگو تا آن زنان را حاضر کند و بپرسد تا چرا دستها بریدند و این برای
آن کرد تا ملك را و جز او را روشن شود که او را بی گناه باز داشته اند عبدالله عباس گفت اگر یوسف چون ملك او را
بخواند بیرون آمدی و استکشاف نکردی ملك و هرکه او را دیدی با خویشتن گفتی این آن مرد است که با زن عزیز
خیانت کرد و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت عجب میدارم از یوسف و کرم او و صبر او والله یغفر له و خدای
بیامرزد او را با انکه رسول آمد و او را پرسید که تأویل خواب ملك چیست بگفت و امتناع نکرد و اگر بجای او من بودمی
گفتمی تا از زندانم بیرون نیارید نگویم و عجب دگر از صبر او که چون رسول باز آمد و گفت بیرون آی با انکه مدتی دراز
در زندان بمانده بود گفت برو و ملك را بگو تا احوال من از آن زنان پرسد تا ایشان چرا دستها بریدند و اگر بجای او
من بودمی شتاب کردمی تا بیرون آمدمی او سخت حلیم و ساکن بوده است رسول برگشت و با پیش ملك شد و گفت
یوسف میگوید من بیرون نیایم تا تو بدانی که مرا بظلم باز داشته اند به بیگناهی بفرمای تا آن زنان را بیاورند و بپرسند تا چرا
دست بریدند ملك کس فرستاد و ایشان را بخواند و گفت . ماخطبکن . والخطب الامر العظیم والبال الحال یقال ما
بالك ای ماحالك و ما خطبك و ماشأنك . یعنی واحد گفت چه حال بود شما را با یوسف چون او را مراوده کردید و
مطالبه از نفس او و او شما را مراوده کرد یا نه گفتند . حاش لله . برکت باد ما از او الا خیر و صلاح ندانیم و بر او هیچ بدی
و تهمتی ندیدیم عند آن حال زلیخا مقر آمد و گفت . الان حصحص الحق . ای بان و ظهر عبدالله عباس و مجاهد و قتاده
گفتند حصحص الامر اذا حصل علی ما امکن وجوهه و کلمه از مضاعف رباعی است واصله من حص شعره اذا استاصله
بالقطع و منه الحصة القطعة من الشیء فمعنی حصحص انقطع بظهوره عن غیره و مثله کبکبوا و کبوا و کفکف الدمع و کففه

وردهٔ وردده یقال حصحص البعیر . بثفناته فی الارض اذا حکها حتی تستبین اثارها فیها و قال حمید بن ثور الهلالی ، وحصحص
صم الحصی ثفناته . ورام القیام ساعة ثم صمما . وانحص الوبر عن جنب البعیر و انحت اذا تحیر ، انا راودته عن نفسه
مراوده و مطالبه من کردم او را از نفس او و یوسف در انچه میگوید راست گوی است . ذالك لیعلم انی لم اخنه بالغیب .
این برای آن است تا بداند که من در غیبت او خیانت نکردم خلاف کردند در انکه این کلام از کیست بعضی از مفسران
گفتند چون حسن و قتاده و مجاهد و ضحاك که از کلام یوسف است یعنی که این استکشاف برای آن کرد تا عزیز بداند که
من در غیبت او خیانت نکردم در حق زلیخا . وان الله لا یهدی کید الخائنین . و خدای تعالی کید خیانت کنندگان را
هدایت نکند و رها نکند که بر کار شود و پوشیده بماند . وما ابرئ نفسی : انکه گفت من نفس خود را مبرا نمی کنم
که نفس مردمان را ببدی فرماید و این کلام بر سبیل خضوع و خشوع و کسر نفس گفت و انقطاع با خدای تعالی و بعضی
دگر گفتند این از کلام زلیخاست برای انکه بکلام او متصل است و بر این تأویل کلام از نسق خود نمیرود و معنی آن
بود تا یوسف بداند که من در غیبت با او خیانت نکردم و چون مرا پرسیدند از حدیث او راست بگفتم و خدای
هدایت نکند کید خائنان را پس برای این خیانت نکردم با یوسف انکه گفت ، وما ابرئ نفسی . و من خویشتن را
مبرا نخواهم کردن از بدی تا دیگران متهم شوند که نفس مردم را کار بد فرماید و مردمان بان مسرع باشند که نفس
فرماید از بدی ، الا ما رحم ربی ، الا انچه خدای رحمت کند یعنی اگر بعضی مردمان از نفس امارة بمعصیت سلامت یابند
بلطف و رحمت خدای بود و آن لطف آن ست که آن را عصمت میخوانند و خدای تعالی آمرزنده و بخشاینده است
در خبر است که چون یوسف خواست تا از زندان بیرون آید اهل زندان جزع کردند از مفارقت او و گفتند ما را وجود
تو اینجا انس بود و راحت و فواید اکنون میروی ما چکنیم و که باشد که غمگسار ما بود یوسف ایشان را دعا کرد و گفت .
اللهم اعطف بقلوب الاخیار و لا تکتم علیهم الاخبار ، بار خدایا دلهاء ولات و نیکان بر ایشان مشفق گردان و اخبار بر ایشان
پوشیده مدار برای این در همهٔ شهرها خبر شهر ایشان بهتر دانند چون بیرون آمد بر در زندان بنوشت . هذا قبر الاحیاء
وبیت الاحزان وتجربة الاصدقاء وشماتة الاعداء . این گور زندگان است و خانهٔ اندوه هاست و تجربهٔ دوستان است
و شماتت اعداست انکه بگرماوه رفت و غسل کرد و خویشتن پاکیزه کرد از درن و وسخ زندان و خلعت ملك در پوشید
چون بدر سرای ملك رسید بر در سرای بایستاد و گفت ، حسبی ربی من دنیائی و حسبی ربی من خلقه عز جاره و جل
ثناؤه ولا آله غیره . چون در پیش ملك رفت گفت اللهم انی اسئلك بخیرك من خیره و اعوذ بك من شره و شر غیره . و
چون چشمش بر ملك افتاد سلام کرد بر ملك و او را تحیت کرد بزبان عرب ملك او را گفت این چه زبان است گفت
زبان عمم اسمعیل انکه در میانه زبان بگردانید و او را بعبرانی دعائی گفت ملك گفت این چه زبان است گفت زبان پدران
من است وهب منبه گفت ملك هفتاد زبان دانست بهر زبان که با یوسف سخن گفت یوسف جواب داد و بان لغت
سخن گفت و ملك تعجب کرد و فرو ماند از او و یوسف را آن روز سی سال بود ملك در جمال او می نگرید و حداثت
سن او و غزارة علم او باندیمان نگرید و گفت این آن است که تأویل خواب من گفت و کس ندانست انکه او را گفت یا
یوسف من میخواهم تا تأویل این خواب از زبان تو بشنوم یوسف گفت باول خواب تو بتفصیل بگویم که تو چه
دیدی گفت روا باشد گفت ای ملك تو هفت گاو فربه دیدی نیکو سفید روشن روی که رود نیل بشکافت و از انجا
بیرون آمدند پستانها پر از شیر تو در ایشان می نگریدی و از حسن ایشان متعجب میبودی که نگاه کردی آب نیل بزمین فرو
رفت و زمین پدید آمد و از میان گل و حماء او هفت گاو بر آمد لاغر و کر کر موی خاك رنك شکمها یابس شده بی پستان
و بی شیر دندان و پنجه داشتند چون دست و پنجه سگان و خرطومها داشتند چون خرطوم سباع با آن گاوان دیگر در

آمیخته شدند و ایشان را بدریدند و بخوردند و استخوانهای ایشان بشکستند و مغز استخوانها بمکیدند و تو در آن می
نگریدی و متعجب میبودی از آن پس هفت خوشهٔ گندم از زمین بر آمد سبز و هفت دیگر سیاه و هفت خشك در یکجای تو
بتعجب با خود میگفتی که این خوشهاء گندم عجب است در یکجای رسته هفت سبز و سیراب و هفت سیاه خشك بی بر در این
میانه بادی بر آمد و آن خوشه های خشك بر آن خوشهاء سبز بر زد و آتش در آن زد و آن را بسوخت این آخر خواب
تست انکه از خواب در آمدی می ترسیدی و مذعور ملك از آن بتعجب فرو ماند و گفت این گفت تو عجب تر از
خواب من است پنداری که این خواب تو دیدهٔ و بخدای که هیچ خلل نکردی و هیچ خطا نگفتی اکنون ای صدیق
روزگار چه رأی است تو را در این خواب که من دیده ام گفت مصلحت در آن است که بفرمائی تا گندم و جو بسیار
چندانکه بدست آید بیارند و بکارند و هر چه تو را در خزینه است خرج کنی بر تخم کار و عمارت اضعاف اضعاف آن باز
یابی و چون بر آید و برسد بفرمائی تا بدروند و در خوشه رها کنند تا بزیان نیاید و آفت و سوس باو راه نبرد و نیز تا
دانه آن قوت آدمیان باشد و کاه او علف چهار پایان بود و از این طعام که حاصل آید خمسی برداری برای قوت سال و
اربعهٔ اخماس در انبارها بنهی در این هفت سال چنین کنی چون این هفت سال برود و هفت سال آید سالهای قحط و قحطی
عام باشد و باطراف عالم برسد از اقصای عالم بیایند و از تو طعام خواهند و بخرند تو انچه در این سالها نهاده باشی بحکم و
مراد خود بفروشی از انجا خزینه ها بنهی و گنجها که کس ندیده باشد ملك گفت باینکار قیام که نماید و این که تواند
کردن که تو گفتی یوسف ؏ گفت عند آن . اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم ، ای کاتب حاسب من نویسنده ام
و محاسبم بکتابت و حساب نگاه دارم و این علم مرا حاصل است و گفت من حفیظم آن را که بمن سپاری و عالمم باحوال
سالهای قحط عبد الله عباس گفت رسول ؏ گفت . رحم الله اخی یوسف لو لم یقل اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ
علیم ، اگر نگفتی مرا بعامل کن هم در حال عمل باو خواست داد چون استدعا کرد یکسال باز پس افتاد تا یکسال برفت
عمل باو ندادند و رسول ؏ گفت انا لا نستعمل علی عملنا من اراده ما عمل باو ندهیم که او خواهد یوسف
یکسال پیش او می بود و با او مجالست میکرد و او از او علومی و آدابی که میدید در او متعجب می بود
یکروز یوسف را گفت من با تو بهر نوع که میباید اختلاط کنم جز آن است که مرا استنکاف می باشد که با تو طعام
خورم یوسف گفت من اولیترم که استنکاف کنم ازاین که پسر یعقوبم اسرائیل الله پسر اسحق ذبیح الله پسر ابراهیم
خلیل الله گفت راست گفتی و از آن پس با او مواکله و مشاربه کرد عبد الله عباس گفت چون یکسال بر آمد ملك یوسف را
بخواند و تاج بر سر او نهاد و شمشیر خاص خود حمایل او کرد و او را بر سریری نشاند از زر مرصع بدر و یاقوت و کله
استبرق بر بالای آن بزد طول آن سریر سی گز بود و عرضش ده گز بر او سی بستر افکنده بود و شصت مقرمه کرده و
او را بر آن سریر نشاند و ملوك و امرا را در فرمان او کرد و ملك در خانه بنشست و پادشاهی بیوسف داد و کار مصر باو باز
گذاشت و قطفیر را از آن عمل که داشت معزول بکرد و عمل او نیز بیوسف داد قطفیر روزکی چند بماند انگه بمرد ملك
زلیخا را بیوسف داد چون یوسف در نزدیك زلیخا رفت و با او بنشست او را گفت این بهتر است یا انچه تو مرا بان استدعا
میکردی زلیخا گفت ای صدیق تو مرا بان ملامت مکن که من زنی بودم جوان در نعمت با جمال و مال چنانکه تو دیدی و شوهر
مرا شهوت بزنان نبود و پیرامن من نگشتی و انگه تو نیکوترین اهل روزگار بودی من از محبت تو مبتلا شدم بامری که
کس را نبود چون یوسف دست باو بازید او را بکر یافت دانست که او راست گفت و یوسف را از او دو فرزند آمد یکی
افراهیم و یکی میشا و ملك مصر بر یوسف راست شد در میان رعیت عدل اشکار کرد و همهٔ مردمان مصر او را دوست
گرفتند و شکر گفتند فذلك قوله . وقال الملك ائتونی به استخلصه لنفسی الی قوله وکانوا یتقون . وقال التجری ، اما

فی رسول الله یوسف اسوة ، لمثلك محبوساً علی الظلم والافك . اقام جمیل الصبر فی السجن برهة ، فقاد به الصبر
الجمیل الی الملك . ووراء مضیق الخوف متسع الامن . واول مفروج به آخر الحزن . فلا تبتأس فالله ملك یوسفاً .
خزائنه بعد الخروج من السجن . قوله وقال الملك ائتونی به استخلصه لنفسی . ملك گفت این مرد را که علم چنین
داند او را در زندان رها نکنند او را بمن آرید تا من او را بخاصه و خالصهٔ خود کنم او سزای آن باشد که وزارت من کند
چه جای آن است که او در زندان عمر گذارد والاستخلاص استفعال من الخلاص ومن الخلوص ایضاً و هر دو معنی را
محتمل است . فلما کلمه . در کلام حذفی و اختصاری هست والتقدیر فأتوا به فلما جائه و کلمه او را بیاوردند چون بیامد
و ملك با او سخن گفت و او را در سخن بیازمود بدانست که بیش از آن است که گفته‌اند چنانکه شاعر گفت . واستکثر
الاخبار قبل لقائه . فلما التقینا استغر الخبر الخبر . نامی شنیدر و امید داشت که چنان بود یا نه چون بدید او را و بدیدن
او را بشناخت و پایهٔ قدر او بدانست و با او سخن گفت و از او سخن شنید و تکلیم خطاب باشد فرقی نبود میان کلمه
و خاطبه چون استنطاق کرد او و او بسخن درآمد از سخن او مایهٔ علم او بشناخت و پایهٔ قدر او بدانست
و از آنجا گفت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام که . المرء مخبو تحت لسانه . مرد در زیر زبان
پنهان است و هم او گفت علیه الصلوة والسلام . لسان المرء ترجمان عقله . زبان مرد ترجمان عقل اوست صورت
عقل از روی مثل بحاسهٔ سمع بینند تا نگویند ندانند که داناست یا نادان چون بگفتار درآید اگرچه غرض او خبر
از غیری باشد کلام او اول از مقدار عقل او و اندازهٔ علم او خبر میدهد اگر نیك گوید ثمرهٔ این باشد . فلما التقینا
صغر الخبر الخبر . واگر بد گوید و بد آید بر او این مثل زنند که شعر . وان لسان المرء مالم یکن له ، حصاه علی عوراته
لدلیل . و از آنجا گفت امیر المؤمنین علی علیه الصلوة والسلام . لا تنظر الی من قال وانظر الی ماقال . شاعر
پارسیان گوید نظم ، سخن ارای هرچه بردارد . مایهٔ خویش از آن پدید آرد . بنماید بخلق پایهٔ خویش ،
آگهیشان دهد ز مایهٔ خویش . گرچه مردی بزرگوار بود . در معانی سخن گذار بود ، تا نگوید سخن ندانندش .
خیره و عمر سای خوانندش . مرد زیر زبان بود پنهان : سایر است این مثل بگرد جهان ، چون از سخن او مایهٔ
او پدید آمد در خور آن او را پایهٔ نهاد گفت . انك الیوم لدینا مکین امین ، تو امروز بنزدیك ما مکین و امینی عذر
آن خواست که پیش از این تو را نشناختم چون تو را امروز بشناختم لاجرم بقدر امانیت پایهٔ مکانت نهادیم اگر آنکس
که خواب تعبیر بگفت مستحق وزارت ملك شد و ملك مصر باو دادند و بر سریر مملکتش بنشاندند و تاج ملك بر
سرش نهادند و نگین ملك در انگشت او کردند آنکه توریة و انجیل و زبور و قرآن را تفسیر بگفت و تأویل کرد
سزاوار خلافت و وزارت نباشد او در هفت گاو سخن گفت و راست گفت از آن گفت پادشاهی صد هزار هزار
مردیافت آنکس که او حکم هر آدمی صورت گاو سیرت بشناخت آن بر پادشاه حاکم شد کم از آنکه او بر این گاو سیرتان
خر بصیرتان حاکم نشود گفت چون امین است در خویشتن از قبل ما مکین باید که نیکو نباشد در عدل پادشاه مرد
مؤتمن از قبل او نا ممکن و نکو گفت امام زمخشری ، امتحنوه فکان مؤتمناً . ثم استشاروه بعد ما امتحنوا . ثم
دعوه لذاك مؤتمناً . للملك والمستشار مؤتمن . یوسف چون آن تمکین دید درآمد و گفت . اجعلنی علی خزائن
الأرض ، اگر گویند شاید تا او از قبل ظالم و از دست او ولایت خواهد گوئیم ولایت بصورت ملك مصر را بود
و بمعنی یوسف را بود جز که ممکن نبود او که خواست حق خود خواست و آن را که حق بود بهر وجه که تواند بود
که توسل کند بان آنکه آن خواست از پادشاه که قوام ملك بان باشد و آن خزانه خواست گفت مرا بر سر خزانهٔ زمین
موکل کن و کار خزانه بمن مفوض کن آنکه چون کسی نبود آنجا که او را شناختی و تزکیهٔ او کردی او خود تزکیهٔ

خود کرد گفت . انی حفیظ علیم . من نگاه دارم و ضایع نکنم و عالمم بوجوه دخل و خرج آن بعلم حاصل کنم و
بحفظ نگاه دارم و ضایع نکنم و چون وقت خرج باشد بجای خود بهم چه عالمم بمصالح آن و حافظم آن را از نااهل آنکه
حقتعالی گفت . وکذلك مکنا . اگرچه ملك میگفت تو نزد ما مکینی حقتعالی میگفت تو از جهة ما با تمکینی تمکین
تو من کنم و مکان تو من دهم که تو را بحقیقت من شناسم لاجرم او را در زمین تمکین کرد . یتبوء منها حیث یشاء .
تا جای سازد آنجا که خواهد یقال تبوأت الموضع اذا اتخذته منزلاً ومأوی واصله من باء اذا رجع ومنه البواء
فی الدم لأنه یرجع الیه فی القصاص آنکه بیان فضل خود گفت که عام است با همه کس گفت . نصیب برحمتنا من نشاء ،
برسانیم برحمت خود آن را که خواهیم . ولا نضیع اجر المحسنین . و مزد نیکوکاران ضایع نکنیم . قوله مکنا
لیوسف . این لام صله است و زیاده کقوله ردف لکم وقوله ان کنتم للرؤیا تعبرون . و برای آن تمکین بنفس
خود متعدی است یقال مکنته ولا یقال مکنت له کقوله مکناهم فیما ان مکناکم فیه وقوله یتبوء منها فی موضع النصب
علی الحال قوله ، ولاجر الأخرة خیر للذین آمنوا وکانوا یتقون ، آنکه گفت مزد آخرت که ثواب است به از این
ملك مصر باشد که بیوسف دادیم آنان را که ایمان دارند و متقی باشند و مجتنب از معاصی قوله تعالی .

وَجَاءَ اِخْوَةُ یُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَیْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْکِرُونَ * وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي
وآمدند برادران یوسف پس داخل شدند بر او پس شناخت ایشان را و ایشان مر او را نمیشناختند و هنگامیکه بساخت کار ایشان را گفت یوسف بیارید بسوی من
بِاَخٍ لَکُمْ مِنْ اَبِیکُمْ اَلَا تَرَوْنَ اَنِّي اُوفِي الْکَیْلَ وَاَنَا خَیْرُ الْمُنْزِلِینَ * فَاِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا
برادر خود را از پدر خود آیا نمی بینید که من تمام تمام کیل را و من بهترین فرود آورندگانم پس اگر نیارید بمن برادر خود را پس نیست
کَیْلَ لَکُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ * قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ اَبَاهُ وَاِنَّا لَفَاعِلُونَ * وَقَالَ لِفِتْیَانِهِ اجْعَلُوا
کیلی برای شما نزد من و نزدیك نشوید بولایت من گفتند زود باشد که حیله کنیم از او پدر او را و بدرستی که ما هر آینه کنندگانیم و گفت یوسف مر غلامان خود را که
بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ یَعْرِفُونَهَا اِذَا انْقَلَبُوا اِلَی اَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ * فَلَمَّا رَجَعُوا اِلَی
بگذارید مال التجاره ایشان را در بارهای ایشان شاید ایشان بشناسند آن را چون برگردند بسوی اهل خودشان شاید ایشان باز گردند پس وقتی که باز گشتند
اَبِیهِمْ قَالُوا یَا اَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْکَیْلُ فَاَرْسِلْ مَعَنَا اَخَانَا نَکْتَلْ وَاِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ * قَالَ هَلْ
بسوی پدرشان گفتند ای پدر ما باز داشته شد از ما کیل پس بفرست با ما برادر ما ابن یامین را تا کیل بگیریم و بدرستی ما او را هر آینه نگهدارانیم گفت آیا
آمَنُکُمْ عَلَیْهِ اِلَّا کَمَا اَمِنْتُکُمْ عَلَی اَخِیهِ مِنْ قَبْلُ فَاللهُ خَیْرٌ حَافِظًا وَهُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ *
یقین دارم شما را بر او مگر همچنانکه امین داشتم شما را بر برادر او از پیش پس خدا بهترین حفظ کنندگان است و او مهربانتر مهربانان است
وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ اِلَیْهِمْ قَالُوا یَا اَبَانَا مَا نَبْغِي هٰذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ
و هنگامی گشودند متاع خودشان را یافتند مال التجاره خودشان را که رد کرده شد بسوی ایشان گفتند ای پدر ما چه طلبیم این بضاعت ماست که رد کرده شده
اِلَیْنَا وَنَمِیرُ اَهْلَنَا وَنَحْفَظُ اَخَانَا وَنَزْدَادُ کَیْلَ بَعِیرٍ ذٰلِكَ کَیْلٌ یَسِیرٌ * قَالَ لَنْ اُرْسِلَهُ مَعَکُمْ
بسوی ما و طعام کیریم بجهة کسان خود و حفظ کنیم برادر ما را و زیاد بستانیم پیمون شتر داری این یکشتر را کیلی اندك است گفت نمی فرستم او را با شما
حَتّٰی تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ اِلَّا اَنْ یُحَاطَ بِکُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللهُ عَلَی مَا
تا آنکه بیارید بمن پیمانی از جانب خدا که البته آرید بمن او را مگر اینکه احاطه آرد بشما پس چون دادند او را پیمانشان را گفت خدا بر آنچه
نَقُولُ وَکِیلٌ * وَقَالَ یَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ اَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا اُغْنِي
میگوئیم گواه است و گفت ای پسران من داخل نشوید از یك دروازه و داخل شوید از درهای پراکنده و دفع نکنم

عَنْكُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ اِنِ الْحُكْمُ اِلَّا لِلّٰهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ * وَلَمَّا دَخَلُوا

ازشما ازجانب خداهیچ چیز نیست حکم مگرخدارا براو توکل کردم و براو پس باید توکل کنند توکل کنندگان وچون داخل شدند

مِنْ حَيْثُ اَمَرَهُمْ اَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضٰيهَا

ازانجا که امرکرده بودایشانرا پدرشان نه بود که دفع کندازایشان ازجانب خدا هیچ چیز مگرحاجتی بود درنفس یعقوب ظاهرکردانرا

وَاِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ * وَلَمَّا دَخَلُوا عَلٰى يُوسُفَ اٰوٰى اِلَيْهِ

وبدرستی که او صاحب علمی بود که آموخته بودیم اورا ولیکن بیشتر مردم نمیدانند وچون داخل شدند بر یوسف جای داد بسوی

اَخَاهُ قَالَ اِنِّي اَنَا اَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ السِّقَايَةَ

برادرخودرا گفت بدرستی که من برادر توام پس اندوهگین مباش بانچه بودند که میکردند پس هنگامیکه ساز کردایشانرا بسازراهشان را گردانیده شربه طلارا

فِي رَحْلِ اَخِيهِ ثُمَّ اَذَّنَ مُؤَذِّنٌ اَيَّتُهَا الْعِيرُ اِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ * قَالُوا وَاَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ

دربار برادرخود پس نداکرد نداکننده ای کاروانیان بدرستی که شماهرآینه دزدانید گفتند برادران درحالتی که روی آوردند برایشان که چه چیز کم کردید

قَالُوا نَفْقِدُ صُوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَاَنَا بِهِ زَعِيمٌ قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا

گفتندکم کردیم صاع پادشاه‌را وهرکه بیاوردانرا اوراست بار یکشتر گندم ومن بان ضامنم گفتندقسم بخدا هرآینه بتحقیق میدانید که نیامده‌ایم

لِنُفْسِدَ فِي الْاَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ اِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ

که فسادکنیم درزمین ونیستیم ما دزدان گفتند پس چیست جزای دزد اگرباشید دروغگویان گفتند جزای [دروغ گفتن] کسی است که

وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ * فَبَدَاَ بِاَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ اَخِيهِ ثُمَّ

یافت شود مال دربار او پس اوست جزای او همچنین جزا دهیم ستمکارانرا پس ابتدا کردند بباز کردن ظرفشان پیش از ظرف برادراو پس

اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ اَخِيهِ كَذٰلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَاْخُذَ اَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ اِلَّا اَنْ

بیرون آوردندانرا از ظرف برادراو همچنین کید تدبیردادیم مریوسف‌را بالهام نبودیوسف تا بگیرد برادرخودرا درکیش پادشاه مگر اینکه

يَشَاءَ اللّٰهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ قَالُوا اِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ اَخٌ

خواهدخدا بلندکنیم مرتبه های هرکرا خواهیم وبالای هرخداوند علمی دانائی است گفتند اگر دزدی کرد پس بتحقیق دزدی کرد برادراو

لَهُ مِنْ قَبْلُ فَاَسَرَّهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ اَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ

ازپیش پس پنهان داشت انرا یوسف درنفس خودواظهارنکرد انرا برای ایشان گفت شما بدهستیدازروی منزلت وخدا داناتراست بانچه وصف میکنید

قَالُوا يَا اَيُّهَا الْعَزِيزُ اِنَّ لَهُ اَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ اَحَدَنَا مَكَانَهُ اِنَّا نَرٰيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ قَالَ

گفتند ای عزیز بدرستی که مراوراست پدری پیر بزرگ پس بگیر یکی ازمارا بجای او بدرستی که ما می‌بینیم تورا از نیکوکاران گفت

مَعَاذَ اللّٰهِ اَنْ نَاْخُذَ اِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ اِنَّا اِذًا لَظَالِمُونَ فَلَمَّا اسْتَيْئَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا

پناه میبرم بخدا ازاینکه بگیریم کسی بدزدی مگرانکه یافتیم مامتاع خودرا نزداو بدرستی که ما انگاه از ستمکارانیم پس چون نومید شدند برادران از یوسف

نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ اَلَمْ تَعْلَمُوا اَنَّ اَبَاكُمْ قَدْ اَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللّٰهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي

یکطرف شدند رازگویان گفت بزرگ ایشان آیا نمیدانید که پدرشما بتحقیق گرفت برشما عهدی محکم ازجانب خداوازپیش انچه تقصیر کردیددر

يُوسُفَ فَلَنْ اَبْرَحَ الْاَرْضَ حَتّٰى يَاْذَنَ لِي اَبِي اَوْ يَحْكُمَ اللّٰهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

حق یوسف پس زایل نمیشوم من اززمین مصر تارخصت دهد مراپدرمن یاحکم کند خدا برای من واو بهترین حکم کنندگان است

قوله تعالی وجاء اخوة یوسف ، چون یوسف ؏ ممکن گشت وبرسبیل نیابت ملك برسریر ملك بنشست وترتیب سیاست میکرد تاسالهای خصیب وفراخی بگذشت وسال جذب قحط آغاز کرد شبی ازشبها بفرمود تابرای ملك

درمیانه شب طعام ساختند طباخان واصحاب طعام گفتند ملك عادت ندارد که باین وقت طعام بخورد یوسف گفت شماندانید طعام بسازید طعام بساختند نیم شب ملك ازخواب درآمد وگفت طعام بیاورید هرچه باشد که مراگرسنگی غالب شد ومیگفت الجوع الجوع یوسف ؏ فرمود تاطعام که ساخته بودند بیاوردند اوگفت این طعام کی ساختید گفتند دراین شب گفت چه دانستید که مراطعام خواهد بایست گفتند مارا یوسف فرمود اورا گفت چه دانستی گفت من دانستم که امشب اول سالهاء قحط است وازاسباب قحط یکی آن بود که شهوت طعام بیشتر افزاید من دانستم که برخلاف عادت درمیان شب طعام باید بفرمودم تابساختند ملك بتعجب فروماند ازعلم او درهرکاری چون سال قحط درآمد وانسال دخل نبود وبارانی نیامد ونباتی نرست مردم درآن سال آن ذخیره که داشتند بخوردند وآنانکه ذخیره نداشتند بیامدند وازیوسف طعام خریدند بزروسیم سال اول بزرودرم بفروخت بهرجی که مقرر بود وسال دوم بحلی وجواهر وسال سیم بچهارپای ازاسب واستر واشتروگاو وگوسفند سال چهارم به بنده وپرستار ومعالیك که داشتند سال پنجم بضیاع وعقار وسراها واملاك تاباهل مصر هیچ چیز ازمال نماند ششم چیزی نداشتند فرزندان رابیاوردند وباو فروختند وطعام بستدند سال هفتم هیچ نماند ایشانرا خودرا بیوسف فروختند ومردان وزنان جمله بندهٔ اوشدند وایشانرا طعام بداد تایوسف را ملکی حاصل شد که کس را نبوده بود وخزانه بنهاد که کس چنان ندیده بود ملك را گفت چگونه دیدی صنع خدای ونعمت او ملك گفت رأی ماتبع رأی تست ودرخبر آورده اند که دراین سال قحط یوسف سیری نخورد گفتند چراچنین کنی گفت تاگرسنگانرا فراموش نکنم انگه طباخانرا گفت درشبانه روزی یکبار طعام بسازید برای ملك نماز پیشین ملك گفت من گرسنه میباشم چرا برعادت دوبار طعام نفرمائی مرا گفت تاتوطعم نیز گرسنگی بیابی ودرویشان وگرسنگانرا فراموش نکنی گفت نیکو رأی دیدی همچنین باید کرد ازانگه عادت شد که ملوك درشبانه روزی یکبار طعام خورند وخوان نهند وچون قحط عام شد دردیار واقطار ونواحی زمین بکنعان نیز برسید ویعقوب وفرزندان اورارنج عظیم رسید چون شنیدند که درهمهٔ ولایات طعام جائی نمی توان یافت الا بنزدیك عزیز مصر پسران را گفت لابداست شمارا ازانکه بمصر روید وچیزی که میسرشود ازبضاعت ببرید وپارهٔ طعام بیارید ایشانرا گسیل کرد وبنیامین را که برادر یوسف بود ازمادر وپدر برخود بازگرفت که باوغم یوسف بگذاردی وده پسررا گسیل کرد ومنزل ایشان بغرباب بود اززمین فلسطین بغور شام وبدوی بودند وچهارپای داشتند ویوسف ؏ منتظر بود مقدم ایشانرا ایشان چیزکی بساختند که آلت شبانان باشد ازماسینه وترف وگلیمی چند وپارهٔ پشم رنگ کرده برگرفتند وروی بجانب مصر نهادند عبدالله عباس گفت بضاعت ایشان ادیم بود ونعلها وقتاده گفت درم داشتند دربادی تعبیه کرده وذلك قوله وجاء اخوة یوسف ، آمدند برادران یوسف گفتند اخوة برادران نسب باشند واخوان برادران مودت باشند . فدخلوا علیه ، درپیش اوشدند ، فعرفهم ، یوسف ؏ ایشانرا بشناخت وایشان اورا نشناختند عبدالله عباس گفت میان انکه ایشان یوسف را بچاه انداختند تااین روز که پیش یوسف آمدند بمصر چهل سال بود برای آن بازنشناختند اورا وگفتند برای آن بازنشناختند اوراکه کودکی طفل رها کرده بودند چون بدیدند پادشاهی دیدند برسریر ملك برمرتبهٔ پادشاهی درزیّ پادشاهان مصر جامهاء گرانمایه پوشیده وتاج زرمرصع برسرنهاده بانواع جواهر وطوقی زرین درگردن کرده گفتند برای آن نشناختند اوراکه او برقع بروی فروگذاشته بود وگفتند برای طول مدت که میان ایشان شصت سال بود وبعضی حکما گفتند برای آن نشناختند اوراکه معصیت نکره بار آرد ودیدهٔ شناختن را تاریك کند چون یوسف درایشان نگرید وبا ایشان سخن گفت وایشان بزبان عبرانی باو سخن

گفتند یوسف ؑ چنان نمود که شمارا نمی شناسم گفت شما چه مردمانید گفتند ما جماعت شبانانیم ولایت مارا قحط
رسیده است آمده ایم تا مارا طعام فروشی یوسف گفت نباید تا جاسوس باشید آمده اید تا ملك من بنگرید وعورات ولایت
من نشان کنید گفتند لا والله که ما جاسوس نه ایم ولیکن ما برادرانیم ومارا پدری پیری هست پیغمبری از پیغمبران
خدای تعالی اورا یعقوب گویند گفت شما چند برادر بودید گفتند ما دوازده برادر بودیم گفت اکنون چندید
گفتند ما یازده مانده ایم گفت آن یکی کجا رفت گفتند روزی با ما بیابان آمد آنجا هلاك شد گفت آن دگر کجاست گفتند
پدر ما آن برادررا از ما دوستر داشتی چون او غایب گشت از پدر این برادررا بیادگار او از چشم فرو نگذارد برای
انکه برادر او بود یوسف گفت کیست که گواهی دهد برای شما که چنین است که شما میگوئید گفتند ایها العزیز ما در
این شهر غریبیم وکسی مارا نشناسد یوسف ؑ گفت من انگه دانم که شما راست میگوئید که آن برادر که گفتید نزد
پدر است این نوبت با خود بیارید وذلك قوله . فلما جهزهم بجهازهم قال ائتونی باخ لکم من ابیکم . جهاز متاع
فاخر باشد که از شهری بشهری برند ومردرا مجاهز از آنجا گویند ومنه جهاز المرأة حقتعالی گفت چون ساز برادران
بکرد وطعام داد ایشانرا چون بخواستند آمدن گفت آن برادررا که گفتید با خویشتن بیارید تا من کیل شما تمامتر
بدهم . وانا خیر المنزلین ، ای المضیفین وشما میدانید که من بهترین مهماندارانم . فان لم تأتونی به ، اگر اورا
نیارید شمارا بنزدیك من کیل نیست وروی طعام دادن نیست ونیز پیرامن مگردید ایشان جواب دادند . سنراود
عنه اباه ٭ بکوشیم وچاره سازیم تا اورا از پدر بخواهیم وآنچه توانیم در اینمعنی بجا آریم ، وقال لفتیانه . اهل کوفه
فتیانه خواندند وباقی قراء لفتیته وهما جمعان کالاخوة والاخوان وتفسیر بضاعت بگفتیم ورحال جمع رحل باشد
انگه غلامان خودرا فرمود که آن چیزی که ایشان آورده اند در میان بار ایشان کنید تا چون باخانه شوند متاع خود
بشناسند ایشانرا باباز آمدن داعیه قویتر شود که دانند که طعام رایگان داده اند ایشانرا وگفته اند برای آن فرمود
که متاع ایشان در میان بار ایشان نهند که گفت نباید که بعلت انکه چیزی ندارند بازمانند واگر خواهند که بیایند
نتوانند گفت بضاعت ایشان با ایشان دهید پوشیده وبرای آن لعل در دو جای بگفت که هریك از آن مجوز بود غیر
مقطوع علیه پس حرف ترجی واشفاق در او برد بعضی دگر گفتند برای آن بضاعت ایشان رد کرد که تا بدانند که
استدعاء برادر نه برای طمع است در مال ایشان بعضی دگر گفتند برای آن کرد که روا نداشت که پدر وبرادرانرا
طعام بها دهد وخزاین زمین در دست او بعضی دگر گفتند برای آن کرد که دانست دیانت یعقوب اورا رها نکند که ان
بضاعت انجا باز گیرد ایشانرا باز فرستد تا بضاعت باز پس برند ایشان از انجا برفتند چون بخانه رسیدند یعقوب گفت
چون بودید واحوالتان چون بود گفتند ای پدر ما از بر مردی میائیم که فضل وکرم اورا وصف نتوانیم کردن و
با ما آن کرد از انعام واکرام که اگر یکی از فرزندان یعقوب بودی همانا بیش از آن نکردی گفت پس برادرتان شمعون
کجاست که با شما نیست گفتند ملك مصر اورا بگرو دارد تا ما باز پس شویم وبنیامین را از این نوبت با خود بریم گفت
او چه داند که شمارا برادری هست گفتند ما گفتیم گفت چرا گفتید گفتند برای انکه مارا بجاسوسی متهم کردند
چون ما شرح حال خود بگفتیم واو می پرسید ما حدیث برادر کردیم گفت اگر راست میگوئید در این نوبت دگر
اورا با خود بیارید وآن قصه که آنجا رفته بود با پدر بگفتند انگه پدررا در آن گرفتند که بنیامین را با ما بفرست و
ذلك قوله ، فلما رجعوا الی ابیهم قالوا یا ابانا منع منا الکیل ، ای پدر منع کردند کیل از ما وگفته اند این برای آن گفتند
تا تحریص کنند پدررا بر فرستادن برادر اکنون برادررا با ما فرست . نکتل . تا کیل تمام بیاریم جملهٔ قراء نکتل
خوانند بنون خبراً عن انفسهم وحمزه وکسائی یکتل بیا خبراً عن اخیهم وکال الطعام واکتال فعل وافتعل گفتند

بیك معنی باشد وگفتند کال لغیره واکتال لنفسه کما یقال اخبر واختبر وشوی واشتوی یعنی تا او نیز به نصیب خود
کیل بیارد ، وانا له لحافظون . وما اورا نگاهداریم برای آن گفتند که ایشان بکار یوسف متهم بودند گفتند ما اورا
نگاه داریم وآنچه در کار یوسف تقصیر کردیم در کار او حفظ ومراعات بجای آریم . قال هل امنکم علیه الآیة ،
یعقوب ؑ گفت ایمن باشم بر او صورت استفهام است ومراد نفی یعنی ایمن نباشم مگر چنانکه بر یوسف واین بر سبیل
توبیخ گفت انگه گفت . فالله خیر حافظاً . علی تقدیر فالله خیرکم حافظاً . ونصب او بر حال است وحمزه وکسائی
وحفص علی خلاف عنه حافظاً خواندند وباقی قراء حفظاً بی الف ونصب او علی التمیز باشد ، وهو ارحم الراحمین ،
حق تعالی گفت یوسف را ببرادران سپردی ضایع کردند وبنیامین را بمن سپردی فی قولك فالله خیر حافظاً .
یوسف با او باتو دادم تا بدانی که من خدائی ام که آنچه بمن سپارند ضایع نشود . وهو ارحم الراحمین ٭ واو رحیمتر
از همهٔ رحیمان است . ولما فتحوا متاعهم ٭ انگه چون بار ومتاع خود بگشادند متاع خود بدیدند برهست که در
میان بار بود وقوله . ردت الیهم ٭ در جای نصب است بکونه مفعول الثانی لوجدوا ای مردودة الیهم قالوا یا ابانا
گفتند ای پدر ما ما نبغی ما چه جوئیم وچه خواهیم پس از انکه این مرد مارا از کرم طعام بداد ومتاع ما با ما داد واین
برای آن گفتند تا دل پدر نرم کنند بر انکه بنیامین را با ایشان بفرستد وما استفهامی است ومعنی او جحد یعنی چیزی
دیگر نماند که کار ما بر آن موقوف باشد وما از تو چیزی دگر نمیخواهیم چه مارا برای این نوبت این که داریم کفایتست
. هذه بضاعتنا ، این بضاعت ماست که با ما داده اند . ونمیر اهلنا ، وبرای اهل خود طعام داریم یقال مارهم یمیرهم
میراً اذا اتاهم بالطعام من بلد غیر بلده وعارهم یعیرهم ایضاً والعیرة والمیرة الطعام وامتار یمتار امتیارا مثله قال الشاعر
، بعثتك مایراً فذهبت حولاً . متی یأتی غیابك من یغیب . وقال الآخر . اتی قریة فیها کثیراً طعامها . کعفر
التراب کل شئ نمیرها ، وبرای اهل خود طعام آریم . ونحفظ اخانا ، وبرادررا نگاه داریم ، ونزداد کیل بعیر .
وکیل یك شتررا بیفزائیم بنصیب او که این کیل اندك است واین جمله بر سبیل مراوده میگفتند ومراودهٔ ایشان این
بود که خدایتعالی حکایت کرد از ایشان در این آیت ، قال لن ارسله معکم ، یعقوب ؑ گفت نفرستم اورا تا مرا
وثیقی نبدهید از عهد وپیمان وسوگند بخدای که اورا بنزدیك من آرید انگه استثنا کرد وگفت ، الا ان یحاط بکم .
الا گرد شما در آیند واین کنایتی است از انکه الا که خدایتعالی شمارا فرو گیرد بهلاکی چنانکه گفت ، والله من ورائهم
محیط . یا جز خدایتعالی ومعنی انکه باختیار خود اورا رها نکنید وضایع نکنید جز که کار از دست شما بشود واین
قرار بدادند واین شرط بکردند ودر کلام حذفی هست والتقدیر ، فاجابوه الی ما التمسه من ایتاء الموثق . فلما توه
موثقهم ، چون سوگند بخوردند وانچه خواست بکردند از عهد وپیمان وسوگند بخدای دگر باره یعنی یعقوب
بر سری خدای را گواه کرد وگفت ، والله علی ما نقول وکیل . وخدای بر آنچه ما میگوئیم وکیل است ای شاهد
وحفیظ گواه است ونگاهدار وبعضی دگر گفتند کفیل آینده است عبدالله عباس گفت این وثیقه وسوگند که بر
سری ایشان را داد آن بود که گفت بگوئید بحق محمد مصطفی که خیانت نکنید ایشان بحق محمد رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم سوگند بخوردند انگه چون خواستند تا بیایند ایشانرا وصایت کرد وگفت یا بنی ای پسران من چون
بمصر رسیدید بیك جا بیك دروازه در شهر مروید . وادخلوا من ابواب متفرقه . واز درهای پراکنده در شوید
گفتند برای آن گفت که ایشان یازده برادر بودند نیکوروی تمام قامت تا چشم بد در ایشان نرسد انگه گفت نه انکه
اگر خدای خواهد شمارا چیزی رساند اینکه من گفتم سود رساند وغنا کند . وقوله من الله . من تبیین راست
وقوله من شئ من زیادت است مؤکد نفی . ان الحکم الا لله . ان بمعنی ما نفی است حکم نیست مگر خدایتعالی را

براو توکل کردم و توکل کنند گان براو توکل کنند و مصررا چهار دروازه بود ایشان پراکنده شدند و بچهار دروازهٔ
مصر درشدند چنانکه یعقوب فرموده بود . ماکان یغنی عنهم من الله من شیٔ . از خدایتعالی هیچ غنا نکرد آن
دخول ایشان از درهای پراکنده مگر حاجتی که در دل یعقوب بود که آن حاجت رواشد و آن شفقت پدران بود بر
فرزندان و ترس و اندیشهٔ او از چشم بدانکه یعقوب را وصف کرد بعلم گفت او عالم بود بانچه ما او را آموختیم گفتند حافظ
بود آن علم را که آموختیم ما او را و گفتند عامل بود بانچه عالم بود بان یعنی بر علم عمل کردی ولیکن بیشتر مردمان ندانند این
حال . ولما دخلوا علی یوسف . چون برادران بمصر رسیدند و در نزدیک یوسف شدند و گفتند . یا ایها العزیز ،
آنچنانکه فرمودی کردیم و آن برادر که خواستی بیاوردیم گفت نیکو کردید و ثواب کردید و پاداشت این از من بیابید
انگه فرمود تا ایشانرا جائی فرود آوردند و اکرام کردند و مهمانداری فرمود ایشانرا بفرمود تا برای هر دو برادر
خوانی بیاوردند و پیش ایشان بنهادند بنیامین ماند گفت اگر برادر من یوسف برجای بودی با من بنشستی و من تنها
نبودمی این میگفت و میگریست یوسف ؑ گفت خواهی تا من برادر تو باشم گفت تو خود پادشاهی و عزیز مصری
ولیکن مرا بجای او کس نباشد گفت اکنون تا تنها نباشی خیز و بر من آی و با من نان بخور و او را بر سریر برد و با خود
بنشاند تا با او طعام خورد چون شب بطعام بنشستند همچنین کرد چون وقت خفتن بود برای هر دو برادر از ایشان
بستری بگستردند بنیامین تنها ماند گفت تو با من بجامه در آی و او را با خود بخوابانید و دگر روز گفت ای فرزندان
یعقوب من شمارا جفت می بینم و همه را با یکدیگر الف می بینم جز این مرد را که او تنهاست و یار ندارد و من او را با خود
گرفتم تا پیش من میباشید و ایشانرا جای باز کرد و اجرا بفرمود و بنیامین را با خود گرفت . وذلك قوله تعالی آوی الیه
اخاه . یقال آویته الی نفسی ای ضممت الی فاوی ای انضم چون بخلوت با او بنشست گفت نام تو چیست گفت ابن یامین
گفت ابن یامین چه باشد گفت ابن المثکل پسر مصیبت رسیده گفت چرا چنین نام نهادند تورا گفت برای انکه چون از
مادر جدا شدم مادرم با پیش خدای شد گفت مادرت که بود گفت راحیل بنت لیان بن ناخور گفت هیچ فرزندی
داری گفت ده پسر دارم گفت چه نام است ایشانرا گفت یکی را بلعا یکی را اخیرا ویکی را اشکل و اخیا و اخبر و نعمان
و اورد و اریس و حیم و میم گفت این چه نامهاست گفت اشتقاق این نامها از احوال برادرم یوسف گرفته ام اما بلعا
از انجا گرفتم که او ناپیدا شده ، کان الارض ابتلعه ، پنداشتی او را زمین فرو برد و اما اخیرا برای انکه او بکر فرزندان
مادرم بود یعنی اول فرزند بود او را و اما اشکل برای انکه او هم شکل من بود و از مادر و پدر من بود و هم سن من بود
و اما اخیا برای انکه او بهینهٔ ما بود هر کجا بود و اما نعمان برای انکه او متنعم بود و ناناز بود بنزدیک مادر و پدر و اما اورد
برای انکه او در میان ما چون ورد بود یعنی گل و اما اریس برای انکه بمنزلت رأس بود و سر بر ش و اما حیم برای انکه
گمان و امید ما آن است که او حی و زنده است و اما میم برای انکه اگر او را باز بینم خرمی ما انگه تمام شود یوسف هم گفت
خواهی تا من برادر تو باشم ببدل برادرت گفت یا عزیز چون تو برادر کرا باشد ولیکن اگر تو برادر من شوی چگونه
برادر من باشی که یعقوب و راحیل تورا نزاده اند عند آن یوسف بگریست و برقع از روی برگرفت و گفت . انی
اخوك . من یوسفم برادر تو و تو با ایشان هیچ مگو و پوشیده دار . فلا تبتئس . ای فلا تکن فی بؤس و شدة و حزن و
دلتنگ مباش و بر تو سخت مباد انچه برادران با تو و برادرت کردند وهب منبه گفت او انگه اعلام نکرد او را که من یوسفم
و پیش از این بگفت که . انی اخوك . من تورا برادرم یعنی بجای برادرم و قول اول درست تر است انگه بفرمود تا
ساز ایشان بکردند و برگشان بساختند و برای هر برادری شتروار گندم بفرمود و برای ابن یامین همچنین شترواری
گندم بفرمود انگه بفرمود تا سقایه در بار ابن یامین نهادند و ذلك قوله . فلما جهزهم بجهازهم جعل السقایة فی رحل

اخیه . مفسران خلاف کردند در انکه بنیامین دانست یا ندانست سدی و وهب گفتند بنیامین خبر نداشت از انحال و
کعب الاحبار گفت بعلم و آگاهی او بود و آن چنان بود که چون یوسف بنیامین را گفت انا اخوك من برادر توام بنیامین
سخت شاد شد بدیدار او و خدای را شکر کرد و یوسف را گفت من از تو بهیچ وجه مفارقت نکنم گفت پس چگونه
باشد احوال پدر که او را تسلی از من بدیدار تو بود تو نیز انجا باز ایستی گفت فرج او نیز نزدیک است گفت این میسر
نشود الا بهمتی که آن بر تو نیکو نباشد و آن تهمت دزدی باشد گفت بر همه رنجی تحمل کنم برای انکه از تو جدا نشوم و
این قول بعید نیست برای انکه براین وجه سؤال سائل ساقط شود که گوید چگونه روا باشد که او برادر را تهمت کند
بدزدی او وجهی که او نداند و غم آن و دلتنگی براو بود و چون براین حمل بود این سؤال لازم نیاید اما سؤال که گویند
چگونه روا بود که او غم پدر بیفزاید با انکه داند که تسلی پدر بدیدار ابن یامین است او را باز گیرد تا پدر رنجورتر شود
جواب از این آنست که گوئیم یوسف این بفرمان خدای تعالی کرد نه از خویشتن و خدای تعالی خواست که کار یعقوب
و محنت او بنهایت رسد که هر چیز که آن بنهایت رسد برسد چنانکه شاعر گفت . اذا تم امر دنا نقصه . توقع زوالاً اذا
قیل تم . و دیگری گفت شعر . اذا الحادثات بلغن المدی ، وکادت لهن یذوب المهج ، وحل البلاء وقل العزا ، و
عند التناهی یکون الفرج ، و منه قوله ؑ اشتدی ازمة تنفرجی ، سخت شو سختی تا سهل بشوی رای تنگی تا گشاده شوی
اما صواع و صاع و سقایه اشباهند و مفسران در او خلاف کردند بعضی گفتند شکل سقراقی بود که او بدان آب خوردی
زرین این قول ابن زید است و گفتند سیمین بود بر شکل حارکی بود سیمین و بعضی دگر گفتند کاسی بود زرین
جوهری گرانمایه در میان او ملك بان آب خوردی چون طعام عزیز شد برای عزت طعام و حرمت او بدین سقایه می
پیمودند و رحل متاع مسافر باشد و بنگاه او . ثم اذن مؤذن . ای نادی منادی پس منادی ندا کرد من الایذان
و هو الاعلام و الالقاء فی اذن که ای کاروانیان شما دزدانید و دزدان باشد که چیزی از حرزی برگیرد که نه او را باشد
بر خفیه و پوشیده و اما در شرع تا مقدار معلوم نرسد بر فاعلین قطع واجب نبود و بیان این رفته است در سورة المائده
اما جعل السقایة فی رحل اخیه تعریض برادر نباشد بدزدی برای انکه وجود صاع در رحل او محتمل بود دو وجه را حمل
کردن بر دزدی بی دلیلی وجه ندارد و انکس را گناه بود که این حمل کند اما ندای منادی بی اذن و دستوری او بود اگر
چه جعل السقایة فی رحل اخیه بفرمان و علم او بود در او چند قول گفتند یکی انکه منادی که ایشانرا نشناخت چون
صواع برجای ندید گفت دزدید بر سبیل خبر و گفتند مراد استفهام است و حرف استفهام برای ان بیفکنند که حال
بر آن دلیل کرد و لیکن ایشانرا نیز قطعی نبود و انجا که قطعی نباشد استفهام نیکو بود و گفتند مراد آن است که . انکم
تشبهون السراق . شما با دزدان مانید و معنی انکه همانا شما دزدیده باشید این صواع و گفتند مراد آن بود که شما دزدانید
که یوسف را از پدر بدزدیدید و این قول بعید است برای انکه لایق این حال نیست و بدین جای در خور نیست ایشان
گفتند : ماذا تفقدون . چرا چنین میگوئید و چه مفقود کرده اید · وذلك قوله قالوا و اقبلوا علیهم . گفت یعنی
برادران یوسف و اقبلوا او حال است علیهم ای علی اصحاب یوسف در انحال که روی در ایشان نهادند و گفتند چه گم
کرده اید ایشان گفتند . نفقد صواع الملك . ما صواع ملك نمی یابیم . ولمن جاء به حمل بعیر . و آن را که بما بیان آرد شتر
واری گندم بدهیم ، و انا به زعیم . و من بان پاینده ام این منادی که گفت از مهتران کیالان و کسانی بود که تولای آن
کار میکردند و الزعیم و الضمین و الکفیل و القبیل واحد قال الشاعر ، فلست بامر فیها بسلم . ولکنی علی نفسی زعیم . و
زعیم قوم رئیس قوم باشد برای انکه او ضامن جریدهٔ ایشان باشد چنانکه لیلی اخیلیه گفت . حتی اذا برز اللواء رأیته ،
یوم اللقاء علی الخمیس زعیما . و مصدره الزعامه و اصله الزعم الذی هو القول لان الزعیم هو القائل عنهم و الذاب عن

عن حريمهم. ایشان در این معنی سوگند خوردند واز این حال تبرا کردند بقولهم تالله بخدای سوگند خوردند واصل
این باء است انکه واو انکه تا یقال حلفت بالله وتالله لافعلن کذا انکه واو از تا بدل کنند وفعل باو بیفکنند یقال والله لافعلن کذا
انکه تا از او بدل کنند وباء عام تر است برای انکه در ظاهر ومضمر شود یقال بالله وبکتابك وبك وبه اما واو در ظاهر شود
ودر مضمر نشود یقال والله ولا یقال وك ووه انکه تا از همه خاص تر است برای انکه در یك اسم شود وآن الله است یقال
تالله ولا یقال تالرحمن ولا ترب الکعبة گفتند بخدای که شما دانید که مانه برای آن آمده ایم تا در زمین فساد کنیم یعنی راه
زنیم لقوله یسعون فی الارض فسادا . وما کنا سارقین . وما دزد نبوده ایم . قالوا فما جزاؤه ان کنتم کاذبین . گفتند چه
جزا و پاداشت بود آنرا یعنی آن دزدی را یا آن کار که ذکر آن میرفت اگر دروغ گوئید ایشان گفتند، من وجد فی رحله فهو
جزاؤه وتقدیر آنست که جزائه استرقاق من وجد فی رحله فهو الجزاء جزائه علی حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه
لوضع الکلام ودلالة الحال علیه. گفت جزاء او این بود که آنرا که این متاع در رحل او بیابند بندگی کند خداوند متاع را
این جزاء چنین جزاء او باشد ووجهی دگر گفتند وآن آنست که جزاؤه مبتدا باشد ومن وجد فی رحله مبتداء دوم
باشد فهو جزاؤه ای الاسترقاق جزاؤه واین جمله در جای خبر مبتداء دوم باشد واز استرقاق هو کنایت برای آن کرد
که حال بر آن دلیل کرد ووجهی دگر آن است . که جزاؤه من وجد فی رحله عندنا فهو کجزاء عندکم . گفت جزای آن
کس که در رحل او یابند این صاع آن است که اورا بنده آن کنند که خداوند صاع است همچنانکه بنزدیك شما یعنی در
این حکم میان ما وشما خلاف نیست وقوله من وجد من محتملست دو وجه را یکی انکه موصوله باشد ویکی انکه مجازات را
باشد نه بینی که در جواب او فا میاید فی قوله فهو جزاؤه وکذلك نجزی الظالمین . چنین جزا دهیم ستمکاران را این
حکایت قول ایشانست که گفتند ما جزاء هر ظالمی چنین کنیم ودر تأویل آیت دو وجه گفتند یکی انکه حکم یعنی استرقاق
السارق در شرع پیغمبری بود از پیغمبران وگفتند عادت ملوك ایشان بود بر سبیل عقوبت لقوله ، ماکان لیاخذ اخاه فی
دین الملك . ای فی عادة الملك . انکه بفرمود تا بارهاء ایشان جستن گرفتند وابتدا ببار برادرانش کردند پیش از
وعاء بنیامین انکه چون بوعاء او رسیدند از وعاء او بیرون آوردند وذلك قوله . ثم استخرجها من وعاء اخیه . وبرای
آن لفظ تأنیث گفت باانکه صواع مذکر است که رد کرد با معنی وآن سقایة است وزجاج گفت الصواع یذکر
ویؤنث واز انجا گفت . ولمن جاء به ولم یقل بها ومثله قوله الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون ای فی الجنة
ذهب الی المعنی وقوله واذا حضر القسمة الی قوله فارزقوهم منه ووعاء وظرف باردان باشد یقال اوعیت
المتاع اذا جعلته فی الوعاء ووعیت العلم اذا حفظته . وقوله کذلك کدنا لیوسف . دلیل آن میکند که آن بامر خدای
تعالی بود گفت همچنین ما کید کردیم یعنی تدبیر ساختیم برای یوسف عبدالله عباس گفت صنعنا وربیع گفت الهمنا
ابن الانباری گفت اردنا ماکان لیاخذ اخاه ما نفی است ولام مؤکد نفی است لقوله تعالی . ماکان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم
علیه وقوله وماکان الله لیعذبهم وماکان الله لیطلعکم علی الغیب ونظایر ذلك کثیره ودین الملك عادته قال الشاعر . تقول وقد
درأت لها وضینی ، اهذا دینه ابدا ودینی . گفت یوسف برادر بر عادت ملك نگرفتی ونتوانستی گرفتن الا بمشیت وخواست
خدای یعنی اگر نه اعلام خدا بودی وهدایت او یوسف را بایمعنی یوسف ندانستی که چه باید کردن عبدالله عباس گفت
فی دین الملك ای فی سلطانه وقیل فی طاعة الملك برای آن گفت فی دین الملك که عادت ملك آن بود که دزد را اند تازیانه
بزدندی ودزد را ضعف انچه دزدیده بودی غرامت کردندی وگفتند عادت او آن بود که دزد را بر کشیدی وچشمهاش
بمسمار بدوختی پس کید خدایتعالی بود که بر زبان برادران براند تا گفتند جزاء دزد بنزدیك ما آن باشد که اورا به
بندگی صاحب متاع دهند واین مراد یوسف بود فذلك قوله کذلك کدنا لیوسف ، ای کدنا اخوته ماکان لیأخذ اخاه

فی دین الملك یعنی انکه یوسف بطریقه وعادت ملك کار نکردی یعنی ملك مصر نبود الا بخواست خدای چه حکم استرقاق
سارق بامر خدای بود وامر بمشیت وارادت آمر باشد واین وجه قریب است انکه گفت . نرفع درجات من نشاء .
یعقوب خواند یرفع بیاء کنایة عن اسم الله تعالی یعنی خدای رفیع کند درجات انکس را که اورا خواهد وکوفیان
درجات بتنوین خوانند وباقی قراء باضافت بر قرائت اول معنی انکه رفیع گردانیم درجات آنرا که خواهیم بدرجات و
پایهاء ونصب او بر ظرف بود ومن در محل نصب بود علی انه مفعول به لنرفع وبر قرائت دوم درجات مفعول به باشد یعنی
رفیع گردانیم درجات انکس که خواهیم . وفوق کل ذی علم علیم . واز بالای هر عالمی عالمی هست یعنی عالمان متفاوت
الدرجاتند بالای هر عالمی عالم دیگری باشد از او عالمتر در خبر است که برادران یوسف چون در مصر آمدند دهنهای
چهارپایان بسته بودند تا زرع کسی نخورند چون حدیث صاع رفت گفتند ما کی روا داریم اینکه میگوئی وگفتند آن
صاعی بود که آنرا جام گیتی نمای خوانند وانجامی که ایشان بآن کهانت کردندی وملك در او نگریدی وباو کهانت کردی
این مرد که آن صاع بدو سپرده بودند بیامد وگفت ای قوم اگر این صاع گم شود وپیدا نشود خون من در این برود این
صاع کهانت ملك اکبر است وانکس که این بمن آرد شترواری گندم از خاص خود باو دهم ومن ضامن وکفیلم باینکه
میگویم گفتند معاذالله که ما دزدی نکنیم وروا نداریم واینك بارهای ما پیش تست بجوی اگر خواهی مرد بایستاد وهر
که باری از ایشان بجستی ونیافتی استغفار کردی وتشویر خوردی تا همه بجست وچیزی نیافت چون ببار ابن یامین
رسید رها کرد وگفت بهر حال اینجا نباشد که او از این معنی دور تر است واز او نیاید ایشان گفتند نه ممکن نیست که ما
رها کنیم تا بار او نیز بنگری تا تو را برائت ساحت ما معلوم شود ودل تو ودل ما خوشتر باشد چون بار او بگشادند صاع
در بار او بود ایشان خجل شدند وروی در او نهادند وگفتند این چیست که بجای ما کردی روی ما سیاه کردی حرمت
ما بر داشتی این چه محنتست که ما را از پسران راحیل پیش آمد این صاع کی برگرفتی ابن یامین گفت لا بل بلای شما
همیشه بر پسران راحیل میباشد برادری را از آن من ببردید ودر بیابان هلاك کردید واکنون میخواهید تا مرا تهمت
دزدی نهید گفتند آخر این صاع در بار تو چه میکند گفت این صاع در بار من هم انکس نهاد که درم وبضاعت شما در
بار شما نهاد ونه شما از آن بیخبر بودید وتا با خانه نشدید از آن خبر نداشتید انگه روی بیوسف کردند وگفتند . ان یسرق
فقد سرق اخ له من قبل . اگر او دزدی کرد یعنی ابن یامین اورا برادری بود پیش از این او نیز دزدی کرد یوسف را
گفتند واو را خواستند واین آن مثل است که گویند . عذره اشر من جرمه . عذرش از گناه بدتر است مفسران
خلاف کردند در آن سرقه که ایشان بیوسف حوالت کردند سعید جبیر وقتاده گفتند اورا پدری مادری بود واو
صنمی داشت زرین یوسف هم از انکه از کودکی بت پرست را دشمن داشتی آن بت از او بدزدید وبر راه بیفکند ابن جریج
گفت مادرش فرمود که بتی از انخال او برادر مادرش بدزدیده وبشکست مجاهد گفت سائلی روزی سؤال میکرد و
یوسف کودك بود خایه مرغی بدزدید وبآن سائل داد وهب منبه گفت او را عادت بودی که چون خوان بنهادندی طعام
پنهان برگرفتی وبنهادی برای سائل ضحاك وجماعتی دگر گفتند اول محنت که یوسف را بود آن بود که مادرش فرمان
یافت واو کوچك بود یعقوب او را بخواهر خود داد دختر اسحق تا اورا تربیت کند واورا بستد ونگاه میداشت و
اسحق را کمری بود بمیراث فرزندان مهین ابراهیم داشتند بحکم انکه این خواهر مهین بود آن کمر برداشت چون یوسف
بزرگ شد یعقوب بیامد وگفت ای خواهر یوسف را بمن ده گفت ندهم که من بی او نشکیبم گفت من اولیترم والحاح
کرد عمه یوسف گفت اگر لابدست رها کن تا یکروز دیگر اینجا باشد تا من اورا نیك ببینم انگه بیرون بر اگر خواهی
اورا یوسف شبی خفته بود او بیامد وکمر اسحق بر میان او بست واو بیخبر چون یعقوب آمد که اورا باز خواهد گفت آن کمر

من دزدیده اند و حالا بطلب آن مشغولم یعقوب نیز دلتنگ شد انکه او در سرای میجست انکه گفت آنان را که در این سرا اندبر هنه باید شدن یك یك را برهنه میکردند تا بیوسف رسیدند کمر در میان او بود از دین ابراهیم استرقاق سارق بود یعقوب گفت اکنون بر تو باشد چندانکه تو خواهی تا زنده بود یوسف بر او بود بعلت کمر فهذا معنی قولهم . ان یسرق فقد سرق اخ له من قبل فاسرها یوسف فی نفسه . یوسف این حدیث در دل پوشیده داشت و اظهار نکرد و نگفت که آن برادرم و من آن دزدی نکردم ودر خویشتن گفت شر مکاناً ، و نصب او بر تمیزاست بعد تمام الأسم اما بظاهر التنوین او بتقدیر الأضافه ای ٠ انتم شر الناس مكاناً ومنزلة . شما بد ترین مردمانید بپایه و منزلت و قوله فاسرها برای آن بکنایت تأنیث گفت که کلمه خواست یا مقالت و گفتند سرقه خواست و گفتند آن حالت خواست انکه در آن کلمه خلاف کردند بعضی گفتند آن بود که انتم شر مکانا این در دل گفت بزبان نگفت و بعضی دگر گفتند آن حالت و حکایت که حوالت کردند از سرقه بر یوسف و برای آن گفت که انتم شر مکاناً که آن حدیث اگر راست بودی سعایت بودی و غیبت و اگر دروغ بود بهتان بود آن حدیث در انجا هم نبود گفتن و ایشان را بان حاجت نبود . والله اعلم بما تصفون . و خدای تعالی گفت خدای عالمتراست بانچه ایشان گفتند و وصف کردند و وصف و صفة بنزدیك اهل لغت قول واصف باشد و بنزدیك بعضی متکلمان نیز یقال وصف الشیء یصفه وصفاً و صفة و هو واصف و بنزدیك محققان ما علیه الذات باشد برادران یوسف چون بدیدند که یوسف ابن یامین را باز خواهد گرفتن بعلت سرقة یوسف را گفتند . یا ایها العزیز ان له اباً شیخاً کبیراً الایة . در خبر میاید که چون صاع پیش یوسف بردند یوسف در صاع نگرید و انگشت بر صاع زد آوازی بیامد از او و روی ببرادران کرد و گفت بر طریق تعریض دانید این صاع چه میگوید گفتند نه گفت میگوید شما دوازده برادر بودید یکی را بفروختید ابن یامین چون این بشنید برخواست گفت ایها الملك برای خدا از این صاع بپرس تا برادر من زنده است یوسف دست بر صاع زد گفت میگوید زنده است و تو او را به بینی گفت اکنون هرچه میخواهی میکن که چون او حال من بداند مرا برهاند یوسف برخاست و وضو تازه کرد و باز آمد ابن یامین گفت ایها الملك از این صاع بپرس تا او را در بار من که نهاد گفت صاع من خشمگین است از این پس نگوید و فرزندان یعقوب چون خشم گرفتندی کس طاقت ایشان نداشتی روبیل گفت ایها الملك رها کن مارا و الا نعره زنم که هیچ زن آبستن نماند الا بچه بیفکند و موی بر اندام او برخاست و از پیرهن او بیرون آمد و خدای تعالی عادت چنان رانده بود که چون یکی از ایشان خشم گرفتی هم از آن نژاد کسی دست بر او نهادی خشم او ساکن شدی یوسف پسرش را گفت برو دست بر روبیل نه کودك از پس پشت او در آمد و دست بر او نهاد خشم او ساکن شد گفت از فرزندان یعقوب کسی اینجاست یوسف گفت یعقوب که باشد گفت یعقوب اسرائیل الله بن ذبیح الله بن خلیل الله یوسف گفت این سخن راست است چون بحکم برادران چنان آمد که ابن یامین بر یوسف باشد یوسف گفت بروید و برادر را اینجا رها کنید بحکم شرع شما گفتند . ایها العزیز ان له اباً شیخاً کبیراً الایة . او پدری پیر دارد و مردی بزرگوار است اگر ممکن باشد یکی را از ما بجای او باز گیر که ما تو را از جملهٔ محسنان و نیکوکاران می بینیم و احسان تو عام است با ما و با دیگران ابن اسحق گفت معنی آن است که اگر بکنید از جملهٔ محسنان باشید یوسف گفت معاذ الله پناه بخدا میدهم که آن را که متاع ما بنزدیك او بود رها کنیم و آن را گیریم که متاع ما بنزدیك او نبود . انا اذاً لظالمون . اگر چنین کنیم از جملهٔ ظالمان باشیم و بیان کردیم که نصب معاذ الله بر مصدر است ای نعوذ بالله معاذاً فحذف الفعل ثم اضاف المصدر الی المفعول و مثله سبحان الله و ربما یضاف المصدر الی الفاعل نحو وعد الله و صبغة الله ای وعد الله وعداً و صبغ صبغة . فلما استیأسوا منه خلصوا نجیاً . چون نومید شدند از انکه یوسف اجابت ایشان خواهد کردن برفتند بخلوت و با یکدیگر بنشستند و راز با هم

سخن گفتند و قوله استیأسوا استفعلوا من الیأس و قوله خلصوا ای صاروا الی جانب بحیث من لم یکن منهم لم یکن معهم فکانوا بمثابة الشیء الخالص و قوله نجیاً ای مناجین و نصب او بر حال است از فاعل خلصوا از خلوص است و نجی مصدر است واحد و جمع و تذکیر و تأنیث در او یکسان باشد که عدل و زور و اصل نجی من النجو باشد و هو الارض المرتفع و این از جملهٔ آیات مشار الیهاست در فصاحت برای انکه معانی بسیار در لفظ اندك بیاورد با جزالت لفظ و حسن نظم و این آیت و صد آیت چنین عمدهٔ آنان است که وجه اعجاز فرط فصاحت گویند . قال کبیرهم ، ای اکبرهم برادر مهترین از ایشان گفت قتاده و ابن اسحاق گفتند روبیل بود و او پسر خالهٔ یوسف بود و بسال از ایشان مه بود و او آن بود که رها نکرد ایشان را که یوسف را بکشند کلبی و وهب گفتند یهودا بود و او عاقل ترین ایشان بود بعضی دگر گفتند لاوی بود گفت نمیدانید که پدر بر شما عهد گرفته است عهد بخدا و سوگند بخدا و پیش از این آن تقصیر کردید در حق یوسف . ومن قبل ما فرطتم فی یوسف ، در موضع ما خلاف کردند بعضی گفتند در محل نصب است بوقوع الفعل علیه بمعنی الم تعلموا ما فرطتم فی یوسف من قبل هذا و بعضی دگر گفتند محل او رفع است بابتدا و خبر او من قبل است مقدم بر او یعنی و من قبل هذا تفریطکم فی یوسف و ما بر این هر دو وجه مصدری باشد و وجه سوم در او آن است که ما زیادت است و او را محلی نیست از اعراب . فلن ابرح الارض . من از این زمین نشوم تا پدر دستوری ندهد یا خدای تعالی حکم بکند برای من که او بهترین حاکمان است و گفتند در میان مشورت ایشان گفتند اگر چه جنك باید کردن مارا تا برادر را باز ستانیم اختیار کنیم و اگر چه کشته شویم اینجا دیگر بار گفتند رنج پدر در این بیشتر باشد پس یکمعنی این گفتند . او یحکم الله لنا بالمحاربه و ردا خینا . و بعضی دگر گفتند . او یحکم الله لنا بالانصراف و ترك الاخ ههنا . تا خدای حکم کند ما را تا ما بر رویم و برادر را رها کنیم یا حکم کند که کارزار کنیم : قوله تعالی .

ارجعوا الی ابیکم فقولوا یا ابانا ان ابنك سرق وما شهدنا الا بما علمنا وما کنا للغیب

بازگردید بسوی پدر خود پس بگوئید ای پدر ما بدرستی که پسر تو دزدی کرد و شهادت نمیدهیم ما مگر بانچه دانیم و نیستیم ما مر غیب را

حافظین واسئل القریة التی کنا فیها والعیر التی اقبلنا فیها وانا لصادقون قال بل سولت

نگاهدارندگان وبپرس از اهل دهی که بودیم در آن و آن قافله که روی نهاده ایم در آن و بدرستی که ما هر آینه راستگویانیم گفت یعقوب بلکه زینت داد

لکم انفسکم امراً فصبر جمیل عسی الله ان یأتینی بهم جمیعاً انه هو العلیم الحکیم و

برای شما نفسهای شما کاری را پس صبر نیکوست شاید خدا اینکه بیاورد بمن ایشان را همه بدرستی که اوست دانای درستکار و

تولی عنهم وقال یا اسفی علی یوسف وابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم قالوا تالله تفتؤ

رو گردانید از ایشان و گفت ای اندوه من بر فراق یوسف و سفید شد چشمهای او از اندوه پس او پر بود از خشم فرزندان گفتند قسم بخدا که همیشه باشی

تذکر یوسف حتی تکون حرضاً او تکون من الهالکین قال انما اشکو بثی وحزنی الی الله

که بناله یاد کنی یوسف را تا بشوی بیمار مشرف بموت یا باشی از هلاك شدگان گفت جز این نیست که شکوه کنم اندوه خود را بسوی خدا

واعلم من الله ما لا تعلمون یا بنی اذهبوا فتحسسوا من یوسف واخیه ولا تیأسوا من

و میدانم از خدا آنچه نمیدانید ای فرزندان من بروید پس تفحص کنید از یوسف و برادرش و نا امید مشوید از

روح الله انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون فلما دخلوا علیه قالوا یا ایها العزیز

رحمت خدا بدرستی که نا امید نمیشود از رحمت خدا مگر گروه کافران پس هنگامیکه داخل شدند بر او گفتند ای عزیز

مسنا واهلنا الضر وجئنا ببضاعة مزجاة فاوف لنا الکیل وتصدق علینا ان الله یجزی

رسید ما را و اهل ما را فقر و آوردیم متاعی اندك پس تمام کن برای ما کیل را و تصدق کن بر ما بدرستیکه خدا جزا میدهد

الْمُتَصَدِّقِينَ قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَافَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَاَخِيهِ اِذْ اَنْتُمْ جَاهِلُونَ قَالُوٓا ءَاِنَّكَ
تصدق کنندکان را کفت یوسف آیا دانستید نه‌چه کردید بیوسف و برادراو وقتی که شمابودید جاهلان کفتند آیا توئی
لَاَنْتَ يُوسُفُ قَالَ اَنَا يُوسُفُ وَهٰذَا اَخِي قَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَيْنَا اِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَاِنَّ اللّٰهَ لَا
البته یوسف کفت منم یوسف واین برادر من است به‌تحقیق منت نهاد برما بدرستی که هرکه بپرهیزد تاصبر کند پس بدرستیکه خدا
يُضِيعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِينَ قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَاِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ
ضایع نمیکند مزد نیکوکاران را کفتند قسم بخدا هرآینه به‌تحقیق برکزید خدا براو بدرستیکه مابودیم خطا کنندکان کفت یوسف هیچ سرزنشی نیست برشما
الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ وَهُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ اِذْهَبُوا بِقَمِيصِي هٰذَا فَاَلْقُوهُ عَلٰى وَجْهِ اَبِي
امروز بیامرزد خدا مرشمارا واومهربان‌تر مهربانان است ببرید پیراهن مرا این را پس بیندازید انرا برروی پدرم
يَأْتِ بَصِيرًا وَاْتُونِي بِاَهْلِكُمْ اَجْمَعِينَ وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ اَبُوهُمْ اِنِّي لَاَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ
تاباز کردد بینا وبیارید کسان خودرا همه وهنکامیکه جدا شد کاروان کفت پدرایشان بدرستیکه من میابم بوی یوسف را
لَوْلَا اَنْ تُفَنِّدُونِ قَالُوا تَاللّٰهِ اِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ فَلَمَّا اَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ اَلْقٰيهُ عَلٰى وَجْهِهِ
اکر مرا به‌نقصان عقل نسبت مکنید کفتند قسم بخدا بدرستیکه توهرآینه درکمراهی دیرینهٔ پس هنکامی‌که آمد بشیر انداخت پیرهن رابرروی او
فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ اِنِّي اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَالَا تَعْلَمُونَ قَالُوا يَا اَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا
پس کردید بینا کفت آیانکفتم مرشمارا بدرستیکه من میدانم ازخدا انچه شما نمیدانید کفتند ای پدرما طلب آمرزش کن برای ما
ذُنُوبَنَا اِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ قَالَ سَوْفَ اَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي اِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ فَلَمَّا دَخَلُوا
کناهان مارا بدرستیکه مابودیم کناهکاران کفت یعقوب بزودی استغفار کنم برای شما از پروردکار خود بدرستیکه او آمرزنده مهربان است پس چون داخل شدند
عَلٰى يُوسُفَ آوٰى اِلَيْهِ اَبَوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ آمِنِينَ وَرَفَعَ اَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ
بریوسف جای داد نزدخود پدرومادرخودرا و کفت داخل شوید بشهرمصر اکرخواهد خدا ایمنان وبرداشت پدر ومادر خودرا برتخت
وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا اَبَتِ هٰذَا تَاْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ اَحْسَنَ بِي اِذْ
وبروی درافتادند او راسجده کنان وکفت ای پدرمن این است تعبیر خواب من ازپیش بتحقیق کردانید انراپروردکار من راست وبه‌تحقیق نیکوئی کردبمن چون
اَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ اَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ اِخْوَتِي اِنَّ رَبِّي
بیرون آورد مرا اززندان وآورد شمارا ازبادیه ازبعد آنکه فسادکرد شیطان میان من ومیان برادران من بدرستیکه پروردکار من
لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ اِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَاْوِيلِ الْاَحَادِيثِ
لطف کننده است هرکه راميخواهد بدرستیکه اوست دانای درستکار پروردکارا به‌تحقیق دادی مرا ازسرشاهی ودرآموختی مرا ازتعبیر خوابها
فَاطِرَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ اَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَاَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ
آفریننده آسمانها و زمین تودوست منی دردنیا وآخرت بمیران مرامسلمان وبرسان مرا به‌نیکوکاران

قوله تعالی ارجعوا الی ابیکم الایة . این حکایت قول بعضی برادران است که بایکدیگر گفتند عندانکه رای میزدند ومناجات میکردند یکی ازایشان گفت چون حال چنین است بازگردید وبانزدیك پدرشوید وبگوئید که پسرت یعنی ابن یامین دزدی کرد یعنی صاع ملك بدزدید و عبدالله عباس وضحاك درشاذ خواندند سرق بتشدید علی المجهول ای نسب الی السرقة اورا دزد کردند وبراو تهمت دزدی نهادند واز بعضی قراء شاذ روایت کردند که او خواند ابنك سرق علی المجهول والتخفیف پسرت را بدزدیدند وماگواهی نداریم الا بانچه دانستیم یعنی ماگواهی نمیدهیم الا بر دانسته اینقول محمد بن اسحاق است ابن زید گفت پدرایشان را گفت چه دانستند که دزد را به‌بندگی باید گرفتن ، و

ماشهدنا الا بما علمنا . گفتند این ماگفتیم ولیکن دراین گواهی ندادیم الا بانچه دانستیم من استرقاق السارق . وماکنا للغیب حافظین . وماغیب یاد نداشتیم که باید گفتن که او دزدی کرد یا بدروغ باید گفتن که حکم دزد آن است که او را بنده گیرند و بعضی دگر گفتند معنی آن است که ما این گواهی برظاهر حال میدهیم وغیب خدای داند ما حافظ نه‌ایم قولی دگر از عبدالله عباس آنست که مراد بغیب شب است یعنی مگر بشب کرده باشد وماندیدیم وغیب بلغت حمیر شب باشد قتاده ومجاهد گفتند که ما ندانستیم که کاری چنین پیش خواهد آمدن وانچه گفتیم . نحفظ اخانا . آن خواستیم که او را نگاه داریم از انچه بما تعلق دارد وجهد کنیم وشفقت بریم اما انچه در دست ما نباشد چه توانیم کردن دیگر آنست که ما ندانستیم که باین پسر هم مصاب خواهی شد چنانکه بیوسف وگواهی خبر باشد از مشاهدهٔ اقراری یا حالی یا معلومی از دلیل چون گواهی ما بر الهیت خدا وتوحید وعدل او وحسن ومجاهد وقتاده گفتند معنی آنست که ما ندانستیم که پسرت دزدی خواهد کردن درکلام حذفی واختصاری هست وآن آن است که : فخرجوا من مصر ورجعوا الی ابیهم واخبروه بامر ابن یامین والسرقة فانکر علیهم فقالوا ماشهدنا الا بما علمنا . ایشان از انجا برفتند وبانزدیك پدر شدند وپدر را خبر کردند از قصهٔ ابن یامین وصاع وانچه رفته بود پدر گفت همانا نه چنین باشد ایشان گفتند ما گواهی از علم دادیم وماغیب ندانیم وندانستیم انگه بشاهد قول خود وصحت خبر خود گفتند . واسئل القریة التی کنا فیها . بپرس ازاین دیه که ما انجا بودیم یعنی اهل مصر علی حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه ولیکن این طریقه هرجای مطرد نبود مگر انجا که درکلام دلیل بود ولبسی وشبهتی نباشد ونه هرجای توان گفتن تا اگر گوئی جائنی زید وانکه دعوی کنی که غلام زید خواستم محال باشد . والعیر التی اقبلنا فیها . ونیز از اهل این کاروان پرس که ما با ایشان بودیم . وانا لصادقون . وما راستگوئیم در انچه میگوئیم وباتفاق مفسران مراد بقریه اینجا مصر است وقریه هرجای باشد مشتمل بر سرایها وخانها واشتقاق او من قریت الماء فی الحوض باشد اذا جمعته یعقوب ایشانرا باور نداشت از انچه با یوسف کرده بودند ودروغها گفته وخیانت ایشان ظاهر شده گفت . بل سولت لکم انفسکم . نه چنین است همانا بل سولت قتاده گفت زینت ودیگران گفتند سهلت بیاراست یا آسان کرد برشما نفس شما کاری یعنی گمان چنان است که این کاری است که شما انداخته یا خود نفس شما شمارا باین دعوت کرده واین کار مزین کرده درچشم شما ولیکن من چه توانم کردن وچاره من چه باشد مگر صبری نیکو ای شأنی وامری صبر جمیل کار من وتدبیر من جز صبری نیکو نیست یعنی صبر که درخلال آن جزع نبود انگه اندیشه کرد واندیشه‌اش صواب آمد گفت همانا غم من بغایت رسید چون بغایتش رسید نهایتش باشد . عسی الله ان یأتینی بهم جمیعاً . وامید است که خدای تعالی همه را بامن آورد وبرای آن بجمع گفت که یوسف راخواست وابن یامین وروبیل را که او نیز انجا مقام کرده بود تا پدر چه فرماید حیث قال فلن ابرح الارض یعنی ارض مصر من از این شهر نروم تا پدر مرا دستوری ندهد . حتی یأذن لی ابی الایة ، وتولی عنهم . از ایشان برگشت وروی درگردانید یعنی یعقوب وگفت یا اسفا ای اندوها واسف گفته‌اند خشم باشد واندوه وگفته‌اند سخت تر اندوهی باشد واین کلمه ومانند نحو یا اسفا ویا عجبا ویا ویلی ویا حسرتا همهٔ آنست که چیزها بان ندا میکنند ومیگویند بیا که این حال حال آن است که تو بیائی وجای تست واین کنایت باشد از شدت حال پنداری که او اندوه را ندا میکند و میگوید بیا که جای تست ووقت تست یقال اسف یأسف اسفا وتأسف تأسفا . وقوله وابیضت عیناه من الحزن . وسفید شد چشمهاء او از اندوه انکه درمعنی او خلاف کردند بیشتر مفسران گفتند معنی آن است که از غم واندوه وگریه نابینا شد وگروهی گفتند این کنایت است از طول انتظار چه نشاید که پیغمبر نابینا باشد وقول اول درست تر است برای انکه بان کلام برظاهر خود است وبرحقیقت خود فاما امتناع از انکه پیغمبر نابینا باشد اگر

ممتنع بود برای آن باشد که منفر بود و مرجع در آن منفر باشد یا نباشد باعادت است ممتنع نبود که در آن روزگار نابینا
منفر نبوده باشد پس منع کردن ازاین وجهی ندارد . فهو کظیم . او غم در دل میداشت وفرو میخورد و اظهار
نمیکرد و منه الکاظمین الغیظ ، خشم فرو می بردند و انفاذ نمی کردند باقدرت بر آن عطا گفت کظیم ای حزین مجاهد
گفت مکبود یعنی جگر را آفت رسیده از غم ضحاک گفت کمید من الکمد وهو الحزن قتاده گفت معنی آنست که غم در دل
میداشت و بزبان نمیگفت عبدالله عباس روایت کرد از رسول که او گفت هیچ امت را این ندادند که امت مرا از
استرجاع و گفتن انالله وانا الیه راجعون عند مصیبتی که برسد نه بینی که یعقوب عند این حال استرجاع نکرد و گفت یا
اسفی علی یوسف حسن بصری گفت میان انکه یوسف از پدر غائب شد تا آن روز که آن را دید هشتاد سال بود که در این
هشتاد سال چشم او از گریه نیاسود و اجفان او خشک نشد و بر همهٔ روی زمین از او گرامی تر نزد خدای تعالی نبود
فرزندان یعقوب عند آن گفتند ، تالله تفتؤ تذکر یوسف . ای لا تزال تذکر یوسف حرف نفی مضمر است برای انکه قسم را
لابد جواب باید جواب او یا نفی باشد یا اثبات اگر اثبات بود در او لام باشد یا ان و از این خالی نشاید که باشد نحو قولهم والله
لافعلن کذا او والله ان زیداً منطلق و نفی را لابد باشد از حرف نفی نحو والله لا اخرج و والله لن افعل کذا و والله مافعلت
چون جواب او از لام و ان خالی بود و در آیت لامحال گفتند باید تا حرف نفی مقدر باشد و نیز معنی چنین راه
میدهد و دلیل میکنند و مانند این در اشعار عرب بسیار است قال امرؤ القیس شعر . فقلت یمین الله ابرح قاعداً . ولو
قطعوا رأسی لدیک واوصالی . ای لا ابرح وقال آخر ، الیت اثقف منهم وذا الحسبه . ابدا فینظر عینه فی مالها ، ای
لا اثقف و قولهم مافتی ای مازال و یقال فتی یفتا فتی و فتوا و قال اوس بن حجر . فمافتیت خیل تثوب وتدعی . ویلحق
منها لاحق و یقطع . فمافتیت حتی کان غبارها . سرادق یوم ذی ریاح ترفع . واو اخوات کان باشد و عمل
او عمل کان باشد من رفع الاسم و نصب الخبر وقوله تذکر یوسف در جای خبر اوست والتقدیر لاتزال ذاکراً
یوسف حتی تکون حرضاً ای مریضاً عبدالله عباس گفت دنفاً لاغر مجاهد گفت مشرفاً علی الهلاک بمرگ
نزدیک شده قتاده گفت هرماً پیر گشته ربیع بن انس گفت پوست بر استخوان خشک شده ضحاک گفت بالیاً مدبراً
از لاغری پوسیده گشته کسائی گفت الحرض الذی لاخیر فیه اخفش گفت ذاهباً مورج گفت ذایباً فرا گفت
ضعیفاً لاحراک فیه حسن گفت کالشیء المدقوق المکسور کوفته و شکسته قتیبی گفت ساقطاً از پا افتاده و این
اقوال متقارب است از روی معنی و اصل حرض فساد الجسم والعقل باشد از حزن یا از عشق قال العرجی . انی
امرؤ لج بی حب فاعرضنی . حتی بلیت وحتی شفنی السقم . وقال امرؤ القیس شعر . اری المرء ذا الاذواد یصبح
محرضاً . کاحراض بکر فی الدیار مریض . و این لفظ را تثنیه و جمع و تأنیث نکنند لانه مصدر وضع موضع الاسم
حتی تکون حرضا خود را بحد هلاک رسانی یاخود هلاک شوی یعقوب عم عند این حال گفت مرا این باشما نیست
و من از شما باشما شکایت نمیکنم چه شکایت باشما شکوی الجریح الی الغربان والرخم باشد بل شکایت باخدای می کنم
و گفتند سبب این آن بود که یکروز همسایهٔ در نزدیک او شد اورا گفت ای یعقوب بس شکسته و درهم افتاده
می بینم تورا و تو بان پیری نه که چنین شوی گفت انچه خدا مرا بان مبتلا کرد از غم یوسف مرا باین حد رسانید
خدایتعالی جبرئیل را فرستاد و گفت با یعقوب بگو اتشکونی الی خلقی ای یعقوب شکایت من با بندگان من
میکنی گفت بار خدایا خطا کردم و توبه کردم از آن پس هر که از او پرسیدی که تورا چونست گفتی اشکوا
بثی وحزنی الی الله . و در خبر آورده اند که در این مدت یعقوب خانه ساخت و آن را بیت الاحزان نام کرد و
در آنجا رفت و باکس سخن نگفت و نخورد و نیاسود و گفتند چشم اورا آفت نبود بر هم نهاد گفت نیز نخواهم

تا پس از یوسف کسی را بینم در خبر می آید که روزی مردی یعقوب را گفت چشم تو بچه آفت چنین شد گفت
بگریه بر یوسف گفت پشت تو چرا چنین دو تا شد گفت بغم یوسف گفت از چه چنین درهم افتادی و خراب
شدی گفت بفراق یوسف خدای تعالی وحی کرد بدو گفت اتشکونی الی خلقی شکایت با بندگان من میکنی بعزت و جلال
من که این غم از تو کشف نکنم تا مرا نخوانی عند آن یعقوب عم گفت اشکو بثی وحزنی الی الله خدای تعالی وحی کرد
باو و گفت بعزت من که اگر مرده بودندی این فرزندان تو من ایشان را زنده میکردمی و باتو دادمی و سبب این
امتحان آن بود که روزی گوسفندی در سرای تو بکشتند درویشی آمد و چیزی خواست چیزیش ندادند و من
از همهٔ خلقان پیغمبران را دوستر میدارم پس درویشان را اکنون طعامی بساز و درویشان را بخوان تا بخورند
یعقوب عم طعامی بساخت و بفرمود تا منادی در شهر کردند که هر که امروز روزه دار است باید تا بخانه یعقوب
روزه گشاید جماعتی حاضر آمدند و طعام بخوردند خدای تعالی کشف آن محنت کرد وهب منبه و سدی
گفتند که چون یوسف ع در زندان بود جبرئیل بنزدیک او آمد و اورا گفت ایها الصدیق مرا میشناسی گفت
نه جز که روی نیکو می بینم و بوی خوش میابم گفت من روح الامین و رسول رب العالمینم جبرئیل یوسف
گفت چون آمدی باین جای گناه کاران وانت اطیب الاطیبین ورأس المقربین و رسول رب العالمین جبرئیل
گفت تو نمیدانی که خدای تعالی جایها بمردان پاک کند و هر آن زمین که شما در انجا باشید بهترین زمینها باشد و خدای
تعالی این زندان و پیرامن او پاک کرد بحصول تو در وی ای سید پاکیزگان و پسر صالحان و مخلصان یوسف گفت
یا جبرئیل مرا چگونه بنام صدیقان میخوانی و مرا از جملهٔ پاکیزگان و مخلصان می شماری و من در جای گناه کاران
گرفتارم و بقهر مفسدان در زندانم گفت برای انکه تو مخالفت هوای نفس کردی و فرمان انکه تورا بامعصیت خواند
نکردی برای آن نام تو در جریدهٔ صدیقان نوشتند و تورا از جملهٔ مخلصان شمردند و درجهٔ پدرانت ارزانی داشتند گفت
ای روح الامین خبر یعقوب چه داری گفت خدای اورا صبری نیکو داد بر مفارقت تو و اورا ابتلا کرده است بحزن و
اندوه تو فهو کظیم او دلی دارد غمگین گفت ای جبرئیل حزن او بچه حد است گفت هفتاد چندان که مادری را باشد که
فرزندش بمیرد گفت یا جبرئیل چه مزد است اورا گفت مزد صد شهید گفت مرا ملاقات خواهد بود با او گفت آری
یوسف گفت لا ابالی بعد ذلک بما یصیبنی ، پس از این بار باک نگیرم بهر چه بمن رسد و دل خوش شد ، قوله انما اشکو بثی . شکایت و
شکوی وصف آن باشد که آدمی یابد از بلیت و بث حزنی و اندوهی باشد که خداوندش بر کتمان او صبر ندارد تا آن را باز گوید
و پراکند و اصل بث تفریق باشد یقال بث الشی اذا فرقه بثاً انکه نام بث که تفریق است بر این حزین نهادند تا گفتند
ابثه در جای احزنه کما قال ذو الرمه شعر . وقفت علی ربع لمیة ناقتی . فمازلت ابکی عنده واخاطبه . واسقیه حتی کاد مما
ابثه . یکلمنی احجاره و ملاعبه . حسن بصری گفت بثی ای حاجتی حاجت من محمد بن جریر گفت یعنی انچه
من در اویم . واعلم من الله مالا تعلمون . و من از خدای آن دانم که شما ندانید عبدالله عباس گفت معنی آنست که
من دانم که خواب یوسف درست است و بس بر نیاید تا من و شما اورا سجده کنیم بعضی دگر گفتند مراد آن بود که
من دانسته ام که یوسف زنده است انکه خلاف کردند که از کجا گفت بعضی گفتند بالهام الله خدای در دل او انداخت
و بعضی گفتند خدای اعلام کرد اورا و بعضی گفتند او ملک الموت در خواب دید گفت جان یوسف برداشتی گفت
لا والله وهو فی الاحیاء لا والله او زنده است بعضی دگر گفتند از آنجا گفت که روزی گرگی بیامد بر او سلام کرد و
او با او سخن گفت یعقوب اورا گفت شما آنید که قرة العین مرا و میوهٔ دل مرا بخوردید گفت لا والله ای یعقوب تو
ندانسته که گوشت پیغمبران و پیغمبرزادگان بر ما حرام است اما سؤال سائل که شاید یعقوب عم این جزع و تهالك

کند و ترك صبر و تماسك کند و از نشان انبیاء علیهم السلام آنست که صبر کنند و جزع نکنند که جزع کار سخیفان باشد
گوئیم یعقوب را در کار یوسف واقعه عجب افتاد و محنتی غریب اول آنکه خدای تعالی اورا چون یوسف فرزندی داد
من احسن الناس واجملهم خلقاً و خلقاً واکملهم فضلاً و علماً و ادباً و عفافاً و در این جمله از پیش او ببردند و حوالت
کردند که مانده نیست او نداند که او زنده است تا امید دارد یا مرده است تا نومید شود و طمع بردارد و این صعبتر
حالی باشد که آدمی را باشد و یکی از ما قادر نباشد بر دفع غم و حزن و از آنجا منهی نیست از آن بل منهی از آن وجه کردن
و جامه دریدن و روی خراشیدن و طپانچه بر روی زدن باشد و آنکه بزبان چیزی گویند که روا نباشد و از آنجا گفت
رسول ع چون پسرش ابراهیم با جوار رحمت ایزدی شد و او میگریست و میگفت العین تدمع والقلب یخشع ولا اقول
ما یسخط الرب با آنکه یعقوب ع اندکی پیدا کرد از بسیاری که در دل داشت و اظهار نکرد دگر آنکه صبر کردن بر
مصیبت و حزن پنهان داشتن از مندوبات ست واجب نیست و پیغمبران علیهم السلام از مندوبات بسیاری بجای آرند
و بسیاری رها کنند و بر ایشان لومی و ذمی و عقابی نبود آنکه یعقوب ع پسران را گفت . یا بنیّ اذهبوا فتحسسوا .
من یوسف واخیه ای پسران من بروید و خبر یوسف و برادرش بجوئید و بپرسید و تفحص کنید و تحسس تفعل
باشد از حس یقال تحسس و تجسس و تبحث و تفحص اذا تطلب پس تحسس طلب چیزی بحاسه باشد و این لفظ برای
مبالغت باشد در طلب ، ولا تیأسوا من روح الله ، نومید مشوید از رحمت خدای و راحت او والروح الفرح
و آن نعمتی باشد مقرون بلذت واصل واشتقاق او من الریح التی فیها الراحة از بادی باشد که در او راحتی بود . انه
لا ییئس من روح الله الا القوم الکافرون ، چه آیس و نومید نشوند از رحمت خدا الا گروه کافران و این آیت
دلیل میکند بر آنکه فاسق از رحمت خدا نومید نباشد والا آیت از فایده بشود . فلما دخلوا علیه ، در کلام
حذفی و اختصاری هست و آن آنستکه فامتثلوا امره وخرجوا الی مصر قاصدین لیوسف . آنچه پدر گفت
بجای آوردند و روی بمصر نهادند بنزد یوسف چون در پیش شدند اورا خطاب چنین کردند که . ایها العزیز
ای عزیز مصر مسنا واهلنا الضر . مارا سختی و تنگی رسیده است و ضر لفظی است مستعمل در جای رنج و
بیماری و قحط و درویشی والضر خلاف النفع والضر خلاف النعمة . وجئنا ببضاعة مزجاة ، و بضاعت
آورده ایم اندك بدو اصل مزجات مفعله باشد من الازجاء وهو السوق قال الله . الم تران ان الله یزجی سحاباً
ای یسوق قال الشاعر . وهبت الریح من تلقاء ذی ارك . . تزجی مع اللیل من صرادها صرما . وقال آخر
. وحاجة غیر مزجاة من الحاج . و معنی آن است که بضاعتی مردود که بدست آنکس که دهند بیندازد و دور کند و
بر انداز خویشتن مفسران چند قول گفتند در آنکه چه بود عبدالله عباس و سعید جبیر گفتند درم بد بود که کس نستدی
مگر بنقصان حسن و مجاهد و قتاده و ابراهیم و ابن زید گفتند یعنی اندك کلبی و مقاتل گفتند صنوبر بود و حبة
الخضراء حسن بصری گفت ماستینه بوده گفتند نعل و ادیم بود و گفتند پست مقل بود ضحاك گفت کاسد
که روان نباشد و گفته اند متاعی از آنچه بدویان را باشد و شبانان را از روغن گاو و پشم و موی
و این در جنب آنچه مردمان داشتند و بان طعام میخریدند چون ناچیزی بود . فاوف لنا الکیل . تمام بده مارا
کیل ایفا تمام بدادن باشد آنکه دانستند که باستحقاق نرسد گفتند . وتصدّق علینا . صدقه کن بر ما که خدای
تعالی مکافات کند صدقه دهندگان را حق تعالی در این آیت مارا حاجت خواستن بیاموخت تا اگر از خدای
خواهیم و اگر از مخلوق این شرط ادب بجای آریم اول مدح و ثنای مسئول فی قوله ایها العزیز آنکه شرح حال
خود و حکایت ضعف حال خود فی قوله مسنا واهلنا الضر دوم تحقیر آنچه هدیه برده باشند یا کرده باشند

از طاعت و عملی بقوله . وجئنا ببضاعة مزجاة . آنکه بنمود که از کریمان حاجت در خور ایشان باید خواست
چنانکه لایق کرم ایشان باشد بقوله فأوف لنا الکیل . آنکه بیان کرد که اعتراف باید آورد که آن بر سبیل
تفضل باشد دون استحقاق بقوله . وتصدّق علینا . آنکه بر سبیل ترغیب و تقریب تنجح حاجت ایشان
گفتند . ان الله یجزی المتصدقین وقوله وتصدق علینا . در او دو قول گفتند یکی آنکه نقصان سعر خواستند
برای آنکه صدقه بر ایشان حرام بود و این قول سعید جبیر است و سفیان و عیینه گفت در شرع ایشان صدقه
حلال بود پیغمبران را مجاهد گفت نشاید گفتن . اللهم تصدق علینا . برای آنکه بر صدقه توقع ثواب باشد
و درست آن است که بر حقیقت نشاید گفتن بر سبیل توسع و مجاز شاید گفتن بمعنی التفضل و بعضی دگر
گفتند معنی آن است که صدقه کن بر ما بآنکه برادر ما ابن یامین را با ما دهی و گفتند برای آن بر عموم گفتند . یجزی
المتصدقین . و نگفتند ان الله یجزیك که ندانستند که او مؤمن است و جزای عمل گوید قوله . قال هل
علمتم ما فعلتم بیوسف واخیه اذ انتم جاهلون ، چون کار بآنجا رسید یوسف ع خویشتن بر برادران اظهار
کرد و گفت ایشان را هل علمتم شما دانید تا چه کردید با یوسف و برادرش آنکه که جاهل بودید خلاف
کردند در آنکه سبب چه بود که یوسف ع اظهار کرد خود را بر برادران محمد بن اسحق گفت سبب آن بود که
چون برادران شرح حال خود دادند و ذکر بی برگی و سختی حال کردند و از پدر اورا رقت آمد و دلش تنگ
شد و گفت از پس این خود را پوشیده داشتن معنی ندارد ایشان را گفت . هل علمتم . شما دانید که با یوسف
و برادرش چه کردید کلبی گفت سبب آن بود که یوسف با ایشان گفت که مالك ابن الزعر گفت من در فلان سال غلامی را
یافتم در چاهی باین صفت و این صفت و اورا بچند درم بخریدم از قومش ایشان گفتند ایها الملك . غلام را ما فروختیم
یوسف را ع از آن خشم آمد و گفت اینان را ببرید و گردن بزنید چون خواستند تا ایشان را بکشند یهودا گفت
ایها الملك یعقوب را فرزندی بود نام او یوسف از او غایب شد امروز چند سال است تا از گریه نیاسوده است چندان
بگریست که چشمهاش تباه شد در بیت الاحزان رفته است و روی بدیوار کرده و با کس سخن نگوید و کس بر او
نشود و با کس انس نگیرد بفقدیك فرزند آن کرد چگونه باشد چون خبر قتل ده فرزند باو رسد چه کند هانا خویشتن را
هلاك کند آنکه گفتند ایها الملك اگر لابد مارا بخواهی کشتن این متاعك مارا پیش پدر ما فرست که او فلان جاست
عند آن حال اورا رحمت آمد و دلش رقیق شد و بگریست و ایشان را گفت هل علمتم ما فعلتم بیوسف واخیه . بعضی
دگر گفتند سبب آن بود که چون یوسف ع ابن یامین را باز گرفت و برادران با پیش پدر شدند و او با ایشان نبود دیکبارگی
رنجور شد چون خواستند تا باز گردند و با مصر شوند او نامه نوشت بیوسف من یعقوب اسرائیل الله بن اسحاق
ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله ام بدان ای ملك که ما اهل بیتیم که بلا موکل است بما امّا جدّ مارا ابراهیم نمرود
دست و پا ببست و باتش انداخت خدای تعالی آتش بر او برد و سلام کرد امّا پدر مارا دست و پای بستند تا
برای خدای تعالی قربان کنند و کارد بر گلوی او نهادند خدای تعالی فدا کرد اورا به کبش و مرا فرزندی
بود من احسن خلق الله واحبّ اولادی الیّ از همه جهان نیکوتر و از همه فرزندان بنزدیك من دوستر برادران
اورا از پیش من ببردند بامداد و نماز شام آمدند و پیرهنی خون آلود با پیش من آوردند و گفتند اورا گرگ بخورد
من در محنت او ماندم و بر او چندان بگریستم که چشمهاء من برفت و اورا برادر بود از مادر او من اورا بر
خویشتن باز گرفته بودم و غم آن فرزند با او میگذاردم هم برادران اورا از پیش من ببردند و باز آمدند
و گفتند او دزدی کرد و تو اورا از من باز گرفتی و ما اهل البیتیم که در میان ما دزدی نباشد و از فرزندان ما دزدی نیاید

اگر این فرزندك من بامن فرستی والا تورا دعائی کنم که بهفتم بطن از فرزندان تو برسد چون یوسف ع نامه برخواند
خویشتن را بر جای نتوانست داشتن تا بسیاری بگریست عندآن خویشتن را آشکار کرد بعضی دگر گفتند این برای آن
کرد که او بنیامین را گفت هیچ فرزندداری گفت سه پسر دارم گفت چه نام کردهٔ ایشانرا گفت مهتررا نام یوسف
کرده‌ام گفت چرا گفت برای انکه مرا برادری بود یوسف نام برادران اورا ببردند وهلاك کردند از دوستی او
فرزندرا نام یوسف کردم و دیگری را گرگ نام کردم گفت چرا گفت برای انکه حوالت کردند که اورا گرگ بخورد
وسئوم را خون نام کردم گفت چرا گفت برای انکه ایشان پیراهن خون آلود آوردند چون حوالت خون بر گرگ
کردند عندآن حال گفت اگر دگر باره اینان باز آیند من تورا بیش ازاین دربند ندارم جز که خویشتن را اظهار کنم
چون برادران باز آمدند وگفتند ایها العزیز مسنا واهلنا الضر او گفت هل علمتم مافعلتم بیوسف واخیه گفت شما
دانید که با یوسف و برادرش چه کردید در وقتی که جاهل بودید بعضی گفتند جاهل بودید و ندانستید که کاراو
بکجا رسید و بعضی دگر گفتند انکه گناه کردید که گناه کار همه جاهل بود برای انکه کار جاهلان کنند عبدالله عباس
گفت یعنی که شما کودك بودید که کودك جاهل بود حسن گفت برنا بودید و برنا جاهل بود لقوله صلی الله علیه وآله
وسلم . الشباب شعبة من الجنون . برنائی شاخی از دیوانگیست و درست آنست که او بفرمان خدای خود را پوشیده داشت
وبفرمان خدای اظهار کرد چه پیغمبران مانند این بفرمان خدای کنند اگر گویند چگونه گفت بیوسف واخیه چه
کردید بیوسف و برادرش وایشان با برادر یوسف هیچ نکردند هرچه کردند با یوسف کردند گوئیم ازاین چند
جوابست یکی انکه چون یوسف را از بر پدر ببردند و برادر را بفراق او ممتحن کردند که از برادران فرقت یوسف
ابن یامین را سخت آمد دیگران شادمانه شدند بان جواب دگر انکه چون حدیث صاع افتاد وصاع در بار ابن یامین
یافتند زبان دراز کردند واورا دشنام دادند وسفاهت کردند وگفتند ای بنی راحیل مارا از شما چند محنت خواهد
بودن جواب دگر آنست که چون ایشان برفتند یوسف ابن یامین را گفت اینان با تو چه کردند وچگونه بودند با تو
گفت همچنان دشمنی ومعادات که با تو کردند بامن هم از آن کردندی و پیوسته مرا جفا کردندی و دشنام دادندی و
اگر تمکین یافتندی از من بامن همان کردندی که با تو چون یوسف ع این بگفت ایشان بگفتند . ائنك لانت یوسف .
ابن کثیر خواند انك لانت علی الخبر بیك الف بر وجه خبر وباقی قراء بدو الف خواندند بر وجه استفهام خلاف
کردند در انکه برادران عندآن حال اورا چگونه بشناختند ضحاك گفت از عبدالله عباس که یوسف ع مبرقع بودی
چون بیرون آمدی از فرط جمال وصیانت وسیاست ملك چون این بگفت برقع از روی بر گرفت ایشان در نگریدند
اورا بشناختند بعضی دگر گفتند یوسف ع چون بخندیدی از برق دندانهای او نوری پیدا شدی این بگفت وباز
خندید برق دندانهای اورا بشناختند روایتی دگر از عبدالله عباس آنست که یوسف برسر علامتی داشت وهمچنین
یعقوب واسحاق وساره ویوسف ع این بگفت وتاج از سر بنهاد ایشان در نگریدند آن علامت را دیدند اورا باز
شناختند گفتند ، ائنك لانت یوسف . تو یوسفی گفت من یوسفم واین برادر من است ، قدمن الله علینا ،
خدای منت نهاد برما بانکه جمع کرد میان ما از آن پس که شما تفریق کردید واصل المنة القطع من قوله تعالی لهم اجر
غیر ممنون ای غیر مقطوع ومن الله علیه ای انعم علیه نعمةً قطعه عن الشدة ومن فلان علی فلان بصنعته ای قطعه عن
شکرها والمنون الموت لانه یقطع الحی عن تصرف الاحیاء انه من یتق ویصبرها ضمیر شان وکاراست یعنی شأن
وکار مبین آمد که هر کس که او متقی باشد واز معاصی بپرهیزد وواجبات بگذارد وصبر کند از محارم ، فان الله لا یضیع
اجر المحسنین . خدای تعالی رنج نیکوکاران ضایع نکند ومزد ایشان بدهد اگر گویند نه چون جزاء شرط جمله آید

لابد باید که در او ضمیری باشد عاید با جمله شرطی گوئیم لابد باید اما بلفظ واما بمعنی واینجا اگر چه در لفظ نیست در
معنی هست ومعنی آن است که انه من یتق ویصبر فانه یحسن والله لا یضیع اجر المحسنین او انه من یتق ویصبر فان الله
لا یضیع اجر المحسنین لانه یحسن ایشان چون اینحال دیدند واین شنیدند از پای درافتادند وگفتند تالله لقد
آثرك الله علینا . بخدای که خدا تورا برگزید برما بانواع خصال خیر از علم وعقل وفضل وحلم وحسن وملك
. وان کنا لخاطئین . وما مخطی بوده‌ایم وخطا کننده ان مخففه است از مثقله واین لام ملازم باشد با خبر او وتقدیر
آنست که . وما کنا الا خاطئین . یقال خطأ یخطأ خطأ وخطأ واخطا یخطی اخطاءً بمعنی واحد وبعضی اهل
لغت فرق کردند وگفتند اخطا اذا لم یتعمد وخطی اذا تعمد قال الشاعر . وان مهاجرین یکتفاه عدا . بیدلقد
خطیا وخانا . عبدالله عباس را گفتند چرا گفتند ایشان . وانکنا لخاطئین . وایشان آن بقصد کردند گفت
اخطاوا الحق وان تعمدوا اگرچه فعل بقصد از حق بخطی تجاوز کردند وهر کس که او گناهی کند ره صلاح و
صواب خطا کرده باشد یوسف ع حلم کاربست وگفت ، لاتثریب علیکم الیوم . امروز برشما سرزنش نیست و
آن گناه باروی شما نمی آرم وتثریب ملامت وسرزنش باشد واین لغت اهل حجاز است واز انجاست قول رسول
صلی الله علیه وآله وسلم . اذا زنت امة احدکم فلیجلدها ولا تثریب لها ای لا تعییرلها . گفت چون پرستاری یکی از شما
زنا کند باید تا بتازیانه‌اش بزنند وسرزنش نکنند . یغفر الله لکم . انگه باین رها نکرد تا دعا کرد ایشانرا وگفت
خدای بیامرزد شمارا لفظ خبر است ومعنی دعا ، وهو ارحم الراحمین . او رحیم تر از همهٔ رحیمان است عطا
روایت کرد از عبدالله عباس که او گفت که روز فتح مکه حلقهٔ در خانه بدست گرفت ومردم مکه بان خانه پناه
داده بودند رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت ، الحمد لله الذی صدق وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده
انگه گفت ای اهل مکه که مرا رنجانیده وتکذیب کرده‌اید واز زاد وبوم خود بیرون کرده‌اید چه گمان
میبرید بمن که باشما خواهم کردن گفتند گمان خیر میبریم بتو . اخ کریم وابن اخ کریم ، تو برادر کریمی
وپسر برادر کریمی وامروز قادری ومالکی دست قدرت تراست رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفت من
امروز همان خواهم کردن که برادرم یوسف کرد وگفت . لاتثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم وهو ارحم الراحمین
سدی گفت چون یوسف ع خویشتن را برایشان اظهار کرد اول حدیث این کرد که گفت پدرم چون است
گفتند چشمهایش برفته است پیرهن از بر برکشید وگفت . اذهبوا بقمیصی هذا . پیرهن مرا ببرید وبروی
پدرم افکنید تا بینا شود وآنانکه گفتند یعقوب ع نابینا نشد وان کنایت است از طول انتظار گفت . یأت بصیراً
. معنی آن است که یرجع قریر العین پس از انکه سخین العین بود قریر العین شد وچشمش بامید دیدار او روشن
شد وآنانکه . وابیضت عیناه . برعمی حمل کردند گفتند . یأت بصیراً . معنی آن است که بعد بصیر وبینا شود
ضحاك گفت آن پیراهن از جامهٔ بهشت بود مجاهد گفت یوسف ع دانست که به پیرهن چشم رفته باز ندهند ولیکن
آن پیرهن جبرئیل ع از بهشت آورد آن روز که ابراهیم را باتش انداختند واورا بند وغل نهادند چون خدای
تعالی آتش براو برد وسلام کرد جبرئیل ع آمد واورا از بهشت آن پیرهن آورد ابراهیم بمیراث باسحق رها کرد
واسحق بیعقوب ویعقوب درمیان تعویذی نهاد وبرگردن یوسف ع بست چون برادران اورا بچاه انداختند
پیرهن از او برکشیدند وبخون ملطخ کردند واورا برهنه بچاه افکندند جبرئیل ع آمد وآن تعویذ بشکافت
وآن پیرهن بگرفت ودر یوسف پوشانید چون یوسف خواست که پدر را بشارت دهد جبرئیل گفت که این
پیرهن باو فرست که از او بوی بهشت میاید بر هیچ بیمار ومبتلا وممتحن نیاید الا که شفا یابد وگفتند برای

آن گفت . اذهبوا بقمیصی . که سبب محنت اول از پیرهن بود انکه که پیرهن خون آلود آوردند ویعقوب ؑ را
گفت تا راحت هم از انجا باشد که محنت بود . وأتونی باهلکم اجمعین ، واهل خود را جمله بمن آرید واجمعین نصب او
بر حال است . ولما فصلت العیر . چون کاروان بر گرفت وفصل قطع باشد واو خلاف وصل بود یعنی ، ولما
فارقت وخرجت من مصر . چون کاروان بگسست از انجا حق تعالی بادشمال را بفرمود اعنی فرشتگان بادرا تا
بوی پیرهن بر بودند وبمشام یعقوب رسانیدند در خبر است که چون کاروان از مصر بیرون آمد برادران یوسف
پیرهن بیفشاندند باد در آمد وبوی پیرهن بر بود وبیعقوب رسانید انکه خلاف کردند درانکه یوسف را بوئی
مخصوص بود بعضی گفتند یوسف را بوی مخصوص بود واین بعید نیست برای انکه بسیار مردمان متنعم باشند که اندام ایشان
بوی مخصوص بود که همه کس نیابند وبهری گفتند یوسف را بوئی بودی ولیکن جز یعقوب نشناختی مجاهد گفت بوی
بهشت میامد از پیرهن ویعقوب ؑ چون آن بوی بیافت بدانست که بوی پیرهن یوسف است برای انکه در آن وقت بوی
بهشت جز در آن پیرهن نبودی عبدالله عباس گفت میانهٔ یوسف ویعقوب چندان بود که میانه کوفه وبصره
حسن گفت میان ایشان هشت روزه راه بود بروایتی دیگر هم از عبدالله عباس که او گفت میان یوسف ویعقوب
بوادی کنعان بود از زمین فلسطین وگفته‌اند بزمین جزیرهٔ بود ویوسف بمصر بود ویعقوب ؑ که بوی پیراهن
یوسف بیافت مضطرب شد گفت بوی آشنایان می‌شنوم گفتند چه بوی می‌شنوی گفت بوئی میشنوم که اگر بگویم
مرا ملامت کنید گفتند آخر بگو گفت بوی یوسف میابم ، لولا ان تفندون . اگر نه انستی که شما مرا ملامت کنید
مجاهد گفت اگر نه آنستی که مرا سفیه خوانید عبدالله عباس گفت مرا جاهل خوانید ابن جریج گفت گوئید عقلت
برفته است سعید جبیر وسدّی وضحاك گفتند مرا بدروغ دارید ضحاك گفت مرا گوئید خرف گشته است ابو عمرو
علا گفت برمن زشتی کنید کسائی گفت مرا عاجز خوانید اخفش گفت مرا ملامت کنید واصل فند فساد باشد
من قول الشاعر ، الا سلیمان اذ قال الملیك له ، قم فی البریة فاحددها عن الفند . ای امنعها من الفساد وقال الشاعر
فی التفنید بمعنی اللوم . یا صاحبی دعا لومی وتفنیدی . فلیس مافات من امر بمردود . وقال جریر بن عطیه شعر . یاعاذ
لی دعا الملام واقصر ، طال الهوی واطلتما التفنیدا . ویقال افنده الدهر اذا افسده وقال ابن مقبل . دع الدهر
تفعل ما اراد فانه . اذا کلف الافناد بالناس افندا ، حاضران چون این بشنیدند گفتند . والله انك لفی ضلالك
القدیم . گفتند ضلال در آیت بمعنی محنت است یعنی تو هنوز در آن محنت قدیمی وگفته‌اند مراد بضلال در آیت
خروج است از ره صواب وایشان چنان اعتقاد کرده بودند که از فرط محنت بمنزلت ضلالت است برای
افراط را واین قول قتاده است وگفته‌اند این مقالت پسران او گفتند وبپرهن جماعتی دیگر آوردند در وقتی که
فرزندان یعقوب بکنعان بودند وهریك متقدم الوجود عرب علی التوسع والتشبیه قدیم خواند حسن گفت این
برای آن گفتند که پنداشتند که یوسف مانده نیست انکه او انچه میگوید نه از سر بصیرت میگوید پس زمانی بر نیامد
که مبشر در آمد وبشیر فعیل باشد بمعنی فاعل وبیشتر تکثیر فعل را باشد مژده دهنده در آمد وآن پیرهن در روی یعقوب
افکند خدای تعالی چشم بایعقوب داد عبدالله عباس گفت آن بشیر یهودا ابن یعقوب بود یهودا گفت آن پیرهن خون
آلود که سبب محنت یعقوب بود من بردم پیش او وان خبر گرگ خوردن من دادم اکنون این خبرهم من برم واین
بشارت ومژدگانی هم من دهم عبدالله عباس گفت که یهودا چون پیرهن بستد سر برهنه کرد وپای برهنه بتاختن
پیاده بیامد وکاروان را باز گذاشت واز زاد هفت نان داشت هنوز تمام نخورده بود که بیعقوب رسید وبشارت داد
جوبیر گفت از ضحاك از عبدالله عباس که آن مبشر مالك زعر بود در آمد وآن پیرهن پیش یعقوب انداخت بینا

شد وچشم باز کرد وآن ملامت کنندگان را گفت . الم اقل لکم انی اعلم من الله مالا تعلمون . نه من گفتم شما را که من از
خدای آن دانم که شما ندانید چه خوش مردمتردد را بین الیاس والطمع معلقا بین الباب والدار که نزدیك آن باشد که یأس
بر امید غالب شود دهمی با تیؤسانی بزند بشارت بسرعت ملاقات محبوب اشارت کند اگر چشم رفته باز آید چه عجب شعر ،
جاء البشیر مبشراً بقدومه . فملئت من قول البشیر سروراً . فکاننی یعقوب من فرح به . اذا عادمن شم القمیص بصیراً .
والله لو قنع البشیر بمهجتی . اعطیته ورایت ذاك یسیراً ، یحیی بن سلیم روایت کرد که یعقوب ؑ من اکرم خلق الله
بود پس ملك الموت دستوری خواست از خدای تعالی تا بزیارت یعقوب آید دستوری یافت چون بیامد یعقوب اورا
گفت یا ملك الموت بانخدای که تورا آفرید که بگو تا جان یوسف درمیان جانها قبض کردی گفت نه گفت من رنجور
ازانم که هیچ خبر ازاو نمیدانم گفت من تورا کلماتی بیاموزم که ببرکات آن ممکن بود که میان شما ملاقات شود
گفت بگوی ملك الموت گفت . یاذا المعروف الذی لا ینقطع ابداً ولا یحصیه غیرك . یعقوب ؑ آن شب این کلمات
بگفت هنوز صبح بر نیامده بود که مبشر آمد وپیرهن بروی افکند واو بینا شد ضحاك گفت چشمش باز آمد پس از
انکه نابینا بود وقوتش باز آمد پس ازانکه ضعیف شده بود وجوان شد پس ازانکه پیر شده بود شادمانه شد پس از
انکه دلتنگ بود روی در ایشان نهاد وگفت . الم اقل لکم انی اعلم من الله مالا تعلمون . قالوا یا ابانا استغفر لنا
ذنوبنا انا کنا خاطئین ، عند آن حال فرزندان تضرع کردند وگفتند ای پدر ما برای ما استغفار کن وآمرزش خواه که ما
خطا کردیم یعقوب ایشانرا وعدهٔ استغفار داد وگفت استغفار کنم برای شما وآمرزش خواهم از خدایتعالی اگر گویند
چرا چون از یعقوب استغفار خواستند وعده داد وگفت استغفار کنم وتوقف نمود ویوسف صاحب واقعه بود وتوقف
نکرد وگفت . لا تثریب علیکم الیوم . گوئیم ازاین دو جواب گفتند یکی انکه از کار جوانان تعجیل باشد واز کار
پیران تأنی جواب دیگر گفتند برای آن تأخیر کرد تا وقت سحر در آید برای انکه وقت سحر وقت استغفار باشد نه بینی
که خدایتعالی چند جا در قرآن استغفار بوقت سحر باز بست فی قوله . وبالاسحار هم یستغفرون والمستغفرین
بالأسحار . چون وقت سحر در آمد یعقوب ؑ ورد خود را بگذارد چون فارغ شد دست برداشت وگفت بار خدایا
مرا بیامرز بجزعی که بر یوسف کردم وفرزندان مرا بیامرز براسائتی که با یوسف کردند خدایتعالی وحی کرد باو
که من تورا وایشانرا بیامرزیدم راوی خبر گوید بمسجد رسول صلی الله علیه وآله وسلم میرفتم بحجرهٔ عبدالله مسعود
بگذشتم او میگفت . اللهم انك دعوتنی فاجبت وامرتنی فاطعت وهذا سحر فاغفر لی . اورا گفتم یا ابن مسعود
سحر را چه تخصیص است گفت وقت اجابت دعا باشد نه بینی که یعقوب ؑ پسرانش را وعده بسحر داد فی قوله . سوف
استغفر لکم ربی ، عبدالله عباس روایت کرد از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که او گفت وعده ایشان بشب آدینه
داد وهب گفت بیست واند سال هر شب آدینه برای ایشان آمرزش میخواست عطاء خراسانی گفت حاجت
از جوانان خواستن اولی‌تر باشد که از پیران نه بینی که یوسف ؑ باول وهلت برادران را گفت ، لا تثریب علیکم الیوم
یغفر الله لکم ، ویعقوب ؑ گفت . سوف استغفر لکم ربی ، شعبی گفت برای آن توقف کرد تا بداند که یوسف از
ایشان راضی هست یا نه در خبر است که چون مبشر بشارت داد یعقوب را بحیات یوسف یعقوب گفت چونست او
گفت ملك مصر است گفت ملك را چه خواهم کردن بر چه دین است گفتند بر دین اسلام گفت نعمت تمام آن است
یوسف ؑ بر دست مبشر هرساز وعدّت که ایشان را در کار بایست بفرستاد ودویست راحله بجارده وپیغام فرستاد
بیعقوب که بیار اهلت را یعقوب برگ بکرد وروی بمصر نهاد با جملهٔ اهل بیت وخود چون بنزدیك رسیدند یوسف ؑ
پادشاه را گفت که یوسف نایب او بود گفت مرا پدری است که او پیغمبر خداست وپیغمبر زاده است وپدران من

پیغمبرانند واو از کنعان بدیدن من میاید توقع آنست که باستقبال آوائی ملك باچهارهزار مرد ازخواص خود
برنشست ویوسف بااهل مصر جمله باستقبال یعقوب رفتند یعقوب ؑ پیاده میرفت چون نگاه کرد یوسف را دید با
لشکر جهان واهل مصر درزی ملك یعقوب یهودارا گفت این فرعون مصراست گفت این پسر تست چون بیکدیگر
رسیدند یوسف خواست تاسلام کند بریعقوب یعقوب سبق برد وگفت . السلام علیك یامذهب الأحزان .
سلام برتوباد ای برندۀ اندوهان اگر گویند چرا یعقوب را گفتند بریوسف رو ویعقوب پدربود وپیربود اولیتر
آن بودی که یوسف بریعقوب رفتی جواب گفتند اگریوسف بریعقوب رفتی بیت الأحزان دیدی ودرویشی و
تنگدستی وبینوائی یوسف نیزازراحت برنج افتادی تنگدل شدی یعقوب را گفتند که تودیری است که دربندورنجی
بریوسف رو تاممالك وولایت بینی که کودکی طفل را ازبرتوبردند امروزپادشاه مصرش باتوخواهم دادن در
خبراست که چون خبرمنتشرشد بامدن یعقوب واستقبال اوراز لیخاپیرشده بود ونابیناودرویش وازیوسف جدا
مانده درغم یوسف کسی راشفاعت کرد تادست اوگرفت وبره یوسف برد وبنشاند هرگه که کوکبۀ پدید آمدی قایداو
گفتی برخیز که یوسف آمد او گفتی این نه یوسف است گفتی توچه دانی گفتی من بوی اوشناسم تاچندفوج بگذشت
راست که آن کوکبۀ پدید آمد که یوسف درآن میان بود اوآوازداد وگفت بوی یوسف می شنوم . انّی لاجد ریح
یوسف . مرا پیش برید اورا پیش بردند یوسف بنگرید ازدورزلیخارا بشناخت ازروی حرمت اسب بازداشت
واورا گفت زلیخاچونی گفت چنین که می بینی گفت آن مالت کجاشد گفت برفت وتلف شد گفت جمالت کجاشد
گفت درفراق تونیست شد گفت چشمت راچه کردی گفت ازگریه تباه شد گفت ملك نماند ومال نماند وجمال
نماند آن معنی که میگفتی ازمحبت هیچ مانده است گفت هرچه روزمیاید زیادتست انکه گفت . سبحان من جعل
العبید ملوکاً بطاعته وجعل الملوك عبیداً بمعصیته . سبحان آن خدای که بطاعت بندگانرا پادشاه گرداند وبمعصیت
پادشاهان را بنده گرداند یوسف ؑ گفت چه خواهی وچه آرزوکنی گفت انکه خدای را دعاکنی تاچشم من بامن
دهد تایکباردیگر جمال توبازبینم یوسف ؑ دعاکرد خدایتعالی جمال وجوانی وچشم باوداد واورا بنکاح بزنی کرد
وازاو دوفرزندش آمد نرینه . فلما دخلوا علی یوسف آوی الیه . حقتعالی حکایت ملاقات ایشان کرد گفت چون
درپیش یوسف شدند پدر ومادر را باخویشتن گرفت ای ضمّ ومراد بمادر باتفاق خاله است چه مادرش دراینوقت
برجای نبود وعرب عم راپدر گویند وخاله رامادر . وقال ادخلوا مصر انشاءالله آمنین . اگر گویند چگونه گفت
ایشانرا پس ازانکه درمصر رفته بودند . ادخلوا مصر انشاءالله آمنین بعدقوله فلما دخلوا علی یوسف . وچگونه استثنا
بمشیت درآورد بقوله انشاءالله واین درمستقبل شود دون ماضی ازان چند جواب گفتند یکی انکه این سخن انکه
گفت که هنوزبیرون بودند واوباستقبال رفته بود وآنرا دخول خواند ومعنی ملاقات وبعضی مفسران گفتنداستثنا
بمشیت ازاستغفاراست ودرکلام تقدیم وتأخیری هست وتقدیرآنست . قال سوف استغفر لکم ربی انشاءالله انه هو
الغفور الرحیم ، فلما دخلوا علی یوسف اوی الیه ابویه وقال ادخلوا مصر . بعضی دگر گفتند استثنا بمشیت واقعست
ازامن نه بردخول گفت برمصر شوید واگر خدای خواهد ایمن باشید عبدالله عباس گفت برای آن گفت آمنین که
ایشان پیش ازآن ازملوك مصر خائف بودند درمصر نیارستندی شدن الابجواز وقوله ابویه محمدبن اسحق گفت
مادرش بود وپدرش ودیگر مفسران گفتند پدروخاله بود چنانکه گفتیم چه مادراوراحیل بود واوبنفاس ابن یامین
فرمان یافت واورا ابن المشکل خواندند ویعقوب پس ازآن خواهراولیارا بزنی کرد وخدایتعالی اینجاخاله رامادر
خواند چنانکه عم راپدرخواند فی قوله . قالوا نعبد الهك واله ابائك ابراهیم واسمعیل واسحاق . حسن بصری

گفت خدایتعالی راحیل رازنده کرد تایوسف را سجده کرد تصدیقاً للرؤیا ورفع ابویه علی العرش یوسف ؑ برسریر
ملك بنشست وپدرراوخاله را برسریرنشانده است چون ایشان برسریربنشستند وگفتند سریربمیدان برده بودند
وجمله اهل مصر اززنان ومردان حاضربودند الی ماشاءالله چون ایشان برسریربنشستند جمله زنان ومردان اهل
مصرپیش او بسجده شدند وبرادران پیش سریراوبرپای ایستاده بودند بسجده شدند پدرومادر چون چنان دیدند
ایشان نیزبسجده شدند وذلك قوله تعالی . وخرّوا له سجداً ، خرّوا بروی درآمدن باشد السقوط علی الوجه
قال الله تعالی . فخرّ علیهم السقف من فوقهم ، وسجدّ جمع ساجدباشد ونصب او برحال است واصل سجود
خضوع باشد درلغت قال الشاعر . بجمع یضل البلق فی حجراته ۰ یری الاکم فیها سجداً للحوافر ، یوسف ؑ
گفت . هذا تأویل رؤیای من قبل قد جعلها ربی حقاً . گفت این تأویل آن خوابست که من دیدم پیش ازاین
خدایتعالی درست کردانرا یعقوب گفت یایوسف اینان که اند که تورا سجده کردند گفت اینان همه بندگان و
پرستاران منند همه را بخریده ام بطعام درایام قحط امروز ازکرامت دیدار تو همه را آزاد کردم درخبراست که
جبرئیل ؑ این قصه را بارسول صلی الله علیه وآله وسلم میگفت حضرت رسالت راعجب آمد ازکرم یوسف جبرئیل
برفت وبازآمد گفت خدایت سلام میرساند ومیگوید عجب میداری بعزّ عزّ من که فردای قیامت چندان شفاعت
دهم توراکه توگوئی حسبی حسبی مرابس مرابس وذلك قوله . واسوف یعطیك ربك فترضی . خلاف کردند
دروجه سجدۀ ایشان یوسف را بعضی گفتند سجده خدای رابود ویوسف جهة بود لجهة القبله ووجهی دگرانکه
سجده یوسف رابود وله کنایت است ازیوسف ولیکن سجده تعظیم بود نه سجدۀ عبادت چون فرشتگان آدم را و
این قول درست تراست برای انکه کنایة درله بایوسف کردن اولیتراست برای انکه کنایات جمله راجعست بااو دگر
انکه سجداً له گفت الیه نگفت وگفته اند درعهد ایشان ملوك را بروجه تحیت سجده کردندی چنانکه شاعر گفت
، فلما اتانا بعیدالکری . سجدناله ورفعناالعمادا . قال یاابت ، یوسف ؑ عندآن حال گفت یاپدر فراگفت یاابت
دراصل یاابه بها استراحت باید کرد انکه درحال وصل بتاکردند انکه بتاء تأنیث تشبیه کردند انکه بیاء اضافت
الی المتکلم یاابتی کردند انکه یابیفکندند وبکسره رهاکردند تادلیل کند بریاگفت پدرورا که این تأویل آن خوابست
که من پیش ازاین دیدم وآن آن بودکه ، انی رأیت احد عشر کوکباً . الآیة یازده ستاره یازده برادر بودند و
آفتاب وماه پدر ومادر اگر گویند چرا یعقوب ؑ متسلی نشد ازحزن واندوه بخواب یوسف وخواب پیغمبران
لامحال راست باشد گوئیم ازاین دوجواب است یکی انکه یوسف ؑ درآن وقت که این خواب دید کودك بود وهنوز
پیغمبرنبود برای آن اعتماد نداشت وجواب دگرآن است که یعقوب ؑ دانست که ملاقات خواهد بود ایشان را
ولیکن ازانکه ندانست که کی خواهد بودن ازطول مدت اندوهناك بود چنانکه اولیارا وانبیارا متیقن باشد بملاقات
درقیامت باانکه اندوهناك باشند بروفات اعزّه ازفرزندان وبرادران ، قد جعلها ربی حقاً .
خدایتعالی آنرا درست کرد ، وقد احسن بی اذا اخرجنی من السجن ، وبامن احسان کرد چون مرا اززندان
بیرون آورد درخبراست که چون یعقوب را ؑ بایوسف ملاقات افتاد گفت یایوسف بگو برادران باتوچه
کردند گفت ازمن چه پرسی که برادران بامن چه کردند ازمن آن بپرس که خدا بامن چه کرد گفت چه کرد ، وقد
احسن بی اذا اخرجنی من السجن وجاء بکم من البدو ، بامن نیکوئی کرد چون مرا اززندان بیرون آورد وشمارا
ازبیابان بنزدیك من آورد اهل اشارت گفتند یوسف ؑ گفت . اذا اخرجنی من السجن ولم یقل من الجب من
کرمه ، ازکرم گفت مرا اززندان بدرآورد ونگفت ازچاه بدرآورد تاتذکیر گناه برادران نباشد وتعبیر ایشان

پس ازانکه ایشان را عفو کرده بود بقوله . لاتثریب علیکم الیوم . و برای آن گفت . وجاء بکم من البدو . که
یعقوب و فرزندانش بدوی بودند واهل بادیه و گوسفنددار وطالب آب و گیاه . من بعد ان نزغ الشیطان بینی و
بین اخوتی . پس ازانکه شیطان میان من و برادرانم وحشت و فرقت افکند ودوستی تباه کردد والنزغ التحریش
بین الاثنین وافساد ما بینهما ومنه قوله واما ینزغنك من الشیطان نزغ ان ربی لطیف . یعنی لطیف تدبیراست
ولطف کننده ولطف آن بود که مکلف را بفعل واجب نزدیك گرداند وازقبایح دور کند وعالم است محکم کار
مفسران خلاف کردند در مدت غیبت یوسف ازیعقوب کلبی گفت شصت ودو سال بود سلمان پارسی
وعبدالله شداد گفتند چهل سال بود حسن بصری گفت هشتاد سال بود محمد بن اسحق گفت هشتده سال بود وعمر
یوسف ع صدو بیست سال بود واز زلیخا او راسه فرزند افراهیم و میشا و پسر و دختری نام او رحیمه که زن ایوب پیغمبر
بود ع وهب بن منبه گفت یعقوب و فرزندانش وخویشان او که بمصر آمدند هفتاد ودو کس بودند وانکه که
باموسی ازمصر بیرون شدند ششصدهزار وپانصد وهفتاد ودو مرد مقاتل بودند جز زنان وکودکان و
پیران وباز ماندکان وایشان که بازمانده بودند از کودکان وزنان وهزار هزار و دویست هزار بودند
جز آنان که گفتیم مقاتل بودند اهل تاریخ گفتند یعقوب پس ازانکه با مصر آمد واهل را با مصر آورد بیست وچهار سال
بماند در راحت وآسایش وخصب حال وهنات عیش وبعد از آن بمصر فرمان یافت چون وفاتش نزدیك رسید وصایت
کرد یوسف را که مرا بنزدیك پدر اسحاق بشام بر وانجا دفن کن یوسف همچنان کرد او را برد وآنجا دفن کرد وبا
مصر آمد سعید جبیر گفت یعقوب را در تابوتی از ساج نقل کردند تا بیت المقدس وچون تابوت او آنجا رسید همان روز
باتفاق برادرش عیص فرمان یافته بود هر دو را دریك گور نهادند وهر دو بهم زاده بودند وعمرشان صدو چهل و
هفت سال بود گفتند چون خدایتعالی یوسف را آنچه مراد وآرزوی او بود بداد وشمل ایشان جمع کرد وملك و
نعمت دنیا بر او تمام کرد اندیشه کرد دانست که آن نماند ولابد از آن مفارقت باید کردن تمنای بهشت کرد واندیشهٔ
آن گرفت نفسش آرزومندان بهشت شد تمناء مرگ کرد وهیچ پیغمبر پیش از او وپس از او تمنای مرگ نکردند گفت
. رب قد آتیتنی من الملك . من تبعیض راست اینجا بار خدایا مرا بدادی از ملك بهرهٔ تمام برای انکه همه ملك باو بداد
خدایتعالی . وعلمتنی من تأویل الأحادیث . ومرا بیاموختی تأویل خواب . فاطر السموات والأرض . یا
فاطر ای آفرینندهٔ آسمانها وزمین ، انت ولیّ فی الدنیا والأخرة . خداوندمنی وبمن اولیتری در دنیا وآخرت
، توفنی مسلماً . جان من بردار بر مسلمانی وآنانکه گفتند یوسف تمناء مرگ کرد ازاین آیت گفتند وگفتند در
آیت نیست برای انکه توفنی مسلماً دعا نیست بطلب مرگ دعاست باستد امت لطف وتوفیق که او بان بر ایمان
بایستد تا مرگ باو رسیدن . توفنی مسلماً . یعنی بار خدایا آن الطاف که من بان بر ایمان بمانم با من بیاپی دار ومسلماً
نصب بر حالست از مفعول ، والحقنی بالصالحین . ومرا بصالحان ونیکان برسان یعنی مرا با پدران خود حشر کن
وبپایه ودرجات ایشان برسان خدایتعالی او را بمصر وفات داد واو را در رود نیل دفن کردند در صندوقی از رخام
وسبب آن بود که چون فرمان خدای باو رسید مردمان مصر در او مناقشه کردند وهر کس گفتند بمحلهٔ خویش دفن
کنیم تا خیر وبرکت بما باشد در این معنی گفتگو بسیار کردند تا کار بانجا انجامید که میخواستند کارزار کنند باین سبب آخر
قرار دادند که او را در رود نیل دفن کنند آنجا که بخشش آب نیل بود تا آب بر او میرود وبهر محله میشود وبرکت و
خیر او بانجا میرساند تا مردم بر این معنی راست باشند بر این قرار دادند وهمچنین کردند انس مالك روایت کند که
چون کار یوسف ویعقوب وبرادران یوسف بمصر منتظم شد وشمل ایشان مجتمع شد مدتی بودند انکه برادران

یکروز گفتند بایکدیگر که ما میدانیم که چه کارها کرده ایم وچه گناهان کبائر ارتکاب کرده ایم گفتند همچنین است و
اگرچه یوسف ما را عفو کرد وپدر دل خوش کرد ماندانیم که خدای ما را عفو کرده است یا نه بیائید تا طلب عفو
خدای کنیم انکه بیکبار پیش پدر آمدند ویوسف ع پهلوی پدر نشسته بود وگفتند ای پدر ما را کاری افتاده است که
از آن سخت تر نباشد گفت آن چه کار است گفتند انچه ما با تو وبرادر کرده ایم واگرچه شما عفو کرده اید ما را ولیکن
ما را عفو شما سود ندارد اگر خدایتعالی ما را عفو نکند از خدای درخواهید تا ما را عفو کند چون عفو کرده باشد بوحی
معلوم شما کند تا چشم ما روشن شود ودل ما بیارامد یعقوب ع برخاست با یوسف ودر محراب ایستادند وفرزندان
دیگر در قفای ایشان ایستادند تا یعقوب دعا کرد وایشان آمین کردند اجابت نیامد تا بیست سال دعا کردند
صالح المرّی گفت تا بیست سال بر نیامد دعای ایشان را اجابت نیامد وایشان دلخوش نشدند واین طرفی است از
قصهٔ یوسف که بایات قرآن متعلق است والا از اخبار ولطائف وظرایف ونکات او بسیار است . قوله تعالی ،

ذَلِكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ اِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ اَجْمَعُوا اَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ وَمَا

این قصهٔ یوسف از اخبار غیب است وحی کردیم آن را بسوی تو ونه بودی تو نزد ایشان چون جمع کردند امر خود را وایشان مکر میکردند ونیستند

اَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ وَمَا تَسْئَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ

بسیاری از مردم واگر حریصی تو بگروندگان ونه میخواهی از ایشان بر تبلیغ رسالت هیچ مزدی نیست مگر پندی مر عالمیان را

وَكَاَيِّنْ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ وَمَا يُؤْمِنُ

وبسا از نشانهای قدرت در آسمانها وزمین وزمین که میگذرند معاندین بر آنها وایشان از آنها اعراض کنندگانند ونمیگروند

اَكْثَرُهُمْ بِاللّٰهِ اِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ اَفَاَمِنُوا اَنْ تَاْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ اَوْ تَاْتِيَهُمُ السَّاعَةُ

بیشتر ایشان بخدا وایشان مشرکانند آیا پس ایمن شدند که بیاید ایشان را پوشیدنی از عذاب خدا یا آید ایشان را قیامت

بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ قُلْ هٰذِهِ سَبِيلِي اَدْعُو اِلَى اللّٰهِ عَلٰى بَصِيرَةٍ اَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللّٰهِ

ناگاه وایشان نمیدانند بگو این راه من است که میخوانم مردم را بسوی خدا بر بینائی من وهر که پیروی کند مرا وپاك است خدا

وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَمَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ اِلَّا رِجَالًا نُوحِي اِلَيْهِمْ مِنْ اَهْلِ الْقُرٰى اَفَلَمْ

ونیستم من از مشرکان ونفرستادیم پیش از تو مگر مردانیرا که وحی کردیم بسوی ایشان از اهل قریهها آیا پس

يَسِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا

سیر نمی کنند در زمین پس بنگرند چگونه بود انجام آنها که از پیش ایشان بودند وهر آینه سرای آخرت بهتر است مر آنان را که پرهیز کردند

اَفَلَا تَعْقِلُونَ حَتّٰى اِذَا اسْتَيْاَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا اَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَ

آیا پس تعقل نمی کنند تا انکه نومید شدند پیغمبران وگمان کردند که ایشان به تحقیق دروغگو شدند آمد ایشان را یاری ما پس نجات دادیم هر کرا خواستیم و

لَا يُرَدُّ بَاْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِاُولِي الْاَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا

بازگردانیده نشود عذاب ما از گروه گناهکاران هر آینه به تحقیق هست در قصههای ایشان عبرت مر خداوندان خردها را نیست قرآن حدیث

يُفْتَرٰى وَلٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

دروغ ولیکن بود تصدیق آنچیزیکه بود پیش از ان وتفصیل هرچیزی وراهنماینده ورحمتی مر گروه گروندگان را

قوله تعالی ذلك من انباء الغیب الایة ، ذلك اشارت است بانچه رفت از حدیث یعقوب ویوسف وبرادران یوسف
ومن تبعیض راست انباء اخبار باشد واحدها نبأ . نوحیه الیك . که بتو وحی میکنیم والقا میکنیم بر تو وغیب
ذهاب چیزی باشد از چشم یعنی اخبار غایبات بر تو وحی میکنیم بر زبان جبرئیل انکه گفت . وماکنت لدیهم . و

تو بنزدیك ایشان نبودی چون ایشان اجماع کردند وعزم درست کردند وساز کار جمع کردند وبایوسف ع مکر
کردند تاانکه اورا درچاه افکندند یعنی این خبر که تو اهل کتاب را بگوی ومخبر بوجه خبر باشد وتو ایشانرا ندیدهٔ
وحاضر نبوده وکتب ناخوانده واز کسی ناشنیده ونگرفته دلیل کند که این از وحی کُفتی که بر تو وحی کرده‌اند تا
دلیل صدق تو کند در نبوّت . وماا کثر الناس ولو حرصت ، یعنی تو این ابلاغ جهد وافراغ وسع در دعوت برای
آن میکنی واظهار معجزات تاایشان ایمان آرند وحریصی بر ایمان ایشان واحوال ایشان ندانی انچه در دلها وضمائر ایشانست
وآنچه مال کار ایشان بآن شود تورا خبر میدهم تادل عزیز تو دربند نباشد ودل با ایشان رنجور نداری که بیشتر ایشان
ایمان نخواهند آورد واگرچه تو حریصی بر ایمان ایشان وگفته‌اند اشتقاق ناس از نوس است وهو الحرکه وحرص طلب
چیز باشد بغایت اجتهاد . وماتسئلهم علیه من اجر ، وتو ای محمد از ایشان مزدی نمیخواهی بر اداء رسالت تا
ایشان را صارف بود از اجابت دعوت وسؤال قول القائل لمن فوقه افعل او اسئلك ان تفعل واگر سؤال استخبار
باشد طلب خبر بود واجر جزاء عمل باشد بخیر وذکر حضور المعنی للنفس باشد این یاد کردی است برای جهانیان
که تاجهان باشد این بخوانند وبدانند وباز گویند انکه صفت غفلت وجهالت ایشان گفت اعنی کافران . وکأین
من آیة فی السموات والارض . بس آیت ودلیل وحجت وکم وکأین بامن استعمال کنند بیشتر واین من زیادت
باشد که در آسمانها وزمینهاست که این کافران بان میگذرند واز آن اعراض وعدول میکنند ودر آن اندیشه نمیکنند
آیات آسمان آفتاب وماه وستاره وسیر ودور ایشان علی وتیرة لاتختلف الحال فیها وآیات زمین انواع حیوان ونبات
واشجار وانوار وازهار وثمار وهر چیزی در وقت واوان خود حسن بصری گفت مراد بایات اهلاك امم ماضیه است
که ایشان از اندیشه در آن اعراض میکنند چنانکه گفت . وانکم لتمرون علیهم مصبحین وباللیل افلاتعقلون قوله
ومایؤمن اکثرهم بالله . وبیشتر ایشان بخدا ایمان نیارند الا وایشان مشرك باشند عبدالله عباس ومجاهد وقتاده
گفتند مراد بایات مشرکانند که ایشانرا گفتندی ، من خلق السموات والارض : آسمانها وزمین که آفرید گفتندی
خدای وچون گفتندی . من خلقکم لیقولن الله . شمارا که آفرید گویند خدای انکه باین اقرار که بزبان میگفتند
بت می پرستیدند ومیگفتند اینان انبازان خدایند وشفیعان ماند بنزدیك خدای . هؤلاء شفعاؤنا عندالله .
ومیگفتند . مانعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی ، ماایشانرا برای تقرب می پرستیم حسن بصری گفت مراد اهل
کتابند که گفتند ما بخدای میگرویم انکه بااو شرك آوردند جهودان گفتند عزیر بن الله ترسایان گفتند المسیح بن
الله عبدالله عباس گفت مراد بایت شرك ایشان است در تلبیه که مشرکان عرب در تلبیه لبیك لاشریك
لك الاشریك هولك تملکه وماملك . وطائفهٔ غطفان گفتندی ، تالله لولا انّ بکراً دونك . بنی غفار گفتند
وهم یلونك ویترك الناس ویفخرونك مازال منا مقبحاً یاتونك ، ولبیك جرهم چنین بودی . لبیك انّ
جرهماً عبادك الناس طرف وهم تلادك وهم قدیماً عمروا بلادك وقد یعادوا فیك من یعادك . وقریش در
لبیك گفتندی . لبیك حقاً حقاً تعبداً ورقاً . ولبیك غسّان وغطفان وهمدان چنین بودی ونیز لبیك
قضاعه وخدام وتلقین وبهرا . نحن عبادك الیمانی انا نحج ثنی علی التویق الناحی علی غد یغادی جئنا الیك غادی
خدایتعالی در لبیك زدن ایشان این آیت فرستاد . ومایؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون . یعنی فی التلبیة وگفتند
سبب نزول این آیت آن بود که چون مشرکان انچه پیش این آیت است بشنیدند گفتند ما ایمان داریم که خدای افریننده
این چیزهاست ولیکن اورا شریکانند عطا گفت آیت در دعا آمد که ایشان در رخا وامن وسعت وصحت خدای را
فراموش کردندی چون ایشان را رنجی ونکبتی پدید آمدی در دعا آویختندی ودر دعا گرفتندی چنانکه گفت وظنوا

انّهم احیط بهم دعوا الله مخلصین له الدّین وقوله واذا مسّ الانسان الضّرّ دعانا لجنبه الایه وقوله واذا مسّه
الشّر فذو دعاء وبعضی اهل معانی گفتند در آیت کان مقدّر است وتقدیر آنکه وما یؤمن اکثرهم الاّ بالله
والاّ قد کانوا مشرکین من قبل بیشترین ایشان ایمان نمی آرند والاّ پیش از آن مشرك بوده اند وگفتند
آیت در قصّهٔ دخان آمد واز آن بود که در ایّام قحط در مکّه دودی پدید آمد ایشان را . جزع کردند وگفتند
ربّنا اکشف عنّا العذاب انّا مؤمنون این ایمانشان بود وچون خدای تعالی کشف کرد بامر کفر شدند
بیانش قوله تعالی قال انّکم عائدون وچون چنین باشد لفظ ایمان در آیت مجاز بود ومراد اظهار ایمان بود
چنانکه گفت یا ایّها الّذین آمنوا آمنوا بالله ورسوله چون رینجمله بود آیت در شان منافقان باشد وآنچه رمّانی
گفت در آیت دلیل است بر آنکه کفر وایمان شاید تا مجتمع باشد در یك شخص در یك حال تا یك تن مؤمن
بود از وجهی وکافر بود از وجهی چنانکه اهل کتاب مؤمن بودند بموسی وکافر بودند بمحمّد علیه السلام
چنانکه یؤمنون ببعض الکتاب ویکفرون ببعض درست نیست بنزدیك ما برای آنکه ایمان بنزدیك ما
عبارت است از مجموع علومی که تا مجتمع نشود ایمانش نخوانند چون عقل که عبارت است از مجموع علومی که تا
مجتمع نشود عقلش نخوانند . چه اگر چنین بود هم مستحقّ عقاب ابد بود وهم مستحق ثواب ابد وجمع
بین الاستحقاقین علی وجه التأبید محال باشد پس مراد در آیت بایمان اظهار ایمان است آنکه حق تعالی
تخویف وتهدید کرد این کافران را گفت افامنوا ایمن شده اند اینان که با ایشان آید پوششی یعنی عذاب
عام که با ایشان برسد وجمله ایشان را باز پوشاند ومراد بغشیان اصابت است وقوله من عذاب الله من تبیین
راست او تاتیهم الساعة بغتةً ای فجاةً یا قیامت با ایشان آید ناگاه نصب او بر حال است وبغتةً وفلتةً وفجاةً
ناگاه باشد وقال الشاعر ولکنّهم یأتوا ولم ادر بغتة واقطع شیئٍ حین یعجزك البغت وحق تعالی قیامت را
برای آن ساعت نام نهاد وساعت نام آن وقت باشد که تو در او باشی ونیز عبارت بود از مدّت اندك از زمان
کساعة اللّیل والنّهار یا عبارتی باشد مبنی از قرب وسرعت او وتعجیل او در آمدن چنانکه گفت وماامر
السّاعة الاّ کلمح البصر او هو اقرب قوله قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة خطاب است بارسول صلّی الله
علیه وآله وسلّم وامر است بآنکه بگو که راه من این راه من است یعنی این دین مسلمانی راه من است
من بآن دعوت میکنم شما را بر بصیرت وعلم ویقین سبیلی . ابن زید گفت سنّتی ومنهاجی ربیع گفت دعوتی .
ضحّاك گفت دعوای . مقاتل گفت دینی نظیره قوله ادعُ الی سبیل ربّك ای الی دینه انا ومن اتّبعنی یعنی
دعوت با این دین من میکنم وآنان که بر دین وملّت منند هم چنین دعوت با بن دین کنند این قول کلبی است
وابن زید . وبعضی دگر گفتند معنی آن است که من بر هدایت وبصیرتم واتباع من نیز همچنین عبدالله عباس
گفت مراد صحابه رسولند که ایشان بر نیکوتر طریقه اند وفاضل تر هدایتی ومعدن علم بودند وکنز ایمان
ولشکر خدای رحمان وسبحان الله ومنزّه است خدای از آنکه باو شرك آرند آنکه گفت وما انا من المشرکین
اگر شما مشرکید من نیستم از جملهٔ ایشان آنکه حق تعالی بردّ بر آنان که گفتند خدای تعالی چرا پیغمبر از
بشر فرستاد وچرا پیغمبران او فرشتگان نبودند ونشاید که خدای تعالی رسالت دهد آدمی را گفت بگو ای
محمّد وما ارسلنا من قبلك مافرستادیم از پیش تو الاّ رجالاً الاّ مردانی را از جملهٔ آدمیان دون فرشتگان
من اهل القری از اهل شهرها دون اهل بادیه که مردمان شهرها عاقل تر وحلیم تر ومجرب تر باشند افلم یسیروا
فی الارض این کافران جاحدان در زمین نمیروند وسفر نمیکنند تا بنگرند عاقبت آنانکه پیش ایشان بودند
وهمان کردند که ایشان میکنند از کفر وتکذیب که ما با ایشان چه کردیم از عذاب واستیصال بانواع عذاب وبآن
اعتبار بر گیرند ولدار الاخرة خیرٌ وسرای بازپسین که سرای ثواب است بهتر باشد متّقیان را که اداء واجبات
کنند واز معاصی احتراز کنند افلا یعقلون خردندار ندایشان یا خرد کار نمیبندند اما قوله ولدار الاخرة اضافت

کرددارراباآخرت لاختلاف اللّفظین کقوله تعالی انّ هذا لهو الحقّ الیقین وقولهم عام الاوّل وبارحة الاولی
ویوم الخمیس وربیع الاخر واین جمله بمنزلت اضافة الشیٔ الی نفسه است جز که برای اختلاف لفظ روا
داشتندو مثله قول الشاعر شعر ولو اقوت (۱) علیك دیار عیش . عرفت الذّل عرفان الیقین این قول
ضعیف است مذهب درست آنست که بصریان گفتند بهیچوجه اضافت الشیٔ الی نفسه ولا اضافة الموصوف
الی صفته جایز نباشدو این چیز ها و امثال این بر تاویل حذف الموصوف واقامة الصّفة مقامه باشدو
کذلك یوم الجمعة و بارحة الاولی و جانب الغربی و دار الاخرة وصلوة الاولی و مسجد الجامع و بقلة
الحمقاء وانما هو علی تاویل یوم الصلوة الجمعه وبارحة ساعة الاولی و جانب مکان الغربی و دار حیاة
الاخرة و صلوة السّاعة الاولی و مسجد الوقت الجامع و بقلة حبّة الحمقاء وهم چنین اضافت با موصوفش
نشاید فامّا قولهم علیه سحق عمامة و جرد قطیفة واخلاق ثیاب وهل عندك جائیة خبر بر تاویل انفصال بود
اضافت بمعنی من والتقدیر سحق من عمامة وجرد من قطیفة و اخلاق من ثیاب کقولك خاتم فضّة و باب
ساج ای من فضة ومن ساج حتّی اذا استیئاس الرّسل تا نومید شدند رسولان و پیغامبران از ایمان ایشان
وظنّوا انّهم قد کذّبوا و گمان بردند که ایشان را تکذیب خواهند کردن و ابو جعفر مدینی خواند
بتخفیف کذبوا که با ایشان دروغ خواهند گفتن یعني در خبر دادن از خویشتن بایمان و ایمان ندارند
بل منافق باشند وقولی دگر گفتند فظنّوا یعنی امّتان پیغمبران گمان بردند که پیغمبران با ایشان دروغ
گفتند در آنچه وعده دادند ایشان را و گفتند از نزول عذاب بایشان . واین قول سعید جبیر است وعبدالله
عباس گفت بروایت ابن ابی ملیکه معنی آنست که وظنوا یعنی امتان گمان بردند که آنچه ایشان را وعده دادند
از نصر وفتح دروغ است وباایشان دروغ گفته اند ومثله قوله حتّی یقول الرّسول والّذین آمنوا معه متی
نصر الله این معانی برقول آنکس است که بتخفیف خواند . امّا قرائت جمله قرّاء که بتشدید خواندند معنی آنست
که وظنّوا انّهم قد کذّبوا ورسولان را گمان چنان بود که ایشان را دروغ دارند وتصدیق نکنند در آنچه
میگویند وگفتند که قرائت بتخفیف قرائت حضرت امیر المؤمنین علیّ بن ابیطالب است وامام زین العابدین
وامام محمّد باقر وامام جعفر صادق علیهم الصّلوة والسلام و زید بن علی و محمد بن عبدالله بن الحسین وعبدالله
عباس وعبدالله مسعود و ابیّ بن کعب وسعید جبیر وابو عبدالرّحمن السّلمی و عکرمه و ضحاك و علقمه و
مسروق و نخعی و محمد بن کعب القرظی و اعمش وطلحة بن مصرف جاءهم نصرنا بایشان آمد نصرت ما و
سیاق آیت دلیل قرائت تشدید میکند ولا یردّ باسنا عن القوم المجرمین وعذاب ما نگرداننداز گروه مجرمان
و گناهکاران و بر قرائت بتشدید ظنّ بمعنی علم باشد چون با پیغمبران مسند خواهد بودن و یاس با علم
اولیتر بود واین قول قتاده است بعضی دگر گفتند معنی آیت آن است بر تشدید قرائت تا
رسولان نومید شدند از کافران قوم خود و گمان بردند که آنان که بگرویده اند نیز برخواهند
گشت از استبطاء نصرت وظفر ومجاهد خواند فظنّوا انّهم قد کذّبوا یعنی ظننت الامم انّ الرّسل قد کذّبوا
بفتح الکاف والذّال والتّخفیف و وجهی دگر این قرائت را حتّی اذا استیئاس الرّسل من ایمان قومهم وظنّت
الرّسل ان قومهم قد کذّبوا وافتروا علی الله وبرین قول ظنّ بمعنی علم باشد جاءهم نصرنا یعني عند یاس و نومیدی
از نصرت بایشان آمد چنانکه یعقوب را علیه السلام عند اشرافه علی الیاس بشارت آمد بحیات یوسف ع
و آنکه ایشان را ملاقات خواهد بودن فنُنجی من نشاء برهانیم آنرا که خواهیم عاصم و ابن عامر
خواندند فنُجّی بضمّ نون و فتح یا علی وزن فعّل بر بناءِ ماضی علی مالم یسمّ فاعله برهانیدند
آنان را که خواستیم و باقی قرّاء خوانند فننجی بضم برهانیم آن‌را که خواهیم ازآنان که مستحق
نجات باشند بایمان ولا یردّ باسنا وعذاب ما کس نتواند گردانیدن از گروه کافران و گناهکاران

(۱) هکذا

از گروه کافران وگناه‌کاران . لقد کان فی قصصهم عبرة لاُولی الالباب . در قصه‌هاء این پیغمبران گذشته عبرتی
وعظتی وپندی هست خداوندان عقل را که عقل کار بندند واختیار خبر کنند وگفتند ضمیر راجع است با یعقوب
وفرزندان او یوسف وجزاو ۰ وماکان حدیثاً یفتری . این حدیثی نبوده است که فرا بافته اند ودروغ برنهاده اند
ولیکن این تصدیق وباور دارندهٔ آن است که پیش ازاو از کتابها ودراین کتاب تفصیل وگذارش هر چیزی که
مردمان را به آن حاجت باشد هست باانکه دراو نیز هدی است وآن بردو وجه محمول بود لطف و بیان و
رحمتی است نیز گروهی را که ایمان آرند وتخصیص کرد مؤمنان را بانکه قرآن لطف است وبیان کافر ومؤمنان را
برای انکه مؤمنان منتفع شدند دون کافران

سورة الرّعد . بدانکه این سوره مکی است برقول بیشتر مفسران وقتاده گفت مدنی است مگر یک آیت
وآن این آیت است . ولا یزال الذین کفروا تصیبهم بما صنعوا قارعة . ودراو ناسخ ومنسوخ نیست وچهل وسه
آیت است بعدد کوفیان وچهل وچهار بعدد مدنیان وپنج بعدد بصریان وهشتصد وپنجاه وپنج کلمه است وسه هزارو
پانصد و شش حرف است وروایت است از سعید جبیر از عبدالله عباس از ابی کعب که رسول ع گفت هر که این سورة رعد
بخواند خدای تعالی اورا بوزن هر ابری که آمد وخواهد آمد درنامهٔ اعمال ده حسنه بنویسد وروز قیامت از جمله
وفاداران بعهد باشد قوله تعالی

سورة الرّعد ثلث واربعون آیة وهی مکیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ
بنام خداوند بخشاینده مهربان

الٓمٓرٰ تِلْكَ اٰیَاتُ الْکِتَابِ وَالَّذِی اُنْزِلَ اِلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ لَا یُؤْمِنُونَ *
اینها آیات قرآن است وآن چیزیکه فرو فرستاده شد بسوی تو از پروردگار تو راست ولیکن بیشتر مردم نمیگروند
اَللهُ الَّذِی رَفَعَ السَّمٰوَاتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوٰی عَلَی الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ کُلٌّ یَجْرِی
خدائیکه برافراشت آسمانها را بی ستونی که به بینید آنرا پس قصد کرد براستوا برآفریدن عرش ورام کرد آفتاب وماه را همه میروند
لِاَجَلٍ مُسَمًّی یُدَبِّرُ الْاَمْرَ یُفَصِّلُ الْاٰیَاتِ لَعَلَّکُمْ بِلِقَاءِ رَبِّکُمْ تُوقِنُونَ * وَهُوَ الَّذِی مَدَّ الْاَرْضَ
تا وقتی نام برده شده تدبیر میکند کار عالم را بیان میکند آیات را تا شاید شما برسیدن پروردگارتان یقین کنید واوست آنکه کشید زمین را
وَجَعَلَ فِیهَا رَوَاسِیَ وَاَنْهَارًا وَمِنْ کُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِیهَا زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهَارَ اِنَّ
وگردانید در آن کوهها ونهرها وازهمه میوه‌ها گردانیـد در آن دوصفت میپوشاند شب را بروز بدرستی که
فِی ذٰلِكَ لَاٰیَاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ * وَفِی الْاَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ اَعْنَابٍ وَزَرْعٌ
دراین هر آینه آیتهاست مر گروهی را که تفکر میکنند ودرزمین پاره‌هاست متصل بهم وبهشتها ازانگورها وکشتها
وَنَخِیلٌ صِنْوَانٌ وَغَیْرُ صِنْوَانٍ یُسْقٰی بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلٰی بَعْضٍ فِی الْاُکُلِ اِنَّ فِی ذٰلِكَ
ودرخت خرما چندشاخ بهم وغیرچندشاخ آبداده میشوند به آبی یگانه وزیادتی میدهیم بعضی را بربعضی درمیوه بدرستی که دراین
لَاٰیَاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ * وَاِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ اَئِذَا کُنَّا تُرَابًا اَئِنَّا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ * اُولٰئِكَ
هر آینه آیتهاست مر گروهی را که تعقل میکنند واگر تعجب میداری پس عجب است گفتار ایشان آیا چون باشیم خاك آیا انوقت که باشیم هر آینه در آفرینش تازه آن گروه
الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَاُولٰئِكَ الْاَغْلَالُ فِی اَعْنَاقِهِمْ وَاُولٰئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ *
آنانند که کافر شدند به پروردگار خود وآن گروه غلها درگردنها ایشان است وآن گروه یاران آتشند ایشان درآن جاوید ماندگانند

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى

وطلب تعجیل میکنند از تو بعذاب خدا پیش از نیکی و بتحقیق گذشتند از پیش ایشان امثال و بدرستیکه پروردکار تو هر آینه خداوند آمرزش است برای مردم بر ستم

ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ • وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ

ایشان و بدرستیکه پروردکار تو سخت عقوبت است وکویند آنها که کافر شدند چرا فرو فرستاده نشد براو نشانی از پروردکارش جز این نیست که تو

مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ • اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَى وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ

بیم کننده و برای هر کروهی هدایت کننده خدا میداند آنچه برمیدارد هر زنی وآنچه بکاهد رحمها وآنچه زیاد سازد وهر چیزی

عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ • عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ • سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ

نزد او باندازه ایست داننده نهان و آشکار بزرکوار عظیم الشان برتر یکسان است از شما هر که بپوشاند سخنی را وهر که آشکار کند

بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ • لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ

باو وهر که او طلب کننده خفاست بشب وظاهر کننده خود است بروز مر اورا فرشتکانند از پیش روی او و از پس او نکاه میدارند اورا

مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ

از امر خدا بدرستی که خدا تغییر نمیدهد آنچه با کروهی باشد تا تغییر دهند آنچه در نفسهای ایشان است وچون خواهد خدا بقومی بدی را پس باز کردانیدن

لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ • هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ •

نیست مر اورا ونیست مر آن قوم را از جز خدا هیچ متولی اوست آنکه بنماید شمارا برق برای ترس وطمع وپدید آورد ابرهای کران را

وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ

وتسبیح میکوید رعد بحمد او وفرشتکان از ترس خدا وفرو میفرستد صاعقه‌ها پس میرساند بان هر که را میخواهد وایشان

يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ • لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ

جدل میکنند در شان خدا واو سخت قوت است مر خدا راست خواندن بحق و آنانکه میخوانند از جز او اجابت نمیکنند مر ایشان را بچیزی مکر

بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ •

کسیکه بکشاید دو دست خود را بسوی آب تا برسد بدهن او ونیست او رسنده ونیست خواندن کافران مکر در کمراهی

قوله تعالى المر هیچ کس این را آیتی نشمرد و کوفیان طه وحم را آیتی شمردند برای آنکه بر وزن سرهاء آیت است کلام در حروف مقطع در اول سورة البقره باستقصا برفت عبدالله عباس گفت در این سوره معنی المر آن است که انا الله اعلم واری من آن خدایم که احوال شما میدانم ومی بینم ، تلك آيات الكتاب . در او دو قول گفتند یکی آنکه بمعنی هذه است ومراد بکتاب قرآن است یعنی این آیات که می بینید ومیخوانید آیتهای کتاب قرآن است وقولی دگر آن است که آن اخبار وقصها که رفت آیات کتاب اوایل است از توریة وانجیل ، والذی انزل اليك من ربك بالحق . واین قرآن که بر تو فرستاده آمد از خدای تو حق است ودرست است والذی در محل رفع است بر ابتدا والحق خبر اوست یعنی بر آن کار کن و بان تمسك کن و آن را دست آویز خود کن واین معنی قول مجاهد وقتاده است وبعضی دگر گفتند . والذی انزل . در محل جر است عطفاً علی قوله الکتاب یعنی وآیات الذی انزل اليك والحق مرفوع باشد بابتداء محذوف والتقدير ذلك الحق او هو الحق وفرا گفت روا بود که گوئی محل او جر است علی صفة الکتاب واگرچه واو در اوست چنانکه گوئی اخذت هذا الحديث عن ابی الحسن وابی تراب ومراد حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام باشد ومثله قول الشاعر . الی الملك العزم وابن الهمام . وليث الكتيبة فى المزدحم . واین عطف الشیء علی نفسه نباشد بل اختلاف صفات را

جاری مجری اختلاف موصوفات کرد واین وجه ضعیف است ووجه اول درست تر است وظاهر براو دلیل میکنند . ولكن اكثر الناس لا يؤمنون . وآنکه گفت با آنکه حق است ودرست است بیشتر مردمان آن را تصدیق نمیکنند وباور نمیدارند مقاتل گفت این در مشرکان مکه آمد چون گفتند محمد این قرآن از بر خود میگوید آیات الکتاب چنان است که گفتیم مسجد الجامع ویوم الخمیس وکتاب صحیفه باشد که در او چیزی نوشته بود و مصدر کتبت باشد وانزال نقل باشد من علو الی سفل . الله الذی رفع السموات . او آن خداست که این هفت آسمان معلق در هوا بداشت بی عمادی که از زیر او هست یا علاقه که از بالای او هست گفتند این آیت از جمله صد و هشتاد آیت است که بجواب مشرکان کرد خدای تعالی چون گفتند رسول را که خدای تو چه کرد وچه فعل است او را عمد گفتند جمع عمود باشد مثل ادیم وآدم وعمد همچون جمع اوست که رسول ورسل و گفتند عمد جمع عماد باشد کاهاب واهب قال النابغة . وخيس الجن انى قد اذنت لهم . يبنون تدمر بالصفاح والعمد ، قوله بغير عمد ترونها . در او دو قول گفتند قولی آنکه آسمان برداشت بی عمادی که شما می بینید یعنی عمادی هست آسمان را ولیکن ما نمی بینیم اثبات عماد کردند ونفی رؤیت فرا گفت این تأویل بر مذهبی باشد که عرب را هست که تقدیم حرف جحد کنند از آخر کلمه باول چنانکه شاعر گفت . ولا اريها تزال ظالمة ، تحدث لی نكمیه وسكاها . اراد اراها ولا تزال ظالمه و بر این قول تقدیر آیت چنین باشد که رفع السموات بعمد لا ترونها ایاس بن معاویه گفت آسمان بر مثال قبه است بر سر زمین نهاده و گروهی بسیار از اوائلیان و مسلمانان گفتند آسمان محیط است از جملهٔ جوانب بر زمین و زمین بر مثال گوی است که در میان آسمان نهاده و آسمان بر مثال دو طاس است که بر روی یکدیگر نهند ودر میان او چون نقطهٔ دایره است جز که مسلمانان گفتند آسمان وزمین بخدای برپایست واو ائلیان علیهم لعاین الله گفتند زمین بدور فلك ساکن است باعتمادات متکافی و فلك باعتماد فلکی دیگر که بالای آن است تا بفلك نهم که آن را فلك الافلاك گویند وفلك را تاثیر میگویند وبر این قاعده مالا یتناهی از افلاك بکار باید تا هر یکی آن دیگر را نگاه میدارد وآن خباطی است که ایشان گفتند ونیز قول آنکس که اثبات عماد ونفی رؤیت کرد قولی رکیك است و درست آن است که مراد بنفی رؤیت عماد است برای آنکه اگر عمادی بودی دیدندی برای آنکه عمادی که هفت آسمان بدارد بکثافت در خور آن باشد و محال است که باشد ونه بینند پس نفی رؤیت نفی عماد است و مثله قول الشاعر ، على لاحب لا يهتدى بمناره . ای لا منار هناك فيهتدى پس نفی اهتدا بعبارت کرد از نفی منار چه اگر منار بودی انجا اهتدی کردندی باو وقوله شعر . ومثل الزجاجة لم يكحل من الرمد . ای لا رمد بها فيكحل لاجله . مراد بنفی کحل نفی رمد است چه اگر رمد بودی کحل بایستی واین را نظایر بسیار است وکلام در این باب برفته است . ثم استوى على العرش . ای استولى عليه واقتدر ولم يعجزه خلقه ولا ضبطه وکلام در این باب برفته است . وسخر الشمس والقمر . وآفتاب وماه را مسخر کرد ومذلل تا بفرمان وارادت او میروند چنانکه او خواهد ، كل يجرى . هر یکی از ایشان میروند بوقتی مسمی و معین در او دو قول گفتند یکی آنکه ببروجی و منازلی معین مسمی میرود و آفتاب بیکسال این دوازده برج ببرد وماه بیکماه و هر یکی هر روز از مطلعی دیگر بر آیند وبمغربی دیگر فرو شوند وقولی دیگر آن است که تا بوقتی مسمی یعنی تا بروز قیامت که آفتاب منکسف شود وماه منخسف وستارگان منکدر ، يدبر الامر کار جهان را تدبیر میکند بخلق وموت وارزاق وآجال گروهی را از کتم عدم بوجود میاورد وگروهی از اصلاب آباء

بارحام امهات میرساند وگروهی را از شکم مادران به پشت زمین می برد بتدبیر وتقدیر بروفق حکمت وصلاح
یفصل الأیات ، آیات و علامات ودلالات را تفصیل میدهد و شرح وبیان میکند ولبس و اشکال از او بر
میدارد و این همه از برای چه . لعلکم تا همانا باشد که شما بایمان نزدیك شوید وایمان آریدولعل برای
آن گفت که این دلالات موجب نیست برای انکه علم عند آن موقوف است بر نظر ونظر از فعل تست و
فعل تو موقوف است بر قصد ودواعی تو که کنی وباشد که نکنی ومراد بلقا اینجا ثواب است برای انکه امل ترجی را
باشد رجا در ثواب ومنافع باشد اگر حمل کنند لقا را علی لقا الجزاء شامل باشد ثواب وعقاب را و مراد
بتعیین تحقیق است یعنی بدانید بروجهی که از شك دورباشد و از این کار یقین را در نقیض شك نهند و
قوله ، وهو الذی مد الارض . اوآن خداست که بکشید زمین را یعنی بگسترد و بسط کرد وحق تعالی
در بدایت خلق زمین بیافرید برجای کعبه وانگه بفرمود تاجملهٔ زمین از زیر کعبه بیرون آوردند چنانکه جامه
نوشته تورا از زیر تو بیرون آرند فهذا معنی قوله مد الارض انگه برسر آب بود ماننده انکه کشتی باشد زمین بر سر آب
می جنبید وآرام نمی گرفت حق تعالی کوه ها را بیافرید وبمثقله زمین کرد وبمثابه سنگهای گران که بر کناره بساط نهند تا
باد در نوردد آنرا یابمنزلت میخ که آن را بدوزد برزمین وقوله رواسی ای ثوابت من قوله والجبال ارساها
ای اثبتها یقال رسی اذا ثبت و ارساه الله ای اثبته و رواسی جمع راسیه است ای ثابته صفة موصوفی
محذوف است ای جبالا رواسی وفیها ای فی الارض و انهارا ای وجعل فیها انهاراً وهمچنین در زمین جویها
ساخت از آب روان جمع نهر و اشتقاق اوازفراخی باشد و منه النهار لاتساع الضوء فیه یقال انهر
الفتق ای وسعه واستنهرای اتسع ، ومن کل الثمرات ، ای وجعل یعنی خلق بیافرید از هر نوعی ازمیوه ها
. زوجین اثنین . دو جفت یعنی دو صنف و دو نوع قتیبی گفت دولون خواست از ترش و شیرین
حسن بصری گفت یعنی دولون از هر نبات که خدا آفرید وزوج گفتند یکی باشد ودو باشد بقول العرب عندی
زوجان من الحمام مراد ایشان باین نر و ماده باشد وکل واحد من الفریقین زوج لصاحبه وزوج المرأة بعلها
وزوج الرجل عرسه وزوج النعل قرینته یغشی اللیل النهار . شب را در روز می پوشاند یعنی شب پس روز
میدارد یعنی یکی میارد و یکی می برد ومثله قوله ، یکور اللیل علی النهار . انکه بیان کرد که درایں چیزها
آیاتی و علاماتی و دلالاتی هست آنان را که تفکر و اندیشه کنند ، وفی الارض قطع متجاورات . انکه
گفت در زمین پاره هاست متقارب متدانی بهری ببهری نزدیك و همسایهٔ یکدیگر شکل و صورت ومسافت
بهم نزدیك اند و لیکن در تفاضل مختلفند بهری خوش و بهری شوره و بهری نبات رویاند و بهری
نرویاند .وجنات من اعناب ، و بستانها از انگور و زرع وکشت زار و نخیل صنوان . ابن کثیر واهل بصره
وحفص خواندند و زرع ونخیل صنوان وغیر صنوان برفع عطفا علی قوله قطع متجاورات و التقدیر فی الارض
ایضاً زرع ونخیل وباقی قرا بجر خوانند عطفاً علی قوله من اعناب گفت در زمین نیز درختان خرما اند
صنوان وغیر صنوان ازیك بنه بر آمده وبعضی دیگر نه از آن اصل یسقی بماء واحد ، همه را بیك آب
میدهند . ونفضل بعضها . انکه گفت بهری را بر بهری در میوه تفضیل میدهیم حق تعالی مارا دراین
آیت وجه استدلال بیاموخت برملحدان و دهریان وطبایعیان و هرکه او اثبات صانعی حکیم نکنند اگر
چنانستی که از زمین بودی یا از آب یا از هوا بایستی تا چون آب و هوا وزمین هرسه یکی بودی از او
یك نوع میوه بیشتر نیاوردی نه انکه از یك آب ویك زمین و یك هوا هزار نوع نبات و گیاه ودرخت

پدید آرد اگر طبع بودی یا امری موجب این قضیّه در او محال بودی چون بر این جمله میباشد دلیل
میکند که این را صانعی و مدّبری هست قادری مختار که بحسب اختیار و ارادت خود چنانکه
میخواهد میآرد و میآفریند و عاصم خواند وابن عامر یسقی بماء واحد علی معنی یسقی ذلك کلّه
بماءِ واحد و باقی قرّآء تسقی خواندند ای تلك الجنّات والنّخیل تسقی واین اختیار ابو عبیده است
و گفت دلیل آنکه مؤنث است و تأنیث اوجه است قوله تعالی بعضها علی بعض و نگفت بعضه و جابر
عبدالله انصاری گفت از رسول صلّی الله علیه و آله وسلّم شنیدم که حضرت امیرالمؤمنین علی را علیه الصّلوة
والسّلام گفت النّاس من شجر شتی وانا وانت من شجرةٍ واحدة آنکه بخواند وفی الارض قطع متجاورات الی
قوله نسقی بمآء واحد بنون مضموم مارا بیك آب میدهند ونفضّل بعضها علی بعض ابوهریره گفت رسول
صلّی الله علیه وآله وسلّم گفت مراد تفاضل است از میان انواع خرما و میوه چون انار ملسی ودقل
و ترش وشیرین مجاهد گفت درمیوه ها همچنان تفاضل نهاد که در بنی آدم همه از یك پدر ومادرند و
آنکه این همهٔ اختلاف در ایشان یکی دراز و یکی کوتاه یکی سیاه و یکی سرخ و یکی زرد و یکی
مستوی الخلقه و یکی متفاوت الخلق یکی خوشخوی و یکی بدخوی یکی عاقل و یکی ابله یکی سعید و
یکی شقی یکی ساز مند و یکی نا ساز الی غیر ذلك من الاختلاف حسن بصری گفت این مثلیست که
خدایتعالی بزد برای ما درزمین اصل یك گل بود خدایتعالی بگسترد آنرا و آنرا پارها متجاور ساخت
متقارب پس ازآن باران بارانید بهری نبات رویانید و بهری نرویانید اگر آب باران بهری خوش
بودی و بهری شور و ناخوش گفتندی این اختلاف زمین در انبات نبات از آب آمد هم چنین دلهای
بنی آدم حقتعالی مارا از یك پدر آفرید و یك مادر آنکه از آسمان کتاب بر ایشان فرستاد و با ایشان
الطاف کرد بعضی را دل رقیق شد ایمان آوردند و بعضی را دل قاسی بود بر کفر اصرار کردند آنکه
گفت والله که هیچکس نباشد که جلیس و همنشین او قرآن باشد الا چون برخیزد با زیادتی برخیزد
یا بی نقصانی قال الله تعالی وننزّل من القرآن ماهو شفاء و رحمةٌ للمؤمنین ولا یزید الظالمین الاّ خسارا
ابوعبیده گفت صنوان درختانی باشد از یك اصل برآیند واحد او صنو باشد و مثله قنو و قنوان
و از آنجا برادر مرد را صنو گویند و عمّش را صنوابیه برای آنکه با او از یك اصل زاده و رسته
باشند و مثله قول الشّاعر الا ابلغا خلّتی راشد وصنوی قدیما اذا ما اتصلّ و میان تثنیه و جمع این لفظ
فرق آن باشد که نون او درحالت تثنیه مکسور باشد بی تنوین و درحال جمع منوّن باشد براعراب خود
یقال هذا صنو و هما صنوان و هذه صنوان و رایت صنوانا ومررت بصنوان انّ فی ذلك لایات لقوم
یعقلون و در این جمله که برشمرد آیاتی و دلالاتی و علاماتی هست آنانرا که عاقل باشند و عقل کار
بندند در نظر و تفکّر قوله وان تعجب فعجب قولهم آنکه حقتعالی خطاب کرد یا رسول صلی الله علیه
و آله وسلّم وگفت یا محمّد اگر ترا عجب میآید از این کافران که با این همه ادّله و براهین وحجج
و آیات وعلامات کفر میآرند و بر کفر اصرار میکنند و چیزها می پرستند از جمادات که هیچ نفعی
وضرری نتوانند کردن نیز عجب داری از گفتار ایشان که میگویند ائذا کنّا تراباً ائنّا لفی خلق جدید
که ما چون خاك شده باشیم و در زیر خاك پوسیده گشته ما را دگر باره خلقی نو بار خواهند آفرید
ابن عامر و ابو جعفر خواندند اذا بیك همزه و باقی قرّاء بدو همزه خواندند یکی برای استفهام و

کوفیان هر دو همزه مخفّف کردند و روح نیز هم چنین کرد و نافع وابن کثیر و ابو عمرو و ورش
بتخفیف اوّل و تلیین دوّم خواندند و نافع میان هر دو همزه فصل کرد بالفی تا مدّی حاصل شد آئذا
وقوله انّا نافع و کسائی و یعقوب بیك همزه خواندند علی الخبر وباقی به دو همزه خواندند علی الاستفهام
آنکه ابن عامر وعاصم و حمزه وخلف هر دو همزه مخفّف کردند هشام میان هر دو همزه فرق کرد بالفی
و ابن کثیر و ابو جعفر وابو عمرو بتخفیف اوّل و تلیین دوّم خواندند و ابو عمرو و ابو جعفر فصل
کردند بالف و ابن کثیر نکرد اولئك الّذین کفروا بربّهم آنکه گفت اینان آنانند که بخدا کافر شدند و
اولئك الاغلال في اعناقهم برای آنکه الّذین درجملهٔ اوّل بیاورد ودر دوّم اکتفا کرد بذکر او در اوّل
تا اگر تقدیر کنند روا باشد چه اولئك اوّل مبتداء باشد والّذین خبر او باشد الصّلة مع الموصول
و اولئك دوّم مبتداء باشد والاغلال فِي اعناقهم جمله مبتداء و خبر باشد در جای خبر او و اولئك
سوّم مبتداء باشد و اصحاب النّار خبر او وهم فیها خالدون مبتداء و خبر باشد درجای خبر او و
اولئك اصحاب النّار هم فیها خالدون و ایشان اهل دوزخند و همیشه آنجا باشند مخلّد مؤبّد عقوبةً
علی کفرهم قوله و یستعجلونك بالسیّئة قبل الحسنة حقتعالی در این آیت گفت مشرکان استعجال
میکنند بعذاب پیش احسان و نعمت وآن آن بود که ایشان برسبیل استهزاء میگفتند اگر این عذاب
که مارا وعده میدهند آنرا اصلی هست بیار چنانکه حکایت کرد از ایشان واذ قالوا اللّهم ان کان هذا
هو الحقّ من عندك فامطر علینا حجارة من السّماءِ او ائتنا بعذاب الیم وقد خلت من قبلهم المثلات
و از پیش ایشان بر امّتان گذشته عقوبتها رفت از انواع عذاب و واحد مثلات مثله باشد بفتح المیم
و ضمّ الثّا مثله صدقه وصدقات و بنو تمیم گفت مثلات بدو ضمّ واحدش مثله مثل غرفه و غرفات و
فعل او مثلت به مثلا کضربته ضربا آید و انّ ربّك لذو مغفرة للنّاس علی ظلمهم و خدای تو ای محمّد
خداوند آمرزش است مردمان را بر ظلمشان واین از جملهٔ آیاتی است که باو استدلال کردند بر اصحاب
وعید برای آنکه خدایتعالی بر اطلاق گفت من بیامرزم مردمان ظالم را و توبه شرط نکرد آنکه بر
عادت خود وعید با این وعد مقرون کرد و گفت خدای سخت عقوبت است تا بدانند که هر دو با او
است و متعلّق بمشیّت و ارادت او است سعید بن المسیّب گفت چون این آیت آمد رسول صلّی الله
علیه وآله و سلّم گفت اگر نه عفو خدای بودی و تجاوز او هیچ آدمی را عیش خوش نبودی واگر نه
وعید و عقاب او بودی همهٔ آدمیان پشت بعفو او گذاشتندی و یقول الّذین کفروا لولا انزل علیه آیة
من ربّه حقتعالی گفت کافران میگویند لولا انزل والمعنی هلّا انزل واین کلمه تحضیض است این
حکایت قول ایشان است که گفتند برسبیل طعن چرا آیتی ودلالتي از خدا فرو نمی‌آید براو اگر پیغمبر
است تا حجّت نبوّت و دلیل صحّت قول او باشد حقتعالی برای او جواب داد وگفت انما انت منذر
تو پیغمبر ترسانندهٔ آنچه بتو تعلّق دارد اداءِ رسالت و انذار واعذار است نه انزال آیات چه آن بخدا
تعلّق دارد بحسب مصلحت انزال کند ولکل قوم هاد وهر گروهی را رهنمائی و دعوت کنندهٔ باشد
و امامی که باو اقتداء کنند کلبی گفت داع یدعوهم الی الضّلال او الی الحق و این نیك نیست برای
آنکه داعی باضلالت را هادی نخوانند سعید جبیر گفت مراد بهادی خداست عکرمه وابو الضّحی گفتند
مراد رسول خداست محمّد مصطفی صلي الله علیه وآله وسلّم وامیر المؤمنین علیّ بن ابیطالب علیه الصّلوة

والسّلام گفت رسول فرمود که هادی مردی است از بنی هاشم و اشارت بخود کرد و گفت رسول
خدا مرا خواست عبدالله عبّاس گفت چون این آیت آمد رسول دست بر سینهٔ خود نهاد و گفت
انا المنذر و دست بر دوش امیر المؤمنین نهاد و گفت انت الهادی یا علی بك یهتدی المهتدون من بعدی
و حذیفة بن الیمانی روایت کرد که رسول صلّی الله علیه وآله وسلّم گفت اگر اینکار یعنی کار خلافت
با امیر المؤمنین علی علیه الصّلوة والسّلام فکنید او هادی و مهدی است واینجا اشارتی است ودر آن
اشارت ترا بشارتی و آن آنستکه چون امام اوّلت هادیست و امام آخرت مهدی دلیل خلاص و نجات
تست لقوله علیه السّلام لن تهلك الرّعیّة و ان کانت ظالمة مسیئة اذا کانت الولاة هادیة مهدیّه نبینی که
شاعر چگونه گفت یلقی الامان علی حیاض محمّد ثولاء محرفة وذئب اطلس لاذی یخاف ولا الذلك جراة
یهدی الرّعیّة ما استقام الرّیس و ثاقت باین هدایت کرا باشد جز آنکه امامش معصوم باشد آنکه حقتعالی
از کمال قدرت خود و کمال علم خود خبر داد گفت الله یعلم ما تحمل کلّ انثی خدای داند که هر مادهٔ
از حیوانات چه بار برگیرد و کی بار برگیرد یعنی حملی که در شکم دارد نر است یا ماده تمام است یا
ناتمام نیك است یا بد سعید است یاشقی نیز عالم است بآنچه در رحم او حاصل آید از نطفه آنکه علقه
شود آنکه مضغه شود آنکه استخوان دراو پیدا شود آنکه گوشت براو پوشاند آنکه حیات دراو آفریند
قدیم تعالی باوقات و مقادیر آن و کیفیّت و کمّیّت آن عالم است که چندگاه نطفه بود و چندگاه علقه
و چندگاه مضغه وما تغیض الارحام و آنچه بکاهد رحمها وحمل بفتح حا بار آبستن بود در شکم و آنچه
مردم برسر گیرند و بر پشت از بار حمل باشد بکسر حا و آنچه بر سر درخت بود آنرا نیز حمل گویند
بفتح حا وامرائة حامل وحاملة اذا کانت حبلی فاذا حملت شیئا علی ظهرها اوراسها فهی حاملة لا غیر
فاذا بنیت علی حملت قلت حاملة فیهما جمیعا اعنی فی الحمل والحبل قال تمخّضت المنون له بیوم آتی
ولکلّ حاملة تمام وقوله وما تغیض الارحام دراو سه قول گفتند یکی آنکه گفتند معنی آنستکه آنچه
از مدّت حمل بکاهد از نه ماه تا بشش ماه واز نه ماه بیفزاید تا بیك سال و دو سال و بیشتر علی خلاف
فیه بین الفقها واین قول ضحّاك است قول دوّم حسن بصری گفت داند آنچه بکاهد بسقط و بی وقت از
شکم بیفتد یا بیفزاید بر مدّت نقصان تا بتمام نه ماه رسد قول سوّم آنستکه ابن زید گفت آنچه رحم
بکاهد از نطفه بظهور خون حیض آن مدّت که دراو خون بینند معدود نباشد در ایّام حمل واصحاب
شافعی باین آیت استدلال کردند بر آنکه زن آبستن حیض بیند و در آیت این دلیل نیست برای آنکه در
آیت بیشتر از زیادت و نقصان نیست امّا آنکه بحیض باشد یا غیر حیض در آیت نیست امّا مدّت
حمل بنزدیك ما کمتر از شش ماه نباشد و بیشتر از نه ماه نباشد و بیك روایت یکسال مذهب ابو حنیفه
وجماعتی آنستکه بیشتر مدّت حمل دو سال باشد ومذهب شافعی آنستکه چهار سال باشد و چنین گفت
که از حماد بن سلمه شنیدم که گفت هرم بن حیّان بچهار سال بزاد چون بزاد دندانهاش تمام برآمده بود
ودر خبر است که درعهد عمر خطّاب زنی راپیش او آوردند که بشش ماه بار بنهاده بود ودعوی کرد
شوهرش که کودك از من نیست بعلّت آنکه بشش ماه وضع افتاده بود عمر گفت تا زن را رجم کنند
امیر المؤمنین وامام المتّقین علیه الصّلوة والسّلام فرمود ان خاصمتک بکتاب الله خصمتك اگر این زن
بکتاب خدا باتو خصومت کند ترا غلبه کند گفت چگونه امیر المؤمنین فرمود قال الله وحمله وفصاله

ثلثون شهرا و قال والوالدات یرضعن اولادهنّ حولین کاملین الآیه چون مدّت رضاع دو سال باشد
چنانکه خدایتعالی گفت دوسال تمام بیست و چهار ماه باشد تابسی ماه شش ماه ماند که مدّت حمل
بوده باشد عمر گفت راست فرمودی پس امیر فرمود تا زنرا رها کردند قوله وما تغیض الارحام
ای وما تنقص والغیض النّقصان یقال غاض الماء یغیض غیضاً و منه الحدیث لاتقوم السّاعة حتّی یکون
الولد غیضا والمطر غیضاء تغیض الکرام غیضا و تقبض اللّئام قبضاً قال الله تعالی و غیض المآء ای نقص
و غاض هم لازم است و هم متعدّی چنانکه نقص هم لازم است و هم متعدّی یقال غاض المآء و غضته
انا و کلّ شیء عنده بمقدار هر چیزی بنزدیك خدای باندازهٔ باشد و در معنی او دوقول گفتند یکی
آنکه هرچه خدایتعالی کند بمقدار آن کند که حکمت اقتضا کند بی زیادت و نقصان قول دکر قتاده
گفت آجال و ارزاق بنزدیك او مقدّر است بمقدار معلوم والمقدار مفعال من القدر وهو مثال یقدّر
به غیره آنکه بیان کرد که او عالم است بغیب یعنی کارها پوشیده و نهانی والشّهادة و آنچه آشکار او
مشاهد بود غیب آن بود که جز آنجا بود که غایب بود از حسّ و شهادت مصدر شهد اذا حضر باشد
و در آیت مراد حصول الشیء بحیث یظهر للحسّ یعنی معدوم و موجود داند و گفتند نهان و آشکارا
داند الکبیر المتعال و او خداوند بزرگوار است که همه چیزی در منزلت و مرتبت دون او باشد قاهر
و مستعلی بر همه چیز و متعالی از آنچه مشرکان گفتند و نادانان در حقّ او ابن کثیر خواند المتعالی
بیاء در حال وصل و وقف و یعقوب همچنین و دیگران بی یا در حال وصل و وقف ابوعلی گفت قیاس
آن است که یاء بیارند درحال وصل و وقف و گفت حکم اسمی که در او الف و لام باشد بخلاف اسمی است
که در او الف و لام نباشد نحو قاض وغاز سیبویه گفت چون اسم فاعل نه درجای تنوین باشد نحو القاضی
والدّاعی با لالف واللاّم اثبات یاء اولی تر باشد از حذفش در وقف و کذلك نحو العمی فی قولك عم امّا
چون الف ولام نباشد در او و اسم در جای تنوین باشد یاء بیفکنند در وصل و چون در وصل بیفکنند
در وقف اولیتر و علّت حذف التقاء ساکنین باشد نون تنوین و یاء امّا آنجا که الف و لام باشد
این ضرورت نیست پس قیاس آن بودی که حذف نکردندی ولیکن حذف کردند لرأس الآیه برای
آنکه سرآیتها چون فواصل بود سوآء منکم من اسرّ القول آنکه خواست تا بیان کند و بند زند و تأکید
کند آن آیت گذشته را در باب عالمی گفت سواء راست است بنزدیك او آنکس که سخن پنهان گوید
از شما و آنکه آشکارا گوید و آنکه او بشب پوشیده باشد در تاریکی شب والاستخفاء طلب الاخفا
و سارب بالنّهار ای ظاهر و آنکه بروز پیدا شود ابوعبیده گفت سارب بالنّهار ای سالك فی سربه ای
فی طریقه یقال خلّ سربه بالفتح ای طریقه قال قیس بن الحطیم انّی سربت و کنت غیر سروب
و تقرّب الاحلام غیر قریب قتیبی گفت سارب منصرف فی حوائجه آنکه او بروز بحاجتهای خود میرود
و تصرّف میکند قال الشّاعر اری کلّ یوم قار بوافید خلهم و نحن خلفنا فیده فهو سارب
ای منصرف فی حوائجه زجاج گفت معنی آیت آنستکه نهان و آشکارا و پوشیده و ظاهر و آنکه در تاریکی
شب باشد یا روشنائی روز در علم و معلوم مرا یکی است ببعضی عالم تر نیست از آنکه ببعضی و چون
درست شد که عالمی قدیم تعالی را صفت ذات است صفت ذات متزاید نباشد عبدالله عباس گفت مراد
آنستکه من عالمم بانکس که او بشب در تاریکی و پوشیدگی بریبی و تهمتی رود آنکه بروز نماید که

من از آن تهمت بری ام و اظهار حسن سمت کند و بر این تفسیر آیت بر وجه وعید و تهدید باشد آنانرا که
این معنی گفتند و بر این معنی گفت شاعر وجائنی فی قمیص اللّیل مستترا مستعجل الخطو من خوف
و من حذر ولاح ضوء هلال کاد یفضحه مثل القلامة قد قصّت من الظّفر و بعضی دکر از مفسّران گفتند
مستخف باللّیل ای ظاهر بارز من خفیت الشّیء اذا اظهرته و سارب ای متوار داخل فی السّرب و این
برعکس معنی اوّل باشد یعنی آنکه بشب بیرون آید و بروز در جائی پوشیده شود له معقّبات اورا
یعنی خدایرا فرشتگانند متعاقب در شب و روز که چون جماعتی بروند بعقب ایشان جماعتی دیگر بیایند
و ایشان فرشتگان شب و روز باشند که چون فرشتگان روز بشوند از آن شب بیایند و چون
فرشتگان شب بروند از آن روز بیایند بعقب یکدیگر برای آن متعاقب خواند ایشان را و تعقیب
چیزی بعقب دیگر آوردن باشد و منه التّعقیب فی الصّلوة و برای این بلفظ تأنیث گفت که معقّبات جمع
معقّبه باشد و معقّبه جمع معقّب باشد پس این لفظ جمع جمع است و گفتند این مبالغت در جمع باشد از
حالات و بیوتات من بین یدیه از پیش او و ضمیر راجع است با هر یکی از مستخفی بشب . و سارب
بروز . و من خلفه و از پس او . یحفظونه من امر الله اورا نگاه میدارند بفرمان خدایتعالی و گفتند
من بمعنی با است و کوفیان گفتند عرب حروف صفات بعضی بجای بعضی بنهند . منها قوله ولاصلبنّکم
فی جذوع النخل ای علی جذوعها . و قوله عیناً یشرب بها عباد الله ای منها . و این قول بنزدیك بصریان
درست نیست ایشان گفتند من تعلّق بمعقّبات دارد یعنی این تعقیب از فرمان خدایتعالی میکنند
لا من قبل انفسهم . و قولی دکر گفتند که من بفعلی محذوف تعلّق دارد کانّه قال معقّبات صادرات من
امر الله . در خبر میآید که خدایتعالی را فرشتگانند موکّل بحفظ ما شیاطین را از چشمهای ما
همچنان میرانند که یکی از ما مگس از انگبین براند عبدالله عباس گفت این فرشتگان بنده را از آفات
و عاهات نگاه میدارند چون قضاء در آید رهاش کنند و با قضا بس نباشند و بعضی دکر گفتند
مراد فرشتگانند که اعمال ما نگاه میدارند و ایشان کرام الکاتبین اند و در خبر است که یکی از جملهٔ
بزرگان صحابه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم پرسید که بر ما چند فرشته موکّلند گفت دو فرشته
یکی بر راست و یکی بر چپ آنکه بر راست است امیر است بر آنکه بر چپ است چون بنده حسنتی بکند
آن فرشتهٔ دست راست یکی را ده بنویسد و چون سیّئتی بکند فرشتهٔ دست چپ گوید بنویسم گوید
توقّف کن باشد که پشیمان شود یا استغفار کند یا توبه کند تا سه بار مراجعه کند اگر بنده
استغفار کند یا توبه کند هیچ بر او ننویسد و اگر نکند از پس آن گوید بنویس یکی را یکی که خدای
ما را از این برهاند که بد قرینیست ما را که جانب خدای را مراقبه نکند و از ما شرم ندارد و ذالك
قوله ما یلفظ من قول الاّ لدیه رقیب عتید و دو فرشتهٔ دیگرند خدایرا در پیش و پس ما که ما را نگاه
میدارند و ذالك قوله له معقّبات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه من امر الله و فرشتهٔ دیگر است
موی پیشانی تو بدست اوست یعنی مسلّط است بر تو اگر تواضع کنی ترا رفیع کند و چون تکبّر کنی ترا
فروشکند و دو فرشتهٔ دیگر که بر لب تو موکّلند هیچ نگاه ندارند جز صلوات بر محمّد و آل محمّد و فرشتهٔ
دیگر که بر دهن تو موکّل است رها نکند که مار در دهن تو رود و دو فرشته بر چشمهایت موکّلند این ده
فرشته اند موکّل بر هر آدمی بشب ، ده دیگر بیایند ده گانهٔ روز بروند و فرشتگان شب بروند ده دیگر برای روز

بيايند جمله بيست فرشته‌اند ده بروز وده بشب وابليس بروز متعرّض وسوسهٔ آدميان باشد وفرزندانش
بشب قتاده واين جريح گفتند اين آن فرشتگانند متعاقب كه بشب وروز بآدميان آيند در نماز بامداد
ونماز شام جمله مجتمع شوند و بهم حاضر آيند همام بن منبه گفت از ابوهريره كه رسول گفت خدايرا
فرشتگانند براى شب برما موكّل و فرشتگانند براى روز برما موكّل بنماز ديگر ونماز بامداد مجتمع
شوند چون بآسمان شوند فرشتگان شب خدايتعالى ايشانرا گويد بندهٔ مرا چگونه رها كرديد گويند
بار خدايا توعالمترى ما كه آمديم در نمازش يافتيم آن دگر فرشتگان را گويد بندهٔ مرا چگونه ديديد
گويند بار خدايا ما كه آمديم در نمازش ديديم سعيد جبير گفت از عبدالله عباس كه مراد بقوله له
پادشاهى است كه او را نگاه بانان باشند بشب وروز عكرمه گفت مراد حضرت امير المؤمنين على
عليه الصّلوة والسلام با امرآءاند ضحّاك گفت مراد پادشاهانند كافر كه گمان برند كه حرّس ايشانرا ازخداى
نگاه تواند داشت وبراين قولها مِنْ بر ظاهر خود باشد وتعلّق بحفظ دارد آنكه مورد آيت تهكّم باشد و
خبر از قلت غناء ايشان از او با قضاء مقدّر ليث روايت كرد از مجاهد كه هيچ بندهٔ يا پرستارى نبود
الاّ وفرشته موكّل باشد كه اورا درخواب وبيدارى نگاه ميدارد وجنّ وانس وهوامّ زمين را از اودور
ميكنند اگر چيزى آيد كه او را برنجاند اين فرشته گويد باز گرد از او والاّ چيزيكه بفرمان خدا آيد
آن باو رسد كعب الاخبار گفت اگرنه آنستى كه خدايتعالى فرشتگان را بر گماشته است بنگاه داشتن
شما در وقت طعام و شراب خوردن و قضاء حاجة كه شياطين را از شما باز ميرانند جنّيان شما را
بر بودندى بدانكه آنچه خدايتعالى بر بنده قضا كرده باشد از افعال او چون مرگ و بيمارى آنچه
مختصّ است بخدايتعالى بر دو ضرب باشد بعضى آنكه حتم باشد براو وان لابدّ برسد و آنرا مردّى
نبود و ذلك قوله و اذا اراد الله لقوم سوءً فلامردّ له و ضربى دگر آن بود كه مشروط باشد حصول
آن بامرى چنانكه در معلوم چنان بود كه اگردعا كند يا طاعتى كند يا صدقهٔ دهد آن مكروه ازاو
بگردد اگر چه در لوح بر او نوشته باشند بسترد و ببدل آن ديگرى بنويسد و ذلك قوله يمحو الله
مايشآء و يُثبت وقوله عليه السّلام الصّدقة تردّ البلآء والدّعآء يردّ البلآء ابن جريح گفت معنى آنست
كه يحفظون عليه مِنْ امرالله يعنى اعماله بعضى دگر گفتند ها راجع است با رسول يعنى اورا ازخداى
تعالى نگاه بانان هستند كه او را نگاه ميدارند از شرّ جنيان و ازطوارق شب وروز واين قول ضحّاك
است از عبد الله عبّاس ابن زيد گفت آيت در قصّهٔ عامر بن الطّفيل وار بدبن ربيعه آمد وقصّهٔ ايشان
آن بود كه كلبى روايت كرد از ضحّاك از عبدالله عباس كه او گفت عامر بن الطّفيل وار بدبن ربيعه
ازقبيلهٔ عامر بودند بيامدند بقصد حضرت رسول ورسول درمسجد نشسته بود باجماعتي صحابه ايشان
در مسجد آمدند مردم همه سر بر داشتند و در عامر نگاه ميكردند از جمال او چه او مردى نيكو
روى بود بغايت حسن و يك چشم بودى مردى از جملهٔ اصحاب گفت يا رسول الله اين عامر الطّفيل
است كه بتو مى آيد گفت رها كن تا بيايد اگر خداى باو خير ميخواهد مهتدى شود بيامد و پيش
رسول باستاد و گفت يا محمّد اگر من اسلام آرم مرا چه باشد گفت آنچه دگر مسلمانان را وآنچه
بر ايشان باشد بر تو باشد گفت خلافت از پس تو بمن دهى گفت اين بمن تعلّق ندارد بخدا تعلّق
دارد او را دهد كه او خواهد گفت مرا بامير اهل و بر كنى تا من امير اهل وَ بر باشم و تو امير

اهل مدر گفت نه گفت مرا چه پايه نهى گفت عنان اسبان در دست تونهم تا بران غزا كنى گفت
خود عنان خيل نه بدست من است امروز بتو چه حاجت است وليكن بر خيز با من سخن گوى و
مناظره كن رسول بر خاست و با او برفت و جائى بنشستند و مناظره ميكردند و عامر بن الطفيل
اربد را گفته بود چون من با او در خصومت گيرم و آواز من بلند شود تو بر خيز و از پس او
در آى و تيغى بزن و او را بكش بر اين اتّفاق كرده بودند چون عامر خصومت در گرفت با رسول
و مناظره ميان ايشان سخت شد اربد بر خاست و با پس پشت رسول رفت و خواست تا تيغ بركشد
بيشتر اربد تيغش از نيام بر نيامد چندانكه جهد كرد تيغ بر نيامد حقتعالى منع كرد و اربد جهد
ميكرد و عامر اشارت ميكرد باو ورسول باز نگريد اربد را ديد كه بتيغ در افتاده بود و معاجله
ميكرد رسول گفت اللّهم اكفينهما بما شئت خدايتعالى صاعقه فرستاد از آسمان روزى پاكيزه كه
هيچ ابر نبود و آفتاب بود در روز تابستان اربد را بسوخت و عامر بگريخت و ميگفت اى محمّد
خدايت را بخواندى تا اربد را بكشت والله كه من اين شهر پر از لشكر باز كنم رسول صلي الله عليه
وآله وسلّم فرمود خدايت كفايت كند واو بيامد و بسراى زن سلولى نزول كرد واين بيتها بگفت
شعر تخيّرا بيت اللّعن ان شئت ودّنا وَانْ شئتَ حرباً ذاتَ باس مصدّق وان شئت فتيانا يكفّى
امرهم يكبّون كبّ العارض المتالّق آنكه بامداد بر خاست وسلاح در پوشيد و ميگفت لعمرى و ما
عمرى علّى بهيّن لقد شان حرّ الوجه طعنة مشهر و قد علم المرنوق انّى اكرّه على جمعهم كرّ المسيح
المستّرى اذا ازورّ من وقع السّنان زجرته واخبرته انّى امرؤ غير مقعر واخبرته انّ الفرار خزاية
على المرء مالم يبل عذرا فيعذر لقد علمت عليا هوازن انّنى انا الفارس الحامى حقيقة جعفر آنكه از
مدينه بيرون رفت و درصحرا همى تاخت و همى گفت يا ملك الموت در ميدان آى تا طعن و حرب
مردان ببينى واين بيت ها مى گفت شعر الاقرّب المرنوق اذ جدّ مارى لتعريض يوم شرّه غير
خامد الاقرّباه انّ غاية حربنا اذاقرب المرنوق بين الصّفايد بنوعامر قومى اذا ما دعوتهم اجابوا
راى كلّ ابيض ماجد و ميگفت بحق لات وعزّى اگر محمّد با من بصحرا بيرون آيد با صاحبش
ملك الموت هردو را بنيزه بدوزم خدايتعالى فرشته فرستاد تا يك پر بزد اورا و بينداختش درحال
غدّه از زانوى او برآمد و بزرگ شد او بآن خانهٔ زن سلولى آمد ومى گفت غدّة كغدّة البعير وموت
فى بيت سلوليّه آنكه اسب خواست وبرنشست وخواست تابقبيلهٔ خود شود درراه به پشت اسب بمرد
و خدايتعالى دعاى رسول را اجابت كرد در هر دو عامر را بضرب فرشته بكشت و اربد را بصاعقه
و لبيد بن ربيعه چند مرثيه گفت برادرش را اربد از جمله اين بيتهاست قضى اللّبانة لاابًا لك فاذهبن
و الحق باسرتك الكرام الغيّب ذهب الّذين يعاش فى اكنافهم و بقيت فى خلف كجلد الاجرب
يتلذّذون لذاذة و مجانة ويعاب قائلهم وان لم يشعب فتصدّ عن هذا وقل فى غيره واذكر شمائل
من اخ لك معجب انّ الرّزيّة لارزيّة مثلها فقدان كلّ اخ كضوء الكوكب من معشر سنّت لهم آبائهم
والعزّ لايأتى بغير تطلّب يا اربد الخير الكريم جدوده افردتنى امشى بقرن اعضب وازجملهٔ مرائى او
اربد را اين بيتها بگفت شعر ماان يبقى المنون من احد لا والد مشفق ولا ولد اخشى على اربد الحتوف
ولا ارهب نوء السّماك والاسد عينى هلاّ بكيت اربد اذ قمنا و قام الخصوم فى كبد فجعّنى الرّعد

والصّواعق با لفارس یوم الکریهة النّجد خدایتعالی این آیات در این قصّه بفرستاد من قوله سوآء منکم
من اسرّ القول ومن جهر به الی قوله وما دعاء الکافرین الاّ فی ضلال قوله انّ اللّه لا یغیّر مابقوم حتّی یغیّروا
ما بانفسهم آنکه حقتعالی باز نمود که خدای حال بر هیچکس نبگرداند تا او حال برخود نبگرداند
یعنی تا ایشان براستقامت باشند خدایتعالی با ایشان برسر فضل ومرحمت باشد چون نیت بگردانند
خدایتعالی حال بگرداند و اگر بر سر نا راستی نباشند و نیّت نیکو کنند خدایتعالی حال ایشان
نبگرداند درخبر است که چون آیت تحریم خمر آمد و تحریم خمو مؤکّد شد رسول صلی اللّه علیه وآله
و سلّم زجر میفرمود آنانرا که خمر خوردند و هر کجا می یافتند می ریختند یکروز رسول در کوئی
از کویهای مدینه میرفت برنای انصاری از ان سر میآمد قرابه خمر بر سر گرفته چون رسول را بدید
و بترسید ومتغیّر شد ومفرّی طلب کرد تا بگریزد یا راه بگرداند نبود در دل نیّت با خدایتعالی راست
کرد و گفت بار خدایا اگر این یکبار دگر پرده فروگذاری دگر با سر این خطا نروم آنکه لرزان
و ترسان می آمد تا برسول رسید سلام کرد رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم گفت ای فلان چیست
که داری نیارست گفتن که خمر است گفت پارهٔ سرکه است یا رسول اللّه رسول فرمود که مرا ده او
قرابه از سر فرو گرفت با دل خائف و دستی لرزان پارهٔ بر دست رسول ریخت راوی خبر گوید که
سرکهٔ صافی پاکیزهٔ بود رسول صلّی اللّه علیه وآله و سلّم آنرا بیاران چشانید مرد متعجّب فروماند
گفت یا رسول اللّه بآن خدائی که ترا بحق بخلق فرستاد که من خمر در این قرابه کردم گفت راست
گفتی ولیکن چون مرا دیدی چه نیّت کردی گفت توبهٔ نصوح کردم و گفتم بار خدایا اگر این
یکبار دگر مرا رسوا نکنی با سر مانند این نروم گفت لاجرم چون خدایتعالی از نیّت توصدق شناخت
حال بگردانید و خمر درقرابه سرکه کرد آنکه این آیت برخواند انّ اللّه لا یغیّر ما بقوم حتّی یغیّروا
ما بانفسهم مفسّران گفتند لا یغیّر ما بقوم من النعمة و العافیة حتّی یغیّروا ما بانفسهم من حسن
السیّئه تا تو بعصیان حال بنگردانی حقتعالی نعمت بنقمت بدل نکند وعافیت به بلیّت واین آیت دلیل
است بر فساد قول مجبره که گفتند خدایتعالی نا مستحق را عقوبت کند و ثواب و عقاب نا معلّل
باشد اگر خدایتعالی دردنیا نعمت وعافیت بر بنده بنگرداند تا او حال بر خود بنگرداند اولی ترکه
ثواب وعقاب مخلّد نا مستحق و نا معلّل نباشد و ما موصوله است در هر دو جایگاه و اذا اراد اللّه
بقوم سوءً مراد باین سوء هلاك است وعذاب وچون خدایتعالی بقومی بدخواهد از عذاب وهلاك
و قحط و مانند این فلا مردّ له آنرا مردّی و مدفعی نباشد والسّوء البرص فی قوله تخرج بیضآء من
غیر سوء و ما لهم من دونه من وال وایشان را بدون خدای والی نباشد که آن بلا بگرداند از ایشان
و حمایت کند ایشانرا و والی ولی باشد کعالم و علیم من وَلِیَ کذا یلی ولایة قوله هوالّذی یریکم
البرق خوفا و طمعا آنکه گفت او آن خداست که برق از ابر درمقدّمهٔ باران با شما می نماید که در
او هم خوف است و هم طمع نصب او بر مفعول له است و ارائه از قدیم تعالی به دو چیز بود یکی
آنکه بینند را چنان کند که دیدنی بیند از آنکه او را حیات دهد وحاسّهٔ درست ومدرك بیافریند
وموانع زائل گرداند یقال ارایته کذا اریه ارائةً ورایته اراه رؤیة وبرق آتشی بود که از ابر
پدید آید و جمعش بروق بود و فعل از او برقت السّماء یبرق برقاً و برق هم اسم باشد و هم مصدر

والخوف انزعاج النّفس لتوّهم وقوع الضّرر یقول خاف یخاف خوفا فهو خائف و ذاك مخوف والطمع
تقریر النفس لوقوع مایتوّهم من المحبوب ومثله الرّجاء والامل ودر معنی او دو قول گفتند یکی
انکه خوفاً من الصواعق و طمعاً من الغیث بترس از صاعقهٔ آتش وبطمع درباران که قحط را ببرد
قتاده گفت خوفاً للمسافر من اذاه مسافر خائف بود از انکه رنج بود اورا ازبار آتش وطمع بود
مقیم را در روزی وینشئ السّحاب الثّقال وبیافریند مبدئ ومخترع ابرهاء گران را بباران وابر را
برای ان سحاب خوانند که خویشتن درهوا میکشد وثقال جمع ثقیل کشراف وشریف وکرام وکریم
وثقل اعتمادی باشد ازجهت سفل ویسبّح الرّعد بحمده ورعد بحمد وشکراو تسبیح میکند تسبیح
تنزیه خدایتعالی باشد ازآنچه براو روا نبود در رعد چند قول گفتند یکی آنکه رعد تسبیح کند
یعنی یدلّ علی خالق له مستحق للتّسبیح کقوله و ان من شئ الاّ یسبّح بحمده و مثله قوله وللّه
یسجد ما فی السّموات وما فی الارض ای یدلّ علی خالق له مستحقّ للسجود یعنی وجود رعد دلیل
میکند برانکه اورا خالق و آفریدگاری هست مستحقّ تسبیح چنانکه آسمان وزمین دلیل میکند
برانکه اورا خالقی هست مستحقّ سجود انکه چون حامل وباعث و راه نمایندهٔ بر تسبیح او بود
گفت او خود مسبّح است قولی دیگر انکه آواز او برسبیل توسع تسبیح خواند چنانکه آواز مرغانرا
وصفیر ایشان را منطق خواند و قول سوّم آنست که رعد نام فرشته ایست موکل برابر سعید جبیر
روایت کند ازعبداللّه عباس که جماعتی جهودان بنزدیك رسول آمدند واورا گفتند یا محمّد ما آمده ایم
تا ترا پرسیم ازجواب مسائلی اگر جواب دهی وجواب بصواب دهی ایمان آریم رسول صلی اللّه علیه
وآله وسلّم باایشان عهد کرد که خلاف نکند و گفت اللّه علی مانقول وکیل گفتند اخبرنا عن الرّعد
مارا خبرده ازرعد تاچیست فرمود فرشتهٔ موکل بر ابر تازیانهٔ بدست دارد وابررا بآن میراند چنانکه
خدایتعالی فرماید گفتند این آواز چیست که ازاو میشنویم گفت زجر اواست ابر را تا آنجا
رود که خواهد گفتند راست گفتی عطیّه گفت نام فرشته ایست واین صوت آواز اواست وتسبیح
او وبرق تازیانه اواست که بآن ابر را میراند اورا رعد خوانند و آواز اورا رعد خوانند ابوهریره
گفت چون رعد آمدی رسول صلی اللّه علیه و آله و سلّم گفتی سبحان من یسبّح الرّعد بحمده
والملائکة من خیفته عکرمه گفت که عبداللّه عباس چون رعد شنیدی گفتی سبحان من سبّحت له
منزّه است آن خدائی که تو اورا تسبیح میکنی و عبداللّه عباس گفت هر که او آواز رعد شنود و
بگوید که سبحان اللّه الّذی یسبّح الرّعد بحمده والملائکة من خیفته وهو علی کل شئ قدیر اگر
اورا صاعقه رسد دیة او برمن است گفتند عبداللّه زبیر چون آواز رعد شنیدی گفتی سبحان من
یسبّح الرّعد بحمده والملائکة من خیفته آنکه گفتی این وعیدی است اهل زمین را سخت و
سالم بن عبد اللّه روایت کرد که رسول صلی اللّه علیه و آله وسلّم چون آواز رعد شنیدی گفتی
اللّهمّ لا تقتلنا بغضبك ولا تهلکنا بعذابك و عافنا من بلائك قوله والملائکة من خیفته و
فرشتگان تسبیح کنند از ترس او وگفتند مراد فرشتگانند که موکل ابرند واعوان رعدند ایشان
جمله خائف و خاضع اند و فرمان او را مطیع اند. جبیر روایت میکند از ضحاك از عبداللّه عباس
که گفت رعد نام فرشته ایست که ابر را میراند بانجا که فرمایند او را واو خدایرا تسبیح میکند

چون او تسبیح کند هیچ فرشتهٔ درآسمان نه بماند الاّ آواز بردارند به تسبیح عندآن حال خدای
تعالی باران فرستد قوله و یرسل الصّواعق بفرستد صواعق و آن جمع صاعقه باشد و آن آتشی بود
که از آسمان فرود آید بهر جا که آید بسوزاند و گفته اند بزمین فرو رد فیصیب بها من یشاء بآن
رساند که خواهد امام محمّد باقر علیه الصّلوة و السّلام گفت صاعقه بمؤمن وکافر برسد وبذاکر
نرسد که ذکر خدایتعالي کند جلّ جلاله و هم یجادلون فی الله واوحال است درآن حال که ایشان
جدل میکنند گفتند آیت در قصّهٔ اربد آمد و عامر چنانکه برفت و گفتند در بعضی کفار عرب
آمد و آن آنست که اسحق الحنظل روایت کرد عن زیاد بن سعید الشّامی عن عباد بن منصور الساحی
که او گفت از حسن بصری پرسیدم این آیت گفت مردی بود از طواغیت عرب رسول صلی الله
علیه و آله و سلّم جماعتی را باو فرستاد تا او را بدعوت اسلام ترغیب کنند برفتند و او را بخداي
دعوت کردند و با رسول او گفت مرا بگوئید تا این خدای محمد که شما مرا باو میخوانید چیست
از زر است یا از سیم یا از مس یا از آهن ایشان گفتند این چه سخن است او خدایست بی مثل
و مانند او را بهیچ چیز تشبیه نتوان کرد او گفت من ندانم تا شما چه میگوئید بر گشتند و باز
بنزدیك رسول آمدند و گفتند یا رسول الله ما از این مرد کافر تر ندیدیم ما را چنین گفت رسول
فرمود که بروید و دگر باره او را دعوت کنید برفتند و او را دعوت کردند او گفت من اجابت
نکنم محمّد را تا خدای او را نبینم و ندانم که چیست باز آمدند و رسولرا خبر دادند رسول
صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود دگر باره بروید تاحجّت بر او متوجّه تر باشد بیامدند و با او
در دعوت مناظره و مجادله گرفتند و اومقالات اوّل میگفت که تا من خدایرا نمی بینم اجابت نکنم
دعوت کسی را تا اواین میگفت وجدل میکرد ابری برآمد و رعدی پدید آمد وبرقی و یك شرر
از آن برق بیفتاد و بر آن کافر افتاد و او را بسوخت یاران بازگشتند تا رسول را خبر دهند در
راه جماعتی صحابه پیش ایشان بازآمدند و گفتند چگونه سوخت صاحب شما بصاعقه گفتند شما چه
دانید گفتند خدایتعالی این آیت فرستاد ویرسل الصّواعق فیصیب بهامن یشاء و هم یجادلون یعنی
آن کافر را وهوشدیدالمحال حسن را گفتند شدیدالمحال چه باشد گفت شدید الحقد سخت کینه حضرت
امیرالمؤمنین علی علیه الصّلوة والسّلام فرمود شدیدالاخذ سخت گرفتن است مجاهد گفت شدیدالقوّه سخت
قوّت است ابوعبیده گفت سخت عقوبت است و محال مماحله بود وآن مماکره ومغالبه باشدو اصل او ازسختی
و قوّت است بقول العرب محلّنی علی فلان ای قوّنی علیه و المحل شدّة القحط و قال الاعشی فرع
نبع هزّ فی غصن المجد عزیز الندی شدید المحال له دعوة الحقّ او راست یعنی خدایرا دعوت حق و
صدق و درستی و راستی و اضافت دعوت با حق چنان است که اضافت یوم الجمعه و مسجد الجامع
لاختلاف اللّفظین و روا بود که معنی آنچنان باشد که له دعوة الي الحقّ او را دعوتیست با حق یعنی
او دعوت میکند با حق و پیغمبران او بفرمان او حضرت امیر المؤمنین علی علیه الصّلوة و السّلام
فرمود که دعوت حق توحید است و عبدالله گفت شهادت ان لا اله الاالله والّذین یدعون من دونه
و آنانرا که ایشان میخوانند یعنی مشرکان از این اصنام خود بدون خدای لایستجیبون لهم بشیئ
اجابت نکنند ایشانرا یعنی داعیانرا از خیری و نفعی و دفع مضرّتی الاّ کباسط کفّیه الی المآء لیبلغ

فاه الاّ چون کسی که دست بآب گسترد تا بدهنش رسد و نرسد و در معنی او خلاف کردند حضرت
امیرالمؤمنین علی علیه الصّلوة و السّلام فرمود و عطا یعنی مثال او چنان باشد که مرد تشنهٔ برکنار
چاه نشسته دست بچاه فرو میکند بآب نرسد و هیچ سود ندارد او را و هیچ غنا نکند و همچنین
مردی بت پرست گمان برد که او را در عبادت اصنام سودی خواهد بودن و سودش چندان بود که
این کس را که وصف کرد مجاهد گفت یعنی عابد اصنام چنان باشد که آنکس که او آبرا بدست خویشتن
خواند باشارت تا بدهنش رسد ونرسد چه آن آب بدعوت او اجابت نکند اورا پیش او نیاید علیّ بن
طلحه گفت از عبدالله عبّاس که او گفت این مثل مشرك است که با خدای انباز گیرد اورا مثل زد
بمردی تشنه که برکنار آب بنشیند جمال وعکس خودرا درآب می‌بیند چندانکه خواهد که او را
بدست گیرد نتواند عطیّه گفت از عبدالله عبّاس مثل این اصنام که مشرکان می پرستند در عدم نفع
و قلّت خیر بعابدان خود با تشنهٔ مانند که دستشان درآب باشد و او از تشنگی برهلاك مشرف بود
و آب بدهن او نرسد دست او در آب اورا سود ندارد ضحّاك گفت هم از عبدالله عبّاس که مثال
او چنان باشد که تشنه دست در میان آب نهد کفها گسترده آب بدهن او نرسد الا که دست چنان
کند که آب در او بایستد و آنکه آب برگیرد و غرف کند آنکه بدهن رساند و باز خورد سود
ندارد والا مادام تا کف او مبسوط باشد سود ندارد او را و هم چنین اند اصنام درانکه نفع وضرر
نتوانند کرد و اهل معانی گفتند معنی آنستکه چون کسی باشد که خواهد که آب درقبض گیرد آب
در دست او نایستد و این مثلیست عرب را معروف که فلان کالقابض علی الماء اذا طلب امراً
مستحیلا و گفته اند حضرت امیرالمؤمنین علی علیه الصّلوة والسّلام این بیت را تمثیل کردی شعر
ومن یصحب الدّنیا یکن مثل قابض علی الماء خانته فروج الاصابع وقال الشّاعر فی هذا المعنی فانی وایاکم
و شوقاً الیکم کقابض ماء لم تسقه انا مله وقال آخر فاصبحت ممّا کان بینی وبینها من الودّ مثل القابض
الماء بالید قوله و ما دعاء الکافرین الاّ فی ضلال یعنی نیست خواندن کافران بتانرا الاّ در
گمراهی یعنی بایشان نرسد و آنرا اجابتی نباشد چون کسی که بر بیراهی میرود و بمقصد نرسد و
ضحّاك گفت از عبدالله عبّاس که مراد آنستکه دعای کافران خدای را نیست الاّ در ضلال وگمراهی
بحکم آنکه دعای ایشان محجوب باشد از خدای تعالی و آنرا اجابت نبود قوله تبارك و تعالی

وَلِلّٰهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْاٰصَالِ
ومرخدارا سجده میکندهرکه درآسمان ها و زمین است برغبت و کراهت وسایهای آنها بصبحها و عصرها
قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ قُلِ اللّٰهُ قُلْ اَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ اَوْلِيَاۤءَ لَا يَمْلِكُونَ
بگو کیست پروردگار آسمانها و زمین بگو خدا بگو آیاپس گرفتید از غیر او دوستان قادر نباشند
لِاَنْفُسِهِمْ نَفْعاً وَلَا ضَرّاً قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْاَعْمٰى وَالْبَصِيرُ اَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمٰاتُ
برای خودهاشان نفعی ونه گزندی را بگو آیا یکسان است کور و بینا آیا یکسان است تاریکیها
وَالنُّورُ اَمْ جَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَكَاۤءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللّٰهُ خَالِقُ
وروشنی آیا قراردادند برای خدا شریکان آفریدند مانند آفرینش او پس مشتبه شد آفرینش برآنها بگوخدا آفریدگار

كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْواحِدُ الْقَهّارُ اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسالَتْ اَوْدِيَةٌ بِقَدَرِها فَاحْتَمَلَ
هرچيزي واوست يكتاى بسيارغالب فروفرستاد از آسمان آبى راپس روان شد رودخانه‌ها باندازه‌شان پس برداشت
السَّيْلُ زَبَداً رابِياً وَمِمّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النّارِ ابْتِغاءَ حِلْيَةٍ اَوْ مَتاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذٰلِكَ
آن آب روان كفى بلندرا وازآنچه برمى افروزند براو درآتش براى خواستن زيورى يابهره كفى است مانندآن اين چنين
يَضْرِبُ اللّٰهُ الْحَقَّ وَالْباطِلَ فَاَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً وَاَمّا ما يَنْفَعُ النّاسَ فَيَمْكُثُ
ميزند خدا حق وباطل را پس اماان كف پس ميرود انداخته شده واما آنچه سوددهد مردم را پس درنگ ميكند
فِي الْاَرْضِ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثالَ لِلَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنىٰ وَالَّذِينَ
در زمين اين چنين ميزند خدا داستان هارا براى آنانكه اجابت كردند پروردگارخودرا نيكوئيست وآنانكه
لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ اَنَّ لَهُمْ ما فِي الْاَرْضِ جَمِيعاً وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ اُولٰئِكَ
اجابت نكردند مراورا اگرآنكه آنهارا باشد آنچه درزمين است همه ومانندآن باآن هرآينه فدا دهندبان آنگروه
لَهُمْ سُوءُ الْحِسابِ وَمَاْويٰهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهادُ اَفَمَنْ يَعْلَمُ اَنَّما اُنْزِلَ اِلَيْكَ
مرآنهارا بدى حساب وجايگاه آنها جهنم است وبدآرامگاهى است آياپس آنكه ميداندكه آنچه فرستاده شد بسوى تو
مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ اَعْمىٰ اِنَّما يَتَذَكَّرُ اُولُوا الْاَلْبابِ اَلَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ
از پروردگارتو مانندكسى است كه او كوراست جزاين نيست پندميگيرد صاحب خردها كسانيكه وفاميكنند بعهد
اللّٰهِ وَلا يَنْقُضُونَ الْمِيثاقَ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ ما اَمَرَ اللّٰهُ بِهِ اَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ
خدا ونشكنند پيمان را وانانكه مى پيوندند انچه را فرمودخدا بان كه پيوسته شود و مى ترسند
رَبَّهُمْ وَيَخافُونَ سُوءَ الْحِسابِ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَاَقامُوا الصَّلٰوةَ
پروردگارخودراوترسنا كندبدى حساب را وكسانيكه صبر كردند بجهة خشنودى پروردگارشان وبرپاداشتند نمازرا
وَاَنْفَقُوا مِمّا رَزَقْناهُمْ سِرّاً وَعَلانِيَةً وَيَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ اُولٰئِكَ لَهُمْ
ونفقه كردند ازآنچه روزى كرديم آنهارا پنهانى وآشكارا ودفع كنند بخوبى بدي را انگروه مرانهاراست
عُقْبَى الدّارِ جَنّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَاَزْواجِهِمْ وَذُرِّيّاتِهِمْ
عاقبت ان سرا بوستانهاى اقامت درآيندآنرا وهركه شايسته شد از پدرهاشان وجفت هاشان را وفرزندانشان را
وَالْمَلٰئِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بابٍ سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ
وفرشتگان درآيند برانها از هر در سلام بر شما بانچه صبر كرديد پس خوب است
عُقْبَى الدّارِ وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مِيثاقِهِ وَيَقْطَعُونَ ما اَمَرَ اللّٰهُ بِهِ
عاقبت ان سرا وآنانكه مى شكنند پيمان خدا از پس پيمانش وجدا ميكنند آنچه را فرمودخدا بان
اَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْاَرْضِ اُولٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدّارِ اَللّٰهُ يَبْسُطُ
كه پيوسته شود وفسادكنند در زمين آنگروه مران هارالعن ومرآنهارا بدي ان سرا خدا ميگستراند
الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيا وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيا فِي الْآخِرَةِ اِلّا
روزى رابراى هركه ميخواهد وتنگ ميگيرد وخشنودند بزندگى دنيا ونيست زندگانى دنيا در قيامت مگر
مَتاعٌ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلا اُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ اِنَّ اللّٰهَ
بهرهٔ وميگويند آنانكه كافرشدند چرانه فرستاده شد براو آيتى از پروردگاراو بگو بتحقيق خدا

يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَيَهْدِي اِلَيْهِ مَنْ اَنابَ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللّٰهِ
گمراه ميكند هركرا ميخواهد وراه نمايد بسوى خودهركرا بازگردد كسانيكه گرويدند وارام گيرد دلهاشان بذكر خدا
اَلا بِذِكْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ * اَلَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ طُوبىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ
آگاه باش بذكر خدا آرام گيرد دلها آنانكه گرويدند وكردند كارهاي شايسته خوشا آنهارا وخوبى
مَآبٍ كَذٰلِكَ اَرْسَلْناكَ فِي اُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِها اُمَمٌ لِتَتْلُوَا عَلَيْهِمُ الَّذِي
بازگشت اينچنين فرستاديم تو را درگروهى بتحقيق گذشت از پيش آن گروهى تابخوانى برآنها آنكه را
اَوْحَيْنا اِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمٰنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ
وحى فرستاديم بسوي تو وآنها كافرميشوند بخدا بگو اوپروردگارمن است نباشدخدائى مگراو براو توكل كردم
وَاِلَيْهِ مَتابِ .
وبسوى اوست بازگشت .

قوله تعالى و لله يسجد من فى السّموات و الارض طوعاً و كرهاً الايه حقتعالى در اين آيت بيان كرد كه هرچه هست از عقلا درآسمان‌ها وزمين همه خدايراسجده ميكنند امّا بطوع ورغبت و امّا بكراهت و جبر در او چند قول گفتند حسن بصرى و قتاده و ابن زيد گفتند مؤمنان سجده ميكنند بطوع و رغبت بى اكراهى و اجبارى و كافران بر رغم وكراهت خود ازبيم شمشير عبدالله مبارك گفت از سفيان ثورى كه ربيع خشيم چون اين آيت خواندى گفتى بل طوعا يار بّاه قولى دگر آنستكه مؤمنان خدايرا سجده كنند بطوع وكافران از روى حاجت و افتقار باو و مذلت وانقياد او را در حكم ساجدند و از آنجا كه خاشع و ذليل اند باحتياج باو و قول سوّم آنستكه ابوعلى گفت سجود كره تبذليل و تسخير بود و تصريف از حال محبوب بحال مكروه چنانكه تندرست را بيمار كند و توانگر را درويش كند و زنده را بميراند كذا الاكم للحوافر فى قول الشاعر ترى الاكم فيها سجّد اللحوافر و زجاج گفت معنى آنستكه بعضى مردمان آنند كه ايشان را سجده كردن آسان بود و بعضى آنند كه بر ايشان سخت آيد تا چون كارهى بود آنرا و مثله قوله و حملته امّه كرها و وضعته كرها قوله و ظلالهم بالغدوّ و الاصال و سايهاى ايشان ببامداد وشبانگاه عبدالله عبّاس گفت مراد سايهٔ ساجد آنستكه سايهٔ ايشان بزمين افتاده باشد برمثال ساجد كه روى برخاك نهد و قولى دگر آنستكه مراد بسجدهٔ سايه تصريف وتذليل آنست درطول و قصر و ظلال جمع ظلّ باشد وظلّ باز پوشيدن شخص باشد آنرا كه پيرامن او بود از آفتاب يا از روشنائى و انرا كه از بامداد تا نماز پيشين بود انرا ظلال خوانند وانچه از نماز پيشين تا نماز شام بود انرا فئ خوانند چنانكه شاعر گفت شعر فلاالظّل من برد الضحى يستطيعه ولاالفئ من بردالعشىّ يذوق و گفته اند ظلال ان بود كه لازم بود و بزود وفئ آن بود كه گاهى برود و باز باز آيد و اشتقاقه من فاء اذا رجع و آصال جمع اصل باشد واصل جمع اصيل پس او جمع جمع است و اصايل جمع اوست فهو اذاً جمع جمع الجمع و آن از وقت نماز ديگر بود تا آفتاب فروشدن قال ابوذؤيب لعمرى لانت البيت اكرم اهله . واقعد في افيائه بالاصايل قوله قل من ربّ السّموات والارض قل الله حقتعالى در اين آيت رسول خود را محمّد ميفرمايد كه بگو اين

کافران را ومشرکان و جاحدانرا برسبیل جدال وحجاج که کیست خدای آسمانها وزمین صورت
استفهام است ومراد تقریر انکه گفت اگر ایشان جواب ندهند وحق نگویند تو بگو که خدایست
انکه گفت بگو افاتّخذتم که شما بگرفته اید من دونه از جزاو و گفتند از فرود او اولیاء وان
جمع ولیّ باشد وولیّ ان بود که تولاّی کار کند و او لیتران بود بان انکه باز نمود که ان اولیاء که
شما بگرفته اید بدون اواز بتان که می پرستید ایشانرا مالك نباشند برای خود و قادر نباشند
برهیچ نفعی وضرّی وسودی وزیانی وبدی ونیکی و انکه او از برای خود مالك خیر وشرّ ونفع و
ضرّ نباشد برای دیگران هم نباشد انکه مثل زد برای ایشان گفت بگو ای محمّد هل یستوی الاعمی
والبصیر آیا راست باشد بینا ونابینا یاراست باشد تاریکی و روشنی لفظ استفهام است ومراد نفی وجحد
یعنی راست نباشدو غرض ازاین مثل زدن آنستکه مثل کافران به نابینا زد وتاریکی ومثل مؤمنان
به بینا زد و روشنائی چه مؤمن چون بینا است در روشنائی که منتفع باشد بروشنائی چشم خود
در روشنائی وکافر منتفع نباشد بان ازانجا که بمنزلت کوری است در تاریکی شب واگر ازدوگانه
یکی بودی این فائده حاصل بودی ولیکن هردو جمع کرد در تأکید ومبالغت را و تلخیص معنی
انکه لا یستوی الکافر والمؤمنون کافر با مؤمن راست نباشد کوفیان خواندند مگر حفص یستوی
الظّلمات بیا برای آنکه فعل مقدّم است وتأنیث غیرحقیقی وباقی قرّاء بتا خواندند علی تأنیث اللفظ
ام جعلوا للّه شرکاء یا این مشرکان با خدای انبازان بداشتندانکه برسبیل انکار برایشان گفت ام خلقوا
کخلقه این بتان چیزی آفریدندچون آفریده هاء او ازآسمان و زمین و کوه ودریا وجماد وحیوان واصناف
خلق ازجواهر واعراض مخصوص که قدیم تعالی مختصّ است بقدرت برآن که پس مشتبه شدخلق ایشان بخلق
او آنکه گفت بگو که خدای آفریدگار مجبّر همه چیز است و مجبّره را باین آیت تمسّك نیست
در اضافت فعل بندگان با خلق خدای که این مخصوص است بافعالی که خدایتعالی بآن مستحقّ
عبادت است و بآن الهست از قرینهٔ آیت دیگر آنکه فحوی آیت دلیل میکند برخلاف و آن آنستکه
آیت وارد است مورد ذمّ و توبیخ بت پرستان را اگر خالق کلّ شیئ حمل کنند بر آنکه خالق
عبادت اصنام است عذری باشد ایشانرا و ملامت کردن وعذر خواستن متناقض باشند و در کلام
خدایتعالی مناقضه روا نباشد پس مراد آن افعال است که خدایتعالی منفرد است بآن کالجواهر
و الاعراض المخصوصة قوله و انزل من السّماءِ ماء حقتعالی در این آیت دومثل زد حق و باطل را
یکی آنکه گفت خدایتعالی فرو فرستاد از آسمان آبی باندازهٔ یعنی آب باران فسالت اودیة بقدرها
برفت رود ها بمقدار آن باران یا بمقدار رود ها در مسیل تنگ آب کم باشد بحسب انحدار آب در
مجری و مسیل فراخ که سیل روی آنجا دارد آب بسیار بود فاحتمل السّیل زبداً رابیا آنکه سیل
آن رود برگرفته باشد کفی بر سر آمده و قوله رابیا ای عالیا من قوله اهتزّت و ربت ای ارتفعت
و زادت و منه الرّبا و دگر آنکه گفت وممّا توقدون علیه فی النّار حمزه وکسائی خواندند یوقدون
بالیاء و درشاذ حمید وابن مختص و ابن وثّاب و اعمش بر مغایبه لقوله و امّا ما ینفع النّاس و لقوله
ام جعلوا للّه شرکاء و باقی قرّاء بتا خواندند علی الخطاب لقوله اتخذتم واز آنچه بران آتش می کنید
از زر و سیم ابتغاء حلیة طلب حلی را ونصب او بر مفعول له است از ممّا توقدون او متاع یا برای

متاعی از اوانی که از برنج و مس و روی وارزیز باشد والتقدیر اوابتغاء متاع زبد کفی باشد آنرا
یعنی این چیزها را که بگدازند آنرا خبثی بود و صافی چنانکه آب رود را کفی باشد و صافی و رفع
او بر ابتداست وخبر او فی قوله و ممّا توقدون وچون خبر مبتداء ظرفی مقدّم باشد تنکیر او روا
بود چنانکه فی الکیس مال ضمیر راجع است بازبد آب ای زبد الماء کذلك یضرب اللّه الحقّ والباطل
خدایتعالی حقّ وباطل را چنین مثل زد فامّا الزّبد فیذهب جفاء امّا کف برود و باطل شود و
نیست شود و قیل سریعا متفرقاً پراکنده شود ابوعمرو گفت من قولهم اجفات القدر وجفأت اذاغلت
فالقت زبدها چون دیك بجوشد و کف بیندازد وقتیبی گفت جفاء ان کف بود که بکنارها رود
باز ایستد چون رود کم شود آن نیست شود وجفاء از آنجا باشد که تو کسیرا از دوستی و خیرخود
دور کنی ابن الانباری گفت جفاء ای بالیاً متفرقاً من قولهم جفات الرّیح الغیم اذا فرّقه وان فعال
بمعنی مفعول است و مثله القماش والحطام والدّقاق والغناء وامّا ما ینفع النّاس فیمکث فی الارض
انچه مردمان را سود دارد درزمین بایستد معنی آیت آنستکه خدایتعالی حق و باطل را دو مثل زد
یکی به آبی که از باران بیاید وسیل شود و در مسیل و مجری خود کف برآرد و نیز مثل زد آنرا
به چیزهاء گداختنی که از معادن برون آید که از آن حلیّ ومتاع سازند مردمان چون زر وسیم و
مس و برنج و ارزیز که چون بگدازند از آنجا نیز کفی باشد و صافی آنچه کف آب و خبث آهن و
مس و روی باشد مثل باطل است با باطل ماند که براو در پراکنده وناچیز شود وآنچه از آب صافی
و زر و سیم صافی باشد و صافی از دگر اجناس ان مثل حق است که نافع بود مردمان راهم چنانکه
این چیزها نافع است کذلك یضرب اللّه الامثال چنین زد خدایتعالی مثل ها برای مردمان تا در او
تأمّل کنند وفرق بشناسند میان حق وباطل و کلام تمام شده است آنجا که گفت ویضرب اللّه الامثال
و بهری مقریان این را آیتی شمردند آنکه ابتداء کرد وگفت للّذین استجابوا لربّهم انانکه خدایرا
اجابت کنند بانچه ایشانرا بآن خوانده است از اسلام و راه حق و قبول شرع و عمل بارکان او
ایشانرا چه باشد الحسنی وان تأنیث احسن بود نیکوتر یعنی نیکوتر آنچه ایشان کرده باشند چنانکه
گفت للّذین احسنوا الحسنی وزیادة والذّین لم یستجیبوا و آنانکه اورا اجابت نکنند وبر کفر اصرار
کنند مثال ایشان چه باشد لو انّ لهم مافی الارض جمیعا اگر ایشان را بود آنچه در همهٔ زمین است
یعنی آنکه ملك وملك زمین است ومثله معه ومانندان بآن باشد یعنی ملك زمین مضاعف و ضمیر
راجع است بالفظ لافتدوا به ایشان خویشتن را بآن فدا کنند و خواهند تا باز خرند و اگر
در دست ایشان باشد بدهند و فدیه کنند سود ندارد ایشانرا و این تهدیدی است که از این بلیغ تر
ممکن نباشد و یأسی و نومیدی کافرانرا ازخلاص ونجات آنکه گفت اولئك لهم سوء الحساب ایشان
آنانند که ایشانرا سوء الحساب باشد وحساب و شمار بد کنند و مناقشه کنند و مسامحه نکنند
و هیچ فرو نگذارند و محابا نکنند وجبائی گفت معنی آنستکه حساب ایشان بروجه توبیخ و تقریع کنند
ومأویهم جهنّم وجای ایشان دوزخ باشد وآن بدبستری وجائی است که مبیت و مقام ایشان است ومأوی
جائی باشد که مرد باو باشد و مهاد فراش باشد آنکه هم بر طریق مثل گفت افمن یعلم آنکس که
او داند که آنچه خدایتعالی فرو فرستاد و آنچه از قبل او بفرمان او فرود آوردند حق و صدق است

و درست وراست چنان باشد که او نابینا باشد یعنی کافر وجاهل ونادان و عمی و کوری کنایت است
از این چیزها لفظ استفهام است ومراد جحد وتقریع یعنی این‌چنان نباشد آنکه گفت انّما یتذکّر
اولو الالباب این اندیشه وتفکّر و تذکّر خداوندان عقل کنند الّذین یوفون بعهد الله محلّ الّذین
رفع است برای آنکه صفت اولوالالباب است وصفت این عاقلان آنستکه بعهد خدای وفای کنند و
و بر اوامر او کار کنند و از مناهی او اجتناب کنند وعهد و میثاق نبشکافند و میثاق مفعال باشد
از وثیقه و استواری والذین یصلون ما امرالله به ان یوصل و نیز صفت ایشان آن بود که به پیوندند
بآنچه خدای فرمود که پیوند کنند بعضی مفسّران گفتند مراد ایمان است بجملهٔ پیغمبران و جملهٔ
کتابها چنانکه گفت لانفرّق بین احد من رسله و در عکس این گفت نؤمن ببعض و نکفر ببعض و
بیشتر مفسّران گفتند صلهٔ رحم است که رحم به پیوندند و قطع نکنند ابو سلمه روایت کرد که ابو
درداء بیمار شد صحابه به پرسیدن او رفتند حدیث صلهٔ رحم فراز آمد آنکه رسول صلی الله علیه
و آله وسلّم فرموده است صلة الرّحم تزید فی العمر رحم پیوستن عمر بیفزاید عبدالرّحمن بن عوف گفت
ازرسول شنیدم که گفت خدایتعالی گفته است من خدای رحمانم رحم بیافریدم و نام آن از نام خود
بشکافتم هر که آنرا به پیوندد با او به پیوندم و هر که آنرا به برد از او ببرم ابو ایّوب انصاری روایت
کرد که مردی رسول‌را صلی الله علیه و آله وسلّم گفت مرا خبرده یا رسول الله بعملی که مرا ببهشت
رساند مردمان گفتند مال ببخش رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم گفت خدایرا پرست و با او شرك
میاور ونماز بپای دار و زکوة بده و رحم به پیوند تا هم چنان باشد که بر راحلهٔ باشی که ببهشت
میرود کعب الاخبار گفت بآن خدائی که دریا بشکافت برای موسی که در تورية نوشته است که ای
فرزند آدم از خدای بترس وبا پدر و مادر نیکوئی کن و رحم به پیوند تا عمرت دراز کنم وکارهات
آسان کنم و بلاازتو بگردانم مکحول روایت کرد از رسول صلی الله علیه و آله و سلّم که گفت
اعجل الطّاعة ثوابا صلة الرحم زود تر طاعت بثواب رحم پیوستن است و زودتر معصیت بعقاب بغی
باشد و سوگند بدروغ سراها خالی وویران کند و یخشون ربّهم واز خدای خود بترسند واز حساب
بد بترسند والذّین صبروا و آنانکه صبر کنند بر طاعت و صبر کنند از معصیت عبدالله عباس گفت
صبر کنند بر آنچه خدای فرمود عطا گفت بر مصائب ابتغاء وجه ربهم ای طلب ثواب ربهم ونصب
او بر مفعول‌له بود واقاموا الصّلوة و نماز بپای دارند وانفقوا ممّا رزقناهم نفقه کنند از آنچه ما
ایشان را روزی دادیم سرّاً وَ علانیةً و نصب او بر تمیز است و شاید که درجای حال بود ای مسّرین
ومعلنین وشاید که مصدری محذوف الفعل باشد ای واسرّوا سرّاً واعلنوا علانیة ویدرؤن بالحسنة السّیئة
و بحسنه سیّئه باز دارند والدّرء الرّفع ابن زید گفت معنی آنستکه مکافات شرّ بشرّ نکنند ولکن دفع
شرّ بخیر کنند قتیبی گفت معنی آنستکه چون برایشان سفاهت کنند ایشان حلم کار بندند قتاده
گفت جواب نیکو باز دهند نظیره قوله اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً حسن بصری گفت آنان
باشند که چون ایشانرا ندهند ایشان بدهند و چون بر ایشان ظلم کنند عفو کنند وچون از ایشان
ببرند ایشان به پیوندند ابن کیسان گفت آن کسان باشند که اذا اذنبوا تابوا واذاهربوا انابوا چون
گناه کنند توبه کنند وچون از درگاه بشوند باز آیند تا بتوبه مضرّت گناه ازخویشتن بگردانند واینروایت

ضحّاك است ازعبدالله عبّاس که گفت بعمل صالح عمل بد دفع کنند و قوّت این قول آنستکه معاذ جبل
گفت یا رسول الله مرا وصیّتی کن گفت چون گناهی کنی عقب ان طاعت کن تا انرا محو کند
اگر گناه بسرّ باشد طاعت بسرّ کن واگر گناه آشکارا بود طاعت آشکارا کن عبدالله مبارک گفت
این هشت خصلت است اشارت کنندهٔ بهشت در بهشت ابو بکر ورّاق گفت این هشت پل است
هر که خواهد که بثواب خدای رسد این هشت پل باز گذارد اولٓئك لهم عقبي الدّار اینان آنانند که
خدایتعالی عاقبت سرای ثواب بایشان دهد که وعده داد صابرانرا که جنّات عدن رفع او بر یکی از
دو وجه باشد امّا بدل عقبي الدّار و امّا خبر مبتداء محذوف بود والتّقدیر قوله تعالی اولٓئك لهم
عقبی الدّار وهی جنّات عدن یا مبتدای بود محذوف الخبر ای لهم جنّات عدن ایشانرا بهشت های
عدن مقام باشد من قولهم عدن بالمکان اذا قام به یدخلونها که ایشان درآنجاشوند قرائت عامّهٔ قرّاء
یدخلونها بفتح یاء و ضمّ خا علی الفعل المستقیم وابن کثیر وابوعمرو خواندند بضمّ یا وفتح خا علي الفعل
المجهول یعنی ایشان‌را درانجا برند ویدخلونها درمحلّ رفع است بصفت جنّات گفت ایشان بآن بهشت‌ها
شوندو من صلح من آبائهم و آنانکه نیکو بوده باشند ازپدران ایشان وزنان ایشان وفرزندان ایشان
والملئکة یدخلون علیهم من کلّ بابٍ وفرشتگان برایشان درمیشوند ازهردری ومیگویند سلام علیکم
واین ازجمله آن جایهاست که قول دراو حذف کردند وان محذوف درمحل حال است والتقدیر یقولون
لهم ای قائلین لهم سلام علیکم و رفع او بر ابتداء است وعلیکم درجای خبر و برای آن روا داشتند
که مبتداء نکره گویند واگرچه شرایط جواز اوهیچ نیست که موردکلام مورد دعا است والتقدیر
اسلّم علیکم سلاماً انکه خواست تا کلام را از دعا ببرد و سلام را ثابت مستقرّ کند رفع کرد
بر ابتداء وگفت سلام علیکم هم بران تنکیر که درحال مصدریّت بود رها کرد بما صبرتم ما مصدریّه
است ای صبرکم مقاتل گفت بمقدار هر روزی از روز های دنیا صد بار فرشتگان پیش مؤمنان
روند با تحفه ها وهدیه ها و میگویند سلام علیکم بما صبرتم در خبراست که انس مالك این آیت
بخواند جنّات عدن یدخلونها الی قوله فنعم عقبی الدّار گفت این جنّات عدن چشمه ایست از دُرّ
مجوّف طولش در هوا شصت میل درانجا شکافی و پیوندی نباشد درهر زاویهٔ از او اهلی باشد وانرا
چهار هزار مصراع بود از زر برهر دَری هفتاد هزار فرشته باشند باهر فرشته تحفه و هدیه باشد
که با صاحبش از ان نباشد و ایشان همه در فرمان او باشند میان او و ایشان حجاب نباشد
ارطاة بن منذر روایت کرد از یکی از مشایخ از ابو الحجّاج که او گفت مؤمن در بهشت
بر سریری بنشیند و دو صف خادمان از پیش او بایستند و آنجا که کنار صف بود دَری بود
گشاده فرشتهٔ بیاید و دستوری خواهد انرا که بنزدیك در باشد از خدم او را بگوید و او دیگریرا
بگوید یک یک را میگویند تا بمؤمن رسانند او دستوری دهد باز یك یك را میگویند تا بفرشته رسد او
درآید و سلام کند و باز گردد عبدالله عمر روایت کرد از رسول صلّی الله علیه وآله وسلّم که او گفت صحابه را
که شما دانید که ببهشت که شود گفتند الله ورسوله اعلم خدای و پیغمبر عالم ترند گفت آن مجاهدان
که سدّ ثغور کنند بایشان و دفع مکاره کنند یکی از ایشان بمیرد و حاجت او در دل او باشد که
قضای آن نتواند کردن فرشتگان ازهر دری درمیآیند ومیگویند سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبي الدّار
محمّد بن ابراهیم روایت کرد از رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم که او گفت هر سال یکبار صحابه

بیامدی بزیارت گور شهیدان و گفتی سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدّار الّذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه آنکه گفت آنانکه عهد خدای نقض کنند پس از آنکه استوار کرده باشند و ببرند از آنکه خدای فرمود که باایشان پیوندند و در زمین تباهی کنند بیشتر مفسّران بر آنند که مراد باین آیت خارجیان اند که بغی کنند و بر امام عدل بیرون آیند و آنانند که رسول صلّی الله علیه وآله و سلّم بامیر المؤمنین علی علیه الصّلوة والسّلام گفت یا علي انّك ستقاتل النّاكثین والقاسطین والمارقین و اگر حمل کنند برعموم اولی تر باشد و یقطعون ما امر الله به ان یوصل هم بر عموم اولی تر باشد و یفسدون فی الارض گفتند مراد محاربانند في قوله انّما جزاء الّذین یحاربون الله ورسوله ویسعون فی الارض فساداً آنکه گفت آنان باشند که نصیب ایشان لعنت باشد و سرای بدی یعنی دوزخ که سرای عقاب است قوله انّ الله یبسط الرّزق لمن یشاء و یقدر حقتعالي در این آیت ذکر کرد که رازق بر حقیقت اوست و قبض وبسط آن بفرمان اوست گفت خدای بگستراند روزی بر آنکه او خواهد و تنگ کند بر آنکه او خواهد والقدر والقتر التّضییق ومنه قوله تعالی و من قدر علیه رزقه وقوله اذا ما ابتلیه فقدر علیه رزقه ای یضیق و فرحوا بالحیوة الدّنیا وایشان بزندگانی دنیا شادمانه‌اند مجاهد گفت مراد مشرکان مکّه‌اند و ما الحیوة الدّنیا فی الاخرة الاّ متاع و حیات دنیا در جنب اخرت نیست الاّ متاعی که باو تمتّع کنند و برنگیرند ابن سابط گفت یعنی بمقدار کفی از خرما که مردم بمرد شبان دهند یا قدری آرد کلبي گفت مانند متاعی خسیس است که آنرا قدری و قیمتي و بقائی نباشد چون کاسه و سکره و قدح و آنچه باین ماند و یقول الّذین کفروا آنکه حکایت آن کرد که کافران مکّه گفتند لولا انزل ای هلاّ انزل چرا فرو نفرستند بروایتی و دلالتی و علامتی که دلیل صدق او کند در این دعوی که میکند مفسّران گفتند مراد بآیت عبدالله ابن ابی امیّه است و اصحابش و لولا اینجا کلمهٔ تحضیض است قل انّ الله یضلّ من یشاء بگو که خدایتعالی اضلال کند آنرا که خواهد بتمکین وتخلیه یا بخذلان بروجه عقوبت یا بحکم وتسمیه یا بمعنی اهلاك نحو قوله و یضلّ الله الظّالمین یا بمعنی وجدان چنانکه اضلّ بعیره و این وجوه باستقصاء برفته است وآنچه لایق است آنجا خذلان است بر سبیل عقوبت و امّا تخلیه بینه و بین نفسه و یهدی الیه من اناب و هدایت کند بخویشتن یعنی بثواب خود آنانرا که ایشان انابت کنند و با خدای شوند و با درگاه او و مراد بهدایت اینجا لطف است الّذین آمنوا محلّ نصب است برای آنکه بدل است از من فی قوله و یهدی الیه من اناب و از صفت ایشان آنستکه ایمان دارند و تطمئنّ قلوبهم بذکر الله و دلهای ایشان بیارامد بذکر خدای آنکه گفت الا بذکر الله بذکر خدای دلها بیارامد عبد الله عبّاس گفت مراد سوگند است که آنکس را که هزار دینار یا بیشتر بر کسی باشد او منکر شود و این مرد بر او گواه ندارد دلش . بهیچ آرام نگیرد چون او گوید والله که نباید دادن آن یك سوگند از او بستاند ودلش خوش شود ازآنکه واثق باشد بعوض آن بر خدای و گفتند چون کسی سخنی میگوید ومردم ازآن در شگّ باشند چون گوید والله که چنین است اورا باور دارند و دلشان ساکن گردد وقولی دیگر آنستکه دل دوستان او ازهمه رنجها متسلّی شود مجاهد گفت آیت خاصّ است در اصحاب رسول الّذین آمنوا وعملوا الصّالحات مبتداء است طوبی لهم خبر اوست گفت

آنانکه ایمان آرند و عمل صالح کنند از اداء واجبات واجتناب مقبحات طوبی لهم جمله است از مبتداء و خبر درجای خبر مبتداء اوّل اهل علم خلاف کردند درمعنی طوبی و الی گفت از عبدالله عبّاس فرح لهم و قرّة اعین خرّمی باشد و روشنائی چشم عکرمه گفت نعم ما لهم نیك نعمتی باشد ایشانرا ضحّاك گفت غبطة لهم خرّمی باشد ایشانرا قتاده گفت حسني لهم نیکو تر باشد ایشانرا معمّر گفت معنی او آنستکه اصبت خیراً بخیری رسیدی ابراهیم گفت خیر و کرامت باشد شمیط گفت دوام الخیر باشد فرّاء گفت من الطّیّب الاّ آنکه برای ضمّهٔ طا یا را واو کردند یقول العرب طوباك وطوبی لك سعید جبیر گفت از عبدالله عبّاس که طوبی نام بهشت است بلغت حبشه سعید مسحوج گفت نام بهشت است بلغت هند ربیع گفت بستان باشد بلغت هند ابو سعید خدری گفت از رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم مردی پرسید که طوبی چه باشد رسول فرمود که نام درختیست دربهشت چندانکه صد ساله راه است جامه های اهل بهشت از اکمام آن بیرون میآید معاویة بن قره روایت کرد از پدرش که رسول گفت طوبی درختیست در بهشت که خدایتعالی بدست قدرت خود آنرا غرس کرد و روح خود در او دمید بار و میوهٔ او حلی وحلل اهل بهشت باشد شاخهاء او از وراء باروی بهشت بینند ابوهریره گفت طوبی درختي است دربهشت که خدایتعالی گوید او را که شکافته شو برای بندهٔ من از هرچه او خواهد آن درخت بشکافد و از او ساخت مراکب و انواع جامها و حلی و حلل وهرچه بنده تمنّی کند از آنجا بیرون آید مغیث بن سمّی گفت طوبی درختی است دربهشت که اگر سواری بر شتری حقّه یاجذعه نشیند خواهد تا گرد آن بگردد پیر گردد وبمیرد وبانجای نرسد که از او رفته باشد و در بهشت هیچ جای و بقعهٔ وخطّهٔ نباشد الاّ شاخی از شاخهای آن درخت سر بآنجا دارد چون ایشان میوهٔ آن درخت آرزو کنند شاخ سر فرود آرد تا میوه باز کنند و بر آن درخت مرغان باشند چندانکه شتران بختی چون مرورا آرزو کنند آن مرغان بریان شوند وپخته تامؤمن ازاو بخورد ولذّت خود را بردارد آنگه زنده شوند وبپرند عبید بن عمیر گفت درختی است که اصل او در سرای رسول است وهیچ سرائی و غرفهٔ و کوشکی دربهشت نیست الاّ شاخی از آن درخت سر آنجا دارد وخدایتعالی هیچ شکوفه وبهار ومیوه نیافرید الاّ برآنجا باشد وهیچ لون نیست و الاّ بر آن درخت باشد مگر سیاهی واز اصل آن درخت دوچشمه بیرون میآید یکی کافور و یکی سلسبیل مقاتل گفت هر برگی ازاو خلقی را سایه کند فرشتهٔ(۱) بنزدیك آمد و گفت یارسول الله در بهشت میوه باشد گفت آری در بهشت درختی است که آنرا طوبی گویند برابر فردوس اعلی گفت یا رسول الله درختان زمین هیچ بآن ماند گفت نه ولیکن بشام رسیدهٔ از درختان شام با درخت جوز ماند آنرا یك ساق باشد آنکه از انجای شاخهای منتشر و منشعب شده باشد گفت یا رسول الله عظم اصل آن چند باشد گفت چندانکه اگر شتری جذعه از شتران قبیلهٔ تو خواهد که گرد آن درخت درگردد پایها و دستهایش شکسته شود ازضعف پیری و نتواند وهب منبّه گفت دربهشت درختی است کهآنرا طوبی گویند که سوار نیك‌رو اگر صدسال در سایهٔ او میرود آنرا نبرد شکوفه‌او رباط وچادرها باشد وبرگهاش برود(۲) باشد وشاخهاش عنبر باشد وزمینش یاقوت باشد وخاکش کافور باشد و گل اومشك باشدو ازاصل آن جوی شیر وانگبین بیرون می‌آیدوانجای نشست اهل بهشت باشد ایشان درمجلس

۱ ـ کذا فی الاصل ، ۲ ـ کذا ؟

خود نشسته باشند که فرشتگان با ایشان آیند بانجیبانی از نور بر نامهای زر رویهاشان چون چراغ
رخشان بود و پر ایشان چون مرغزی بود بنرمی بر پشت های ایشان رحلها باشد که الواح آن از
یاقوت بود و دفهاء آن از زر بود و جامهای آن از سندس و استبرق اشتران فروخوابانند و گویند
خدایتعالی ما را بزیارت شما فرستاده است تا بر شما سلام کنیم آنکه برآن شتران نشینند و ایشان
از مرغ پرنده سریع تر باشند و از بستر نرم‌تر و رهوارتر درپهلوی یکدیگر چنان میروند که‌سواران
ایشان با یکدیگر سخن میکنند و راز میگویند و هیچ رکاب ایشان در یکدیگر نساید و اگر درختی
در راه ایشان افتد چون ایشان آنجا رسند از ره ایشان دور شود تا ایشان از یکدیگر جدا نشوند
بیایند بجوار رحمت رب‌العزّه چون بمقرّ عزّ خود رسند گویند اللّهم انت‌السّلام و منك‌السّلام وحقّ
لك‌الجلال و الاکرام حق تعالی فرماید اناالسّلام و منّی‌السّلام و علیکم‌السّلام و رحمتی و محبّتی مرحبا
بندگان من که در غیب از من بترسیدید وطاعت من داشتید گویند بارخدایا دستوری ده تاترا سجده
کنیم حقتعالی فرماید این نه سرای رنج و تعب است این سرای ملك و نعیم است من رنج عبادت
از شما برداشته‌ام هرچه خواهید بخواهید از من تا آرزوهاتان بدهم ایشان آرزوها میکنند و حاجتها
میخواهند خدایتعالی میدهد تا بآنکس که آرزوی او کمتر بود گوید بارخدایا اهل دنیا در دنیاشان
مناقشه و محاسده کردند بار خدایا هرچه ایشان در آن مناقشه کردند مرا مانند آن بده حقتعالی
گوید آرزوی تو بس مختصر است و اینکه خواستی دون منزلت تو است من آنچه خواستی بدهم
ترا و ترا بپایهٔ خود رسانم که تو مستحقّ آنی برای آنکه در عطای من تنکید و تثقیل نبود و آنکه
حقتعالی گوید عرض کنید بر بندگان من آنچه دهم خاطر ایشان بآن نرسد و بدل ایشان نگردد بر
ایشان عرض کنند ایشان ندانند که آنچه در دل ایشان بود از امانی و آرزو هیچ نیست در جمله
آنچه بر ایشان عرض کنند اسبانی باشد و اشترانی و بر هر جهاز از ایشان سریری نهاده از یاقوت
بیك پاره بر هر سریری قبّهٔ از زر آویخته در هر قبه فرشی از فرشهای بهشت گسترده باطهارت و لطافت
در هر قبهٔ دو کنیزك از حورالعین و بر هر کنیزکی دو جامه از جامهای بهشت که هیچ لون در بهشت
نباشد که نه بر آن جامه بود و هیچ بوی خوش نباشد الاّ از آن میدمد روشنائی روی ایشان از ورای قبّه میتابد
و ایشان بلطافت چنان باشند که مغز استخوان ایشان در استخوان پیدا بود بمانند مروارید سپید
که بتابد از میان یاقوت سرخ فضل او بر دیگران درحسن چنان بود که آفتاب برسنك آنکه مؤمن
در نزد ایشان شود بر خیزند و دست در گردن او کنند و گویند والله که ما گمان نبردیم که خدایتعالی
چون تو خلقی آفریده است آنکه خدای تعالی فرماید تا فرشتگان در پیش ایشان بروند و ایشانرا
بمنازل و درجات خود رسانند و باجلال و اکرام آنجا فرود آرند کلبی روایت کرد از ابو صالح
از عبدالله عبّاس که او گفت طوبی نام درختی است در بهشت اصل او در سرای علیّ بن ابی طالب است
و درسرای هر مؤمنی شاخی از آن باشد قوله وحسن مآب ای حسن‌المرجع و نیز ایشانرا باشد حسن
مرجع جابر روایت کند از ابوجعفر الباقر علیه الصّلوة و السّلام که او گفت از رسول صلي الله علیه وآله
و سلّم پرسیدند من قوله طوبی لهم وحسن مآب گفت طوبی درختی است در بهشت اصل آن در سرای
من است و شاخه های آن در سرای اهل بهشت پس از آن یکی در آمد و هم از این سؤال کرد که

طوبی چیست رسول صلی الله علیه و آله وسلّم گفت درختی است در بهشت اصل آن در سرای امیرالمؤمنین
علی علیه الصّلوة والسّلام و شاخهای آن در سرای اهل بهشت گفتند یا رسول‌الله ترا پرسیدند همین
ساعت گفتی درختی است در بهشت اصل آن در سرای من و اکنون میگوئی در سرای امیرالمؤمنین
علي است چگونه باشد گفت نه سرای من و سرای امیرالمؤمنین علي در بهشت یکی است و ما هر
دو در یك سرا باشیم قوله کذلك ارسلناك فی امّةٍ حقتعالی در این آیت با رسول صلي الله علیه وآله وسلّم
خطاب کرد گفت یا محمّد ما ترا فرستادیم به پیغمبری فی امّةٍ در جماعتی که پیش ایشان جماعات و
امتان دیگر گذشته بودند یعنی تو نه اوّل پیغمبری که تا اینان تعجب نمایند از کار تو و مثله قوله قل
ما کنت بدعا من الرّسل لتتلو علیهم الذّی اوحینا الیك تا بر ایشان خوانی آن کتاب که ما بتو وحی
کردیم از قرآن و احکام شرع وهم یکفرون بالرّحمن وایشان برحمن کافرند برای انکه چون عرب را
گفتندی رحمن گفتندی ما الله شناسیم رحمن نشناسیم و از آنجا گفت حکایت از ایشان و اذا قیل
لهم اسجدوا للرّحمن قالوا وما الرّحمن انسجد لما تامرنا وزادهم نفوراً و از اینجا بود که عام‌الحدیبیه
چون رسول صلی الله علیه وآله و سلّم با مکّیان صلح کرد امیرالمؤمنین علی را فرمود تا صلح نامهٔ
بنویسد او بنوشت بسم الله الرّحمن الرّحیم سهیل بن عمرو گفت ما رحمن نشناسیم بگو ان نویسند که
ما شناسیم بسمك اللّهم رسول صلّی الله علیه وآله وسلّم گفت چنان بنویس ما رحمن صاحب یمامه
را دانیم یعنی مسیلمهٔ کذّاب که خود را رحمن لقب کرده بود آنگاه حقتعالی گفت بگو اینانرا که
او خدای منست و جز او خدای نیست علیه توکّلت و بر او توکل کردم والیه متاب ای مرجعی و با
اوست بازگشت من والاصل متابی فاسقط الیاء و اکتفی بالکسرة عنها لموافقة رؤس الآی قوله تعالی

وَلَوْ اَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ اَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْاَرْضُ اَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتٰى بَلْ
واگر آنکه باشد قرآنی که روان شود بآن کوهها یا پاره شود بآن زمین یا سخن کرده شود بآن مردگان بلکه

لِلّٰهِ الْاَمْرُ جَمِيعاً اَفَلَمْ يَيْاَسِ الَّذِينَ آمَنُوا اَنْ لَوْ يَشَاۤءُ اللّٰهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعاً
مر خدار است امر همه‌اش آیا پس ندانستند آنانکه گرویدند که اگر بخواهد خدا هرآینه هدایت کند مردم را همه را

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ اَوْ تَحُلُّ قَرِيباً مِنْ دَارِهِمْ حَتّٰى
وهمیشه آنانکه کافر شدند میرسد آنهارا بآنچه کردند کوبشی یا فرود آید نزدیك از سرای آنها تا

يَاْتِيَ وَعْدُ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَاَمْلَيْتُ
بیاید وعدهٔ خدا بتحقیق خدا خلاف نکند وعده گاه را و بتحقیق استهزاء کرده شد بفرستادگانی از پیش تو پس آماده کردیم

لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ اَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ * اَفَمَنْ هُوَ قَاۤئِمٌ عَلٰى كُلِّ
برای آنانکه کافر شدند پس گرفتیم آنهارا پس چگونه باشد عقاب آیا پس آنکه او ایستاده و نگهبانست بر هر

نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلّٰهِ شُرَكَاۤءَ قُلْ سَمُّوهُمْ اَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي
تنی بآنچه پیشه کرد وقرار دادند برای خدا شریکان بگو نام نهادید شان یا خبر میدهید او را بآنچه نمیداند در

الْاَرْضِ اَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ
زمین یا بظاهري از گفتار بلکه آراسته شد برای آنانکه کافر شدند مکر آنها و بازداشته شدند از راه

وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ * لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ
وهر کرا گمراه کند خدا پس نیست مر او را هیچ راه نما مر آنهارا شکنجه ایست در زندگانی دنیا و هر آینه شکنجهٔ رستخیز

اَشَقُّ وَمٰا لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ واقٍ * مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِى وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِى مِنْ

سخت تراست ونیست مرآنهاراازخدا هیچ نگاهدارندهٔ داستان بهشت آنچنانکه وعده‌شدندپرهیزگاران روانست از

تَحْتِهَا الْاَنْهارُ اُكُلُها دائِمٌ وَظِلُّها تِلْكَ عُقْبَى الَّذينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكافِرينَ

زیران نهرها خوردنی‌آن همیشه‌است وسایهٔ‌آن این‌است عاقبت آنانکه پرهیزکردند وانجام کافران

النّارُ * وَالَّذينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَفْرَحُونَ بِما اُنْزِلَ اِلَيْكَ وَمِنَ الْاَحْزابِ مَنْ

آتش‌است وکسانیکه دادیم آنهارا کتاب را خوشنود میشوندبآنچه فرستاده‌شدبسوی تو واز گروهها کسی‌است

يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ اِنَّما اُمِرْتُ اَنْ اَعْبُدَ اللّٰهَ وَلا اُشْرِكَ بِهِ اِلَيْهِ اَدْعُوا وَاِلَيْهِ مَآبِ

که‌انکارکندبعضی آنرابگوبتحقیق امرکرده‌شدم‌که بپرستم خدارا ونگیرم‌شریك‌باو بسوی اومیخوانم وبسوی‌او بازگشت

وَكَذٰلِكَ اَنْزَلْناهُ حُكْماً عَرَبِيّاً وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ اَهْواۤءَهُمْ بَعْدَ ما جاۤءَكَ مِنَ الْعِلْمِ

و هم چنین‌فروفرستادیم‌آنرا حکم عربی وهرآینه‌اگر پیروی کنی خواهشهاشانرا بعد آنچه آمد ترا از دانش

ما لَكَ مِنَ اللّٰهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلا واقٍ وَلَقَدْ اَرْسَلْنا رُسُلاً مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنا لَهُمْ

نیست‌مرترا از خدا هیچ دوستاری ونه نگهدارنده وبتحقیق فرستادیم‌فرستادگانی‌رااز پیش تووقراردادیم‌برای آنها

اَزْواجاً وَذُرِّيَّةً وَما كانَ لِرَسُولٍ اَنْ يَاْتِيَ بِآيَةٍ اِلّا بِاِذْنِ اللّٰهِ لِكُلِّ اَجَلٍ كِتابٌ

جفت ها وفرزندانی ونرسد مرفرستاده‌را که آورد آیتی‌را مگر بفرمان خدا برای هر مدتی نوشته‌ایست

يَمْحُو اللّٰهُ ما يَشاۤءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ اُمُّ الْكِتابِ * وَاِمّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذى

محومیکندخدا آنچه‌رامیخواهدواثبات‌میکندونزداوست مادر کتاب واگر بنمایانیم‌ترا بعضی آنکه‌را

نَعِدُهُمْ اَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَاِنَّما عَلَيْكَ الْبَلاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسابُ * اَوَلَمْ يَرَوْا اَنّا نَاْتِي

وعده‌میکنیم‌آنهارایابمیرانیم‌ترا پس‌جزاین‌نیست‌برتورساندن‌است وبرماحسابست آیا وندیدند که‌ما میآئیم

الْاَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ اَطْرافِها وَاللّٰهُ يَحْكُمُ لا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَريعُ الْحِسابِ *

زمین‌را کاسته‌داریم از اطراف‌آن وخدا حکم‌میکند نیست‌پس‌اندازندهٔ‌مرحکم‌اوراواو تیز حسابست

وَقَدْ مَكَرَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلّٰهِ الْمَكْرُ جَميعاً يَعْلَمُ ما تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ

وبتحقیق مکر کردندآنانکه از پیش‌آنهابودندپس‌مرخداراست‌مکرهمگی‌میداند آنچه‌را پیشه کند هر کسی

وَسَيَعْلَمُ الْكُفّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدّارِ * وَيَقُولُ الَّذينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلاً قُلْ كَفى

وزودمیدانند کافران برای‌کیست‌عاقبت‌آن‌سرای ومیگویند کسانیکه کفرورزیدند نیستی فرستاده بگو بس‌است

بِاللّٰهِ شَهيداً بَيْني وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ.

خدا گواه میان‌من ومیان‌شما وکیست نزداو علم کتاب.

قوله تعالی ولو انّ قرانا سیّرت به الجبال الایه حقتعالی در این آیت عظم شأن قران بیان فرمود و انکه قرآن در علّو منزلت و رفعت طبقه بجائی‌است که ورای آن چیزی نباشد تا گفت اگرقرانی باشد که کوهها را بان برفتن آرند یا زمین با او ببرند یا مردگان را بآن بسخن آرند این قران باشد وجواب لو ازکلام محذوف‌است والتقدیر لکان هذا القران‌وعرب جواب‌لو ولولا بسیاربیفکنندچون در کلام براو دلیلی بود و منه قولهم فی المثل لو ذات سوار لطمتنی ای‌لطمتنی ذات‌سوار لهان علّی ومنه‌قول امرء‌القیس فلو انّها نفس تموت سوّیة ولکنّها نفس تساقط انفسا وجواب لو ازکلام بیفکنند

برای انکه این آخر بیت است از قصیده و تقدیر آنست که لکان خیراً علّی و منه قول الاخر فاقسم لو سیّ اتانا رسوله سواك ولکن لم نجد لك مدفعا یعنی رفعناه ورددناه و بعضی دیگر گفتند تقدیر جواب لو که محذوف است این است که ولو انّ قرانا سیّرت به الجبال اوقطعت به الارض او کلّم به‌الموتی لکفروا بالرّحمن ایضاً و این جواب برای ان بیفکنند که ما قبل الآیه دلیل این حذف کرد من قوله و هم یکفرون بالرّحمن جماعتی مفسّران گفتند سبب نزول آیت آن بود که ابوجهل هشام و عبدالله ابن ابی امیّه با جماعتی مشرکان قریش بیامدند ودر پس خانهٔ کعبه بنشستند وکس فرستادند و رسول را حاضر کردند و گفتند اگر تو دعوی میکنی که این قرانرا برخدای قدری و منزلتی هست بقران این کوههای‌مکه را ازاین زمین‌ما بران که زمین‌ما تنگ است واین زمین‌بشکاف تا چشمه های‌آب روان گردد تا ما بران کشت کنیم وغرس نمائیم که تو دعوی میکنی که من بر خدای گرامی ترم که‌داود که او را کوه هامسّخر کردند تا بااومیرفت وتسبیح میکرد علی زعمك یابادها رامسخّر ما کن تا براو نشینیم و بشام و دیگر سفرها رویم تا مارا مؤنت کرا ورنج چهارپای‌نباشد وازشهرها طعام و آلت تجارت بیاریم که تومیگوئی من بهتر ازسلیمانم وباد را مسخر سلیمان کردند و باما بیا بگورستان که تا قصّی‌را که جدّ تو بودیابعضی مردکانرا زنده کنی تاما ازاوبپرسیم که این که‌تو میگوئی حق است یانه که تودعوی‌میکنی که من از عیسی بهترم وبردست‌اومرده زنده شد خدایتعالی این آیت فرستادبراین قصّه‌آنکه بجواب این بگفت بل للّٰه الامر جمیعا این‌معانی بمن نیست‌وبفرمان من نیست بل‌فرمان همه خدایراست افلم ییئس الّذین آمنوا عبدالله‌عبّاس گفت وحسن ومجاهدوقتاده وابن زید وابو عبیده که معنی آنستکه افلم یعلم نمیدانند مؤمنان و گفتند یأس بمعنی علم در کلام عرب آمده است کلبی گفت لغت نخع است و قتیبه گفت لغت هوازن است و منه قول الشّاعر اقول لهم بالشّعب اذیا سروننی الم تیئسو انّی ابن فارس زهدم معناه الم تعلموا و قال الآخر شعر الم ییئس الاقوام انّی انا ابنه وان کنت عن عرض العشیرة نائیا و دلیل این تأویل قرائت عبدالله عبّاس است که خواند افلم یتبیّن وگفت‌نویسنده چون این‌کلمه نوشت راغس بود یکدندانه زیادت نوشت فرّاء گفت معنی یئس برجای خود است و هو انقطاع الطّمع یعنی طمع ایشان منقطع نشد ازخلاف این از بهر علم بصحة این وانشد قول لبید حتّی اذا یئس الرّماة فارسلوا غضفا دواجن قافلا اعصامها ای یئسوا من خلاف ذلك علماً بصحة ما ظهر لهم و علم بچیزی ایجاب یأس و نومیدی کند از خلاف آن و دراین نیز تعسّفی است و قول اوّل در معنی‌ظاهر تراست واز روی لغت بران شواهد شعر است پس معنی آن بود که نمیدانند مؤمنان که اگر من خواهم جملهٔ مؤمنان و کافران را هدایت دهم بر سبیل الجاء واکراه و ایشانرا براین دارم بخلق علم ضروری در ایشان آنکه گفت کافران بی نصیب نیستند از عذاب عاجل ولا یزال الذّین کفروا بزایل نمیباشند کافران یعنی پیوسته میرسد بایشان آنچه کردهٔ ایشان است نه مبتدا بظلم و ستم قارعة گفتند داهیة و قیل مصیبة وهی الخصلة القارعة فعله بمعنی مفعوله لتشبیه تقرع بها والقراع المقارعه او تحلّ قریباً من دارهم ضمیرقارعه است وبعضی گفتند خطاب با رسول‌اللّٰه‌است صلّی اللّٰه علیه و آله وسلّم یا تونزدیك ایشان فرودآئی‌وهم این سرایا وبلایا و قوارع برایشان متابع میباشد تا وعدهٔ خدای آید که فتح مکّه است

برقول قتاده و گفتند مراد نصرت و ظفر است که خدایتعالی رسول را وعده داد حسن بصری گفت
مراد قیامت است یعنی تا روز قیامت و مفسّران گفتند نزول رسول در وقت غزا و سرایا در وقت
قتال بفساد ایشان یا این قارعه بر ایشان بر حرب وقحط که آنجا بودی پس مادام ممتحن بودندیکبار
بقحط و یکبار بدرویشی ویکبار بحرب و یکبار بقتل حتّی یاتی وعدالله تا وعدهٔ خدای بیاید وبعضی
گفتند او یحلّ قریباً من دارهم قوله انّ الله لایخلف المیعاد خدای خلف وعدهٔ نکند والمیعاد
مفعال من الوعد انگه برسبیل تسلیه رسول این آیت فرستاد و گفت دلخوش دار که این معنی که
اینان میکنند نه با تو تنها کرده اند با رسولانی که پیش از تو بوده‌اند هم استهزاء کردند وازایشان
فسوس داشتند وسخریّت کردند من تعجیل عقوبت نکردم و ایشانرا امهال کردم و فرو گذاشتم
والاملاءالامهال واطالةالمدة و منه قوله انّما نملی لهم وقوله واملی لهم ومنه الملوان اللّیل والنّهار
انگه ایشانرا نبگذاشتم که انّ الله یمهل ولا یهمل که بندگانرا امهال کند اهمال نکند ثمّ اخذتهم
پس بگرفتیم ایشانرا بعقوبت انگه برسبیل تعجّب گفت فکیف کان عقاب چگونه‌بود عقاب من وعقاب
مضرّتی بود مستحق مقرون باستخفاف و اهانت و یا از عقابی بیفکند اکتفاً بالکسرة عنها لمطابقت
رؤس الآی افمن هو قائم آنکه برسبیل تهدید ووعید گفت آنکس که او قائم بود و ایستاده بود
بر هر نفسی بآنچه کرده باشد و کند و جواب او حذف کردند لدلالةالکلام علیه و تقدیره
کمن لیس کذلك ومثله امّن هو قانت آناءاللّیل ساجداً او قائماً یحذره الاخرة و یرجو رحمة ربّه
کمن لیس کذلك گفت آنکس که عالم باشد بانچه هر نفسی کند و قادر باشد بر جزاشان بروفق
عمل و کسبشان راست بود با انکه نه چنین باشد و این نداند و نتواند از این معبودان شما انگه
دران گرفت که این مشرکان بتانرا انباز خدای کرده اند گفت و جعلوا لله شرکاء انگه گفت ای
محمّد بگو تانامهاشان بگویند تا ایشان بچه چیز استحقاق براهلیّت عبادت دارند وسزاوار پرستش‌اند
ام تنبّئونه بمالا یعلم فی الارض یا شما آمده اید تا خدایرا خبر دهید بچیزی که او نداند در زمین
از انکه اورا شریکی است یا شبهی و خدایتعالي خود را شریک نمیداند در زمین ام بظاهر من
القول یا خبر خواهید دادن عاری از دلیل و حجّت این قول مجاهد و قتاده است ابو علی گفت
معنی بظاهر من القول آنستکه یا خبر خواهید دادن بظاهر قول و مجرّد دعوي عاری بانچه خدای
بر پیغمبر انزال کرده ابوالقاسم حسینی گفت معنی آیت آنستکه اتنبّئون الله خدایرا خبر میدهید
بباطنی و پوشیدگی که او نداند یا بظاهری که او داند اگر گویند بباطنی که او نداند محال گویند
که او عالم الذّات است و معلومات جمله معلوم او است بجمیع وجوه وحقایق و اگر گویند بظاهری
که خدای داند بگوی ایشانرا که نامهای ایشان بگو وصفت ان بگو تا بدانی اهلیّت الهیّت ندارند
و سزاوارعبادت نیستند انگه گفت بل زیّن للّذین کفروا مکرهم بیاراسته اند برای کافران مکرشان
و کیدشان یعنی نفس ایشان و هوای ایشان و شیاطین ایشان ازجن و انس می آرایند برای ایشان
واین فعل مجهول را حوالت کردن بشیطان ودعاة و پیشوایان کافران اولی تراست که بخدایتعالی
چه خدایتعالی بخلاف این کرده است و گفته في قوله ولکنّ الله حبّب الیکم الایمان و زیّنه فی
قلوبکم وکره الیکم الکفر والفسوق والعصیان و صدّوا عن السّبیل و کوفیان خواندند و صدّوا

برفعل مجهول مطابقة لما قبله من قوله بل زیّن وباقی قرّاء وصدّوا بفتح صاد علی الفعل المستوی
ابوعلی گفت صدّهم لازم است وهم متعدّی چون رجع جزکه بمصدر پیدا شود وصدود مصدرلازم
بود و صدّ مصدر متعدّی کالرّجوع والرّجع و صدود اعراض باشد و صدّ منع یقال صددته فصدّ
کما یقال رجعته فرجع آنان که صدّوا خواندند معنی‌ان بود که بود که ایشان ازره خدای برگردانیدند
و من یضل الله فما له من هاد و هرکه خدای اورا گمراه کند اورا هادی وراهنمای نباشد واضلال
اینجا خذلان و تخلیه بود او بمعنی الحکم علیهم بالضّلال علي وجه الذّم والتوبیخ یا بمعنی اضلال
از ره بهشت و ثواب و کسرا برهدایت او راهی نبود انگه گفت لهم عذاب ایشانرا یعنی کافرانرا
که ذکر ایشان رفت ایشانرا عذابی بود در زندگانی دنیا از قتل واسر و نهب و غارت و استرقاق
ولعذاب الاخرة و عذاب دوزخ که در سرای آخرت باشد اشقّ سخت تر باشد و مشقّت رنجی بود
که نزدیک بود که دلرا بشکافد والشّق الصّدع والشّق النّصف والشّق المشقّه ایضا و ما لهم من الله من
واق وایشانرا ازخدای حائلي ومانعی نبود من اوّل ابتداء غایت است ودوّم زیادت‌است برای‌تأکید
نفی مثل الجنّة الّتی وعدالمتّقون خلاف کردند در رفع مثل بعضی گفتند مرفوع است بر ابتداء و
خبر او محذوف است و تقدیر آنستکه مثل الجنّة الّتی وعدالمتّقون مثل جنة تجری من تحتهاالانهار
گفت ان بهشت که پرهیز کارانرا وعده کرده اند مثل بستانیست پر درخت که در زیر ان جویها
میرود و بعضی دگر گفتند مثل بمعنی صفت است ای صفة الجنة التی وعدالمتقون صفة جنة تجری
و تقدیر همانکه دراوّل گفتیم و نظیر مثل بمعنی صفة قوله ولله المثل الاعلی ای صفة العلیا و قوله
ذلك مثلهم في التّورية و مثلهم فی الانجیل فرّاء گفت مثل صفت است و زیادت وتقدیر آنستکه الجنة
التی وعدالمتقون تجری خبر اواست گفت ان بهشت که متّقیانرا وعده‌کردند در زیران جویهامیرود
و عرب مثل و مثل بسیار صله کنند نحو قوله لیس کمثله شیٔ ای لیس کهو مقاتل گفت مثل
الجنّة الّتی وعد المتّقون فی الخلود والدّوام والبقاء کمثل النّار الّتی وعد الکافرون گفت صفت
این بهشت که متّقیانرا وعده داده اند در دوام و خلود و بقا چون مثل و صفت دوزخ است که
کافرانرا وعده داده اند و این وجهی بعید است برای آنکه این حذفی است که در کلام براودلیل
نیست اکلها دائم میوهٔ اوهمیشه‌باشد اکل واکل دولغت‌است کالخلق والخلق والجبن والجبن ودرمعنی
او دو قول گفتند یکی آنکه میوهٔ او باوقات منقطع نشود چنانکهٔ میوهٔ دنیا که جز بوقت خود
نباشد چون از وقت منقطع شود آخر گردد و قولی دیگر آنستکه منقطع نشود بفناء و انقطاع
اهلش و ظلّها و سایه اش نیز دائم بود چنانْ نباشد که سایهٔ دنیا که بزوال و انتقال آفتاب زائل
و منقطع شود تلك عقبی الّذین اتّقوا آنکه وصفش برفت عاقبت متّقیان و پرهیز کاران باشد و
عاقبت کافران دوزخ بود قوله والّذین آتیناهم الکتاب یفرحون و آنانکه ما ایشانرا کتاب دادیم
یعنی قرآن شادمانه میباشند بآنچه برتو فرود می‌آید از قرآن و وحی و شرایع ومن الاحزاب و از
آن جماعت که بر رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم منحرف شدند از جهودان و ترسایان کس هست
که انکار میکند بهری را این قول مجاهد و قتاده است و دگر علما گفتند مراد باهل کتاب في قوله
آتیناهم الکتاب عبدالله سلام است و اصحاب او وسبب نزول آیت آن بود که حقتعالی دربدایت‌کار

درقرآن ذكر رحمن كمتر كرده بود چون عبدالله سلام ایمان آورد وجماعتی اصحاب او گفتند یارسول الله
در توریة ذكر رحمن بسیار است ودرقرآن اندكست خدایتعالی این آیت فرستاد قل ادعوا الله اوادعوا
الرّحمن ایّاماً تدعوا فله الاسماء قریش گفتند مارا تابامروز بایك خدای میخواندامروزمارابادو
خدای میخواندالله ورحمن ما رحمن نشناسیم مكررحمن یمامه‌راكه مسیلمهٔ كذّاب است خدایتعالی آیت
فرستاد وهم بذكر الرّحمن هم كافرون وقوله وهم یكفرون بالرّحمن و مؤمنان اهل كتاب بنزول این
آیت كه دراو ذكر رحمت است شادمانه شدند ومن الاحزاب یعنی قریش من ینكر بعضه هستند كه‌انكار
میكنندبعضی‌را ازآن یعنی ذكر رحمن قل انّما امرت توجواب‌ده ای محمّد وبگو كه مرا فرموده اند كه
خدایرا پرستم و با او شریك نگویم و انباز نگیرم الیه ادعو من خلقانرا باو دعوت میكنم والیه‌مآب
و مرجع و بازگشت من با اوست و كذلك انزلناه و همچنین فروفرستادیم وجه تشبیه آنستكه‌چنانكه
اهل كتابرا كتاب‌دادیم همچنین قرآن‌را برتو انزال كردیم وآن حكمی است عربی یعنی‌دینی عربی و
برای آن دین را عربی گفت كه برسول عربی فرو فرستاد احزاب باین حكم و دین وشرع كافرشدند
وها راجع است با قرآن و نصب حكماً برحال است و حكم حكمة باشد فی قوله علیه السّلام و انّ
من الشّعر لحكما و حكم نیز قضا باشد میان دو متخاصم و لئن اتّبعت اهوائهم اگر تو متابعت هوا
و مراد ایشان كنی یعنی احزاب بعد ماجائك من العلم پس از آنكه علم و حجّت و بیّنت بتو آمد و
در متابعت اهوا خلاف كردند كه در او چه معنی بود بعضی گفتند فی شأن القبلة و بعضی فی باب
الملّة مالك من الله من ولیّ و لاواق ترا از خدای یاری و مانعی و حامی نباشد كه حمایت كند و یا
پناه گیرد ولقد ارسلنا رسلاً من قبلك الآیه سبب نزول آیت آن بود كه عبدالله ابی امیّه و جماعتی
مشركان گفتند این چه پیغمبر باشد كه اورا زن و فرزند باشد و هم بران جملهٔ كه مارا حاجت و
شهوت باشد اورا بود چرا فرشته نبود یا بطبع فرشتگان نیست حقتعالی این آیت فرستاد و گفت‌ما
پیش از تو پیغمبران فرستادیم و ایشان را زنان دادیم و فرزندان همه همچو تو آدمی بودند وشهوانی
و ایشان را زنان بودند و فرزندان وما كان لرسول ان یأتی بآیة الاّ باذن الله این جواب آن كافران
مقترح است كه اقتراح آیات و بیّنات و معجزات كردند من قوله و قالوا لن نؤمن لك حتّی‌تفجر
لنا من الارض ینبوعا الآیات گفت بگو كه هیچ پیغمبر را نباشد كه آیتی و معجزهٔ آرند الاّ بفرمان
خدای آنكه گفت لكلّ اجل كتاب هر اجلی و وقتی را نوشته هست یعنی هر اجلی و وقتی را از
آجال و اعمار بنی آدم و جز آن بر لوح محفوظ نوشته اند و ضحّاك گفت این مقلوب است و تقدیر
چنان است كه لكلّ كتاب اجل هر نوشتهٔ را وقتی هست كه چون بآن وقت رسد آنچه نوشته‌باشند
دروجود آید آنكه بیان كرد كه‌همهٔ نوشته بریك‌حد ننهاند بهری آن بود كه محو كنند وبسترند و بجای
آن چیز دیگر اثبات كنند وبنویسند یمحوالله ما یشاء گفت بسترد خدای آنچه خواهد و بنویسد
آنچه خواهد از اجال وارزاق ابن كثیر و ابو عمرو ویعقوب خواندند و یثبت بتخفیف من‌الاثبات
و باقی قرّاء بتشدید من‌التثبیت ومعنی تكثّر فعل‌بودوعنده امّ الكتاب و بنزدیك اوست امّ‌الكتاب
و اصل الكتاب كه لوح محفوظ است مفسّران خلاف كردند در معنی آیت عبدالله عمر روایت كرد
از رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم كه او گفت خدایتعالی همه چیزی محوكند و اثبات ازآنچه

اوخواهدچنانكه‌اوخواهدمگرشقاوت وسعادت وعكرمه گفت ازعبدالله عمر كه برآسمان دونوشته
است‌یكی‌لوح محفوظ وچیزی دیگر كه براو نویسند آنچه برلوح محفوظ نویسند آنرا تغییرو تبدیل
نبود و آنچه بر چیزی دیگر نویسند آنرا تغییر و تبدیل كنند بمحو و اثبات ابو صالح و ضحّاك
گفتند یمحوالله ما یشآء معنی آنستكه حق تعالی بسترد از دیوان حفظهٔ اعمال ما آنچه بر آن ثواب
وعقاب نبود ازمباحات كلبی گفت آن محو در دو چیز باشد در ارزاق و اجال بسترد آنرا و
زیادت كند همام گفت اورا گفتم این كه گفت ترا گفت ابوصالح عن جابربن عبدالله عن النبی
پس از آن كابی را دیدم از این آیت سؤال كردم گفت معنی آنستكه كه كرام الكاتبین در نامهٔ
اعمال ما همه چیز بنویسند از اقوال و افعال چون روز پنجشنبه باشد هرچه در او ثواب و عقاب
نبود از مباحات بیفكنند و محو كنند و آنچه دراو ثواب و عقاب بود رها كنند كلبی روایت
كرد از جابر عبدالله انصاری كه رسول گفت خدایتعالی محو كند آنچه خواهد و اثبات كند آنچه
خواهد بی استثناء و در خبر می آید كه رسول گرد خانه طواف میكرد و میگریست و میگفت
بار خدایا اگر من ازاهل سعادتم مرا برآن ثابت دار واگر ازاهل شقاوتم تو چنین نوشتهٔ بفرمای
تا بسترند و از اهل سعادتم بنویس فانّك تمحو ما تشآء و تثبت وعندك امّ الكتاب وغرض از این
گفتن حضرت رسالت را آن بود تا ما بیاموزیم و در دعا بگوئیم و الاّ او از اهل شقاوت نبود و
ممكن بود كه اورا تعبّد كرده باشند بگفتن این تا در این گفتن اورا ثواب بود چنانكه مارا فرمود
كه بگوئیم ربّ احكم بالحق و حكم كردن خدای بحق موقوف نباشد بر دعا و گفتار ما جز كه
ما را در این گفتار لطف باشد یا ثواب و از ائمّه علیهم الصّلوة والسّلام و صحابه و تابعین بسیار
روایت كرده اند در دعوات كه ایشان گفته اند اللّهم ان كنت فی امّ الكتاب شقیّا او محروما او
مقترا رزقی فامح من امّ الكتاب شقای و حرمانی واقتار رزقی و اكتبنی عندك سعیداً مرزوقا
موفّقاً للخیر فانّك قلت یمحو الله ما یشآء و یثبت و عنده امّ الكتاب و در خبر است كه حضرت
امیر المؤمنین علیّ بن ابیطالب علیه الصّلوة والسّلام گفت و معروف است از كلام او كه لولا
آیة في كتاب الله لاخبرتكم بما هوكائن الی یوم القیمة فرمود اگر نه آیتی بودی دركتاب خدایتعالی
من شما را خبر دادمی بهر چه خواهد بودن تا بروز قیامت گفتند یا امیرالمؤمنین آن آیت كدام
است گفت قوله یمحوالله ما یشاء ویثبت وعنده امّ‌الكتاب وهم از امیرالمؤمنین علی صلوات‌الله
و سلامه علیه روایت كرده اند در تفسیر این آیت كه گفت احوال قرون خواست قرنا بعد قرن
در هر عصری قرنی باشد چون مدّت ایشان بسر آید نام ایشان بسترند و نام قرنی دیگر بنویسند
سعید جبیر و قتاده گفتند مراد شرایع است و نسخ آنكه خدایتعالی آنچه‌خواهد محو كند بنسخ
و آنچه خواهد ببدل آن اثبات كند ما یمحو منسوخ باشد و مثبت ناسخ تا آنچه خواهد نسخ كند
و آنچه خواهد برحكم خود رها كند حسن بصری گفت اجال بند گان است لقوله لكلّ اجل
كتاب همه را اجال نوشته باشد آنكه آنچه خواهد از آن محو كند بنقصان یا اثبات كند بزیادت
مجاهد گفت سبب نزول آیت آن بود كه خدای تعالی این آیة فرستاد وماكان لرسول ان یأتی بآیة
الاّ باذن الله قریش گفتند ای محمّد تومالك نهٔ ازكار ها برهیچ چیز وكار ها پرداخته اند خدایتعالی

تکذیب ایشانرا این آیت فرستاد و گفت لکلّ اجل کتاب اگرچه اجال نوشته است تصرّف آن
بخدای است و تغییر وتبدیل آن باوست تا آنچه خواهد محو کند وآنچه خواهد اثبات کند که لوح
محفوظ بنزدیك اوست وبحکم و فرمان اوست تصرّف او را باشد تا آنچه خواهد محو کند در آن
بهر ماه رمضان قسمت ارزاق و تقدیر اجال بفرماید و فرشتگان را اعلام کند محمّد بن کعب القرطی
گفت چون کودکی از مادر بزاید اجل و رزق او بنویسند و چون بمیرد اجل و رزق او بسترند
سعید جبیر گفت مراد آنستکه محو سیّئات کند و ببدل آن حسنات بنویسد چنانکه گفت فاولئك
یبدّل الله سیّئاتهم حسنات حسن بصری گفت یمحوالله مایشاء محو کند یعنی پدرانرا ببرد وفرزندان
را بیارد سدی گفت محو کند یعنی قمر را و اثبات کند آفتابرا وذلك قوله تعالی وجعلنا اللّیل
والنّهار ایتین فمحونا آیة اللّیل وجعلنا آیة النهار مبصرة ربیع گفت مراد ارواح است که در حال نوم
خدای قبض کند آنرا آنکه آنرا که خواهد که بمیراند عمر او محو کند وآنرا که خواهد که بدارد
رد کند باو و ذلك قوله تعالی الله یتوفی الانفس حین موتها والّتی لم تمت الایه ابودرداٴ روایت
کرد که رسول گفت که خدایتعالی را نوشتهٔ باشد در آخر شب از شب سه ساعت مانده پیش خواهد
و در او نظر کند و آن نوشته باشد که جز او کس نداند و از آنجا آنچه خواهد محو کند وآنچه
خواهد اثبات کند ابن جریج گفت ازعطا از عبدالله عباس که گفت خدای تعالی لوحی آفریده
است که آنرا لوح محفوظ گویند از درّی سفید طول آن پانصد ساله راه است آنرا دودّفه است
از یاقوت سرخ هر روز سیصد وشصت بار بان لوح نظر کند آنچه خواهد بسترد وآنچه خواهد رها کند
قیس بن عباد گفت روز دهم رجب باشد آنروزی که خدایتعالی محو واثبات کند وعنده امّ الکتاب یعنی
اللّوح المحفوظ وامّ کلّ شیٔ اصله ومنه امّ الولد وامّ الکتاب وامّ القری لمکّه وامّ المثوی للضّیف و
حقتعالی این محو واثبات بحسب مصلحت فرماید وانچه تعلّق بمصلحت دارد باوقات واشخاص واسباب
بگردد کمصلحة المریض والتاجر وغیرهما حقتعالی اجل بنویسد بنده را آنکه مصلحت در ان داند
که اگر او دعائی کند یا صدقه دهد یا طاعتی کند مدّتی در عمر او افزاید این نوشته بفرماید ستردن
و بجای ان دیگری نوشتن چنانکه در خبر آورده اند که یکروز عیسی نشسته بود وجبرئیل پیش او
نشسته وحواریان پیش او بودند مردی میآمد وپشتهٔ هیزم درپشت گرفته ونانی چند درهم پیچیده
میخورد و نشاط میکرد جبرئیل گفت عجب ازاین مرد که نشاط میکند و اورا یك ساعت عمر
بیش نمانده عیسی بتعجب حواریان را بگفت روز دیگر ان مرد را دیدند رسن بر دوش افکنده
بهیزم آوردن میرفت گفتند یا روح الله بگفتی که این مرد را یکساعت بیش عمر نمانده گفت مرا
جبرئیل گفت جبرئیل بیامد و گفت من که بیامدم در لوح نگاه کردم عمر او یکساعت باقی مانده
بود سائلی براو سؤال کرد اوان نوالهٔ نان باو داد خدایتعالی بفرمود تا انقضاء اجل او از لوح محو
کردند و پنجاه سال در عمر او بیفزودند و سبب مرگ او از ان خواست بود که در ان پشته هیزم
ماری سیاه قتال بود وهنوز در پشتهٔ هیزم است چون خواست که اورا بزند خدای بان صدقه از او
دفع کرد عیسی ان مرد را بخواند و گفت ان پشتهٔ هیزم دینه چه کردی گفت هم چنان نهاده است
گفت پشته هم چنان پیش من آر برفت و پیش عیسی آورد بفرمود تا بگشادند ماری سیاه عظیم از

میان ان بیرون آمد حواریان ازان بتعجّب ماندند ومرد را قصّه بگفتند اوشادمانه گشت ودرصدقه
بیفزود واخبار مانند این بسیار است ومحو اذهاب اثر باشد و اثبات اخبار باشد بوجود چیزی
ونقیض او ونفی او بود ومراد اینجایگه نوشتن است ومفعول محو بگفت ومفعول اثبات حذف کرد
اکتفأ با لاوّل والتّقدیر و یثبت ما یشآء ومثله قوله والحافظین فروجهم والحافظات والتّقدیر
فروجهنّ والذّاکرین الله کثیراً والذّاکرات والتقدیر والذّاکرات الله کثیراً قال الکمیت بایّ
کتاب او بایّة سنّة ترى حبّهم عارا علیّ وتحسب قوله امّا نرینّك بعض الّذی نعدهم حقتعالی در
این آیت گفت اگر ما باتو نمائیم بعضی انچه ایشانرا وعده داده ایم از عذاب وظفر تو بایشان وتو
را بتقیه کنیم تا ان پدید آید یا بمیرانیم ترا بحسب اقتضاء مصلحت وموعد ما هنوز نیامده باشد ترا
بان سبیلی نیست که ان از ان جمله نیست که لابد باید که تا تو بینی انّما برتو بلاغ ورسانیدن است
پیغام مارا وبرما شمار کردن ایشان است و آیت وارد است مورد تهدید و وعید کافران عاجلا و
اجلا قوله اولم یروا انّا نأتی الارض ننقصها من اطرافها یعنی قصد کنیم بزمین ننقصها من اطرافها
وانرا کم بار میکنیم از کنار هایش یعنی ازدیار کفر کم میکنیم و در دیار اسلام میافزائیم بفتح
و ظفر و این قول عبدالله عباس و حسن و ضحّاك است مقاتل سلیمان گفت مراد بزمین مکّه است
و مراد بنقصان اطراف فتح پیرامن ان وبراین وجه آیت را مورد تهدید وتنبیه بود یعنی نترسند اهل
مکّه که با ایشان همان کنیم که با دیگران کردیم مجاهد گفت مراد بزمین جملهٔ زمین است ننقصها
بموت اهلها آنرا نقصان وویران کنیم بمرگ اهلش عکرمه هم این گفت که نقص زمین بهلاك اهلش
باشد و چندانی نقصان میکند خدایتعالی زمین را تا مانند این گردد و بدست عقل (١) بود بگرفت و
روایتی دیگر ازعبدالله عباس وعطا که گفتند خراب زمین بنقصان علماء وفقهاء باشد ابودرداٴ روایت
کرد که رسول فرمود خذوا العلم قبل ان یذهب علم بیاموزید پیش ازانکه بشود گفتند علم چگونه
بشود و قران در میان ما باشد و در دلهای ما میخوانیم و فرزندان را می آموزیم رسول خشم گرفت
وگفت جهودان وترسایان که ضالّ شدند کتاب درمیان ایشان نبود ذهاب العلم بذهاب العلماء عبدالله
عمر روایت کرد که رسول گفت انّ الله لا یقبض العلم انتزاعا ینتزعه من النّاس ولکن یقبض العلم
بقبض العلما گفت خدایتعالی علم باز نگیرد چنانکه ازمیان مردمان بر کند ولیکن علم بردارد وباز گیرد
بباز گرفتن عالمان حتّی اذا لم یبق عالم اتّخذ النّاس رؤساء جهّالاً فافتوا بغیر علم فضّلو واضلّوا تا آنکه
عالمی نماند مردمان رئیسان جاهل گیرند ایشان فتوی کنند بی علم گمراه شوند و گمراه کنند ابو
درداٴ گفت اهل حمص را یا اهل حمص عالمان میروند و جاهلانتان علم نمی آموزند اقبال کرده اید
بآنچه شما را ضمان کرده اند و ضایع گذاشته اید آنچه شما را فرموده اند علم بیاموزید پیش از آنکه
برود که رفتن علم برفتن علما باشد وعبدالله مسعود روایت کند که رسول گفت موت العالم ثلمة في الاسلام
لا یسدّها شیٔ الی یوم القیمة مرگ عالم رخنهٔ باشد دراسلام ودین که آنرا هیچ چیز نبندد تا بروز قیامت
اهل اشارت گفتند موت الانبیاء یقرح به العین وموت الآباء مصیبة للبنین وموت الانبآء یقطع الوتین و
موت الاکفآء یعرق منه الجبین و موت العلمآء ثلمة في الدّین وقیل موت النّسوان خلل الاوطان
و موت الاخوان مهیّج الاحزان و موت الولدان حرقة الجنان و موت السّلطان تشویش البلدان

١ ـ هکذا !!

وموت الاقران هدم الارکان و موت العالم ثلمة في الايمان انس مالك روايت كند كه رسول گفت
مثال عالم در زمين مثال ستاره است در آسمان باو راه برند در برّ و بحر والله يحكم لامعقّب لحكمه
و خداى حكم كند و حكم او را معقّب و مغيّر نباشد و معقب آن باشد كه چيزى بعقب چيزى
بيارد يعنى كسى حكم اورا مخالفت نتواند كردن بچيزيكه آنرا بشكافد و هو سريع الحساب و او
زود شمار است قوله و قد مكر الذين من قبلهم آنكه براى تسلّى رسول را ميگويد آنانكه پيش
ايشان بودند نيز مكر كردند و هيچ اثر نكرد و هيچ غنا نكرد با مكر خداى كه مكر همه
خدا راست در مكر خداى چند قول گفتند يكى آنكه مراد بمكر عذاب است كه از عذاب او
بهرى آنست كه صورت مكر دارد چنانكه چند جا بيان كرديم و گفتند اسباب مكر خواست چه
مكر همهٔ ماكران باسباب او ميسّر شود از اقدار و تمكين و تخليه و مانند اين و گفتند مراد
جزاء مكر است چنانكه در دگر جاى شرح آن داده شد يعلم ما تكسب كلّ نفس او داند آنچه
هر نفسى كند مورد آية مورد وعيد است و سيعلم الكفّار لمن عقبى الدّار و بدانند كافران كه عاقبت
سراى را كه خواهد بودن ابن كثير و ابو عمرو و نافع خواندند الكافر على لفظ الواحد وباقى
قرّاء على لفظ الجمع كفّار خواندند ابو علي گفت قوله سيعلم از آن باب است كه تعدّى كند
بدو مفعول بدلالت آنكه از پس او جمله استفهامى آيد و تقدير آنست و سيعلم الكافرون انّ عقبى
الدّار ولا يهمّا اى لاىّ الفريقين يكون و آنكه كافر خواند گفت لام جنس است و جنس مشتمل
بود بر واحد وجمع پس در معنى فرق نيست ميان هر دو قرائت ويقول الذين كفروا لست مرسلاً
حقتعالى دراين آيت انكار كرد بر كافرانى كه منكر بودند نبوّت رسول را گفت ميگويند كه تو پيغمبر نهٔ
جواب ده و بگو كفى بالله شهيدا بينى وبينكم بس است خداى گواه ميان من وشما و آنكس كه علم كتاب
بنزديك اوست وبعضى مفسّران گفتند عبدالله سلام است وبيشتر مفسّران از قدما و محدّثان واهل اخبار
و اسناد وروايات از موافقان و مخالفان برآنند كه حضرت اميرالمؤمنين على است وعبدالله بن عطا
گفت كه از امام محمّد باقر پرسيدم كه ومن عنده علم الكتاب كيست گفت علىّ بن ابيطالب صلوات
الله و سلامه عليه و محمّد بن الحنفيّه هم اين گفت و راوى خبر گويد با ابو جعفر درمسجد نشسته
بودم گفتم ابو جعفر را كه مردمان ميگويند كه ومن عنده علم الكتاب اين است گفت نه ذاك
علىّ بن ابيطالب ودرشاذ حسن بصرى و سعيد جبير خواندند ومِنْ عندهِ عُلم الكتاب چنانكه
من حرف جرّ باشد وعلم فعل مالم يسمّ فاعله بود و معنى آنكه از او بدانستند كتاب و ضمير
راجع است با نام خداى اى من عندالله علم الكتاب و روايت كرده اند كه اين قرائت رسول
صلّى الله عليه و آله و سلّم خوانده است و الله اعلم بصحّته سورهٔ ابراهيم اين سوره مكّى است بر
قول مجاهد و قتاده گفت مكّى است الاّ دو آيت و هما قوله الم ترالى الذين بدّلوا نعمة الله كفراً
الى قوله و بئس القرار و پنجاه و دو آيت است در عدد كوفيان و پنجاه و چهار در عدد
مدنيان و پنجاه و يك درعدد بصريان و هشتصد و سى و يك كلمه است و سه هزار و چهار صد
وچهار حرف است و روايت است از ابو امامه و از ابى كعب كه رسول فرمود كه هر كه سورهٔ
ابراهيم را بخواند خدايتعالى اورا مزد بدهد ده حسنه بعدد هر كه بت پرستيد وهر كه نپرستيد.

سُورَةُ ابرهيم عليه السّلام اثنتان و خمسون آية وهى مكّية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خداوند بخشايندهٔ مهربان

الٓر * كِتابٌ اَنْزَلْناهُ اِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النّاسَ مِنَ الظُّلُماتِ اِلَى النُّورِ * بِاِذْنِ
كتابى است فرستاديم آنرا بسوى تو تا بدر آورى مردمانرا از تاريكيها بسوى روشنائي بفرمان

رَبِّهِمْ اِلى صِراطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ * اَللهِ الَّذِي لَهُ ما فِي السَّمٰواتِ وَما فِي الْاَرْضِ
پروردگارشان بسوى راه غالب ستوده خداوند آنچنانى كه مر اوراست آنچه در آسمانها و آنچه در زمين است

وَوَيْلٌ لِلْكافِرِينَ مِنْ عَذابٍ شَدِيدٍ * اَلَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيا عَلَى
و واى مر كافرانرا از شكنجهٔ سخت آنانيكه دوست ميدارند زندگانى دنيارا بر

الْاٰخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ وَيَبْغُونَها عِوَجاً اُولٰئِكَ فِي ضَلالٍ بَعِيدٍ *
آخرت و بر ميگردند از راه خدا وميجويند آنرا بكجى آنگروه در گمراهى دورند

وَما اَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ اِلّا بِلِسانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللهُ مَنْ يَشاءُ وَيَهْدِي
و نفرستاديم هيچ فرستادهٔرا مگر بزبان قوم او تا روشن كند براى آنها پس گمراه كند خدا هر كرا خواهد و راه نمايد

مَنْ يَشاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ * وَلَقَدْ اَرْسَلْنا مُوسٰي بِاٰياتِنا اَنْ اَخْرِجْ قَوْمَكَ
هر كرا خواهد واوست عزيز درستكار وبحقيقت فرستاديم موسى را بايات ما كه بدر آور قومت را

مِنَ الظُّلُماتِ اِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِاَيّامِ اللهِ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰياتٍ لِكُلِّ صَبّارٍ
از تاريكى جهل بسوى روشنائى علم و يادآور كن آنها را بروزهاى خدا بتحقيق در اين هر آينه آيتهاست براى هر صبر كنندهٔ

شَكُورٍ * وَاِذْ قالَ مُوسٰي لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ اِذْ اَنْجٰيكُمْ مِنْ آلِ
شكر گذار و چون گفت موسى مر گروه خودرا يادآوريد نعمت خدارا برشما چون رهائى داد شمارا از آل

فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذابِ وَيُذَبِّحُونَ اَبْناءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِساءَكُمْ
فرعون ميچشانيدند شمارا بدى شكنجه را وذبح ميكردند پسرهاتانرا و زنده ميگذاشتند زنهاى شمارا

وَفِي ذٰلِكُمْ بَلاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ * وَاِذْ تَاَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ
ودراين شمارا امتحانيست از پروردگارشما بزرگ وچون اعلام كرد پروردگار شما هر آينه اگر شكر گذاريد

لَاَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ اِنَّ عَذابِي لَشَدِيدٌ * وَقالَ مُوسٰي اِنْ تَكْفُرُوا اَنْتُمْ
هر آينه مى افزايم شمارا واگر كافر شديد بتحقيق شكنجهٔ من سخت است وگفت موسى اگر كفر ورزيد شما

وَمَنْ فِي الْاَرْضِ جَمِيعاً فَاِنَّ اللهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ * اَلَمْ يَاْتِكُمْ نَبَؤُا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ
وهر كه در زمين است همه پس بتحقيق خدا بينياز ستوده است آيا نيامد شمارا خبر آنانكه از پيش شما بودند

قَوْمِ نُوحٍ وَعادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لا يَعْلَمُهُمْ اِلَّا اللهُ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ
گروه نوح وعاد وثمود وكسانيكه از پس آنها بودند نميدانندشان مگر خدا آمدشان فرستادگان

بِالْبَيِّناتِ فَرَدُّوا اَيْدِيَهُمْ فِي اَفْواهِهِمْ وَقالُوا اِنّا كَفَرْنا بِما اُرْسِلْتُمْ بِهِ وَاِنّا لَفِى
بمعجز ها پس برگردانيدند دستهاشان را در دهنهاشان وگفتند بتحقيق ما كافر شديم بآنچه فرستاده شديد وبتحقيق ما در

شَكٍّ مِمّا تَدْعُونَنا اِلَيْهِ مُرِيبٍ * قالَتْ رُسُلُهُمْ اَفِى اللهِ شَكٌّ فاطِرِ السَّمٰواتِ
شكّیم از آنچه میخوانیدمارا بسوی او بدگمان گفتند پیغمبران آنها آیا در خدا شکّی است آفریدگار آسمانها

وَالْاَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ اِلى اَجَلٍ مُسَمًّى *
و زمین میخواندشمارا تابیامرزد مرشمارا از لغزشهای شما وتاخیرافکندشمارا تا مدّتی نام برده

قالُوا اِنْ اَنْتُمْ اِلّا بَشَرٌ مِثْلُنا تُرِيدُونَ اَنْ تَصُدُّونا عَمّا كانَ يَعْبُدُ آباؤُنا فَأْتُونا
گفتند نیستید شما مگر آدمی مانندما میخواهید کهبازمیگردانیدمارا از آنچه بودندمیپرستیدندپدران ماپس آوریدمارا

بِسُلْطانٍ مُبِينٍ * قالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ اِنْ نَحْنُ اِلّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلٰكِنَّ اللهَ يَمُنُّ
بحجّتی آشکارا گفتند مرانهارا فرستادگان انهانیستیم ما مگر بشری مانندشما ولیکن خدامنّت میگذارد

عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَما كانَ لَنا اَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطانٍ * اِلّا بِاِذْنِ اللهِ
بر هرکه میخواهد از بندگانش ونباشد مارا که بیاوریم شمارا بحجّتی مگر بفرمان خدا

وَعَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ * وَما لَنا اَنْ لا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللهِ وَقَدْ هَدانا
وبر خدا پس بایدتوکّل کنند گروندگان ونرسدمارا که توکل نکنیم بر خداوبتحقیق راه نمودمارا

سُبُلَنا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلى ما آذَيْتُمُونا وَعَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ .
راههای مارا وهر آینه شکیباشویم بر انچه اذیّت کنیدمارا وبر خدا پس باید توکّل کنند توکّل کنندگان .

الر بنزدیك آنکه گفت الرا نام سوره است گفت محلّ او رفع است بر ابتداء و قوله کتاب خبر اوست وآنکه گفت نام قرآنست هم چنین وآنکه جزاین گفت گفت اورا موضعی نیست از اعراب ومبتداء مقدّراست و کتاب خبراوست ای هذا کتاب انزلناه صفة اوست حقتعالی دراین آیت خطاب کرد یا رسول که این کتاب قرآن کتابی است که ما فروفرستادیم آنرا بتو تاتو مردمرا برون آری از تاریکی کفر بنور ایمان و ظلمت و نور کنایت است از کفر وایمان باذن ربّهم بفرمان خدایشان الی صراط العزیز الحمید باراه خدا و آن اسلام است رمّانی گفت ظلمت تاریکی بود در هوا که منع کند از رؤیت مرئیّات و گفت نور بیاضی بود شعاعی که بآن رؤیت صحیح بود قتاده گفت من الظّلمات الی النّور یعني من الضّلال الی الهدی واّما عزیز مرجع او با قادری است وعزیز گویند مرد قادر و غالب را من قولهم من عزّ بزّ ای من غلب سلب ونیز عزیز گویند آنرا که ممتنع بود از آنکه براو ظلم کنند واین هردو در حقّ خدایتعالی روا بود و عزیز نیز سخت صعب باشد یقال عزّ علیّ کذا ای شقّ و صعب و عزیز نیز نایافت باشد من قولهم اعزّ من الکبریت الاحمر و این استقصاء بیشتر ازاین رفته است و حمید محمود باشد فعیل بمعنی مفعول اللّه الّذی ابن عامر و نافع خواندند اللّه مرفوع برابتداء و خبر الّذی آنچه از پس اوست ازصله او و باقی قرّاء خواندند اللّه بجرّ علی انّه بدل من العزیز الحمید خدای آنست که هرچه در آسمان و زمین است اوراست بملك وملك ازآنجا که آفریدهٔ اوست بملك و ازآنجا که تصرّف اوراست در آن بملك وآنکه گفت وای کافران را از عذاب سخت که بر ایشان خواهد بودن در دوزخ آنکه وصف کرد کافرانرا بآنکه اختیار میکنند دنیارا و منافع اورا بر آخرت و محلّ الّذی جرّاست برای آنکه صفت کافرین است واستحباب طلب محبّت چیزی باشد بتعرّض ازاو و محبّت ارادت منافع محبوب باشد و استحباب اینجا بمعنی اختیار است

بقرینهٔ علی یقال استحبّ کذا علی کذا اذا اختاره علیه و منه قوله واّما ثمود فهدیناهم فاستحبّوا العمی علی الهدی ای اختاروا الکفر علی الایمان حقتعالی دوستی دنیا واختیار او بر آخرت از جمله مذمّت شمرد برایشان و رسول چنین فرمود که حبّ الدّنیا رأس کلّ خطیئة در خبراست که رسول فرمود که فردای قیامت جماعتی را از امّت من درقیامت آرند وصحایف ایشان بنگرند مردمانی بوده باشند که کانوا یقیمون الصّلوة ویؤتون الزّکوة ویأخذون وهنا من اللّیل نمازها باوقات گذارده باشند و زکوة مال داده باشند وبنماز شب قیام کرده باشند حقتعالی بفرماید تا ایشانرا بدوزخ برند گفتند یارسول اللّه ایشانرا بچه جرم بدوزخ برند گفت گناه ایشان آن باشد که کلّما بدالهم شیء من الدّنیا و ثبوا علیه بدین خصال چون از دنیا چیزی پدید آمدی باز جستندی و بر او حرص نمودندی و یصدّون عن سبیل اللّه بیان کردیم که صدّ لازم است و هم متعدّی از راه خدای میگردند و دیگرانرا برمیگردانند یعنی مسلمانی و سبیل و طریق یکی باشد هم مذکّر است و هم مؤنّث و یبغونها عوجا و طلب کنند آنرا کژی یعني خواهند تا کژ کنند آنرا و در دین و کار و کلام عوج گویند بکسر عین و در چوب و دیوار و آنچه اجسام باشد عوج گویند بفتح عین أولٰئك فی ضلال بعید ایشان در گمراهی دور از راه راست وضلال ذهاب باشد از راه صواب و اصل او هلاك باشد و کلام دراو باستقصاء برفته است و ما ارسلنا من رسول الاّ بلسان قومه مانفی است ومن مؤکّد اوست حقتعالی گفت مانفرستادیم هیچ پیغمبریرا ببیان الاّ بزبان قومش یعني بلغة ایشان تا چون بایشان خطاب کند بدانند و لام در او لام غرض است گفت پیغمبرانرا برای بیان فرستادم آنکه گفت فیضلّ اللّه من یشاء و خدای اضلال آن کند ووجوه آن بگفتیم از خذلان و تخلیه و حکمت و تسمیه و حرمان ثواب و منع از طریق بهشت و اهلاك و یهدی من یشاء و هدایت دهد آنرا که خواهد و معنی لطف باشد و توفیق و بیان و حکم وتسمیه و راه بهشت و ثواب نمودن وفا برای استیناف آورد نه برای عطف ومثله لنبیّن لکم و نقرّ في الارحام ما نشاء بالرّفع و هو العزیز الحکیم و او عزیز وحکیم است مجاهد گفت مورد آیت مورد منّت است برحضرت رسول که گفت خدایتعالي گفت هر پیغمبری را که فرستادیم بقومي فرستادیم برلغت و زبانی که بودند مگر تورا که بکافّهٔ ناس فرستادم از عرب وعجم و ترك و روم و هند و سایر بلاد علی اختلاف السنتهم و الوانهم ولقد ارسلنا موسی بآیاتنا و بفرستادیم موسی را بآیات و بیّنات ما و دلالات و معجزات وقوله ان اخرج قومك در کلام محذوفی هست والتقدیر وقلنا له ان اخرج قومك وگفتیم او را بیرون آر قومت از ظلمات کفر بنور ایمان بدعوت و طریق ترغیب و ترهیب وذکّرهم بایّام اللّه و یاد ده ایشانرا ایّام خدا با زیادت است و در معنی او دو قول گفتند حسن و قتاده و مجاهد و سعید جبیر گفتند ای بنعم اللّه ایّام کنایت کرد از نعم و این کنایت معروف است عرب وعجم را چنانکه یکی از ما گوید دریغا روزگار ما تأسّف خورند بر ایّامی که در نعمت گذشت و قول الشّاعر سقا اللّه ایّامنا باللّوی و قوله سقی اللّه ایّاماً لنا ولیالیا و قوله و ایّامنا باللّوی هل تعود وقول ابی تمام من هذا الباب ایّامنا هل کنت الاّ مواهبا و کنت باسعاف الحبیب جیائبا و قول دیگر آنست وذکّرهم بنقم اللّه فی اعدائه یاد ده ایشانرا که خدای با امّت سلف چه کرد از کافران و منه قول الشّاعر و ایّامنا مشهورة فی عدوّنا

لها عزر معلومة وحجول و قول عمرو بن كلثوم و ايّام لنا عز طوال عصينا الملك فيها ان ندينا و
اگر حمل کنند برهردو اولیتر باشد لاستغراق المعنیین و این شاملتر بود فائده را چنانکه گویند
خذه بالشدّة واللّين آنكه گفت انّ فی ذلك لآيات لكلّ صبّار شكور در این تذکیر ویاد دادن مادرآن
احوال که درآن ایّام بود آیاتی وعلاماتی ودلالاتی وعجایبی هست هرصبر کننده وشکر کننده را وفعّال
و فعول هر دو مبالغت است واذ قال موسى لقومه آنکه گفت یاد کن ای محمّد چون گفت موسی
قومش را اذكروا نعمة الله عليكم یاد کنید نعمت خدای برشما چون برهانید شما را ازفرعون وقوم
او چون برشما مینهادند يقال سامه الخسف اذا كلفه احتمال الضيّم والظّلم و محلّ این جمله نصب است
على الحال سوء العذاب ای شدّة الظّلم ظلم سخت آنکه تفسیر داد آنرا بقوله و يذبّحون ابناءكم و
اگر آنرا مستقل کنند بفائده اولیتر بود برای واو عطف چه میان بدل و مبدل واو عطف نباشد
و قبطیان اسرائیلیان را استخدام کرده بودند و خدم گرفته هر کاری سخت ایشان را
فرمودندی چون سنگ کشیدن و کار گل کردن و ستور داری و بار گران برگرفتن و مانند
این آنکه گفت و نیز پسران شما را میکشتند بتهمت وجود موسی چنانکه قصّهٔ آن برفت
و دخترانرا رها میکردند والاستحياء استبقاء الحیّ حيّاً و زنانرا نمی کشتند که از این تهمت بری
بودند و نیز تا نسل بنی اسرائیل بیکبار بریده نشود وفی ذلكم الايه و در اینکه گفته شد امتحانی
و ابتلائی عظیم بود از خدایتعالی و بلاء مستعمل بود در نعمت و محنت برای انکه مراد از او
ابتلاء است و ابتلاء بهر دو باشد واین جا هر دو محتمل است یعنی بنجات از ان بلاء از خدای
نعمتی عظیم بود برایشان و یا صبر کردن بران بلاء امتحانی بود ازخدایتعالی واذ تأذّن ربّكم این
آیة عطف است برآیة اول ونیز یاد کن چون اعلام کرد خدایتعالی شما را و تفعّل بمعنی افعل آمده
است نحو قولهم توّعدته و اوعدته پس تأذّن بمعنی اذن است والايذان الاعلام واصله ايقاع الشیٔ
في الاذن و این نیز نعمتی است از خدای تعالی که اعلام کرد شما را که اگر شکر من کنید نعمت
شما زیادت کنم و گفته‌اند الشّكر قيدالنّعم وصيدلها شکر نعمت حاصل قید است وبند است رها
کنیدانرا تابرود ونا آمده راصید است بگیرد وبدام آرد وازاینجاست حدیث حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله و سلامه علیه که فرمود اذا وصلت اليكم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقلّة الشّكر
لها گفت چون اوایل نعمت بشما رسد اخرانرا مرمایند باندکی شکر کردن و بیان کردیم که شکر
اعتراف بود بنعمت منعم با ضربی تعظیم اوو وجوب اواز بدیهۀ عقل دانند بضرورة ووجه وجوب
او انستکه شکر نعمت است خدایتعالی وعده داد بشکر کردن زیادت نعمت و تهدید کرد بکفران
نعمت انقطاع او گفت و اگر کفران کنی عذاب من سخت است یعنی عذاب کنم انرا که کفران
نعمت کند چه بر ترك واجب مستحقّ عقوبت باشد و قال موسى ان تكفروا انکه حکایت کرد از
انکه موسی بان کافر نعمتان گفت ان تكفروا اگر کفران کنید نعمت خدایرا شما وهرکه درزمین
است بیکبار خدایرا هیچ نقصان نکنند که خدای بی نیاز است از شکر شما ابو ادریس خولانی
روایت کرد از ابوذر غفّاری از رسول که گفت خدایتعالی وحی کرد ببعض انبیاء در بعض کتب
خود عبادی لو انّ اوّلكم واخركم وانسكم و جنّكم اجتمعوا على اتقى قلب رجل منكم لم يزدد ذلك

فی ملکی شيئا عبادی لو انّ اوّلكم واخركم وانسكم و جنّكم اجتمعوا على افجر قلب رجل منكم
لم ينقص ذلك فی ملکی شيئا عبادی لو انّ اوّلكم و اخركم وانسكم وجنّكم اجتمعوا فی صعيد واحد
فسئلوا فی حوائجهم فاعطيت كلاّ منهم ما سئلوا لم ينقص ذلك فی ملکی شيئا الاّ بمقدار مايغمس
احدكم الابرة فی اليمّ فلينظر بم يرجع گفت بندگان من اگر اولتان و اخرتان و پری و آدمیان
مجتمع شوند بر پرهیزکار تردل مردی در ملك من هیچ نیفزاید بندگان من اگر اولتان واخرتان
و آدمی و پریتان جمع شوند برفاجر تردل مردی از ملك من هیچ نبکاهد بندگان من اگراولتان
واخرتان وادمی و پریتان جمع شوند در یك صعید وجمله از من حاجتهاء خود بخواهند و من همه
را حاجت روا کنم از ملك من هیچ نبکاهد الاّ بمقدار یکی از شما سوزنی در دریائی زند بنگر تا
چه آب برگیرد وقوله حميد محتمل است که بمعنی مفعول باشد وبمعنی فاعل و بمعنی مفعول چنان است
که بیان کردیم که مستحقّ حمد وشکر باشد و ستوده و پسندیده و بمعنی فاعل چنان باشد که حمد
کند انان را که شکر نعمت او کنند و غنی است از شکر شاکران تا اگر نکنند او را نقصانی نباشد
و اوّل لایقتر است اینجا برای انکه معنی ان بود که اگر خلایق همه کافر شوند و شکر او نکنند
او بی نیاز است از شکر ایشان و در ذات خود حمید است اگر حمد او بکنند واگر نه او مستحق
حمد است و بکفران کافران ان از او نشود که مستحقّ حمد وشکر باشدقوله الم ياتكم انکه حقتعالی
بر سبیل تنبیه گفت الم ياتكم بشما نیامد وبشما نرسید خبر انانکه پیش شما بوده اند از امم سالفه
و قوم گذشته انکه بدل کرد بر سبیل بیان ایشانرا گفت قوم نوح بودند و قبیلۀ عاد بودند که قوم
هود پیغمبر بودند وقبیلۀ ثمود بودند کهقوم صالح بودند وانانکه پس ایشان بودند که عدد ایشان وتفصیل
احوال ایشان کس نداند مگر خدایتعالی جائتهم رسلهم بالبيّنات پیغمبران ایشان با ایشان آمدند با
حجج و بیّنات و آیات و علامات و ادّله و معجزات ایشان ردّ کردند دستهاشان با دهنهاشان
در او چند قول گفتند عبدالله مسعود گفت وابن زید معنی آنست که انگشت بخشم برایشان گزیدند
چنانکه گفت واذا خلوا عضّوا عليكم الانامل من الغيظ وجه دوّم حسن گفت دروقت دعوت پیغمبران
دست بر دهن ایشان نهادند برای تسکیت تا ایشانرا خواموش کنند و منع کنند از دعوة کردن
وجه سیّم آنستکه انگشتان خود برلب خود نهادند اشارت کننده بایشان که خواموش باشید
چنانکه یکی از ما گوید دیگری را که انگشت بر لب یعنی خواموش باش انکه این بگوید بزبان
بدست اشاره کند تنبیها على هذا المعنى و این قول عبد الله عبّاس است و اختیار فرّاء وجه
چهارم گروهی گفتند که دست پیغمبران بگرفتند و بر دهنهاشان نهادند برای تسکیت
بر سبیل استخفاف و اهانت واین قول مقاتل است وجه پنجم آنست که مجاهد گفت مراد بید نعمت
است نه ید جارحه یعنی نعمت پیغمبران رد کردند وفی بمعنی با باشد یعنی کفران نعمت کردند وجه
ششم آنستکه گروهی گفتند معنی آنستکه رد کردند واز دعوة پیغمبران چیزیرا قبول نکردندی و
نعمت بردی برایشان واین ردّ بزبان و دهان کردند و فی بمعنی باست در این وجه نیز و قول شاعر
باستشهاد این آورد وارغب فيها عن لقيط واهله ولكنّنی عن سنبس لست ارغب یعنی ارغب بها واین
بیت شاعری میگوید که دختری داشت آن دختررا لقیط وسنبس میخواستند او گفت ارغب فيهاای

بها ای بنته من باین دخترم رغبت کنم از لقیط و بایشان ندهم و بقبیلهٔ سنبس دهم و از ایشان رغبت
نکنم وجه هفتم آنستکه عبدالله عبّاس گفت بروایتی دیگر که چون سخن رسولان بشنیدند و کلام
خدای دست یعنی انگشت در دندان گرفتند بتعجّب وجه هشتم آنستکه اخفش و ابو عبیده گفتند این
کنایت است از ترك اجابة یعنی اجابة نکردند انبیارا و عرب کسی را که جواب کسی باز ندهد و سخن
او قبول نکند گویند ردّ یده فی فیه و قتیبی اختیار آن کرد که انگشت گزیدند بر ایشان از خشم و
استشهاد کرد بر این بقول شاعر یردّون فی فیه عشر الحسود یعنی ایشان حسود را چنان بخشم آرند تا
هر ده انگشت بایشان بگزد و قال آخر فی هذا المعنی قد افنی انامله ازمة فاضحی یعض علی الوظیفاء
و قالوا انّا کفرنا بما ارسلتم به و گفتند این کافران پیغمبران را که ما کافریم با نچه شما را بآن
فرستاده اند و ما در شکّیم از آنچه شما مارا بآن دعوت میکنید شکّی مریب یعنی موجب ریبت و
تهمت قوله قالت رسلهم پیغمبران ایشان را جواب دادند و گفتند افی الله شكّ در خدای شکّی نیست
که آفریدگار آسمانها و زمینهاست برای آن گفتند که ایشان مقرّ بودند که آسمان و زمین خدای
آفرید نه بتان جماد فی قوله و لئن سالتهم من خلق السّموات و الارض لیقولنّ الله آنکه گفتند این خدای
که در او شكّ نیست و آفرینندهٔ آسمانها و زمین است میخواند شمارا تا بیامرزدتان قوله من ذنوبکم
اولی تر آنستکه من صله باشد و سیبویه گفت نشاید در موجب من زیادت کردن و ابو علی گفت
تبعیض است و از اینجا گفتند من بدل است یعنی بمغفرت بدل کند آن گناه شما و آنکه گفت من
تبعیض است گفت تا بعضی گناهانتان بیامرزد و شاید که من تبیین باشد و شما را تاخیر کند تا بوقت
مسمّی و نامبرده یعنی اوقات اجال ایشان و وقت مرگشان تا تعجیل نباید کردن بر عذاب بر ایشان
بکفرشان پیش حلول اجالشان ایشان جواب دادند پیغمبرانرا و گفتند شما همچو ما آدمیانید
فرشتگان نه و غرض شما در این آنست تا مارا از دین و طریقهٔ پدران ما بر گردانید و از معبودانی
که ایشان می پرستیدند بر این دعوی که میکنید حجّت روشن بیارید رسولان ایشانرا جواب دادند و
گفتند همچنین است ما آدمیانیم چون شما ولیکن مارا بر شما مزیّتی هست از فضل و منت خدای که خدای
منّت نهد بر آنکه خواهد از بندگان و آن نعمت اختیار و اجتباء ماست بتحمید رسالت و تخصیص ما
بنعمت نبوّت آنچه گفتید حجّتی بیارید مارا نباشد که از خویشتن حجت آریم مگر بفرمان خدای چو آنچه
اقتراح میکنید از معجزات جز مقدور خدا نیست آنکه گفتند مؤمنان بر خدای توکّل کنند و
و بر جز او توکّل نکنند برای این معنی ذکر خدای بر توکّل تقدیم کرد کقوله ایّاك نعبدوا ایّاك
نستعین آنکه گفتند و ما لنا الّا یه ما را نباشد که توکّل نکنیم بر خدای و خدایتعالی مارا هدایت
از الطاف و توفیق و تمکین و ازاحت علّت و نصب ادلّه که ما باین آلات و اسباب طریق حقّ و راه راست
یافتیم بنظر درادلّه قوله و قد هدنا واو حال است یعنی تا حال این باشد مارا نرسد که جز بر خدای
توکّل کنیم و ما تن بران نهادیم که بر رنج و بلا و مشقّت شما صبر کنیم و جمله متوکلان که خواهند
که توکّل ایشان معتمد بود بر خدای توکّل کنند قوله تعالی

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى
و گفتند کسانیکه کافر شدند مر پیغمبران خودرا بدر آوریم شمارا از زمین ما یا بر گردید در کیش ما پس وحی فرستاد

إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ * وَلَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَٰلِكَ
بسوی آنها پروردگارشان هر آینه هلاك کنیم ستمکاران را و هر اینه ساکن سازیم شمارا زمین را از بعد آنها اینست
لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ * وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ * مِنْ وَرَائِهِ
برای آنکه ترسید مقام مرا و ترسید وعید مرا طلب فتح کردند و نومید شد هر گردنکش ستیزه گر از پس او
جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ * يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ
جهنم است و نوشیده میشود از آب چرك و چون جرعه جرعه مینوشد و نزدیك نیست فرو بردآنرا و آید او را مرگ از هر
مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ * مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ
مکانی و نیست او مرده و از عقب او شکنجهٔ سخت است داستان آنانکه کافر شدند بپروردگار خود
أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ
کارهاشان مانند خاکستریست که سخت شود بآن باد در روز تندبادی که توانا نباشند از آنچه کسب کردند بر
شَيْءٍ ذَٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ * أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ
چیزی اینست آن گمراهی دور آیا ندیدی که خداوند آفرید آسمانها و زمین را براستی
إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ * وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ * وَبَرَزُوا لِلَّهِ
اگر بخواهد می برد شمارا و میاورد بآفرینشی تازه و نیست این بر خداوند دشوار و ظاهر شدند برای خدا
جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا
همگی پس گفتند ناتوانان مر آنانرا که تکبّر کردند بتحقیق ما بودیم مر شمارا پیرو پس آیا شماها بینیاز شده اید ازما
مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ * قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجَزِعْنَا
از شکنجهٔ خدا از چیزی گفتند اگر هدایت کردی مارا خدا هر اینه هدایت کردیم شمارا یکسانست بر ما خواه بنالیم
أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ * وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ
یا صبر کنیم نیست برای ما هیچ گریزی و گفت شیطان چون گذشت کار بتحقیق خدا وعده کرد شمارا
وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ
وعدهٔ حق و وعده کردم شمارا پس خلاف کردم و نباشد مرا بر شماها هیچ سلطنتی مگر آنکه
دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ
دعوت کردم شمارا پس اجابت کردید مرا پس ملامت نکنید مرا و ملامت کنید خودهاتانرا نیستم من فریادرس شماها و نه شما
بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ *
فریادرسید مرا بتحقیق من کافر شدم بآنچه شرك گرفتید مرا از پیش بتحقیق ستمکاران مر آنهارا شکنجهٔ دردناکست
وَأُدْخِلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ
درآمده شوند کسانیکه گرویدند و کردند کارهای شایسته بهشتهائی را که روانست از زیر آن نهرها جاویدانند
فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ * أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً
دران بفرمان پروردگار آنها تحیت آنها در آن سلام است آیا ندیدی چگونه زد خدا داستانی کلمهٔ پاکیزه را
كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ
مانند درخت پاکیزه که بیخش برجاست و فرع آن در آسمانست میدهد خوردنیش هر هنگام بفرمان

رَبِّهٰا وَيَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثٰالَ لِلنّٰاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ * وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ

پروردگارخودوميزندخدا داستانهارابراى مردم شايدآنها پند گيرند وداستان كلمهٔ ناپاك چون درخت

خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْاَرْضِ مٰا لَهٰا مِنْ قَرٰارٍ * يُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا

ناپاك است كه جثهٔ آن از بالاى زمين است نيست مر آنرا هيچ قرارى ثابت ميكند خدا آنانرا كه گرويدند

بِالْقَوْلِ الثّٰابِتِ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيٰا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللّٰهُ الظّٰالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللّٰهُ

بگفتار ثابت درزندگانى دنيا ودر آخرت وگمراه كند خدا ستمكارانرا و ميكند خدا

مٰا يَشٰاءُ * اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ كُفْراً وَاَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دٰارَ الْبَوٰارِ

آنچه را ميخواهد آيانديدى بسوى كسانى كه بدل كردند نعمت خدارا بكفران ودرآوردند قومشانرا بسراى هلاكت

جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهٰا وَبِئْسَ الْقَرٰارُ * وَجَعَلُوا لِلّٰهِ اَنْدٰاداً لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ

جهنّم را درآيند آنرا وبدقرارگاهيست وقراردادندبراى خدا مانندها تاگمراه شوند از راه او بگو

تَمَتَّعُوا فَاِنَّ مَصِيرَكُمْ اِلَى النّٰارِ * قُلْ لِعِبٰادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَيُنْفِقُوا

بهره گيريد پس بتحقيق جايگاه شما بسوى آتش است بگو مر بندگانم را كسانيكه گرويدند برپادارند نمازرا ونفقه كنند

مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ سِرّاً وَعَلاٰنِيَةً مِنْ قَبْلِ اَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لاٰ بَيْعٌ فِيهِ وَلاٰ خِلاٰلٌ * اَللّٰهُ

ازآنچه روزى دهيم آنهارا پنهان وآشكارا از پيشتر كه بيايد روزى كه نه بيع است درآن و نه دوستى خداست

الَّذِى خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ وَاَنْزَلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً فَاَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرٰاتِ

آنكه آفريد آسمانها وزمين را وفرستاد از آسمان آبى را پس بدركرد ازآن از ميوه‌ها

رِزْقاً لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِاَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْاَنْهٰارَ

روزيرا براى شما ورام كرد براى شما كشتى را تاروان شود در دريا بامراو ورام كرد براى شما نهرهارا

وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دٰائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهٰارَ وَآتٰاكُمْ

ومسخّر كرد براى شما آفتاب را وماه را شتابند ورام كرد براى شما شب را وروز را وداد شمارا

مِنْ كُلِّ مٰا سَاَلْتُمُوهُ وَاِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لاٰ تُحْصُوهٰا اِنَّ الْاِنْسٰانَ

از هرآنچه خواستيد واگر بشماريد نعمت خدارا تعدادنتوانيد كردآنرا بتحقيق آدميزاد

لَظَلُومٌ كَفّٰارٌ .

ستمكار كفران كننده است .

وقال الّذين كفروا لرسلهم الآيه خدايتعالى دراين آيت حكايت قول كافران كرد كه با پيغمبرانشان گفتند گفت گفتند كافران با گرويدگان رسولان فرستاده را بايشان ما شمارا اززمين وشهرهاى خود بيرون كنيم اولتعودنّ فى ملّتنا يابادين ما آئيد اين او بمعنى الى ان او الّا ان است نظير قول القائل لالزمنك او تعطينى حقّى المعنى الى ان تعطينى اوالا ان تعطينى حقّى واينجا الّا لايقتر است واگر گويند كه برقاعدهٔ خوداست بمعنى التخيّر رواباشد ومعنى آن بود كه شما مخيّريد خواهيد بادين ما آئيد ودرشهر ما مقام كنيد و خواهيد بردين خود ميباشيد و اززمين ما برويد چون ايشان ازاين دلتنگ شدند خدايتعالى وحى كرد بايشان كه من اين كافرانرا هلاك برآرم وشمارا درزمين بنشانم بجاى ايشان ازپس مرگ ايشان تا آنچه ايشانرا تمنّا بود درحق پيغمبران درحق ايشان بديدند من بعدهم اى من

بعد موتهم ذلك لمن خاف مقامى اين آنان راست كه ازمقام بترسند يعنى من مقامه بين يدىّ ومثله قوله و امّا من خاف مقام ربّه اى مقامه بين يدى ربّه و اضافه كرد مصدر را با مفعول و فاعل را اضمار كرد و مانند اين در كلام عرب وقران بسيار است منها قولهم ندمت على ضربك اى على ضربى اياك و سررت برؤيتك اى برؤيتى ايّاك و قوله لا يسئم الانسان من دعاء الخير اى من دعائه الخير و قوله و تجعلون رزقكم اى رزقى ايّاكم و بعضى دگر گفتند معنى آنستكه ذلك لمن خاف مقامى اى قيامى عليه و حفظى اسبابه و اعماله اين آنانراست كه بترسند ازقيام من براو وحفظ من باحوال و اعمال او بيانه قوله افمن هو قائم على كلّ نفس بما كسبت اى حافظ عليها اعمالها اخفش گفت ذلك لمن خاف مقامى اى عذابى و مراد بمقام دوزخ است اى مقام المخلوق المعدّ للعذاب و خاف وعيد و از وعيد من بترسيد وقوله واستفتحوا اى استنصروا و طلبوا الفتح و النّصرة و مثله قوله و كانوا من قبل يستفتحون على الّذين كفروا و قيل استفتحوا اى استقضوا من قولهم للحاكم فتّاح وقوله ربّنا افتح بيننا و بين قومنا بالحقّ اى احكم عبدالله عباس گفت ومقاتل كه معنى آنستكه اين كافران باستنصار و استحكام با پيغمبرانشان رجوع باخداى كردند و گفتند بارخدايا اگر اينان راست ميگويند ما را عذاب كن چنانكه خدايتعالى از ايشان حكايت كرد في قوله تعالى ائتنا بعذاب الله ان كنت من الصّادقين و قوله اذ قالوا اللّهم ان كان هذا هو الحقّ من عندك فامطر علينا حجارة من السّماء او ائتنا بعذاب اليم مجاهد گفت و قتاده كه مراد رسولانند يعنى پيغمبران بخداى استعانت كردند و استنصار و استحكام و برايشان دعا كردند و مثله قوله ربّنا افتح بيننا و بين قومنا بالحق و انت خير الفاتحين و قول نوح انّى مغلوب فانتصر يعنى بار خدايا حاكم تو باش ميان ما وقوم ما و خاب كلّ جبّار عنيد وخائب ونوميد شد هرجبّارى معاند حق كه با حق بستهيد و از حق برگرديد اين قول مجاهد است قتاده گفت عنيد آن بود كه استنكاف كند از گفتن لا اله الّا الله مقاتل گفت متكبّر باشد ابن زيد گفت مخالف حق باشد وعنيد و عنود و معاند هرسه يكى باشد واصله من العند و هو الجانب قال الشّاعر اذا نزلت فاجعلانى وسطا انّى كبير لا اطيق العندا قوله من ورائه جهنم لفظ وراء مستعمل است هم در پيش وهم در پس و اينجا نيز محتمل است هردو را و خلف لايق تراست يعنى دوزخ از پيش ايشان است و برره ايشان است و ايشان را گذر بر انجاست و اين چنان است كه گويند الموت وراك مرگ در پيش تواست وبرامام تفسير دادند اين آية را كه وكان ورائهم اى امامهم جز كه اين دو شاهد محتمل است هردو را و قال الشاعر اتوعدنى وراء بنى رياح كذبت ليقصرن بذاك دونى اى امام بنى رياح وقال اخر ترجونى مروان سمعى وطاعتى وقوم تميم واكفلاه و رائيا اى امامى و از جمله آنچه خلف لايق تر است قولهم الموت وراك و قول الله وكان ورائهم ملك اى خلفهم وقول الشّاعر عسى الهمّ الذّى امسيت فيه يكون ورائه فتح قريب يعنى فرجى بدنبال آن غم باشد و گويند مرگ بدنبال تو است ومن ذلك قول الشّاعر وان تجارى يابن عم مخالف تجار اللّئام فابقنى من ورائيا يعنى من خلفى و ابوعبيده گفت هما من الاضداد وبعضى محققّان بر وجهى تفسير دادند كه جامع بود هردورا گفتند وراآنرا گويند كه پس از مرد باشد بروجهى كه لامحال باو رسد وازاو درگذرد و پيش او بشود چنانكه گويند البرد وراك سرما از پس تواست

سرما درآيدو بمرد رسد و پيش بشود زجاج گفت وراء آن باشد كه از تو متوارى وپوشيده باشد
و از اضداد نيست قال الشّاعر حلفت ولم اترك لنفسك ريبة وليس وراء الله للمرء مذهب اى بعدالله
واين را براى توسّع بر خلف حمل كنند و يسقى من ماء صديد و ايشانرا آب دهند از آبى كه
زرد آب باشد از خون و ريم كه از زير كافران بيايد قتاده گفت آنچه از فروج و ريشهاى ايشان
پالوده باشد محمّدبن كعب و ربيع انس گفتند كه غساله اهل دوزخ باشد و آن خون و ريمى باشد كه
از فروج زانيان بيرون آيد در خبر ميآيد كه وليد عبدالملك روزى در بعضى حجرهاى زنان
رفت مست جامع قران نهاده بود بر گرفت و باز كرد بر سبيل تفأّل تا چه برآيد برآمد واستفتحوا و
خاب كلّ جبّار عنيد و ازآن بخشم آمد وجامع بنهاد و كمان خواست وتير و چندان تير برآنجا زد كه
پاره پاره كرد و اين بيتها را ميخواند اتوعد كلّ جبّار عنيد فها انا ذاك جبّار عنيد اذا ماجئت
ربّك يوم حشر فقل يا ربّ مزّقنى الوليد و بعضى اهل سير گفتند كه ان وليد يزيد عبدالملك
مروان عليه اللّعنه بود وازجمله زنادقه بودو از جمله اشعار زندقهٔ او اين بيتها است اتوعدنى الحساب
ولست ادرى احقّا ما يقول من الحساب فقل لله يمنعنى طعامى . و قل لله يمنعنى شرابى قوله
يتجرّعه فرو برد آنرا يعنى اين كافران جرعه و شربت را من الجرع وهو شرب الماء جرعة جرعة
ولا يكاد يسيغه و نزديك نباشد كه فروبرد آنرا بعضى گفتند يكاد زيادت است يعنى ولايسيغه و اين
قول نيك نيست براى آنكه يكاد را فائده جليل هست و آن آنست كه نه گوارنده بود و نه نزديك آنكه
بگوارد و مانند اين درقرآن و كلام عرب بسيار است قال الله تعالى ولا يكاد يبيّن اى لايتاتى منه
البيان وقال لم يكد يراها اى لم يريها ولم يقرب ان يريها ابو امامه روايت كرد از رسول كه گفت
آن شربتى باشد كه چون بدست او دهند نفرتى عظيم حاصل شود او را و چون بنزديك روى برد
گوشت و پوست رويش ريخته شود وچون بخورد امعايش پاره پاره شود و از زيرش بيرون آيد
چنانكه حقتعالى گفت وسقوا ماء حميما فقطّع امعائهم وقال يشوى الوجوه بئس الشّراب وسائت مرتفقاً
و ياتيه الموت من كلّ مكان عبدالله عبّاس گفت من كلّ جهة از هر جهتى وجائى حقتعالى گفت
مرگ باو آيد از هر جائى و هرجانبى از جهات از پيش و پس وچپ و راست و زير و بالا ابن
جريح گفت وابراهيم التّيمى كه از هر جاى از اندامش تا از بن هر موى مرگى برآيد اورا و اين
برطريق مبالغت است ضحّاك گفت حتّى من ابهام رجليه تاانگشت پايش واين راموت خواند گفتند مراد
شدايد و بلاء است وماهو بميّت و با اين همه مرده نباشد و بنميرد تا با ز رهد وجمع كردن ميان
اين وآن اعنى نفى واثبات از دو وجه بود يكى ازاين وجه كه گفتيم كه مراد بموت نه مرگ است
بل مراد اهوال و شدايد است آنرا مرگ خوانند بر توسّع تا مناقضه نباشد بنفى و اثبات واّما
اگر موت بر حقيقت حمل كنند خدايتعالى او را زنده كند هر كه كه بميرد چنانكه گفت كلّما
نضجت جلودهم بدّلناهم جلودا غيرها و من ورائه عذاب غليظ و در پيش اوعذابى ستبر بود و
گفتند از پس او عذابى باشد عظيم و گفتند ازپس اين عذاب او عذابى باشد غليظ مثل الّذين كفروا
بربّهم الايه حقتعالى دراين آيت مثل زد اعمال كافرانرا و تشبيه كرد آنرا بخاكسترى كه بادسخت
بر او مسلّط شود تا هيچ برجاى نماند و در رفع اعمالهم دوقول گفتند يكى آنكه بدل مثل است

بدل اشتمال والتّقدير مثل اعمال الّذين كفروا و ازبدل اشتمال حق بدل اين باشد كه آنرا
اصل كنند و مقصود چنانكه سلب زيد ثوبه اى سلب ثوب زيد وجائنى القوم اشرافهم اى جائنى
اشراف القوم و قوله يسئلونك عن الشّهر الحرام قتال فيه اى عن قتال الشّهر الحرام و مبرّد گفت
اعمالهم مرفوع است بابتداء و كرماد خبر او است و رماد خاكستر باشد اشتدّت به الرّيح باد باو
سخت شود در روزى كه باد سخت آيد كس نتواند كه از ان چيزى باز دارد و غرض تشبيه
آنستكه آن عمل كه ايشان ميكنند هم چنان باطل و بى حكم باشد و آنرا اثبات و ثوابى نبود
چنانكه خاكستر خود را در روز باد سخت و قوله يوم عاصف دراو دو قول گفتند يكى يوم عاصف
ريحه روزى كه بادش سخت آيد كس نتواند كه از ان چيزى باز دارد وغرض تشبيه آنستكه انعمل
كه ايشان ميكنند باطل باشد و يكى انكه يوم ذى ريح عاصف كقولهم ليل نائم و يوم ما طراى
ذات نوم و ذومطر و ظاهر آيت صورة احباط دارد و عند تأّمل دليل است بر بطلان احباط وانكه
هر كجا در قران احباط است مراد نفى وقوع وقبول است از اصل و بن براى انكه باّتفاق اعمال
كافرانرا هيچ وقوعى نباشد تا چيزى ماند كه انرا احباط كنند با اين همه حقتعالى برتوّسع انراتشبيه
كرد برماد حاصل كه باد انرا متفرّق كند بظاهر حصول اعمال نه بوقوع حكم و استحقاق ثواب براو
و كذلك قوله و قدّمنا الى ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثوراً و معني آيت انستكه اعمال كفار
را اگرچه بظاهر حصولى هست بحكم وقوع و استحقاق انرا محصولى نباشد و با خاكسترى ماند
كه بروز سخت باد براو گماشته شود تا در عالم متفرّق كند و كس نتواند كه انرا ضبط كند ذلك
هو الضّلال البعيد اختيار كفر واصرار براو ضلالى وگمراهى باشد دور الم تران الله خلق السّموات
والارض بالحقّ گفت نبى كه خدايتعالي اسمان و زمين بيافريد بحق و حكمت نه بعبث و بازى حمزه
و كسائى خالق السّموات والارض خواندند براسم فاعل و باقى قراء خواندند خلق بر فعل ماضى
ان يشأ يذهبكم اگر خداى خواهد شما را ببرد و خلقى و جماعتى دگر را بيارد نو وما ذلك على الله
بعزيز واين برخداى دشوار نيست وبرزوا لله جميعاً حقتعالى گفت برون آيند روز قيامت ازگور
ها براى خدا يعنى براى عرض بر خداى انكه وصف ان مجادله و مناظره كرد كه ميان ايشان رود
گفت فقال الضّعفاء ضعيفان و مستضعفان گويند متكّبران و جبّاران را ما در دنيا تبع شما بوديم و
بشما اقتداء كرديم ما را از عذاب هيچ كفايت خواهيد كردن وبعضى از عذاب ما بر خواهيد
داشتن وتبع جمع تابع باشد كحارس و حرس و غايب و غيب و راصد و رصد وباقر وبقر زجاج
گفت روا باشد كه مصدر بود بجاى وصف نهاده و متبوعان و مستكبران گويند لو هدا نا الله اگر
خداى ما را هدايت دادى و راه نمودى بخلاصى ما نيز شما را راه مينموديم چون مارا براى خود
راه خلاصى پيدا نيست براى شما چه خواهيم كردن سواء علينا راست است برما و بنزديك ما
اگر جزع و زارى كنيم و اگر صبر وشكيبائى كنيم مالنا من محيص ما را محيص و مهربى نيست
يقال حاص فلان عن كذا يحيص حيصا و حيوصا و حيصانا و منه قولهم وقع فلان فى حيص بيص
اى فى امر لا يدرى يتقدّم او يتأّخر مقاتل گفت اين انگاه گويند كه در دوزخ با يكدگر قرار
دهند كه بيائيد تا جزع كنيم پانصد سال جزع كنند هيچ سود ندارد گويند بيائيد تا صبر كنيم

پانصد سال صبر کنند هم سود ندارد و عندان گویند سواء علینا اجزعنا ام صبرنا مالنا من محیص
وقال الشّیطان لما قضی الامر لفظ ماضی‌است و مراد مستقبل یعنی سیقول الشّیطان ابلیس گوید لماقضی
الامر چون کار گذارده شود و میان مردمان حکم بکنند و اهل بهشت را به بهشت برند و اهل
دوزخ را به دوزخ مقاتل گفت این سخن در دوزخ گوید چون اهل دوزخ در دوزخ گرفتار شوند
منبری از آتش در دوزخ بنهند ابلیس بران منبر شود وکافران و اهل دوزخ در زیر منبراوبنشینند
و او را ملامت کردن گیرند در ان اضلال و اغوا که او کرده باشد او گوید ان الله وعدکم خدای
شما را وعده داد وعده و نوید حقتعالی درست ومن نیز شما را وعده دادم وان وعده خلاف کردم
و مرا برشما دستی و سلطانی وحجّتی نبود بیش از انکه شما را دعوت کردم و مرا اجابت کردید فلا
تلوموني مرا ملامت مکنید خود را ملامت کنید واین آیه من ادّل الدّلیل است علی فسادمذهب
المجبره که اگر خدایتعالی کفر ومعاصی در ایشان آفریده بودی ابلیس نگفتی ولوموا انفسکم گفتی
خدایرا ملامت کنید که مرا و شما را گناهی نیست ما انا بمصرخکم من بفریاد شما نرسم و شما نیز
بفریاد من نرسید چه هریك از ما بجرم خود گرفتاریم من بدعوت و شما باجابت یقال استصرخنی
فاصرخته ای استغاثنی فاغثته و اصله من الصّراخ و هوالصیاح والصّریخ المصرخ انّی کفرت من
کافرم امروز به ان شرك که بمن آوردید ومرا شریك خدای گفتید شما در دنیا بمن ایمان داشتیدمن
امروز بایمان شما کافرم حمزه خواند بمصّرخی بکسر یاء و اصل مصرخینی بوده است نون جمع برای
اضافت بیفتاد دو یاء مجتمع شدند یکی یای جمع و یکی یای اضافه انگه یاء در یاء ادغام کردند و یاء
دوم را تحریك بایست کردن برای ادغام انکه تحریك بکسر کرد حمل کرد علی المجزوم فاذا حرّك
حرّك با الکسر وانکه بفتح خواند اختیار اخفّ الحرکات کرد انکه حقتعالی از این حکایت بگذشت
از خود میگوید که کافران و ظالمانرا عذابی مؤلم سخت باشد عقبة بن عامر روایت کرد از رسول
صلّی الله علیه و آله و سلّم که او گفت درحدیث شفاعت که عیسی علیه السّلام گوید ذلکم النبیّ
الامّی این ان پیغمبر مکّی است که من بشارت دادم باو و خدایتعالی مرا گوید بر خیز و شفاعت
کن برخیزم برای شفاعت از مجلس من بوئی برآید که شنوندگان از او خوشتر هیچ بوئی نشنیده
باشند و شفاعت کنم خدایتعالی قبول شفاعت من کند ومرا نوری دهد از فرق تاقدم کافران
گویند ابلیس را که مؤمنانرا شفیعی پدید آمد و برای ایشان شفاعت کرد وایشانرا بخواست ومشفع
شدند ما را شفیعی نیست جز تو برخیز وبرای ما شفاعت کن که ما بتو اقتدا کردیم اوبرخیزداز
مجلس او نتنی وگندی برآید که کس چنان نشنیده باشد انکه ایشان را بطعمهٔ دوزخ کنند عندان
ابلیس گوید انّ الله وعدکم وعد الحق قوله و ادخل الّذین امنوا انکه حقتعالی وصف کرد جای
مؤمنانرا گفت امّا مؤمنانی که عمل صالح کنند ایشانرا به‌بهشت هائی برند که درزیر درختان ان
جویها میرود وایشان در انجا مخلّد ومؤبّد باشند باذن ربّهم بفرمان خدایشان وباء تعلّق داردبقوله
و ادخل یعنی ایشانرا به بهشت بفرمان خدای برند و روا بود که بخالدین تعلّق دارد تحیّتهم فیها
سلام تحیّت ایشان با یکدیگر سلام باشد که بریکدگر کنند و تحیّت فرشتگان ایشانرا سلام بود
انکه حقتعالی ایمان و کفر را مثل زد به دو درخت گفت نمی بینی ای محمّد یعنی نمیدانی که چگونه

مثل زد خدایتعالی گفت کلمتی پاکیزه چون درختی پاك است مفسّران گفتند مراد بکلمه پاك
گفتن لا اله الاّ الله است بیانه الیه یصعد الکلم الطیّب ومراد بدرخت پاك درخت خرما دلیلش
حدیث ابو الحجان است که گفت ابوالعالیه وقت ها بنزدیك من امدی روزی بیامد که نماز بامداد
کرده بودم بر خاستیم و بنزدیك انس مالك شدیم طبقی رطب بیاورد پیش ما بنهاد انس گفت بخور
یا ابا العالیه که این از ان درخت است که خدایتعالی گفت الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیّبة
کشجرة طیّبه انکه انس گفت روزی رسول صلی الله علیه واله و سلّم صاعی بسر بیاوردند واین آیه
برخواند وغرض او آن بود که درخت پاك درخت خرماست و در کلام محذوفی هست والتقدیر
کثمرة شجرة طیّبه برای انکه معلوم است که تا درخت خوش نباشد میوهٔ او خوش نباشد و اگر
بر عموم حمل کنند گویند طیّب منظرها و نظارتها وظلّتها و ثمرتها بهتر باشد وبعضی دیگر گفتند
مراد بکلمه دعوت‌رسول است خلق را بایمان و عمل صالح و برای‌ان کلمه خواند انرا که ان دعوت
بکلمات و کلام راست شود ابوظبیان گفت از عبدالله عبّاس که این درختیست در بهشت اصل ان
ثابت و راسخ در زمین چه اگراصلی ثابت نداردرد زمین برجای نبماند و برگ برنیارد چه درخت
آب از عروق خورد و عروق او در زمین باشد وفرعها فی السّمآء وشاخ ان درخت گفت از بلندی
و رفعت در اسمان است اصلها ثابت و فرعها نابت اصلها راسخ و فرعها شامخ اصلها اصیل وفرعها
طویل اصلها منیع و فرعها رفیع اصلها غیر بال و فرعها متعال اصلها راس و فرعها تام راس اصلها
تحت الثّری و ثماره الی النجم العلی و فرع لا ینال طویل هم چنین این کلمه اعنی شهادة ان لا اله
الاّ الله در دل مؤمن ثابت و راسخ است اصل او و ان ایمان است از توحید وعدل ونبوّة وامامت
تصدیق این بدل است و فرع او عمل صالح چنانکه گفت الیه یصعد الکلم الطّیب والعمل الصّالح
یرفعه رسول گفت مثل الاسلام کمثل الشجرة الثابته الایمان بالله اصلها والصّلوة الخمس جذوعها
والزّکوة فرعها و صیام شهر رمضان لحاؤها و حسن الخلق ورقها مقاتل چنان گفت از کلبی از
عبدالله عباس از رسول که او گفت انّ لله عمودا من نور اسفله تحت الارض السّابعه وراسه تحت العرش
فاذا قال العبد اشهد ان لا اله الاّ الله وانّ محمداً عبده ورسوله اهتزّ العرش وتحرك العمود فیقول الله
عزّ وجل اسکن فیقول کیف اسکن و انت لم تغفر لقائلها خدایتعالی را عمودی است از نور اصل
ان درزیر زمین هفتم است وبالای ان درزیر عرش چون بنده گوید لا اله الاّ الله محمد رسول الله عرش
بلرزد وعمود بجنبد حقتعالی گوید ساکن شو گوید چگونه ساکن شوم وتو هنوز گویندهٔ کلمات را نیامرزیدهٔ
حقتعالی گوید یاملائکتی وسکّان السّموات اشهدوا انّی قدغفرت له فرشتگان وساکنان اسمانهای
من بر من گواه باشید که اورا بیامرزیدم بعضی اهل معانی گفتند انچه مشبّه است باصل علم است وانچه
مشبه است بفرع عمل است از ان جا که بناي عمل بر علم است چنانکه فرع از اصل پیدا شود آنگه
درختراوصف کرد که هرحینی بربیاورد تؤتی ای تعطی واکل میوه باشد ودرحین خلاف کردند عبدالله
عبّاس گفت بیك روایت مراد بحین ششماه است وابن قول سعید جبیر وقتاده وحسن است وروایت از
امام محمد باقر و امام جعفر صادق و مذهب ما این است و اگر کسی نذر کند که حینی روزه دارد
بنزد ما اورا شش ماه روزه باید داشت برای این آیت وبما ثبت عن آل محمد مجاهد و عکرمه وابن

زید گفتند مراد یکسال است عکرمه گفت عمر عبدالعزیز کس فرستاد بمن و گفت من نذر کرده ام
که غلامی در خیانتی که کرده است یا دستش ببرم یا حینی باز دارم او را گفت دستش مبر ولیکن
یکسالش باز دار که من از عبدالله عبّاس شنیدم که حین دو است حینی که شناسند و حینی که نشناسند
امّا آن حینی که نشناسند قوله ومتاع الی حین وقوله ولتعلمنّ نبأه بعد حین و این حین که شناسند قوله
تؤتی اکلها کل حین باذن ربّها از میان یك سال تا سر سال باشد ربیع انس گفت هر بامداد و شبانگاه
باشد برای انکه هر بامداد و شبانگاه این کلمه با عملی که مؤمن کرده باشد بآسمان برند سعیدبن المسیّب
گفت مراد دوماه است برای آنکه خرما بر درخت دوماه بیش تر نباشد وضحّاك گفت هر ساعتی از
ساعات شب و روز اگر تابستان باشد و اگر زمستان آنرا حین خوانند و مراد آنست که مؤمن خالی نباشد
در هیچ وقت از اوقات از اعمال خیر اهل اشارت گفتند وجه حکمت در تشبیه اسلام و ایمان بدرخت
از اینجاست که درخت تمام نباشد الاّ بسه چیز عرقی ثابت و اصلی قائم و فرعی عالی هم چنین
ایمان و اسلام بسه چیز تمام شود تصدیق بالقلب و اقرار باللّسان و عمل بالارکان بیانش حدیث
امام الجنّ والانس امام علیّ بن موسی الرّضا علیه التّحیّة و الثناء از پدرانش از امیرالمؤمنین
علیّ بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه از رسول صلّی الله علیه و آله وسلّم که گفت الایمان
معرفة بالقلب و اقرار باللّسان و عمل بارکان حمید طویل روایت کرد از انس مالك که رسول گفت
مثل هذاالدّین کمثل شجرة ثابتة الایمان اصلها والزّکوة فرعها و الصّیام عروقها والتّاخی فی الله
نباتها و حسن الخلق ورقها والکفّ عن محارم الله ثمرها فکمالا یکمل الشّجرة الاّ بثمرة طیّبة لا
یکمل الایمان الاّ بالکفّ عن محارم الله گفت مثل این دین چون درختی است رسته ایمان بخدا
اصل اوست و زکوة شاخ اوست و روزه بیخ اوست و برادری کردن با یکدیگر برای خدا ثبات اوست
و خوی نیك برگ اوست و باز ایستادن از حرام میوهٔ اوست چنانکه درخت تمام نشود الا بمیوه
وهم چنین ایمان تمام نشود الاّ بباز ایستادن از محارم و حکمت در آنکه آنرا بدرخت خرما تشبیه کرد
آنست که از همهٔ درختان درخت خرماست که بآدمی بماند از آنجا که هر درخت را که سر ببرند
بار ها دگر شاخ از او و پیرامن او بر آید جز درخت خرما را که چون سر او ببرند خشك شود و
نیز برگ برنیارد چون آدمی که بعد آنکه سرش ببرند نیز زنده نماند دگر آنکه تا اورا بر بر نیفکنند
و پیوند نکنند بر برنیاورد و آدمی هم چنین بود رسول گفت خیر المال سکّة مابوره[1] و فرس ماموره
گفت بهترین مال رستهٔ نخل بود پیراسته بر برافکنده و اسبی که بسیار زاید عبدالله عمر گفت رسول
صحابه را گفت آن کدام درخت است که برگ بنیفکند و آن درخت مانند هر چیزی است بمؤمن
هر کسی از درختان بدوی چیزی می گفتند مرا در دل آمد که درخت خرما باشد شرم داشتم گفتن
رسول فرمود درخت خرماست من پدر را گفتم اینحال گفت اگر گفته بودی کان احبّ الیّ
من حمر النّعم دوستر داشتمی از شتران سرخ موئی دگر آنکه درخت خرما از فضله تربت آدمی برآمد
چنانکه روایت کردند که رسول گفت اکرموا عمّاتکم عمّگان خودرا گرامی دارید گفتند یارسول الله
عمّگان ما کدام اند گفت درختان خرما گفتند چگونه یا رسول الله گفت خدایتعالی چون آدم را
بیافرید از گل او فضله بماند خدایتعالی از آن درخت خرما آفرید و یضرب الله الأمثال للنّاس و

---

۱ - خیر المال مَهَرة ماموره و سکّة مابوره الحدیث کذافي القاموس

خدایتعالی برای مردمان مثل میزند تا همانا ایشان اندیشه کنند آنکه کفر و شرك را در برابر آن
بر عکس آن مثل زد بدرختی پلید گفت و مثل کلمة خبیثة و هی کلمة الکفر والشّرك کشجرة خبیثة
بادرختی ماند پلید که بیخ آن از زمین کنده باشد والاجتثات الاستیصال بر کنند و بر زمین بیندازند
آنرا قراری نباشد و از او هیچ نیاید و اگرچه برگ سبز دارد و شاخ نیز دارد چون بیخ آبخور
ندارد نه برگش سبز بماند و نه شاخش تر بماند مودج[1] گفت اشتقاق اجتثت از جثّه است ای اخذت جثها
ای اصلها و نفسها اورا ثباتی و بقائی نباشد و هم چنین اعتقاد و مذهب و طریقهٔ کافرانرا هیچ اصلی
و بقائی نیست آنکه گفت یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت گفت خدایتعالی بفضل و کرمش مؤمنانرا
بر جای بدارد بسخن درست یعنی قول لا اله الاّ الله چون این قول از ایشان درست و برجای باشد
لطف کردد ایشانرا و قدم ایشان برجای بدارد و آن لطف از قبل خدای بود برای انکه مکلف
اوست و ممکن و مبین برای آن با خود حوالت کرد فی الحیوة الدّنیا وفي الاخرة در زندگانی دنیا
و در آخرت گفتند در آخـرت عند سؤال گور که گور اوّل منزل است از منازل آخرت و گفتند
فی الحیوة الدّنیا في القبر در گور میخواهد که گور در دنیا باشد وفي الاخرة عندالبعث چون بر انگیزد
او را مقاتل گفت این تثبیت انستکه چون بندهٔ مؤمن را در گور نهند و خاك بر او راست کنند
خدایتعالی فرشتهٔ را بفرستد نام او دومان تا بیاید و بر او سـلام کند و گوید همین ساعت دو
فرشته منکر سیاه ببالین تو خواهند آمدن تا تو را از دین و اعتقاد تو بپرسند نگر تا نترسی از
ایشان و چنانکه در دنیا دانستی جواب دهی از خدا و رسول و امام و کتاب این بگوید و برود
بر اثر او دو فرشته میآیند سیاه و غلیظ منکر ازرق چشم چشم های ایشان چون برق خاطف
باشد و آوازشان چون باد قاصف هر یکی مقمعهٔ از آتش بدست گرفته ایشانرا منکر و نکیر گویند
در گور آیند و خدایتعالی بنده را زنده کند اورا باز نشانند و گویند من ربّك ومن نبیّك ومن
امامك و ما دینك وما کتابك خدایت کیست و پیغمبرت کیست و امامت کیست و دینت چیست
و کتابت کدام است او چنانکه داند بگوید الله ربّی و محمّد نبیّی و الاسلام دینی والقرآن کتابی و
علیّ امامی ان فرشتگان اورا گویند مرحبا بك عشت سعیدا ومتّ شهیدا تازنده بودی سعید بودی
و چون بمردی شهیدی اللّهم ارضه کما ارضاك بار خدایا خوشنودش کن چنانکه تو را خشنود کرد
انکه دریچهٔ از بهشت در گور او گشایند تا نسیم بهشت بر او میوزد و تحفهای بهشت باو میآرند
انکه اورا گویند نم نومة العروس بخسب چنانکه عروس در خوابگاه خود فذلك قوله یثبّت الله الّذین
آمنوا بالقول الثابت في الحیوة الدّنیا و اگر مرد کافر بود خدایتعالی این تلقین نفرماید و ان فرشته
را نفرستد ناگاه منکر و نکیر درآیند و اورا گویند من ربّك ومن نبیّك و ما دینك وما کتابك
ومن امامك او گوید لا ادری نمیدانم گویند لا دریت ولا اهتدیت یعنی مدانیا و راه میابیا عشت
عصیّاً و متّ شقیّا تا زنده بودی عاصی بودی و چون بمردی شقی مردی نم نومة النّهوش بخسب
چنانکه مار گزیده خسبد انگه دری از در های دوزخ در روی او گشایند و از آن مقمعهٔ آتش
یکی بر سر او فرو گوبند که همهٔ گور او آتش گیرد او شهقه بزند که همه حیوانات بشنوند الاّ
جنّ و انس و هرچه بشنود اورا لعنت کند فذلك قوله و یضلّ الله الظّالمین یعنی خذلان کند

---

۱ - هکذا فی الاصل !!

کافرانرا و با خود رها کنند وگفتند مراد آنستکه خدای هلاك کند ظالمانرا عبدالله عباس دراین
آیت گفت چون بندهٔ مؤمن را وفات رسد فرشتگان ببالین او حاضر آیند و بر او سلام کنند
و اورا ببهشت بشارت دهند و چون جنازهٔ او بر گیرند تشییع کنند چون وقت نماز کردن بود
بر او نماز کنند چون اورا دفن کنند با او در گور شوند خـدای اورا باز زنده کند و او را
در گور باز نشانند واز او سؤال کنند که من ربّك و من نبیّك و ما شهادتك خدای تو کیست و
پیغمبر تو کیست و شهادت تو چیست گوید الله ربّی ومحمد نبیّ اشهد ان لا اله الاّ الله و انّ محمداً
رسول الله انکه گور بر او فراخ کنند مدّ بصر چندانکه چشم زخم او باشـد سعید خدری روایت
کند که ما با پیغمبر بودیم در جنازه گفت ایّها النّاس بدانید که این امّت را ابتلا کنند در گور
چون مرد را در گور نهند وقوم از او برگردند فرشتهٔ میآید بدست اومطرقه باشد و خدای اورا
زنده کند و ان فرشته اورا باز نشاند و گوید چه میگوئی اگر مرد مؤمن بود گوید اشهد ان
لا اله الاّ الله و اشهد انّ محمداً عبده و رسوله آن فرشته گوید صدقت. راست گفتی: انکه دری
از دوزخ بر کشاید و گوید بنگر اگر کافر بودی این جای تو بودی امّا چون مؤمنی خدایتعالی
انجای را بدین جای بدل کرد. برای تو ودری ازبهشت در گور او گشایند وگور بر او فراخ کنند
و امّا کافر و منافق را گوید چگوئی او گوید لا ادری. ندانم اورا گویند لا دریت ولا اهتدیت.
مدانیا و راه میابیا. انکه دری از بهشت بر کشایندواورا گویند در نگر اگر تو مؤمن بودی این
جای تو بودی امّا چون کافر شدی بدل کردند آنجا را بدین جای و دری از دوزخ بر او کشایند
انکه ان فرشته از ان مطراقی بسر او فرو کوبد که خلایق بشنوند مگر جنّ و انس بعضی صحابه
گفتند یا رسول‌الله هیچ کس نباشد که فرشته با مطراقی برسر او بایستد و الاّ بترسد و او چیزی
نتواند گفتن رسول فرمود یثبّت الله الّذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدّنیا. ابو هریره گفت مرد در
گوراواز نعل انانکه ازجنازهٔ اوباز گردند بشنود اگرمؤمن بود نماز اوبربالینش باشدوزکوة او بر راستش
و روزه بر چپش و افعال خیر و صدقه و صله رحم و فعل معروف و احسان با مردمان بر پائینش
چون فرشتهٔ عذاب خواهد تا از قبل بالین فراز آید نمازش گوید تورا ازقبل من مدخل نیست.
و من رها نکنم تورا و راه ندهم. باز بدست راست شود زکوة گوید از پیش من راه نیست تورا
بدست چپ فراز شود. روزه بر گرداندش بپائین شود. فعل خیرات رها نکند اورا گویند بازنشین
او باز نشیند اورا چنان نماید که آفتاب فرو خواهد شدن. گوید رها کنید تا نماز کنم. که
نباید که فایت شود گویند نماز نتوان کردن انچه ما تو را پرسیم جواب ده گوید چه می پرسید.
گویند چگوئی دراین مرد که بیامد و این دعوت که کرد گوید محمد را میگوئیـد گویند آری.
گوید گواهی دهم که او پیغمبر است صادق و راستگوی درانچه گوید گویند بر این بودی و بر
این مردی وبر این خیزی انشاء الله. آنکه گور بر او فراخ کنند مقدار هفتادگز و نورانی کنند
انکه دری ازبهشت بر گور اوگشایند وگویند بنگر که خدای‌تعالی برای توجه معّد نهاده او شادمانه
شود و انکه دری از دوزخ بر کشایند و گویند بنگر که خدایتعالی از تو چه صرف کرده است
اگر کافر بودی و عاصی جای تو اینجا بودی. او را غبطه و سروری بیفزاید انکه روح او را

در تن مرغی از مرغان بهشت نهند که در بهشت می پرد و جسم او خاك شود تا باز آفریدن.
و ذلك قوله یثبّت الله الّذین آمنوا بالقول الثابت في الحیوة الدّنیا. ابو رافع روایت کرد که
رسول در بقیع قدمی رفت و من با او بودم سه بار گفت لا هدیت لا هدیت لا هدیت ابو رافع
گفت من پنداشتم که مرا میگوید گفتم یا رسول‌الله چه جرم کرده ام گفت خطاب باتو نیست
خداوند این گور را از من می پرسند میگوید نشناسم او را چون نگاه کردند گوری بود که انساعت
آب براو ریخته بودند. صاحبش را دفن کرده سهل بن عمّار العکّی گفت یزیدبن هرون را پس مرگ
او در خواب دیدم گفتم ما فعل الله بك گفت دو فرشته ببالین من آمدند غلیظ منکرمرا گفتند
خدای تو کیست و دین تو چیست و پیغمبر تو کیست من محاسن سفید بدست گرفتم گفتم این از
من می پرسید و من هشتاد سال خلقانرا باین دعوت کرده ام برگشتند و برفتند و یضلّ الله الظّالمین و
اضلال کند خدای ظالمان را یعنی الخذلان والحرمان و التّخلیه و التّمکین والمنع من الثواب و
الاهلاك و یفعل الله ما یشآء، و خدای ان کند که اوخواهد، قوله الم ترالي الّذین بدّلوا نعمة الله
کفرا گفت انان را نه بینی که بدل کردند نعمت خدایرا بکفران در برابر نعمت تا بایست که شکر
کنند کفران کردند، مفسّران گفتند مراد بنعمت خدای رسول است وانانکه این کفران کردند
کفّار قریش بودند که خدایتعالی برسول برایشان منّت نهاد و نعمت کرد و ایشان قدر ان ندانستند
و بان کافر شدند، ابوالطّفیل عامربن وائله گفت از حضرت امیر المؤمنین شنیدم که گفت در این
آیت که ایشان کفّار قریش بودند روز بدر کشته آمدند و از عمر خطّاب روایت کردند که در این
آیه هما الا فجران من قریش بنو امیّه و بنو المغیره ان دو قبیلهٔ فاجرند از قریش وبنو امیّه و بنو
المغیره اما بنوالمغیره خدایتعالی روز بدر ایشان را بروی درآورد امّا بنوامیّه ایشان را روزی چند فرا
گذاشت عبدالله عبّاس گفت ترسایان عربندجبلة بن ایهم واصحابش، واحلّوا قومهم دارالبوار، وفرود
آوردند قوم خود را بسرای هلاك انکه بیان کرد سرای هلاك را گفت دوزخ است، جهنّم یصلونها
که ایشان ملازم ان باشند وبد جای قراری است ان، و بوار هلاك بود، یقال بارالشّیٔ یبور بورا
اذا هلك و بطل قال ابن الزّبعری یا رسول الملیك انّ لسانی، راتق ما فتقت اذانا بور، وجعلوالله
اندادا، و کردند خدایرا انداد جمع ندّ والنّد المثل والنّد الضدّ وگفتند کلمه ازاضداد است وگفتند
ندّ مثلی باشد که مقاومت و مقابله دیگری را بشاید که بااو مضادّه کند تاجمع بود میان هردو معنی
لیضلّوا عن سبیله کوفیان خواندند لیضلّوا بفتح یاء و کسر ضاد من الضّلال تا گمراه شوند از راه
او، قل تمتّعوا فانّ مصیرکم الی النّار، بگوکه برخوردار شوید روزی چند بمتاع دنیا که بازگشت شما
با دوزخ است، اگرچه صورت امر است مراد تهدید است قل لعبادی الّذین امنوا، انکه امر کرد
رسول را تا مردمان را نماز فرماید گفت بگوبندگان مرا انان را که ایمان آورده اند تا نماز بپای
دارند واز انچه ما ایشان را روزی کرده ایم نفقه کنند پنهان و آشکارا پیش ازانکه روزی آید که
دران روز نه بیع و فروختن باشد ونه دوستی با یکدیگر، و فعال مصدر فاعل باشد یقال خاله یخاله
مخالة و خلالا من الخلّه و هی المودّه قال امرئ القیس، صرفت الهوی عنهنّ من خشیة الرّدی، و
لست بمقلّی الخلال ولا قالی، ومثله قوله یوم لابیع فیه ولا خلال مراد روزقیامت است که ان روزی

باشد که در او بیع و دوستی نبود ، قوله الله الّذی خلق السّموات والارض و انزل من السّمآء ماء .
خدایتعالی در این آیت نعمتهائی که بان منّت نهاد بر خلقان بر شمرد و گفت اوان خدا است که
بیافرید اسمانها و زمین ها و فرو فرستاد از آسمان آبی یعنی آب باران و بان آب درختها برویانید و
ازان درختان میوه بیاورد تا روزی بود شما را ، ونصب او برمفعول له باشد وروا بود که مصدری
بود در جای حال ای راز قالکم ، و از نعمت های او برشما آنستکه مسخر کرد شما را کشتی تا در
دریا میرود بفرمان او ، و نیز جویهای آب شمارا مسخر کرد از فرات و نیل وجیحون و سیحون
و جزان تا میرود با انجا که شما خواهید و میرانید تا بانجا که خواهید ونیز آفتاب و ماه مسخّر
کرد ، دائبین ، دوب مرورالشّی علی عادة باشد من الدّاب و هوالعاده ، و عبدالله عبّاس گفت دوبهما
في طاعة الله ، دگر مفسّران دوب وسیر ایشان در منافع خلقان است از میوه پختن و کشت پروردن
و جزان ، و نیز شب وروز شما را مسخّر کرد ومذلل تا متعاقب میباشند چون شب برود روز در
آید چون روز برود شب درآید با تعاقب ضیاء وظلمت وزیادت ونقصان ، واتاکم من کلّ ماسالتموه
و بداد شما را از هرچه خواستید از او ومن تبعیض راست و در محلّ نصب افتاد علی انّه مفعول
به والتّقدیر واتاکم بعض ماسالتموه بداد شمارا بعضی از انچه از او خواستید و گفتند مفعول به از
کلام محذوف است والتّقدیر اتاکم من کلّ شیءٍ سالتموه شیئا ومانکره موصوفه است چنانکه میبینی
و گفته اند مراد بکلّ جلّ الشّیء و معظمه است ، چنانکه گفت واوتیت من کلّ شیء ، وقوله و
فتحنا علیهم ابواب کلّ شیء ، و این علی التکثیر والتغلیب باشد و حسن بصری و ضحّاك و سلام
خواندند واتاکم من کلٍّ بالتّنوین علی تقدیر من کلّ شیء ما سالتموه بر این قرائت ما مفعول به
باشد و ضحّاك ما حمل کرد برنفی و گفت معنی آنستکه و اتاکم من کلّ شیء مالم تسألوه و بسیار
چیزها بداد شمارا که نخواستید و راه بآن بنمود شمارا ، وان تعدّوا نعمة الله و اگر نعمت خدای
خواهید تا برشمارید نرسید و نتوانید شمردن آنرا از کثرتش وبشکر آن نرسید بدل وزبان وجهد
وجهید ، ان الانسان لظلوم کفّار آدمی از داب وعادت او آنست که ظلم کند وچیزی نه بجای
خود نهد و نعمت براو خدای کند او دیگریرا شکر کند و عبادت و گفتند ظالم نفس خود است
و کافر است بنعمت منعمش و بناء فعول و فعّال مبالغت را باشد ، و گفته اند معنی آنستکه آدمی
موصوف است باین دو صفت فی حالتی النعمة والشّدة درشدّت ظلوم است بجزع وشکایت و در نعمت
کافر است بجمع و منع ، قوله تعالی

وَ اِذْ قٰالَ اِبْرٰاهِیمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا الْبَلَدَ آمِناً وَاجْنُبْنِی وَ بَنِیَّ اَنْ نَعْبُدَ الْاَصْنٰامَ رَبِّ
و چون گفت ابراهیم پروردگارا قرارده این شهررا امن ودوردار مرا وپسران مراکه پرستیم بتهارا پروردگارا
اِنَّهُنَّ اَضْلَلْنَ کَثِیراً مِنَ النّٰاسِ فَمَنْ تَبِعَنِی فَاِنَّهُ مِنِّی وَ مَنْ عَصٰانِی
بتحقیق آنها گمراه کردند بسیاری از مردم را پس هرکه پیروی کرد مرا پس بتحقیق او از من است وهر که نافرمانی کرد مرا
فَاِنَّكَ غَفُورٌ رَحِیمٌ * رَبَّنٰا اِنِّی اَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوٰادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ
پس بتحقیق توئی آمرزندهٔ مهربان پروردگارا بتحقیق مسکن دادم پارهٔ از فرزندانم را بوادی غیر کشت زار نزد
بَیْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنٰا لِیُقِیمُوا الصَّلٰوةَ فَاجْعَلْ اَفْئِدَةً مِنَ النّٰاسِ تَهْوِی اِلَیْهِمْ
بیت تو که محترم است پروردگارا که برپادارند نماز را پس بگردان دلهای از مردمان را مایل بسوی آنها

وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرٰاتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ * رَبَّنٰا اِنَّكَ تَعْلَمُ مٰا نُخْفِی وَ مٰا نُعْلِنُ
وروزی کن آنهارا از میوه‌ها شاید آنها شکرگذارند پروردگارا بتحقیق تو آگاهی آنچه را میپوشیم و آنچه را آشکار اداریم
وَ مٰا یَخْفٰی عَلَی اللهِ مِنْ شَیْءٍ فِی الْاَرْضِ وَلٰا فِی السَّمٰاءِ * اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی وَهَبَ لِی
و پوشیده نیست بر خدا هیچ چیزی در زمین ونه در آسمان حمد مر خدایرا که بخشید مرا
عَلَی الْکِبَرِ اِسْمٰعِیلَ وَ اِسْحٰقَ اِنَّ رَبِّی لَسَمِیعُ الدُّعٰاءِ * رَبِّ اجْعَلْنِی مُقِیمَ الصَّلٰوةِ
بر پیری اسمعیل واسحق را بتحقیق پروردگار من هر آینه شنوندهٔ دعاست پروردگارا قرارده مرا برپادارنده نماز
وَ مِنْ ذُرِّیَّتِی رَبَّنٰا وَ تَقَبَّلْ دُعٰاءِ * رَبَّنَا اغْفِرْ لِی وَلِوٰالِدَیَّ وَلِلْمُؤْمِنِینَ یَوْمَ یَقُومُ الْحِسٰابُ *
واز فرزندانم را پروردگارا و اجابت دعا را پروردگارا بیامرز مرا و پدر و مادرم را و مرگروندگانرا روزیکه برپا میشود حساب
وَلٰا تَحْسَبَنَّ اللهَ غٰافِلاً عَمّٰا یَعْمَلُ الظّٰالِمُونَ اِنَّمٰا یُؤَخِّرُهُمْ لِیَوْمٍ تَشْخَصُ فِیهِ الْاَبْصٰارُ *
و مپندار خدارا بی خبر از آنچه میکنند ستمکاران جز این نیست تاخیر افکند آنهارا برای روزیکه خیره گردد در آن دیدها
مُهْطِعِینَ مُقْنِعِی رُؤُسِهِمْ لٰا یَرْتَدُّ اِلَیْهِمْ طَرْفُهُمْ وَ اَفْئِدَتُهُمْ هَوٰاءٌ * وَ اَنْذِرِ النّٰاسَ یَوْمَ
که شتابندگان باشند بردارندگان سرهاشانرا برنمیگردد بسوی آنها دیدهٔ آنها ودلهاشان تهی از فهم است و بترسان مردم را روزیکه
یَأْتِیهِمُ الْعَذٰابُ * فَیَقُولُ الَّذِینَ ظَلَمُوا رَبَّنٰا اَخِّرْنٰا اِلٰی اَجَلٍ قَرِیبٍ * نُجِبْ
آیدشان عذاب پس گویند آنانکه ستم کردند پروردگارا پس انداز مارا تا مدّت نزدیك بپذیریم
دَعْوَتَكَ وَ نَتَّبِعِ الرُّسُلَ اَوَلَمْ تَکُونُوا اَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ مٰا لَکُمْ مِنْ زَوٰالٍ *
خواندهٔ ترا و پیروی کنیم پیغمبرانرا آیا ونه بودید سوگند میخوردید از پیش که نیست مر شمارا هیچ زوال
وَ سَکَنْتُمْ فِی مَسٰاکِنِ الَّذِینَ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ وَ تَبَیَّنَ لَکُمْ کَیْفَ فَعَلْنٰا بِهِمْ وَ ضَرَبْنٰا
و آرام گرفتید در مسکن‌های آنانکه ستم کردند خودهاشانرا و روشن شد برای شما چگونه کار کردیم با آنها و زدیم
لَکُمُ الْاَمْثٰالَ وَ قَدْ مَکَرُوا مَکْرَهُمْ وَ عِنْدَ اللهِ مَکْرُهُمْ وَ اِنْ کٰانَ مَکْرُهُمْ لِتَزُولَ
برای شما مثلها را و بتحقیق مکر کردند مکرشانرا و نزد خداست مکر آنها و نزدیك بود مکر آنها که برطرف شود
مِنْهُ الْجِبٰالُ * فَلٰا تَحْسَبَنَّ اللهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ اِنَّ اللهَ عَزِیزٌ ذُو انْتِقٰامٍ *
از آن کوهها پس مپندار خدارا خلاف کننده وعدهٔ خود پیغمبران خود را بتحقیق خدا غالب انتقام کشنده است
یَوْمَ تُبَدَّلُ الْاَرْضُ غَیْرَ الْاَرْضِ وَ السَّمٰوٰاتُ وَ بَرَزُوا لِلّٰهِ الْوٰاحِدِ الْقَهّٰارِ * وَ تَرَی
روزیکه بدل کرده شود زمین غیر زمین و آسمانها و آشکار گردند بسوی خدای یگانه مقهور سازندهٔ و می بینی
الْمُجْرِمِینَ یَوْمَئِذٍ مُقَرَّنِینَ فِی الْاَصْفٰادِ * سَرٰابِیلُهُمْ مِنْ قَطِرٰانٍ وَ تَغْشٰی وُجُوهَهُمُ
گنه کارانرا این روز بسته شده در زنجیرها پیراهنشان از قطران است و میپوشد روهاشانرا
النّٰارُ لِیَجْزِیَ اللهُ کُلَّ نَفْسٍ مٰا کَسَبَتْ اِنَّ اللهَ سَرِیعُ الْحِسٰابِ * هٰذٰا بَلٰاغٌ لِلنّٰاسِ
آتش تا جزا دهد خدا هر کسی را آنچه پیشه کرده بتحقیق خدا زود حساب است این است رسانیدنی برای مردم
وَ لِیُنْذَرُوا بِهِ وَ لِیَعْلَمُوا اَنَّمٰا هُوَ اِلٰهٌ وٰاحِدٌ وَ لِیَذَّکَّرَ اُولُوا الْاَلْبٰابِ .
و تا ترسانیده شوند بآن و تا بدانند که او خدای یگانه است و تا پند گیرند خداوندان خردها .

قوله تعالی واذ قال ابراهیم ربّ اجعل هذا البلد آمنا حقتعالی گفت یاد کن ای محمّد و
این فعل مقدّر عامل باشد در ظرف زمان که اذاست چون گفت ابراهیم برسبیل دعا و تضرّع

ربّ خدای من و پروردگار من این شهر را یعنی شهر مکّه را ایمن کن یعنی شهریکه مردم
در او ایمن باشند . وهذا من باب قولهم لیل نائم و نهار صائم ای نیام فیه و یصام فیه بلدا امنا ای
یؤمن فیه شهریکه مردم در او ایمن باشند حقتعالی این دعا باجابت مقرون کرد واین شهر را که
مکّه است چنان ایمن کرد که هیچ وحش و مرغ در او خائف نباشد از خصم خود تا گرگ ومیش
وشیر وگاو و باز و کبوتر در او بیکجای باشد و از ایشان گزندی نیاید بر یکدگر و اگر کسی
ده کس را بکشد ودر آنجا گریزد تا آنجا بود ایمن بود اگر خداوندان خون او را ببینند تعرّض
نرسانند چه آن حرم خدا است که هرکه در او بود محرم و محترم بوده و اجنبی وبنیّ وبپرهیزان
مرا وپسران مرا از آنکه بت پرستیم یقال جنبته السّوء اجنبه واجنبته اجنابا وجنّبته تجنیبا هرسه
بنا متعدّی باشد به دو مفعول قال الشّاعر فی الثّلاثی وینقض عهده سقفا علیه ویجنبه فلا نصب الصّغایا
و اصنام جمع صنم باشد و آن تمثالی بود مصوّر بصورتی قال روبه وهیا به کالرّوز یحلی صنمه
یضحك عن اشنب عذب ملثمه معنی آیه آنست که الطاف که عندان ایشان اجتناب کنند ازعبادت
اصنام بایشان پیاپی دار آنکه گفت رب انّهن اضللن کثیرا من النّاس بار خدایا بآن بتان گمراه
بکردند بسیاری مردمان را یعنی بعبادت ایشان بسیار مردم گمراه شدند چون عند وجود ایشان
بود با ایشان حوالت کرد آنکه گفت فمن تبعنی فانّه منّی بارخدایا هرکه تابع و پیرو من باشد او
از من است و ازخودش جدا نمیکنم و فرقت نمیکنم اورا برخود از این . گفت رسول سلمان
را که السّلمان منّا اهل البیت ، ومن عصانی و هرکه در من عاصی شود تو خداوند بخشاینده و
آمرزندهٔ تأویل این بر دووجه بود امّا آنکه عصیان او بکفر وعبادت اصنام باشد آنکه این مشروط
باشد بتوبه یعنی تو بیامرزی و رحمت کنی چون توبه کند که تو آمرزنده و بخشاینده و وجه دیگر
آنکه عصیان را حمل کنند بردون کفر و گویند مراد آنستکه هرکه بمن ایمان آرد آنکه نافرمانی
کند مرا بآنچه دون کفر باشد تو خدای اورا بیامرزی ووجه سیّم درآیت آنستکه روا بود که در
شرع ابرهیم قطع نبود بر عقاب کفّار لامحال چه این بعقل ندانند بسمع دانند و روا بود که در
شرع او قطع نبود براین ، قوله فانّك غفور رحیم جمله است اسمی و محل او جزم است علی جزاء
الشّرط والتّقدیر ومن عصانی لتغفرلهم و ترحمهم ربّنا بار خدایا من بنشاندم از فرزندان خود بعضی
را ومن تبعیض راست ای اسکنت بعض ذرّیتی وشاید که معنی آن بود که ازفرزندان خود پیش ازاین
بیانکردیم بوادی که در آنجا زرعی نباشد و کشتی یعنی زمین مکّه عند بیتك المحرّم بنزدیك خانه
حرام تو قتاده گفت یعنی خانهٔ که تو حرام کردهٔ آنرا بحرمات تااستحلال نکنند محرّمات تو آنجا
از صید و قطع اشجار و جزآن اگر گویند چگونه گفت عند بیتك المحرّم وآنجا خانه نبود خانه از
آن پس بنا کردند ، جواب گوئیم معنی آنستکه بجای خانهٔ حرام در اوّل بیت المعمور اینجا نهاده بود
تا بعهد طوفان نوح بآسمان بردند : جواب دیگر آنکه بنزدیك جائی که آنجا خانه حرام بنا خواهند
کردن : وقصّه آیت آنستکه سعید جبیر روایت کرد از عبدالله عبّاس که او گفت چون ابراهیم را
علیه السّلام از ساره فرزند نمیبود از آنجا که او پیر شده بود ابراهیم علیه السّلام دل در فرزند بسته
بود وساره کنیزکی داشت جوان وپاکیزه بابراهیم داد و گفت این را بتو دادم تاباشد که خدای

تعالی تورا فرزندی دهد که ازمن نمی باشد ابراهیم علیه السّلام با هاجر خلوت کرد خدایتعالی
او را از هاجر اسمعیل داد و آن نور محمّدی که در پیشانی پدران پیغمبر علیه السّلام بودی انتقال
افتاد باسمعیل ساره را از آن رشك عظیم آمد و دلتنك شد که او را می بایست که آن شرف او را
بودی و آن فرزند از نسل و نژاد او بودی بابراهیم ناخوش شد و گفت نخواهم که هاجر پیش
من باشد و نیز اورا به بینم حقتعالی گفت ابراهیم را علیه السلام او را دو رنج منمای وچون او باتو
مروّت کرد بااو مانند آن کن اینان را از پیش اوببر ابراهیم علیه السّلام گفت بار خدایا کجا برم
اینان را : گفت آنجا که تورا فرمایم انگه جبرئیل را بفرستاد و گفت ایشان را بزمین مکّه بر
جبرئیل در پیش افتاد و میرفت و ابراهیم بر اثر او میرفت با هاجر و اسماعیل هرکجا بجای خوش
برسید که آبی و گیاهی وعمرانی وآبادانی وخصبی و نعمتی بودی گفتی یا جبرئیل اینجا فرودآریم
اینان را گفتی نه که فرمان نیست تا برسیدند بزمین مکّه و آن زمینی است که در او آبی
وگیاهی نباشد وزمینی است شوره وسنگلاخ که کشت براو نروید جبرئیل گفت اینجافرونه اینان
را و برو ابراهیم ایشان را آنجا بنهاد و برگردید بفرمان خدای هاجر گفت یا خلیل الله ما را
بر که رها میکنی او هیچ جواب نداد آخر گفت خدای فرمود تورا که مرا اینجا رها کنی گفت
اری گفت خدایتعالی مارا ضایع نگذارد : ان گاه ان قدرهٔ آب که در بن مشك مانده بود بایشان
رها کرده برفت ایشان آن آب بخوردند و تشنه شدند وکودك تشنه شده و اورا شیر نماند نگاه کرد
نزدیك تر کوه باو وکوتاه تر صفا بود برانجا دوید تا هیچکس را ببیند و یا اوازی شنود هیچکس
را ندید از انجا فرو دوید و بر کوه مروه دوید و نیز کسی را ندید دیگر باره بر کوه صفا دوید
دگر باره بر کوه مروه تاهفت بار بگردید در بار هفتم آوازی شنید ضعیف از اینجانب وازانجانب
نگرید کس را ندید دیگر باره همان آواز بشنید گفت ای خداوند این آواز من تورا نمی بینم و
اوازت میشنوم اگرتوانی تا فریادرسی بکن که هلاك شدیم ان فرشته ظاهرشد و بنزدیك اسماعیل
آمد و پای او بگرفت و در زمین می مالید چشمهٔ آب از زیر پای او روان شد و سر دربیابان نهاد.
هاجر از انجا که رنج دیده بود و عزّة آب در انجا پارهٔ ریگ گردان بر کرد تا پرا کنده و ضایع
نشود. رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم گفت رحم الله امّی هاجر خدای بر مادرم هاجر رحمت
کندا گر ان آب رها کردی همه با دیه برسیدی و آب روان بودی چون خاك گردان بر کرد آب
بایستاد انجا آب میگرفت تا غدیری شد این است که امروز چاه زمزم است . و ان فرشته او را
بشارت داد که این چاهی خواهد بود که حاجیان اینجا ازاین چاه آب خورند و اینجا خانه کنند
پدر این کودك که خلایق عالم از جوانب بزیارت این خانه آیند . پس خدایتعالی از ان رفتن هاجر
از صفا بمروه و از مروه بصفا انرا رکنی کرد از ارکان حجّ و ان سعی است بین الصّفا والمروه ،
و جماعتی ازقبیلهٔ جرهم آنجا میگذشتند ازدور مرغان دیدند که گرد ان جایگه می پریدند گفتند
بهر حال می باید که انجا آب بود که مرغان جائی گردآیند که آب بود کسی را بفرستادند تا بنگرد
چون بیامد زنی را دید و کودکی تنها پس بیامد و ایشان را خبر داد ایشان بیامدند و گفتند ای
زن تو کیستی و اینجا تنها چه میکنی و این کودك که است و این آب از کجا آمد اینجا که این

زمینی است که تا سیصد و چهار صد گز نکنند آب نباشد گفت این پسر ابراهیم است خلیل خدای و او مارا اینجا آورد بفرمان خدایتعالی : گفتند این آب کراست گفت این مراست و خدای برای ما پدید کرده است : گفتند شاید تا ما اینجا فرود آئیم و تو ما را از این آب نصیبی دهی و ما تو را از این متاع که داریم نصیبی کنیم و همسایهٔ تو باشیم تا تو تنها نباشی ، گفت روا باشد ، ایشان انجا فرود آمدند و باقی قصّه در سورهٔ البقره گفته شده ، وانکه اسمعیل از ایشان زنی خواست و هاجر فرمان یافت وابراهیم انجا آمد : فی قوله واتّخذوا من مقام ابراهیم مصلّی ، و قوله ربّنا لیقیموا الصّلوة از جمله دعاء ابراهیم یکی دگر ان بود که گفت بار خدایا برای انکه تا فرزندان من نماز بپای دارند چنان ساز که دلهای گروهی مردمان بایشان مایل شود : من تبعیض را است ، سعید جبیر گفت اگر نگفتی من النّاس و گفتی افئدة النّاس همه عالم از گبر و جهود و ترسا و مسلمان انجا رفتندی بحجّ ، و قوله تهوی الیهم ای تمیل الیهم و تنحدر الیهم من هوی اذا انحدر یقال هوی یهوی هویا اذا سقط ، و هوی یهوی هوی اذا اشتهی واحبّ : مجاهد گفت اگر دعا بر اطلاق بودی پارس و روم و ترك و هند مزدحم شدندی انجا ، وارزقهم من الثّمرات بار خدایا از میوه هائی که اهل دگر شهر ها را که خداوندان آنند روزی کرده روزی کن تا همانا شاکر شوند نعمت تو را : ربّنا انّك تعلم. انکه گفت بار خدایا تو دانی انچه ما پنهان داریم و انچه آشکارا داریم ، عبدالله عبّاس گفت مراد یاس و اندوه کار هاجر و اسمعیل است اگر بر زبان رانیم و نرانیم تو دانی ، و دگر مفسّران حمل بر عموم کردند از همهٔ نهان ها و آشکار ها و ان اولی تر است لعموم الفائده : انکه گفت و ما یخفی علی الله من شیٔ . ما نفی است و پوشیده نماند بر خدایتعالی هیچ چیز در آسمانها و زمین ، و من زیادت است مؤکد نفی . انکه سپاس داری کرد خدایتعالی را و شکر کرد گفت سپاس ان خدایرا که مرا به پیری اسماعیل واسحق بداد ، و اسماعیل از هاجر و اسحق ازساره و این از آن پس گفت که خدایتعالی او را اسحق بداد از ساره و قصّهٔ آن در سوره هود برفت ، انّ ربّی لسمیع الدّعاء : که خدای من شنوندهٔ دعا است یعنی اجابت کنندهٔ دعا است ، و منه قولهم سمع الله لمن حمده ای اجاب الله لمن دعاه ، رب اجعلنی بار خدایا مرا چنان کن که نماز بپای دارم یعنی از الطاف که بآن نماز بپای دارم ، و من ذرّیتی و از فرزندان من ، من تبعیض راست . ربّنا و تقبّل دعاء ، بار خدایا بپذیر دعای من یعنی نماز و عبادت من . و از انجا است قول رسول الدّعا هو العبادة . و فی روایة اخری الدّعاء مخّ العبادة . بعضی دگر گفتند چنانکه نماز را دعا خواندند دعا را نماز خوانند اینجا . ربّنا اغفرلی بار خدایا بیامرز مرا ومادر وپدر مرا ، و این دلیل میکند که مادر وپدر ابراهیم مؤمن بوده اند چه نشاید که او کافر مصرّ بر کفر را دعا کند بغفران ، وللمؤمنین ، ومؤمنان را نیز بیامرز روزی که حساب بایستد ، ومراد بقیام ظهور است کقیام السّاعة وقیام السّوق وقیام الحرب علی ساقها ، قال وقامة الحرب بنا علی ساق روزی که حساب ظاهر شود و سخت گردد ، انکه حقتعالی برسبیل تهدید و وعید گفت و لا تحسبنّ الله غافلا ، گمان مبر که خدای غافل است از انچه ظالمان می کنند ، وسهو و غفلت یکی باشد و مرجع هر دو با نفی علم باشد و معنی آیة آنستکه بحقّ ایشان برسم و جزاء ایشان بسزا بدهم ولیکن تأخیر میکنم ، و تؤخّرهم جمله قرّاء یؤخّرهم خواندند بیاء خبرا عن الله

تعالی ، وابو عمرو خواند نؤخّرهم . بنون خبرا منه تعالی عن نفسه علی سبیل التّعظیم ، و تأخیر میکنیم ایشان را برای روزی که چشمها در او شاخص و متحیّر شود . و شخوص البصران باشد که چشم گشاده بماند که بر هم نیاید و چشم متحیّر چنین باشد . و این کنایت است ازهول و فزع وشدّة روز مهطعین ای مسرعین شتاب زدگان باشند . و نصب او بر حال بود . سعید جبیر گفت دویدن باشد چون دویدن گرگ . مجاهد گفت مدّین النّظر . کلبی گفت ناظرین . ضحّاك گفت شدید النّظر من غیر ان یطرف مینگرند و چشم برهم نزنند . مقاتل گفت مقبلین الی النّار روی بدوزخ نهاده باشند واصل اهطاع اسراع بود . قال الشّاعر فی مهطع سرج کانّ زمانه . فی راس جذع من اراك شذّب . مقنعی رؤ سهم . سرها بر داشته قتیبی گفت مقنع آن باشد که سر بردارد و چشم در پیش دارد ودر چیزی نگرد چنانکه چشم از آن بر ندارد ومنه الاقناع فی الصّلوة حسن بصری گفت روز قیامت همه کس را روی بجانب آسمان باشد کس با کس ننگرد . و اصل کلمه من قنع باشد واقنع غیره من باب حفرت بئرا واحفرت زیداً بئرا اذا جعلته حافرا لها ، همچنین اقتنع ای جعل نفسه قانعا فی النظر الی السّماء او الی ما بین یدیه لا یرفع طرفه منه آنکه استعمال کردند فی رفع الرأس و النظر الی السّماء ، قال الشّماخ یباکرن الغضاة بمقنعات . نوا جذهنّ کالحداء الرّقیع ، یصف ابلا یرعی الشّجر شجر الغضاة یقول یباکرن الغضاة برؤس مرفوعات نواجذها کالقوس الواقعة علیها . وقال الرّاجز انغضّ نحوی راسه و اقنعا . کانّما ابصر شیئا اطعما . لا یرتدّ الیهم طرفهم . نظر ایشان بایشان نیاید کالشّاخص ببصره چشم برهم نزند ، وافئدتهم هواء . عبدالله عباس گفت یعنی دلهای ایشان خالی باشد از همه چیز . مجاهد گفت و ابن زید دلهای ایشان چون هوست دراو هیچ علمی و چیزی جای نمیگیرد : سعید جبیر گفت دلهای ایشان مضطرب است آنرا قراری نیست در سینهٔ ایشان از خوف وفزع واینهمه وصف روز قیامت است بشدّت و صعوبت و هولناکی ، و انذر النّاس یوم یاتیهم العذاب . بترسان مردمانرا ای محمّد از روزیکه عذاب بایشان آید . ونصب یوم بر مفعول دوّم انذراست نه بر ظرف ، قتاده گفت قوله وافئدتهم هواء . یعنی دلهای ایشان بحلق رسیده است کقوله تعالی و بلغت القلوب الحناجر . و اصل کلمه از هوست که جوّ باشد . قال حسان الا ابلغ ابا سفیان عنی ، فانت مجوّف نخبّ هواء ، وقال زهیر کانّ الرّحل منها فوق صعل . من الظّلمات جؤجؤه هواء . گفته اند شتر مرغ را دل نباشد . و قال الاخر و لا یك من اجدان كلّ براعة ، هواء کسقب الباب خوفا مکاسر . فیقول الذین ظلموا . گویند کافران و ظالمان ربّنا اخّرنا الی اجل . بار خدایا ما را باز پس دار تابوقتی نزدیك . معنی آنستکه مارا بادنیا برو دردنیامارا مهلت ده تا مااجابت دعوت توکنیم و متابعت پیغمبران تو کنیم و جزم این فعل ها بر جواب امر است ایشان را برسبیل تقریع وملامت گویند نه سوگندخورده بودی پیش از آنکه ما را زوالی نخواهد بودن از دنیا وانتقالی باسرای آخرت . و آیة دلیل است بر آنکه اهل آخرت مکلّف نباشند چه اگر مکلّف بودندی ایشانرا حاجت نبود بآنکه ازخدای تعالی خواستندی که مارا بادنیا برتاما توبه کنیم وعمل صالح تاآنجا توبه کردندی و ایمان آوردندی وبمقصود درسیدندی . فیقول الّذین ظلموا . جزبرفع نشایدبرای آنکه اگر بنصب خوانند جواب باشد

لایق نبود بمعنی برای اینکه قول ایشان موقوف باشد بر انذار رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم ایشان را في قوله و انذر النّاس، قوله و سكنتم في مساكن الذين ظلموا حقتعالی گفت شما در خانهٔ ان ظالمان که بر خود ظلم کردند بنشستید. و تبيّن لكم كيف فعلنا بهم و روشن شد شما را که ما با ایشان چگونه کردیم از انواع عذاب و قوله كيف فعلنا بهم. در جای فاعل تبيّن است ای و تبيّن لهم كيفيّة عذابهم. و ضربنا لكم الامثال، و برای شما مثل ها زدیم و قد مكروا مكرهم. و ایشان یعنی کافران مکر خود بکردند. و عندالله مكرهم: و بنزدیك خدای است مکر ایشان یعنی جزای مکر ایشان یا ابطال مکر ایشان علی حذف المضاف و اقامة المضاف اليه مقامه، و ان كان مكرهم لتزول منه الجبال، قرائت عامّه بکسر لام است لام اوّل و نصب لام دوّم. وان ما بمعنی نفی است، والمعنى وما كان مكرهم لتزول منه الجبال و لام برای تاکید نفی است، مثل قوله ما كان الله ليذر المؤمنين، وما كان الله ليعذّبهم یعنی مکر ایشان با نجا نباشد که کوه ها ازاو زایل شود. و مراد بزوال کوه زوال امر رسول است و زوال قران، این کنایة است از این دوکانه یعني مکر ایشان بانجا نرسد که کاری بزایل کند در ثبات و دوام چون کوه است که بمکر هیچ ماکر و حیلت هیچ محتال زایل نشود، و کسائی و ابن جریح خواندند لتزول بفتح لام اوّل و رفع لام دوّم و براین قرائت ان مخففه باشد از ثقیله و معني ان بود که وان مكرهم او و انّه كان مكرهم لتزول منه الجبال، و این لام انستكه با ان مخففه بیکجای باشد، كقوله و ان كانت لكبيرة، و هو كقوله و انها لكبيرة جز که با مخففه لام لازم بود و با مثقّله جایز، انکه معنی ان باشد که مکر ایشان از شدّت و صعوبت بانجا ست که کوه ها ازاو زایل شود و این بر سبیل استعظام و استصعاب مکر ایشان باشد، چنانکه گفت، و مكروا مكرا كبّارا و کبار مبالغه باشد در کبیر، و مثله فی الاستعظام، قوله تعالی تكاد السّموات يتفطّرن منه، و تنشق الارض و تخرّ الجبال هداً، و مثله قول الشّاعر الم ترصدعا فی السّماء مبيّنا، على ابن لبينى الحارث بن هشام، و قال اوس بن حجر الم تكسف الشمس شمس النّهار، مع النّجم والقمر الواجب، و قول الاخر الشمس طالعة ليست بكاسفة تبكى عليك النجوم اللّيل والقمر، و در شاذ گفتند امیر المؤمنين علی و عبد الله مسعود و ابّی خواندند، و ان كاد مكرهم و اگر چه بنزدیك انست که از مکر ایشان کوه ها زایل شود، و در بعضی تفسیرها اورده اند از امیرالمؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه و جماعتی مفسّران که مراد باین مکر مکر نمرود است که خدای بان مثل زد، و آن ان بود که ابراهیم علیه السّلام اورا گفت من تورا دعوت میکنم با خدای اسمان و او گفت من خدای زمینم من نمیدانم که در آسمان خدائی هست او گفت غیر از خدای اسمان و زمین خدای نیست و اگر تودر ملك زمین دعوی میکنی دانی که تو را در ملك آسمان هیچ نرود جز این آفتاب و ماه و ستارگان براین صفت بفرمان خدای روانند او گفت باسمان روم و بنگرم تا این خدای اسمان چیست، انکه چهار بچه کرکس بگرفت و ایشان را می پرورد و گوشت میداد تا بزرگ شدند و قوی گشتند، بعد از ان تابوتی بساخت وانرا دو در ساخت یکی ببالا و یکی بزیر و در ان تابوت نشست و دیگریرا باخود در انجا نشاند وان تابوت در پای کرکسان بست و عصای فرا گرفت و پاره گوشت برسران عصا بست واز بالای ان تابوت بر پشت

ان تابوت فرو برد چنانکه کرکسان بان گوشت مینگریدند وبطمع ان گوشت بربالا می پریدند چون در هوا دور برفتند نمرود مصاحبش را گفت ان در که بربالا است بگشا و بنگر تا باسمان نزدیك شدیم یانه او در بگشاد، گفت اسمان هم انجاست که بود و هیچ اثر نکرده است این رفتن ما گفت در زیر بگشا و بنگر تا از زمین چون افتاده ایم، اودر بگشاد وفرو نگرید گفت زمین مانند دریائی سبز می بینم و کوه ها مانند دودی سیاه، گفت رها کن تا برویم درها فرو کردند و کرکسان می پریدند تا چندان پریدند که باد منع کرد ایشان را از پریدن گفت درها بگشا و بنگر، او در بالا بگشاد و بنگرید. گفت آسمان همان مینماید که از زمین مینمود، در زیر بگشاد و بنگرید گفت زمین چون دودی سیاه مینماید و اوازی شنید که گفت، ایّها الطّاغی این ترید، ای طاغی کجا میروی عکرمه گفت که با او در تابوت غلامی بود با تیر و کمان، چون بانجا رسید که بیش از ان نتوانست رفتن تیری بینداخت باز پس آمد خون آلود، او گفت کفيت امر السّماء. کار آسمان کفایت شد مرا و فرّاء گفت تیر در مرغی آمد که در هوا بود و گفتند در ماهی آمد که در دریائی از دریاهای هوا بود. آنگه نمرود بفرمود تا عصا واژگونه کرد وان سر که بر او گوشت بود بزیر کردند کرکسان رو بزیر نهادند. حقتعالی این مکررا وصف کرد با آنکه بحدّی است که کوه ازاوزایل شود علی سبیل التّوسّع و المبالغه، فلا تحسبنّ الله مخلف وعده رسله گفتند در کلام تقدیم و تأخیری هست، والتّقدير فلا تحسبنّ الله مخلف رسله وعده: قال الشّاعر ترى الظّل فيها مدخل الظّل راسه، و سائره باد الى الشمس اجمع، والتّقدير مدخل رأسه الظّل، و اگر این تقدیر نکنند در آیة روا نباشد چه وعده متعدّی است بدو مفعول، اضافت فاعل روا باشد با هریکی ازاو و اگرچه معني آنکه روشن تر بود که اضافت با مفعول اوّل کنند، چنانکه با فعل صریح با هرکدام تقدیم کنی رواست، يقال اخلفت فلانا الوعد و اختلفت الوعد فلانا. و در شاذّ خواندند مخلف وعده رسله علی تقدیر مخلف رسله وعده، و استشهاد کردند براین قرائت بقول الشّاعر فزججتها بمزّجة زجّ القلوص، ابی مزادة ای زجّ ابی مزادة القلوص، واین قرائت معتمد نیست، برای انکه فصل نشاید کردن بین المضاف والمضاف اليه الاّ بالظرف كقول الشّاعر كان اصواتك من افعالهنّ بنا، اواجر الملس اصوات الفواريح، حقتعالی در این آیت خطاب کرد با رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم گفت مپندار که خدایتعالی وعدهٔ که داد پیغمبران خود را خلاف کند چه خلف وعده بر او خلاف باشد، و وعدهٔ او پیغمبران را نصرت و ظفر و دولت دادن و دست دادن بر کافران بود، انّ الله عزيز ذو انتقام، که خدایتعالی عزیز است ظلم را باو راه نبود و خدایتعالی خداوند انتقام و کینه کشیدن است از ظالمان، يوم تبدّل الارض غير الارض، گفتند عامل در یوم انتقام است ای ينتقم من الظلمة يوم. حقتعالی گفت من انتقام کشم از ظالمان روزی که زمین را بدل کنند بجز این زمین، یعني روز قیامت، و در تبدیل زمین خلاف کردند، بعضی گفتند صورت این زمین بگردانند با صورتی دیگر و مرجع این قول باختلاف تألیف بود، عبدالله عبّاس و عبدالله مسعود و انس مالك و مجاهد گفتند زمین را بدل کنند بزمینی ازسیم سفید که بر او گناه نکرده باشند و روایت کردند از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه که او گفت زمین سیم گرداند

خدایتعالی و آسمان را زر . سعید جبیر و محمد بن کعب گفتند زمین را بدل کنند بزمینی چون
قرص سفید تا مؤمنان از زیر پای خود میگیرند و میخورند . و این از انجاست که سهل بن سعد
گفت که رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود که یحشر النّاس یوم القیمة علی ارض بیضاء عفرّاء
یتضاعف کقرصة النّقی لیس فیها معلم لاحد ، روایت کردند از عبدالله مسعود که زمین قیامت از
آتش باشد و اهل قیامت از انجا مینگرند و غرفات بهشت می بینند و حوریان را می بینند ومردم
از گرمای ان آتش چنان شود که عرق لکام بر دهان ایشان کند ، عبدالله عبّاس گفت زمین همان
باشد اکام و اهام وجبال و بلندی کوه های او بدل کنند چنانکه شاعر گفت ، فماالنّاس بالنّاس
الّذین عهدتهم . ولاالدّار بالدّارالّتی کنت اعرف ، و بیان این قول قوله تعالی ویسئلونك عن الجبال
فقل ینسفها ربّی نسفا : فیذرها قاعا صفصفا لاتری فیها عوجاً ولا امتا ، و بعضی دگر گفتند مراد
آنست که مکان خلقان ومواضع ایشان از زمین بدل کنند گروهی را بر زمین بهشت برند وگروهی
را بزمین دوزخ ، مسروق روایت کرد ازعایشه که او گفت که من از رسول پرسیدم از این آیة که
یوم تبدّل الارض غیر الارض ، گفتم یا رسول‌الله خلقان در این وقت کجا باشند که زمین را بدل
کنند گفت بصراط : والسّموات : تقدیر آنست وتبدّل السّموات غیرالسّموات ، ولیکن برای دلالت
کلام بر او بیفکند و تبدیل آسمان بانتشار کواکب وتکویر افتاب وخسوف قمر و انفطار و انشقاق
آسمان باشد ، و قران باین جمله ناطق است ، و برزوا لله الواحدالقهّار و خلقان برون آیند ازگورها
برای خدا یعنی عرض برخدای وبرای محاسبه وبرای ثواب وعقاب و این حذف کرد لدلالة الکلام
علیه ، انکه وصف کرد خدایرا بانکه یکی است بی مثل ومانند وقهار است مسلّط بر قهر بندگان
و معنی او راجع باشد با قادری : و تری المجرمین : حقتعالی در این آیة گفت یکی از اهوال و
شداید این روز یعنی روز قیامت ان باشد که تو خلقان را می بینی و گناه کارانرا و مجرم فاعل
جرم باشد . کالمذنب فاعل الذّنب ، مقرّنین فی الاصفاد ، مقرّنین ای مشدودین الی قرنائهم . هر یکی
از ایشان باقرینی از ان او در هم بسته باشند و گفته اند که دست های ایشان بغل یا گردن بسته
باشند : و گفته اند هر یك را با دیوی در سلسله با هم بسته باشند ، وقرنت الشّیء بالشّیء و قرنت
بینهما ای جمعت بینهما ، والتّقرین تکثیر الفعل منه و هذا قرین ذلك ای مثله و یقرن الیه ،
في الاصفاد جمع صفد وصفد قید باشد وغل همچنین ، وصفدت الرّجل اذا قیّدته وصفدته لتکثر الفعل ،
و قال عمروبن کلثوم ، فآتوا بالهبات و بالسّبایا ، و ابناء الملوك مصفّدینا ، واصفدته اذا اعطیته وقال
الاعشی : تضیّفته یوما فا کرم مجلسی : واصفدنی غالی الزّمانة قائدا ، و قال الذّبیانی ، هذاالثّناء فان
تسمع لقائله ، فما عرضت ابیت اللّعن بالصّفد ، و عطا را از انجا صفد خوانند که بند پای معطی شود
چنانکه متنبّی گفت : ومن وجدالاحسان قیداتقیّدا ، سرابیلهم من قطران ، پیرهن های ایشان ازقطران
باشد واحد ها سربال ، قال امرؤالقیس لعوب تنسّیني اذا قمت سربال ، و قطران این باشد که
درشتر مالند و در او چند لغت است ، قَطَرانٌ ، قِطرانٌ ، قِطْرانٌ ، بفتح قاف وکسر او و اسکان
طاء و فتح قاف و کسر طاء ، قال ابو النجم ، جون کانّ العروق المسوحا الیه القطران
والمسوحا . وبرای آن گفت که از قطران باشد که آتش باو مسرعتر باشد ، و از

عبدالله عبّاس روایت کردند که او خواند سرابیلهم من قطران ای من نحاس ذائب . پیراهن ایشان
از مس گداخته باشد . و القطر النّحاس من قوله اٰتونی افرغ علیه قطرا . اذا بلغ حرّه النّهایه
گرمای او بغایت رسیده باشد . وتغشی وجوههم النّار . وآتش روی ایشان را باز پوشد لیجزی الله
کلّ نفس ما کسبت . تا خدای جزای کند هر کسی را بآنچه کرده باشد وآیة دلیل استحقاق میکند
بر آنچه جزا بر عمل باشد ان الله سریع الحساب که خدایتعالی زود شما راست برآن معانی که
گفته‌شده است . هذا بلاغ للنّاس . ابن زید و جماعتی مفسّران گفتندهذا اشارت است بقرآن .
این قرآن بلاغ است یعنی بیانست مردمانرا . وگفته اند تبلیغ است از تو بمردمان رسانیدن .
ولینذروا به . وتاایشان را بترساند و اعلام کند با تخویف . ولیعلموا انّما هواله واحد . و تا
بدانند که او خدائی است که اورا مثل ومانند و شریك و شبیه نیست . و لیذکّر اولو الالباب .
و تااندیشه کنند خداوندان عقلها که فکر واندیشه نظر برایشان واجب است . والله ولیّ التوفیق
سورة الحجر . این سوره مکّی است في قول قتاده ومجاهد وعدد ایاتش نودونه بود و کلماتش ششصدو پنجاه و
چهار کلمه است وحروفش دو هزار و هفتصد وشصت حرف است و روایت است از زرحبیش از
ابی کعب که رسول صلی الله وعلیه و سلّم گفت هر که او سوره حجر بخواند خدایتعالی اورا ده
حسنه بنویسد بعدد مهاجر وانصار و بعدد آنکه بر رسول صلی الله علیه وآله وسلّم استهزاء کردند.

سورة الحجر تسع و تسعون آیة و هی مکّیة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیم

بنام خداوند بخشایندهٔ مهربان

الٓر * تِلْكَ آیاتُ الْکِتابِ وَقُرْآنٍ مُبینٍ رُبَما یَوَدُّالَّذینَ کَفَرُوا لَوْ کانُوا

این است آیتهای کتاب وقرآن روشن بسا آرزو کنند کسانیکه کافر شدند اگر بودند

مُسْلِمینَ ذَرْهُمْ یَأْکُلُوا وَ یَتَمَتَّعُوا وَیُلْهِهِمُ الْاَمَلُ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ * وَ ما اَهْلَکْنا

گردن نهادگان بگذار آنهارا بخورند وبهره‌ورشوند ومشغول کندشان آرزو و پس زودباشد بدانند وهلاك نکردیم

مِنْ قَرْیَةٍ اِلّا وَ لَها کِتابٌ مَعْلُومٌ * ما تَسْبِقُ مِنْ اُمَّةٍ اَجَلَها وَ ما یَسْتَأْخِرُونَ *

هیچ دهی را مگر ومرآنهارا اوقت نوشته معلوم است پیشی نگیرد هیچ امّتی را اجل خودرا و تاخیر نیفتند

وَ قالُوا یا اَیُّهَاالَّذیْ نُزِّلَ عَلَیْهِ الذِّکْرُ اِنَّكَ لَمَجْنُونٌ * لَوْما تَأْتینا بِالْمَلآئِکَةِ

و گفتند ای آنکه فرستاده شد براو قرآن بتحقیق تو هراینه دیوانه چرا نمیآوری بما فرشتگان را

اِنْ کُنْتَ مِنَ الصّادِقینَ * ما نُنَزِّلُ الْمَلٰئِکَةَ اِلّا بِالْحَقِّ وَما کانُوا اِذاً مُنْظَرینَ *

اگر هستی از راست گویان نمی فرستیم فرشتگان را مگر براستی ونبا شند آنگاه مهلت داده شدگان

اِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَاالذِّکْرَ وَاِنّا لَهُ لَحافِظُونَ * وَلَقَدْ اَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِیَعِ

بتحقیق ما فرستادیم قرآن را وبتحقیق ما مراورا نگاهبانیم وبتحقیق مافرستادیم پیش ازتو درفرقهای

الْاَوَّلینَ * وَما یَأْتیهِمْ مِنْ رَسُولٍ اِلّا کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ * کَذٰلِكَ نَسْلُکُهُ

پیشینیان و نیامد آنهارا هیچ فرستاده‌را مگر بودند بآن استهزا میکردند این چنین درمیآوریم آنرا

فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ * لا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ قَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْاَوَّلِينَ * وَ لَوْ فَتَحْنا
در دلهای گنهکاران نمیگروند بآن وبتحقیق گذشته سنّة پیشینیان و اگر گشائیم ما

عَلَيْهِمْ باباً مِنَ السَّماءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ * لَقالُوا اِنَّما سُكِّرَتْ اَبْصارُنا بَلْ
برانها دری را از آسمان پس اکثر اوقات دران بالا روند هر اینه گویند جز این نیست بسته شده چشم های ما بلکه

نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ * وَ لَقَدْ جَعَلْنا فِي السَّماءِ بُرُوجاً وَزَيَّنّاها لِلنّاظِرِينَ *
مائیم گروهی سحر کرده شده وبتحقیق قرارداديم در آسمان برج هاو آراسته کردیم آنرا برای نگرندگان

وَ حَفِظْناها مِنْ كُلِّ شَيْطانٍ رَجِيمٍ * اِلّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاَتْبَعَهُ شِهابٌ مُبِينٌ *
ونگاه داشتیم آنرا از هر دیو رانده شده مگر آنکه بدزدی داشته گوش راپس پیروشده اورا پاره آتشی هویدا

وَالْاَرْضَ مَدَدْناها وَ اَلْقَيْنا فِيها رَواسِيَ وَ اَنْبَتْنا فِيها مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ *
و زمین را کشیدیم آنرا وافکندیم دران کوه ها و رویانیدیم دران از هر چیزی سنجیده

وَ جَعَلْنا لَكُمْ فِيها مَعايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرازِقِينَ * وَاِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلّا عِنْدَنا
وقرار دادیم برای شما دران معیشت هاو کسی را که نیستید مراورا روزی دهندگان و نیست هیچ چیز مگر نزد ماست

خَزائِنُهُ وَما نُنَزِّلُهُ اِلّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ * وَ اَرْسَلْنَا الرِّياحَ لَواقِحَ فَاَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ
خزینهای آن و نه فرستیم آنرا مگر باندازهٔ معلوم و فرستادیم بادهارا آبستن کننده پس فرستادیم از آسمان

ماءً فَاَسْقَيْناكُمُوهُ وَ ما اَنْتُمْ لَهُ بِخازِنِينَ * وَاِنّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ وَنَحْنُ
آبی را پس سیراب نمائیم شمارا از ان و نیستید مر ان را خزینه داران بتحقیق ماهر اینه ما زنده میکنیم ومیمیرانیم و مائیم

الْوارِثُونَ * وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ * وَ اِنَّ
میراث برندگان وبتحقیق دانستیم پیشی گیرندگان از شمارا و بتحقیق دانستیم واپس ماندگانرا و بتحقیق

رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ اِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ * وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسانَ مِنْ صَلْصالٍ مِنْ
پروردگارت او برمیانگیزد آنهارا بتحقیق او درستکار داناست وبتحقیق آفریدیم آدمی را از گل خشك از

حَمَاٍ مَسْنُونٍ * وَالْجانَّ خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نارِ السَّمُومِ * وَاِذْ قالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ
لای بدبو شده وجن را آفریدیم اورا از پیش از آتش سوزان وچون گفت پروردگار تو مر فرشتگانرا

اِنِّي خالِقٌ بَشَراً مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَاٍ مَسْنُونٍ * فَاِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ
بتحقیق من آفریدگارم آدمی را از گل خشک از لای بدبو شده پس چون باعتدال آوردم اورا ودمیدم دراو

رُوحِي فَقَعُوا لَهُ ساجِدِينَ * فَسَجَدَ الْمَلٰئِكَةُ كُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ * اِلّا اِبْلِيسَ اَبى اَنْ
روح خود پس بیفتید مراورا سجده کنان پس سجده کردند فرشتگان همه آنها دسته جمع مگر دیو انکار کرد که

يَكُونَ مَعَ السّاجِدِينَ * قالَ يا اِبْلِيسُ ما لَكَ اَلّا تَكُونَ مَعَ السّاجِدِينَ * قالَ
باشد باسجده کنندگان گفت ای دیو چه شد تورا که نباشی با سجده کنندگان گفت

لَمْ اَكُنْ لِاَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصالٍ مِنْ حَمَاٍ مَسْنُونٍ * قالَ فَاخْرُجْ مِنْها
نباشم من که سجده کنم مر آدمی را که آفریدی اورا از گل خشك از لای بدبو شده گفت بدرشو از آن

فَاِنَّكَ رَجِيمٌ * وَاِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ اِلى يَوْمِ الدِّينِ * قالَ رَبِّ فَاَنْظِرْنِي اِلى
پس بتحقیق توئی رانده و بتحقیق برتست لعنة تا روز رستخیز گفت پروردگارا پس مهلت ده مرا تا

يَوْمِ يُبْعَثُونَ * قالَ فَاِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ * اِلى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ * قالَ
روزیکه برانگیخته شوند گفت پس بتحقیق تو از مهلت دادگانی تا روز وقت معلوم گفت

رَبِّ بِما اَغْوَيْتَنِي لَاُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْاَرْضِ وَ لَاُغْوِيَنَّهُمْ اَجْمَعِينَ * اِلّا عِبادَكَ
پروردگارا بسبب گمراه کردن تو مرا هر آینه آراسته کنم برای آنها در زمین وهر آینه بفریبم آنهارا همه را مگر بندگانت را

مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ * قالَ هٰذا صِراطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ * اِنَّ عِبادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ
از آنها خالص شدگانرا گفت این راهی است برمن راست بتحقیق بندگان من نیست مر ترا بر آنها

سُلْطانٌ اِلّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغاوِينَ * وَ اِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ اَجْمَعِينَ * لَها سَبْعَةُ
تسلطی مگر آنکه پیروشد تورا از گمراهان و بتحقیق جهنم هر اینه وعده گاه آنهاست همه گی برای آن هفت

اَبْوابٍ لِكُلِّ بابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ .
دراست برای هر دری از آنها پاره ایست قسمت شده .

قوله تعالی، الر تلك ایات الکتاب، تلك بمعنی هذه است اشارت است بآیات قران، اگر گویند چگونه عطف کرد قران را بر کتاب و هردو یکی است و این عطف الشّیء علی نفسه باشد جواب آنست که گوئیم لاختلاف اللّفظین کقوله و هنداتی من دونها النای والبعد، ومبین من ابان باشد و او هم لازم است و هم متعدّی چونکه لازم بود معنی ان باشد که کتابی روشن وچون متعدّی باشد معنی ان بود که روشن کننده. ربما یوّد الّذین کفروا. اهل مدینه وعاصم خواندند ربما بتخفیف باء وباقی قرّاء بتشدید واز ابو عمرو هردو روایت کرده اند، قطرب گفت وسدی ربّ وربّه وربما وربّما وربتما همه لغت است سیبویه گفت در ربّ بر دووجه شود یکی نکرهٔ موصوفه باشد ویکی کافّه چون نکرهٔ موصوفه باشد منفصل نویسند ربّ ما کقول الشاعر، ربّ ما تکره النّفوس من الامر، له فرجة کحلّ العقال، ای ربّ شیء تکرهه النّفوس، وما در این وجه اسم باشد وچون کافّه بود ما در او حرف بود و پیوسته نویسند چنانکه شاعر گفت شعر، ربما اوفیت فی علم، یرفعن ثوبی شمالات، و برای ان کافّه گویند که این حرف را از عمل منع کند و اورا مقیّد کند للدّخول علی الفعل چه ربّ از خصایص اسماء است و در فعل نشود چون ما کافه با او پیوندند در فعل شود چنانکه بینی در ان و اخواتش فی قولك انّما و ایّما وکانّما و لکنّما ولیتما ولعلّما، هم منع کند این حروف را از عمل و هم چنان کند او را که در افعال شود، و ربما در فعل ماضی شود چنانکه در بیت دیدی، ربّما اوفیت في علم، ودر ایت در فعل مستقبل شده است برای انکه ان حکایت حالی است آینده که در حکم و معنی چون ماضی است یعنی انکار که احوال قیامة از انچه لا محاله خواهد بودن در وجود آمد ماضی و منقضی شد وکان قد وقع از انجا حقتعالی بسیار جایها خبر داد از احوال قیامت بلفظ ماضی في قوله، ونادی اصحاب النّار ونادی اصحاب الجنّة الی امثال ذلك، وگفته اند ما بمعني نکرهٔ موصوفه است، کانّه قال ربّ ود یوّده الّذین کفروا لو کانوا مسلمین، و معنی ان باشد ای بس تمنّا که خواهند کردن کافران که کاشکی ایشان مسلمان بودندی در دنیا تا ایشانرا بقیامت سود داشتی امّا بتخفیف بر قرائت انکه تخفیف کرد برای ان کرد که حرف مضاعف است و حروف مضاعف را تخفیف بسیار کنند چون ان وان وکان ولکن، قال الهذلی في التّخفیف، از

ازهیران شبّ القذال فانّنی ، رب هیضل مرس یحفّ بهیضل ، و معنی ربّ تقلیل باشد بر عکس
معنی کم که تکثیر باشد چنانکه ابوتمام گفت ، عسی وطن یدنوبهم و لعلّما ، و ان تعتب الأیّام فیهم
فربّما ، یعنی که اعتاب وارضاء روزگار کم باشد ، و معنی انکه گوید ربّ رجل لقیته یعنی منکر
مباش که من نیز مردی را دیده باشم ، و معنی ان بود در آیة که مبتدع نبود اگرچه اندك بود که
کافران ازان حال که در قیامت بینند تمنّای ان کنند که کاشکی ایشان مسلمان بودندی در دنیا
تا ایشان را بقیامت سود داشتی ، ابوموسی روایت کرد از رسول صلّی الله علیه و آله وسلّم که او
گفت روز قیامت چون اهل دوزخ را بدوزخ برند در میان ایشان فاسقان اهل نماز و قبله باشند ،
کافران بر سبیل طعن گویند ان مسلمانان را نه شما مسلمان بودید و نماز میگذاردید و روزه
میداشتید امروز ان اسلام شما و نماز وروزهٔ شما از شما غنا نکرد با ما اینجا گرفتارید اینجا
ایشان را سخت آید خدایتعالی برای ایشان خشم گیرد بفرماید تا همهٔ مسلمانان را که اهل قبله باشند
از دوزخ بیارند عندان اهل دوزخ از کافران تمنّا کنند که کاشکی تا ایشان مسلمان بودندی تا از
دوزخ باز گشتندی چنانکه مسلمانان باز گشتند . انگه رسول صلی الله علیه وآله وسلّم این آیه بخواند
عبدالله عبّاس گفت روز قیامت خدایتعالی چندان رحمت کند بر مسلمانان و رسول شفاعت کندو
مؤمنان به بهشت شوند که کافران تمنّای ان کنند که کاشکی ما مسلمان بودی انگه حقتعالی بر
سبیل تهدید و وعید کافران با رسول میگوید ، ذرهم ، رها کن این کافران را لفظ امراست و مراد
تهدید و وعید ، یا کلوا و یتمتعوا ، تا بخورند و برخوردار شوند وارزوهاء خود بدهند و کام برانند
ویلههم الامل ، وامید ایشان را مشغول کند ، فسوف یعلمون ، که روزی آید که ایشان بدانند وبال
عاقبت فعلشان وان روز قیامت باشد که احوال خودرا واحوال مؤمنان بینند ، وانانکه گفتند این
آیت منسوخ است بایة قتال خطا گفتند برای انکه گمان بردند باینکه صیغه امراست یعنی که اوّل
در بدایة کارخدای رسول را گفت اینانرافرا گذارتاهرچه خواهند بکنند انکه بآیت قتال منسوخ کردو
گفت اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم ، واین آنکه بود که ، ذرهم یأکلوا ویتمتّعوا امر بودی بر
حقیقت واین امر نیست تهدید است ومراد نهی است چنانکه گفت ، اعملوا ماشئتم ، قوله ، واستفزز
من استطعت منهم بصوتك ، الایه چه اگر این آیتها و مانند این امر باشد خدایتعالی امر بقبیح
کرده باشد تعالی عن ذلك علوّاً کبیراً ، آنکه گفت ، وما اهلکنا من قریة الاّ ولها کتاب معلوم ، حقتعالی
گفت ما هیچ شهر هلاك نکردیم الاّ وآنرا نوشته معلوم بود واجل مسمّی که ایشان را تا آنوقت
مهلت داده بودند از مقتضای حکمت پیش از آن هلاك نفرمود ایشان را و نیز باز پس نداشت ، و
ذلك قوله ماتسبق من امّة اجلها ومایستأخرون ، هیچ امّت سبق نبرد و از پیش نبشود اجل خود
را ونه نیز باز پس دارند ایشان را ، ما نفی است درهر دوجای و من زیادت است و قالوا گفتند
یعنی کافران ، یا ایّها الّذی نزّل علیه الذّکر ای آنکس که قرآن بر او انزال کرده اند ، و مراد بذکر
قرآن است یعنی محمّد صلی الله علیه وآله وسلّم ، انّك لمجنون ، تو دیوانهٔ از استبعاد ایشان دعوی نبوّترا
این سخن گفتند وعجب از ایشان که یکبار میگفتند ساحراست ویکبار میگفتند دیوانه است و دیوانگی
به آن لایقتر باشد که یك شخص را باین دو صفة متناقض صفة کنند چه سحر بغایت زیرکی و حیلت و

عقل کاربستن توانکردن ودیوانگی ضدّ این باشد ، لوما تأتینا بالملآئکة ، چرا بما نیاری بدفرشتگان را ،
ولولا ولوما کلمهٔ تحضیض باشد و ما نفی است و معنی هر دو هلاّ باشد و قال الشّاعر ، تعدّون عفر
البیت افضل مجدکم ، بنی ضوطر لولا الکمّی المقطرا ، و قال ابن مقبل ، لوما الحیاء ولو ما الدّین
عبتکما ، ببعض ما فیکما اذ عبتما عوری ، اگرچه لوما در بیت نه بمعنی تحضیض است برای آن آوردتا
بدانند که ما بمعنی لا بلو پیوندد یعنی اگر راست میگوئی در این دعوی نبوّت چرا فرشتگان را بما
نیاوری حقتعالی جواب داد و گفت ، ما ننزّل الملئکة الاّ بالحقّ ، حمزه و کسائی و حفص عن عاصم
خواندند بنون خبراً عن الله تعالی علی سبیل التّعظیم و باقی قرّاء بتا خواندند ، ما تنزّل ، علی وزن
تفعّل و التّقدیر تتنزّل و الملئکة مرفوع خواندند باسناد این فعل باو ، و ابوبکر عن عاصم خواند ،
ما تنزّل الملآئکة ، بضمّ تا و فتح نون علی مالم یسمّ فاعله ورفع الملآئکة باسناد الفعل المجهول الیه
حجّت حمزه و کسائی قوله ، انّا نحن نزّلنا الذّکر و قوله ، ولو انّنا نزّلنا الیهم الملآئکة ، وحجّت
آنکس که بر فعل مجهول خواند قوله تعالی ، ونزل الملآئکة تنزیلا ، قوله الاّ بالحقّ ، ما فرشتگان را
فرو نفرستیم الاّ بحق و راستی در این حق اختلاف کردند بعضی گفتند مراد حقّ است که
خلاف باطل باشد یعنی برای حکمتی و مصلحتی که ما دانیم نه برای اقتراح محال
ایشان . و بعضی گفتند مراد باین حق مرگ است یعنی ما فرشتگان را برای جان ستدن ایشان
فرستیم . حسن و مجاهد گفتند مراد عذاب استیصال است چنانکه در عهد پیغمبران مقدم بود .
و ما کانوا اذا منظرین و آنگه ایشان را مهلت و تأخیر نباشد برای آنکه چون فرشتگان را
معاینه بینند ملجاشوند تکلیف از ایشان زایل شود وقت هلاکشان باشد ایشان را هیچ مهلت نبود
و اذا اینجا ملغی است عمل نیست اورا برای آنکه میان اسم و خبر کان افتاده است و ممکن است
که انظار که بمعنی امهال است از روی اشتقاق افعال بود از نظر که انتظار باشد ای جعله منتظرا
لذلك الاجل المؤخّر و روا بود که مشتقّ بود از نظر تفکّر و همزه ازالت را باشد ای ازلت عنه
الفکر فی ذٰلك الشّیٔ المترقّبه وآمنه منه الاجل الامهال(۱) ودروجه اوّل من باب احفرت زیدا بئرا
باشد . و در وجه دوّم من باب عربت معدته و اعربتها اذا اصلحتها . انّا نحن نزّلنا الذّکر . آنکه
گفت مائیم که این قرآن فرو فرستاده ایم نه آنکه شما گمان بردید که بافته و انداخته محمّد است یا
اساطیر اوّلینانست(۲) . وانّا له لحافظون . وما نگاه دارندهٔ اوئیم از زیادت ونقصان وزوال و ابطال
چنانکه گفت . لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل . و گفتند مراد آنست که
ما نگاهداریم این قران را تا بقیام السّاعه برای آنکه حجّت همه مکلّفانست تا بقیامت و بعضی دگر
گفتند کنایة در له راجع است با رسول صلی الله علیه و آله و سلّم جبّائی گفت یعنی او را نگاه
داریم از دست مشرکان و بی دینان نظیره فی قوله والله یعصمك من النّاس . ولقد ارسلنا من قبلك.
گفت ای محمّد ما پیش از تو رسولان فرستادیم درامم سالفه مفعول به بیفکند از کلام لدلالة الکلام
علیه و التّقدیر و لقد ارسلنا من قبلك رسلا . و شیع . جمع شیعه باشد وهی الفرقة و الطّایفه عبدالله
عبّاس و قتاده گفتند شیع امم باشد لمتابعة بعضهم بعضا . و ما تاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤن
و از ایشان هیچ پیغمبر بامتش نیامد الا باو استهزاء کردند و از او فسوس داشتند و این برای

۱ ـ جزء اخیر عبارت بنظر خالی از نقص نیست . ۲ ـ هکذا .

تسلّی رسول صلی الله علیه وآله وسلّم گفت تااو بداند که این معامله که کافران بااو میکنند پیش ازاین بادگر پیغمبران کرده اند ، کذلك نسلکه في قلوب المجرمين همچنین بریم دردل کافران سلوك لازم باشد وسلك متعدّی یقال سلك فلان الطّریق سلکته انا وفرق میان ایشان بمصدر پیدا شود چنانکه گفتیم و مراد بسلك ادخال است علي تأويل الاحضار بالقلب تابدل ایشان بگذرانیم ویادردل ایشان افکنیم ودر ضمیر خلاف کردند که راجع با کیست ، حسن بصری گفت و بلخی وجبائی که ضمیر راجع است با ذکر که قرآن است یعنی ماحدیث قرآن و اندیشهٔ دراو دردل ایشان افکنیم تا با او ایمان آرند ونیارند چنانکه باُمّت سلف کردیم برای ابلاغ حجّت را تا حجّت بر ایشان متوجه شود و این از باب لطف باشد . و بعضی دگر گفتند ضمیر عاید است با استهزاء یعنی ما استهزاء به قرآن در دل ایشان بگذرانیم نا اجتناب کنند نه برای آن تا استعمال کنند ایشان بر کار گرفتند و اجتناب نکردند ونشاید تا این سلك بمعنی خلق کفر باشد دردل ایشان چنانکه مجبّره گفتند برای آنکه لایؤمنون به . بنفی ایمان حوالت باایشان است واضافت باایشان ودگر مورد این لفظ مورد ملامت و مذمت است واگر خلق کفر او کردی دردل ایشان بایستی تاایشان معذور بودندی نه ملوم و یقال سلکه یسلکه سلکا و سلك هو سلوکا و قال عدی بن زید و کنت لزاز خصمك لم اعرّد . و قد سلکو في یوم عصیب وقال آخر . حتّی اذا اسلکو هم فی قتائده . شلاً کمایطرد الجمّالة الشردا . وقدخلقت سنة الاولین و سنّت و طریقهٔ پیشینکان بر این گذشته است و در معنی این دو قول گفتند یکی آنکه در هلاك آنانکه بر کفر اصرار کردند یعنی ظهور ایات واعلام معجزات و گفته‌اند سنت اولین براین رفته است که اینان میکنند از تکذیب رسولان و کفران نعمت خداوند جهان . و لو فتحنا علیهم بابا من السماء الایـه . حق تعالی دراین آیت قطع طمع رسول کرد از ایمان ایشان عند نزول آیات وظهور معجزات . گفت اگر مادری از در های آسمان بر کشائیم و این کافران همه روز بر آسمان می شوند بر خرق عادة هم ایمان نیـارند بل گوینـد . انمـا سکّرت ابصارنا . ابو عبیده گفت معنی سکّرت غشیت باشد چشم ما را پوششی بر نهاده اند واین آنست که در عبارت ما گویند چشم افسا میکند(۱) فلان یعنی چشم مارا بجادوئی چیزی بکرد که مامرئیّات علی حقایقها ادراك نمیتوانیم کرد و این اصلی ندارد این حدیث عوام است ودراین آیت حکایت کافران است ، عبدالله عبّاس گفت سکّرت ابصارنا ای سدّت چشم‌ها به بسته اند من السّکر وهو السّد الشّق(۲) والسّکر خلاف الشق ، وحسن گفت سحرت مارا مسحور کرده اند وبا ما جادوئی کرده اند ، قتاده گفت اخذت چشم های ما فرو گرفته‌اند ، وابن کثیر تنها خواند سکرت بتخفیف کاف من السّکر الّذی هوالسّد و هو سکر النهر والسکر الفعل بمعنی المفعول بند بر بسته را سکر خوانند و سکر بفتح سین مصدر باشد کالقبض والقبض و النقض والنقض وبعضی مفسّران گفتند معنی آیت آنستکه اگر در آسمان بر گشایم بر آنانکه گفتند ، لوما تاتینا بالملائکه . و همه روز فرشتگان برآسمان میشوند ایشان نیز ایمان نیاورند و قوله ، فظلّوا فیه یعرجون ، نسبت این فعل بافرشتگان کردند این قول عبدالله عبّاس است وبیشتر مفسّران ، بل نحن قوم مسحورون ، بل ما مردمانیم با ما سحر کرده و این محمّد بر ما سحر و جادوئی کرده است ، ولقد جعلنا فی السّماء بروجا ، حقتعالی دراین آیت دلایل و آیات و آثار بیان

۱ - کذا في الاصل ۲ - کذا

کرد که بآن استدلال کنند برخدایتعالی گفت ما کردیم در آسمان برجها و منازل کوا کب واین دوازده برج است که منازل سیّاره است وآن ، حمل وثور وجوزا و سرطان و اسد وسنبله ومیزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت است ، وزیّنّاها للنّاظرین ، و ما بیاراستیم آسمان را براین ستارگان برای آنانکه نظر کنند و تأمّل در آن ، و حفظناها ، و ما نگاه داشتیم آن را ازهرشیطانی و دیوی ملعون مطرود ، الاّ من استرق السّمع ، الاّ آنکس از شیاطین که او سمع دزدد که از پس او برود ستارهٔ روشن و استثناء منقطع است اینجا بمعنی لکن برای آنکه حکم مستثنی بخلاف حکم مستثنی منه‌است وروابود که استثناء متّصل بود برای انکه ازایشان نیز محفوظ باشد واگرچه بشهاب ممنوع باشند ، عبدالله عباس گفت شیاطین از آسمان محجوب نبودند برآسمان شدندی وخبر آسمان بزمین آوردندی و القا کردندی بر کهنه چون عیسی علیه السّلام از مادر بزاد ایشانرا از سه آسمان منع کردند و چون حضرت رسول صلّی الله علیه وآله و سلّم برسالت آمد ایشان را از جملهٔ آسمانها منع کردند هیچ کس از ایشان نبود خواست تا خبری از اخبار آسمان دزدیده‌بشنود الاّ و ستارهٔ که انرا شهاب میخوانند چون آتشی در آسمان کشیده شود و او را بسوزد چون اینحال پدید آمد شیاطین برابلیس آمدند واینحال با او بگفتند او گفت درزمین حادثهٔ پدیدآمده‌است در زمین بگردید چون بمکّه رسیدند رسول را دیدند که قران میخواند ، بعضی دگر گفتند که این شهاب ایشان را نبسوزد چنانکه بکشد بل عضوی از اعضای ایشان تباه کند وبهریرا مخبّل گرداند با غول بیابانی شود که مردم را در بیابان گمراه کند ، یعقوب بن عتبة بن اخنس بن شریف گفت اوّل کسیکه از این قذف نجوم بپرسیدند قبیلهٔ ثقیف بودند بنزدیك عمر بن امیّه آمدند و او مردی بود ازبنی علاج و داهی وزیرك بود اورا بگفتند که این حادثه که درآسمان پدید آمده است عجب است از قذف نجوم او گفت بنگرید اگر این نجوم معروف است که مردم شناسند وبان راه برند وازجملهٔ انواء باشد در تابستان و زمستان این اخر دنیا ست و هلاك خلق خواهد بودن و اگران برجای خود است و این دگرستاره ها است ان کاری است که خدای بااین خلق میخواهد ، والارض مددناها و زمین را بکشیدیم یعني بگستردیم ، والقینا فیها رواسی ، و براو افکندیم کوه ها برجای و رواسی جمع راسیه باشد من الرّسو وهو الثبوت . وانبتنا فیها من کلّ شیء موزون ، وبرویانیدیم درزمین هر چیزی سخته و وزن کرده ، ابن زید گفت مراد حبوب است که موزون باشد و گفت ، فیها ای في الجبال در کوه ها برویانیدیم معادن چون زر وسیم و مس و ارزیز و سرمه و زرنیخ هر چه او از معادن بیرون آید ، اگر گویند چرا موزون گفت مکیل و معدود نگفت و بیش تر نبات مکیل باشد یا معدود گوئیم امّا ابو مسلم محمّدبن بحر گفت برای انکه غایت و انتهای مکیلات هم باوزن شود چون طعام گردد و هم چنین معدودات چون مغز او بیرون کنند ، و جواب معتمد از این سئوال انست که مراد بموزون نه سختهٔ برحقیقت است انّما مراد آنست که حاصل وواقع بود بمقدار حاجت من غیر زیادة علیه ولا نقصان منه تا پنداری بقصد بر سخته اند بر وفق حاجت بحسب اقتضاء مصلحت واز اینجا ست قول مالك بن اسماء فی حارجة الفراری که گفتند وحدیث الذّه هوممّا . ینعت النّاعتون یوزن وزنا. منطق صائب ویلحن احیانا . وخیرالحدیث ما کان لحنا . ای

تعريضا غير مصرّح به و مثله في المعنى قول الشّاعر ، لها بشر مثل الحريق و منطق ، رفيق الحواشى لاهراء ولابرد ، و جعلنا لكم فيها معايش ، و كرديم شما را در زمين وجوه معايش و معايش جمع معيشت باشد يعنى وجوه مكسب و تجارت و انچه بان چيزى بدست آرند و تعيّش كنند ، ومن لستم له برازقين و نيز انان را كه شما روزى ايشان ندهيد يعنى وحوش و دواب و انعام ، و من در آيت بمعنى ماباشدبراى انكه عقلاراست(۱) اينجاچنانكه گفت ، فمنهم من يمشى على بطنه ، ومحلّ من جرّاست عطفاعلى قوله لكم اى ولمن لستم ، يعنى شمارا ووحوش را اين قول كوفيان است وانشدوا فيه ، هلاّ سالت بذى الحماحم عنهم ، وانّى نعيم ذى الدّولة المحدق ، واين بنزديك بصريان درست نيست چوعرب نگويند مررت به وزيدتاحرف جرّ نيارندو گويندوبزيد . و گفتند محلّ من رفع است عطفا على محلّ قوله معايش يعنى ولكم فيها معايش و من لستم له برازقين من الوحوش والدّواب والانعام . اگر گويند محلّ او نصب است عطفا على قوله معايش اوليتر باشد وروشن تر و بى تعسّف تر . و التّقدير و جعلنا اى جعلنا لكم في الارض معايش و انعام و دواب لستم له برازقين . و ان من شئ الاّ عندنا خزائنه . هيچ چيز نيست الا خزائن آن بنزديك ما ست گفتند مراد بخزائن خدا مقدورات اوست و از اينجا ست در دعاء ائمه عليهم السّلام . لا ينفد خزائنه يعنى مقدوراته مقدورات او را نهايت . نيست تا هر وقت چندانكه خواهد ايجاد كند از هر جنسى آنكه با انكه در مقدور چنين است ايجاد جز بحسب مصلحت و اندازه نفرمايد و ما نفرستيم آن را الاّ باندازه معلوم مقدّر . و ارسلنا الرّياح لو اقح . حمزه تنها خواند الرّيح بر لفظ واحد و ابو عبيده گفت اينرا وجهى نشناسم كه موصوف واحدباشد و صفة جمع من قوله و ارسلنا الرّيح لواقح جز كه اختلاف باد در جهات بجارى مجرى جمع كند مبرّد گفت روا بود كه ريح بجنس كند انگه ان صالح بود جمع را و واحد را و هذا على ضعف گفت اينهم ضعيف است و كسائى گفت هذا من باب قولهم ارض اعفال و ثوب اخلاق است و اين وجهى باشد براى آنكه موصوف واحد است و صفت راجمع و اينرا نظاير دگر است و اگرچه بسيار نباشد منها قولهم ارض سباسب و فرّاءهم اين وجه گفت وانشد . جاء الشّتاء و قميصى اخلاق ، شوارم يضحك منه النواق ، اسم ابنه و بواقى قرّاء و رياح خواندند بجمع ، امّا قوله لواقح جمع لاقحه باشد و ان آبستن بود و آنجا ملقح بايست از روى معنى يعنى آبستن كننده جز كه من باب ليل نائم وسرّ كاتم باشد لاقح هم لازم است و هم متعدّى و رياح لو اقح ان باشد كه ميغ را جمع كند تا از او باران زايد و درخت را بار دار كند و انكه ابر پراكنده و برك ريز و ضدّ اين باشد آنرا عقيم خوانند و گفته اند لواقح بمعنى ملاقح است چنانكه نعشل بن حرير گفت ، ليبّك يزيد ضارع لخصومة و مختبط مما تطيح الطّوايح اى المطاوح و گفتند على معنى التّشبيه باشد كقولهم حايض وطاهر و طامث اى ذات حيض وطهر وطمث وضدّهم ناصبة اى ذونصب قال النابغه ، كليني لهم ما اميمة ناصب(۲) ، وليل اقاسيه بطئ الكواكب ، اى منصّب ذونصب ، اى وارسلنا الرياح ذوات القاح ، قتاده و ابراهيم و ضحّاك گفتند يعنى تا آب در ابر نهد و اين بران قول باشد كه لاقح بمعنى ملقح باشد چنين گفتيم وعبدالله مسعود گفت بادهم لاقح وهم ملقح لاقح بود چون آب بردارد و ملقح بود چون القا كند برابر ، وانزلنا من السّماء ماءً ، وفرو فرستاديم از آسمان آبى يعنى باران ، فاسقيناكموه ، و آن را

۱ ـ ظاهراً بايد غير عقلا باشد ۲ ـ ظاهراً بعد از ما كلمهٔ ان زائده افتاده

بسقى و شربت و خورد زمين و كشت شما كرديم يقال سقيته فيما يشربه بفيه چون بدست بدهى تا بدهن باز خورد سقيت گوئى وچون بدهى تا با كشت دهد اسقيته گوئى و گفتند هر دو يكمعنى دارد چنانكه سرى واسرى ، قال الشّاعر ، سقى قومى بنى مجدوا سقى ، نميرا و القبائل من هلال ، و روا بود كه مراد آنست كه مكّنّاكم ما تمكين كرديم شما را از خوردن پس اسقاء بمعنى تمكّن باشد از خوردن و دادن ، وماانتم له بخازنين ، شما انرا نتوانيد نگاهداشتن چه درمقدور شما اين نبود ، سفيان گفت يعنى منع نتوانى كردن ، و انّا لنحن نحيى ونميت ، و ما زنده كنيم مردگانرا ومرده كنيم زندگان را و مرك و زندگانى بامر ماست و چون خلايق عالم را بميرانيده باشيم ميراث ايشان برداريم و آنچه ايشان دارند از اموال و املاك بما بماند تا بمنزلت وارث باشيم انرا ، و لقد علمنا المستقدمين منكم ، وما دانيم از شماهم متقدمان را و هم متأخران را ، عبدالله عباس گفت مراد بمستقدمان مردگانند وبمستأخران زندگان ، عكرمه گفت مستقدمان آنانند كه آفريده نه اند و مستأخران انانند كه آفريده اند ، قتاده گفت مستقدمان گذشتگانند و مستاخران آنانند كه در اصلاب پدرانند شعبى گفت اوايل و اواخر خلقان راخواست مجاهد گفت مستقدمان قرون اول را خواست و مستأخران امّت محمد صلى الله عليه وآله و سلّم ، حسن گفت مستقدمان متقدّمانند در طاعت و مستأخران انانند كه متخلّف بودند در عمل صالح و گفته اند مراد متقدّمان در صف هاى نماز وقتالند و مستأخران درصفوف ، عبدالله عباس گفت درعهد رسول صلى الله عليه وآله وسلّم مردان بنماز جماعت آمدندى و زنان نيز مردان بصفهاى اوّل بايستادندى وزنان بصفهاى آخر آنكس كه از ايشان در دل او ريبتى و تهمتى بودى از مردان خويشتن با صف آخر داشتى تا دزديده بزنان نگاه ميكردى و از جماعت زنان نيز هم چنين انكه در دل او تهمتى بودى خود را درصف اول زنان داشتى تا بمردان نگاه كند و درميان زنان زنى سخت بجمال بود و مردان درحق او بر دو وجه بودند بعضى آن بودند كه خويشتن بصف اوّل انداختندى بقصد تا او را نه بينندو دل باو مشغول نشود و بعضى آن بودند كه خويشتن را بصف آخر افكندى تا دزديده باو نگاه كردندى چون مردم بسجود شدندى ، خدايتعالى اين آية فرستاد و گفت من باحوال اين هردو عالمم وقصد ونيّت هردو گروه دانم ازاينجا رسول صلّى الله عليه وآله وسلّم فرموده خير صفوف الرّجال اوّلها و شرّها اخرها و خير صفوف النّساء اخرها و شرّها اوّلها ، ربيع انس گفت سبب نزول اين آية ان بود كه رسول صلّى الله عليه وآله وسلّم مردمان را تحريص كرد برصف اوّل مردم مبادرت ومزاحمة كردند و بنو عذره سرايهاى ايشان دور بود از مسجد چون ايشان رسيدندى صف اوّل ودوّم گرفته بودندى ايشان گفتند يا رسول الله ما ان سراهارا بفروشيم و بنزديك مسجد سرا ها بخريم تا فضل صف اوّل ما را فوت نشود خدايتعالى اين آية فرستاد و گفت من عالمم باحوال و نيّت شما و نيز باحوال آنانكه پيش از شما بمسجد آيند اين حاجت نيست اگر سراى شما دور است تا مسجد خطوات شما دررفتن بيشتر است تا بمسجد بهر خطوه خدايتعالى شمارا حسنتى ميفرمايد ايشان دلخوش شدند ، اوزاعى گفت مراد آنست كه من دانم كه‌اند كه نماز را تقديم كنند باوّل وقت و انان كه اند كه نماز تأخير كنند تا اخر وقت مقاتل گفت مراد متقدّمان و متأخرانند

درصف قتال و کارزار ، ابن عینیه گفت مراد بآیت کافر و مسلمان است یعنی انکه اقدام کند بر
اسلام تا متأخّر شود از اسلام انکه گفت خدایتعالی باختلاف احوال و درجات و منازل ایشان از
تقدّم وتأخّر همه را بمیراند وباز همه‌را زنده کند ودرموقف عرض جمع کند که او خدائی است
که آنچه کند بحکمت کند و در آنچه کند مصلحت داند انکه از آنجا بقصّهٔ آدم آمد تاچون
واسطهٔ احوال و آخر کار بگفت از اوّل چیزی گفته باشد تا مکلّفان در همه اندیشه کنند
گفت ، ولقد خلقنا الانسان ، ما بیافریدیم آدم را ، من صلصال ، از گل خشك شده که‌انرا صلصله
وصوتی باشد پیش از انکه آتش بدو رسد چه آتش باو رسد او را فخار خوانند ، عبدالله عبّاس گفت
صلصال گلی پاکیزه باشد که آب از او برود و منشقق شود چون برهم زنند انرا قعقعه و اوازی
باشد مجاهد گفت گلی باشد بوی بگردانیده من قولهم صلّ اللّحم اذا انتن پس این بنا مضاعف رباعی
باشد ازاو ، من حمأ ، ازخرهی گلی باشد آب بسیار باو ملازمت کرده باشد تاسیاه‌شده باشد ، مسنون ،
سال خورد من السّنین ، عبدالله عبّاس گفت گلی باشد متغیر اللّون و الرّائحه معنی همین است که
خرهی بود بوی بگردانیده ومجاهد وقتاده همین گفتند ، فرّاء گفت اصله من سننت الحجر بالحجر
اذا حککته به چون سنگ برسنگ سایند سننت گویند وانرا که حاصل آید ازسونش اورا سنین و
سنانه گویند ان گلی سوده که دراو هیچ سنگی و ریگی نباشد ومنه المزاب فسان را از انجا مسنّ
گویند که کارد باو بسایند ، سیبویه گفت المسنون المصوّر سنّة الوجه وان نهاد روی باشد و قال
ذوالرّمه ، تریك سنة وجه غیر مقرفة ، ملساء لیس بها خال ولاندب ، ابوعبیده گفت مسنون ای
مصبوب من سننت الماء ای صببته ، والجانّ خلقناه من قبل من نار السّموم ، عبدالله عباس گفت جان
ابو الجنّ است پدر جنّیان مقاتل گفت ابلیس است اورا خدایتعالی بیافرید پیش ازآدم از آتش و سموم
عبدالله عبّاس گفت گرمی گرم باشد چنانکه گرمای او کشنده بود ، کلبی گفت از ابو صالح از عبدالله
عبّاس که سموم آتشی باشد که ان را دود نبود و صواعق ازان بود و ان آتشی بود میان آسمان و
زمین حجاب چون خدایتعالي عذابی فرماید حجاب بدرد و برزمین آید وبسوزد ان را که فرموده
باشند وان هدّه که پیش از ان شنوند او از خرق حجاب باشد ، ضحّاك گفت از عبدالله عبّاس که
ابلیس از جملهٔ حیّ است از احیای فرشتگان که ایشان را جان خوانند و برای ان او را جان
خواند که از چشم ما پوشیده است من جنّه اذ استره ، ابو اسحق گفت در نزدیك عمرو بن الاصم
شدم گفت تورا حدیثی گویم گفتم بگو گفت از عبدالله مسعود شنیدم که اوگفت این باد سموم که
می بینی جزوی است از هفتاد جزو ازان سموم که خدایتعالي فرمود ، والجانّ خلقناه من قبل من
نار السّموم ، و اذ قال ربّك ، عامل در ظرف مضمر است یعنی و اذکر یاد کن ای محمّد چون گفت
خدای تو فرشتگان را ، انّی خالق بشرا ، من بخواهم آفرید خلقی را از صلصال و حماء مسنون
بران تفسیر که گفتیم ، فاذا سوّیته ، چون راست بیافرینم او را و تمام کنم خلق او را و منه خلق
فسوّی ، ای تام ، ونفخت فیه من روحی ، وروح خود در او دمم و اضافت روح با او اضافة
الفعل الی فاعله باشد واومختصّ است بقدرة بران ، فقعوا له ساجدین و برود رائید پیش او بسجده
امر من وقع یقع وقوعا و نصب ساجدین بر حال باشد وسجود فرشتگان آدم‌را سجود اکرام و اجلال

بود نه سجود عبادت ، فسجد الملائکة کلّهم اجمعون ، فرشتگان جمله بیکبار پیش آدم بسجود
در آمدند و قوله کلّهم تأکید است ملئکه را و اجمعون هم چنین تأکید تأکید است و فرق
میان کلّ و اجمعون آنستکه کل بیکبار تأکید باشد و یکبار نباشد و اجمعون هرگز نبود که نه
تأکید بود و یقال جائنی کلّ القوم وجائنی القوم کلّهم ولا یقال جائنی اجمعون ولا رایت اجمعین
حتّی یکون تأکیدا تابعا لما قبله ، الاّ ابلیس همه سجده کردند مگر ابلیس که اباء کرد و امتناع
از انکه سجده کند و کلام در انکه ابلیس از جملهٔ فرشتگان بود یانه باستقصاء برفته است و نیز
این قصّه بتمامی در سوره البقره امّا اجماع است برانکه مامور بود بسجود آدم آنانکه گفتند از
فرشتگان بود گفتند استثناء متصلّ است و انانکه گفتند از جن بود گفتند استثناء منقطع است
قال یا ابلیس ، خدایتعالی گفت ای ابلیس چیست تورا که با این ساجدان سجده نکردی آدم را
جواب داد که ، لم اکن لاسجد ، من سجده نکنم خلقی را که تواو را از گل خشك آفریدهٔ از
خرهی سال خورده یابران اقوال که برفت حقتعالی او را گفت ، فاخرج منها ، برون رو از بهشت
و گفتند از آسمان ، فانّك رجیم ، که تورانده وملعون و مطرودی ولعنت بر تواست تا بروز جزا
یعنی روز قیامت ابلیس گفت ، ربّ فانظرنی ، بارخدایا اکنون که مرا براندی ولعنت کردی مرا
مهلت ده و تاخیر کن تا روز قیامت حقتعالی فرمود ، فانّك من المنظرین تو ازجملهٔ مهلت دادگانی
تا بروز وقت معلوم وبعضی گفتند مراد روز قیامت است بر حسب سؤال او بعضی گفتند مراد
نفخ اوّل است چه بنفخ اوّل تکلیف زایل شود و بدوّم خلقان همه هلاك شوند و بسوّم بعث باشد
ایشان را و ابلیس را من بین الخلائق تنها باجماع تا انگاه ابقاء نکند خدایتعالی وبعضی دگر گفتند
این وقتی است که خدایرا معلوم است مارا معلوم نیست و حقتعالی این را بیانی نفرمود وما روا
داریم که انوقت بگذشت و ابلیس هلاك شد چه مارا طریقی نیست فراء بقاء او و این هردو قول
قریب است و گفتند نشاید که خدایتعالی اعلام کند مکلّف را مدّت اجل تا مغری نشود بقبیح
امّا انکه شاید که دعاء کافران اجابت کند یانه اجابت او برسبیل مصلحت بود نه بروجه تعظیم
و همانا اگر او را دعا نکردی صلاح در بقای او بودی ابلاغا لحجّته و اعذارا و انذارا و تعریضا
فی التّکلیف لعظم المنزله انکه ابلیس گفت ، ربّ بما اغویتنی ، بارخدایا بان اغواء و اضلال که
مرا کردی تا بدانی که اوّل کس که جبر گفت ابلیس بود و اوّل کس که عدل گفت ادم بود فی قوله
ربّنا ظلمنا انفسنا ، ابلیس میگوید مارا تو گمراه کردی وآدم میگوید بار خدایا ما ظلم کردیم برخود
اگر از آدمی اقتداء بادم کن و اگر از مذهب ابلیس بهترمیآید تودانی بیش ازان نیست که روزی
خواهد آمد که هرکس را به پیش روخود بازخوانند . یوم فدعو کلّ اناس بامامهم ، ابلیس گفت
این اغوا که مرا کردی ، لازینّنّ لهم فی الارض ، در زمین بر فرزندان آدم تزیین کنم ، ولاغوینّهم
اجمعین ، و همه را گمراه کنم چون دراین حدیث اندیشه کنی ابلیس در جبر با مجامله تراست چه
اغوای خود تنها با خدای حوالت کرد واغوای جملهٔ خلقان بخود حوالت کرد و با في قوله بما اغویتنی
بعضی گفتند قسم است کقولهم بالله و درست آنستکه با مجازات است چنانکه والله بما اولیتني
لاشکرنّك انکه استثناء کرد از خلقان جماعتی را که دانست که مکر او و کید او برایشان کار نکند

گفت مگر بندگان مخلص تو وان معصوم مانند که هر کس که جز معصوم باشد کید ابلیس براو کار کند مدنیان و کوفیان و شامیان خواندند بفتح لام برانکه مفعول باشد یعنی انانکه تو ایشان را برگزیده و خالص کرده و توفیق و هدایت ونگاهداشته بلطف وعصمت ومکّیان و بصریان بکسر لام خواندند علی انّهم فاعلون یعنی بندگانی که عبادت خالص بکرده اند تورا خدایتعالی گفت ابلیس را ، هذا صراط علیّ مستقیم ، یعقوب خواند درعشر(۱) ودرشاذابن سیرین وقیس بن عباد وحمید خواندند صراط علیّ بتنوین برانکه علی صفت صراط باشد ای رفیع کقوله ورفعناه مکانا علیّا ، وعامّه خواندند علیّ مستقیم برانکه علی حرف جرّ باشد دخل علی ضمیر المتکلّم عن نفسه انکه در معنی او دوقول گفتند یکی انکه معنی او تهدید و وعید است کقول القائل لمن یهدّده طریقك علیّ راه تو بر من است و گذر تو برمن است ومن بر ره توام و تورا ازمن گریز نیست کقوله تعالی انّ ربّك لبا لمرصاد وقولی دگر آنست که هذا صراط علیّ ای علیّ بیانه وایضاحه این راهی است که بیان آن وحجّت آن برمن است که روشن کنم تا مکلّفان دران گمراه نشوند انکه گفت : انّ عبادی لیس لك علیهم سلطان . بندگان من تورا برایشان دستی و فرمانی نباشد و قوّتی چه ایشان بعصمت من معصوم باشندوبعضی دگر گفتند مراد آنست که تورا بر بندگان من سبیلی نباشد جزوسواسی امّا بقهر و غلبه با ایشان چیزی نتوانی کردن بعضی دگر گفتند تورا بردل ایشان راهی نیست سفیان عینیه گفت معنی آنستکه تو بندگان مرا در گناهی نه افکنی که عفو من ازان تنگ شود تا کام تو بر آید از اغواء و از من غفران تا هرچه تو بطول عمر اغوا کنی من بیکساعت بیامرزم انکه استثناء کرد از ایشان بندگان عاصی را که متابعت ابلیس کند. الاّ من اتّبعك من الغاوین . الاّ آنانکه پیرو توباشند از غاویان و نادانان انکه وعید کرد متابعان ابلیس را و گفت . و انّ جهنّم لموعد هم اجمعین . دوزخ موعد ایشان است جمله وانرا هفت درباشد هر دری جماعتی را بخشیده . منهم . یعنی من اتباع ابلیس روایت کردند از امیرالمؤمنین علیّ بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه که او گفت دانید که درهای دوزخ چگونه باشد گفتند همچنان که درهای ماست گفت نه درهای دوزخ چنین باشد ودستها برهم نهاد و گفت خدای تعالی بهشتها بر عرض نهاده و دوزخ بر درکات طبقات یکی از زیر دگر درکهٔ اسفل را جهنّم گویند وبالای آن لظی است و بالای آن حطمه و بالای آن سقر است و بالای آن جحیم است و بالای آن هاویه . عبدالله سنان روایت کرد از ضحّاك در این آیت که او گفت دوزخ را هفت درست و آن هفت درکه هست بهری بربالای بهری نهاده بر در اوّل اهل توحید باشند ایشان را باندازهٔ گناه عقوبت کنند انکه بیایند ودر دوّم جهودان باشند و در سوّم ترسایان ودر چهارم صابیان باشند و در پنجم گبرکان باشند ودر ششم مشرکان عرب باشند و در هفتم منافقان و ذلك قوله . انّ المنافقین فی الدّرك الاسفل . انس مالك روایت کرد از بلال که رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم یکروز در مسجد مدینه نماز میکرد تنها زنی اعرابی بگذشت خواست که درقفای رسول نماز کند در مسجد رفت و دو رکعت نماز در قفای رسول بکرد و رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم ندانست که کسی در پی او نماز میکند این سوره برگرفت چون باین آیت رسید زن اعرابی نعره بزد و بیفتاد بیهوش شد رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم چون سلام باز داد گفت آب بیارید

---

۱ ـ هکذا

آب بیاوردند و برروی او زدند با هوش آمد رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود یا اعرابیّه چه حال است تورا گفت بگذشتم تو تنها نماز میکردی خواستم تا در قفای تو دو رکعت نماز کنم یا رسول الله اینکه گفتی. و ان جهنّم لموعد هم اجمعین لها سبعة ابواب لکلّ باب منهم جزء مقسوم. این کلام خداست یا کلام توست گفت لابل کلام خداست اعرابیّه گفت واویلاه هرعضوی ازاعضای من بخشیده خواهد بودن بر دری از درهای دوزخ رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم گفت خلقان را بر هر دری از درهای دوزخ عذاب کنند علی قدر اعمالهم گفت یا رسول الله من زنی درویشم و مال ندارم جز هفت بنده تو را گواه کردم که همه را آزاد کردم هریکی را بردری از دوزخ جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله بشارت ده اعرابیّه را که خدایتعالی در های دوزخ را برتو حرام کرد و در های بهشت را بر روی تو بگشاد قوله تعالی .

اِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنّاتٍ وَ عُیُونٍ * اُدْخُلُوها بِسَلامٍ آمِنِینَ * وَ نَزَعْنا ما فِی صُدُورِهِم

بتحقیق پرهیزکاران در بهشتها وچشمه سارهایند درآیند آنرا بسلامت ایمنان و بدرآوریم آنچه درسینه های آنهاست

مِنْ غِلٍّ اِخْواناً عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلِینَ * لایَمَسُّهُمْ فِیها نَصَبٌ وَماهُمْ مِنْها بِمُخْرَجِینَ *

از کینهٔ برادران برکرسیها روبرو نمیرسد آنهارادرآن تعبی و نیستند آنها از آن بیرون شده

نَبِّئْ عِبادِی اَنِّی اَنَا الْغَفُورُ الرَّحِیمُ * وَ اَنَّ عَذابِی هُوَ الْعَذابُ الْاَلِیمُ * وَنَبِّئْهُم

آگاه کن بندگانم را بتحقیق منم من آمرزندهٔ مهربان وبتحقیق شکنجهٔ من آن شکنجهٔ دردناکست وآگاه کن آنهارا

عَنْ ضَیْفِ اِبْراهِیمَ * اِذْ دَخَلُوا عَلَیْهِ فَقالُوا سَلاماً قالَ اِنّا مِنْکُمْ وَجِلُونَ *

از مهمانی ابراهیم چون درآمدند براو پس گفتند سلام گفت بتحقیق ما از شما ترسناکیم

قالُوا لاتَوْجَلْ اِنّا نُبَشِّرُكَ بِغُلامٍ عَلِیمٍ * قالَ اَبَشَّرْتُمُونِی عَلی اَنْ مَسَّنِیَ الْکِبَرُ

گفتند مترس بتحقیق مامژده میدهیم ترا به پسری دانا گفت آیا مژده میدهید مرا بر آنکه رسیدمرا پیری

فَبِمَ تُبَشِّرُونَ * قالُوا بَشَّرْناكَ بِالْحَقِّ فَلا تَکُنْ مِنَ الْقانِطِینَ * قالَ وَمَنْ یَقْنَطُ

پس بچه مژده دهید مرا گفتندمژده میدهیم ترا بحقّ پس مباش از نومیدان گفت و کیست نومیدشود

مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ اِلَّا الضّالُّونَ * قالَ فَما خَطْبُکُمْ اَیُّهَا الْمُرْسَلُونَ * قالُوا اِنّا

از رحمت پروردگارخودمگر گمراهان گفت پس چیست کاربزرگ شمااای فرستادگان گفتند بتحقیق ما

اُرْسِلْنا اِلی قَوْمٍ مُجْرِمِینَ * اِلّا آلَ لُوطٍ اِنّا لَمُنَجُّوهُمْ اَجْمَعِینَ * اِلَّا امْرَاَتَهُ

فرستاده شدیم بسوی گروه گنه کاران مگر آل لوط بتحقیق ما رهانیم آنهارا همگی را مگر زنش را

قَدَّرْنا اِنَّها لَمِنَ الْغابِرِینَ * فَلَمّا جاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ * قالَ اِنَّکُمْ قَوْمٌ

تقدیر کردیم ما بتحقیق آن از ماندگانست پس چون آمدند آل لوط را فرستادگان گفت بتحقیق شما گروهی

مُنْکَرُونَ * قالُوا بَلْ جِئْناكَ بِما کانُوا فِیهِ یَمْتَرُونَ * وَ اَتَیْناكَ بِالْحَقِّ وَاِنّا

بیگانگانید گفتند بلکه آمدیم ترا بجهة آنچه بودند در آن شك میکردند وآمدیم ترا براستی وبتحقیق ما

لَصادِقُونَ * فَاَسْرِ بِاَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّیْلِ وَاتَّبِعْ اَدْبارَهُمْ وَلا یَلْتَفِتْ مِنْکُمْ اَحَدٌ

راستگویانیم پس بدر بر اهل خودرا بپارهٔ از شب و پیروشو عقب آنها وباید آگاه نشود از شما کسی

وَامْضُوا حَیْثُ تُؤْمَرُونَ * وَقَضَیْنا اِلَیْهِ ذلِكَ الْاَمْرَ اَنَّ دابِرَ هؤُلاءِ مَقْطُوعٌ

و بروید هرکجا امر شدید وگذارش دادیم بسوی او این امر را که دنبالهٔ این گروه بریده

مُصْبِحِينَ * وَجَاءَ اَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ * قَالَ اِنَّ هٰؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ

که صبح کنندگان بودند و آمدند اهل شهر که شادی میکردند گفت بتحقیق اینگروه مهمانند مرا پس رسوا نکنید مرا

وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَلَا تُخْزُونِ قَالُوا اَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ * قَالَ هٰؤُلَاءِ بَنَاتِي اِنْ

وبترسید خدایرا و رسوا مکنید مرا گفتند آیا نه بازداشتیم ترا از جهانیان گفت اینگروه دختران منند اگر

كُنْتُمْ فَاعِلِينَ * لَعَمْرُكَ اِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ * فَاَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ

باشید کنندگان سوگند بجان تو بتحقیق آنها هر آینه در مستی خودشان فرو میروند پس گرفت آنها را فریاد

مُشْرِقِينَ * فَجَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَاَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ * اِنَّ فِي

که صبح کنندگان بودند پس گردانیدیم زبرش را زیرش و بارانیدیم بر آنها سنگ از سجیل بتحقیق در

ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ * وَاِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ * اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ *

این هر آینه آیتهاست برای صاحب فراست و بتحقیق آن هر آینه راهیست پابرجا بتحقیق در این هر آینه آیتیست برای گروندگان

وَاِنْ كَانَ اَصْحَابُ الْاَيْكَةِ لَظَالِمِينَ * فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ وَاِنَّهُمَا لَبِاِمَامٍ مُبِينٍ *

و بتحقیق بودند اصحاب ایکه هر آینه ستمکاران پس انتقام کشیدیم از آنها و بتحقیق آنها و هر آینه در راهی روشنند

وَلَقَدْ كَذَّبَ اَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ * وَآتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ *

و بتحقیق تکذیب کردند اصحاب حجر پیغمبرانرا و دادیم آنهارا آیات خودرا پس بودند از آن روگردان

وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ * فَاَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ * فَمَا اَغْنٰى

و بودند میتراشیدند از کوهها خانههای جای امن پس گرفت آنهارا فریاد که صبح کردند پس کفایت نکرد

عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا اِلَّا بِالْحَقِّ

شان آنچه بودند کسب میکردند و نیافریدیم آسمانها و زمین را و آنچه میان آنهاست مگر براستی

وَاِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ * اِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ * وَلَقَدْ

و بتحقیق رستخیز آینده است پس درگذر گذشتن نیکو بتحقیق پروردگار تو اوست آفریننده دانا و بتحقیق

آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ * لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ اِلٰى مَا مَتَّعْنَا بِهِ

دادیم ترا هفت از مثانی و قرآن بزرگ دراز مکن دو دیدهٔ خودرا بسوی آنچه بهره‌مند کردیم بآن

اَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ * وَقُلْ اِنِّي اَنَا

اصنافی را از آنها و محزون مباش بر آنها و فرو شکن بالت را برای گروندگان و بگو بتحقیق منم من

النَّذِيرُ الْمُبِينُ * كَمَا اَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ * اَلَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ *

بیم کنندهٔ آشکارم چنانکه فرو فرستادیم بر قسمت کنندگان کسانیکه گردانیدند قرآن پاره

فَوَرَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ اَجْمَعِينَ * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ * فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاَعْرِضْ

پس سوگند بپروردگار تو هر آینه می‌پرسیم آنهارا همگی را از آنچه بودند میکردند پس آشکارا کن بآنچه امر شدی و رو بگردان

عَنِ الْمُشْرِكِينَ * اِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ * اَلَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا آخَرَ

از مشرکان بتحقیق ما کفایت کردیم از تو استهزاء کنندگانرا آنانرا که قرار دهند با خدا خدائی دیگر

فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ * وَلَقَدْ نَعْلَمُ اَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ

پس زود میدانند و بتحقیق میدانیم که تو تنگ میشود سینهٔ تو بآنچه میگویند پس تسبیح کو بحمد

رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ * وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتّٰى يَاْتِيَكَ الْيَقِينُ .

پروردگار تو و باش از سجده کنان و بپرست پروردگارت را تا بیاید ترا مرگ .

قوله تعالى انّ المتّقين فی جنّات . حقتعالی چنانکه ادب اوست در ترغیب و ترهیب مکلّفان چون ذکر دوزخ بکرد و وعید او ذکر بهشت کرد و نعیم گفت ، انّ المتّقين ، متّقیان و پرهیزکاران و خدای ترسان فردای قیامت در بهشت ها باشند در درخت ها و چشمها از آب و می و شیر و انگبین ، ادخلوها بسلام امنین ، این از جملهٔ ان جایهاست که گفتیم عرب اضمار قول کند والتّقدیر یقال لهم گویند ایشان را که در این بهشت ها روید بسلامت ایمن از همه آفت ، وحسن بصری در شاذ خواند ادخلوها علی الخبر علی ما لم یسمّ فاعله یعنی برند ایشان را بانجا و باقی قرّاء بر امر ، و نزعنا ، و پاك بكنيم انچه در دلهای ایشان باشد از حقد و کینه و حسد و خیانت و انچه در دنیا میان ایشان بوده باشد ، اخوانا . نصب بر حال است از مفعول و ایشان دران حال برادرانی باشند یکدگررا برسریرها روی در روی کرده و سرر جمع سریر باشد کجدیر و جدر لایمسّهم فیها نصب ، ایشان را در انجا رنجی نرسد و ایشان را از انجا بیرون نکنند و نصب تعب وماندگی باشد از بار گران کردن ، نبّئ عبادی ، انکه رسول را گفت خبر ده بندگان مرا که من غفور و رحیمم آمرزگار و بخشاینده و عذاب من عذاب سخت است و این غایت وعد و وعیداست که حقتعالی در این دو آیه بگفت ، مختصر ابن ابی رباح روایت کند و او از جملهٔ صحابه است که رسول صلّی الله علیه و آله وسلّم یکروز از در بنی شیبه در مسجدالحرام آمد و ما جماعتی حدیث میکردیم و میخندیدیم ما را گفت چرا میخندید و بگذشت چون بنزدیك سنگ سیاه رسید باز گردید و گفت جبرئیل آمد این ساعت و گفت خدای میگوید چرا بندگان مرا نومید میکنی و این ایه آورد ، نبّئ عبادی انّی انا الغفور الرّحيم ، قتاده گفت ما را روایت کردند از رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم که او گفت اگر بندگان قدر عفو خدای بدانند هیچکس از هیچ حرام نپرهیزد و اگر مقدار عذاب او بدانند خویشتن در عبادت هلاك کنند ، ونبّئهم عن ضیف ابراهیم ، انکه درقصهٔ ابراهیم علیه السّلام و آمدن فرشتگان باو برصورت مهمانان گرفت گفت خبرده نیز ایشان را از مهمانان ابراهیم و لفظ ضیف صالح باشد واحد و تثنیه را وجمع و تذکیر و تانیث را برای انکه مصدراست من ضافه یضیفه ضیفا اذا نزل به و اضافه اذا انزله مهمان ضیف باشد و میزبان مضیف و این جایگاه مراد جمع است ، لقوله اذ دخلوا علیه ، و مراد ان فرشتگانند که بابراهیم آمدند ببشارت اسحق و هلاك قوم لوط ، اذ دخلوا علیه یعنی واذکر حین دخلوا علیه وشاید تا منهم عامل باشد در او یعنی و تا منهم وقت دخولهم ای عن وقت دخولهم انکه ظرف متّسع فیه باشد یعنی مفعول به چون در پیش ابراهیم علیه السّلام رفتند و سلام کردند ، ای قالوا نسلم سلاما ، نصب بر مصدری باشد محذوف الزّواید ای قالوا نسلم تسلیما ابراهیم علیه السّلام گفت ، انّا منکم وجلون ، ما از شما می ترسیم و سبب ترس او بگفتیم در سورهٔ هود وان ان بود که ایشان طعام نمیخوردند او گمان برد که ایشان مکری خواهند کردن فرشتگان جواب دادند ، لاتوجل ، مترس که ما آمده‌ایم تا ترا بشارت دهیم به پسری عالم دانا ابراهیم علیه السّلام گفت ، ابشّرتمونی ، مرا بشارت میدهی ،

علی ان مسّنی الکبر. ای مع ان مسّنی الکبر کقولهم فلان علی صغر سنّه یقول الشّعر ای مع صغر سنّه،
چگونه بشارت میدهی مرا و من پیر شدم و بچه چیز مرا بشارت میدهی، نافع خواند فبم
تبشرون من البشر من الثّلاثی المجرّد من الزّیاده و اکتفا کرد بیك نون از نون جمع و بکسره از یاء
اضافه وباقی قرّاء تبشّرون ای تبشّروننی بتشدید من التّبشیر، یعنی عجب باشد که مارا پس از این
پیری و عمر که برما گذشت فرزند باشد ایشان گفتند، بشّرناك بالحقّ، ما ترا بشارت بحق
و راستی و درستی میدهیم نگر تا از جملهٔ نومیدان نباشی ابراهیم گفت که باشد که از رحمت
خدای نومید شود الاّ گمراهان انگه گفت، فما خطبکم، چه حال است شمارا وچه قصّه‌است
ای فرستادگان ایزد تعالی گفتند بدانکه مارا بقومی کافران فاسقان فرستاده اند وان قوم لوط‌بودند
تا ایشان را هلاك کنیم مگر آل لوط را که از پیوستگان و خویشان مؤمن واتباعی که اوراهستند
از مؤمنان که ما ایشان را برهانیم و نجات دهیم از ان حال و عذاب الاّ زن لوط از جمله
آل او که او نیز در عذاب گرفتار خواهد بود و این استثناء از استثناء است برای آنکه
قوم مهلك اند مگر آل لوط و زن از ایشان مستثنی است و ملحق بهالکان برای انکه مستثنی
دوّم ملحق باشد بجملهٔ اوّل و مثال او چنان بود که گویند لفلان علیّ عشرة الاّ خمسة الاّ ثلثة اوّل
پنج بیرون باید بردن تا پنج بماند بر او و انکه از پنج سه بیرون باید آوردن و اضافه کردن با پنج
مستثنی تا بر او هشت درهم بماند. قدّرنا انّها لمن الغابرین. که ما تقدیر کردیم که او از جملهٔ
گذشتگان و هالکان باشد و قیل من الغابرین ای باقین فی العذاب که او بر عذاب بماند و ابن کثیر
خواند قدرنا بتخفیف و هما لغتان قدرت الشّئ اقدره قدرا وقدّرته تقدیرا. فلمّا جاء آل لوط المرسلین
چون فرشتگان بخانهٔ لوط آمدندلوط ایشان را گفت شماچه‌قومید که من شمارا نمیشناسم ایشان جواب
دادند که ماآن کاررا آمده ایم که این کافران قوم‌تو درآن شك میکنند وان عذاب است. وآتیناك بالحقّ
و ما راستی و درستی بتو آورده ایم و ما در این خبر از جملهٔ راستگویانیم از حقّ تو آنست ای لوط
که از میان این قوم بروی و اهلت را که مؤمنانند و بتوگرویده اند باخود ببری و انکه گفت فی قوله
فاسر باهلك با تعدیه راست گفت اسری لازم است بباء متعدّی کرد وانکه گفت اسری متعدّی است
گفت باء بمعنی مع است. کقولهم اشتریت الدّار بالاتها ای مع الاتها. بقطع من اللّیل. ای فی قطع
من اللّیل در پارهٔ از شب. و اتّبع ادبارهم، یعنی تو نیز از پی ایشان برو نباید تا از شما
کسی باز پس نگرند چه اگر باز پس نگردیدندی عاصی بودندی و درست آنست که بر توسّع و
مجاز است یعنی تیمار باز پس ماندگان مبری و بهیچ وجه باز نه ایستی، وامضوا حیث تؤمرون،
و بروید انجا که شمارا فرموده اند عبدالله عبّاس گفت شام بود مقاتل حیّان گفت جائی بود که‌انرا
مجمع خوانداند، وقضینا الیه ذلك الامر، وما بپرداختیم از ان کار اهلاك قوم لوط و گفتندقضی
بمعنی وحی است یعنی واوحینا الیه و دلیلش انکه بصله الی تعدیه فرمود نظیره، وقضینا الی بنی
اسرائیل الکتاب الایه، انّ دابر هؤلاء، وانّ مع اسمها و خبرها در محلّ نصب باشد علی انّه بدل
من ذلك الامر و روا بود که فعل دگر اضمار کنند والتّقدیروا خبرنا انّ دابر هؤلاء خبردادیم که
بیخ ایشان بریده باشد و عذاب استیصال بایشان رسیده چون در صبح آیند و نصب مصبحین

برحال‌است ازمفعول چون اهل شهر خبر یافتند که جماعتی مهمانان به لوط فرود آمده اند شادمان
گشتند و در شادی ایشان دوقول گفتند یکی انکه این فرشتگان بر صورت امردان پاکیزه بودند
و دوّم انکه ایشان‌این معاملهٔ خبیث ازفجور با غریبان کردندی و قوله یستبشرون محلّ‌اونصب‌است
برحال یعنی مستبشرین. لوط گفت اینان مهمان من‌اند مرا رسوا مکنید عند انکه ایشان به در
سرای آمدند و الحاح کردند که اینان را بدست ما ده. واتّقوالله ولا تخزون، و از خدای بترسید
و مرا شرمسار و مخزی مسازید ورسوا و خجل مگردانید من الخزایه و قیل من الخزی یقال
خزاه الله فهو مخزیّ و اخزاه فهو مخزی لغتان فعل و افعل بمعنی واحد. قالوا او لم ننهك عن
العالمین. گفتند نه ما ترا از جهانیان نهی کردیم و ان آن بود که ایشان را با لوط شرط شده بود که
ان معنی ازفجور که کردندی بااهل شهر نکنند و لوط را گفتند ما را باتو شرط ان است که غرباءرا
حمایت نکنی و در خانهٔ خود نبری تا دست ما برایشان مطلق باشد مراد بعالمین غرباء اند. قال هؤلاء
بناتی ان کنتم فاعلین. لوط گفت من این دختران را فدا میکنم تا مهمانان من محروس باشند این
دختران را بنکاح بشما دهم بر مهری که شما خواهید اگر شما آنچه من گویم بکنید گفتند مراد
ایمان‌است یعنی‌اگر اول ایمان‌آرید وروا باشد که معنی ان باشد که اگر این معنی که بگویم بکنی من
نکاح البنات و اما اسلام ایشان روا بود که‌مشروط‌بود درضمن‌آیه وذکر نکرد برای آنکه ایشان را
معلوم بود و نیز روا باشد از شرع او تحریم انکاح الکفّار نبود دختر بکافرنبایستی دادن و گفتنداین
خطا با یك دورئیس کرد چه دختران او بقوم نرسیدندی و گفتند دختران امّت را خواست که
پیغمبر پدر امّت باشد تا جواب سؤال سائل باشد اگر گویند دختران بهمهٔ قوم نرسیدی بنکاح
گروهی باین‌آیه تمسّك کردند فی جواز اتیان النّساء فی ادبارهنّ و تفسیر چنین کردند که ان کنتم
فاعلین لما انتم فاعلون من مواقع الغلمان وان درست‌نیست برای‌آنکه درآیه این شرح و تفصیل‌نیست
وجهی ندارد حمل کردن بر ان انکه قدیم تعالی برای تسلیهٔ لوط بجان او قسم یاد کرد و گفت.
لعمرك انّهم لفی سکرتهم یعمهون. گفت بجان تو که‌ایشان در این مستی و جهالت متحیّر شوند و
راه نبرند و گفته اند خطاب با رسول ماست و بیشتر مفسّران بر این اند و این حدیثی باشد معترض
در میان این قصّه علی سبیل الاغدار والانذار و العمر و العمر لغتان یقول العرب اطال الله عمرك و
وعمرك و رفع او بر ابتداء است و خبر مضمر و التّقدیر لعمرك قسمی چنانکه لزید منطلق و ان را
لام ابتدا گویند ولام تأکید گویند واگر بجای لام واو قسم بودی اسم‌مجرور بودی چنانکه وعمرك
و صوتك و مراد بسکرة جهل و غفلت است و العمه التّحیّر و التّردد ومجاهد گفت یتردّدون عبدالله
عباس گفت یتمارون قتاده گفت یلعبون ابوالجوزا روایت کند ازعبدالله عباس که گفت خدایتعالی
هیچ خلقی نیافرید گرامی تر بر او از محمّد مصطفی صلّی الله علیه وآله و سلّم نه بینی که بحیوة هیچ
کس سوگند یاد نکرد مگر بجان او گفت. لعمرك انّهم لفی سکرتهم یعمهون. فاخذتهم الصّیحة.
بگرفت ایشان را بانگ وآواز و ان ان بود که جبرئیل علیه السّلام بانگ بر ایشان زد. مشرقین. در
وقت آفتاب برآمدن و اشراق اینجا بجای اصبح است و نظیره اضحی و امسی اذا دخل فی الشروق
والصّباح والضّحی و المساء و مثله اعرق وانجد و اغار اذا دخل العراق و نجد. و الغور و نصب

اوبر حال است از مفعول . فجعلنا عاليها سافلها . ما ان شهرهای ایشان را زیر و زبر کردیم واین قصّه درسورهٔ هود بتمامی گفته ایم . و امطرناعليهم . ببارانیدیم برایشان سنگها ازسنگ گل گفته اند معرّب است و گفته اند مراد بسجّيل موسوم است من السّجل و هو الكتابة و منه السّجل الكتاب العهد بیانه قوله ، حجارة من طين مسوّمة ، ای معلّمة و گفته اند مرادمن سجّين است الا انکه نون به لام بدل کردند و معنی آنکه من بعض درکات النارسنگها بود ازسجّين دوزخ فرستاده ، لايات للمتوسّمين در اینکه رفت ایاتی و علاماتی هست و اعتباری متوسمان را مجاهد گفت للمتفرّسين قتاده گفت للمعتبرين يقال توسّمت فيه الخير و تفرّست بمعنى ابن زيد گفت للمنظرين ضحّاك گفت للناظرين ابو عبيده گفت للمتبصّرين و اقوال از روی معنی متقارب است و متوسّم متفعّل باشد از وسم و وسم نشان بود یعنی انکه در علامت نگاه کند تا ازاو استدلال کند و مرجع معنی با تفكّر بود قال الشّاعر او كلّما وردت عكاظ قبيلة ، بعثوا الىّ عريفهم يتوسّم ، و قال اخر ، توسّمت فيه الخير لما عرفته ، و قلت لعرسى المرء من ال هاشم ، ای تطلّب الوسم و هو العلاّمة ، و انّها لبسبيل مقيم ، و انّها یعنی مدینهٔ سدوم که هلاك کردند به عذاب راهی است مقیم ثابت و گفتند انها یعنی ان ایات و دلالات زایل نیست بل بر جای است انرا که خواهد که درو اندیشه کند انّ فى ذلك لاية للمؤمنين ، و در این حدیث که رفت ایتی ودلالتی است مؤمنانرا و تخصیص ایشان بان کرد که منتفع ایشانند ، وان كان اصحاب الايكة ، و جماعت و اصحاب ایکه وبیشه درختان ظالم بودند ، وان مخفّفه است از ثقیله بدلالت لزوم لام در خبر او و التّقدير وانّه كان اى وانّ الشان والامر كان اصحاب الايكة لظالمين حسن گفت ایکه درختان باشد و جمعش ایك کشجرة و شجر قال اميّه ، كبكا الحمام على فروع الا يك في الطّير الجوانح و گفتند درختان بهم در شده باشد و گفته اند بیشه باشد و مراد قوم شعیب اند ایشان اصحاب درختان و بیشه ها بودند و وجه معایش ایشان از انجا بود خدایتعالی شعیب را بایشان فرستاد وباهل مدين وامّا اهل مدین چون ایمان نیاوردند خدای ایشان را بصیحه هلاك كرد و اصحاب ایکه بظلة و ان ابری بود که برآمد واز او آتشی بیامد وایشان را بسوخت ، فانتقمنامنهم ، ما ازایشان کینه بکشیدیم بعذاب وان ان بود که خدایتعالی گرمائی برایشان گماشت هفت روز که هیچ آسایش نبود ایشان را از ان انگه ابری بر آمد ایشان بسایهٔ ابر گریختند و چنان دانستند که ایشان را دران راحتی خواهد بودن از ان ابر آتشی بیامد و ایشان را بسوخت . وانّهما ، و ان هر دو یعنی این دو مدینه یکی مدین و یکی سدوم که شهر قوم لوط بود ، لبامام مبين ، راهی روشن است وراه را امام خواند برای انکه بدو اقتداء کنند ، ولقد كذّب اصحاب الحجر المرسلين ، واصحاب حجر رسولان مارا بدروغ داشتند گفتند شهرهای ثمود را حجر خوانند وان میان شام و مدینه است قتاده گفت حجر نام وادی است جابر عبدالله انصاری و عبدالله عمر گفتند ما با رسول صلّى الله عليه وآله و سلم بثمود بگذشتیم ما را گفت در سرای این ظالمان مشوید الاّ گریان ترس انرا که نباید بشما رسد آنچه بایشان رسید انگه گفت ان قوم صالح بودند خدایتعالی همه را هلاك كرد الاّ یك مردكه او در حرم خدای بود که بحرمت حرم او را هلاك نكردند گفتند

یا رسول الله اوچه مردی بود گفت نام او ابوزغال بود انکه رسول بانگ بر ناقه زد واورابجنبانید و سبك از آنجا برفت ، و اتيناهم اياتنا ، ما آیات و دلالات خود بایشان دادیم یعنی اصحاب حجر و مراد ناقه است که قصّهٔ ان رفته است ، فكانوا عنها معرضين ، ایشان از ان عدول واعراض کردند یعنی از تفكّر در ان ، و كانوا ينحتون من الجبال بيوتا ، وباستادند واز كوه خانه ها از سنگ کندند ایمن ازانکه آب انرا ویران کند وآتش نسوزد و بگشت روزگار ویران نشود ونصب امنین برحال باشد از فاعل ، فاخذتهم الصّيحة مصبحين ، اواز بگرفت ایشانرا یعنی صیحهٔ عذاب و هلاك در وقت انکه در بامداد آمدند يقال اصبح اذا دخل فى الصّباح و نصبش بر حال است از مفعول ، فما اغنى عنهم ماكانوا يكسبون ، هيچ غنا و كفاف نكرد از ایشان انچه ایشان میکردند ازكسب مال و ملك و گفته اند از عمل که پنداشتند که چیزی هست از عبادات اصنام کفایت بودی انگاه چون ظرفی ازقصص گفت انکه خلقان را برنعمت خود تنبيه كرد گفت وماخلقنا السّموات وما نیافریدیم آسمانها و زمین و آنچه در میان آنست الاّ بحق و راستی و درستی ، وانّ السّاعة لاتية فاصفح الصّفح الجميل ، وقيامت لامحال خواهد آمدن تو اینان را عفو کن عفو کردنی نیکو گفتند آیت منسوخ است بايهٔ قتال ، انّ ربّك هو الخلاّق العليم ، خدای آفریننده داناست انچه کند بعلم و حکمت و مصلحت فرماید انگاه بر طریق منّت نهادن بر رسول صلّى الله عليه و آله و سلّم گفت ، ولقد اتيناك ، مادادیم ترا ای محمّد ، سبعاً من المثانى ، هفت ازمثانی مفسّران دراین خلاف کردند بعضی گفتند مرادسورهٔ فاتحه است برای آنش سبع المثانی خواند که هفت آیت است والفاظش مثنّی و مكرّر است و گفته اند برای آن مثانی خواند که در دو رکعت نماز قرائتش مثنّی شود و این قول از حضرت امیر المؤمنين علی بن ابیطالب صلوات الله وسلامه علیه روایت کرده اند و از عمر خطّاب وعبدالله عبّاس وسعیدجبیر وابن جریح وعطا وحسن وابو العالیه وابراهیم نخعی وابن ابی ملیکه و عبدالله بن عبید بن عمیر و مجاهد و ضحّاك و ربیع انس ، و ابوهریره روایت کرد که رسول صلّى الله عليه وآله و سلّم گفت الحمدلله ربّ العالمين هفت آیت است یك آیت از آن ایات بسم الله الرّحمن الرّحيم است و ان سبع المثانی و امّ القرآن است و فاتحة الكتاب است ، ابی کعب گفت من نماز میکردم نمازی تطوّع رسول صلّى الله عليه و آله و سلّم مرا آواز داد من جواب ندادم چون فارغ شدم پیش رسول رفتم گفتم لبّيك يا رسول الله گفت چرا جواب ندادی مرا چون تو را بخواندم گفتم یارسول الله نماز میکردم الم تسمع الله تعالى يقول يا ايّها الّذين آمنوا استجيبوا الله و الرّسول اذا دعاكم انگاه مرا گفت تو را خبر دهم بعظیم تر سورتی که درقرآن است پیش ازانکه از مسجد بیرون شوم چون ساعتی ببود دست من گرفت و برپای خاست من گفتم یا رسول الله آن وعده که مرا دادی بگوی گفت آری الحمد لله ربّ العالمين هی سبع المثانی سورهٔ فاتحه است که سبع المثانی است هم ابی روایت کرد که رسول صلّى الله عليه و آله و سلّم گفت بآن خدائی که جان من بامر اوست که خدایتعالی در توریة و انجیل و زبور و قرآن هیچ سوره ای از این فاضلتر و بزرگوارتر انزال نکرد که تو برخواندی و من فاتحة الكتاب بر رسول خوانده بودم گفت انّها سبع المثانی و القرآن العظيم الّذى اعطيت این سبع المثانی است و قرآن عظیم انکه مرا دادند.

و اخبار در این معنی بسیار است و اگر این سوره را هیچ فضیلتی نبودی جز انکه خدای این در
یك حیّز نهاد و همهٔ قرآن در یك حیّز و گفت . ولقد آتیناك سبعا من المثانی و القرآن العظیم .
و عباد صامت روایت کرد از رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم که گفت فاتحة الکتاب عوض است
از همهٔ قرآن وهیچ سوره ازاو عوض نیست ازاینجا که اگر همهٔ قرآن مثلاً دریکرکعت نماز بخوانند
بی فاتحه آن رکعت درست نباشد و اگر هیچ دگر نخواند و فاتحه بخوانند نماز درست باشد لقوله
علیه السّلام لا صلوٰة الاّ بفاتحة الکتاب و بعضی دگر گفتند این سوره را مثانی برای آن خواند که
بخشیده است (۱) میان خدایتعالی و بنده به دو قسمت است در آن خبر که روایت کردند که خدایتعالی
گفت قسمت الصّلوة بینی و بین عبدی نصفین فنصفهالی ونصفها لعبدی چون بنده گوید بسم الله الرّحمن
الرّحیم خدایتعالی گوید مجّدنی عبدی چون گوید الحمد لله ربّ العالمین خدایتعالی گوید حمدنی عبدی
بندهٔ من شکر من گفت چون گوید الرّحمن الرّحیم خدایتعالی گوید اثنی علیّ عبدی بندهٔ من بر من
ثنا گفت چون گوید مالك یوم الدّین گوید مجّدنی عبدی بندهٔ من مجد من گفت چون گوید ایّاك
نعبد و ایّاك نستعین گوید هذا بینی و بین عبدی این میان من و بندهٔ من است چون گوید اهدنا
الصّراط المستقیم خدایتعالی گوید هذا لعبدی و لعبدی ما سئلنی این بنده مراست وبندهٔ مراست
آنچه خواست وگفته اندبرای آنکه مقسم است بدوقسمت یك نیمه ثنا ویك نیمه دعا یك نیمه حقّ ربوبیّت
ویك نیمه حظّ عبودیّت وگفته اند برای آنکه مقسّم است بدو قسمت اهل آسمان نماز بآن کنند
وچنانکه اهل زمین نماز بآن کنند وگفته اند برای آنکه دو بار انزله بود یکبار بمکّه و یکبار بمدینه
حسین بن فضل گفت هر یکبار که این سوره فرود آمد هفتاد هزار فرشته با او فرود آمدند و سبب
آن بود که هفت کاروان بیکبار از بصری و ادرعات از آن جهودان بنی قریظه و بنی النّضیر بیکروز
در آمدند در مدینه و درانجا انواع مال بود از جواهر و طیب و متاع دریا و انواع مال مسلمانان
گفتند کاشکی این هفت کاروان ما را بودی تا در سبیل خدای صرف کردمانی جبرئیل آمد و یکبار
دیگر فاتحة الکتاب بیاورد و گفت این هفت آیه شما را بهتر است ازان هفت کاروان و دلیل این
تأویل قوله تعالی لاتمدّنّ عینیك الی مامتّعنا به الایه . وگفته اند برای آن سبع مثانی خواند آنرا که
اوّل او الحمد لله ربّ العالمین است و این اوّل کلمتی است که آدم گفت چون او را عطسه آمد و آخر
کلمتی باشد که اهل بهشت گویند چنانکه گفت و آخر دعویهم ان الحمد لله ربّ العالمین. و گفته اند
برای آنکه حقتعالی این سورت مستثنی کرد و مدّخر برای این امّت چنانکه در چند خبر برفت
و گفته اند برای تثنی ای تصرّف اهل الذعارة والشرارة عنها اهل شر را از شر باز دارد وگفته اند
برای آنکه نیمهٔ او ثناست بر خدایتعالی . و بعضی دگر از علماءِ ما گفتند مراد بسبع مثانی این
سوره های دراز است وان سورة البقره وآل عمران والنّساءِ والمائده وانعام و اعراف و توبه بیك
جای است ، ومجاهد روایت کرد از عبدالله عبّاس که سبع المثانی هی السّبع الطّوال و این قول عبدالله
عمر است و ابو بشر و جعفربن المغیره ومسلم بن البطین ، وسعید جبیر در یکروایت و مجاهد و
عبیدبن سلمان از ضحّاك ثوبان روایت کرد از رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم که او گفت انّ الله

---

۱ - کذا فی الاصل !

تعالی اعطانی السّبع الطّوال مکان التّوریة واعطانی المابین مکان الانجیل و اعطانی المثانی مکان الزّبور
و فضّلنی بالمفصّل ، گفت خدایتعالی مرا بجای توریة این هفت سورهٔ دراز داد و بجای
انجیل مأبین یعنی سوره ها که کما بیش صد ایه است و بجای زبور مرا شانی داد و انکه
مرا تفضیل داد بسورتهای مفصّل ، عایشه روایت کرد که رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم گفت
هر که او این هفت سورهٔ دراز بگیرد او حبری باشد یعني عالمی باشد ، عبدالله عبّاس گفت این هفت
سوره را برای ان سبع مثانی خواند که فرایض و احکام وحدود در او مثنّی است ، طاووس گفت
و ابومالك و عوفي از عبدالله عبّاس که قران همه مثانی است گفت نه بینی که خدای میگوید اللهُ الّذی
نزّل احسن الحدیث کتاباً متشابها گفتند قران را برای ان مثانی خواند که احکام و قصص دراو
مثنّی است و براین قول مراد بسبع مثانی هفت سبع قران باشد انکه در کلام محذوفی باشد و هو
وهی القران العظیم و بعضی اهل معانی گفتند براین قول و او مفخّم است والتّقدیر و لقد اتیناك
سبعا من المثانی والقران العظیم علی البدل بدل الکلّ من الکلّ و بعضی دگر گفتند عطفه علی نفسه
لاختلاف اللّفظین کما قال وهنداتی من دونها الذّای والبعد ، و کما قال اخر ، الی الملك القرم و
ابن الهمام ، ولیث الکتیبه في المزدحم ، و بعضی دگر گفتند مراد بسبع مثانی هفت معنی است که
قران بران مشتمل است از امر و نهی و بشارت و انذار ومثل وقصص و تذکیر النّعم قوله ، لاتمدّنّ
عینیك حقتعالی برسبیل دلخوشی و تسلّی رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم گفت یا محمّد خطاب
با او ومراد او و امّت گفت چشم کوتاه دار چشم مکش وانچه ما این کافران را بان تمتّع کرده ایم
ازواجاً منهم ، ای اصنافا من الکفّار ومراد بزوج صنف ونوع است اینجا کقوله تعالی سبحان الّذی
خلق الازواج کلّها ، انس مالك روایت کند که یکروز گلهٔ شتر برسول صلّی الله علیه وآله و سلّم
بگذشت بغایت حسن رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم دست برچشم نهاد و گفت خدایتعالي مرا
چنین فرمود واین آیت بخواند ، ولاتحزن علیهم ، و اندوه مدار برایشان درمعنی اودوقول گفتند
یکی انکه اندوه مدار بر نعمتی که ایشان را دادم وتورا ندادم وقولی دیگرانکه اندوه مدار برایشان
که مال ایشان باچه خواهد بودن ، و اخفض ، ونرم دار بالت یعنی جانب با ایشان نرم دار و برفق
و مدارا با ایشان زندگانی کن با انانکه پیرو تواند از مؤمنان ، وقل انّی انا النّذیر المبین ، بگوی
ای محمّد که منم ان ترساننده بیان کننده ، در خبراست که یکروز عبدالله مسعود بدر حجرهٔ رسول
آمد و در بزد رسول فرمود من علی الباب گفت انا یا رسول الله رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم
بخشم آمد و گفت انا و انا و هل لمخلوق یقول انا چون در بگشادند و عبدالله مسعود در آمد واثر
خشم بر روی رسول بدید گفت یا رسول الله چه گناه کرده ام گفت یا ابن مسعود ندانی که هیچ
مخلوقی را نرسد که گوید انا گفت یا رسول الله توبه کردم که نیز نگویم حقتعالی چون او این ادب
نگاهداشت گفت این همه جهانرا حرام است جز تو را بگو بر اطلاق که انّی انا النّذیر المبین .
کما انزلنا علی المقتسمین . گفت من شما را از عذابی می ترسانم که فرود آید بشما چنانکه بمقتسمان
جهودان و ترسایان اند که قران مجزّا و مبّعض و مقسّم کردند به بعضی ایمان آوردند و ببعضی کافر
شدند و گفتند نؤمن ببعض و نکفر ببعض . عکرمه گفت مقتسمان کافران قریش بودند بر طریق

استهزاء قرآن بر خود ببخشیدند سوره سوره یکی میگفت این سوره مراست و دیگری میگفت این سوره مراست . مجاهد گفت جهودان و ترسایان اند که کتاب خود مقسّم و مبدّد کردند . مقاتل گفت شانزده مرد بودند که ولید مغیره ایّام موسم ایشان را بفرستاد تا راه های مکّه ببخشیدند تا چون حاج روی بمکّه نهادند میگفتند نگر دعوت این مرد که بر خاسته است قبول نکنید که او ساحراست یکی میگفت شاعر است یکی میگفت کاهن است و یکی میگفت عراف است . ولید المغیره بر در مسجد الحرام نشسته بود چون او را پرسیدندی از رسول گفتی او چنان است که ایشان گفتند . مقاتل حیّان گفت قومی بودند که قران بخش نمودند بعضی گفتند سحر است و بعضی گفتند سمر است وبعضی گفتند فسانه اوّلینان است و بعضی گفتند بافتهٔ او است . ابن زید گفت انان بودند که سوگند خوردند که صالح را شبیخون کنند واین آیات بر خواند . وکان فی المدینة تسعة رهط یفسدون فی الارض و لا یصلحون قالوا تقاسموا بالله لنبیّتنّه . واصل کلمهٔ اقتسام افتعال باشد اما من القسم او من القسم یا از بخشش یا از سوگند . الّذین جعلوا القران عضین . الّذین در موضع جرّاست بدل مقتسمین انانکه قران را معضّی بکردند یعني عضو عضو و جزو و بعضی گفتند اصل او من عضیت الشّیٔ تعضیته اذ جعلته اعضاء واجزاء قال روبه . ولیس دین الله المعضی ای مفرّق وقال اخر . وعضی بنوعرف واّماعدوّهم . فارضی واما العیرفیهم فعبّرا . قوله بنی عوف ارادشتاتهم و فرقهم فی البلاد وقیل اراد عضههم بلسانهم و قطعهم ثم ابدل الیاء من الهاء . بعضی دگر گفتند جمع عضه یقال عضه و عضون ککروه و کرین وقله وقلین غره و غرین و اصله عضهه لام فعل او بیفکندند چنانکه از شفه بیفکندند و اصله شفهه بدلالة قولهم فی الجمع شفاء و حذفوا من الشّاة و اصلها شاة و وجمعها شیاه ومعنی عضه دروغ وبهتان باشد ومنه الحدیث لا یعضه بعضکم بعضا و العضیهه الکذب یعنی قران را نسبت با دروغ کردند و معنی قول اول آنستکه قرآن را مفرق بکردند علی احد معنیین اما ایمان ببعضی و کفر ببعضی و اما در تسمیهٔ او سحر و کهانت و اساطیر اولین خواندند قران را . فوربّك . فا تعقیب راست و واو قسم را گفت بخدای تو که ما بپرسیم ایشان را بقیامت از آنچه در دنیا کرده باشند انس روایت کرد که رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم گفت در این آیه ایشان را بپرسند از کلمهٔ لا اله الاّ الله عبدالله مسعود گفت هیچکس نباشد الاّ خدایتعالی اورا بپرسد فیما بینه و بینه گوید یا ابن آدم ماذا غرّك منّی چه مغرور کرده است تورا از من یا ابن آدم ماذاعملت فیما عملت و ما اجبت المرسلین چه کردی وچرا کردی وپیغمبران را چه جواب دادی . درخبراست از امام الهمام جعفر بن محمّد الصّادقین علیه الصّلوة و السّلام که گفت هیچکس نباشد و الاّ در قیامت اورا از چند چیز بپرسند عن عمره فیما افناه و عن شبابه فیما ابلاه وعن ماله من این تکسبه و این وضعه وعن ولا تینا اهل البیت گفت او را از این پنج چیز بپرسند ازعمرش که درچه فانی کردی و از جوانیش که درچه بسر بردی و ازمالش که از کجا جمع کردی و کجا نهادی و از ولایت ما اهل بیت سؤال کردند که مناقضهٔ از میان این آیة و قوله تعالی فیومئذ لایسئل عن ذنبه انس ولا جان بچه زایل کنید گوئیم از این چند جواب است یکی آنکه عبدالله عبّاس گفت نپرسند ایشانرا که چه کردید برای آنکه او عالمتر است از ایشان باحوال ایشان وانّما ایشان را پرسد که چرا کردید

قطرب بر این وجه اعتماد کرده گفت سؤال بر دووجه باشد سؤال استعلام و استفهام باشد وسؤال توبیخ و تقریع که چرا کردید و بچه ایمنی و دلیری کردید جواب دگر آنستکه عکرمه گفت از مولایم پرسیدم عبدالله عباس این سؤال گفت روز قیامت روزی است دراز و درو مواقف باشد و مکلّفان را در یك موقف نپرسند ودردگر موقف بپرسند گفت نظیر این آیت ها قوله تعالي . هذا یوم لاینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون . وقوله ثم انّکم یوم القیمه عند ربکم تختصمون . جوابی دگر این گفتند نپرسند ایشان را ازآنچه درحال طفولیت و نقصان عقل کرده باشند . فاصدع بما تؤمر . قیام کن بآنچه تورا فرموده اند عبدالله عبّاس گفت اظهار کن آنچه تورا فرموده‌اند ضحّاك گفت اعلم اعلام کن اخفش گفت افرق مورّخ گفت افصل فصل کن سیبویه گفت اقض حکم کن و اصل کلمه من الصّدع و هوالفصل و الفرق قال ابو ذویب . وکانّهنّ ربابة و کانّه یسر . تفیض علی القداح ویصدع . و ما مصدریه است والتّقدیر اصدع بالامر و تحقیق معنی آنستکه قیام کن به آنچه تورا فرموده اند که ان کار که مأمور به است بشکافی و ببنیان روشن کني . عبیدة بن عبیده گفت رسول صلی الله علیه و آله وسلّم کار نبوّت پوشیده میداشت تا این آیه فرود آمد برخاست و اظهار دعوت کرد مجاهد گفت مراد آنستکه در نماز بقرائت آواز بر دار . و اعرض عن المشرکین و از مشرکان اعراض کن و بر گرد انکه این ایات را به آیت قتال منسوخ کرد و ممکن است حمل کردن آیت را بر وجهی که نباید گفت که منسوخ است و ان چنان بود که گویند مراد باعراض نه انست که ایشان را با خود رها کن تا هرچه خواهند کنند بل مراد آنست که از دوستی وخویشی و طمع بایمان ایشان و استمالت ایشان بر این وجه اعراض کن و آیت مخصوص بود بمشرکان که معلوم از حال ان بود که ایمان نیارند بقرینه قول . انّا کفیناك المستهزئین . ما کفایت کردیم ترا کار این مستهزئان ونظم معنی آیت آنستکه قیام کن باظهار دعوت چنانکه تورا فرمودیم تو از کس مترس که ما کفایت کنیم تورا شرّ واذیت دشمنان چنانکه کفایت کردیم توراشرّ مستهزئان و ایشان پنجکس بودند از رؤسای قریش ولید مغیره مخزومی وعاص وایل سهمی والاسود بن المطّلب وان ان بود که رسول صلی الله علیه وآله وسلّم براو دعا کرد گفت اللهم اعم بصره بار خدایا چشمش کور کن واورا بمرك فرزند بنشان واسود بن عبدیغوث والحارث بن غیث بن الطّلاله راوی خبر گوید که اینان هرپنج گرد خانه کعبه طواف میکردند جبرئیل آمد و رسول را گفت کیف تجد هذا چگونه می یابی این را و اشاره کرد بولید مغیره گفت بد بنده است گفت خدای کفایت کرد تورا شرّ او و ازآنجا بیامد بردی یمانی پوشیده و جامه در پای میکشید بمردی تیر تراش بگذشت از خزاعه پارهٔ از آن چوبها که از تیر افتاده بود در دامن او آویخت او را کبر رها نکرد که بخسبد و ازان دامن بگیرد هم چنان میرفت پیرایهٔ تیر بساق او بسود و بخراشید و ریش شد و سرایت کرد ازآن بیمار شد و بمرد ، عاص وایل بگذشت جبرئیل گفت یا محمّد چگونه می یابی این را گفت بد بنده است خدایرا این جبرئیل اشاره کرد بزیر پای او گفت کفیت هذا کفایت کردند تورا شرّ او و او برنشست با دو پسر خود وبتماشا رفت چون بمقصد رسیدند فرود آمد وپای بر زمین نهاد خاری در پای او شد او بانگ بر گرفت که مرا کژدم بگزید بجستند چیزی نبود پایش از ان بیاماسید تاچند گردن

شتری‌شد وبمرد ، اسودبن المطّلب بگذشت جبرئیل گفت یا رسول‌الله چگونه می یابی این را گفت
بد بنده ایست ای جبرئیل گفت تو را کفایت کردند و اشارت کرد بچشم او خدایتعالی
او را کور کرد ، عبدالله عبّاس گفت جبرئیل برگی سبز بر چشم او زد او کور شد و چشمش
بدرد آمد چنانکه سر بدیوار میزد تا بمرد ، کلبی گفت جبرئیل بیامد واو در زیر درختی نشسته
بود او جبرئیل را دید که آهنگ او کرد غلامی بااو بود باو استغاثه کرد بغلام گفت مرا از این
نگاه دار و سر بران درخت میزد و روی بر خار و خاشاك میزد و فریاد میخاست غلام میگفت
ما کس را نمی بینیم که باتو چیزی میکند مگر تو چندان سر بر اندرخت زد تا بمرد و میگفت
قتلنی ربّ محمّد خدای محمّد مرا بکشت ، واسود بن عبد یغوث بگذشت جبرئیل گفت چگونه
مردی است این گفت بد بنده ایست خدایرا با آنکه خال من است گفت شرّش کفایت شد از تو
و اشارت کرد بشکم او او مستسقی شد وآب واماس بر او پیدا آمد و از آن بمرد کلبی گفت از
سرای بدر آمد باد سمومش بزد سیاه شد چون حبشی گشت بخانه آمد اورا نشناختند از سرایش
بیرون کردند و او در کویها وبازار ها میگشت و میگفت قتلني ربّ محمّد خدای محمّد مرا بکشت
تا انگه که بمرد ، حارث بن قیس بگذشت جبرئیل گفت چگونه می یابی این‌را گفت بد بنده‌ایست
این جبرئیل اشارت بسر او کرد و گفت کفایت کردند تو را چندان خون و ریم از بینی اوآمد
که بمرد عبدالله عباس گفت او ماهی شور بخورد تشنگی بر او غالب شد چندان آب بخورد که
شکمش بترقید و بمرد ، فذلك قوله انّا کفیناك المستهزئین الذّین یجعلون مع الله الها اخر محلّ او
نصب است بربدل مستهزئان از انکه با خدای تعالی خدای دیگر گیرند درعبادت ، فسوف یعلمون
بدانند ایشان آنچه کرده باشند و مورد آیت مورد تهدید و وعید است انکه بر سبیل تسلّی رسول
صلّی‌الله علیه و آله و سلّم گفت ، ولقد نعلم ، مامیدانیم و برما پوشیده نیست که تورا دل تنگ
میشود بآنچه این کافران میگویند از تکذیب تو و استهزاء بر تو تو پناه بامن ده که خدای توام
وتسبیح بحمد و شکر من و ازجملهٔ سجده کنندگان باش و در خبر آمده است که چون رسول‌را
کاری پیش آمدی پناه با نماز دادی و بنماز مشغول شدی ، و اعبد ربّك ، و خدایرا پرست
تا آنگه که یقین بتو آید یعنی مرگ و تقدیر او آنکه یقین باو تعلق دارد ، امّ‌العلا روایت کرد از
زنی از جملهٔ انصاریان که عثمان بن مطعون را وفات آمد ما اورا تجهیز کردیم و رسول صلّی‌الله
علیه و آله وسلّم درآمد من میگفتم رحمت بر توباد ای عثمان مطعون گواهی دهم که خدای تو را
اکرام کرد گفت تو چه دانی که خدای با او چه خواهد کردن ما گفتیم چگونه باید گفتن
یا رسول‌الله گفت امّا هذا فقد جائه الیقین امّا این را یقین باو آمد یعني مرگ والله انّی لا
رجواه الخیر بخدا که من برای او خیر امید میدارم انگه گفت من مات علی خیر عمله فارجو له
خیرا و من مات علی شرّ عمله فخافوا علیه ولا تیئسوا هر که بر عمل خیر میرد براو امید خیردارید
وهر که بر عمل بد میرد بترسید براو ونومید مشوید ، وحضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله وسلامه‌علیه
فرمود مارایت یقینا اشبه بالشّك من‌الموت من هیچ یقین ندیدم که بشگ بهتر ماند از مرگ یعنی
یقین است بحقیقت و مردمان با او چنانند که کسی شاكّ باشد یعنی نه عمل آنان میکنند که مرگ

یقین دانند الصّحیح از امیرالمؤمنین علّی ابن ابیطالب صلوات‌الله وسلامه علیه قال ما رایت یقینا لا
شكّ فیه‌اشبه بشكّ لایقین فیه من‌الموت ، در خبر است که چون این آیت آمد رسول صلی‌الله علیه
و آله و سلّم گفت مرا نفرموده اند که مال جمع کنم واز جملهٔ تاجران باشم ولیکن مرا وحی‌چنین
آمده است که تسبیح کن بحمد خدا و از جملهٔ ساجدان باش و مرا پرست تا مرگ بتو آمدن و
بعضی اهل معانی گفتند یعنی تا آنگاه که علم ضروری حاصل آید تورا بنزول مرگ چه عمل تا
انگه نافع باشد و پس از آن عمل را اثری نبود و در معنی فرقی نیست . والله یوفّقنا لما یحسنه
و یرضاه .

بسم الله الرّحمن الرّحیم

بدانکه این سوره مکّی است الی قوله وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به تا باخر سوره و
صد و هیجده آیه است و دو هزار و هشتصد و چهل کلمه است و هفتهزار و هفتصد و هفت حرف
است و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که رسول علیه‌السّلام گفت هر که او سورة النّحل
بخواند خدای تعالي اورا حساب نکند بران نعمت که اورا داده باشد در دنیا و او را مزد آنان دهد
که وقت مرگ وصیّتی نیکو کنند .

سورة النّحل مائة و ثمان و عشرون آیة و هی مکّیة

بسم الله الرّحمن الرّحیم
بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

اَتٰی اَمْرُالله فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالٰی عَمّٰا یُشْرِکُونَ * یُنَزِّلُ الْمَلٰئِکَةَ
آمد فرمان‌خدا پس شتاب‌مکنید منزّه‌است‌او و برتر ازآنچه‌شریك سازند میفرستد فرشتگانرا
بِالرُّوحِ مِنْ اَمْرِهِ عَلٰی مَنْ یَشٰآءُ مِنْ عِبٰادِهِ اَنْ اَنْذِرُوا اَنَّهُ لٰا اِلٰهَ اِلّٰا اَنَا فَاتَّقُونِ *
باروح از امرش بر هرکه میخواهد از بندگانش که بیم‌کنید که نیست‌خدائی‌مگر من پس‌بپرهیزید
خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ تَعٰالٰی عَمّٰا یُشْرِکُونَ * خَلَقَ الْاِنْسٰانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَاِذٰا
آفرید آسمانها و زمین‌را بحق بالاتراست‌ازآنچه‌انبازسازند آفرید آدمی‌را از نطفه پس‌آنگاه
هُوَ خَصِیمٌ مُبِینٌ * وَالْاَنْعٰامَ خَلَقَهٰا لَکُمْ فِیهٰا دِفْءٌ وَ مَنٰافِعُ وَ مِنْهٰا تَأْکُلُونَ *
او خصمی‌است آشکارا و چهارپایانرا آفریدآنرا برای‌شمادرآن‌پوششي و بهره‌ها و از آن میخورید
وَ لَکُمْ فِیهٰا جَمٰالٌ حِینَ تُرِیحُونَ وَ حِینَ تَسْرَحُونَ * وَ تَحْمِلُ اَثْقٰالَکُمْ اِلٰی
ومر شمارادرآن تجمّلی‌است هنگامیکه که‌می‌آورید و وقتی که‌بچرارها‌کنید و میکشند بارهای‌شما را بسوی
بَلَدٍ لَمْ تَکُونُوا بٰالِغِیهِ اِلّٰا بِشِقِّ الْاَنْفُسِ اِنَّ رَبَّکُمْ لَرَؤُفٌ رَحِیمٌ * وَ الْخَیْلَ
بلدی که نباشید رسندهٔ‌آنرا مگر بتعب نفسها بتحقیق‌پروردگارشمامهربان‌رحم‌کننده‌است و اسبها
وَالْبِغٰالَ وَالْحَمِیرَ لِتَرْکَبُوهٰا وَزِینَةً وَ یَخْلُقُ مٰالٰا تَعْلَمُونَ * وَ عَلَي الله قَصْدُالسَّبِیلِ *
واسترها وخرهارا تاسوارشویدآنرا و آرایشی‌ومیآفریند آنچه را نمیدانید و بر خداست راه میانه
وَ مِنْهٰا جٰائِرٌ وَلَوْ شٰآءَ لَهَدٰیکُمْ اَجْمَعِینَ * هُوَالَّذِی اَنْزَلَ مِنَ السَّمٰآءِ مٰآءً لَکُمْ
واز آنها منحرف‌است‌واگربخواهد هرآینه‌هدایت‌میکندشمارا‌همه‌را اوست‌آنکه فرستاد از آسمان آبی‌رابرای شما

مِنْهُ شَرابٌ وَ مِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ * يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ
بعضی از آن آشامیدنی واز آن درختی است در آن میچرانید میرویاند برای شما بان کشت را وزیتون راو خرماستان را
وَالْاَعْنابَ وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ * وَ سَخَّرَ لَكُمُ
وانگور را واز همهٔ میوه‌ها بتحقیق در این هر آینه آیتست بر گروهی که تفکر کنند ورام کرد برای شما‌ها
اللَّيْلَ وَالنَّهارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسَخَّراتٌ بِاَمْرِهِ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآياتٍ
شب را و روزرا و آفتابرا و ماه‌را وستارگان رام شدگانند بفرمانش بتحقیق در این هر آینه آیتهاست
لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ * وَ ما ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْاَرْضِ مُخْتَلِفاً اَلْوانُهُ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ
برای گروهیکه میفهمند وآنچه آفرید برای شما در زمین که غیر هم بود رنگهایش بتحقیق در این هر آینه آیتست برای گروهیکه
يَذَّكَّرُونَ * وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَاْكُلُوا مِنْهُ لَحْماً طَرِيّاً وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ
پند میگیرند واوست آنکه رام کرد دریارا تابخورید شما ازاو گوشت تازه وبیرون آورید از آن
حِلْيَةً تَلْبَسُونَها وَ تَرَي الْفُلْكَ مَواخِرَ فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ *
زیوری را که میپوشید آنرا و بینی کشتی را شکافنده در آن و تابجوئید از بخشش او وشاید شماها شکر گذارید
وَ اَلْقي فِي الْاَرْضِ رَواسِيَ اَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ اَنْهاراً وَ سُبُلاً لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ *
و افکند در زمین کوه ها را که میل کند بشما ونهرها و راهها را شاید شما راه یابید
وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ * اَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ اَفَلَا تَذَكَّرُونَ *
و علامتها را وبستاره آنها هدایت یابید آیا پس آنکه میافریند مانند کسی است که نمیافریند آیا پند نمیگیرند
وَ اِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوها اِنَّ اللّٰهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ * وَاللّٰهُ يَعْلَمُ ما تُسِرُّونَ
واگر شمار کنید نعمت خدارا نه شمار توانید آنرا بتحقیق خدا آمرزندهٔ مهربان است خدا میداند آنچه را پنهان کنید
وَ ما تُعْلِنُونَ * وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَهُمْ يُخْلَقُونَ *
وآنچه آشکار کنید و آنانکه میخوانند از غیر خدارا نمی آفرینند چیزیرا وآنها آفریده
اَمْواتٌ غَيْرُ اَحْياءٍ وَ ما يَشْعُرُونَ * اَيّانَ يُبْعَثُونَ اِلٰهُكُمْ اِلٰهٌ واحِدٌ فَالَّذِينَ
مردگانند غیر زندگان و نفهمند که کی برانگیخته شوند خداوند شما خدای یگانه است پس آنانکه
لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ * لَا جَرَمَ اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ
نمیگروند بروز رستخیز دلهاشان ناشایسته است و آنها تکبّر کنندگانند حق است که خدا میداند
ما يُسِرُّونَ وَ ما يُعْلِنُونَ اِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ .
آنچه را میپوشند وآنچه را آشکار کنند بتحقیق او نه دوست دارد تکبّر کنندگان را.

قوله تعالی اتی امراللّه . قتاده گفت سوره مکّی است الی قوله والّذین هاجروا فی اللّه من بعد ما ظلموا و برقول دیگران از اوّل سوره بمکّه فرود آمد الی قوله کن فیکون و باقی بمدینه فرود آمد . مجاهد گفت اوّلش مکّی است و آخرش مدنی شعبی گفت همه مکّی است الی قوله و ان عاقبتم . حقتعالی گفت اتی امراللّه آمد فرمان خدای در این فرمان خلاف کردند عبداللّه عباس گفت مراد قیامت است و گفت سبب نزول این ایت آن بود که چون خدایتعالی آیه فرستاد اقتربت السّاعة و انشقّ القمر کافران یکدگر را گفتند محمّد میگوید قیامت نزدیك رسید اینکه میگوید دست بداری تا بنگریم که چه خواهد بود چون روزی چند بر آمد اثری نبود باسر کار خود

شدند و گفتند ما چیزی نمی بینیم از این حدیث خدایتعالی آیه فرستاد که اقترب للنّاس حسابهم و هم فی غفلة معرضون . بترسیدند روزی چند مترّصد میبودند چون چیزی نبود گفتند ای محمّد ما اثری نمی بینیم آنرا که میگفتی خدایتعالی آیه فرستاد اتی امراللّه فلا تستعجلوه فرمان خدای آمد و معنی آنکه آید و خواهد آمد و اگر چه لفظ ماضی است مراد استقبال است ولیکن برای آنکه خواهد بود و زود خواهد بود حقتعالی گفت فکان قدا حصل پندار که حاصل آمد چنانکه احوال قیامت بیشتر بر لفظ ماضی گفت من قوله . و نادی اصحاب الجنة اصحاب النار . و نادی اصحاب الاعراف وغیر ذلك من الآیات . راوی خبر گوید چون آیه آمد رسول علیه السّلام از جای بجست مذعور و ترسیده و مردم سرسوی اسمان کردند و گمان چنان بردند که همان ساعت قیامت خواهد بودن تا جبرئیل گفت . فلا تستعجلوه . تعجیل مکنید آنرا مردم ساکن شدند رسول علیه السّلام گفت بعثت انا و السّاعة کهاتین و اشار با صبعیه مراو قیامت را بیکجا فرستادند چنانکه این دو انگشت بیکجایند . عبداللّه عباس گفت از اشراط و اعلام قیامت یکی بعث رسول است تا در خبر است که چون جبرئیل از آسمان بزمین میآمد بوحی برسول ما فرشتگان اسمانها گفتند اللّه اکبر قد قامت الساعة قیامت برخاست یعنی نزدیك شد بعضی دگر از مفسّران گفتند مراد بفرمان خدای عذاب تیغ است و این جواب نصر بن الحارث بود که چون گفت اللّهم ان کان هذا هو الحقّ من عندك الایه چون استعجال عذاب کرد خدای این آیت فرستاد اتی امراللّه فلا تستعجلوه فرمان خدای یعنی عذاب خدای آمد تعجیل مکنید نصر بن حارث را روز بدر بصبر بکشتند ضحّاك گفت امراللّه احکام و حدود و فرائض است و قوله فلا تستعجلوه چنان است که گفت فلا تعجل بالقران من قبل ان یقضی الیك وحیه این قول ضعیف است برای آنکه در هیچ خبر نیامد که صحابه استعجال کردند باحکام شرع پیش از آنکه فرود آمد اما مستعجلان عذاب از مشرکان بسیار بودند . سبحانه و تعالی عمّا یشرکون . منزّه است او و متعالی از آنکه باو شرك آرند و تسبیح در لغت بر چهار قسمت آمد یکی بمعنی تنزیه و تبعید مثل قوله سبحان الذی اسری بعبده و بیشتر لفظ سبحان براین معنی است وعلی هذا قول الشّاعر . اقول لما جائنی فخره . سبحان من علقمة الفاخر . و دوم بمعنی استثناء فی قوله لولا تسبّحون ای هلاّ تستثنون وسیّم بمعنی نماز فی قوله فلولا انّه کان من المسبّحین ای من المصلّین . وقوله سبّح اسم ربّك و قوله فسبّح بحمد ربّك . چهارم بمعنی نور چنانکه درحدیث آمد لولا سبحان وجهه ای نور وجهه . حمزه و کسائی خواندند تشرکون بتاء خطاب حملا علی قوله فلا تستعجلوه و باقی قرّآء بیاء . ینزّل الملئکة بالرّوح من امره . عامّه قرّاء خواندند ینزّل بضمّ یا وکسر زا من التّنزیل و اضافه الفعل الی اللّه تعالی و بیشتر مکّیان و بصریان بتخفیف زا خواندند من الانزال وروح و کسائی وسهل خواندند ینزّل الملئکة بضمّ یا وفتح زاء فعل مجهول ورفع الملئکة باسناد الفعل المجهول الیها . فرو فرستند فرشتگان را بالرّوح ای بالوحی و برای آن وحی را روح خواند که دلها باو زنده شود چنانکه تن بروح زنده شود . عطا گفت بنبوّت نظیره یلقی الرّوح من امره علی من یشاء من عباده . قتاده گفت مراد بروح رحمت است . ابو عبیده گفت بالرّوح ای مع الرّوح یعنی جبرئیل و با

بمعني مع است من امره ازفرمان او ومن بمعني ابتداي غايت است يعني نزول ايشان از فرمان خداى باشد. على من يشآءمن عباده. برانكه خواهد ازبندگانش ومن بمعنى تبيين است. ان انذروا كه بترسانيد. انّه لا آله الاّ آنا. خلقانرا اعلام كنند كه جز من خدائى نيست و محل آن مع الفعل نصب است بنزع الخافض و التّقدير ينزل المـلئكة بان انذروا انه لا اله الاّ هو محلّه النّصب بوقوع الانذار عليه انّ با اسم و خبر در محلّ نصب است بآنكه مفعول انداراست. فا تّقون. از من بترسيد و از معاصى من اجتناب كنيد. خلق السّموات و الارض. كه اوآفريد آسمان و زمين را بحقّ. تعالى عمّا يشركون. او متعالى است از آنكه با او شريك گويند حمزه وكسائى نيز اينجا تشركون خواندند بتا. خلق الانسان من نطفة، آدمى را بيافريد از آبى كه از ميان پشت و سينه بيرون آيد كه خداى ازاو بعادت فرزند افريند ونيز آب اندك را بتازى نطفه خوانند واشتقاق اومن نطف اذا قطر باشد. فاذاهوخصيم مبين. اين اذارا اذا مفاجات خوانند كقولهم فتحت الباب فاذاً زيد بالباب يعنى بس نبود ميان آنكه ما آدمى را از آبى اندك مهين حقيربيافريديم كه نگاه كرديد خصمى جدل ازميان برون آمد و خصيم فعيل است بمعنى مفاعل كالاكيل والجليس و النّديم و الصّديق و قوله مبين اى ظاهر من ابان اذا تبيّن گفتند آية در ابى بن خلف الجميحى آمد كه استخوان پوسيده بر گرفت و پيش رسول آورد و آنرا بدست بماليد تاخرد شد وبرباد داد آنگه گفت تو ميگوئى كه اين زنده خواهد شد خدايتعالى آيت فرستاد اولم ير الانسان انّا خلقناه من نطفة فاذا هو خصيم مبين در سوره يس تا بآخر سوره و اين آيه نيز در اين قصّه آمد و الانعام خلقها. و انعام و چهار پاى بيافريد براى شما از شتر وگاو و گوسفند. لكم فيها دفءٌ شمارا درآن گرمى هست يعنى در اصواف و اوبار و اشعار آن چيزها كه ازو بافتند پوشش را و لحاف را و جامه ها كه شما را به زمستان گرم دارد. ومنافع اى و لكم فيها منافع و شما را در آن چهار پاى نيز منافع است. و منهـا تأكلون و از گوشت آن مى خوريد ولكم فيها جمال. وشما را در آن جمالى هست. حين تريحون. آنگه كه نماز شام باخانه آرى وحين تسرحون. وبامداد چون بچره برى يعنى شمارا برديگران بان فخراست كه شما را گلّهٔ شتر ياگاو يا گوسفند بچره رود بامداد وشبانگاه باپيش شما آيد يقال اراح الماشية تريحها اذا رجع بها رواحا الى مراحها فراحت هى و سرحها يسرحها اذا اذهب بها والسّرح اذها بها الى المرعى والسّروح ذهابها، سرح هم لازم است وهم متعدّى بمصدر توان فرق كرد كالرّجع والرّجوع والنّشر والنّشور قال الشّاعر، اذا المرء لم يسرح سواما ولم يرح، سواما فلم تعطف عليه اقارب، وتحمل اثقالكم الى بلد، واين چهارپايان رخت و بنه وبار گران شما بشهرها برند كه اگر ايشان نبردندى و شما را بايستي بردن نرسيدى بآنجا الاّ بجهد و رنج تن والشّقّ المشقّة، عكرمه گفت مراد بشهر مكّه است كه بر پشت چهارپاى نهاده است انجا زرع و نبات و ميوه نباشد و شقّ الشّئ نصفه ونيز آيت را بر اين معنى تفسير دادند يعنى بآن شهر نرسيد والاّ نيمهٔ قوّت شما برود وشقّ بفتح الشّين مصدر شققت الشّئ شقّاً وقيل الشّق والشق لغتان كالرّطل والرّطل والجصّ والجصّ و منه قول الشاعر بالفتح والكسر، وذى ابل يسعى ويحسبها له، اخى نصب من شقّها ودؤب، انّ ربكم لرؤف رحيم.

كه خدايتعالي بر شما مهربان و بخشاينده است كه اين همه حيوانات براى شما بيافريد تا اين رنجها بردارد از شما و شما را اين منافع باشد در او بحكم حق، والخيل والبغال، و اين نامى است جنس را نر و ماده و ساير انواع در او داخل باشند و اورا از لفظ او واحد نيست و چون لفظ واحداست جمعش كنند بر خيول ومثله الابل و الحمير والنّساء والبقر والرّهط والبغال استران جمع بغل باشد و حمير اسم جنس است و هم چنين خر را، لتركبوها، تا بر نشينيد، و زينة، نصب او بر مفعول له است و نيز تا شما را زينتى باشد، بعضى فقهاء باين آيت تمسّك كردند در تحريم گوشت اسب و استر و خر و اين مذهب حكم است ومالك و ابوحنيفه و اصحابش گفتند خداى تعالى گفت اين حيوانات ركوب و نشستن راست وآنكه در آيهٔ اوّل گفت خوردن راست و اين درست نيست براى آنكه اين دليل الخطاب باشد و اين درست نبود بنزديك محقّقان و امّا شافعى و اصحابش گفتند گوشت اسب حلال است و روا باشد خوردن و بنزديك ما گوشت اسب مكروه است وگوشت خر مكروه تر وگوشت استر ازهمه مكروه تر چه دليلى نيافتيم برتحريم اين گوشتها و اخبار متفاوت يافتيم بهرى متضمّن تحليل است و بهرى متضمّن تحريم عمل كرديم على الكراهه مراعاة الاخبار و جمعاً بينهما امّا بنزديك فقهاء خلافي نيست در تحريم گوشت استر و خر اهلي، ويخلق مالا تعلمون، خدايتعالى چيز ها را آفريند كه شما ندانيد بعضى مفسّران گفتند مراد آنست كه در بهشت چيز هائى بيافريند كه شما ندانيد و فهم و وهم شما بآن نرسد ممّا لاعين رات ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر، قتاده گفت مراد آنست كه در ميوه كرم آفريند و در جامه لبنك(۱) از آنجا كه شما ندانيد ضحّاك گفت از عبدالله عبّاس مراد آنستكه بر راست عرش جوئى هست ازنور چندانكه هفت آسمان وهفت زمين وهفت دريا جبرئيل هروقت سحر در او شود و غسل كند نورش بر نور بيفزايد و جمالش برجمال وعظمتش برعظمت آنگه خود را بيفشاند خـدايتعالي بهر قطرهٔ كه از او بچكد هزار فرشته بيافريند كه از ايشان هفتاد هزار در بيت المعمور شوند و در خانهٔ كعبه كه تا روز قيامت نوبت بايشان نرسد، وعلى الله قصد السّبيل، بر خداست بيان راه حق كردن و قصد راه راست باشد شبهاً بالقصد الّذى هو واسطة الامور بين الاسراف والتّقصير هم چنين راه راست كه ميانهٔ دوبى راه باشد آنرا قصد خوانند همانا اصل او از قصد بود كه فعل است براى آنكه قصدسالكان بآن باشد پس قصد بمعني مقصود باشد كالرّضى بمعنى المرضىّ و گفتند معنى آنست و على الله القصد بكم الى الطّريق المستقيم برخداست كه شمارا بره حق وساند و ره راست بمعنى لطف و بيان و آنچه مقدّمات تكليف باشد از اقرار وتمكين و ازاحت علّة و نصب ادّله، ومنها جائر، واز راه ها بعضى هست كه جائراست و از ره حق برگرديده ومن تبعيض راست وقوله جائرمن باب ليل نائم ونهار صائم باشد براى انكه راه عدول نكند ازاستقامت رونده عدول كند وروا بود كه راه چون كژ باشد آنرا جائر خوانند لانّه يجور و يميل بصاحبه عن سنن الصّواب فهو اذاً جائر بسالكه براين وجه بر ظاهر خود باشد و از ظاهر عدول نبايد كرد و سبيل مؤنّث است در لغت اهل حجاز و گفته اند لفظش واحد است و معنى جمع براى آن مؤنث باشد و مراد بقصد السّبيل دين مسلمانى است ومراد بجائر جهودى و ترسائى و هرچه جز

(۱) لبنگ بر وزن پلنك كرمى باشد كه آنرا ديرك خوانند و بعربى ارزه خوانند

ره حق باشد از ملل کفر، جابر عبدالله گفت مراد بقصدالسّبیل بیان شرائع است، عبدالله مبارك گفت مراد سنّت است و بجائر مراد اهوآ و بدع بیانه قوله وانّ هذا صراطی مستقیما فاتّبعوه، و در مصحف عبدالله هست و منکم جائر و این قوّت آن قول باشد که کلمه من باب نهاره صائم باشد ولو شآءَ لهدیکم اجمعین، واگر خدای خواهد همه را هدایت دهد این مشیّت جبر و قهر است چنانکه بیان کردیم فی قوله، ولوشآء ربّك لامن من فی الارض کلّهم جمیعا افانت تکره النّاس حتّی یکونوا مؤمنین، تو اکراه خواهی کرد یا محمّد یعنی اکراه نه کار تو است اکراه خدای تواند ولیکن نکند از انجا که حکمت راه ندهد و گفته است لا اکراه فی الدین و هرآیه که مانند آنست تفسیر او این باشد که گفتیم من قوله، ولو شآء ربّك لجعل النّاس امّة واحدة، وقوله ولوشئنا لاتینا کلّ نفس هدٰیها، برای آنکه ارادت اختیاری خود هست و کرده است موقوف نباشد بر شرطی، قوله هوالّذی انزل من السمآء مآءً او آن خداست که فرود آورد برای شما ازاسمان آبی یعنی آب باران، لکم منه شراب، شما را از آن خورش است و از آن درختان شمارا پرورش است بهری شرب شماست وبهری شرب درختان شماست تا آنرا آب باران می پرورد وبهری از آن میوه دار باشد و بهری از آن برای هیزم ودر برگ اوچهار پای شمارا علف است. و قوله فیه تسیمون. ای ترعون انعامکم و یقال سامت السّائمة اذا رعت و اسمیتها اذا رعیتها ورعی هم لازم است و هم متعدّی و سوم جز لازم نباشد و قال الاعشی. و مشی القوم بالعماد الي الرّوحی. راعیا المسیم ابن المساق و اصل اوابعاد السّائمة فی المرعی و منه السّوم فی البیع لارتفاع فی الثّمن والزّیادة فیه و منه قوله علیه السلام. لایخلنّ احدکم فی سوم اخیه. ای لایزید علیه فی الثّمن اذا اراد شراه و منه قولهم سامه الخسف اذا کلفه لانّه العلوّ والشّطط. ینبت لکم. میرویاند علی الحال یا برویاند دراستقبال برای شما عامّهٔ قرّآء خواندند ینبت بالیاء والمعنی ینبت الله و عاصم بروایت مفضّل وحماد ویحیي بنون خواندند علی اخبار الله عن نفسه. به. بآن یعني بدان آب باران. الزّرع. انواع کشت وزیتون ودرختان خرما و انگور و از همهٔ میوه‌ها. انّ فی ذلك. در این آیاتی و علاماتی و دلالاتی هست آنان را که نظر و تفکر کنند. و سخّر لکم اللّیل والنّهار. و مسخّر بکرد برای شما شب وروز وافتاب وماه وستارگان تا برای منافع شما میگردد بعلم او بمصالح شما وقوله مسخّرات نصب برحال است از مفعول وحفص خواند عن عاصم. والنّجوم مسخّراتٌ بامره. برابتداء و خبر و باقی قرّآء بنصب هردو خواندند عطفا علي ما فی قوله من اللّیل والنّهار والتّسخیر التّذلیل و منه السخّریه لانّ السّاخر یذلّل المسخور منه. انّ فی ذلك. در این آیاتی و دلالاتی هست عاقلانرا. و ماذرألکم. ما موصوله است و محلّ او نصب است عطفا علی قوله و سخّر لکم اللیل والنهار و نیز مسخّر کرد آنچه آفرید برای شما. والذّرء الخلق یقال ذرأ الله الخلق و برأهم ای خلقهم و اصل کلمه اظهار الشیٔ بالایجاب باشد و منه ملح ذرّا اذا کان ظاهر البیاض مختلفا الوانه نصب او بر حال است از مفعول ورفع الوانه بمختلف است لانّ اسم الفاعل یعمل عمل الفعل بالوان وانواع مختلف که یك با یك نماند الوان شاید تا حمل کنند بر حقیقت و شاید تا حمل کنند بر انواع و شاید که حمل کنند برهر دو وجه بنزدیك ما هرچیزی که لفظ بیکبار عبارت توان کردن

از دو معنی مختلف و از حقیقت و مجاز و این مسئله ایست از اصول فقه که یعبّر باللفظة الواحدة عن المعنیین المختلفین و عن الحقیقة والمجاز کقولهم اذا غاب الشّفق فصلّ العشآء الاخرة اراد الحمرة والبیاض معا. واذا لمست جاریتك فاعد الطّهارة واراد اللّمس والجماع معاً. انّ فی ذلك لایة. در این آیتی و علامتی هست گروهی را که اندیشه کنند و قوله. یذّکّرون اصله یتذکّرون قلبت التّاذالا ثمّ ادغمت فی الذّال و هوالذی سخّر البحر و آن خداست که مسخّر کرد دریارا تا از آنجا که گوشت تازه میخورید مراد ماهی است واز این آیه نتوان دانست که هر ماهی که در دریاست حلال است بل بیشتر انواع ماهی امّا حرام است او مکروه و از ماهی حلال آن باشد که فلوس دارد وآنچه بر او فلس نباشد نشاید خورد وطریّا. بهمزه نشاید برای آنکه اصل او ازطرو و طراوت است. و تستخرجوا. و نیز تا برون آرید از او یعنی از دریا. حلیة. حلي که در پوشی از لؤلؤ و مرجان و انواع خرز که از دریا برآرند یحیي بن اسماعیل گفت مردی نزدیك باقر آمد و اورا گفت بر حليّ زنان زکوة باید داد گفت نی هی کما قال الله تعالی. حلیة تلبسونها و تری الفلك مواخر فیه. و کشتیها بینی در او. مواخر. عبدالله عبّاس گفت جواری یعنی رونده سعید جبیر گفت معترضة پدید آمده قتاده ومقاتل گفتند مقبلة و مدبرة روی فرا کرده بهری و بهری پشت برکرده بیك بار حسن بصری گفت مواقر گرانبار فرّاءِ واخفش شقاقة للماءِ بصدورها بسینه آب می شکافند مجاهد گفت مواخر دافع الرّیاح والرّیاح لایدفعها او بادرا دفع کند و باد اورا دفع نکند ابو عبیده گفت صوایح آواز کننده و مواخر فواعل باشد واحدتها ماخرة من المخر وهوالدّفع والشّق و المخر صوت هبوب الرّیاح اذا اشتدّ ومخر الارض شقّها ویقال امتخرت الرّیح وتمخّرتها اذا نظرتها من این تهبّ ومنه الحدیث اذا اراد احدکم البول فلیتمخّر الرّیح ای لینظر من این مجراها و هبوبها فلتسدّبر ها لئلاّ یرد علیه البول و اصل کلمه دفع و شقّ است چنانکه گفتیم. ولتبتغوا من فضله. و نیز مسخّر کرده است برای شما دریا تا طلب کنید از فضل و نعمت او یعنی طلب روزی کنید در او بطریق تجارت. ولعلّکم تشکرون. و تا همانا شاکر باشید و شکر خدا کنید. و القی فی الارض رواسی. و از جمله نعمتهای او بر شما آنستکه کوهها برزمین افکند تا زمین را چون میخ باشد ورواسی صفت محذوفی است ای جبالا رواسی من رسیت ای ثبتّ واحدتها راسیة. ان تمید بکم. ای لئلاّ تمید بکم تا شما را نلخشاند و ماد یمید ای مال یمیل و مثله قوله یبیّن الله لکم ان تضلّوا برای آنکه بیان برای نفی ضلال باشد وفرّاء گفت در هر دوآیه معنی آنستکه کراهة ان تمید بکم و کراهة ان تضلّوا یعنی این کرد که نخواست که شما گمراه شوید یازمین بگردد بشما واصل المید الحرکة والاضطراب و الاکفاء. وهب منبه گفت خدایتعالی زمین بیافریدمی جنبید چنانکه کشتی باشد بر سر آب و گفتند بار خدایا کس بر آنجا آرام نتواند گرفتن خدایتعالی در شب کوهها بیافرید ومیخ زمین کرد و فرشتگان ندانند تا خدایتعالی کوهها از چه آفرید و روایت کرده اند از امیر المؤمنین علیه السّلام که او گفت چون خدایتعالی زمین بیافرید زمین ارام نمیگرفت گفت بار خدایا برمن جماعتی خواهی آفریدن که تورا آزارند ومعصیت کنند و پلیدیها برمن اندازند خدایتعالی کوهها بر

او افکند تا موتد شد بعضی شما می بینید و بعضی نمی بینید و این اما بر طریق تمثیل باشد و اما
از قول فرشتگان که بر زمین موکلند . و انهارا . ای وجعل لکم انهارا وسبلا . و برای شما راهها
وجویها کرد و نصب او بر فعل مقدّر باشد چنانکه گفتیم من قوله و جعل و معطوف نباشد علی قوله
و القی که معنی ندارد و مثله قول الشّاعر . علّفتها تبناً و ماء باردا . ای وسقیتها ماء باردا و مثله
قول الشّاعر . تسمع فی اجوافهن صردا . و فی الیدین جسأة و بددا . ای و تری فی الیدین برای
آنکه بدرستی دست شکافهای او مسموع نباشد مرئی باشد . لعلّکم تهتدون . تا باشد که شماراه
برید بمقاصدی که شما را باشد . و علامات . ای و جعل لکم علامات و شما را در زمین علامات
و نشانها کرد از کوهها و جز کوهها که شما راهها بآن بشناسید بعضی مفسّران گفتند اینجا
کلام تمام است که و علامات . آنکه ابتدا کرد و گفت . و بالنّجم هم یهتدون . و بستاره
راه برند ایشان محمّد بن کعب و کلبی گفتند این همه یکحدیث است و مراد آن است که
کوهها علامات روز باشد و ستاره علامات شب مجاهد و ابراهیم گفتند مراد بهر دو نجوم است که
بهری علاماتند و بهری هدایت را شایند . سدی گفت مراد ثریا وبنات النّعش وفرقدین وجدی
که مردم باوراه برند و قبله بشناسند . قتاده گفت خدایتعالی بستاره سه کار را آفرید یکی زینت
آسمانرا و دوم رجوم شیاطین و سیّم علاماتی که باو راه برند و هر که جز این گوید برای خودگوید
چیزیکه اورا بآن علمی نباشد . افمن یخلق کمن لایخلق . آنکه ملامت کرد و توبیخ آنانرا که
عبادت اصنام کردند گفت آنکه خالق باشد قادر باشد بر انشاء خلق چنان باشد که نیافرینند و
نتواند آفریدن . افلا تذکّرون . هم اندیشه نکنید تا چگونه تسویه کنید میان قادر و عاجز وعالم
و جاهل و زنده و مرده چون این هر دو جمله را صورت استفهام است و مراد تقریع و توبیخ
نظیره قوله . هذا خلق الله فارونی ما ذا خلق الذین من دونه . و قوله ارونی ماذا خلقوا .
انکه چون بسیاری نعمتهای خودرا تفصیل داد باز نمود که نعمت او نه چندان است بر خلقان
که آنرا حدّ وحصر باشد وشمار باورسد گفت . و ان تعدّوا نعمة الله لا تحصوها . اگر خواهید
تا نعمت خدای بشمارید و آنرا در عدد آرید نتوانید چو آنرا حدّی و حصری نیست و اصله احصاء
افعال من الحصی که سنگریزه است انکه معنی آن باشد که احصی ای جعل معه الحصی برای آنکه آنکس که
چیزی شمارد که بانگشت حساب بر نتواند گرفتن بحصی وسنگریزه نگاه دارد پس شاید که من باب احفرت
زیدا بئرا باشد ای جعل معه حصی و شاید که الف ازالت را باشد که سنگریزهٔ شمرده در دست بهر عدد که
مقصود بود یکی بیندازد من باب عربت معدته و اعربتها اذا ازلت فسادها باشد . والله یعلم
ما یسرّون و ما یعلنون . انکه بر سبیل تهدید و وعید گفت خدای داند آنچه پوشیده دارید
و آنچه آشکارا دارید و اسرار و اعلان مصدر باشد وسرّ و علانیه اسم باشد یعنی بر من پوشیده
نیست افعال و احوال و اقوال شما آنچه در دل دارید و آنچه بر زبان برانید و آنچه درشب پوشش
کنید و آنچه باشکارا کنید و مثله قوله سواء منکم من اسرّ القول و من جهر به الایه . والذّین
یدعون من دون الله . یعقوب خواند و حفص عن عاصم و سهل و یحیی و حلمی یدعون بالیا خبرا
عن الغائب و دیگر قرّاء بتا خطاب انکه حقتعالی بنوعی دگر تنبیه کرد گفت آنان را که شما

میخوانید و می پرستید خالق نه اند و هیچ نتوانند آفریدن و ایشان را آفریده اند . اموات .
انگه ان را بند زد گفت مردگانند و جمادتند انگاه انرا بند دیگر زد گفت . غیر احیاء . زنده
نیستند و قوله اموات مرفوع است بخبر ابتداء محذوف ای هم اموات و غیر احیاء بر سبیل
تأکید است و گفتند مراد آنستکه مردگانند که هرگز زنده نبوده اند قوله . وما یشعرون ایّان
یبعثون . در او دو قول گفتند یکی آنکه مراد اصنام اند یعنی اصنام ندانند که ایشان را
کی زنده کنند انگه از ایشان خبر چنان داد که از عقلاء برای آنکه کفّار ایشان را بجاری مجرا
عقلا کردند و علماء ایشان را معبودان ساختند و این مسئله چند جای برفت و قولی دیگر اینکه
این معبودان ندانند که عابدان ایشان را زنده کنند و قولی دگر آنکه مراد کافرانند یعنی کافران
ندانند که ایشان را کی زنده خواهند کرد و قول اول اولی تر است وقریب تر بمعنی برای آنکه
تا چنانکه نفی حیوة و قدرت کرد از ایشان نفی علم کرده باشد تا تنبیه بود بر آنکه ایشان نیز نه
قادرند و نه عالم و نه حیّ ندانند که مردگانرا کی زنده خواهند کرد و ایّان بمعنی متی باشد
الهکم اله واحد . خدای شما یك خداست خلاف آنکه جملهٔ فرق اهل باطل گفتند علی اختلاف
اصنافهم من الثّنویّة والنّصاری والمجوس و عبدة الاصنام و اصحاب الطبائع وغیرهم . فالّذین لا
یؤمنون بالاخرة . آنانکه بقیامت ایمان ندارند دلهای ایشان منکرند حقّ را و حقّ نمیشناسند
از آنجا که نظر و اندیشه نمیکنند و اضافت انکار با دل کرد درایت واگرچه فعل ازجملهٔ ایشان
صادر باشد از آنجا که محلّ فعل و آلت فعل اعنی انکار دل است و معانی را که آلت درو دل
باشد بر توسّع گویند از فعل دل است . وهم مستکبرون . و ایشان متعظّم و متکبّرند ومستنکف
از آنکه سر بحق فرود آرند . لاجرم . ای حقّ ووجب واجب است ودرست که خدایتعالی داند
آنچه ایشان پنهان دارند و آنچه آشکارا دارند و حقتعالی دوست ندارد متکبّران را و در کتب
اوائل هست که خدایتعالی گفت الکبریاء ردائی و العظمة ازاری فمن نازعنی واحدا منهما القیته
فی النّار کبریا ردای من است و عظمت ازار من هر که منازعه کند بامن در یکی از این دو او را
در دوزخ افکنم قوله .

وَ اِذٰا قِیلَ لَهُمْ مٰا ذٰا اَنْزَلَ رَبُّکُمْ قٰالُوا اَسٰاطِیرُ الْاَوَّلِینَ * لِیَحْمِلُوا اَوْزٰارَهُمْ
وچون گفته شود مر آنهارا چه چیز فرستاد پروردگار شما گفتند افسانهٔ گذشتگان است تا بردارند بار گناهشانرا

کٰامِلَةً یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَ مِنْ اَوْزٰارِ الَّذِینَ یُضِلُّونَهُمْ بِغَیْرِ عِلْمٍ اَلٰا سٰاۤءَ مٰا یَزِرُونَ *
تمام روز رستخیز واز گناهان کسانیکه گمراه کنندآنهارا بغیر دانشی آگاه باش بد است آنچه برمیدارند

قَدْ مَکَرَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَاَتَی اللّٰهُ بُنْیٰانَهُمْ مِنَ الْقَوٰاعِدِ فَخَرَّ عَلَیْهِمُ السَّقْفُ
بتحقیق کیدکردندکسانیکه از پیش بودند پس آمد خدا بنیان آنهارا از بنیانها پس افتاد برآنها سقف

مِنْ فَوْقِهِمْ وَ اَتٰیهُمُ الْعَذٰابُ مِنْ حَیْثُ لاٰ یَشْعُرُونَ * ثُمَّ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ یُخْزِیهِمْ
از بالاشان وآمدشان شکنجه از جائیکه نمی فهمند پس روز رستخیز رسوائی دهدشان

وَ یَقُولُ اَیْنَ شُرَکٰاۤئِیَ الَّذِینَ کُنْتُمْ تُشٰاۤقُّونَ فِیهِمْ قٰالَ الَّذِینَ اُوتُوا الْعِلْمَ اِنَّ
ومیگوید کجاباشند شریکانم آنانکه بودید خلاف میکردید درآنها گفتند آنانیکه داده شدند دانش بتحقیق

الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكافِرِينَ * اَلَّذِينَ تَتَوَفّيهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ ظالِمِي
رسوائی امروز و بدی بر کافران کسانیکه میمیراندشان فرشتگان ستم کنندگان
اَنْفُسِهِمْ فَاَلْقَوُا السَّلَمَ ما كُنّا نَعْمَلُ مِنْ سُوٓءٍ بَلٰى اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ *
خودهاشان پس افکندندصلح را نباشیم که بکنیم از بدی آري بتحقیق خداوندداناست بآنچه بودید میکردید
فَادْخُلُوا اَبْوابَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ * وَقِيلَ لِلَّذِينَ
پس درآئید درهای جهنّم را هميشگی درآن پس بداست جایگاه متکبّران و گفته شد مرآنانرا
اتَّقَوْا ما ذا اَنْزَلَ رَبُّكُمْ قالُوا خَيْراً لِلَّذِينَ اَحْسَنُوا فِي هٰذِهِ الدُّنْيا حَسَنَةٌ وَلَدارُ
پرهیز کردندچه چیز فرو فرستادپروردگار شما گفتندخوبیرا برای آنانکه نیکوئی کردنددر این دنیاخوبي است وهرآینهٔ خانهٔ
الْاٰخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دارُ الْمُتَّقِينَ * جَنّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
آخرت بهتراست وخوب است خانهٔ پرهیز کاران بهشت های عدن در آیند آنرا روانست از زیرش
الْاَنْهارُ لَهُمْ فِيها ما يَشٰٓاؤُنَ كَذٰلِكَ يَجْزِي اللّٰهُ الْمُتَّقِينَ * اَلَّذِينَ تَتَوَفّيهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ
نهرها مرآنهارادرآنست آنچه میخواهند این چنین جزا دهدخدا پرهیزکارانرا آنانکه میمیراند آنهارا فرشتگان
طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * هَلْ يَنْظُرُونَ
پاکان میگویند سلام برشما درآئید بهشت را بآنچه بودیدشما میکردید آیا مینگرند
اِلّا اَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ اَوْيَأْتِيَ اَمْرُ رَبِّكَ كَذٰلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَما
مگر آنکه آمدشان فرشتگان یا بیاید امرپروردگارتو اینچنین کردند کسانیکه از پیش آنها بودند ونه
ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ وَلٰكِنْ كانُوا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ * فَاَصابَهُمْ سَيِّئاتُ ما عَمِلُوا وَحاقَ
ستمکرد آنهاراخدا ولیکن بودند خودهاشانرا ستم میکردند پس رسیدآنهارابدیهای آنچه میکردندوفروگرفت
بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ * وَقالَ الَّذِينَ اَشْرَكُوا لَوْ شٰٓاءَ اللّٰهُ ما عَبَدْنا مِنْ
آنهارا آنچه بودند بآن استهزاءمیکردند وگفتند کسانیکه شرك آوردند اگر خواستی خدا نمی پرستیدیم ماها از
دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلٰا اٰبٰاؤُنا وَلا حَرَّمْنا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذٰلِكَ فَعَلَ
غیراو از چیزی ما ونه پدرانما ونه حرام کردیم ما از غیراو هیچ چیزرا اینچنین کردند
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ اِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِينُ * وَلَقَدْ بَعَثْنا فِي كُلِّ اُمَّةٍ
آنانکه از پیش آنها پس آیا بر پیغمبرهست مگر رسانیدن هویدا وبتحقیق برانگیختیم در هر گروهی
رَسُولاً اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ وَاجْتَنِبُوا الطّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَي اللّٰهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ
پیغمبریرا آنکه بپرستیدخدارا و بپرهیزید بت را پس از انها کسی راهدایت کردخداوازآنها کسی سزاوارشد
عَلَيْهِ الضَّلالَةُ فَسِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ * اِنْ
براو گمراهی پس سیرکنید درزمین پس بنگرید چگونه باشد سرانجام تکذیب کنندگان اگر
تَحْرِصْ عَلٰى هُدٰيهُمْ فَاِنَّ اللّٰهَ لا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَما لَهُمْ مِنْ ناصِرِينَ * وَاَقْسَمُوا
کوشنده باشي بر هدایت آنهاپس بتحقیق خدا رهبری نکندهرکراگمراه کردونیست مرآنهارا یاری کنندگان وسوگندخوردند
بِاللّٰهِ جَهْدَ اَيْمانِهِمْ لا يَبْعَثُ اللّٰهُ مَنْ يَمُوتُ بَلٰى وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ
بخدا سخت قسمهاشانرا بر نمي انگیزد خداآنکه میمیرد آری وعده ایست براو براستی ولیکن بیشتر

النّاسِ لا يَعْلَمُونَ * لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا اَنَّهُمْ
مردم نمیدانند تا روشن شودبر آنها آنکه اختلاف میکردنددر آن وتابدانند آنانکه کافرشدند که آنها
كانُوا كاذِبِينَ * اِنَّما قَوْلُنا لِشَيْءٍ اِذا اَرَدْناهُ اَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ .
بودند دروغگویان جزاین نیست گفت ما مرچیزیراچون خواستیم آنرا آنست که میگوئیم مرآنرا باش پس میشود .

قوله تعالي و اذا قيل لهم ماذا انزل ربّكم الايه . حقتعالی در این آیت بیان کرد که چون گویند این کافران را که این که خدای شمارا فرستاده است چیست یعنی این قرآن ایشان گویند افسانهٔ پیشینگانست و این برای آن گفتند که در قرآن بعضی قصص اوائل است و حقتعالی این قصص بنوعی معجز فرستاد برون از مصلحت و لطف که در او هست برای آنکه ایشان عالم بودند باحوال رسول علیه السّلام و ولادت او در میان ایشان بود و نشو و تربیت پیش ایشان بود و دانستند که او هرگز پیش کسی نرفت که قصّهٔ اوایل داند و بر کسی نخواند و با کسی ننشست و با کسی اختلاط نکرد و چیزی ننوشت و نوشته بر نخواند آنکه هم چنان که در کتب ایشان بود از قرآن برایشان میخواند تا بدانند که آنچه میگوید از وحی میگوید و الاّ او غیب از کجا میداند آنچه او برسبیل اظهار معجز ایراد کرد ایشان برسبیل طعن باز گفتند که آنچه خدای بر محمّد باز فرستاد نیست الاّ افسانه پیشینگان . واساطیر افاعیل باشد من السّطر و هو الکتابة و واحدتها اسطارة و اسطورة و این بناهای مبالغه است یعنی آنچه اوائل نوشتند در کتابهاشان . لیحملوا اوزارهم کاملة یوم القیمة . این لام صورت لام غرض دارد و بمعني لام عاقبت است برآنوجه که شرح دادیم که پندارید غرض این کافران آن بوده است تا حمل اوزار خود کنند بعضی و اوزار انانکه اتباع ایشان بودند از آن جدّ و استقصاء مبالغه که میکردند در اضلال ایشان و دعوت ایشان باضلال و اوزار اثقال باشد واحدها وزر انگه گناهان را بآن تشبیه کردند از آنجا که آن نیز بر گردن و پشت بارگران باشد و سلاح را از اینجا اوزار الحرب گویندفی قوله حتی تضع الحرب اوزارها ای حتی تضع اهل الحرب السلاح . و قوله او زارهم کاملة نصب او برحال است و برای آن گفت کامله که وزر گناه ایشان و یاران و وبال و عقوبت آن بتمام و کمال بر ایشان باشد که ایشان کرده اند و از ایشان صادر بوده است بجمیع وجوه و حقایق . قوله و من اوزار الّذین یضلّونهم بغیر علم ، من تبعیض راست و نیز بهری اوزار و اثقال اتباع خود که ایشان را اضلال میکنند و باضلال میخوانند اینجا برای آن بهری گفت و در اوّل جمله که آنجا بر داعیان باضلال بیشتر از وبال دعوت نباشد وبال فعل بر فاعلان باشد و عمل متبوعان اوزار اتباع برسبیل توسّع و مجاز باشد و مراد حمل مثل اوزار ایشان باشد ومثل این درمعنی قول النّبی علیه السلام من سنّ سنّة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الي یوم القیمة من غیر ان ینقص من اجره شی و من سنّ سنّة سیّئة فله وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیمة من غیر ان ینقص من وزره شی . هر که او سنتی نیکو نهد مزد آن او را باشد و مزد آنکس که براو عمل کند یعنی مثل مزد آنکه برآن عمل کند تا بروز قیامت بی آن که از مزد آن چیزی بکاهانند و هر که سنتی بد نهد وزر و وبال آن او را باشد و وزر و وبال انکس که بران عمل کند یعنی مثل و زر آن تا بروز قیامت بی آنکه

از وزر وعقاب او چیزی بکاهانند. الاساء ما یزرون. الا بد چیزی است آن چه ایشان
حمل میکنند یعنی بد میکنند ان اضلال که میکنند اتباع خود را و مانکره موصوفه است والمعنی
والتّقدیر بئس شیئاای بئس الشیء شیئا یحملونه، قد مکر الذین من قبلهم. آنکه حقتعالی گفت مکر
کردند انانکه پیش ایشان بودند واصل مکر قتل باشد بحیله یابجهد مضرت و منه امرئة ممکورة
اذا کانت محکمة الخلق. فاتی الله بنیانهم من القواعد. خدایتعالی بنیان ایشان آمد یعنی
قصد کرد اتیان اینجا بمعنی قصد باشد حقتعالي بنا های ایشانرا قصد کرد از قاعده خود و بیرون
کرد تا سقف وآسمانهٔ خانه بسر ایشان فرود افتاد از بالا سؤال کردند از مطاعن قران و گفتند
چون بگفت فخرّ علیهم السّقف. آسمان برایشان فرود افتاد من فوقهم گفتن چه فائده باشد واسمان
خانه جز ازجهت فوق نباشد پس این چون حشوی است که در تحت او معنی نیست گوئیم ازاین چند
جواب گفتند اهل توحید یکی آنکه فائدهٔ من فوقهم آنست که سقف بیفتاد وایشان درزیر آن بودند
برای آنکه روا باشد که سقف فرود آید وایشان درزیر آن نباشند چنانکه یکی ازما گوید خرُب علي
داری و اگرچه او درزیر آن نباشد بمعنی فسد علیّ پس این فائدهٔ بزرك باشد ومعنی که اگر این
لفظ نبودی مفهوم نگشتی. و وجهی دگر آنکه علی بمعنی عن باشد ای عنهم والمعنی عن کفرهم
وضلالهم چنانکه شاعر گفت. ارمی علیها وهی فرع اجمع. وهی ثلث اذرع واصبع. علیهاای
عنها لانّ العرب یقول رمیت علیها پس علی بجای عن بنهاد چون چنین باشد ازکلمهٔ من فوقهم چاره نباشد
تا بدانند که ایشان را این عذاب باستحقاق بود. وجه سیّم آنستکه علی بمعنی لام است برای آنکه
لام خلاف علی باشد ونقیض اووعرب نقیض را بر نقیض حمل کنند چنانکه نظیررا برنظیر حمل کنند
ویقول خرّ فلان لوجهه ای علي وجهه. قال الله تعالی یخرّون للاذقان سجّدا وقال الطّرمّاح فی وصف ناقة.
کان محواها علی ثفناتها. معرس خمر وقعت للجناح. ای علی جناح وهی عظام الصّدر وعرب لفظ
علي در مثل این مواضع در شرّ بکار دارند یقولون شهد علیه و دعا علیه وفسد علیه امره و خرب
علیه منزله و قیل علیه ای کذب فی حقه و قال الشّاعر. ولکن قد اتانی انّ یحیی. یقال علیه فی
نقعاء شرّ. واین طریقه بیان کرده ایم درسورهٔ البقره فی قوله. واتّبعوا ماتتلو الشّیاطین علی ملك
سلیمن. وجه چهارم آنستکه برای تأکید گفت و زیادت بیان چنانکه و لکن تعمی القلوب الّتی
فی الصّدور ودل جز درسینه نباشد والله اعلم بمراده. واتیهم العذاب من حیث لا یشعرون. وعذاب
از جائی بایشان آمد که ایشان ندانستند و گمان نبردند و توقع نکردند چنانکه درمثل گفته اند من
مأمنه یؤتی الحذر مرد حذر کننده را از آنجا گیرند که ایمن باشد واز آنجا حذر نکنند. ثم یوم
القیمة یخزیهم. انکه حقتعالی گفت اینکه درآیه اوّل رفت در دنیاست پس از آن روز قیامت خدای
تعالی ایشانرا بخزی ونکال کند وایشانرا ذلیل ومهین کند. ویقول. و گوید ایشانرا. این شرکائی
الّذین کنتم تشاقّون فیهم. کجایند آن شریکان من یعني آن شریکانی که بامن بداشتید و درحقّ
ایشان مخاصمت و مخالفت میگردید چرا امروز حاضرنه اندتا از شما دفعی کنند ومشاقّه مخالفت
باشد چنانکه تو در شقّی و نیمهٔ باشی و خصمت درشقّی دیگر و نافع خواند تشاقّون بکسر نون علی
تقدیر تشاقّوننی انکه یك نون بیفکند برای تخفیف را و یا بیفکند اکتفاء بالکسرة عنها. قال الذین

اوتواالعلم، عند این حال عالمان گویند وآنانکه ایشان را علم داده باشند یعنی پیغمبران و ائمّه
و مؤمنان، انّ الخزی الیوم، که امروز عذاب و نکال و خزی و لعنت بر کافران خواهد بود،
الّذین تتوفّهم الملئکة، انکه وصف کرد ایشان را گفت آنانکه فرشتگان جان ایشان بز دارند و
ایشان ظالم نفس خود باشند وقوله، ظالمی انفسهم، نصب او برحال است از مفعول، فالقواالسّلم
گردن بنهادند و تن بدادند و ذلیل شدند و با مرگ حیله نداشتند جز آنکه گفتند، ما کنّا نعمل
من سوٓء، ما شرکی نیاوردیم و بدی نکردیم واین از آن جایهاست که اضمار قول کردند در او
فالتّقدیر فالقواالسّلم و قالوا ما کنّا نعمل من سوٓء ما نفی است و کان برای آن آورد تادلیل کند
که فعل ماضی است و این را حکایة الحال گویند یعني ما بدکردارنبودیم والمعنی عندنا وفی اعتقادنا
و ظنّنا تا جواب آن باشد که سؤال کنند و گویند چگونه روا باشد که عند ملاقات فرشتگان
و اعلام مرگ که وقت الجاء باشد دروغ گویند، بلی انّ الله علیم بما کنتم تعملون، بلی خدایتعالي
عالم است بآنچه شما کردید، فادخلوا ابواب جهنّم، اینجا نیز هم قول مضمر است والتّقدیر وقیل
لهم ادخلوا گویند ایشان را بدرهای دوزخ درشوید. خالدین فیها. نصب اوبرحال است. فلبئس
مثوی المتکبّرین. بدجائی است متکبّران را دوزخ مخصوص بالذّم از کلام بیفکنند لدلالة المعنی علیه
والتّقدیر بئس مثوی المتکبّرین جهنّم انکه وصف متّقیان و حکایت کلام ایشان کرد چون پرسیدند
ایشان را که خدای چه فرستاد یعنی در کتاب خدا چه گوید. قالوا خیرا. گفتند خیر و نیکی
نصب او برفعلی مقدّر است یعنی انزل ربّنا خیرا و در قصّهٔ اوّل مابعد قول رفع آورد من قوله
اساطیر الاوّلین ای هی اساطیر الاوّلین چو مؤمنان مقرّ بودند بنزول قران کافران مقر نبودند
بل گفتند منزل نیست از آسمان چه اساطیر الاوّلین است و اساطیر منزل نباشد سیبویه گفت در
رفع که ذا بمعنی الّذی است و ما استفهامی است ای ما الّذی انزل ربّکم قالوا اساطیر الاوّلین علی
تقدیر هو اساطیر و در دوّم ماذا بمنزلت یکی اسم است والتّقدیر ایّ شیءٍ انزل ربّکم قالوا خیرا
علی تقدیر انزل خیرا پس در اوّل بدل مرفوع است و در دوّم بدل منصوب هر دو قول نیکوست
انکه حقتعالی حکایت رها کرد و در کلامی گرفت مستأنف گفت. للّذین احسنوا فی هذه الدّنیا
حسنة. آنانرا که نیکوئی کنند در این سرای دنیا نیکوئی باشد ایشان را. ولدار الاخرة خیرٌ.
و سرای اخرت بهتر باشد ایشان را یعنی در هردو سرای نیکوکاران را نیکی باشد جز که دراخرت
بهتر بود ایشان را انکه گفت. ولنعم دارالمتّقین. و مخصوص بالمدح بیفکنند از کلام لدلالة المعنی
علیه والتّقدیر ولنعم دارالمتّقین الجنة چنانکه مقدّر است آنجا که ولبئس مثوی المتکبّرین جهنم
و نیك سرائی است متّقیان و پرهیزگاران را بهشت انکه وصف کرد آن بهشت را گفت. جنّات
عدن، و رفع او بربدل دارالمتّقین است وروا بود که مخصوص بالمدح اوباشد چنانکه نعم عون الرّجل
غلام زید بهشتها مقام وعدن اقامت باشد یقال عدن بالمکان اذا اقام به، یدخلونها که این پرهیزگاران
در آنجا شوند و از صفت او آنست که از زیر درختان او جویها میرود لهم فیها ما یشاؤن، ایشان
را باشد در آنجا هرچه خواهند. لکم فیها ما تشتهی الانفس و تلذّ الاعین کذلك یجزی الله المتّقین
چنین پاداشت دهد خدای متّقیان را الّذین محلّ او نصب است و صفت متّقیان آنانکه فرشتگان

جان ایشان بردارند ، طیّبین ، در انحال که ایشان پاکیزه باشند و نصب او برحال است از مفعول
یقولون گویند فرشتگان ایشان را که سلام برشما باد در بهشت شوید با آنچه کرده اید از ایمان
و عمل صالح در هردو آیه دلیل است برآنکه جزاء ازثواب و عقاب بر عمل بود فی قوله بما کنتم
تعملون جماعتی مفسّران گفتند سبب نزول آیت آن بودکه مشرکان عرب در ایّام موسم مردان را
بر راهها نشانده بودند تامردمانی که ازاحیای عرب آمدندی ایشانرا بنفیر افکندندی ازرسول علیه
السّلام پس چون ایشان گفتندی کفّار مکّه را ماذا انزل ربّکم ایشان گفتندی اساطیر الاولین
چون بمکّه آمدندی از صحابهٔ رسول علیه السّلام پرسیدندی که ماذا انزل ربّکم گفتندی خیرا
آنگه حقتعالی در این آیات ذکر هر دوگروه کرد و ذکر حیات و ممات و منقلب و باز گشتگان
الی قوله طیّبین . یقولون سلام علیکم . محمّد کعب القرطی گفت چون‌جان مؤمن بحنجره رسد
و کار بر او سخت شود فرشته بیاید و گوید السّلام علیك یا ولی الله سلام بر تو باد ای دوست
خدای خدایت سلام میکند و بشارت باد تورا ببهشت آنگه حقتعالی با حدیث کفّار شد و توبیخ
ایشان گفت . هل ینظرون . والمعنی هل ینتظرون و این نظر اینجابمعنی انتظاراست چه گوش میدارند
این کافران الاّ آنکه فرشتگان با ایشان آیند در او چند قول گفتند یکی آنکه بانزال عذاب بر
ایشان قول دگر بقبض ارواح ایشان قول دگر بر حسب اقتراح ایشان که ایشان گفتند .
لوما تأتینا بالملئکه ان کنت من الصّادقین . قولی دگر علی سبیل الاستعظام و الاجلال کما قال
تعالی . هل ینظرون الاّ ان یا تیهم الله فی ظلل من الغمام و الملئکة و این طریقه بیان کردیم
باستقصاء در سورهٔ البقره در این آیت هم چنان باشد . او یاتی امر ربّك . تا فرمان خدای تو
آید یعني روز قیامت حقتعالی گفت . کذلك فعل الّذین من قبلهم . آنکافران که پیش ایشان بودند
همچنین کردند یعنی اینکافران در این کفر آوردند و اقتراح محال کردند با یکدیگر مانند نظیره
قوله . کذلك کذّب الّذین من قبلهم . و قوله کذلك قال الّذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت
قلوبهم . آنگه گفت خدایتعالی بر ایشان ظلم نکرد تعالی علوّا کبیرا و لیکن ایشان بر خود ظلم
کردند بترك نظر و تفکّر و کفران نعمت و اختیار کفر برایمان و ضلال برهدی . فاصابهم سیّئات ماعملوا .
بایشان رسید بدی آنچه کردند یعنی عقاب آنچه کردند و مراد بسیّئه اینجا عذاب است نظیره قوله وجزاء سیّئة
سیّئة مثلها سیّئة اوّل معصیت است و دوّم عقاب . و حاق بهم . فرود آمد و دررسید بایشان جزاء
و وبال آن استهزاء که میکردند . و الّذین اشرکوا . حقتعالی در این آیه بیانکرد که مشرکان جبر چگونه
گفتند مشرك که جبر گوید مع کفره قدری باشد گفتند اگر خدا خواستی نپرستید مانی بدون
او هیچ چیزیرا یعنی معبودی دیگر نگرفتمانی جز او نه ما و نه پدران ما و حرام نکردمانی آنچه
کردیم از بحیره و سایبه و وصیله و حام حقتعالي گفت کذلك فعل الّذین من قبلهم هم چنین
کردند آنانکه پیش ایشان بودند آنکه گفت در اینکه ایشان کردند و گفتند خدای را هیچ منع نیست
و پیغمبران اورا هیچ تقصیری نیست بر پیغمبران چه باشد مگر بلاغی روشن که برسانند آنچه فرموده
باشد ایشانرا . ولقد بعثنا فی کلّ امّة رسولا . حقتعالی گفت من در هر امّت و گروهی و قرنی
و جماعتی پیغمبری فرستادم از ایشان . ان اعبدوا الله . ای بان اعبدوا بآنکه خدایرا پرستید و

گفتند معنی آنست فقالوا وامروا ان اعبدوا گفتند قوم خود را که خدایرا پرستید در وجه
اوّل با محذوف است و در وجه دوّم قول لدلالة الکلام علیه . و از طاغوت بر خیزند و طاغوت
هر چه بدون خدای او را پرستند و گفته اند فعلوت باشد من الطّغیان . فمنهم من هدی الله .
بهری از آن امّتان آن بودند که خدای ایشان را هدایت کرد بالطاف و تمکین و مقرّبات و
مسهّلات ایمان تا ایمان آوردند و اختیار طاعت کردند و مستحقّ ثواب شدند و بهری آن بودند
که بر کفر اصرار کردند تا عذاب بر ایشان واجب شد و ضلال اینجا ضلالت باشد از ره
بهشت و روا باشد که خبر باشد از آنکه ایشان ایمان نخواهند آوردن و بر کفر خواهند
مرد عبارت از این معنی بلفظ حقّت کرد ای وجبت آنگه گفت بروید در زمین و بنگرید
تا چگونه بود عاقبت کار آن مکذّبان که پیغمبران را تکذیب کردند وبدروغ داشتند .
ان تحرص علی هدیهم . آنگه خطاب کرد با رسول علیه السّلام و گفت اگر چه تو حریصی
برایمان ایشان . فانّ الله لایهدی من یضلّ . کار در حرص تو بسته نیست و خدای هدایت نکند آنرا
که او گمراه باشد یعنی الطافی که بامؤمنان کند با کافران نکند از آنجا که داند که ایشانرا لطف
نباشد . و وجهی دیگر آنکه حکم نکند بهدایت آنکس که حکم کرده باشد بضلال او . و وجهی
دیگر آنکه حکم نکند اهل دوزخ را به بهشت . کوفیان خواندند فانّ الله لایهدی بفتح یا و کسر
دال علی اضافة الفعل الی اسم الله و باقی قرّآء خواندند لایهدی بضمّ یا و فتح دال بر فعل مجهول
و بر این قرائت معنی آن بود که انّ الله لایهدی من یضلّه علی تقدیر لایهدی مضلّه یعنی آنرا که خدا
اضلال کند براین معني که گفتیم کس او را هدایت نتواند کردن خلافاً علی الله و خلاف نکردند در
یضلّ که یا مضموم است و ضاد مکسور من الاضلال و تقدیر اعراب او این است فانّ الله مضلّه
غیر مهدیّ بر آنکه الله مبتداء باشد و مضلّ مبتدای دوّم و غیر مهدی خبر مبتداء دوّم و مثال او
این بود که انّ زیدا لا یضرب من یکرمه علی تقدیر انّ زیدا غیر ضروب من یکرمه . وما لهم من
ناصرین . و ایشان را هیچ یاری و ناصری نباشد ما نفی است و من زیادة جائت لتأکید النفي . و
اقسموا بالله جهد ایمانهم لایبعث الله من یموت . ابوالعالیه گفت سبب نزول آیت آن بود که مردی
مسلمان را بر مردی مشرك دینی بود باهم گفتگوئی کردند مسلمان گفت با آن خدای که خلقان را
زنده کند پس از مرگ که چنین و چنین کنم مشرك گفت تو امید واری که پس از مرگ کسی
زنده خواهدشد آنگه سوگندی خورد مغلّظ باخدا اگر هیچ مرده زنده بشود و خدایتعالی این آیت
فرستاد و گفت سوگند خوردند بخدای جهد ایمانهم غایت سوگند شان و نصب او بر مصدری
باشد لامن لفظ الفعل ومثله ارسله العراك ای ارسل الابل معترك العراك . حقتعالي گفت بلی وعدا
علیه حقّا . نصب او بر مصدری است محذوف الفعل والتّقدیر بلی وعدالله وعدا واجبا بلی خدا وعده
داد واجب براو والاّ بیشتر مردمان ندانند وروا بود که نصب او بر مفعول له باشد والتّقدیر بلی
یبعثهم لوعد وعدهم بالبعث . و در خبر است که خدایتعالي گفت کذّبنی ابن آدم ولم یکن له ان یکذّبنی
وشتمنی ولم ینبغ له ان یشتمنی گفت فرزند آدم مرا بدروغ داشت واورا نبود که مرا بدروغ دارد
و مرا دشنام داد و نشاید او را که مرا دشنام دهد امّا تکذیب او مرا آنست که سوگند خورد

که من مردگانرا زنده نخواهم کردن فی قوله واقسموا بالله جهد ایمانهم لایبعث الله من یموت و
انّما شتمنی او مرا آنست که گفت اتّخذ الله ولدا خدای فرزند گرفت وانا الواحد الصّمد لم یلد ولم یولد
ولم یکن له کفواً احد . قوله لیبیّن لهم الّذی یختلفون فیه . این لام تعلّق دارد بفعلی که وعدا
علیه حقّا دلیل است بر او والتّقدیر واقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت بلی لیبعثنّ
وعدا علیه حقّا لیبیّن گفت کافران گفتند خدا مردگان را زنده نکند جواب داد که بلی زنده
کند ایشان را تا بیان کند برای ایشان آنچه در او خلاف کردند . و لیعلم الّذین کفروا .
و نیز تا بدانند کافران که ایشان دروغ زن بودند در آن دعوی که کردند و سوگند که خوردند فی
قولهم لایبعث الله من یموت . انّما قولنا لشئٍ الآیه . و معنی آیت آنستکه ما چون خواهیم که
فعلی کنیم از احیاء موتی وجز آن مرا رنجی نرسد و مشقّتی نباشد ازطریق مثل پیش از آن نباشد
که گوید کن بباش بباشد و این برسبیل تقریب است بخاطر ما و بر طریق تشبیه چنانکه یکی ازما
چون کاری خواهد بفرماید بلفظ امر و عقیب آن مأمور به حاصل آید و همچنین عقب ارادهٔ
او مرادحاصل آید چون ازفعل او باشد وباین بیان که کردیم باطل شود سئوال طاغیان که طعن
زدند و گفتند ازدو بیرون نباشد یامقدوررا درحال‌عدم گوید کن یادرحال‌وجود گویدا گردرحال
وجود گوید موجودرا کن بباش وجهی ندارد واگر معدوم را گوید خطاب حکیم بامعدوم نیکو
نباشد . جواب آنست که گفتیم این نه برسبیل حقیقت است برتوسّع ومجاز وتشبیه است وبعضی
متکلّمان محقّقان ازاصحاب اشعری باین آیه تمسّك کردند واستدلال کردند باو برقدم‌قران و گفتندچون
خدایتعالی خلق که آفریند وفعل که کند باین‌قول کند که کن اگر این‌کلام محدث باشد این‌را نیز
کلامی وقولی باید واین قول‌را نیز قولی حتی یؤدّی الی مالایتناهی پس باید تافعل محدث‌بکلام‌نا محدث
کندواین گویندهٔ فاضل‌را شرم‌نیاید از چنین فضل وعرض کردن اینفضل و گمان برد که خدای تعالی
فعل بکلام کند نداند که خدایتعالی فعل بقادری کند امّا بقدرت بنزدیك ایشان بدلیل انکه اگر
قادر نبودی بر فعل اجسام و اعراض و سالیان میگفتی کن فعل حاصل نشدی باتّفاق پس او را در
فعل کردن بگفتار کن حاجت نیاید چه این قول نه مقتضی فعل است نه آلت فعل بر سبیل توسّع و
تشبیه است چنانکه گفتیم دگر آنکه اگر چنین بودی قدم عالم لازم آمدی برای آنکه چون قول کن
قدیم باشد و عقیب آن بلافصل فعل حاصل بود باید تا فعل باقول بیکجای حاصل باشد در ازل‌وآنکه
در ازل موجود باشد قدیم بود و قدیم را بر محدث تقدّم باید بمالا یتناهی از تقدیر اوقات و آنکه
بتقدیر بر یکوقت متأخّر نباشد محدث نباشد وچون محدث نباشد بکن حاجت نبود اورا قوله.

والّذین هاجروا فی الله من بعد ما ظلموا لنبوّئنّهم فی الدّنیا حسنة ولأجر الآخرة
کسانیکه هجرت کردند درراه‌خدا از پس آنچه ستم کشیدند هرآینه‌منزلت‌دهیم آنهارادردنیاخوبیرا وهرآینه‌مزد آخرت
اکبر لو کانوا یعلمون * الّذین صبروا وعلی ربّهم یتوکّلون * وما ارسلنا
بزرگتراست اگر باشند بدانند کسانی که شکیباشوند وبر پروردگارشان توکل کنند ونفرستادیم
من قبلك الّا رجالا نوحی الیهم فاسئلوا اهل الذّکر ان کنتم لا تعلمون *
از پیش تو مگرمردانی‌را که‌وحی کردیم‌بسوی‌آنهاپس‌سئوال‌کنید اهل ذکررا اگرباشید که نمیدانید

بالبیّنات والزّبر وانزلنا الیك الذّکر لتبیّن للنّاس ما نزّل الیهم ولعلّهم
بحجّتها ونوشته‌ها وفرستادیم بسوی تو قرآنرا تاواضح کنی برای مردم آنچه فرستاده‌شدبسوی آنهاوشاید آنها
یتفکّرون * افأمن الّذین مکروا السّیّئات ان یخسف الله بهم الارض او
بیندیشند آیاایمن‌شدندآنانکه مکرکردند بدیهارا که فروبرد خدا بآنها زمین را یابیاید
یأتیهم العذاب من حیث لا یشعرون * او یأخذهم فی تقلّبهم فما هم بمعجزین *
آنهارا شکنجه از جائی که نمیدانند یا فروگیردشان درگردیدن آنها پس نباشندآنهابعجزآورندگان
او یأخذهم علی تخوّف فانّ ربّکم لرؤف رحیم * اولم یروا الی ما خلق
یافروگیردشان بر ترسناکی پس بتحقیق پروردگارشماهرآینه‌رؤف‌مهربانست آیانه‌نگریستند بسوی آنچه‌آفرید
الله من شیءٍ یتفیّؤ ظلاله عن الیمین والشّمائل سجّدا لله وهم داخرون *
خدا از چیزی میافتد سایهٔ‌آن از راست وچپها سجده‌کنندگان برای‌خداوآنها کوچك‌شدگانند
ولله یسجد ما فی السّموات وما فی الارض من دابّة والملٰئکة وهم لا یستکبرون
ومرخدارا‌سجده‌کندآنچه‌در آسمانها و آنچه در زمین‌است از جنبنده و فرشتگان و آنها تکبّر نمیکنند
یخافون ربّهم من فوقهم ویفعلون ما یؤمرون * وقال الله لا تتّخذوا الٰهین
میترسند پروردگارشانرااز زبرشان و میکنند آنچه مأمور میشوند و گفت‌خدا نگیرید خدایان‌را
اثنین انّما هو اله واحد فایّای فارهبون * وله ما فی السّموات والارض
دوتا جزاین نیست‌اوخدای‌یگانه است‌پس مراترسناك باشید واوراست‌آنچه در آسمانها و زمین‌است
وله الدّین واصبا افغیر الله تتّقون * وما بکم من نعمة فمن الله ثمّ اذا
و مراوراست‌دین فرض‌شده آیاپس‌غیرخدارا میترسید وآنچه‌شماراست از نعمتی پس ازخداست پس چون
مسّکم الضّرّ فالیه تجأرون * ثمّ اذا کشف الضّرّ عنکم اذا فریق منکم
رسیدشمارا بدی پس بسوی‌او رومیاورید پس چون‌باز داشته گزندرا از شما آنگاه گروهی ازشما
بربّهم یشرکون * لیکفروا بما آتیناهم فتمتّعوا فسوف تعلمون * ویجعلون
بپروردگارآنهاشرك آورند تاکافرشوند بآنچه دادیمشان‌پس‌بهره‌ورشیدپس زود بدانید وقرارمیدهند
لما لا یعلمون نصیبا ممّا رزقناهم تالله لتسئلنّ عمّا کنتم تفترون * ویجعلون
برای‌آنچه نمیدانند بهره‌را ازآنچه روزی‌کردیم آنهاراسوگندبخداهرآینه‌پرسیده‌شویدازآنچه‌بودیدمیبافتید وقرارمیدهند
لله البنات سبحانه ولهم ما یشتهون * واذا بشّر احدهم بالانثی ظلّ وجهه
برای‌خدادختران‌راپاکست‌اوومرانهاراست آنچه‌میخواهند وچون مژده‌داده‌شودیکی آنها بدختر میگردد رویش
مسودّا وهو کظیم * یتواری من القوم من سوء ما بشّر به ایمسکه علی هون
سیاه واوغیظ‌خورنده‌باشد میپوشاند از گروه از بدی آنچه مژده‌داده‌شده‌بآن آیانگاه‌میداردآنرابخواری
ام یدسّه فی التّراب الا ساء ما یحکمون * للّذین لا یؤمنون بالآخرة مثل
یانهان داردآنرادر خاك آگاه‌باش‌بداست‌آنچه حکم میکنند برای آنانکه نمیگروند برستخیز داستان
السّوء ولله المثل الاعلی وهو العزیز الحکیم * ولو یؤاخذ الله النّاس
بدیست ومرخداراست‌داستان بالاتر واوست غلبه‌کنندهٔ درستکار واگر فراگیرد خداوند مردمرا

بِظُلْمِهِمْ مٰا تَرَكَ عَلَيْهٰا مِنْ دٰآبَّةٍ وَلٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ اِلٰى اَجَلٍ مُسَمًّى فَاِذٰا جٰآءَ
بەستم کردن آنها وانگذارد برآن هیچ جنبندۀرا ولیکن عقب اندازد آنهارا تا مدتی نام برده پس چون آمد

اَجَلُهُمْ لٰا يَسْتَأْخِرُونَ سٰاعَةً وَلٰا يَسْتَقْدِمُونَ * وَيَجْعَلُونَ لِلّٰهِ مٰا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ
مدت آنها تأخیر نکنند ساعتی را وپیشی نگیرند و میگردانند برای خدا آنچه را ناخوش دارند ومیگوید

اَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ اَنَّ لَهُمُ الْحُسْنٰى لٰا جَرَمَ اَنَّ لَهُمُ النّٰارَ وَاَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ * تَاللّٰهِ
زبانهاشان دروغ را که مرآنهارا خوبیست ناچار مر آنهارا آتش است وبتحقیق آنها پیش افتادگانند سوگند بخدا

لَقَدْ اَرْسَلْنٰا اِلٰى اُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطٰانُ اَعْمٰالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ
بتحقیق فرستادیم بسوی گروهی پیش از تو پس آراسته کرد برای آنها دیو کردارهاشانرا پس اوست دوستار آنها امروز

وَلَهُمْ عَذٰابٌ اَلِيمٌ * وَمٰا اَنْزَلْنٰا عَلَيْكَ الْكِتٰابَ اِلّٰا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِى اخْتَلَفُوا
ومرآنهارا شکنجهٔ دردناکست و نفرستادیم ما بر تو کتاب را مگر تا روشن کند برای آنها آنچه را اختلاف کردند

فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ * وَاللّٰهُ اَنْزَلَ مِنَ السَّمٰآءِ مٰآءً فَاَحْيٰا بِهِ الْاَرْضَ
درآن وهدایت ورحمتی برای گروهی که میگروند وخدا فرو فرستاد از آسمان آبی را پس زنده کرد بآن زمین را

بَعْدَ مَوْتِهٰا اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ .
پس مردنش بتحقیق در این هرآینه آیتیست مرگروهیرا که میشنوند .

قوله تعالی والّذین هاجروا فی سبیل اللّه الایه ، الّذین در موضع رفع است بابتداء وقوله لنبوّئنّهم در جای خبر اوست حقتعالی گفت و آنانکه هجرت کردند در راه خدا و برای خدا ازمکّه بمدینه آمدند و هجر و هجران مفارقت باشد و هجرة فعله باشد از او و این بناء هیئت را بود کالجلسة والمشیة والعقده و در شرع مخصوص است برفتن از مکّه بمدینه پیش از فتح مکه از اینجا گفت رسول علیه السّلام لاهجرة بعد الفتح این هجرة شرعی است و آنکه گفت لاهجرة بعد ثلث این هجرت لغوی است یعني نشاید که مسلمانان از یکدیگر ببرند و یکدگر را رها کنند بالای سه روز پس این اسم از اسماء مخصوصه است کالصّوم والحجّ ، من بعد ما ظلموا ، پس از آنکه برایشان ظلم کردند مفسّران گفتند آیت درشأن بلال وصهیب و عمار و حباب و عابس و ابوجندة بن سهیل آمد و جماعتی که مشرکان بمکّه ایشان را عذاب کردند قتاده گفت مراد امّت محمّدند که از ظلم اهل مکه بجستند و بحبشه شدند انگه خدای مدینه را دار هجرة رسول کرد تا رسول علیه السّلام بآنجا شد و صحابه و آنجا انصار پدید آمدند اورا و ایوا کردند ، لنبوّئنّهم في الدّنیا حسنة ، گفتند انزلهم المدینة و اطعمهم الغنیمة ایشان را بمدینه فرود آورم و غنیمت بطعمهٔ ایشان کنم ، یقال بوّأته موضع کذا فتبوّأ ای انزلته فنزل ولا ونون تأکید جواب قسمی مقدّر است ای واللّه لنبوّئنّهم ، در خبر است که عمر خطّاب چون چیزی بمهاجر دادی گفتی خذ بارك اللّه لك فیه هذا ما وعدك اللّه فی الدّنیا این آنست که خدایتعالی تورا وعده داد در دنیا و آنچه برای تو نهاد در بهشت بهتر است آنکه این آیه بر خواندی و معنی آیه آنکه در دنیا با ایشان احسان کنیم ، ولاجر الآخرة اکبر ، و ثواب اخرت مهتر و بهتر باشد اگر بدانند ایشان انکه وصف کرد ایشان را گفت ، الّذین صبروا ، آنانکه صبر کردند بر بلا و مشقت کافران مکه و

بر خدای توکّل کنند در نجات و رستگاری از ایشان ، قوله و ما ارسلنا من قبلك الّا رجالا نوحی الیهم . گفت ما نفرستادیم از پیش تو الّا مردانی که بایشان وحی کردیم گفتند سبب نزول آیت آن بود که مشرکان گفتند خدای از آن بزرگتر است که رسول او آدمی باشد و اگر رسولی بما فرستد الّا فرشته نباشد حقتعالی این آیه فرستاد و گفت ما از پیش تو پیغمبری جز مردانی نفرستادیم از بشر و وحی کردیم بایشان و برای آن گفت الّا رجالا تخصیص کرد مردان را که ایشان اعتقاد کرده بودند که فرشتگان زنانند و دختران خدایند چنانکه گفت و جعلوا الملآئکة الّذین هم عباد الرّحمن اناثا . فاسئلوا اهل الذّکر ان کنتم لاتعلمون . بپرسید از اهل ذکر اگر ندانید عبداللّه عبّاس و مجاهد گفتند مراد باهل ذکر اهل کتابند و بعضی دگر گفتند مؤمنان اهل کتابند چون عبداللّه سلام و جز او و ابن زید گفت مراد اهل قرانند . رمّانی و ازهری و زجّاج گفتند مراد باهل ذکر اهل علمند باخبار امّتان گذشته از مؤمن وکافر وذکر ضدّ سهو باشد و مرجع او با علم است . جابر جعفي روایت کرد از باقر علیه السّلام که گفت نحن اهل الذّکر ما اهل ذکریم از ما باید پرسیدن . بالبیّنات . خلاف کردند در آن که این با تعلّق بچه دارد بعضی گفتند تعلّق بارسلنا دارد و الّا بمعنی غیر است و تقدیر این است و ما ارسلنا بالبیّنات و الزّبر غیر رجال و مثله قولهم ما ضرب الا اخوك عمروا ای ما ضرب عمروا غیر اخیك و قال اوس بن حجر . ابنی لبینی لستم بید . الا یدلیست بها عضد . ای غیر ید و قال اللّه تعالی لو کان فیهما الهة الا اللّه ای غیر اللّه و قال الشّاعر . نبّئتهم عذبوا بالنّار جارتهم . و هل یعذب الا اللّه بالنّار . ای غیر اللّه بعضی دیگر گفتند فعلی دیگر مقدّر است وما ارسلنا من قبلك الا رجالا ارسلناهم بالبیّنات و مثله قول الاعشی . و لیس مجیر ان اتی الحیّ خائف . و لا قائلا الا هو المتغیّبا . والمعنی فانه الخبر المتغیّب بالبیّنات ای بالدلائل و الحجج . والزّبر . ای بالکتب یعنی ما پیغمبرانیرا که فرستادیم از آدمیان بحجّتها و کتابها فرستادیم وزبر جمع زبور باشد فعول بمعنی مفعول و اشتقاق از زبر است و آن نوشتن باشد . و انزلنا الیك الذکر . و ما فرستادیم بتو این قران تا بیان کنی برای مردمان آنچه بتو فرستاده اند . و لعلّهم یتفکّرون و تا باشد که اندیشه کنند . افا من الذین مکروا السّیئات . همزه استفهام است و معنی تقریع و توبیخ گفت ایمن شده اند آنانکه مکر میکنند و بدیها می اندازند از کافران مکّه و جز ایشان از مشرکان که خدایتعالی زمین فرو برد بایشان و گفته اند این از مقلوب است یعنی ایشان را بزمین فرو برد و این در تازی راست است در پارسی مقلوب مینماید برای آنکه در مفعول اول با درآمده است یقال خسفت عنه اذا غارت خسفا و خسف القمر اذا اسود خسوفا و خسف اللّه به الارض خسفا . او یاتیهم العذاب . یا عذاب بایشان آید از آنجا که ایشان ندانند . اویاخذهم في تقلّبهم . یا بگیرد ایشان را در گشتن ایشان و آمدنشان در راهها و سفرها و پشتها و رودها . فما هم بمعجزین ایشان خدایرا عاجز نتوانند کردن . او یاخذهم علی تخوّف . یا بگیرد ایشان را بر تخوّف کلبي و ضحّاك گفتند تخوّف تفعّل باشد از خوف یعنی گروهی را بگیرد بعذاب و گروهی را رها کند تا آنانکه مانده باشند باشد که بترسند بعذاب آن هلاك شدگان که مبادا که مثل آن بایشان رسد و دیگر مفسّران گفتند مراد بتخوّف تنقّص است و مراد

نقصان ایشان است بهلاك یعنی نقصهم من اطرافهم ونواحیهم شیئا بعد شیٔ یقال تخوّفه الدّهر وتخونه
اذا تنقّصه و اخذ ماله و تخوّفه اذا تنقّصه و اخذ من حافاته و قال الشّاعر . تخوّف السّیر منها تامکا
قردا . کما تخوّف عود النّبعة السّفن و قال آخر . یخوّف غدرهم مالی و اهدی . سلاسل فی الحلوق
لها صلیل . و از عبداللّه عبّاس روایت کردند گفت علی تخوّف ای علی تقریع . فانّ ربّکم لرؤف
رحیم ، که خدای شما بر شما مهربان و بخشاینده است برای آن تعجیل نمیفرماید بعتاب و مهلت
داده است این کافران را تا باشد که اندیشه کنند و با راه حق آیند . اولم یروا . حمزه و کسائی و
خلف خواندند اولم تروا بتای خطاب و باقی قرّآء بیا خواندند خبرا عن الغائب حملا علی قوله ان
یخسف اللّه بهم الارض و قوله او یاتیهم و قوله او یأخذهم حقتعالی گفت نمی بینید و نظر نمیکنید
و اندیشه نمیکنید . الی ماخلق اللّه . بآنچه خدا آفریده است بر عموم گفت و اگرچه لفظ صالح
است خصوص را آنکه بمن تبیین تخصیص کرد و گفت . من شیٔ . از چیزی و مراد باین شیٔ
جسمی قائم است که او را سایه باشد بقرینه . یتفیّؤ ظلاله . ومعنی لفظ آنستکه یرجع من فآء اذا
رجع عبداللّه عبّاس گفت یرجع من موضع الی موضع ازجای با جای میشود سایهٔ آن بگردیدن آفتاب
از او و بعضی دگر گفتند یتفیّؤ ای یقع فیه من الفیٔ و هو الظّل بعد الزّوال و آن سایه را که بامداد
باشد پیش از زوال آفتاب عرب آن را ظلّ گویند و آنکه از پس زوال باشد فیٔ خوانند من فآء اذا
رجع قال الشّاعر . فلا الظلّ من برد الضّحی تستطیعه . ولا الفیٔ من برد العشیّ تذوق . عن الیمین
والشّمآئل . از راست و چپ برای آنکه بامداد که آفتاب برآید سایهٔ چیزها از دست راست قبله بیفتد
باز چون زوال آفتاب بباشد سایهٔ آن چیز ها از دست چپ بیفتدو برای آن یمین بوحدان گفت و
شمآئل بجمع که آن واحد درجای جمع نهاد چنانکه شاعر گفت . بفیٔ الشّامتین التّرب ان کان هدّنی .
و رنّة شبلی مخدر فی المصارع . اراد بافواه و قال اخر . الواردون تیم فی ذری سباء . قد عضّ
اعناقهم جلد الجوامیس . اراد الجلود و وجهی دگر آنکه یمین بر جنس گفت و جنس صالح باشد
واحد و جمع را و ابوعمرو ویعقوب خواندند تتفیّؤ بتا و باقی قرّاء بیا آنکه بتا خواند برای آن
گفت که جمع است وجمع مؤنّث باشد وآنکه بیا خواند گفت ظلال بر وزن واحد است چون جدار
و حمار و قوله . سجّداللّه . ای مائلات من قولهم سجدت النّخلة اذا مالت و اسجدت النّاقة اذا
املتها لترکبها آنکه آن میل را بر سبیل تشبیه سجده خواند مجاهد و قتاده و ضحّاك گفتند باوّل
روز همه سایهای چیز ها خدایرا سجده کنند و بآخر روز هم چنین عبداللّه عمر گفت که رسول
علیه السّلام گفت هیچ چیز نباشد والاّ خدایرا پیش از نماز پیشین وپس از زوال سجده کند آنگه
این آیت برخواند یتفیّؤ ظلاله عن الیمین و الشّمآئل سجّداً للّه و همچنین در خبر آمد که چون
کافر سجده کند بت را سایهٔ او سجده کند خدایرا و تأویل آیت واخبار آنست که گفتیم . وهم
داخرون . ای صاغرون خاضعون یقال دخره دخرا اذا اذلّ و دخر هو اذا ذلّ قال ذوالرّمه .
فلم یبق الاّ داخر فی مخبس . و منجحر فی غیر ارضك فی حجر . و وجهی دگر گفتند در تأویل
آیت که سجّداً للّه و قوله و للّه یسجد ما فی السّموات و قوله و ان من شیٔ الاّ یسبّح بحمده ای یدلّ
علی خالق له مستحقّ للسّجود والتّسبیح خدایرا سجده کنند هرچه درآسمانها و زمین است براین

تأویل که گفتیم من دابّة من تبیین راست از رونده . و الملآئکة و نیز فرشتگان او را سجده
کنند وهم لا یستکبرون . و تکبّر نکنند وبزرگواری . یخافون ربّهم من فوقهم . ترسند ازخدای
خود از بالای ایشان و در تأویل او دو قول گفتند یکی آنکه یخافون عقاب ربّهم من فوقهم علی
حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه و عقاب که آید از بالا سر ایشان آید و وجهی دیگر آنکه
چون خدایتعالی موصوف است بانّه علیّ و متعال بر سبیل توسّع فوق در حقّ او اجراء کرد و
وجهی دگر آنستکه این کنایت است از قدرت و قهر و غلبه چنانکه ما قاهر را گوئیم زبردست است
و مثله قوله و هو القاهر فوق عباده و قوله حکایة عن فرعون و انّا فوقهم قاهرون . و یفعلون ما
یؤمرون . و بکنند این فرشتگان آنچه ایشان را فرمایند و هیچ نافرمانی نکنند چنانکه گفت
لایعصون اللّه ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون و گفتند معنی آیت آنستکه هرچه دون اوست همه
خاشع و خاضع اویند چنانکه گفت ما من دابّة الاّ هو آخذ بناصیتها قوله و الملآئکة . تخصیص
ایشان بذکر با آنکه ایشان از جملهٔ آنانند که در آسمان وزمین اند جاری مجرای آنست که گفت و
ملآئکته و رسله و جبریل و میکال و قوله و اذ اخذنا من النّبیّین میثاقهم و منك و من نوح و
این را تخصیص بذکر خوانند . و وجهی دگر آنستکه ملائکه را برای آن عطف کرد بر دابّه
که ملائکه را بر زمین دست نباشد و وجهی دگر آنکه اعتقاد ایشان در فرشتگان آن بود که دختران
خدایند خدایتعالی گفت ایشان نیز مرا بندگان خاضع و ساجدند و قال اللّه لا تتّخذوا آلهین اثنین
انگه حکایت آن بکرد که خدایتعالی خلقان را بتوحید فرمود گفت خدای فرموده لاتتّخذوا مگیرید
دوخدای چو او برحقیقت یك خداست . فایّای فارهبون . ازمن بترسید وضمیر منصوب منفصل
برای آن تقدیم کرد تا دلیل کند که معنی آنستکه ازمن ترسید وازجز من نترسید ومثله قوله ایّاك
نعبد وایّاك نستعین ای نعبدك لانعبد غیرك ونستعینك لاغیرك ومثله قول الشّاعر . ایّاك ادعو فتقبّل
ملقی . و قولهم فی المثل ایّاك اعنی و اسمعی یا جارة . وله ما فی السّموات والارض . اوراست
هرچه در آسمان وزمین است . وله الدّین واصبا ای الطّاعه . دین او راست یعنی طاعت واخلاص
اوراست واصبا ای دائما ثابتا عبداللّه عبّاس گفت و اصبا ای واجبا و این قول مجاهد وقتاده وضحّاك
و ابن زید است ومنه قوله ولهم عذاب واصب ای دآئم یقال منه وصب الدّین یصب و صبا ووصوبا
قال ابو الاسود . لاابتغی الحمد القلیل بقآئه . یوما یدوم الدّهر اجمع و اصبا . ای دائما و قال
حسّان . غیرته الرّیح یسقی به . وهریم رعده واصب . و وصب الم باشد از رنج خستگی بدوام عمل
یقال منه وصب یوصب وصبا فهو واصب قال الشّاعر . لا تغمز السّاق من این ولا وصب . ولا یعزّ
علی شرسوفة الصّفر . بعضی اهل معانی گفتند معنی آیت آنستکه طاعت او را رسد که دارند و
اگرچه در او وصب وتعب باشد چه طاعت بر وجه عبادت جز خدایرا نسزد که منعم است بر مکلّفان
باصول نعم . افغیر اللّه تتّقون . از جز خدا می ترسید استفهام است برسبیل انکار و تقریع وما بکم
من نعمة فمن اللّه . درما دو وجه گفتند یکی آنکه بمعنی الّذی است ولکن متضمّن است معنی جزا را
برای آن در جواب او فا می آید و مثله قوله قل انّ الموت الّذی تفرّون منه فانّه ملاقیکم و یقول
القائل مالك فهولی و نشاید تا گوید مالك برفع لام فهولی بافا برای آنکه این خبراست نه برطریق

جزا و وجه دوّم آنستکه ماجزاست وفعل دراو مضمر باشد وتقدیر آنکه وما یکن من نعمة فمن الله
و هرچه هست از نعمت از خداست چه منعم بر حقیقت اوست و نعمت همهٔ منعمان موقوف است
بر نعمت او و از اصول نعم که حیوة و قدرت و شهوت و نفرت و کمال عقل است پس همهٔ نعمتها
مضاف است با او بهری باصالت و بهری با آنکه بواسطهٔ همه نعمت اوست . ثمّ اذا مسّکم الضّرّ .
پس انکه چون بلائی برسد و آفتی و بیماری . فالیه تجئرون باو گریزید و فزع با او کنید و او
را بخوانید و استغاثه باو کنید و اصل او از جوار باشد و آن آو از گاو بود چون آوازی منکر
کند از ترس یا از گرسنگی و قال الاعشی یصف بقرة . و ظافت ثلثـا بین یوم ولیله . و کان
النّکیران تضیف و تجئرانه (۱) . و قال ایضا . و ما ایبلی (۲) علي هیکل بناؤه . صلب فیه وصّارا
تروح . من صلوات الملیك طورا سجودا و طورا جوارا . و قال عدی بن زید . ابنیّ والله فاقیل
خلقی با . سل کلّما سلی جار . ثمّ اذا کشف الضّرّ عنکم . چون آن بلاء کشف کند و بردارد و
برگشاید از شما که بنگرید جماعتی از شما باو شرك آرند تا در رنج و بلاباشند اخلاص بیشتر کنند
چون بلابرود باسر کفر و شرك روند لیکفروا . تا کفران آرند بآن نعمت که ما ایشان را داده
باشیم . فتمتّعوا . برخوردار شوید که بدانید مال و عاقبت کفر خود و این برسبیل تهدید ووعید
گفت . و یجعلون لما لایعلمون . انکه باز نمود که این کافران ازمال وآنچه ما ایشانرا نصیب داده‌ایم
و روزی کرده نصیبی میکنند آنرا که نمیدانند از بتان که ایشان مستحقّ آنند چو در ایشان
خیری و شرّی و نفعی و ضرّی نیست و شرح این در سورة الانعام رفته است في قوله و جعلوا لله
ممّا ذرء من الحرث والانعام نصیبا الایه انکه قسم یاد کرد و سوگند خورد وگفت . و تالله . بخدا
که ایشان را بپرسند از آنچه میکنند و آن دروغ که میگویند وفرا می بافتند انکه حقتعالی بیان
کرد آن محال را که ایشان گفتند و اعتقاد کردند از آنکه فرشتگان را دختران خدا خواندند گفت
و یجعلون لله البنات . میکنند خدایرا دختران و این جعل بمعني تسمیه است و مثله قوله وجعلوا
الملئکه الّذین هم عباد الرّحمن اناثا حقتعالی خود را از آن تنزیه کرد . سبحانه . منزّه است و
دور از آنچه باو لایق نباشد . ولهم ما یشتهون . و ایشان را باشد آنچه خواهند و ارزوی ایشان
بود از پسران و فرزندان نرینه و محلّ ما از اعراب محتمل است دووجه را یکی نصب حملا علي قوله
و یجعلون لله البنات و لهم ما یشتهون من البنین تا مفعول یجعلون باشد و وجه دیگر رفع بر ابتداء
ولهم در جای خبر او باشد والتّقدیر ولهم البنون . و اذا بشّر احدهم بالانثی . چون بشارت دهند
یکی از ایشانرا بفرزندی مادینه همه روز سیاه روی باشد از اندوه و ظلّ از اخوات کان باشد در
عمل و معنی آن باشد که همه روز کاری کند و مصدر او ظلول باشد . وهو کظیم . عبدالله عبّـاس
گفت حزین ضحّاك گفت کمـید و ان دلتنگی باشد که دم نزند از دلتنگی واشتقاق او از کظامت
بود وآن بستن سر قربه باشد . یتواری من القوم من سوء . پنهان میشود از مردمان از بدی آن
بشارت که اورادادە باشندآنگه اندیشه‌میکنند که‌از دو کار بد با او چه کنند . ایمسکه علی هون .
بدارد اورا بر هوان و مذلت و خواری ام یدسّه فی التّراب یا درخاك پنهان کندیعنی واده کند
و اورا زنده درگور کند والهون الهوان قال الشّاعر . لست بوقّاف علی الهون . و قال الخطیئه

(۱) - ظاهراً کلمه (نه) زیادی‌است. (۲) ـ هکذا !

فلمّا خشیت الهون و العین ممسك . علی زعمه ما اثبت الخیل حافره . الاسآء ما یحکمون
الا و بد حکمی است آنچه ایشان میکنند و آن آن بود که در جاهلیّت کسی را دختر آمدی او را
زنده در گور کردی از دو وجه یکی ترس درویشی چنانکه خدایتعالی گفت ولا تقتلوا اولادکم
خشیة املاق و دیگر آنکه تا ناسزائی بخواستن فرازنیاید چنانکه شاعر ایشان گفت در تشنگی از
مثل این حال . سعی وابن کور والسّفاهة کاسمها . لیستأد منّا ان شتونا لیالیا . فما اکبرالاشیاء
عندی خرازة . بان ابت (۱) مزرّیا علیك و زاریا . فلاتطلبنها بابن کور فانّه . غذاالنّاس من
قام النّبیّ الجوادیا وانّ التی حدّثتموا فی انوفها . واعناقنا من الاباء کماهیا . چون اسلام آمد خدای
تعالی در این معني آیات فرستاد و نهی کرد از این و رسول علیه‌السّلام بر این تهدید کرد وعمّی
بود فرزدق را نام او صعصعه و چون خبر یافتی که کسی را دختر آمده است او را چند شتر بهدیه
فرستادی تا او در وجه تجهیز او کردی و اورا زنده دفن نکردی فرزدق این در جملهٔ مفاخر خود
باز گفت فی قوله . و عمّی الّذی منع الوائدات فاحیا الوئید ولم یوئد . الا سآء ما یحکمون
نظیره قوله الکم الذّکر وله الانثی تلك اذا قسمة ضیزی . للّذین لایؤمنون بالاخرة مثل الآیه گفت
آنان را که بقیامت ایمان ندارند از کافران ایشان را مثل بد باشد از احتیاج بفرزند و شهوت
فرزند نرینه و کراهت مادینه خوف درویشی و رغبت نا کردن اکفأ در وی و اقرار دادن بربدی
خود ببخل چنانکه رسول علیه‌السّلام گفت اکبرالکبائر ان تجعل لله ندّا وهو خلقکم ثم تقتل ولدك
خشیة ان یاکل معك ثمّ ان تزنی بحلیلة جارك گفت بزرگتر کبیره آنست که باخدا همتا بداری واو
افریدگار تو است و فرزند را بکشی ترس آنرا که باتو نان خورد پس آنکه بازن همسایه زنا کنی
ولله المثل الاعلی . و خدایرا باشد و اورا رسد مثل بلند تر بعضی مفسّران گفتند مراد شهادة
ان لااله الاّالله است و بعضی اهل تأویل گفتند مراد بمثل صفت است یعنی صفات بد مذمومه
کافرانراست و صفات علیا و مثل اعلي واسماء حسنی خدایراست ازآنجا که لایق باو اینّ است و
لایق بایشان آنست . وهوالعزیزالحکیم . واو خدائی است عزیز ومحکم کار . ولو یؤاخذالله النّاس
بظلمهم . اگر چنانکه خدایتعالی مردمانرا بگیرد بظلمی که میکنند از کفر و معصیت بر خود
و ظلم بر غیر رها نکند بر پشت زمین هیچ رونده را وقوله . علیها . کنایتی است از زمین کنایةً
عن غیر مذکور کقوله حتّی توارت بالحجاب . ولکن یؤخرهم . ولیکن بفضل و کرم خود
تأخیر میکند ایشان را و مهلت میدهد تا بوقت مسمّی نامزد کرده و آن منتها آجال و انقضآء
اعمار ایشان باشد چون آنوقت آمده‌باشد که درسابق علم باصلاح ایشان در حیوة تا آنجا بود
یکساعت درپیش ندارد . و یجعلون لله ما یکرهون . و میکنند خدایرا آنچه ایشان کارهندآنرا
از دختران یعنی آنچه بخود نمی پسندند بخدای می پسندند . و تصف السنتهم الکذب . و زبان
ایشان وصف دروغ میکند یعنی زبانشان دروغ میگوید واضافت فعل بالت برای تحقیق اضافت فعل
کرد با فاعلش کما قال الله بما قدّمت یداك وبما کسبت ایدیهم . انّ لهم الحسنی . دروغ آنستکه
ایشان میگفتند که ایشان را نیکوئی خواهد بودن و محلّ انّ مع اسمها و خبرها نصب است بر بدل
کذب . وعبدالله عبّاس و حسن بصری در شاذّ خواندند وتصف السنتهم الکُذب بضمّ کاف و ذال

(۱) - ظاهراً باید بتّ باشد و همزه زیادي است.

و رفع با بر صفت السنه وهو جمع كذوب كرسول و رسل و صبور وصبر و شكور و شكر يعنى وصف
ميكنند زبانهاى دروغ زنشان كه ايشانرا نيكى خواهد بودن لاجرم حقّا كه ايشان را دوزخ خواهد
بودن . و انّهم مفطرون . عبدالله عباس گفت انّهم منسيّون فى النّار ايشان را دردوزخ فراموش
كنند سعيد جبير گفت مبعدون بدور كرده باشند مقاتل گفت متروكون رها كرده باشند قتاده گفت
معجّلون الى النّار ايشان را بدوزخ شتابانند فرّاء گفت مقدّمون الى النار ايشانرا تقديم كنند وپيش از
همه كس بدوزخ برند نافع خواند مفرطون بكسر راء مخفّف اى مسرفون و ابوجعفر خواند بكسر راى مشدّد
اى مقصّرون مضيعون امر الله تقصير كرده باشند و فرمان خدا ضايع كرده . تالله . بخداى واين
تا از جملهٔ حروف قسم است وبدل واو است و در هيچ اسم نشود مگر در اين يك اسم كه الله است
لقد ارسلنا . بخدا كه ما فرستاديم پيغمبران را باٌمّتانى كه از پيش تو بودند چنانكه تورا
باينان فرستاديم شيطان براى ايشان اعمال ايشان بياراست اعمالى خبيث كه ايشان بر آن
بودند از روى اغراء و اغواء و وسوسه . فهو وليّهم اليوم . او امروز دوست ايشان است
و متولّى كار ايشان و بايشان اوليتر . ولهم عذاب اليم . وايشان را در اخرت عذابى سخت
مولم باشد . و ما انزلنا اليك الكتاب . انكه حقتعالى باز نمود كه غرض من در كتاب فرستادن
بتو چيست گفت ما نفرستاديم كتاب قران را بتو الاّ براى آن تا بيان كنى آن چيز ها كه در آن
خلاف ميكنند از دين و احكام . و هدى . و بيانى باشد ايشانرا ولطفى و رحمتى بر خصوص گروهيرا
كه ايمان آرند محلّ هدى و رحمة نصب عطفا على محل قوله ليبيّن براى آنكه تقدير اين است كه الاّ
بيانا و هدى و رحمة و نصب جمله بر مفعول له باشد . والله انزل من السّمآء مآء . و خدايتعالى فرو
فرستاد از اسمان ابى يعنى آب باران و زمين را زنده كرد باو پس آنكه مرده بود اين بر سبيل توسّع
و تشبيه است زمين خشك بى بر بى منفعت را مرده خواند براى آنكه در او نفعى و چيزى نباشد
و زمين با زرع و نبات را زنده خواند براى نفع و نموّ و زيادتى . انّ فى ذلك . در اين فعل كه
بيان كرد از باران فرستادن از اسمان وزمين شكافتن . بيّنات . آياتى و بيّناتى و علاماتى و دلالاتى
هست آنرا كه بشنوند بگوش دل و در او انديشه كنند قوله تعالى

وَ اِنَّ لَكُمْ فِي الْاَنْعٰامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمّٰا فِى بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا
وبتحقيق مرشمارا در چهارپايان عبرتى است مينوشانيم شمارا از آنچه در شكمهاي آنهاست از وسط پشكل وخون شير
خٰالِصًا سٰائِغًا لِلشّٰارِبِينَ * وَ مِنْ ثَمَرٰاتِ النَّخِيلِ وَالْاَعْنٰابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا
صاف گوارا براى نوشندگان و از ميوهها خرما وانگورها فراميگيريد از آن مست كننده را
وَرِزْقًا حَسَنًا اِنَّ فِى ذٰلِكَ لَاٰيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ * وَ اَوْحٰى رَبُّكَ اِلَى النَّحْلِ اَنِ
و روزى خوبى را بتحقيق در اين هر آينه آيتست براى گروهيكه ميفهمند ووحى فرستاد پروردگار تو بسوى زنبور عسل كه
اتَّخِذِى مِنَ الْجِبٰالِ بُيُوتًا وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمّٰا يَعْرِشُونَ * ثُمَّ كُلِى مِنْ كُلِّ الثَّمَرٰاتِ
فرابگير از كوهها خانها واز درخت واز آنچه بنا نهند پس بخوريد از همهٔ ميوها
فَاسْلُكِى سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهٰا شَرٰابٌ مُخْتَلِفٌ اَلْوٰانُهُ فِيهِ شِفٰاءٌ
پس رهرو باش راه پروردگار ترا بانقياد وبدر آيد از شكم آن آشاميدنى كه غير هم بود رنگهايش در آن شفاست

لِلنّٰاسِ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ * وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفّٰيكُمْ
براى مردم بتحقيق در اين هر آينه آيتست براى گروهيكه تفكر كنند وخدا آفريد شما را پس ميميراند شمارا
وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ اِلٰى اَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلٰا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ
واز شماها كسى است كه باز گردد بسوى پست تر عمر تا نداند او از پس علم چيزيرا بتحقيق خدا داناست
قَدِيرٌ * وَاللّٰهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلٰى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَآدِّي
توانا و خدا برترى داد بعضى شمارا بر بعضي در رزق پس نيستند كسانيكه برترى داده شدند باز گرداننده
رِزْقِهِمْ عَلٰي مٰا مَلَكَتْ اَيْمٰانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوٰاءٌ اَفَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ يَجْحَدُونَ * وَاللّٰهُ
روزى آنها بر آنچه مالك شده دستهاشان پس آنها در آن برابرند آيا پس بنعمت خدا انكار ميكردند وخدا
جَعَلَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوٰاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ اَزْوٰاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً
قرار داد براي شما از خود هاتان جفتها وگردانيد براى شما از جفتهاى شما پسران وپسرزادگان
وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبٰاتِ اَفَبِالْبٰاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ هُمْ يَكْفُرُونَ * وَيَعْبُدُونَ
وروزى كرد شمارا از پاكيزها آيا پس به بيهوده ميگروند و بنعمت خداوند آنها كافر ميشوند و ميپرستند
مِنْ دُونِ اللّٰهِ مٰالٰا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ شَيْئًا وَلٰا يَسْتَطِيعُونَ *
از غير خدا آنچه را مالك نباشند براى آنها رزقى را از آسمانها وزمين چيزيرا ونميتوانند
فَلٰا تَضْرِبُوا لِلّٰهِ الْاَمْثٰالَ اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لٰا تَعْلَمُونَ * ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا عَبْدًا
پس نزنيد براى خدا داستانها بتحقيق خدا ميداند وشماها نميدانيد زد خدا داستان بندهٔ
مَمْلُوكًا لٰا يَقْدِرُ عَلٰى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنٰاهُ مِنّٰا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا
زرخريده را كه توانا نباشد بر چيزى و هر كرا روزى داديم از خود روزى خوب پس او ميبخشد از او نهان وآشكارا
هَلْ يَسْتَوُونَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لٰا يَعْلَمُونَ * وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ
آيا يكسان باشند حمد خدايرا بلكه بيشتر آنها نميدانند وزد خدا داستان دومرد
اَحَدُهُمٰا اَبْكَمُ لٰا يَقْدِرُ عَلٰى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلٰى مَوْلٰيهُ اَيْنَمٰا يُوَجِّهْهُ لٰا يَأْتِ
كه يكيشان گنگ اند كه نه توانا باشد بر چيزى واو گرانبار باشد بر مولايش هر كجا رو آورد او نه آورد
بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِى هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلٰى صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ * وَلِلّٰهِ غَيْبُ
بخوبى آيا يكسان باشد او وآنكه ميفرمايد براستى واو بر راه راست باشد ومر خدار است نهانى
السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَمٰا اَمْرُ السّٰاعَةِ اِلّٰا كَلَمْحِ الْبَصَرِ اَوْ هُوَ اَقْرَبُ اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى
آسمانها وزمين ونيست امر رستخيز مگر مانند بهم زدن چشم يا آن نزديكتر باشد بتحقيق خدا بر
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ .
هر چيز تواناست .

قوله تعالي وانّ لكم فى الانعام الايه . قديم تعالى در اين چند آيه تذكير كرد مارا ويادداد
بعضى نعمتهاى او بر ما تا ما شكران كنيم تا آن نعمت بر ما پاينده شود و زياده گردد و نيز براى آن
تا ما انديشه و نظر كنيم در او و ما را علم بر علم و بصيرت بر بصيرت زيادت شود تا مستحقّ ثواب
شويم گفت شما را در اين چهارپايان عبرتى هست از شتر و گاو و گوسفند و عبرت آن باشد كه

چون در نگرند اعتبار بر گیرند و اینجا در جای دلالت است . نسقیکم . شراب میدهیم شمارا نافع
و ابن عامر و ابوبکر عن عاصم خواندند نسقیکم بفتح نون آنکه اهل لغت خلاف کردند در آنکه
فرق چه باشد بین سقی و اسقی بعضی گفتند هر دو بیك معنی باشد و هر دو لغت است کقولهم سری
و اسری وبقول لبید استشهاد کردند که گفت . سقی قومی بنی مجدوا سقی . نمیرا والقبائل من هلال
کسائی گفت سقیته آن باشد که اورا یك شربت دهی و اسقیته آن باشد که اورا شربی دائم کنند
از جوئی یا از شیر چهارپای بهر دگر گفتند سقیته ماء و اسقیته جعلت له شربا ای نصیبا پس آنچه
بدست بدهی تا بدهن باز خورد فعل از او سقیته آید و آنچه بدهی تا زرع از او باز خورد اسقیته
گویند بهری دگر گفتند سقیته بیدی و اسقیته دعوت له بالسقّیا ای قلت له سقاك الله قال ذوالرّمه . وقفت
علي ربع لمیّة ناقتی . فما زلت ابکی عنده واخاطبه . واسقیه حتی کاد ممـا ابثه . فکلّمنی احجاره و
ملاعبه . و قوله مما فی بطونه در آنکه چرا کنایت مذکر گفت و در پیش جمع رفته است و جمع
مؤنث باشد خصوصا جمع تکسیر سه قول گفتند یکی آنکه انعام و نعم بیك معنی آمده است و در
او ردّ کنایت با واحد کرد سیبویه گفت اسم واحد بر افعال آمده است و انشد . و طالب البان
اللّقاح . فبردذهب الی اللّبن . دوّم آنکه حمل بر معنی کرد یعنی بطون ما ذکرناه من الانعام کما قال
السّلتان العبدی . انّ السّماحة والمروّة ضمّنا . قبراً بمرو علي الطّریق الواضح . ولم تقل ضمّنتا
لانّه ذهب الی الجود والاحسان سیّم آنکه او در معني ای است یعنی نسقیکم من بطون ای الانعام
بها لبن برای آنکه نه همه چهار پا شیر دارد و ابو عبیده واخفش گفتند نعم را هم مذکر کنند و هم
تأنیث آنکه تأنیث کند برای جمع کند و آنکه تذکیر کند برای لفظ کند قال الشّاعر فی تذکیره .
اکل عام النعم یحوبه . یلحقه قوم و ینتجونه له بانه نوکی فلایحوبه(۱) و بعضی تفسیر دادند علی الشئ
والشّخص چنانکه شاعر گفت . و غفرا ادنی النّاس منّی مودّة . وغفرا عنی المعرض المتوالی . و
قال اخر اذا الناس ناس و البلاد نعیطه . و اذ لم عمار صدیق مساعف . من بین فرث و دم . از
میان سرگین و خون شما شیری دهد خالص گوارنده خورندگان را نه بوی سرگین دارد نه رنك خون
عبدالله عباس گفت چهار پای چون علف بخورد و در کرش او قرار گیرد سرگین درزیر باشد و خون
بر بالا و شیر در میان پس قدیم تعالی جگر را بر این قسم مسلّط کرده است تا این هر سه ببخشد
خون بر گها فرستد و شیر بپستان وفرث در کرش رها کند و نصب او بر مفعول دوم نسقیکم است
قوله . ثمرات النخیل و الاعناب . ای نسقیکم من ثمرات النخیل و الاعناب و نیز شراب میدهیم
شما را از میو ها جمع ثمره باشد درختان خرما و انگور یعنی انواع خرما و انگور و روا
باشد که واو استیناف بود والتّقدیر و یتّخذون من ثمرات النخیل والاعناب من تعلق دارد باین
فعل محذوف اتّکالا علی بیانه من بعد بقوله تتخذون منه بر اینقول واو عطف نباشد تتخذون منه
میگیرید از او ضمیر عاید است با معنی و هو ما یخرج من الشّجر من الثمر برای آن تذکیر
کرد . سکرا . قومی گفتند مراد بسکر خمر است و بروزی نیکو سرکه است ودوشاب و خرما
و مویز و آنچه حلال است از آنچه از خرما و انگور گیرند گفت از او خمر میگیرید و روزی
نیکو و آنانکه اینقول گفتند گفتند این آیه پیش از تحریم خمر آمد هنوز خمر حرام نبود برای

(۱) ـ هکذا !

آنکه نشاید که خدایتعالی بحرام منت نهد حرام محذور و ممنوع باشد ودر آیه دلیل است برانکه
حرام روزی نباشد که خدا حرام را قسمتی کرد وروزی را قسمتی اگر حرام روزی باشد این
قسمت محال باشد و اینقول که گفتیم مراد بسکر خمر است قول عبدالله مسعود و عبدالله عمرو .
سعید جبیر و ابو زرّین و ابراهیم و حسن مجاهد و کلبی و ابن ابی لیلی و یك روایت از عبدالله
عباس که او گفت سکر آنستکه از میوهٔ ایشان حرام است و رزق حسن آنچه حلال است قتاده
گفت اما سکر خمرهای اعاجم باشد و روزی نیکو این سرکه و دوشاب شعبی گفت سکر آن
باشد که باز خورند ورزق حسن آنچه بخورند آنرا بر مشروب تفسیر داد و این را بر مأکول
عوفی روایت کرد از عبدالله عباس که او گفت حبشه سرکه را سکر خوانند بعضی دگر گفتند سکر
نبیذ سکّر باشد از نقیع خرما و مویز چون سخت شود وعصیر مطبوخ و اینقول ضحاك وشعبی
است بروایت مخالد و قول نخعی و ابورقّ است و البی گفت از عبدالله عباس که سکر نبیذ التمر
باشد و گفت رسول علیه السّلام گفته است خمر آن بود که از انگور گیرند وسکر از خرما ونقیع
از انگبین و مرز از کاورس وغبیرا از گندم و من که رسولم نهی میکنم شمارا از هرچه مستی
کند ابوعبیده گفت سکر طعم باشد یقال هذا سکر لك ای طعم وانشد . جعلت عنب الاکرمین
سکرا . انّ فی ذلك لایة لقوم یعقلون . در این آیتی هست و علامتی و دلیلی مر عاقلان را که
خرد کار بندند . واوحی ربّك الی النّحل . وحی کرد خدا بنحل یعنی الهام داد ایشان را و
مرجع معنی الهام باعلم بود جز که علم در عقلاء مستعمل باشد و الهام درجز عقلاء و نحل منج
انگبین باشد و یکی از آن را نحله گویند من باب تمر و تمره . انّ اتخذی . که بگیری از کوهها
خانها برای خود ونیز از درختان . وممّا یعرشون . و از آنچه مردم چفته می بندند ابن زید
گفت مراد چفتهٔ رز است و بعضی دگر گفتند مراد سقفهاست ابو عبیده گفت وحی در کلام
عرب بروجوه است وحی نبوّت کقوله تعالی انّآ اوحینا الیك کمآ اوحینا الی نوح ووحی بمعنی
امر باشد کقوله تعالی واوحینآ الی امّ موسی ان ارضعیه و گفته اند این وحی هم الهام است
والقآء فی القلب و وحی بمعنی اشارت است فی قوله و اوحی الیهم ان سبّحوه بکرة و عشیّا ای
اشار و وحی بمعنی اسرار آمد یقال اوحی الیه کلاما اذا اسرّ الیه ومنه قوله یوحی بعضهم الی
بعض زخرف القول غرورا والوحی الکتابة ایضا کما قال لبید . کما ضمن الوحی سلامها . و اصل
وحی القآء الشئ الی الغیر الي وجه الاسرار و وحی را تعدیه هم بلام کنند و هم بالی قال الله تعالی
بانّ ربّك اوحی لها و بیشتر بالی تعدیه کنند و قال العجاج . وحی لها القرار فاستقرّت . ثمّ کلی
من کلّ الثّمرات . ونیز از جملهٔ وحی که نحل را داد آنستکه گفت گفتیم اورا که از هر میوهٔ
پاکیزه بخور داین کلّ اینجا بمعنی استغراق نیست بل چنانست که گفت ثمّ اجعل علی کلّ جبل
منهنّ جزءًا و قوله واوتیت من کلّ شئ وقوله تدمّر کلّ شئ بامر ربّها از هر میوه و شکوفه
پاکیزه خوش بوی خوش طعم . فاسلکی سبل ربّك ذللا . و براه خدا برو ذلول یعنی مطیع
و فرمان بردار بعضی گفتند حال است از نحل و بعضی دگر گفتند حال است از سبل برقول اوّل
حال باشد از فاعل وبر قول دوّم حال باشد ازمفعول یعنی هیچ راه بر تو دشوار نباشد که خواهی

تاآنجاروی انکه گفت . یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه . گفت ازشکم او بیرون می‌آیدشرابی
برنگهای گوناگون از سفید وسرخ وزرد . فیه شفآء للنّاس . دراو شفاست مردمان را درضمیر
خلاف کردند که عاید با کیست مجاهد گفت باقران یعنی در قران شفا است مردمان را و باقی
مفسّران گفتند راجع است باشراب یعنی عسل واین لایق است بظاهر . در خبر است که مردی
بنزدیك رسول علیه السّلام آمد و گفت یارسول الله برادرم را ازدرد شکم رنج میباشد گفت اسقه عسلا
برو انگبین ده او برفت و انگبین داد باز آمد و گفت یا رسول الله سود نداشت گفت برو انگبینش
ده صدق الله وکذب بطن اخیك خدا راست گو است و شکم او دروغ زن برفت وانگبین داد اورا
نیك شد . عبدالله مسعود گفت العسل شفاء للنّاس والقران شفاء لما في الصّدور انگبین شفای
مردمان است وقران شفای دلهاست یعنی من الشّك والشّبه وهم او گفت علیکم بالشّفآئین القران والعسل
برشماست که این دو شفا بکار دارید یکی قران و یکی انگبین و لفظ ناس اگرچه ظاهر عموم است
حمل او بر اغلب باید کرد و شفا دهنده خداست برحقیقت ولیکن باسباب انّ في ذلك . در اینکه
رفت آیاتی و علاماتی هست گروهی را که اندیشه کنند . والله خلقکم . خدای بیافرید شما را.
ثمّ یتوفّیکم . پس وفات دهد شمارا و جان باز ستاند بر اختلاف احوالتان بهری را بطفولیّت
و بهری را ببرنائی و بهریرا بکهل و بهریرا رها کند . الی ارذل العمر . تابعمری رذل‌تر فرومایه‌تر
یقال رذل یرذل رذالة و رذلت انا فهو مرذول عبدالله عبّاس گفت معناه اسفل العمر مقاتل گفت
پیری بغایت ابن زید گفت یعنی خرف و فرتوت و بعضی دگر گفتند هفتاد سال باشد بعضی دگر
گفتند هفتاد و پنج سال باشد و این روایت اصبغ نباته است از امیرالمؤمنین علی . لکیلا یعلم
بعد علم شیئًا . تا نداند چیزی پس از آنکه دانست یعنی در این عمر از پیری و خرفي که باشد
باز با حال طفولیّت شود از نادانی هم چنان نادان شود که اوّل بود ذکر و حفظ و ذهن و عقل
نقصان یابد و این لام صورت لام غرض دارد و لام عاقبت است برآن تفسیر که بیان کردیم چند
جایگاه . انّ الله علیم قدیر . که خدایتعالی دانا و تواناست از تغییر و تصریف خلقان برآن جمله
که میخواهد . و الله فضّل بعضکم علي بعض فی الرّزق . آنکه بیان تفاوت ارزاق کرد بحسب مصالح
گفت خدای تفضیل میدهد بهریرا ازشما بر بهری درباب روزی بحسب مصلحت چو حقتعالی قسمت
روزی متفاوت فرموده است چنانکه صلاح خلق شناخت در اندکی و بسیاری و آنانرا که
روزی فراخ است یا تنگ صلاح او در آنست لقوله تعالي ولو بسط الله الرّزق لعباده لبغوا
فی الارض ولکن ینزّل بقدر مایشاء آنکه بخل مردمانرا وصف کرد گفت . فما الّذین
فضّلوا برّادی رزقهم علی ما ملکت ایمانهم . آنان را که ایشان را در روزی فضله کردند
و زیادتی داده اند زیادتی و فضله با آنان نمیدهند که زیر دستان ایشانند از بندگان و
و پرستاران را و رعایا و خدمتکاران تا متساوی شوند در این باب این روا نمیدارند وروا
میدارند که اصنام وطواغیت را در عبادت بامن مساوات کنند وانباز دارند واین برسبیل مذمّت وملامت
گفت در حق ایشان این قول عبدالله عباس است و قتاده و مجاهد و وجهی دگر گفتند معنی آنستکه
اینان بر ایشان که مفضّل و منقوص اند در باب مرزوقی یکی اند هردو گروه مرتزقند ازجهت من

چو بی قوه و معونت من کس را روزی نتواند داد . افبنعمة الله یجحدون . اینان نعمت خدای
انکار میکنند و عاصم بروایت ابو بکر خواند تجحدون بتاء خطاب حملا علی قوله والله خلقکم ثم
یتوفّیکم و دیگران بیا خواندند خبرا عن الغائبین لقوله تعالی فهم فیه سوآء . عبدالله عباس گفت
آیه در ترسایان نجران آمد که ایشان گفتند المسیح بن الله حقتعالی این آیت فرستاد برسبیل مثل
که ایشان بامن در عبادت شریك روا می دارند و با خود روزی روا نمیدارند و مثله قوله فی
سورة الرّوم ضرب لکم مثلا من انفسکم هل لکم ممّا ملکت ایمانکم من شرکاء فیما رزقناکم فانتم
فیه سوآء وجعل الله لکم من انفسکم ازواجا حقتعالی باین آیه منّت نهاد بر خلقان گفت خدایتعالی
برای شما هم از شما بیافرید زنانی را که در استیناس جفت شما باشند وشمارا در ایشان قضاء شهوت
و نسل واولاد باشد وایشان را هم از جنس شما آفرید تا شما را انس باشد و گفته اند مراد حوّا است
که خدایتعالی او را از پهلوی چپ آدم آفرید . و جعل لکم من ازواجکم بنین . و کرد شما را
از زنان شما فرزندان نرینه و برای آن تخصیص کرد پسران را که ایشان بپسران شادمانه شوند و
بدختران دلتنك . و حفدة . عبدالله مسعود ونخعی و سعید جبیر و ابوالضّحی گفتند مراد بحفده
اصهارند یعنی اختان الرّجل علي بناته دامادان یعنی شوهران دختران خود ابن حبیش گفت بر
عبدالله مسعود قران میخواندم باین آیه رسیدم مرا گفت دانی تا حفده چه باشد گفتم حشم مرد
گفت نه و لیکن دامادان او باشند و این روایت و البی است ازعبدالله عباس عکرمه گفت وحسن
و ضحّاك و مجاهد خدم و حشم باشند و ابو مالك گفت ومجاهد بروایتی انصار و اعوان مرد باشد
من قول العرب حفده اذا اعانه قال جمیل حفد الولآئد حولهنّ واسلمت . باکفّهنّ ازمّة الاجمال .
عطا گفت فرزندان و فرزند زادگان مرد باشند قتاده گفت چاکران مرد باشند مقاتل و کلبی
گفتند بنین فرزندان کوچکند و حفده فرزندان بزرك مجاهد و سعید جبیر گفتند فرزند فرزند
باشد ابن زید گفت پسران زن باشند از شوهر دیگر قتیبی گفت اصل او از حفد است و آن
متابعت گام باشد و سرعت مشی یعنی اینان مسرع باشند در خدمت و نصرت مرد و در دعای
وتر آمده است اللّهم انّا الیك نسعی و نحفد ای نسرع قال الرّاعی . کلفت مجهولها نوقا یمانیة
اذا الحداة علي اکسائها حفدوا . وفعله ازجمله بناهای جمع فاعل باشد کالسّفره والبررة و الحملة .
و رزقکم من الطّیبات . روزی کرد شمارا از ملاذّ و مشتهیات حلال پاکیزه . أفبالباطل یؤمنون .
بباطل ایمان میآرند عبدالله عباس گفت مراد اصنام است و بنعمت خدای کافرند یعنی توحید او
و گفته اند مراد بباطل شیطان است که ایشان را مجیره (۱) و سایبه ووصیله وحام فرمود . وبنعمة الله یعني
محلّلات که خدایتعالي مباح کرده باشد کافرند و یعبدون من دون الله . و میپرستند فرودخدای و گفته اند
جز خدایرا . مالا یملك لهم رزقا . ما نکرهٔ موصوفه است چیزیکه مالك و قادر نیست برآنکه ایشانرا
روزی دهد از آسمان و زمین نه ازآسمان باران توانند آورد و نه اززمین نبات برویانند وقوله شیئًا .
فرّاء گفت نصب او بر آنستکه مفعول رزق کرده است کانّه قال ان یرزقهم شیئًا و مثله قوله . و
اطعام فی یوم ذی مسغبة یتیما و قوله الم نجعل الارض کفاتا احیآء و امواتا جز که این نصب
برحال است وآن مفعول به والتقدیر تکفتهم احیآء وامواتا ووجهی دگر نصب او آنستکه بدل رزقا باشد

(۱) هکذا فی الاصل

و التّقدير لا يملك فيهم رزقالا قليلا و لا كثيرا و لا يستطيعون. و نتوانند و قادرنباشند . فلا تضربو لله الامثال . با خدايتعالى اشباه و امثال فرو مداريد و او را يكى دانيد كه خدا داند خطاى آنكس كه اورا با خداى مثل و مانند بدارد و شما ندانيد خطاى آن از صواب براى آنكه نظر نكرده ايد تا شما را بعلم رساند آنكه حقتعالى مثل زد گفت ضرب الله مثلا. خداى مثلى زد و آن آنست كه بندهٔ مملوك كه بر هيچ قادر نباشد يعنى مالك خود نباشد و تصرّفاتش مملوك بود بر او و آنكه ما اورا روزى دهيم از خزائن خود روزى نيك و او از آنجا نفقه ميكند پنهان و آشكارا راست باشند باهم يعنى راست نباشند استفهامى است بمعنى جحددرمعنى او دو قول گفتند يكى آنكه خدايتعالى مثل زد بندهٔ بى مال بى تصرّف مملوك را بكافر و مؤمن را مثل زد بمرد سخىّ مالدار يعنى چنانكه آن دو بايكديگر راست نباشند اينان نيز با يكديگر راست نباشند اينقول عبد الله عباس و قتاده است مجاهد گفت مثل زد خدايتعالى اصنام ايشان را ببندهٔ چو نين و خودرا مثل زد با زاد سخىّ بسيار مال بسيار خرج آنكه گفت راست باشد با يكديگرو اين برسبيل توبيخ و تقريع كافران گفت تاتنبيه كند ايشان را بر خطاء ايشان در عبادت اصنام و ترك عبادت خداى آنكه گفت لايستوون الحمدلله. راست نباشد بحمدالله و منّه بعضى دگر گفتند الحمد لله براى آن گفت كه اين اصنام را كه ايشان مى پرستند مستحقّ هيچ حمد نيستند انما حمد و سپاس بر حقيقت خدايراست آنكه گفت . بل اكثرهم لايعلمون. بل بيشتر مردمان ندانند يعنى كافران كه اين انديشه نكرده باشند و تفكّر ندانند و ايشان بيشترين قوم بودند آنكه مثلى ديگر زد گفت . ضرب الله مثلا رجلين . مثل زد دومردرا يكى گنك كه او قادر نباشد برسخن گفتن و عاجزى مدبرى باشدو اورا وبال و بارگران باشد بر پسر عمش هركجا فرستد او راچون باز آيد چيزى نيارد از مدبرى و بى زبانى كه نداند كه مردمان چه گويند و اورا چه جواب بايد داد او و راست باشد با مردى عادل كه عدل كند و عدل فرمايد و بره راست باشد اين مثلى است كه خدايتعالى زداصنام بى صورت بى قدرت بى علم را با خود كه قادر بى آلت است وعالم بر كمال است و حىّ بى آفت است قادر است بر هرچه خواهد چنانكه خواهد اين دو بهم راست نباشد يعنى كدام عاقل باشد كه عبادت خداى موصوف باين صفات كمال رها كند و بت پرستد و گفته اند مثل مؤمن و كافر زد چنانكه گفتيم در آيت اول و هردووجه محتمل است والله اعلم بمراده و قوله و هو كلّ . فالكلّ الثقل آنكه بر سبيل مبالغه وصف كرده هر دو را بمصدر كقولهم برّ وعدل و صوم و كلّ عن الامر اذا ثقل عنه فلم ينبعث اليه كلاّ وكلّ لسانه اذا ثقل فلم ينبعث فى الكلام و كلّ الرّجل من الاعياء كلالا بهذا المعنى وكلّ السّكّين كلولا وكلّه اذا لم يطرد پس اصل همه يكى است عطا گفت آيت درابىّ خلف آمده ودر حمزهٔ عبدالمطّلب. ولله غيب السّموات . آنكه گفت خدايراست علم غيب در آسمانها و زمينها و او مختصّ است بعلم غيب و جز او نداند. و ما آمر السّاعه. وكار قيامت نيست در سرعت الاّ چنانكه يكى از شما چشم برهم زند يا نزديكتر و اين تشبيهى است برسبيل مبالغه و خدا بر همه چيز قادر است از اين وجز از اين آيت در كافرانى آمد كه استعجال ميكردند قيام ساعت را وازرسول عليه السّلام مى پرسيدند كه . ايّان مرسيها . كى

خواهد بودن گفت بگوى اى محمّد كه اين غيب است جزخداى نداند جز آنست كه زود خواهد بود واز چشم بر هم زدن زودتر خواهد بود بر طريق مثل قوله تعالى

وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ اُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْاَبْصَارَ

وخدا بيرون كردشمارا از شكمهاى مادرهاى شما نميدانستيد چيزيرا وقرارداد براى شما گوش و چشمها را

وَالْاَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ * اَلَمْ يَرَوْا اِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ

ودلهارا شايدشما شكر گذاريد آيا نديدند بسوى مرغهاى رام شده درهواى آسمان

مَا يُمْسِكُهُنَّ اِلَّا اللّٰهُ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَاٰيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ * وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ

نگاه ندارد آنهارا مگر خدا بتحقيق در اين آيتهاست براى گروهيكه ميگروند وخدا قرارداد براى شما از

بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْاَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ

خانه هاى شما آرام گاهى وقرارداد براى شما ازپوستهاى چارپايان خانهها كه سبك شماريدآنرا روز سفر كردنتان

وَيَوْمَ اِقَامَتِكُمْ وَمِنْ اَصْوَافِهَا وَاَوْبَارِهَا وَاَشْعَارِهَا اَثَاثًا وَمَتَاعًا اِلَى حِينٍ *

وروز ايستادن شما واز پشمهاى آن و كركهاى آن و مويهاى آنها رختها وبهرهٔ تاهنگامى

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ اَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ

وخدا قرارداد براى شما از آنچه آفريد سايها وقرارداد براى شما از كوهها پوششها وقرارداد براى شما

سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ كَذٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ

پيراهنها كه نگهدارد شمارا از گرما و پيراهنها كه نگهدارد تان از جنگتان همچنين است تمام كند نعمت را برشما

لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ * فَاِنْ تَوَلَّوْا فَاِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ * يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ

شايد شما گردن نهيد پس اگر رو گردانيدند پس جز اين نيست بر تست رسانيدن هويدا ميشناسند نعمت

اللّٰهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَاَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ * وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ شَهِيدًا

خدارا پس انكار ميكنند آنرا و بيشتر آنها كافرانند وروزيكه برانگيزيم از هر فرقه گواهى را

ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ * وَاِذَا رَاَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ

پس نه رخصت داده شود مر كسانى راكافر شدند ونه آنها طلب كرده شوند وچون بينند آنانكه ستم كردند شكنجه را

فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ * وَاِذَا رَاَى الَّذِينَ اَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ

پس نه سبك شود ازآنها ونه آنها مهلت داده شوند وچون ديدند كسانيكه شرك آوردند شريكان خودشانرا

قَالُوا رَبَّنَا هٰؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُو مِنْ دُونِكَ فَاَلْقَوْا اِلَيْهِمُ الْقَوْلَ

گفتند پروردگاررا اينگروهند شريكان ما كسانى كه بوديم ما ميخوانديم از غيرتو پس افكندند بسوى آنها گفتاررا

اِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ * وَاَلْقَوْا اِلَى اللّٰهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا

بتحقيق شماهر آينه دروغگويانيد وافكندند بسوى خدا اين روز صلحرا وگمراه شدند ازآنها آنچه بودند

يَفْتَرُونَ * اَلَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ *

ميبافتند كسانى كه كافرشدندواعراض كردند از راه خدا افزوديم آنهارا شكنجهٔ بالاى شكنجه

بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ * وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ اُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ اَنْفُسِهِمْ

بآنچه بودند فساد ميكردند وروزيكه برانگيزيم در هر گروهى گواهى برآنها از خودهاشان

وَجِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَى هٰؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً

و آوریم ترا گواه بر اینگروه وفرستادیم برتو کتاب راروشن کننده برای هرچیز وهدایت ورحمتی را

وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ * اِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْاِحْسَانِ وَاِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ

وبشارتی برای گردن نهادگان بتحقیق خدامیفرماید بعدالت واحسان وبخشش کردن خداوندان خویشی وبازمیدارداز

الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ * وَاَوْفُوا بِعَهْدِ اللّٰهِ اِذَا

زشتی‌ها وبدکرداری وستمگری وپندمیدهدشمارا شایدشما پندگیرید ووفا کنید بعهد خدا چون

عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْاَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللّٰهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلاً

عهدکرید و نشکنید قسمهارا پس‌از استوار کردن وبتحقیق گردانیدید شما خدارا برشماها ضامن

اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ * وَلَا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ اَنْكَاثاً

بتحقیق خدامیداند آنچه را میکنید ونباشید مانندآنکه گسیخت رشتهٔ خودرا از پس توانائی

تَتَّخِذُونَ اَيْمَانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ اَنْ تَكُونَ اُمَّةٌ هِيَ اَرْبَى مِنْ اُمَّةٍ اِنَّمَا يَبْلُوكُمُ

میگیرید سوگندهای خودتانرا بخیانت میان شما که باشد گروهی که‌آن گروه افزون‌از گروهی جزاین نیست میآزماید شمارا

اللّٰهُ بِهِ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ * وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ

خدا بآن وتاروشن کندبرای شما روز رستخیز آنچه‌رابودید درآن اختلاف‌میکردید واگر بخواهد خدا

لَجَعَلَكُمْ اُمَّةً وَاحِدَةً وَلٰكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَتُسْئَلُنَّ عَمَّا

قراردهدشمارا گروهی تنها ولیکن گمراه کند هرکرامیخواهد وره‌نمایدهرکرا میخواهد وپرسیده‌شویدازآنچه

كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * وَلَا تَتَّخِذُوا اَيْمَانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا

بودید میکردید ونگیرید سوگندهاتان را غدری میان‌شما پس‌بلغزد قدمی بعدازاستواری آن

وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ

وبچشید بدی‌را بسبب اعراض‌کردن از راه خدا ومرشماراست‌شکنجهٔ بزرگ ونخرید بعهد

اللّٰهِ ثَمَناً قَلِيلاً اِنَّمَا عِنْدَ اللّٰهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * مَا عِنْدَكُمْ

خدا ببهای اندك بتحقیق‌آنچه‌نزد خداست آن‌بهتراست شمارا اگرباشید گروندگان آنچه‌نزد شماست

يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ *

فنامیشودوآنچه‌نزدخداست‌باقیست وجزادهیم آنانکه صبرکردند اجرشانرا بخوبتر آنچه بودند میکردند

مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ

هرکه کرد کارشایسته از مرد یازن واو گرونده‌است‌پس‌زنده‌داریم‌اورا زندگی‌پاکیزه‌وپاداش‌دهیم‌اورا

اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * فَاِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ

اجرشانرا بنیکوتر آنچه‌بودند میکردند پس‌چون قرائت کنی قرآنرا پس‌پناه‌ببر بخدا از شیطان

الرَّجِيمِ * اِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ *

رانده‌شده بتحقیق‌اورا نیست برایش فرمانروائی بر کسانیکه گرویدند وبر پروردگارشان توکل کنند

اِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ .

جزاین نیست سلطنت‌او بر کسانی‌است که‌دوست‌دارنداورا وآنانکه‌آنهابآن مشرکانند .

قوله تعالي والله اخرجكم من بطون اُمّهاتكم الايه . در این‌آیت خدایتعالي منّت نهاد بر بندگانش و گفت خدای بیرون آورد شمارا از شکم مادرانتان . لا تعلمون شيئا . شما چیزی ندانستید برای آنکه شما را عقلی وعلمی نبود این جمله که لاتعلمون است درمحلّ حال است ای غیرعالمین . وجعل لكم السّمع والابصار والافئدة . و شما را گوش وچشم و دل آفرید که آلت بینائی و شنوائی و دانائی است تا همانا شما شاکر شوید و شکر این نعمت بگذارید و جعل بمعنی خلق است در این آیت متعدّی بیك مفعول . الم تروا الی الطّير مسخّرات فی جوّ السّمآء . انگه مارا تنبیه فرمود بر نظر گفت نمی بینید این مرغان را در هوای آسمان یعنی این هوا که میان آسمان و زمین است و قوله مسخّرات ، نصب برحال است از مفعول و حمزه و یعقوب الم تروا خواندند بتا خطاب وباقی قرّآء بیا برخبر غایب فی جوّ السّماء جوّ این فتق وگشادگی است میان آسمان وزمین قال الانصاری. و هل اُمّها فی هواء الجوّ طالبة . ولا كهذا الّذى في الارض مطلوب . ما يمسكهنّ الاّ الله ، جز خدایتعالی کیست که قادر است برآنکه امساك ایشان کند و آن الت دهد ایشان را از جناح وبال که ایشان بآن در هوا بایستند ، انّ فی ذلك لايآت ، در این ایاتی وعلاماتی و دلالاتی است آنانرا که بخدای تعالی ایمان دارند انگه منّت نهاد بربندگانش بنوعی دگر از نعمت گفت . والله جعل لكم من بيوتكم سكنا . گفت خدا آنست که کرد شما را از این خانه ها که در او نشسته اید سکنی وسکن جائی مسکون باشد و بنای فعل در مفعول بسیار است كالبيض والقبض و الخلف و این مساکنی است که شما را باشد در حضر . و جعل لكم من جلود الانعام بيوتا . و شما را نیز کرد از پوست چهارپایان خانه ها که سبك باشد بر شما و سبك دارید آنرا شما . يوم ظعنكم . روز رحلت و سفرتان یعني خیمهای ادیم و جز ادیم از پوست چهارپایان و نیز آنرا بشاید که درسرایهاوجایها بنا کنند و بزنند برای خفت را نافع وابن کثیر و ابو عمرو خواندند يوم ظعنكم بتحريك عين و باقی قرّآء بتسکین عین خواندند و هما لغتان مثل سمع و سمع وشعر و شعر و بهر و بهر يقال ظعنَ الرّجل ظعنا اذا ارتحل والظّعينة الهودج و بذلك سمّيت المرئة فی الهودج ظعينة و جمعها ظعآين . و من اصوافها . ای و جعل لكم من اصوافها واوبارها واشعارها اثاثا . صوف گوسفندرا باشد و شعر بزرا و وبر شتر را و اثاث متاع خانه باشد و اینجا مراد گلیم و زیلو ونمد است و آنچه از این مویها کنند و بافند خلیل گفت اصل او از کثرت است و اجتماع بعضی با بعضی من قولهم شعرا ثيث ای كثير واثّ شعره يأثّ اثّا اذا كثر والتفّ قال امرؤ القيس اثيثُ كقنو النّخلة المتعشكل . و قال الشّاعر في الاثاث . أهاجتك الظّعاين يوم باتوا . بذی الزّی الجميل من الاثاث . و متاعا . و آلتی که بآن تمتّع کنید . الی حين . تا بروزگاری یعنی ایّام حيوة تابوقت وفات و گفته اند تا انگه که کهن شود واز کار بیفتد . والله جعل لكم ممّا خلق ظلالا . انگه نوعی دگر نعمت یاد داد گفت خدایتعالی کرد برای شما از آنچه آفریده است سایها تا شما را بآن استراحت باشد از گرمای افتاب از سایهٔ درختان و سقفهای دیوار ها . و من الجبال اكنانا . و شما را از کوه غارها ساخت که شما را باز پوشد و آسایش بود از سرما و گرما واحدها كنّ وهو ما يواريك و جعل لكم سرابيل . واحدها سربال و کرد شما را پیرهنها که شما را وقایت کند و

باز پاید از گرما از انواع ملابس از پنبه و کتّان و خزّ وقزّ اهل معانی گفتند اراد تقیکم الحرّ
والبرد فا کتفی بذکر احدهما عن الاخر مراد آنستکه این پیرهنها شما را باز پاید از سرما و
گرما جز که اکتفا کرد بذکر یکی از دیگر وسرابیل تقیکم باسکم . ونیز پیرهنها که شمارا درکارزار
نگاهدارد از زره و جوشن و آنچه در کار زار دارند واراد تقیکم مضرّة باسکم فحذف المضاف و
اقام المضاف الیه مقامه یعنی افت کار زار از شما بگرداند و شما را نگاهدارد از وقع سلاح وطعن
نیزه و ضرب شمشیر عطای خراسانی گفت قران بر حسب عادت و آلت عرب آمد نه بینی که
خدا گفت من الجبال اکنانا و انچه برای ما در زمین سهل پدید کرد بیشتر و بهتر است ولیکن
ایشان اصحاب جبالند و زمین ایشان کوهستان است هم چنان گفت و من اصوافها و اوبارها و
اشعارها و آنچه برای ما پدید کرد از ابریشم و خزّ وقزّ وقطن و کتان بیشتر و بهتر است ولیکن
ایشان اهل بادیه اند و ایشانرا چهارپای باشد واثاث ایشان بیشتر ازموی چهارپایان بودوهمچنین
گفت تقیکم الحرّ و آنچه سرما باز دارد بهتر باید ولیکن بلاد ایشان گرمسیر است برای آن منّت
که نهاد بباز داشت گرما نهاد کذلك قوله . من جبال فیها من برد و این ثلج وبرف که مارا باشد
بیش از آن و به ازآن و بی آفت تر از آنست و لیکن در بلاد ایشان نباشند ونشناسند انرا اینجواب
طاعنی است اگر باین چیز ها برقرآن طعن زند . کذلك یتم نعمته علیکم . نعمت خویشتن همچنین
بر شما تمام میکند تا باشد که شما اسلام آرید و گردن نهید وطاعت دارید اورا ازعبدالله عباس
روایت کردند که او خواند تسلمون بفتح اللاّم من السّلامة تا مگر شما سلامت یابید از آفت گرما
وسرما و آفت کار زار واین از روی معنی نیکوست جز ازشواذّ قرآن است . فان تولّوا . آنکه
گفت اگر اینان روی بر گردانند و از فرمان تو عدول کنند و اعراض نمایند . فانّما علیك
البلاغ المبین . و بر توهیچ تاوان نیست انّما بر تو بلاغ و بیان است برتو آنست که برسانی و بیان
کنی از آن پس آنچه ایشان کنند از کفر و نا فرمانی وبال آن بر ایشان است آنکه ایشان را وصف
کرد وگفت . یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها . ایشان نعمت خدای می شناسند ومیدانند و لیکن
جحود و انکار میکنند سدی گفت مراد بنعمت اینجا یکه رسول است علیه السّلام مجاهد گفت
مراد این نعمتهاست که دراین سوره برشمرده است ایشان گفتند این خود ما راست بهری موروث
و بهری مکتسب کلبی گفت ایشان گفتند چون رسول علیه السّلام این نعمتها بر ایشان شمرد که
این از خداست و لیکن بشفاعت خدایان ما عون بن عبدالله گفت این آنست که یکی از ما گوید
لولا فلان اگرنه فلان بودی اضافت نعمت خدای بادیگران کنند . واکثرهم الکافرون . وبیشتر
ایشان کافرند. ویوم نبعث . آنکه بر سبیل تهدید و وعید تذکیر کرد رسول را و مراد امت گفت
یاد کن ای محمّد آنروز که ما بر انگیزیم از هر امتی و قرنی گواهی یعنی پیغمبران ایشان را مراد
روز قیامت است نظیره فکیف اذا جئنا من کلّ امة بشهید الایة. ثم لا یؤذن للّذین کفروا . آنکه
دستوری ندهند کافرانرا در آنکه عذری خواهند یاتوبه کنند نظیره قوله ولایؤذن لهم فیعتذرون .
و لا هم یستعتبون . ای لا یمکنون من ارضآء الله و ایشان را استرضا نکنند یعنی تمکین نکنند از
آنچه توبه کنند و رضای خدا حاصل کنند و نیز ایشان را تمکین کنند از آنکه بادنیا آیند و

توبه کنند ورضای خدا حاصل کنند و این آیه دلیل است بر بطلان مذهب نجّار و آنکه گوید
در قیامت تکلیف بود و خلقان مکلّف باشند وایمان و توبه قبول کنند چه آن جا خلقان ملجاء
باشند و با الجاء تکلیف نبود و بر این مذهب لازم آید که هیچ کافر و فاسق بدوزخ نشود برای
آنکه چون بهشت و دوزخ و منافع و مضارّ آن بینند ملجأشوند بتوبه و ایمان توبه کنند و ایمان
آرند لا محال و همه ببهشت روند. واذا رأی الّذین ظلموا العذاب . و نیز چون ظالمان عذاب بینند
و دوزخ عیان شود ایشان را بعد از آنکه بخبر شنیده باشند از ایشان تخفیف عذاب نکنند و نیز
ایشان را مهلت ندهندواین آیه نیز دلیل بطلان این مذهب است . واذا رأی الذین اشرکوا شرکائهم.
گفت چون بینند مشرکان شریکان خودرا یعنی بتان را که عبادت کرده باشند . قالوا ربنا . گویند
خدای ما . هؤلاء . اینان انبازان مایند درعبادت تو که ما اینان را خوانده ایم و پرستیده
بدون تو . فالقوا الیهم القول . ایشان جواب دهند گویند دروغ میگوئید ماشمارا دعوت نکردیم
بالهیّت خود و بعبادت خود شما را نگفتیم ما را پرستید . انّکم لکاذبون . شما در این دعوی
دروغ زنید یقال القیت الیه القول اذا خاطبه و القاء القول عبارة عن الکلام لانّه یلفظ عن فیه ای
یرمیه . والقوا الی الله یومئذ السّلم . ای الاسلام و بیند از ندایشان آنروز بخدای اسلام واستسلام
یعنی کافران روز قیامت بخدا ایمان آرند و گردن نهند فرمان اورا خاضع شوند چو روز قیامت
علوم ضروری باشد و هیچ کس را شك و شبهه نباشد چو هر چه بخبر شنیده باشند به عیان
بینند چنانکه گفت . ثم لتروُنّها عین الیقین . و ضلّ عنهم ما کانوا یفترون . و گم
شود از ایشان آنچه در دنیا ساخته و فرا بافته باشند بدروغ از اصنام و اوثان آنچه
بدون خدا پرستیده باشند و از ایشان هیچ غنا نکند و سود ندارد . الذین کفروا
و صدّوا عن سبیل الله . آنانکه کافر شدند و از راه خدا که شرع و منهاج مسلمانان است
اعراض نمایند یا دیگرانرا منع کنند از آنکه در اسلام آیند یکی از صدود باشد و یکی از صدّ .
زدنا هم عذابا فوق العذاب . ما بیفزائیم ایشانرا عذاب بر بالای عذاب عبدالله مسعود گفت در این
آیه که زیادت عذاب کژ دمانی باشند که ایشانرا دندانها باشد چون درختان خرما عبدالله عبّاس
گفت و مقاتل و ابن زید این زیادت عذاب پنج جوی باشد از مس گداخته چون آتش از زیر
عرش بیرون میآید ایشان را بآن عذاب کنند سه بر مقدار روز و دو بر مقدار شب و سعید جبیر
گفت مارانی باشند و کژدمانی که کمینه ماران چند شتر بختی باشند و کمینه کژدمان چند شتری
باشند که بیك زخم که بزنند تا چهل سال ساکن نشود و گفته اند آن باشد که از گرمای دوزخ
بنالند و بستوه آیند خدایتعالی زمهریری پدید آرد و سرمائی که ایشان از آن بگریزند و در میان
آتش شوند و گفته اند زیادت عذاب آنستکه امثال آن عذاب که بر اتباع ایشان باشد
بر ایشان نهند برای اضلال ایشان اتباع را چنانکه گفت و اثقالا مع اثقالهم و گفته اند مراد
آنستکه عذاب ایشان مضاعف کنند . بما کانوا یفسدون . بآن فساد که ایشان در زمین کرده اند
از کفر و منع مردمان از ایمان وما مصدریّه است ای بفسادهم . و یوم نبعث . و یاد کن
ای محمّد آنروز که ما برانگیزیم در هر امّتی گواهی بر ایشان هم از ایشان یعنی روز قیامت که ما

پیغمبران را بر انگیزیم تا بر امّت گواهی دهند و برای آن گفت از ایشان که هر پیغمبر که خدا
فرستاد بقومی از ایشان و از قبیله و شهر ایشان فرستاد و جئنا بك شهیدا علی هؤلآء . وتورا
بیاریم تا گواهی دهی بر ایشان که تو پیغمبر ایشانی و از ایشانی وشهیدا اوّل منصوب است برمفعول
به و دوّم منصوب است بر حال . و نزّلنا علیك الکتاب تبیانا . و بفرستادیم کتاب قران برتوه
تبیانا لکلّ شیٔ . بیان و شرح هر چیزی و تفعال بنا مبالغه باشد ونصب او بر مفعول له است ای
للبیان والهدایة و روا بود که مصدری بود درجای حال ای مبیّنا و هادیا . و هدیً و رحمة .
و لطفی مقرّب بطاعات و خیرات و رحمتی و بخشایشی ازخدایتعالی بر بندگانش بعاجل و آجل .
و بشری . وبشارتی و مژدهٔ مسلمانان را که فرمان خدای را گردن نهاده باشند انکه گفت. انّ الله
یامر بالعدل والاحسان . خدایتعالی بعدل واحسان امر میفرماید با مردمان و عدل در کلام عرب
راستی باشد ومعادله مناصفه باشد و عدل تنگ بار باشد برای آنکه معادل صاحبش بود والبی گفت
ازعبدالله عبّاس که عدل توحید اینجا و احسان ادای فرایض روایتی دگر از او آنستکه عدل
شهادت ان لا آله الاّ الله است و احسان اخلاص بجا آوردن در او عطاء گفت عدل آنست که بااو
انباز نداری و احسان آنستکه او را پرستی چنانکه پنداری که او را می بینی مقاتل گفت عدل
توحید است و احسان عفو کردن از مردمان و گفته اند العدل فی الافعال والاحسان فی الاقوال
آنکه در فعل عادل باشد و در قول محسن این قولها که مفسّران گفتند دلیل آنست که عدل از
توحید جدا نیست تا بدانند که موحّد نبود آنکه را عدلی نبود . و ایتاء ذی القربی . و صله
رحم کردن بصلات و عطیّات و ایتآء اعطآء باشد یعنی خویشانرا برّ کردن و عطا دادن . وینهی
عن الفحشآء والمنکر و نهی میکند از فحشآء . عبدالله عبّاس گفت مراد بفحشاء زناست و بمنکر
آنچه در شریعت اسلام نشناسند وبغی ظلم و کبراست ابن اعینیه گفت عدل استوآء السرّ والعلانیة
آن بود که نهان و آشکارا راست بود و احسان آنستکه سرّت از علانیه نیکوتر باشد و فحشأ و منکر
گفت آنستکه اشکارات از نهان نیکو تر باشد . یعظکم . پند میدهد شما را تا باشد که متّعظ
شوی . قتاده گفت خدایتعالی مارا دراین ایه مکارم اخلاق میفرمایدو معالی آن و مارا نهی میکند
از دنایای اخلاق ومذاق و سفاسف آن . عبدالله مسعود گفت ازاین جامع تر در قران آیتی نیست
شهربن حوشب گفت از عبدالله عباس که یکروز رسول در خانه مکّه نشسته بود عثمان بن مظعون
بگذشت و هنوز ایمان نیاورده بود تبّسمی کرد با رسول علیه السّلام حضرت گفت بیا بنشین
بیامد و دربرابر رسول بنشست و با رسول حدیث میکرد رسول چشم در اسمان زد و مینگریست
و چشم بتدریج فرود میاورد تا بجانب دست راست چشم فرود آورد وروی بان جانب کرد کالمصغی
الی احد چون کسی که گوش با کسی دارد و سر میجنبانید چون کسی که مستفهم باشد چیزیرا آنکه
دگر بار چشم رها کرد دراسمان چون کسی که از پی چیزی نگرد ساعتی نیك آنکه روی با من کرد
و راست بنشست عثمان بن مظعون گفت یا محمّد تا من با تو می نشینم ندیدم که چنین کردی
که امروز این برای چه کردی این چشم در آسمان رها کردن بدو نوبت و گوش باز کردن و سر
جنبانیدن چرا بود با که میگفتی واز که میشنیدی رسول خدای گفت بدانکه رسول خدای بمن

آمد و پیغامی آورد مرا گفت چه پیغام آورد گفت این ایه که انّ الله یأمر بالعدل و الاحسان الی
قوله لعلّکم تذکّرون آیت بر او خواند عثمان مظعون گفت اسلام از آنروز دردل من قرار گرفت
و رسول علیه السلام را دوست بداشتم . عکرمه روایت کرد که رسول علیه السلام این آیه بر ولید
مغیره خواند گفت یا بن اخ بازخوان چون رسول علیه السلام بازخواند گفت انّ له والله لحلاوة
و انّ علیه لطلاوة و انّ اعلاه لمثمر وانّ اسفله لمغدق و ما هو بقول البشر گفت والله که در او
حلاوتی هست وبر او طراوتی و نازکی هست و بالای او میوه داراست و زیر او شاخ او راست
و این نه کلام آدمیان است . قوله انّ الله یامر بالعدل والاحسان امر بعدل بر سبیل وجوب است
و احسان برسبیل ندب و در ایه دلیل است که امر از حکیم هم بواجب باشد و هم بمندوب . و
ایتآء ذی القربی . در تفسیر اهل بیت چنان است که مراد بذی القربی اهل بیت رسول اند علیه و
علیهم السّلام و مراد بایتآء دادن خمس است آنجا که گفت فانّ لله خمسه و للرّسول ولذی القربی
و گفته اند . و ینهی عن الفحشآء . مراد معصیتی است که مرد کند بانفس خود که ظاهر نبود
بر دیگران و منکر معصیتی بود که ظاهرشود بردیگران تا برایشان واجب بود که ازآن نهی کنند
و بغی معصیتی باشد متعدّی بغیر و این لفظ بلیغ تراست در این معنی از ظلم چه ظلم هم برنفس
خود باشد وهم برغیر و در این قول جواب است از سئوال سآئل اگر گویند نه فحشآء و منکر
و بغی یکی باشد چرا تکرار کرد . واوفوا بعهدالله اذا عاهدتم . خدایتعالی دراین آیه مکلّفان را
فرمود که چون عهد کنید با خدا بآن عهد وفا کنید وآن عهد که وفا کردن آن واجب بود هرفعلی
باشد نیکو که او در آن عهد کند با خدا و نذر کند که بکند یا نکند و برآن عزم کرده باشد
وفا برآن واجب بود و خلاف آن نشاید کردن امّا چون چیزی به ازان پیش آید بنزدیك فقهاء
کفّاره عهد سوگند بکند وبنزدیك ما براو کفاره نباشد . ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها . و
سوگند را نقض مکنید پس از آنکه استوار ومؤکّد بکرده باشید و توکید لغت اهل حجاز است
فانّهم یقولون و کدت الامر توکیداً و لغت اهل نجد اکدت تاکیدا نهی است مارا ازنقض عهد
و مخالفت سوگند الاّ ما اخرجه الدّلیل من نذر المعصیة و عهدها و درآیه دلیل است برآنکه نذر
معصیت را وفا واجب نبود و منعقد نباشد چو اگر منعقد بودی بظاهر این ایت نقضش روانبودی
و نقض در بنای معلوم است و در رسن (۱) فامّا در معانی معنی او مخالفت باشد کالفعل والتّرك
والامر والنهی والتّوبة والعهد آنکه اگر آن چیز حق باشد نقضش باطل بود و اگر باطل بود
نقضش حقّ باشد . وقد جعلتم الله علیکم کفیلا . و او حال است یعنی نقض عهد نکنید وحال آنکه
خدا را برخود کفیل و ضمین کرده باشید و در ضمان و کفالت کرده اید که وفا کنید بعضی
مفسّران گفتند اگرچه حکم ایه عامّ است ایه در آن آمد که با رسول علیه السّلام بیعت کردند
خدا فرمود ایشانرا که وفا کنید مجاهد و قتاده و ابن زید گفتند آیت در سوگند اهل جاهلیّت
آمد. آنکه حقتعالی مثل زد ناقض عهد را گفت . ولا تکونوا کالّتی نقضت غزلها گفت مباشید
چنانکه آن زن که ریسمان خود را تاب باز دهد پس از آنکه محکم کرده باشد و در قوّة دو قول
گفته اند یکی آنکه بمعنی ابرام و احکام است ویکی آنکه القوّة الطّاقة من الحبل یك تو از رسن

(۱) هکذا ؟

را قوة خوانند و جمعها القوی کلی و مقاتل گفتند این زنی بود کم خرد از قریش و او را ریطه
بنت عمرو گفتندی وهو عمرو بن کعب بن سعد بن زید بن میان بن تمیم و لقب او جعل بود اودوکی
بکرده بود مقدار یك ارش و نهکی در سرآن کرده مقدار انگشتی وباد ریسهٔ بزرگ در خوران در
او افکنده و پشم و موی رشتی بآن و پرستاران را فرمودی تا از آن میرشتندی از بامداد تا نماز
پیشین چون نماز پیشین بودی بفرمودی تا آنچه رشته بودندی تاب باز دادندی خوی و عادت او
براین بود . انکاثا . ای انقاضاً و احدها نکث و نقض وهما فعل بمعنی مفعول حقتعالی مثل
زد آنان را که عهد و سوگند به بندند و بشکنند باین زن که قصهٔ او برفت تتّخذون
ایمانکم دخلا بینکم . سوگند خود را بدخل مکنید در میان شما و دخل چیزی باشد که
در میان کاری برند بر وجه فساد و گفتند دخل ودغل بیکمعنی باشد و هو عن الابدال کالمدح والمده
برای آنکه خا وغین از یکمخرجند واز جمله حروف حلقند و برای آن دخل گویند آنرا که داخل
القلب باشد و هو فعل بمعنی مفعول کالقبض و النّقض دخل بمعنی مدخول است و گفته اند دخلاً
ای غلاّ و غشّا ویقال انا اعلم دخل فلان و دخلل ودخلله ودخیلته دخیلته ای سره و باطنه حقتعالی
ایشانرا وصف کرد که ایشان سوگند را دست افراز کنند و آنکه خلاف آن در دل دارند که بر زبان
رانند سوگند برسبیل غلّ و غشّ خورند و گفتند آیت درشان کسانی آمد که ایشان با قومی سوگند
خوردندی چون قومی را بیش از آن و به ازآن یافتندی آن سوگند ها رها کردندی و بایشان سوگند
خوردندی ونصب او برمفعول دوّم باشد ازاتّخاذ . ان تکون امّة هی اربی من امّة . برای آنکه
گروهی از گروهی بیشترباشند چنانکه گفتیم وربا زیادت بود ومنه الرّبا فی البیع ومنه قوله اهتزّت
وربت ای انتفخت وزادت . انّما یبلو کم الله به . خدا شما را بآن امتحان میکند یعنی در تکلیف
وباشما معامله آنان میکند که چیزی ندانند بیازمایند تا بدانند واین امتحان ازآنجاست که مردی با جماعتی
عهدی کند آنکه جماعتی را یابد به ازایشان وبیش ازایشان دلش مطالبت آن کند که کاشکی عهد با اینان
کرده بودمی خدایتعالی گفت من آنجایکه امتحان ثبات قدم شما میکنم تا کی است ازشما که ثابت قدم است
وجانب خدا مراعات میکند وعهد نگاه میدارد آنکه برسبیل تهدید ووعید گفت خدا بیان کند روز
قیامت برای شما آنچه در آن خلاف میکنید . قوله و لو شاء الله لجعلکم امّة واحدة گفت اگر
خدا خواستی شما را یك امّت کردی یعنی همه را جمع کردی بقهر بر ایمان تا میان شما خلاف نبودی
و همه یك ملّت و یك مقالت بودی یا چنانکه گفت . ولوشاء الله لجمعهم علی الهدی وچنانکه گفت
و لو شاء الله لجعل النّاس امّة واحدة و این مشیّت جبر و اکراه است چنانکه گفتیم در دگرجایها
و لکن یضلّ من یشآء . ولیکن اضلال کند بخذلان یا بر طریق حکم بضلال و تسمیه بگمراهی و
یابمعنی اضلال ازوه بهشت وصواب . و یهدی من یشآء . و هدایت دهد آنرا که خواهد به انواع
الطاف وتمکین وزیادات الطاف آنکه برسبیل وعید گفت بپرسند شمارا روزقیامت ازآنچه کرده باشید .
و لا تتّخذوا ایمانکم دخلا بینکم . آنکه گفت این سوگند ها را دست افراز مکنید و خدیعت و
غلّ وخیانت مسازید درآنچه میان شما باشد چنانچه سوگند خورید با کسی تا بر شما اعتماد کند واز
مکر وغوائل شما ایمن گردد آنگه سوگندرا خلاف کنید وعهد بشکافید . فتزلّ قدم بعد ثبوتها . تا پای

بخیزد پس از آنکه بر جا باشد و این عبارت باشد از هلاك عرب آنکس را که مبتلا شود پس از
سلامت با ورطه افتد اورا گویند زلّ قدمه و قال الشّاعر . ستمنع منّی السّبق ان کنت سابقا . و
تقتل ان زلّت بك القدمان . یعنی آن اخطات مراد آنستکه سوگند بدروغ مخورید ودرعهد وسوگند
خیانت مکنید که پس هلاك شوید و در معصیت افتید و نصب او علی جواب النّهی بالفا باشد و با
ضمار آن و التّقدیر فتزّل قدم لکم بعد ثبوتها یعنی قدم شما و روا بود که قدم معاهد ایشان خواست
یعنی او نیز دلیر شود بر سوگند خلاف کردن و نقض عهد کردن و این زلّت قدم ایشان بود . و
تذوقوا السّوٓء . ای العذاب و عذاب بچشید . بما صددتم عن سبیل الله . با مجازات راست و ما
مصدری است ای بصدّکم بمنع که کرده اید مردمان را از ره خدایتعالی یعنی از دین مسلمانی . و
لکم عذاب عظیم . شما را عذابی عظیم باشد . و لا تشتروا بعهدالله ثمنا قلیلا . و مخرید بعهد
خدا بهای اندك یعنی عهد خدایتعالی مفروشید ببهای اندك و این از جمله مقلوب باشد و اشتری به
معنی بیع باشد و مقلوب را امثله بسیار گفته ایم من قولهم استوی العود علی الحربا و غیر ذلك
و التّقدیر استوی الحربا علی العود ووجهی دگر که کلام بآن برظاهر ماند آنست و لا تبدّلوا بعهدالله
بدل مکنید بهای اندك از حطام دنیا بعهد خدای تعالی یعنی عهد خدا از دست رها مکنید و
حطام دنیا بستانید و این وجهی سدید است برای آنکه درمبایعه دنیا معاوضه باشد که خریدار و
فروختار هردو معاوضه میکنند این متاع میدهد وآن بعوض بها میدهد انّما عندالله . آنچه بنزدیك
خداست شما را بهتر است ازثواب خدایتعالی اگر شما دانید و ما موصوله است برای آنکه ما از
آن جدا باید نوشت که اسم است وآنجا که ما کافّه بود و حرف باشد پیوسته نویسند فرقا بینهما
وهذا من علم الخط و قوله . ان کنتم تعلمون . دو وجه دارد یکی آنکه اگر شما چیزی دانید
ودوّم آنکه اگرشما دانید فضل مابین العوضین که چه تفاوت است ثواب خدایرا بر آنکه شما اختیار
کرده اید ازحطام دنیا آنگه تفصیل دادآنرا وبیانکرد گفت . ما عندکم ینفد وما عندالله باق . آنچه
بنزدیك شماست برسد وآنرا بن درآید ازحطام دنیا وآنچه بنزدیك خداست از ثواب و نعیم بهشت آن
باقی بماند . و لنجزین الّذین صبروا . عاصم خواند بنون علی اخبار الله من نفسه و باقی قرّآء
بیا خواندند اسناد اعلی اسم الله تعالی وپاداشت دهیم یاخدا پاداشت دهد آنان را که صبر کنند
وبر عهد خدا وفا کنند بر سرّا و ضرّاء مزد و ثواب ایشان با حسن ما کانوا یعملون . بنیکوتر
آنچه ایشان کرده باشند چه ثواب خدا بهر حالی بهتر و بیشتر از عمل ماست . من عمل صالحا
انگه گفت هرکس که او عمل صالح کند و کار نیکو از مردان و زنان . وهو مؤمن . واو
حال راست واو مؤمن باشد ما اورا زنده داریم زندگانی خوش مفسّران خلاف کردند در این . حیوة
طیّبة . سعیدجبیر و ضحاك وعطا گفتند مراد روزی حلال است برای آنکه مرد عاجلا در راحت بود و
آجلا از تبعه ایمن بود واین روایت ابومالك و ابو ربیع است از عبدالله عباس . حسن بصری گفت
وزیدبن وهب بن منبّه مراد قناعت است و این روایت عکرمه است از عبدالله عبّاس مقاتل حیّان
گفت العیش فی طاعة الله زندگانی در طاعت خدا ضحّاك گفت هرکه ایمان دارد وعمل صالح کند
اگر درویش بود و اگر توانگر زندگانی او خوش بود و هرکه او تارك بود عمل صالح و ذکر
خدایرا زندگانی او ناخوش بود ابوبکر ورّاق گفت مراد حلاوت طاعت است والبی گفت از

عبدالله عبّاس سعادت است مجاهد و قتاده و ابن زید و حسن گفتند مراد حیوة بهشت است که
زندگانی الا در بهشت خوش نباشد . ولنجزّینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعلمون . وما جزای طاعت
ایشان و مزد ثواب ایشان دهیم نیکوتر آنچه کرده باشند . ابوصالح گفت سبب نزول ایه ان بود
که جماعتی از جهودان و ترسایان و بت پرستان بنشستند و هر کس گفت ما بهتریم و فاضلتریم
خدایتعالی این ایت فرستاد من عمل صالحا الی قوله . فاذا قرات القران . تقدیر آیه آنست فاذا
اردت قرآئة القران چون قران خواهی خواند ومثله قوله اذا قمتم الی الصّلوة یعنی اذا اردتم القیام
الی الصلوة چون بنماز برخواهید خاستن و مثله قول الشّاعر . اذا طحنت فاّید لی بالهمنه . یعنی
اذا اردت الطّحن . فاستعذ باللّٰه . پناه باخدای ده از شیطان رجیم واستعاذه طلب پناه کردن باشد
و این را سین طلب گویند گویند و گفتند عاذ و استعاذه بیك معنی باشد و با از صله این فعل است
و هم چنین یقال عاذ بکذا من فلان و شیطان رجیم را شرح رفته است در اوّل کتاب و امّا حکم
آیه بدانکه این امر امر است بمندوب بدلالت اجماع اگر دلیل نبودی از روی ظاهر محمول بودی
بر وجوب چو حکم اوامر قران این باشد که حمل او بر وجوب کنند و اتّفاق جملهٔ فقهاست
که استعاذه پیش از قرائت قران در نماز و جز نماز سنّت است جز مالك که او گفت استعاذه در
نوافل ماه رمضان باید کرد و تمسّك کرد بحدیثی که از رسول علیه السّلام روایت کرد که انّه کان
یفتتح الصّلوة بالحمدلله ربّ العالمین و تاویل این حدیث آنستکه یفتتح القرآئة او افتتاح قران باین
سوره کردی بینی که اجماع است که افتتاح نماز بتکبیر کنند پس معلوم شد که خبر متروك
الظّاهر است و دلیل صحّت این قول که گفتیم پس از اجماع حدیث جبیر بن مطعم است که او گفت
رسول را دیدم که نماز میکرد گفت الله اکبر کبیرا والحمدلله کثیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا
اعوذبالله من الشّیطان الرّجیم من نفخه و نفثه وهمزه . عبدالله مسعود گفت نفخ شیطان کبر باشد
و نفث او شعر باشد و همز او دیوانگی آنگه خلاف کردند در وقت استعاذه جمهور علمآء گفتند
وقت استعاذه پیش از قرائت باشد ابو هریره گفت پس از قرائت باشد واین مذهب داود است
و مالك در قیام ماه رمضان هم این گفت که پس از قرآئت باشد و احتجاج بظاهر قران کردند
و دلیل صحت این قول حدیث ابو سعید خدری است که گفتند رسول علیه السّلام پیش از قرآئت
گفتی اعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم امّا محلّ او در نماز مذهب ما و مذهب شافعی وعامّه فقها
آنست که محلّ او در اوّل رکعت باشد پیش از قرائت و شافعی گفت اگر در هر رکعتی بگویند
پیش از قرائت نیکو باشد جز که اثر نیامده است باو وابن سیرین گفت در هر رکعتی بگویند پیش
از قرائت . امّا جهر و اخفات باستعاذه اگر نماز از آن باشد که قرآئت در او باخفات خوانند
باتّفاق آواز برنباید داشتن باستعاذه واگر نماز آن باشد که جهر کنند باو باستعاذه جهر نباید کردن
بنزدیك ما و بیشتر فقهآء و شافعی را در او دو قول است و اختیار اصحاب او بر اخفات است تا
فرق باشد میان قران و جز قران امّا لفظ استعاذه بنزدیك ما و نزدیك شافعی و بیشتر فقهآء آنست
که بگوید اعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم چه نصّ قران این است و اخبار متواتر بر این لفظ آمد و
در اخبار مسلسلات می آید باسناد از زرحبیش که او گفت بر عبدالله عباس خواندم اعوذ بالله

السّمیع العلیم گفت نه چنین است بگو اعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم چو من بر رسول علیه السّلام
خواندم چنین که تو خواندی مرا گفت بگو اعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم و رسول علیه السّلام
گفت من بر جبرئیل چنان خواندم و جبرئیل گفت من در لوح محفوظ چنین دیدم و بعضی
مقربان برانند که استعیذ بالله من الشّیطان الرّجیم . انّه لیس له سلطان . انّه ضمیر شأن و
کاراست گفتشان وکار چنین افتاد که اورا سلطان و دست و قهر نیست بر مؤمنان که توکّل بر
خدا کنند . سفیان گفت مراد آنستکه او بقهر کس را حمل نکند بر گناه در دست او جز وسوسه
نیست . امّا سلطان او وفرمان او بر آنان روان باشد که تولاّ باو کنند . والّذین هم به
مشرکون . در ضمیر خلاف کردند فی قوله به بعضی گفتند راجع است با نام خدایتعالی یعنی .
والّذین هم بالله مشرکون . سلطان او بر متوّلیان او باشد و بر آنانکه بخدا شرك آرند و بعضی
دگر گفتند کنایه راجع است با شیطان برای آنکه بسیاق این آیه لایق تر است آنکه آنرا دو
معنی گفتند یکی آنکه شرك صورت نبندد جز میان دو کس فرقی نباشد میان این قول و قول
اوّل در معنی برای آنکه بخدا شرك معنی آن باشد که خدایرا شریك شیطان گوید و این هردو
از روی معنی یکی باشد و وجه دیگر آنستکه به ای بسببه و غروره و وسوسته وآنانکه بغرور و
وسوسهٔ شیطان مشرك شوند و مثله قولهم صار فلان بی رئیسا فلان بمن رئیس شد یعنی بسبب من
وسعی من قوله تعالی

وَاِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا اِنَّمَا اَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ

وچون بدل کردیم ایتی را بجای ایتی وخدا داناتر است بآنچه میفرستد گفتند جز این نیست تو بربافندهٔ بلکه

اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ * قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا

بیشتر آنها نمیدانند بگو فرستاد آنرا روح القدس از پروردگارت براستی تا استوار شوند آنانکه گرویدند

وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ * وَلَقَدْ نَعْلَمُ اَنَّهُمْ يَقُولُونَ اِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ

وهدایت ومژده برای گردن نهندگان وبتحقیق میدانیم که آنها میگویند جز این نیست میآموزد او را بشری زبان

الَّذِي يُلْحِدُونَ اِلَيْهِ اَعْجَمِيٌّ وَهٰذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ * اِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ

آنرا که الحاد کنند بسوی او کلام عجمی است واین زبان عربی هویداست بتحقیق آنانکه نمیگروند

بِآيَاتِ اللّٰهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللّٰهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ * اِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ

بایتهای حضرت خداوند هدایت نکند آنهار اخداومر آنهار اشکنجهٔ دردناکست جز این نیست میبافند دورغرا آنانکه

لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللّٰهِ وَاُولٰئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ * مَنْ كَفَرَ بِاللّٰهِ مِنْ بَعْدِ اِيمَانِهِ

نمیگروند آنها بایتهای خدا وآنگروه آنها دروغگویانند هرکه کافر شد بخدا از پس گرویدنش

اِلَّا مَنْ اُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِيمَانِ وَلٰكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ

مگر آنکه اکراه شد ودل او آرام شد بگرویدن ولیکن آنکه گشاده کرد بکفر سینه را پس بر آنها

غَضَبٌ مِنَ اللّٰهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * ذٰلِكَ بِاَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ

خشمی است از خداومر آنهارا شکنجهٔ بزرگست این بسبب آنستکه دوستدارند زندگانی دنیارا بر آخرت

وَاَنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ * اُولٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ

وبتحقیق خدا هدایت نکند گروه کافرانرا آنگروه کسانی اند که مهر بنهاد خدا بر دلهاشان وگوشهاشان

وَاَبْصارِهِمْ وَاُولٰئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ * لاٰجَرَمَ اَنَّهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ هُمُ الْخاسِرُونَ *
ودیده‌هاشان وانگروه‌آنها بیخبرانند حق‌است که‌آنها در رستخیز آنها زیانکارانند
ثُمَّ اِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هاجَرُوا مِنْ بَعْدِ ما فُتِنُوا ثُمَّ جاهَدُوا وَصَبَرُوا اِنَّ رَبَّكَ
پس بتحقیق پروردگارتو برای کسانیکه هجرت کردند از بعد آنکه آزمایش شدند پس جهاد کردند و شکیبا گردیدند بتحقیق پروردگار تو
مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحِيمٌ * يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجادِلُ عَنْ نَفْسِها وَتُوَفّٰى كُلُّ
از پس آن آمرزنده مهربان است روزیکه میاید هرکسی کارزار کند از نفس خود و دریافت شود هرکسی
نَفْسٍ ما عَمِلَتْ وَهُمْ لاٰ يُظْلَمُونَ * وَضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً قَرْيَةً كانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً
آنچه آورده است وآنها نه ستم کرده شوند وزد خدا داستانی از دهی که بودند ایمن آرام شده
يَأْتِيها رِزْقُها رَغَداً مِنْ كُلِّ مَكانٍ فَكَفَرَتْ بِاَنْعُمِ اللّٰهِ فَاَذاقَهَا اللّٰهُ لِباسَ الْجُوعِ
که‌آیدآنرا روزی آن فراوان از هر مکانی پس کافر گردید بنعمتهای خدا پس چشانیدآنرا خدا کسوت گرسنگی را
وَالْخَوْفِ بِما كانُوا يَصْنَعُونَ * وَلَقَدْ جاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَاَخَذَهُمُ الْعَذابُ
و ترس را بجهة آنچه بودند میکردند وبتحقیق آمدآنهارا پیغمبري از آنها پس تکذیب کردند اورا پس گرفت آنهارا شکنجه
وَهُمْ ظالِمُونَ * فَكُلُوا مِمّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ حَلالاً طَيِّباً وَاشْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ اِنْ
وآنها بودند ستمکاران پس بخورید از آنچه روزی کرد شمارا خدا حلال پاکیزه وشکر گوئید نعمت خدارا اگر
كُنْتُمْ اِيّاهُ تَعْبُدُونَ * اِنَّما حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَما اُهِلَّ
میباشید خدارا میپرستید این است وجز این نیست که حرام کرد بر شما مردار را و خون را و گوشت خوك را و آنچه صدا کرده شد
لِغَيْرِ اللّٰهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ باغٍ وَلاٰ عادٍ فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * وَلاٰ تَقُولُوا
برای غیر خدا بآن پس مضطر شد نه سرکشی کننده و نه از حد گذرنده پس بتحقیق خداوند آمرزگار مهربانست و مگوئید
لِما تَصِفُ اَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هٰذا حَلالٌ وَهٰذا حَرامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ
مرآنچه را میستاید زبانهای شما دروغ را این حلال است واینست حرام تا بر بافند بر خدا دروغ را
اِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللّٰهِ الْكَذِبَ لاٰ يُفْلِحُونَ * مَتاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذابٌ
بتحقیق کسانیکه میبافند بر خداوند دروغرا رستگار نمیشوند بهره‌ایست اندك ومرآنهارا شکنجهٔ
اَلِيمٌ * وَعَلَى الَّذِينَ هادُوا حَرَّمْنا ما قَصَصْنا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَما ظَلَمْناهُمْ وَلٰكِنْ
دردناکست وبر کسانیکه یهود شدند حرام کردیم آنچه را خواندیم برتو از پیش ونه ستم کردیم آنهارا ولیکن
كانُوا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ * ثُمَّ اِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابُوا
بودند خودهاشانرا ستم میکردند پس بتحقیق پروردگار تو برای کسانیکه کردند بدیرا بنادانی پس توبه کردند
مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَاَصْلَحُوا اِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحِيمٌ * اِنَّ اِبْراهِيمَ كانَ
از پس این واصلاح کردند بتحقیق پروردگار تو از پس آن آمرزندهٔ مهربانست بتحقیق ابراهیم بود
اُمَّةً قانِتاً لِلّٰهِ حَنِيفاً وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * شاكِراً لِاَنْعُمِهِ اجْتَباهُ وَهَداهُ
گروهی قنوت خوان برای خدا پاك رأی و نبود از مشرکان شکرگذارنده برای نعمتهای خود برگزید آنرا و هدایت کرد اورا
اِلٰى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ * وَآتَيْناهُ فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَاِنَّهُ فِي الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصّالِحِينَ *
بسوی راه راست ودادیم اورا در دنیا نیکوئی وبتحقیق او در آخرت از شایستگانست

ثُمَّ اَوْحَيْنا اِلَيْكَ اَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْراهِيمَ حَنِيفاً وَما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * اِنَّما
پس وحی کردیم بسوی تو که پیرو باش کیش ابراهیم پاك رأي ونبود از مشرکان جزاین نیست
جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَاِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
قرار داده شد شنبه بر کسانیکه اختلاف کردند درآن وبتحقیق پروردگارت حکم میفرماید میان روز رستخیز
فِيما كانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ * اُدْعُ اِلٰى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ
درآنچه بودند درآن اختلاف میکردند بخوان براه پروردگار خود بدانش واندرزی نیکو
وَجادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ اَحْسَنُ اِنَّ رَبَّكَ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ اَعْلَمُ
وجدال کن آنهارا بانکه آن نیکوتر است بتحقیق پروردگارت او داناتر است بانکه گمراه شد از راه او واو داناتر
بِالْمُهْتَدِينَ * وَاِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ
براه‌یافتگانست واگر عقوبت کردید پس عقاب کنید بمانند آنچه شکنجه شدید بان واگر شکیب ورزیدید آن بهتر است
لِلصّابِرِينَ * وَاصْبِرْ وَما صَبْرُكَ اِلّا بِاللّٰهِ وَلاٰ تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلاٰ تَكُ فِي ضَيْقٍ
شکیبایانرا وشکیب ورز ونیست صبر تو مگر بخدا ومحزون مشو برآنها ومباش در تنگی
مِمّا يَمْكُرُونَ * اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ .
از آنچه مکر میکنند بتحقیق خدا با کسانی است که پرهیز کردند وآنانکه نیکوئی کردند .

قوله تعالی و اذا بدلنا آیت مکان. حقتعالی در این آیه احوال کفّار گفت وقول ایشانرا بر ایشان عیب کرد گفت چون ما بدل کنیم ایتی را بایتی یعنی ایتی منسوخ کنیم بایتی دیگر امّا قرائة او حکما اما از روی قرائت یا از روی حکم یا از هر دو وجه چنـانکه بیان آن رفته است و تبدیل رفع چیزی باشد از جای خود و وضع دیگری بجای او. والله اعلم بما ینزل. واو اما حال را باشد و اما استیناف کلامی دیگر را و خدایتعالی عالمتر است بانچه فرو فرستد از آسمان که صلاح مکلّفان درچیست آنچه فرماید کردن بحسب صلاح مکلّفان فرماید در تکلیف. قالوا. این کافران گفتند. انما انت مفتر. تو نیستی مگر دروغ زنی که این کلام از خود می نهی آنـکه گفت بل اکثرهم. بل اضراب را باشد یعني آن نیست که ایشان میگویند سبب آنست گفتن ایشان را که بیشتر ایشان نمیدانند که این آیه وحی خداست واین نسخ احکام وقرائة بفرمان اوست. قل. بگو ای پیغمبر. نزّله روح القدس. که این قران جبرئیل فرود آورد از خدای عزّ وجل بحق وراستی ودرستی. لیثبّت الّذین امنوا. تا مؤمنان را بلطف وتوفیق برجا بدارد. و هدی و بشری. و تاهدایت ولطف باشد وبشارت ومژدگانی مسلمانانرا یعنی این قران. وموضع وهدی وبشری نصب باشد علی انّه مفعول له و روا بود که مصدر باشد در جای حال ای هادیا و مبشّرا آنـکه رسول را علیه السّلام تسلیه کرد و دلخوشی داد و گفت ما میدانیم. و لقد نعلم. و بر ما پوشیده نیست که ایشان میگویند تو را که محمّدی این قران آدمی میآموزد تورا علماء دراین بشر خلاف کردند عبدالله‌عباس گفت مردی بود اهنگر در مکّه بنام بلعام ترسا بود و اعجمی زبـان بود رسول علیه السّلام او را دعوت میکرد و چیزی می آموخت وقتها بنزدیك او شدی مشرکان مکّه گفتند این قران محمّد را بلعام می آموزد و عکرمه و قتاده گفتند غلامی بود ولید مغیره را نام او نفیس و چیز دانستی

خواندن رسول علیه السّلام او را قرآن می آموخت مشرکان گفتند محمد را این قرآن آن غـلام
می آموزد قرّاء گفت غلامی بود حویطب بن عبدالعزی را نام او عایش واعجمی بود و مسلمان شد و نیك
مسلمانی بود بنزدیك رسول بسیار آمدی و از او قرآن آموختی قریش گفتند محمد این قرآن ازاو
می آموزد خدایتعالی این آیـه فرستاد محمد بن اسحق گفت غلامی بود نصرانی رومی بندهٔ مردی
حضرمی رسول علیه السّلام بنزدیك مروه با او بسیار نشستی مشرکان حوالت قرآن بدو کردند
خدایتعالی این آیه فرستاد طلحة بن عمر گفت خدیجه وقتها بنزدیك این غلام رفتی بمهمّاتی که
او را بودی مشرکان گفتند این غلام خدیجه را می‌آموزد خدیجه محمد را خدا این آیه فرستاد.
عبدالله بن مسلم الحضرمی گفت مارا دو غلام بودند از اهل عین التّمر یکی را یسار گفتند ویکی
را حبار وشمشیر گر بودند در مکّه و توریة و انجیل دانستندی خواندن وقتها رسول علیه السّلام
بر ایشان بگذشتی باستادی و قرآئت ایشان میشنیدی مشرکان گفتند از ایشان می آموزد . سدی
گفت در مکه غلامی ترسا بود او را بو میسره گفتند ورومی زبان بود رسول علیه السّلام وقتها
بر او بنشستی مشرکان گفتند این قرآن محمدرا او می آموزد. ضحاك گفت مراد باین بشر سلمان
فارسی است و بعضی علماء گفتند این قول سدید نیست برای آنکه سلمان بمدینه اسلام آورد و
و این آیه بمکه فرود آمد قوله . لسان الّذی یلحدون الیه اعجمی. زبان آنکس کـه ایشان
باو میل میکنند وحوالت میکنند پارسی است ومراد بلسان لغت است من قوله فلان یتکلّم بلسان
العرب وبلسان الرّوم ای بلغتها ومنه قوله تعالی وما ارسلنا من رسول الاّ بلسان قومه ای بلغة قومه
و قال الشّاعر . لسان السوء تهدوه الینا . وحیث ما جئتك ان تحسّنا (۱) . و قوله یلحدون
حمزه و کسائی خواندند یلحدون بفتح یا و حاء از بنای ثلاثی و باقی قرّاء یلحدون خواندند بضمّ
یا وکسر حا من الالحاد یقال الحد یلحد الحادا فهو ملحد و لحد یلحد لحدا فهولاحد و ذاك ملحود
لغتان و قیل لحده فی القبر فهو ملحود و الحد فی الدّین فهو ملحد و الالحاد المیل عن الصّواب و
منه اللّحد لمیله عن سنن القبر حقتعالی گفت زبان آنکس که ایشان میل میکنند باو و نسبت میکنند
با او این قران را کـه اعجمی است یقال رجل اعجم و اعجمیّ اذا کان غیر فصیح و ان کان من
العرب و رجل عجمیّ منسوب الی العجم و ان کان فصیح اللّسان . و هذا لسان عربیّ مبین .
و این قران لغتی است عربی منسوب باعرب و روشن ومبین است در او اشکالی نیست. انّ الّذین
لا یؤمنون بایات الله لا یهدیهم الله . آنـگه حقتعالی خبر داد که آنان که بخدا ایمان ندارند خدا
ایشان را هدایت ندهد یعنی لطف نکند با ایشان لطفی که با مؤمنان شاید کرد چو اگر با ایشان
کنند ایشانرا لطف نباشد یا حکم نکند بهدایت ایشان و ایشانرا مهتدی نخواند یا ایشانرا هدایت
نکند ببهشت این هر سه تأویل محتمل است . ولهم عذاب الیم . و ایشانرا عذابی مولم دردناك
باشد و حمل کردن هدایت را بر ثواب در این آیت اولی تر است بقرینه و لهم عذاب الیم چو این
از احکام اخرت باشد . انّما یفتری الکذب الّذین لا یؤمنون بایات الله . گفت بحقیقت آنکس
دروغ فرا بافد بر خدا که بآیات خدا ایمان نیارد ردّ است این آیه بر آنانکه گفتند انّما یعلمه بشر
و گفتند محمد فرا می بافد این قران. واولئك هم الکاذبون. و آنانکه چنین کـنند دروغ زن

(۱) هکذا ؟

باشند وهم عماد باشد وبصریان فصل خواندند اورا ومعنی او تحقیق باشد چنانکه قائل گوید هؤلاء هم
الرّجال عبدالله بن حراد گوید رسول را علیه السلام گفتم یارسول الله مؤمن زنا کند گفت باشد که
کند گفتم دزدی کند گفت باشد که کند گفتم دروغ گوید گفت نه انّما یفتری الکذب الّذین لا یؤمنون
بایات الله اگر خبر درست باشد این کذب مخصوص باشد بالکذب علی الله بدروغ بر خدا باعتقاد جواز آن
واز بعضی صحابه روایت کردند که او گفت ایّاکم والکذب فانّه مجانب للایمان گفت دور باشید از
دورغ گفتن که دروغ گفتن مجانب ایمان است یعنی با ایمان بیکجای نباشد بر این تأویل که گفتیم . من کفر
بالله من بعد ایمانه . نحویان خلاف کردند در این من و محل او از اعراب کوفیان گفتند من شرط است و محلّ
او رفع است بابتدا وقوله من شرح بالکفر صدرا بدل است از او وقوله . فعلیهم غضب . این جمله
جواب هردو شرط است برای آنکه دو جمله است شرطی متعلّق بیکدیگر قالوا و مثله قول القائل
من یاتنا فمن یکرمنا منهم فله منّا الاکرام و بصریان گفتند من موصوله است واو بدل است از آن
جمله که در پیش رفت من قوله انّما یفتری الکذب الّذین من بدل الّذین است یعنی انّما یفتری
الکذب غیر المؤمنین الکافرون انکه استثنا کرد از ایشان مکرهان را گفت الاّ من اکره مگر آنرا
که او مکره باشد که حکم او مخالف این حکم باشد و روا بود که من استفهامی باشد و معنی آن
باشد که که باشد که کافر شود از پس ایمان الاّ آنکس که او مکره باشد یعنی هیچ عاقل اختیار
ارتداد نکند و نه اظهار کلمهٔ کفر از پس ایمان الاّ بر سبیل اکراه و این وجهی قریب است
والله اعلم بمراده . عبدالله عبّاس گفت آیه در عمّار یاسر آمد که مشرکان مکّه او را بگرفتند و
پدرش را یاسر و مـادرش سمیّه و صهیب و صهبا را و بلال را و حباب را و سالم را و ایشان
را عذاب میکردند بانواع عذاب امّا سمیّه را در میان دو شتر بسته بودند و عذاب میکردند و
رسنی از لیف بافته بودند و سر او را گره بر زده و بر سر او میزدند تا کور شد و او میگفت خدا
یکی است تا او را بکشتند و گفتند نیزه بر اندام او زدند و او را بکشتند و یاسر را نیز در عذاب
بکشتند عمّار یاسر چون چنان دید گفت پس فسوس باشد که مرا در اسیری بکشند آنچه ایشان
میخواستند از دشنام و نابایست در حقّ رسول علیه السّلام بگفت او را رها کردند و یاسر و سمیّه
اوّل کسی بودند که در اسلام ایشانرا بکشتند قتاده گفت بنوالمغیره عمّار را بگرفتند و در چاه
میمون کردند و گفتند اگر بمحمّد کافر شوی والاّ این چاه بر تو بینباریم او آنچه ایشان میخواستند از
او بگفت باکراه ایشان او را و دلش بایمان مطمئن و ساکن بود رسول را خبر دادند که عمّار کافر
شد گفت کلاّ انّ عمّار املیٔ ایمانا من قرنه الی قدمه واختلط الایمان بلحمه و دمه گفت عمّار
پر از ایمان است از سر تا بپای و ایمان بگوشت و خون او آمیخته است عمّار بنزدیك رسول
علیه السّلام آمد گریان و میگفت یا رسول الله شرمسارم از کلمه که نه باختیار بل باکراه بر زبان من
رفته است رسول علیه السلام آب چشم او می سترد و میگفت هیچ باك نیست اگر دگر بار در مثل
این حال گرفتار شوی و از تو خواهند تا مانند آن گوئی بگو که بر تو حرج نیست خدایتعالی
در حقّ او این آیه فرستاد و عمّار از جملهٔ اجلاّء وبزرگان صحابه بوده است و او را در اسلام
جدّ و جهد قدم و قدمی تمام بوده است راوی خبر گوید که آنروز که مسجد رسول علیه السّلام

بنا میکردند رسول علیه السّلام صحابه را تحریص و ترغیب میکرد و میگفت هر کس که او خشتی بر گیرد فله کذا و کذا اورا چندین و چندینی ثواب باشد هریکی از صحابه میرفتند ویك خشت می آوردند مگر عمار که او میرفت ودو دوخشت می‌آورد رسول علیه السّلام گفت چرا خشت دو دو میآری که رنجور شوی گفت یارسول الله واحدة منك وواحدة منّی یکی برای خودم میآرم ویکی برای تو چه قدر تو از ان رفیعتر است که تورا رها کنند تا خشت برداری و نمیخواهم آن ثواب که گفتی تو را نباشد یکی بنصیب خود میآرم و یکی بنیابت تو رسول علیه السلام گفت جزاك الله خیرا و رسول او را خبر داد و گفت ستقتلك الفئة الباغیة واخر زادك صیاح من لبن گفت تورا گروه باغیان کشند و اخر زاد تو شربت شیر باشد با آب آمیخته و این حدیث از رسول علیه السّلام پیش بشنیدند تا روز صفّین عمّار در لشکر امیر المؤمنین علی علیه الصّلوة و السّلام بود ومنادی بر آمد و آواز داد و گفت یا خیل الله ارکبی ای لشکر خدا بر نشینید عمّار پارهٔ خطمی بر سر نهاده بود و سر خواست شستن روا نداشت که چندانی تو قّف کند که ان خطمی از سر فروشوید سلاح خواست و بپوشید و بکار زار آمد و اسب را ناورد میداد و میگفت. نحن ضربناکم علی تنزیله. فالیوم نضربکم علی تأویله. ضربا یزیل الهام عن مقیله. و یذهل الخلیل عن خلیله. او یرجع الحقّ الی سبیله. یاربّ انّی مؤمن بقیله. و مبارز می افکند از چپ و راست تا مجروحش بکردند وجراحت بسیار بر اندامش بکردند بیامد و آبی خواست شربت شیر باو دادند او آن شربت بستد و گفت صدق الله و صدق رسوله چون او را بکشتند هر دو لشکر را معلوم شد که معاویه و لشکرش باغی اند از قتال امیر المؤمنین باز ایستادند عمر و عاص گفت نمیدانید شما که اورا علی کشت که اگر علی او را بکار زار نیاوردی او کشته نشدی ایشان خوشدل شدند و با سر کار زار شدند امیر المؤمنین را بگفتند که عمرو چه گفت گفت ای ملعون اگر چنین باشد پس هر کسی را که رسول بکار زار برد دربدر و حنین واحد و دیگر وقایع همه را پیغمبر کشته باشد و در مسائل پسر کوا که امیر المؤمنین را پرسید از عمّارش پرسید گفت خالط الایمان لحمه و دمه و هو محرّم علی النّار ایمان با خون و گوشت عمّار آمیخته شده است و آن بر اتش حرام است و اخبار در فضایل عمّار بسیار است مجاهد گفت آیت در جماعتی مسلمانان آمد از اهل مکّه که ایمان آوردند مهاجریان گفتند اگر هجرة نکنید و با مدینه نیائید از ما هیچ نیاید بر خاستند تا با مدینه آیند قریش ایشان را درراه بگرفتند وعذاب کردند ایشان کلمهٔ کفر بگفتند بر کراهت خود محمّد بن سیرین گفت آیه در عیاش بن ابی ربیعه آمد و او ازجمله مهاجران بود و او سخت طاعت دار مادر و پدر بود و او برّ بود بمادرش مادر از مکّه پیغام فرستاد و گفت من نذر کرده ام که طعام سیر نخورم و در سایه ننشینم تا تو را نبینم و این پیغام بر دست برادری فرستاد از آن عیاش برادر او بود از مادر و کافر بود و کافری دگر با او بود او از آنجا که بر مادر مهربان بود گفت بروم و مادر را به بینم و باز آیم صحابه او را گفتند مرو که مادرت چون گرسنه بود طعام بخورد و چون از آفتابش رنج بود با سایه شود او گفت بروم و با برادری که فرعون نام داشت و کافر بود در راه افتاد و با کافری دگرمکّی چون بمیانهٔ راه رسیدند آن کافران

تیغ بر آمیختند و گفتند اگر بمحمّد کافر شوی و اگر نه تو را بکشیم چون دید که حال حال اکراه است کلمهٔ کفر با کراه بر زبان راند خدایتعالی آیت فرستاد. مقاتل گفت آیه در جرآ آمد بندهٔ عامر الخضرمی که او مسلمان بود و سیّدش او را بر کفر اکراه میکرد او برای دل سیّد اظهار کلمهٔ کفر کرد و دلش بایمان ساکن بود خدایتعالی در حقّ او این آیه فرستاد و پس از آن خواجهٔ او نیز ایمان آورد ایمان او نیکو بود قوله. ولکن من شرح بالکفر صدرا. ولکن آنکس که دل خود مشروح کرده باشد بکفر دل باز گشاده برای قبول کفر و این عبارة از آنکه آنکس که او قصد کند بکفر و عامدا کافر شود. فعلیهم غضب. در اوّل ضمیر با لفظ برد در دوم با معنی برای آنکه یکی موحدّات و یکی مجموع بر ایشان خشم باشد از خدا و خشم از خدا ارادت عقاب بود بمستحقّ. ولهم عذاب عظیم. و ایشانرا عذابی عظیم بود و در آیه دلیل است بر آنکه کفر و ایمان بدل تعلّق دارد و آنچه بر زبان بود حکایت کفر و ایمان باشد امّا حکم آیت اجماع علماست بر آنکه آنرا که او را روا باشد که آنچه او را اکراه کنند بر کفر یا بر معصیتی بکند و آنچه دون قتل بود اولیتر آن بود که تحمّلی کند برای خدا تا ثوابش بیشتر باشد امّا اکراه در بیع و عتق و سایر عقود شرعی آن عقد با اکراه نبندد باتّفاق امّا طلاق فقها در او خلاف کردند اهل عراق طلاق مکره روا دارند وگویند واقع باشد و همچنین گویند در اکراه بر نذر و سوگند ورجعت وآنچه مانند این بود ومذهب اهل بیت و مالك واوزاعی وشافعی آنستکه طلاق مکره ونذر وسوگند او بر نیفتد واین قول بیشتر صحابه است و شعبی را در طلاق قولی هست وآن آنستکه گفت چون اکراه ازسلطان باشد واقع نبود وچون ازسلطان نباشد واقع بود. ذلك بانّهم استحبّوا الحیوة الدّنیا الایه. ذلك اشارت است بعذاب و غضب گفت آن برای آنست که ایشان اختیار کردند زندگانی دنیارا برآخرت و خدایتعالی هدایت ندهد کافران را بر آن تاویلها که گفته شده ازلطف وحکم وتسمیه باراه بهشت. ثمّ انّ ربّك. پس خدای تو ای محمّد آنانراست یعنی رضای خدای تو و ثواب او علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه آنانراست که هجرة کنند و وطن خود رها کنند و از مکّه در موافقت رسول با مدینه آیند پس از آنکه ایشان را مفتون کرده باشند و ممتحن بعذاب چنانکه قصّهٔ آن گذشت در حدیث عمّار و جزاو. ثمّ جاهدوا و صبروا. آنکه جهاد کنند و صبر کنند برایمان وهجرت وجهاد. انّ ربّك من بعدها. ای بعد الفتنة خدای تو از پس آن فتنه غفور و رحیم است آمرزنده و بخشاینده است بیامرزد ایشانرا و رحمت کند گفتند ایت درعیاش بن ابی ربیعه آمد برادرابوجهل از رضاعت و ابوجندل بن سهیل بن عمربن الولید بن المغیره و سلمة بن هشام و عبدالله بن اسیل الثّقفی مشرکان ایشانرا عذاب کردند تا بعضی التماس ایشان بجا آوردند و این فتنه در آیه این است آنکه هجرت کردند تشویر زده حقتعالی برای تسلیت ایشان چون از ایشان اخلاص دانست این آیه فرستاد در حق ایشان حسن و عکرمه گفتند اية در عبدالله بن سعدبن ابی سرح آمد و او کاتب پیغمبر بود مرتدّ شد و برگشت وبا مکّه شد رسول علیه السّلام روز فتح مکّه بفرمود تا او را بکشتند عثمان درحقّ او شفاعت کرد رسول علیه السّلام رها کرد او را و پس از آن اسلام آورد و اسلامش درست شد

خدایتعالي آیه فرستاد واگر این روایت درست باشد او اوّل منافق بوده باشد چو ارتداد از مؤمنان در وجود نیاید برای وجوهی که گفتیم عبدالله عامر خواند فتنوا بفتح فاوتا اعتبارا لقبوله الاّ من اکره انکه جهاد کنند و صبر کنند بر جهاد و بلیّات (۱). یوم تاتی کلّ نفس تجادل عن نفسها . گفت یاد کن ای محمّد آنروز که آید هرنفسی و جدل میکنند از خویشتن و خصومت میکنند برای خود وعن برای آن آورد کانّه قال دفعا عن نفسها . و تؤتی کلّ نفس . و بدهند هر نفسی را تمام آنچه کرده باشند . وهم لایظلمون . وبر ایشان ظلم نکنند و حقّ ایشان نقصان نکنند . صالح المری روایت کند عن جعفربن زید که یکروز عمر خطاب کعب احبارا گفت یا کعب مارا وعظی کن وتنبیهی گفت بآن خدای که جان من بامر اوست که اگر فردای قیامت مثل عمل هفتاد پیغمبر بیاری بر تو بارانی وحالاتی آید و در آن حال تورا هیچ همّت نباشد مگر نفس خودرا و دوزخ زفیری بزند که هیچ فرشته مقرّب وپیغمبر مرسل منتجب نماند و الاّ بزانو دراید تا ابراهیم میاید ومیگوید بارخدایا تودانی که من خلیل توام و از تو هیچ نمیخواهم با درجهٔ خلّت که مراست الاّ نفس خود و تصدیق این در کتاب خداست آنجا که گفت یوم تاتی کلّ نفس تجادل عن نفسها . عکرمه روایت کرد از عبدالله عباس که فردای قیامت میان مردمان بانواع خصومت باشد تا خصومت با جان وتن افتد جان گوید بار خدایا مرا توآفریدی وازفعل تو صادر شدم مرادستی گیرنده نداری پائی رونده نداری چشمی بیننده تن گوید بار خدایا مرابیافریدی بمانند پارهٔ هیزم در دستم گیرائی نبود و در پایم روانی نبود ودر چشمم بینائی نبود این روح آمد چون شعاع نور او یافتم زبانم گشاده شد ودستم گیرنده شد و پایم رونده شد بارخدایا عذاب اورا کن خدایتعالی برای ایشان مثلی زند که نابینائی و مبتلائی در دیوار بستي شوند که در او درختان خرما بود نابینا گوید من نمی بینم که خرما کجاست مبتلا گوید که من می بینم ولی نمیتوانم گرفتن نابینا گوید مبتلارا من تورا بردارم تا توخرما گیری نابینا مقعد را بردارد تا او خرما بگیرد عذاب بر هردو باشد که هیچ دوبی یکدیگر بکار نیامدندی . وضرب الله مثلا قریة . حقتعالی گفت بزد خدایتعالی مثلی قریه دهی و شهری یعنی مکّه . کانت امنة . ایمن بود هذا من باب نهاره صائم و لیله قائم یعنی مردم دراو ایمن بود کس را در او خوفی نبود . مطمئنّة . شهر آرمیده حاجت نبود مردم را بانتقال از شهری برای انتجاع چنانکه عرب را عادت بود . یاتیها رزقها رغدا من کلّ مکان . روزیشان می آمد نوش و گوارنده و بسیار از هرجائی که اندیشه نبود ایشان را ازبرّ وبحر آنجا می بردند نظیره قوله یجبی الیه ثمرات کلّ شیء . رزقا من لدّنا فکفرت بانعم الله . بنعمت خدا کافر شدند خدایتعالی بچشانید ایشانرا لباس گرسنگی وترس ایشانرا امتحان کرد بگرسنگی هفت سال و رسول فرمود تا عرب طعام با آنجا نبرند بر عادتی که ایشانرا بود چه انواع طعام مکّه از برون آرند که آنجا زرع نباشد تا کار ایشان بتنگی و سختی بجائی رسیده که استخوان سوخته میخوردند و مردار و خون تا رؤساء مکّه دراین باب با رسول سخن گفتند وگفتند آنکار که تورا با مردمان معادلتی هست این زنان و کودکان از گرسنگی میرند رسول علیه السّلام بفرمود تا طعام آنجا برند تا طعام فراخ شد برایشان و ایشان هنوز مشرك بودند . والخوف . وترس ایشان هم از

(۱) ظاهراً جملهٔ اخیر زیادی است.

رسول بود و از بعوث وسرایای او که گرد مکّه میگردیدند و یکروایت از ابوعمرو آنستکه الخوف خواند بنصب عطفا علی قوله لباس و در قریه سه قول گفتند عبدالله عبّاس و قتاده و مجاهد گفتند مکّه است وروایت کردند از حفصه که او گفت مدینه است سلیمان بن حسن گفت که ما در آنوقت که مردمان برعثمان خروج کردند با حفصه بنت عمر از مکّه میآمدیم او در راه خبرعثمان پرسید از دوسوار که از مدینه می آمدند گفتند هومحصور بالمدینه اودر مدینه چون محبوسی است سرای براو حصار کرده اند حفصه گفت مدینه آن شهر است که خدا گفت ضرب الله مثلاقریة الایه و دیگر مفسّران گفتند مراد مدینه است نا معیّن هرشهریکه باشد که غرض خدا مثل است فامّا قوله بانعم الله در واحد او سه قول گفتند یکی نعمت کشدّة واشدد و یکی نعم من قول العرب کنّا فی ایّام طعم ونعم و مثله قوله ودّو اودّ یقال فلان ودّی والقوم ودّی وقول سیّم جمع نعما باشد کبأسا و ابؤس و ضرّاء و اضرّ قال الشّاعر . وعندی قروض الخیر والشّر کلّه . فبؤسا الذی بؤسی ونعمی بالنعمی . و این جمع قلیل باشد وقوله . بما کانوا یصنعون . این بارا مجازات خوانند ویا بدل ای جزاء ما کانوا یصنعون او بدله و برای آن لباس گفت که این عذاب بر ایشان مشتمل بود کاللّباس علی لابسه کانّه قال اذاقهم عذابا شاملا بهم مشتملا علیهم . ولقد جائهم رسول منهم . بایشان آمد یعنی باهل مکه پیغمبری هم از ایشان یعنی محمّد علیه السّلام . فکذّبوه . بدروغ داشتند او را و دروغ زن خواندند کذّبته اذا نسبته الی الکذب . فاخذهم العذاب . عذاب ایشانرا بگرفت. وهم ظالمون . و او حال است در آن حال که ایشان ظالم بودند و عذاب ایشان بدست رسول بود چون ایشانرا بکشت ببدر و دیگر وقایع و این عذاب که گفت . فاذا قها الله لباس الجوع والخوف . آنکه ایشان را برسبیل اباحت بصورت امر گفت . فکلوا . بخورید از آنچه خدا شما را روزی کرده است . حلالا . نصب او برحال است ازمفعول . طیّبا . پاکیزه. واشکروا نعمة الله . و نعمت خدایرا شکر کنید اگراو رامی پرستید و اضافت نعمت باومیکنید ومعني نه آنست که اگر اورا عبادت نمیکنید شکر جز او کنید بل معنی آنستکه چون دعوی عبادت او میکنید شکر او را کنید که نعمت شما از اوست و برای آن گفتیم که این اباحت است بصورت امر چو خدایتعالی این را مرید نیست که در ارادت این غرضی نیست و این ارادت عبث باشد و خدایتعالي منزّه است از عبث چون اباحت کرد آنچه روزی است بیانکرد آنچه نه روزی است بل حرام است تا از آن اجتناب کنند گفت . انّما حرّم . بحقیقت خدا حرام کرد بر شما مردار آنچه جان از او برفته باشدنه بکشتن وتزکیه . والدّم . و خون و گوشت خوك . وما اهل لغیر الله به . وهر ذبیحه که عند آن جز نام خدا برده باشند ونه بنام خدا کشته باشند این جمله حرام است فمن اضطرّ . هرکه او مضطرّ شود و ضرورت او را بآن آرد که از این چیز هاش تناول باید کرد. غیر باغ و لا عاد . که او باغی و عادی نباشد و نصب غیر بر حال است و شاید که استثناء بود و اختلاف اقوال در باغی و عادی بگفتیم در سوره المائده و درست اقوال آنست که باغی آن باشد که خروج کند بر امام عادل و عادی آنکه تعدّی کند برغیر در راه زدن و گفته اند غیر باغ ای غیر طالب للمیتة و لاعاد ای لا تیعدّی شبعه یعنی بی آنکه طلب کند یا از رخصت در گذرد و آن

مقدار را امساك رمق بود بی آنکه بسیری رساند خود را . فان اللّٰه غفور رحیم . خدایتعالي غفور و رحیم است بیامرزد او را و رحمت کند بر او نه اینجا براو حرج باشد و نه بقیامت بر او تبعه باشد . و لا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب . ما موصوله است و گفته اند مصدری است حقتعالی گفت مگوی آنرا که وصف میکند زبانهای شما آنرا بدروغ ونصب کذب بوصف است یقال وصفته کذا و بکذا ای ولا تقولوا لوصف السنتکم الکذب اگر ما مصدریّه گویند واگر موصوله گویند تقدیر آن باشد ولا تقولوا الّذی تصفه السنتکم ضمیر محذوف باشد و قوله . هذا حلال وهذا حرام . محلّ او نصب است بوقوع الفعل علیه و عبداللّٰه عبّاس خواند الکذب بضمّ کاف و ذال و رفع با علی انّه نعت للالسنة و هوجمع کذوب یعنی آنچه زبان دروغ زنانتان میگوید و وصف میکند . حسن بصری خواند الکذب بالجرّ علی انّه صفة لما ای ولا تقولوا الکذب الّذی تصفه السنتکم هذا حلال و هذا حرام و این وجوه از روی معنی قریب است جز که در قرآئت مشهور نیست درشواذّ است حقتعالی نهی کرد عرب را و خبر عرب را از آنکه از خویشتن تحلیل و تحریم کنند آنکه گفت این وصف که شما میکنید اینانرا بحلال و بحرام دروغ است چه آنچه حلال است حرام میگوئید و آنچه حرام است حلال میخوانید و آن بخلاف راستی است پس دروغ باشد چو دروغ چیزی بود که مخبر بخلاف آن باشد ومراد آنچه ایشان حرام کردند از بحیره و سایبه ووصیله و حام وقولهم . ما فی بطون هذه الانعام خالصةً لذکورنا و محرّم علی ازواجنا . الی غیر ذلك من الجهالات آنکه حقتعالی بازنمود که غرض شما در این باب آنست تا دروغ برخدا فرا بافید آنکه گفت آنانکه دروغ بر خدا فرا بافند ایشان فلاح و ظفر و بقآء نیابند و از این خیر محروم باشد و قوله . متاع قلیل . خبر مبتداء محذوف است و التّقدیر ما هم فیه من حطام الدّنیا متاع قلیل اینکه ایشان درآنند از متاع دنیامتاعی است اندك وتمتّعی که عنقریب بافنا شود . ولهم عذاب الیم . وایشانرا درآخرت عذابی سخت مولم باشد بتحلیل حرام و تحریم حلال . و علی الّذین هادوا حرّمنا . آنکه گفت و بیانکرد که ما حرام کردیم بر جهودان . ما قصصنا علیك من قبل . آنچه قصّهٔ آن با تو بگفتیم و مراد آنکه قصّهٔ آن برفته است در سورة الانعام فی قوله و علی الّذین هادوا حرّمنا کل ذی ظفر و من البقر والغنم حرّمنا علیهم شحو مهما آنکه گفت . و ما ظلمناهم . ما اینکه کردیم بر ایشان ظلمی وستمی نکردیم و بخسی و نقصانی نکردیم حظّ ایشانرا چو تحلیل و تحریم در شرع بحسب مصالح باشد ولیکن ایشان برخودستم کردند بکفر ومعصیت که کردندعندان مصلحت ایشان را بکشت بعضی محلّلات برایشان حرام کردیم عقوبةً لهم علي ذلك . ثمّ انّ ربّك للّذین عملوا السّوء بجهالة گفت پس ازاینکه رفت خدای توای محمّد آنانرا که ایشان بجهالت وداعی جهلند ازاعتقادات باطل وظنون بد که ایشانرا بود کفر و معصیت کردند آنکه توبه کردند و از آن پشیمان شدند وعزم کردند که با مانند آن رجوع نکنند و مصلح شدند ایشانرا آمرزنده و بخشاینده است و قوله . من بعدها . ضمیر عاید است با توبه و قوله . لغفور رحیم . هردو خبر مبتدا است الّذی هو قوله انّ ربّك و گفتند خبر در جملهٔ اوّل محذوف است حذفه اتّکالا علی الخبر الثّانی وقوله للّذین تعلّق دارداین لام بقوله غفور رحیم ای غفور رحیم لهم . انّ ابراهیم کان امّةً قانتا للّٰه . گفت ابراهیم خلیل علیه السّلام امّتی بود آنکه در او خلاف کردند بعضی مفسّران گفتند ای اماما یقتدی به ابراهیم

امامی مقتدا بود که خلقان در خیر باو اقتدا کردند . عبداللّٰه مسعود گفت کان معلّما للخیر و او بعضی صحابهٔ رسول را وصف کرد بانّه کان امّة قانتا او را گفتند این ابراهیم بود گفت دانی تا معنی امّت قانتا چه باشد گفتند بگو گفت امّت معلّم خیر باشد و قانت مطیع واین مرد چنین است . مجاهد گفت برای آنش امت خواند که در عهد او مؤمن او بود و اهل عصر اوهمه کافر بودند آنجا که منفرد بود بدین مسلمانی حقتعالی او را امّت خواند ومنه قول النّبی علیه السّلام یبعث زیدبن عمروبن نقیل امّة وحده یوم القیمة قتاده گفت برای آنش امّت خواند که اهل هیچ دین نبودند و الاّ اورا نپسندیدند ازجهودان وترسایان و گبران ومسلمانان شهربن حوشب گفت درهرروزگار خدایتعالي زمین ببرکت دعای چهارده کس بدارد جز بعهد ابراهیم که در روزگار او جزاو مؤمن نبود که خدا ببرکت اوزمین برجا بداشت واهل زمین را روزی داد برای این اورا امّت خواندند. بعضی دگر گفتند برای آنش امّت خواند که هرخصلت که در امّتی و عالمی باشد پراکنده دراو مجموع بود چنانکه شاعر گفت . ولیس للّٰه بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد . و گفتند برای آنش امّت خواند که قوام امّت باو بود و امّت فعله باشد من امّه اذا اتبعه و قصده پس فعله بمعنی مفعول باشد کالطّعمة واللّقمة و غیر ذلك و این قوّت آن قول است که گفتند بمعنی امام است . قانتا . ای دآئم الطّاعة دائم طاعت بود والقنوت دوام الطّاعة و دوام القیام فی الصّلوة آنکه بعرف شرع عبارتست ازآن دعاء که دررکعت دوم نمازقبل الرّکوع بعد القرآئة خوانند . للّٰه . مطیع بود خدارا . حنیفا . مسلمان بود انکه (۱) اشتقاق او یا از میل باشد یا از استقامت چنانکه بیان کردیم واحنف گویند مایل القدم را و نیز آنرا که همه پای او بر زمین نشیند واز جملهٔ مشرکان نبود . شاکرا لانعمه . ونیز شاکر بود نعمتهای خدا را وشکر اعتراف باشد بنعمت منعم باضربی تعظیم او . واجتباه . برگزید خدایتعالی او را . و هداه . و راه نمود اورا بانواع والطاف وتوفیق براه راست که راه مسلمانیست ودین حقّ . وآتیناه فی الدّنیا حسنة . وما اورا در دنیا نیکی دادیم از خلّت رسالت و ثنای نیکو مقاتل حیّان گفت یعنی آن نماز ها که او را فرمودند و بآن تخصیص کردند اورا وگفتند بتکلیف امّت ما که براوصلوات فرستند فی قوله اللّهم صلّ علی محمّدٍ وآل محمد کما صلّیت و بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انّك حمید مجید و گفتند مراد باین حسنه فرزندان مطیعند که او را داد در وقت پیری و نومیدی و گفتند قبول عام خواست که اورا بود در همهٔ امّتان . وانّه فی الاخرة لمن الصّالحین . و او در اخرت از جملهٔ صالحان باشد ونیکان و بنزدیك خدایتعالی در درجه و منزلت ایشان تا جمع باشد اورا خیر دنیا و آخرت و بعضی دگر گفتند در ایت تقدیم و تاخیری هست و مجاز لواینست وآتیناه فی الدّنیا والاخرة حسنة وانّه لمن الصّالحین . ثمّ اوحینآ الیك . گفت آنکه وحی کردیم بتو . ان اتّبع ملّة ابراهیم . که ملّت ودین اورامتابعت کن یعنی اقتدا کن باو در دعوت بادین خدا از توحید و عدل و نهی از کفر و شرك وبرطریق و سیرت او برو مراد نه آنست که برشرع او عمل کن چو رسول ما علیه السّلام بشرع هیچ پیغمبر متعبّد نبود علی وجه الاقتدآء به والمتابعة له چو اگر چنین بودی از امّت او بودی وآن پیغمبر به از او بودی چو پیغمبر به از امّت باشد ومقتدی به از مقتدی بود واین خلاف اجماع است

(۱) ظاهرا کلمه (انکه) زیادی است ص .

امّا اگر بعضی مسآئل باتّفاق موافقت باشد آنرا با دیگر شرع پیغمبران پیغمبر علیه السّلام مکلّف
که باشد بآن نه برسبیل متابعت و اقتدآء بایشان باشد بل برسبیل اتفاق شرعتین باشد و لفظ اتباع
بر توسّع وتشبیه باشد لاتفاق الفعلین في الصّورة و گفتند مراد بملّت تکالیف عقلی است علی هذا
التّاویل . حنیفا . نصب اوبر حال باشد روا بود که از فاعل بود تاحال باشد ازرسول علیه السّلام
و روا بود که از مفعول بود تا حال بود از ملّت ابراهیم . و ما کان من المشرکین . و ابراهیم
علیه السّلام از جملهٔ مشرکان نبود و برای آن تکرار فرمود نفی شرك را ازابراهیم که مشرکان
گفتند ما برملّت ابراهیمیم و جهودان و ترسایان همین گفتند تا خدایتعالی رد کرد برایشان بقوله
ما کان ابراهیم یهودیاً ولا نصرانیّا ولکن کان حنیفا مسلما وما کان من المشرکین . انکه گفت .
انما جعل السّبت علی الذّین اختلفوا فیه . گفت روز شنبه برآنان کردند که دراو خلاف کردند .
حسن بصری گفت معنی آنکه برایشان کردند یعنی بد بود بر ایشان و ایشانرا نبود بل برایشان بود
از آنجا که ایشانرا در این روز لعنت کردند و مسخ کردند برای آنکه دراین روز تعدّی کردند و
ماهی گرفتند که برایشان حرام بود فی قوله . کما لعنّا اصحاب السّبت وفي قوله ولقد علمتم الّذین
اعتدوا منکم في السّبت . واختلاف ایشان در این روز که بعضی گفتند این روز حلال است وبعضی
گفتند حرام است بعضی گفتند اعظم الایام است بحرمت وبعضی گفتند نیست بل یکشنبه است وبعضی دگر
گفتند معنی ایه آنستکه خدایتعالی تعظیم روز شنبه واجب نکرد الا برآنانکه دراوخلاف کردند از
جهودان وآن آن بود که خدایتعالی تعظیم روز آدینه برایشان واجب کرد وعبادتی فرمود ایشان را
دراین روز ایشان خلاف کردند وگفتند مااین تعظیم روزشنبه را کنیم خدایتعالی درشش روز اسمان و
زمین بیافرید وروزآدینه نماز دیگر فارغ شد و روزشنبه بیاسودما آنروزرا تعظیم کنیم خدایتعالی عند
آن تکلیف تعظیم روزشنبه برایشان سخت کرد وبراین قول تقدیرایت آن بود که انّما جعل السّبت فرضا علي
الذّین اختلفوا فیه من الیهود و گفتند اختلاف ایشان در شنبه ویکشنبه بود که جهودان گفتند
شنبه فاضلتر است و ترسایان گفتند یکشنبه کلی گفت خدایتعالی موسی را فرمود تابنی اسرآئیل
را فرماید که تعظیم روز آدینه کنند خلاف کردند و گفتند ما جز شنبه را تعظیم نکنیم که
شنبه آنروزی است که خدایتعالی دواو بیاسود از خلق اشیآء و خلاف کردند برموسی علیه السّلام
چون عیسی بیامد و ترسایان را تعظیم روز آدینه فرمود خلاف کردند و گفتند ماامروز نخواهیم
چه ما را نباید که عید ما پس از عید ایشان بود ما از اول اسبوع روز یکشنبه عید کنیم فهذا
هو اختلافهم فی قول الکلبی همام بن منبّه روایت کند از ابو هریره که رسول علیه السلام گفت
نحن الاخرون السّابقون یوم القیمه ما اخرین امّتان و پیغمبران و سابقانیم روز قیامت . غیرانّهم
اوتوالکتاب قبلنا . جز آنست که ایشانرا پیش از ما کتاب دادند و مارا پس از ایشان مردمان
تبع مایند امروز ماراست یعنی ادینه و فردا جهودان راست یعنی شنبه و پس فردا ترسایانرا
یعنی روز یکشنبه . مکحول گفت عمر خطّاب را بر جهودی چیزی بود او را مطالبه کرد
و سوگند خورد بخدا که محمّد را بر همه آدمیان بگزید که مفارقت نکند از او تا حقّ خود
نستاند از او جهود گفت خدای محمّد را برنگزید بر خلقان عمر تپنچه بر روی اوزد جهود

گفت میان من و تو حاکم ابوالقاسم باشد یعني رسول علیه السّلام پیش رسول آمدند جهود حکایت
کرد آنچه رفته بود رسول علیه السّلام عمر را گفت امّا بران لطمه که براو زدی دل او خوش کن
وامّا تو ای یهودی بشنو بدانکه ادم صفی الله بود و ابراهیم خلیل الله و موسی نجّی الله و عیسی
روح الله وانا حبیب الله بلی یا یهودی خدایتعالی امّت مرا دو نام از نامهای خود اشتقاق کرد
او را سلام نام است امّت مرا مسلم خواند و او را مؤمن نام است امّت مرا مؤمن خواند
بلی یا یهودی شما روزی طلب کردید که آنروز خدا ذخیره کرده بود ما را وآن روز آدینه است
امروز ماراست و فردا شما را وپس فردا ترسایانرا بلی یا یهودی شما در روزگار پیش مائید و
ما پس شمائیم در مدّت ولیکن پیش شمائیم در قیامت بلی یا یهودی بهشت بر پیغمبران حرام است
تا من در شوم و براوصیاء پیغمبران تاوصیّ من درشود وبرامّتان تا امّت من در شوند قوله .
ادع الی سبیل ربّك بالحکمة الایه . آنگه حقتعالی رسول را امر کرد گفت دعوت کن خلقانرا
با راه خدایتعالی یعنی با دین خدایتعالی بالحکمة باسخن درست . والموعظة الحسنه . و پند
نیکو . وجادلهم بالّتی هی احسن . ومجادله کن و مناظره با ایشان بر وجهی که نیکو تر
باشد مفسّران گفتند معنی آنستکه ایذاء مکن ایشانرا و رسالت گذاردن رها مکن وبعضی مفسران
گفتند این آیت منسوخ است بایت قتال . انّ ربك هو اعلم . خدای تو عالمتر است بآنکس
که گمراه شود از راه او که دین حقّ است وعالم تر است بآنکه بر راه راست وطریق
هدایت باشد و این بر سبیل تهدید و وعید است قوله . و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ماعوقبتم به
مفسران گفتند این سوره مکّی است مگر این سه ایه که درآخر اوست من قوله وان عاقبتم تاباخر
سوره که درحقّ کشتگان احد آمد و سبب نزولش آن بود که چون مسلمانان بدیدند که مشرکان
چه قتل کردند از مسلمانان و چه مثله کردند و کسانرا شکم بشکافتند وخصوصاً حمزة بن عبدالمطّلب
را رضی الله عنه و گفتند از مسلمانان کس نماند که او را مثله نکردند مگر حنظلة بن راهب را
که پدرش ابو عامر الرّاهب با ابو سفیان بود برای آن حنظله را از مثله رها کردند مسلمانان چون
چنان دیدند گفتند اگر ما را دست باشد بر ایشان بدتر از این و بیشتر از این کنیم که ایشان
کردند ومثله کنیم که درعرب کس بکس نکرده بود وحمزه عبدالمطلب را هند بنت عتبه مثله کرده بود
و شکم بشکافته وجگر او بگرفته خواست تا بخورد در دهانش سنك شد تا بینداخت رسول راعلیه
السّلام بگفتند رسول گفت حمزه از آن گرامی تر است بر خدا که بعضی از او بآتش بسوزد چه حمزه
اهل بهشت است و هند اهل دوزخ خدایتعالی نخواست تا خون حمزه باحشاء هند مختلط شود
آنگه گفت رحم الله حمزه خدا بر حمزه رحمت کناد که من اورا نشناختم الا فعّال خیر بود ورحم
پیوند و اگرنه آنستی که قومی محزون شوند بر این رها کردمی تا خدا اورا شکم جانوران حشر
کردی آنگه گفت اگر خدا مرا ظفر دهد بر ایشان هفتاد کس را عوض حمزه مثله کنم خدای تعالی
این آیه فرستاد وان عاقبتم اگر عقوبت کنید بمثل آن کنید که ایشان کرده باشند شما را ولفظ
عقوبت فی قوله بمثل ماعوقبتم بمجاز است چو آن از ایشان ابتدا بود و ابتدا عقاب نباشد عقاب
آن باشد که عقب فعل باشد بر وجه استحقاق جز که برای ازدواج لفظ انرا عقاب خواند مثل قوله

و جزاء سيّئة سيّئة مثلها و قوله فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه و اين را نظائر بسيار است و اگر صبر كنيد. لهو خير. آن بهتر باشد يعنى صبر بهتر باشد صابران را رسول عليه السلام گفت صبر كنم و آن عزم كه كرده رها كرد عبدالله عبّاس و ضحاك گفتند اين از پيش نزول سوره برائة بود آنگه كه خدايتعالى رسول را فرموده بود كه قتال با آنكس كن كه با تو قتال كند و ابتدا بقتال مكن چون سورهٔ برائة فرود آمد و خدايتعالى جهاد فرمود اين آيه منسوخ بكرد آنگه اورا حثّ كرد بر صبر كردن و ترغيب كرد گفت. واصبر و ما صبرك الاّ بالله. صبر كن كه صبر تو نيست مگر بخداى بمعونة الله و توفيقه تو بتوفيق خدا صبر توانى كردن. ولاتحزن عليهم. و دلتنك مباش بر اعراض و عدول ايشان از تو. و لا تك في ضيق مما يمكرون. و مباش در تنگى از مكرى كه ايشان ميكنند. ابن كثير خواند اينجا و در سورهٔ النّمل فى ضيق بكسر ضاد و باقى قرّاء بفتح ضاد خواندند بعضى گفتند دو لغت است بيك معنى و بعضى فرق كردند گفتند الضّيق فى القلب و الصّدر و الضّيق فى العيش و المساكن و ابو عمرو گفت بصريان گفتند ضيق بفتح غم باشد و بكسر شدت فرّاء گفت كوفيان گفتند هر دو لغت است مثل رطل و رطل و قتيبى گفت ضيق تخفيف ضيّق باشد كهين و هيّن و لين و ليّن و بر اين تأويل صفت موصوفى محذوف باشد كأنّه قال و لا تك فى امر ضيّق مما يمكرون ما مصدريه است اى من مكرهم. ان الله مع الّذين اتّقوا. كه خدا با متّقيان و پرهيزگارانست. و الّذين هم محسنون. و با آنكه نيكو كاران باشند هرم بن حيّانرا گفتند مارا وصيّتى كن گفت اوصيكم بالايات الاواخر من سورة النّحل. ادع الى سبيل ربك الى اخر السوره. گفت بر اين آيات كار كنيد كه در آخر سورهٔ نحل است اين سه آيه و قوله. مع. بمعني نصرت و معاونت است. سورهٔ بنى اسرائيل بدانكه اين سوره صد و يازده آيه است و هزار و پانصد و سى و سه كلمه و ششهزار و چهار صد و شصت حرف است و روايت است از ابو امامه از ابى كعب كه رسول عليه السّلام گفت كه هر كه او سورهٔ بنى اسرائيل بخواند و دلش رقيق شود آنجا كه ذكر مادر و پدر است خدايتعالى او را در بهشت دو قنطار مزد بدهد و قنطارى هزار و دويست اوقيه باشد هر اوقيه بهتر باشد از دنيا و هرچه در دنياست.

سورة بنى اسرائيل مائة واحدى و عشرة آية مكّية

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

سُبْحَانَ الَّذِى اَسْرٰى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اِلَى الْمَسْجِدِ الْاَقْصَى الَّذِى

منزه است آنكه گردانيد بندهٔ خودرا شبى از مسجد الحرام بسوى مسجد اقصى آنكه

بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا اِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ * وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ

بركت داديم دور آنرا تا بنمائيم او را از آيات خود را بتحقيق او ست شنوا بينا و داديم موسى را كتاب را

وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِى اِسْرَائِيلَ اَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكِيلًا * ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ

و گردانيديم آنرا هدايت براي فرزندان يعقوب كه فرا مگيريد از غير من كارگذارى اولاد آنراكه برداشتيم با

نُوحٍ اِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا * وَ قَضَيْنَا اِلَى بَنِى اِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ

نوح بتحقيق او بود بنده شكرگذار و حكم فرموديم بسوى اولاد يعقوب در كتاب هر آينه فساد كنيد

فِي الْاَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا * فَاِذَا جَاءَ وَعْدُ اُولٰيهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ

در زمين دو مرتبه و هر آينه برترى يابيد برترى بزرك پس چون آمد مرتبهٔ اولشان بر انگيختيم بر شما

عِبَادًا لَنَا اُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَ كَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا * ثُمَّ

بندگان خودمانرا صاحبان ستيز سخت پس نهفته بودند در خانه ها و بود وعدهٔ كرده شده پس

رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ اَمْدَدْنَاكُمْ بِاَمْوَالٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْنَاكُمْ اَكْثَرَ نَفِيرًا *

باز گردانيديم شما را كرّتى بر آنها و مدد كرديم شما را بمالها و پسران و گردانيديم شمارا بيشتر

اِنْ اَحْسَنْتُمْ اَحْسَنْتُمْ لِاَنْفُسِكُمْ وَ اِنْ اَسَأْتُمْ فَلَهَا فَاِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوؤُا

اگر نيكوئى كنيد نيكوئى كنيد براى خودهاتان و اگر بد كرديد پس مر آنراست پس چون آمد وعدهٔ آخرت تا بد كنند

وُجُوهَكُمْ وَ لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ اَوَّلَ مَرَّةٍ وَ لِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا *

رويهاى شمارا و تا در آيند مسجدرا چنانكه در آمدند آنرا اول بار و تا هلاك كنند آنچه را برترى هلاك كردنى

عَسٰى رَبُّكُمْ اَنْ يَرْحَمَكُمْ وَ اِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا وَ جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا *

شايد پروردگار شما كه رحم كند شمارا و اگر بر گرديد باز گرديم ما و گردانيديم جهنم را براى كافران زندان

اِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدِى لِلَّتِى هِيَ اَقْوَمُ وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ * اَلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ

بتحقيق اين قرآن هدايت كند آنكه را آن راستست و مژده دهد گروندگانرا كسانيكه ميكنند كارهاى شايسته را

اَنَّ لَهُمْ اَجْرًا كَبِيرًا * وَ اَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ اَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا اَلِيمًا *

كه مر آنها را اجر بزرگست و بتحقيق آنانكه نميگروند برستخيز آماده كرديم براى آنها شكنجهٔ دردناك

وَ يَدْعُ الْاِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كَانَ الْاِنْسَانُ عَجُولًا * وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ

و ميخواند آدمى ببدي خواندنش را بنيكوئى و باشد آدمى شتابنده و گردانيديم شب را و روز را

آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ

دو علامت پس نيست كرديم آيت شبها را و گردانيديم آيت روز را روشن كننده تا بجوئيد برترى را از پروردگار خود

وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالحِسابَ وَكُلَّ شَيْئٍ فَصَّلْناهُ تَفْصِيلًا * وَكُلَّ اِنْسانٍ
و تابدانید شمار سالها وحسابرا و هر چیزیرا تفصیل کردیم آنرا تفصیلی و هر آدمیرا
اَلْزَمْناهُ طائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيمَةِ كِتاباً يَلْقيهُ مَنْشُوراً * اِقْرأْ
لازم کردیم کتاب او را در گردنش و بدرآوریم برای او روز رستخیز کتابی می بیند اورا گشوده بخوان
كِتابَكَ كَفي بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيباً * مَنِ اهْتَدي فَاِنَّما يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ
کتاب خودرا بس برای تو امروز بر تو شمار کننده هر که راه یافت پس جز این نیست راه یافته برای خود و هر که
ضَلَّ فَاِنَّما يَضِلُّ عَلَيْها وَلا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ اُخْري وَما كُنّا مُعَذِّبِينَ حَتّي نَبْعَثَ رَسُولاً.
گمشد پس جز این نیست گمراه میشود بر خود و نه برندارد بر دارنده بار دیگریرا و نباشیم شکنجه کنندگان تا برانگیزیم پیغمبریرا.

قوله تعالی سبحان الّذی اسری بعبده لیلا الایه . سبحان مصدراست از بناء سبّح یسبّح تسبیحا و سبحانا و نصب او بر مصدر است و تقدیر اوآنستکه اسبّح الّذی اسری بعبده سبحانا آنکه فعل بیفکنند و مصدر را اضافه کرد با مفعول و مثله وعبدالله و کتاب الله ای وعد وعدا وکتب کتابا جز که اینجا اضافه مصدر با فاعل است و ابو عبیده گفت اهل مدینه گفتند سبحان اسمی است بجای مصدر نهاده چون کفران و قال امیّة بن ابی الصلّت • سبحانه ثـمّ سبحانا یعودله . و قبلنا سبّح الجودی والحمد . و بعضی دگر گفتند نصب او بر نداست و التّقدیر یا سبحان الله و معنی او تنزیه باشد و تبعید از هر چه باو لایق نباشد طلحة بن عبدالله گفت از رسول علیه السّلام پرسیدم که معنی سبحان الله چه باشد گفت تنزیه الله من کلّ سوء دور بکردن از خدای هر بدی و بمعنی نماز هم آمده است کقوله فلولا کان من المسبّحین ای من المصلّین و نماز نافله را سبحه گویند و در حدیث آمده است کان ابن عمر یصلّی سبحته فی المسجد الّذی یصلّی فیه المکتوبة یعنی عبدالله عمر نماز نافله هم درآن مسجد کردی که نماز فریضه کردی وبمعنی استثنآء آمده است فی قوله فلولا یسبّحون ای فهلاّ یستثنون و این لغت بعضی یمنیان است وسبحة بمعنی نور آمده است در آن خبر که لولا ذلك لاحترقت من سبحات وجهه ای نور وجهه ومبرّد گفت وجه این آن باشد که اگر بینندهٔ بدیدی گفتی سبحان الله و در جای تعجب آمده است اعشی گفت . اقول لمّا جاء فی فخره . سبحان من علقمة الفاخره . و در بعضی احادیث آمد که یکی از جملهٔ بزرگان گفت هر گز ندانستم که گفتن سبحان الله معصیت باشد حتّی دخلت علی فلان تا در نزدیك فلانکس شدم مردی حاضر بود آنجا نامه آوردند و پیش صاحب صدر بنهادند او برگرفت ومیخواند ابن مرد که حاضر بود گفت سبحان الله صاحب صدر گفت چه خواستی باین تسبیح گفت تعجب آنکه چون فلانی چنین مخاطبه بتو نویسد مرد در خشم شد و بفرمود تا او را حاضر کردند بر او استخفاف کرد و او را برنجانید من گفتم این آنجایست که سبحان الله گفتند بر این وجه معصیت باشد . الّذی اسری . آنکه ببرد بنده اش را یقال سری یسری سراو اسری یسری اسرآء لغتان و هو سیر اللّیل و بر این قول با تعدیه را باشد بعضی دگر گفتند سریت سراً لازم باشد و اسریت غیری اسرآء متعدّی و بر این قول با زیاده باشد و مثله تنبت بالدّهن قال الشّاعر . و لیلة ذات الدّمی سریت . لم یتثنّی عن سراها لیت . لیلا . نصب او بر ظرف

باشد و بعضی علماء گفتند تنکیر او دلیل کرد برآنکه این اسراء در بعضی شب بوده است ودلیل این قول قرائت حذیفه و عبدالله مسعود است . من اللّیل من المسجد الحرام . من ابتداء غایة راست والی در برابر او انتهاء غایت را در این دو روایت است یکی آنکه رسول علیه السّلام گفت من در مسجد الحرام بودم در حجره میان خفته و بیدار که جبرئیل آمد و براق آورد واین روایت انس است و مالك بن صعصعه و روایت دیگر آنست که رسول علیه السّلام گفت مرا از حجرهٔ امّ هانی باسمان بردند و تأویل کردند این آیه را برآنکه حرم را جمله مسجد خوانند واین روایت کلبی است و ابو صالح ازامّ هانی که او گفت رسول را علیه السّلام ازحجرهٔ من باسمان بردند نماز خفتن بکرد و بخفت ومن با او نماز خفتن بکردم و بخفتم و اورا در نماز گامرها کردم بیدار نشدم تا اومرا بیدار کرد برای نماز بامداد مرا گفت برخیز یا امّ هانی تاتو را حدیث عجب گویم گفتم یا رسول الله احادیث و اقوال تو همه عجایب باشد انکه نماز بامداد بکرد چون فارغ شد بگفت بدانکه دوش چون نماز خفتن بگذاردم جبرئیل آمد و من هم آنجا نشسته بودم مرا گفت برخیز و برون آی من بر خاستم و بیرون شدم فرشته ایستاده بود و اسبی مرا گفت برنشین برنشستم هر کجا بنشیبی رسیدی دستهایش درازشدی و پایها کوتاه وهر کجا بفرازی رسیدی پایهایش دراز شدی و دستهایش کوتاه تا به بیت المقدس برسیدم و آنجا نماز بکردم وساق الحدیث الی اخره اکنون نماز بامداد با شما بکردم مقاتل گفت شب معراج پیش از هجرت بیکسال وگفتند یکبار بود و گفتند دوبار یکبار از مسجد الحرام و یکبار از حجرهٔ امّ هانی بنت ابیطـالب و گفته اند بسیار بارها بود الی المسجد الاقصی . بمسجد دورتر یعنی مسجد بیت المقدس برای آنش اقصی خوانند که دور تر مسجدی است که انرا زیارت کنند . الّذی بارکنا حوله . آن مسجد که ما برکت کردیم بر پیرامن آن گفتند از آبها و جویها و درختان میوه خواست . مجاهد گفت برای آنش مبارك خواند که مقرّ انبیآء بود و مهبط فرشتگان و وحی خدایتعالی و آن صخره و سنگ که خلقانرا روز قیامت از اوحشر کنند آنجاست . لنریه من ایاتنا . تا ما با او نمائیم ازایات وعلامات وعجایب ما . انّه هوالسّمیع البصیر . که خداوندی شنوا وبیناست امّاقصّهٔ معراج قصهٔ درازاست ودراو اختلاف بسیار و در او حشو بسیار اورده اند و خلاف بسیار کرده اند و روایات ضعیف و ما آنچه معتمد است برسبیل اختصار بگوئیم انشاء الله تعالی بدانکه مسلمانان خلاف کردند درمعراج بعضی گفتند نبود و نفی کردند بعضی گفتند رفتن رسول علیه السّلام بیشتر تا بیت المقدس نبود که ظاهر قران بیش از این نیست وآن معتزله اند وجماعتی دگر گفتند رسول علیه السّلام این در خواب دید و آن نجّاریانند و بعضی حشویان گفتند روح او بمعراج بردند و تن او در مکّه بود و آنچه درست است آنستکه رسول علیه السّلام را باسمان بردند بنفس وتن او و اسمانها بر او عرض کردند و بهشت و دوزخ براو عرض کردند و او معاینه بدید چنانکه گفت عرضت علیّ الجنّة حتّی هممت ان اقطف من ثمراتها و عرضت علیّ النّار حتّی اتّقیت حرّها بیدی چنانکه در سیاقه قصّه بیاید و امّا سیاقهٔ قصّه بروایت انس بن مالك و ابوهریره و عبدالله عبّاس و عایشه و امّ هانی و مالك بن صعصعه باختلاف الفاظ و اتّفاق معانی وحدیث بعضی داخل است در حدیث بعضی آنستکه

رسول علیه السّلام گفت من بمکّه بودم و بین النائم والیقظان میان خفته و بیداری بیك روایت گفت
درحجره بودم و آن جائی است از پس خانه کعبه و بیك روایت درخانهٔ امّ هانی جبرئیل
علیه السلام آمد و مرا گفت برخیز من برخاستم و بیرون آمدم مرا فرمودند تا بآب زمزم
غسل کردم و بیك روایت انائی بیاوردند و آب کوثر با خود داشتند با آب زمزم بیامیختند ومرا
فرمودند تا از آن آب وضو کردم و احادیث شقّ البطن و غسل القلب این حدیث منکر است عقلا
و شرعا و وجوه فساد آن گفته شود انشاء الله تعالي فی قوله الم نشرح لك صدرك . آنکه مرا از
مسجد بیرون آوردند بر در مسجد براق استاده بود اسبی بود از خر مهتر واز شتر کهتر و دنبالش
چون دنبال شتر بود و برش او چون بر اسب بود رویش چون روی آدمیان دست وپایش چون
دست و پای شتر بود و سم او چون سم گاو و سینه اش چون یاقوت سرخ بود وپشتش چون دُرّ
سفید بود زینی از زین های بهشت براو نهاده و اورا دوپر بود چون پر طاوس رفتنش چون برق
بود و یك گام او یك چشم زدن بود آن اسب را پیش من کشیدند و گفتند برنشین که این اسب
ابراهیم خلیل است که براو خانهٔ کعبه را زیارت کردی چون خواستم تا برنشینم سرباز زد
جبرئیل گفت بیارام ای براق که بهترین خلق برتو خواهد نشست واین فخر که تورا خواهد بود
ازجنس توهیچ چهارپایانرا نیست گفت بلی ای جبرئیل ولیکن بشرطی وآن آنستکه فردای قیامت چون
من بسیار پیش او کشند بامن شرط کند که جز بر من ننشیند که من طاقت مفارقت او ندارم رسول علیه السلام
شرط کرد گفت دست بر پشت او نهادم خوی بریخت از حیا و شرم وچنان متطاطی شد تانزدیك
آن بود که شکم بر زمین نهد و دو روایت سلیمان اعمش و عطای بن السّایب از امیرالمؤمنین
علیه السلام و شعب از عبدالله مسعود که رسول علیه السّلام گفت چون جبرئیل آمد و مرا از
حجرهٔ امّ هانی بیرون آورد میکائیل را دیدم عنان اسبی را گرفته که آنرا براق می گفتند
بسلسله از زر بسته رویش چون روی آدمیان وخدّش چون خدّ اسب برش ازمروارید بمرجان
سرخ بر پیموده و موی پیشانیش از یاقوت سرخ و گوشهاش از زمرّد سبز و چشمهایش چون
زهره ومرّیخ اغرّ محجّل پرهایش چون پر کرکس دنبالش چون دنبال گاو شکمش چون سیم
سفید بود و گردن و سینه و پشتش چون زر سرخ جبرئیل علیه السّلام عرق او را بمالید واو را
پیش من کشید من بر نشستم او ساعتی میرفت بگام وساعتي میدوید و ساعتی می پرید و جبرییل
بر دست راست من بود از من مفارقت نمیکرد و روی بجانب بیت المقدس نهادیم از دست راست
اوازی شنیدم که میگفت یا محمّد یکساعت بایست از تو چیزی بپرسم من براندم التفات نکردم
چون پارهٔ برفتم از دست چپ ندآئی شنیدم که یا محمّد یکساعت بایست من براندم التفات نکردم
چون از آنجا برفتیم عجوزی پیش من آمد آراسته بانواع زینت مرا گفت یا محمّد توقّف کن
تا تورا چیزی گویم من اسب براندم و باو نگاه نکردم چون از آنجا بگذشتم جبرئیل را گفتم یا
جبرئیل آن که بود که مرا ندا کرد از دست راست گفت آن داعیه جهودان بود نیك کردی که
جوابش ندادی اگر جوابش دادی امّت تو بجهودی میل کردندی گفتم آن که بود که از
چپ مرا ندا کرد گفت ان داعیه ترسایان بود اگرش جواب دادی امّت تو بترسائی میل کردندی

گفتم آن عجوز که بود که از پیش من باز آمد و مرا گفت توقّف کن گفت آن زن دنیا بود
اگر اورا جواب دادی امّت تو بدنیا میل کردندی چون از آنجا برفتم دواناء پیش من آوردند
یکی آب در او بود و یکی را خمر من اناء آب بستدم و باز خوردم چون خمر عرضه کردند گفتم
نخواهم که سیراب شدم جبرئیل مرا گفت نیك کردی که خمر نخواستی والاّ امّت تومولع شدندی
بخمر خوردن گفت از آنجا بگذشتم گروهی را دیدم که چیزی میکشتند حالی بدرو می آمد و
میدرویدند ودگر باره میکشتند من گفتم جبرئیل را اینان که اند گفت این مجاهدانند در سبیل
خدا حسنات ایشان مضاعف میکنند هفتصد ضعف و آنچه نفقه کنند از مال خدا عوض بازدهند
ایشانرا . از آنجا بگذشتم جماعتیرا دیدم مردمانیرا بگرفته بودندسرهای ایشان بسنك میکوفتند
هرگه که بکوفتندی دگر باره درست شدی بار دیگر بسنگ بکوفتندی هم چنین من گفتم ای
جبرئیل اینان که اند گفت اینان آنانند که در نماز های فریضه تقصیر کرده و در نماز
کسلانی کرده اند و نماز خفتن نا کرده بخفته اند اینان را هم چنین عذاب میکنند تا روز
قیامت از آنجا بگذشتم جماعتی را دیدم هر یکی را رقعه از خرقه پاره بر عورت نهاده ایشانرا
بجانب دوزخ میرانند چنانکه چهار پایانرا بضریع وزقوم حمیم و سنگهای دوزخ گفتم ای جبرئیل
اینان که اند گفت آنانکه زکوة مال ندادند اینان باین عذاب گرفتارند تا قیامت و ما ظلمهم الله و
ما الله بظلاّم للعبید . از آنجا بگذشتم جماعتی را دیدم پاره گوشت پاکیزهٔ پخته در پیش ایشان
نهاده و پاره گوشت پلید خام گوشت پاك رها میکردند و گوشت پلید میخوردند من گفتم ای
جبرئیل اینان که اند گفت اینان گروهی اند از امّت تو که ایشانرا زنان حلال پاکیزه باشد ایشانرا
رها کنند و تعرّض حرام کنند و از زنان همچنین شوهران خودرا رها کنند و میل بمردان
نا محرم کنند . آنگه گفت در راه چوبی دیدم که هر کس از آن جا بگذشت جامه اش بدرید و
اندامش بخراشید گفتم ای جبرئیل این چیست گفت این مثل مردمانی است از امّت تو که براهها
نشینند و راه زنند آنگه این آیه بر خواند و لاتقعدوا بکلّ صراط توعدون . آنگه بمردی بگذشتم
که پشتهای هیزم بسیار جمع کرده بودند و دیگر بران بالا می نهاد و درهم بسته میخواست تابر گیرد
نمی توانست گفتم جبرئیل را این کیست گفت این مثال مردی است از امّت تو که امانات
مردمان پیش او باشد و او بآن قیام نتواند کردن دگر میستاند و اضافت میکند بآن . گفت از
آنجا بگذشتم جماعتی را دیدم که لبهای ایشان و زبانهایشان بمقاریض آهنین می بریدند بازهم چنان
میشد که بودمن گفتم اینان که اند جبرئیل گفت هؤلاء خطباء الفتنه گفت این خطیبان فتنه اند .
گفت آنگه برسیدم بجائی که سوراخی بود کوچك ازاو گاوی بزرك بیرون می آمد و میخواست
تا باز بجای خود شود نمیتوانست گفتم ای جبرئیل این چیست گفت این مثال مردی است
که سخن از دهن بیرون اندازد بزرك پس پشیمان شود و خواهد تا سخن گفته را باز
پوشد نتواند . گفت از آنجا بگذشتم بوادئی رسیدم بوئی شنیدم خوش وآوازی گفتم ای
جبرئیل این چه بوی است و این چه آواز است گفت این بوی بهشت است و آواز خازنان اوست
میگوید بار خدایا آنچه مرا وعده کرده ای انجاز فرمای که شرف و عزّ من بلند شد و سندس و

استبرق و حریر من بسیار شد و لؤلؤ و مرجان وزرو سیم من بسیار شد و اکواب و اباریق و آب
و شیر و می وانکبین من بغایت رسید آنچه بمن وعده کردهٔ بفرمای تا بمن آرند گفت لك کلّ مؤمن
و مؤمنة گفت تراست هر مؤمنی و مؤمنهٔ که ایمان آرد بمن و پیغمبر من و بمن شرك نیاردو
عمل صالح کند هر که از من ترسد ایمن شود و هر که از من چیزی خواهد بدهمش و هر که بمن
قرضی دهد مکافاتش کنم و هر که بر من توکل کند کفایتش کنم که من خداوندی ام که جز من
خدائی نیست و وعدهٔ خلاف نکنم . قد افلح المؤمنون تبارك الله احسن الخالقین بهشت گفت راضی
شدم . گفت از آنجا بگذشتم و آوازی منکر شنیدم ازوادئی و بوئی کریه گفتم ای جبرئیل این
چه بوی است و چه آواز است گفت این بوی دوزخ است وآواز زبانیان او که میگویند بارخدایا
آنچه وعده کردهٔ ما را بده که سلاسل و اغلال من و زقوم و حمیم من و سعیر و ضریع من و
غساق و عذاب من بسیار شد و قعر من دور شد و گرمای من سخت شد گفت تو راست هر مشرکی
و مشرکه و کافری و کافره و خبیثی و خبیثه و کلّ جبار لا یؤمن بیوم الحساب دوزخ گفت راضی
شدم . پس برسیدم بجائی جبرئیل مرا گفت فرود آی و نماز کن اینجا فرود آمدم و نماز کردم
مرا گفت دانی تا کجا نماز کردی گفتم نه گفت بطیبه یعنی بمدینه و الیها المهاجر انشاء الله از
آنجا برفتم چندانکه خدای خواست مرا گفت فرود آی و نماز کن فرود آمدم و نماز کردم مرا
گفت دانی تا کجا نماز کردی گفتم نه گفت بطور سینا که خدایتعالی با موسی مناجات کرد .
از آنجا برفتم و بجائی رسیدم جبرئیل مرا گفت فرود آی و نماز کن فرود آمدم ونماز کردم
مرا گفت دانی تا کجا نماز کردی گفتم نه گفت به بیت اللّحم که مولد عیسی علیه السّلام است .
از آنجا برفتم تا به بیت المقدس رسیدم جماعتی فرشتگانرا دیدم آنجا که از آسمان فرود آمده
بودند بر من سلام کردند و مرا تحیّت کردند و بشارت دادند بکرامت از جهة خدایتعالی و مرا
گفتند السلام علیك یا اول یا آخر یا حاشر جبرئیل را گفتم این چه خطاب است که اینان
میگویند گفت میگویند سلام بر تو ای اول یعنی تو اول کسی که فردای قیامت از گور برخیزی
و آخر بآن معنی که ختم وآخر پیغمبرانی وحاشری بآن معنی که حشر قیامت بتو و امّت تو برخیزد.
برفتیم تا بدر مسجد بیت المقدس رسیدیم جبرئیل گفت فرود آی فرود آمدم و او اسب مرا در
حلقهٔ در مسجد بست بخطامی ازحریر بهشت و گفت این آن حلقه است که پیغمبران چهارپایان
خود در او بستندی چون اینجا آمدندی چون در مسجد شدم پیغمبرانرا دیدم آنجا و در حدیث
ابو العالیه چنان است که گفت ارواح پیغمبرانرا آنجا دیدم ازعهد ادریس ونوح تاروزگار عیسی
علیه السلام خدایتعالی ایشان را جمع کرده بود برمن سلام کردند ومرا همان تحیّت کردند که فرشتگان
کرده بودند من گفتم ای جبرئیل اینان که اند گفت اینان برادران تواند از انبیاء و رسولان
قریش دعوی میکنند که خدایرا انباز است وجهودان وترسایان میگویند خدایرا زن وفرزنداست
بپرس ازاین پیغمبران تا خدایرا شریك هست و ذالك قوله تعالي و اسئل من ارسلنا قبلك
من رسلنا اجعلنا من دون الرّحمن الهة یعبدون ایشان اقرار دادند خدایرا بربوبیّت و توحیدانکه
همه را جمع کرد وبا فرشتگان بصفها بداشت و دست مرا گرفت و در پیش ایشان داشت تابا ایشان

امامت نماز کردم دو رکعت نماز کردم انکه پیغمبران صلوات الله علیهم اجمعین بر خدایتعالی ثنا
گفتند بآن نعمت که بر ایشان کرد ابراهیم گفت سپاس آنخدا را که مرا خلیل خود گرفت و مرا ملك
عظیم دادو مرا امّت قانت کرد که خلقان بمن اقتدا کنند وآتش نمرود برمن برد و سلام کرد . انکه
موسی بر خداثنا گفت گفت سپاس آنخدا را که بامن سخن گفت و هلاك فرعون وقومش بدست من
کرد و بنی اسرائیل را بمن نجات داد و از امّت من قومی را کرد که بحق راه نمایدو بحق داد دهند .
آنکه داود برخدا ثنا گفت گفت سپاس آنخدارا که مرا ملك عظیم دادو مرا زبور بیاموخت و آهن
را نرم کرد بر دست من و کوهها را مسخّر من کرد تابامن تسبیح کردند و مرا حکمت دادو فصل
الخطاب . آنکه سلیمان بر خدا ثنا گفت و گفت سپاس آنخدا را که باد را مسخّر من کرد و
شیاطین را در فرمان من کرد تا برای من محاریب و تماثیل کردند و ذلك قوله یعملون له ما یشاء
من محاریب و تماثیل و جفان کالجواب و قدود راسیات و منطق الطّیر مرا بیاموخت و مرا بداد
هر فضلی و مرا ملکی داد که کس را از پس من نباشد . آنکه عیسی علیه السلام بر خدا ثنا
گفت بقوله الحمد لله الذی جعلنی کلمة منه سپاس آنخدایرا که مرا کلمتی کرد از او ومثل من چون
مثل آدم کرد که او را از خاك بیافرید و مرا کتاب و حکمت بیاموخت وتوریة وانجیل ودردست
من مرده زنده کرد و اکمه و ابرص را بدعای من شفا داد ومرا رفع کرد و پاك کرد و مرا ومادرم
را پناه داد از شیطان رجیم . آنکه من گفتم شما همه بر خدا ثنا گفتید ومن نیز برخدا ثنا گویم
باحسانی که بامن کرد سپاس خدا را که مرا برحمت جهانیان کردومرا بکافّة النّاس فرستاد ببشارت
وانذار وقران برمن انزله (۱) کرد که در او بیان همه چیزی کرده و امّت مرا بهترین امّتان کرد
وامّت مرا امّت وسط کرد و امت مرا اوّلینان و آخرینان کرد و مرا شرح صدر کردو
بار گران از من فرو نهاد و ذکر من رفیع کرد و مرا بفاتح و خاتم کرد ابراهیم علیه السلام
گفت فبهذا فضّلکم محمد باین برشما فزون آمد آنکه سه اناء بیاوردند سرپوشیده یکی را آب بود
ویکی را شیر ویکیرا می من انای آب بستدم وباز خوردم اندکی و اناء شیر بستدم و تمام
باز خوردم چون خمر عرض کردند من گفتم مرا حاجت نیست که من سیراب شدم مرا گفت
این بر امّت تو حرام خواهند کردن مرگفتند اگر آب بسیار میخوردی امّت تو بغرق مبتلا
میشدند و اگر خمر میخوردی امّت تو بخمر مولع میشدند و اجتناب نمیکردند . آنکه جبرئیل
علیه السّلام دست من بگرفت و مرا بنزدیك آن سنگ برد که پایهٔ معراج براو نهاده بود و آن
صخره بیت المقدس است پای معراج بر آن سنگ بود و بالای آن باسمان پیوسته بر صفتی که از
آن نکوتر هیچ ندیده بودم یك قائمه از یاقوت سرخ بود و یك قائمه از زمرد و پایه های او
یکی از سیم بود و یکی از زر و یکی از زمرّد مکلّل بدرّ و یاقوت واین آن معراج است که
ملك الموت از او پدید آید چون قبض ارواح کند وآن آنگاه بود که بیمار را چشم رها شود
و متحیّر بماند آن بود که معراج بر او ظاهر شود او از حسن آن متحیّر بماند جبرئیل
علیه السّلام مرا از آنجا بربر گرفت و بران معراج مرا بآسمان دنیا برد و در بزد گفتند کیست
گفت جبرئیل است گفتند با تو کیست گفت محمّد است گفتند محمّد را بفرستادند گفت

(۱) ـ ظاهراً انزال است .

آری گفتند مرحبا به حیّاه‌الله من اخ و من خلیفته فنعم‌الاخ و نعم‌الخلیفة و نعم‌المجیٔ جآء
تحیّت کناد خدا او را از برادری و از خلیفه که نیك برادری و نیك خلیفه و نیك آمدی ودر
بگشادند وما در رفتیم من در اسمان دنیا میرفتم خروسی را دیدم موی گردن او سبز و سر و تن
او سفید که از آن نیکوتر سبزی و سفیدی ندیده بودم پایهای او در زیر هفتم زمین بود و سر او
در زیر عرش بود گردن دوتا کرده دو بال داشت که اگر بر افراشتی بمشرق ومغرب برسیدی
چون شب بآخر رسد او پرها باز کند و بهم باز زند و خدا را تسبیح کند و گوید سبحان‌الله
الملك القدّوس الکبیر المتعال لااله الاّ الله الحیّ القیّوم . چون خروسان زمین آواز او بشنوند جمله
بآواز آیند و خدایرا تسبیح کنند وبال برهم زنند چون او ساکن شود خروسان زمین نیز ساکن
شوند چون دگر باره او بجنبد و آواز کند بتسبیح خروسان زمین هم چنین کنند بموافقت
او و جواب او رسول علیه‌السّلام گفت تا او را بدیدم مرا آرزوی اوست که دگر باره باز بینم
او را از آنجا بگذشتم بفرشتهٔ رسیدم که نیمهٔ تن او از آتش بود و نیمه از برف که نه آتش برف
را میگداخت و نه برف آتش را میکشت تسبیح او این بود که بآواز فصیح میگفت اللّهم یا مؤلفا
بین الثّلج والنّار الّف بین قلوب عبادك المؤمنین گفتم ای جبرئیل این کیست گفت این فرشته‌ایست
اورا حبیب گویند خدا او را موکّل کرده است بر اکناف اسمان و اطراف زمین و او
نصیحت کند اهل زمین را و تسبیح او آنست که گفتم ازانگه که خدای تعالی اورا آفریده است.
آنگه از آنجا بگذشتم بفرشتهٔ رسیدم بر سریری نشسته که همه دنیا جمع کرده بود و در پیش او
نهاده و در دست او لوحی بود از نور او در آن لوح می نگرید و از چپ و راست نگاه میکرد
و بر هیئت مردی دلتنك حزین بود گفتم یا جبرئیل این کیست که من بهیچ فرشته نگذشتم
که مرا از او خوفی در دل آید جز این فرشته گفت ما همه چنین خائفیم ازاو و او
ملك الموت است موکّل بقبض ارواح و از همهٔ فرشتگان کار او با رنج تر است من گفتم که کفی بالموت
طامّة فقال ما بعد الموت اطمّ واعظم گفتم مرگ بس باد طامّه و انبارنده گفت آنچه از پس
مرگ است عظیم تر است و هایل تر گفتم یا جبرئیل هرکه بمیرد لابدّ اورا بیند گفت آری
گفتم من میخواهم تا نزد او روم و بر او سلام کنم و از او چیزی بپرسم جبرئیل علیه‌السّلام
مرا پیش او برد و من بر او سلام کردم او جبرئیل را باشارت گفت کیست این گفت این
محمّد است نبیّ الرّحمه پیغمبر رحمت و رسول عرب مرا گفت مرحبا نبیّ الرحمه و مرا تحیّت
نیکو کرد و بشارت داد بکرامت و مرا گفت بشارت باد تورا ای محمّد که من همه آثار خیر در
امّت تو می بینم من گفتم الحمدلله المنّان بالنّعم گفتم این لوح چیست که در دست داری گفت
لوحی است که آجال خلق در او نوشته گفتم نام آنان که قبض روح ایشان کردهٔ در روزگار
گذشته گفت آن در لوحی دیگر است گفتم یا ملك الموت تو چگونه توانی قبض ارواح اهل زمین
کردن و تو برجای خود نشستهٔ گفت نمی بینی که همه دنیا پیش من است از مشرق تا مغرب
ودست من بهمه‌جا میرسد دنیا در پیش من بمنزلهٔ خوانیست که پیش کسی نهاده تا چنانکه خواهد
دست دراز میکند و از آنجا که خواهد میگیرد چون بنده را اجل نزدیك رسد من دراو نگرم

ودر اعوان خود نگرم اعوان من بشناسند بنظر من در او و بنظر من بدانند که قبض روح او میباید
کرد معاجلة قبض روح او کنند چون روح او بحلق او رسد از پیش من باشد و بر من پوشیده نبود دست
فراز کنم وجان او بستانم تولاّء آن قبض کس جز من نکند کار من چنین بود با خلقان خدا در قبض ارواح من
ازحدیث او بگریستم . چون از او بگذشتم رسیدم بفرشته دیگر عابس الوجه کریه المنظر شدید البطش ظاهر
الغضب من درو نگریستم ازاو بترسیدم سخت گفتم یاجبرئیل این فرشته کیست که من ازاو سخت
بترسیدم گفت ما همه در ترس از او بدین منزلتیم این مالك است خازن دوزخ تا خدا اورا
بیافرید باز نخندیده است وهر آنچه روز آید خشم و عبوس او زیادتست بر دشمنان خدا و بر
اهل معصیت تا از ایشان انتقام کشد گفتم مرا نزدیك او بر تا از او چیزی بپرسم مرا نزدیك
او برد من بر او سلام کردم و جبرئیل سلام کرد او سر بر نداشت جبرئیل گفت یا مالك هذا
محمّد رسول العرب این محمّد است پیغمبر عرب سر برداشت و مرا تحیّت کرد وبشارت داد گفتم
چند گاه است تادوزخ را میتابی گفت از آنگاه که خدا دوزخ آفرید تابا کنون و هم چنین تا
بقیام ساعت خواهیم تافتن جبرئیل را گفتم تاطرفی از دوزخ را بمن نماید گفت طرفی از دوزخ
بمحمّد نمای او یك گوشه برگشاد درفشی بر آمد از دوزخ آتشی سیاه دودی کدر تاریك با او
که آفاق از آن پر شد من ازآن هولی عظیم وکاری منکر که وصفش ندانم بگفتن هوش از من برفت
و نزدیك بود تا جانم هلاك شود از آنجا بگذشتم فرشتگان بسیار را دیدم که عدد ایشان جز
خدا نداند فرشتگان بودند در میان ایشان که ایشانرا رویها بود بر سینه و بر پشت و بر هر روی
دهنها بود در هر دهنی زبانها بود بهر زبانی خدایتعالی را تسبیح میکردند بانواع لغات . و در
خبری آمد که رسول علیه السلام گفت رایت لیلة اسری ملکا له الف الف راس علی کلّ راس
الف الف وجه علی کلّ وجه الف الف فم فی کلّ فم الف الف لسان یسبّح الله تعالی بکلّ
لسان بالف الف لغة گفت شب معراج فرشتهٔ را دیدم که او را هزار هزار سر بود و بر هر سری
هزار هزار روی بود وبرهر روئی هزار هزار دهن بود و در هر دهنی هزار هزار زبان بود تسبیح
میکرد خدارا بهر زبان بهزار هزار لغت یکروز برخاطر این فرشته بگذشت که همانا در اسمان و
زمین کس نباشد که تسبیح و عبادت او برابر تسبیح و عبادت من باشد خدایتعالی گفت مرا
بنده ایست که تسبیح و عبادت او و ثواب تسبیح او بیش از تسبیح وثواب تو است گفت بار خدایا
دستور باشد تامن بزمین روم واورا به بینم حقتعالی او را دستوری داد او بیامد براین بنده موکّل
بود سه شبانروز اورا یافت که جز فرایض نمیگذارد جز که در تعقیب فرایض کلماتی می گفت
گفت بار خدایا من نمی بینم که او عبادت کران میکند گفت بلی او در عقب نماز کلماتی میگوید
که آن بلیغ تر از تسبیح تو است و ان کلمات این است سبحان الله کلّما سبّح الله شیء و کما یحبّ الله
ان یسبّح و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عزّ جلاله والحمد لله کلّما حمدالله شیء و کما
یحبّ الله ان یحمد و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عزّ جلاله ولا اله الاّ الله کلّما هلّل
الله شیء و کما یحبّ الله ان یهلّل وکما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه وعزّ جلاله والله اکبر
کلّما کبر الله شیء و کما یحبّ الله ان یکبر و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه وعزّ جلاله .

این کلمات در باب تسبیح و تهلیل از گفتار و تسبیح تو بلیغتر است رجعنا الی سیاقة الحدیث . از
آنجا بگذشتیم برسیدیم بمردی تمام خلق نیکو صورت در او هیچ ضعفی و نقصانی نبود چنانکه در
مردمان تمام سال باشد بر دست راست او دری بود از آنجا بوی خوش میدمید و بر دست چپ او
دری بود از آنجا بوی کریه میآمد هرگه که با دست راست نگریدی بآن در شادمانه شدی و بخندیدی
چون با دست چپ نگریدی دلتنگ شدی و بگریستی گفتم ای جبرئیل این کیست گفت این پدر
تواست ادم واین در که بر راست اوست در بهشت است و آن در که در چپ اوست دردوزخ است
چون بنگرد از فرزندان او یکی را به بهشت آرند شادمانه شود و بخندد و چون بیند کهازفرزندان
او یکی را بدوزخ برند دلتنك شود و بگرید گفت ازآنجا برفتیم تا بآسمان دوّم جبرئیل علیه السلام
گفت در بگشائید گفتند تو کیستی گفت جبرئیلم گفتندبا تو کیست جبرئیل گفت محمّد گفتند
خدا او را بفرستاد گفت آری گفتند حیّاه الله من اخ و من خلیفة فنعم الاخ و نعم الخلیفة و نعم
المجیء جآء در بگشادند ومادر رفتیم در آسمان دو برنارا دیدم من گفتم یا جبرئیل این دوبرنا
کیستند گفت یکی عیسی مریم است و یکی یحیي زکرّیا پسران خاله یکدگرند . از آنجا برفتیم
بآسمان سیّم جبرئیل گفت در بگشائید این گفتند و جبرئیل هم آن جواب داد و اهل اسمان سیّم
مرا همان تحیّت گفتند در آسمان سیّم مردیرا دیدم که اورا برخلقان درحسن چندان تفضیل بود که
ماه را درشب بدر باستارگان گفتم ای جبرئیل این کیست گفت برادر تواست یوسف علیه السلام . ازآنجا
برفتیم باسمان چهارم جبرئیل دربزد گفتند باتو کیست او گفت محمّد نبیّ الرّحمه ورسول العرب وایشان مرا
تحیّت کردند و در بگشادند و ما بآسمان چهارم رفتیم در آنجا رفتیم مردیرا دیدم پشت باز داده
بجائی گفتم یا جبرئیل این کیست گفت ادریس است که خدایتعالی او را رفیع کرده است باین
جای بلند و او پشت بدیوان خلایق باز نهاده است که در آنجا امور و احوال ایشان است . از
آنجا برفتیم تا بآسمان پنجم رسیدیم دربزد و بگشادند و مرا تحیّت کردند چنانکه بدگر آسمان کرده
بودند و ما در آسمان رفتیم مردیرا دیدم نشسته و پیرامن او قومي و اوبرای ایشان حدیث میکرد
و قصّه میگفت من گفتم یا جبرئیل این مرد کیست و اینان که اند گفت این هرون است که
محبوب بنی اسرائیل بود و این قوم پیرامن او بنی اسرائیلند امّت او و امّت موسی ازآنجا بر
آسمان ششم رفتیم جبرئیل استفتاح کرد و در بگشادند ومرا تحیّت کردند در آسمان ششم مردی
را دیدم نشسته چون مرا دید بگریست گفتم جبرئیل را این کیست گفت این موسی عمرانست
گفتم چرا میگرید گفت برای آنکه بنو اسرائیل دعوی کردند که از او گرامی تر خدا را بنده
نیست و تو از پس او بسالهای درازآمده وپایهٔ تو اینست و نیز میگوید هرپیغمبری را فخر بامّت
باشد و نیز امّت تو از امّت او بیشترند و بهتر . از آنجا برفتیم تا بآسمان هفتم دربزد و بگشادند
و مرا تحیّت کردند هم چنان آنانکه پیش ایشان بودند در آسمان هفتم مردی کهل را دیدم بردر
بهشت بر کرسی نشسته و بنزدیك او جماعتی نشسته بودند با جامهای سفید و جماعتی دگر که در
گونهٔ ایشان کدورتی بود برفتند و در آبی رفتند و از آن آب خویشتن بشستند گونهٔ ایشان صافی
شد بعضی صفا و از آنجا بر آمدند و در جوئی دیگر شدند واز آن جوی غسل کردند الوان ایشان

نیك صافی شد بیامدند و با نزدیك اصحاب خود آمدند من گفتم یا جبرئیل این مرد کیست و
اینان که اند پیرامن او و این جویها چیست گفت این پدر تواست ابراهیم خلیل الله علیه السّلام
و او اوّل کس است که بر زمین پیر شد و امّا این جماعت که روی ایشان سفید شد و صافی آنانند
که آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم ایمان آوردند و ایمان خود بظلم و فسق مختلط و پوشیده
نکردند و امّا اینان که در الوان ایشان چیزی بود آنانند خلطوا عملا صالحا واخرسیّئا عمل صالح
با عمل بد بر آمیخته اند آنگه توبه کردند خدایتعالی توبهٔ ایشان را قبول کرد وامّا این جویهای
سه گانه یکی رحمت خداست و یکی نعمت او و یکی شراب طهور و ابراهیم علیه السّلام پشت
بخانه باز داده بود گفتم یا جبرئیل این خانه چیست گفت بیت المعمور است که هر روز هفتاد
هزار فرشته در او شوند تا قیامت نوبت باوّلینان نرسد از آنجا برفتیم تا بسدرة المنتهی رسیدیم
درختی دیدم بر او برگها بود هر برگی چندانکه دنیا و اهل دنیا را سایه کند و بر او بوئی بود
و میوه چون بنق ببزرگی چند قلها بحر(1) از زیر آن درخت چهار چشمه بود دو ظاهر و دو
پنهان امّا آن دو ظاهر نیل و فرات بود و امّا آن دو جوی پنهان ببهشت می رفت و از اصل
او چهار جوئی بدر می آمد از آب و می و شیر و انگبین و هی قوله تعالی مثل الجنّة الّتی
وعد المتّقون فیها انهار من ماء غیر آسن و این درخت بر حدّ آسمان هفتم است از جانب
بهشت و شاخ های آن در زیر کرسی است رسول علیه السّلام گفت چون بسدرة المنتهی
رسیدم می شناختم که درخت سدره است بشاخ و برگش جز که نوری بر آن درخت نشست
از نور های خدای تعالی که وصف آن کس نداند و هو قوله اذ یغشی السّدرة ما یغشی. و
از فرشتگان که عدد ایشان جز خدا نداند بر صورت ملخ زرّین بیامدند و برآن درخت نشستندو
چندان فرشته بود گردا گرد پیرامن آن که عدد ایشان جز خدا نداند . و در مسائل عبد الله سلام
آمد که رسول علیه السّلام از سدرة المنتهی پرسید گفت درختی است در اسمان هفتم او را هزار
هزار شاخ است بر هر شاخی هزار هزار ازکست برهرازکی هزار هزار برگست هربرگی چندانکه
هزار هزار کردوس فرشته را سایه کند هر کردوسی هزار هزار فرشته وگفت مقام جبرئیل در
میان آندرخت است بآنجا رسیدم جبرئیل باز ایستاد مرا گفت پیش رو گفتم یا جبرئیل تو پیش
رو گفت نه تو برخدا گرامی تری از من ومقام من بیش از این نیست وذلك قوله وما منّا الاّ له
مقام معلوم . و روایت دیگر آنست که جبرئیل علیه السّلام رسولرا پیش کرد واو براثر او میرفت
تا برسیدیم بحجابی که انرا حجاب فراش زر گویند جبرئیل حجاب رابجنبانید گفتند کیست گفت
جبرئیل است و محمّد با من است و فرشتهٔ موکل بر حجاب گفت الله اکبر و دست از حجاب
بیرون کرد و مرا در برگرفت و جبرئیل از من باز استاد من جبرئیل را گفتم در چنین جای مرا
رها میکنی گفت یا محمّد اینجا نهایت مقام خلقان است هیچکس را نیست که از این حجاب در
گذرد و هیچ فرشته زهره ندارد تا پیرامن این حجاب گردد و مرا بحرمت تو دستوری دادند تا
بنزدیك حجاب رفتم گفت این فرشته که صاحب حجاب الذّهب بود مرا برد تا بحجابی که انرا
حجاب اللّؤلؤ گویند حجاب بجنبانید صاحبش گفت تو کیستی گفت من صاحب حجاب زرم و محمّد
با من است رسول عرب فرشتهٔ موکّل بر حجاب تکبیر کرد ودست ازحجاب بیرون کردو مرا از آن

(1) هکذا!

فرشته بستد وبرد تا بحجابی دیگر هم چنین حجاب بجنبانید آن فرشته گفت کیست گفت صاحب احجاب
اللؤلؤ و محمد که رسول عرب است با من است او تکبیر کرد ومرا بستد بدگر حجاب رسانید و
بصاحب حجاب سپرد چنین مرا از حجاب بحجاب می بردند تا هفتاد حجاب ببریدم سطبری هر
حجابی پانصد ساله راه و از حجاب تا بحجاب پانصد ساله راه پس از آنجا رفرفی سبز فرو گذاشتند
که نور آفتابرا غلبه میکرد چشم من در آن خیره میشد و مرا بر آن رفرف نهادند و بعرش رسانیدند
چون عرش دیدم هرچه پیش از آن دیده بودم در چشم من حقیر گشت خدایتعالي مرا بمسند عرش
مقرّب کرد و آنجا که مستند اوست مرا برسانید و از عرش قطرهٔ بچکید و بر زبان من آمد بطعمی
که چشندگان از آن شیرین تر نچشیده اند خدایتعالی مرا خبر داد از خبر اولیّنان و اخرینان
و زبان من بر گشاد پس از آنکه کند گشته بود از آن هیبت و عظمت من گفتم التّحیّات لله
والصّلوات الطیّبات الطّاهرات خدایتعالي گفت السلام علیکم ایّها النبی و رحمة الله و برکاته من
گفتم السلام علینا و علی عباد الله الصّالحین خدایتعالی مرا گفت یا محمّد دانی تا ملاء اعلا درچه
خصومت کرده اند گفتم بار خدایا تو عالمتری که علاّم الغیوبی گفت خلاف ایشان در درجات و
حسنات بود ای محمّد تو دانی تا درجات چه باشد و حسنات چه باشد گفتم بار خدایا تو عالمتری
گفت . امّا الدّرجات فاسباغ الوضوء فی المکروهات والمشی علي الاقدام الی الجماعات و انتظار
الصّلوة بعد الصّلوة و امّا الحسنات فافشاء السلام و اطعام الطّعام والتّهجد باللّیل والنّاس نیام
گفت درجات اسباغ وضو باشد در مکروهات و بپای رفتن بجماعات و انتظار نماز از پس نماز و
امّا حسنات سلام کردن برهمه کس و طعام دادن بهر کس و بیدار بودن در شب که خلقان خفته
باشند آنگه گفت یا محمّد آمن الرّسول بما انزل الیك من ربّه من گفتم نعم ای ربّ گفت والمؤمنون
کلّ آمن بالله و ملئکته و کتبه و رسله لا نفرّق بین احد من رسله کما فرّق الیهود والنصاری بار
خدایا رسول تو و مؤمنان ایمان آرند بخدایتعالی و فرشتگان و کتابها و پیغمبران و جدا نمیکنیم
میان پیغمبران چنانکه جهودان و ترسایان کردند گفتند نؤمن ببعض و نکفر ببعض گفت مؤمنان
چه گفتند گفتم گفتند سمعنا و اطعنا ای سمعنا قولك واطعنا امرك گفت راستی گفتی سل تعطه
بخواه تا بدهندت گفتم غفرانك ربّنا و الیك المصیر گفت غفرت لك ولامّتك بیامرزیدم تو را و
امّت ترا سل تعطه بخواه تات بدهند گفتم ربّنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا بار خدایا ما را
مگیر اگر فراموش کنیم یا خطا کنیم گفت قدرفعت الخطا والنسیان عنك و عن امّتك و ما
استکرهوا علیه گفت بیامرزیدم تورا وامت ترا خطا و نسیان از ایشان بر گرفتم این دو چیز
و آنچه ایشان را بران دارند بکره من گفتم ربّنا و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الّذین من
قبلنا بار خدایا بر ما منه بار گران چنانکه نهادی بر آنانکه پیش ما بودند یعنی جهودان حقتعالی
گفت ذاك لك و لامّتك ترا و امّت تراست من گفتم ربّنا و لا تحمّلنا مالا طاقة لنابه بار خدایا
چیزی بر ما منه که ما طاقت آن نداریم حقتعالي گفت بکردم آن با تو و امّت تو گفتم ربّنا اعف
عنّا من الخسف ما را عفو کن از خسف و اغفر لنا من القذف و مارا بیامرز از قذف و ارحمنا من
المسخ و ما را ببخشای از مسخ انت مولانا تو خداوند مائی مارا نصرت ده بر کافران حقتعالی گفت
کردم این بتو و امّت تو گفتم بار خدایا پیغمبرانیرا که پیش من بودند کرامت دادی ابراهیم را

خلیل گرفتی و با موسی سخن گفتی و ادریس را مکان بلند دادی و سلیمانرا ملك عظیم دادی و
داود را زبور دادی بار خدایا مرا چیست گفت یا محمد تورا حبیب خود گرفتم چنانکه ابراهیم را
خلیل خود گرفتم و با تو سخن گفتم چنانکه باموسی سخن گفتم و تو را فاتحة الکتاب دادم و
خواتم سورة البقره و آن از کنز های عرش است و از پیش تو بهیچ امّت ندادم و تو را بجمله
اهل زمین فرستادم بسیاه و سفید و جنّ و انس واز پیش تو هیچ پیغمبریرا چنین نفرستادم و برّ
و بحر زمین را بمسجد وطهور تو کرده ام و امّت ترافیٔ و غنیمت حلال کردم و پیش از تو کس
را نبود وترا بترس نصرت کردم تادشمنان تو از تو میترسند بریکماهه راه وقران که سیّد کتابهااست
بر تو انزله (۱) کردم و ذکر تو رفیع کردم تا هر چه ترا یاد دادم از شرایع دین خود همه یاد
داری و ترا بجای توریة مثانی دادم و بجای انجیل یاسین دادم وبجای زبور حمٓ وترا بمفصل تفضیل
دادم و ترا شرح صدر کردم و بار گران از تو فرو نهادم و امّت ترا بهترین امّتان کردم و امّت
ترا امت وسط کردم و ایشانرا اول و آخر کردم . فخذ ما آتیتك و کن من الشّاکرین آنچه ترا یاد
دادم بستان و از جمله شاکران باش و آنگه بامن چیزها گفت که مرا نفرمود که با شما گویم آنگه
برمن وبرامت من پنجاه نماز فرض کرد چون بر گشتم مرا برآن رفرف سبزنهادند تابسدره فرود آمدم
جبرئیل را میدیدم از پس پشت خود بدل چنانکه از پیش روی میدیدم او را بچشم جبرئیل
مرا گفت بشارت باد تو را ای محمّد که توبهترین خلقانی و گزیدهٔ خدا از پیغمبران آنچه تورا داد
کس را نداد از فرشتگان مقرّب و پیغمبران مرسل تو بجائی رسیدی که هیچکس از اهل آسمان
و زمین آنجا نرسد گوارنده باد ترا این کرامت و آنچه ترا داد از رفع منزلات این بستان و خدایرا
برآن شکر کن که او شاکران را دوست دارد آنگه جبرئیل گفت یا محمد بیای تا تو را ببهشت برم
و با تو نمایم آنچه ترا خدا نهاده است تا تو را رغبت بیفزاید در آخرت و زهادت بیفزاید در دنیا
آنگه فرو می آمدیم از باد سبکتر و از تیر تند تر تا ببهشت رسیدیم بفرمان خدا مرا دل ساکن
شد و هوش با من آمد جبرئیل را می پرسیدم از آن عجائبی که درعلّیین دیده بودم از دریاها وآتش
ها و نور ها و جز آن او گفت سبحان الله آن سرا پردها حرّس ربّ العزّه است که بعرش او
محیط است آن پرده است میان خلایق ومیان عرش وحجابهای او ونور او وا گر نه آن حجابها
بودی هرچه در زیر عرش است از نور عرش بسوختی و آنچه تو بدیدی بیشتر است و عجب تر من
گفتم سبحان الله العظیم ما اکبر عجائب خلقه آنگه گفتم یا جبرئیل آن فرشتگان که بود که من
ایشانرا دیدم در آن دریا ها صف در صف کشیده پنداشتی بناهایند از ارزیز ریخته گفت یا
رسول الله ایشان روحانیانند که خدایتعالی میگوید یوم یقوم الرّوح و الملئکة صفا الرّوح الاعظم
از ایشانست که روز قیامت بیك صف باشند و همهٔ فرشتگان بیك صف باشند آنگه از پس آن
اسرافیل است گفتم یا جبرئیل آن یك صف چیست که از بالای همهٔ صفهاست در بحر اعلی که از
گرد عرش در آمده اند گفت آن کرّوبیانند که اشراف وعظمای فرشتگانند و هیچ فرشته زهره ندارد
که در ایشان نگرد و شأن ایشان از آن عظیم تراست که من وصف ایشان بتوانم کردن و وصف
ایشان آن بس که معاینه دیدی آنگه جبرئیل مرا در بهشت بگردانید هیچ جای نماند در بهشت

(۱) هکذا!

و الاّ برمن عرض کرد و بمن نمود کوشکها دیدیم از زر و درو یاقوت و زبرجد و درختان دیدم از زر سرخ شاخهای آن از لؤلؤ سفید و بیخ آن از سیم سفید در زمین مشك از فر فرو شده تا چنان بدیدم و بشناختم که گوئی درج و غرف و اشجار و قصور و منازل آن بهتر شناسم از این مسجد که سالهاست که در او میآیم و میشوم و در بهشت جوئی دیدم ازآب سفید تر از شیرشیرین‌تر از انگبین ریك آن از در و مرجان وگل او از مشك ازفر جبرئیل گفت این حوض کوثر است که خدایتعالی بتو داده است في قوله انّا اعطیناك الكوثر مادهٔ اوازتسنیم است که از زیر عرش بیرون میآید و از آنجا منشعب میشود بسرا ها و کوشکها و غرفهای مؤمنان و ذلك قوله عینا یشرب بها عباد الله . آنگه در بهشت میرفتیم تا بدرختی رسیدیم که از آن نیکو تر درخت نبود بشکل و منظر و تداخل اغصان از هر لوني که خدا آفریده است بر آن درخت بود جز سیاهی از او بوئی شنیدم که دربهشت ازآن خوشتر بوئی نشنیده بودم‌براو میوهٔ بود مانند قلها بزرك ازهرمیوه که خدایتعالی آفریده است در آسمان وزمین از الوان و انواع مختلف برنك مختلف و بطعم مختلف و ببوی مختلف وبطبع مختلف‌من ازحسن اوبتعجب فرو ماندم گفتم ای جبرئیل این چه‌درخت است گفت ایندرخت طوبی‌است که‌خدایتعالی گفت . طوبی‌لهم وحسن‌ماب . و بسیاری از امّت‌تو رادرسایهٔ آن حسن مقیل‌باشد و دربهشت آن دیدم که لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر که هیچ چشم چنان دیده نیست و هیچ گوش چنان شنیده نیست و بر خواطر هیچ بشر چنان گذشته نیست از همه پرداخته وتمام کرده ومعدّ نهاده گوش صاحبش میدارند تا باو سپارند مرا عظیم آمد آنچه دیدم و گفتم لمثل هذا فلیعمل العاملون . آنگه از آنجا بیامدیم دوزخ بر من عرض کردند تا من سلاسل و اغلال آن بدیدم و ماران و کژدمان او وحمیم وزقّوم او و غسّاق و یحموم او در دوزخ قومی را دیدم لبهای ایشان چون لب شتر وجماعتی موکل برایشان که لبهای ایشان می بریدند وسنگها از آتش در دهن ایشان مینهادند و از زیر ایشان می افتاد من گفتم ای جبرئیل اینان که اند گفت اینان آنانند که مال یتیمان خورده اند بظلم و ذلك قوله . انّ الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون في بطونهم نارا از ایشان بگذشتیم جماعتی را دیدم که شکمهای ایشان مانند خانه های فراخ بود و ایشان بر رهگذر قوم فرعون بودند چون آل فرعون بایشان رسیدندی ایشان از ثقل آن شکمهاشان بیفتادندی تا آل‌فرعون بر ایشان برفتندی و ایشانرا در زیر پای گرفتندی هر بامداد و شبانگاه که آل فرعون را بر دوزخ عرض کردندی کما قال تعالی . النّار یعرضون علیها غدوّا وعشیّا . گفتم ای جبرئیل اینان که اند گفت آنانند که‌ربا خورده اند دردنیا وذلك قوله الذین یا کلون الرّبا لایقومون الاّ کمایقوم‌الذی یتخبّطة الشیطان من المسّ . ازآنجا برفتیم زنانرا دیدم بپستانهاآویخته وبعضی‌بپایهاآویخته‌سرنگونسار گفتم اینان که اند گفت‌آنانند که‌دردنیا زنا کرده‌اند وفرزندانرا کشته اندازآنجا برون آمدیم وروی بجانب زمین نهادیم وفرو می آمدیم از آسمانی تا آسمانی چون بنزدیك موسی رسیدم مرا گفت چه کردی و چه دیدی‌و چه فرمودند ترا و امت ترا گفتم هر چیزی و کرامتی وبر من و بر امت من پنجاه نماز فرض کردند گفت من مردمانرا بهتر آزموده ام از تو و با ایشان مقاسات بیشتر از تو کرده ام امت تو طاقت پنجاه نماز ندارند که ایشان ضعیف ترین

امتانندمراجعت کن بخدا تاتخفیف کندمن مراجعت کردم و تخفیف خواستم ده نماز مراسطر(۱) کرد تا چهل شد باز آمدم گفت چه کردی گفتم ده تخفیف افتاد و چهل ماند گفت امت توطاقت چهل نماز ندارند مراجعت کن و تخفیف خواه مراجعت کردم ده دیگر تخفیف افتاد همچنین مراجعت میکردم تا با پنج آمد موسی گفت از این نیزتخفیف خواه گفتم من از خدای شرم‌دارم بیش از این مراجعت کردن خدایتعالی گفت بااین پنج نماز که‌فرض کردم هر نمازی را ده‌ثواب باشد هر که این پنج نماز بجا آرد همچنان باشد که پنجاه نماز گذارده و این خبر ضعیف‌است و ما برای سیاقت حدیث آوردیم و آنکه در روایت آمده است و اکر چه این را تأویل گفته‌اند که روا بود که مصلحت باول پیش از مراجعت اقتضای پنجاه نمازکرده باشد آنگه عندمراجعت مصلحت بگردد و همچنین تا پنج نماز آمدن هر بار که مراجعت نباشد مصلحت آنمقدار بود چون مراجعت کنند مصلحت بگردد چه آنچه متعلّق باشد بمصلحت باوقات و اشخاص و اسباب مختلف شود و این وجهی است که مشایخ مادرتأویل اینحدیث گفته اند و سیّد رحمه الله در تنزیه الانبیاهم این وجه گفت جز که این خبر باطل است از وجهی دگر و آن آنست که نسخ الشّیٔ قبل دخول وقته یکون بدآء نسخ چیزی قبل فعله روا نباشد و قبل دخول وقته روانباشد که بدا بود و بدا بر آنکس روا بود که عالم بود بعلم محدث و قدیم تعالی از این منزّه است پس اینحدیث از این وجه که گفته شد معتمد نیست . گفت آنگه باز گشتم و جبرئیل در صحبت من بود تا با خوابگاه خود آورد مرا اینهمه در یکشب بود از این شبهای عادتی که هست من سیّد ولد ادمم و لا فخر و لوای حمد بدست من باشد و لا فخر وادم و هر که ادم است روز قیامت در زیر لوای من باشند و لا فخر وکلید های بهشت ودوزخ بدست من باشد و لا فخر و اجل من نزدیك است پس از اینکه‌من آیات و عجایب خدای دیدم و همهٔ هوا و مراد من آنستکه با جوار رحمت خدا شوم با مرافقت‌این دوستان از اولیای خدایتعالی و انچه دیدم از لقای ثواب خدایتعالي برای اولیائش وما عند الله خیروا بقی . رسول علیه السّلام گفت چون ما از معراج باز آمدیم بوادی ذی طوی جبرئیل علیه السّلام را گفتم یا جبرئیل این قوم مرا باور ندارند چون با ایشان اینحدیث کنم . عبدالله عبّاس گفت بامداد این شب که رسول را بمعراج بردند نشسته بود دلتنك از آنکه دانست که کس سخن او را باور ندارد که بیك شب باسمان شده باشد و هفت‌آسمان ببرید و بهشت‌ودوزخ بدید ابو جهل باو بگذشت بیامد و بپهلوی او بنشست و بر طریق استهزاء او را گفت بتازگی تو را از خدا چه فائده بود گفت آری دوش مرا ببیت المقدس بردند گفت بیك شب ببیت المقدس شدی و باز آمدی گفت بلی ابو جهل گفت اینکه بامن گفتي با این قوم بگو گفت بگویم آواز داد که یا معشر بنی کعب بن لوی‌بیائید بشنوید که محمّد چه میگوید گفتند چه میگوید گفت‌میگوید که دوش مرا ببیت‌المقدس بردند وباز آوردند ایشان بتعجب وتکذیب یکی دست‌برهم‌میزدویکی‌دست برسرمینهادویکی‌صفیرمیزد وهر منکری که‌بود میکردند وجماعتی ازآن مستضعفان که مظهر ایمان بودند و مبطن نفاق بر گشتند ومرتدّ شدند و گفتند این دروغی صریح است مشرکان آن جماعت محقّقان صحابه را گفتند به بینید تا محمد چه میگوید که مرا بیك شب به بیت المقدس بردند و باز

(۱) - نظرخ ل

آوردند گفتند راست میگوید وما اورا بیش از این و بدیعتر از این باور داریم گفتند چگونه
گفتند ما او را باخبار آسمان و وحی خدایتعالی باور میداریم برفتن بیت المقدس بیك شب چرا
باور نداریم آنکه درمیان قوم جماعتی بسیار بودند که آن سفر کرده بودند و آن را دیده و علاماتی که
در آن راه بود و مسجد دیده بودند مرا گفتند اگر راست میگوئی نشانهای راه با ما بگوی من
می گفتم و علامات مسجد هم چنین نزدیك آن بود که بعضی مشتبه شود بر من حقتعالی مثال آن
در برابر من بداشت در پیش سرای عقیل تا من در او مینگریدم و می گفتند گفتند والله اما
النعت فقد اصاب اما وصف همه راست میگوید و نشان راست می‌دهد وایشان دانستند که او آن
راه نکرده است و ایشانرا کاروانی بشام بود گفتند یا محمد خبر کاروان ما چه داری گفت
ایشانرا بروحا رها کردم شتری گم کرده بودند و جایها طلب شتر میگشتند در رحل ایشان قدحی
آب بود و من تشنه بودم برسیدم و آن قدح آب باز خوردم و قدح تهی باجای نهادم چون در
آیند بپرسید از ایشان تادر قدح آب یافتند گفتند این آیت دیگر است گفت فلان وفلان برشتری نشسته
بودند شتر ایشان از من برمید وفلانرا بینداخت و دستش بشکست چون در آیند بنگرید تا هم
چنین باشد که گفتم گفتند لا این آیتی دیگر است گفتند این کاروان که بخاصّ ما تعلّق دارد
خبر ایشان چیست و نشان ایشان بگو گفتم ایشانرا بنعیم رها کردم و مشغول بودم از وصف ایشان
آنکه حقتعالی مثال آن نصب چشم من کرد تا من در او مینگریدم و نشانها یك یك میگفتم
که عدد ایشان و عدد اشتران ایشان چنداست وچه بارها دارند وگفتم اکنون به خروره رسیده
اند و مردمان را نام می گفتم که در کاروان بودند و در پیش کاروان شتری است نر خاك
رنك بر او دو غرارهٔ سرخ رنك دوخته نهاده است چون آفتاب بر آید ایشان در آیند از پس
این کوه گفتند این آیتي دیگر است آنکه بدویدند و ره بنه مراقبه میکردند و بر آمدن
افتاب و میگفتند والله که محمد قصّهٔ عجب میگوید آنکه انتظار طلوع شمس میکردند تا باشد
که آفتاب برآید و کاروان نیاید تا اورا دروغ زن کنند یکی از میان قوم گفت هذه الشّمس قد
طلعت والله که آفتاب برآمد و دیگری گفت والله هذه الا بل قد طلعت یقدمها جمل اورق و فیها
فلان وفلان کما قال گفت اینك کاروان بیامد با طلوع آفتاب شتری اورق در پیش ایشان ایستاده
و آنانرا که گفت همه در کاروانند چنانکه او گفت والله که مانند این ندیدیم ونشنیدیم انّ هذا
لسحر مبین این سحری است روشن اگر گویند خدایتعالي گفت . اسری بعبده لیلا من المسجد
الحرام الی المسجد الاقصی اورا گفت بمسجد اقصی بردم نگفت او را بآسمان بردم جواب آنست
که گوئیم ابتدای معراج اسرای بود بمسجد اقصی از آنجاش بمعراج براسمان بردند واگر اوّل بار
گفتی اورا بآسمان بردم ایشانرا بتعجّب بیش بودی و در تکذیب مبالغه بیشتر کردندی اول گفت
در این صورت که او را بمسجد اقصی بردم چون این در دلشان قرار گرفت حدیث معراج و
آنکه او بآسمان شد و بعرش نزدیك شد در سورهٔ والنجم بگفت فی قوله ثمّ دنی فتدلّی فکان قاب
قوسین اوادنی . قوله و اتینا موسی الکتاب . آنکه گفت ما موسی را کتاب دادیم یعنی توریة و
وجه اتّصال آیت بآیت مقدّم آنست که کما اسرینا بمحمّد آتینا موسی الکتاب چنانکه محمّد

را باسمان بردیم موسی را کتاب دادیم . و جعلناه . و کردیم اورا یعنی کتاب توریة را . هدی .
تبیان و لطف بنی اسرائیل و شاید که ضمیر راجع بود با موسی ومراد لطف باشد چه پیغمبر امّت
را لطف باشد تا هدی بمعنی هادی بود کقولهم رجل عدل و زور وقطر وصوم لفظ مصدر باشد بمعنی
فاعل . ان لا تتّخذوا . ای بان لا تتّخذوا و ان مع الفعل در محلّ نصب باشد بر ضمن هذا الفعل
الظّاهر فعلا یلیق به و ینصبه والتقدیر و اوحینآ الیهم ان لا تتخذوا . عامّهٔ قرّآء تتخذوا خواندند
بتای خطاب وابوعمرو و عبدالله عبّاس ومجاهد خواندند بیا واین اختیار ابوعبیده است گفت برای
آنکه خبر است از ایشان و در مثل این جایگاه هردو روا باشد و مثله قوله قل للّذین کفروا
ستغلبون و تحشرون هر دو خوانده اند بتاوبا و هردو محتمل است و معنی دارد ما ایشانرا گفتیم
و وحی کردیم با ایشان که وکیلی نگیرند بدون من یا گفتیم مگیری وکیلی بدون من ذرّیّة من حملنا
مع نوح . در نصب دو وجه گفتند یکی انکه مفعول اوّل لا تتخذوا است وتقدیر آنکه لاتتخذوا
ذرّیّة من حملنا مع نوح وکیلا . و وجه دوّم آنکه منصوب است بر ندآء واین وجه بهتر است
کانّه قال یا ذرّیّهٔ من حملنا مع نوح وبرای آن گفت ذرّیّهٔ من حملنا مع نوح که نوح علیه السّلام
را آدم دوّم خواندند چو در عهد او جهان بطوفان خراب شد ومردم همه هلاك شدند جز آنانکه
در کشتی بودند پس از ایشان هرچه در عالم هستند از نسل ایشانند پس اینخطاب بمثابهٔ آنستکه
یا بنی آدم و تقدیر چنان است که یا ذرّیّة من حملنا مع نوح في السّفینة و مورد آیت مورد تهدید
وتوبیخ است کانّه قال یا بقیّة الهالکین چنانکه ما گوئیم یا بقیّة السّیف آنکه نوح را مدح کرد
گفت . انّه کان عبدا شکورا . که نوح بندهٔ شاکر بود مراد فعول بنآء مبالغه باشد در فاعل .
و در خبراست که شکر او آن بود که او چون طعام خواستی خوردن گفتی بسم الله وچون فارغ
شدی گفتی الحمد لله و این مطابق این خبر است که رسول علیه السّلام گفت انّ الله یرضی عن العبد
ان یا کل الا کلة فیحمده علیها اویشرب الشّربة فیحمده علیها گفت خدا از بنده راضی شود که
طعامی بخورد و شرابی باز خورد و خدایرا برآن شکر گوید و در خبری دیگر آمد که او را برای
آن شکور خواند که چون طعامی بخوردی گفتی الحمد لله الّذی اطعمنی ولو شآء اجاعنی وچون
شربة باز خوردی گفتی الحمد لله الّذی اسقانی ولو شآء اظمانی و چون جامه در پوشیدی گفتی
الحمد لله الّذی کسانی ولو شآء عرانی و چون نعلین درپای کردی گفتی الحمدلله الّذی حذانی
ولو شآء احفانی و چون قضای حاجت کردی گفتی الحمد لله الّذی اخرج عنّی اذاه في عافیة ولو
شآء حبسه قوله تعالی . وقضینآ الی بنی اسرائیل في الکتاب . قضا در لغت برچند قسمت است
یکی بمعنی خلق و احداث فی قوله فقضهنّ سبع سموات . و بمعنی فصل حکم فی قوله والله یقضی
بالحقّ . و بمعنی امر في قوله و قضی ربّك ان لا تعبدوآ الاّ ایّاه . و بمعنی اخبار واعلام فی هذه الایة
و قضینا الی بنی اسرآئیل فی الکتاب . و اصله کلمة من الاحکام والاتمام باشد من قوله فمنهم
من قضی نحبه و من قوله فوکزه موسی فقضی علیه و مرجع این اقسام همه با اوست من قوله
فقضیهنّ ای اتمّ خلقهنّ و احکمه و قضی ربّك ای امر علي وجه المبالغة و اتمام البیان لهم والدّلیل
قول الشّاعر . و علیهما مسرودتان قضاهما . داوودا و صنع السّوابغ تبّع . ای احکمهما واتمّ نسجهما

حقتعالی در این آیه گفت ما خبر دادیم بنی اسرائیل را در توریة که شما دوبار در زمین فساد
کنید و خون بناحق ریزید و ظلم و غلوّ و عتوّ کنید و تجبّر و تکبّر کنید واین خبری است که
خدایتعالی داد ایشانرا بر سبیل معجز برای آنکه این خبراست از غایبات و مخبر بر وفق خبر آمد
و این نتوان دانستن جز باعلام علاّم الغیوب وهم چنین خبر دادن رسول ما علیه السّلام ایشانرا
باین قصّه هم بروجه معجز بود آنکه گفت . فاذا جآء وعدا ولیهما . چون وعدهٔ مرّت اوّل و
کرّت نخست آید یعنی چون ظلم و تعدی بنی اسرآئیل بغایت رسد ما بفرستیم برایشان خطاب با
ایشان کرد که بفرستم برشما و معني بعث در آیه تخلیه و تمکین برسبیل خذلان بخدا کفر و
معصیت ایشان چنانکه گفت . انّا ارسلنا الشّیاطین علی الکافرین تؤزّهم ازّا این قول حسن بصری است
و ابو علی گفت معنی امراست پیغمبران و پادشاهان بني اسرائیل را بقتال ایشان بر سبیل جهاد .
عبادا لنا اولی بأس شدید . بندگان از آن ما خداوندان قوّت وشجاعت سخت . عبدالله عبّاس و
قتاده گفتند انکه مبعوث ومسلّط بود برایشان در نوبت اول جالوت بود تا آنکه که خدایتعالی او
را هلاك کرد بر دست داود در مملکت طالوت سعیدبن المسیّب گفت بخت نصر بود سعید جبیر
گفت سنجاریب بود حسن بصری گفت عمالقه بودند قوله . فجاسوا خلال الدیار . بجستند میان
سراها والجوس تخلیل الدیار طالبا ما فیها والجوسان ایضا مصدر له وقال حسّان ومنا الّذی لاقی
بسیف محمّد . مجاس به الاعدآء عرض العساکر . و گفته اند چون طالب باستقصاء باشد . فکان وعداً
مفعولا . آن وعدهٔ بود لامحاله کائن و بودنی وکردنی در قرب وجود نشانه کرده انکه گفت . ثمّ
رددنا لکم الکرّة علیهم . پس از ایشان ما شما را دولت وکرّة و رجعت دادیم و شما را دست
بایشان قوی کردیم و مدد کردیم شما را بمالها و فرزندان نرینه یعنی شما را مدد و عدد دادیم تا
توانگر وبسیار شدید . و جعلنا کم اکثر نفیرا . و شما را کردیم بیشتر بانصار و اعوان ونصب او
برتمیز است . زجّاج گفت روا بود که نفیر جمع نفر بود کعبید فراء گفت گفته اند نام مردی است
که خدایتعالی او را برگماشت تا بخت نصر را بکشت و ملك با بنی اسرائیل داد حذیفهٔ بن الیمان
گفت در قصّهٔ این آیات من قوله وقضینآ الی بنی اسرائیل الی قوله و جعلنا جهنم للکافرین حصیرا
که رسول علیه السلام گفت چون بنی اسرائیل تعدی وظلم از حد ببردند وپیغمبرانرا کشتن گرفتند
خدایتعالي ملك پارس بخت نصررا برایشان مسلّط کرد وملك پادشاهی او هفتصد سال بود بیامد بالشکری
بسیار بدر بیت المقدس فرود آمد وآنرا حصارداد و بگشاد وهفتاد هزارمرد را برخون یحیی بن
زکرّیا بکشت و اهل بیت المقدس را برده کرد و آن شهررا بغارت داد وسلب وحلّی بیت المقدس
و از آن جمله صد هزار و هفتاد هزار گردون گران بار از مالها و از حلّی ایشان از آنجابیاوردند
حذیفه گفت من گفتم یارسول الله بیت المقدس همانا جای بزرگوار بوده است گفت اصل آنرا سلیمان
بن داود بنا کرد از درّ و یاقوت و زبرجد و ملاطش زر بود و خشتش سیم بود و ستونهایش زر
بود ازآن مالها که خدا داده بود سلیمانرا وشیاطین مسخّر او بودند تا آنچه اومیخواست میاوردند
از اقصای عالم بخت نصر این همه مالها ببرد و ببابل آمد و اسیران بنی اسرائیل را با خود آنجا
برد و ایشان در دست اوصد سال بماندند ایشانرا بندگی میداشت و بخت نصر ولشکرش گبربودند

و در میان این بنی اسرائیل بعضی صالحان و پیغمبر زادگان بودند خدایتعالی بر زبان بعضی
پیغمبران امر کرد بپادشاهی از پادشاهان پارس را نام او کورش و او مردی بود مؤمن که برو
و بنی اسرائیل را از دست بخت نصر بستان و حلّی بیت المقدس از او بستان و باز جای خود
براو برفت و با بخت نصر کار زار کرد و بنی اسرائیل را از دست او بستد وحلی بیت المقدس
باز گرفت و باز جای آورد و بنی اسرائیل پس از آن بچند سال بر طاعت و استقامت باستادند
باز دگر باسر معصیت شدند خدایتعالي پادشاهی را بر ایشان مسلّط کرد نام او انطنا حورس
بغزاء بنی اسرائیل آمد تا به بیت المقدس آمد واهلش را به بردگی برد بیت المقدس رابسوخت
و ایشان را گفت ای بنی اسرائیل اگر باسر معصیت شوید ما با شما برسر غارت و سبی شویم
بنی اسرائیل باسر معصیت شدند خدایتعالي پادشاهی را بر ایشان مسلّط کرد از روم نام او فاقس
بن اسایوش بیامد و با ایشان کارزار کرد در برّ و بحر و بر ایشان غارت کرد و حلّی بیت المقدس
بیاورد و بیت المقدس را بسوخت آنکه رسول علیه السلام گفت مهدی در روزگار خود حلّی
بیت المقدس با جایگاه فرماید بردن در هزار و هفتصد کشتی و خدایتعالی خلق اوّلین وآخرین
را در بیت المقدس جمع کند محمّد بن اسحق بسیار گفت از جمله آنچه بر موسی انزله کرد
خدایتعالی در جملهٔ اخبار بنی اسرائیل و احداثی که ایشان کنند این بود که در این آیات
گفت من قوله و قضینا الی بنی اسرآئیل فی الکتاب الی قوله و جعلنا جهنّم للکافرین حصیرا
و بنی اسرائیل چون احداث ایشان بسیار شدی خدایتعالی پیغمبری فرستادی بایشان تا اعذار و
انذار کند و تجدید احکام توریة کند تاچون عذاب بایشان آید خدای تعالی عذر انگیخته باشد
و اوّل وقعتی که ایشانرا افتاد بسبب احداث وجنایات که میکردند آن بود که پادشاهی نام او
صدیقه هم از ایشان بر ایشان پادشاه شد ودر روزگار اوخدای تعالی شعیا بن امفیارا به پیغمبری
فرستاد واو از پیش زکرّیا و یحیی وعیسی آمد واو آن بود که بنی اسرائیل را بشارت داد بعیسی
علیه السلام و محمّد گفت ابشری اوریشلم ان یاتیك راکب الحمار و من بعده صاحب البعیر گفت
بشارت و مژده باد تو را ای پادشاه که مردی بیاید که بر خر نشیند و از پس او مردی که
صاحب شتر باشد مدّتی این مرد پادشاهی کرد در بنی اسرائیل و مقام او در بیت المقدس
بود چون مدّت او بسر آمد وفات او نزدیك رسید و شعیاء پیغمبر با او بود خدایتعالی
سنجاریب ملك بابل را بر ایشان مسلّط کرد بیامد با ششصد هزار سوار گرد بیت المقدس بگرفتند
و صدیقه ملك را بیماری رسیده بود و قرحه ببالش برآمده بود چون خبر سنجاریب بشنید و
دلتنگ شد شعیاء پیغمبر بنزدیك او آمد گفت یا ملك بنی اسرائیل چه تدبیر میداری در کار
سنجاریب گفت من بیمارم چنین که تو می بینی ولیکن خدا بر تو هیچ وحی کرد درباب سنجاریب
گفت نه ایشان در این بودند خدای وحی بشعیای پیغمبر کرد که پادشاه را بگوي که وصیّت بکن
و خلیفه فرا دار برقوم شعیا گفت ای ملك خدا وحی کرد بمن که تورا بگویم که وصیّت بکن
و خلیفتی فرادار چون پادشاه این بشنید از شعیا روی بقبله آورد و بگریست و دعاء و تضرّع کرد
وبدل مخلص و نیّتی صادق خدایرا بخواند و گفت اللّهم ربّ الارباب الهالآلهة قدّوس المقدّسین

یا رحمن یا رحیم یا رؤفاً لذی لاتاخذه سنة ولا نوم اذکرنی بفعلی و عملی و حسن قضائی علی بنی
اسرائیل وکان ذلك کلّه منك و انت اعلم به منّی سرّی و علانیتی خدایتعالی دعای او بشنید و
صدق نیّت او بشناخت وحی کرد بشعیاء که پادشاه را بگو که صدق نیّت تو بدانستم دعای تو
اجابت کردم واجل تو تأخیر کردم تا پانزده سال و او را و لشکر او را از سنجاریب برهانیدم
شعیا بیامد و پادشاه را خبر کرد.او در حال تندرست شد و درد از او برفت و او در شکر خدا
بیفزود و در تضرّع و پیغمبر را گفت از خدا درخواه تا باز نماید ما را بوحی تا ما باین
پادشاه ظالم سنجاریب که بما آمده است چه کنیم خدایتعالی وحی کرد که من شرّ او کفایت
کردم شما را و فردا که شما برخیزید همه بمرده باشند مگر سنجاریب با پنج کس که اوزنده ماند
چون بدگر روز بود منادی ندا کرد که یا ملك بنی اسرائیل خدا تورا شرّ دشمن کفایت کرد و
ایشانرا هلاك کرد پادشاه از شهر بیرون آمد لشکر گاه بر جای بود و هیچ ادمی زنده نبود
آنجا بفرمود تا سنجاریب را طلب کردند او را نیافتند درمیان مردگان کس بفرستاد بطلب او
تا او را بگرفتند با آن پنج کس که مانده بودند و از آن پنج یکی بخت نصر بود و ایشانرا
بند بر نهادند و پیش او آوردند او چون ایشانرا بدید بروی افتاد پیش خدا شکران نعمت را و
از بامداد تا نماز دیگر در آن سجده بود آنکه سر برداشت و سنجاریب را گفت چون دیدی
نعمت خدای بر ما و نصرت او ما را و دمار و هلاك برآوردن از شما و ما و شما غافل از آن
سنجاریب گفت نشنیده بودم که نعمت خدا بر شما عظیم است ونصرت ورحمت او شمارا پیاپی است
پیش از آنکه آنجا آمدم نصیحت کنندگان مرا گفتند مرو آنجا که تو باخدای بنی اسرائیل
نه بسی (١) من نصیحت نشنیدم ونپذیرفتم شقاوت مرا دامن گرفت وقلّت عقل کار بستم لاجرم
در بلاافتادم صدیقه خدایرا شکر کرد زیادت آنکه امیری را بفرمود که این اسیران را با پادشاه
ایشان هم چنین در بند در شهر بگردان و بر ایشان ندا کن که این جزای آنکس است که بر
خدا دلیری کند ایشانرا ببردند و هفتاد روز در شهر ها بگردانیدند و هر روز هر یکیرا دو نان
جوین بیش ندادند سنجاریب کس فرستاد بپادشاه بنی اسرائیل و گفت ما را کشتن از این
آسان تر است بفرمای تا ما را بکشند که ما را چنین زندگانی نمی باید او بفرمود تا ایشان را
با زندان بردند بر آنکه بکشند خدایتعالی وحی کرد به پیغمبر که بفرما پادشاه را تا سنجاریب را
باین پنج کس رها کند تا ببابل روند و خبر دهند مردمان را از آنچه خدا کرد بایشان ملك
ایشان را رها کرد و گفت بروید و مردمان را خبر دهید آنچه خدا باما و شما کرد ایشان
برفتند و با بابل شدند و سنجاریب قوم خود را جمع کرد و آن قصّه بایشان بگفت دانایان قوم
گفتند ماتورا گفتیم مرو که کس باخدای بنی اسرآئیل بر نیاید این در مرّت اول بود وسنجاریب
از آن پس هفت سال بماند آنکه بمرد وپسر زاده اش را خلیفه کرد برقوم و بخت نصر در بابل
در ملك او هفده سال مقام کرد آنکه خدایتعالی صدیقه را وفات داد و بنی اسرائیل در هرج
و مرج افتادند و برای ملك قتال کردند ویکدیگر را بکشتند و خونهای بسیار ریخته شدشعیا
ایشانرا وعظ میکرد و پند میداد از او قبول نکردند و خدایتعالی وحی کرد بشعیاء که برخیز

(١) کذافي الاصل.

و این وحی من به بنی اسرائیل برسان واز قبل من این پیغام بر ایشان بگذار او برخاست و گفت
یا سماء استمعی ویا ارض انصتی فانّ الله یرید ان یقصّ شان بني اسرائیل گفت ای آسمان بشنو
و ای زمین گوش دار خدایتعالي میخواهد تا قصّهٔ بنی اسرائیل گوید آنکه گفت بدانید که
خدایتعالی بنی اسرائیل را بنعمت بپرورد و برای خود برگزیده است و بکرامت بر گزید و بر
بندگان تفضیل داد و ایشان چون گوسفندان ضایع بودند که شبان نداشتند رمیدگانرا بازآورد
و گم شدگان را جمع کرد و شکستگانرا باز بست و بیمارانرا دوا کرد و لاغرانرا فربه کرد و
و فربهان را نگاهداشت چون این همه نعمت بکرد با ایشان بطر گرفت ایشانرا با یکدیگر بسرو
زدن درآمدند و یکدیگر را بکشتند تا از ایشان استخوانی درست نماند که شکسته پناه بااو دهد
وای بر این امّت گناهکار که نمیدانند که آفت ایشان از کجاست و شتر داند که گیاه زار او
کجاست تا آنجا شود و چهارپای داند که اخر علف او کجاست قصد آن جایگاه کند و این قوم
از بهائم باز پست ترند که نمیدانند که خیرایشان از کجا میآید وایشان خداوندان عقل وبصائرند
خر و گاو نه اند من برای ایشان مثلی خواهم زدن تا گوش و هوش دارند بگوی ایشانرا چه گوئید
در زمینی که مدّتی دراز خراب و ممات باشد دراو عمران نبود و آنرا خداوندی بود قوی حکیم
روی بآن زمین کند بعمارت و نخواهد تا زمینش خراب شود دیواری محکم گرد آن براندو
و در آنجا کوشکی بنا کند و کاریزی بیارد و درآنزمین درختان بنشاند انواع غرس از خرما و نار
و زیتون و انگور و انواع میوه و این عمارت بنفس خود تولّا کند بر وجه مبالغت و بر آنجا
نگاهبانان برگمارد حفیظ امین قوی و منتظر میباشد میوهٔ آنرا چون وقت آن درآید که درختان
ببر آید بر درختان بجای میوه خروب ببر آید گویند بد زمینی است این سزای آنستکه دیوارش
ویران کنند و کوشکش پست کنند و جویش بینبارند وغرسش بسوزند تاباز همچنان شود که بود
خراب موات که در او عمران نباشد آنکه گفت خدا میگوید این دیوار بست امّت منست و
این کوشك شریعت من است واین جوی کتاب من است و این قیّم پیغمبر من است و درخت
نشانده ایشانند و بر درختان که خروب امد افعال زشت ایشان و من در این باب بر ایشان آن
حکم کنم که ایشان بر خود کنند این مثلی است که خدایتعالی برایشان بزد تقرّب میکنند بمن
بگاو و گوسفند کشتن و گوشت و خون آن بمن نرسد و من گوشت آن نخورم و تقرّب بمن آن
باشد که پرهیز گار باشند و دست کشیده دارند از خون ناحق ریختن که دستهای ایشان
آلوده است از آن وجامهای ایشان از آن رنگین مسجد های نگارنده وپاکیزه میکنند و دلهای ایشان
پلید است و تنهای ایشان مدنس است مرا چه حاجت است بمسجد نگاشتن و آن جای نشست
من نیست و بناهای آن رفیع کردن ومرا در آنجا آمد وشد نیست من فرمودم تا مسجد ها رفیع
کنند بذکر من و تسبیح من و عبادت و نماز برای من میگویند اگر خدا قادر بودی بر آنکه
دلهای ما را اعلام کردی بکردی ای شعیاء دو چوب خشك بگیر و آنرا بمجمع ایشان بر وآن
چوبها را برابر ایشان بدار و بگوی که ای چوبها خدا شما را میفرماید تا یکی شوید همچنان کرد
آن دو چوب یکچوب گشت خدایتعالی گفت ایشانرا که من قادرم بر آنکه دو چوب خشك را

که عقل ندارد میان ایشان الفت دهم قادر نباشم بر آنکه میان شما الفت دهم و چگونه نتوانم تا دلهای شما را اعلام کنم ودلهای شما من نگاشته ام ومن تو را آفریده میگویند ما روزه میداریم روزهٔ ما پذیرفته نمیشود و نماز میکنیم نماز ما قبول نمیشود و صدقه میدهیم صدقه ما و زکوة ما نمی پذیرد ودعا میکنیم بمانند نالهٔ مرغان ومیگوئیم بآواز بهائم آواز ما مسموع نیست ودعاء ما اجابت نمیکند وبپرس ازایشان تاچه منع است ازاجابت دعای ایشان من اسمع السّامعنیم و ابصر النّاظرین و اقرب المجیبین و ارحم الرّاحمین برای آنست که خزینه من کم شده است یا دستهای من از خیربسته شده است نه . دستهای من بروزی و رحمت گشاده است تا چنانکه خواهم می بخشم و می بخشایم نه . کلید خزاین بنزدیك من است جز از من کس نداند گشادن یا برای آنست که رحمت من تنگ شده لابل رحمت فراخ است به همهٔ چیزها و از سر رحمت من همهٔ رحمت کنندگان بر یکدیگر رحمت کنند یا بخلی مرا دریافته است نه . من اکرم الاکرمینم اگر ایشان برای خود نظر کنند و بر خود رحمت کنند دلهاشان منوّر شود برحمت ولیکن ایشان دین بدنیا بفروخته اند و بدنبال هوای نفس میشوند و نمیدانند که دشمن تر دشمن ایشان را نفس ایشانست من روزهٔ ایشان چگونه بپذیرم و آن بدروغ وریبت مشوب است وروزه گشادن ایشان بطعام حرام است ونماز ایشان چگونه قبول کنم و دلهای ایشان مایل است بدشمنان و محاربان من وصدقات ایشان چگونه زاکی شود وایشان مال دیگران صدقه میدهند نه مال خود مزد وثواب کرا باشد خداوندان مال را باشد که ازایشان غصب کردند یا دعای ایشان چگونه اجابت کنم و آن قولیست بر زبان که یقین دل با او مصاحب نیست من دعای آنکس اجابت کنم که از صدق دل دعا کند مرا و آواز ضعفآء و مساکین بر درگاه من مسموع باشد و علامت رضای من رضای درویشان باشد اگر اینان بر درویشان رحمت کنند و ضعیفانرا بخود نزدیك دارند و انصاف مظلوم بدهند ومظلوم را نصرت کنند و بر غایبان عدل کنند و حقّ یتیم و بیوه بایشان رسانند وهر حق وری را با حق خود رسانند من نور چشم ایشان باشم و سمع گوش ایشان باشم و عقل دلهای ایشان باشم وقوّت دست و پای ایشان باشم و دلها وعقلهایشان بر جا دارم چون کلام من میشنوند و رسالت من بایشان میرسد میگویند اقا ویلی منقولست و احادیثی متوازن است و تألیف سحره و کهنه است و میگویند اگر ما خواهیم چنین بگوئیم و برعلم غیب ازوحی شیاطین مطلّع شویم آنکه میخواهند تا از من پوشیده دارند ومن براسرار و ضمایر ایشان مطّلعم ونهان وآشکارای ایشان دانم ومن حکم کرده ام آنروز که زمین و آسمان آفریدم حکمی که برخود واجب کردم و در پیش آن اجلی مؤجّل نهادم اگر دعوی علم غیب میکنند بگو تا بگویند که آن کی خواهد و چگونه خواهد بود و انصار و اعوان او که خواهد بود چه در قضآء من رفته است آنروز که آسمان و زمین آفریدم که نبوّت در مزدوران کنم و مملکت در شبانان کنم و عزّت در ذلیلان و قوّت در ضعیفان و توانگری در درویشان وبسیاری در اندکان و شهرها در بیابان وعلم در جاهلان و حکم در اُمّیان و من از این جمله پیغمبری خواهم فرستادن اُمّی از میان جماعتی جاهلان گم شده در میان ایشان مردی که درشت نباشد وبد خوی نباشد و بلند آواز نباشد در

بازارها بخصومت بر زبان او فحش نرود جامع باشد خصال خیر را بخوی کریمان باشد سکینه لباس او بود برّ شعار او باشد و تقوی ضمیر او باشد و حکمت معقول او باشد و صدق وصفا طبیعت او باشد وعفو و معروف خلق او باشد و عدل سیرت او باشد و هدی پیش رو او باشد و اسلام ملّت او باشد و احمد نام او باشد باو راه نمایم گمشدگانرا و بیاموزم باو جاهلانرا و باوزیغ گردانم بی نامانرا و باو معروف گردانم مجهولانرا وباو بسیار کنم اندکانرا وباو عزیز کنم ذلیلانرا وجمع کنم پراکندگانرا و جمع کنم دلهای مختلف و هواهای پراکنده را و اُمّتان متفرّق را و اُمّت او را بهترین اُمّتان کنم که امر معروف و نهی منکر کنند از سر ایمان و توحید و اخلاص نماز برای من کنند در عبادت من گاهی در قیام باشند گاهی در قعود و گاهی در رکوع وگاه در سجود در ره من جهاد کنند صف زده برای رضای من هجرت کنند و نشیمن خود رها کنند در نشستن و خفتن و خاستن و کشتن و مقام کردن خود مشغول باشند بتسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر و توحید من و طهارة نماز نیکو کنند و برای پاکیزگی جامه ازساق بردارند قربان بخونهای خود کنند کتابهای ایشان دلهای ایشان بود بشب عابدان باشند و بروز شیران واین فضل من است بآنکس خواهم که من خواهم چون شعیاء ازاین خطبه بپرداخت واین کلام بآخرآورد بنی اسرائیل آهنگ او کردند تا او را بکشند از ایشان بگریخت خدایتعالی درختی برای او شکافت تااودرآنجا بگریخت ودرخت فراهم آمد شیطان بیامد و گوشهٔ جامهٔ او ازدرخت بیرون کشید تا ایشان بدانستند تدبیری ندانستند در بیرون آوردن او از آنجا جز آنکه ارّه بیاوردند و او را در آن درخت بریدند خدایتعالی از پس او در بنی اسرائیل خلیفه فرا داشت نام او ناشیة بن اموص ودرعهداوخضررا پیغمبری بفرستاد و نام او ارمیا ابن خلفیا بود و او از سبط هرون بن عمران بود واو را برای آن خضر خواندند که او بر پوستینی سفید نشست چون برخاست سبز بود و گفتند برای آن خضر خواندند او را که هرکجا بنشستی از زمین گیاه سبز شدی خضر در میان ایشان برخاست بدعوت و وعظ و تبلیغ رسالت و تجدید عهود و احکام تورية و در عهد او بخت نصر بیرون آمد و چندانی از ایشان بکشت تا آسیا برخون بگردانید و قصّهٔ او در سورهٔ البقره برفته است این نوبت دوّم بود که بنی اسرآئیل در زمین فساد کردند وغلوّ و تکبّر چون حال چنین بود ارمیا بگریخت ودربیابان شد جائی که جز وحوش نبود و بخت النّصر بیامد و ولایت شام بستد و بنی اسرائیل را بکشت و بیت المقدس خراب کرد ورفت آنکه برخواست گشتن لشکر را بفرمود تا هریکی سپری که داشت پر از خاك بیاورد و در بیت المقدس انداخت تا اثر آن ناپدید شد و کوهی خاك پدید آمد آنگه برگشت با غنیمت بسیار و بردکان بنی اسرائیل آنگاه از آن اسیران و بردکان هفتاد هزار کودك را برگزید چون وقت قسمت و غنیمت بود ملوك وامرای لشکر او گفتند نصیب ما از غنیمت تو را این کودکان بنی اسرائیل را برما قسمت کن هم چنان کرد هر یکی را از ایشان چهار کودك برسید از جملهٔ ایشان دانیال بود و خبانیا وعزاریا و میشایل و هفت هزار از اهل داود پیغمبر بودند و یازده هزار از سبط یوسف بن یعقوب و برادرش ابن یامین و سه هزار از سبط اشر بن یعقوب و چهارده هزار از سبط یالون بن یعقوب و بقیابن یعقوب و چهارده هزار از سبط یهودا ابن یعقوب

وچهارده هزار ازسبط روئیل ولاوی پسران یعقوب و بخت النّصر جملهٔ بنی اسرائیل را سه گروه نهاد گروهی را بکشت و گروهی را اسیر وبرده کرد وبا خود ببابل برد و گروهی را بشام رها کرد بعری گفتند این واقعهٔ دوّم بود و بعضی گفتند واقعهٔ اوّل بود که خدایتعالی گفت . فاذا جآء وعد اولیهما . چون وعده نوبت اول بود از آن دو گروه و اولی تانیث اوّل باشد و فعلی مقصور در تانیث افعل تفضیل قیاسی مطرّد است کالا کبر والـکبری والاصغر والصّغری . بعثنا علیکم عبادا لنا اولي بأس شدید . ای ذی قوّة منیعة و شجاعة سدیدة . والبأس والبؤس الشّدة یعنی بخت النّصر و اصحاب او و ابتدآء کار بخت النّصر که ابن جریح روایت کرد از یعلی بن مسلم از سعید جبیر که او گفت مردی از بنی اسرآئیل این قصّه میخواند در توریة که خدایتعالی در قران حکایت آن باز گفت فی قوله . فاذا جآء وعدا ولیهما الایه . بگریست و دفتر درهم زد و گفت این مرد را که هلاك بنی اسرائیل در دست او خواهد بود با من نمای در خواب دید مردیرا که اورامی گفت این مرد را که تو میخواهی به بینی درویشی ضعیف است ببابل او را بخت نصر گویند و این اسرآئیلی مردی توانگر بود برخواست و مالي برگرفت و غلامانی که داشت و قصد سفر کرد مردم او را گفتند کجا میروی گفت بتجارت و آمد تا ببابل و سرای بمزد گرفت و کس فرستاد و درویشان آن شهر را میخواند و با ایشان برّ وا کرام میکرد تا درویشان سرباو نهادند او پرسید که دراین شهر هیچ درویش ماند که اینجا نیامد واز من چیزی نستد گفتند کسی نماند الاّ یك درویش که او بفلان محلّه باشد واو را بخت نصر گویند بیمار است بآن سبب بر تو نتوانست آمدن غلامانرا گفت خیزید تا آنجا رویم برخاسته و آنجا رفته و او را بدیدند و پرسیدند و گفتند نام تو چیست گفت بخت نصر غلامانرا گفت این را بر گیرید وبا خانهٔ ما برید تا اینرا تعهّد کنیم که این بس اسیر و درمانده است اورا برگرفتند وبا خانه بردند و تعهّد کردند تا نیك شد او را جامه داد و برگ کرد چون خواست تا بازجای رود او را گفت من بخواهم رفتن هیچ کاري وحاجتی هست ترا بخت نصر بگریست مرد گفت چرا میگریی گفت از مفارقت تو و از آنکه این همه نعمت که کردی بجای من و مرا دست رس نیست تا تورا مکافاتی کنم اسرآئیلی گفت بلی در دست چیزیست بامن عهد کن که چون تو پادشاه شوی سخن من بشنوی وجانب من مراعات کنی گفت ایمرد برمن استهزآء میکنی از آنکه من درویشم گفت استهزآء نمیکنم حقیقت میگویم چندانکه میگفت او بیش ازان نمیگفت که استهزآء میکنی برمن وعهد نکرد بااومرد بگریست وگفت همانا خدایرا در این چیزی هست که من اینهمه رنج بردم و مقصود من حاصل نشد و این حدیث بر کتاب خود نوشت چون روزگار باین برآمد صیحون پادشاه پارس بود در بابل بود گفت تدبیر آن باید ساخت که طلیعه بزمین شام فرستیم تا بنگرد تا هیچ فرصتی هست مارا برآن گفتند روا باشد آنکه یکی را اختیار کرد و صد هزار مرد باو داد او برفت با برگ و ساز تمام این بخت نصر در مطبخ او بود بطمع آنکه تا چیزی باو دهد تا بخورد چون بشام رسیدند ولایتی دیدند آبادان با لشکر بسیار سوار و پیاده بی حدّ دندانش کند شد و دانست که هیچ نتواند کردن بخت نصر بیامد و در شام رفت و در مجالس ایشان میگردید و ایشانرا میگفت چه منع میکند شمارا از آنکه بروید

بزمین بابل و آن شهر بستانید که خزینهای جهان نهاده است آنجابردارید چه آن شهر حصني ندارد و آنجا بس لشکر نیست ایشان گفتند ما اهل کارزار نهایم و ما کارزار عادت نکرده ایم بخت نصر بیامد وصاحب طلیعه را بگفت بااو باز گشت وصیحونرا بگفت آن شهریست بس قوی و لشکر بسیار و من هیچ طمع ندیدم آنجا صیحون از سرکار برفت بخت نصر در لشکر میگردید ومیگفت بنزدیك من خبری است از اخبار شام و سرّی از اسرار آن با کس نگویم مگر باملك این میگفت تا زبان بزبان بملك رسید و او را بخواند و گفت این چیست که از تو میگویند گفت بلی یا ملك من در شام رفته ام و احوال ایشان تفحّص کرده و بشناخته و آن قصّه بااو بگفت واّما فلان که تو او را فرستادی بر ظاهر شهر فرود آمد و از احوال شهر خبر نداشت و این تفحص که من کردم او نکرد مدّتی باین برآمد یکروز پادشاه گفت اگر چنان باشد که لشگری فرستیم بر بغتة ناگـاه تا بشام روند و اگر بگشایند والاّ باشد که اثری کنند ونکایتی گفتند روا باشد آنکه گفت که باشد که این کار را بشاید هرکس میگفت فلان و فلان ملك گفت آنمرد باید که مرا خبر داد که همانا در او کفایتی هست و دهآئی یا نبّوت اوّل آن کرد که گفت مراو را بخواند و گفت لشگری برگیر و بشام شو او بیامد از میان لشکر چهار هزار مرد خیاره بگزید و بشام رفت و غارت کرد و بستد و سرهای ایشان و سرّها و نهانیهای ایشان بیرون آورد و ذلك قوله. فجاسوا خلال الدّیار . درمدّت آنکه بخت نصر بشام بودصیحون ملك پارس فرمان یافت لشکر خواستند تا خلیفه اختیار کنند تا بجای او بنشیند گفتند توّقف باید کردن تا اینقوم از شام باز آیند که ایشان وجوه لشگرند و خیار قومند چون بخت نصر باز آمد شام بگشاده بود و چیز بسیار آورد بلشکر اندك گفتند پادشاهی اینرا شاید او را پادشاه کردند . سدی گفت باسنادش که در بنی اسرائیل یکی درخواب دید که هلاك بنی اسرائیل وخراب بیت المقدس بر دست غلام یتیم خواهد بود بیوه زاری از اهل بابل که او را بخت نصر گویند و این خواب کسی دیده بود که خوابهای او راست بود این مرد برخاست و ببابل آمد و نشان او میپرسید تا راه نمودند اورا باین غلام برفت و بخانهٔ مادر او فرود آمد و گفت پسرت بخت نصر کجاست گفت برفته است تاهیمه گرد کند ساعتی بود غلامی میآمد و پشتهٔ هیزم میآورد این اسرائیلی سه درم باو داد و گفت برای ما طعامی و شرابی بیار او برفت و بدرمی نان خرید و بدرمی گوشت و بدرمی خمر این طعام بخوردند و شراب باز خوردند روز دوّم و سوّم همچنین کرد چون از طعام و شراب خوردن فارغ شدند اسرآئیلی گفت من سه روز است که در سرای تو میزبانی کردم مرا حقّی واجب شد گفت بلي گفت مرا بر تو آرزوئی هست وآن آنست که برای من امانی بنویسی که اگر تو وقتی پادشاه شوی مرا از تو امان باشد گفت سخرّیه میکنی از من گفت نه حقیقت میگویم گفت این چه حدیث است مرا پادشاهی از کجا باشد گفت تو را از این هیچ زیانی نیست و بسیار الحاح کرد مادرش گفت مراد او بده اگر تو را پادشاهی نباشد هیچ زیانی نبود بتو ازان او امانی بنوشت برای او که او ایمن است مرد گفت اگر من امان خواهم که برتو عرض کنم و نتوانم بتو رسیدن از زحمت لشکر گفت نوشته بر سر کله کن وبردار تا من به بینم آنکه مرد او را جامه وعطا داد

وبرگشت و با بنی اسرائیل شد و پادشاه بنی اسرائیل یحیي زکرّیا را مقرّب داشتی و اکرام کردی
و با او در کارها مشورت کردی واز او فتوی پرسیدی و از فرمان او درنگذشتی و این پادشاه
زنی داشت و آن زن را دختری بود از شوهری دیگر و آن زن پیر شده بود پادشاه خواست تا
زنی جوان کند زن گفت چرا این دختر مرا بزنی نکنی که جوان و با جمال است گفت نکنم تااز
یحیی نپرسم اگر رخصت دهد چنین کنم از یحیی بپرسید یحیی گفت تو را حلال نباشد بر او
نکاح بستن پادشاه زن را بگفت آنزن حقد یحیی در دل گرفت و گفت من بااو کیدی کنم که
از آن باز گویند رها کرد تا پادشاه بشراب بنشست دختر را بیاراست بانواع جامه ها وزیور ها
و او را گفت برو پادشاه را ساقی گری کن تامست شود خویشتن بر او عرضه کن و در خود
طمع افکن اورا چون خواهد که تعرض تو کند منع کن او را وبگو حاجت تو روا نکنم تا تو
حاجت من روا نکنی چون گوید حاجت تو چیست بگو سر یحیی زکرّیا خواهم که پیش من
آرند درطشتی او برفت و پادشاه را شراب‌داد تا مست شد چون مست شد تعرّض او کرد گفت
ممکن نباشد تا حاجت من روا نکني گفت حاجت تو چیست گفت سر یحیی در این طشت‌بفرمای
تا پیش من آرنداو گفت ویحك چیزی دیگر خواه که این ممکن نیست گفت مرا حاجت‌جز
این نیست چندان بگفت تا پادشاه کس فرستاد تا یحیی را بکشتندو سر او در طشتی پیش‌اوبردند
آن سر بزبان فصیح میگفت لایحلّ لك تو را حلال نیست وخون‌او دران‌طشت میجوشید بفرمود
تا پارهٔ خاك بران ریختند خون از بالای خاك برآمد پارهٔ خاك دیگر براو ریختند از بالای آن
بزبر آمد چندانکه خاك بیشتر میریختند خون غالب میشد تا چندانی خاك بر او ریختند که با
بارهٔ شهر راست شد این خبر بصیحون رسید لشگری ساخت تا آنجا فرستد بکارزار چون‌خواست
تا بر ایشان امیری بدارد بخت نصر بیامد و گفت مرا بر این لشگر امیر کن که آن مرد را که آن بار
فرستادی ضعیف بودو من در شام رفته ام و احوال شهر و مردمان شناخته ام اورا امیر کرده
لشکری باو سپرد او برفت و در شهر فرود آمد و شهررا حصار میداد وهیچ ممکن نبود گشادن
مقامش دراز شد ولشگر بی برگ شد خواست تاباز گردد پیرزنی بدر آمد ازشهر ودر لشکرگاه آمدو
گفت‌مرا پیش امیر برید اورا پیش بخت‌النّصر بردند گفت‌شنیدم که باز خواهی گشت این‌شهر رانا گشاده
ومقصودی‌حاصل‌نکرده گفت آری که مقام‌دراز‌شدولشگررا برك نماند گفت من‌تو را تدبیری‌بیاموزم که
این‌شهر‌تورا گشاده‌شود بشرط‌آنکه آنرا کشی که من گویم وآنرا رها کنی که‌من گویم گفت‌همچنین
کنم گفت تدبیر آنستکه فردا لشکرت بچهار قسمت کنی و بچهار گوشهٔ شهر فرستی هر قسمی‌را
بگوشهٔ بداری و بگوئی تا دست بر آسمان دارند و بگویند بار خدایا بحق خون یحیي زکریا که این
شهر کشاده کنی تا گشاده شود . و بروایتی دیگر آنست که گفت بگوی انا نستفتحك بالله لدم یحیي
بن زکریا که این شهر گشاده کني ما گشادن تو را ای شهربرای خون یحیي زکرّیا میخواهیم گفت
چون این بگفتند از چهار سوی بارهٔ شهر بیفتاد و لشکر در شهرشد آن زن بیامد و اورا بسر خون
یحیي زکرّیا آورد و گفت خون بر سر این خون میریز و مردم را بر این خون میکش تا ساکن
شود او چندان مردم بر سر آن خون بکشت تاهفتاد هزار آدمی‌را بکشت ساکن نشد تا آنگه که

آن زنرا که زن پادشاه بود بدست آوردند خون او بر آن خون ریختند تا ساکن شد آنگه آنعجوز
گفت اکنون دست بدار از خون ریختن که خدایتعالی چون پیغمبریرا بکشند راضی نشود تا
کشندگان او و هرکه در خون او سعی کرده بود و رضا داده بکشند و ایشان جمله کشته شدند و
علامتش آنستکه این خون ساکن شد و آن مرد که آن امان نامه داشت بیامد و عرض کرد اورا و
اهل بیت او را امان داد و بخت نصر بیت المقدس را خراب کرد و بفرمود تا جیفهای آنکشتگان
در انداختند واو وجوه و معروفان بنی اسرائیل را با خود ببابل برد با سیری و دانیال در میان
ایشان بود ورأس الجالوت و قومی از فرزندان پیغمبران چون بزمین بابل رسید پادشاه مرده بود
او را پادشاه بابل کردند و چون دانیال را بدید و بیازمود و عقل و رای و حلم او و دیانت‌اوبدید
او را اکرام کرد و مقرّب گردانید تانزدیك او متمکن شد . وهب بن منبّه گفت بخت نصر درآخر
عمر در خواب دید صنمی سرش از زر و سینه از سیم و شکمش از مس و رانهایش از آهن و
ساقها از گل خشك آنگه سنگی دید که از آسمان بیفتاد بر او آمد واورا پست کرد و آنگه‌ان
سنك بزرك میشد تا چندان شد که ازمشرق تا بمغرب برسید و درختی دید که بیخ او در زمین
بود و سرش در آسمان و مردی برسر آن درخت تبری در دست و منادی ندا میکرد که شاخه‌های
این درخت بزن تا مرغان از او تبرّآء کنند وسباع و وحوش از زیرش بشوند این خواب را از
دانیال پرسید دانیال گفت تعبیر این خواب آنستکه این صنم که دیدی توئی و فرزندان تو و
پادشاهانی که از پس تو باشند اما سرش که از زر بود آن توئی که بهترین ایشانی و
سینه که از سیم بود پسر تو باشد که از تو تا او چندانی فرق باشد که از زر تا سیم و شکم او
که از مس بود پادشاهیست که‌از پس او باشد بتر از او و رانها که از آهن بود دیگری باشد پس
او فروتر از او و پایها که از گل کوزه گران بود پادشاهی باشد ضعیف و او باز پسین ایشان
باشد و اما آن سنك که از آسمان بر او آمد و او را پست کرد و آنگه بزرك میشد تا همهٔ زمین
بگرفت پیغمبری باشد که خدایتعالی در آخر زمان بفرستد که ملك و ملّت او از شرق تا بغرب
برسد و اما آن درخت که دیدی مرغان بر شاخهای او و سباع در زیر او و آنگه فرمودند که
آن درخت بزن تعبیر آنست که‌خدایتعالي تورا مسخ کند یامرغی کند که کرکس باشد که‌پادشاه
مرغانست آنگه خدایت بمسخ باشیری کند که پادشاه سباعست آنگه مسخت کند باگاوی که
قویترین دواب است هفت سال هم چنین دراین باشی و دلت داند آنچه بر تو می رود که تابدانی
که ملك آسمان و زمین خدایراست و او قاهر است همه چیزی‌را که دون اوست وآنچه دیدی که
اصل‌درخت برجای بماند ملك‌توباشد که‌برجای بماند پس بر نیامد ازاین حدیث که گبرکان حسد
بردندبردانیال وقربت بخت‌نصر اورا بخودبیامدند و گفتند یاملك تو دانیال‌را چنین‌مقرّب میداری
و او خدایرا پرستد و ذبیحهٔ شما نخورد و دین شما ندارد او و اصحاب او بخت نصر کس فرستاد
و او را حاضر کرد و گفت مرا گفتند که شما دین من ندارید ومعبود مرا نپرستید وذبیحهٔ ما
نخوریددانیال گفت اجل‌همچنین‌است ماخدای آسمان وزمین‌را می‌پرستیم ودین‌شما نداریم‌وذبیحهٔ
شما نخوریم او بخشم آمد و بفرمود تا چالهٔ فراخ بکندند و دانیال را باپنج کس از قوم او در آنجا
کردند آنگه شیرانرا گرسنه بکردند و در آنجا کردند و ایشان بصید رفتند و گفتند چون بازآئیم

از اینان جز استخوان مانده نباشد چون باز آمدند و باو نگریدند ایشانرا یافتند نشسته وشیران
پیش او خفته و دیگر با ایشان نشسته جمله هفت کس بودند بخت نصر گفت اینان شش کس بودند
هفتم از کجا آمد گفتند ما نمیدانیم آن هفتم فرشتهٔ بود که خدایتعالي فرستاده بود تا ایشانرا
نگاهدارد از آنجا برآمد و طپانچه بر روی بخت نصر زد و خدایتعالی اورا مسخ کرد و او برمید
و در بیابان با وحوش وسباع مختلط شد و هفت سال ممسوخ میبود گاهی بصورت کرکس و
گاهی بصورت شیر ومدّتی بصورت گاو و چنانکه دانیال گفته بود در تعبیر خواب او . وهب
گفت از آن پس خدایتعالی ملك باو داد وهب را پرسیدند که ایمان آورد یا نه گفت اهل کتاب
در او خلاف کردند بعضی گفتند ایمان آورد وتوبه کرد و بعضی گفتند او پیغمبرانرا کشته بود و
مسجد ها سوخته خدایتعالی توبهٔ او قبول نکرد . سدی گفت سبب هلاك او آن بود که درنوبت
دوّم که بخت نصر دانیال را مقرّب داشتی گبرکان حسد کردند گفتند دانیال مردی است که
بول باز نتواند داشت و او مجالست ملوك را نشاید بخت نصر خواست تا بیازماید کس فرستاد
او را بخواند در شب و طعام بخوردند و دربانرا گفت اگر کسی بیرون آید تا اراقتی کند آن
چوب بر سر او زن و اگر گوید بخت نصرم گو مرا بخت نصر فرموده است خدایتعالی آن رنج
بر دانیال آسان کرد تا او را حاجت نبود باراقت و بخت نصر را حاجت آمد برخاست وازسرای
بیرون آمد تبختر کنان جامه در پای فکنده و شبی تاریك بود دربان برخاست وآن چوب برسراو
زد گفت من بخت نصرم گفت مرا بخت نصر فرمود وچندان میزد بر سر او تا اورا بکشت این
روایت سدي است . محمّدبن اسحق گفت سبب هلاك او آن بود که چون ملك زمین او را مسخّر
شد خواست تا تعرّض ملك آسمان کند وآن قصّه در سورهٔ البقره بگفتیم در حدیث نمرود ومثل
آن روایت کرد در بخت نصر وگفت هلاك او به پشّه بود که در دماغ اوشد و دماغ او میخوردو
همه راحت او در آن بود که چیزی بر سر او میزدند تا آسایش یافتی گفتی چون من بمیرم مغز
من بشکافید تا خود چیست در او همچنان کردند از مغز او پشه بپرید و خلقان بدانستند که
کس با خدایتعالی مضادّت نتواند کرد و خدایتعالي بنی اسرائیل را از محنت برهانید و توریة که
سوخته بودند برایشان مجدّد کرد بزبان عزیر علیه السّلام و گفتند آنانرا که کشته بودند بخت نصر
و قومش ایشان را بدعای عزیر زنده کرد و از آن پس مدّتی در نعمت بودند و ذلك قوله .
ثمّ رددنا لکم الکرّة علیهم . این قصّهٔ بخت النّصر است و بدایت کار و هلاکش جز آنست که
بیشتر اهل سیر و تواریخ و اخبار انبیاء بر آنند که اوّل گفتیم که بخت نصر بکار زار بنی اسرائیل
آنگه آمد که ایشان شعیا را بکشتند در عهد ارمیای بن خلقیا و آن وقعة الاولی بود آنکه حق
تعالی گفت . فاذا جاء وعد اولیهما بعثنا علیکم عبادا لنا اولی بأس شدید . یعنی بخت نصر
و لشکر او و گفتند از عهد ارمیا و تخریب بخت النّصر بیت المقدس را تا بقتل یحیي زکرّیا
چهار صد سال و شصت و یکسال بود برای آنکه گفتند از عهد خراب بیت المقدس تا بآنگه
که آباد کردند در عهد کورش احشو برس اصفهبد بابل از قبل بهمن اسفندیار هفتاد سال بود و
از آنکه که آبادان کردند تا آنکه که اسکندر رومی بشد و جور کرد با ملك خود هشتاد وهشت

سال بود و از ملك اسکندر تا بمولد یحیي زکرّیا علیهما السّلام سیصد و شصت و سه سال بود و
آنچه صحیح و معتمد است در این باب آنست که محمّد بن اسحق بن یسار روایت کرد که چون
بنی اسرائیل با شام رفتند و بیت المقدس آبادان کردند پس از آنکه بخت نصر خراب کرده بود
و بنی اسرائیل را برده کرده وعزیر فرمان یافته بود بنی اسرائیل احداث بسیار کردند و خدای
برایشان نعمت میکرد و پیغمبران مي فرستاد و اعذار و انذار میکرد و ایشان بر این نمیفزودند
که خدایتعالی گفت . فریقا کذّبوا و فریقا یقتلون . تا بآخر پیغمبران که فرستاد بایشان زکرّیا
و یحیي و عیسی علیهم السّلام و اینان از نبیرگان داود بودند زکرّیا بمرد و یحیي را بکشتند
بسبب نهی او از نکاح دختر زن . عبدالله عبّاس گفت نهی او ازدختر برادر بود . محمّد بن اسحق
گفت چون عیسی را بآسمان بردند و یحیي را بکشتند و بعضی اهل سیر گفتند زکرّیا را نیز
بکشتند خدایتعالی پادشاهی را بر ایشان مسلّط کرد از پادشاهان بابل که او را خردوس گفتند
با لشگری عظیم بیامد تا در شام رفت و شام بگشاد آنکه امیری را نصب کرد که او را نبور
زادان گفتند واو را بشهر فرستاد و گفت من باخدای خود عهد کرده ام اگر بر اهل بیت المقدس
ظفر یابم از ایشان چندان بکشم که خون ایشان در جوی بلشگرگاه من رسد الاّ که دگر کس
نماند از ایشان اکنون تو بشهر روو ازایشان چندانی بکش که خون ایشان در جوی بلشگرگاه
رسد این امیر بشهر آمد و بقربانگاه ایشان شد خونی دید از آن جای که بر می جوشد پرسید
که این خون چیست گفتند این خون قربان است که ما بکردیم از ما قبول نکردند برای
این می جوشد و ما هشتصد سالست که اینجا قربان می کنیم هیچ قربان مردود نشد برما
مگر این یکی گفت دروغ می گوئی آنکه بفرمود تا بر آن خون مردم کشتن گرفتند
تا هفت صد هزار مرد و هفتاد هزار از جملهٔ رؤساء و معروفان ایشان و زنان ایشان را نیز
بکشتند خون ساکن نشد بفرمود تا هفت هزار دیگر از مردان و زنان بر سر آن خون کشتند
هم ساکن نشد چون بدید که خون ساکن نمیشود گفت ویلکم یا بنی اسرائیل بامن راست گوئید
و الا چنان کنم که از شما کس نماند که باد در آتش کند که دیریست که شما بمراد خودزندگانی
می کنید اکنون بلا بسرتان آمد چون بدیدند که فائده نیست گفتند راستي آنست که ما را
پیغمبری بود مارا نهی کردی از کارهای بسیار که در آن سخط خدایتعالی بودی و اگر ما فرمان
او کردمانی ما را بهتر بودی ما او را بکشتیم این خون اوست از آنگاه بر می جوشد و ساکن
نمیشود و او ما را خبر داده است باین واقعه وبلیّه که ما در آنیم و ما او را باور نداشتیم نبور
زادان گفت نام او چه بود گفتند یحیي زکرّیا گفت این حدیث راست است دیدی خدای تعالی
انتقام چنین کشید برای اولیای خود آنکه بروی در افتاد بسجده و خواصّ خودرا گفت بروید
و این لشکر خردوس را برون کنید از شهر و روهای شهر ببندید آنکه بیامد و بر سر آن خون
بایستاد و گفت ای خون یحیي زکرّیا خدای تو و ما داند که چه رسید بنی اسرائیل را برای تو
ساکن شو بفرمان خدایتعالی پیش از آنکه از بنی اسرائیل کس نماند آن خون ساکن شدبفرمان
خدا و نبور زادان قتل از ایشان بر داشت و گفت ایمان آوردم بآنچه بني اسرائیل ایمان داشتند

بآن و گواهی دادم که جز خدا خدائی نیست و خدایتعالی وحی کرد پیغمبری که در آنوقت بود که
نبور زادان حیون صدوق و حیون بزبان عبرانی حدیث‌الایمان بود گفت این مرد نومسلمان مردی
راستینه است آنکه نبورزادان گفت که این دشمن خدا خردوس مرا گفته است که چندانی از
شما بکشم تا خون در این جوی بلشکرگاه او رسد و من نتوانم فرمان او را عصیان کردن آنکه
بفرمود تا خندقی عظیم بکندند و گفت بروید و آنچه دارید از گاو و گوسفند و شتر بیاورید
بیاوردند بفرمود تا میکشتند وخون ایشان در آن جوی میریختند و تن های ایشان در خندق
میانداختند تا چندان بکشت که خون بلشکرگاه رسید و آن کشتگانرا بفرمود تا بیاوردند وبرسر
آن حیوانات و چهارپایان کشته افکندند و چون خون بلشکرگاه خردوس رسید گفت بس کن
از قتل و کشتن که خون بمارسید آنکه ازآنجابرگرفت و ببابل رفت و قتلی عظیم در بنی اسرائیل
برفت این وقعهٔ دوم بود که ببنی اسرائیل فرود آمد درفتنه و فساد دوم که کردند چنانکه‌حقتعالی
از ایشان باز گفت . و قضینا الی بنی اسرائیل فی‌الکتاب . در این دو قول گفتند یکی آنکه
قضینا بمعنی علمنا است و مراد بکتاب تورٰیة است . و عبدالله عباس گفت قضینا بمعنی حکم‌است
ومراد بکتاب لوح محفوظ‌است والی بمعنی علی است یعنی قضاکردیم بر بنی اسرائیل در لوح‌محفوظ
و معنی آن باشد که ما را از ایشان چنان معلوم بود بر حسب معلوم در لوح ثبت کردیم ووجه
اوّل بهتر است برای آنکه کلام با او بر ظاهر خود است و تفسیر این قضا بر فعلی باید کرد که بالی
متعدّی شود چون وحی و وحی اینجا بمعنی الهام و اعلام باشد و مثله فی معنی الوحی قوله تعالی.
و قضینا الیه ذلك الامرانّ دابر هؤلاء مقطوع مصبحین . ای اوحینا الیه لتفسدنّ فی الارض
مرّتین که فساد کنید در زمین دو بار نوبت اول ببخت نصر مقهور شدید ونوبت دوم به خردوس
چنانکه ذکر آن برفت پس در شام بنی اسرائیل را آیتی برنداشتند و ملك از شام و نواحیش تا
روم و یونان افتاد جز آنکه بقایای بنی اسرائیل بسیار شدند در عالم و پراکنده شدند و ایشان را
دیانت و ریاست بود در بیت المقدس و نواحی او ملك نبود ایشانرا اما نعمت و عزت و منفعت بود
دگر بار بطر بگرفت ایشانرا احداث پیشه گرفتند و تغییر و تبدیل کردن گرفتند خدایتعالی‌ططوس
بن اسالوس الرّومي را بر ایشان مسلّط کرد تا شهرهای ایشان را خراب کرد و ایشانرا آواره کرد
و ریاست نیز از ایشان بستد بشومی معاصی ایشان و ذلت و مسکنت بر ایشان زد و ایشانرا ذلیل و
مهین کرد بجزیت و بیت المقدس خراب شد تا ایّام عمر خطّاب از آن پس مسلمانان عمارت کردند
آنرا . ابو بشر گفت سعید جبیر را پرسیدم از این آیات گفت اما آنانکه جاسو خلال الدّیار
صحاب را بخوری [1] بود و لشکر او آنکه گفت . ثم رددنا لکم الکرّة علیهم الی قوله فاذا
جاء وعد الاخرة و قوله عباد النا اولی باس شدید . بخت نصر است و لشکر او که بیت المقدس
خراب کردند بار دیگر خدایتعالی دولت ببني اسرائیل داد فی قوله عسی ربّکم ان یرحمکم و ان
عدتم عدنا گفت اگر با سر معصیت شوید ما با سر عقوبت شویم ایشان با سر معصیت شدند خدای
تعالی ملك روم را بر ایشان مسلّط کرد بار دیگر چون بمعصیت رجوع کردند خدایتعالی پادشاه
ری را بر ایشان مسلّط کرد و نام او اوروم اوزن بود دگر باره رجوع کردند بامعصیت خدایتعالی

(۱) هکذا

شاپور ذوالاکتاف را بر ایشان مسلّط کرد . قتاده گفت در این آیات قضائی کردند بر این قوم
چنانکه بینی در این آیت بنوبت اول جالوت بر ایشان مسلّط شد و هم الذین جاسوا خلال الدیار
ثم رددنا لکم الکرّة علیهم پس دولت با ایشان داد در ایام داود علیه السلام او جالوت رابکشت
انگه پس از آن چون با سر معصیت شدند و تغییر و تبدیل شدند بخت نصر بر ایشان مسلط شد
فی قوله . فاذا جاء وعدالاخرة لیسوءوا وجوهکم . پس باز بر ایشان رحمت کرد . فی قوله .
عسی ربکم ان یرحمکم . پس با سر معصیت شدند خدای رسول را بر ایشان مسلط کرد تا بهریرا
بکشت و بهری را جزیت برنهاد و این مذلّت بر ایشان بماند تا بقیامت . وقوله لتفسدنّ . لام و
نون تاکید جواب قسمی محذوف است و التقدیر والله لتفسدُنّ . و لتعلنّ . ای و لتستکبرنّ فاذا
جآء وعداولیهما . عبدالله‌مسعود گفت فساد اوّل ایشان کشتن زکرّیا بود واین‌روایت ابوصالح است
از عبد الله عباس و محمّد بن اسحق گفت زکرّیا بمرگ بمرد و انّما شعیا بود که او را بکشتند .
فجاسوا خلال الدّیار . ای دخلو الدّیار و تخلّلوها طالبین مافیها و عبدالله عباس خواندفحاسوا
بالحاء الغیر المعجمه و معناهما واحد ابن جریر گفت طافوا یعنی میگردیدند قتیبی گفت
عاقبوا و افسدوا ابو عبیده گفت طلبوا . و کان وعدامفعولا . ای کائنا واقعا
لا محاله . ثم رددنا لکم الکرّة علیهم . ای الرّجعة و الدّولة حقتعالي گفت‌ماپس
از آن شمارا یعنی بنی اسرآئیل را و خطاب با ایشانست دولت دادیم و روزگار باشما دادیم
و شما را مدد دادیم بمالها و فرزندان . وجعلنا کم اکثر نفیرا . و کردیم شما را بیشترعدد
و مجاهد گفت اکثر رجالا بعضی دگر گفتند اکثر انصارا و اصل او آن باشد که جماعتی که
چون او استعانت کند در نصرت او برهند و مسارعت نمایند و این فعیل بمعني فاعل است
کالقدیر والقادر والعلیم والعالم . ان احسنتم احسنتم لانفسکم . حقتعالی در این آیت باز نمود
که هرکس که چیزی کند از نیك و بد باخود کند نیکی برای خود و بدی بر خود گفت اگر
نیکوئی کنید برای خود کنید یعني خیر آن و ثواب آن شمارا باشد و اگراسآئت وبدی کنید
عقاب ووبال آن بر شما باشد. وقوله وان اسأتم فلها . بعضی اهل معانی گفتند مراد آنستکه‌فعلیها
ولام بمعنی‌علی است برای آنکه عرب نقیض‌برنقیض حمل کنند چنانکه نظیربرنظیرومثله قوله . فسلام
لك من اصحاب‌الیمین . ای علیك و محمّد بن جریر گفت فلها ای فالیها . اسآء. من قولهم
احسن الی فلان واسآء الیه کما قال بانّ ربّك اوحی لها ای الیها فالیها جزائها جزاء آن اسائت
با او کنند و اگر بر ظاهر رها کنند روا باشد ومعنی آنکه فلها عقابها عقاب ان اسآئت او را
باشد نه دیگریرا وحسین‌بن‌الفضل گفت ای فلها ربّ یغفر الا سآئة او را خدای هست که اسآئت
بیامرزد این قولی خوش است جز انکه ظاهر برو دلیلی نمیکند . فاذا جآء وعدالاخرة . ای
المرّةالاخرة چون وعدهٔ باری دگر آمد از آن دوبار که گفت لتفسدنّ فی‌الارض مرّتین ونوبت‌اوّل‌را
گفت فاذا جآء وعدا ولیهما این نوبت باز پسین بود واین نوبت دیگر برقولی قتل‌یحیی‌زکرّیا بود
و بر قولي دیگر قصد کشتن عیسی علیه‌السّلام تا خدایتعالی او را باسمان برد از میان ایشان
خدایتعالی پارس و روم را بر ایشان مسلّط کرد خردوس را و ططوس را که قصّهٔ ایشان برفت

وقوله ليسؤوا وجوهكم آن لام تعلّق دارد بمحذوفى كه نسق كلام بر او دليل ميكند وهوقوله
بعثنا اليكم عبادا لنا چون در نوبت اوّل بعثنا در ظاهر كلام بود در وعدهٔ كرّت آخرى اين فعل
بيفكند اعتماد اعلي الموجود فى الكلام والتّقدير فاذا جآء وعدالاخرة بعثنا عليكم عبادا لنا ليسؤوا
وجوهكم على قرائة من قرأ بالجمع او عبدا لنا ليسؤ وجوهكم يعنى چون نوبت وعدهٔ دوّم آمد
وشما باسر فساد رفتيد بسر شما فرستادم بندهٔ مسلّط راتا روى شما را غمگين كند كسائى خواند
لنسؤ وجوهكم بنون اضافت با خدايتعالى برسبيل تعظيم اعتبارا بقوله بعثنا و قضينا و رددنا
وامددنا و اين قرائت از اميرالمؤمنين على عليه السّلام روايت كرده اند وبيان اين قرائت ابىّ است
لنسؤن وجوهكم بنون تا كيد خفيف كقوله لنسفعن بالنّاصية وديگر قرّآء كوفه خواندند
بيا و آنگه انرا دو تأويل بود امّا آنكه اضافت با خدا بود اى ليسؤالله وجوهكم وامّا ليسؤ
لوعد والعبدالملك المسلّط و باقى قرّاء خواندند ليسؤوا وجوهكم بر جمع اسناد الى عبادا لنا اولى
باس شديد و علامت نصب حذف نون است يعنى ما ايشانرا برانگيختيم تا رويهاى شما را غمگين
كنند يقال سآئه مسآئة اذا احزنه . وليدخلوا المسجد . و تا درمسجد بيت المقدس شوند چنانكه
نوبت اوّل . وليتبرّوا ما علوا . و تا هلاك كنند آنرا كه بر او غالب شده باشند از ديار و
اموال شما هلاك كردنى من التّبار وهو الهلاك ولام روا بود كه لام غرض باشد على سبيل العذاب
والعقوبة لهم وشايد كه لام عاقبت بود بر آن تفسير كه گفته ايم فامّا قوله ليسؤوا وجوهكم
بوجه كنايت كرده از جمله تن كما قال الله تعالى كلّ شئ هالك الاّ وجهه و كقوله وجوه يومئذ
ناظرة ووجوه يومئذ باسرة ووجوه يومئذ مسفرة ضاحكة مستبشرة وغير ذلك و كقول النابغة .
اقارع عوفا لااحاول غيرها . وجوه قرود ينبغى من تجاود . مراد در آيات وبيت ذوالوجوه است.
عسى ربّكم ان يرحمكم . آنگه رسول را گفت بگو به بنى اسرائيل كه همانا خداى بر
شما رحمت كند اگر توبه كنيد و رجوع كنيد باطاعت او وبراى آن عسى گفت تا اعتمادنكنند
و اتّكال و تقصير نكنند در طاعت خدا بل تا ميان خوف ورجا باشند و قطع نكنند بر رحمت تا
مغرى نشوند بقبح و مفسّران گفتند عسى در قرآن ازخدا واجب باشد ووجه اوّل معتمد است .
وان عدتم عدنا و اگر باسر گناه شويد ما بر سر عقوبت شويم بر قول عبدالله عبّاس قتاده گفت
باسر معصيت شدند خدايتعالى بر دست رسول ايشانرا عقوبت كرد بقتل واسر و جزيت و
مذلّت ومسكنت . وجعلنا جهنّم للكافرين حصيرا . ما دوزخرا بزندان كافران كرديم من الحصر
الذّى هو الحبس والحصر احتباس البطن و منه الحصار لانّه تحتبس من فيها والحصور البخيل
لتحبّسه المال و سمّى الملك حصير الاحتجابه عن النّاس قال الشّاعر . و مقامة غلب الرّقاب كانّهم .
جنّ لدى باب الحصير قيام . اى باب الملك والحصر الّذى هو الجمع والعدّ من هذا لانّ فيهما
معنى المنع و حسن بصرى گفت مراد حصير است كه تا فكنند اى من فراشا و مهادا و گفت
عرب بساط خود را حصير خواند . انّ هذا القران يهدى للّتى هى اقوم . گفت اين قران
هدايت كند وراه نمايد و لطف باشد بطريقى و ملّتى كه آن راست تر است و مستقيم تر . و
يبشّر المؤمنين . و مژده دهد مؤمنان را كه عمل صالح كنند بآنكه ايشانرا مزدى بزرگ و

ثوابى عظيم بود بر ايمان و عمل صالح كه كنند . وانّ الّذين لايؤمنون بالاخرة اعتدنا لهم
عذابا اليما . ونيز خبر ميدهد آنان را كه بقيامت ايمان ندارند ما نهاده ايم و بجارده براى ايشان
عذابى سخت دردناك . قوله و يدع الانسان بالشّر . و دعا ميكند آدمى دعاى بد يعنى نفرين
هم چنانكه دعاى خير كند يعنى درحال ضجارت و ملالت بر خويشتن و بر ديگران ازفرزندان
و اقرباى خود اگرچه در وقت دوّم پشيمان بود واين قول عبدالله عباس است نحو قوله اللّهم
العنه واهلكه و دمّر عليه واگر خدا اجابت كند برو سخت آيد و قولى ديگر آنست كه آدمى
بتعجيل طلب چيزهائى كند كه او را بتر باشد بگمان انتفاع چنانكه دعا كند تا آنكه آنچه
او را بهتر باشد و آيت در معنى جارى مجرى آن بود كه گفت وعسى ان تكرهوا شيئا و هو خير
لكم الايه . و كان الانسان عجولا . و آدمى هميشه شتاب زده بوده است بعضى گفتند از مفسّران
مراد آنست كه در جملهٔ كارها مستعجل است و بعضى ديگر گفتند مراد آنست كه آدمى عجولست
در دعاى بد كه وقت دوّم بر آن پشيمان شود اين قول مجاهد است و جماعتي از مفسّران عبد الله
عبّاس گفت يعنى ضجراست صبر ندارد بر سرّا وضرّا بعضى ديگر مفسّران گفتند مراد بانسان آدم است
سلمان فارسى گفت خدايتعالى اوّل از آدم سرش آفريد كه حواسّ براوست تا او مينگريد وديگر
اندامهاى او ميآفريد و او اعتبار ميگرفت و نماز ديگر بود خدايتعالى پايهاى اورا روح درآفريد
يعنى حيوة او گفت اللّهم عجّل خلقى قبل غروب الشّمس بار خدايا تعجيل فرماى در آفريدن
من پيش از آنكه آفتاب فرو شود فذلك قوله وكان الانسان عجولا . ضحّاك گفت از عبد الله
عبّاس كه چون روح بناف آدم رسيد تعجيل كرد خواست تا بر خيزد نتوانست فذلك قوله و كان
الانسان عجولا و حمل كردن برعموم اوليتر باشد . و جعلنا اللّيل والنّهار آيتين . گفت ما شب و
روز را دو آيت و دو علامت دلالت كرديم بروجود وحدانيّت ما وبر كمال قادرى و عالمى ما . فمحونا
آية اللّيل . بستر ديم آيت شب را ابو الطّفيل گفت پسر كوّا پرسيد امير المؤمنين عليه السّلام را
از اين سواد كه در ميان ماه است گفت آن آيت شب است كه خدايتعالى آنرا محو كرد آن اثر
محواست عبدالله عباس گفت خدايتعالى نور آفتاب هفتاد جزو كرد ونورماه هم چنين آنكه ازنور ماه
شصت ونه جزو محو كرد و بآفتاب داد اكنون آفتابرا صد و سى ونه جزو است از نور و ماه را
يكجزو . و جعلنا آية النّهار مبصرة . وآيت روز را بينا كرديم يعنى روشن و تابنده . ابوعمرو بن
العلا گفت يعنى يبصر بها وهذا من باب ليله قائم و نهاره صآئم كسائى گفت هو من قول العرب
ابصر النّهار اذا اضآء و صار بحالة يبصر بها بعضى ديگر اهل علم گفتند هذا من باب قولهم رجل
مجرب اذا كان ذا ابل جربى و رجل معطش اذا كان ذا ابل عطاش و قال كفر به ذى الثّلثة (۱)
المعطش و رجل مضعف اذا كان اصحابه ضعفآء فكذلك النهار مبصرا اذا كان اهله بصراء . لتبتغوا.
آنگه غرض پيدا كرد گفت تا طلب كنيد درين روزروشن فضل ونعمت و روزى خداى . ولتعلموا
عدد السّنين والحساب . وتا بدانيد عدد سالها و حساب . وكلّ شيء فصّلناه تفصيلا . وهرچيزى را
تفصيل داديم و روشن كرديم روشن كردنى عكرمه گفت از عبدالله از رسول عليه السّلام كه
خدايتعالى چون چيز ها بيافريد از نور عرش دو آفتاب آفريد امّا آنكه در سابق علم او آن بود

(۱) هكذا ؟

که آنرا محو خواهد کردن تا ماه شود و محو کند نور آنرا دون آفتاب آفرید در جرم وبرای آن ما کوچك می بینیم آنرا که مسافتی سخت بعید است و اگر خدای نور ماه برحدّ نور آفتاب رها کردی مردم شب از روز نشناختندی مزدوران ندانستی که از کی تا کی کار کنند وروزه دار ندانستی که از کی تا کی روزه دارد و زن ندانستی که عدّه چند گاه دارد و مسلمانان ندانستی که وقت نمازشان کی باشد و وقت حجّشان کی باشد و وام دار ندانستی که حلول اجل او کی باشد و ندانستی که وقت زرع و حصادشان کی باشد و ندانستندی که کی بیاسایند وکی طلب روزی کنند خدایتعالی بحسن نظرش برای بندگان جبرئیل را بفرستاد تا پرخود سه بار بر روی ماه بمالید تا روشنائی او با این مقدار آمد که می بینند تا شب از روز جدا باشد وذلك قوله و جعلنا اللّیل والنهار آیتین . و کلّ انسان الزمناه طائره فی عنقه . عبدالله عباس گفت معنی آنستکه هرآدمی را عمل و کردارش در گردن او کنند تا ازو جدا نشود وبعضی دگر گفتند آنچه تقدیر کرده اند او را وبر او طائره ای ماله و علیه مقاتل وکلبی گفتند طائره ای خیره وشرّه نیك وبدش با او باشد از او مفارقت نکند تا حساب او برآوردن حسن گفت یمنه و شومه خجستگی و نا خجستگی او آنکه گفت یابن آدم تورا نامهٔ هست برافراخته و دو فرشته موکّل یکی بردست راست ویکی بر دست چپ چون فعلی بکنی برتو نویسند و برگردن تو کنند مجاهد گفت طائره عمله ورزقه مراد عمل و روزی مرد است و گفت هیچکس از مادر نزاید و الاّ برگردن او ورقی باشد برآنجا نوشته که او شقیّ است یا سعید اهل معانی گفتند مراد بطائر آن حکم است که براو کنند از سعادت و شقاوت بحسب استحقاق او و از آن بطائر عبارت کرد برعادت عرب من سوانح الطّیر وبوارجها و ابو عبیده و قتیبی گفتند مراد حظ اوست از خیر و شرّ و قولهم طارسهم فلان بکذا وجری له الطّائر بکذا در شاذّ حسن ومجاهد و ابورجا خواندند طیره بی الف و تخصیص کردن برای آن کرد که آن جای علامت و داغ بود و جای قلادّه وطوق و گفتند برای آنکه عرب باو کنایت کنند از ذمّت و وجوب نبینی که گویند مرا بر گردن او وامی است و در گردن او عهدی و سوگندیست و کذا فكّ رقبة و عتق رقبة . و نخرج له یوم القیمة . یحیي بن وثّاب خواند یخرج بیا اضافة الی الله تعالی یعنی خدا برون آرد و بر قرائت عامّه نخرج بنون ما برون آوردیم حملا علی قوله الزمناه طآئره فی عنقه و یعقوب خواند در شاذّ حسن و مجاهد وابن محیض یخرج بیا مفتوح وضمّ را علی الفعل الثّلاثی علی تقدیرو یخرج الطائر له یوم القیمة و نصب کتابا برحال است وگفتند تقدیر آنست و یخرج له الطائر فیصیر کتابا و ابو جعفر خواند یخرج بضمّ یا و فتح را علی الفعل المجهول والتّقدیر و یخرج الطائر له یوم القیمة کتابا نصبا علی الحال . یلقاه منشورا . که آدمی آن نامه را افراخته بیند و ابن عامر و ابوجعفر خواندند یلقّاه بضمّ یا وتشدید قاف یعنی یلقّی الانسان ذلك الکتاب منشورا چنانکه مفعول اول که فعل با او مسند است مقدر باشد و ها ضمیر کتاب باشد و محلّ نصب بود علی المفعول الثانی ابوالسّوار العدوی این آیت بخواند وگفت نشرتان وطیّة گفت سه حال است نامهٔ تورا در دو حال برافراخته باشد و در یکحال نور دیده تا زندهٔ نامهٔ تو افراخته است هرچه خواهی املا میکن که چون بمیری نامه ات در پیچند باز چون

بقیامت تورا زنده کنند نامه ات باز وا کنند . اقرأ کتابك . مضمری هست در آیت وهوقوله فیقال له گویند او را این از آن جایهاست که گفتیم اضمار قول کنند لدلالة الکلام علیه خداوند نامه را گویند برخوان نامه ات را قتاده گفت فردای قیامت آنکس که نیز خواننده نباشد نامهٔ خودرا خواند . کفی بنفسك الیوم علیك حسیبا . بس است نفس تو بر تو محاسب تو یعنی تو خود حساب خود بکن حسن بصری گفت عدل کرده باشد آنکه تورا محاسب تو کند وحساب تو با تو افکند . من اهتدی فانّما یهتدی لنفسه . هرکه اجتهاد کند و نظر و ره راست یابد برای خود کند یعنی ثواب آن او را باشد . و من ضلّ . و هرکه گمراه شود بترك نظر و طلب علم برخود گمراه شود یعنی عقاب و وبال آن براو باشد . ولا تزروا زرة وزراخری . وهیچ برگیرنده بار دیگری برنگیرد یعنی بگناه گناه کاری دیگریرا عقوبت و وبال آن نکنند و بیان کردیم که اصل وزر ثقل و گرانی باشد . وما کنّا معذّبین . وما عذاب نکنیم هیچ امّت را تا پیغمبری بایشان بفرستیم که انذار و اعذار کند و تنبیه کند ایشانرا اقامت حجّت و قطع عذر را تا حجّت ما بلیغ باشد بر مکلّفان قوله تعالی .

و اذا اردنا ان نهلك قریة امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول

وچون خواستیم که هلاك گردانیم دهی را فرمائیم نازپروردگانش را پس تبه کاری کنند در آن پس راست شد بر آن گفتار

فدمرناها تدمیرا * وکم اهلکنا من القرون من بعد نوح وکفی بربك

پس واورون سازیم آنرا واورونی و چند هلاك کردیم از قرنها از پس نوح وبس است پروردگار تو

بذنوب عباده خبیرا بصیرا * من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء

بلغزشهای بندگانش آگاه بینا آنکه باشد بخواهد شتابرا شتابیم برای او درآنچه خواهیم

لمن نرید ثم جعلنا له جهنم یصلیها مذموما مدحورا * ومن اراد الآخرة

برای آنکه بخواهیم پس بگردانیم برای او جهنّم را درآید نکوهیده رانده شده وهرکه بخواهد آخرت را

وسعی لها سعیها وهو مومن فاولئك كان سعیهم مشكورا * كلا نمد هؤلاء

وکوشید برای آن کوشیدنش را واو گرونده باشد پس آنگروه باشد کوشیدنش جزاداده شده همه را فرو بارانیم اینگروه

وهؤلاء من عطاء ربك وما كان عطاء ربك محظورا * انظر كیف فضلنا

واینگروه از بخشش پروردگارتو ونباشد بخشش پروردگارت بازداشته بنگر چگونه برتري دادیم

بعضهم علی بعض وللآخرة اكبر درجات واكبر تفضیلا * لا تجعل مع الله

پاره شانرا بر پارهٔ وهرآینه آخرت بزرگتر مرتبها وبزرگتر برتوبهایند قرارمده باخدا

الها آخر فتقعد مذموما مخذولا * وقضی ربك الا تعبدوا الا ایاه وبالوالدین

خدایان دیگریرا پس بنشینی خوارشده فرو گذاشته وامرفرمود پروردگارتو که نپرستید شما جز اورا وبه پدر ومادر

احسانا اما یبلغن عندك الكبر احدهما او كلاهما فلا تقل لهما اف ولا

نیکوئی را اگر برسند البته نزد تو پیریرا یکی آنهارا یا هر دو پس مگو مرآنهارا اف وبانگ

تنهرهما وقل لهما قولا كریما * واخفض لهما جناح الذل من الرحمة وقل

مزن آنهارا وبگو مرآنهارا گفتار خوش وفروآور برای آنها بال مذلترا از رحمت وبگو

رَبِّ ارْحَمْهُمٰا كَمٰا رَبَّيٰانِي صَغِيراً * رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِمٰا فِي نُفُوسِكُمْ اِنْ تَكُونُوا

پروردگارا رحمت کن آنهارا چنانکه پروردند مرا بکوچکی پروردگار شما داناتر است بآنچه در نفسهایتانست اگر باشید

صٰالِحِينَ فَاِنَّهُ كٰانَ لِلْاَوّٰابِينَ غَفُوراً * وَآتِ ذَاالْقُرْبٰى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ

شایستگان پس بتحقیق او باشد مر بازگشت کنند گانرا آمرزنده و بده خداوند خویشی را حق اورا و فقیررا و واماندهٔ معبررا

وَلٰا تُبَذِّرْ تَبْذِيراً * اِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كٰانُوا اِخْوٰانَ الشَّيٰاطِينِ وَ كٰانَ الشَّيْطٰانُ لِرَبِّهِ

و گزاف کاری مکن بتحقیق گزاف کنندگان باشند برادران شیاطین و باشد دیو مر پروردگارش را

كَفُوراً * وَاِمّٰا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغٰاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهٰا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلاً

ناسپاس واگر روگردانی ازآنها بجهت جستن رحمتی از پروردگارت که امیدواری آنرا پس بگو مر آنهارا گفتاری

مَيْسُوراً * وَلٰا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً اِلٰى عُنُقِكَ وَلٰا تَبْسُطْهٰا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ

آسان و مگردان دسترا برهم بسته بسوی گردنت و نگشا آنرا تمام گشودن پس بنشینی

مَلُوماً مَحْسُوراً * اِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ يَقْدِرُ اِنَّهُ كٰانَ بِعِبٰادِهِ خَبِيراً

نکوهیده پشیمان بتحقیق پروردگارت فراخ کند روزی را برای هر که میخواهد و تنگ میگیرد بتحقیق او باشد ببندگانش آگاه

بَصِيراً * وَلٰا تَقْتُلُوا اَوْلٰادَكُمْ خَشْيَةَ اِمْلٰاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَاِيّٰاكُمْ اِنَّ قَتْلَهُمْ

بینا و نکشید فرزندان خودرا از ترس درویشی ما روزی دهیم آنهارا و شمارا بتحقیق کشتن آنها

كٰانَ خِطْأً كَبِيراً * وَلٰا تَقْرَبُوا الزِّنٰى اِنَّهُ كٰانَ فٰاحِشَةً وَسٰاءَ سَبِيلاً * وَلٰا تَقْتُلُوا

باشد لغزش بزرگ و نزدیک مروید زنارا بتحقیق آن باشد زشتکاری و بد راهیست و نکشید

النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللّٰهُ اِلّٰا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنٰا لِوَلِيِّهِ سُلْطٰاناً

نفس آنچنانی را که حرام کرد خدا مگر براستی و هر که کشته شد بستم پس بتحقیق گردانیدیم برای خونخواهش حجتی را

فَلٰا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ اِنَّهُ كٰانَ مَنْصُوراً * وَلٰا تَقْرَبُوا مٰالَ الْيَتِيمِ اِلّٰا بِالَّتِي هِيَ

پس گزاف نکند در کشتن بتحقیق او هست یاری کرده و نزدیک مشوید مال یتیم را مگر بآنچه آن

اَحْسَنُ حَتّٰى يَبْلُغَ اَشُدَّهُ وَاَوْفُوا بِالْعَهْدِ اِنَّ الْعَهْدَ كٰانَ مَسْئُولاً * وَاَوْفُوا الْكَيْلَ اِذٰا

خوبتر باشد تا برسد بلوغش را و وفا کنید بعهد بتحقیق عهد باشد پرسیده و وفا کنید پیمانه را چون

كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطٰاسِ الْمُسْتَقِيمِ * ذٰلِكَ خَيْرٌ وَاَحْسَنُ تَأْوِيلاً * وَلٰا تَقْفُ

پیمائید و بسنجید بسنجیدن راست اینست خوبتر و نیکوتر است از پایان و نیا گهی

مٰا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ اِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤٰادَ كُلُّ اُولٰئِكَ كٰانَ عَنْهُ مَسْئُولاً

آنچه را نیست مرترا بآن آگاهی بتحقیق گوش و چشم و دل همهٔ آنگروه باشد از آن پرسیده شده

وَلٰا تَمْشِ فِي الْاَرْضِ مَرَحاً اِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْاَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبٰالَ طُولاً *

و مرو در زمین شادان بتحقیق تو در نیابی زمین را و نرسی کوهها را بدرازی

كُلُّ ذٰلِكَ كٰانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهاً * ذٰلِكَ مِمّٰا اَوْحٰى اِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ

همهٔ آن باشد لغزش آن نزد پروردگار تو ناپسندیده اینست از آنچه وحی فرستاد بسوی تو پروردگار تو از حکمت

وَلٰا تَجْعَلْ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهاً آخَرَ فَتُلْقٰى فِي جَهَنَّمَ مَلُوماً مَدْحُوراً .

و قرار مده باخدا خدایانی دیگر پس افتی در جهنّم نکوهیده رانده شده .

قوله تعالی و اذا آردنا ان نهلك قرية امرنا مترفيها ففسقوا فيها الايه . بدانکه ظاهر این آیت بآن ماند که خدایتعالی میگوید چون ما خواهیم که شهری هلاك کنیم بفرمائیم مترفان و منعمان آن شهر را تا فسق کنند درآنجا پس عذاب بر ایشان واجب شود وما ایشان را هلاك بر آریم و اگر چنین باشد خدایتعالی امر بفسق کرده باشد ونشاید که خدایتعالی امر کند بفسق گوئیم از این چند جواب است . یکی آنکه مامور به از کلام محذوف است و تقدیر آنست که امرناهم بالطّاعة ففسقوا فيها ما ایشانرا طاعت فرمائیم ایشان نافرمانی کنند و واجب نبود که برای آنکه ذکر فسق عقیب امر باشد که او مامور به باشد نبینی که گویند امرته فعصی و دعوته فابی ای امرته بالطّاعة فعصی و دعوته الی الرّشد فابی و اهلاك بمجرّد خود نه حسن باشد و نه قبیح بل اگر واقع بود بر وجهی که ظلم بود قبیح بود و اگر بر وجه استحقاق یا امتحان بود حسن باشد و ارادهٔ خدا تعلّق ندارد الاّ با هلاکی مستحقّ نیکو اگر گویند چه فائده است در تعلیق اهلاك باوّل گفتن اذا اردنا امرنا و ارادت را حسن نکنند اگر قبیح باشد و این اراده یا تعلّق دارد با هلاك مستحق یا نا مستحق اگر مستحق بود بمعاصی متقدّم نه باین فسق که در آیه ذکر کرده است فائده نباشد تعلیق او را بامر و اگر تعلّق دارد با هلاکی که مستحقّ بود باین فسق که در آیت هست این آنست که از آن میگریزید شما برای آنکه مؤدّی است بآنکه خدای تعالی مرید بود اهلاك نا مستحقّ را و جواب ازاین آنست که گوئیم این اراده تعلّق ندارد الاّ با هلاك مستحقّ بمعاصی متقدّم و آنچه وجه حسن تعلیق این اراده است بامر مذکور در آیت فی قوله اذا اردنا امرنا آنست که در تکرار امر بطاعت اعذار و انذار است و تنبیه و اقامت حجّت بر فاسقان تا چون عصیان کنند پس از تکرار امر مستحقّ وعید و اهلاك باشند فکاّنه قال تعالی و اذا اردنا ان نهلك قرية بما استحقوا من الهلاك بما فعلوه من الكفر و العصيان امرناهم مرّة بعد اخری و کرّرنا عليهم الامر اعذاراً لهم و انذارا وايجابا للحجّة عليهم . و جواب دوّم در تأویل آیت آنست که امرنا مترفيها صفت قریه باشد و جواب اذا نبود فکاّنه قال اِذا اردنا اَنّ نهلك قريه من صفتها انّا امرنا مترفيها بالطّاعة ففسقوا فيها و بر این جواب اذا را جوابی نبود در ظاهر آیت برای آنکه در کلام دلالت است بر حذف او ونظیر این آیت فی حذف جواب اذا قوله حتّی اذا جاؤها و فتحت ابوابها و قال لهم خزنتها سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدين الایه و جوابی نیست اذا را در طول این کلام برای آنکه از اومستغني اند و مثله قول الهذلی . حتّی اذا اسلكوهم فی قتائدة . شلاّ كما تطرد الجمالة الشّردا . و جواب اذا نیامد در این کلام برای آنکه از او مستغنی اند بیت آخر قصیده است . و وجه سیّم در جواب آیه آنست که ذکر اراده در آیه مجاز و اتّساعست و این عبارت باشد از آنکه معلوم بود از حال قوم و مآل کار ایشان و تفسیر آیت چنین باشد که چون ما شهریرا هلاك خواهیم کردن و مثله قوله جدارا یریدان ینقضّ دیواری که بخواست افتادن ومثله اذا ارادالتّاجر ان يفتقر اتته النّوائب من كلّ وجهه چون بازرگان زیان خواهند کردن و این آن ارادتست که آنرا برکاد تفسیر می کنند یعنی اذا كدنا ان نهلك قرية و معنی آنکه اذا قرب هلاك قرية جدّدنا عليهم الامر و كرّرناه

ففسقوا فیها فحقّ علیها العذاب ووجه چهارم آنکه در کلام تقدیم و تأخیری هست و تلخیص در تقدیر او آنکه اِذا امرنا مترفی قریة الطّاعة ففسقوا فیها فحقّ علیها القول اردنا یعنی چون اهل شهریرا بفرمائیم تا طاعت کنند ایشان ببدل آن فسق وعصیان کنند تا عذاب برایشان واجب شود ما خواهیم تا ایشانرا هلاك کنیم پس هلاك برآریم ایشانرا یعقوب خواند درشاذّ حسن وقتاده وابوحبوه آمرنا بالمدّ ای اکثرنا من قولهم القوم یأمرون امرا اذا اکثروا وامرتهم ای اکثرتهم وقال لبید .کلّ نبی حرّة مصیرهم . قلّ وان اکثروامن العدد . ان یغبطوا یهبطوا وان امروا . یوما یصیروا للهلك والنّفد . وابو رجاء العطاردی وابوعثمان النّهدی وابوالعالیه و ربیع و مجاهد خواندند امّرنا بتشدید المیم ای سلّطناهم وجعلناهم امرآء و این هردو قرآئت برای آن اختیار کردند که گفتند امر و تکلیف عامّست همهٔ مکلفانرا اختصاص ندارد بمترفان دون درویشان و دیگر فرارا من ذلك السّؤآل فامّا قول النّبی علیه السلام خیر المال سکّة مابورة و مهرة ماموره دلیل نکند بر آنکه امر متعدی باشد بل مراد بماموره مؤمّره است من امرته اذا اکثرته ولیکن برای ازدواج مابوره را با ماموره کرد و مراد اسب بسیار نسل است و مابوره درخت خرما پیراسته بر برافکنده باشد یعنی پیوند کرده و المترف المنعم المبقی في الملك آن باشد که او را درمیان مال وملك ونعمت رها کنند. فحقّ علیها القول . ای وجب علیها العذاب فدمّرنا ها ای اهلکنا ها من الدّمار و هوالهلاك زهری گفت یکروز رسول علیه السلام در نزدیك زینب شد وگفت لا آله الاّ اللّه ویل للعرب من شرّ قد اقترب وای بر عرب از شرّی که نزدیك رسید آنکه گفت از سدّ یاجوج این مقدار گشاده شد و انگشت سبّابه حلقه کرد برانگشت ابهام زینب گفت یا رسول اللّه ما هلاك شویم و درمیان ما صالحان باشند گفت بلی چون فساد بسیار شود قوله . وکم اهلکنا من القرون من بعد نوح . حقتعالی گفت بس که هلاك کردیم از قرنها و جماعات کفّار که پیغمبران ما را تکذیب کردند از پس نوح علیه السلام و مورد آیت تهدید و وعید است قرون جمع قرن باشد خلاف کرده اند در معنی قرن عبداللّه بن ابیّ اوفی گفت صد و بیست سال باشد آنکه گفت رسول را علیه السلام در اوّل آن قرن فرستادند و اخر قرن یزیدبن معاویه بود محمّدبن القسم روایت کند از عبداللّه بن عبّاس بن بشر از ابی که گفت رسول علیه السلام دست برسرمن نهاد وگفت این غلام قرنی بماند گفتند یا رسول اللّه قرنی چند باشد گفت صد سال محمّدبن القسم گفت ما سال او میشمردیم تا بصد رسید آنکه بمرد کلبی گفت هشتاد سال بود ابن سیرین گفت چهل سال بود . من کان یرید العاجلة . یعنی الدّار العاجلة گفت هرکه او این سرای معجّل خواهد یعنی دنیا عجلّنا له فیها ما نشآء . تعجیل کنیم برای اوآنچه خواهیم بر وفق مصلحت یعنی چندانکه مفسدت نباشد چه اگر کسی در دنیا تمنّای مال و ملك کند و ما دانیم که صلاح او نیست ندهیم او را آنچه خواهد آن دهیم که ما خواهیم بمقدار آنکه ما خواهیم آنرا که ما خواهیم یعنی دنیا بنزدیك ما بس محلّ ندارد اگر بعضی کافرانرا مراد وآرزوی ایشان بدهیم نه کرامت ایشان باشد که پس از آن آنرا عاقبتی ذمیم باشد چه اگر برای کرامت ایشان بودی چنان بودی که رسول علیه السلام گفت لو کانت الدّنیا تزن عنداللّه جناح بعوضة ما سقی کافرا منها شربة مآء و مثله قوله تعالی من کان

یرید حرث الدّنیا نؤته منها و ماله فی الاخرة من نصیب . ثمّ جعلنا له جهنّم . آنکه دوزخ را بجای و بازگشت و نصیب او کنیم . یصلها. تاملازم شود بآن . مذموما . نکوهیده . مدحورا . رانده و خوار کرده یقال ذمته و ذامته (۱) وذممته فهومذیم و مذاوم و مذموم والدّحر اللّعن والطّرد والتّبعید ایشانرا از رحمت خود دور کنیم و نصب هردو برحال است از فاعل . ومن اراد الاخرة . و هرکه او آخرت خواهد و سرای باز پسین . و سعی لها سعیها . و سعی آن سرای کند از ایمان و عمل صالح . فاولٓئك کان سعیهم مشکورا . سعی ایشان مشکور باشد و عمل مقبول و بموقع جزاء و ثواب افتاده . قتاده گفت ایشانرا بمحلّ مشکور فرود آرند در حسن جزاء و ذکر شکر مجاز است چنانکه ذکر قرض مجاز است فی قوله من ذا الّذی یقرض اللّه قرضا حسنا و روا بود که شکر بمعنی حمد باشد تا محمول بود بر حقیقت یعنی سعیشان محمود و مرضیّ بود قوله . کلاّ نمدّ . نصب کلّا بر نمدّ است مفعول به همه را مدد دهیم . هؤلآء وهؤلآء . اینانرا و ایشانرا یعنی مریدان دنیا را و مریدان آخرت را از عطآء ما یعنی هرکس را آنچه خواهد بدهیم بحسب مصلحت و من تبیین راست . و ما کان عطآء ربّك محظورا . ما نفی است و عطای خدای تو ممنوع نباشد یعنی روزی او از مؤمن و کافر و برّوفاجر و قوله هؤلآء و هؤلآء بدل کلّ است ومحلّ او نصب علی البدل . انظر کیف فضّلنا بعضهم علی بعض . آنکه گفت بنگر که چگونه تفضیل نهادیم بهریرا بربهری در روزی وعطای دنیا . وللاخرة . و لام جواب قسمی محذوف است وآخرت بزرگتر است بدرجات و پایها و نصب او بر تمیز است . و اکبر تفضیلا . یعنی علی الدنیا وتفضیل او بر دنیا بیشتر است که علم شما بآن محیط شود و نصب او بر تمیز است . لا تجعل مع اللّه الهااخر با خدا خدای دیگر مدار یعنی بااوهمتا وانبازمگیر . فتقعد . که پس بنشینی . مذموما . نکوهیده . مخذولا . رها کرده از نصرت و نصب تقعد بر جواب نهی است بفا و نصب این هر دو اسم بر حال است از فاعل این خطاب با رسول است علیه السلام و مراد امت و مراد نه قعود است که خلاف قیام باشد بل مراد صیرورتست یعنی چنین شوی . و قضی ربّك . گفتند قضی درآیت بمعنی امراست یعنی خدا فرمود که جز او را مپرستید و این قول عبداللّه عبّاس است و حسن و قتاده زکریّا بن سلام گفت مردی بنزدیك حسن بصری آمد گفت زنرا سه طلاق دادم گفت درخدا عاصی شدی و زن جدا شد از تو گفت خدا برمن قضا کرد حسن گفت ما قضی اللّه علیك خدا برتو این قضا نکرد انّما قضای خدا بربندگانش آنست که گفت . وقضی ربّك الا تعبدوا الاّ ایّاه الایه . مجاهد و ابن زید گفتند معنی آن است که اوصی ربّك خدا وصیّت کرد و دلیل این تاویل قرائت علي و عبداللّه مسعود و ابیّ است که ایشان خواندند ووصّی وضحّاك گفت قرائت و وصّی است خلل از نویسنده افتاد که واو در ضاد پیوست تا قضی بخواندند و این شاذّ است و قرآئت عامّه قرّآء و قضی است ربیع انس گفت اوجب ربّك ان لا تعبدوا ان مع الفعل درمحل نصب است علی انّه مفعول به ای نفی عبادة غیر اللّه و ایّاه را فعل درو عمل نکند الّا که مؤخّر باشد از مفعول جز که فاصله باشد میان فاعل ومفعول بالایقول العرب ایّاك عنیت و ایاك دعوت و ما عنیت الا ایّاك وما دعوت الا ایّاك . وبالوالدین احسانا . وآنکه با مادر و پدر نیکوئی کنید

(۱) ظاهراً بقرینهٔ بعد این دو کلمه غلط است

نصب او بر اضمار فعلی بود و تقدیره و ان تحسنوا بالوالدین احسانا و روا بود که عطف بود علی محل ان مع الفعل ای نفی عبادة غیرالله و احسانا بالوالدین . اما یبلغنّ . التّقدیر ان ما ان حرف شرط است و ما زیادت حمزه و کسائی و خلف خواندند یبلغانّ بالف تثنیه و کسر نون و باقی قرآء خواندند یبلغنّ بر وحدان بی الف بنون مشدّد بر این قرائت احدهما مرفوع است بر فاعلیّت و بر قرائت اوّل بدل باشد از الف تثنیه و مثله قوله واسرّوا النّجوی الذین ظلموا واین بدل بعض باشد از کل برای آنکه یبلغانّ تثنیه بود و احدهما یکی و یکی از دو بعضی باشد و مثاله قولهم جآئنی القوم اشرافهم و روا بود که مرفوع بود احدهما بفعلی محذوف که یبلغانّ براو دلیل کند و التقدیر یبلغ احدهما او کلاهما و شاید که مرفوع بود علی السؤآل و الجواب کانه لمّا قال اما یبلغانّ عندك الکبر فیقول سائل و قائل من ذلك قال احدهما اوکلاهما وعلی هذا یحمل ایضا قوله و اسرّوا النجوی الذین ظلموا و مراد بکبر شیخوخت است گفت اگر مادر و پدرت یا یکی از ایشان پیش تو و نزدیك تو پیر شوند . فلا تقل لهما افّ . ایشانرا افّ مگو ابن کثیر و ابن عامر و یعقوب خواندند افّ بفتح فابی تنوین و اهل مدینه و حفص بکسر فا و تنوین وباقی قرّآء بکسر فابی تنوین و درسورة الاحقاف هم چنین خلاف براین گونه است ودر اف هفت لغت است اُفِّ و اُفَّ اُفاً و اُفٍّ و اُفٌّ وافی با ماله و ابن الانباری لغتی دیگر در افزود و آن اف است بسکون فا و اصل این کلمه آنست که در جای مصدر استعمال کنند یقال اُفّا له و اُفّه له و تفّا و تفة ای قذرا و نتنا چون باسم فعل کردند بنا کردند بر فتح نحو قولهم سرعان و شتّان و روید و این حجّت ابن کثیر است و موافقان او و آنکه بتنوین خواند گفت تنوین برای تنکیر است مثل صهٍ و مهٍ و آنانکه افّ بکسر بی‌تنوین گفتند اسمی است مبنی معرّف کصه و افّ وموضع او موضع جمله است جملهٔ فعلی واف بکسر بی تنوین بیشتر است و معروف‌تر و معنی او دراصل لغت و سخ الاذن باشد چرك گوش و تف و سخ الاظفار باشد چرك ناخن و در جای تبرّم وتضجّر استعمال کنند . مقاتل گفت کلامی غلیظ روی باشد . ابو عبیده گفت اف و تف و سخ انگشتان باشد و گفته اند اف عرفا مغابن (۱) باشد و تف و سخ انگشتان و رضا علیه‌السّلام روایت کرد از پدرش کاظم علیه‌السّلام از صادق علیه‌السّلام که او گفت اگر خدایتعالی دانستی که در مکروهات کلمتی هست خوار تر و اندکتر از اف مکلّف را از ان نهی کردی اگر گویند ظاهر آیت دلالت آن میکند که پیش از آنکه ایشان بکبر و پیری رسند ایشانرا اف گفتن روا بود برای آنکه مشروط است باین شرط گوئیم هم چنین باشد اگر دلیل خطاب درست باشد چون دلیل درست نیست این لازم نباشد مگر آنانرا که بدلیل الخطاب گویند اگر گویند ظاهر آیت دلیل آن میکند که مارا نهی از این کلمه کردند و ماسوی ذلك دلیلی نیست برآنکه منهی است گوئیم آنچه جز این کلمه است که رنج بیشتر از گفتن او باشد نهی آن بفحوی الخطاب دانند برای آنکه عقلآء بضرورت دانند که چون ایشانرا عن ادنی المکاره نهی کنند در ضمن آن نهی باشد ازآنچه از آن بیشتر باشد و این معنی از عرف بضرورت داند آنکس که او تعارف شناسد اگر گویند چون بر این جمله است که شما گفتید چرا قید زد این معنی را بحال کبر گوئیم

(۱) مغابن جمع مغبن کمجلس بغل و بن ران.

برای آن تخصیص کرد حالت کبر را که آنحالت ضعف باشد و مساس حاجت بخدمتکار ومراعی و برای این در مثل آورده اند که فلان ابرّ من النّسر برای آنکه کرکس چون پیر شود او را نهوضی نباشد بچگان او اورا زقه کنند بمانند آنکه مادر و پدر ایشانرا زقه کرده باشند ومنه قوله ویکلّم النّاس فی المهد و کهلا سخن در گهواره عجب است ومعجز امّا در حال کهولت عجب نیست همه کس سخن گوید گوئیم فائدهٔ این آنست که او بماند تا کهل شود و با مردمان سخن گوید و دعوت کند ایشانرا و مانند آیت مادر معنی قوله تعالی والامر یومئذ لله . اگر گویند بر قول آنکس که گفت و آن قول بیشتر مفسّرانست که قضی بمعنی امر است امر امر نشود الاّ بارادت امر مامور به را و ارادت بنفی تعلّق ندارد جواب آنست که گوئیم معنی آنست که خدای نهی کرد از انکه جز او را پرستند و کاره است آنرا پس امر بمعنی نهی باشد و ارادت بمعنی کراهت اگر گویند بانچه تعلق دارد فی قوله و بالوالدین احسانا . گوئیم روا بود که بامر تعلّق دارد ویقال امرته کذا بکذا و گفتند بتقدیر اوصی است یعنی وقضی ربّك الاّ تعبدوا الاّ ایّاه واوصی احسانا بالوالدین قوله . ولا تنهرهما . ولا تزجرهما زجر مکن ایشانرا وباز مزن یعنی سخن درشت مگو ایشانرا وبانگ برایشان مزن . وقل لهما قولا کریما . وایشانرا سخن نیکو کریم شریف گو که ایشانرا بآن اکرام کنی . واخفض لهما جناح الذّلّ من الرّحمة وفرو نه برای ایشان بال مذلّت ازروی رحمت واین استعارتی لطیف است یعنی تواضع کن باایشان غایت تواضع وسعیدجبیر خواند جناح الذّلّ وهما لغتان وقیل الذّلّ مصدر الذّلول والذّل مصدر الذّلیل یقال دابة ذلول بیّن الذّلّ ورجل ذلیل بیّن الذّل والمذلّة . و قل ربّ ارحمهما کما ربّیانی صغیرا . وبگو بارخدایا برایشان رحمت کن چنانکه مرا بپروردند و من کوچك بودم . بعضی مفسّران گفتند آیت منسوخست بقوله ما کان للنّبی والّذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربی و درست آنست که آن آیت ناسخ این نیست و انّما مخصّص این است . عبدالله عمر روایت کرد از رسول علیه‌السّلام که او گفت رضاء الله مع رضاء الوالدین و سخط الله مع سخط الوالدین رضای خدا با رضای مادر و پدر است و خشم خدا با خشم مادر و پدر است . و عایشه روایت کرد از رسول علیه‌السّلام که او گفت خدایتعالی عاقّ را گوید هرچه خواهی میکن که تو را نیامرزم و بارّ را گوید هرچه خواهی میکن که تو را بیامرزم و این بر طریق مثل و مبالغت گفته است عطا روایت کرد از عبدالله عبّاس که رسول علیه‌السّلام گفت هر که در روز قیامت آید و مادر و پدر از او خوشنود باشد دو در از بهشت برو گشایند و اگر یکی باشد از ایشان در یکی باشد گفت یا رسول‌الله و ان ظلماه و اگرچه این مادر و پدربر او ظلم کنند گفت اگرچه این مادر و پدر بروی ظلم کنند سه بار تکرار کرد و ابو عمر التّحصینی روایت کرد از رسول علیه‌السّلام که مردی بنزدیك رسول علیه‌السّلام آمد و گفت یا رسول‌الله مرا عملی بیاموز که مرا برحمت خدا نزدیك گرداند گفت مادر و پدر داری گفت آری یا رسول‌الله گفت برو و با ایشان مبرّت کن که بابرّ ایشان عمل اندك کفایت باشد . ربّکم اعلم بما فی نفوسکم . آنکه گفت خدای شما عالمتر است بآنچه در دلهای شماست از نیکوئی با مادر و پدر و از عقوق در ایشان . ان تکونوا صالحین . اگر شما صالح باشید

و نیك مرد و نیکو کار با مادر و پدر وقیام کننده بدیگر طاعات . وانّه کان للاوّابین
غفورا . خدای آمرزندهٔ توبه کارانست یعنی اگر پیش از آن در حقّ مادر و پدر شما را هفوتی
رفته باشد یا جفائی آنکه توبه کنید و باسر صلاح شوید خدا بیامرزد شمارا که او آمرزندهٔ
توبه‌کارانست و فائدهٔ کان آنست که گفتیم چند جائی که معنی آنست که لم یزل کذلك. سعید
جبیر گفت آیت در حقّ کسانیست که از ایشان در حقّ مادر و پدر هفوتی بود و غرض
ایشان خیر بود و اگرچه ایشان کاره باشند آنرا خدایتعالی بیامرزد آنرا . و مفسّران در معنی
اوّاب خلاف کردند سعید مسیّب گفت آن بود که گناه کند پس توبه کند پس گناه کند
پس توبه کند . سعید جبیر گفت اوّاب رجّاع باشد یعنی کثیر الرّجوع . مجاهد گفت آنان باشند
که گناه خود یاد کنند در خلوت واستغفار کنند از آن . عمر بن دینار گفت آن باشد که جائی بنشیند در
آنمجلس حدیثها رود و گفتنا گوی چون برخواهد خاست گوید یارب بیامرز مارا از آنچه درین مجلس
گفتیم و کردیم واوّاب فعّال باشد من الاوب اذا رجع قال عبید بن الابرص . وکلّ ذی غیبة یؤب .
وغایب الموت لایؤب . عمرو بن شرجیل گفت تسبیح کنندکان باشند و این روایت سعید جبیراست
از عبدالله عباس گفت دلیلش قوله تعالی یا جبال اوّبی معه ای سبّحی والبی گفت از عبدالله عبّاس
مطیعان و محسنان باشند . قتاده گفت نماز کنان باشند بیانش آنکه از امیر المؤمنین علیه السّلام
روایت کردند که مردی بنزدیك رسول آمد و گفت یا رسول الله گناهی کرده ام و نمیدانم که از
آن توبه چگونه کنم و بر آن پشیمانم گفت تا آن گناه کردی نماز کردی هیچ گفت بلی گفت نماز
توبه باشد از گناه چه او رجوع است بادرگاه خدایتعالی محمّد بن المنکدر گفت آنان باشند که نماز
نافله کنند میان نماز شام و خفتن روایتی از سعید جبیر آنست که گفت اوّاب کثیر الدّعا با شدقوله .
و آت ذاالقربی حقّه . گفت بدهید هر خویشیرا حقّش مراد صلهٔ رحم است و برّ و احسان کردن
با خویشان و بعضی مفسّران گفتند مراد قرابت رسولست و این اختیار اصحابان ماست . و سدی
روایت کرد از ابی دیلمی که علیّ بن الحسین مردیرا گفت از اهل شام قرآن دانی گفت آری گفت
در بنی اسرائیل نخواندهٔ وآت ذاالقربی حقّه گفت و شما از آن قرابتید که خدا فرمود که حقی
بایشان دهید گفت آری . و در خبر است که چون این آیه آمد رسول علیه السّلام فاطمه را بخواند
وفدك بدو داد مدّت حیوة رسول در دست او بود و در تصرّف او ودخلش وخرماش مصروف با مصالح
او وفرزندانش چون رسول ازدنیا برفت ازو بازگرفتند چون طلب میراث پدر کرد گفتند تراازپدر
میراث نرسد که ما شنودیم که رسول گفت نحن معاشر الانبیاء لانورّث ما جملهٔ پیغمبران را میراث نباشد
ما ترکناه صدقةٌ آنچه ما رها کنیم صدقه باشد . ولا تبذّر تبذیرا . واسراف مکنید اسراف کردنی
وگفتند مراد تبذیر نفقهٔ معصیت است . یکی ازعبدالله مسعود پرسید که تبذیر چه باشد گفت مال
خرج کردن نه درحقّ خود . شعبه گفت میگذشتم باابواسحق دربعضی راههای کوفه بنائی میکردند
بگچ و آجر گفت هذا هوالتّبذیر . مجاهد گفت اگر کسی همهٔ مال خود درحقّ خرج کند تبذیر نباشد
واسراف واگر یك مدّ درباطل خرج کند اسراف باشد . انّ المبذّرین کانوا اخوان الشّیاطین . اسراف
کنندگان برادران وقرینان دیو باشند و عرب هر ملازم قومی که برطریقهٔ ایشان باشند گویند او

برادر اوست یقال فلان اخ الحرب و اخ السّلم . و کان الشّیطان لربّه کفوراً . و شیطان همیشه
کافر نعمت بوده است در خدای خود قوله . و اما تعرضنّ . اصل او ان ما بوده است نون درمیم
ادغام کردند ان حرف شرط است و ما زیادت چنانکه گفتیم و از جملهٔ آن مواضع که گفتیم نون
تاکید دراو شود یکی شرط است و التّقدیر و ان تعرضنّ عنهم ازایشان یعنی از آنان که خدافرمود
که حقّی با ایشان ده یعنی اگر اعراض کنی از آنان که چیزی خواهند از تو آیت در آن معنی آمد که
اوقاتی کسانی آیند از درویشان و مستحقان که از تو چیزی خواهند و در وقت نباشد تواز ایشان
روی بگردانی بشرم . ابتغاء رحمة من ربّك . طلب رحمتی و روزی از خدای تو که امید واری
بآن نصب او بر مفعول له است . فقل لهم قولا میسورا . ایشانرا یعنی آن سائلانرا در وقت نابودن
چیزی بنزدیك تو سخن گوی نیکو نرم سهل مثل قولك وسّع الله علیك واغناك وکفاك وما اشبه ذلك
وبرای این گفت علیه السّلام الکلمة الطّیّبة صدقة سخن خوش صدقه باشد وکما قال تعالی قول معروف
ومغفرة خیر من صدقة یتبعها اذیً یعنی دروقت تنگی سائل را جواب نیکو ده . ولاتجعل یدك مغلولة
الی عنقك . گفت دستهایت بسته مکن با گردن و آن کنایت است از بخل بر سبیل مبالغت یعنی
در بخل و امساك بمثابهٔ کسی مباش که او را دست با گردن بندند تا کاری نتواند کردن . ولاتبسطها
کل البسط . و دست گشاده مدار همه گشادگی یعنی اسراف مکن در عطا که پس بنشینی ملامت
زده سر زنش کرده و حسرت زده و گفتند نظم آیه بر سبیل تقسیم است گفت بخل مکن که از
عاقلانت ملامت و مذمّت رسد و اسراف مکن که باز متحیّر و غمگین شوی و چون تو را هیچ
نماند محتاج شوی . جابر عبدالله گفت سبب نزول آیت آن بود که روزی رسول علیه السّلام نشسته
بود کودکی بیامد و گفت یارسول الله مادرم تورا دعا میکند ومیگوید پیرهنی ده مرا که به آن نماز
کنم رسول علیه السلام گفت وقت دگر بیای که وقت را چیزی نیست که اورا شاید برفت وبازآمد
و گفت میگوید که این پیرهن که تو پوشیده داری بده رسول علیه السلام شرم داشت برخاست ودر
خانه شد و پیرهن در کشید و باو داد برهنه بنشست وقت نماز درآمد وبلال بانك نماز کرد رسول علیه السلام
بیرون نیامد صحابهٔ رسول مشغول شدند یکی برخاست و درحجره شد رسول علیه السلام پیرهن نداشت
خدایتعالی این آیه فرستاد وقوله محسورا من قولهم حسرته بالمسئلة اذا الححت علیه فاخرجت جمیع مافی
یده من قولهم بعیر حسیر اذا کان معیّا کانه استخرج جمیع سیره فبقی و لاسیر عنده وقوله . ینقلب الیك
البصر خاسئا و هو حسیر ای کلیل کانه قد اعیا من النظر . و قتاده گفت محسورا ای نادما بر ین
قول لفظ از حسرت باشد . انّ ربك . خدا بگستراند روزی آنرا که خواهد از بندگانش . و یقدر
و تنك کند بر آنکه خواهد یقال قدر علیه و قتر اذا ضیّق علیه و القدر و القتر التّضییق فی النّفقة
و التقتیر مبالغهٔ فی ذلك . انه کان بعباده خبیرا بصیرا . که او ببندگانش دانا بوده است و بینا
همیشه حقتعالی در این آیت باز نمود که مالك روزی اوست وقبض وبسط آن بفرمان اوست بر وفق
مصالح و او باحوال ایشان عالمست که صلاح هریکی در چیست از فراخ روزی و تنك روزی ومثله
قوله . ولو بسط الله الرّزق بعباده لبغوا فی الارض الایه . آنکه گفت چون میدانید که روزی بامر

وفرمان من است فرزندان را ازبیم درویشی چرا بکشید نهی کردایشان را گفت. ولا تقتلوا اولادکم.
مکشید فرزندان را زنده از بیم درویشی آیت درحقّ آنان آمد ازعرب که ایشان فرزندانرا زنده در
گور کردندی وذلك قوله اذالمؤودة سئلت الایه و این ازبیم درویشی کردندی وقوله. خشیة املاق.
نصب اوبر مفعول له است والاملاق الفقر واصله الحمل علی الملق فانّ الفقیر یملق. نحن نرزقکم
و ایّاکم. ما روزی میدهیم ایشانرا و شما را. انّ قتلهم کان خطاء کبیرا. که کشتن ایشان
خطای بزرگ است. ابو جعفر و ابن عامر خواندند خطأ بفتح خا و طا علی وزن فعل. و ابن
کثیر خواند خطآء بکسر خا و بمدّ علي وزن فعال. وباقی قرّاء خطأ بکسر خا و سکون طا علی
وزن فعل و هر سه لغت است ابو علی گفت قرائت ابن کثیر را بر آن حمل توانکردن خطأ
مصدر خا طا مخاطاة وخطأ باشد ویقال خطی یخطی خطاء و اخطی یخطی اخطآء. بعضی گفتند هر دو
لغت بیك معنی است وبعضی فرق کردند وگفتند خطی اذا تعمّد الذّنب فهو خاطی واخطاء اذا لم
یتعمّد ویستعمل احدهما في معنی الاخر قال الشّاعر فی اخطاء بمعنی خطاء. عبادك یخطئون وانت ربّ
کریم لایلیق بك الذّموم. و قال آخر فی خطا بمعنی اخطاء. والنّاس یلحون الامیر اذاهم. خطئوا
الصّواب و لایلام المرشد. ولا تقربوا الزّنا. گرد زنا مگردید یقال قربت الشّیٔ اقرب قربانا
و قربت من الشّیٔ اقرب قربا. انّه کان فاحشة. که زنا همیشه در قدیم ایّام زشت بوده است
و راهی بد معنی آیت نهی است از زنا و مذمّت زناست و نصب سبیلا بر تمیز است. ولا تقتلوا
النفس الّتی حرّم الله الاّ بالحق. و نهی کرد مکلّفانرا از خون ناحق ریختن گفت مکشید آن
نفسی را که خدایتعالی کشتن آن بحرام کرد الاّ بحق یعنی مگر که مستحقّ کشتن باشد امّا بقود
و قصاص و امّا بوجهی از وجوه که شرع سائغ کرده باشد از زنا بزنا محصن و از لواطه و قطع
الطّریق و مانند این. و من قتل مظلوما. و هر که او را بکشند مظلوم و نصب او بر حال
است از مفعول. فقد جعلنا لولیّه سلطانا. ما ولیّ او را قوّتی و دستی و ولایتی کردیم برقاتل
وشارع را فرمودیم تا دست او قوی دارد که او منصور و یاری کرده بود از جهت شرع اگر
خواهد قصاص جوید و اگر خواهد دیت اگر قاتل بدهد وقوله. فلا یسرف في القتل. حمزه
و کسائی و خلف خواندند فلا تسرف بالتّا علی نهی المخاطب آنکه یا خطاب با قاتل باشد یا
خطاب رسول علیه السّلام و مراد امّت وشاید که خطاب با طالب قود باشد یعنی ببدل یك
کشته بیشتر از یکی بازمکشید ویا آنرا که مجرم نباشد و قاتل او را مکشید وباقی قرّاء خواندند
فلا یسرف بر نهی مغایبه رسول را میگوید بگو تا اسراف نکنند طالب قصاص با قاتل وقوله.
الاّ بالحقّ. تفسیر او خبر رسول است علیه السّلام که گفت امرت ان اقاتل النّاس حتّی یقولوا
لا اله الاّ الله فاذا قالوها عصموا دمائهم و اموالهم الاّ بحقها وحسابهم علی الله قیل و ماحقها
یا رسول الله قال زناً بعد احصان و کفر بعد ایمان و قتل نفس یقتل بها گفت مرا فرمودند
که با مردمان کارزار کنیم تا بگویند لااله الاّ الله چون بگفتند خون و مال خود را درحمایت
گرفتند الاّ بحقش و حسابشان بر خداست گفتند یا رسول الله و حقش چیست گفت کفر

از پس ایمان و زنا از پس احصان و کشتن نفسی که او را باز کشند. و مفسّران خلاف
کردند در اسراف درقتل بعضی گفتند مراد آنست که جز قاتل را باز نباید کشتن این قول عبدالله
عبّاس است. حسن وابن زید گفتند عرب چون در جاهلیّت کسی را بکشتندی طلب آن کردندی
که کسی شریفتر از مقتول خود باز کشتندی و قاتل را رها کردندی خدایتعالی نهی کرد از آن
و رسول علیه السّلام گفت عاتی تر کسی و عاصی تر کسی بر خدایتعالی سه کس باشند آنکس که
او در طلب قصاص نه قاتل را باز کشد و کسی که او بکینهٔ جاهلیّت کسی را بکشد و کسی که کسی
را در حرم بکشد. ضحّاك گفت این آیت در مکّه فرود آمد رسول علیه السّلام بمکّه بود این اوّل
آیتی است که درشأن قتل فرود آمد مشرکان صحابهٔ رسول را می کشتند خدایتعالي آیه فرستاد و
گفت اگر چندان ایشان شمارا میکشند نباید تا کینهٔ آن شمارا حمل کند برآنکه پدر و برادر و
خویش این قاتل را بکشید که او جانی نباشد و اگر چه مشرك بود واین آیه پیش از سورهٔ برائت
آمد که در او مردمانرا فرمود اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم. سعید جبیر گفت معنی آنستکه
بیك کشته دو را یا بیشتر باز نکشید و قتاده گفت و طلق بن حسین و ابن کیسان مراد آنست که
قاتل را مثله مکنید. و در خبر است که چون عبدالرّحمن بن ملجم را که قاتل امیر المؤمنین علی
علیه السلام بود پیش او بردند او گفت ان عشت رایت فیه رأیی وان متّ فاقتلوه بی ضربة
بضربة و لا تمثلوا بالرّجل فانّ رسول الله علیه السلام نهی علی المثلة و لو بالکلب العقور گفت
اگر من زنده مانم رأی خود در آن بینم واگر بمیرم بکشید اورا ضربةً بضربةٍ ومثله مکنید او را
که رسول علیه السلام گفت مثله مکنید و اگر همه سك گزنده باشد. انه کان منصورا. مجاهد
گفت در دنیا منصور است بقصاص و در آخرت بثواب یعنی بعوض. و لا تقربوا مال الیتیم الاّ
بالّتی هی احسن. و گرد مال یتیم مگردید الاّ بوجهی که نیکو تر باشد از آنکه باو تصرّف
کنند و تجارت کنند تا او را در آن نفعی باشد. حتّی یبلغ اشدّه. تا آنکه او ببلوغ رسد و
اختلاف مفسّران در معنی اشدّ برفت بعضی گفتند بلوغش باشد بعضی گفتند هیجده سال باشد
و قول اوّل درست تر است که چون بالغ شود کمال عقلش پدید آید ورشدش ظاهر شود. واوفوا
بالعهد انّ العهد کان مسئولا. و وفا کنید بعهد که از عهد بخواهند پرسیدن شما را گفتند مراد
بعهد وصیّت است در حقّ یتیم و مال او و بعضی دگر گفتند مراد جملهٔ اوامر ونواهي خداست
و اقسام عهد پیش از این گفته ایم. و قوله انّ العهد کان مسئولا در او دو قول گفتند یکی
آنکه مراد مسئول عنه است برای جزا ای یسأل عنه للجزاء. و قولی دگر آنست که از عهد
بپرسند گویند لم نقضت چرا بشکافتند تو را کقوله تعالی و اذا الموؤدة سئلت بایّ ذنب قتلت.
و اوفوا الکیل اذا کلتم. گفت کیل تمام پیمائید چون خواهید پیمودن. و زنوا بالقسطاس
المستقیم. و آنچه سنجید بترازوی راست سنجید. کوفیان گفتند الاّ ابو بکر عن عاصم
بالقسطاس بکسر قاف باقی قرّاء بضمّ خواند و هر دولغتست. زجاج گفت ترازو باشد اگر کوچك
باشد و اگر بزرك. حسن بصری گفت قپان باشد. مجاهد گفت عدل باشد بزبان رومی و آن
قرسطون باشد بعضی دگر گفتند شاهین ترازو باشد. ذلك خیر واحسن تأویلا. که آن بهتر

باشد و نکوتر بعاقبت و تاویل تفعیل باشد از اوّل و آن رجوع باشد آنکه گفت . و لا تقف
ما لیس لك به علم الایه . و بدنبال آن مشو که ترا بان علم نباشد یعنی آنچه ندانی تتبّع مکن .
یقال قفاه یقفوه قفوا اذا تبعه و منه القیافة و منه القافیه و اصله من القفا برای آنکه تابع بقفاء
سابق شود . ابو عبیده گفت و مبرّد قفو بد گفتن باشد و غیبت و در شاذّ خواندند و لا تقف
بسکون فامن قاف یقوف و این از مقلوب باشد چنانکه جذب و جبذ یقال قفا یقفوا وقاف یقوف
یعنی غیبت وعضهت (۱) مکنید وبدمسلمانان مگوئید . انّ السمع والبصر والفؤاد. که گوش وچشم
ودلرا ازو بپرسند یعنی مکلف را ازاین اعضا بپرسند که بگوش چه شنیدی وچرا شنیدی وبچشم
چه دیدی و چرا دیدی و بدل چه اندیشه کردی. و چرا کردی . کل اولئك . برای آن گفت
و کلّ ذلك نگفت که اولآء برای جمع قلیل باشد مذکر و مؤنث را و اقلّ جمع سه باشد قال . دام
المنازل بعد منزلة اللّوی . و العیش بعد اولئك الایّام . چون جمع کثیر خواهند لفظ تانیث
آورند گویند هذه و تلك و باین آیه استدلال کردند بر بطلان قیاس و عمل بخبر و احد برای
آنکه هر دو ایجاب علم نکند ایجاب ظن کند . و لا تمش فی الارض مرحا . نهی کرد رسولرا و
مراد امت از آنکه درزمین رود ببطر و نشاط . ونصب مرحا برمفعول له باشد یعنی تکبّر مکن ومثله قوله.
واقصد فی مشیك انك لن تخرق الارض که توبقوّت زمین نتوانی دریدن وبالای کوه نباشی بدرازی وقوله.
طولا. نصب او برتمیز است. کلّ ذلك کان سیّئه. ابن کثیر وابو عمر و ونافع خواندند سیّئه بتاو تنوین
نصب بر خبر کان و اسمش مضمر باشد ای کان هو سیّئة . مکروها . برای آن مکروهة نگفت
که حمل کرد بر معنی ای اثما و ذنبا و حرجا و باقی قرّآء خواندند سیّئه باضافت با ضمیر و
رفع او براسم کان باشد و نصب مکروها بر خبر او گفت این جمله که رفت از شنیدن باطل
بگوش و نگریدن حرام بچشم و اندیشهٔ محال بدل این سیّئتی است مکروه نا خواست بنزدیك
خدایتعالی که خدایتعالی آنرا کاره بود و آیت دلیل است بر بطلان مذهب مجبّره از دو وجه
یکی آنکه ایشان علی اختلافهم اثبات کار هی نکنند خدایرا وخدایتعالی در این آیت اثبات
کارهی کرد خودرا . دگر آنکه گفت من کارهم این جمله را از شنیدن باطل و نگریدن
حرام و اندیشهٔ معصیت و مجبّره گفتند خدای مرید باشد این همه را . ذلك ممّا اوحی الیك
ربّك من الحکمة . این از جملهٔ آنست که خدای وحی کرد بتو از حکمت و ذلك اشارتست
با آنچه ذکرآن برفت در آیات مقدّم انکه گفت . ولاتجعل مع الله الهاً اخر . و با خدای خدای
دیگر مپرست و فرو مدار که پس تورا در دوزخ افکنند ملامت رسیده و رانده دور کرده از
رحمت خدای و نصب هر دو بر حال است از مفعول وقوله . فتلقی. محلّ او نصب است بر
جواب نهی بفا قوله تعالی .

اَفَاَصْفیكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِینَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلٰئِكَةِ اِنٰاثاً اِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَولاً عَظِیماً *
آیا برگزیدشمارا پروردگارتان به پسران و گرفت از فرشتگان دختران رابتحقیق شما میگوئید گفتاری بزرگ

(۱) عضهه عضها رماه بالبهتان

وَلَقَدْ صَرَّفْنٰا فِي هٰذَا الْقُرْآنِ لِیَذَّكَّرُوا وَمٰا یَزِیدُهُمْ اِلاَّ نُفُوراً * قُلْ لَوْكٰانَ
وبتحقیق گردانیدیم در این قرآن تاپندگیرند ونیفزایدشان مگر رمیدنی بگواگر بود
مَعَهُ آلِهَةٌ كَمٰا یَقُولُونَ اِذاً لَابْتَغَوْا اِلٰی ذِی الْعَرْشِ سَبِیلاً * سُبْحٰانَهُ وَتَعٰالٰی عَمّا
بااو خدا چنانکه میگویند این‌هنگام بجویند بسوی خداوندعرش راهی‌را منزه‌است وفراتر ازآنچه
یَقُولُونَ عُلُوّاً كَبِیراً * تُسَبِّحُ لَهُ السَّمٰواتُ السَّبْعُ وَالْاَرْضُ وَمَنْ فِیهِنَّ وَاِنْ
میگویند برتری بزرگ تسبیح کندمراورا آسمانهای‌هفت گانه وزمین وهرکه درآنهاست ونیست
مِنْ شَیْءٍ اِلاَّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلٰكِنْ لاٰ تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ اِنَّهُ كٰانَ حَلِیماً غَفُوراً *
هیچ مگر تسبیح کند بحمداو و لیکن نمیفهمند تسبیح آنهارا بتحقیق او باشد بردبار آمرزنده
وَاِذٰا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنٰا بَیْنَكَ وَبَیْنَ الَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجٰاباً
وچون خواندی قرآن‌را گردانیدیم میان‌تو ومیان کسانیکه نمیگروند برستخیز پردهٔ
مَسْتُوراً * وَجَعَلْنٰا عَلٰی قُلُوبِهِمْ اَكِنَّةً اَنْ یَفْقَهُوهُ وَفِي آذٰانِهِمْ وَقْراً * وَاِذٰا
پوشیده وگردانیدیم بر دلهاشان پوششها که بفهمندآنرا ودر گوشهاشان سنگینی وچون
ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلٰی اَدْبٰارِهِمْ نُفُوراً * نَحْنُ اَعْلَمُ بِمٰا یَسْتَمِعُونَ
یاد کردی پروردگارت‌رادرقرآن تنها برگردند برپشتهاشان برمیدن مائیم داناتر بآنچه میشنوند
بِهِ اِذْ یَسْتَمِعُونَ اِلَیْكَ وَاِذْ هُمْ نَجْوٰی اِذْ یَقُولُ الظّٰالِمُونَ اِنْ تَتَّبِعُونَ اِلاَّ رَجُلاً
بآن چون گوش میدهند بسوی تو وچون رازگویند چون‌گویند ستمکاران پیروی‌نمیکنید مگر مردی
مَسْحُوراً * اُنْظُرْ كَیْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْاَمْثٰالَ فَضَلُّوا فَلاٰ یَسْتَطِیعُونَ سَبِیلاً *
سحرشده‌را بنگر چگونه زده‌اند برای‌تو داستانهارا پس گمراه‌شدند پس نمیتوانند راهی را
وَقٰالُوا اَئِذٰا كُنّا عِظٰاماً وَرُفٰاتاً اَئِنّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِیداً * قُلْ كُونُوا حِجٰارَةً
وگفتند آیاچون‌شویم استخوان وپوسیده آیا ما برانگیخته‌شویم آفرینشی جدید بگو باشید سنگ
اَوْ حَدِیداً * اَوْخَلْقاً مِمّا یَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَیَقُولُونَ مَنْ یُعِیدُنٰا قُلِ الَّذِی
یاآهن یاآفرینشی از آنچه بزرگ‌مینمایددرسینه‌های شما پس‌زودمیگویند که بازمیگرداندمارا بگو آنکه
فَطَرَكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَیُنْغِضُونَ اِلَیْكَ رُؤُسَهُمْ وَیَقُولُونَ مَتٰی هُوَ قُلْ عَسٰی اَنْ
آفریدشمارا اول مرتبه پس‌زودبجنبانند بسوی‌تو سرهاشانرا ومیگویند کی‌باشد آن بگو شاید که‌باشد
یَكُونَ قَرِیباً * یَوْمَ یَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِیبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ اِنْ لَبِثْتُمْ اِلاَّ
نزدیك روزیکه‌میخوانندشما راپس‌اجابت میکنید بحمداو وگمان کنید درنگ‌نکردید مگر
قَلِیلاً * وَقُلْ لِعِبٰادِی یَقُولُوا الَّتِی هِيَ اَحْسَنُ اِنَّ الشَّیْطٰانَ یَنْزَغُ بَیْنَهُمْ اِنَّ الشَّیْطٰانَ
اندکی وبگو مربندگانم‌را میگویند آنکه‌را آن نیکوتراست‌بتحقیق دیو خدشه‌میافکندمیان‌آنها بتحقیق دیو
كٰانَ لِلْاِنْسٰانِ عَدُوّاً مُبِیناً * رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِكُمْ اِنْ یَشَأْ یَرْحَمْكُمْ اَوْ اِنْ
هست برای‌آدمیزاد دشمنی آشکارا پروردگارشما آگاه‌تراست‌بشما اگر بخواهدرحمت‌کندشمارایااگربخواهد
یَشَأْ یُعَذِّبْكُمْ وَمٰا اَرْسَلْنٰاكَ عَلَیْهِمْ وَكِیلاً * وَرَبُّكَ اَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمٰواتِ
شکنجه کندشمارا ونفرستادیم‌ترا برآنها نگهبان وپروردگارت آگاه‌تراست‌بهرکه در آسمانها

وَالاَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلٰى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُوراً * قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ
وزمين است وبتحقيق افزونى داديم پارهٔ پيغمبرانرا بر بعضى وداديم داودرا زبوررا بگو بخوانيد آنانرا

زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا * اُولٰئِكَ
كه ميپنداشتيد از غير او پس مالك نباشند برداشتن گزنديرا از شما ونه تغييريرا آنگروه

الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ اِلٰى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ اَيُّهُمْ اَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ
كسانى اند كه ميخوانند ميجويند بسوى پروردگارشان دستاويزرا كدام آنها از ديگرى نزديكتر ندو اميدوارند در حمت اورا و ميترسند

عَذَابَهُ اِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُوراً .
شكنجهٔ اورا بتحقيق شكنجهٔ پروردگارتو باشد ترسيده .

قوله تعالى افا صفيكم . همزه استفهام راست و معنى انكار آيت ردّ است وانكار بر آنانكه گفتند فرشتگان دختران خدايند خدايتعالى گفت خدا برگزيد شمارا بپسران و فرزندان نرينه و از فرشتگان دختران گرفت براى خود اين تنبيه است ايشانرا بر خطاءشان يقال اصفيته بكذا اى اخترته و صفوالشّئ و صفوته خياره يعنى كه هيچكس اين نكند كه شما بر خداى حكيم حوالت ميكنيد آنگه گفت . انّكم لتقولون قولا عظيما . شما سخنى بزرگ ميگوئيد و چيزى برخدا فرا ميداريد كه برخدا روا نيست . ولقد صرّفنا . حمزه وكسائى بتخفيف خوانند در همهٔ قران من الصّرف از ثلاثى مجرد وباقى قرّاء بتشديد عين الفعل من التّصريف واين براى تكثير فعل باشد . ليذّكّروا . اى ليتذكّروا آنگه تارا درذال ادغام كردند وبصريان گفتند اوّل قلب كردند تارا بر ذال انكه درذال ادغام كردند حقتعالى گفت ما درين قران از هرگونه مثل زديم و بيان كرديم تا مكلّفان تأمّل وتدّبر كنند ولام غرض راست و در معنى او دو قول گفتند . يكى آنكه ما اين قرآنرا يك نوع نكرديم بل انواع كرديم ازوعد و وعيد وناسخ و منسوخ و محكم ومتشابه و امر و نهى كتصريف الافعال ماضيا وحالا ومستقبلا وفاعلا ومفعولا وامرا ونهيا وكتصريف الرّياح شمالا وجنوبا و صباء و دبورا . قول دوّم آنكه بيكبار فرو نفرستاديم بل نجما بعد نجم چنانكه گفت . و قرانا فرقناه الايه . ودر آيت دليل است بر بطلان قول مجبّره كه گفتند خدايتعالى از كافران كفر خواهد و خدايتعالى گفت من از ايشان تأمّل و تدبّر ميخواهم آنكه گفت . و ما يزيدهم الاّ نفورا . و نميفزايد اين قرآن با تصريف امثال در او ايشانرا مگر نفور و رميدن يعنى ايشان نميفزايند عند نزول آيت قرآن و تصريف امثال در او الاّ نفار و رميدن چنانكه بيان كرديم در سورهٔ توبه فى قوله واذا ما انزلت سورة فمنهم من يقول ايّكم زادته هذه ايمانا الايه . قل لو كان معه آلهة . انگه گفت بگو اى محمّد اگر با خدا خدايان بودندى چنانكه شما گفتيد . اذاً لابتغوا . پس آنكه طلب كردندى بخداوند عرش راهى و اين معنى دليل ممانعت است و مثله قوله لوكان فيهما آلهة الاّ الله لفسدتا واين هم دليل ممانعت است آنگه در معنى او دو قول گفتند . يكى آنكه لابتغوا اى طلبوا اليه والى قربه والدّنوّ منه سبيلا ايشان طلب آن كردندى كه راه آن جستندى كه بخدا رسند و باو نزديك شوند از آنكه راغب باشند باين معنى از عظمت و جلالت خدا بنزديك ايشان و اين قول قتاده و زجّاج است و حسن بصرى و جبائى گفتند لابتغوا الى مغالبته و مضادّته سبيلا و اين قول آنست كه از او دليل

ممانعت بر انگيخته اند متكلّمان آنگه گفت سبحانه و تعالى منزّه است او و متعالي از آنچه ايشان ميگويند علوّى و رفعتى بزرگ ابن كثير و حفص خواندند تقولون بتا على تقدير قل لهم يا محمّد سبحانه و تعالي عمّا تقولون انتم و قوله علوّا كبيرا مصدر لا من لفظ الفعل كقوله و تبتّل اليه تبتيلا . يسبّح له السّموات السّبع . ابو عمرو و يعقوب و حمزه و كسائى و حفص خواندند تسبّح بتا و باقى قرّآء بيا آنكه بتا خواند براى جمع و تانيث خواند وانكه بيا خواند لتقدّم الفعل على الفاعل خواند آنگه حقتعالي بر سبيل تعظيم واجلال و ثنا برخود گفت آسمانهاء هفت و زمينها خدايرا تسبيح ميكنند . و من فيهنّ . وهر كه در آسمانها و زمين است يعنى خلق آسمانها و زمين ها خالقى و آفريدگارى هست مستحقّ تسبيح پس بمنزله آنست كه آن تسبيح ايشان كرده اند براى آنكه حامل وباعث بر نظر تسبيح اوست از آنكه در نظر اوست معنى تسبيح تنزيه است چنانكه گفتيم . وان من شئ الاّ يسبّح بحمده . و هيچ چيز نيست والاّ بحمد او تسبيح كنند عبد الله عبّاس گفت ان من شئ آيه مخصوص است باحياء دون جمادات يعني هيچ چيز نيست از جملهٔ زندگان والاّ بحمد او تسبيح كند . حسن و ضحّاك گفتند مراد هر چيزيست كه در او روح بود . قتاده گفت مراد حيوانا تست و ناميان و چيزهاى فزاينده چون درخت و نبات . عكرمه گفت درخت تسبيح كند و ستون تسبيح كند . ابو الخطّاب گفت ما با يزيد رقاشى بوديم و حسن بصرى بر طعام خوردن چون خوان بنهادند حسن را گفت يا اباسعيد اين خوان تسبيح كند گفت وقتى تسبيح كردى از آن خبر كه روايت كردند كه رسول عليه السلام گفت ما عضهت عضاة الاّ بتركها التسبيح گفت هيچ درخت تاق نبرند الاّ براى آنكه تسبيح نكند ابراهيم گفت طعام تسبيح كند زيد اسلم روايت كرد از عبد الله كه رسول عليه السلام گفت خبر دهم شما را بچيزى كه نوح عليه السلام پسرش را فرمود گفتند بلى يا رسول الله گفت نوح گفت يا بنى بگو سبحان الله و بحمده كه اين نماز خلق است و تسبيح ايشان و ايشانرا بآن روزى دهند قال الله تعالى و ان من شئ الاّ يسبح بحمده . وهب بن منبّه گفت هيچ بقعه نباشد كه انرا بمسجد كنند والاّ سيصد سال خدايرا تسبيح كرده باشد معدام بن معدى كرب گفت خاك خدايرا تسبيح كند مادام كه تا تر نشده باشد چون تر شد تسبيح رها كند و آب تسبيح كند مادام تا روان باشد چون بايستد تسبيح رها كند و برگ تسبيح كند مدام تا بر درخت باشد چون از درخت بيفتد تسبيح رها كند و مرغ تسبيح كند تا بانگ كند چون خاموش شود تسبيح رها كند و جامهٔ نو تسبيح كند مدام تا نو باشد چون چركين شود تسبيح رها كند و وحش تسبيح كند مدام تا بانگ كند چون خاموش شود تسبيح رها كند و جامهٔ خلق در اوّل روز ندا ميكند بار خدايا بيامرز آنرا كه مارا بدل كند . انس مالك گفت ما بنزديك رسول بوديم او كفى سنگ ريزه بر گرفت آن سنگ ريزه بر دست او تسبيح كرد چنانكه ما تسبيح او بشنيديم آنگه بر دست ما كرد بر دست ما تسبيح نكرد . ابوبريد العكلى روايت كرد از عمرو بن احسب از صادق عليه السلام از پدرانش كه رسول عليه السلام بيمار بود جبرئيل عليه السلام آمد و از بهشت طبقى انگور و انار آورد رسول عليه السلام از آن بخورد بر دست رسول تسبيح ميكرد و

امیر المؤمنین علی علیه السلام از آن بخورد بردست او نیز تسبیح کرد و حسن و حسین نیز از آن بخوردند بردست ایشان نیز تسبیح کرد یکی از جملهٔ صحابه دست دراز کرد ویکی از آن برگرفت بردست او تسبیح نکرد جبرئیل علیه السلام گفت این طعام بهشت است و طعام بهشت در دنیا نخورد الاّ پیغمبری یا وصیّ پیغمبری یا فرزند پیغمبری. ولـكن لا تفقهون تسبیحهم . ولیکن شما تسبیح آن ندانید وتاویل از دو وجه باشد امّا من حیث الدّلالة چنانکه گفتیم و امّا ازوجه تخصیص بعقلاء ومکلّفان . انّه کان حلیما غفورا . که خدایتعالی همیشه حلیم و آمرزنده بوده است و اذا قرأت القران . حقتعالی گفت چون تو قرآن خوانی ما از میان تو و کافرانی که بقیامت ایمان ندارند حجابی کنیم پوشیده . قتاده گفت مراد باین حجاب آن اکنّه است که ایشان گفتند قلوبنا فی اکنّة ممّا تدعونا الیه و این قول نیك نیست برای آنکه اگر باین حمل کنند در آیت تکرار باشد که حدیث اکنّه عقیب این آیت آید و گفتند مستور بمعنی ساتر است کقوله تعالی انّه کان وعده ماتیّا ای آتیا مفعول بمعنی فاعل است . وبعضی دگر مفسّران گفتند مراد بحجاب حجابیست که حقیقت باشد و مراد بمستور آنست که از چشم شما پوشیده باشد و بیان این قول آن خبر است که سعید جبیر روایت کرد که چون تبّت یدا ابی لهب فرود آمد زن ابولهب بیامد تا رسولرا ایذاء کند و او زنی سلیطه بود دراز زبان یکی از جملهٔ صحابه گفت یا رسول الله این زن آهنگ تو دارد و زنی بزه کار است و پلید نباید تا سخنی گوید که تو را رنجی با دل آید اگر بروی احتراز کنی رسول علیه السلام گفت سبحان الله بینی و بینها گفت این تسبیح میان من و اوست یعنی تا حجاب کند او بیامد رسولرا ندید این صحابی را گفت این صاحب تو ما را هجو کرده است صحابی گفت اوشعر نگوید وشاعر نیست گفت راست میگوئی آنکه برگشت صحابی گفت یا رسول الله اوتورا ندید گفت نه که فرشتهٔ بیامده بود ومرا ازو در حجاب گرفته ومیان من و او حایل شد تا برفت کلبی روایت کرد از مردی شامی از کعب که او گفت رسول علیه السّلام خویشتن را از مشرکان بسه آیت پوشیده داشتی یکی این آیت دگر آیتي مثل این در سورة الکهف است و آن آیه که در سورهٔ نحل است اولٓئك الّذین طبع الله علی قلوبهم و سمعهم و ابصارهم و اولٓئك هم الغافلون وآن آیه که در سورهٔ الجاثیه است . افرایت من اتّخذ الهه هویه و اضلّه الله علی علم الایات . چون رسول علیه السّلام این آیات بر خواندی ازکافران پوشیده شدی کعب گفت من این آیات مردی را ازاهل شام بیاموختم او را بروم باسیری بگرفتند بگریخت از ایشان از قفایش برفتند او این آیات برخواند او را ندیدند و او از آنجا خلاصی یافت . کلبی گفت من این خبر بگفتم مردیرا از اهل ری او را بدیلمان باسیری بگرفتند از ایشان بگریخت از پی او بیامدند تا باو رسیدند او این آیات بخواند باو بگذشتند تا جامهٔ ایشان بجامهٔ او سود اورا ندیدند و اذا ذکرت ربّك في القران وحده . چون تو ذکر خدای خود کنی در قرآن بیگانگی و وحدانیّت مفسّران گفتند چون گویند لا اله الاّ الله ولّوا علی ادبارهم نفورا پشت برگردانند گریزان . و ذکر ادبار که جمع دبر باشد برای تقبیح حال ایشان کرد که در حق دشمنان چنین الفاظ اجرا کنند تهجینا لهم و تقبیحا لحالهم و نفور جمع نافر بود کقعود و قاعد و جلوس و جالس و نصب

او بر حال است از فاعل . عبدالله عبّاس گفت مراد شیاطینند و روا بود که نفور مصدر باشد لا من لفظ الفعل برای آنکه ولّوا در معنی نفروا باشد و مثله قولهم اعجبنی حبّا شدیدا و دگر مفسّران گفتند مراد کافرانند . نحن اعلم بما یستمعون به گفت ما عالمتریم بآنچه ایشان استماع میکنند و گوش میدارند از قرائت . اذ یستمعون الیك . آنکه یعنی در وقت استماع قرائت تورا. واذهم نجوی . و آنکه که ایشان با یکدیگر سرّ گویند در حقّ تو بعضی گویند دیوانه است و بعضی گویند کاهن است وبعضی گویند شاعر است و بعضی گویند ساحر است و قوله نجوی مصدریست درجای اسم فاعل و لفظ مصدر واحد وتثنیه وجمع را بشاید یقال رجل عدل و رجلان عدل و رجال عدل و کذلك امرائة عدل و امرائتان عدل و نسوة عدل . اذ یقول الظالمون . چون گفتند ظالمان مفسّران گفتند مراد باین ظالمان ولید مغیره است و اصحابش چون کفّار مکّه با ایشان رجوع کردند در کار رسول علیه السّلام و با او مشورت کردند او گفت . ان تتّبعون الاّ رجلا مسحورا . پیروی نمیکنید شما الاّ مردی مسحور را و ان بمعنی ما نفی است . در مسحور چند قول گفتند یکی آنکه باو جادوئی کرده اند تا مختلط عقل شده است وقیل مخدوعا مردی فریفته با او خدیعه کرده و قیل مصروف عن الحقّ از حق بر گردانیده یقال سحرته عن کذا اذا صرفته عنه و قیل مسحورا ای بشرا له سحر وریة یعنی آدمیست چون ما که سحر داریم در شکم یعنی شش و گفته اند مسحورا ای مغذّی مربّی بالطّعام والشّراب یقال هو مسحور ومسحّر قال لبید . فان تسألینا فیم نحن فانّنا . عصافیر من هذا الانام المسحّر . و قال اخر . و نسحر بالطّعام و بالشّراب . ای نغذّی و نعلّل . انظر کیف ضربوا لك الامثال . بنگر که برای توچگونه مثل ها زدند وگفتند مراد آنست که تورا چند تشبیه های مختلف کردند بهری گفتند ساحراست و بهری گفتند شاعر است و بهری گفتند کاهن است وبهری گفتند مجنون است . فضلّوا . ای فضلّوا عنك گمراه شدند ازتو و بسر تو نیفتادند وتورا نشناختند . فلایستطیعون سبیلا . نتوانند راهی یعنی سرگشته و متحیّرند در کار توایشانرا بتو هدایتي نیست و راهی راست وتورا نمیتوانند شناخت از آنکه نظر نمیکنند در احوال و معجزات تو پس برای آنکه سخت دورند ازشناخت تو پنداری نمیتوانند و قیل فضلّوا فیك در تو گمراه شدند یعنی بتو ایمان نیاوردند تا برای تو در ضلال افتادند . و قالوا ائذا کنّا عظاما . گفتند این کافران ائذا همزه استفهام است که آنگه که ما استخوان شویم و پوسیده گردیم ورفات هرچیزی بود که از چیزی بریزد و مثله الحطام والرّصاص . عبدالله عبّاس گفت مراد گرد است . مجاهد گفت مراد خاك است . ءانّا لمبعوثون خلقا جدیدا . ما را پس از این بر انگیزند خلقی نو و این سخنی است که ایشان گفتند بتعجب و استبعاد بعث و نشور . قل . بگو ای محمّد . کونوا حجارة او حدیدا . که شما سنگ شوید یا آهن بصلابت و شدّت یا خلقی که در دل شما بزرگ آیند . در آن خلاف کردند بعضی گفتند مراد کوهست و بیشتر مفسّران گفتند مراد مرگست . مجاهد گفت مراد آسمان و زمین است ومعنی آنکه اگر شما از روی مثل چیزی شوید که از آن سخت تر و عظیم تر نباشد از این چیزها من شما را بمیرانم و زنده کنم و اگر بمثل مرگ شوید شما را مرگ بچشانم و بمیرانم . عبدالله عباس

کفت و سعید جبیر که کافران رسولرا گفتند . ارایت لو کنّا الموت . چگوئی اگر ماموت باشیم ما را که بمیراند خدایتعالی گفت از مرگ بزرگتر چیزی نیست در دل شما اگر شما خود مرگ باشید هم بمیرید و باز زنده شوید . فسیقولون من یعیدنا . ایشان گویند ما را که زنده خواهد کرد بگو آنخدای که شما را اوّل بیافرید . فسینغضون الیك رؤسهم . ایشان سر بجنبانند برسبیل استهزاء یقال نغض رأسه اذا حرّکه مستهزئا به و نغضت سنّة اذا تحرّك و انقطعت عن اصله قال الشّاعر . و نغضت من هرم اسنانها . و قال آخر . لمّا راتنی انغضت لی الرّاسا . و یقولون متی هو . گویند کی خواهد بود این بعث و نشور و اعادت . قل . بگو ای محمّد که همانا نزدیك خواهد بود و عسی برای آن گفت تا ابهام وقت گفت بر مکلّفان تا مغری بقبیح نباشند و ملجأ و آنجا که ذکر قیامت کرد لعلّ درآورد من قوله وما یدریك لعلّ السّاعة یکون قریبا و قوله . لعلّ السّاعة قریبا . برای این معنی گفت والله اعلم بمراده . یوم یدعوکم یادکن ای محمّد آنروز که خدایتعالی شما را خواند از گورهاتان تا بموقف قیامت آئید . فتستجیبون بحمده . واجابت کنید بحمد وسپاس خدایتعالی . عبدالله عباس گفت بامره بفرمان او . قتاده گفت بمعرفت و طاعت او بعضی نحویان گفتند محلّ او نصب است برحال ای حامدین الله کما یقال جآء فلان بغضبه ای جآء غضبان و گفته اند معنی آنست که اجابت کنید خدایرا وجهی که اقتضاء حمد خدای کند و گفته اند معترف بآنکه حمد خدایراست جلّ جلاله برای آنکه معارف اهل قیامت ضروری باشد یعنی آن حمد را که امروز منکرند فردامعترف باشند . و گفته اند مراد آنست که شما را زنده کنم بررغم شما و خدای محمود است بهرحال چنانکه یکی از ما گوید چون او را مرادی برآید فلان کار تمام شد بحمد الله چون آنکار از نعمت خدای شناسید بر خود چنانکه شاعر گفت . فانّی بحمد الله لا ثوب فاخر . لبست ولا من عدوه اتقنع . و استجابه و اجابه بیك معنی باشد . وتظنّون ان لبثتم الاّ قلیلا . و گمان برید که مقام شما اندك بوده است در معنی او دو قول گفتند .
یکی آنکه چون سرعت بعث و رجوع بینند گمان برند که مقام ایشان اندك بوده است در گور چنانکه حقتعالی گفت ان لبثتم الاّ عشرا و ان لبثتم الاّ یوما . و وجه دوّم آنکه مراد تقریب حال است چنانکه گفتند حسن بصری گفت کانّك بالدّنیا لم تکن و بالاخرة لم تزل چنانکه شاعر گفت . شباب کان لم یکن . و شیب کانَ لم یزل . قتاده گفت اینحدیث بر وجه احتقار دنیا گویند . حسن گفت مراد آنست که گویند مقام در دنیا باضافت با مقام باخرت لا الی آخر اندکست . و قل لعبادی . خطاب کرد با رسول علیه السّلام و گفت بگوای محمّد این بندگان مرا تا چیزی گویند که نیکوتر باشد یعنی آن فرمایند که خدا فرمود و از آن نهی کنند که خدایتعالی نهی کرد . و قولی دگر آنست که خطاب با یکدیگر بر نیکوتر وجهی کنند کقولهم رحمك الله و عافاك الله و غفرالله لك و مانند این و نباید که متابعت شیطان کنند که شیطان میان شما تباهی کند و فساد انگیزد ودشمنی آغازد چنانکه گفت انّما یرید الشّیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضآء که شیطان همیشه آدمی را دشمنی ظاهر بوده است قدیما و حدیثا از عهد آدم تا دامن قیامت آنکه گفت . ربّکم اعلم بکم احوال شما ومصالح

شما خدای بهتر داند اگر خواهد بر شما رحمت کند و اگرخواهد عذاب کند شما را اگر رحمت کند بفضل و کرم کند و اگر عذاب کند بعدل کند و او عالمست بتفاصیل اعمال شما ومقادیر استحقاق شما آنگه خطاب کرد بارسول گفت ما نفرستادیم تورا تاوکیل ایشان باشی وموکّل بر ایشان و ایشانرا بقهر و جبر منع کنی از کفر ومعاصی بل بدست تو جز اعذاری وانذاری نیست اگر اجابت کنند و الاّ برتو تاوانی نیست عقوبت وملامت بر ایشان باشد . و ربّك اعلم بمن فی السّموات و الارض . و خدای تو عالمتر است بآنچه در آسمانها و زمین است که احوال و اعمال و ضمایر ایشان او بهتر داند هر کسی را بر حسب آنچه او را صلاح باشد میدارد از رفعت و ضعة و ضیق وسعت چنانکه تفضیل دادیم بهری پیغمبرانرا بر بعضی آدم را صفوت دادیم و ادریس را رفعت دادیم و نوح را اجابت دعوت دادیم و ابرهیم را خلّت و موسی را درجهٔ مناجات و عیسی را انواع معجزات دادیم و سلیمانرا ملك دادیم و داود را زبور دادیم آنگه تنبیه کرد ایشان را برخطاء شان در عبادت اصنام گفت بگوای محمّد . قل ادعوا الّذین زعمتم من دونه . بگو بخوانید آنانرا که دعوی میکردید که خدایانند دون خدای تا بدانید که ایشان نتوانند بلائی و آفتی از شما بگردانیدن و رفع مضرّتی کردن و کشف بیماری ودرویشی و آفتهای دیگر نیز توانند تحویل کردن و بگردانیدن آنگه گفت . اولئك الّذین یدعون . تقدیر آنست که یدعونهم آنانرا که کافران خوانند خدای و میپرستند بالهیّت و در ایشان اعتقاد محال کرده اند ایشان که معبودانند طلب وسیلت خدای خود میکنند و تقرّب بخدا میکنند هر کدام ایشان که نزدیك تراست امید رحمت او میدارند و از عذاب او می ترسند که عذاب خدا حذر کردنی است مفسّران درین دو قول گفتند عبدالله عبّاس و مجاهد و بیشتر مفسّران گفتند مراد عیسی است ومادرش و فرشتگان که کافران ایشانرا می پرستیدند و ایشان خدارا میپرستیدند عبدالله مسعود گفت جماعتی کافران آنان بودند که ایشان جماعتی جنّیانرا می پرستیدند آن جنّیان ایمان آوردند و خدا پرست شدند و اینان ندانستند ایشان بر سر عبادت بودند و ایشان بعبادت خدایتعالی مشغول بودند خدایتعالی این آیه فرستاد و ایشانرا ترغیب کرد قوله .

وَاِنْ مِنْ قَرْيَةٍ اِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهٰا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ اَوْ مُعَذِّبُوهٰا عَذٰاباً شَدِيداً *
و نیست هیچ دهی مکر مائیم هلاك کنندهٔ آنرا پیش روز رستخیز یا شکنجه کننده ایم آنرا شکنجهٔ سخت .
كٰانَ ذٰلِكَ فِي الْكِتٰابِ مَسْطُوراً * وَمٰا مَنَعَنٰا اَنْ نُرْسِلَ بِالْآيٰاتِ اِلَّا اَنْ كَذَّبَ
باشد این در کتاب نوشته شده و نه باز داشته ماراکه بفرستیم بآیتها مکر آنکه تکذیب کردند
بِهَا الْاَوَّلُونَ وَآتَيْنٰا ثَمُودَ النّٰاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهٰا وَمٰا نُرْسِلُ بِالْآيٰاتِ اِلَّا
بآن پیشینیان و دادیم ثمود را شتر را بیناسازنده پس ستم کردند بآن و نفرستادیم آیتها را مکر
تَخْوِيفاً * وَاِذْ قُلْنٰا لَكَ اِنَّ رَبَّكَ اَحٰاطَ بِالنّٰاسِ وَمٰا جَعَلْنَا الرُّؤْيٰا الَّتِي اَرَيْنٰاكَ اِلَّا
ترساننده وچون گفتیم مرترابتحقیق پروردگار توفرا گرفته بمردم و نگردانیدیم خوابی را که مینمائیم ترا مکر
فِتْنَةً لِلنّٰاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمٰا يَزِيدُهُمْ اِلَّا طُغْيٰاناً
آزمایشی برای مردم ودرخت زقّوم نفرین شده درقرآن و میترسانیم آنها راپس نیفزایدآنها را مکر سرکشی

كَبِيراً * وَاِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰئِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا اِلاّ اِبْلِيسَ قَالَ ءَاَسْجُدُ

بزرگ وچون گفتیم مرفرشتگانرا که سجده کنید برای آدم پس سجده کردندمگر دیو گفت آیاسجده کنم

لِمَنْ خَلَقْتَ طِيناً * قَالَ اَرَاَيْتَكَ هٰذَا الَّذِى كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ اَخَّرْتَنِ اِلٰى يَوْمِ

برای آنکه آفریدی از گل گفت آیا دیدی تو این است آنکه مکرم داشتی برمن هر آینه اگر تاخیر کردی آنرا تاروز

الْقِيٰمَةِ لَاَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ اِلاّ قَلِيلًا * قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَاِنَّ جَهَنَّمَ

رستخیز هرآینه بیخ بر آوریم فرزندانش را مگر اندکی گفت برو پس پیرو شد ترا ازآنها پس بتحقیق جهنم

جَزَاؤُكُمْ جَزَاءً مَوْفُوراً * وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَاَجْلِبْ عَلَيْهِمْ

اجر شما باشد اجر تمام و سبك كن آنكه را بتوانی ازآنها باواز خودت و گرد آور آنها را

بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الْاَمْوَالِ وَالْاَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ اِلاّ

باسبانت و پیادگانت و شرکت کن آنهارا درمالها وفرزندان ونوید ده آنها را و نویدندهدآنها را دیو جز

غُرُوراً * اِنَّ عِبَادِى لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفٰى بِرَبِّكَ وَكِيلًا * رَبُّكُمُ

فریب را بتحقیق بندگان من نیست مرترا برآنها سلطنتی و بس است پروردگار تونگهبان پروردگار شماست

الَّذِى يُزْجِى لَكُمُ الْفُلْكَ فِى الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ اِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيماً *

آنکه میراند برای شما کشتی را در دریا تا بجوئید از بخشش او بتحقیق او باشدبشما مهربان

وَاِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِى الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ اِلاّ اِيَّاهُ فَلَمَّا نَجّٰيكُمْ اِلَى الْبَرِّ

و چون در رسدشمارا گزند در دریا گمراه شدکه را میخوانید مگر او راپس چون رهانیدشما را بسوی خشکی

اَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْاِنْسَانُ كَفُوراً * اَفَاَمِنْتُمْ اَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ اَوْ يُرْسِلَ

کەروگردانیدید و باشد آدمی ناسپاس آیاپس ایمن شدید که فرو رود بشما کرانهٔ خشکی را یابفرستد

عَلَيْكُمْ حَاصِباً ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا * اَمْ اَمِنْتُمْ اَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً اُخْرٰى *

برشما سنگبارانی پس نیابید برای خودتان نگهبان آیا ایمن شدیدکه باز گرداندشما رادر آن مرتبهٔ دیگری

فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفاً مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا

پس بفرستد بر شما درخت کن از باد پس غرق کردشمارا بجهت آنکه کافرشدید پس نمییابید برای خودتان برما

بِهِ تَبِيعاً * وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِى آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِى الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ

بآن پیرو وبتحقیق گرامی داشتیم اولادآدم راو بر داشتیم آنها رادر صحراو دریا و روزی کردیم آنهاراازپاکیزەها

وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلٰى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا * يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ

وافزونی دادیم آنها رابربسیاری از آنانکه آفریدیم افزونی روزیکه میخوانیم همهٔ مردمرابه پیشوایان آنهاپس آنکه

اُوتِىَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَاُولٰئِكَ يَقْرَؤُنَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا * وَمَنْ كَانَ فِى

داده شد نامهٔ او بدست راست او پس آنگروه میخوانندنامه شانرا و نه ستم کردەشوندبقدر رشته و آنکه باشد در

هٰذِهِ اَعْمٰى فَهُوَ فِى الْآخِرَةِ اَعْمٰى وَاَضَلُّ سَبِيلًا * وَاِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ

این سرا کور پس اودر آخرت کور باشد و گمراه است ازراه و اگر خواستند تا آزمایند ترا

عَنِ الَّذِى اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ لِتَفْتَرِىَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَاِذاً لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلًا * وَلَوْلَا اَنْ

ازآنکه وحی فرستادیم بسوی توتابربافی برما غیرآنرا وآنگاه بگیرندترا دوستار و اگر نبود که

ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ اِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلًا * اِذاً لَاَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيٰوةِ وَضِعْفَ

استواردادیم تراهرآینه میخواستی گرائی بسوی آنهاچیزی اندك آنگاه هرآینه میچشانیم ترادوچندان زندگانی ودوچندان

الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيراً * وَاِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ الْاَرْضِ

مرگرا پس نمییابی برای تو برما یاوری واگر بخواهند هرآینه بجنبانندت از زمین

لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَاِذاً لَا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ اِلاّ قَلِيلًا * سُنَّةَ مَنْ قَدْ اَرْسَلْنَا قَبْلَكَ

تا بدرکنند ترا از آن وآنگاه درنك نکنند همراه تو مگر اندکی سنت آنکه بتحقیق فرستادیم ماپیش از تو

مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا * اَقِمِ الصَّلٰوةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ اِلٰى غَسَقِ اللَّيْلِ

از پیغمبرانخودو نمییابی برای راه ما تغییری برپا دار نماز را نزد حرکت خورشید تا تاریکی شب

وَقُرْآنَ الْفَجْرِ اِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً * وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ

و نماز بامداد بتحقیق نماز صبحگاه باشد گواهی داده و پارهٔ ازشب پس بیدارباش برای نمازیکه زیادتیست ترا

عَسٰى اَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً * وَقُلْ رَبِّ اَدْخِلْنِى مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِى

شاید که برانگیزد تراپروردگارت مقام ستوده وبگو پروردگارادر آورمرادرآوردن راستی وبیرون آورمرا

مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِى مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَاناً نَصِيراً * وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ

بدرآوردنی راستی وقرارده برای من ازنزدخودت حجتی یاری کننده وبگوآمد حق ونابودشد ناحق

اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً * وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ

بتحقیق ناحق باشد نابود وفروفرستیم ازقرآن آنچه او شفا ورحمت است برای گروندگان

وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ اِلاّ خَسَاراً .

ونیفزاید ستمکاران را مگر زیان .

قوله تعالی و ان من قریة الایه. ان بمعنی ما نفی است و من زیاداست برای تأکید نفی ونیست هیچ شهری و اشتقاق قریه من قریت الماء فی الحوض باشد اذا جمعته برای آنکه مردم در او مجتمع باشند. الا نحن مهلکوها. ان چون بمعنی مانفی باشد دربیشتر احوال الا از پس او آید الا و ما او را هلاك كنیم پیش از روز قیامت یا عذاب کنیم اورا عذابی سخت بکفر و معصیت اهلش بعضی گفتند مراد شهرهای کافرانست. و بعضی گفتند این در آخر زمان باشد و دراین معنی خبری روایت کردند از امیر المؤمنین علی علیه السلام از جنس ملاحم و آنکه خطبه کرد و این آیت از او پرسیدند او خبر داد که هر شهری از شهرها بچه هلاك شود کافرانرا بر سبیل عقوبت باشد و مؤمنان را بر سبیل امتحان این قول مقاتل است. عبدالله مسعود گفت درهر شهری که زنا وربا در آن شهر ظاهر شود خدایتعالی دستوری دهد در هلاك آن شهر آنکه بیان کرد که آن لا محاله خواهد بود و آن در لوح محفوظ نوشته است. و ما منعنا. گفت منع نکرد مارا از آنکه آیات و معجزات و دلالات فرستیم الا آنکه اولینان آنرا تکذیب کردند. عبدالله عباس گفت سبب نزول آیت آن بود که اهل مکه رسول علیه السلام را گفتند اگر تو پیغمبری کوه صفا برای ما زر کن خدایتعالی گفت از این مانعی نیست الا آنکه مانند این اقتراح اولینان کردند و چون بدادیم تکذیب کردند واگر اینکه ملتمس شماست بدهیم هم آن کنید. انکه حکمت اقتضاء آن کند که شمارا بعد از آن مهلت ندهیم و تعجیل عقوبت کنیم چنانکه با امت سلف کردیم

و این قول قتاده و ابن جریح است و منع وجود چیزی باشد کـه با او فعل در وجود نیاید از آنـکه بر آن قادر باشد و این در حق خدایتعالی مجاز بود و معني آن باشد که ما آیات برای آن فرستادیم تا ایمان تکذیب نکنند چنانکه اولینان کردند و قوله. ان نرسل. محل او نصب است بوقوع المنع الیه و قوله. ان کذّب. محل او رفع است باسناد المنع الیه و تقدیر آنستکه وما منعنا ارسال الآیات الاّ تکذیب الاوّلین. و بعضی اهل معانی گفتند الاّ زیادت است و معنی آنکه و ما منعنا ارسال الآیات تکذیب الاوّلین و معنی بـر عکس معنی اول باشد و گفتند الا بمعنی واو است کقوله کیلا یکون علیکم حجّه الاالذین ظلموا منهم معناه والذین ظلموا ومعنی آن باشد که ما منعنا ارسال الآیات شیٔ مع ان کذّب بهاالاوّلون و این هر دو قول متعسّف است وحاجت نیست در ظاهر آیت باین تکلّف چه آیت برظاهر خود نیك است و مانع نیست از حمل اوبرظاهر خود قوله. و آتینا ثمود النّاقه مبصرة. و ما دادیم قوم صالح را ناقه که خواستند ظـاهر و روشن گفتند مبصرة ای مضیئة بیّنة والنهـار مبصرا ای مضیئا و قیل مبصرة ببصیرت رساننده آنانرا که در او نظر کنند و گفتند مبصرة ای ذات ابصارعلی وجه النسبه کقولهم امرائة حایض و طاهر و طامث و طالق ای ذات هذه الامور ومعنی همان باشد که مبصرة وزجاج روایت کرد که در شاذّ خواندند مبصرة علی وزن مفعله یعني مفعول له ای یبصر الناس و یتحقّقها. فـرّاء گفت مبصرة ای موضع ابصار و استدلالا لقوله علیه السلام الولد منجلة مجنبه و قال و الکفر محنه لنفس المنعم. فظلموا بها. ظلم کردند یعنی کفر آوردند بآن این ظلم بمعنی کفر است بقرینهٔ بالاّ نه لا یقال ظلمت به انّما یقال ظلمته وکفر آوردند باو و اورا پی کردند. وما نرسل بالآیات. و ما آیات و دلالات نفرستیم. الاّ تخویفا. الا بر وجه تخویف و انذار و ترسانیدن تا بترسندوایمان آرند. قتـاده گفت خدایتعالیبندگان را میترساند بانچه خواهداز آیات تا باشد که اندیشه کنند بادرگاه او شوند. در خبر است که در کوفـه زلزله بود و عبدالله مسعود آنجا بود گفت ای بندگان خدای انّ الله یستعتبکم فاعتبوه خدایتعالی توبه برشما عرض میکند توبه کنید و شما را با رضای خود میخواند اورا بتوبهو طاعت خوشنودکنید. و اذ قلنا لك. یادکن ای محمّد چون گفتیم که خدای تومحیط است بمردمان در او دوقول گفتند. یکی آنـکه علم او محیط است باحوال بندگان داند که هر کس چه گوید وچه کند و مستحق چه باشد. ویکی آنـکه خلقان در قبضهٔ قدرت اویند از مشیّت او بیرون نتوانند شد کقوله. والله من ورائهم محیط. یعنی از ایشان اندیشه مدار و آنچه تو را گفته اند برسان. و ما جعلنا الرّؤیا الّتی اریناك الاّ فتنة للنّاس. و ما نکردیم آن خواب کـه با تو نمودیم الاّ فتنه و امتحان و آزمایش مردمان در آن رؤیا خلاف کردند عبدالله عبّاس و حسن و سعید جبیر و قتاده و ضحاك و مجاهد و ابن جریح و ابن زید گفتند مراد از رؤیا معراج است آنـکهدر تأویل آن خلاف کردند بعضی گفتند معراج خود بخواب دید و بعضی دگر گفتند یکبار بخواب دید و یکبار بیداری و بعضی دگر گفتند مراد برؤیا رؤیت عیانست ابو رجاء العطاردی روایت کرد از سمرة بن جندب الفرازی که او گفت رسولرا عادت بودکه چون نماز بامداد بگذاردي روی بمردم کردی وگفتی هیچکس خوابی دیده است

دوش اگر یکی خوابی دیده بودی بگفتی ورسول علیه السّلام تعبیر آن بگفتی روزی روی بما کرد و گفت هیچکس از شما دوش خوابی دیده گفتیم نه یا رسول الله گفتا اما دوش من چنان دیدم که دوکس بیامدندی و مرا گفتندی بر خیز و با ما بیا من بر خاستم و با ایشان برفتم و مرا ببردند تا بزمینی راست و در بیابانی مردیرا دیدم سنگی بزرك در دست گرفته و مردیرا بیفکنده و بآن سنك سر او میکوفت چون سنك از دست بینداختی باز سر او همچنان شدی که اوّل بودی او دیگر سنك برداشتی وسر او بکوفتی همچنین میکرد ایشانرا گفتم این چیست مرا گـفتند برو از آنجا برفتم مردیرا دیدم بقفا باز میرفت و مردیرا دیدم کلوبی آهنین بدست گرفته و بآن دهن اورا میدرید و گوشت از روی اوباز میگرفت چون از یکجانب بپرداختی با یکجانب آمدی کـه او از انجانب بپرداختی انجانب درست شده بودی همچنین میکرد من گفتم سبحان الله این چیست گفتند برو از آنجا برفتم خانهٔ دیدم مانند تنوری بالای او تنك و زیر او فراخ دراو آتش میبشخید درو نگریدم جماعتی مردان و زنانرا دیدم برهنه و آتشی از بن آن تنور برمی آمد چون آتشی برآمدی ایشان فریاد بر گرفتندی گفتم اینان که اند گفتند برو از آنجا برفتم بجوئی آمدم از خون سرخ و درآن جوی مردی شنا میکرد وبر کناره جوی مردی نشسته بود وسنگهای بسیار پیش اونهاده آن مرد سابح هر ساعتی ازآن آب برآمدی این مرد که سنك پیش داشت سنگی ازآن سنگها دردهن او نهادی او فرو بردی و دگرباره درآن جوی شدی همچنین میکردند گفتم این چیست گفتندبرو ازآنجا برفتم مردیرا بدیدم کریه المنظر بغایت جهامت وآتشی میکرد وگرد آن آتش میگردید گفتم این کیست گفتند بروازآنجا برفتم ببستانی رسیدم بغایتخوش وخرّم دراوانواع درختان وانوار و ازهاروشکوفهٔبسیار ودرختی بزرك بود و درزیر آن درخت پیری دراز بالای نشستهبود وپیرامن او کودکان بسیارنشسته گفتم این پیر کیست واین کودکان که اند مرا گفتند برو ازآنجابرفتم درختی با روح دیدم بزرك که از آن بزرگتر ندیده بودم و از آن نیکو تر مرا گفتند بر این درخت شو من بر آندرخت شدم وایشان با من برآمدند از آنجا بشهرستانی رسیدیم بنا کرده بخشتهای زرّین وسیمین بدر آن شهرستان رفتیم و در بزدند و آن در بگشادند ما در آنجا رفتیم مردمانی را دیدم در آنجا یك نیمه ایشان بغایت نیکو و یك نیمه بغایت زشت و جوئی بود آنجا آبی در او از شیر سفیدتر در او میرفت این دو مرد که با من بودند ایشانرا گفتندی باین جو فرو شوید ایشان بآن جوی فرو شدندی و بر آمدندی آن قبح وذمامت از ایشان زایل شده بودی و بر نیکو تر صورتی حاصل شده ایشانرا گفتم این عجایب چیست که من امشب بدیدم گفتند ما تورا بگوئیم که این چیست امّا این‌مرد را که دیدیکه سراو بسنگ می‌شکستند اومردی است که قرآن‌میداند و بنمازفریضه تقصیر میکند و آن مرد را که دیدی که‌بکلوب گوشت از روی او فرود میگرفتند و دهن او میدریدند او مردی است که از خانه برون آید دروغ گوید که بآفاق عالم برسد امّا آن زنان و مردان برهنه که در شکل آن تنور دیدی ایشان زنا کنندگانند امّا آن مرد را که دیدی که سنگ در دهن او مینهادند او ربا خوار است امّا آن مرد کریه المنظر که آتش می افروخت اومالك است خازن دوزخ و امّا آن مرد پیر دراز بالا که در زیر آندرخت

نشسته بود آن ابراهیم خلیل است و آن کودکان که گرد او بودند آن کودکانی اند که برفطرت اسلام وفات یافته اند و امّا آن قوم کـه یك نیمهٔ ایشان نیکو بود و یك نیمه زشت ایشان جماعتی اند که خلطوا عملا صالحا وآخر سیّئا هم طاعت کردند و هم معصیت و آن جوی کـه ایشان در آن رفتند و پاکیزه بر آمدند آن توبه است و امّا آن روضه که دیدی بهشت عدن است و آن شهرستان که دیدی سرای شهیدانست آنکه مرا گفتند بر بالا نگر بر نگریدم کوشکی دیدم مانند ابری سفید گفتم این چیست گفتند این جای تو است و من جبرئیلم و او میکائیل است گفتم بارك الله فیکما پس رها کنید تا من با جای خود روم گفتند وقت نیست چه تورا دردنیا عملی مانده است که تمام نکرده چون تمام کنی خود آنجا رسی این قولیست از عبدالله عبّاس و جماعتی مفسّران و قولی دگر از او بروایت علیّ بن طلحه آنست که آن خواب بود کـه رسول علیه السّلام عام الحدیبه دید کـه او در مسجد الحرام شده است با صحابه و بعضی صحابه سر تراشیده اند و بهری تقصیر کرده اند رسول علیه السلام آن خواب باصحاب بگفت و آهنگ مکّه کرد مشرکان بیامدند و رسولرا منع کردند او از راه بر گشت بر گشتن رسول جماعتی را فتنه شد سالي دیگر برفت و مکّه را بگشاد و در مکّه شد و خدایتعالی آیه فرستاد لقد صدق الله رسوله الرّؤیا . در خبر میآید که چون رسول علیه السلام امیر المؤمنین را بطایف فرستاد و اوبرفت چون باز آمد رسول علیه السلام استقبال کرد و چون اورا بدید در کنار گرفت او را و دست او گرفت و او را با کناره برد تنها و باو سرّی دراز گفت یکی از جملـهٔ قوم گفت ینتجیه من دوننا با او سرّ میکوید بی ما رسول را بگفتند گفت ما انتجیه بل الله انتجنه من با او سرّ نگفتم خدای با اوسرّ گفت گفت این هم چنان است که گفتی لتدخلنّ المسجدالحرام انشاء الله امنین شما در مسجد الحرام شوید ایمن حلق کرده و تقصیر کرده گفت من نگـفتم که امسال در مسجد الحرام شوید گفتم من در خواب دیدم و خواب من درست بود اگرامسال نبود سال دگر باشد و از باقر و صادق روایت کردند این خواب آن بود که رسول علیه السّلام درخواب دید که جماعتی بوزینگان بر منبر او میشدندی و فرود می آمدندی او دلتنگ شد جبرئیل آمد و او را خبر داد که بنی امیّه بر منبر توتغلّب کنند سهل بن سعد الصّاعدی گفت تا رسول علیه السّلام این خواب دید هیچکس لب او خندان ندید تا با پیش خدای شد حقتعالی گفت ما آن خواب که باتو نمودیم نکردیم الاّ برای فتنه واختبار مردمان واین معنی را شرح رفته است اندجای درین کتاب . والشّجرة الملعونة في القران . عبدالله عباس و حسن و ابومالك و سعید جبیر وابرهیم و مجاهد وقتاده و ضحّاك وابن زید گفتند درخت زقّوم است که خدایتعالی گفت انّ شجرة الزّقّوم طعام الاثیم و فتنهٔ مردمان باو آن بود که چون این آیت آمد ابوجهل گفت از دروغ محمّد یکی آنست که میکوید در میان آتش درختی خواهد بود در آتش درخت سوزد چگونه در او درخت روید . عبدالله الزّبعری گفت که زقّوم بلغت بربر زبده و خرما باشد ابوجهل گفت زقّمینا مارا زقّوم ده برفت و زبد و خرما بیاورد و پیش ایشان بنهاد گفت بخورید این زقّوم که این آنست که محمّد شما را بآن می ترساند والله که ما زقّوم نمیشناسیم الاّ کره و خرما خدایتعالی

این آیه فرستاد . انّ شجرة الزّقّوم طعام الاثیم . و در والصّافات وصفش کرد انّها شجرة تخرج فی اصل الجحیم . و باقر علیه السّلام گفت درخت ملعونه بنی امیّه اند . ونخوّفهم . مامیترسانیم ایشانرا با آنچه برایشان میخوانیم از هلاك امّت سلف . فما یزیدهم . آن تخویف ایشانرا نمیفزاید مگر طغیان و عصیانی بزرگ و طغیان مجاوزة الحدّ باشد . و اذ قلنا للملئکة اسجدوا لآدم . و یاد کن ای محمّد چون ما گفتیم فرشتگانرا که سجده کنید آدم را سجده کردند مگر ابلیس که او گفت من سجده کنم کسی را که تو او را از گل آفریدی و قصّه آدم و ابلیس و ترك او سجدهٔ آدم را و آنکه ابلیس از جملهٔ فرشتگان بود یا نبود و استثناء متّصل است یا منقطع رفته است در سورهٔ البقره وجهی ندارد باز گفتن . قال ارایتك . گفتند عرب این کلمه استعمال کنند در جای اخبرنی وقل لی گفت بگو مرا وکاف را محلّی نیست از اعراب واین برای تاکید خطاب آورد یقولون ارایتك لوکان کذا والمعنی ارایت و در معنی آیه دو قول گفتند یکی آنکه معنی اینست که خبر ده مرا تا این را که برمن تفضیل دادی چرا تفضیل دادهٔ و او را از خاك آفریده و مرا از آتش این جمله بیفکند لدلالة الکلام علیه و این وجهی ضعیف است لمخالفته الظاهر و وجهی دگر آنست که بینی این را که برمن تکریم وتفضیل دادی اگر مرا تاخیر کنی و مهلت دهی تا بروز قیامت فرزندان او را ببرم و بمعصیت ره نمایم وبا آن دعوت کنم مگر اندکی را وآن معصومانند والاحتناك الاحتیاج والاستیصال یقال احتنك فلان ما عند فلان من مال او علم او غیر ذلك اذا استقصه واخده کلّه واحتنك الجراد الزّرع اذا اکله کـلّه قال الشّاعر . نشکو الیك سنة قد احجفت . و احتنکت اموالنا و خلّفت . و اصل او من قول العرب حنـکت الدّابّة یحتنکها چون رسنی در حنك زیرین او بندند تا بمنزلت لگـام باشد یعنی ایشانرا چنانکه من خواهم رسن در حنك بسته میگردانم الاّ معصومانی که خدایتعالی استثناء کرد فی قوله . انّ عبادی لیس لك علیهم سلطان . عبدالله عبّاس گفت لاحتنکنّ لاستولینّ مجاهد گفت یعنی لاحتوینّ ولا جمعنّ ابن زید گفت لاضلّـنّهم حقتعالی جواب داد گفت . اذهب . برو ای ابلیس که هرکس که پس رو تو باشد از ایشان . فانّ جهنّم . دوزخ جزاء و پاداشت ایشان باشد جزاء تمام والوفور الاتمام والوافر التّمام یقال و فّرت علیه حقّه افره و فرا و وفورا و هو موفور قال ظهیر . و من یجعل المعروف من دون عرضه . یفره و من لایتّق الشّتم یشتم . قوله و استفزز . آنکه خطاب کرد با شیطان بلفظ امر و مراد تهدید واستفزز برانگیز وسبك گردان و از جای ببر هر کس را که توانی بآوازات دراو دو قول گفتند . عبد الله عبّاس وقتاده گفتند بصوتك ای بدعائك الی معصیة الله بدعوتت ایشانرا با معصیت و هرداعی که با معصیت دعوت کند او از لشکر ابلیس باشد مجاهد گفت مراد او از مزامیر است و غنا . و اجلب علیهم بخیلك و رجلك . و گرد آر برایشان سوار و پیاده ات را . مفسّران گفتند هر سواره و پیاده که در معصیت خدا سعی کند او از لشکر ابلیس باشد . عبدالله عباس وقتاده ومجاهد گفتند ابلیس را سواران و پیادگانند از جنّ و انس هرسواره و پیاده که درمعصیت خدا کار زار کند او ازلشکر ابلیس باشد . حفص خواند و رجلك بکسر جیم و باقی قرّاء بسکون جیم خواندند امّا آنان که

بکسر جیم خواندند من قولهم رجل یرجل رجلا فهو رجل و راجل برین قرائت لفظ واحد
باشد وآنانکه بسکون جیم خواندند گفتند جمع راجل باشد کرکب و راکب و صحب و
صاحب . و شارکهم فی الاموال والاولاد . ومشارکت کن باایشان درمال وفرزندان مجاهد وحسن
و سعید جبیر و عبدالرحمن بن زید ولیّ بن طلحه عن ابن عبّاس گفتند مراد هر مالیست که از
معصیت بدست آرند . عطا گفت مراد رباست و قتاده گفت مراد آنست که مشرکان بحرام کردند
بر خود از بحیره وسایبه و وسیله و حام و این روایت عوفی است از عبدالله عباس . و ضحاك
گفت مراد آن ذبایح است که ایشان برای معبودان خود بکشتندی . والاولاد بعضی مفسران
گفتند مراد اولاد زنا اند و این قول مجاهد است و ضحاك و روایت عطیّه ازعبدالله عبّاس .
و والبی روایت کرد از عبدالله عباس که مراد آن فرزندانند که از حرام حاصل آیند و مادران
بکشند ایشانرا حسن و قتاده گفتند مراد آنست که هر مولود که زاید بر فطرت اسلام زاید
باغراء واغوای شیطان گبر و ترسا وجهود شود چنانکه رسول علیه السلام گفت کلّ مولود یولد
علی الفطره فابواه یهوّدانه و ینصرّانه و یمجسّانه . ابو صالح گفت از عبدالله عبّاس مشارکت او
در اولاد آنست که ایشان فرزندانرا عبدالحارث و عبدالشّمس و عبدالفلان نام نهادندی . وعدهم .
نوید ده ایشانرا و مراد باینجمله تهدید و وعید است چنان که گفت اعملوا ماشئتم آنکه
بیان کرد که نوید و وعدهٔ شیطان نباشد الاّ غرور و فریفتن و باطل برای آنکه هیچ غنا
نکند از عذاب خدای چون بایشان فرود آید و محصول وعدهٔ ایشان آنچه فرمود في قوله
انّ الله وعدکم وعد الحقّ الایه . ان عبادی لیس لك علیهم سلطان . بندگان من آنانکه
در حمایت عصمت من باشند تو را با ایشان راهی و دستی و تسلّطی نیست و این بر سبیل مذلّت
و خواری شیطان گفت تا بنماید که بندگان مخلص دعوت او را اجابت نکنند واو را متابعت
نکنند آنکه بر سبیل تهدید ووعید گفت هم داعی‌را که شیطانست وهم مجیب را که بشراست که
و کفی بربّك وکیلا . و بس است خدایتعالی وکیل بندگانش که کارها با او گذارند والوکیل
الّذی توکل الیه الامر فعیل بمعنی مفعول . ربّکم الّذی یزجی لکم الفلك فی البحر . آنکه بندگان
را تذکیر بعضی نعمتهای خود کرد گفت خدای شما آنست که برای شما کشتی در دریاها میراند
تا شما طلب روزی او کنید در تجارت و اگرنه تسخیر او بودی آبی که برای یك جو سنگ و
آهن بر سر نبدارد از هردو صد هزار من در کشتی نهند فرو نشود چنین نبودی آنکه گفت این
نه اوّل نعمتی و رحمتی است که با شما کردم بل او همیشه بر شما مهربان و شایسته بوده است
آنکه احوال دریا و شدّت آن یاد داد ایشانرا گفت . واذا مسّکم الضّر . چون شما را سختی
رسد در دریا یا مضطرب شود و بادهای مخالف جستن گیرد و امواج متلاطم شود و شما از
غرق بر جان خود بترسید آن معبودانرا که اینجا میخوانید از بتان و هرچه دون خداست از
شما کم شوند و از یاد خاطر شما فرو شوند کسی را نخوانید درآنحال مگر خدایتعالی راوتقدیر
آنست که ضلّ من تدعونه الاّ ایّاه یعنی الاّ الله تعالی و ایّا ضمیر منصوب منفصل است بر استثناء .
فلمّا نجّیکم الی البرّ . چون بفضل ورحمت خود شمارا برهاند وبخشك رساند و ایمن شوید اعراض

کنید و برگردید . و کان الانسان کفورا . و آدمی همیشه کافر نعمت بوده است و این بر سبیل
مثل گفت آنکه گفت . افأمنتم . ایمن شده اید که خسف کند بشما کنارهٔ زمین و شمارا
بزمین فرو برد چنانکه قارون را فرو برد . او یرسل علیکم حاصبا . یا فرو فرستد بر شما بادی
سخت که سنگ ریزه آرد چنانکه بر عاد فرو فرستاد و در حاصب دو قول گفتند یکی آنکه بادی
باشد که حصباء آرد و آن سنگ ریزه باشد و هو من باب تامر ولابن قال الفرزدق . مستقبلین
شمال الشّام یضربنا . بحاصب کندیف القطن منثور . و قولی دگر آنست که حاصب خود سنگ باشد
من قولهم حصبته بالحصباء اذا رمته بها انکه حاصب بمعنی را می‌باشد اسندالفعل الي الحجارة علی
وجه التّوسّع . ثمّ لاتجدوا لکم وکیلا . پس انکه شما وکیلی در نیابید که برای شما سخن گوید
و از شما دفع کند . ام امنتم یا ایمن شده اید که شمارا بار دیگر با دریا برد . فیرسل علیکم
قاصفا من الرّیح . فرو فرستد بر شما بادی شکننده من القصف و هوالکسر بادی که بسختی درختان
بشکنند و آنکه شمارا غرق کند بجزا و مکافات آن کفر که بر آن اصرار میکنید آنکه شما بر ما
تابعی و لشگری و ناصری نیابید که شمارا نصرت کند بر ما و تبیع فعیل بمعنی فاعل باشد درمعنی
او دو قول گفتند یکی لشکر که تابع رایت باشد یکی ثائر کینه خواه که بتبع کینه کند . و
قرّاء در این آیت خلاف کردند ابو عمرو و ابن کثیر خواندند نعیدکم و نغرقکم و نخسف بکم
و نرسل علیکم جمله بنون اخبارا من الله تعالی عن نفسه لقوله علینا . و باقی قرّاء بیا خواندند
اخبارا عن الغایب حملا علی قوله الاّ ایّاه مگر ابوجعفر که او خواند فتغرقکم بالتّاء ردّا الی الرّیح .
قوله ولقد کرّمنا بنی آدم . آنکه از جملهٔ نعمت ها بعضی دگر یاد کرد گفت ما اکرامی کردیم
فرزندان آدم را مفسّران خلاف کردند در این تکریم میمون بن مهران گفت از عبدالله عبّاس
پرسیدم گفت این اکرام آنست که همهٔ حیوان آنچه خورد بدهن بردارد و خورد مگر آدمی
که بدست بردارد و در دهن نهد و روایتی دیگر از عبدالله عبّاس آنست که ایشانرا اکرام کردیم
بعقل . ضحّاك گفت بنطق و تمیز عطا گفت بآنکه قامت راست و منصوبست و دگر حیوانات
برو در افتاده و منبطح اند . یمان گفت بنیکوئی صورت . محمّد بن کعب بآنکه محمّد مصطفی
را از جملهٔ ایشان کرد . و بعضی دگر گفتند مراد آنست که مردانرا اکرام کرد بمحاسن وزنان
را بگیسو محمّد بن جریر گفت بآنکه ایشانرا بر همهٔ حیوانات مسلّط کرد و همه را مسخّر ایشان
کرد و اگر بر عموم حمل کنند جملهٔ وجوه داخل باشند تحت او آنکه تفصیل آن تکریم داد
گفت . و حملناهم فی البرّ والبحر . ما ایشانرا حمل کردیم و بر گرفتیم در برّ و بحر یعنی برّ
و بحر مسخّر کردیم ایشانرا تا اگر خواهند تجارت شهرها کنند واگر خواهند تجارت دریا
کنند و روزی دادیم ایشانرا ازهر طعامی و شرابی خوش لذیذ پاکیزه . مقاتل گفت مراد
کره است وخرما و انواع شیرینها و بعضی دگر گفتند مراد روزی حلال است و روزی دگر
حیوانات از آن کرد که ما میدانیم . و فضّلنا هم . و تفضیل دادیم بنی آدم را . علی کثیر
ممّن خلقنا تفضیلا . بر بسیاری از آنکه ما آفریده ایم فضل دادنی گروهی باین آیت استدلال
کردند بر تفضیل فرشتگان بر پیغمبران . گفتند خلایق مکلّفان سه جنسند فرشتگانندوآدمیان

و جنّیان اگر پیغمبرانرا فضل بودی بر فرشتگان نگفتی علی کثیر ممّن خلقنا گفتی علی من
خلقنا او علی جمیع ما خلقنا واین معتمد نیست برای آنکه حقتعالی درآیت اکرام و تفضیل جمله
بنی آدم گفت و ما نگفتیم همهٔ آدمیان از فرشتگان بهترند و انّما پیغمبران علیهم السّلام که از
فرشتگان بهترند دگر آنکه اگر تسلیم کنیم که برای آن علی کثیر گفت تافرشتگان ازاو بدرشوند گوئیم
درین تفضیل بر فرشتگان مراد آدمیانی باشند که نه پیغمبرند و پیغمبران در تفضیل بر فرشتگان مستثنی اند باد لّه
دیگر وجواب معتمد ازاین آنست که مراد بلفظ کثیر عموم وجمله است چنانکه گویند کثیرا مایعمل
فلان کذا و کثیرا ما یقول چون عادت او آن باشد که آن کند و آن گوید همیشه والدّلیل علی هذا
قوله تعالی هل انبّئکم علی من تنزّل الشیاطین الی قوله و اکثرهم الکاذبون . و مراد جملهٔ
شیاطینند و عکس هذا قولهم انّ فلانا لقلیل النّظیر وقلّ ما رایت مثله ای عدیم النّظیر وما رایت
مثله کلی گفت بنی آدم متفضّلند بر هرچه خدا آفرید مگر بر طایفهٔ فرشتگان و آن جبرئیل و
میکائیل واسرافیل و عزرائیل است و جماعتی کرّوبیان و اینقول بر آن تاویل باشد که مراد بکرّمنا
بنی آدم آدمیانی باشند که پیغمبران ازایشان مستثنی باشند . زید اسلم گفت در این آیه که خدای
را فرشتگان گفتند خدایا تو بنی آدم را انواع نعمت دادی که ازآن میخورند وتنعم و تمتّع میکنند
ما را عوض آن بده در آخرت خدایتعالی گفت من فرزندان آنرا که خلقته بیدی تولاّء خلق او
بخود کرده ام راست نکنم با آنان که ایشانرا گفتم کن ببودند و این قول آنکس باشد که تفضیل
پیغمبران گوید بر فرشتگان جز که اینرا تاویل باید کرد تا مستقیم شود چه ظاهر حدیث
مشوّش است . و روایت کردند که ابو هریره را پرسیدند از این آیت گفت المؤمن اکرم علی الله
من الملئکة الذین عنده مؤمن بر خدا گرامی تر است از آن فرشتگان که نزدیك اویند . یوم
ندعو کلّ اناس بامامهم . یاد کن ای محمّد آنروز که ما بازخوانیم هرمردمانیرا بامامشان . زجاج
گفت عامل در یوم هم آنست که در یوم اوّل بود فی قوله یوم یدعوکم و عامل آنجا این است
فسیقولون من یعیدنا قل الّذی فطرکم ای یعیدکم الذی فطرکم الیوم . و گفته اند عامل
در او فضّلناهم است برای آنکه فضل این روز پدید آید . مفسّران خلاف کردند در آنکه
مراد بامام چیست . مجاهد وقتاده گفتند یعنی پیغمبرانشان و اینقول روایت کرده اند
از ابو هریره از رسول علیه السلام و ابو صالح و ابونضره و ضحاك گفتند بکتابهم الذی انزل
علیهم بآن کتاب که خدای بایشان فرستاده باشد جهودانرا بتوریة و ترسایانرا بانجیل و مسلمانانرا
بقرآن حسن بصری و ابوالعالیه گفتند باعمالهم بعملهاشان که کرده باشند و این روایت عوفی است
از عبدالله عبّاس که او گفت ای بما عمل واملأ فکتب علیه آنچه کرده باشند و املا کرده و
فرشتگان برو نوشته . قتاده گفت بنامهٔ عملشان و دلیل این تاویل قوله فی سیاق الایه فمن
اوتی کتابه بیمینه و نظیرها قوله و کلّ شئ احصیناه فی امام مبین نامهٔ عمل را امام خواند.
ابو هریره روایت کرد از رسول علیه السلام که او گفت هر که او مالي در سبیل خدای تعالی
نفقه کند روز قیامت او را از بهشت ندا کنند که اینعوض بهتر است تو را یا آن مال که خرج
کردی آنگه از هر دری از درهای بهشت داعیان دعوت میکنند اهل آن در را اهل نماز را از
در نماز و اهل روزه را از در روزه و اهل جهاد را از در جهاد و اهل صدقه را از در صدقه.

یکی از جملهٔ صحابه گفت یا رسول الله کسی باشد که او را از همهٔ این درها ندا کنند گفت بلی
و امیداست که تو از آنانی . بعضی دگر گفتند بمادرشان بازخوانند و گفتند دراین سه حکمت است
موافقت عیسی علیه السلام و اظهار شرف حسن و حسین علیهما السلام و پرده فرو گذاشتن
و بعضی دگر گفتند مراد بامام لواست وعرب لوارا امام خوانند برای آنکه لشکر باو اقتدا کنند.
سعید جبیر گفت بامامشان که ایشانرا بهدی یا باضلالات خوانده باشند . علیّ بن طلحه گفت بائمتهم
بالخیر والشرّ قال الله تعالی وجعلناهم ائمّة یهدون بامرنا وجعلناهم ائمّة یدعون الی النّار و گفته اند بمعبودهم
ایشانرا بآن معبود بازخوانند که پرستیده باشند . ابو القسم عبدالله بن عامر الطائی روایت کرد ازپدرش
از رضا علیه السّلام از پدرش ازپدرانش علیهم السلام از امیر المؤمنین علی علیه السلام که رسول علیه السلام
گفت دراین آیت که فردای قیامت هرقومی را بچندچیز باز خوانند بامام زمانشان که باو اقتدا کرده
باشند و بسنّت پیغمبرشان و بکتاب خدایشان . فضالة بن ایّوب روایت کند از صادق علیه السلام
از پدرانش از رسول علیه السلام که گفت چون روزقیامت باشد وخلایق را در سعید (۱) سیاست
بدارند منادی از قبل ربّ العزّت ندا کند این فلان بن فلان الامام العادل و شیعته فیقبل الامام
العادل و شیعته حوله قدا ظلّتهم غمامة من نور العظمة وعلی راس الامام العادل لوآء مکتوب
علیه لا اله الاّ الله محمد رسول الله الامام العادل ولی الله امن هو و شیعته من سخط الله گفت
منادی ندا کند از قبل رب العزّه که کجاست فلان بن فلان امام عادل او روی فراز کند وشیعت
او پیرامن او ابری از نور عظمت سایه بر ایشان افکند لوائی بر بالای سراو بر آنجا نوشته لااله
الاّ الله محمّد رسول الله الامام العادل ولیّ الله ایمن است او وشیعت او ازخشم . خدا آنگه منادی ندا
کند از قبل قدیم تعالی اینَ فلان بن فلان امام الضّلاله وشیعته کجاست فلان بن فلان امام
ضلالت و شیعهٔ او اوروی فراز کند و شیعت او پیرامن او ابری سیاه بر ایشان سایه فکند
بر بالای سر او لوآئی برو نوشته لا اله الاالله محمد رسول الله فلان بن فلان و شیعته آیسون من
رحمة الله فلان پسر فلان وشیعت او نومیدند از رحمت خدای آنگه او را و شیعت او را
در دوزخ اندازند آنگه رسول علیه السلام این آیت بخواند یوم ندعو کلّ اناس بامامهم
شیخ ما رحمه الله اعنی الشّیخ ابا محمّد عبد الرّحمن بن الحسین الفارسی ثمّ الخزاعی گفت که گروهی
گمان بردند که این آیه وعد است و این درست نیست چه این آیه وعید است بآن معنی که دعوت
دواست دعوت با ثواب و دعوت با حساب امّا دعوت با ثواب قوله تعالی والله یدعو الی دار السّلام
و دعوت با حساب این آیه است یوم ندعو کلّ اناس بامامهم بیانش آنست که مفضّل بن عمرو
روایت کرد از صادق جعفربن محمّد که اورا از این ایت پرسیدم گفت یا مفضّل چون روز قیامت
باشد منادی ندا کند یا ایّها المقتدون بالبررة المعصومین هلمّوا الی الحساب فوالله لدعا کم بنا و
انتسابکم الینا اشدّ علینا من حسابکم و عذابکم ای آنانکه در دنیا اقتدا بمعصومین کردید بشمارگاه
آی آنکه گفت بخدای که این که شما را بما باز خوانند وبا ما نسبت کنند در آن مجمع برما سخت تر
آید از حساب شما برای آنکه این خود تشویری و خجالتی باشد که ناپاکی را بپاکی نسبت کنند
وآلوده را بپالوده باز خوانند وعاصی را در پی معصومی میدانند و باقر علیه السّلام گفت کونوا

(۱) هکذا

لنا زینا ولا تکونوا علینا شینا مارا زین باشید و برما شین مباشید که بخدائی خدا که حیاء ما از عصاة شیعت ما در قیامت سخت تر باشد از حیاءِ ایشان از گناهشان تا فردای قیامت یکی را از شیعت بنزدیك ترازو آرند و بدارند با نامهٔ سیاه و حالی تباه او سر در پیش افکند از شرم گناه باراست نگرد مصطفی علیه السّلام را بیند گوید اورا بد اُمّت بودی مرا وبا چپ نگرد مرتضی را بیند گوید بد شیعت بودی مرا بیان این آن خبر است که نافع روایت کرد از عبدالله عمر که رسول علیه السّلام گفت الا من طلبنی یوم القیمة فلیطلبنی عند المیزان محمارًا وجهی معرّقا جبینی حیآء ممّا احدثت اُمّتی بعدی. گفت هر که مرا جوید روز قیامت گو بنزدیك ترازو جوی روی سرخ شده و پیشانی خوی گرفته بشرم آنچه اُمّتان من از پس من کرده باشند یا عجب اگر آن معصومانرا از کردهٔ تو شرم خواهد بود تورا از کردهٔ خود شرم نیست باش تا فردا که تورا در موقف محاسبه بدارند. ولو تری اذا المجرمون نا کسوا رؤسهم عند ربّهم. سرها در پیش افکنده روی آن ندارند که سر بردارند چشم آن ندارند که چشم باز کنند بر راست نگرند انبیا بینند بر چپ نگرند اوصیا را بینند از پیش نگرند ملئکه مقرّب را بینند قاضی که رشوت نگیرد گواهانی که میل نکنند ترازوئی که درو شططی نباشد شماری که درو غلطی نباشد محاسبی که اورا سهوی نباشد خطابی که درو لغوی نباشد آن بیچاره در چنان حالی بر چنان مثالی هیچ فریاد رسی ندارد و هیچ معینی ندارد جز امید برحمت خدا و شفاعت معصومانی که امروز خود را بر فتراك ولایت ایشان بسته امید آنرا که فردا نسبتش با ایشان باشد و دعوتش با او کنند که یوم ندعو کلّ اناس بامامهم امید است که بدویش باز خوانند و نامش از جریدهٔ او برخوانند بیمار را چاره از طبیب گشاید بشرط آنکه طبیب بیمار نبود چوا گر بیمار بود اورا نیز طبیبی باید طبیب یداوی والطّبیب مریض. محمّدبن سنان روایت کند از علی موسی الرّضا علیه السلام که او گفت روزی مردی بنزدیك من آمد و گفت یابن رسول الله من تورا و پدران تورا دوست دارم دوستی که باحسان نیفزاید وباسائت کم نشود فردای قیامت مرا هیچ سود دارد گفتم بلی که مرا روایتست از پدرانم از زین العابدین علیّ بن الحسین که او گفت روز قیامت بنده را بیارند از شیعت ما که از دنیا برفته باشد علی اسوء الحال و حسابش برآرند حقتعالی فرماید که بدوزخش برند او گوید بار خدایا مرا وسیلتی هست بنزدیك تو گوید چیست آن وسیلت گوید دوستی محمّد و آل محمّد حقتعالی گوید نعم الوسیلة نیك وسیله ایست این بفرماید تا او را ببهشت برند مرد چون این بشنید بیفتاد و ازهوش برفت از بس بشارت و میگفت یوم ندعو کلّ اناس بامامهم چون ساعتی بود بدیدند جان داده بود. فمن اوتی کتابه بیمینه. هر که را نامه بدست راست او دهند. فاولئك یقرؤن کتابهم. ایشان نامهای خود برخوانند و بر ایشان هیچ فتیلی ظلمی نکنند فتیل آن باشد که مردم انگشت بهم مالند آنچه حاصل آید از چرك چون پلیتهٔ خرد و باریك آنرا فتیل خوانند فعیل بمعنی مفعول و گفته اند چیزکی باشد باریك در میانهٔ شکاف استخوان خرما و تفسیر آن کو باشد (۱) چون نقطه بر پشت استخوان خرما و قطمیر پوستکی تنك باشد که لفاف استخوان خرما بود و این همه عبارات و کنایات باشد از قلّت و حقارت چیزی و ظلم در لغت نقصان باشد یعنی ایشان نامه شان برخوانند و حقّ ایشان

(۱) مکذا؟

چیزی باز نگیرند و بخس نکنند اگر گویند ظاهر آیه اقتضاءِ آن میکند که آنرا که نامه بدست چپ دهند بر ایشان ظلم کنند گوئیم این قول بدلیل الخطاب باشد و آن درست نیست بنزدیك بیشتر اهل علم جوابی دگر از این آنست که در جملهٔ آنانکه ایشان را نامه بدست چپ دهند کافران باشند و ایشانرا خود بنزدیك خدا حقّی نباشد که از ایشان باز گیرند یا نقصان کنند. ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی. خدایتعالی گفت هر که او درین سرای کور باشد او در قیامت کور باشد. مفسّران خلاف کردند در آنکه هذه اشاره بچیست بعضی گفتند راجع است با آن نعمتها که در آیات مقدّم برفته است. عکرمه گفت جماعتی از یمن بنزدیك عبد الله عباس آمدند او را پرسیدند از این آیت و ازاین اشاره او گفت برخوان از پیش آیت قوله ربّکم الّذی یزجی لکم الفلك فی البحر الی قوله تفضیلا آنگه گفت معنی آیت آنستکه هر کس که او در این آیات ودلالات که مشاهداست و محسوس و معاینه میتوان دیدن و بضرورت دانستن نابینا باشد ونادان در آنچه نبیند ازاحوال قیامت و بعث و نشور و حساب و کتاب اولیتر که نابینا باشد و گمراه تر بعضی دگر گفتند که اشارت بدنیاست و انّما برای آن مصرّح نگفت که قرینهٔ آخرت با او خواست بود یعنی هر که در دنیا نابینا باشد از نظر کردن در آیات خدای در آخرت هم نابینا باشد و گمراه تر اگر گویند چگونه روا باشد که خدایتعالی کسی را نابینا آفریده آنگه او را بقیامت عقوبت کند بنا بینائی دگر آنکه در آخرت چگونه نا بینا باشد و خدایتعالی میگوید فبصرك الیوم حدید و میگوید کما بدأنا کم اوّل خلق نعیده جواب گوئیم در این آیت چهار وجه گفتند. یکی آنکه هر که در دنیا نابینا باشد از آنکه نظر و تفکّر کند در آیاتی که او را بمعرفت خدا رساند او در نظر کردن در آیاتی که او را بعلم رساند بحصول آخرت و بعث و نشور و ثواب و عقاب نابینا تر بود واز آن گمراه تر واین معنی قول عبدالله عباس است که ما گفتیم و براین قول هذه کنایت باشد ازآیات یعنی عن النّظر فی هذه الایات والعبر و هو فی الاخرة ای فی النّظر فی الادّلة الموصلة الی الاخرة اعمی. و جواب دوّم آنست ومن کان فی هذه ای فی الدّنیا هر که او در دنیا نابینا باشد ازایمان و معرفت خدایتعالی او درآخرت نابینا ترازره بهشت وطریق نجات معنی آنکه کافر روز قیامت ذلیل و مهین و عاجز و منقطع الحجّة وآیس باشد از رحمت خدایتعالی. جواب سیّم آنست که هر که او در دنیا نابینا باشد از ایمان ومعرفت او در آخرت سیء الحال و بغایت نکال و وبال باشد ولفظ اعمی در آیت عبارت است وکنایت از خسارت و زیان کاری ویاس و نومیدی چنانکه عرب گوید آنرا که از کاری بر گردد بیاس و خیبت و خسارت رجع عن ذلك الامر اعمی سخین العین چنانکه آنرا که مظفّر و منصور بر گردد گویند رجع قریر العین و منه قوله تعالی فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرّة اعین جزآء بما کانوا یعملون. و وجه چهارم آنستکه عمی اوّل ازایمانست ومعرفت ومعنی ترك نظر درآیات خدای وعمای دوم بصراست در قیامت بر سبیل عقوبت و بیان این وجه قوله و نحشره یوم القیمة اعمی قال ربّ لم حشرتنی اعمی وقد کنت بصیرا قال کذلك اتتك ایاتنا فنسیتها وکذلك الیوم تنسی امّا جمع میان آیات و میان آنچه سائل گفت من قوله کما بدأنا اوّل خلق نعیده آنست که این کنایت است من سهولة الاعادة علیه تعالی و نفی التّعذّر والمشقة عنه به مراد کیفیّت شکل

و هیئت است و نظر او در معنی قوله تعالي و هو الّذی یبدأ الخلق ثمّ یعیده و هواهون علیه
و قوله فبصرك الیوم حدید. معنی آنست که امروز تو را علم ضروری حاصل است که کافر
بودی در دنیا با آنچه بدلیل بدانستی آنجا الا تری الي قوله فکشفنا عنك غطاؤك پس مراد ببصر
علم است و منه قولهم فلان بصیر بکذا و فلان ابصر بهذا من فلان اگر گویند مراد اعمی در
آیه هر دو جایگه اعمآء بصر است یا اعماء قلب یا حقیقت یا کنایت جواب گوئیم بهیچ وجه
اعمی اوّل نشاید تا آفت عین باشد که نا بینائی بود برای آنکه آفت از جهت خدا بود یا جهت
غیری و نشاید که خدا اورا بر فعل غیری مؤاخذه کند پس اعمی اوّل را معنی غفلت بود و
تغافل از نظر و تفکّر در آیات و بیّنات و اعلام معجزات و ادلّهٔ موصله بمعرفت آنچه معرفت
او واجب بود و هذا من عمی القلب لانّ الجاهل الغافل یسمّی اعمی القلب. امّا عمی دوّم
دراو وجهی بیانکردیم که ضلالت است ازطریق بهشت و ثواب ودراو وجهی بگفتیم که کنایت است
ازیأس وفوت ظفر ودروجهی که مراد ازاوعمی بصراست وآفت چشم علی سبیل العقوبة وبهیچ وجه
نشاید که عمی دوّم کنایت باشد از جهل و کوردلی برای آنکه معارف اهل آخرت ضروری باشد چنانکه
بیان کرده اند در کتب اصول امّا اختلاف قرّاء در این آیت بدانکه قرّاء خلاف کردند در تفخیم
و اماله اعمی في الموضعین ابن کثیر و نافع و ابن عامر بفتح میم خواندند في الموضعین وبروایت
حفص هر دو بفتح آید از عاصم امّا ابوعمرو اوّل را اماله کرد و دوّم را مفتوح خواند وهر
گروهی را حجّتی هست در قرآئت امّا آنانکه اماله نکردند برای آن نکردند که بسیاری از
عربانند که اماله نکنند و تفخیم اصل است والامالة طرأت علیه لعلّة امّا حجّت آنانکه اماله
کردند آنست تا بدانند که این الفیست که منقلب گردد بایا الاتری الی قوله عمیت عینه و جمع
الاعمی عمی و عمیانا و امّا ابوعمرو برای آن اماله نکرد دوّم را که اعمی دوّم را فعل تفضیل
گفت لقوله و اضلّ سبیلا و چون چنین باشد اماله نکنند که اماله در آخر کلمات باشد بیشتر
و آنجا مقدّری مضمر است لقوله فهو فی الاخرة اعمی منه فی الدّنیا او اعمی من غیره و مثله
یعلم السرّوا خفی یعنی اخفی من السرّ وافعل تفضیل را من کذا بدنبال باشد از این وجه را ابوعمرو
دوّم را اماله نکرد اگر گویند از این دو لفظ هیچ دو افعل تفضیل هست جواب گوئیم لفظ
اوّل را معنی ره ندهد بهیچ که حمل کنند بر تفضیل و امّا لفظ دوّم بر قول آنکه عمی آفت
بصر گوید بر تفضیل حمل نتوان کرد برای آنکه عرب الوان و عیوب را بلفظ افعل تفضیل نکنند
او را و تعجّب نکنند از او ولا یقولون هذا احمر من هذا ولا فلان اعور من فلان ولا احول
منه و في التّعجّب ما احمره واسوده و اعوره و احوله ولکن ما اشدّ عوره و اظهر سواده وهذا
اشدّ سوادا من ذلك و علّت این گفتند که این خود بر صیغت افعل است بی زیادت و تعجّب
چون زیادت خواهد بود در او آید و تعجّب صیغتی دگر باید تا بآن بدانند این نوع را و نه
چنین است فاضل و افضل و عالم و اعلم علّت دگر ازین گفتند که الوان و عیوب از لزوم و
دوامش مشتبه گشت باسمآء لازمه کالید و الرّجل فکما لا یقال ما ایداه وما ارجله کذلك لا یقال
ما احمره و اعوره و یقال ما اشدّ سواده و اظهر حوله کما یقال ما اشدّ یده و رجله و علّتی

دگر گفتند و آن آنست که گفتند ایشان تعجّب و تفضیل نکنند از فعلی که زیادت باشد
بر سه حرف و الوان و عیوب بر افعل و افعال آید چون احمر و احمار و احول و احوال
اگر گویند چگوئی در حولت عینه و عورت گوئیم او منقول است من احول و اعور بدلالت
آنکه واوش منقلب نمیشود با الف لا یقولون حال و عار کما قالوا خاف وهاب اما قرائت
ابو عمرو که اعمی دوّم بر تفضیل حمل کرد بر قول او آیت را تفسیر نشاید دادن بر آنکه من کان
فی الدّنیا جاهلاً بالله فهو فی الاخرة اجهل برای آنکه معارف اهل آخرت ضروری بود یستوی فیه
المؤمن والکافر پس تفسیرش شاید دادن که اسوء حالا و اجهل بطریق النّجاة و الرّشاد الی سبیل
الخلاص والله اعلم بمراده و امّا قول الشّاعر. امّا الملوك فانت الیوم آلأمهم. لوما و ابیضهم
سربال طبّاخ. جواب از این آنست که این ابیض نه تفضیل راست بل مراد آنستکه مبیّضهم کقولهم
فلان حسن النّاس وجها و شرفهم خلقا. و وجهی دگر گفتند که اینرا بر معنی حمل کرد شاعر و
اگر چه در لفظ ابیض گفت مراد او نه نور است و بیاض او و انّما مراد او بخلست وخساست فکانّه
قال ابخلهم واخسّهم و امّا قول المتنبّی ابعد بعدت بیاضا لابیاض له. لانت اسود فی عینی من الظّلم
این نیز هم تفضیل نیست ومعنی آنست لانت اسود فی عیني من الظلم ای من جملة الظلم ومن تبیین راست
چنانکه گفتیم واز صلهٔ افعل نیست و هم این تأویل توان گفت في قول الشاعر. یا لیتنی مثلك
في البیاض. ابیض من احب بنی اباض. ای من جملتها وقومها واما قول الشاعر. وابیض من
ماء الحدید کانّه. شهاب یداوی اللّیل داج عساکره. خود از این باب نیست که ما دواوئیم
برای انکه ابیض اینجا نام شمشیر است ای سیف ابیض کائن من ماء الحدید مصبوغ منه وازصلهٔ
افعل نیست این جمله برای آن گفتیم تا کسی چیزی نیارد که آن اصل را که ما متیقّن کردیم قدح
کند قوله تعالی. و ان کادوا لیفتنونك عن الّذی اوحینا الیك. مفسّران خلاف کردند
در سبب نزول این آیت سعید جبیر گفت رسول علیه السلام استلام حجر اسود میکرد در
طواف خانه مشرکان او را منع کردند و گفتند رها نکنیم تو را که استلام حجر کنی الا آنکه این
اصنام ما را استلام کنی بر دل او بگذشت که اگر من چنین کنم ودلم بایمان مطمئن همانا که
باکی نباشد تامن از عبادت استلام باز نمانم خدایتعالی این آیت فرستاد. قتاده گفت قریش شبی
با رسول علیه السّلام خلوت کردند وهمه با او حدیث کردند و او را تعظیم و تبجیل میکردند و
میگفتند تو سیّد مائی و پیشوای مائی و تو چیزی آورده که در عرب و عجم کس مانند آن نیاورد
و غرض ایشان آن بود تا اورا مخادعه کنند و بفریبند تا باشد که او مقاربت کند و بسازد با ایشان
در بعضی مراد ایشان خدای او را از آن عصمت کرد و این آیت فرستاد. عبدالله عبّاس گفت وفد
ثقیف بنزدیك رسول علیه السّلام آمدند و گفتند با ما سه کار بکن تا ایمان آریم رسول علیه السّلام
گفت آن چیست گفتند در نماز دولا نباشیم و اصنام بدست خود نشکنیم و یکسال مارا بلات ممتّع
داری رسول علیه السّلام گفت خیری نباشد در نمازی که در او رکوعی و سجودی نبود و امّا آنکه
اصنام بدست خود نشکنید این روا باشد و امّا تمتّع بلات من این نکنم گفتند ما را میباید که از
میان عرب ما را تخصیص باشد که از دیگران ممیّز باشیم اگر گویند چرا کردی گو خدا فرمود

رسول عليه السّلام ایشانرا رها کرد و آب خواست و وضو باز کرد گفتند یا محمّدا کنون ما را
یکسال مهلت ده تا برای بتان خود هدیه سازیم آنکه ایمان آریم رسول علیه السّلام اندیشه کرد که
ایشانرا مهلت دهد خدایتعالی این آیت فرستاد وان کادوا لیفتنونك نزدیك بود که این کافران تورا
مفتون کنند و از جای خود ببرند ازین قرآن که ما بتو وحی کردیم تا چیزی دیگر برما فرا بافی.
و اذاً لاتّخذوك خلیلا . پس آنکه تورا دوست گیرند . زجّاج گفت ان و لام صله است برای
تاکید و معنی آنستکه کادوا وقول دیگر آنست که ان مخفّفه است از ثقیله برای آن لام در خبر
اوست والتّقدیر و انّهم کادوا یفتنونك نزدیك بود که تورا بفریبند وکاد فعل متقاربست واین فتنه
اینجا ضلال ومکر وخدعه است وگفتند مراد ضلال است واصل فتنه نوعی امتحان باشد که بآن
طلب کنند خلاص چیزی ازآنچه باو ملابسه کرده باشند آنکه حقتعالی منّت نهاد وگفت . ولولا
ان ثبّتناك . واگر نه آنستی که تورا برجای بداشتیم بعصمت . لقد کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا .
نزدیك بود که ساکن شدی با ایشان اندك از آن اقوال که گفتیم . اذاً لاذقناك . جواب شرطی
محذوف است یعنی اگر چنان کردی پس بچشانیدمی تورا ضعف عذاب الحیوة دو چندان عذاب که
در حیوة باشد و دو چندان عقاب که در ممات باشد یعنی عذاب مضاعف کردمانی تو را در دنیا و
آخرت ازعظم موقع این معصیت وکثرت وقوع مضرّت عند آن ازهلاك مردمان . قتاده گفت چون
آیه آمد رسول دعا کرد و گفت اللّهم لا تکلنی الي نفسی طرفة عین بارخدایا مرا با من مگذار یك
چشم زخم زدن . ثمّ لاتجد . آنکه گفت اگرچنین بودی توبرما یاری و پشتی نیافتی که تو را برما
یاری کردی و عذاب حق از تو باز داشتی . وان کادوا لیستفزّونك من الارض . واین ان نیز مخفّفه است
از ثقیله برای این لام باو ملازم است و نزدیك بود که تورا سبك گردانند از زمین . لیخرجوك
منها . تا تورا از آنجا برون کنند یعنی از زمین مدینه . کلبي گفت مراد آنستکه چون رسول
علیه السّلام از مکّه بمدینه آمد جهودانرا خوش نیامد از آمدن رسول علیه السّلام بآنجا ودانستند
که ازو بلا کشند گفتند یا محمّد نه تو پیغمبری گفت بلی گفتند پس تو دانی که این نه زمین پیغمبرانست
تو را بشام باید رفت و اگر تورا آنجا از روم خوفی بود خدا تورا نگاهدارد اگر پیغمبری وآن
زمین مقدّسه است واینجا نه جای پیغمبرانست چه این شهر مجهولست رسول علیه السلام خیمه
بدر زد سه چهار میل از مدینه و در بعضی روایات تا بذی الحلیفه بیامد و منتظر میبود تااصحاب
مجتمع شوند تا بشام رود چه گمان برد که جهودان این بطریق مودّت میگویند خدایتعالی این آیه
فرستاد . وان کادوا لیستفزونك من الارض . ای ارض المدینه مجاهد و قتاده گفتند مراد اهل
مکّه اند و مراد بزمین زمین مکّه است مجتمع شدند تا رسولرا علیه السّلام ازمکّه بیرون کنند بقهر
و اگر بکردندی خدایتعالی ایشانرا امهال نکردی بغدای تا خدای تعالی پس از آن فرمود رسول
را علیه السّلام که هجرت کند از مکّه بمدینه . شهر بن حوشب گفت از عبد الرّحمن بن علم که
جهودان بیامدند و گفتند یا ابا القسم اگر توپیغمبری تورا بشام باید رفت که آن زمین حشر و
نشراست و جای پیغمبرانست رسول علیه السّلام ایشانرا باورداشت برخاست بغزای تبوك رفت و
قصد او بشام چون بتبوك رسید خدایتعالی این آیت فرستاد و ان کادوا لیستفزّونك من الارض

لیخرجوك منها و رسولرا فرمود تا با مدینه رفت و گفت محیا و ممات تو آنجاست و مبعث تو
از آنجاست . و اذاً لایلبثون خلافك . و آنکه گفت از پس تو مقام نکردندی و بنماندندی
الاّ روزگاری اندك و اهل حجاز و ابوعمرو خواندند خلفك و باقی قرّاء خلافك اعتبارا
بقوله فرح المخلّفون بمقعدهم خلاف رسول الله معنی یکی باشد قال الشّاعر . عقب المراد
خلافها فکانّما . بسط الشّواطب بینهنّ حصیرا . و مثله قوله و اذا لاتبتغون الاّ قلیلا. سنّة
من قد ارسلنا قبلك من رسلنا . همچنانکه عادت و طریقهٔ ماست در پیغمبرانی که ما ایشانرا
پیش از تو فرستادیم چون امّت ایشانرا تکذیب کردند ما ایشانرا هلاك کردیم با اینان هم نیز
این کنیم که ما ایشانرا کردیم وآن سنّت و عادت آن بود که تا پیغمبرشان در میان ایشان بودی
عذاب نکردمانی ایشانرا چون پیغمبر از میان ایشان بیرون آمدی ایشان را عذاب آمدی یعنی
که ایشان از عادت و سنّت ما این شناخته اند چرا اختیار آن میکنند که تو از میان ایشان
بروی نه عذاب بر ایشان فرود آید چه ایشان و جز ایشان در حمایت تو اند از عذاب و ذلك
قوله . و ما کان الله لیعذّبهم و انت فیهم ولا تجد لسنّتنا تحویلا. و تو سنّت ما را تحویل و
تغییر و تبدیل نیابی یعنی کس آن نتواند گردانیدن و در نصب سنّة کوفیان گفتند بنزع الخافض
ای کسنّة من قد ارسلنا و ربّما قالوا بعدم الخافض و المعتمد ما قدّ مناه قوله . اقم الصّلوة
لدلوك الشّمس . این امر است رسول علیه السّلام و امّت را باقامت نماز از وقت دلوك آفتاب
و در دلوك خلاف کردند . ابراهیم النّخعی و مقاتل بن حیّان و ضحّاك وسدی ویمان و ابن زید
گفتند دلوك غروب بود آفتاب را و بر این قول امر باشد بنماز شام قال الشّاعر . هذا مقام
قدمی رباح . ذبّب حتّی دلکت براحی . رباح اسم ساقی الابل باشد و براح اسم للشّمس
علم مبنّی علی الکسر کقطام و حذام و رقاش . ویروی براح بکسر البا جمع راحه یعنی انّ
النّاظر یصنع کفّه علی حاجبه من شعاعها لینظر ما بقی الی غروبها و یقال دلك النّجم
اذا غاب قال ذوالرّمه . مصابیح لیست باللّواتی یقودها . نجومٌ ولا بالافلات الدّوالك . و دلیل
این تأویل حدیث عبدالله مسعود است که او گفت کان اذا غرب حاجب الشّمس صلّی المغرب
و افطر ان کان صائما چون ابروی آفتاب فروشدی رسول علیه السّلام نماز شام کردی واگر
روزه داشتی روزه بگشادی وسوگند خورد که این ساعت وقت این نماز است و هی الّتی قال
الله تعالي اقم الصّلوة لدلوك الشّمس . و عبدالله عبّاس و عبدالله عمر وجابر عبدالله انصاری و
ابوالعالیه و عطاو قتاده و مجاهد و مقاتل وحسن و عبید بن عمیر گفتند دلوکها زوالها واین
روایت باقر و صادقست دلیل این تأویل حدیث ابوسعید عقبة بن عمر است که او گفت رسول
علیه السّلام گفت اتانی جبرئیل لدلوك الشّمس حین زالت فصلّی بی الظّهر . گفت جبرئیل
بمن آمد در وقت دلوك آفتاب چون زوال ببوده بود او در پیش استاد و نماز پیش بکرد و
من درپی او وابو برزه گفت چون زوال آفتاب ببودی رسول علیه السّلام نماز پیشین بکردی
واین آیه برخواند اقم الصّلوة لدلوك الشّمس . جابر بن عبدالله انصاری گفت رسولرا علیه السّلام
بدعوت خواندم با جماعتی صحابه چون طعام بخوردند وقت زوال بود رسول علیه السّلام از سرا

برون آمد و گفت اخرجوا فهذا حین دلـكت الشّمس که این آنوقتی است که آفتاب بزوال رسید
و اینقول اولیتر است برای آنـکه جامع است نماز فرائض را جملة برای آنـکه چون دلوك را
برزوال تفسیر دهند نماز پیشین و دیگر در او شود و قوله الی غسق اللّیل . نماز شام و خفتن در او
شود . و قرآن الفجر . نماز بامداد باشد پس آیت هر پنج نماز را مستغرق بود . و دلیل دیگر
بر صحّت اینقول آنست که جبرئیل علیه السّلام چون رسول را نماز آموخت ابتدا بنماز پیشین کرد
چنانکه ابو هریره روایت کرد از رسول علیه السّلام گفت جبرئیل بمن آمد آنـکه که زوال آفتاب
بود و نماز پیشین بکرد من درپی اوبرفت جون سایهٔ هر چیزی هم چندان شد بازآمد و نماز دیگر
بکرد و من در پی او و چون آفتاب فرو شد باز آمد و نماز شام بکرد و من در پی او و چون شفق فرو
شد باز آمد و نماز خفتن بکرد و من در پی او و چون صبح بر آمد باز آمد و نماز بامداد بکرد و من
در پی او روز دیگر آمد آنـگه که سایهٔ هر چیزی هم چندان بود و نماز پیشین بکرد من در پی او
بودم چون سایه دو چندان شد باز آمد و نماز دیگر بکرد و من در پی او وچون آفتاب فرو شد نماز
شام کرد چون دو دانك از شب برفت باز آمد و نماز خفتن کرد و چون روز روشن شد باز آمد
ونماز بامداد کرد و گفت ای محمّد این نماز پیغمبرانست که پیش ازتو بودند آنـگه گفت مابین هاتین
الصّلواتین وقت . از میان این دو وقت وقت است یعنی روز اوّل نماز باوّل وقت کرد وروز دوّم
بآخر وقت نماز کرد تا بدانند که اوّل کدام است و آخر کدام و از میان اوّل و آخر نماز توانکردن
و مانند این خبر بروایت جابر عبدالله انصاری آمد و بروایت عبدالله عباس جز که در روایت جابر
آمد که صلّی بی جبرئیل و انا خلفه و النّاس خلفی جبرئیل نماز کرد و من در پی او و مردم در پی
من و باقی حدیث بر آن سیاقت که گفتیم الی غسق اللیل قیل غسق اللیل ظلامه وقیل اوّل ظلامه
عبدالله عباس گفت بدوّ اللّیل . قتاده گفت صلوة المغرب . مجـاهد گفت غروب الشّمس .
ابو عبیده گفت سواده . قال قیس الرّوبان . انّ هذا اللّیل قد غسقا . واشتکیت الهمّ والارقا .
و غسق اللّیل یغسق غسوقا اذا اظلم . و قران الفجر . ای قرائة الفجر یعنی صلوة الغداة بگفتیم
که نماز شام و خفتن داخل است در غسق اللّیل و مراد بقران الفجر نماز بامداد است و کنـایت
کرد ازو بقرآن ومراد قرائت است چه قرائت از جملهٔ ارکان او رکنی است و درنصب او دو وجه
گفتند یکی آنکه عطفست بر صلوة ای اقم قران الفجر و دگر بر اغراء ای علیك بصلوة الفجر ای
الزمها و لا تقصّر فیها . انّ قران الفجر کان مشهودا . که نماز بامداد نمازی مشهود است یعنی
فرشتگان شب و روز حاضر باشند باو برای آنـکه وقت نزول اینان باشند و صعود ایشان باشد
فرشتگان شب در آخر دیوان عملش بنویسند و فرشتگان روز در اول دیوان اگر باوّل وقت کنند
و این دلیل است بر آنکه تغلیس نماز بامداد مستحب است چنانکه مذهب ماست و درآیت دلیل است
بر آنـکه و جوب نماز باول وقت تعلق دارد چنانکه مذهب ماست و مذهب شافعی و بیشتر فقها
خلافا لاهل العراق . وابو سلمه روایت کرد از ابو هریره که رسول علیه السلام گفت نماز جماعت را
تفضیل داده اند بر نماز تنها به بیست و پنج نماز و نماز بامداد را فرشتگان شب و روز حاضر
آیند اگر خواهی بخوانی انّ قران الفجر کان مشهودا . ومن اللّیل فتهجّد به . من تبعیض راست

از شب یعنی بعضی از شب بیدار شو . به . ای باللّیل مفسّران گفتند تهجّد بیداری باشد پس از خواب
یقال تهجّد اذا نام واذا سهر وهو من الاضداد یکی از جملهٔ انصاریان گفت من با رسول الله بودم
در سفری شب درآمد گفتم بنگرم تا رسول نماز چگونه میکند گفت رسول بخفت چون بیدار
شد سر سوی آسمان کرد و پنج آیه از آخر آل عمران بخواند . انّ في خلق السّموات والارض
الی قوله انّك لا تخلف المیعاد . آنگه مسواك بر گرفت و کار بست آنـگه قربهٔ آب بر گرفت و
وضوی نماز باز کرد ونماز کرد ماشاءالله آنـگه بخفت آنـگه برخاست همچنان کرد که اوّل کرده
بود بدانکه نماز شب از جملهٔ سنّت های مؤکّداست ورسول در وصیّت امیرالمؤمنین علي را میگوید یا علی
علیك بصلوة اللّیل علیك بصلوة اللّیل علیك بصلوة اللّیل بر توباد که نماز شب کنی سه بار تکرار کرد
برای تأکید ورسول گفت من کثر صلوته باللّیل حسن وجهه بالنّهار گفت هر کرا نماز بسیار بود
بشب رویش نیکو بود بروز و همچنین گفت بشّر المشّائین الی المساجد فی ظلم اللّیل بالنّور التّام
یوم القیمة . مژده ده روندگان بمسجدها را در تاریکی شب بنور تمام روز قیامت ووقت نماز شب
آنـگه بود که شب بنیمه رسد در نصف آخر شب مستحبّ آنست که برخیزد وبر جامهٔ خواب بنشیند
تا ساکن شود و دعای مخصوص که هست بخواند من قولهم الحمدلله الّذی ردّ علیّ روحی لاعبده
واحمده تا آخر آنـگه مسواك بر گیرد وکار بندد آنـگه بمیان سرای آید و در اطراف آسمان نگرد
و بگوید الهی غارت النجوم و نامت العیون تا بآخر دعا چنانکه در کتب عبادات مسطور است آنـگه
پنج آیه از آخر آل عمران بخواند . انّ فی خلق السّموات والارض الی قوله انّك لا تخلف المیعاد .
آنـگه برخیزد و وضوی نماز باز کند بشرایط خود آنـگه بنماز گاه آید و روی بقبله آرد و
بگوید اللّهم انّی اتوجه الیك بنبیّك نبیّ الرّحمة وآله واقدّمهم بین یدی حوائجی للدّنیا والاخرة
الي آخر الدّعا آنـگه هفت تکبیر بگوید و تکبیر نماز بندد و آیهٔ و جّهت وجهی بخواند والحمد
بخواند و قل یا ایّها الکافرون و در رکعت دوّم الحمد و قل هوالله و میان هر دو رکعت دعائیست
مخصوص اگر داند بخواند وآنگه شش رکعت نماز دیگر بکند بآنچه خواهد و داند و مستحب
آنست که سورتهای دراز خواند در او چون سورة الانعام والکهف والانبیآء و مانند این اگر داند
و وقت دارد آنـگه دو رکعت شفع کند در رکعت اوّل الحمد و سورة الملك و دوّم باالحمد و
هل اتی علی الانسان واگر وقت ندارد بر معوّذتین اقتصار کند آنـگه فصل کند میان شفع و وتر
بسلام و دعائیست مخصوص بخواند آنگه نماز وتر بکند یکرکعت با آنچه خواهد از قرآن آنـگه
دعای وتر بخواند واگر دعآء معین نداند آنچه داند بخواند و خیر خودرا و مسلمانان را از خدا
بخواهد و مستحبّ است که چهل مؤمن را نام بگوید یا بیشتر و از خدای بخواهد آنـگه رکوع
کند چون سر بردارد از رکوع دعای مخصوص بخواند و نماز تمام کـند اگر صبح اوّل برآمده
باشد رکعتی الفجر بکند والاّ تسبیح و تهلیل میکند تا صبح برآمدن چون صبح دوّم برآید نماز
فریضه بکند فهذا معنی قوله فتهجّد به وقوله . نافلة لك . عبدالله عبّاس گفت خاصّة لك .
مقاتل حیّان گفت کرامة و عطیّة لك . و بروایتی دیگر عبدالله عباس گفت فریضة لك و گفت
نماز شب بر رسول واجب بود و بر دیگران سنّت و این قول اصحاب ظاهر است و اصحاب

اخبار بعضى دگر گفتند در اوّل شرع نماز شب بر رسول واجب بود آنگه خدايتعالى تخفيف كرد ازو . قتاده و فرّاء گفتند تطوّعا لك و فضيلة وعامّهٔ فقهآء برايننند و اصل نافله زياده بود من قوله تعالى ووهبنا له اسحق و يعقوب نافلة اى زيادة و غنيمت را براى آن نفل خوانند كه اين زيادت كرامتى بود كه خدايتعالي داد اين امّت را و آنانكه گفتند فريضه بود بر رسول گفتند معني آنستكه زيادة لك على الفرآئض . عسى ان يبعثك ربّك . اميد آنرا كه خدايتعالى تو را بمقام محمود رساند و مفسّران گفتند لعلّ و عسى از خدا واجب باشد و امّا آنچه تحقيق است آنست كه گفتيم درچند جاى ازاين كتاب وآنكه اين طمع ورجا راجع نيست با خداى تعالى بل با مكلّف تا مغرى نشود بقبيح باين امان وامّا مقام محمود بيشتر اهل علم برآنند كه مقام شفاعتست و آن مقاميست كه يغبط بها الاوّلون والآخرون او را برمقام تمنا كنند اوّليان و آخريان . عبدالله مسعود را پرسيدند كه مقام محمود چيست گفت فرداى قيامت خلايقرا در صعيدى بدارند هر كس سخن نيارد گفتن اوّل كس كه او را بخوانند رسول ما باشد چون او را بخوانند او گويد لبّيك وسعديك والخير فى يديك والشّر ليس اليك والمهدىّ من هديت و عبدك بين يديك منك بك ولك واليك لا ملجأ ولامنجأ منك الاّ اليك تباركت وتعاليت سبحانك ربّ البيت فذلك قوله تعالى عسى ان يبعثك ربّك مقاما محمودا . قتاده روايت كرد ازانس مالك از رسول كه او گفت روز قيامت مؤمنان گناهكار مجتمع شوند خدايتعالى ايشانرا الهام دهد تا گويند بيائيد تا شفيعى انگيزيم بخدايتعالى تا باشد كه ما را از اين مقام برهاند آنگه بيايند بنزديك آدم و گويند يا آدم الصّفىّ تو بندهٔ كه خداى تعالى تورا برگزيد و بدست قدرت خود بيافريد و فرشتگان را پيش تو بسجود آورد وتورا نامها بياموخت اگر شفاعت كنى براى ما از خدا آدم گويد لست هناك نيستم من و آن پايه ندارم مرا خطيئتى هست كه از آن شرم ميدارم از آنجا بيايند بر نوح گويند اى نوح تو اوّل پيغمبرى كه خدايتعالى بكافّهٔ خلقان فرستاد اگر شفاعت كنى ما را گويد من اين پايه ندارم با برهيم رويد بنزديك ابرهيم خليل آيند و گويند مارا شفيع باش نزديك خدايتعالي گويد لست هناك من اين قوّه ندارم بموسى رويد بيايند بموسى او نيز جواب دهد كه بعيسى رويد همچنين بعيسى آيند او گويد اين پايه كس را نباشد الاّ محمّد را كه او سيّد اوّلين و آخرين است و ايشان پيش من آيند و پيش من صف كشند و مرا گويند اى سيّد اوّلين وآخرين مارا شفيع باش بنزديك خدايتعالى كه آن پايه كه توراست امروز كس را نيست گفت من برخيزم و ايشان دو صف كشيده باشند ومن در ميان ايشان بروم پيش خداى بروم و دستورى خواهم چون دستورى يابم برو درآيم پيش خدايتعالى حقتعالي گويد سربردار و بخواه تا چه ميخواهى تا بدهندت وشفاعت كن تا ببخشند من سر بردارم و خدايرا بستايم بتمجيدى كه مرا آموخت آنگه شفاعت كنم چندانى كه مرا حدّ برزده باشند بمن بخشند بار دگر مراجعت كنم و پيش خدايتعالى بروى درآيم خدايتعالى گويد سربردار و بگو تا بشنوند و بخواه تا ببخشند و شفاعت كن تا قبول كنند من دگر باره بشفاعت درآيم از خداى بحدّى شفاعت كنم و قبول افتد ومن ايشان را ببهشت فرستم دگر باره بروى درآيم وشفاعت خواهم گويند سربردار

و بخواه بخواهم جهانى دگر را بمن بخشند بار چهارم گويم بارخدايا جماعتى مانده اند كه ايشانرا قرآن محبوس بكرده است يعني بحكم قرآن محبوسند بحق چندانى شفاعت ميكنم تا هركس را كه گويندهٔ لااله الاّ الله باشد ودر دل اومقدارجوى ايمان بوده باشد بخواهم و بمن بخشند تا چندانى شفاعت كنم كه در دوزخ جز كافر محض نماند . يزيدبن صهيب گفت من مردى برنا بودم وبرراى خوارج بودم كه فاسق را كافر گويند بر خاستم با جماعتى بسيار بحج رفتيم چون بمدينهٔ رسول درآمديم جابر عبدالله انصارى را ديدم پشت بستونى باز داده و دگر روز چنان ميكرد من از سر جوانى گفتم يا صاحب رسول الله اين چه حديث است كه تو ميگوئى و خدايتعالى ميگويد ربّنا انّك من تدخل النّار فقد اخزيته وما للظالمين من انصار و ميگويد كلّما ارادوا ان يخرجوا منها اعيدوا فيها مرا گفت ايجوان تو قرآن دانى گفتم آرى گفت مقام محمود خوانده هستى رسول را فى قوله عسى ان يبعثك ربّك مقاما محمودا گفتم آرى آن چه مقام است گفت آن مقاميست كه خدايتعالى اورا آنجا بدارد و بشفاعت او خلقى را از دوزخ بيارد آنگه درين حديث گرفت و آنچه از رسول شنيده بود تا بآنجا رسيد كه صراط چگونه بردوزخ نهند و خلقان براو چگونه گذر كنند آنگه گفت رسول فرمود گروهى را از دوزخ بيارند پس از آنكه سوخته شده باشند و سياه گشته چون چوب آبنوس و ايشانرا بجوئى از جويهاى بهشت برند وبشويند از آنجا برآيند بمانند كاغذ سفيدى ما از براو بيامديم و گفتيم همانا اين پير دروغ ميگويد بر رسول روزكى چند در مدينه مقام كرديم وبائى درما افتاد كه از ما جز يكمرد از مدينه بيرون نيامد باقى بمردند . زهرى روايت كرد از زين العابدين از پدرش از جدّش از رسول كه او گفت چون روز قيامت باشد خدايتعالى بفرمايد تا زمين را بكشند همچنانكه اديم تا هيچ آدميرا بيش از آن جاى نباشد كه پا بر زمين نهد اوّل كس راكه بخوانند من باشم وجبرئيل بر راست من باشد من گويم بارخدايا اين خبر داد مرا كه تو او را فرستادى برمن به پيغام حقتعالى گويد راست گفت من فرستاده ام او را آنگه بشفاعت درآيم گويم بار خدايا بندگان تواند وتورا پرستيده اند در اطراف زمين مرا اجابت كنند آنمقام محمود است . ابوالزّعرى روايت كرد از عبدالله سلام كه او گفت اوّل شفيع روز قيامت روح القدس باشد جبرئيل پس ابرهيم پس موسى و عيسى پس پيغمبر شما برخيزد و شفاعت كند و كس اورا آن شفاعت نباشد كه او را آن مقام محمود است . قتاده گفت از انس مالك كه رسول گفت فرداى قيامت براق را پيش من آرند گويد بآنخداى كه تورا بحق بخلق فرستاده است برمن ننشيني تا ضمان شفاعت نكنى مرا . و رواياتى دگر آنست كه مراد بمقام محمود مقام رسولست بر عرش يا بر كرسى . عبدالله عمر روايت كرد از رسول اين آيت برخواند آنگه گفت خدايتعالى مارا چندانى نزديك گرداند تا مرا بر عرش نشاند و لفظ ديگر تا مرا بر سرير نشاند . ابو وايل روايت كرد از عبدالله مسعود كه رسول گفت خدايتعالى ابرهيم را خليل گرفت و صاحب شما را يعنى مرا او خليل خداست و گرامى ترين خلقان برخدا آنگه برخواند عسى ان يبعثك ربّك مقاما محمودا آنكه تا مرا برعرش نشاند سيف السند روايت كند از عبدالله سلام كه او گفت روز قيامت كرسى را بيارند و در پيش عرش بنهند و پيغمبر شما برآنجا نشيند . و

لیث از مجاهد حدیث عرش روایت کرد و ازین امتناعی نیست چو عرش خدایتعالی را نه جای نشست است . و قل ربّ ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق . عامّهٔ قرّآء مخرج و مدخل خواندند بضمّ هردو میم بمعنی ادخال و اخراج . و حسن بصری مدخل و مخرج خواند بمعنی الموضع و مفسّران در تأویلش خلاف کردند عبدالله عبّاس گفت و حسن و قتاده ادخلنی مدخل صدق بار خدایا مرا در جای صدق بر یعنی مدینه و از جای صدق بیرون بر یعنی مکّه و مفعل هم مصدر باشد هم موضع باشد وهم مفعول باشد وآیت گفتند آنگه آمد که رسول علیه السّلام هجرت فرمودند . ابو حمزة الثّمالی روایت کرد از صادق جعفربن محمّد از پدرانش از رسول علیه السّلام که رسول علیه السّلام این آنگه گفت که در غار شد از مکّه بیرون آمده پس مراد بمدخل غار است . ضحّاك گفت ادخلنی مدخل صدق مرا از مکّه بیرون آر و اخرجنی مخرج صدق و مرا بازدرمکّه بر در اوّل ایمن و در دوّم ظافر . عطا گفت از عبدالله عبّاس ادخلنی مدخل صدق فی القبر مراد آنست که مرا درگور بر و آن جای صدق است و مرا ازگور بیرون آر بقیامت بمحشرو آن جای‌صدقست . مجاهد گفت ادخلنی فی امرك الّذی ارسلتنی مرا درآن کار بر که مرا برای آن فرستادی از اداء شریعت و تبلیغ رسالت ومرا از عهدهٔ تکلیف وتبعت گذاردن آن بیرون آر درهردوحال با صدق . و کلبی گفت این آنگه گفت که از تبوك باز گشت گفت مرا در مدینه برو از مدینه بیرون آر وبا مکّه برفتح برآورده برابر من . عطاء گفت ادخلنی فی طاعتك مرادر طاعت خود بر بصدق و اخلاص و از عهدهٔ آن بیرون آرچون گذارده باشم بی تقدیر . قتاده گفت از حسن ادخلنی مدخل صدق مرا به بهشت بر واخرجنی مخرج صدق مرا از مکّه بمدینه برتادعا جامع باشد دنیا و آخرت را . بعضی دگر گفتند معنی آنست که در هرکاری که مرا دراوخواهی بردن بصدق بر وازو بصدق بیرون آر ومرا از آنان مکن که یدخل بوجهو یخرج بوجه که‌بر وی در شود وبر وی بیرون آید فانّ ذالوجهین لایکون امیناعندالله که‌دوروی‌بنزدیك خدا امین‌نباشد. و اجعل لی من لدنك سلطانا نصیرا . ومرا از نزدیك تو سلطان وحجّتی کن منصور . مجاهدگفت سلطانا نصیرا ای حجّة بیّنة . حسن گفت ملکا قویّا ملکی قوی که مرا بآن‌نصرت کنی برآنان که برمن‌دشمنی کردندی و عزّی ظاهر گردان که دین تو بآن راست دارم خدایتعالی او را باین دعا ملك پارس و روم وعده داد . قتاده گفت رسول علیه السّلام دانست که اورا درین کار قوّت نباشد الّا بسلطانی از قبل خدایتعالی ازخدایتعالی سلطانی خواست منصور قوی مؤیّد من‌قبل‌الله تعالی برای کتاب خدا و اقامت حدود او واین سلطان رحمتی باشد از خدایتعالی که اگرنه آن رحمت بودی بهری بربهری غارت کردندی و قوی ضعیف را بخوردی بعضی دگر گفتند فتح مکه خواست کلبی گفت مرادباین سلطان نصیر غیاث بن اسدبن ابی‌العیص بن امیّه است که رسول علیه السّلام او را بمکه عامل کرد و گفت برو که‌من ترا عامل کردم علی اهل الله یعنی اهل‌حرم خدای را و مردی سخت بود بر فاسقان ولیّن برمؤمنان او گفت والله اگر کسی از نماز جماعت باز ایستد گردنش بزنم که تخلّف نکندالّا منافقی اهل مکّه گفتند بر اهل خدای عامل کردهٔ غیاث بن اسد را واو اعرابی جلف عامی است رسول علیه السّلام گفت من در خواب دیدم که‌غیاث بن

اسد بدر بهشت فراز آمد و در بجنبانید جنبانیدنی سخت در بگشادند و اودر رفت خدای باو اسلام را نصرت کرد و او مسلمانانرا نصرت کرد بر کافران پس سلطان نصیر آنست قل جآء الحقّ وزهق الباطل ای جآء القرآن وذهب الشّیطان زهق ای بطل و هلك این قول قتاده است سدی گفت‌حقّ اسلام است و باطل شرك و گفتند حق دین خداست و باطل اصنام و اوثان ابن جریج گفت حق جهاد است و قتال . انّ الباطل کان زهوقا . که باطل مادام زاهق بوده است وهومن قولهم زهقت نفسه اذا خرجت و زهق السّهم اذا جاوز الغرض چون تیر از نشانه بگذرد وضایع شود عبدالله مسعود و عبدالله عبّاس گفتند چون رسول علیه السّلام مکّه بگشاد پیرامن مکّه سیصد و شصت بت نهاده بودند و هر قومی روی بصنم خود کرده رسول علیه السّلام برآن بتان میگردید و چوبکی در دست داشت آهنی در سرآن زده و در چشم و روی و پهلوی آن بتان میزد و میخواند قل جآءالحقّ و زهق الباطل انّ الباطل کان زهوقا بهر بت که بگذشت آن بت بروی در آمد مشرکان با یکدیگر گفتند بسرّ سخت ساحر است این محمّد . و ننزّل من القرآن ماهو شفآء و رحمة للمؤمنین . آنکه خدایتعالی گفت ما فرو فرستیم از قرآن آنچه او شفاست و رحمت مؤمنانرا و وجه تشبیه قرآن بشفا سه معنی دارد . یکی آنکه بردست آنکس که‌ظاهرشد دلیل نبوّت وصدق او کرد تامردم از حیرت و ضلالت باو هدایت یافتند و خلاص چون بیماری که از علت شفا یابد . و وجه دوّم آنکه درو بیانست و ادلّهٔ واضحه که صاحب شكّ و شبهت چون درو نظر کند بعلم رسد وعلم شكّ او زایل کند و چون قدیم تعالی شكّ و نفاق را به بیماری تشبیه کرد فی قوله فی قلوبهم مرض ای شكّ و نفاق علوم و ادلّه را وصف کردن بشفا احسن الوصف واوقع التّشبیه . و وجه سیّم آنکه ممتنع نبود که‌مردم باو تبرّك کنند و استشفاء وباو طلب شفا کنند چه اخبار وارد است باین و از جملهٔ نامهای فاتحه یکی سورة الشّفاست و صادق علیه السّلام گفت هرکه‌را بیماری باشد باید که بامداد چون روی از نماز بگرداند هفت بار الحمد بخواند وباد برو دمد اگر به نشود روزی دیگر هفتاد بار بخواند من ضامنم بشفا الاّ بیماری که اجل او در آن بود رسول علیه السلام گفت القران هوالدّوآء هرکه او بقرآن طلب شفا نکند خدایتعالی اورا شفا مدهاد . ولا یزید الظّالمین الاّ خسارا . و این قرآن کافرانرا نیفزاید جز زیان کاری برای آنکه باو انتفاع برنگیرند ودر او اندیشه نکنند تا باو مهتدی شوند همام گفت از قتاده شنیدم که او گفت هیچکس نباشد که‌باقرآن مجالست کند والاّ از نزدیك او یا زیادتی یا نقصانی برخیزد یعنی که قرآن شفا و رحمت است مؤمنانرا و خسارت و زیان است ظالمانرا و کافرانرا و این آیت برخواند قوله تعالی .

وَاِذٓا اَنْعَمْنٰا عَلَى الْاِنْسٰانِ اَعْرَضَ وَنَآیٰ بِجٰانِبِهِ وَاِذٰا مَسَّهُ الشَّرُّ كٰانَ یَؤُساً *

وچون نعمت‌بخشیدیم‌بر آدمی روگردانید ودورگرفت خودرا وچون‌رسیداوراشرّ باشد مأیوس

قُلْ كُلٌّ یَعْمَلُ عَلٰی شٰاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ اَهْدٰی سَبِیلاً * وَیَسْئَلُونَكَ

بگو هرکس کارمیکندبر طبیعت‌خود پس‌پروردگارشمادانا‌تر‌باشدبآنکه او هدایت‌یافته راهیرا ومیپرسندت

عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ اَمْرِ رَبّی وَمٰا اُوتِیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ اِلّا قَلِیلاً * وَلَئِنْ شِئْنٰا

از روح بگو روح از امرپروردگارمن‌است‌ونه‌داده‌شدیداز علم مگر اندکی‌را واگر خواهیم

لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذي اَوْحَيْنا اِلَيْكَ ثُمَّ لاتَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنا وَكيلاً * اِلّا رَحْمَةً مِنْ

هرآینه‌ببریم بآنچه وحی‌فرستادیم بسوی‌تو نمییابی مرخودرا بآن برما کارسازی مگر ببخشایشی از

رَبِّكَ اِنَّ فَضْلَهُ كانَ عَلَيْكَ كَبيراً * قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلى اَنْ

پروردگارت بتحقیق بخشش‌اوباشد برتو بزرگ بگو هرآینه‌اگر گردهم‌آیند انس وجن بر اینکه

يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهيراً * وَلَقَدْ

بیاورند بمانند این قرآن نمیآورند بمانندآن واگر باشند پارهٔ‌آنها مربعضی‌را پشت وبتحقیق

صَرَّفْنا لِلنّاسِ في هذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَاَبى اَكْثَرُ النّاسِ اِلّا كُفُوراً * وَقالُوا

گردانیدیم‌مابرای‌مردمان‌دراین قرآن از هرداستان‌پس‌سرباززدند بیشتر مردم مگر ناسپاسی‌را وگفتند

لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتّى تَفْجُرَ لَنا مِنَ الْاَرْضِ يَنْبُوعاً * اَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخيلٍ

هرگزنگرویم مرترا تاروان سازی برای‌ما از زمین چشمه‌را یا باشد مرترا بهشتی ازخرمابن

وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْاَنْهارَ خِلالَها تَفْجيراً * اَوْ تُسْقِطَ السَّماءَ كَما زَعَمْتَ عَلَيْنا كِسَفاً

وانگور پس روان‌کنی‌نهرهارا درآنهاروان‌کردنی یافرود آري آسمانرا چنانکه پنداشتی برما پاره‌پاره

اَوْ تَأْتِيَ بِاللّهِ وَالْمَلئِكَةِ قَبيلاً * اَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ اَوْ تَرْقى فِي

یابیاوری بخدا وفرشتگان‌دسته‌دسته یاباشد مرترا خانهٔ از طلا یا بالا شوی در

السَّماءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتّى تُنَزِّلَ عَلَيْنا كِتاباً نَقْرَؤُهُ قُلْ سُبْحانَ رَبّي هَلْ

آسمان وهرگزنمیگرویم‌ما برشدنت‌را تا فرودآری برما کتابی‌را که‌بخوانیم‌آنرابگومنزه‌است پروردگارمن‌آیا

كُنْتُ اِلّا بَشَراً رَسُولاً * وَما مَنَعَ النّاسَ اَنْ يُؤْمِنُوا اِذْ جاءَهُمُ الْهُدى اِلّا اَنْ

هستم مگر آدمی فرستاده وچه بازداشته‌مردم‌را که بگروند چون آمدشان هدایت مگر آنکه

قالُوا اَبَعَثَ اللّهُ بَشَراً رَسُولاً * قُلْ لَوْ كانَ فِي الْاَرْضِ مَلئِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنّينَ

گفتند آیابرانگیخت‌خداآدمی‌را فرستاده بگو اگر بود در زمین فرشتگانی راه‌میرفتند بآرام

لَنَزَّلْنا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّماءِ مَلَكاً رَسُولاً * قُلْ كَفى بِاللّهِ شَهيداً بَيْني وَبَيْنَكُمْ

هرآینه‌میفرستادیم‌برآنهااز آسمان فرشته‌را پیغمبر بگوبس‌است خدا گواه میان من ومیان شما

اِنَّهُ كانَ بِعِبادِهِ خَبيراً بَصيراً * وَمَنْ يَهْدِ اللّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ

بتحقیق‌اوباشدببندگانش آگاه بینا وهرکه‌را هدایت کند خدا پس‌اوست‌راه‌یافته‌وهرکرا‌گمراه کند‌پس‌هرگز

تَجِدَ لَهُمْ اَوْلِياءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيمَةِ عَلى وُجُوهِهِمْ عُمْياً وَبُكْماً

نیابی مرآنهارا دوستاران از غیراو وبرانگیزیم‌آنهارا روز رستخیز برروهاشان کور وگنگ

وَصُمّاً مَأْويهُمْ جَهَنَّمُ كُلَّما خَبَتْ زِدْناهُمْ سَعيراً * ذلِكَ جَزاؤُهُمْ بِاَنَّهُمْ

وکر جایگاه‌آنها دوزخ‌است هرچند فرونشینند افزائیم آنهارا آتش این‌است اجرآنها بجهت‌آنکه‌آنها

كَفَرُوا بِآياتِنا وَقالُوا اَئِذا كُنّا عِظاماً وَرُفاتاً اَئِنّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَديداً * اَوَلَمْ

کفرورزیدندبآیتهای‌ما وگفتند آیاچون‌باشیم استخوان وپوسیده آیامابرانگیخته گردیم‌آفرینشی تازه آیا

يَرَوْا اَنَّ اللّهَ الَّذي خَلَقَ السَّمواتِ وَالْاَرْضَ قادِرٌ عَلى اَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ اَجَلاً لا رَيْبَ

ونه‌نگرستندکه‌خداست‌آنکه آفرید آسمانها وزمین‌راتواناست‌برآنکه‌بیافریندمانندآنهارا‌و گردانیدآنهارا‌مدتی‌نیست‌شکی

فيهِ فَاَبَى الظّالِمُونَ اِلّا كُفُوراً * قُلْ لَوْ اَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزائِنَ رَحْمَةِ رَبّي اِذاً

درآن‌پس‌امتناع کردندستمکاران‌مگرناسپاسی‌را بگواگرشما مالک‌شوید خزینهای‌رحمت پروردگارمرا‌آنگاه

لَاَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْاِنْفاقِ وَكانَ الْاِنْسانُ قَتُوراً * وَلَقَدْ آتَيْنا مُوسى تِسْعَ آياتٍ

امساک‌کنید ازترس نفقه‌کردن وباشد آدمی تنگ‌گیرنده وبتحقیق دادیم موسی‌را نه معجزه

بَيِّناتٍ فَاسْئَلْ بَني اِسْرائيلَ اِذْ جاءَهُمْ فَقالَ لَهُ فِرْعَوْنُ اِنّي لَاَظُنُّكَ يا مُوسى

روشن پس بپرس اولاد یعقوب‌را چون‌آمدآنهارا پس گفت مراورافرعون‌بتحقیق‌من‌هرآینه‌میپندارم‌ترااای‌موسی

مَسْحُوراً * قالَ لَقَدْ عَلِمْتَ ما اَنْزَلَ هؤُلاءِ اِلّا رَبُّ السَّمواتِ وَالْاَرْضِ بَصائِرَ

سحرشده گفت‌بتحقیق دانستی‌نفرستاد اینهارا مگر پروردگار آسمانها وزمین معجزه‌ها

وَاِنّي لَاَظُنُّكَ يا فِرْعَوْنُ مَثْبُوراً * فَاَرادَ اَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْاَرْضِ فَاَغْرَقْناهُ وَمَنْ

وبتحقیق‌من‌هرآینه‌گمان‌میکنم‌ای‌فرعون‌هلاک‌شده پس‌خواست‌که پراکنده‌کندآنهارااز زمین پس‌غرق‌کردیم‌اوراوهرکه

مَعَهُ جَميعاً * وَقُلْنا مِنْ بَعْدِهِ لِبَني اِسْرائيلَ اسْكُنُوا الْاَرْضَ فَاِذا جاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ

بااوبود همه‌را وگفتیم از پس‌او مراولاد یعقوب‌را ساکن‌شویدزمین‌را پس‌چون آمد وعدهٔ آخرت

جِئْنا بِكُمْ لَفيفاً * وَبِالْحَقِّ اَنْزَلْناهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَما اَرْسَلْناكَ اِلّا مُبَشِّراً وَ

آوریم‌شمارا بهم‌پیچیده وبحق فرستادیم‌آنرا وبحق فروشد ونفرستادیم‌ترا مگرمژده‌دهنده و

نَذيراً * وَقُرْآناً فَرَقْناهُ لِتَقْرَاَهُ عَلَي النّاسِ عَلى مُكْثٍ وَنَزَّلْناهُ تَنْزيلاً * قُلْ

بیم‌کننده وقرآنی‌راکه‌پراکنده‌فرستادیم‌تابخوانی‌آنرابرمردم بر تأنّی وفروفرستادیم‌آنرافروفرستادنی بگو

آمِنُوا بِهِ اَوْلا تُؤْمِنُوا اِنَّ الَّذينَ اُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ اِذا يُتْلى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ

بگروید باو یانگروید بتحقیق‌کسانیکه داده‌شدندعلم‌را ازپیش‌او چون خوانده‌شودبرآنها برومی‌افتند

لِلْاَذْقانِ سُجَّداً * وَيَقُولُونَ سُبْحانَ رَبِّنا اِنْ كانَ وَعْدُ رَبِّنا لَمَفْعُولاً * وَيَخِرُّونَ

برزنخها سجده‌کننده ومیگویند منزه‌است پروردگارما اگرباشد وعدهٔ‌پروردگار کرده‌شده وبرومیافتند

لِلْاَذْقانِ يَبْكُونَ وَيَزيدُهُمْ خُشُوعاً * قُلِ ادْعُوا اللّهَ اَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ اَيّاً ما تَدْعُوا

برذقنهای‌خود میگریند ومیافزایدشان فروتنی بگوبخوانیدخدارا یابخوانید بخشنده‌را هرکدام‌را بخوانید

فَلَهُ الْاَسْماءُ الْحُسْنى وَلا تَجْهَرْ بِصَلوتِكَ وَلا تُخافِتْ بِها وَابْتَغِ بَيْنَ ذلِكَ سَبيلاً *

پس‌اوراست نامهای نیکو وآواز برمدار بنمازخودت وآهسته مکن آنرا وبجو میان این راهی‌را

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَريكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ

وبگو سپاس مرخدارا آنکه نگرفت فرزندیرا ونمیباشد مراورا شریکی درپادشاهی ونمیباشد مراورا

وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبيراً .

دوستداری‌ازمذلت وبزرگ‌شماراورابزرگ‌شمردنی .

قوله تعالی واذا انعمنا علی الانسان . خدایتعالی در این‌آیت صفت کفران نعمت آدمی گفت که چون ما نعمت کنیم بر آدمی از انواع نعمت از تن‌درستی و روزی فراخ و کار روانی و کام روائی و نظام امور و اتّساق احوال بطر گیرد او را برگردد و اعراض کند . و نأی بجانبه . جانب خود از ما دور دارد و مارا نخواند و از ما نخواهد وچون مستغنی شود قیام بحقّ ما

رها کنند . والنّأی البعد . قرّاء درین کلمه خلاف کردند ابو عمرو و عاصم و نافع و حمزه
في بعض الرّوايات عنهم خوانند نای بفتح النّون وامالت الف بیا و کسائی و حمزه و خلف در
سایر روایات از ایشان خواندند نای بکسر نون و الف علی التّفخم و امالت بر طریق اتباع کسره
از پی کسره ببردند و باقی قرّاء خواندند بفتح نون و الف علی التّفخیم و این لغت اهل
حجاز است ابو جعفر وابن عامر خواندند وناء بوزن شاء آنکه آنرا دووجه باشد یکی آنکه مغلوب
نأی بود چون رأی و دوّم آنکه از نوء باشد و آن نهوض بود یعنی مستقلّ شود بخود و نماید که
من بجانب خود قیام خواهم کردن وانشد المبرّد عن ابی عبیده . اغلامُ معلّل داء رؤیا . فهو
یهدی بما رای فی المنام . اراد رای بیت شاهد وجه اوّلست از قلب وبعضی اهل لغت گفتند
ناء اذا نهض واذا جلس و هو من الاضداد ای جلس بجانب یعنی بسر خود بنشیند . و اذا مسّه
الشّر کان یؤسا . وچون او را شرّی و آفتی و مضرّتی و بیماری و درویشی رسد نومید شود و
آن علامت لوم و دنائت نفس باشد که مردم در نعمت بطر باشند و در شدّت جزوع و یؤس .
قل . آنگه گفت بگو ای محمّد اینانرا که باین صفتند . قل کلّ یعمل علی شاکلته . هر کس
کار در خور خود کند بر عادت و بر حالت خود علی ما یشاء کلّه چنانکه با او ماند ودر خور
خود . و ابن عباس گفت علی ناحیة . مجاهد گفت علی حدّه حسن و قتاده گفتند علی نیّته
ابن زید گفت علی دینه . مقاتل گفت علی حدّ ملّته فرّاء گفت علی طریقته . ابو عبیده
گفت علی خلیقته و این اقوال متقاربست و معنی آنکه در پیش بگفتیم قولي دگر گفتند و
آن آنست علی شاکلته ای علی اشتباهه من قولهم اشکل علیه الامر بر قول اوّل از شکل باشد و
آن مثل است بر دوّم از اشکال که اشتباهست و قول اوّل روشن تراست برای آنکه مورد آن
مثل است که گفتند کلّ امرء یشبهه فعله و کلّ رجل وضیعته و کلّ اناء ترشح بمافیه . فربّکم
اعلم بمن هو اهدی سبیلا خدای شما عالمتر است بآنکه که برراه راست مستقیم تراست ومهتدی
تر و برای آن گفت عقب آن آیت که قل کلّ یعمل علی شاکلته تا نومید نشوند و اگر در
حال نعمت کفران وبطر کرده باشند که خدای نعمت باز نگیرد اگرچه ایشان مستحقّ هرعقوبت
باشند چو هر کس کار در خور خود کند وآنچه بدو لایق باشدو قوله سبیلا نصب اوبر تمیزاست
قوله . و یسئلونك عن الرّوح الایه . ای محمّد ترا از روح میپرسند بگو که روح درفرمان
خداست عبدالله مسعود گفت با رسول علیه السّلام میرفتیم در مدینه بجماعتی جهودان بگذشتیم
بعضی گفتند از روح بپرسی او را بعضی دگر گفتند مپرسی ازاو عبدالله گفت من از پس اوبودم
وحی باو فرود آمد روی بجهودان کرد واین آیت بر ایشان خواند گفتند ما نگفتیم نباید پرسید
آنکه گفتند ما در تورية همچنین یافتیم که روح از فرمان خداست . عبدالله عبّاس گفت جهودان
رسول را گفتند مارا خبر ده تاروح چه باشد و روح را در تن چگونه عذاب کنند رسول
علیه السّلام جواب نداد برای آنکه چیزی فرو نیامده بود درین معنی جبرئیل آمد وآیت آورد و
روایت کردند که جماعتی جهودان گرد آمدند و قریش را گفتند ازمحمّد به پرسید که روح چه باشد
و از جماعتی که در اوّل زمان مفقود شدند و از مردی که بشرق و غرب جهان برسید اگر ا همه

جواب دهد پیغمبر است و اگر از همه جواب ندهد پیغمبر نیست و اگر از بعضی جواب دهد
و از بعضی نه پیغمبراست بیامدند و بپرسیدند خدایتعالی فرو فرستاد در باب مفقودان اوّل زمان
ام حسبت انّ اصحاب الکهف والرّقیم الایه و درباب آن مرد که در شرق و غرب زمین برسید
فرود آمد قوله ویسئلونك عن ذی القرنین . ودر روح فرود آمد و یسئلونك عن الرّوح قل الرّوح
من امر ربّی . مفسّران خلاف کردند در آنکه این روح چیست که ایشان پرسیدند حسن و
قتاده گفتند جبرئیل است و از شاه ولایت امیر المؤمنین علی علیه السّلام روایت کردند در این
آیت که او گفت روح نام فرشته ایست که او را هفتاد هزار رویست و بر هر روئی هفتاد هزار
دهان در هر دهنی هفتاد هزار زبان بهر زبانی هفتاد هزار زبان تسبیح میکند از هر تسبیح از
تسبیحات او خدایتعالی فرشتهٔ میآفریند که با فرشتگان میپرد تا بروز قیامت . عبدالله عبّاس
گفت روح خلقی است از خلقان او خدایتعالی ایشانرا برصورت بني آدم آفریده است دست وپای
و سر و روی دارند طعام وشراب خورند فرشته نیستند . سعید جبیر گفت خدایرا هیچ خلق
نیست عظیم تر از روح جز عرش و اگر خواهد تا هفت آسمان و هفت زمین فرو برد بیك لقمه
تواند بیك روی بر صورت فرشتگانست و بیك روی بر صورت آدمیان روز قیامت بر راست عرش
باستد و فرشتگان دیگر دون او و او نزدیك تر فرشته است بنزدیك خدایتعالی امروز و جای او
بنزدیك حجاب هفتم است و روز قیامت هم مقرّب تر فرشته باشد و او از جملهٔ آنان باشد که
روز قیامت شفاعت کنند از برای اهل توحید اگر نه آنستی که میان او و فرشتگان حجاب هست
از نور اهل آسمان از نور او سوخته شدندی بعضی دگر گفتند این روح است که در آدمی مرکبست
که قوام حیات بآنست که آدمی باو زنده باشد و بفقد او زنده نماند و بعضی دگر گفتند مراد بروح
قرآنست و قوله من امر ربّی برای آن گفت که ایشان گفتند خبر ده ما را از این قرآن که برتو
فرود میآید که قدیم است یا محدث او گفت منْ اَمرِ ربّی ازفرمان محدث خداست یعنی محدث است
و از فرمان خدای صادر است . بعضی دگر گفتند مراد عیسی است که ایشانرا در او شبهه افتاد
تا چگونه بی پدر پدید آمد و روح نامی است مشترك میان این چیزها . وما اوتیتم من العلم الاّ
قلیلا . آنگه باز نمود که شما آدمیان از علم نصیب ندارید الاّ اندکی قوله . ولئن شئنا لنذهبنّ
بالّذی اوحینا الیك . آنگه گفت اگر ما خواهیم این قرآن که برتو وحی کرده ایم ببریم آنگه
توبر ما بآن وکیل نیابی که پای مردی و وکیل وری کند ترا درین دوقول گفتند . یکی آنکه
اگر خواهیم این شرع که بر تو فرستادیم ببریم آنرا بطریقهٔ نسخ چنانکه با پیغمبران دگر کردیم .
و قولی دگر آنست که اگر ما خواهیم این قرآن از میان شما برداریم و از دلهای مردمان چنانکه
در خبر آمد از هشام بن عروه عن ابیه عن عبدالله بن عمر که رسول علیه السلام یك روز بیرون
آمد و سرباز بسته بود از رنجی که میبود اورا بر منبر شد و خطبهٔ کرد و حمد وثنای خدای
کرد و صلوات داد بر محمّد و آل محمّد آنگه گفت این کتابها چیست که شما مینویسید کتابیست
جز کتاب خدایتعالی نزدیکست که خدایتعالی خشم گیرد برای کتاب خود هیچ ورقی رها نکند
و هیچ دلی که درروایتی قرآن باشد الاّ بردارد آنرا و گفتند یا رسول الله احوال مؤمنان چگونه

باشد آنروز گفت هر که خدای باو خیر خواهد او را توفیق دهد بر ثبات بر کلمهٔ توحید که
لا آله الاّ الله است . عبدالله مسعود گفت اوّل چیزی که شما از دین خود نیابی امانت باشد وآخر
چیزی که نیابی نماز باشد و قومی باشند که نماز کنند و ایشانرا دین نباشد و روزی آید که شما در
آن روز آئی و از قرآن در میان شما هیچ نباشد گفتند چگونه بود یا عبدالرّحمن و ما در دلها یاد
داریم آنرا و پدران ما مارا بیاموخته اند وما فرزندانرا می آموزیم و در مصحفها نوشته ایم گفت
از دلهای شما بردارند آنکه این آیت برخواند ولئن شئنا لنذهبنّ بالّذی او حینا الیك . هم از او
روایت کردند که او گفت طواف خانه بسیار کنید پیش از آنکه این خانه ازمیان بردارند ومردم
جای او فراموش کنند و قرآن بسیار خوانید پیش از آنکه از میان شما بردارند گفتند هب که
این مصاحف بردارند از دلهای مردمان چگونه بردارند گفت روزی آید که فراموش کرده باشندونیز
قول لا آله الاّ الله بر قول اهل جاهلیّت حاصل آیند و برشعار ایشان و این آنکه بود که عذاب
برایشان واجب شود . عبدالله عمر گفت قیامت بر نخیزد تا قرآن بآنجا نشود که ازو فرود آمدو
آنرا دویّ باشد چون دویّ منج انگبین حقتعالی گوید ترا چه بوده است گوید بارخدایا از تو
آمده ام وبا توآمدم مرا میخوانند وبر من کار نمیکنند و این آنکه باشد که خدایتعالی تکلیف بردارد
و دامن قیامت باشد و الاّ تا تکلیف بر جای باشد باید که ادلّهٔ شرع بجای باشد آنکه گفت . الاّ
رحمة من ربّك ترا هیچ وکیلی در نباشد که این حمایت کند الاّ رحمت خدای که فضل ورحمت او
برتو همیشه بزرگ بوده است . قل لئن اجتمعت الانس والجنّ علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن. آنکه
باز نمود که اگر انس و جنّ مجتمع شوند برای آنکه تا قرآنی مانند این بیارند نیارند و نتوانند
آوردن امّا از جهت فقد علم بنظم و ترتیب آن برقول آنانکه وجه اعجاز فرط فصاحت گویند و
امّا از آنجا که ما رها نکنیم وعلم نیافرینیم ایشانرا بآن مذهب آنان که صرفه گویند . ولو کان
بعضهم لبعض ظهیرا . واگر چه بهری یار بهری باشند و اگرچه متظاهر و متعاون باشند گفتند
این آیت آنکه آمد که کفّار گفتند لو نشاء لقلنا مثل هذا واین آیت جواب آنکس است که مارا
گوید چه ایمنی از آنکه در اقصاء بلاد معارضهٔ قرآن آورده باشند ولکن بما نرسیده باشد تا اگر
انسیان نیاورند چرا نشاید تا جنّیان آورده باشند . جواب آنست که گوئیم امّا اگر در بعضی بلاد
آورده بودندی ممکن نبودی که بما نرسیده بودی از توفیر دواعی بنشر و اذاعت آن چنانکه این
محالات و خرافات که گفتند چون فصول وغایات و مانند آن و امّا حدیث جنّیان ما وجود ایشان
بسمع دانیم هم آن سمع آمد و مارا ایمن کرد باین آیت از آنکه ایشان این قرآنرا معارضه آورده
باشند بقوله قل لئن اجتمعت الانس والجنّ . ولقد صرّفنا للنّاس فی هذا القرآن . و ما بگردانیم
این مردمانرا در این قرآن از هر گونه مثلها در او دو قول گفتند یکی آنکه هر نوع مثل زدیم تا
مکلّفان معتبر و متّعظ شوند و قولی دگر آنست که ما این قرانرا بانواع فرستادیم از حکم و امثال
و مواعظ و قصص و اخبار و نواهی وامر تا فائدهٔ او عام بود جز آنستکه بیشتر مردمان ابا کردند
و سر باز زدند الاّ از آنکه کافران باشند و حجود کنند . و قالوا لن نؤمن لك حتّی تفجر لنا
من الارض ینبوعا . عکرمه روایت کرد از عبدالله عبّاس که گفت عتبه و شیبه پسران ربیعه و ابو-

سفیان بن حرب و نصربن الحارث و ابوالبحتری بن هشام و اسور بن المطلّب وربیعة بن الاسود
و الولید بن المغیره و ابوجهل بن هشام وعبدالله بن امیّة بن خلف والعاص بن وایل و بنیّه و منیّه
پسران حجّاج مجتمع شدند در پس خانهٔ کعبه پس از آنکه آفتاب فرو شد گفتند کسی فرستی
تا محمّد حاضر آید تا باو گوئیم و او را غدر بر انگیزیم کس فرستاد کهاشراف قوم تومجتمع شده اند
و میخواهند که با تو سخن گویند رسول علیه السّلام با ایشان ظنّ خیر برد و گفت همانا ایشان را
دل نرم شده است یا بعضی نرم شدندبر خاست و او بغایت حریص بود بر ایمان و رشد ایشان وآمد
و میان ایشان بنشست گفت چه کار را خواندی مرا گفتند ای محمّد ما ترا برای آن خواندیم
تا با تو غدر بر انگیزیم و الله که در این عرب هیچکس را نمیدانیم که قوم خویش را آن آرد که تو
پدران و سلف را دشنام میدهی و دین ایشان را عیب میکنی و تسفیه احلام میکنی و خدایان را
دشنام میدهی و تفریق الفت و جماعت میکنی هیچ کار قبیح نماند که تو با ما نکردی اگر این بطمع
مالی میکنی ما هر کسی از مال خود ترا نصیبی دهیم و اگر برای ریاست و سیادت میکنی ما ترا سیّد
خود کنیم و اگر برای ملك میکنی ما ترا ملك گردانیم و اگر ترا ازجنّیان خیالي میباشد تاطلب
طبیب و دارو کنیم رسول علیه السّلام گفت ازین معانی هیچ نیست مرا نه مالی میباید ونه ملك
و نه ریاست و لیکن خدایتعالی مرا بشما فرستاده است و کتابی بمن داده است و مرا فرموده است
تا شما را بشارت دهم و بترسانم من رسالت خدای برسانیدم و نصیحت شما کردم اگر از من بشنوی و
قبول کنی خیر دنیا و آخرتست شما را و اگر ردّ کنی من نیز صبر کنم تا خدایتعالی میان من و شما
حکم کند گفتند یا محمّد تو میدانی که این زمین ماتنك ترین زمینهاست وکم آب تر اگرتوپیغمبری
از خدای درخواه تا این کوههای ما از ما براند و زمین بر ما فراخ کند و جویهای آب پدیدآرد
چنانکه در شام و عراق هست و این پدران ما را که رفته اند باز آرد و زنده کند از جملهٔ ایشان
قصی بن کلابرا خواهیم که زنده کنی که او پیری راست گوی بوده است تا احوال تو ازوبپرسیم تا
اینکه میگوئی حقّ است یا باطل اگر این بکنی و این مردگان زنده شده ترا تصدیق کنند ما ترا
براست بداریم و بدانیم که از خدای ترا منزلتی هست و تو رسول خدائی رسول علیه السّلام گفت
مرا نه برای این فرستاده اند مرا برای آنچه فرستاده اند گفتم و گذاردم اگر قبول کنی حظّ
دنیا وآخرتست شما را و اگر قبول نکنی صبر کنم تا خدای میان من و شما حکم کند گفتند یا
محمّد اگر این نه کنی از خدایت درخواه تافرشتهرا بفرستد ازآسمان که ترا تصدیق کندودرخواه
تا ترا بستانها بدهد و ترا راه نماید بگنجهای زمین و ترا کوشکها بدهد از زر و سیم و ترا مستغنی
کند از آنکه در بازار طلب معاش باید کردن چنانکه ما را یا آسمانرا پاره پاره بر ما فرو افکن
رسول علیه السّلام گفت خدای من اگر خواهد اینهمه بکند چو قادراست برین و بیشتر ازین
گفتند ما شنیدیم که این قران ترا مردی میاموزد بتمامه که اورا رحمن گویند وما برحمن
بنگرویم و غدری انگیختیم باتو وما دست از تونبداریم تاتو را هلاك نکنیم یا تو ما را هلاك نکنی
یکی از جملهٔ ایشان گفت ما بتو ایمان نیاوریم تا خدای را بما نیاری یا جماعت فرشتگانرا رسول
علیه السّلام از میان ایشان بر خاست و دلتنك بیرون آمد عبدالله بن ابی امیّة بن عبدالله بن عمروبن

مخزوم با او بر خاست و او پسر عمّهٔ رسول بود عایلة بن عبدالمطّلب گفت یا محمّد قوم تو بر تو
عرضه کردند آنچه شنیدی قبول نکردی و ایشان از تو کار ها در خواستند که بآن منزلت تو بدانند
اگر تو پیغمبری بکردی آنکه از تو هلاك و تعجیل آن خواستند نکردی بخدای که من بتو ایمان
نیارم هرگز الاّ که رهی سازی خود را و بر آسمان شوی بآن راه و از آسمان نامهٔ بر افراخته
بیاری و جماعتی فرشتگانرا که بران گواهی دهند برای تو و انکه که این همه کرده باشی گمان
چنانستکه باور نداریم رسول علیه السّلام از انجا برفت ابو جهل گفت ای جماعت شنیدی آنچه
با محمّد عرضه کردیم و هیچ قبول نکرد و او بهیچوجه از دشنام ما و دشنام خدایان ما و تسفیه
احلام و تضعیف ارای ما باز نخواهد استاد من هیچ چارهٔ نمیدانم با او الاّ آنکه چون فردا
بیاید و روی بکعبه کند در نماز چون بسجده شود سنگی بر دارم بآن مقدار که بر توانم گرفت و
بر سر او زنم و اورا بکشم و از جور او باز رهیم ما و همهٔ جهان رسول علیه السّلام از آنجا دلتنك
باز گشت و خدایتعالی این آیت فرستاد بتسلیهٔ رسول علیه السّلام . وقالوا . گفتند اینکافران
که ما ذکر ایشان کردیم . لن نؤمن لك . ما ترا باور نداریم و بتو نبگرویم . حتّی تفجرلنا .
تا نبگشائی برای ما از زمین چشمهٔ آب چنانکه بر روی زمین روان گردد کوفیان خواندند حتّی
تفجر بفتح و ضمّ جیم مخفّف من فعل یفعل از ثلاثی مجرّد و حجّت ایشان آنستکه ینبوع واحداست
وباقی قرّآء بتشدید جیم خواندند از بناء تفعیل امّا دوّم اعنی قوله فتفجر الانهار مقریان خلاف نکردند
در تشدید از برای آنکه انهار جمع است و جمع دلیل تکثیر کند نحو قوله وغلّقت الابواب و ینبوع
یفعول باشد من نبع المـاء اذا خرج من الارض نبوعا و این بنا برای مبالغه گویند چون یعسوب و
یعفور و جمعه ینابیع و الفجر الشّق و التّفجیر تکثیر منه ومنه الفجر للصّبح لانّه ینشقّ ومنه الفجور
لانّه خروج الی الافساد بشقّ عمود الحقّ . او تکون لك جنّة من نخیل و عنب یا ترا بستانی باشد
بسیار درخت که درختان او زمین را بپوشد از آفتاب از درختان خرما وانگور و آنکه تو جویها
در او روان کنی در میان آن درختان و نصب . خلالها . بر ظرفست و نصب انهار بر مفعول
بهاست و نصب تفجیر بر مصدر و بیان کردیم که از پی فعل مصدر چرا آرند امّا للتّاکید او تحقیق
الفعل او لبیان کیفیّة الفعل او لبیان العدد . او تسقط السّمآء کما زعمت . یا آسمان فرود افکنی
بر ما چنانکه دعوی کردهٔ پاره پارهٔ اهل مدینه و ابن عامر و عاصم خواندند کسفا بفتح سین جمع
کسفة کقطعة و قطع و حرقة و خرق و باقی قرّآء بسکون سین قال ابو زید کسفت الثّوب اکسفه
کسفا اذا قطعته و آنکس که او بتسکین سین خواند جعله کسدرة و سدر من باب تمره و تمر
و الکسفة القطعة من الثوب و کسوف آفتاب از آنجاست لانقطاع نورها و شاید که اشتقاق او من
کسفت الشّیٔ اذا غطّیته باشد و منه قولهم فلان کاسف البال اذا کان مغتمّا کانّ الغمّ اکسف باله ای
ستره برین وجه معنی آن بود که تسقط السّماء علینا طبقا . اوتاتی باللّه و الملئکة قبیلا . یا خدای
را بما آری با فرشتگان قبیلا . فرّآء گفت کفیلا بذلك ضمینا یعنی پایند آن و قبلت بذلك ای
کفلت به و منه القباله لانّه الکفالة بالمال و بعضی دگر گفتند قبیلا ای مقابلة یعنی برابر . قتاده
و ابن جریح گفتند معنی آنست که نعاینهم معاینة که ما ایشانرا به بنیم معاینه و القبیل القابلة

فکانّها ضامنة بالولد قال الشّاعر . یصالحکم حتّی ینوء بمثلها . کصرخة حبلی بشّرتها قبیلها . ای
قابلتها و بعضی دگر گفتند قبیلا ای جماعة جمع قبیلة و نصب او بر حال است و آیت دلیل است بر
آنکه ایشان با کفرشان مشبّهه بودند چو این معنی روا ندارد الاّ آنکه خدایرا جسم گوید تعالی
علوّا کبیرا و قوله . او تکون لك بیت من زخرف . یا ترا خانهٔ باشد از زر فی قول ابن عبّاس
و مجاهد و قتاده . او ترقی فی السّماء . یا بر آسمان شوی فرّاء گفت برای آنکه فی السّمآء گفت
وعلی السّماء نگفت که مرادشان آن بود که نبردبانی بر روی عرب گوید رقیت فی السّلّم ارقی رقیّا . ولن نؤمن
لرقیّك ای لصعودك و رقیّ بر وزن فعول است و اصل او رقویك بوده جز آنکه برای مجاورت یا
واو او را یا کردند و در یا ادغام کردند کما فعلوا فی دلیّ جمع دلو و با این همه برای آنکه تو بر
آسمان شوی ایمان نیاریم تا برای ما کتابی یا نامهٔ فرود آری که ما خوانیم که در آن کتاب باشد
که ما را واجبست متابعت تو کردن . قل سبحان ربّی . بگوی منزّه است خدای من مکّیان و
شامیان خواندند قال سبحان ربّی بر خبر از ماضی و باقی قرّاء بر امر و این لفظ بر سبیل تعجّب
فرمود خدایتعالی و گفتند لفظ تنزیه برای نفی تشبیه آورد از آنچه ایشان گفتند او تاتی باللّه
و الملئکة قبیلا . هل کنت الاّ بشرا رسولا . من نیستم الاّ آدمی فرستاده و اینکه شما گفتید
در مقدور بشر نباشد و جز فعل قادرالذّات نبود . و مامنع النّاس ان یؤمنوا . آنکه برسبیل
تعجّب گفت چه منع کرده است مردمانرا از آنکه ایمان آرند . اذ جائهم الهدی . چون قرآن
و بیان و ادلّه و معجزات بایشان آمد الاّ آنکه میگویند خدای آدمیرا بر پیغمبری فرستاده اَنْ
اوّل بافعل در محلّ نصبست بوقوع الفعل علیه مفعول دوّم منع است و ان دوّم اعنی قوله الاّ آن
قالوا در محلّ رفع است باسناد المنع الیه و قوله اذ جائهم الهدی محلّ او نصب است بر ظرف قل
بگو و جواب ده یا محمّد که اگر در زمین فرشتگانی بودندی ساکن یعنی اگر ساکنان زمین فرشتگانی
بودندی ما از آسمان برای ایشان پیغمبری فرستادی فرشته تا از جنس ایشان بودی چو
هر پیغمبری باید تا از جنس امّت بود تا امّت را باو الف بود و با او مستانس شوند و عند نزول او
ملجأ نشوند و قوله مطمئنّین نصب او بر حال است . حسن گفت معناه قانتین مقیمین .
جبّائی گفت مخلّدین عاصین کما قال اخلد الی الارض و اتّبع هویه برای آنکه یا محمّد چون طمع
تو از ایمان در شد و صلاح ایشان منقطع شد . قل . بگو . کفی باللّه شهیدا . خدای بس
گواه میان من و شما یا گناه از شماست یا تقصیر از منست که به بندگانش دانا و بیناست . ومن
یهدی اللّه . و هر کس را که خدای هدایت دهد و الطاف باو پیاپی دارد و کتاب فرستد باو و
پیغمبر فرستد باو او مهتدی باشد و ره یافته . و من یضلل . وهرکرا او اضلال کند یعنی خذلان
کند او را و اینرا یا بر لطف باید تفسیر دادن یا بر حکم و تسمیه و یا بر ره بهشت و اضلال از
ره ثواب شرح باید دادن گفت هرکرا خدایتعالی هدایت دهد بآن تفسیر ها که گفته شد او مهتدی
باشد یعنی ملطوف یا محکوم بهدایت یا واصل بثواب وهرکرا اضلال کند برآن اقوال که گفتیم.
فلن تجد لهم اولیاء من دونه . نیابی ایشانرا دوستانی بجز من . ونحشرهم یوم القیمة علی وجوههم.
و روز قیامت حشر ایشان بر رویهاشان کنم . قتاده گفت از انس مالك که او گفت از رسول

عليه السّلام پرسيدم كه خدايتعالى كافرانرا چگونه حشر كند بر رويها گفت آنخداى كه قادراست كه ايشانرا بر پايها برواند قادراست كه در قيامت برو برد . و اوس بن خالد روايت كرد از ابوهريره كه رسول عليه السّلام گفت روزقيامت خلقانرا حشر كنند برسه صنف صنفى ازايشان پياده باشند و صنفى سوار و صنفى را بر روى حشر كنند گفتند يا رسول اللّه بر روى چگونه روند گفت همان خداى كه ايشانرا بر پايها روان كرده ايشان را بر روى برواند قوله . عميا وبكما و صمّا . كوران و گنگان و كران و نصب او برحال است ازمفعول اگر گويند چگونه گفت كه ايشان كور و گنگ و كرباشند و خدايتعالى ميگويد و رأى المجرمون النّار و ميگويد سمعوا لها تغيّظا و زفيرا و ميگويد دعوا هنالك ثبورا و اين آيات مناقض اين آيت است جواب گوئيم عبداللّه عبّاس گفت معنى آنستكه ايشان كور باشند از اينكه چيزى نبينند كه ايشانرا درآن خيرى بايد و كر باشند چيزى نشنوند كه ايشانرا خوش آيد و گنگ باشند از حجّت سخني نگويند كه ايشانرا در آن خير باشد چنانكه مسكين الدّار ميگويد . اعمى اذا ما جارتى خرجت . حتى يوارى جارتى الخدر . و يصمّ عمّا كان بينهما سمعى و مافى غيره وقر . و قال اخر . اصمّ عمّا ساۤء سميع . حسن بصرى گفت اين آن وقت باشد كه فرشتگان جان ايشان بردارند و آنگاه كه ايشانرا بموقف رانند رويها سياه و چشمها كور وبهريرا چشمها ازرق . مقاتل گفت اين آنگه باشد كه ايشانرا گويند در دوزخ اخسئوا فيها ولا تكلّمون پس از آن نه چيزى بينند ونه چيزى گويند و نه چيزي شنوند و گفته اند در بعضى مواقف چنين باشد و در بعضى چنان باشند . ماويهم جهنّم . جاى ايشان دردوزخ باشد . كلّ ماخبت زدناهم . هرگه كه فرو ميرود ما آنرا درفش والهب و بسخيدن بيفزائيم . ذلك جزائهم . اين جزا و پاداشت ايشانست . بانّهم كفروا باياتنا . با مجازات و بدل راست و انّ مع اسمها و خبرها در جاى مصدر است يعنى بكفرهم باياتنا بآنكه كافر شدند بآيات ما و قالوا ائذا كنّا عظاما و رفاتا . گفتند چون ما استخوانها پوسيده باشيم دگر باره خلقى نو خواهيم شد وما را باز خواهند آفريدن اين چه تعجّب است و استعظام . اولم يروا . نمى بينند كه خدايتعالى آسمانها و زمين بيافريد با عظم و رفعت وبآن فرو نماند بخلق شما با ضعفتان وصغر و حقارتتان هم فرو نماند و مثله قوله لخلق السّموات والارض اكبر من خلق النّاس و قوله ءانتم اشدّ خلقا ام السّماء بنها . وجعل لهم اجلا لاريب فيه . وايشانرا يعني سرباز روندگان يعنى كافران را اجلى كرد و وقت هلاك و عذابى كه دراو شكّى نيست . فابى الظّالمون الاّ كفورا . ظالمان سرباز زدند يعني كافران بجز كفران نعمت وحجود آيات و بيّنات چيزى نكردند . قل لو انتم تملكون خزآئن رحمة ربّى . آنكه گفت بگو يا محمّد اگر شما مالك شوى بر خزاين وملك زمين و مراد برحمت روزى است اينجا . اذاً لامسكتم . پس هم بازگيرى و بخل كنى . خشية الانفاق . ترس درويشى را و نصب او بر مفعول له است كقوله فعلت ذلك مخافة الشّرّ و مراد بانفاق ما يؤدّى اليه الانفاق است وهوالاملاق چه انفاق مؤدّى بود باملاق و درويشى . وكان الانسان قتورا . وآدمى هميشه بخيل و ممسك بوده است چه اين معنى در جبلّت آدمى مذكور است . و لقد آتينا موسى تسع ايات بيّنات . ما بداديم موسى را نه آيت روشن . در او خلاف كردند . عبداللّه عبّاس

وضحّاك گفتند مراد عصاست و دست بيضاء وآن عقدهٔ كه برزبانش بود كه خدايتعالى بركشاد فى قوله و احلل عقدة من لسانى يفقهوا قولى و فلق دريا وطوفان و ملخ و كراته (۱) وزغ وخون . مجاهد و قتاده وعكرمه وعطا گفتند طوفان وملخ وكراته (۱) وخون و وزغ وعصا و يد بيضاء و قحط و نقصان ميوها . محمّدبن كعب القرطى گفت عمر عبد العزيز از من پرسيد كه آن نه آيات كدام بود كه آيات موسى بود من گفتم طوفان بود و ملخ و كراته (۱) و وزغ و خون آيات مفصّلات و عصا و يد بيضا و طمس و فلق دريا عمر گفت من دانسته ام كه طمس از جملهٔ آيات نه گانه است . محمّدبن كعب گفت مردى با زن در بستر خفته بود خدايتعالي هردو را سنگ كرد عمر گفت فقه چنين باشد آنكه كس فرستاد وكيسه پيش خواست دراو چيز ها بود ازآن عبدالعزيز مروان كه او در مصر يافته بود از بقاياى آل فرعون در آنجا خايهٔ مرغ بود از سنگ وجوز بود از سنگ و انواع ميوه ها بود از سنگ و مشتى زر وسيم بود سنگ گشته بر اين اقوال آيات بمعنى معجزات و دلالات باشد و بعضى دگر مفسّران گفتند مراد بآيات كتاب است . عبداللّه بن سامه گفت از صفوان بن عبداللّه مرادى كه جهودى گفت جهودى ديگر را بيا تا ازين پيغمبر چيزى پرسيم برفتند و رسولرا از اين آيات پرسيدند گفت اين نه آيت آن بود كه خدايتعالى گفت در توريةٔ كه شرك ميارى بخداى و خون ناحق مريزى وزنا نكنى وربا مخورى وجادو مكنى و سعايت مكنى كسى را بسلطان و اسراف مكنى وقذف محصنات مكنى و از زحف مگريزى و خاصّه بر شما كه جهودانى آنست كه روز شنبه تعرض ماهى گرفتن نكنى بوسه بردست او دادند و گفتند گواهى دهيم كه تو پيغمبرى رسول عليه السّلام گفت چرا ايمان نيارى گفت بدانكه مارا گفتند داود خدايرا دعا كرد تا فرزندان او را از پيغمبرى خالى ندارد وما ترسيم كه اگر بتو ايمان آريم جهودان ما را بكشند . فاسئل بنى اسرائيل اذ جآئهم . بپرس اى محمّد ازبنى اسرائيل چون موسى بايشان آمد فرعون اورا گفت كه من گمان ميبرم ايموسى كه تو مردى مسحورى يعنى با تو جادوئى كرده اند اين قول كلي است عبداللّه عبّاس گفت مخدوعا فريفته محمّدبن جرير گفت معطى علم السّحر علم سحر داده اند ترا تا اين چيزها كه ميكنى بسحر وجادوئى ميكنى . قرّاء و ابوعبيده گفتند مسحورا اى ساحرا مفعول در جاى فاعل نهاده كما يقال هو ميمون و مشئوم اى يا من وشائم . و بعضى دگر گفتند مراد آنستكه انّى لاظنّك يا موسى بشرا ذا سحر اى رية تو آدمى همچوما سحر دارى يعنى شش ترا برمامزيّتى نيست وبرين قول ظنّ بمعنى علم باشد . قال لقد علمت . موسى عليه السّلام گفت درجواب فرعون تو ميدانى بحقيقت كه اين آيات كس نفرستاد مگر خدايتعالي چوتو وامثال تو دانى كه اين نتوانند كردن . هولآء . كنايتست واشارت بآيات و بصآئر جمع بصيره باشد و نصب او برحال است از مفعول جملهٔ قرّاء خواندند لقد علمت بتاء مفتوح بر خطاب مگر كسائى كه او خواند علمت بضمّ تا علي الخبر عن نفسه موسى گفت من دانسته ام و اين قرائت روايت كرده اند از امير المؤمنين وامام المتّقين على عليه السّلام وانّى لاظنّك يا فرعون مثبورا و من گمان ميبرم ترا اى فرعون كه مثبورى عبداللّه عبّاس گفت مثبور ملعون باشد مجاهد گفت هالكا . قتاده گفت مهلكا ابن زيد گفت مخبولا لاعقل لك . مقاتل گفت مغلوبا على

(۱) هكذا فى الاصل

عقله . ابن کیسان گفت بعیدا عن الخیرات . سعید جبیر گفت سلاحا فی القطیفه . مجاهد گفت
موسی بنزدیك فرعون شد درروز زمستانی او خفته بود گلیمی برخود گرفته موسی عصا بیفکند
اژدها شد و دهن بر سریر او نهاد خواست تا او را فرو برد فرعون در جامه حدث کرد موسی
علیه السّلام گفت انّی لاظنّك یا فرعون مثبورا اورا باین سرزنش کرد . و روایتی دیگر ازعبدالله
عبّاس آنست که ناقص العقل . فرّاء گفت مصروفا عن الخیر یقول العرب ما ثبرك عن هذاالامر
ای ما منعك وصرفك عنه و ثبره الله ثبرا وثبّر تثبیرا لغتان وقال ابن الزّبعری . اذاجاری الشّیطان
فی سنن الغیّ و من قال مثله مثبورا قوله تعالی . فاراد ان یستفزّهم من الارض . خواست
فرعون تا موسی و بنی اسرائیل را از زمین مصر برانگیزد آنچه او بر موسی و بنی اسرائیل
میانداخت خویشتن بدید . فاغرقناه و من معه . فرعونرا و آنانرا که با او بودند در دریا غرق
کردیم . جمیعا . جمله و نصب او برحال است از مفعول ای مجتمعین چه ایشان درآن حال بیك
جای بودند کس از ایشان باز نراست . و قلنا . ای من بعده و گفتیم بنی اسرائیل را از پس
فرعون یعنی از هلاك فرعون در زمین مصر نشینی . فاذا جآء وعد الاخرة . چون وعدهٔ قیامت
آید همه را بیاریم بیکجای باهم آمیخته تا با یکدیگر مخاصمه کنند ای ملفّین مختلطین و نصب او
برحال است از مفعول یقال لففت الشّیئ بالشّیء اذا خلطته به قال الشّاعر . لففنا البیوت بالبیوت
فاصبحت . بنی عمّنا من یرمهم یرمنا معا . مجاهد وضحّاك گفتند لفیفاً ای جمیعا . کلبی گفت
فاذا جآء وعد الاخرة مراد نزول عیسی است ازآسمان واین قول دلیل صحّت رجعت کنند که اصحاب
ما گفتند حقتعالی این قصّه برای تسلیهٔ رسول فرستاد و گفت اگر کفارقریش ترا ازمکّه بر انگیختند
پیش از تو فرعون خواست تا موسی را از مصر بر انگیزد و من اورا و قومش را هلاك کردم و
موسی و قومش را برهانیدم همچنین تراظفر دهم بردشمنان و ایشانرا هلاك برآرم بردست تو ونعمت
خود برتو و اتباع تو تمام کنم ولو کره الکافرون . و بالحقّ انزلناه وبالحق نزل . آنکه گفت ما
این قرآنرا بحق فرستادیم و این قرآن بحق فرود آمد وما تورا نفرستادیم الاّ بشارت دهنده و
ترساننده و نصب او برحال است ازمفعول . وقرانا فرقناه لتقرأه . و قرآنی که آنرا مفرق ومنجم
کردیم نجم نجم و آیت آیت و سورت سورت فرستادیم بحسب مصلحت و احتیاج ونصب او بر فعلی
مقدّر است محذوف که این فعل بروی دلیل میکند وتقدیر آنست و فرقناه قرانا چنانکه گفتند
والقمر قدّرناه منازل . عبدالله عبّاس مشدّد خواند گفت فصّلناه بعضی دکر گفتند بیّنّاه . حسن
گفت فرق الله به بین الحقّ والباطل لتقرأه علی النّاس علی مکث تا توبرمردان میخوانی بتأنّی ونهادگی
که در بیست و سه سال است . و نزّلناه تنزیلا . و فرو فرستادیم آنرا فرو فرستادنی . قل امنوا
به اولاتؤمنوا . آنکه گفت بگو ای محمّد اینکافرانرا که اگر شما ایمان آری باین قرآن یانیاری.
انّ الّذین اوتوا العلم . آنانرا که علم دادند ایشانرا پیش ازین وپیش از نزول قرآن وآن مؤمنان
اهل کتابند چون عبدالله سلام واصحابش . اذا یتلی علیهم . چون این قرآن بر ایشان خوانند
بروی در آیند بسجده بر سبیل تواضع و تذلّل . عبدالله عبّاس گفت مراد باذقان وجوهست رویها
و بعضی دگر گفتند تخصیص اذقان برای آن کرد که آن جای محاسن بود و عزّت مردان در او بود

و آنرا که در کسی غایت تواضع کند او را گوید محاسن پیش او در خاك میمالد . و یقولون .
و میگویند . سبحان ربّنا . منزّه است خدای ما . انكان وعد ربّنا لمفعولا . وان مخفّفه است
از ثقیله و التّقدیر انّه کان وعد ربّنا لمفعولا ها ضمیر شأن وکار باشد یعنی وعده های خدای
تعالی کرده خواهد شد بدرستی . و یخرّون للاذقان یبکون . وبروی درآیند و سجده کنند گریان
و محل یبکون نصب است بر حال . و یزیدهم خشوعا . بیفزاید ایشانرا نزول قرآن خضوع و
خشوع . یکی از جملهٔ بزرگان گفت هر کس که او را علمی باشد که آن علم او را بگریه نیارد او
نافع نباشد او را و این آیت بخواند . نظیر این آیت قوله تعالی اذا تتلی علیهم ایات الرّحمن خرّوا
سجّدا و بکیّا و نصب خشوعا بر تمیز است بعد تمـام الکلام . قل ادعوا الله او ادعوا الرّحمن .
عبدالله عبّاس گفت رسول علیه السّلام گفت شبی از شبها نماز میکرد و در نماز میگفت یا رحمن یا
رحیم مشرکان گفتند محمّد تا باکنون یك خدایرا میخواند اکنون دو خدایرا میخواند الله را و
رحمن را ما رحمن نشناسیم الاّ رحمن یمامه را مسیلمهٔ کذّاب را خواستند خدایتعالی این
آیت فرستاد و گفت بگوی ایمحمّد که این چه انکار است بآنکه من خدایرا بنام رحمن میخوانم
خدایرا خواهی بنام الله خوانی خواهی بنام رحمن خوانی . ایّـا ما تدعوا فله الاسمآء الحسنی .
بهر نام خوانی او را نامهای نیکوست این قولی که مشرکان گفتند از ایشان دلیل آن میکنند که
اعتقاد آن داشتند که اسم و مسمّی یکی باشد و الاّ باختلاف اسم مسمّی مختلف نشود . ولاتجهر
بصلوتك . میمون بن مهران گفت رسول علیه السّلام در اوّل شرع فرمودی نوشتن بسمك
اللّهم بر عادت عرب در جاهلیّت چون بسم الله الرّحمن الرحیم فرود آمد بفرمود نوشتن بسم الله
الرّحمن الرّحیم مشرکان گفتند رحیم شناسیم رحمن را نشناسیم خدای آیت فرستاد . ضحّاك
گفت سبب آن بود که جهودانی که ایمان آورده بودند گفتند یا رسول الله ما در قرآن ذکر رحمن
کمتر میبابیم و درتوریة بسیار است خدایتعالی این آیت فرستاد و قوله ایّا ماتدعوا . ما زایداست
چنانکه اینما و ربّما و اذ ما و حیثما محلّ او جزم است بایّاً و علامت جزم سقوط نونست ازتدعوا
برای آنکه خطاب با جماعت است و از پس او الف باید نوشتن تا فرق بود میان واو جمع ومیان
یدعو در خبر از واحد که واو لام الفعل باشد و نصب ایّا بر مفعول تدعواست و فاء برای جزای
شرط آمد فی قوله فله الاسمآء الحسنی . و لا تجهر بصلوتك ولاتخافت بها . عبدالله عبّاس گفت
سبب نزول این آیت آن بود که رسول علیه السّلام چون نماز کردی بقرآئت آواز برداشتی مشرکان
بر قرآن طعن زدند و دشنام دادند رسولرا علیه السّلام و منزل قرآنرا آنکه صفیر زدندی ودست
بر دست زدندی و شعر خواندندی تا رسول را بغلط افکندندی رسول آواز نرم کرد چنانکه صحابه
نیز نمیشنیدند خدایتعالی این آیت فرستاد و گفت ولاتجهر بصلوتك بنماز جهرمکن وآواز برمدار جهدی
که مشرکان بشنوند وطعنه زنند اخفات مکن اخفاتی که یاران تو نشنوند میان این وآن طریقی بجوی . سعید
جبیر گفت پیغمبر درمسجدالحرام نماز کردی آواز برداشتی بقرآن مشرکان گفتند بقرآئت آواز برمدار که
خدایان مارا رنجست ازآواز تو والاّ ما خدای ترا هجو کنیم این آیت آمد . مقاتل گفت رسول
علیه السّلام در سرای ابو سفیان بن حرب نماز میکرد بنزدیك صفا و آواز بقرائت بر داشته بود

ابو جهل بگذشت و گفت دروغ مگوی بر خدای رسول آواز نرم کرد او بیامد و مشرکانرا گفت
من محمّد را از قرائت منع کردم خدای این آیت فرستاد . ابن سیرین گفت در حقّ دوصحابی
آمد که یکی قرائت نماز سخت نرم خواند گفت اناجی ربّی من با خدای مناجات میکنم چه
حاجت است برفع صوت و دیگری نماز کردی و در جهر اسراف کردی گفتی تا شیطان برمدو
خفته بیدار شود این آیت آمد رسول هر دو را گفت طلب واسطه کنی ازمیان این و آن . و
عایشه گفت آیت درقومی اعراب آمد که در جهر بیقاعده میکردند . حسن گفت معنی آنست که
ریا مکن بنمازت در علانیه و نیز پوشیده مدار چنانکه کس نداند . عبدالله عبّاس گفت نمازبریا
مکن و برای ترس مردمان رها مکن . ابن زید گفت اهل کتاب را عادت آن بود که در نماز
اخفات کردندی آنکه در میانه بحرفی آواز بر داشتندی هرکس که آن بشنیدی بانحرف آواز
برداشتی خدایتعالي نهی کرد رسول را از آنکه چنان کند که ایشان . نخعی و مجاهد و مکحول
گفتند این در دعا بود و مراد بصلوة دعاست . محمدبن جریر گفت محتملست که نهی از جهر
در نماز روز است و اخفات در نماز شب یعنی بروز اخفات و بشب بجهر و این آنست که طوایف
بر اوست و اصحاب ما حدّ جهر بر آن نهادند که دیگران بشنوند وحدّ اخفات آنکه او بشنود
بعضی دیگر گفتند این در استغفار است که اعراب بیامدندی و باواز بلند گفتندی اللّهم اغفر
لی الذّنب الفلانی و ذنب کذا و کذا و تصریح وجهرمیکردند بگناهانی که کرده بودندی خدایتعالی
نهی کرد ایشانرا از آن . و قل الحمدلله . آنگه فرمود رسول را تا بگوید که سپاس آنخدایرا که
فرزند نگرفت چو این از صفات اجسامست اگر بر ولادت حمل کنند و اگر بر طریق تبنّی گویند
هم از سر شهوت یا احتیاج باشد . و لم یکن له شریك فی الملك و او را در ملك انبازی نیست
چو این هم از علامت ضعف و احتیاج باشد . و لم یکن له ولیّ من الذّلّ . و اورا دوستی
و یاری و همکاری و حلیفی نیست تا باو متعزّز شود از مذّلت آنکه گفت تعظیم کن خدایرا
غایت تعظیم چه او مستحقّ غایت تعظیم است . محمّد بن کعب القرظی گفت این ردّ است بر
جهودان و ترسایان و ثنویان و مشرکان عرب و هرکس که با خدای شریك گفت و بر صابیان
که گفتند لولا اولیاء الله لذلّ الله اگر خدایرا اولیاء نبودی ذلیل بودی خدایتعالی ردّ کرد
باین آیت برهمه . و در خبر است که رسول علیه السلام این آیت باهل خود و اهل بیت خود را
بیاموخت و با این وصیّت کرد ایشانرا . در خبر است که بنده گوید الله اکبر ثواب او بیشتربود
از دنیا و هرچه در دنیاست . معاذ جبل گفت رسول علیه السّلام گفت علیکم بآیة العزّ بر شما
باد که آیت عزّ بسیار خوانی گفتند یا رسول الله وما آیة العزّ آیهٔ عزّ کدامست گفت قوله . الحمد
لله الّذی لم یتّخذ ولدا الایه . عمربن شعیب روایت کرد عن ابیه عن جدّه که رسول علیه السّلام چون
کودکی از فرزندان عبدالمطّلب چنانشدی که سخن توانستی گفتن او را این آیت بیاموختی .
عبدالحمید بن واصل گفت هر که آخر بني اسرائیل بخواند خدایتعالی او را از ثواب چندانی
بنویسد که آسمان و زمین و کوهها پرشود بآن برای آنکه خدایتعالی گفت تکاد السّموات یتفطّرن
منه و ینشقّ الارض و تخرّ الجبال هدّا ان دعوا للرّحمن ولدا چون از گفت این کلمه که اتّخاذ

ولد است نزدیك آن بود که این چیز ها از آسمانها و زمینها و کوهها شکافته گردد از عکس او
او آبادان شود بر جای بماند پس ثواب خداوندش بمقدار آن بود اگر گویند چرا خدایرا حمد
باید کردن بر آنکه او فرزند نگیرد و او را شریك نباشد گوئیم این دو جوابست یکی بر قول
آنانکه فرق کردند میان شکر و حمد این لازم نیست برای آنکه ایشان گفتند عرب گوید حمدته
علی فصاحته و شجاعته و شکرته علی نعمته و تفسیر حمد باین کردند که الحمد رضاء فعل الغیر پس حمد
بر خصال نکو باشد و شکر بر نعمت . جواب دیگر آنستکه حمدنه برین چیز هاست بل این چیزها
صفت خداست که او مستحقّ حمد و شکر است بنعمتها که کرد چنانکه یکی از ما گوید حمدت
فلان الطّویل الجمیل من فلانرا حمد کردم که او طویل و جمیل است شکر بر نعمت باشد نه بر طول
و جمال . جواب دیگر آنست که اگر او فرزند داشتی خیر و نعمت همه برای او خواستی دون ما
و جوابهای اول بهتر است و الله اعلم و احکم بمراده . سورة الکهف . مجاهد و قتاده گفتند
این سوره مکّی است و او صد و ده آیت است در کوفي و یازده آیت در بصری و پنج در مدنی و
هزار و پانصد و هفتاد و هفت کلمتست و شش هزار و ششصد و شصت حرفست و روایت است از
سمرة بن جندب از پدرش که او گفت که رسول علیه السّلام گفت که هر که او ده آیت ازسورة
الکهف از بر بخواند فتنهٔ دجّال او را زیان ندارد وهرکس که سوره جمله برخواند ببهشت شود.
اسحق بن عبدالله بن ابی فروه روایت کرد از رسول که او گفت شما را راه نمایم برسورتی که
چون فرود آمد هزار فرشته بتشییع او ازآسمان فرود آمدند و از عظمت بین السّماء والارض
مملوّ بکرد گفتند بلی یا رسول الله گفت سورة الکهف است هر که او روز آدینه بخواندهر گناهی
که از این آدینه تاباآن ادینه کرده باشد بیامرزند او را وسه روز دیگر برسری وچندانی نور دهند
اورا که باسمان رسد و اورا از فتنهٔ دجّال نگاهدارند والله اعلم .

سورة الكهف مائة و عشرة آية وهى مكّية

بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

الحمد لله الذى انزل على عبده الكتاب ولم يجعل له عوجا * قيما لينذر
حمد مرخدارا آنكه فروفرستاد بر بندهٔ خود كتاب را و نگردانيد براي او كژى استوارتابترساند

بأسا شديدا من لدنه ويبشر المؤمنين الذين يعملون الصالحات ان لهم اجرا
شكنجهٔ سخترا از نزد او ومژده دهدگروندگانرا آنانكه ميكنند كارهاى شايستهرا آنكه مرآنهارا اجر

حسنا ماكثين فيه ابدا * وينذر الذين قالوا اتخذ الله ولدا * مالهم به من
خوبدرنگ كنندگاندراو هميشه و بيم كند آنانرا كه گفتند گرفت خدا فرزنديرا نيست مر آنها را

علم ولا لآبائهم كبرت كلمة تخرج من افواههم ان يقولون الا كذبا *
بآن دانشى ونه پدران آنها رابزرگ است سخنى كه در آيد از دهنها شان نميگويند مگر دروغرا

فلعلك باخع نفسك على آثارهم ان لم يؤمنوا بهذا الحديث اسفا * انا
پس بسا باشدهلاك كننده باشى خودرا بر اثر آنها اگر نگرويدند باين سخن از اندوه بتحقيق

جعلنا ما على الارض زينة لها لنبلوهم ايهم احسن عملا * و انا لجاعلون
ما گردانيديم آنچهرا برزمين است آرايشى براى آن تاآزمائيم آنهارا كدام آنها مهتر كارند و بتحقيق ما گردانيديم

ما عليها صعيدا جرزا * ام حسبت ان اصحاب الكهف والرقيم كانوا من
آنچه را برآن باشد زمين بى گياه يا پنداشتى كه ياران شكاف كوه و رخته بودند از

آياتنا عجبا * اذ اوى الفتية الى الكهف فقالوا ربنا آتنا من لدنك رحمة و
آيتهاى ماعجبى چون جا گرفتند جوانها بسوى غار پس گفتند پروردگارا بده مارا ازپيش خودرحمتى را و

هيئ لنا من امرنا رشدا * فضربنا على آذانهم في الكهف سنين عددا *
آمادهساز ازبراي كار ما هدايت را پس افكنديم ما بر گوشهاى آنها خوابرا در غار سالهاي شمرده

ثم بعثناهم لنعلم اى الحزبين احصى لما لبثوا امدا * نحن نقص عليك
پس برانگيختيم آنهارا تابدانيم كدام دوفرقه نگاهداشته مرآنچه ماندند ازمدّت ما ميخوانيم بر تو

نبأهم بالحق انهم فتية آمنوا بربهم و زدناهم هدي * وربطنا على قلوبهم
خبرآنهارا براستى بتحقيق آنهاجوانانى بودندگرويدندبپروردگارشان وافزوديم آنهارا هدايت و الفت داديم بردلهاشان

اذ قاموا فقالوا ربنا رب السموات والارض لن ندعوا من دونه الها لقد
چون ايستادند پس گفتندپروردگار ماپروردگارآسمانها وزمين است هرگز نخوانيم از غير اوخدايانى رابتحقيق

قلنا اذا شططا * هؤلاء قومنا اتخذوا من دونه آلهة لولا يأتون عليهم
گفتيمما آنگاه صوابيرا اينگروهند گروه ما كه گرفتند از غير او خدايانى چرا نمى آورند بر آنها

بسلطان بين فمن اظلم ممن افترى على الله كذبا * و اذا اعتزلتموهم و ما
بحجّتى آشكارا پس كيست ستمكارتر ازآنكه بربست بر خدا دروغيرا وچون كناره گرفتيدآنهارا وآنچهرا

يعبدون الا الله فأووا الى الكهف ينشر لكم ربكم من رحمته و يهيئ لكم
ميپرستيدند مگر خدارا پس جا گرفتند بسوى غار پراكند براى شماپروردگارشما ازرحمت خود وآمادهسازدبراى شما

من امركم مرفقا * وترى الشمس اذا طلعت تزاور عن كهفهم ذات اليمين و
از امر شما نفعى را وديدى آفتابرا چون تابش كرد ميگردد از غارشان بسمت راست و

اذا غربت تقرضهم ذات الشمال و هم في فجوة منه ذلك من آيات الله من
چون فرو شد ميبريد آنها سمت چپ و آنها درفراخى بودندازآن اينست از آيتهاى خدا هركرا

يهد الله فهو المهتد و من يضلل فلن تجد له وليا مرشدا * و تحسبهم
هدايت كردخدا پس اوهدايتشده و هركهرا گمراه كردخداپس هرگز نيابى او را دوستار رهنما وپندارى آنهارا

ايقاظا وهم رقود ونقلبهم ذات اليمين و ذات الشمال و كلبهم باسط ذراعيه
بيدار و آنها خفتگانند و ميگردانيم بسمت راست و چپ وسگ آنها گستراننده بود دو دست

بالوصيد لو اطلعت عليهم لوليت منهم فرارا ولملئت منهم رعبا * وكذلك
خودرابهپيش اگر آگاهشدى برآنها هراينه روگردانيدي ازآنها بگريز وپرشدى ازآنها از ترس و اينچنين

بعثناهم ليتسائلوا بينهم قال قائل منهم كم لبثتم قالو لبثنا يوما او بعض
بر انگيختيم آنهارا تا گفتوشنيد كنندميان خودهاشان گفت گويندهٔ ازآنها چند مانديد گفتند مانديم يكروز ياقدرى

يوم قالوا ربكم اعلم بما لبثتم فابعثوا احدكم بورقكم هذه الى المدينة
روز گفتند پروردگارشما داناتر است بآنچهمانديد پس بفرستيد يكى از شما بدرم خودتان اينها بسوى شهر

فلينظر ايها ازكى طعاما فليأتكم برزق منه وليتلطف ولا يشعرن بكم احدا *
پس به بيند كدام پاكيزهترند ازخوردنى پس آورد شمارا بروزي ازآن وبايد مهربانى كند وآگاه نكندبشماهايكىرا

انهم ان يظهروا عليكم يرجموكم او يعيدوكم في ملتهم ولن تفلحوا اذا ابدا *
بتحقيق آنها اگرآگاه گردندبرشماها سنگسار كنند شمارا ياباز گردانندشمارا دركيش آنهاوهرگزرستگارنشويدآنگاههرگز

وكذلك اعثرنا اليهم ليعلموا ان وعد الله حق وان الساعة لاريب فيها اذ يتنازعون
واينچنين آگاهىداديم بر آنها تا بدانند كهوعدهٔخدارااستاست وآنكهرستخيز نيستشكى در آنچون نزاع كنند

بينهم امرهم فقالوا ابنوا عليهم بنيانا ربهم اعلم بهم قال الذين غلبوا على
ميان آنها كارشانرا پس گفتند بنانهيد برآنها بنيانىرا پروردگار آنها آگاهتر است بآنها گفتندكسانيكه كه غالب آمدندبر

امرهم لنتخذن عليهم مسجدا * سيقولون ثلثة رابعهم كلبهم و يقولون خمسة
كارشان هرآينهميگيريم برآنها مسجدى را زودميگويند سهنفر بودندچهارم آنهاسگ آنهابودوميگويندپنج نفر بودند

سادسهم كلبهم رجما بالغيب و يقولون سبعة وثامنهم كلبهم قل ربى اعلم
ششم آنها سگ آنهابود افكندنى بغيب و ميگويند هفت نفربودندوهشتم آنهاسگ آنهابودبگوپروردگارمن داناتراست

بعدتهم ما يعلمهم الا قليل * فلا تمار فيهم الا مراء ظاهرا ولا تستفت فيهم
بشمارهآنها نداند آنهارا مگر اندكى پس جدال مكن درآنهامگرجدال آشكارا و ميرس تو درآنها

منهم احدا * ولا تقولن لشيئ انى فاعل ذلك غدا * الا ان يشاء الله واذكر
از آنها كسىرا و مگوى البته مرچيزيرا بتحقيق من كنندهاماين را فردا مگر آنكهبخواهد خدا وياد كن

رَبَّكَ اِذا نَسِيتَ وَقُلْ عَسى اَنْ يَهْدِيَنِ رَبِّى لِاَقْرَبَ مِنْ هٰذا رَشَداً * وَلَبِثُوا

پروردگارترا چون فراموش کنی و بگو شاید که هدایت کند مرا پروردگار من بسوي نزدیکتر از این هدایت و ماندند

فِي كَهْفِهِمْ ثَلاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدادُوا تِسْعاً * قُلِ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِما لَبِثُوا لَهُ

در غارشان سه صد سال و افزودند نه را بگو خدا داناتراست بآنچه ماندند مراورا است

غَيْبُ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ اَبْصِرْ بِهِ وَاَسْمِعْ ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلا يُشْرِكُ

پنهان آسمانها و زمین بیناکن بآن وشنواکن نیست مرآنهارا از غیراو هیچ دوستاری و نه انباز گیرد

فِي حُكْمِهِ اَحَداً .

در حکم او یکی را .

قوله تعالى الحمد لله الّذى انزل على عبده الكتاب . گفت سپاس خدایرا که کتاب قرآن بر بنده اش محمّد انزال کرد . قيّما . اى مستقيما در کلام تقدیم و تأخیری هست و تقدیر آنست انزل على عبده الكتاب قيّما . ولم يجعل له عوجا . حالست از کتاب واوحالرا باشد از مفعول ولم يجعل له عوجا و این کتاب کژی نکرد و در معنی قيّم دو قول گفتند یکی آنکه راستی است که دراو کژی نیست و دیگر معنی آنکه قيّم بر دگر کتابها که حکم میکند بتصدیق آن و در بعضی قرائت آمد . انزل على عبده الكتاب ولم يجعل له عوجا و لكن جمله قيّما و عوج گویند آنرا که نتوان دید کالدّين والامر و عوج فى العصاء و الحايط بفتح العين . لينذر باسا شديدا . تا بترسانند خلقانرا از عذابی سخت از نزدیك او . من لدنه . ابو بکر خواند عن عاصم تنها من لدنه با سکان دال با شمام ضمّه و کسر نون و ها و یا در لفظ از پس ها . و يبشّر المؤمنين الّذين يعملون الصّالحات . و بشارت دهد مؤمنان را که عمل صالح وکار نیکو کنند . انّ لهم . بآنکه ایشان را خواهد بودن مزدی نیکو یعنی ثواب بهشت و محلّ انّ مع اسمها وخبرها نصب است بوقوع البشارة عليه چو او متعدّی بود بدو مفعول يقال بشّرته كذا وبكذا . ما كثين فيه ابدا . و ایشان در آن مقیم باشند همیشه که آنرا زوال نبود از یشان وایشانرا فنا نبود از آن و نصب ما كثين اى مقيمين بر حال است از فعلی مقدّر در لهم اى حصل لهم و ثبت و شاید که عامل در او اجرا حسنا باشد و التّقدير يؤجرون اجرا حسنا ما كثين فيه ابدا . و ينذر الّذين قالوا اتّخذ الله ولدا الايه . وبترساند آنانرا که گفتند خدای گرفت فرزندی که ایشانرا آنکه میگویند علمی نیست . كبرت كلمة . بزرك سخنی است آن که از دهن ایشان بیرون میاید و نصب كلمة شاید که بر تمیز بود و شاید که بر حال بود اى كبرت الكلمة كلمة آنکه اول بیفکنند و هو كقولهم نعم رجلا زيد اى نعم الرّجل رجلا و این تمیز بود بعد تمام الكلام. وروایت کردند از بعضی مکّیان که خواندند كبرت كلمة لقولهم كبر شأنك و كبر قولك . تخرج من افواههم . در جای صفت کلمتست. ان يقولون الاّ كذبا . اى ما يقولون ان بمعنى ما نفی است نمیگویند درین گفتار الاّ دروغ و این آیت برسبیل طعن گفت بریشان و ردّ قولشان آنکه رسولرا علیه السّلام تسلیه داد ودلخوشی. فلعلّك باخع نفسك . همانا تو خویشتن را هلاك خواهی کردن بر اثر ایشان یعنی این کافران که گفتند لن نؤمن لك حتّى تفجر لنا من الارض ينبوعا يقال بخع نفسه يبخعها بخعا قال ذو الرّمه .

الاّ يهذا الباخع الوجد نفسه . بشئ نحته عن يديه المقادر . اراد نحته المقادير فخفّف . ان لم يؤمنوا . اگر ایمان نیارند ایشان باین قرآن و باتّفاق مراد بحدیث قرآنست وچون خدایتعالی قرآنرا حدیث خواند چند جای در کتاب آنرا قدیم گفتن خلاف بر خدای باشد . اسفا . اى غضبا و حزنا . مجاهد گفت جزعا نصب او بر تمیز است . انا جعلنا ما على الارض زينة لها . آنکه گفت ما کردیم هر چه بر زمین آفریدیم بزینت زمین . ضحّاك گفت یعنی مردانرا خاصه بزینت زمین کردیم و حمل برعموم اولیتر باشد . دگر آنکه ما لما يعقل گفت ما هرچه بر پشت زمین است از انواع مخلوقات حیوان و جماد و نبات و آنچه جز آنست زينة لها زمین را بان بیاراستیم و آن را زینت زمین کردیم . لنبلوهم . تا بیازمائیم ایشانرا تا کدام نیکو عمل تر است و نصب . عملاً . بر تمیز است و مراد از ابتلاء تکلیف است چه تکلیف صورت امتحان دارد . وانّا لجاعلون ما عليها صعيدا جرزا . صعید زمین راست باشد جرز زمینی که براو باران نیاید وبرو نبات نروید یعنی ما پس از آنکه اراسته باشیم وآبادان کرده ویران کنیم و زمین ساده کنیم و بناها از وی برداریم . مجاهد گفت جرزا اى بلقعا یا بسالا نبات عليها و مثله قوله فيذرها قاعا صفصفا لا ترى فيها عوجا ولا امتا و عرب سال قحط را سنهٔ جرز گویند وسنون اجراز قال الرّاجز . قد جرّ فتهنّ السّنون الاجراز . ويقال اجرز القوم اذا صارت ارضهم جرزا وجرزوا ارضهم اذا اكلوا نباتا قوله . ام حسبت انّ اصحاب الكهف والرّقيم . گفت ای محمّد تو می پنداری که قصّهٔ اصحاب الکهف و اصحاب الرّقیم از آیات و عجایب ما عجبست یعنی در جنب عجایبی که در آیات و دلالات ما هست از کمال قادری ما بس عجب چه آنچه من آفریده ام از آسمانها وزمینها و کوهها و دریاها و اصناف مخلوقات در او عجایب بیشتر است و کهف غار باشد در کوه ودر رقیم خلاف کردند . عبدالله عبّاس گفت وادی است میان غضبان و وایله بیشتر از فلسطین و آن نام آن وادی است که اصحاف کهف دراو بودند . کعب الاحبار گفت نام دیهٔ ایشانست و بر قول عبدالله عباس من رقمة الوادى باشد و آن آنجا باشد که آب در او باشد عرب گوید کسی را که امری کند که در میان کاری شود عليك بالرّقمة ودع الضّفة در میان رو و کناره رها کن یعنی اصل کارجوی و حواشی رها کن و ضفّتا الوادى جانباه . سعید جبیر گفت رقیم لوحی بود از ارزیز نام ایشان وغیبت ایشان بر آنجا نقش کرده بودند بر در غار بنهادند تا مردم ببینند و از آن معتبر شوند و برین تأویل رقیم فعیل باشد بمعنی مفعول من الرّقم وهو الكتابة . قولی دگر آنست که نافع روایت کرد از عبدالله عمر و وهب روایت کرد از نعمان بشیر از رسول علیه السّلام که او گفت اصحاب الرّقیم سه مرد بودند که از شهر بیرون آمدند ببعضی حوائج خود باران گرفت ایشانرا کوهی بود در او غاری گفتند درین غار شویم تا باران کم شود چون در آن غار شدند سنگی عظیم از آن کوه درافتاد و در در آن غار افتاد و درِ غار بگرفت چنانکه هیچ شکاف نماند که روشنائی در او فتادی و ایشان فرو ماندند و گفتند یا قوم این کاری عظیم است و جز خدایتعالی کشف این بلا نتواند کرد بیائید تا هریکی از ما عملی که در عمر خود کرده است خالص برای خدا آنرا شفیع سازیم باشد که خدایتعالی بر ما ببخشد یکی از جملهٔ ایشان گفت من در عمر خود حسنی میدانم که کرده ام

و آن آن بود که من جماعتی مزدورانرا بمزد گرفتم تا برای من کار کنند مردی دیگر آمد نماز پیشین او را گفتم تو نیز کاری کن تا مزد یك روزه بدهم ترا چون نماز شام بود و هر کسی را مزدی دادم بر تسویهٔ یکی از جملهٔ ایشان گفت مرا همچندان میدهی که آنرا که از نیمه روزکار کرد گفتم یا سبحان الله ترا برمال من چه سبیل است که من با نچه کنم تومزد خود تمام بستان ترا با کسی دیگر کاری نیست از من نشنید و بخشم برفت و مزد رها کرد من آن مزد او نگاه میداشتم تا روزی گاو بچّهٔ میفروختند من آن مزد او ببهاء آن دادم و در گلّه کردم بزرگ شد و آبستن شد و بزاد واز بچکان او بسیار شد تا گلّهٔ گاو شد پس از مدّتی دراز که سالها براین برآمد پیری را دیدم ضعیف که بیامد و گفت مرا بنزدیك تو حقّی هست گفتم چیست آن گفت من آن مردم که آن روز آن مزد رها کردم و برفتم من در نگریدم او را بشناختم دست او گرفتم و او را بصحرا بردم و گفتم این گاو گلّه تراست گفت یا هذا برمن استهزاء مکن گفتم والله که این حقّ تواست و تراست وکس را در آن نصیبی نیست اوآن بگرفت وبسیار دعاکرد بار خدایا اگر دانی که آن برای تو کردم مارا خلاصی ده در حال آوازی از آن سنگ برآمد بحرانی از آن سنگ بیامد و بترکید و ثلثی ازو بیفتاد وروشنائی پدید آمد . ودیگری گفت که من درعمرخود حسنتی کرده ام و آن آن بود که قحطی عظیم بود وزنی با جمال بنزدیك من آمد و از من گندم خواست ببهاء گفتم ممکن نیست الاّ بتمکین از نفس خود ابا کرد و برفت و بار دیگر باز آمد و طعام خواست گفتم ممکن نیست بدون نفس تو تا سه بار برفت و از روی ضرورت باز آمد و من او را طعام ندادم بار چهارم گفت اکنون ترا تمکین کردم از آنچه میخواهی چون باو نشستم بخلوت خاستم تا دست باو دراز کنم او را یافتم که میلرزید گفتم این چه حال است گفت از خدای میترسم من گفتم ای سبحان الله ربّی در حال شدّت وسختی وضرورت از خدای میترسد و من در نعمت و رخا از خدای نترسم گفتم برخیز ای زن که ترا مسلّم بکردم و بیش از آن طعام که او میخواست بدادم او را بار خدایا اگر دانی که آن برای تو کردم این بلارا ازما کشف بکن پارهٔ دیگر از آن سنگ شکسته شد وغار روشن شد . سیّم دیگر گفت من نیز حسنتی کرده‌ام وآن آن بود که مرا پدری ومادری بودند ومن گوسفند داشتم نماز خفتنی پارهٔ شیر برگرفتم برای ایشان و بیاوردم ایشان خفته بودند و مرا دل نیامد که ایشانرا بیدار کنم و خواب برایشان بیاشورم بر بالین ایشان نشستم گفتم تا خود بیدار شوند وگوسفندان ضایع بودند ومرا دل بگوسفند مشغول بود با اینهمه از بالین ایشان بر نخاستم تا صبح برآمد و ایشان بیدار شدند ومن آن شیر بایشان دادم بار خدایا اگر دانی که من از برای تو کردم این بلا از ما کشف کن سنگ بیکبار از درغار بیفتاد و ره‌گشاده شد وایشان بسلامت از آنجا بیرون آمدند این قصّهٔ اصحاب‌رقیم‌است.

امّا قصّهٔ اصحاب الکهف قال الله تعالی . اذاوی الفتیة الی الکهف . اصحاب سیر خلاف کردند در سبب رفتن ایشان بکهف محمّدبن اسحق یسار گفت سبب آن بود که اهل انجیل تعدّی ازحدّ ببردند وفواحش در میان ایشان ظاهر شد و پادشاهان طاغی شدند و بت پرستیدن مشغول شدند و برای طواغیت قربان کردند در میان ایشان جماعتی بودند بردین عیسی متشبّث و متمسّك بآن

و پادشاه شهر ایشان مردی بود نام اودقیانوس بت پرست بود وظالم وقتّال وطالب آنان که بردین مسیح بودند تا ایشان را عذاب کردی و از دین مسیح منع کردی و مادام در تتّبع این بود و در اطراف و نواحی ملك خود میگردید و هرکجا کسی بودی بر دین عیسی او را میکشت و عذاب میکرد واز آن دین منع میکرد تا باین شهرآمد که اصحاب الکهف در آنجا بودند مردم بگریختند و پنهان شدند و او مردم را میگرفت وهرکه در دین اومیرفت رها میکرد و هرکه اجابت نمیکرد او را میکشت و عذاب میکرد و دستها و پایهای ایشان میبرید و از باروی شهر میآویخت خدای پرستان چون چنان دیدند تضرّع کردند با خدایتعالی و در عبادت بیفزودند وپناه با خدای دادند و میگفتند . ربّنا ربّ السّموات والارض لن ندعو من دونه الها لقد قلنا اذاً شططاً الایه . این جماعت بگریختند و در بیرون شهر نماز گاهی بود آنجا رفتند و بعبادت و تضرّع مشغول شدند و میگفتند بار خدایا شرّ این طاغی کفایت کن جماعتی از شرط دقیانوس که ایشانرا براین کار گماشته بود بریشان مطّلع شدند و ایشانرا گفتند شما چرا از ملك بگریخته اید و از دین او رغبت نموده برفتند و دقیانوس را خبر دادند از احوال ایشان او کس فرستاد و ایشانرا حاضر کرد برآن هیئات که بودند با جامهٔ عباد روی در خاك مالیده و چشمها پرآب شده ایشانرا تهدید کرد و گفت چرا بخدمت من نیامدی و برای اصنام قربان نکردی اکنون مخیّری خواهی بدین من درآئی و خواهی اختیار کشتن کنید ایشانرا مهتری بود نام او مکسلمینا او گفت بدانکه ما خدایرا میپرستیم که خدای آسمانها و زمینهاست و ما جز او را عبادت نمیکنیم آن دگر تودانی هرچه خواهی میکن که ما از دین خود برنگردیم باقی همه آنقول گفتند که او گفت . دقیانوس بفرمود تا جامهای ایشان بکندند و ایشانرا جامهٔ دیگر پوشانیدند وایشان را گفت مرا دل نمی‌آید که شمارا بکشم مهلت دادم شما را چند روز تا اندیشه کنی و صلاح خود بینی و بادین من آئی و اگر نیائی خود در دست منی و خون شما ریختن برمن آسانست آنکه برخاست و از آن شهر بشهری دیگر رفت وایشانرا باز نداشت و حرس بریشان نگماشت چون دقیانوس از آنجا برفت و ایشانرا در مهلت فرو گذاشت ایشان با یکدیگر گفتند تدبیر آنستکه تا این طاغی غایبست ماهر کسی از خانهٔ پدران زادی برداریم و بگریزیم آنکه برفتند و هریکی از خانهٔ پدوان زادی برگرفتند و از شهر بیرون شدند وبیرون آن شهر کوهی بود آنجارا بیخاوس گفتند برآن کوه غاری بود چون در آن غار شدند و خدایرا عبادت میکردند . کعب الاحبار گفت در راه سگی را دیدند سگ در دنبال ایشان افتاد چندانکه راندند و زدند برنگشت تا بآواز آمد و گفت مرا چرا میزنی من از شما برنگردم که من دوستان خدایرا دوست دارم و من شما را بکار آیم چون بخسبی شمارا پاسبانی کنم سگ را با خود ببردند . عبدالله عباس گفت در راه شبانیرا دیدند ایشانرا گفت شما چه مردمانی و کجا میروی گفتند ما از این طاغیهٔ روزگار میگریزیم گفت من نیز همکارشماام و با ایشان برفت سگ نیز در دنبال ایشان برفت او را گفتند ایجوانمرد اگر تو مصاحب مائی سگ نیست سگ را از ما جدا کن او گفت این سگ با من صحبت دیرینهٔ دارد شما برانید اورا که من شرم دارم ازو و ایشان اورا براندند نرفت چون بزدند اورا او آواز داد و گفت مراچرا

میزنید که من از شما بجفاء بر نگردم ایشان در غار شدند و سك دردَرِ غـار بخفت و ایشان
بعبادت مشغول شدند و آن نفقهٔ خود در دست یکی کـردند از ایشان نام او تملیخا او هر روز
بشهر رفتی و چیزکی که ایشان رابایستی بیاوردی وتفحّص اخبار بکردی و ایشانرا خبردادی تاروزی
در بازار آمد خبر دادند که دقیانوس باز آمده است و طلب ایشان کرده باز آمد و ایشان را
خبرداد وایشان سخت مضطرب شدند و این وقت نماز دیگر بود عند غروب الشّمس با یکدیـگر
گفتند این طعامکی که هست بخوریم و پناه با خدای دهیم تا خدایتعالی چه تقدیر کـرده است
اطعام بخوردند و بعبادت مشغول شدند وسر بسجده نهادند خدایتعالی خواب بر ایشان افکند
و سیصدو نه سال بخفتند و دقیانوس ایشانرا طلب کرد وکس فرستاد و پدران ایشانرا حاضرکرد
و گفت پسران شما کجا اند ایشانرا پیش من آرید ایشان گفتند احوال ایشان را ندانیم بر ما
آنست که ما در طاعت تو ایم امّا ایشان مالهای ما برگرفتند و از شهر برفتند کسانی که ایشان
را دیده بودند گفتند ایشان در غاری شدند که بردَرِ این شهر است کوهی که آنرا بیخاوس
میخوانند او بر خاست و با لشگر آنجا آمد هر کس که خواست که آنجا فروشود از ترس نتوانست
آخر گفتند یا ملك اگر تو ایشانرا بجنگ آری کاری نخواهی کرد بجز کشتن گفت بلي گفتند
در این غار بر باید آوردن تا اینان در آنجا بمیرند و این غار گور ایشان باشد گفت صوابست
بفرمود تادَرِ غار بر آوردند و ایشان خفته بودند و از آن بیخبر در ملك دقیانوس دومرد بودند
مؤمن یکی سدروس نام او و یکی روباس نامهای ایشان و نسبهای ایشان بر لوحی نوشتند از
ارزیز و در بنای آن سدّ نهادند گفتند تا باشد که کسی وقتی این بنا بشکافد از احوال ایشان
خبر دهد مردمانرا تا عبرتی باشد شنوندگانرا تا آنگاه که دقیانوس هلاك شد و ازپس اوچند
قرن بگذشت خدایتعالی ایشانرا بیدار کرد. عبیدة بن عمیر گفت اصحاب کهف جوانان بودند
از فرزندان ملوك با طوق و یاره وگوشوار زرّین روزی از روز های عید ایشان از شهر بیرون
آمدند و سگ صید با خود داشتند و خدایتعالی تنبیه کرد ایشانرا وایمان در دل ایشان افکند
ایمان آوردند هر یکی علاحده تنبیهی که خدای کرد ایشانرا و هر یکی ایمان خودش از
صاحبش پنهان داشت چون بان‌شهر آمدند دراین اندیشه افتادند وهیچکس از ایشان اطّلاعی
نداد صاحبش را بر سرّ خود آنکه هر یکی ازایشان اندیشهٔ کرد که ازین شهر بیرون باید رفت
تا شومی کفر و معاصی اینان بما نرسد وهر یکی از شهر بیرون آمدند علی خفیة من صاحبه
چون بصحرا رسیدند با هم رسیدند هر یکی صاحبش را گفت چرا بیرون آمدهٔ او گفت توچرا
بیرون آمدهٔ آخر اتّفاق کردند برآنکه هر دوبکناره شوند و راز با صاحبش بگویند همچنین کردند
و راز یکدیگر را آشکارا کردند رأی همـه بر ایمان متّفق بود و سگ صید با خود داشتند
گفتند اکنون بیائید تا امشب بغاری شویم و آنجا بخسبیم فردا را تدبیر خود بسازیم آنشب
در غار شدند و بخفتند خدایتعالی خواب بریشان مستمرّ کرد تا سیصدو نه سال بخفتند و کس راه
بایشان نبرد جز آنکه ایشانرا مفقود یافتند جماعتی که ایشانرا این همّت بود لوحی بر گرفتند و
نامها شان و انسابشان و عدد شان و تاریخ غیبتشان بر او نوشتند که فلان و فلان و چند کس

از معروفان و جوانان شهر مفقود شدند و کس ایشانرا باز نیافت و خدایتعالي آن غار پوشیده
کرد از چشم خلقان و آن لوح در خزینهٔ پادشاه بنهادند وگفتند همانا اینانرا نشانی باشد چون
قرنها بر آن بگذشت و مدّت بسر آمد خدایتعالي اطّلاع داد بر ایشان چنانکه گفت . وكذلك
اعثرنا عليهم الايه. وهب بن منبّه گفت یکی از حواریّان عیسی بدر شهر اصحاب کهف آمد
و خواست که درآنجا شود او را گفتند بر در این شهر بتی نهاده است کسرا رها نکنند که در
آنجا شود تا آن بت را سجده نکند او در شهر نرفت و بر درشهر گرمابهٔ بود رفت و آنجا کار
میکرد و مزدی میستد و نفقه میکرد و خدایرا میپرستید صاحب گرمابه از قدوم او خیر و
برکت بسیار دید او را اکرام کرد و مردم او را از حسن وسیرت و صلاح او دوست گرفتند
واو اخباری که از عیسی شنیده بود مردم را میگفت و با خیر و طاعت دعوت میکرد جماعتی
باو گرویدند و او را با صاحب حمّام شرط آن بود که بروز کاراو بکند و بشب بکار خود مشغول
باشد تا یکروز پسر پادشاه آن‌شهر زنی را بر گرفت و بفرمود تا گرمابه خالی کردند و
خواست تا در گرمابه شود مـرد او را راه نبداد گفت شرم نداری و تو پسر ملك شهری
این کار بتو زشت باشد پسر پادشاه خجل شد و برگشت پس آمد و خواست تا در گرمابه
شود دگر باره نهی کرد و وعظ کرد برگشت و بار دیگر آمد و بانك بر او زد و او را براند و در
گرمابه رفتند او دعا کرد خدایتعالی هر دو را هلاك کرد و بمردند ملك گفت حال پسر من چه
بود گفتند صاحب حمام او را بکشت این حواری با حمّامی و جماعتی که مصاحب ایشان بودنـد
از آنجا بگریختند شب ایشانرا در یافت دو غاری شدند و بخفتند در راه مردی را دیدند صاحب
زرعی و سگی با خود داشت که زرع اورا نگاهداشتی ایشانرا گفت شما چه قومی گفتند مردمانی
که از دست ظالم گریخته ایم او گفت مرا میباید که با شما موافقت کنم و سك در دنبال ایشان
بشب در غار بخفتند خدایتعالي خواب بر ایشان افکند تا سیصد و نه سال بخفتند و کسان ملك در
طلب ایشان بودند راه بایشان بردند و ایشانرا خفته یافتند خواستند تا در آنجا شوند ترس منع
کرد ایشانرا آخر گفتند تدبیر آنستکه دَرِ این غار برآریم تا اینان در اینجا بمیرند از گرسنگی و
تشنگی همچنان کردند . وهب گفت ایشان در آنغار مدتی بماندند وقتی شبانی آنجا رسید و بر
آن کوه گوسفند میچرانید باران بگرفت اورا اندیشه کرد و گفت دَرِ این‌غاربباید شکافت تابشب
گوسفندانرا در آنجا میبرم دَرِآن غار باز کرد و خدایتعالی ایشانرا بیدارکرد . محمّد بن‌اسحق
گفت پس از آن پادشاهی پدید آمد آنشهر را مردی صالح که او را نبدوسیس گفتند و او در
ملك خویش سی و هفت سال بماند و در ملك او هرگونه مردمان بودند مؤمن و کافر وبت‌پرست
و پادشاه از آن رنجور بود و ایشانرا باخدای میخواند و تخویف میـکرد ببعث و نشور و ایشان
میگفتند . ماهی الاّ حيوتنا الدنيا نموت و نحيا . و ما حیات همین دانیم که در دنیا هست وپس
از حیوة دنیا حیاتی نشناسیم‌چون پادشاه صالح از ایشان آن دید باخدایتعالی تضرّع کرد وگفت
بار خدایا آیتی بدین جماعت نمای‌که بدانند که بعث و نشور حق است خدایتعالی خواست‌تا اظهار
آیتی کند بر ایشان دردل یکی از مـردمان آنشهر افکند نام او الیاس تا آن بنا بشکافد و برای

گوسفند حظیره کند بیامد و این بنا بگشاد تا دَرِ غار گشاده شد جماعتی را دید آنجا
خفته و سگی بر دَرِ غار خفته هرکس که خواست آنجا فراز شود نتوانست شدن اهل شهر
تعجّب بنظارهٔ آنجا آمدند خدایتعالی ایشانرا از خواب بیدار کرد تا بنشستند شادمانه و مستبشر
و بر یکدیگر سلام کردند و گمان بردند که یکروز خفته اند یا بهری از روزی خدایتعالی بعث
ایشان دلیل ساخت بر آنکه بعث و نشور حقّست وهب گوید ایشان بیدار شدند و احوال ایشان
همچنان بود که آنگه بخفتند هیچ تغییر نپذیرفته بودند تا جامهٔ ایشان شوخگن نشده بود ایشان
بر خاستند و گمان بردند که در عهد دقیانوسند نماز بگذاردند و تملیخا که صاحب طعام ایشان
بود او را گفتند برو و آن درمی چند ببروطعام آر که ما گرسنه شده ایم وبنگر که این طایفه
طلب ما میکنند و خویشتن را بر احتراز دار تملیخا گفت دیروز همه در طلب ما بودند وامروز
بیشك آنستکه ما را ببرند و این آخر روزی است ما را از دنیا مهتر ایشان گفت ما توکل بر
خدای کردیم و بر دین حقّ مقام کنیم و جان بفدای دین کنیم آنکه تملیخا برخاست وآن
درمها برگرفت و روی بشهر نهاد در شهر آثاری و اعلامی که اورا رها کرده بود بخلاف آن
بدید که او بگذاشته بود متواری وار بشهر در آمد ترسان و مترقّب از خوف دقیانوس چون در
شهر آمد مردمان را دید در شعار ملّت عیسی و نام عیسی میگفتند وصلوات بر او میدادند
بتعجّب فرو ماند گفت من دوش از این شهر برفتم و درین شهر کسی نام عیسی نیارست بردن
اکنون شعار او آشکارا میگویند و میدارند و اورا خبر نبود که دقیانوس هلاك شده است از
مدّت سیصد و نه سال. تا گرد آنشهر میگشت کس را نمیشناخت و رسم وآیین ایشان بخلاف
آن دید که اورا رها کرده بود با خود گفت همانا شهر غلط کرده ام یا در خوابم آخر اندیشه
کرد و گفت درین نزدیکی شهر همین است آخر مردی را گفت این شهر را چه خوانند گفت
دفسوس بدانست که شهر آنست و لکن مردمان آنشهر نه آن بودند آخر درمها که داشت بیرون
کرد وآن درمها بود بنام و مهر دقیانوس از سیصد و نه سال زده و برشکل پای شتر بود ببزرگی
درمی چند بداد تا طعام خرد مرد آن درم بستد ودرو نگرید و نقش و سکّه آن بر خواندوتاریخ
آن فرو ماند درمرد نگرید مردی غریب و مجهول بود او را گفت این درم از کجا آوردی او
گفت ایمرد ترا با این چه کار درم بستان وطعام بده مرا بنرخ وقت آن مرد آن درم بدیگری
داد و دیگری بدیگری نمود و دست بدست بدادند و گفتند این مرد همانا گنجی یافته است
او را گفتند راست گوی تا این گنج کجا یافتی و با ما مشترك کن تا ما را از تو با کس نگوئیم
که این گنج تنها برنتوان داشت وبهمه حال ترا درین کار یاوران بایند اگرنه چنین کنی سلطان
وقت را بگوئیم و ترا از آن رنج رسد و چیزی بتو نماند او گفت ایقوم شماچه میگوئی گنج چه
باشد این درمی چنداست که من دیروز داشتم وهرروزازین خرج میکنم و کس مرا بگنج یافتن
متّهم نکرد گفتند محال مگوی که این درمها از تاریخ سیصد و نه سال زده اند و آواز برآوردند
و خبر بپادشاه وقت رسید و مردم بر او جمع شدند و او هیچ جواب ندانست کلام ایشانرا جز که
خواموشی و آن خواموشی در تهمت او زیادت میکرد و در شهر دو پیشوا بودند دو مردصالح یکی

اریوس نام ویکی بسطیوس نام اورا ببردند تاپیش ایشان واوگمان برد که اورا پیش دقیانوس میبرند
او میرفت دل بر مرك نهاده مدهوش و مردم از او فسوس میداشتند چنانکه از دیوانگان و او
در دل خدایرا میخواند و میگفت خداوند آسمانها و زمینها فریاد رس توئی در سختی مرا
فریاد رس و با خود میگفت کاشکی ما بیکجای بودمانی و یا اصحاب من حال من بدانستندی
که ما را عهد چنانست با یکدیگر که بیك جای باشیم در حیوة و ممات دریغا که این جبّار مرا
بکشد و من ایشانرا نه بینم همهٔ راه این اندیشه میکرد و شهادت میآورد و خدایرا یاد میکرد
و پناه با خدای میداد چون او را پیش این دو رئیس صالح آوردند در نگرید دقیانوس نبود
ساکن شد او را بداشتندی آنجا و آن درمها بایشان دادند ایشان گفتند ایجوانمرد راست بگو تا
این گنج کجا یافتی او گفت گنج چه باشد گفت نقش این درم گواهی میدهد بر توکه گنجی
یافته از گنجهای دقیانوس و مهر او. تملیخا گفت والله که من هیچ گنجی نیافته ام و این
درم از خانهٔ پدر برگرفته ام و ضرب این شهر است من همین میدانم گفتند تو کیستی وپدر تو
کیست او نام خود ببرد وپدر خود کس نبود که او را شناخت چه مدّت دراز در میان افتاده بود
سیصد و نه سال گفتند دروغ میگوئی و با ما راست نمیگوئی او چیزی نمیتوانست گفتن جز که
ساعتی خاموش میبود و ساعتی سوگند میخوردکه من گنجی نیافته ام. و مردم بهری میگفتند
دیوانه است و بهری میگفتند ابله است و بهری میگفتند طرّار است و از راستی خبر نمیدهدآخر
یکی از آن رئیسان بانك بر او زد و او را تهدید کرد و گفت گمان میبری که ما تو را باورخواهیم
داشتن باین دروغ و محال که میگوئی این مال پدر تست و نقش این درم از سیصد سال زده است
و تو کودك جوان آمدهٔ تا بر ما پیران فسوس داری و اعیان ومعروفان این شهر اینانند که اینجا
حاضرند و خزائن شهر بنزدیك ماست و ما از اینضرب یکدرم نداریم ماترا رها نکنیم اگر راست
گفتی فهو المراد والاّ ضرب وحبس وتهدیدباشد. تملیخا گفت بخدا بر شما که من از شما چیزی بپرسم
مرا خبر دهید گفتند بگو گفت دقیانوس الملك چه کرد و او کجاست که این شهر در دست او
بودی روزی گفتند ما بر پشت زمین پادشاهیرا ندانیم دقیانوس نام و این نام پادشاهیست که
سالهای دراز است تا هلاك شد. تملیخا گفت کس با من راست نمیگوید بدانکه ماچند یار
بودیم و پادشاهان این شهر بر ما ستم کرد و اکراه تا ما را از دین مسیحا برگرداند ما ازو
بگریختیم دیروز و دوش بخفتیم و امروز من بشهر آمدم تا برای اصحاب طعام خرم در من
آویختند و حوالت گنج میکنید برمن اگر مرا باور ندارید بیائید تاغار ما به بینید و اصحاب
ما را بر کوه بیخلوس چون اریوس این سخن بشنید گفت همانا این مرد راست میگوید و این
آیتی باشد از آیات خدایتعالی آنگاه آن دو رئیس برخاستند و جملهٔ اهل شهر و تملیخا درپیش
ایشان افتاد و تا نزدیك کوه بیخلوس آنگه ایشانرا گفت من از پیش میروم تا ایشانرا خبردهم
تانترسند که ما خلقی عظیم بسر ایشان شویم گفتند روا باشد و چون باز گشتند تملیخابنزدیك
ایشان دیر شد ایشان گفتند بهرحال چنان مینماید که دقیانوس تملیخا را بگرفته است و هر
ساعت مترصّد بودند که لشکر آید وایشانرا نیز ببرد چون آوازوقع سمّ اسبان وغلبهٔ مردم شنیدند

قاطع شدند که لشکر دقیانوس است بگرفتن ایشان آمده اند یکدگر را وصیّت کردند و یکدگر را
وداع کردند چون نگاه کردند تملیخا در آمد او را گفتند ما ورائك چه حالست مارا خبر ده
تملیخا از آنچه رفته بود ایشانرا خبر داد و آن رئیسان و آن مردم بیامدند و ایشانرا بدیدند و
و از آنحال بشگفت فروماندند چون نگاه کردند در آن بنیان که بعضی شکافته بود و بعضی برجای
تابوتی دیدند از آهن قفلی از سیم بر آن زده آن تابوت از آنجا برآوردند و آن قفل بگشادند
در آنجا دو لوح دیدند ازارزیز بر آنجا نوشته که در فلان تاریخ در عهد مملکت دقیانوس
مکسلمنا و محسلمینا و تملیخا و مرطوس و نسوطوس و نیورس وبکرویس و بطینوس جوانان
بودند برین شکل و برین هیئات از فتنهٔ پادشاه وقت بگریختند که قصد ایشان میکرد برای دین
و در این غار شدند چون خبر یافتند از ایشان و بدانستند که ایشان در غارند دَرِ غار برآوردند
و بسنگ سخت کردند و ما نامهای ایشان برنوشتیم و احوال ایشان تا اگر کسی بر ایشان مطّلع
شوند بداند که حال ایشان چنین بود چون آن بخواندند بشگفتی فرو ماندند و مؤمنانرا یقین
بر یقین زیادت شد بقدرت خدایتعالی بر احیاء موتی و از آن شگفت ماندند که ایشان همچنان
جوان و تازه و بقوّت مانده بودند رنگ رویشان نگردیده بود و نه جامهٔ ایشان شوخگن شده
آنگه این دو رئیس نامه نوشتند بآن پادشاه صالح که نام او بندرسیس بود که بتعجیل بیائی تا
آیتی بینی از آیات خدایتعالی که با خلقان نمود بر صحّت بعث و نشور و آن قصّه شرح دادند در نامه

***

چون ملك صالح نامه برخواند از سریر ملك فرود آمد و روی بر خاك نهاد پیش خدایتعالي و
بسیار بگریست و تضرّع کرد خدایرا و شکر گذارد بر اظهار آن آیات و برخاست و بالشکر و اهل
آن شهر آنجا آمد و آنحال بدید و ایشانرا در غار بعبادت و تسبیح وتهلیل مشغول بودند آنگه
اورا به پرسیدند و بر او سلام کردند و گفتند ما ترا وداع میکنیم که خدایتعالی ما را باحال
اوّل خواهد بردن که ما از خدای درخواسته ایم وپهلو بر زمین نهادند و بخفتند و خدایتعالی
جان ایشان برداشت پادشاه فرمود تا برای کفنشان جامه های فاخر کردند و تابوتهای زرّین
ساختند و خواست تا ایشانرا در آنجا نهند در خواب دید که زر و دیبا گرد ایشان مگردان
و ایشانرا همچنان در غار رها کن ایشانرا همچنان رها کرد وخدایتعالی ایشانرا محجوب کرد بر
غیب که کس نیارست گرد ایشان گردیدن و تعرّض ایشان کردن وبفرمود تابر دَرِ آن غار مسجدی بنا
کردند که مردم درآنجا نماز کردندی وآن حاجت گاهی شد وآنوقت که احوال ایشان ظاهر شد آن روز
عیدی ساختند و درعبادت بیفزودند این حدیث اصحاب کهف است . ودرخبرمیآید که رسول گفت
بارخدایا من ایشانرا توانم دیدن خدایتعالی گفت تو ایشانرا دردنیا نبینی ولکن وصیّ خود را
با جماعتی از صحابه آنجا فرست تا ایشانرا دعوت کنند با دین و ایمان آورند بتو گفت بار خدایا
چگونه روند آنجا خدایتعالی گفت بساطی بیار وایشانرا بر آنجا نشان و باد را بفرمای تا ایشانرا بر
دارد و آنجا برد رسول علیه السّلام بفرمود تا بساطی بگستردند و ابوبکر را گفت بر یك گوشه
نشین و عمر را گفت بر یك گوشه نشین و سلمانرا گفت بر یك گوشه نشین و ابوذر را گفت
بر یك گوشه نشین و امیر المؤمنین علي علیه السّلام را گفت برمیانهٔ بساط بنشین صحابه گفتند

یا رسول الله خدای تو را فرمود که وصیّ خود را با قومی صحابه آنجا فرست از میان ایشان
وصیّ تو کیست گفت وصیّ من آنست که چون بر ایشان سلام کند جوابش دهند وچون سخن
گوید با او مناظره کنند و آنان که وصیّ من نیستند ایشانرا دستوری نیست که با وی سخن
گویند و جواب سلام او دهند آنگه رسول علیه السّلام باد را فرمود تا آن بساط را بر داشت
وقت آنکه از نماز بامداد فارغ شده بود باد بساط را بر گرفت و آنجا برد امیر المؤمنین علی
علیه السّلام چون آنجا رسید باد را گفت بساط را فرو نه باد بساط را بنهاد امیر اوّل ابوبکر را
گفت بر خیز و بر ایشان سلام کن بر خاست و سلام کرد جواب ندادند عمر نیز سلام کرد
جوابش ندادند سلمان وابوذر سلام کردند جواب ندادند امیر المؤمنین علي علیه السّلام برپای
خاست و بدَرِ غار آمد و گفت السّلام علیکم ایّها الفتیة گفتند علیك السّلام و رحمة الله گفت
من رسول رسول خدایم محمّد مصطفي صلّی الله علیه و آله و سلّم بشماد دعوت میکنم شما را باو
و با دین مسلمانی گفتند مرحباً به و بك آمنّا و صدّقنا امیر گفت رسول خدا شما را سلام میکند
گفتند علی محمّد رسول الله السّلام ما دامت السّموات و الارض و علیك بما بلغت آنگه گفتند
رسول خدایرا از ما سلام کن و درود ده که ما با خوابگاه خود رفتیم تا آنکه که مهدی از
اهل البیت محمّد خروج کند ومادر زمرهٔ او باشیم امیرالمؤمنین گفت چراجواب ایشان ندادی
گفتند مارا گفته اندکه جواب ندهیم الاّ پیغمبری یاوصیّ پیغمبری را آنگه گفتند ما باخوابگاه
خود رفتیم و ترا وداع میکنیم امیرالمؤمنین علی علیه السّلام باد را گفت بساط را بر دار باد

***

بساط را بر داشت و با مسجد رسول آورد جبرئیل آمد ورسول را خبر داد بآنچه رفت میان
ایشان رسول علیه السّلام امیر المؤمنین را گفت یا علي من گویم یا تو گوئی گفت یا رسول الله
آن نکوتر که تو گوئی رسول علیه السّلام ایشانرا خبر داد بآنچه رفته بود میان ایشان فذلك
قوله . اذ اوی الفتیة الی الکهف . یاد کن ای محمّد چون آنجوان مردان یار غار شدند .
سدید الصّیر في روایت کرد از امام محمّد الباقر علیه السلام که او گفت اصحاب کهف صیرفیان
بودند یقال اوی الیه یاوی اذا انضمّ الیه و صار الیه و اویته الیّ ای ضممته الیّ و کهف شکافی
باشد در کوه و جمعه کهوف گفتند نام غار جبرم بود قوله . فقالوا ربّنا آتنا من لدنك رحمة .
گفتند بار خدایا بده ما را از نزدیك تو و از خزاین رحمت تو رحمتی . و هیّئ لنا من امرنا
رشدا . و بساز ما را از کار مارشدی و صلاحی . عبدالله عبّاس گفت معنی آنستکه با ما الطافي
کن که عند آن طلب رضای تو کنیم و بروایتی دیگرهم از او رشدا ای مخرجا من الکهف ما
را سلامت ازغار بیرون برو گفتندرشدا ای صواباوالرّشدوالرّشد لغتان بمعنیواحدکالنحل والنحل.
فضربنا علی اذآنهم في الکهف سنین عددا . بزدیم بر گوشهاء ایشان در آنغار سالها بسیار و این
کنایتست از آنکه خواب برایشان افکندیم گفتند معنی ضرب اینجا ابتلاء ست چنانکه گویند
ضربه الله بالفالج ای ابتلاه به و گفتند معنی آنستکه ما بخواب گوشهای ایشانرا ازسمع منع کردیم
و هذا من قولهم ضرب الامیر علی ایدی الرّعیّة اذا منعهم من الافساد و قال الاسود بن یعفر وكان
ضریراً . ومن الحوادث لا ابالك انّنی . ضربت علی الارض بالاشداد . و منه ضرب الخیام و منه

ضرب السّرادق و ضرب السّد برای آنکه این همه موانع است و نصب سنين برظرفست ونصب عدد بر بدل او وشايدكه تميز باشد والعدد المعدود والعدّ المصدر كالقبض والقيض والنّقض. ثمّ بعثناهم. پس برانگیختیم ایشانرا و بعث از خواب برکردن باشد و فرستادن و تحریص کردن یقال بعثته من رقدته قال الله تعالى من بعثنا من مرقدنا واز بعث فرستادن قوله تعالى فبعث الله النّبيّين و قوله فبعث الله غرابا و ازبعث تحریص قولهم بعثته على كذا و بمعنى نصب و اقامت آمد فى قوله بعثنا منهم اثني عشر نقيبا و اینجا بمعنی تنبیه است. لنعلم ایّ الحزبين احصى بما لبثوا امدا. تابدانيم و معنی آنکه در این باب معاملهٔ آنان کردم که ندانند تا بدانند چنانکه در معنی امتحان گفتیم اندر جای که از آن دو گروه که خلاف کردند در مدّت مقام ایشان در غار قولیکه بصواب نزدیکتر است و شمارنده تراست غایت مقام ایشانرا آنکه در آن دو گروه خلاف کردند گروهی گفتند هردو کافر بودند وگروهی گفتند یکی مسلمان بود ویکی کافر. مجاهد گفت این خلاف فيما بينهم بود خود اصحاب الكهف با یکدیگر خلاف کردند. گروهی دگر گفتند حزبی از ایشان بودند و حزبی از قوم ایشان بودند و قوله احصى افعل تفضیل است و این بنا درثلا ثی آید در مزید نیاید از فعل وجزآن الاّ آنستکه بر معنی حمل فرمود معنی احفظ و اضبط و اثوب و لبث مقام باشد. و در نصب امداد و وجه گفتند یکی تمیز كأنّه قال ایّ الحزبين اصوب عددا و دوّم برمفعول به كأنّه قال ایّ الحزبين احصى غاية للبثهم في الكهف والامد الغاية قال النّابغه. الا لمثلك او من انت سابقه. سبق الجواد اذا ستولى على الامد. نحن نقصّ عليك نبأهم بالحقّ. قدیم تعالی گفت یا محمّد ما قصّه و خبر ایشان برتو قصّه کنیم و بگوئیم بدرستی و راستی و اصل القصص اتباع الاثر واصل النبأ الخبر. انّهم فتية امنوا بربّهم. ایشان جوانمردانی بودند که بخدای ایمان آوردند از آنجا گفتند که اصل جوان مردی ایمان بخداست اگر آنرا که از سر کفر ایمان آرد اورا جوانمردی رسد آنرا که ایمان آرد لاعن کفر لا جرم چنانکه در ایمان رجحان هست در فوت آن رجحان دادند او را که از همهٔ جهان نفی کردند و او را اثبات برزبان جبرئیل که لاسیف الّا ذوالفقار ولا فتی الاّ علی وفتیح جمع قلیل باشد كغلمة وصبيه. وزدناهم هدى. وما ایشانرا هدی بیفزودیم واین هدی اینجا لطف است وبیان وما ایشانراالطافی بیفزودیم که ایمان و معارف ایشان عند آن بیفزود قوله و ربطنا على قلوبهم. و دلهای ایشان باز بستیم بثبات توفیق ولطف تا برایمان و عمل استقامت کردند و استدامت نمودند. اذ قاموا فقالوا. چون پیش دقیانوس باستادند گفتند او را چون ایشانرا دعوت کرد با عبادت اصنام وقربان طواغیت که خدای ما خدای آسمانها و زمینهاست ما بدون او وفرود او خدایرا نخواهیم و نپرستیم. لقد قلنا اذا شططا. در کلام محذوفی هست که اذاً جواب اوست وتقدیر آنکه لو دعونا من دونه الها لقد قلنا اذا شططا چو اگر بیرون او خدائی پرستیم شطط گفته باشیم. عبدالله عبّاس و مقاتل گفتند شطط جور باشد. قتاده گفت دروغ باشد و اصل او مجاوزة الحدّ والافراط باشد ومنه شطّ النهر لجانبه و منه الشطّ الّذى هوالبعد و يقال شطّ فى الامر اذا بالغ فى الاسراف قال الشّاعر. الا يا لقوم قد اشطّت عواذلى. و يزعم ان اودى بحقّى باطل. هؤلآء قومنا

اتّخذوا من دونه آلهة. این هم حکایت ایشانست که ایشان عیب میکنند قوم خود را بعبادت اصنام گفتند اینان قوم ما اند بدون خدایتعالی اصنام را خدایان گرفتند. لولا ياتون عليهم بسلطان بيّن. چرا بر این گفتار حجّتی روشن نبیارند آنکه گفتند در جهان از آن ظالم تر که باشد که برخدایتعالی دروغ گوید و با او انباز گیرد. و در آیت دلیل است بطلان تقلید و نیز دلیل است بر آنکه مقام نشاید در دارالکفر چون کافران قوّت آن دارند که مرد مسلمانرا بر اظهار کلمهٔ کفر حمل کنند. و اذا اعتزلتموهم. آنکه حکایت آنکرد که ایشان با یکدیگر گفتند که چون شما ازین کافران اعتزال کردید و دوری جستید واز آن معبودان که بدون خدای میپرستند از اصنام. فأووا الى الكهف. با غار گریزید وبا آنجا شوید تا خدایتعالی رحمت خود برشما نشر کند و نشر پرا کندن و نشر خلاف طی باشد وجزم اوبجواب امر است و قوله. الاّ الله. در او دو قول گفتند یکی آنکه الاّ بمعنی غیر وسواست کقوله لوكان فيهما الهة الاّ الله لفسدتا. و قولی دیگر آنکه استثناء منقطع است که ایشان اعتزال از معبودانی کردند که نه خداست. و قول سیّم آنستکه روا باشد که استثناء متصل باشد و در ایشان کسانی بودند که با عبادت اصنام خدایرا پرستیدندی جز که عبادت چنان ایمان نباشد والله اعلم بمراده. ودروجه اوّل تقدیر آن باشد که وما يعبدون من دون الله وسواه. و وجه دوّم را معنی آن باشد که لكنّ الله لا يعتزل فانّه معبودنا. ومن روا بود که تبعیض بود وروا بود که تبیین بود. و يهيّئ لكم من امركم مرفقا. و بیجارد برای شما از کارتان روزی حلال و مرفق هر چیزی باشد که بآن انتفاع برگیرند و در او دو لغتست مِرْفَقْ وَمَرْفِقْ. و بعضی گفتند مرفق مصدر باشد و مرفق الة الارتفاق. ابن عامر و اهل مدینه وابوبکر خواندند مرفقا بفتح میم و کسر فآ و باقی قرّاء بکسر میم و فتح فا قوله. وترى الشّمس اذا طلعت. اکنون خطاب میکند با رسول میگوید ای محمّد تو آفتاب بینی در وقت برامدن. تزاور. ای تتمایل که فرا گردیدی از غار ایشان بجانب دست راست و ابن عامر و یعقوب خواندند تزورّ على وزن تحمرّ من الازورار و هوالميل والعدول وباقی قرّاء بحذف تاء تفاعل استثقالا لاجتماع التّائين. واذا غربت. و چون آفتاب فرو خواستی شدن یعنی بعد از زوال. تقرضهم. بگذشتی از ایشان بجانب دست چپ. و اصل قرض قطع بود وقوله. ذات اليمين وذات الشّمال. صفت موصوفی محذوفاست ای جهة ذات اليمين و جهة ذات الشمال. وهم فى فجوة منه. و ایشان در متّسعی و فراخی بودند از غار وجمعه فجوات و فجاة. حقتعالی درین آیت وصف آن کرد که ماایشانرا درآن غار از گرمای آفتاب نگاه میداشتیم تا ایشانرا نرنجاند و گونهٔ روی ایشان نبگرداند و جامهٔ ایشان کهنه نشود چو بامداد و شبانگاه آفتاب از ایشان می بگردانند. آنکه گفت ایشان درغاری فراخ بودند که باد دراو جستی ونسیم برایشان آمدی تاهوا عفن نشدی که ایشانرا ازآن رنجی نرسیدی ذلك من آيات الله. آن از آیات وعلامات وعجایب است که خدایتعالی بخلقان نمود تادلیل صنع لطیف او باشد وآنکه کمال علم وقدرت وحکمت اوراست. آنکه گفت هر کرا خدای هدایت دهد ببیان و لطف و توفیق وتمکین او راه یافته باشد وهر کرا اضلال کند بخذلان تو اوراهیچ یاری وراه نماینده بصلاح نیابی

یعنی نباشد چه اگر بودی یافتندی. و تحسبهم ایقاظا وهم رقود. وتو پنداری ای محمّد که ایشان
بیدارند وبر حقیقت ایشان خفته اند. و ایقاظ جمع یقظ باشد کانجادفی جمع نجد و نجدالمشجاع.
و رقود جمع راقد کسجود فی جمع ساجد و قعود فی جمع قاعد. گفتند برای آن گفت که ایشان
خفتگان بودند چون بیداران که ایشان با آنکه خفته بودند چشمها گشاده بودند. و نقلّبهم
ذات الیمین و ذات الشّمال. و ما ایشانرا از این دست بر آن دست میگردانیدیم تا پهلوهاشان
رنجور نشود. ابوهریره گفت ایشانرا در سالی دو بار برگردانیدندی. عبدالله عبّاس گفت در
سالی یکبار فرشته بیامدی و ایشانرا ازاین پهلو بر آن پهلو گردانیدی تا پهلوشان ریش نشود. و
کلبهم باسط. عبدالله عبّاس گفت سگ ایشان سرخ بود. مقاتل گفت زرد بود. محمّدبن القرطی
گفت سخت زرد بود چنانکه باسیاهی میزد. کلبی گفت خلنج بود. بعضی دگر گفتند بر لون
آسمان بود در خبر است که متعنّتی از امیرالمؤمنین علی علیه السّلام پرسید که سگ اصحاب کهف
را چه رنگ بود او دانسته بود که اگر بلون معیّن اشاره کند که او را معلوم بود او بر او
برهانی خواهد و اقامت برهان براین معنی متعذّر بود گفت برنگ سگ بود برای آنکه همه رنگ
در سگ توان یافت. وهم ازامیرالمؤمنین علیه السّلام روایت کردند که نام او زیان بود. وعبدالله
عبّاس گفت قطمیر بود. اوزاعی گفت منو. جبائی گفت حمران. عبدالله کثیر گفت قطمور
بود. سدی گفت ابوربور. عبدالله سلام گفت بسیط بود. کعب الاحبار گفت صهبا بود.
وهب گفت اگر کسی از کژدم ترسد بگوید سلام علی نوح فی العالمین. کژدم او را گزند نکند
و اگراز سگ گزنده ترسد بگوید و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید سگ او را نگزد و روایت
کردند از امام الهمام جعفربن محمّدالصّادق علیهم السّلام که او خواند و کالبهم باسط ذراعیه بالوصید
ای صاحب کلبهم بالوصید. مجاهد و ضحّاك گفتند وصیدفنا و پیرامن خانه باشد واین روایت
ابو طلحه است از عبدالله عبّاس. سعید جبیر گفت وصید سعید باشد و آنخاك بود بلند و این
روایت عوفی است. سدی گفت وصید در خانه باشد و این بروایت عکرمه است از عبدالله عبّاس
و قال الشّاعر. بارض فضاء لایسدّ و صیدها. علیّ و معروف بها غیر منکر. عطا گفت وصید
آستانهٔ در باشد. قتیبی گفت بنا باشد و اصل من قول العرب اصدت الباب واوصدته اذا اطبقته
واغلقته. حقتعالی گفت و سگ ایشان نیز در غار دستها گسترانیده بود و سر بر میان دو دست
نهاده و مینگرید آنکه بر سبیل مثل گفت رسول را. لو اطّلعت علیهم. ایمحمّد اگر تو برایشان
مطّلع شدی از ایشان بگریختی و ترا پر ترس کردندی از ایشان و خدایتعالی ایشانرا بترس ممنوع
و محجوب کرده بود تا هیچ جانور از ترس قصد ایشان نیارست کردن و قوله. فرارا. نصب
علی انّه مفعول له و شاید که مصدر بود لامن لفظ الفعل کانّه قال فارّاً و قوله. رعبا. نصب او
بر تمیز است. کلبی گفت خفته بودند چشمها گشاده چنانکه گفتی سخن خواهند گفتن.
عبدالله عباس گفت با معاویه بغزوة المضیق بودیم بروم بغار اصحاب الکهف بگذشتیم معاویه گفت.
اگر برویم و اصحاب کهف را ببینیم من گفتم ترا بر ایشان سبیل نیست که آنکس که بهتر از تو
بود گفتند او را لو اطّلعت علیهم لولّیت منهم فرارا و لملئت منهم رعبا. معاویه گفت من

نروم از اینجا تا احوال ایشان بدانم آنکه قومی را بفرستاد گفت بروید و بنگرید و خبر با ما
دهید برفتند چون پای در غار نهادند خدایتعالی بادی بفرستاد که همه را برون کرد از آنجا قوله.
و کذلك بعثناهم. و همچنین از خواب بر انگیختیم ایشانرا یعنی آنچنانکه ایشانرا در غار بردیم و
بخوابانیدیم و بترس ایشانرا ممنوع کردیم همچنین ایشانرا از خواب بیدار کردیم تا یکدیگر را
را بپرسند. قال قائل منهم. گفت گویندهٔ از ایشان و آن مهتر ایشان بود مکسلمینا. کم
لبثتم. چند گاهیست تا شما اینجا مقام کرده اید گفتند روزی یا بهری از روزی گفت. ربّکم
اعلم بما لبثتم. خدای شما عالمتر است بمدّت مقام شما ما مصدری است ای بلبثکم و المعنی بمدّة
لبثکم چون گفتند یوما روزی بر نگریدند هنوز آفتاب مانده بود گفتند او بعض یوم تا دروغ نباشد
آنکه مهتر ایشان گفت. فابعثوا احدکم بورقکم هذه. یکی از شما بفرستید باین درمها که
دارید گفتند ورق درم باشد زده و مهر نهاده و گفتند سیم باشد زده و نازده را ورق خوانند. و
قرّاء در این لفظ خلاف کردند ابو عمرو وحمزه و خلف و ابوبکر عن عاصم خواندند بورقکم بفتح
واو و سکون را و ابو عمر ادغام کرد قاف را در کاف لقرب المخرج بورقکم و باقی قرّاء بفتح واو
و کسر را و در او چهار لغت است ورق ورق ورق ورق ایضاً و الورق ورق الشّجر لاغیر و قیل
الورق المال من الابل قال. واغفر خطایای وثمّر ورقی ای مالی وقال. کانّ ایدیهن بالقاع الورق.
ایدی جوار تیعاطین الورق. هذه اشارت بآن درمهاست. الی المدینة. بشهر یعنی آنشهر که
کوه بر در آن بود گفتند نام آن دفسوس بود و گفتند افسوس این شهریست که آنرا طرسوس
میخوانند. فلینظر. کو بنگر. ایّها ازکی طعاما ای ایّ الاطعمة ازکی و اطیب و نصب طعاما
بر تمیز است. عبدالله عبّاس گفت مراد آنستکه احلّ ذبیحة حلال تر گوشتی که مسلمان کشته باشند که
در آنشهر بعضی مسلمان بودند و بیشتر گبرکان و بعضی مفسّران گفتند مراد برنج بشیر بود
و اصل زکی نما وزیادت بود قال الشّاعر. قبایلنا سبع وانتم ثلثة. و للسبع ازکی من ثلث واطیب.
فلیاتکم برزق منه. بگو تا بشما آرد روزی و طعامی که شما را قوّت باشد. ولیتلطّف. و بگو تا
رفق و مدارا کند. ولا یشعرنّ بکم احدا. و نباید که کسی را اعلام کند و از کار شما آگاه
کند. انّهم ان یظهروا علیکم. اگر بر شما ظاهر شوند وجای شما بدانند و گفتند معنی آنست
که ان یظفروا بکم یقال ظهر علیه اذا ظفر به قال الله تعالی فاصبحوا ظاهرین ای ظافرین. یرجموکم.
شمارا سنگسار کنند و گفتند شمارا دشنام دهند وقذف کنند و گفتند شمارا بکشند و گفتند شمارا
بزنند. اویعیدوکم فی ملّتهم. یا شما را با دین و کیش خود برند. و لن تفلحوا اذاً ابدا.
آنکه شما فلاح نیابید پس از آن هرگز اگر با دین ایشان شوی. و کذلك اعثرنا علیهم. و
همچنین که آن دگر کارها کردیم باایشان اطّلاع دادیم برایشان یقال عثرت علی الشیٔ اذا اطلعت علیه
واعثرت غیری ای اطّلعته یعنی مردمانرا برایشان اطّلاع دادیم و احوال ایشان برمردم ظاهر کردیم
تابدانند که وعدهٔ خدای حقّست یعنی وعدهٔ بعث ونشور ونیزبدانند که قیامت آمدنی است ودراوشکّی
نیست. اذ یتنازعون بینهم امرهم. عامل دراز اعثرنا باشد و روا بود که فعل محذوف باشد
چون اذکر حین منازعت میکردند و خلاف افتاد میان ایشان یعنی اصحاب الکهف و خلاف

و منازعت میان ایشان در آن بود که مردم دو گروه شدند کافران گفتند ما بر اینان بنیانی و صومعه بکنیم که از نسب ما آندو مسلمانان گفتند بر اینان مسجدی بکنیم که اینان از اهل دین ما اند . قال الّذین غلبوا علی امرهم لنتّخذنّ علیهم مسجدا . گفتند آنکسانیکه بر ایشان غالب بودند تندوسیس الملك و اصحابش که ما بر اینان مسجدی بنا کنیم که در آنجا نماز کنند و همچنان کردند قوله . سیقولون . این خبر است از غیب که خدایتعالی رسولرا خبر داد گفت جماعتی خواهند آمدن ترسایان بنزدیك تو و حدیث اصحاب الکهف خواهند کردو در عدد ایشان خلاف خواهند کرد تا پیش از آنکه آمدند رسول صحابه را خبر داد تا ایشانرا یقین زیادت شد آنکه پس از آن و فد نجران آمدند وحدیث عیسی کردند و پس از آن حدیث اصحاب الکهف کردند ومهتر ایشان دو مرد بودند یکی سیّد نام و یکی عاقب سیّد گفت ایشان سه کس بودند چهارم ایشان سگ بود و این سیّد یعقوبی بود و عاقب گفت پنج بودند ششم ایشان سگ بود وعاقب نسطوری بود و مسلمانان گفتند هفت بودند و هشتم ایشان سگ بود . خدایتعالی قول مسلمانانرا محقّق بکرد وتصدیق قول ایشان کرد پس از آنکه حکایت قول ترسایان باز گفت وقوله . رجما بالغیب . ای ظنّاً منهم علی غیر تحقیق و قیل قذفا بالظّنّ غیر یقین قال و اجعل منی الحقّ عینا مرجما امّا قوله . وثامنهم . بعضی کوفیان گفتند این واو ثمانیه است و این را چند مثال گفتند منها القول التّائبون العابدون الی قوله و النّاهون عن المنکر که این هشتم است و منها قوله فی صفة ازواج النبیّ مسلمات مؤمنات الی قوله وابکارا این هشتم است که واو در اوست و منها قوله ابواب الجنة حتی اذا جاؤها و فتحت ابوابها و درهای دوزخ که هفت است فتحت گفت بی واو و گفتند سبب آنست که عقد بنزدیك عرب اوّل هفت بود چنانکه اکنون ده است قالوا واحد اثنان ثلث اربعة خمسة ستّة سبعة ثمانیة . بعضی دیگر گفتند این واو حکم تحقیق است خدایتعالی اختلاف ایشان بگفت آنکه آنچه از حقیقت بود خبر داد بآن و واو برای آن آورد و این دو قول را حقیقتی نیست و بر او برهانی نیست و آنچه درست است بنزدیك محقّقان آنست که واو عطفیست جمله را بر جمله وآنجا که واو نیست صفت و موصوف است گفتند این سه قول قول ترسایان بود اوّل سیّد گفت و دوّیم عاقب وسیّم عبد المسیح وظاهر با این ماند برای آنکه هرسه بریك حدّ حکایت کرد بقوله یقولون و آنچه رسول را فرمود اینست که گفت بیان مکن و بگو که مرا باین علمی نیست خدایتعالی عالمتر بعدد ایشان است . ما یعلمهم الاّ قلیل من النّاس . جز اندکی از مردمان ندانند که عدد ایشان چند بود . عطا گفت قلیل اهل کتابند . از عبدالله عبّاس روایت کردند که او گفت انا من ذلك القلیل من از جملهٔ آن اندکم که عدد ایشان داند وآنکه نامشان بگفت چنانکه گفتیم پیش از این هفت کس را وهشتم سگ بود ونام قطرسگی پلنگ رنگ بود با لاسگی زهی بود وزیر کردی(۱) یعنی نه بزرگ بزرگ ونه خرد خرد قوله . فلا تمار فیهم الاّ مراء ظاهرا . تو درباب ایشان جدل و خصومت مکن الاّ خصومت ظاهر والمرآء والمهارات الجدل . عبّاس و مجاهد و قتاده و ضحّاك گفتند مراد بمرآء ظاهر آنست که چیزی مگو درباب ایشان الاّ آنچه ما ترا ظاهر کرده ایم بر آن

(۱) هکذا فی الاصل ؟

و اطّلاع دادیم و بعضی دگر گفتند مراد بمرآء ظاهر آنست که مجادله مکن الاّ بحجّت و در آیت دلیل است برآنکه مجادلهٔ بحقّ روا بود بباطل روا نبود . ولا تستفت فیهم منهم احدا . وفتوی مپرس در حقّ ایشان از هیچکس گفتند سبب نزول این آیت آن بود که مشرکان رسول را گفتند مارا خبر ده از اصحاب الکهف و رسول علیه السّلام گفت فردا خبردهم شما را ونگفت انشاءالله تعالی جبرئیل بردگر روز نیامد وتا چند روز دگر نیامد وایشان پیغمبر را طعن میزدند اوخواست از بعضی اهل کتاب بپرسد که در کتاب چه یافتی در حدیث اصحاب الکهف جبرئیل آمد و قصّهٔ ایشان با رسول بگفت و اورا نهی کرد از آنکه از کسی فتوی پرسد وقوله . ولا تقولنّ لشیء انّی فاعل ذلك غدا الاّ ان یشآء الله . آنکه رسول را ادب آموخت و آنچه مندوب الیه است گفت مگو که فردا کاري کنم الاّ آنکه بگوی انشاء الله بدانکه ظاهر این لفظ نهی است ومراد امر برسبیل ندب برای آنکه اگر کسی گوید که من فردا فلان کار کنم و نگوید انشآء الله باتّفاق ارتکاب محظوری نکرده باشد وانّما ماموربه رها کرده باشد هم برآن جمله که گفتیم في قوله ولا تقربا هذه الشّجرة آنکه در معني آیت خلاف کردند فرّاء گفت معنی آنستکه مگو که من چیزی خواهم کردن فردا الاّ آنچه خدای خواهد و خدای نخواهد الاّ طاعت پس معنی آنست که عزم نیّت جزم بر طاعت مصمّم مکن و مگو که من فردا کاری خواهم کردن الاّ طاعت تا مردمان بتو اقتدا کنند واین وجهی لطیف است که آیت باو بر ظاهر خود نماید براو هیچ سؤال نبود و نیاید مجبّره را . و وجهی دگر این گفتند که در آیت محذوفی هست وآن آنست ولا تقولنّ لشی انّی فاعل ذلك غدا الاّ ان تقول ان شاء الله وعرب اضمارقول بسیار کنند چنانکه نظایراو برفت بسیار جایها . وجهی دیگر آنست که ابوعلی گفت برای آن فرمود انشاء الله تا مردم ایمن باشند از آنکه دروغ نیست آنچه میگویند چو اگر مطلق گویند ایمن نباشند که مانعی از موانع پیدا شود و آن خبر دروغ بود . وجهی دگر آنست که گفتند معني آنست که الاّ ان یشاء الله ان یمیتني او یعجزنی الاّ که خدا خواهد که مرا بمیراند یا عاجز کند یا ملجأ و وجهی دگر آنست که گفتند ان یشآء الله در کلام برای آنست تا کلام را منع کند از نفوذ ومطلق نباشد که جز این خبر غیب را میماند چنانکه در سوگند از بد تا منع کند از خبث و وقوع سوگند امّا سؤال مجبّره براینکه لشیء عامّست برطاعت و معصیت ومباح برافتد باید که تا خدای مرید باشد همه را جواب گوئیم این وجوه که گفتیم جوابست این سؤال را و دگر آنکه آیت وارد است مورد خشوع و خضوع وانقطاع با خدای درمعصیت و مباح فزع نکنند با خدای نبینی که باجماع مستقبح دارند بل روا ندارند هیچ مسلمان که گوید انا ازنی غدا من فردا زنا کنم انشاء الله براینکه این بروجه فزع و انقطاع گوید با خدایتعالي و این در معصیت بزود و در آیت دلیل است دگر برآنکه غرض گوینده از این لطف و تسهیل است نبینی که فرق نباشد میان آنکه گوید اگر خدای توفیق دهد من چنین کنم با آنکه گوید من چنین کنم . بدانکه لفظ شیء اجرا کنند برمعدوم برای آنکه خدای آنرا که فردا خواهد بود شیء خواند دگر آنکه امر ونهی تعلّق ندارد الاّ بمعدوم اکنون بدانکه استثنای مشیّت را در کلام اثر است و در تخصیص امر منع او از نفوذ و در طلاق

بنزديك فقهاء و در سوگند بنزديك ما و ايشان امّا در مدّت خلاف كردند حسن بصرى گفت
استثنا را اثر بود در كلام مادام تا از جاى برخاسته نباشد و از عبدالله عباس حكايت كردند كه
او گفت تا يكسال او را اثر باشد واين قول معتمد نيست و مذهب صحيح آنست كه استثنا را
اثر باشد در كلام مادام تا متّصل باشد يا درحكم متّصل واستثناء چون از كلام منقطع شد انقطاعى
كه سامع را معلوم نشود كه اين استثنا باين كلامست آنرا اثر نبود و دليل بر صحّت اين مذهب
آنستكه اگر نه اينچنين بودى هيچ عقد از عقود منعقد نشدى چو ايمن نبودندى كه بعد ازمدّتى
استثناء كنند و ثاقت برخاستى و بخبر و سوگند اعتماد نبودى و اين خلاف اجماعست و امّا
استثناء در خبر وامر و نهى و سوگند شود و او را در همه اثر باشد چون متّصل بود قوله . و
اذكر ربّك اذا نسيت . و چون فراموش كنى ذكر خداى كن حسن گفت معنى آنستكه چون ذكر
مشيّت فراموش كنى آنگه كه يادت آيد بگو انشاءالله اين ذكر خداست كه مراد است اينجا . بعضى
دگر گفتند مراد آنست كه چون ذكر مشيّت فراموش كنى بتوبه و تلافى آن بگو عسى ان يهدين
ربّى لاقرب من هذا رشدا . و بعضى دگر گفتند اين كلاميست مستأنف و متعلّق باوّل نيست
و عند قوله اذا نسيت وقف بايد كردن آنگه رسول را گفت و قل انت يا محمّد عسى
انت يا محمّد عسى ان يهدين ربّى لاقرب من هذا اى من قصّة اصحاب الكهف رشدا من اميددارم
كه خداى مرا راه نمايد به بهتر از قصّهٔ اصحاب الكهف و از آن بصلاح نزديك تر از آيات و
معجزات تا جواب آنان باشد كه ترا پرسيدند از قصّهٔ ايشان و توقّف نمودى از آنجا كه ترا
علمى نبود بآن و نصب رشدا بر تميز است . و لبثوا فى كهفهم . خلاف كردند در آنكه اين
از كلام كيست بعضى گفتند اين از كلام جهودانست و قالوا در كلام مقدّر است اى قالوا يعنى
اليهود جهودان گفتند كه ايشان در غار سيصد و نه سال مقام كردند چه اگر نه چنين باشد اين
را معنى نبود كه گفت قل الله اعلم بما لبثوا چو اوّل قطع است و دوّم ابهام واين قول قتادهاست
گفت دليل بر صحت اين قرائت عبدالله مسعود است كه خواند فقالوا و لبثوا . و مطر الوراق
گفت اين حكايت قول جهودانست خداى بريشان رد كرد بقوله قل الله اعلم بما لبثوا ديگر
مفسّران گفتند اين كلام خدايتعالى است و خبر است از مدّت مقام ايشان در غار اين مقدار
امّا قوله قل الله اعلم بما لبثوا براى آن گفت كه جهودان درعهد رسول گفتند از آنكه ايشان
در غار شدند الى يومنا هذا سيصد و نه سالست خدايتعالى گفت شما را باين علمى نيست من
دانم كه ايشان چه مقدار آنجا بودند و اينكه شما گفتيد خود مدّت مقام ايشانست درغار حمزه
و كسائى خواندند . ثلثمائة سنين باضافت و باقى قرّاء بتنوين اما آنانكه بتنوين خواندند گفتند
ثلاث مائة نصب برتميز است وسنين بدل است ازو وبعضى دگر گفتند دركلام تقديم وتأخيرى هست وآن
آنست و لبثوا فى كهفهم سنين ثلاث مائة چنانكه صمت ايّام خمسة و سرت سنين عشرة و گفتند
سنين تميزاست ازآنجا كه كلام محتمل بود ايّام و شهور و سنين را تميز كرد بسنين و اين وجه
ضعيف است براى آنكه آنچه ما بعد مائة باشد و بالاى آن از عقود باضافت گويند و مميّز مفرد
چنانكه ثلاث مائة سنة وجهى دگر گفتند و آن آنست كه على جواب السّائل آمد اين كانّه لمّا

قال ثلث مائة سأل سائل و قال هذا العدد من الايّام او الشّهود اوالسّنين فقال سنين و مثله
قوله يسبّح فيها بالغدوّ و الآصال رجال على قرآئة من قرأ بالفتح فعل المجهول كانّه لمّا قال
يسبّح فقال قائل من ذلك المسبّح فقال رجال امّا بر قرائت آنانكه باضافت خواندند ابن خالويه
گفت اين قرائت ضعيف است از آنجا كه مميّز مفرد بايست و ابوالعلى الفارسى گفت اين هم
آمده است كه اضافت مميّز با جمع كنند چنانكه گفت . فما زوّدونى غير سحق عمامة . و خمس
مائه منها قسّى يمان . و قوله تسعا نصب او بر ظرفست اى تسع سنين و شايد كه مفعول به
باشد و اين روشن تر است براى آنانكه زاد واز داد هر دو بيك معنى باشد . و حسن بصرى
خواند تسعا و كذلك تسعون بفتح التّا فيهما و آن لغتى است جز كه كسر بيشتر است و معروفتر.
قل الله اعلم بما لبثوا . گفتند اوّل خبرداد رسول را بمقدار آن على التّحقيق آنكه گفت اگر
جهودان از تو پرسند ايشانرا مگوى حوالت بر علم من كن بگو الله اعلم بما لبثوا كه صلاح
باين متعلّق است . له غيب السموات و الارض . غيب آسمانها و زمين او راست او داند آنچه
از امور و احوال اهل آسمان و زمين پوشيده و غايبست از شما . ابصر به و اسمع . اين صفت
امر دارد و معنى تعجّب است يعنى ما اسمعه و ابصره چه بينا و شنواست او اعمال و اقوال
بندگانش را بر او هيچ پوشيده نماند . مالهم من دونه . نيست ايشانرا يعنى اهل آسمان و
زمين را بدون او يارى و ناصرى . ولا يشرك فى حكمه احدا . و او انباز نگيرد درحكم خود
هيچكس را جملهٔ قرّاء چنين خواندند على الخبر عنه تعالى مگر ابن عامر كه او خواند
ولا تشرك بتاء خطاب و جزم كاف على نهى الخطاب يعنى ايمخاطب مكلّف انباز مگير با اودر
احكام او و كس را انباز او مشناس قوله تعالى .

وَاتْلُ مَا أُوحِيَ اِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ
و بخوان آنچه وحى شود بسوى تو از كتاب پروردگار تو نيست بدل كنندهٔ مر كلمات او را و هرگز نيابى از غير او

مُلْتَحَداً * وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ
پناهى را و شكيبا كن خودت را با آنانكه ميخوانند پروردگارشانرا بصبحگاه وشامگاه ميخواهند

وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنَا قَلْبَهُ
وجه او را ومگذران دو چشمت را از آنها ميخواهى زينت زندگانى دنيا را و پيرو مشو آنرا كه بيخبر كرديم دل او را

عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوٰيهُ وَكَانَ اَمْرُهُ فُرُطاً * وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَآءَ
از ياد خودمان وپيروى كرد خواسته خود را و باشد امر او تباه و بگو راستى از پروردگار شماست پس هر كه خواهد

فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَآءَ فَلْيَكْفُرْ اِنَّا اَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَاراً * اَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا
پس بگرود وهركس بخواهد پس كافر گردد بتحقيق ما آماده كرديم براى ستمكاران آتشى را فرو گيرد بآنها پردهاى آن

وَاِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِى الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَآءَتْ مُرْتَفَقاً *
و اگر فريادخواهى كنند فريادرسيده شوند بآبى چون مس گداخته بريان كند روها را بد شرابى است و بد تكيه گاهى

اِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اِنَّا لَا نُضِيعُ اَجْرَ مَنْ اَحْسَنَ عَمَلاً * اُولٰٓئِكَ
بتحقيق كسانيكه گرويدند و كردند كار شايسته بتحقيق ما ضايع نگذاريم اجر آنرا كه نكو كرد كار را آنگروه

لهم جنات عدن تجري من تحتهم الانهار يحلون فيها من اساور من ذهب
مرآنهارا بوستانهای عدن که روانست از زیر آنها نهرها آراسته شوند در آن از دست برنجنها از طلا

ويلبسون ثياباً خضراً من سندس و استبرق متكئين فيها على الارائك نعم الثواب
ومیپوشند جامهای سبز از سندس واستبرق تکیه کنندگان در آن بر بالشها خوب مزدی است

وحسنت مرتفقاً * واضرب لهم مثلا رجلين جعلنا لاحدهما جنتين من اعناب
و نیکوهم صحبتگاهی وبزن برای آنها داستان دو مرد را گردانیدیم برای یکی از آن دو دو بوستان از انگورها

وحففناهما بنخل وجعلنا بينهما زرعاً كلتا الجنتين آتت اكلها ولم تظلم منه
و پیچیده کردیم آندو را بخرما وگردانیدیم میان آندو کشتی را هردو آن بهشت آورده اند خوردنی خود را و نه ستم کردند از او

شيئاً وفجرنا خلالهما نهراً وكان له ثمر فقال لصاحبه وهو يحاوره انا اكثر
چیزیرا وروان کردیم میان آندو نهریرا و باشد مرآنرا میوه پس گفت مرهمصحبت خود را واو گفتگو میکرد او را من بیشترم

منك مالا واعز نفراً * ودخل جنته وهو ظالم لنفسه قال ما اظن ان تبيد
از تو ازمال وعزیزترم در عدد ودرآمد بهشت خود را واو ستمکار بود مرخویش را گفت نه پندارم که ویران شود

هذه ابداً * وما اظن الساعة قائمة ولئن رددت الى ربى لاجدن خيراً منها
این هرگز و نه گمان کنم رستخیز را برپاشونده و اگر بازگشته شوم بسوی پروردگار خود هرآینه مییابم بهتر از آن

منقلباً * قال له صاحبه وهو يحاوره اكفرت بالذى خلقك من تراب ثم من
بازگشتگاه گفت مراورا همصحبت او واو گفتگو میکرد او را آیا کافر شدی بآنکه آفریدترا از خاك پس از

نطفة ثم سويك رجلا * لكنا هو الله ربى ولا اشرك بربى احداً * ولولا
نطفه پس راست کردترا مردی لیکن اوست خدا پروردگار من و نه انبازسازم بپروردگارم یکی را وچرا

اذ دخلت جنتك قلت ماشاء الله لا قوة الا بالله ان ترن انا اقل منك مالا
چون در آمدی بهشت خود را نگفتی آنچه خواست خدا نیست توانائی مگر بخدا اگر بینی که من کمترم از تو از مال

وولداً * فعسى ربى ان يؤتين خيراً من جنتك ويرسل عليها حسباناً من السماء
و فرزند پس شاید پروردگار من که بدهد مرا بهتر از بوستان تو و بفرستد بر آن بلائی از آسمان

فتصبح صعيداً زلقاً * او يصبح ماؤها غوراً فلن تستطيع له طلباً * واحيط
پس میگردد زمینی بی گیاه یا بگردد آب آن فروشده پس هرگز نتوانی مرآنرا خواستن وفروگرفته شود

بثمره فاصبح يقلب كفيه على ما انفق فيها وهي خاوية على عروشها ويقول
میوهٔ آن پس گردید که میگردانید دو دست خود را بر آنچه نفقه کرد در آن وآن افتاده باشد بر سقفهای آن ومیگوید

ياليتنى لم اشرك بربى احداً * ولم تكن له فئة ينصرونه من دون الله و
ایکاش من نه شریك کردم بپروردگار خود کسی را ونبوده است مراورا گروهی که مدد کنند او را از غیر خدا و

ماكان منتصراً * هنالك الولاية لله الحق هو خير ثواباً وخير عقباً * واضرب
نباشد یاوری دهنده در آنحالت پادشاهی برای خدا حق است او بهتر است از پاداش و بهتر شکنجه و بزن

لهم مثل الحيوة الدنيا كماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض فاصبح
برای آنها داستان زندگانی دنیارا چون آبی که فروفرستادیم آنرا از آسمان پس آمیخت بآن روئیدنی زمین را پس گردید

هشيماً تذروه الرياح وكان الله على كل شيء مقتدراً * المال والبنون
خشکیده که پراکنده کنند آنرا بادها وباشد خداوند بر همه چیز توانا مال وپسران

زينة الحيوة الدنيا والباقيات الصالحات خير عند ربك ثواباً وخير املا * و
آراستگی زندگانی دنیاست وبجاماندهای شایستهها بهتر است نزد پروردگار تو از پاداش و بهتر از امید و

يوم نسير الجبال وترى الارض بارزة وحشرناهم فلم نغادر منهم احداً *
روزیکه میگردانیم کوهها را وبینی زمین را آشکار کننده وبرانگیختیم آنها را پس فرونگذاریم از آنها یکی را

وعرضوا على ربك صفاً * لقد جئتمونا كما خلقناكم اول مرة بل زعمتم
وعرض شوند بر پروردگار تو صف زده بتحقیق آمدید ما را چنانکه آفریدیم شما را اول بار بلکه پنداشتید

ان لن نجعل لكم موعداً * ووضع الكتاب فترى المجرمين مشفقين مما فيه
که هرگز قرار ندادیم مر شما را وعده گاهی ونهاده شد کتاب پس بینی گنهکارانرا ترسندگان از آنچه در او بند

ويقولون يا ويلتنا ما لهذا الكتاب لا يغادر صغيرة ولا كبيرة الا احصاها
ومیگویند ای وای بر ما چیست مر این نوشته فرونگذاشته کوچکی، ونه بزرگی را مگر درشمار آورده

ووجدوا ما عملوا حاضراً ولا يظلم ربك احداً * واذ قلنا للملئكة اسجدوا
ویافتند آنچه را کردند حاضر ونه ستم کند پروردگار تو کسی را وآنگاه که گفتیم مر فرشتگانرا سجده کنید

لآدم فسجدوا الا ابليس كان من الجن ففسق عن امر ربه افتتخذونه
مر آدم را پس سجده کردند مگر دیو که بود از جن پس نافرمانی کرد از امر پروردگار خود آیا فرا گرفتید او

وذريته اولياء من دونى وهم لكم عدو بئس للظالمين بدلا * ما اشهدتهم
واولادش را دوستان از غیر من وآنها مر شما را دشمنند بد است مر ستمکارانرا بدل حاضر نگردانیدیم آنها را

خلق السموات والارض ولا خلق انفسهم وما كنت متخذ المضلين عضداً .
آفرینش آسمانها وزمین را ونه آفرینش خودهاشانرا ونیستم من گیرنده گمراه کنندگانرا مددگار .

قوله تعالى واتل ما اوحى اليك . خطابست با رسول عليه السلام گفت بخوان اى محمّد آنچه بر تو وحی کرده اند از قصّهٔ اصحاب الکهف وجز آن واتل امر باشد از تلاوة و بعضی دگر گفتند اتل یعنی متابعت کن آنرا که خدای بر تو وحی کرده است از قرآن از اوامر و نواهی و هردو معنی محتمل است یقال تلوت الرّجل اذ اتبعته اتلوه تلوا وتلوت القران تلاوة و معنی هردو با تتّبع راجع است چو قرآن تتّبع آیات و کلمات میکنند . لا مبدّل لکلماته . او را تبدیل و تغییر نکنند یعنی در وعدهٔ او خلف نیاید و در خبر او کذب نرود چه وعده درست باشد و خبر او صدق است . ولن تجد . و نیابی فرود او وجز او پناهی و ملجائی . و گفتند معدلی که از او میلی کنی وبر هر دو قول موضع باشد . واصبر نفسك . ای احبس نفسك خویشتن باز دار والصّبر حبس النّفس علی ما تکره با آنانکه خدایرا میخوانند ببامداد و شبانگاه . یریدون وجهه . روی او میخواهند یعنی رضای او میجویند یعنی طاعت باخلاص میکنند . لله . برای خدا دور از ریا . قتاده گفت مراد نماز بامداد و نماز شام است . کعب الاحبار گفت والله که مراد اهل نماز فریضه اند . ولاتعد عیناك عنهم . و نباید که چشم تو از ایشان برگردد یعنی باید که

پیش تو باشند و بچشم تو باشند و قوله . ترید زینة الحیوة الدّنیا . در محلّ حالست ای مریدا
در آنحال که مرید و طالب زینت دنیا باشی . ولا تطع . طاعت و فرمان مبر آنکس را که ماغافل
کردیم از ذکر خدا بخذلان و تخلیه واو تابع هوای نفس خود است نه تابع رضای ما . و کان امره
فرطا . وکار او ضایع کردنست و این قول قتاده است و مجاهد و ضحّاك داود گفت فرطا ای ندما
پشیمانی . حباب گفت هلاکا . ابن زید گفت مخالفا للحقّ . مقاتل گفت سرفا . فرّاء گفت
متروکا . ابو زید بلخی گفت قدما فی الشّرّ . ابو عبیده گفت هو من قول العرب فرط منّی قول
ای سبق و منه قول علیه السّلام انا فرطکم علي الحوض ای رایدکم و سابقکم گفتند معنی آنستکه
روزگار ضایع کرده باشد و کار خود معطّل کرده . عبدالله عباس گفت آیت در عینیة بن حصین
الفزاری آمد که او بنزدیك رسول آمد پیش از آنکه ایمان آورد جماعتی درویشان بنزدیك رسول
بودند چون سلمان فارسی وعمّار و حباب و عامر فهیره ومنجع وصهیب و سلمان گلیمی در برداشت
عرق برآورده و بوی کریه از او میآمد و او پارهٔ برگ خرما برگرفته و زنبیلی همیبافت عینیه
گفت ای محمّد تو را از اینان ننگ نمیآید واز بوی اینان کراهت نمیباشد که ما را یکساعت تاب
نیست با اینان نشستن ماشراف وسادات مصریم ونظر مردمان بماست اگر ایمان آریم بتو مردمان
ایمان آرند و اگر ایمان نیاریم نیارند و مارا برگ نباشد که با اینان بیکجای بنشینیم برای ما
مجلسی ساز و برای ایشان مجلسی دگر و وقتی دگر خدایتعالی این آیت فرستاد . ابو العالیه گفت
آیت در امیّة بن خلف الحجیمی آمد و این قول او گفت . قتاده گفت آیت دراصحاب صفّه آمد
و ایشان هفتصد مرد درویش بودند . ملازمان مسجد رسول علیه السّلام ایشانراملکی وضیعتی و
زرعی و تجارتی نبود نمازی میکردندی و منتظر نماز دیگر میبودند قتاده گفت چون این آیت آمد
رسول علیه السّلام گفت الحمد لله که در امّت من کسانی هستند که خدای مرا گفت خود را
بایشان بربند آنکه گفت بیان کن برای اینان که کافر و جاحدانند و بگو که . الحقّ من ربّکم .
گفتند خبر مبتداء محذوفست یعنی این قرآن و آنچه در او هست از اخبار و آیات واوامر و
نواهی و وعد و وعید حقّست از خدایتعالی . و گفتند الحقّ مبتداست و من ربّکم در جای خبر
اوست یعنی الحقّ صادر من ربّکم و ارد منه آت من قبله حقّ از خدایتعالی صادر گشت از کتاب
وپیغمبر وبیان و آنچه در تکلیف بآن محتاج باشند اکنون اختیار بدست ایشانست هر که خواهد
گو ایمان آر هر که خواهد گو کافر شو وصورت امراست ومراد تخیّر بر وجه تهدید چو خدایرا بایمان
ایشان حاجت نیست اگر ایمان آرند ایشان مرا خوش آید و بثواب نعیم ابد رسند و اگر کفر آرند
ما بجا زده ایم برای کافران آتشی که سراپرده های آن محیط است بایشان و گرد ایشان در آمده است
و قوله اعتدنا . من العتاد و هو العدة آن ساز کار باشد و سرادق سراپرده باشد بمانند دیواری
گرد خیمه و خیمه در میان آن باشد . ابو سعید خدری روایت کرد از رسول علیه السّلام گفت
دوزخرا چهار سرا پرده است کثافت هریکی چهل ساله راه . عبدالله عبّاس گفت دیواری است
از آتش و در عرصه قیامت گرد کافران درآمده باشد . کلبی گفت گردمی باشد که روز قیامت از
دوزخ بر آید از آتش و درعرصهٔ قیامت گردکافران در آید مانند حظیره قال رو به . یا حکم بن

المنذر بن جارود . سرادق المجد علیك محدود . و قال سلامة بن جندل . هو المدخل النّعمان
بیتا سماؤه . صدور الفیول بعد بیت مسردق . بعضی دگر گفتند دودی باشد که روز قیامت از دوزخ
بر آید و گرد کافران در آید و هو قوله . انطلقوا الی ظلّ ذی ثلاث شعب لا ظلیل و لا یغنی من
اللّهب الایه . وان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل . واگر فریاد خواهند فریاد ایشان رسند از تشنگی
که ایشانرا رسیده باشد بآبی چون دردیت و این روایت از ابو سعید خدری است که از رسول
علیه السّلام که گفت مهل دردی زیت باشد بگرما بصفتی بود که کافر بنزدیك روی ببرد گوشت روی
او در آنجا افتد . عبدالله عبّاس گفت آبی سبز باشد مانند دردیت اعمش گفت عصارهٔ زیت باشد .
مجاهد گفت خون وریم باشد . ضحّاك گفت آبی سیاه باشدچه دوزخ سیاه است وهرچه در او باشد سیاه
بود از درخت و لباس او . ابو عبیده گفت جواهر زمین باشد گداخته یعنی مس و روی و آهن و
ارزیز و مانند آن گداخته و آمیخته قتاده گفت عبدالله مسعود بکوفه بود مردی آمد و اوراجامی
سیمین آورد زر بر او زده او بفرمود تا چاله بر کندند در زمین و در آنجا نهادند و آتشی عظیم
برافروختند تا بگداخت و سرخ شد چون آتش آنگه گفت غلامرا برو و این جماعتی که هرروز بر
ما آیند ایشانرا بخوان او برفت و ایشانرا بخواند جماعتی بسیار بیامدند او گفت در نگرید و این
ببینی گفتند این چیست گفت هذا اشبه شئ بالمهل الّذی او عدالله الکفّار به فی النّار این بهتر
چیزی است مانند بآن مهل که خدای وعید کرد کافرانرا در دوزخ بآن . سعید جبیر گفت مهل
چیزی باشد که گرمای او بغایت رسیده باشد . ابو عبیده گفت از مسجع بن ینهان شنیدم که
گفت فلان ابغض الیّ من الطّلیا و المهل گفتم مهل چه باشد گفت خمیر در میان آتش کنند آنگه
بر دارند و انگشتهای آتش و جمرات در کنار او آویخته باشد . یشوی الوجوه . بریان کند
رویها را و بسوزد . سعید جبیر گفت چون اهل دوزخ گرسنه شوند استغاثت کنند و فریاد خواهند
از گرسنگی ایشانرا اغاثت کنند بدرخت زقّوم از آن بخورند و در تن ایشان چون آتش شود و
گوشت و پوست ایشان پخته گرداند چنانکه عرق بر آرند پارهای گوشت ایشان با عرق برود
آنگه تشنگی بر ایشان افتد چند سال فریاد میکنند از تشنگی ایشانرا اجابت کنند بآبی چون
مهل و آن آبی بود که گرمای آن بغایت رسیده باشد که چون بنزدیك دهن برند گوشت روی
ایشان در آنجا افتد . بئس الشّراب . و بد شراب باشد آن مهل . وسائت مرتفقا . و بد جای
تکیه باشد دوزخ و مرتفق متّکا باشد که مرفق بر آنجا نهند . عبدالله عبّاس گفت منزلا . مجاهد
گفت مجتمعا . عطا گفت مقرّا . گفتند مهادا و گفتند منزلا و اصل او متّکا بود که بر او
بیاسایند بمرفق قال الشّاعر شعر . قالت له و ارتفقت الافتی . یسوق بالقوم غزالات الضّحی .
و ارتفق الرّجل گویند چون تکیه کند و خوابش نباشد قال ابو ذویب الهذلي . نام الخليّ وبتّ اللّیل
مرتفقا . کان عینی فیها الصّاب مذبوح . و گفتند روا بود که از رفق باشد و آن منفعت بود .
انّ الّذین آمنوا و عملو الصّالحات . آنانکه ایمان آرند و عمل صالح کنند . در خبر آنخلاف
کردند بهری گفتند انّا لا نضیع در جای خبر اوست چنانکه شاعر گفت . انّ الخلیفة انّ الله
سربله . سربال ملك به ترجی الخواتین . و آن ضمیر که باید که در جملهٔ خبری باشد عاید با

مبتداء در او مقدّر است و التّقدیر انّا لا نضیع اجر من احسن منهم عمل چنانکه السّمن منوان بدرهم التّقدیر منه بدرهم . و گفتند اولئك لهم جنّات عدن درجای خبر اوست . خدایتعالی گفت آنانکه ایمان آرند و عمل صالح بکنند ما مزد نکوکاران ضایع نکنیم یعنی ایشان نکوکار باشند و ما مزد نکوکاران ضایع نکنیم ایشان آنانند که ایشانرا باشد بهشتها مقام و العدن الاقامة . تجری من تحتهم الانهار . در زیر ایشان جویها میرود یعنی زیر کوشکها و درختان بوستانهای ایشان . یحلّون فیها . درپوشانند ایشانرا بحلی و زینت . من اساور . گفتند من اوّل زیادتست و دوّم تبیین است و گفتند هردو تبیین است دست ورنجهای زرّین واساور جمع سوار باشد و گفتند جمع اسوار باشد علی حذف الزّیادة چه اگر با زیادت بودی اساویر بودی . و گفته اند جمع اسوره باشد و اسوره جمع سوار بود فهو جمع الجمع ویقال سوار و سوار بالضّم والکسر و گفتند این آیت ملوك بودی یعنی اهل بهشت سه دست و رنجن دارند یکی از زر و یکی از سیم و یکی از لؤلؤ و یاقوت . ویلبسون ثیابا خضرا . و جامه های سبز پوشند از سندس وآن دیبای تنك باشد و ازاستبرق وآندیبای ثخین سطبر باشد و گفته اند معرب است . متّکئین فیها علی الارآئك . تکیه زده باشند و نصب متّکئین بر حالست . نعم الثّواب التّقدیر . نعم الثّواب الجنّة . نیك ثوابیست بهشت . و حسنت مرتفقا . و نیکو تکیه کاهیست او یا منفعتی و انتفاعی ومنفعت گاهی . واضرب لهم مثلا رجلین . گفتند این آیات در حقّ دو برادر آمد از اهل مکّه ازبنی مخذوم یکی مؤمن و یکی کافر مؤمن ابو سلمه بود عبدالله بن عبدالاسد بن عبد یا لیل و او شوهرامّ سلمه بود پیش از رسول علیه السّلام و کافر الاسود بن عبدالاسد بن عبد یا لیل بود . و گفتند آیات بر سبیل مثل در رسول آمد و مشرکان مکّه گفتند این مثل برای عینیة بن حصین زد و برای سلمان فارسی که قصّهٔ ایشان برفت خدای مثل زد ایشانرا بدو مرد در بنی اسرائیل دو برادر یکی مؤمن و یکی کافر نام یکی یهودا بود در قول عبدالله عبّاس و مقاتل گفت تملیخا و نام کافر فطروس بود وهب گفت قطیفه بود و ایشان آنند که خدای وصف ایشان کرد در سورهٔ والصّافات . عبدالله مبارك گفت از معمّر از عطاء خوراسانی که او گفت در بنی اسرائیل دو برادر بودند یکی مؤمن و یکی کافر ایشانرا بمیراث از پدر مالی رسید هشت هزار دینار قسمت کردند هر یکی چهار هزار بر گرفتند اما برادر کافر بهزار دینار سرای خرید این برادر مؤمن گفت بار خدایا برادرم در دنیا بهزار دینار سرائی خرید من از تو در بهشت سرائی میخرم بهزار دینار و آنگه آن هزار دینار بصدقه بداد برادرش بهزار دینار ساز و تجمّل آن سرا بخرید و مؤمن گفت بار خدایا برادرم بهزار دینار ساز و تجمّل سرای کرد و من این سرارا که از تو خریدم در بهشت ساز وتجمل می خرم وخدمتکار بهزار دینار وآنکه بصدقه بداد برادرش بهزار دینار ضیعتی خرید از آب و کشت و باغ و بستان او گفت بار خدایا من از تو بهزار دینار ضیعتی می خرم در بهشت و هزار دینار دیگر بصدقه داد برادرش زنی خواست و هزار دینار خرج آن کرد او گفت بار خدایا برادرم زنی خواست و هزار دینار خرج کرد من از توزنی می خواهم از حورعین این هزار دینار باقی درراه آن صدقه کردم وآن نیز بصدقه بداد چون روزگار برآمد اومحتاج شد وفروماند با خود گفت اگر بروم واحوال

و حاجت خود برادرم را بگویم همانا مرا یاری کند وبیامد وبر راه او بنشست چون برادر آمد اورا گفت مرا میشناسی گفت تو برادر منی فلان گفت بلی گفت چه کار است ترا گفت حاجت مرا پیش تو آورد گفت آن مالرا چه کردی گفت بصدقه بدادم و قصّهٔ خود با او بگفت او بر طریق استهزاء اورا گفت انّك لمن المصدّقین آنگه گفت والله که جوی ندهم ترا واورا براند و ذلك قوله قال قائل منهم انّی کان لی قرین ءانّك لمن المصدّقین الی قوله فاطّلع فرآه فی سواء الجحیم الایات و در قصّهٔ ایشان این آیات بفرستاد . واضرب لهم مثلا . گفت ایمحمّد مثلی زدن برای این کافران و رجلین بدل این مثل است وگفتند محلّ او خبراست ای مثل رجلین جعلنا لاحدهما . که کردیم مایکی را از ایشان دوبستان از انگور یعنی رز . و حففنا همابنخل . و گرد گرد آن درختان خرما . وجعلنا بینهما زرعا . و در میان آن کشت زار گندم و جز آن . کلتا الجنّتین . هردو بستان کلاّ موحّد اللّفظ مثنی المعنی چنانکه کلّ بنزدیك بعضی برای آن گفت اتت و نگفت اتتا قال الشّاعر . وکلتاهما قد خطّ لی فی صحیفتی . فلا العیش اهواه ولا الموت اروح . و گفتند تقدیر آنست که کلّ واحدة منهما . اتت اکلها . ای اعطت ثمرها هر یکی ازآن بستانها میوهٔ خود بدادی و بر آوردی . ولم تظلم منه شیئا . وهیچ کم نکردی از آنکه سال اوّل بودی والظّلم فی اللّغة هو النّقصان یقال ظلمه حقه اذا انقصه قال الشّاعر . شعر یظلّمنی مالی کذا ولوی یدی . لوی یده الله الّذی لا یغالبه . ویروی الّذی هو غالبه . وفجّرنا . براندیم وبر گشادیم در میان آن بستانها جوی آب روان . وکان له ثمر . واین مرد صاحب بستان را در آنجا میوهها بود وثمر جمع ثمار باشد کحمار وحمر و گفتند ثمر و جمعه ثمر کخشب و خشب وگفتند ثمر جمع ثمره کتمر وتمره و گفتند ثمر هم جنس مال باشد . مجاهد گفت مراد زر وسیم است یعنی صاحب این بستانهارا جز این بستانها زرو سیم بود . عبدالله عبّاس گفت انواع مالها خواست وقتاده گفت کلّ المال ثمر همه را ثمر گویند . فقال لصاحبه . این مرد مال دار آن برادر درویش را گفت من بمال از تو بیشم و بحشم و خدم از تو عزیزتر . و دخل جنّته . آنگه خدای حکایت حال او کرد که او در بستان خود شد . و هو ظالم لنفسه . و او حال راست درآنحال که او ظالم نفس خود بود بآنکه کافر بود بخدای گفت نپندارم که این بستان هرگز هلاك شود و نپندارم که قیامت خواهد بود واگر مارا باخدای مردّی و مرجعی هست باز گشت من بجای به ازاین باشد خدایتعالی از حماقت و اعتقاد باطل او و ظنّ خطا وتمنای محال او این حکایت کرد واهل حجاز وابن عامر خواندند منهما منقلبا ای من الجنّتین و در مصاحف ایشان چنین است . قال له صاحبه . گفت اورا رفیق وبرادر مسلمان او . وهو یحاوره . واو حالست در آنحال که او مناظره میکرد . أکفرت . کافر شدهٔ بآن خدای که ترا از خاك بیافرید یعنی که اصل تورا که آدم بود و قول دیگر آنکه آب نطفه از طعامی و غذائی بود که از خاك روید پس اصل نطفه از خاك بوده باشد . ثمّ من نطفة . پس از این آب معهود که خدای ازاو خلق آفریند واصل نطفه آب اندك باشد من نطف اذا قطر فعله بمعنی مفعول باشد که قطرهم لازم است وهم متعدّی . ثمّ سوّاك رجلا . پس ترا مردی تمام سوی

کرد و این حکایت تدریج خلق برای آن گفت تا بدانند این فعل قادری مختار است نه بطبع بوده است
چو اگر بطبع بودی بیك بار ببودی چنانکه کتابت بقالب که بیکبار برآید امّا آنکه باختیار فاعل
بود حرف حرف در وجود آید بحسب ارادت قوله لکنّا هوالله ربّی . تقدیر آنست که
لکن انا هوالله ربّی و لکن من نگویم با خدای شریك هست بل گویم او که الله است خدای
منست پس همزه از میان بیفکند دو نون بهم آمد ادغام کردند چنانکه شاعر گفت . و ترمیننی
بالطّرف ای انت مذنب . و تقلیننی لکنّ ایّاك لا اقلی . ای لکن انا . نافع در روایت مسیّبی
و ابو جعفر و ابن عامر و رویس و برجمی در حال وصل با الف خواندند چنانکه شاعر گفت .
انا سیف العشیرة فاعرفونی . حمیدا قد تذرّیت السّناما . و در آنکه در حال وقف اثبات باید
کردن خلاف نیست . کسائی گفت در کلام تقدیم و تأخیری هست و التّقدیر لکن الله هو ربّی .
و ابیّ خواند لکن انا هوالله ربّی بر اصل چنانکه اظهار الف نکرد در لفظ در حال وصل .
و لا اشرك بربّی احدا . و من کسی را انباز خدای نگویم و کس را شریك او نکنم و لولا . ای
هلاّ قلت چرا نگفتی چون در بستان خود شدی . ما شاء الله لاقوّة الاّ بالله . روا بود که ما در
محلّ رفع بود بر خبر مبتداء مقدّر والتّقدیر هی ما شاءالله و شاید که در محل نصب بود بوقوع شآء
علیه ای ما شآء الله کان و بر این وجه ما مجازات را بود و التّقدیر ایّ شیٔ شآء الله کان و بر این
تقدیر هم روا بود که محلّ ما رفع بود بر ابتداء چه ما مجازات را بود و التّقدیر ایّ شیٔ بر رفع آنکه
او مبتداء باشد و کان خبر او باشد اگر گویند نه امّت اجماع کرده اند بر اطلاق این قول که
ماشاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن آنچه خدای خواهد بباشد و آنچه نخواهد نباشد و این بر
خلاف مذهب شما هست جواب گوئیم این بر تأویل باشد چنانکه اجماع امّت است بر آنکه
اطلاق لا مردّ لامر الله فرمان خدایرا ردّ نیست چنانکه تأویل کردند بر آنکه صورت خبر است و
مراد نهی لا تردّوا امرالله و الواجب ان لا یردّهم چنین این کلمه ما ولست بر آنکه ما شاءالله
من فعل نفسه او من فعل غیره علی سبیل الاکراه کان وما لم یشأ من هذین لم یکن آنچه خواهد
از فعل خود باختیار و از فعل غیری باکراه لا محاله بباشد و آنچه نخواهد بر این وجه نباشد . لا
قوّة الاّ بالله . قوة نیست الا بخدای چه بر خلق قوّت جز خدای قادر نیست قدیم جلّ جلاله
قادر است بخود وهذا معنی قولنا قادر لنفسه او لما هو علیه فی نفسه و هر قادری که جز اوست با
قدار او قادر است تا او قدرتش ندهد قادر نباشد پس اینست معنی اینکه لا قوّة الاّ بالله . انس
مالك روایت میکند که رسول علیه السّلام گفت هر که چیزی بیند که او را نیکو درچشم آید
بگوید ماشاءالله لا قوّة الاّ بالله چشم بد بان چیز نرسد . ان ترن انا اقلّ منك . اگر میبینی مرا
کمتر از تو بمال و فرزندان و انا دو وجه را محتملست یکی تأکید ضمیر متصل را و یکی آنکه فصل
باشد چنانکه گفت انا القائم و کنت انا الخارج و اقلّ منصوبست برای آنکه مفعول دوّم ترن است.
مالا و ولدا . نصب هر دو بر تمیز است و عیسی بن عمرو در شاذّ خواند انا اقل برفع بر
ابتداء و خبر آنکه جملهٔ در محلّ نصب باشد بر مفعول دوم ترن . فعسی ربّی ان یؤتین . امید است
که خدای من مرا بدهد بهتر از بستان تو برای آنکه مرا با او ایمان و اعتقاد است . و یرسل

علیها حسبانا من السّمآء . و فرو فرستد بر بستان تو حسبانی از آسمان . قتاده و ضحاك گفتند
عذابا . عبدالله عبّاس گفت آتشی . ابن زید گفت قضای از خدایتعالی بخشم . اخفش گفت
تیری ناوکی واحدها حسبانة و گفتند برای آن تیر ناوك را حسبان خوانند وحسبان حساب باشد
که آن بسیار بود در یك مجرا فشبّهها بکثرة الحساب . زجّاج گفت حسبانا ای عذابا حساب
ما کسبت یداك عذابی بر وفق و حساب آنچه کرده باشی نه بیشتر و نه کمتر تا عدل باشد و این
وجهی لطیفست . فتصبح صعیدا زلقا . در روز آید این بستان تو خاکی املس ساده که بر او
نبات نباشد و این قول قتاده است . مجاهد گفت رملا هائلا و ترابا ریگی روان عبدالله عبّاس
گفت مانند جرزاست در معنی . او تصبح ماؤها غوراً . ای غائرا یا در روز آید و آبش
بزمین فرو شده و برای مبالغت مصدربجای اسم فاعل بنهاد چنانکه عنتره گفت . فتظلّ جیادهم
نوحا علیهم . مقلّدة اعنّتها صفوفا . فلن تستطیع له طلبا . تو نتوانی آنرا طلبیدن و با دست
نتوانی آوردن . و احیط بثمره . و محیط شوند و گرد میوهٔ اودر آیند و این عبارتی است از
هلاك بر وجهی که از او هیچ سلامت نیاید پنداری هلاك بمانند حایطی محیط گشت بآن و
منه قوله قد احاط الله بها و قوله و الله من ورائهم محیط و قالوا احاط بهم العدوّ اذا اهلکوا
عن اخرهم . فاصبح یقلّب کفّیه . در روز آید ودست میگرداند و این عبارت است ازحسرت
و پشیمانی و گفتند یعنی دست بر دست میزند و این ازعادت متحیّر و متلهّف باشد قال بعض
المحدّثین . و انّی اذا ما فاتنی الامر لم اکن . اقلّب کفّی اثره متندّما . ولکنّه ان جآء عفوا
قبلته . و ان فات لم اتبعه هلاّ ولیتما . وهی خاویة علی عروشها . و او حال است در آنحال
که آن فرو افتاده باشد بر چفتهاش و گفته اند برسقفهاش و گفته اند خالیة من سقوفها
و بنآئها و علی بمعنی من باشد و بر طریق پشیمانی گوید یا لیتنی کاشکی تا من با خدای انباز
نگرفتمی آنکه حقتعالی حکایت کیفیّت حال او کرد گفت واو را نباشد گروهی ولشکری که یاری
او کنند . ولم تکن له فئة ینصرونه من دون الله . بدون خدای واو را ازخدای حمایت کنند
و ما کان منتصراً و او انتقام نتوان کشیدن . هنالك الولایة لله الحقّ . آنجا بگاه یقین داند که
ولایت خدایراست تعالی بحقّ که او حقّست و مادون او از معبودان باطل . حمزه و کسائی
خواندند الولایة بالکسر مصدر والی باشد وبفتح مصدر ولی یقال ولي من الولایة و والی من
الولایة وبعضی دگر گفتند الفتح للمصدر والکسر للصّفة برای آنکه بناء فعاله مصدر باشد کالسّماحة
و الظّرافة و الکرامة و فعاله صفت را باشد کالخیاطة و النّساجة و الحیاکة ولایت خدایراست
ابوعمرو و کسائی خواندند الحقّ برفع بر صفت ولایت وباقی بجرّ بر صفت بنام خدایتعالی چنانکه
ثمّ ردّوا الی الله مولیهم الحقّ الایه . و در مصحف عبدالله هست لله و هو الحقّ برای آنکه حقّ
صفت خدای باشد و در مصحف ابیّ هست هنالك الولایة الحقّ لله چنانکه حق صفت
ولایت باشد . هو خیر ثوابا . او بهتر است بثواب دادن اگر گویند این آنگاه باشد
که صواب دهنده دگر باشد گوئیم این بر دو وجه بود یکی آنکه ممتنع نبود که ایشان
اعتقاد کرده باشند که جز خدای ثواب دهندهٔ هست دگر آنکه ثواب جزا باشد یعنی از هر
جزا دهندهٔ خدای بهتر است وجزای او وعاقبت او . وخیر عقبا . وبهتر بعاقبت عاصم و حمزه

خواندند عقبا بسكون قاف وباقى قرّاء بدوضمّه وهما لغتان للعاقبة . وهنالك اشارتست بروزقيامت
وولايت بفتح واو ضدّ عداوت باشد ونصب اوبر تميز است . واضرب لهم مثل الحيوة الدّنيا . آنكه
گفت يا محمّد براى اين كافران مثلى بزن زندگانى دنيا را و بگو كه او چون آبى است كه ما آنرا
از آسمان فرو فرستيم بآن آب باران نبات برويد از زمين انواع آميخته شود بهم آنگه پس برنيايد
كه آنرا بپاكى سبز و تازه و موفق و با طراوت ميبينى زرد شود و خشك گردد و باد آنرا درجهان
ببرد دنيا باين ماند بينى كه مرد دراو برسر عيش وعشرت وكامرانى وكارروانى وجوانى ومال وفرزندان
و نظام امور كار ها ساخته و مراد ها حاصل كرده بر گردد ازين روى بر آن روى توانگرى
بدرويشى بدل شود و تندرستى ببيمارى و كار روانى بفرو ماندگى و زندگانى بمرك تا هرچه ديده
باشى بخلاف آن شود چنانكه اگر بينى باز نشناسى . مطرف بن عبدالله بن الشّجير گفت در
خفض عيش ملوك منكر و درجۀ ملوكانۀ ايشان در آن نگر كه عنقريب باحال ايشان منتقل شود
يا ايشان از ملك و ملك زايل و مرتحل شوند . محمّد بن الحسين بن العبيد گفت بر كوشكى
ديدم نوشته باعالى الحجاب اين بيتها . بالله ربّك كم قصر مررت به . قد كان يعمر باللّذّات
و الطّرب . طارت عقاب المنايا فى جوانبه . فصار من بعدها الويل و الخرب . يكى از جملۀ
صالحان گفت مرا بسواد كوفه شغلى بود بخورنق و سدير بگذشتم آن سراهاى نعمان بن منذر
بود ديدم ويران شده و از او الاّ رسوم و آثار نماند باستادم ساعتى اعتبار را آنگه گفتم اين
سكّانك اين جيرانك ما فعل قطّانك هاتفى آواز داد . افناهم حدثان الدّهر و الحقب . و غالهم
دمن فى صرفه نوب . كانوا فبانوا و فى الايام معتبر . حتّى يصرّف فى اطوار ها العقب . مسائة
وسرور تلوه ترح . وغبطة شوبها همّ له كرب . على بن ابى مريم گفت بسويقه عبدالوهاب بگذشتم
خراب شده بود بر ديوارى ديدم نوشته . هذا منازل اقوام عهدتهم . فى خفض عيش و عزّ ماله
خطر . صاحت لهم صائحات الدّهر فانقلبوا . الى القبور فلاعين و لا اثر . يكى از جملۀ صالحان
در خواب ديد يحيى بن خالد را در آنوقت كه وزير بود كه در جانب غربى بغداد استاده بود از
جانب شرقى او آواز آمد و گويندۀ اين بيتها بخواند . كان لم يكن بين الحجون الي الصّفا . انيس
و لم يسمر بمكّة سامر . يحيى بن خالد جواب داد و گفت . بلى نحن كنّا اهلها فابادها . صروف
اللّيالى و الحدود العواثر . چهل روز تمام نشد كه ايشانرا نكبت رسيد وابو العتاهيه گويد . جمعوا
فما اكل الّذى جمعوا . و بنوا مساكنهم فما سكنوا . و كانّهم كانوا بها ظعنا . و قد استراحوا
ساعة ظعنوا . عبدالملك بن عمير گفت سر حسين بن على عليهما السّلام ديدم پيش عبيدزياد عليه اللّعنه
در قصر الامارة كوفه و سر عبيد زياد ديدم در پيش مختار ابو عبيده نهاده هم در آن قصر وسر مختار
ديدم پيش مصعب زبير نهاده و سر مصعب ديدم پيش عبدالملك مروان نهاده اين همه در مدّت
دوازده سال بود و رسول عليه السّلام گفت ما امتلئت دار حبرة الاّ امتلئت عبرة . هيچ سرائى
پر از خرّمى نشد الاّ پر از آب چشم شد . هشام كلبى گفت چون خالد وليد عين التّمر بگشاد
احوال دختران نعمان بن منذر پرسيد گفتند يكى بمرد و يكى در بعضى حجرها بصلوة مشغولست
خالد برفت و بر او سلام كرد گفت حال شما چگونه اينجا رسيد پس از آنكه پادشاهان عرب

بودند گفت مجمل گويم يا مفصّل گفت مجمل گفت روزى آفتاب بر آمد و هيچ رونده نبود درخورنق
و سدير الاّ زير دست ما بود و همان روز آفتاب فرو شد تا هر كه ما راديد رحمت كرد آنگه گفت .
فبينا نسوس النّاس والامر امرنا . اذا نحن فيهم سوقة نتنّصف . فافّ لدنيا لايدوم نعيمها تقلّب
تارات بنا و تصرّف . قوله . فاصبح هشيما . اى مهشوما فعيل بمعنى مفعول والهشم الكسر .
تذروه الرّياح . اى تسفيه . والذاريات بادها باشد كه بآن غلّه پاك كنند و دانه ازو جدا
كنند و آلت آنكار را مذرات گويند باد آن گياه خشك را ازاين روى بر آن روى ميزند . و
كان الله على كل شئ مقتدرا . و خدايتعالى بر همه چيز قادر است . المال و البنون زينة الحيوة
الدّنيا . آنگه حقتعالى براى تزهيد مردم درسراى فانى وزينت آن و اعتزاز بغرور آن گفت مال
و فرزندان زينت اين زندگانى نزديكتر است تا بمال مستظهر باشد و بفرزندان معتزّ چون بنگرد
آن اعزاز اغترار است پندارى از مصحف بر خواند از حق تو آنست كه چشم بمال دارى همت تو
همه بمالست و كمتر چيز بر تو كارمالست نميدانى كه مالرا زوال بود و مرجع بآمال بود بر تو مردم
آنست كه او را مالست و بر خداى مرد آنست كه او نيكو حالست . عبدالله عمر گفت كه از
رسول عليه السّلام شنيدم كه او گفت امّت من در دنيا بر سه طبقه اند امّا طبقه اول جماعتى
كه رغبت نكنند درجمع مال وادّخار او وسعى نكنند در اقتنا واحتكار او ازدنيا بسدّ جوعت وستر
عورت راضى باشند و توانگرى ايشان در آن باشد كه ايشانرا باخرت رساند ايشان آنان باشندكه
لا خوف عليهم و لا هم يحزنون و امّا طبقۀ دوم آنان باشند كه مال دوست دارند و ليكن جمع او
از پاك تر طريقى كنند و از حلال تر وجهى و صرف آن نيكوتر راهى كنند بان مبرّت كنند
وصلت رحم كنند و با درويشان مواسات كنند و در اجتناب حرام چنان باشند كه يكى از
ايشان دوستر دارد اگر سنك خورد از آنكه درمى از حرام بدست آرد يانه در راه طاعت صرف
كند يا از حق منع كند يا خازن آن باشد تا بوقت مرك ايشان آنان باشند كه اگر خداى با
ايشان مناقشه كند عذاب كند ايشانرا و اگر عفو كند ايشانرا برهند . و طبقۀ سيّم آنان
باشند كه جمع مال دوستدارند از حلال وحرام ومنع كنند آنرا ازواجبات اگر نفقه كنند اسراف
كنند و اگر نه امساك كنند و بخل و احتكار كنند ايشان آنان باشند كه دنيا زمام دلهاى
ايشانرا بدست گرفته باشد تا ايشانرا بدوزخ رساند . و الباقيات الصّالحات . عبدالله عباس و
عكرمه و مجاهد گفتند سبحان الله والحمد لله و لا اله الاّ الله و الله اكبر است چون اين كلمات
گويد گناه از وى ريختن گيرد چون برك از درخت اين خبر ابوالدّردا روايت كرد از رسول
عليه السّلام . عبدالله عمر گفت وسعيد بن المسيّب و عطائى بن ابى رياح باقيات صالحات آنست
كه بنده گويد سبحان الله و الحمدلله ولا اله الاّ الله والله اكبرولا حول و لا قوة الاّ بالله . خالدبن
عمران روايت كرد كه يكروز رسول عليه السّلام برون آمد و صحابه را گفت خذوا جنّتكم سپر
ها بر گيريد گفتند يا رسول الله دشمنى حاضر آمده است گفت نه و ليكن سپر هائى كه شمارا از
دوزخ نگاهدارد گفتند يا رسول الله آن سپر ها كدامست گفت سبحان الله والحمدلله و لا اله الاّ
الله و الله اكبر ولاحول ولا قوّة الاّ بالله العلىّ العظيم كه اين كلمات مقدّماتند و معقّباتند ومجنّباتند

و باقیات صالحاتند . ابوسعید خدری روایت کرد که رسول علیه السّلام گفت باقیات صالحات
بسیار گوئی گفتند باقیات صالحات کدامند گفت ملّة است گفتند آن چیست گفت ملّت است
تا چهار بار بگفت آنگه گفت تکبیر و تهلیل و تسبیح و تحمید است و لا حول و لا قوّة الا بالله
العلیّ العظیم . عبدالله بن عبدالرّحمن مولی سالم بن عبدالله گفت سالم مرا بنزدیك محمّد بن
کعب القرطی فرستاد گفت یکساعت فلان جای حاضر آی تا سخنی گویم حاضر آمد یکدیگر را
بپرسیدند آنگه سالم محمّد بن کعب را گفت باقیات و صالحات را معنی چیست گفت لا اله
الاّ الله و الحمد لله سبحان الله والله اکبر ولا حول و لاقوّة الاّ بالله سالم گفت لا حول و لا قوّة الا
بالله از کی باز در آنجا آوردی گفت او را از آنگه که ابو ایوب انصاری را دیدم او مرا گفت
از رسول شنیدم که گفت شب معراج را باسمان بردند ابرهیم خلیل را دیدم مرا تقریب و
ترحیب کرد من جبرئیل را گفتم این کیست گفت این باقیات صالحات ابراهیم خلیل است
ابرهیم مرا گفت امتت را بگوی تا در زمین بهشت غرس بسیار بنشانند که تربتش پاکیزه است
و زمینش فراخ من گفتم غرس بهشت چه باشد گفت گفتن لاحول ولاقوّة الا بالله . سعید جبیر
گفت و عمر بن شرجیل و ابرهیم و مسروق گفتند باقیات صالحات نماز های پنج است و آن
آنچنان است که سیّئات را برد . علیّ بن ابی طلحه گفت از عبدالله عبّاس که او گفت اعمال
صالحاتست از گفتن لا اله الا الله است واستغفرالله وصلوات برمحمّد و آلش ونماز وروزه وصدقه
وحج و عتق وجهاد وصلت رحم وجملهٔ حسنات که ثواب آن ابد الدّهر بماند . عطیّه گفت از
عبدالله عبّاس که آن سخن نیکو است حسن بصری گفت نیّاتست که اعمال بدان قبول کنند .
قتاده گفت هر طاعت باشد که برای خدا کنند ابو جعفر الباقر علیه السّلام گفت قیام اللّیل
لصلوة اللّیل شب بر خاستن برای نماز است اما قوله . کما انزلناه من السّماء . بظاهر چنان مینماید
که تشبیه حیوة دنیا بآبست و اهل اشارت گفتند اشارت در آنکه خدایتعالی دنیا را بآب تشبیه کرد
آنست که آب قرار نگیرد بیکجای بل رونده باشد چون راه یابد دنیا همچنین است بر کسی
نمماند دیگر آنکه بر یکحال نمماند چون جای باز دارند لون و طعم و رائحتش متغیر شود دنیا
همچنین بر یکحال نمماند یکبار اقبال کند و یکبار ادبار دگر آن که آب در یکجای
بدارند روزی چند بماند باز خوشد بهری بزمین فرو شود و بهری هوا ببرد دنیا هم چنین است
روزی چند بماند و باز فانی شود دیگر آنکه آب ممکن نباشد که کسی در او شود و بعضی در او نگرد
وتر نشود دنیا همچنین است هیچکس نباشد که از فتنه و بلیّهٔ او بسلامت ماند دگر آنکه آب چون
باندازه بود نفع دهد و چون زیاده شود خرابی دهد دنیا همچنین است تا باندازه بود نافع بود چون
از اندازه بشود همه مضرّت بود امّا درست آنست که خدایتعالی تشبیه دنیا کرد باین جمله حدیث
کرد بآب باران که از آسمان بیاید در وقت ربیع و بر زمین آید و از زمین نبات بروید تا فصل ربیع
باشد وهوا باعتدال وباران میآید آن نبات سبز میشود چون فصل تابستان در آید و باران از آسمان
نیاید نبات خشك شود و بیفتد و باد آنرا پراگنده کند و آنکه اوّل گفتم سخن اهل تذکیر است
قوله . و یوم نسیّر الجبال . یاد کن ایمحمّد آنروزی که ما کوهها را برفتن آریم . وتری الارض

بارزة . و تو زمین را ظاهر ببینی درو هیچ کوهی وبنائی و حصنی و شهری و عمارتی نباشد همه
زمین ساده بود و گفتند و تری الارض بارزة . معنی آنست که ما باطن زمین را ظاهر گردانیم تا
آنچه در بطن او بود بر ظهر آید و گفتند مراد آنست که مردگانرا بر انگیزیم . و حشرناهم .
و ما خلقانرا جمع کنیم و برانگیزیم و هیچکس را رها نکنیم که حشر نکنیم . در خبر میآید که
چون روز قیامت اسرافیل صور در دمد خدایتعالی این کوهها را برفتن آرد تا برزمین میروند
آنکه بادی در آید و آنرا بردارد و بر هوا ببرد بمانند پشم زدهٔ وذلك قوله و تکون الجبال کالعهن
المنفوش ابن کثیر و ابو عمرو خواندند و یسیّر الجبال بفتح یا و رفع جبال بر فعل مجهول و باقی
قرّاء نسیّر علی الخبر منه تعالی علی وجه التّعظیم . و عرضوا علی ربّك صفّا . واین خلقانرا
عرضه کنند بر خدای توصفّ صفّ و گفتند صفّاً ای قیاما در کلام محذوفی هست والتّقدیر ثمّ
یقال لهم پس گویند ایشانرا ظاهر عام است و بمعنی خاص یعنی کافرانرا گویند همچنان آمدی
بنزد ما که ما اوّل آفریدیم شما را گفتند معنی تشبیه در کما آنست که همچنان زنده آمدی که اوّل
آفریدیم شما را وآن استبعاد زنده شدن امروز زایلست بعضی دگر گفتند برما برهنه آمدی همچنانکه
در دنیا برهنه آمدی و گفتند عزلاً چنان ختنه نا کرده آمدی بیانش قوله علیه السّلام یحشر النّاس
یوم القیمة حفاة عراة عزلا گفت پای برهنه وتن برهنه و ختنه نا کرده باشند . در خبر است که
عایشه گفت یا رسول الله زنان نیز برهنه باشند گفت آری گفت وا سوأتاه رسول علیه السّلام
گفت روز قیامت هر کسی را چندان در پیش باشد از اهوال قیامت که ندانند که مرد کدام است
و زن کدام . لکلّ امرء منهم یومئذ شان یغنیه بل زعمتم . بل دعوی کردی شما که کافرانی
که شما را وعده گاهی نخواهد بود و معاد و مرجعی نیست که شما برای جزاء با آنجا شوید .
و وضع الکتاب . و بنهند نامه یعنی نامهای خلقان حاضر کنند تو گناهکارانرا بینی ترسان از
بیم آنچه در آن نامه باشد چون نامه بدست ایشان دهند و فرو نگرند همه عملهای خود بینند از نیك
و بد درو ثبت کرده گویند . یا ویلتنا . ای وای برما این چه نامه است که هیچ گناه خرد و
بزرگ در او رها نکرده اند و الاّ در این نامه جمع کرده اند وبر شمرده اهل علم در صغیره و کبیره
خلاف کردند عبدالله عبّاس گفت تبسّم صغیره باشد وقهقهه کبیره و این برسبیل مثل گفت سعید
جبیر گفت صغیره چشم زدن و اشارت کردن ولمس کردن باشد و کبیره زنا ومشایخ معتزله گفتند
صغیره هر گناهی باشد که عقاب آن در جنب اجتناب کبائر محیط شود و این مذهب را بنا بر
احباط باشد چون احباط باطل بود این حدّ باطل باشد و بنزدیك ما صغیره و کبیره باضافت با
یکدگر باشد هر گناهی که باضافت با گناهی دیگر عقابش کمتر باشد آن صغیره باشد و آنچه عقابش
بیشتر باشد آن کبیره باشد پس یك گناه باضافت هم صغیره باشد و هم کبیره صغیره باشد بالاضافة
الی ما هو اکبر منه و کبیره باشد بالاضافة الی ماهو اصغر منه و آنچه از سلف حکایت کردیم
دلیل صحّت این قول میکند چو بمعنی فرقی نیست . و وجدوا ما عملوا حاضرا . وآنچه کرده
باشند حاضر باشد یعنی نسخه و تفصیل و نوشتهٔ آن با جزای آن از ثواب وعقاب . ولا یظلم ربّك
احدا . وخدای تو بر کسی ظلم نکند حقّ او باز نگیرد و نقصان نکند و بگناه کسی دیگر برا نگیرد

وبار کسی بر کسی ننهند . و اذ قلنا للملئكة اسجدوا لادم . آنکه حديث آدم و ابليس در
میانه برای آن آورد تا تنبیه کند آن منکرانرا که استنکاف میکردند از مجالست صحابه که یادکنید
حدیث ابلیس متکبّر را که تعظّم کرد از آنکه آدم را سجده کند بعلّت اصل خلقت که من با او
چه کردم از طرد ولعنت و عقاب ابد که او را خواهد بودن گفت . و اذ قلنا . و یاد کن چون
گفتیم ما فرشتگانرا که سجده کنید آدم را همه سجده کردند الاّ ابلیس که او از جنّ بود .
علماء خلاف کردند در آنکه ابلیس فرشته بود یا جنّی و این باستقصاء گفتیم در سورة البقره امّا
قوله . کان من الجنّ . در او دو قول گفتند عبدالله عباس گفت جنّ قبیله اند از فرشتگان
ایشان را جنّ خوانند خدایتعالی ایشانرا از آتش سموم آفرید و دیگر فرشتگان را از نور آفرید
نام ابلیس سریانی عزازیل بود و بتازی حارث و او از جملهٔ خازنان بهشت بود در پیش فرشتگان
آسمان دنیا بود و فرمان آسمان و زمین بدست او بود و خدایرا در آسمانها عبادت بسیار کردی
جز آنکه منافق بود چنانکه بیان کرده ایم فی قوله و کان من الکافرین تکبّر کرد از این سبب
وگفت . انا خیر منه . خدایتعالي اورا مسخ کرد آنکه گفت اگر کسی خطیئتی کند که از باب
کبر باشد و در درون کبر دارد امید مدارید با او و اگر خطیئتی باشد نه از باب کبر امید دارید
که خطیئهٔ آدم کبر نبود و خطیئهٔ ابلیس کبر بود واز آنجاست آن خبر که رسول علیه السّلام
گفت لولا تذنبوا لخشیت علیکم ما هو اشدّ من ذلك العجب العجب و آنچه تحقیق است درین باب
بیانکردیم پیش از این و روایتی دیگر از عبدالله عباس آنست که ابلیس را از برای آن جنّ وجنّی
خواند که او از خازنان بهشت و جنان بود او را نسبت کرد بدان چنانکه کوفی و بصری ومکّی
و مدنی و حسن بصری گفت ابلیس علیه اللّعنه هرگز فرشته نبود و او پدر جنّیانست چنانکه آدم
پدر بشر است و در اخبار اصحاب ما هردو آمده است واختیار سیّد رحمه الله آنست که ابلیس
فرشته نبود و او ابوالجنّ است چنانکه آدم ابو البشر است و استثناء منقطع است فی قوله الاّ
ابلیس چنانکه برفته است . شهر بن حوشب گفت ابلیس از آن جنّ بود که در زمین بودند فرشتگان
بیامدند و ایشانرا آواره کردند ابلیس را باسیری بآسمان بردند . قتاده گفت از آنجا جنّ خواندند
اورا که جنّ عن طاعة الله از طاعت خدای جنون و دیوانگی کرد . ففسق عن امر ربّه . فاسق
شد از امر خدای و از فرمان خدای بیرون آمد و فسق خروج باشد در لغت یقال فسقت الرّطبة
عن قشرها اذا خرجت و موش را از آنجا فویسقه گویند لخروجها عن جحرها و در عرف شرع
هر معصیتی باشد که دون کفر باشد پس ابلیس بآنکه کرد از فرمان و ترك سجدهٔ آدم فاسق بود
وباعتقاد صواب داشتن آن و تعلّل بآنکه در حکمت نکو نباشد که آنرا که از نار بود فرمایند که
سجده کن آنرا که از خاك بود کافر باشد و خود در اصل کافر بود وکان من الکافرین واز ادلّهٔ
عقلی که برخاسته است بر بطلان ارتداد و احباط و بیان رفته است درین کتاب آنکه خطاب کرد
با آن کافران . افتتّخذونه و ذرّیته اولیآء من دونه . او را وفرزندان او را بدوستان گرفتی دون
من . وهم لکم عدوّ . وایشان شمارا دشمنند و او حال راست حسن گفت جمله جنّ عن اخرهم
فرزندان ابلیسند . مجاهد گفت ابلیس را چند فرزند بود لاقیس است و ولهان و ایشان صاحب

طاعت و نمازند که بنی آدم را منع و تبثیط کنند از نماز و طهارت وهفافست ومرّه ومرّه آنست
که ابلیس را باو کنیة کنند وابو مرّه خوانند او را وزلنبود است و او صاحب اسواقست بهر
بازاری رایتی دارد مردم بازار را برفتنه و فساد حمل کند واعور استت واو صاحب ابواب زنانست
دعوت کند با زنا کردن و مبسوط است و او صاحب اخبار است خبر های دروغ در میان مردم
افکند که آنرا اصلی نبود وداسما است و او آنست که چون کسی در خانه شود سلام نکند و نام
خدای نبرد و چون طعام خورد نام خدای نبرد با او طعام خورد . مخالد روایت کرد از شعبی که
گفت روزی حمّالی بیامد خنبي در پشت گرفته بنهاد مرا گفت شعبی توئی گفتم آری گفت ابلیس
را زن بود گفتم بدان عرس حاضر نبودم دگرباره این آیتم یاد آمد افتتّخذونه و ذرّیّته دانستم که
فرزند بی زن نباشد گفتم بلی زن بود او را و فرزندان . قتاده گفت ایشانرا توالد باشد چنانکه
بنی آدم را . ابن زید گفت آدم ابو البشر است و ابلیس ابو الجنّ وهیچ آدمی نیست و الاّ با او
یکیست از فرزندان ابلیس که او را اغوا واغرا میکند . بئس للظالمین بدلا . بد بدل است ابلیس و
فرزندانش کافرانرا از حقتعالی که فرمان اورها کنند وفرمان ایشان پیش گیرند قوله . ما اشهدتهم
خلق السّموات والارض سبب نزول آیت و وجه اتّصال او بآیت مقدّم آنست که انسان تولّای
ابلیس برای آن کردند که اعتقاد کرده بودند که ابلیس وشیاطین غیب دانند تا ایشانرا از غیب خبر
دهند و اخبار آسمان دارند وبر اصول آن واقفند خدایتعالي این آیت فرستاده و گفت از کجا
آمد شما را که ایشان علم آسمان و زمین واصول اشیاء دانند ومن ایشانرا حاضر نکردم بخلق آسمان
وزمین ونه بخلق خودشان . بیشتر مفسّران گفتند ضمیر راجع است با شیاطین فی قوله ما اشهدتهم
کلبي گفت راجع است با فرشتگان و بعضی دگر گفتند راجع است با کافران ولا خلق انفسهم ولا
خلق بعضهم بعضا . ابو جعفر خواند . ما اشهدناهم . برخبر از جمع علی التّعظیم و وجهی دگر
در معنی آیت آن گفتند من ایشانرا حاضر نکردم در وقت خلق آسمان و زمین و خلق ایشان .
استعانة بهم . تا مرا یاری دهند بیانش . وما کنت متّخذ المضلّین عضدا . ومن گمراه کنندگانرا
بیار و یاور و معاون نگیرم و در عضد پنج لغتست عضد عضد و عضد وعضد وعضّد قوله تعالي .

وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا
وروزیکه میگوید بخوانید شریکان مرا آنانرا پنداشتید پس خواندند آنهارا پس نه جواب گفتند مر آنهارا و گردانیدیم
بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا * وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا
میان آنها اهلاك گاهی و دیدند گنه کاران آتش را پس پنداشتند که آنها واقع شوندگانند آنرا و نیافتند از آن
مَصْرِفًا * وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ
گردش گاهی وبتحقیق گردانیدیم در این قرآن براي مردم از هر داستانی وباشد آدمی بیشتر
شَيْءٍ جَدَلًا * وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا
چیز از جدال وچه چیز باز داشته مردم را که بگروند چون آمدشان هدایت وآمرزش خواهند پروردگارشانرا مگر
أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا * وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا
آنکه آید آنهارا طریقهٔ پیشینیان یا آیدشان شکنجه روبرو ونفرستادیم فرستادگان را مگر

مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَاتَّخَذُوا

مژده‌دهندگان وبیم‌کنندگان وکارزارکنند کسانی را کافرشدند بیهوده تاببرند بآن حق را و گرفتند

آيَاتِي وَمَا أُنْذِرُوا هُزُواً * وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا

آیات مراوآنچه رابیم کرده‌شدنداستهزا وکیست ستمکار تر ازآنکه یادکرده‌شدبآیات پروردگارخودپس روگردانیدازآن

وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ

وفراموش کردآنچه پیش فرستاده‌دستهای او بتحقیق ماقرارداديم بردلهاشان پرده‌ها که بفهمندآنرا در گوشهاشان

وَقْراً * وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذاً أَبَداً * وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ

سنگینی است و اگر خوانی آنهارابسوی هدایت پس راه نیابند آنگاه هرگز وپروردگار توآمرزنده است صاحب رحمت

لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ

اگر بگیردشان بآنچه پیشه کردند هرآینه ستاید برای آنها شکنجه بلکه برای آنهاوعده‌گاهی است هرگز نیابنداز غیر او

مَوْئِلاً * وَتِلْكَ الْقُرَى أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِداً .

پناهی را واین دهها را هلاك کردیم آنها را چون ستمکردندو گردانیدیم برای هلاك کردن آنهاوعدهٔ را .

قوله تعالى و يوم نقول . یاد کن ای محمّد آنروز که گوئیم این کافرانرا و مشرکانرا . نادوا . بخوانی وندا کنی امراست ازمنادات . شركائی الّذين زعمتم . آن انبازان مرا که دعوی کردید که در الهیّت انباز منند و ایشانرا بدون من عبادت کردی و این صورت امر دارد ومراد تهکّم و سخریّه است برای آنکه اراده مقرون نیست باین . فدعوهم . این کافران بخوانند معبودان خود را ایشان جواب ندهند آنکه گفت . وجعلنا بينهم موبقا . کنیم از میان ایشان مهلکی و هلاك گاهی واین قول عبدالله عبّاس است و قتاده و ضحّاك و زید وهو من اوبقته ذنوبه اذا القته في الهلكة . حسن گفت موبقا ای عداوة میان ایشان دشمنی افکنیم بین العابد والمعبود . انس مالك گفت موبق نام وادی است در دوزخ از خون وریم . کسائی گفت وبق يبق و بوقا مثل وثق يثق وثوقا . زجّاج گفت وبق يوبق كوجل يوجل وموبق مصدر باشد از او . ورأى المجرمون النّار . و گناهکاران و کافران دوزخ بینند . فظنّوا . یقین دانند که در آنجا خواهند فتادن و این ظنّ اینجا بمعنی علم است چو آنچه معاینه بینند بضرورت دانند ظنّ آنجا صورت نبندد و ظنّ بمعنی علم بسیار آمده است و در قرآن و اشعار . فقلت لهم ظنّوا بالفى مذحجّ . سراتهم فی الفارسی المسرّد . ای استيقنوا . ولم يجدوا عنها مصرفا . ای معدلا وجای عدول وبرگردیدن نباشد از آن . ولقد صرّفنا فی هذا القران للنّاس . آنکه گفت ما بگردانیم در این قرآن برای مردمان از هر مثلی بروجه بیان که ایشان بآن محتاج باشند . و كان الانسان اكثر شيء جدلا . و آدمی بیشتر چیزی است بجدل و خصومت و اصل جدل شدّة الفتل عن المذهب بطريق الحجاج باشد و منه الاجدل للصّغر لشدّته وقوّته و روا بود که اشتقاق از جدالت باشد و هی الارض يقال جادلته فجدلته مثل صارعته فصرعته كأنّه اوقعه على الجدالة ونصب او بر تمیز است . وما منع النّاس ان يؤمنوا . آنکه گفت برطریق انکار و تقریع چه منع کرده است مردمانرا لفظ عامست ومعنی خاصّ یعنی کافرانرا از آنکه ایمان آرند . اذ جائهم الهدى . چون بیان و قرآن و پیغمبران

بایشان آمدند . و يستغفروا ربّهم . و از خدایتعالی طلب مغفرت و آمرزش کنند . الّا ان یاتیهم سنة الاوّلين . الّا آنکه سنة اوّلینان بایشان آید از عذاب استیصال وان مع الفعل در محلّ رفع است بآنکه فاعل منع است . او ياتيهم العذاب قبلا . یا عذاب بایشان آید قبلا ای مقابلة و معاینة چنانکه ایشان معاینه بینند و بضرورت دانند کوفیان خواندند قبلا بضمّ قاف و با آنکه آنرا دو معنی باشد یکی مقابله و معاینه ودگر جمع قبيل كقميص و قمص یعنی انواع عذاب و باقی قرّاء خواندند قبلا بکسر قاف وفتح با ومعنی آنرا مقابله ومعاینه باشد . کلبی گفت مراد قتل بتیغ است که روز بدر بود یعنی هیچ عذر نماند این کافرانرا در توقّف از ایمان آمدن کتب و رسل واعذار وانذار و انواع بیان مگر عذاب استیصال که با ایشان آید یعنی ایشان بمنزلت آنانند که طالب عذابند آنکه ایمان آرند عند آن برسبیل الجاء که سود ندارد ایشانرا چنانکه یکی از ما گوید ما منعك انْ تقبل قولی الّا ان تضرب . و وجهی دیگر آنکه هرچه التماس کردند و اقتراح از آیات و بیّنات بدیدند مگر اقتراح عذاب آن ماند و پس از جمله آنرا خواستند فی قولهم اللّهمّ ان كان هذا هو الحقّ من عندك فامطر علينا حجارة من السّماء اوائتنا بعذاب اليم . وما نرسل المرسلين الّا مبشّرين و منذرين . آنکه گفت ما پیغمبرانرا نفرستادیم الّا تا بشارت دهنده و ترساننده باشند نصب هر دو بر حال است از مفعول آنکه گفت . ويجادل الّذين كفروا بالباطل . واین کافران بباطل خصومت میکنند تا حق را بباطل کنند بآن جدل ودحض ابطال وازالت باشد واصل دحض زلق باشد قال طرفه . ابا منذر لو رمته فارمته و حاد كما حاد البعير عن الدّحض . اراد المزلق . و اتّخذوا آياتی . و آیات و بیّنات و دلالات من که فرو فرستاده ام و آنچه ایشانرا بآن میترسانند آنرا سخریّه گرفته اند . و من اظلم . آنکه گفت کیست در همهٔ جهان از آن ظالمتر وستمکارتر که او را تذکیر و تنبیه کنند بآیات خدای و بیّنات او و معجزهٔ رسولان او از آن اعراض کند و عدول نماید و بگردد از آن و آنچه کرده باشد از اعمال بد فراموش کند و ما بر دلهای ایشان پوشش کرده ایم از آنکه بدانند آنرا و ضمیر في قوله ان يفقهوه محتمل است که راجع باشد بما فی قوله ما قدّمت يداه و روا بود که راجع باشد با معنی آیات چو مراد ازاو قرآنست جملة نه ابعاض آن ودر گوشهاشان گرانی از آنکه بشنوند و اینرا بیان کردیم امّا بر خذلان محمول بود و امّا بر تسمیه و حکم . بلخی گفت روا بود که بر سبیل حکایتست از ایشان و قالوا در کلام مقدّر باشد چنانکه حکایت کرد از ایشان . و قالوا قلوبنا فی اكنّة ممّا تدعونا اليه و فی اذاننا وقر و من بيننا و بينك حجاب . آنکه گفت ای محمّد اگر ایشانرا بر مسلمانی دعوت کنی هرگز مهتدی نشوند و اجابت نکنند و اذاً جزاست و ملغی است از عمل برای آنکه جائی فتاد که ما بعد او معمول نتواند بود من قوله ابدا آنکه گفت . وربّك الغفور ذو الرّحمة . خدای تو آمرزگار و بخشاینده است اگر باستحقاق و وقت عمل ایشان ایشانرا مؤاخذه کردی عذاب معجّل بکردی بر ایشان و ایشانرا هلاك برآوردی چه مستحقّ آنند . بل لهم موعد . بل ایشانرا موعدی ووقت وعده است و مدّت مهلتی برای ابلای عذر و ابلاغ حجّت که ایشانرا از آن موئلی ومنجائی و رستگاری نبود من وأل يئل اذا نجا و يقال لا وألت نفسه ای لا نجت و منه قول امير المؤمنين و قد سئل ما بال

درعك لا ظهر لها قال عليه السّلام اذا وليت وألت اى نجوت و قال الاعشى . و قد اخالس ربّ
البيت غفلته . و قد يحاذر منّى ثمّ لا يئل . و قال الاخر . لا وألت نفسك خلّيتها للعامريّين و
لم يكلّم . و تلك القرى اهلكناهم لمّا ظلموا . تلك اشارت است بشهر هاى هلاك شده عذاب
رسيده گفت و آنشهر هاست كه ما آنرا هلاك كرديم چون ظلم و بيدادى كردند و كفران آوردند
بماوبرخود و بر ديگران ظلم كردند . و جعلنا لمهلكهم موعدا . و كرديم اهلاك ايشانرا موعدى
و وقت وعده و مهلك اينجا مصدر است امّا فى غير هذا الموضع مفعل را سه معني باشد مصدر و
مفعول و موضع و هر بنائى كه از مزيد ثلاثى بود دربّ ادخلنى مدخل صدق وقال الله تعالى هذا مغتسل
بارد و شراب اى موضع اغتسال . عاصم بروايت ابوبكر خواند لمهلكهم بفتح ميم و لام . وبروايت
حفص بفتح ميم و كسر لام و باقى قرّاء بضم ميم و فتح لام آنكه ميم و لام مفتوح خواند گفت
مصدر است من هلك يهلك هلاكا مهلكا مثل طلع يطلع مطلعا . و روا بود كه مصدر اهلك باشد
چو بيشتر مفعل كه آيد در مزيد ثلاثى آيد نحو اكرمته اكراما و مكرما اى جعلنا لاهلاكهم موعدا
و اين اوليتر است بقرينهٔ اهلكناهم در آيت . و آنكس كه لام مكسور خواند گفت وقت هلاك
باشد يا جاى هلاك مثل المشرق و المغرب . و سيبويه گفت عرب گويد رايت النّاقة على مضربها
ومنتجبها بكسر اى وقت ضرابها و نتاجها و يقال انّ فى الالف درهم لمضربا بالفتح اى ضربا و هر
فعلى كه فعل يفعل باشد مصدر از او بفتح باشد و موضع بكسر و نيز وقت بكسر نحو ضربه ضربا
و المضرب الموضع و هر فعلى كه بر فعل يفعل بود بضمّ عين مضارع نحو يدخل و يخرج مصدر و
موضع او بفتح بود كالمدخل و المخرج الا آنچه شاذّ باشد كالمسجد من سجد يسجد و ربّما كه از
فعل يفعل مصدر بكسر آيد كالمرجع قال الله تعالى الى الله مرجعكم اى رجوعكم وقوله و يسئلونك عن المحيض
اى الحيض وقوله و جعلنا النّهار معاشا گفتند مصدر است و اوليتر آنكه وقت باشد و المصدر المعيشة
و المعيش ايضا قال الشّاعر . اليك اشكو شدّة المعيش . و حرّ ايام نتفن ريشى . و امابر قرائت
عامه كه مهلك خواند بضم ميم و فتح لام بيانكرديم كه اين بنا سه معنى دارد اعني مفعل و اينجا
هم مصدر را محتمل است و هم وقت را و قوله موعدا و موعد نيز محتمل است اين دو معنى را
مصدر و وقت را و قوله اهلكناهم در محل رفع است بخبر ابتداء و قوله لمّا ظلموا در محل نصب
على الظّرف اى وقت ظلمها .

وَ اِذْ قَالَ مُوسٰى لِفَتٰيهُ لَا اَبْرَحُ حَتّٰى اَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ اَوْ اَمْضِيَ حُقُباً * فَلَمّا
وچون گفت موسى مرجوان خودرا هميشه ميروم تا برسم فراهم آمدن دو دريا يابگذرم روزگارى دراز پس چون
بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَباً * فَلَمّا جَاوَزَا قَالَ
رسيدند جاى فراهم آمدن ميان آن دو را پس فراموش كردند ماهيشانرا پس فرا گرفت راه خود را در دريا گذرگاهى پس چون گذر كردند گفت
لِفَتٰيهُ آتِنَا غَدَآئَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هٰذَا نَصَباً * قَالَ اَرَاَيْتَ اِذْ اَوَيْنَا اِلَى
مرجوانش آور مارا چاشتهٔ مارا بتحقيق ديديم از سفر خود اين تعبى را گفت آيا ديدى چون نشستيم بسوى
الصَّخْرَةِ فَاِنِّى نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا اَنْسَانِيهُ اِلَّا الشَّيْطَانُ اَنْ اَذْكُرَهُ وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ
سنگ پس بتحقيق من فراموش كردم ماهى را و نه از ياد برد مرا آنرا مگر ديو را كه يادكنم اورا و گرفت راه خود را
فِي الْبَحْرِ عَجَباً * قَالَ ذٰلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلٰى آثَارِهِمَا قَصَصاً * فَوَجَدَا
در دريا عجبى را گفت اين است آنچه بوديم ميجستيم پس باز گشتند بر اثرهاشان از پى رفتنى پس يافتند

عَبْداً مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً * قَالَ لَهُ مُوسٰى
بندهٔ از بندگان ما را كه داديم اورا رحمتى از نزد ما و آموختيم اورا از نزد خود دانشى گفت مر اورا موسى
هَلْ اَتَّبِعُكَ عَلٰى اَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً * قَالَ اِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً *
آيا پيروي كنم تورا بر آنكه آموزى مرا از آنچه آموختى رشديرا گفت بتحقيق تو هرگز نتوانى با من شكيب را
وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلٰى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً * قَالَ سَتَجِدُنِى اِنْشَآءَ اللّٰهُ صَابِراً وَلَا
و چگونه صبر كنى بر آنچه نه راه بردى بآن آگاهى را گفت زود يابى مرا اگر خواهد خدا شكيبا و نا
اَعْصِي لَكَ اَمْراً * قَالَ فَاِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْئَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتّٰى اُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ
فرمانى نكنم مر تورا كاريرا گفت پس اگر پيروى كردى مرا پس مپرس مرا از چيزى تا خبر دهم مر ترا از آن
ذِكْراً * فَانْطَلَقَا حَتّٰي اِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ اَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ اَهْلَهَا
بذكر كردن پس رفتند تا چون سوار شدند در كشتي رخنهٔ در افكند آنرا گفت آيا سوراخ كردى آنرا كه غرق سازي اهل آنرا
لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً اِمْراً * قَالَ اَلَمْ اَقُلْ اِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً * قَالَ لَا
بتحقيق آوردى چيزى ناروا را گفت آيا نگفتم مر تورا بتحقيق تو هرگز نتوانى با من شكيب را گفت مگير
تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَ لَا تُرْهِقْنِي مِنْ اَمْرِي عُسْراً * فَانْطَلَقَا حَتّٰى اِذَا لَقِيَا
مرا بآنچه فراموش كردم و بارمسازمرا از كار من دشواريرا پس روان شدند تا چون ديدند
غُلَاماً فَقَتَلَهُ قَالَ اَقَتَلْتَ نَفْساً زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً نُكْراً * قَالَ
پسرى را پس كشت اورا گفت آيا كشتى نفس پاكيزه بغير نفسى بتحقيق آوردى چيز زشتى را گفت
اَلَمْ اَقُلْ لَكَ اِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً * قَالَ اِنْ سَاَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا
آيا نگفتم مر تورا بتحقيق تو هرگز نتوانى با من شكيب را گفت اگر پرسيدم ترا از چيزى پس آن
فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّى عُذْراً * فَانْطَلَقَا حَتّٰى اِذَا اَتَيَا اَهْلَ قَرْيَةٍ نِ
پس همصحبت مباش مرا بتحقيق رسيدى از نزد من عذررا پس روان شدند تا چون رسيدند اهل دهى را
اسْتَطْعَمَا اَهْلَهَا فَاَبَوْا اَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَاراً يُرِيدُ اَنْ يَنْقَضَّ فَاَقَامَهُ
طعام خواستند اهل آنرا پس ابا كردند كه مهمان كنند آنهارا پس يافتند در آن ديوارى را ميخواست كه بيفتد پس بپاداشت آنرا
قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ اَجْراً * قَالَ هٰذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ سَاُنَبِّئُكَ
گفت اگر خواستى ميگرفتى بر آن اجريرا گفت اينك جدائى ميان من و تست زود خبر دهم ترا
بِتَاْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً * اَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي
بمعنى آنچه نتوانستى بر آن شكيب را اما كشتى پس باشد مال بيچارگاى كه كار ميكردند در
الْبَحْرِ فَاَرَدْتُ اَنْ اَعِيبَهَا وَ كَانَ وَرَآئَهُمْ مَلِكٌ يَاْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْباً * وَ اَمَّا
دريا پس خواستم كه معيوب كنم آنرا و باشد از پس آنها پادشاهى كه ميگيرد هر كشتى را بزور و اما
الْغُلَامُ فَكَانَ اَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا اَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَاناً وَ كُفْراً * فَاَرَدْنَا اَنْ
پسر پس باشند پدر و مادر او گرونده پس ترسيديم كه برساند آنهارا بسركشى و كفر پس خواستيم كه
يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْراً مِنْهُ زَكٰوةً وَ اَقْرَبَ رُحْماً * وَ اَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ
بدل كند آنهارا پروردگار آنهارا بهتر از او خوبى و نزديكتر مهربانى و اما ديوار پس باشد مر دو پسر

يَتِيمَيْنِ فِى الْمَدِينَةِ وَ كانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُما وَ كانَ اَبُوهُما صالِحاً فَاَرادَ رَبُّكَ

يتيم‌را در شهر و هست زيرش كنجى مرآندورا و بود پدرشان شايسته كارپس خواست پروردگارت

اَنْ يَبْلُغا اَشُدَّهُما وَ يَسْتَخْرِجا كَنْزَهُما رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَ ما فَعَلْتُهُ عَنْ اَمْرِى ذٰلِكَ

كه برسند رشدشانرا و بدر آورند گنجشانرا از رحمتى از پروردگارتو ونكردم آنرا از پيش خود اينست

تَأْوِيلُ مالَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً *

انجام آنچه نتوانستى برآن شكيب را

قوله تعالى و اذ قال موسى لفتٰه. عبدالله عبّاس گفت سبب نزول اين آيت آن بود كه چون
موسى عليه السّلام از دريا بازگشت و فرعون و قومش در دريا غرق گشتة بودند و ملك مصر و
ولايت موسى را و بنى اسرائيل را مستخلص شده بود خدايتعالى وحى كرد بموسى كه خطبه كن
و بنى اسرائيل را از نعمتهاى من ياد ده و ذكّرهم بايّام الله. او خطبه كرد و در اينجا ياد
كرده آنچه خدايتعالى براو و برايشان كرد ازنعمتها وگفت شاكر باشيد نعمت آنخدايرا كه شمارا
از فرعون و قوم او برهانيد و ايشانرا غرق كرد وشمارا از دريا بسلامت در آورد وپيغمبر شمارا
بهترين اهل زمين كرد وبا او سخن گفت وبرگزيد او را و محبّت خود براو افكند و تورية برشما
انزال كرد تا ميخوانيد و آنچه از او خواستيد بداد و بهتر ازآن وبيشتر از آن كه خواستيد مردى
برپاى خاست از بنى اسرائيل و گفت يا نبىّ الله از تو عالمتر برزمين هست او گفت نه جبرئيل آمد
و گفت خدايت سلام ميكند و ميگويد تو چه دانى كه من علم كجا نهاده ام چرا اين قول اطلاق
كردى ونگفتى الله اعلم موسى گفت بار خدايا از من عالمتر بنده بر زمين هست گفت بلى خضر از
تو عالمتر است گفت بار خدايا او كجاست گفت بمجمع البحرين آنجا كه صخره است وعلامتش
آنست كه ماهى كه در سفرهٔ شما باشد زنده شود و در دريا راه پيدا كند و چون بكنار دريا رسى
ماهى بگير و بصاحبت ده هرجا كه او ماهى فراموش كند آنجا مقام خضر باشد او را آنجا طلب
بايد كردن و نسيان ماهى بعلامت كرد. و بروايتى دگر از عبدالله عبّاس آنست كه موسى
عليه السّلام خدايرا گفت اىّ عبادك احبّ اليك از بندگان كرا دوستردارى گفت الّذى يذكرنى
ولا ينسانى آنكه مرا ياد دارد وفراموش نكند گفت بار خدايا از بندگان تو كه قاضى تراست گفت
آنكه حكم بحقّ كند و متابعت هوا نكند گفت بار خدايا كدام بنده عالمتر است از بندگان تو
گفت آنكه علم مردمان ضمّ كند با علم خود باشد كه در آن ميان كلمه باشد تدلّه على هدى او
تردّه عن ردى گفت بار خدايا اگر در بندگان توكس هست از من عالمتر مراراه نماى باو گفت
آرى كه در بندگان من بنده ايست كه او را خضر گويند او از تو عالمتر است گفت بار خدايا
كجا يابم او را گفت برساحل دريا نزديك صخره و علامت و دلالت او ماهى است چنانكه گفتيم
آن ماهى زنده شود و در دريا راه كند برآن راه ببايد رفتن تا اورا بيابى موسى عليه السّلام
با جوانى كه با او بود ساز سفر كرد واز جملهٔ زادى كه برداشتند ماهى شور بود فذلك قوله. واذ
قال موسى لفتٰه. حقتعالى گفت ياد كن اى محمّد چون گفت موسى جوانش را. در او خلاف
كردند بعضى گفتند وصىّ اوبود يوشع بن نون بن افراهيم بن يوسف و گفته اند برادر يوشع بود

و گفته اند غلامى بود درم خريدهٔ او و گفته اند خدمتكارى بود از آن او و عرب غلام و
خدمتكار را فتى خوانند و اگرچه پير بود وكنيزك خدمتكار را فتات خوانند واگرچه عجوز
بود وبراى آن اضافه كرد با اوكه ملازم بودى با او براى تعلّم. لا ابرح. اى لا ازال من زال
يزال لامن زال يزول براى آنكه اوّل را خبر بايد و دوّم را نبايد وخبر مقدّر است وتقدير آنكه.
لا ابرح سائرا او طالبا پيوسته طالب و مسافر خواهيم بودن تا آنكه خضر را بيابيم وحتّى انتهاء
غايت را باشد يقال سرت حتّى ادخلها دخول غايت انتهاء سير باشد گفت پيوسته ميخواهيم
رفتن تا بمجمع البحرين رسيم خلاف كرده اند در او. قتاده گفت درياى پارس و روم است
آنجا كه جانب مشرق است. محمّدبن كعب گفت طنجه است ابىّ بن كعب گفت افريقيّه است.
او امضى حقبا. در او دو وجه است يكى آنكه افعل هذا اوذاك گفت يا برسم ياروزگار دراز
بروم و وجه دوّم آنكه او بمعنى الى ان باشد چنانكه لا لزمنّك اوتعطينى حقّى ميروم تا برسم و
يا آنكه كه روزگار دراز براين كار برآيد و وجه اوّل بمعنى لايقتر است حقبا. عبدالله عبّاس
گفت دهراً روزگارى وجمعه احقابا باشد. عبدالله عمر گفت حقب هشتاد سال باشد. مجاهد
گفت هفتاد سال گفت تا برسم يا عمر تمام در راه رفتن كنم. فلمّا بلغا. چون برسيدند موسى
و مصاحبش. مجمع بينهما. اى مجمع البحرين آنجا كه مجمع هردو دريا باشد. نسيا حوتهما. ماهى
گذاشتند فراموش كردند و ماهى صاحب موسى فراموش كرد تنها وليكن اضافت نسيان باهردو
كردند چنانكه گفت يخرج منهما اللّؤلؤ والمرجان از درياى شور برآيد ازعذب برنيايد وچنانكه
گويند خرج القوم الى موضع كذا فاخذوا زادهم و زاد بعضى از ايشان دارند پس بنا بر آنكه هر
دو يكجا بودند اضافه بايشان كرد كه ماهى زاد هردو بود. فاتّخذ سبيله فى البحر سربا. اى
مسلكا و مذهبا راهى بگرد دريا وآب از اين جانب وآنجانب بماند باهم نيامد موسى عليه السّلام
بر آن راه برفت تا بخضر رسيد. عبد الله عبّاس گفت آب شكافته شد تا ماهى بگل رسيد بر گل
برفت اثر رفتن او در گل پيدا شد موسى برآن اثر برفت وهر كجا ماهى براه برفت خشك شد
بمانند سنگ. عبدالله عبّاس روايت كرد از ابىّ كعب كه رسول صلوات الله عليه گفت چون
بصخره رسيدند سر بر نهادند و بخفتند ماهى در زنبيل بجنبيد موسى خفته بود و جوان بيدار بود
مينگريد تا ماهى شور بريان كرده از زنبيل برآمد و در دريا رفت وچندانكه درآب ميرفت مانند
طاقى پيدا ميشد چنانكه سرب باشد چون موسى از خواب برخاست جوان فراموش كرد كه موسى
را بگويد از اينجا برخاستند و برفتند آنروز وآن شب برفتند تا بردگر روز چاشتگاه موسى
عليه السّلام مانده بود و گرسنه شده گفت. آتنا غدائنا. او را بحديث موسى حديث ماهى و
رفتن او در دريا ياد آمد قتاده گفت خدايتعالى ماهى را زنده كرد تا از سفره بيرون آمد و سر
بدريا نهاد و در دريا برفت چنانكه او برفت آب بيفسرد تا مانند راهى از يخ برآب پيدا شد تا
موسى از آنجا برفت وبه خضر رسيد. كلبى گويد يوشع بن نون وضوء ميكرد از آب دريا چشمهٔ
بود كه آنرا عين الحيوان ميگفتند بهرجانور بيجان رسيدى زنده شدى آب از دست يوشع برماهى
چكيد ماهى زنده شد و در آب برفت و راهى بكرد تا بزير آب راهى خشك پيدا شد و گفتند

ماهی سخت شور بود و از او بهری خورده بودند و موسی خفته بود یوشع ماهی بیاورد تا در
آب بشوید تا شوری آن کمتر شود در چشمهٔ حیوان چون آب بماهی رسید زنده شد و از دست
یوشع بآب اندر شد وراهی بکرد موسی علیه السّلام برخاست و از حرص صاحب را گفت برخیز
تا برویم که این راه ما را میباید برید و او حدیث ماهی فراموش کرده بود برفتند از آنجا تا
بوقت چاشت رسید موسی حدیث چاشت کرد و ذلك قوله تعالى . فلمّا جاوزا . چون از آنجا
که صخره بود بگذشتند که منزل دنیهٔ ایشان بود که درو ماهی فراموش کرده بودند وبدیگر
منزل رسیدند . قال موسی لفته . گفت رفیقش را . آتنا غداءَ نا . طعام چاشت بیار و گفته اند
خدایتعالی گرسنگی افکنند بر موسی گفت آتنا غدانا والغدا طعام الغداة والعشا طعام العشاء بما
آر طعام چاشت ما . لقد لقينا من سفرنا هذا نصبا . که از این سفر رنج و ماندگی دیدیم گفتند
آن رنج که آن روز رسید موسی را در آن سفر هیچ روز نرسید برای آنکه شبانروزی دگر تا وقت
چاشت میرفتند که نیارمیدند والنصب التعب چون موسی علیه السلام حدیث چاشت کرد یوشع را
حدیث ماهی و رفتن او در دریا یاد آمد گفت . ارايت اذاوينا الي الصّخرة . دیدی آنکه که ما
بنزدیك آن سنك رسیدیم ومحلّ اذ نصب است على الظّرف ای وقت وصولنا الى الصّخرة . فانّی نسیت
الحوت . من ماهی فراموش کردم . وما انسانیه الّا الشّیطان . وازیاد من نبرد الّا ابلیس یعنی بوسوسهٔ
او که مرا مشغول کرد که بیاد دارم فراموش کردم . وهقل بن زیاد گفت آن صخره است که پیش نهر
الزّیت است و نسیانرا بر دو وجه تفسیر دادند یکی ضدّ ذکر دوّم ترك . و اتّخذ سبيله في البحر
عجبا . گفتند این از کلام یوشع است و گفتند معنی آنستکه و اتّخذ سبیله فعجبت من ذلك
عجبا . عبد الرّحمن بن زید گفت جای تعجّب باشد که ماهی بریان کرده بود از مدّتی دراز
زنده شود و در دریا برود وازرفتن اوراهی پیدا ماند . ابن زید گفت نیمهٔ ماهی بود . عبدالله
عبّاس گفت و اتّخذ موسی سبیل الحوت فی البحر . عجبا یعنی عجب آمد موسی را از رفتن
ماهی بریان در دریا . وهب گفت از رفتن ماهی راهی پیدا گشت در دریا مانند جوئی موسی
علیه السّلام چون آن شنید گفت . ذلك ما كنّا نبغ . این آنست که ما درطلب آنیم و یاء از نبغ
بیفکندند بتحفیف اکتفاء بالکسرة عنها کقوله اجيب دعوة الدّاع اذا دعان اتّباعاً للمصحف
چنین یافتند نبشته . فارتدّا . باز گشتند . على آثارهما . هم برآن پی که آمده بودند . قصصا .
ای اتّباعا للاثر یقل قصّ اثره یقصّ قصّاً و منه القصة و القصاص باز پس آمدند بر آن راه که
رفته بودند تا بنزدیك صخره رفتند ماهی دردریا و ره کردن او بدیدند موسی علیه السّلام بدانست
که آن آیتی است و دلالتی که خدایتعالی کرد او را براثر آن برفت تا بنزدیك خضر رسید وذلك
قوله . فوجدا عبدا من عبادنا . بنده را یافتند از بندگان ما یعنی خضر را ونام او ایلیا بن
ملکان وخضر لقبش بود برای آنش خضر خواندند که ابو هریره روایت کرد ازرسول علیه السّلام
که او را برای آن خضر خواندند که او بر پوستین سفید نشست در زیر او سبز شد مجاهد گفت
برای آنش خضر خواندند که چون نماز کردی پیرامنش یکبار سبز شدی . عبدالله مبارك گفت که
ابن جریج گفت موسی علیه السّلام خضر را یافت بر طبقهٔ سبز نشسته بر روی آب بر او سلام

کرد . عبدالله عبّاس گفت از ابیّ کعب که موسی علیه السلام به خضر رسید خضر را یافت و او
خفته جامه بر خود گرفته موسی علیه السّلام بر او سلام کرد او برخاست و گفت علیك السّلام
یا نبیّ بنی اسرائیل موسی او را گفت تو چه دانی که من پیغمبر بني اسرائیلم گفت آنکه تو
را بمن ره نمود مرا احوال تو معلوم کرد . سعید جبیر گفت چون موسی علیه السّلام به خضر
رسید خضر نماز میکرد چون سلام باز داد موسی بر او سلام کرد او گفت سلام عادت شهر
ما نیست آنکه بنشستند حدیث میکردند مرغکی بیامد و منقار درآن دریا زد و قطره بر داشت
و دریا ریخت و برفت خضر گفت دانی که اشارت در این چیست گفت نه گفت جهانیان در
علم بنی اسرائیل عاجزند و بنی اسرائیل در علم تو و تو در علم من آنکه علم همهٔ جهان و
علم بنی اسرائیل وعلم تو و علم من باضافت با علم خدا نیست الّا بمقدار آن قطرهٔ آب که
آن مرغك از دریا بر داشت . در خبر است که موسی بن جعفر را علیه السّلام پرسیدند که
خضر عالمتر بود یا موسی گفت موسی از خضر پرسید که خضر جواب نداشت و خضر از
موسی پرسید که موسی جواب نداشت اگر هر دو بر من حاضر آیند من از ایشان بپرسم
جواب من ندانند و اگر ایشان ازمن پرسند من جواب ایشان دانم و ذلك قوله تعالى . ووجدا
عبدا من عبادنا و اتيناه رحمة من عندنا وعلّمناه من لدنّا علما . بندهٔ یافتند یعنی موسی و
صاحبش و آن بنده خضر بود که ما او را رحمتی داده بودیم از نزدیك ما و اواز نزدیك ما علمی
آموخته . قال له موسی . گفت موسی خضر را که . هل اتّبعك من پیروی کنم ترا بآن
شرط که مرا بیاموزی از آنکه تورا آموخته اند برشاد و هدایت . ابوعلی گفت نصب بر مفعول
له است آنکه عامل براو روا باشد که اتّبعك باشد یعنی اتّبعك للرّشد و روا باشد خضر
موسی را گفت تو با من صبر نتوانی کردن و این نفی استطاعت نه است نفی قدرتست
انّما مراد آنست که بر تو گران آید و دشوار چنانکه گویند فلان لایستطیع ان ینظر الیّ ای یثقل
علیه رؤیتی فلان مرا نمیتواند دید یعنی دیدار من بر او گرانست . و کیف تصبر . و چگونه
صبر کنی بر آنچه خبرت و آزمایش تو بر آن محیط نیست موسی علیه السّلام گفت . انشاءالله .
که مرا صابر یابی وهیچ فرمان تورا عصیان نکنم گفتند خضر بر اطلاق گفت بی استثناء وموسی
علیه السّلام بمشیّت کرد برای آنکه خضر را اعلام کرده بودند که موسی صبر نکند او اطلاق کرد
این سخن را امّا موسی در شكّ بود که صبر دارد برآن یانه برای آن استثناء کرد تا خلاف
نباشد آنکه خضر علیه السّلام گفت اگر مصاحبت و متابعت من خواهی کردن از آنچه من کنم
مرا مپرس که چرا کردی تا من تو را ذکری و یاد کردی از آنکه باز گویند حاصل کنم او
قبول کرد هم بر این شرایط اوّل از آنجا برفتند . فانطلقا . وانطلاق مطاوع اطلاق باشد یعنی
اطلقته فانطلق و روا بود که مطاوع طلقت باشد من الطّلاق فانّ فیه معنی الاطلاق وبرقیاس ماند
یا مطاوع طلق بود قیاسا علی اخواتها کقولهم قطعته فانقطع و کسرته فانکسر و جبرته فانجبر
بکنار دریا رسیدند کشتی دیدند خواستند تا در آنجا نشینند اصحاب کشتی رها نکردند گفتند
نباید تا دزدان باشند دگرباره چون نگاه کردند گفتند اینان سیمای صالحان دارند ایشانرا در

کشتی نشاندند بعضی دگر گفتند صاحب کشتی خضررا شناخت تقرّب کرد وایشانرا بی اجرت در کشتی نشاند چون کشتی بمیان دریا رسید خضر علیه السّلام تبر برداشت ولوحی ازالواح کشتی بشکست آب در کشتی آمد موسی علیه السّلام چون چنان دید صبر نداشت . تا گفت. اخرقتها لتغرق اهلها. بشکستی این کشتی تا اهل آن غرق شوند کوفیان خواندند مگر عاصم لیغرق اهلها بیا. و فتح او و کسر را و رفع اهل چنانکه فعل مسند باشد با اهل و باقی خواندند لتغرق بضمّ تا وکسر را ونصب اهل از اغراق چنانکه فعل خضر را باشد و اهل منصوب باشد بر وقوع الفعل علیه گفت این کشتی بشکستی تا اهلش را غرق کنی. لقد جئت شیئاً امرا. کاری منکرآوردی وقیل الامر الدّاهیة العظیمة وقیل العجیب الّذی تعجب منه من امر اذا کثر و انشد ابوعبیده. لقد لقی الامران منه فکرا داهیة دهیا اذا امرّا و این برسبیل استفهام گفت بدلالت همزهٔ استفهام که در اوست تا سئوال نکند که چرا گفت منکر کردی واین بحقیقت منکر نبود چو غرض از آن صلاح بود امّا قوله. شیئا امرا اونکرا. مشروط است یعنی اگر برای آن کردی تا مردمان کشتی غرق شوند منکر باشد وگفتند کاری کردی که ظاهرش منکر است و ما باطنش نمیدانیم گفتند اوچند جای کشتی را سوراخ کرد موسی علیه السّلام جامه در او می آکند چون چند جای شکسته بود باستاد و اصلاح میکرد و بخرقه وقیر وآنچه آلت آن باشد موسی را از آن عجب آمد که ندانست که غرض او چیست وگفتند امر کاری باشد فاسد که یؤمر بترکه فعل بمعنی مفعول کالذّبح والنقص والنکث ومنه رجل امر اذا کان ضعیف الرّای یحتاج الي ان یؤمر بصلاحه واین وجهی قریب است از روی اشتقاق خضر او را گفت نه تورا گفتم که صبر نداری و دشوار آید بر تو صبر کردن موسی علیه السلام گفت . لا تؤاخذنی بما نسیت. مرا مؤاخذه و معاتبه مکن بآنچه فراموش کردم. عبدالله عبّاس گفت نسیان بمعنی ترك است اینجا ای ترکت من عهدك چنانکه در قصّهٔ آدم گفت فنسی ای ترك . و گفتند مراد آنست که لا تؤاخذنی بما یشبه النسیان برای آنکه با قرب آن مدّت موسی فراموش کرده بود و گفتند موسی نگاه کرد آنجا که او کشتی بشکست چندجای و آب درکشتی نمی‌آمد بدانست که معجز است واز برای صلاح کردي عذرخواست گفت لاتؤاخذنی بما نسیت. ولا ترهقنی من امری عسرا . ای لا تکلّفني عسرا مرا تکلیف سختی مکن. ولاتلحقنی. و اصل کلمه تغشیه است من قولهم رهقه الفارس اذا غشیه و رهقه الدّین اذا رکبه وغلام مراهق اذا قارب البلوغ وکاد یغشیه . فانطلقا . ازآنجا برفتند و بساحل رسیدند و برخشك شدند جماعتی کودکان بازی میکردند آنجا خضر برفت و کودکی را از میان ایشان برون آورد ازاو نیکوروی تر نبود در میان ایشان و او را بکنار برد و بیفکند و بکارد حلق او ببرید و بکشتش و گفتند سر اورا بر دیواری زد تا او را بکشت و گفتند او را لگدی زد وبکشت ضحّاك گفت نام او خوش بود و شعیب الجبائی گفت نام او حیسود بودوهب گفت نام پدرش هداش بود و نام مادرش رحمی عبدالله عبّاس گفت کودکي نا بالغ بود ضحّاك گفت غلام بالغ بود و مفسد و مادر وپدر ازاو در رنج بودند کلبي گفت برنائی بود ره زدی و مال با مادر و پدر بردی ایشان سوگند بخوردندی که او نکرد ابی کعب از رسول علیه السلام شنیدم که گفت این غلام کافر بود چون موسی علیه السلام

چنان دید گفت . اقتلت نفسا زکیّة بغیر نفس . نفس زکیّ بی گناه را بکشتی که او کسی را نکشته است . کوفیان خواندند وابن عامر زکیّة بی الف ودیگران خواندند زاکیة با الف آنکه در معنیش خلاف کردند بعضی گفتند هردو بیك معنی است کقاسیة وقسیّة و فاکهین وفکهین وجادرین وجدرین . ابوعمر گفت زاکیه آن باشد که گناه نکرده باشد و زکیّه آن باشد که گناه کرده باشد و توبه کرده بعضی دگر گفتند زکیّة پارسائی بی گناه باشد و زاکیة ای نامیة ناشیة کودکی جوان که روی در زیادتی داشت ومیفزود . لقد جئت شیئا نکرا . کاری منکر آوردی یعني ظاهر او منکر است چو کشتن نفسی که او را گناهی ندانند صورت منکر دارد تا بدانند که مستحقّ کشتن است امّا برقول آنکس که گفت غلام بالغ بود و کافر و ره زن و مفسد و مستحقّ کشتن در آیت سئوال نباشد وامّا بر قول آنکس که گفت غلام نا بالغ بود جواب ازاو آنست که بلا خلاف خضر او را بفرمان خدا کشت و هیچ فرق نباشد میان آنکه خدایتعالی فرشته را فرماید تا جانش بر دارد و میان آنکه پیغمبر را گوید بتیغ بکش او را که درهردوحال بعضی مکلّفانرا در آن اعتبار و لطف باشد و مقتول را برخدای عوض وابن عامر ونافع فی روایة الاصمعی وابوبکر عن عاصم خواندند نکرا بضمّ نون و کاف و باقی قرّاء بتسکین کاف خواندند و هما لغتان کالرّعب والرّعب والخلق والخُلق خضر موسي را گفت . الم اقل لك . نه من گفتم تورا که با من صبر نداری گفت اکنون شرط میان من و تو آنست که اگر تو را چیزی بپرسم یا بر تو اعتراض کنم دگربا من صحبت مدار که تو در کار من بعذر رسیدی و معذور باشی بترك صحبت من چه آن از من باشد نه از تو. فانطلقا . از آنجا برفتند تا بدهی رسیدند . استطعما اهلها . از اهل آن ده طعام خواستند بر سبیل ضیافت ایشانرا طعام ندادند و میزبانی نکردند از آن دروازه در رفتند تا بدگر دروازه بیرون آمدند که کس ایشان را یکتا نان نداد بنزدیك آن دروازه دیواری بود ویران وهب گفت که طول آن دیوار صد گز بود . قتاده گفت کانت شرقیّة بدترین دهی بود از دهها که حرمت نداشتندی و ابن السبیل را حق نشناختندی . ابّی کعب گفت از رسول علیه السلام شنیدم که گفت اهل آن ده لئیمان بودند و قوله . یریدان ینقضّ. میخواست دیوار که بیفتد این از مجازات قران است و این عبارت نیز بلغت ما آید گویند دیوار که بخواست افتاد یا بخواهد افتاد معني یرید یکاد باشد نزدیك آن بود که بیفتد وامّا قول الشّاعر. یرید الرّمح صدر بني براء . ویرغب عن دماء بنی عقیل . یعنی یمیل الیهم دون بني عقیل ویقصدهم ومانند این مجازات بسیار آید درکلام عرب ومنها قول الشّاعر. انّ دهرا یلفّ شملی بسعدی . لزمان یهمّ بالاحسان . ومثله . یشکو الیّ جملی طول السّری . صبراً جمیلا فکلا نا مبتلی . وقك عنتره . وشکی الیّ بعبره وبحمحم . این جمله برطریق تشبیه ومقاربه باشد . ان ینقضّ . انقضاض سقوط باشد بسرعت کانقضاض الطّایر قال ذوالرّمه . فانقضّ کالکوکب الدرّیّ منصلتا . سعید جبیر گفت دیوار خمیده بود خضر علیه السّلام دوش بر آن نهاد باز راست کرد. عبدالله عبّاس گفت باز شکافت و از بن در بنا کرد موسی گفت . لو شئت لاتّخذت علیه اجرا . اگر خواهی تو بر آن مزدی بستدی یعنی اگر ما را بر سبیل مهمانی طعام ندادند باری مزد این کار بخواه ازایشان

اگر خواهی ابو عمرو وابن کثیر خواندند . لتخذت . وباقی قرّاء لاتّخذت و ابوعمرو ذال
در تاء ادغام کرد لقرب المخرج و بقی یبقی و ابقی یبقی دو لغت است و کذلك تخذ و اتّخذ
علی فعل وافتعل قال الشّاعر . وقد تخذت رجلی الی جنب غروها . سفا کافحوص العطاء المطرّق .
و قال اخر . جلاها الصّیقلون فاخلصوا . جفافا کلّها یبقی باثر . قال هذا فراق بینی وبینك.
خضر علیه السلام گفت این وقت آنست که میان من و تو مفارقتست بشرطی که کردی لاحق
بن حمید در شاذ خواند هذا فراق بتنوین و درخبر است که رسول علیه السلام گفت رحم الله
اخی موسی لوصبر لرأی العجایب اگر صبر کردی عجائب دیدی . در خبر است که موسی را
گفته اند از شداید چه آمد بر تو گفت بسیار سختی دیدم بر من آن سخت تر نیامد که خضر
مرا گفت هذا فراق بینی و بینك این وقت آنست که من از توجدا شوم واین کاری عظیم است
ومحنتی شدید یکی ازجمله بزرگان گفته والله لو الهمت الجمادات وسایر الحیوانات مرارة الفراق
و حرارة الاشتیاق لوقفت المیاه عن جریها و امسکت الشّمس عن . سیرها و لذابت الجواهر
فی معادنها وتقلّعت الجبال عن اماکنها ولما انتفع النّاس بالنهار المضیٔ ولا اهتدی احد بالکواکب
الدّرّی وقال الشّاعر . انّ یوم الفراق قطّع قلبی قطّع الله قلبه یوم الفراق . لووجدنا الی الفراق سبیلا.
لاذقنا الفراق طعم الفراق . و قال اخر . شیئان لو بکت الدّماء علیهما . عیناى حتّی تؤذنا
بذهاب . لم یبلغ المعشار من حقّیهما . فقد الشّباب و فرقة الاحباب . سأنبّئك . خبر دهم تو
را بتأویل آنچه من کردم وتو بر آن صبر نداشتی . امّا السفینة فکانت لمساکین . امّا کشتی
جماعتی درویشانرا بود که در دریا کار کنند برای ایشان عکرمه گفت از عبدالله عبّاس که آن
کشتی هزار دینار ارزید و این آیه دلیل آن میکند که مسکین آن باشد که او را چیزی باشد
وکفایتش نباشد وزکوة باو توان دادن چون چیزی دارد وبآن تصرّف نتواند کردن ودراخبارما
چنین آمده که اگرهفتاددرم دارد وبآن تصرّف داند کردن بآن زکوة مراورا نشایددادن واگر هفتصددرم
دارد وتصرّف نداند کردن زکوة مراورا شاید داد . کعب گفت آن کشتی ازمیان ده برادربود پنج
درزمین بودندوپنج درکشتی کار کردندی ودرشاذّ خواندندکانت لمسّاکین بتشدید سین ای بخلاء آن کشتی
جماعتی بخیلان بودواین قرائت وجهی ندارد . فاردت ان اعیبها . من خواستم تا آنرا عیب ناك کنم چو
ازپیش روی ایشان پادشاهی ظالم بود که کشتیها درست بغصب میستد ودر وراء خلاف کرده اند بعضی
گفتند قدام و بعضی گفتند خلف است و در لغت هردو هست و از اسماء محتمله است امّا اینجا
دو قول گفته اند یکی آنکه امام خواست دوّم آنکه خلف خواست چرا که ره ایشان در وقت
باز گشتن برو بود و گفته اند وراء آنرا خوانند که پیش تو باشد بر وجهی که بتو رسد و تورا
باز گذارد وباز پس تو افتد چنانکه گویند البردورائك سرما در پیش تواست و قال الشّاعر .
الیس ورای ان تراخت منیّتی . لزوم العصا یحنی علیّ الاصابع . فقال الله تعالی من ورآئه جهنّم
و قال من ورآئهم ای امامهم و قال الشّاعر . ایرجو بنو مروان سمعی و طاعتی . و قومی تمیم
والفلاة ورائیا . ای امامی . و قوله کلّ سفینة ای کلّ سفینة صالحة این از آنست که بفحوای
الخطاب دانند برای آنکه معلوم است بضرورت که چون او کشتی بشکنند بشکستن از آن به نشود

که کشتی باشد پس اگر پادشاه کشتی درست و شکسته بیکجای گرفتی درشکستن کشتی فائده نبودی
پس بفحوی الخطاب دانند که مراد آنست که اخذ کلّ سفینة صحیحة صالحة . غصبا . نصب او
بر تمیز است و گفته اند نام آن پادشاه حلیدا بود و او پادشاهی کافر بود . جبائی گفت نام او
هددبن بدد بود . و امّا الغلام . وامّا آن غلام را که بکشتند مادر و پدر او مؤمن بودند
خدای مرا فرمود که او را بکش والّا بوجود او ایشان کافر شوند ومعلوم آن بود که اگر اونباشد
بر ایمان بمانند و آنچه چنین باشد مفسده باشد برای آنکه مفسده آن بود که فساد عند آن حاصل
آید و اگر آن نباشد فساد نبود واز باب تمکین نبود قوله . فخشینا . گفتند بمعنی کراهتاست
این خشیت چنانکه یکی از ما گوید فرّقت بین رجلین خشیة ان یقتتلا ای کراهة ان یقتتلا بعضی
دگر گفتند خشینا ای علمنا بمعنی علم است و در مصحف ابیّ هست . فخاف ربّك ان یرهقهما.
ای یغشیهما در ایشان پوشاند کلبی گفت کلّفهما ایشانرا تکلیف کند . سعید جبیر گفت معنی
آنست که ایشان از دوستی او در دین اوشوند موافقت او را . و گفتند یرهقهما ای یهلکهما
و یقتلهما اگر بماندی ایشانرا بکشتی من قولهم رهقه الفارس اذا غشیه مکروه او قتل او ضرب و
این وجهی نیکو است وبراین قول طغیانا و کفرا مفعول دوّم یرهقهما نباشد بلکه نصب برمفعول له
بود ای لطغیانه و کفره و روا بود که نصب بر تمیز بود براین قول . فاردنا ان یبدلهما
ربّهما . خواستیم تا خدایتعالی بدل بدهد مادر و پدر را از او بهتر اهل مدینه و ابو عمرو
خواند بتشدید من التّبدیل اینجا و درسورة النّحل ودرسورة القلم و باقی قرّاء بتخفیف من الابدال
و هما لغتان معناهما واحد یقال ابد له الله بکذا کذا وبدّل به کذا . خیرا منه زکوة . ای صلاحا
و طهارة . و اقرب رحما . ای اوصل الرّحم و ابوجعفر و یعقوب خواندند رحما بضمّتین و باقی
قرّاء بسکون و هما لغتان کالعمر والعمر والرّعب والرّعب و نصب هردو بر تمیز است یعنی کسی
که از او باسلام و شعار او آراسته تر باشد و در صلهٔ رحم اجتهاد کرده تر قال الشّاعر فی الرّحم.
ولم یعوج رحم من تعوّجا . و قال یا منزل الرّحم الی ادریس . و بعضی اهل لغت فرق کردند
میان ابدال و تبدیل . گفتند ابدال بدل بجای اول نهادن باشد و تبدیل تغییر چیز باشد عمّا هو
علیه و بعضی گفتند فرقی نیست و اینجا فرق است دلیلش قوله تعالی بدّلنا ایة مکان ایة لا بدایه
اوّل برجای نباشد بنسخ فامّا قولهم بدّلناهم جلودا غیرها قوّت قول اوّل باشد برای آنکه جلدهمان
باشد که باشد تا عذاب نا مستحقّ نبود . عبدالله عبّاس گفت . اقرب رحما . ابرّ بوالدیه با مادر
و پدر نیکوکار تر فرّاء گفت ای اقرب ان یرحماه و نزدیکتر بآنکه مادر و پدر را برو رحمت و
شفقت باشد و ابن جریح همین گفت و رحم از رحمت گفتند نه از رحم یعنی فرزندی دهد ایشانرا
که مادر و پدر او را دوست تر دارند از این یکی . جعفربن محمّدبن صادق گفت عن ابیه ازپدرش
باقر علیه السّلام که خدایتعالی مادرو پدر را ببدل آن پسر نا خلف دختری بداد که از نسل او
هفتاد پیغمبر پدید آمدند . ابن جریح گفت پسری مسلمان بداد ایشانرا ببدل آن کافر قتاده
گفت چون او بزاد مادر و پدر خرّم شدند و چون او را بکشتند دلشکسته شدند و اگر بماندی
ایشانرا هلاك کردی پس بنده باید تا بقضای خدای راضی بود که آن قضا که خدای کند او را

به باشد وا گر چه اوکاره باشد آنرا. واّما الجدار. اّما دیوار که آبادان کردیم از آن دو کودك
یتیم بود درآن شهر و در زیر آن گنجی بود ایشانرا خلاف کردند در آن گنج. سعید جبیر
گفت صحیفه بود در آنجا علم بود. عبدالله عبّاس گفت در آنجا الّا علم نبود. صادق جعفربن
محمّد الباقر علیهماالسّلام گفت لوحی بود از زر براو نوشته بسم الله الرّحمن الرّحیم عجبت لمن
یؤمن بالقدر کیف یحزن عجب از آنکه او بقضا و قدر ایمان دارد چگونه غم خورد وعجبت لمن
یؤمن بالرّزق کیف یتعب و عجب از آنکس که روزی بیقین داند چرا رنج برد و عجبت لمن
یؤمن بالحساب کیف یغفل و عجب از آنکه ایمان دارد بحساب چگونه غافل شود و عجبت لمن
یعرف الدّنیا و تقلّبها باهلها کیف یطمئنّ الیها و عجب از آنکه دنیا بیند و داند وتقلّب اوباهلش
شناسد چگونه سا کن شود در آن لااله الّا الله محمّد رسول الله واین از رسول علیه السّلام روایت
کردند. عکرمه گفت آن گنج مالی بود و ابودردا روایت کرد از رسول علیه السّلام او گفت
زرو سیم بود. وکان ابوهما صالحا. و پدر ایشان صالح بود گفتند نام او کاشح بود و گفتند
هفتم پدرشان بود که صالح بود و او مردی سیّاح بود. محمّدبن المنکدر گفت خدایتعالی بصلاح
مردی صالح نگاهدارد فرزندش را و آن سرای که در آنجا باشد و همسایگان که پیرامن سرای او
باشند یحیي بن اسمعیل بن سلمة بن الجمیل گفت مرا خواهری بود مهتر از من عقلش را خلل
رسید اورا به غرفه بنشاندم مدّت یازده سال و با ذهاب عقل بر نماز و آب دست حریص بودی شبی
خفته بودم نیم شب در سرای من کوفتند گفتم کیست آواز داد که منم گفتم تو فلانۀ گفت بلي
من عجب داشتم که او سالیان بود که از اینجا بزیر نیامده بود در بگشادم تا در آمد گفتم نه
خیر است گفت خیر دوش خفته بودم در خواب دیدم که کسی بیامد و برمن سلام کرد و مرا
گفت خدایتعالی پدرت اسمعیل را برای صلاح جدّت نگاهداشت که سلمه بود ترا برای صلاح
پدرت اسمعیل نگاهداشت اگر خواهی دعا کنم تا خدا تورا عافیت دهد و اگر خواهی برین
بلاصبر کن و بهشت توراست من گفتم من بهشت خواهم جز آنکه رحمت خدایتعالی فراخ است
اگر جمع کند مرا هردو پس عجب نباشد گفت خدایتعالی جمع کرد برای تو میان هر دو و اینجا
عافیت داد تورا و آنجا بهشت برای صلاح پدرانت. فاراد ربّك ان یبلغا. خدای خواست تا
ایشان ببلوغ رسند و بشدّت و قوّت رسند و گفته اند آن هیجده سال باشد وآن گنج پدربردارند
از زیر آن دیوار. وما فعلته عن امری. و من آنچه کردم از فرمان خود و از نزدیك خود
نکردم بل بفرمان خدایتعالی کردم. ذلك تأویل مالم تسطع علیه صبرا. این تأویل آنست که
تو برآن صبر نداشتی واسطاع واستطاع بمعنی واحد. قوله

وَ يَسْئَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَاَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْراً * اِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي
و میپرسند ازتو از ذوالقرنین بگوزودمیخوانم بر شما ازاو چیزیرا بتحقیق ماقوت دادیم مر اورادر
الْاَرْضِ وَ اٰتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَباً * فَاَتْبَعَ سَبَباً * حَتّٰى اِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ
زمین و دادیم اورا از هر چیز سببی را پس پیروی کرد سببی را تا چون رسید جای غروب آفتابرا
وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْماً * قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ اِمَّا اَنْ
یافت آنراکه فرومیرود در چشمۀ لائی ویافت نزد آن گروهیرا گفتم ای ذوالقرنین یا شکنجه

تُعَذِّبَ وَاِمَّا اَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْناً * قَالَ اَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ
میکنی و یا میگیری درآن گروه نیکوئی را گفت اما آنکه ستم کرد پس زود شکنجه نمائیم اورا پس بازگشته شود
اِلٰى رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَاباً نُكْراً * وَاَمَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحاً فَلَهُ جَزَاءً
بسوي پروردگارخود پس شکنجه کنداورا شکنجۀ بدي و اماآنکه گروید وکرد کار شایسته پس اورا مزد
الْحُسْنٰى وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ اَمْرِنَا يُسْراً * ثُمَّ اَتْبَعَ سَبَباً * حَتّٰى اِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ
نیکو و زودمیگوئیم مراورااز کار آسانی پس پیروشد سببی تا چون رسیدجای برآمدن
الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلٰى قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْراً * كَذٰلِكَ وَ قَدْ
آفتابرا یافت آنرا برمیآید بر گروهی که نگردانیم آنهارا از غیرآن پوششی اینچنین وبتحقیق
اَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْراً * ثُمَّ اَتْبَعَ سَبَباً * حَتّٰى اِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ
فراگرفتیم بآنچه نزداوست آگاهی را پس پیروشدسببی را تا چون رسید میان دوسد یافت از
دُونِهِمَا قَوْماً لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلاً * قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ اِنَّ يَاْجُوجَ وَمَاْجُوجَ
پس آن دوسدگروهیرا نزدیك نبود بفهمند گفتاریرا گفتندای ذوالقرنین بتحقیق یاجوج و مأجوج
مُفْسِدُونَ فِي الْاَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجاً عَلٰى اَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ
فسادکنندگانند در زمین پس آیا قراردهیم برای تو خرجی را بر آنکه گردانی میان ما و میان آنها
سَدّاً * قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَاَعِينُونِي بِقُوَّةٍ اَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَ
سدّیرا گفت آنچه توانائی دادمرا درآن پروردگارمن بهتراست پس مددکنیدمرا بتوانائی قرارمیدهم میان شما و
بَيْنَهُمْ رَدْماً * آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتّٰى اِذَا سَاوٰى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا
میان آنها سدّیرا آوریدمرا پارهای آهن را تا چون برابرشد میان دوکوه گفت بدمید
حَتّٰى اِذَا جَعَلَهُ نَاراً قَالَ آتُونِي اُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْراً * فَمَا اسْطَاعُوا اَنْ يَظْهَرُوهُ
تا چون گردانیدآنرا آتشی گفت بیاوریدمرا بریزم برآن مس گداخته پس نتوانستند که آشکارشوندآنرا
وَ مَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْباً * قَالَ هٰذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَاِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ
و نتوانستند برای آن سوراخیرا گفت این است رحمتی از پروردگارمن چون آمد وعدۀ پروردگارم گرداند آنرا
دَكَّاءَ وَ كَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقّاً * وَ تَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَ
ریزریز و باشد وعدۀ پروردگارمن راست و واگذاشتیم پارۀ آنهارا آنروز که موج زنند در بعضی و
نُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعاً * وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضاً * اَلَّذِينَ
دمیده شود در صور پس فراهم کردیم آنهارا فراهم کردنی وآشکار گردانیم جهنم را آنروز برای کافران آشکار کردنی آنانکه
كَانَتْ اَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَ كَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعاً * اَفَحَسِبَ
بود چشمهاشان در پرده از یاد من وبودند نمیتوانستند شنیدنیرا آیا پنداشتند
الَّذِينَ كَفَرُوا اَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي اَوْلِيَاءَ اِنَّا اَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ
آنانکه کافرشدند که بگیرند بندگان مرا از غیرمن دوستاران بتحقیق ما آماده کردیم جهنم را برای کافران
نُزُلاً * قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْاَخْسَرِينَ اَعْمَالاً * اَلَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيٰوةِ
منزلگاهی بگو آیا خبردهم شمارا بزیانکارتر کردارها کسانی که ضایع شدکوشش آنها درزندگانی

الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً * اُولٰئِكَ الَّذينَ كَفَرُوا بِآياتِ
دنیا و آنها پندارند که آنها نیکو کنند کاررا آنگروهند کسانی که کفرورزیدند بآیتهای

رَبِّهِمْ وَلِقائِهِ فَحَبِطَتْ اَعْمالُهُمْ فَلا نُقيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَزْناً * ذٰلِكَ جَزاؤُهُمْ
پروردگارشان وملاقات اوبس بیهوده شدکارهاشان پس برپا ننمائیم برای آنهاروزرستخیز سنجیدنی اینست پاداش آنها

جَهَنَّمُ بِما كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آياتي وَ رُسُلي هُزُواً * اِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
جهنم بجهت آنکه کافرشدند وفرا گرفتند آیات مرا وفرستادگانم رااستهزاء بتحقیق کسانیکه گرویدندوکردندکار

الصّالِحاتِ كانَتْ لَهُمْ جَنّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلاً * خالِدينَ فيها لا يَبْغُونَ عَنْها
شایسته باشد آنهارا بوستانهای فردوس ضیافتگاه همیشه‌اندر آن نجویند از آن

حِوَلاً * قُلْ لَوْ كانَ الْبَحْرُ مِداداً لِكَلِماتِ رَبّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ اَنْ تَنْفَدَ
گردیدنی بگو اگر باشد دریا مداد برای کلمات پروردگارمن تمام‌شود دریا پیش ازآنکه تمام گردد

كَلِماتُ رَبّي وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً * قُلْ اِنَّما اَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحىٰ اِلَيَّ
سخنان پروردگارم واگر آوریم بمثل آن مددیرا بگو جزاین نیست من بشری هستم مانندشما وحی شود بسوی

اَنَّما اِلٰهُكُمْ اِلٰهٌ واحِدٌ فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صالِحاً وَ
من که خدای شما معبودیگانه است پس هرکه باشد امید وار وملاقات پروردگار خودرا پس باید کار کند کار شایسته و

لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ اَحَداً .
شریك نگیرد بپرستش پروردگارخود کسی را

قوله و یسئلونك عنْ ذی القرنین قل ساتلو علیکم . حقتعالی گفت میپرسند تو را از ذو القرنین بگو ای محمّد که من بر شما خوانم از او ذکری . خلاف کردند در آنکه او پیغمبر بود یا نه بعضی گفتند پیغمبر بود بعضی گفتند پادشاهی بود صالح عاقل مجاهد گفت چهارکس برزمین ملك شدند دو مؤمن ودو کافر امّا دو مؤمن سلیمان بود و ذوالقرنین و امّا دو کافر بخت نصر بود و نمرود . خلاف کردند درآنکه او را چرا ذوالقرنین خواندند . بعضی گفتند برای آنکه پادشاه روم و پارس بود و گفتند برای آنکه برسرش مانند دو سرو بود وبعضی گفتند برای آنکه بر سر او دوگیسو بود وگیسو را بتازی قرن خوانند . و گفتند برای آنکه او درخواب دید که سروهاء آفتاب بدست گرفته است تأویل بر آن کردند که او برمشرق و مغرب پادشاه شود و گفتند برای آنکه کریم الطّرفین بود من قبل الاب و الامّ و گفتند برای آنکه درعهد او دو قرن مردم بگذشتند و او زنده بود و گفتند برای آنکه او چون کار زار کردی بدست و رکاب کردی . و گفتند او را علم ظاهر و باطن دادند . و گفتند برای آنکه در نور و ظلمت رفت . و پسر کوّا از امیر المؤمنین علی علیه السّلام پرسید در مسائل که ذوالقرنین پادشاه بود یا پیغمبر گفت بندهٔ صالح بود خدایرا احبّ الله واحبّه و نصح الله لـه خدایرا دوست داشت و خدا او را دوست داشت و نصیحت کرد برای خدا خدا او را نصیحت کرد گفت خبر ده مرا از قرنها او از زر بود یا از سیم گفت نه از زر بود و نه از سیم ولیکن او قوم را دعوت کرد بتوحید بر جانبی از سرش بزدند برفت و غایب شد و باز آمد و دعوت کرد بر

جانبی دیگربزدند اورا و انّ فیکم مثله و در میان شما مانند او یکی هست خود را خواست . انّا مکّنّا له فی الارض . ما او را تمکین کردیم در زمین . و آتیناه من کلّ شیء سببا . ازهر چیز او را سببی و وسیلتی دادیم یعنی هرچه او بآن محتاج بود و گفتند هرچه ملوکرا بکار آیداز ساز و آلت و سلاح و لشکر و سبب هرآنچیز باشد که باو بچیزی رسند تا پارهٔ رسن را که درسر رسن بندند تا بآب رسد آنرا سبب خوانند و راه را سبب خوانند و در را سبب خوانند و اسباب السّموات ابوابها . فاتبع سببا . ای طریقا یوصله الی بغیته رهی که او را بمقصود رساند اهل کوفه و ابن عامر خواندند اتبع در هرسه جایگاه بقطع الف وباقی قرّاء اتّبع خواندند یقال تبع یتبع واتبع یتبع و اتّبع یتّبع ثلث لغات بمعنی واحد و گفتند آتیناه من کلّ شیء سببا آنست که اقطار زمین او را مسخّر کردیم چنانکه باد سلیمانرا بر این قول هر دو سبب را معنی طریق باشد یعنی سهلنا علیه طریق کلّ شیءکان یطلبه فاتبع ذلك الطّریق . حتّی اذا بلغ مغرب الشّمس . تا آنجا رسید که آفتاب فرو میشد . وجدها . یافت آفتابرا که درچشمهٔ گرم فرو میشد کوفیان خواندند و ابن عامر و ابو جعفر فی عین حامیة بالف یعنی چشمهٔ گرم و در شاذّ عباد له و حسن بصری هم مالف خواند دلیل این قرائت آنست که سعید جبیر عن الحکم بن عینیه عن اصم عن ابراهیم التّیمیمی عن ابیه عن ابی ذرّ که ابوذر گفت من ردیف رسول علیه السّلام بودم وقت آفتاب فرو شدن مرا گفت یا اباذر دانی تا این آفتاب کجا فرومیشود گفتم الله و رسوله اعلم گفت تغرب في عین حامئة بچشمهٔ گرم فرو میشود و عبدالله عمر گفت رسول علیه السلام در آفتاب نگرید چون فرو میشد گفت فی نارالله الحامئة آنکه گفت اگر نه آنست که خدایتعالی نگاه میدارد آفتاب را هر چه بر زمین است بسوختی و باقی قرّآء خواندند فی عین حمئة بی الف بهمزه یعنی در چشمهٔ حرّهٔ لوشناك . عبدالله عبّاس گفت برای کعب خواندم حمئة او گفت بررسول علیه السلام خواندم فی عین حامیة . کعب الاحبار گفت درتوریة چنین است في عین سوداء درچشمهٔ سیاه . عبدالله عبّاس گفت بنزدیك معویه حاضر بودم این آیه بخواندند آنجا فی عین حامئة بالف معویه مرا گفت چگونه میخوانی این کلمه را گفتم فی عین حمئة وجز چنین نمیخوانم . معویه عبدالله عمررا گفت چگونه میخوانی گفت حامیة عبدالله عباس گفت قرآن بخانهٔ ما فرود آمد من از تو وازاو بهدانم کس فرستاد و کعب الاحبار را گفت حاضر کرد و از او پرسید که در توریة چگونه یافتی که آفتاب کجا فرو میرود گفت اما تازی شما به دانید و اما در توریة چنین است في ماء وطین میان آب و گل فرو میشود مردی از قبیلهٔ ازد حاضر بود او گفت آنگه عبدالله عباس این حکایت میکرد گفتم اگر من حاضر بودمی آنجا ابیاتی بخواندمی که قوّت قول تو است گفت آن ابیات چیست گفتم آنکه تبّع میگوید . قدکان ذو القرنین قبلی مسلما . ملکا تدین له الملوك وتسجد . بلغ المشارق والمغارب ینبغی . اسباب امر من حکیم مرشد . فرای مغار الشّمس عند غروبها . فی عین ذی خلب وثاط حرمد . عبد الله عباس گفت خلب چه باشد گفت گل باشد بلغت ایشان گفت ثاط چه باشد گفت خره باشد گفت حرمد چه باشد گفت سیاه یکی را بخواند وگفت این بیتها بنویس . ابو العالیه گفت آفتاب بچشمه فرو میشود که آن چشمه او را بمشرق میاندازد . ووجد عندها قوما . نزدیك آن

قومی را یافت . قلنا یا ذالقرنین . ما گفتیم ای ذی القرنین . امّا ان تعذّب . با اینان دو
کار بکن بحسب استحقاق اگر ایمان نیارند ایشانرا عذاب کنی وبکشی . و امّا ان تتّخذ فیهم حسنا.
و اگر ایمان آرند در ایشان طریقهٔ نیکو و سیرتی نیکو گیری و ایشانرا اکرام کنی گفت یعنی
ذو القرنین اما آنکس که کافر باشد و ظلم کند اورا عذاب کنیم آنکه اورا باخدای برندوخدای
او را در دوزخ کند عذاب کند عذابی منکر و اما آنکه ایمان آرد . فله جزاءجزاءن الحسنی .
اورا اجرو مکافات نیکوتر باشد کوفیان گفتند فله جزآء ن الحسنی بنصب والتّنوین علی تقدیر فله
جزاء الحسنی علي عمله آنکه نصب او مفعول له باشد یا بر مصدر از فعل محذوف ای فله الحسنی
نجزی به جزاء و باقی قرّآء خواندند جزاءُ الحسنی برفع و اضافه آنکه آنرا دو وجه باشد
یکی آنکه مراد بحسنی اعمال صالحه باشد ای فله جزاء الاعمال الصّالحة و وجه دیگر آنکه
مراد بحسنی بهشت باشد ای فله جزاء دار الحسنی او را جزاء بهشت باشد و اضافهٔ جزا
با بهشت چنان بود که و لدار الاخرة وذلك دین القیّمة . و سنقول له من امرنا یسرا . یعنی
با او سخن نیکو و آواز نرم و کلام برفق گوئیم مجاهد گفت یسیرا ای معروفا . ثم اتبع سببا .
آنکه متابعت منازل و طریق کرد یعنی ساز رفتن . حتّی اذا بلغ مطلع الشّمس . تا آنجا رسید
که آفتاب می برآید آفتابرا یافت که بر می آمد بر قومی که میان ایشان و آفتاب حجابی و پوششی
نبود . قتاده گفت برای آنچنان بود که ایشان بر زمینی بودند که بر آن بنانه باستادی و ایشان
را مسکن در سردابهاء بود که در زمین کرده بودند چون آفتاب برخاستی آمدندی وبآن سرایها
فرو شدندی تا آفتاب بگردیدی آنکه بیرون آمدندی و طلب معاش کردندی . حسن بصری گفت
زمین ایشان محتمل بنا نبود چون آفتاب برآمدی بآب فرو شدندی چون آفتاب از ایشان بگشتی
بیامدندی و برگیاه زمین چره کردندی چون بهائم . ابن جریح گفت وقتی لشکری آنجارسیدی
اهل آن زمین ایشانرا گفتند زینهار نباید که شما را آفتاب در یابد که هلاك شوید گفتند مانرویم
تا آفتاب برآید تا بدانیم که اینکه شما گفتید راست است یانه آنکه نگاه کردند استخوانهای
بسیار دیدند گفتند این چیست گفتند لشکری وقتی باینجا رسیدند آفتاب بایشان بر آمد هلاك
شدند این استخوانهای ایشان است بگریختند و آنجا نه ایستادند . قتاده گفت چنین گویند که
ایشان زنگیانند . کلبی گفت ایشان یارس و یاویل وسیك اند سه گروه تن برهنه باشند وخدایرا
ندانند . عمروبن مالك بن امیّه گفت مردیرا دیدم که حدیث میکرد و قومی بر او گرد آمده
میگفت من بزمین چین رسیدم باقصی زمین مرا گفتندمیان تو ومطلع آفتاب یکروزراه است مردی
از ایشانرا بمزد گرفتم و آن شب رفتیم چون بآنجا رسیدیم گروهی را دیدیم که گوشهای ایشان
ببالای ایشان بود یکی لحاف کردندی و یکی دواج بوقت خفتن و این مرد که با من بود زبان
ایشان میدانست ایشانرا گفت ما آمده ایم تا به بینیم که آفتاب چگونه بر می آید گفت ما در
اینکه بودیم آوازی شنیدیم چون صلصلهٔ آواز آهن گفت بیفتادم ازآن هیبت بیهوش چون با
هوش آمدم ایشان مرا بروغن میاندودند آفتاب دیدم برون آفتاده برنگ روغن زیت و کنارهٔ
آسمان دیدمچون دامن خیمه چون آفتاب بالا گرفت ما را در سرائی بردند چون روز نیك برآمد

و آفتاب بگردید ایشان بکنارهٔ دریا آمدند و ماهی میگرفتند و در آفتاب می انداختند تا بریان
میشد قوله . کذلك . همچنین در تشبیه خلاف کردند بعضی گفتند معنی آنستکه چنانکه او را
بمغرب رسانیدیم همچنین او را بمشرق رسانیدیم وبعضی دیگر گفتند همچنانکه بمشرق گروهی را
یافت بمغرب گروهی را یافت ونیز گفتندچنانکه درایشان حکم کرددراینان حکم کرد. وگفتند چون
خدایتعالی قصّه ایشان بگفت گفت کذلك یعنی کذلك امرهم و خبرهم کما قصصنا و حال و قصّهٔ
ایشان چنان بود که گفتیم آنکه ابتدا کرد و گفت . قد احطنا بما لدیه خبرا . علمما باحوال
او محیط باشد . ثمّ اتبع سببا حتّی اذا بلغ بین السّدّین . ابن کثیر و ابو عمرو و عاصم سدّین
بفتح سین خواندند باقی قرّاء بضمّ سین کسائی گفت این هردو لغت است وآن دو کوه است که
ذوالقرنین میان آن دو کوه سدّ کرد میان یاجوج و مأجوج و اهل آن شهر. عکرمه گفت فرقی
هست میان سدّوسدّ هرچه آن ازصنعت آدمی باشد آنرا سدّ گویند بفتح وآنچه خلق خدا باشدآنرا
سدّ گویند بضمّ . عبدالله عباس گفت این سدّ میان ارمنیّه است و آذربایجان. وجد من دونهما
قوما لا یکادون یفقهون قولا . قومی را یافت آنجا که نزدیك آن نبود که سخن بدانند . حمزه
وکسائی خواندند واعمش وو ثّاب یفقهون بضمّ یاو کسر قاف بمعنی اعلام یعنی کسی را سخنی
معلوم نتوانستند کردن یعنی کس زبان ایشانرا ندانست وبرقرائت عامه که یفقهون خواندندمعنی آنست
که زبان کسی ندانستند . قالوا یاذاالقرنین . گفتندای ذی القرنین اگر گویند چگونه گفت که
ایشان هیچ زبان ندانند آنکه خبر داد که ایشان ذاالقرنین را گفتند واین مناقضه باشد گوئیم ازاین
چند جواب است یکی آنکه ممتنع نبود که میان ایشان ترجمانان بودند که هر دوزبان دانستندایشان
خبر دادند دگر آنکه روا بود که اغلب ندانستند بعضی دانستند ازایشان وخبر دادندورابود که اگرچه
لغت وزبان ایشان ندانستندرموزواشارتی بوده باشد که ایشان ازآن بدانند آنکه آنرا برمجاز قول
خواندگفتند ای ذوالقرنین. انّ یأجوج ومأجوج . عاصم و اعرج مهموز خواندند هردو
اسم وباقی قرّاء بی همزه. مفسدون فی الارض . در زمین فساد می کنند و تباهی گفتند اصل
یاجوج و مأجوج من اجیج النّار از درفش آتش یعنی بکثرت واضطراب چون درفش آتشند وهب
منبّه گفت و مقاتل سلیمان ایشان از فرزندان یافث بن نوحند . ضحّاك گفت جماعتی اند ازترك.
کعب گفت ایشان نادره (۱) فرزندان آدم اند برای آنکه ایشان فرزندان آدمند نه از حوّا وسبب
آن بود که آدم را وقتی احتلام افتاد آب از او جدا شد او از خواب در آمد و متأسّف شد بر
فوت و ضیاع آب خدایتعالی از آن آب یأجوج ومأجوج را بیافرید وآن نطفه بود با خاك آمیخته
ایشان متّصلند بما از جهت پدر دون مادر مفسدون فی الارض . سعید جبیر گفت فساد ایشان در
زمین آن بود که مردمخوار بودند کلبي گفت دروقت ربیع از زمین خود بیامدندی هرسبز که یافتندی
بخوردندی و هرچه خشك بودی برداشتندی وبا زمین خود بردندی و گفتند معنی آنست که چون
بیایند در زمین فساد کنند . اعمش روایت کند از شقیق بن عبدالله که او گفت من از رسول
علیه السّلام پرسیدم حدیث یأجوج و مأجوج گفت یأجوج امّتی اند و مأجوج امّتی هر امّتی از

(۱) هکذا ؟

ایشان چهار صد هزار است هیچکس از ایشان نبمیرد تا از صلب خود هزار فرزند نرینه نبیند که
سلاح بردارند وکار زار کنند گفتند یا رسول الله وصف ایشان ما را بگو گفت ایشان سه گروه‌اند
صنفی از ایشان ببالای درخت صنوبرند و آنرا بتازی ارز خوانند گفتند یا رسول الله ارز چیست
گفت درختی باشد در شام که بالای آن صد و بیست گز در هوا و صنفی دیگر را طول و عرض
یکی است صدو بیست گز طول وصدو بیست گز عرض وصنفی از ایشان بزرگ گوشند چنانکه
یك گوش ایشان لحاف باشد ویك گوش دواج و بهیچ چیز گذر نکنند ازپیل وخوك وحیوان
الّا که بخورند آنرا و هرکه از ایشان بمیرد بخورند او را مقدّمهٔ ایشان بشام آید وساقهٔ ایشان
بخراسان جویهای مشرق باز خورند و دریای طبرستان . وهب منبّه گفت ذوالقرنین مردی بود
از روم پسر عجوزی و او را فرزند همو بود و نام او اسکندر روس بود چون ببلوغ رسید بندهٔ
صالح بود خدایتعالی او را گفت ای ذوالقرنین من تورا باُمتان زمین خواهم فرستاد و ایشان
اُمتانی اند با زبانهاء مختلف و این جمله اهل زمین اند دو اُمت آنند که عرض زمین در میان
ایشان است و اُمتانی هستند در میان زمین که جنّ و انس از جملهٔ ایشانند و نیز یأجوج از آن
جمله اند امّا آن دو اُمت که طول زمین میان ایشان است یك اُمت بنزدیك مغربند ایشانرا
ناسك گویند و گروهی بمشرقند ایشانرا منسك گویند و آمّا آن دو گروه که عرض زمین میان
ایشان است اُمتی اند برجانب راست از زمین ایشانرا هاویل گویند و اُمتی اند درجانب چپ از
زمین ایشانرا ناویل گویند ذوالقرنین گفت بار خدایا این کار عظیمست که مرا میفرمائی وکس
قدر اینکار نداند جز توبار خدایا من بکدام قوّت مقاسات اینان کنم و بکدام جمع مکاثره کنم با
ایشان و بکدام حیله تدبیر ایشان کنم و بکدام صبر ممارست کنم با ایشان وبکدام زبان سخن
گویم با ایشان و لغات ایشان چگونه دانم و بکدام سمع اقوال ایشانرا بشنوم و بکدام چشم بینم
ایشانرا و بکدام حجّت با ایشان خصومت کنم و بکدام عقل احوال ایشان بدانم وبکدام حکمت
تدبیر کار ایشان کنم و بکدام عقل میان ایشان حکم کنم و بکدام صبر با ایشان بسر برم وبکدام
معرفت میان ایشان وصل کنم و بکدام علم احوال ایشان بدانم و بکدام دست برایشان حمله کنم
و بکدام پای راه برایشان برم و بکدام لشکر با ایشان کارزار کنم و بکدام رفق با ایشان بسازم و
بنزدیك من بارخدایا اینست ومن از ساز و آلت اینکار چیزی ندارم و این قوّت و طاقت ندارم
و تو خداوند رحیم و کریمی تکلیف مالا یطاق نکنی و برهر نفسی کمتر از آن برنهی که قوّت آن
باشد خدایتعالی گفت من تورا چندان قوّت و طاقت دهم که باینکار قیام کنی و شرح صدر کنم
و دلت روشن کنم و سمعت تیز کنم و بصرت قوی کنم وزبانت روان کنم و بازویت قوی کنم
و دلت را ثبات دهم و برجای بدارم تا هیچ نترسی و تورا نصرت کنم تا هیچ تو را غلبه نکنند و
راهت گشاده کنم تا سطوت کنی چنانکه خواهی و هیبت تو در دلها فکنم و نور و ظلمت را
مسخّر تو کنم تادولشکرباشند ازلشکر های‌تو نور ازپیش تو تورا هادی و راهنماینده باشد وظلمت
از پس و پشت تورا حصاری باشد چون خدایتعالي این بگفت او گفت سمیع و مطیعم فرمان‌تورا
آنگه قصد زمین مغرب کرد بآن اُمت که ایشانرا ناسك گویند چون آنجا رسید جمعی دید که عدد

ایشان جز خدای نشناخت با زبانهاء مختلف واهواء متفرّق چون چنان دید ظلمت برایشان گماشت
تا گرد ایشان درآمد سه بار مانند سه سراپرده تا ایشانرا بایکجای جمع کرد آنگه نور را ره داد
در میان ایشان و او بیامد وایشانرا با خدای دعوت کرد قومی ایمان آوردند و بیشتر بر کفر مقام
کردند او مؤمنانرا با لشگر خود آورد و ظلمت برکافران گماشت تا بایشان محیط شد در جایها و
خانهای ایشان اسیر شدند و متحیّر فرو ماندند وره بهیچ چیز نبردند از طعام و شراب بزنهار
آمدند و ایمان آوردند و بدعوت او در آمدند و جملهٔ زمین مغرب او را مسخّرشد واز مغرب روی
باپس نهاد با لشگر عظیم و بجانب راست زمین رفت و نور قائد لشگر او بود وظلمت سایق و
نگاهدارنده از پس پشت ایشان و روی بآن قوم نهاد که ایشانرا هاویل گویند تا بکنار جویهای
بزرگ و دریا رسید حقتعالی او را الهام داد تا الواح بسیار بساخت وباهم زد وازآن کشتی‌ساخت
بمقدار حاجت چون دریا بگذاشت بفرمود تا ازهم بگشادند وهریکی از آن لوحی برگرفتند برایشان
آسان بود دیگر باره چون بجوی و دریا رسیدند باهم نشاندند و کشتیها ساخت تا دریا بگذشت
همچنین میکرد تا بمقصد رسید همان معامله کرد با ایشان که با اهل مغرب کرد و این زمین نیز
مسخّر کرد از آنجا بیامد و روی بمشرق نهاد و همان معامله کرد و زمین مشرق نیز مستخلص کرد
بجانب چپ زمین آمد وآن زمین نیز مسخّر کرد آنگه روی بمیانه نهاد که یأجوج و مأجوج و
انس در او بودند در بعضی برسید بجماعتی مردمان مصلح اورا گفتند ای ذوالقرنین در پس این
کوه خدایرا خلقی هستند که بآدمیان نمانند مانند بهائم گیاه میخورند و چون سباع ودراووحوش
را میدرند و هرچه در زمین بجنبد از جانور میخورند و هیچ خلق نیست خدایرا که آن زیادت
می پذیرد که ایشان اگر مدّتی باین برآید و ایشان همچنین بیفزایند جهان بستانند و زمین رافرو
گیرند واهل زمین را از زمین برانند و هروقت ما منتظر میباشیم که ببالای این کوه بر آیند و
ذلك قوله تعالی . قالـوا یا ذا القرنین انّ یأجوج ومأجوج مفسدون فی الارض فهل نجعل لك
خرجا . ما خراجی برخود بنهیم که بتو میگذاریم تا در میان ما وایشان سدّی کنی کوفیان‌خواندند
مگر عاصم که خراجا بالف و باقی قرّاء خرجا بی الف وخراج اسم باشد و خرج مصدر . قال .
گفت یعنی ذوالقرنین . ما مکّنّی فیه ربّی خیرٌ . آنچه خدای مرا تمکین داده است در آن
بهتر است شما یاری دهید بقوّتی تا من از میان شما وایشان سدّی کنم به روی و سنگ و آهن
بسیار و روی و مس چندانکه توانید جمع کنید آنرا جمع کردند چندانکه او گفت آنگه گفت من
بروم ویکبار ایشانرا بنگرم ببالای کوه برآمد و در نگرید گروهی را دید بر یکشکل نر و ماده
بقد نیم مرد و بهری بود . امیرالمؤمنین علیه‌السّلام گفت بالای‌ایشان یك‌بدست بیش نیست وبهری
از ایشان درازند و ایشان دندان و چنگال دارند چنانکه سباع چون چیزی خورند آوازدندانهای
ایشان بمانند اشتر باشد که نشخوار کند یا ستور که علف خورند و بمانند چهار پای موی‌دارند و
براندام پوشش ایشان موی است از سرما و گرما بآن موی خویشتن را پوشیده دارند و گوشهای
بزرگ دارند یکی پر موی چون پشم گوسفند و یکی اندك موی چون بخسبند لحاف کنند ودیگری
دواج بسازند و هیچ از ایشان نباشد که بمیرند الّا آنکه هزار فرزند بزایند چون هزار تمام

بزاید بداند که وقت مرگ است او را و بوقت ربیع چنانکه ما را باران آید ایشانرا از دریا ماهی
آید چندانکه جز خدای حدّ و اندازهٔ آن نداند ایشان بگیرند آن ماهیانرا و ذخیره کنند تا سالی
دیگر و یکدیگر را بآواز کبوتر خوانند وآواز بلندشان چون بانگ گرگ باشد وجفت چنان گیرند
که بهائم چون ذوالقرنین ایشانرا بدید باز گشت و قیاس گرفت آنجایگاه را و آن بآخر زمین
ترکستان بود از جانب شرق. ما بین الصّدفین. صدفه سنگ بود بفرمود تا از زیر آن چندانی
بکندند که بآب رسید آنکه بسنگ برآورد طول صد فرسنگ در عرض پنجاه فرسنگ و هرگاه
صفی سنگ نهادند بفرمود تا بجای گل مس و روی گداخته در او ریختند و همچون عرق کوه شد
در زمین آنکه هم چنین برآورد و سنگ برهم مینهاد و روی و مس و آهن در میان مینهاد وبآتش
میدمیدند تا گداخته میشد تا آنکه که از بالای آن کوهها ببرد مقداراند هزار گز آنکه آنرا شرف
از آهن بر نهاد اکنون سدّ بمانند برد یمنی است خطّی سیاه و یکی سرخ و یکی زرد
از سیاهی آهن و سرخی مس و زردی روی آنکه رو بمیانهٔ زمین نهاد که در او انس بود
و در زمین میرفت وشهر ها میگشاد و دعوت میکرد تا بجماعتی رسید مردمانی را یافت مصلح نیکو
سیرت با انصاف و حکم بعدل وقسمت بسویّه حالشان یکسان بود و کلماتشان یکی بود و طریقشان
مستقیم دلهاشان متألّف و اهواشان مستوی بود سراهاشانرا در نبود وگورستانشان بردرسرای بود
و در شهر ایشان والي و حاکم نبود و درمیان ایشان ملوك واشراف نبود مختلف نبودند ومتفاضل
نبودند یکدگر را دشنام ندادندی و باهم جنگ نکردندی و کینه نداشتندی و آفاتی که بمردمان
رسیدی بایشان نرسیدی و عمرشان دراز بود و در میان ایشان درویش نبود وفظّ وغلیظ و بدخو
نبودند اسکندر از ایشان بتعجّب فرو ماند گفت ای قوم شما چه مردمانید که دراقطار زمین بگشتم
مانند شما مردمان ندیدم از احوال خود مرا خبر دهید گفتند چه خواهی تا تو را خبر دهیم
گفت چرا گورستان بر درسرای ساخته اید گفتند تا مرگ را فراموشی نکنیم گفت چرا سراهاتان
در ندارد گفتند برای آنکه در میان ما دزد و خائن نباشد گفت چرا در میان شما امیر نیست
گفتند برای آنکه ما انصاف یکدیگر دهیم گفت چرا درمیان شما توانگر نیست گفتند برای آنکه
ما افتخار نکنیم بکثرت مال گفت چونست که در میان شما منازعت ومخالفت نیست گفتند از
سلامت سینهٔ ما گفت چرا شما را با هم خصومت نباشد گفتند برای آنکه خویشتن را از حکم
ساکن کردیم گفت چرا در میان شما ملوك و پادشاهان نیستند گفتند برای آنکه ما فخر نکنیم
گفت چونست که کلمهٔ شما یکیست گفتند برای آنکه ما مخالفت و خصومت نکنیم با یکدگر گفت
چونست که شما چنین افتاده اید گفتند از آنجا که دلهای ما سلیم است خدایتعالي غل و حسد از
دلهای ما بیرون کرده است گفت چرا در میان شما درویشان نه اند گفتند برای آنکه ما حقّ
ایشان بایشان دهیم گفت چونست که عمرتان دراز است گفتند برای آنکه ما بر حق کار کنیم و
حکم بعدل کنیم گفت شما چرا باز نخندید گفتند برای آنکه ما از گناه میترسیم باستغفار مشغولیم
گفت غمناك و خشمناك نه اید گفتند برای آنکه ما تن بر بلاموطّن کرده ایم گفت چونست آفاتی
که بمردمان میرسد بشما نمیرسد گفتند برای آنکه ما توکّل جز بر خدای نکنیم وبرانواع و نجوم

کار نکنیم گفت پدرانتان همچنین بودند گفتند بلی ما این طریقه از پدران گرفته ایم که طریقهٔ
ایشان آن بود که بر درویشان رحمت کردندی و با محتاجان مواساة و از ظالمان عفو کردندی و
احسان کردندی با آنان که با ایشان اسائت کردندی و با جاهلان حلم کردندی وامانت نگاهداشتندی
و وقت نماز محافظت کردندی و بعهد وفا کردندی و وعده را انجاز کردندی خدایتعالی لاجرم
کار های ایشان بصلاح بداشت و برکت و صلاح ایشان بما رسانید. قتاده روایت کرداز ابورافع
از ابو هریره که رسول علیه السّلام گفت یأجوج ومأجوج بیایند واین سدّ میشکافند تانزدیك
آن باشد که شعاع آفتاب بینند چون شب در آید گویند باز کردیم که فردا تمام بشکافیم و در
شهر ها رویم خدایتعالی روز دیگر همچنان کند که بوده باشد هم بر این قاعده هر روز این کار
کنند تا آنگه که وقت آمدن ایشان باشد آنکه برسر کار ایشان بود گوید باز گردید که فردا تمام
کنیم و در شهر های ایشان شویم انشاء الله دگر روز که باز آیند همچنان باشد که رها کرده باشند
تمام بشکافند ودر شهرها آیند و آبها باز خورند و مردم از ایشان بگریزند و با حصنها شوند تا
بجملهٔ زمین برسند آنگه گویند جملهٔ زمین مارا مسخّر شد اکنون قصد آسمان باید کرد تیر در
آسمان انداختن گیرند تیرهاشان باز آید خون آلود برای امتحان خدایتعالی کسی را برایشان گمارد
تا همه را بکشند و دواب زمین وسباع گوشتهأ ایشان بخورند ازآن همچنان فربه شوند که چهار
پایان از نبات ربیع. ابو سعید خدری گفت از رسول علیه السلام شنیدم که یأجوج و مأجوج
سدّ بگشایند و بیرون آیند چنانکه خدایتعالي گفت. و هم من کلّ حدب ینسلون ومردم از
ایشان بگریزند و باحصنها شوند تا بدجله رسند هرآب که در دجله بود باز خورند چنانکه خشك
شود و کسانی که آنجا گذر کنند گویند وقتی جوئی بوده است اینجا تا همهٔ زمین بگیرند آنگه
گویند ماندیم باهل آسمان آنگه یکی از ایشان حربه بسوی آسمان اندازد وبازپس آید خون آلود
برای فتنه و استخوان ایشان بدینحال باشد که خدایتعالی کرمی بفرستد تا در گردن ایشان افتد
همچنانکه ملخ میرد بیکبار بمیرند مسلمانان در روز آیند واز ایشان هیچ حسّی و آوازی نشنوند
گویند کس هست که جان بفدای ما کند بنگرد تا حال اینان چیست یکی اختیار کند و دل بر
مرگ دهد و از حصن بزیر آید و بنگرد همه‌را مرده یابد برود وبشارت دهد ایشانرا مسلمانان از
حصنها بزیر آیند و چهارپایان سر در ایشان نهند و ایشانرا چون گیاه بخورند واز گوشت ایشان
فربه شوند. وهب گفت ایشان‌بر هیچ گیاهی و چوبی ودرختی‌نیابند الاّ که بخورند آنکه جویهای
زمین باز خورند و هر که را از مردمان یابند بخورند و جملهٔ زمین بستانند الاّ مکّه و مدینه
وبیت‌المقدس که براین‌سه جای دست و ظفر نیابند. فهل نجعل لك خراجاً و خرجا. ابو عمرو
بن العلا گفت فرق از میان خرج و خراج آنست که خرج آن باشد که بطوع و رغبت بمراد خود
بدهی و خراج آن باشد که لازم باشد ادای آن واگر چه کاره باشد آنرا تا از میان ما وایشان
سدّی کنی چنین که گفتیم او گفت آنچه خدای مرا داد بهتر از خرج شماست مرا بقوّتی یاری
دهید. آتونی. ای اعطونی بمن دهید. زبرالحدید. جمع زبره وهی‌القطعة منه وزبر بآهن
مختصّ باشد واهل مکّه خواندند. قال ما مکنّنی. به دو نون ظاهر بر اصل و باقی قرّاء

خواندندهكنّی بادغام والرّدم الحاجز مثل الحايط والسدّ. فاعينونی بقوّة. گفتند آن قوّت چيست گفت آلات ومردمان كه يارى دهند. ومزدورى كنند و آنچه من فرمايم بكنند بكردند واو كاربست. حتّى اذا ساوى بين الصّدفين. گفتند بين الطرفين وگفتند بين الجبلين. سعيدبن ابى صالح گفت مرا چنين روايت كردند كه شاخى سنگ و آهن و روى مينهادند وشاخى هيزم آنگه آتش در آنجا نهاد تا آن هيزم بسوخت و به آتش او آن مس و آهن گداخته شد و در يكديگر ريخته شد و بسته گشت و صدفين و صدفين به دو ضمّ و دو فتح هردو لغت است. وابن كثير و ابو عمرو و ابن عامر بضمّ صاد و دال خواندند وباقى قرّاء بفتح وابو بكر عن عاصم خواندصدفين بضمّ صاد و سكون دال. قال انفخوا. گفت ذوالقرنين ايشانرا كه بدميد بدمها براين آتش. حتّى اذا جعله نارا. دركلام محذوفى هست و هو و نفخوه حتّى اذا جعله نارا چندان بدم بر او بدميدند تا هيزم آتش گشت و گفتند ها راجع است باحديد تا آهن چندانى بدميدند تا از قوّت آتش آهن چون آتش گشت چنانكه بينى كه از كورهٔ آهنگر بيرون آيد. قال آتونى. اهل كوفه خواندند بقصر الاّ حفص و باقى قرّاء بمدّ آتونى. اعطونى مرادهى. قطرا. اى نحاسا ذائباً يعنى مس گداخته و گفتند ارزيز گداخته واصل او من القطر من قطر يقطر بچكيد والقطر فعل منه بمعنى مفعول كالذّبح والنقص والنكث بمعنى مقطور فرو چكانند و قطرا منصوب بافرغ است چو اگر بفعل اوّل بودى افرغه بايستى و معنى افرغه اصب عليه تا براو ريزم و اصل الافراغ جعل الشّئ فارغا من باب احفرت زيدا بئرا اى جعله فارغا براى آنكه آنكس كه چيزى بريزد جاى او فارغ كند. فمااستطاعوا. حمزه خواند تنها بادغام سين در طا و اين قرائت پسنديده نيست براى آنكه جمع ساكنين است على غير حده و در استطاع سه لغت است اسطاع واستتاع و استطاع و گفتند اصل اسطاع اطاع بوده است سين بعوض حركت عين الفعل آوردند. نتوانستند يأجوج و مأجوج. ان يظهروه. كه بر بالاى آن شوند. يقال ظهرت البيت وظهرت على البيت اى علوت علي ظهره. و ما استطاعوا له نقبا. ونتوانستند كه آنراسوراخ كنند. قال هذا رحمة من ربى. ذوالقرنين گفت اين سد كردن و پرداختن او رحمتى است از خداى من چون وعدهٔ خداى آيد كه قيامت نزديك شود واشراط ساعت پيدا كرد. جعله دكّا. آنكه بتنوين خواند گفت مصدر بمعنى مفعول اى مدكوكا و قيل اراد دكّه دكّا و آنكه خواند دكّا گفت معنى آنست كه جعل السّدّ ارضا دكّا من قولهم ناقة دكّاء اذا كانت مسوية السنام چون سنامش برآمده نباشد يعنى چون وقت آن آيد كه خداى وعده داده است آن سد دويست گز در هوا و صد فرسنگ در طول و پنجاه فرسنگ در عرض چون ستاده كند (١). وكان وعد ربى حقا. وعدهٔ خدايتعالى حقّ و درست و صدقست. وتركنا بعضهم يومئذ يموج فى بعض. وآنگه كه وعدهٔ خداى آيد ما خلقانرا رها كنيم چون موج مضطرب و مختلط گشته بهرى به بهرى درشده زنان بامردان وهر جنسى باجنس خود از دهش وحيرت و معنى ترك از خداى اما تخليه بود و اما بوجدان چنانكه گويند تركت القوم يقتلون اى وجدتهم كذلك وروا بود كه مراد بتقيّه بود يعنى آنگروه را كه ميرانيده باشيم و بهتر وجوه آنست كه خبر بود عن كونهم كذلك مختلطين مضطربين كموج الماء.

(١) ـ كذا فى الاصل ،

ونفخ فى الصّور. و بفرمائيم تا در صور دمند و اين عند ظهور اشراط قيامت باشد. عبدالله عمر و عبدالله عبّاس گفتند صور شبه سرورى است يك سرا و در دهن اسرافيل و يك سراو در زيرعرش. رسول عليه السلام گفت شب معراج كه مرا بآسمان بردند فرشته را ديدم چيزى در دهن گرفته بمانند گاو وآنرا چهل هزار سر بود دراقطار وجوانب عرش رفته واوپاى در پيش نهاده وپاى باپس نهاده وچشم درزيرعرش كشيده گفتم ياجبرئيل اين كيست وبچه كار ايستاده گفت اين اسرافيل است از آنگه كه خدايتعالى اورا آفريده است ايستاده منتظر فرمان خداست تا كه گويد اورا كه در صور دم. ابو عبيده گفت صور جمع صورت باشد من باب تمرو تمره و مراد بنفخ نفخ ارواح است يعنى آنگه كه روحها دركالبد دمند تازنده شود يعنى روز قيامت. فجمعناهم جمعا. ما ايشانرا جمع كنيم جمع كردنى. وعرضنا جهنم يومئذ للكافرين عرضا. و دوزخ عرضه كنيم آنروز بركافران عرض كردنى. الذين. آن كافران كه چشمهاى ايشان در غطا و پوشش باشد از ذكرمن و توحيد وآيات من يعنى غافل بوده باشند از نظر كردن در راه معرفت من وگفتند مراد بذكر توحيداست وگفتند مراد قرآن است تا از جهل وبى علمى بمثابهٔ كسى باشند كه بر چشم او پوششى باشد. وكانوا لا يستطيعون سمعا. وبمثابه كسى باشند كه چيزى نتوانند شنيدن و مثله قوله. ختم الله على قلوبهم الى الايه. وگفتند معني آنست كه شنيدن كلام من برايشان گران باشدچنانكه بيانكرديم فى قوله انك لن تستطيع معى صبرا. وبلخى گفت روا بود كه معنى آن باشد كه اختيار شنيدن نكنند چنانكه گفت هل يستطيع ربك اى هل يفعل خداى تواند تا خوانى بفرستد يعنى اختيار كند همچنين در اين آيت. و كانوا لايستطيعون سمعا. معنى آنست كه نشنوند وگوش بآن نكنند نه نفى قدرت است. افحسب الّذين كفروا ان يتّخذوا عبادى من دونى اولياء. حقتعالى گفت كافران ميپندارند كه بندگان مرا بدون من اولياء و انصار گيرند يا ايشانرا از من حمايت كنند و از عقاب من با پناه گيرند اين بد گمانى است كه ايشان برده اند چه اين نباشد هرگز و اعشى خواندافحسب الّذين بسكون سين و رفع با و اين قرائت اميرالمؤمنين علي است عليه السلام و معنى آن باشد كه بس كافرانرا آنكه بدون من اولياء و انصار گيرند يعنى ايشانرا جهل و شقاوت آن بس آنگه گفت از عذاب من جهند كه من بيجارده ام دوزخ براى كافران مأوى و منزل اين قول زجّاج است. و بعضى دگر گفتند نزل طعام باشد و نزل ربع زيادت او باشد. و خلاف كردند فى قوله عبادى بعضى گفتند مراد عيسى است وفرشتگان. بعضى نميدانند كه اينان فردا بتركنند از ايشان. عبدالله عبّاس گفت مراد شياطينند. مقاتل گفت مراد اصنامند و ايشانرا عباد خواند چنانكه گفت انّ الّذين تدعون من دون الله عباد امثالكم. قل هل انبئكم. بگو اى محمّد كه خبر دهم شما را بآنانكه زيانكار ترين همهٔ جهانند بكردار و نصب او بر تميز است و براى آن ذكر خسران كرد كه حال ايشان را تشبيه كرد بحال بازرگانى كه رنج برد و كار كند امّيد سود را چون بنگرد ببدل سود زيان باشد سعيش در ضلالت ماند واميدش درخيبت آنان كه اند. الّذين ضلّ سعيهم في الحيوة الدّنيا. آنانند كه سعى و رنج ايشان و آمد شدن و تاختن ايشان در ضلال و گمراهى باشد در دنيا يعنى نه بجاى خود و نه بر حدّ خود كنند و نه بروجه مأمور به دروجود

دارند و آنکه پندارند که نیکو میکنند. خلاف کردند در آنکه مراد بآیت کیست بعضی گفتند
مراد قسّیسه و رهبانند عابدان وترسایانند واین روایتست ازامیر المؤمنین علیه السلام. عبدالله
عبّاس گفت جهودان و ترسایانند. و مسلمة بن کهیل روایت کرد عن ابی الطّفیل که عبدالله بن
الکوی امیر المؤمنین را از این آیت پرسید گفت مراد اهل حرورند یعنی خارجیان آنکه گفت
انت و اصحابك منهم تو و اصحاب تو از ایشانید. اولئك الّذین کفروا بایات ربّهم و لقائه
ایشان آنانند که بآیات خدا و جزاء اوکافرند ازثواب وعقاب بر آنکه منکرند بعث و نشور را.
فحبطت اعمالهم. عمل ایشان باطل است یعنی واقع نیست بموقع قبول برای آنکه نه بر وجه
مأمور به میکنند و ایمان ایشان درست نیست. فلانقیم لهم یوم القیمة وزنا. فردا ایشانرا
در قیامت وزنی ننهیم و این عبارت باشد از تحقیر ایشان چنانکه جاهلی‌را سبك خوانند
از آنکه در او سرعتی و طیشی باشد. ابوالقاسم بلخی گفت معنی آنست که ایشانرا
در ترازو طاعت هیچ وزنی نباشد از آنجا که نه بموقع خود باشد و نه چنان کرده باشد که
مقبول باشد و ابو سعید خدری گفت روز قیامت جماعتی میآیند باعمالی که نزدیك بود که از
کوههای تهامه عظیم تر باشد چون ترازو نهند بوزن در نیاید فذلك قوله تعالی. فلا نقیم لهم
یوم القیمة وزنا. ذلك جزاؤهم جهنم بما کفروا. این جزا و پاداش ایشان دوزخست بآن
کفر که آوردند وما مصدریست ای بکفرهم. واتّخذوا ایاتی و رسلی هزوا. ای من اتّخاذهم
و آنکه ایشان آیات مرا از قران و ذکر کتابها و پیغمبران افسوس گرفتند. انّ الّذین
آمنوا و عملوا الصّالحات. آنگه گفت آنانکه ایمان آرند و عمل صالح کنند بهشت های
فردوس منزل ایشان بود. و در فردوس خلاف کردند رسول علیه السلام گفت بهشت صد
درجه است میان هر دو درجه چندان که از آسمان تا زمین بلند ترین درجه های بهشت
فردوس بود و جویهای بهشت از او فرود آید و بالای آن عرش خدای بود و چون
از خدای بهشت خواهید بهشت فردوس خواهید. ابو بکر بن عبدالله بن نفیس روایت
کرد از پدرش از رسول علیه السّلام که گفت بهشت های فردوس چهار است دو از سیم است و
هرچه درآنجاست از آلات وآوانی و دو از زر است وهرچه دراوست از آلات و آوانی بعضی از
صحابه گفتند خدایتعالی بهشت فردوس بخودی خود آفرید در شبانروزی بفرماید تا درش پنج‌بار
باز کنند و گوید ازدادی طیبا وحسنا لاولیائی بیفزای خوبی ونیکوئی برای دوستان من. قتاده
گفت فردوس فاضلترین جائی است در بهشت و خوشتر و بلند تر ابو امامه گفت فردوس سرّة
بهشت است ناف بهشت یعنی میان او. کعب الاحبار گفت از فردوس بلند تر جائی نیست در
بهشت وآن جای آنانست که امر معروف و نهی منکر کنند. مجاهد گفت فردوس بلغت روم
بستان باشد. کعب الاحبار گفت بستانی باشد که در او انگور باشد. ضحّاك گفت بستانی باشد
بسیار درخت گفتند مرغزار نیکوتر باشد و گفتند جائی باشد که در او انواع نبات بود و جمعش
فرادیس بود وقال امیّه. کانت منازلهم اذ ذاك ظاهرة. فیها الفرادیس والقومان والبصل.
خالدین فیها. در آنجا همیشه باشند. لا یبغون عنها حولا. از آنجا طلب نکنند و تمنّای آن
نکنند که بدگر جای شوند از حسن و طیب آن جایگاه. و حول مصدر است چون صغر و کبر

و عوج. قل لو کان البحر مدادا لکلمات. عبدالله عبّاس گفت سبب نزول آیه آن بود که
جهودان گفتند که تو میگوئی که‌مرا حکمت داده اند و در کتاب‌هست یؤتی الحکمة من یشآء و
من یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا آنکه میگوئی و ما اوتیتم من العلم الّا قلیلا این چگونه
باشد خدایتعالی این آیه فرستاد و گفت بگو ای محمّد که از روی مثل اگر دریا مداد باشد برای
کلام حکمت که بنزدیك منست دریا برسد و کلمهٔ حکمت من نبرسد. ولو جئنا بمثله مددا. و
اگرچه هم چندانکه آن دریا باشد آنرا مدد و زیادت دهیم والبحر منفر الماء الواسع واصل کلمه
از سعت و فراخی است و فلان متبّحر في العلم اذا کان واسع العلم واصله من البحر الّذی هو الشّق
و منه البحیره و جمعه ابحر وبحور و بحار ومداد چیزی باشد که میآید بر اتّصال از مددی که آنرا
باشد و کلمات جمع کلمه باشد یك سخن و عرب خطبه را و قصیده را یك کلمه گویند برای آنکه
بمنزلهٔ یك چیز باشد که جمله ساخته باشند واین مثلی است که خدایتعالی زد مقدورات ومعلومات
خود را علی قدر خاطرهم و ادراکهم چو مقدورات و معلومات او نهایت ندارد واگر اینکه یك
دریا گفت یا مثل آن صدهزار دریا باشد هم در جنب مالایتناهی پس چیزی نباشد ولکن علی
حسب قرائحهم مثل زد حقتعالی و نصب مداد بر تمیزاست. و کوفیان خواندند الّا عاصم. قبل
ان ینفد. بالیاء و باقی قرّاء تنفد بالتّاء التّأنیث الکلمات و اهل کوفه گفتند برای آنکه تأنیث
نه حقیقی است بر فعل مقدّم و نظیر آیت در معنی قوله تعالی ولو انّ ما في الارض من شجرة اقلام
الی اخرها. قل انّما انا بشر مثلکم. عبدالله عبّاس گفت آیه در جندب بن زهر العابدی آمد
که او گفت یا رسول الله من عملی کنم برای خدایتعالی چون کسی برآن مطلع شود و مرا بر آن
عمل بیند مرا خوش آید چگونه باشد آن رسول علیه السّلام گفت انّ الله طیب لایقبل الّا الطّیب
لا یقبل ما شرّك فیه گفت خدای پاکست جز پاك نپذیرد و آنچه در آن شرکت باشد نپذیرد و
خدایتعالی این آیه فرستاد. ولا یشرك بعبادة ربّه احدا. طاوس گفت سبب آن بود که مردی
بنزدیك رسول آمد و گفت یا رسول الله من در سبیل خدای جهاد میکنم و میخواهم تا مردمان
جهاد من ببینند خدایتعالی این آیه فرستاد. عبدالله عبّاس گفت خدایتعالی باین آیت رسولرا
تواضع میآموزد تا او را کبر ونخوت در سر نشود. بعضی دگر گفتند جواب آنانست که رسول
را عیب کردند بآنکه گفتند ما لهذا الرّسول یاکل الطّعام و یمشی في الاسواق گفت بگو ای محمّد
که من هم چون شما آدمم که از روی خلقت فرقی نیست میان من و شما هم چون شما بطعام و
شراب محتاجم فرق اینست که بمن وحی میکنند که خدا یکی است پس هرکس که امید ثواب
خدایتعالی میدارد گو عمل صالح کن و با اخلاص کن و نگر تا در طاعت از روی ریا شرك نیاری
که آن شرك اصغر است. بعضی دگر گفتند رجا بمعنی خوف است و لقا بمعنی عقاب و مصیر شما
با درگاه خدا یعنی فمن کان یخاف المصیر الی الله چنانکه گفت ما لکم لا ترجون لله وقارا الی
اخره ای لا یخافون لله عظمته و رجاء محتمل است هر دو معنی را هم امید را و هم خوف را
قال الشّاعر و قد جمع المعنیین. فلا کلّ ما یرجوا من الخیر کائن. ولا کلّ ما یرجوا من الشّر
واقع. فلیعمل عملا صالحا. امر مغایبه است. ولا یشرك. نهی مغایبه است و بیان کردیم

پیش از این که لقاء بمعنی دیدار نباشدچوقدیم تعالی مدرك نیست بهیچ حاسّه از حواس دگر آنکه
آنانکه دیدار بر خدا روادارند جزا عمل نگویند و درآیت لقا بعمل صالح باز بست و براو موقوف
کرد معلوم شد که مراد ثوابست که برعمل صالح ثواب باشدولایشرك ودرعبادت باید که باخدای شرك
نیاری یعنی عمل باخلاص کندواز ریادور باشد. شهربن حوشب گفت مردی بنزدیك عبادة بن صامت آمد
گفت چه گوئی در مردی که نماز میکند و روزه میدارد و حج و جهاد میکند و میخواهد
تا او را بر آن حمد کنند چگونه باشد کار او گفت هیچ نباشد خدایتعالی عمل بشرکت نپذیرد
و هر که او عمل بشرکت کند خدایتعالی او را گوید این عمل همه آنراست که برای اومیکنی
و مرا بآن حاجت نیست. و جندب روایت کرد از رسول علیه السلام که او گفت من سمّع
سمّع الله به و من یرائی یری الله به هر که با خدای سمعت کند خدای با او سمعت کند
و هرکه ریا کند خدای با او ریا کند یعنی جزای ریاء و سمعت او کند رسول
علیه السلام گفت من سمّع الناس بعمله سمّع الله به سامع حلقه یوم القیمة و حقّره وصغّره گفت
هر که عمل خود مردمانرا بشنواند خدای تعالی نام اوبریاء در سمع مردمان فکند واو راحقیر
و صغیر کند و ابو هریره روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت. اتّقوا الشّرك الاصغر.
از شرك کمتر بپرهیزید گفتند یا رسول الله شرك کهتر کدامست گفت ریا باشد آنروز که خدای
خلقانرا بعمل جزا دهد رسول علیه السّلام چون این آیه فرو خواند گفت انّ اخوف ما اخوف
علیکم الشّرك الخفیّ وایّاکم وشرك السرائرفانّ الشّرك اخفی فی امّتی من دبیب النمل علي الصّفاء
في اللّیلة الظلماء گفت بتر چیزی که من بر شما میترسم مخوف تر چیزی شرك پوشیده است ودور
باشید از شرك در سرّ که شرك پوشیده تر است در امّت من از رفتن مورچه بر سنگ نرم در
شب تاریك آنکه گفت هر که او نماز کند بریا شرك آورده باشد و هر که روزه دارد بریا و
صدقه دهد بریا اوشرك آورده باشد این حدیث سخت آمد برصحابه. رسول علیه السلام گفت
ره نمایم شما را بچیزی که شرك کبیر و صغیر از شما ببرد گفت بلی یا رسول الله گفت بگوئید
اللّهم انّی اعوذ بك ان اشرك و انا اعلم و استغفرك بما لا اعلم. و بعضی مفسران گفتند
این آیات آخر آیاتیست که از قرآن آمد. سعید بن المسیّب گفت از عبدالله عمر که
رسول علیه السلام گفت هر که این آیه بر خواند از بالای سر او نوری پدید آید تا مکّه که
حشوش فرشتگان باشد معاذ جبل گفت هر که او سورهٔ کهف بخواند و آخرش او را نوری
پدید آید از سرتا قدم و هر که سورهٔ جمله بخواند نوری باشد از زمین تا آسمان. سورهٔ
مریم علیها السلام و این سورهٔ مکّی است ونود وهشت آیتست و نهصد وشصت و دو کلمه است
و سه هزارو هشتصد و دو حرف است. وروایتست ازابوامامه ازابیّ کعب که رسول علیه السلام
گفت هر که او سورهٔ مریم بخواند خدایتعالی بعدد هر که زکریّا را براست داشت و هر
که او را بدروغ داشت و یحیی و عیسی و مریم و موسي وهرون وابرهیم و اسحق و یعقوب و
اسمعیل را ده حسنه بنویسد و بعدد هر کس که خدایرا فرزند گفت و نگفت ده حسنه
بنویسد او را.

سورة مريم علیها السّلام ثمان و تسعون آیات و هی مكّيّة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

كٓهٰيٰعٓصٓ * ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا * اِذْ نَادٰى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا * قَالَ
یادکردن رحمت پروردگارتست بندهٔخود زکریارا چون خواند پروردگارخودرا خواندن نهان گفت
رَبِّ اِنِّى وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّى وَاشْتَعَلَ الرَّاْسُ شَيْبًا * وَلَمْ اَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا *
پروردگارا بتحقیق سست شداستخوان ازمن وافروخت سر ازپیري ونبوده‌ام بخواندن تو پروردگارا بی سعادت
وَاِنِّى خِفْتُ الْمَوَالِىَ مِنْ وَرَائِى وَكَانَتِ امْرَاَتِى عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ
وبتحقیق من ترسیدم عمزادگانمرا از عقب خود وهست زوجهٔمن نازاینده پس ببخش مرا از نزدخودت
وَلِيًّا * يَرِثُنِى وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا * يَازَكَرِيَّا اِنَّا
ولیّی میراث بردمرا ومیراث برد از آل یعقوب وقرارده‌اورا پروردگارا پسندیده ای زکریا بتحقیق ما
نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيٰى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا * قَالَ رَبِّ اَنّٰى يَكُونُ
مژده‌دهیم ترا بپسری که‌نام‌او یحیی‌است نگردانیدیم اورا از پیش هم‌نامی گفت پروردگارا کجا باشد
لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَاَتِى عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا * قَالَ كَذٰلِكَ قَالَ
مرا پسری وهست زوجهٔمن نازاینده وبتحقیق رسیدم از پیری بنهایت ناتوانی گفت اینچنین گفت
رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا * قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي
پروردگارتو آن برمن آسان است وبتحقیق آفریدم تورا از پیش ونبودی چیزی گفت پروردگارا بگردان برای من
آيَةً قَالَ آيَتُكَ اَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلٰثَ لَيَالٍ سَوِيًّا * فَخَرَجَ عَلٰى قَوْمِهِ مِنَ
آیتی گفت آیت تو آنکه سخن نگوئي مردم را سه شب وروز که صحیح باشی پس بیرون آمد برگروه او از
الْمِحْرَابِ فَاَوْحٰى اِلَيْهِمْ اَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا * يَا يَحْيٰى خُذِ الْكِتَابَ
محراب پس وحی فرستاد بسوی آنها که تسبیح کنید صبح وشام ای یحیی بگیر کتاب را
بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا * وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَكٰوةً وَكَانَ تَقِيًّا * وَبَرًّا
بتوانائی و دادیم اورا حکم بکودکي ورحمتی را ازنزدما وپاکیزگی وبود پرهیزگار ونکوئی
بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا * وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ
بپدرومادر ونبود گردن کش نافرمان وسلام براو روزیکه زاده شدوروزیکه میمیرد وروزیکه
يُبْعَثُ حَيًّا * وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ اِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ اَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا *
برانگیخته‌شودزنده ویاد کن در کتاب مریم‌را چون کناره گرفت از اهل خود بجائی شرقی
فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَاَرْسَلْنَا اِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا * قَالَتْ
پس گرفت از پیش آنها پرده‌را پس فرستادیم بسوی او روح خودرا پس ممثّل شد براي او آدمی درست اندام گفت
اِنِّى اَعُوذُ بِالرَّحْمٰنِ مِنْكَ اِنْ كُنْتَ تَقِيًّا * قَالَ اِنَّمَا اَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِاَهَبَ
بتحقیق من پناه میبرم بپروردگار از تو اگر باشی پرهیزگار گفت جز این نیست من فرستادهٔ پروردگار توام تا ببخشم

لَكِ غُلَاماً زَكِيّاً * قَالَتْ اَنّٰى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ اَكُ
ترا پسری پاك گفت كجا باشد مرا پسر و نرسيدمرا آدمی ونبودم بدكار

بَغِيّاً * قَالَ كَذٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنّا
گفت اينچنين گفت پروردگارتو اوبرمن آسان‌است‌و تابگردانيم‌آنرا آيتی برای‌مردم ورحمتی ازما

وَكَانَ اَمْراً مَقْضِيّاً * فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَاناً قَصِيّاً * فَاَجَاءَهَا الْمَخَاضُ اِلٰى
وباشد امري حكم‌شده پس‌آبستن شداوپس‌بكوشهٔ‌شدبااو جای دوررا پس‌آمد اورا درد زائيدن بسوی

جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هٰذَا وَكُنْتُ نَسْياً مَنْسِيّاً * فَنَادٰيهَا مِنْ
تنهٔ درخت‌خرما گفت ای كاش مرده‌بودم بيشترازاين وبودم واگذاشته فراموش شده پس‌آواز آمداورااز

تَحْتِهَا اَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيّاً * وَهُزِّي اِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ
زيراو كه اندوه مدار بتحقيق‌گردانيد پروردگارتوزيرتوجوی‌آب وبكش بسوی‌خود تنهٔ خرمارا

تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَباً جَنِيّاً * فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْناً * فَاِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ الْبَشَرِ
فروريزد برتو خرمای تازه پس‌بخور وبياشام و روشن‌كن چشم‌را پس‌اگر بينی از آدمی

اَحَداً * فَقُولِي اِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمٰنِ صَوْماً فَلَنْ اُكَلِّمَ الْيَوْمَ اِنْسِيّاً * فَاَتَتْ
يكی‌را پس‌بگو بتحقيق من‌نذركردم‌برای‌خدا روزه‌را پس‌هرگز سخن‌نكنم امروز هيچ‌آدمی‌را پس‌آورد

بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئاً فَرِيّاً * يَا اُخْتَ هٰرُونَ مَا كَانَ
اورانزدقوم‌خود برداشته‌اوراگفتندايمريم بتحقيق آوردی‌چيزی‌را قبيح ايخواهر هرون نبود

اَبُوكِ امْرَءَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ اُمُّكِ بَغِيّاً * فَاَشَارَتْ اِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ
پدرت مردبدی ونبود مادرت بدكار پس‌اشاره‌كرد بسوی‌او گفتند چگونه سخن‌گوئيم كسی‌را

كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيّاً * قَالَ اِنِّي عَبْدُ اللّٰهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيّاً *
كه هست‌در گاهواره كودك گفت بتحقيق‌من‌بنده‌ام‌خدارا‌داد مرا كتاب‌را وگردانيد مرا پيغمبر

وَجَعَلَنِي مُبَارَكاً اَيْنَمَا كُنْتُ وَاَوْصَانِي بِالصَّلٰوةِ وَالزَّكٰوةِ مَادُمْتُ حَيّاً * وَبَرّاً
وگردانيد مرا بركت راه‌هركجا باشم ووصيت كرد مرا بنماز وزكوة مادام كه‌زنده باشم ونكوئی

بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّاراً شَقِيّاً * وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ اَمُوتُ
بمادر من ونگردانيد مرا گردنكش بدبخت وسلام برمن روزيكه زاده‌شدم وروزيكه ميميرم

وَيَوْمَ اُبْعَثُ حَيّاً * ذٰلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ *
وروزيكه برانگيخته‌شوم‌زنده اينست عيسی پسر مريم گفتار حق آنچنانی كه‌درآن شك كنند

مَا كَانَ لِلّٰهِ اَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ اِذَا قَضٰى اَمْراً فَاِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ *
نباشد مرخدارا كه فرابگيرد هيچ‌فرزند پاك‌است‌اوچون حكم‌كردامری‌راپس‌جزاين‌نيست‌ميگويدمراوراكه‌باش‌پس‌ميشود

وَاِنَّ اللّٰهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ * فَاخْتَلَفَ الْاَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ
وبتحقيق خداپروردگار من‌وپروردگارشماست‌پس‌بپرستيداو رااين‌است‌راه‌راست‌پس‌اختلاف‌كردندگروهها‌ازميان‌آنها

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ * اَسْمِعْ بِهِمْ وَاَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا
پس‌وای بر آنانكه كافرشدند از حضور روزی بزرگ بشنوان آنهارا وبينا ساز روزيكه ميآيند مارا

لٰكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ .
ليكن ستمكاران امروز در گمراهی هويداست .

قوله تعالى كهيعص . ذكر رحمت‌عبده ربّك زكرّيا . اذ نادى ربّه نداء . ابوعمرو خواند بكسر ها و فتح ياء . وشاميان بعكس‌اين خواندند . حمزه وخلف هردوها و يا مكسور خواندند كسائی هردو باماله خواند . ابن كثير و عاصم ويعقوب بين بين خواندند . باقی قرّاء هردو مفتوح خواندند و حروف مقطع خواند ابوجعفر دال صاد اظهار كردند . اهل حجاز و عاصم و يعقوب مفسّران درمعنی او خلاف كردند . عبدالله عبّاس گفت ناميست از نامهای خدايتعالی بعضی دگر گفتند نام‌سوره است . بعضی دگر گفتند نام مهترين‌است كه خدايتعالی سوگند خورد بآن . كلبی گفت ثناست كه خدايتعالی گفت خودرا . سعيد جبير گفت از عبدالله عبّاس كه اين حروفی‌است مشتقّ از نامهای خدا كاف از كريم وكافی‌و كبير وها از هادی و يا از رحيم و عين از عليم و عظيم وصاد از صادق . كلبی گفت معنی اشارت در كاف آنست كه كاف لخلقه و درها هاد لعباده و دريا يدالله فوق ايديهم عين عالم بتدبيره صاد صادق فی وعده قوله تعالی . ذكر رحمة ربّك عبده . مرفوع است بخبر مبتداء بر قول آنانكه گفتند نام سوره يا نام قرآن يانام خداست گفتند محلّ كهيعص رفع است بر ابتداء و ذكر خبر اوست والتّقدير هذا الاسم و هذاالقرآن او هذه السورة . ذكر رحمة ربّك . بر قول آنانكه گفتند ثناست مبتداء مقدّرباشد اى هو ذكر رحمة . وعبده منصوبست برحمة و گفتند بذكر بر تقديم و تأخير وتقدير آنكه ذكر ربّك عبده زكريّا برحمة . حقتعالی گفت ابن سوره يا اين قسم يااين قرآن يااين حديث يا اين ثنا ياد كردن خداست رحمتی و بخشايشی‌را كه بر بنده‌اش زكريّا كرد يا ذكر زكريّاست كه‌خدای كرد اورا برحمت . اذ محلّ او نصب است بر ظرف و عامل در اوذكرباشد يارحمة و رحمة اوليتر برای آنكه رحمت آنكه بود در وقت نداءِ وذكر يادكردن او رحمت‌است بارسول چون نداءِ كرد زكريّا خدايش يعنی بخواند و دعا كرد ندای پوشيده در سر دور ازريا . آنكه حكايت آن‌نداد و دعا كرد گفت . قال . يعنی زكريّا گفت . رب . والاصل ربی جز كه يا بيفكندند وا كتفا بكسره كرد . انی وهن العظم منّی . گفت بارخدايا استخوان من ضعيف شد يعنی بی قوّت شدم و تخصيص استخوان برای آن كرد كه دراندام آدمی استخوان سخت‌تر باشد چون اوسست شود حال گوشت و عصب و عروق چه باشد . واشتعل الرّاس شيبا . و سرم به پيری بپيچيد و آتش پيری در سرم گرفت اين عبارت است از آنكه پيری همه سرم بگرفت و پيری‌را بآتش وصف كردن از غايت تشبيه‌است برای آنكه سوارهٔ وی بظلمت ماند و ظلمت بنورآتش منتفی شود دگر آنكه آتش چون در جائی افتد بر يكجای‌نبه ايستد بل پيرامن بگيرد پيری هم بدين طريق سرايت كند همه پيرامن بگيرد . و در نصب شيبا دو وجه گفتند يكی تميز نحو قولهم . نصب عرقا و نفعا و شحما (۱) . و يكی مصدر لامن لفظ‌الفعل كانّه قال و شاب‌الرّاس شيبا . ولم اكن بدعائك رب شقيا . بارخدايا و من هرگز بدعا وخواندن تو بدبخت نبودم يعنی هرگز نبود كه من‌تورا بخواندم كه اجابت نكردی بل هرگه كه تورا خواندم از درگاه تو باسعادت وكام روائی برگشتم

(۱) - كذا فی الاصل ،

چون ضعف حال خود بگفت و نیاز عرضه کرد شرح حال میگوید . وانی خفت الموالی من ورائی .
بار خدایا من میترسم از بنی اعمام من . مولی معنی بسیار دارد و مرجع همه با اوّلی است چنانکه
بیان کرده‌ایم در سورة المائده واینجا مراد بنی اعمامند و مثله قول الشاعر . مهلاً بنی عمّنا مهلا
موالینا . مراد عصبه‌اند . مجاهد گفت برای آن ترسید از ایشان که شرار بنی اسرائیل بودند .
من ورائی ای من خلفی و این وراء اینجا خلف است یعنی میترسم که این بنواعمام من از
پس من در ترکهٔ من حسن الخلافة بجای نیارند و آنرا ضایع کنند و در معصیت صرف کنند
وکانت امراتی عاقرا . و این اهل من نازاینده است و گفتند خود اورا هرگز فرزند نبود و
اصل عاقر من العقر است یقال عقرا لناقه پنداری اورا از زادن پی کرده‌اند تا اززادن فرو مانده‌است
چنانکه شتر پی کرده‌اند تا از رفتن فروماند براین اشتقاق عاقر من باب لابن وتامر باشد و مرد و
زن نازاینده‌را عاقر گویند . قال الشاعر لبئس الفتی ان کنت اسود عاقرا . جبانا فما عذری لدی
کلّ محضر . عاقر در بیت صفت مردی است اکنون دعا ومسئله اینست که . فهب لی من لدنك
ولیّا . مرا از نزد تو ولیّی ده ایشان که موالی‌اند امروز که فرزند نیست اولیتراند بمیراث من .
مرا فرزندی ده که ولیّ باشد یعنی اولی بمیراثی منهم که بمیراث من از ایشان اولیتر باشد و گفتند
مراد آنست که مرا فرزندی ده که ولیّی از اولیاء تو مرا فرزند باشد و ترا ولی . یرثنی . ابوعمرو
کسائی خواندند بجزم علی جواب الدّعاء الذی هو صورة الامر و باقی قرّاء خواندند برفع یرثنی علی
صفت الولیّ ای ولیّا وارثالی . و گفتند این برای آنست که اسم نکره است و اگر معرفه بودی
جزم او چه بودی و درست آنست که تعلّق به بآن دارد بیش از آن نیست که چون اسم نکره باشد
و فعل بدنبال او آید درجای صفت او افتد که افعال نکرات باشند و صفت بر وفق موصوف باید
فی التّعریف والتّنکیر و اگر اسم معرفه باشد صفت او نکره نشاید مگر آنجا که در جای حال افتد
نحو قوله تعالی فذروه تاکل فی ارض الله . و یرث من آل یعقوب . و میراث آل یعقوب بر گیرد
یعنی یعقوب بن ماثان و آل یعقوب اخوال زکرّیا بودند و زکرّیا از فرزندان هرون بن عمران بود .
مقاتل گفت یعقوب بن ماثان برادر عمران بود پدر مریم که مادر عیسی بود . واجعله ربّ
رضیّا . بارخدایا این کودك را مرضیّ و پسندیده کن یعنی توفیق ده اورا ولطف کن با او تا
مرضی و پسندیده باشد و درآیت دلیل است بر آنکه از پیغمبران میراث گیرند که زکرّیا گفت
یرثني و یرث من آل یعقوب و حقیقت میراث در مال باشد چو او انتقال مال الموروث باشد الی الورثة
بعد موته بحکم الله وقول آنکس که گفت وراثت نبوّت یا علم خواست باطل است برای آنکه علم
و نبوت بمیراث نرسد چو علم باجتهاد توان یافت و نبوّت بمصلحت پس عدول کردن از ظاهر آیت
وجه نیست . واماشبههٔ آنانکه گفتند دختر حجب نکند عصبه‌را از میراث آنست که زکریا پسر خواست
گفت ولیّا و لم یقل ولیّة چو اگر ولیّة گفتی حجب نکردی و از عصبه صرف نکردی چیزی نیست
بر آنکه در طباع بشر مرکوز انست که فرزند نرینه خواهند . دگر آنکه مسلّم نیست که لفظ
خاص باشد بمردان دون زنان پس لفظ ولی مشترك است میان مردان و زنان پس ظاهر آیت
آنست که او طلب فرزند کرد سوا اگر نرینه دهد خدا و اگر مادینه . یا زکریا . خدایتعالی

دعای او باجابت مقرون کرد و گفت ای زکرّیا ما تورا مژده میدهیم بغلامی یعنی بفرزندی نرینه
نام او یحیي که پیش ازاین اورا هم نام نبوده است یعنی نام او خاص است و کس پیش از یحیی نام
نبوده است این روایت عکرمه است از عبدالله عباس و سعید جبیر وعطا گفتند . لم نجعل له من
قبل سمیّا . ای شبیها ومثلاما اورا مثلی و شبهی نکردیم پیش از آن و دلیله قوله هل یعلم له من
قبل سمیّا ای مثلا واین روایت مجاهداست از عبدالله عباس آنکه گفت برای آن مثلش نبود که
او نه معصیت کرد ونه همّت کرد بمعصیت واین برمذهب مادرست نیست برای آنکه همه پیغمبران
چنین باشند . وگفتند برای آن بی مثل بود که او بزنان میل نکرد و حصور بود . علی بن طلحه
گفت از عبدالله عباس که زنان عواقر چون او نزادند یعنی بی مثل بودنی کونه ولدالعاقر و گفتند
قبل برای آن گفت که از پس رسول ما بهتر از او بود و این هم درست نیست برای آنکه ازپیش
پیغمبران به از او بودند چون نوح علیه السّلام و ابراهیم و موسی علیهما السّلام . قال ربّ انّی
یکون لی غلام . زکریا علیه السّلام گفت بار خدایا مرا چگونه پسری باشد . و کانت امرأتی
عاقرا . واهل من عاقراست نازاینده و من از پیری و علوّ سن از حدّ فرزند گذشته‌ام یعنی پشت
من ازآب خشك شده‌است قتاده گفت مراد آنست که استخوانهای من از گوشت خشك شده‌یقال
ملك عات اذا کان قاسی القلب وعبدالله عباس خواند . عتیّا . و مجاوز الحدّی را در سخت دلی
گویند عتّا و عتیّا حمزه و کسائی خواندند و عتیّا و جثیّا وصلیّا وبکیّا بکسر اوایل این کلمات . و
در شاذ یحیی وثاب همچنین خواند واینان کسره برای مقاربت یا اختیار کردند و اصل کلمه عتوی
و جثوی بوده است علی وزن فعول فی جمع فاعل کساجد وسجود و راکع و رکوع آنکه برای
مجاورة یاء آخر واورا یاء کردند و در یا ادغام کردند فصار عتیّا وجثیّا . قال کذلك .
خدایتعالی گفت همچنین یعني همچنین که بینی و گفتند همچنین که تورا بیافرید و تو
هیچ نبودی چو آن خدای که از لا شیٔ شیٔ کند یعنی از نا موجود موجود کند
و آنرا هیچ اصلی نه قادر باشد بر آنکه بر خلاف عادت از مردی پیر وزنی نا زاینده فرزندی
پدید آرد آنکه گفت . هو علیّ هیّن . هو راجع باشد بر فرزند یا با خلق آن بر من آسانست .
و قد خلقتك من قبل و تو را بیافریدم پیش از این کوفیان خواندند خلقناك بر جمع علی سبیل
التّعظیم . ولم تك شیئا . ای موجودا و تو شیئی نبودی یعنی موجود نبودی و شیٔ اسمیست
بر موجود و معدوم مشتمل اینجا بقرینهٔ خلقتك حمل باید کردن بر موجود دون معدوم کانّه
قال وقدا وجدتك من قبل ای من قبل هذا ولم تك موجودا . قال ربّ اجعل لی آیة . زکرّیا
گفت بار خدایا مرا آیتی و علامتی کن خدایتعالی گفت آیت و علامت و دلالت تو آنست که
تو با مردمان سخن نتوانی گفتن سه روز بی آفتی وخرسی که بر زبانت باشد وذلك قوله . سویّا .
ای صحیحاً سلیماً من غیر افة و این قول عبدالله عبّاس است ومجاهد و نصب او برحال بود من
قوله . ان لا تکلّم الناس . یعني و انت سلیم سویّ مردم برعادت بر در مسجد منتظر بودند تا
او در بگشاید و نماز کنند با او او در بگشاد و از راه محراب بروں آمد . فاوحی الیهم .
اشارت کرد بایشان که تسبیح کنید بامداد وشبانگاه یعنی نماز کنید والسّبحة الصّلوة . یایحیي

خذالکتاب بقوّة . در کلام محذوفی هست وآن آنست که فعل ذلك وآتیناه الحکم صبیّا . و
ما او را حکمت دادیم واو کودك بود و نصب صبیان بر حال است از مفعول و قیل آتیناه الفهم
و قیل النبوّة و بنزدیك ما شاید که در حال صبی خدایتعالی پیغمبری دهد کسی را برای آنکه
بکمال عقل تعلّق ندارد و روا بود که خدای در حقّ پیغمبران بمعجز خرق عادت کند یحیي و
عیسی را در حال کودکی پیغمبری دهد چو خرق عادت در حق پیغمبران بدیع نیست و روایت
کردند که کودکان یحیي را گفتند بیا تا بازی کنیم او گفت ما للعب خلقنا مارا نه برای بازی
آفریده اند . و در خبر است که چندان بگریستی که گوشت از روی او بشدی و اصول اسنان
او پیدا شدی پدر از آنکه مادام گریان بودی دلتنگ بود میگفت بار خدایا از تو فرزندی
خواستم تا مرا باو تسلّی باشد مرا فرزندی دادی که درد دل من است گفت توازمن ولی خواستی
و اولیاء من چنین باشند . وحنانا من لدنّا . ای رحمة من لدنّا ای و آتیناه رحمة عطف است
علی قوله الحکم . عبدالله عبّاس گفت وحسن وقتاده که حنان رحمت باشد مجاهد گفت تعطّفا .
عکرمه گفت محبّة یقال حنانك و حنانیك قال امرئ القیس . ویمنحها بنو سمجی بن جرم .
مغیّرهم حنانك ذا الحنان . و بیشتر بر مثنی استعمال کنند چنانکه لبّیك و سعدیك و حنانیك
قال طرفه . ابامنذر افنیت فاسبق بعضنا . حنانیك بعض الشّر اهون من بعض . وتحنن اذا
ترّحم قال الحطیئه لعمربن الخطّاب . تحنّن علی هذا الملیك . فانّ لکلّ مقام مقالا . و منه
الحنین الّذی هو الشّوق و حنین الناقة . و زکوة . ای طاعة لله واین قول عبدالله عبّاس است
حسن گفت مراد تزکیه است یعنی ما اورا تزکیه کردیم بحسن ثنا بر او چنانکه شهود را تزکیه
کنند قیل زکوة ای طهارة و نماء و برکة . و کان تقیّا . و یحیي علیه السلام پرهیز کار بود .
و برّا بوالدیه . ونیکوکار بود باپدر و مادر والبرّ والبارّ واحد . ولم یکن جبّارا عصیّا .
و مردی متکبّر و عاصی نبود وعصی بروزن فعیل است بناء مبالغه باشد بمعنی فاعل . وسلام
علیه . و سلام بر او باد آن روز که او را بزادند وآنروز که بمیرد و آنروز که اورا زنده کنند
و نصب حیّا بر حال است از مفعول و گروهی گفتند و سلام علیه معنی آنست که سلامت است
او از عبث شیطان و در وقت ولادت و اغراء و اقوای او در وقت بلوغ و آن روز که بمیرد از
هول مطلع و آنروز که او را زنده کنند از اهوال قیامت و عذاب دوزخ . حسن بصری
گفت یکروز یحیی و عیسی بیکدیگر رسیدند یحیی عیسی را گفت شفیع من باش نزد خدای که
تو از من بهتری برای آنکه سلام بر خود من کردم و سلام بر تو خدا کرد . قوله واذکر فی
الکتاب مریم . و یاد کن ای محمّد در کتاب قرآن مریم را و هی مریم بنت عمران بن ملثان .
اذانتبذت . ای اخذت نبذة ای ناحیه آنکه با کناره شد . مکانا شرقیّا . جائی که متّصل
بود بجانب مشرق . و گفتند جائی که آفتاب دمیده بود برای آنکه در فصل زمستان بود .
یقال حبس نبذة و نبذة . حسن بصری گفت ترسایان برای آن روی بمشرق کنند که مریم
مکان شرقی گرفت گفتند برای آن گوشه گرفت که غسل خواست کرد . عکرمه گفت مریم در
مسجد بودی مادام تاطاهره بودی چون حایض شدی باخانهٔ خاله رفتی این وقت پاك شده بود

گوشه گرفت تا غسل کند . فاتّخذت من دونهم حجابا . گفتند پردهٔ ببست واین قول عبدالله
عبّاس است . مقاتل گفت در پس کوه شد و چون برهنه شد وغسل میکرد نگاه کرد جبرئیل
را برصورت برنائی امرد نکوروی جعد موی دید با او درحجاب وذلك قوله تعالی . فارسلنا
الیها روحنا . ما روح خود را یعنی جبرئیل را باو فرستادیم . فتمثّل لها بشرا سویّا . ممثّل
شد او را یعنی بر مثال آدمی تمام خلق نکو صورت برای آن بر صورت آدمی پیش او شد که
اگر بصورت خود پیش اوشدی او برمیدی ازاو و با او آرام نگرفتی و بعضی دگر گفتند مراد
بروح عیسی است یعنی خلقنا منها عیسی ما عیسی را باو فرستادیم یعنی عیسی را از اوپدید
آوردیم و بیافریدیم . وقول اوّل درست تر است و بظاهر لایقتر چون مریم علیها السلام او
را بدید . قالت انّی اعوذ بالرّحمن منك ان کنت تقیّا . پناه با خدای میدهم از تو اگر تو
پرهیزگاری . امیرالمؤمنین علیه السلام گفت دانست که پرهیزگار باشد که از خدای بترسید .
و گفتند تقی نام مردی بود درآن روزگار ازجملهٔ مصلحان . گفت اگر توطریق آنمرد داری
من از تو پناه با خدای میدهم . و گفتند تقی نام در آن روزگار مفسدی بود که به بناهای
مردم فرو شدی دنبال زنان داشتی او را بر عکس تقی خواندند گفت اگر تو آن مردی من
پناه با خدای میدهم از تو جبرئیل گفت . انّما انا رسول ربّك . من رسول خدای توام .
لاهب لك . لام تعلّق دارد بمحذوفی فی المعنی جئتك او ارسلنی الیك لاهب لك غلاما زکیّا
برای آن آمده ام تا تو را فرزندی بدهم پرهیزگار پارسا . وابو عمرو خواند . لیهب لك .
یعنی تا خدا بدهد تو را و بر این قرائت محذوف ارسلنی الله الیك باشد مریم گفت . انّی
یکون لی غلام . مرا چگونه باشد فرزندی . ولم یمسسنی بشر . ودست هیچ آدمی بمن نارسیده .
ولم اك بغیّا . ومن کارناشایست نا کرده ام واصل المس اللّمس بالید ثمّ جعل کنایة عن الجماع
و البغیّ الزّانی من البغاء وهو الزّناء قال الله تعالی . ولا تکرهوا فتیتاکم علی البغاء قال کذلك .
گفت جبرئیل همچنین است یعنی چنین که بینی و گفتند همچنانکه دگر افعال غریب بدیع میکنند .
هو علیّ هیّن . آن بر من آسانست و این سخن اگرچه جبرئیل میگوید با مریم از آنجا که با
رسالت خدا میگوید علیّ میگوید تا همچنانست که خدایتعالی می گوید . و لنجعله آیة .
تا آنرا آیتی و علامتی کنیم برای مردمان و رحمتی و بخشایشی از ما بر ایشان . وکان امرا
مقضیّا . و آن کاریست قضا کرده و حکمیت درو برفته این مناظره ایست که میان مریم وجبرئیل
علیه السّلام برفت . فحملته . آنکه جبرئیل پیراهن مریم بگرفت و باد در آستین او بدمیددر
او دو روایت است یکی آنکه پیرهن برمریم بود و یکی آنکه پیرهن بر زمین نهاده بود درحال
مریم بارگرفت چون درپوشید . فانتبذت به مکانا قصیّا . بجائی رفت دوراز قومش وضمیر درهر دوجایگاه
درآیت راجع است باعیسی علیه السّلام والقصیّ البعید والقصیّ الابعد والقصوی تانیث الاقصی . کلبی گفت
مریم را پسر عمّی بود یوسف نام اورا گفتند مریم آبستن است بیامد و بنگرید چنان دیدخواست
تا اورا بکشد جبرئیل آمد بانك براو زد و گفت نگر تا اورا تعرّض نکنی که حمل او از روح
القدس است دست از تعرّض او بداشت بطریق خدمت با او میبود . فاجائها المخاض . بیاورد

او را درد زادن . اجاء متعدّی باشد از جاءِ کاذهب من ذهب و قیل اجائها ای جائها معنی
مقاربست و اصل المخاض تحرّك الولد فی البطن وقت الخروج و منه المخض لانّه تحرك قال
الشّاعر . تمخّضت المنون له بیوم . اتی و لکلّ حاملة تمام . مفسّران خلاف کردند درمدت
حمل مریم و وقت وضعش بعضی گفتند نه‌ماه بود برعادت‌دیگر زنان . و بعضی دکر گفتندهشت
ماه بود و این آیت دیگر بود برای‌آنکه خدایتعالی عادت چنین رانده است که آنان که بهشت‌ماه
زایند نبمانند واین خاص عیسی را بود علیه السّلام و گفتند شش ماه بود و گفتند سه‌ساعت
بود و گفتند یکساعت بود و این قول عبدالله عباس است گفت برای آنکه خدایتعالی میان‌حمل
و وضع او فصلی نکرد . مقاتل بن سلیمان گفت سه ساعت بود حمل بیکساعت و تصویر بیکساعت
ووضع بیکساعت ووقت وضع پیش از زوال بود همانروز و مریم را درآنحال دهسال بود و دوبار
عذر زنان دیده بود . و درقرائت عبدالله مسعود او اها المخاض ای ردها الیه الی جذع النّخلة
با آن درخت خرما و آنجا درختی بود خشك گشته وسالخورده و فصل زمستان بود وسرماسخت.
مریم علیها السّلام پیش آندرخت آمد و پشت بآن درخت باز داد درخت سبز شد و برك برآورد و
خوشهای رطب در آویخت و این دو معجز بود یکی درخت خشك تازه شدن و دیگر در وقتی
که نه اوان رطب بود رطب بر درخت پیدا شدن . هلال بن حیّان گفت عن ابیعبدالله که آنجا
درخت خرما نبود خدایتعالی از جای دیگر درختی آنجا آورد و تازه کرد و گفت آنجای که عیسی
را دادند آنجا را بیت اللّحم گویند مریم علیها السلام چون بار بنهاد فرو ماند و در این اندیشه
که با قوم چه خواهم گفتن و چه عذر آرم و این حدیث از من که قبول کند از سر دلتنگی
گفت کاشکی من پیش‌ازاین بمردمی وفراموش مردمان شده . حمزه‌خواند و اعمش و یحیی‌بن‌وثاب
نسیا بفتح نون وباقی قرّاء بکسر نون وهما لغتان کحجر وحجر ووتر ووتر و نسی مقیس تراستت
برای آنکه فعل باشد بمعنی مفعول کالذّبح والنّقص و النّقض ونسی و منسی یکی باشد بمعنی
ولکن جمع برای اختلاف لفظ کرد کالنّای و البعد . عبدالله عباس گفت اراد شیئا متروکا
چیزی بگذاشته من قولهم نسی او ترك . قتاده گفت‌شیئا لایعرف ولایذکر چیزی که کسی‌نشناسد
و نام نبرد . عکرمه و ضحّاك و مجاهد گفتند حیضة ملقاة . ربیع گفت سقط باشد کودك که
از شکم بیفتد . عطاء بن ابی سلمه گفت که معنی‌آنست لیتنی‌لم اخلق کاشکی‌مرا نیافریده‌بودندی.
فرّاء گفت خرقه باشد که زن حایض بیندازد آنرا واصل اشتقاق آنست که ما گفتیم قال‌الشّاعر.
انشد ابوعبیده . اتجعلنا قشرا لکلیب قضاعة . و لست بنسی فی معدّو لادخل . فناديها من‌تحتها.
نافع و کسائی خواندند و حسن و ابو جعفر و شیبه من تحتها بکسر میم و تا بر حرف جر و باقی
قرّاء بفتح میم و نصب تحت . نادیها . نداء کرد او را از زیر آن درخت و یا آنکه زیر آن
درخت بود و آن جبرئیل بود علیه السّلام و آنکه من خواند بفتح میم گفت عیسی بود که
او را نداء کرد . الاّ تحزنی . نگر تا اندوه نداری که خدایتعالی در زیر تو سرّی کرد . جملهٔ
مفسّران گفتند مراد جوی کوچك است و کذلك الجدول و الجعفر قال لبید . فتوسّطا عرض
السّری فصدّعا . مسجورة متجاور اقلامها . وقال اخر . سلم یری الدّالیّ منه ازورا . اذنفخ

فی السّریّ هرهرا . و گفتند برای آن جوی آب را سری خوانند لانّه یسری ای یجری فعیل
باشد بمعنی فاعل و حسن بصری گفت مراد بسری عیسی است علیه السّلام و سری مرد صالح
گزیده باشد و آن فعیل باشد بمعنی مفعول من سراه اذا اختاره پس‌سری مختار باشد قال سدیف
السّنام سرینا صابغه . ای تحتاره وقال . انّ السریّ هو السّریّ بنفسه . و ابن السّریّ اذاسری
اسراهما . و خدایتعالی در پیش مریم جوی‌آب روانکرد . وهزّی الیك بجذع النّخلة . وبیفشان
این خرما بازیادتست برای تأکید آورد چنانکه . تنبت بالدّهن . و کقول الشّاعر . بوادیمان
ینبت الشّثّ صدره . و اسفله بالمزح والشّبهان تساقط . اراد تتساقط جز که تاء فاعل را درسین
ادغام کردند چنانکه بیانکردیم از این جنس و جزم او برای جواب امر است . و یعقوب و نصر
و برائ بن عازب و ابو حاتم و حمّاد خواندند یساقط بالیاء ردّا علی الجذع . و حمزه و اعمش
و ابو عبیده خواندند تساقط بفتح تا و قاف مخفّف اکتفی باحدی التّائین عن الاخری و آنکه
ساقط بود تاء افتعال بود که تاء مضارعه برای معنی مضارعة آمد تا بیفتد بر تو رطب تازه کانّه
جنی من ساعته جنّی مجنّی باشد فعیل بمعنی مفعول میوهٔ بچیده و الخاء و الجناء التّمرة قال .
هذا جنائی و خیاره فیه . اذکل جان یده الی فیه . و در نصب رطبا جنیّا دو وجه گفتند .
مبرّد گفت مفعول به است تقدیره هزّی رطباً جنّیا بجذع النّخلة بر اینقول باء زیادت باشد و
متعلّق بود بمحذوفی ای صلاحا کائنا بجذع النّخلة واین قول سدید است تا با از فائده نشود
و نباید گفتن که زیادت است . و وجه دیگر آنست که نصب او برتمیز است و بمعنی درجای
فاعل بود چنانکه طاب نفساً و نصب عرقا ای طاب نفسه و نصب عرقه . ربیع بن خشیم گفت
زادن زنرا بهتر از خرما نیست و بیمار را بهتر ازعسل بنزدیك من برای آنکه خدایتعالی
مریم را خرما داد ودر عسل و گفت اندر این شفاست مردمانرا . عمربن میمون گفت زن
چون دشوار زاید او را رطب باید داد . عایشه گفت از سنّت آنست که خرما نجایند ودردهن
کودك نهند آنساعت که بزاده باشد رسول علیه‌السّلام همچنین کردی . اهل اشاره گفتند چون‌مریم
را گفت و هزّی الیك بجذع النّخلة گفت بارخدایا پیش از اینکه تندرست بودم ورنجورنبودم و
رنج نفاس نبود بر من روزی بمن میرسانیدی‌بی آنکه مرا سعی‌بایست کرد اکنون میفرمائی که
درخت بجنبان تا خرما بیفتد گفت بلی‌آنکه بخود بودی دلت بکلّی بمن بود اکنون گوشهٔ دلت‌بعیسی
متعلّق شد چون توبعضی ازدل درفرزندبستی ماروزی تو بگوشهٔ‌درخت بستیم سعی کن تابتورسدوشاعر
این معنی خوش گفته . توکل علی الرحمن فی کلّ حاجة . فلا تنزلنّ الجد فی شدة الطّلب .
الم تر انّ الله قال لمریم . و هزّی بجذع النّخلة تسقط الرّطب . ولوشاء ان یجنیه من غیر هزّة .
جنته ولکن کلّ شیٔ له سبب . و این معنی نیز بپارسی کسی گفته . بر خیز و فشان درخت
خرما . تا شاد شوی رسی ببارش . کان مریم تا درخت نفشاند . خرما نفتاد درکنارش . فکلی
و اشربی . آنکه جبرئیل او را گفت یا مریم از این خرما بخور و این آب باز خور و چشم
بعیسی روشن دار و نصب او بر تمیز است نحو قوله . فان طبن لکم عن شیٔ منه نفسا . و
در اصل او دو قول گفتند یکی آنکه من القرة الّذی هو البرد برای آنکه مردم دژم و دلتنگ

را سخین العین گویند و عرب گوید آب چشم چون از خرّمی باشد سرد بود و چون از اندوه
بود گرم بود و قولی دیگر آنست که من القرار چشم در او بند و چشم با او دار یقال قررت به
عینا اقرّ قرّة وقررت في المکان اقرّقرار . فا ّما ترینّ من البشر احدا . فا ّما ترینّ شرط است
و ما زیادت و این نون تأکید با این شرط آنکه باشد که ما او بود چون ما نباشد نگویند
ان نفعلنّ جز که گویند ا ّما نفعلنّ اگر بینی از آدمیان کسی را . فقولی . بگو که من نذر
کرده ام خدایرا روزه گفتند خدایتعالی اوّل او را گفت نذر کن روزه برخود با من تاچون
خبر دهی که نذر دارم در روزه سخت راست باشد و گفتند مراد بصوم صمتست و صوم صمت
در شرع ایشان روا بود بل مستحبّ بود در شرع ما حرام است و حقتعالی این نذر برای آن
فرمود تا مردم با او بسیار نگویند و رنج ننمایند او را گفت که منْ نذر کرده ام که با هیچ
آدمی سخن نگویم که من روزه دارم اگر گویند چون روزه صمت داشت و نذر بفرمان خدای
چگونه گفت او را . فقولی ا ّنی نذرت للرّحمن صوما فلن اکلّم الیوم انسیّا . و این کلام
بسیار است نه روزه باین و کمتر از این تباه شدی این مناقضه باشد . گوئیم از این چند
جواب است یکی آنکه او را رخصت دادند که اینقدر بگوید واعلام کند ایشانرا که روزه داراست
بر سبیل نذر و آنچه جز این بود از کلام بر وی حرام بود . و جواب دیگر از این آنست که
او را فرمودند که این معنی باشارت اعلام کن و برمز وبیانش آنست که گفت . فاشارت الیه .
آنکه این اشارت را برتوسّع و مجاز قول خواند چون از او همان معنی وفائده حاصل میشد
ازفهم معنی که از قول و جوابی دیگر از او آنست که سخن با جبرئیل گفت یا با بعضی ملئکه
و ا ّما نه بر سبیل مخاطبه با کسی برای قید زد . فلن اکلم الیوم انسیّا . نذر دارم که با
هیچکس از انسی سخن نگویم امروز . فاتت به قومها تحمله . کلبی گفت پسر عمّش یوسف
او را برگرفت و با غاری برد چهل روز تا ا ّیام نفاس بگذشت آنکه او را برگرفت و با میان
قومش برد از اینجا او را متّهم بکردند بیوسف پیش از آنکه کار او روشن شود . فاتت به
قومها تحمله یعنی مریم عیسی را برگرفت و با نزدیك قوم برد . و قوله تحمله در جای حالاست
از فاعل و التّقدیر حاملة له . در خبر است که عیسی علیه السّلام در راه با مادر سخن
گفت و او را تسلّی داد و گفت ابشری یا ا ّماه فا ّنی عبدالله و مسیحه بشارت باد تو را ای
مادر که من بندهٔ خدایم ومسیح اویم چون مریم را دیدند با کودك دلتنك شدند وبگریستند
چو او از خانه نبوّت بود پدران او صالحان بودند واو سخت نیکو سیرت بود از او بدیعتر آمد
ایشانرا آن حال گفتند یا مریم . لقد جئت شیئا فرّیا . کاری بدیع غریب شگفت آوردی و
گفتند کاري منکر آوردی و گفتند فری قبیح باشد من الافراء و کسی که کاری عجب کند
او را گویند ا ّنه لیفری الفریّ و قال الرّاجز . قد المعتنی دقلا حولیا . مسوّسا
مدوّرا حجرّیا . قد کنت تفرین به الفرّیا . ای تعظمینه و تکثرین وصفه . یا اخت
هرون . ای خواهر هرون در او چهار قول گفتند قتاده و ابن زید و کعب گفتند و
مغیره وشعبه گفت از رسول علیه السّلام که هرون مردی بود صالح در بنی اسرائیل معروف

بصلاح صالحانرا باو نسبت کردندی . سدی گفت نسبت با هرون کردند برادر موسی برای آنکه
او از آنجا بود چنانکه گویند یا اخا بني تمیم و یا اخا فلان . بعضی دگر گفتند مردی بود
فاسق معروف بفسق او را باو نسبت کردندی از آنکه گمان بردند که با او خطا کردند . ضحّاك
گفت هرون برادرش بود از مادر و پدر وبنی اسرائیل فرزندانرا بنام پیغمبران بسیار نام نهادندی
ما کان ابوك امرء سوء . پدرت مردی بد نبود و مادرت بی سامان کار نبود این زبان ملامت باو
دراز کردند . فاشارت علیه . عند آنحال مریم اشاره بعیسی کرد که از او بپرسید ایشان
گفتند این سخرّیه بتر است که ازما فسوس میدارد . گفتند . کیف نکلّم . ما چگونه سخن
گوئیم با آنکه او کودکی است در گهواره ودر کان سه قول گفتند . یکی آنکه زیادتست والتّقدیر
من هو صبیّ فی المهد و مثله قوله کنتم خیر ا ّمة ٍ والمعنی انتم خیر ا ّمة ٍ و قولهم ان کنت صدّیقی
وصلتنی و قول الشّاعر . علي کان المسوّمة العراب . ای علی المسوّمة العراب و قول الفرزدق .
فکیف اذا رایت دیار قومی . وجیران لنا کانوا کرام . وگفته اند کان بمعنی صار است چنانکه
شاعر گفته . احرت الیه حرّه ارحسه . و قد کان لوّاللّیل مثل الارندح . مبرّد گفت کان
تا ّمه است بمعنی حدث و وجد . ونصب صبیّا برحال است . قتاده گفت گهواره کنار مادرش
بود . سدی گفت سنگها برگرفته بودند تا مریم را سنگ سار کنند چون عیسی بسخن در آمد
گفتند هذا امر عظیم این کاری بزرگ است . گفتند چون مریم اشاره بعیسی کرد یعنی که
اینحال از او بپرسید گفتند من انت یا غلام تو کیستی ای غلام روی از ایشان بگردانید زکرّیا
بیامد و گفت بگو اگر تورا دستوری داده اند که سخن گوئی تا تو کیستی گفت . ا ّنی عبدالله .
من بندهٔ خدایم اهل اشاره گفتند اوّل سخن که بزبان عیسی برفت اقرار بعبودّیة بود تاردّ باشد
بر ترسایان که الهیّة او گفتند و گفتند او پسر خداست تعالی علوّا کبیرا . همچنین امیرالمومنین
علیه السّلام چون دانست که جماعتی غلاة لعاین الله علیهم در حقّ او آن گویند که لایق نبود مادام
میگفتی انا عبدالله واخو رسوله . تا رد باشد برایشان و نقش نگین این ساخت . سبحان من
فخری با ّنی له عبد سبحان آنخدائی که همه فخر علی آنست که بندهٔ اوست . و در کلام اوست
کفی لی فخرا ان اکون لك عبد و کفی لی عزّا ان تکون لی ربّا مرا فخر آن بس که بندهٔ توام
و مرا عزّ آن بس که خداوند منی در آنکه گفت انا عبدالله و اخو رسوله لایقولها بعدی الاّ کذّاب
جواب دو گروه داد غال مفرط و ناصب مقصّر گفت من بندهٔ خدایم تا ردّ باشد برغالیان مفرط
که افراط کنند و از حدّ خود ببرند او را . و در آنکه گفت اخو رسوله ردّ کرد بر ناصبیان
مقصّر که او را بپایهٔ خود نگفتند گفت من برادرم و پایهٔ برادری از پایهٔ خلافت برتر باشد برای
آن گفت انا عبدالله که تا او بود جز خدایرا بندگی نکرد و روی جز پیش خدای بر زمین ننهادو
بت نپرستید و شرك نیاورد ایمان آورد لاعن کفر و هر که جز او بود ایمان از پس کفر آورد
چنانکه عیسی را پیش از بلوغ بوقت تکلیف کمال عقل دادند تا اقرار داد که ا ّنی عبدالله وکمال فضل
دادند که بار نبوّت را با صغر سنّ تحمل کرد که . وجعلنی نبیّا . و او را دستوری دادند تا
تزکیهٔ خود کرد که . وجعلنی مبارکا اینما کنت . مرا مبارك کرد هر کجا باشم و شرح حال

خود را داد که. واوصانی بالصّلوة والزّکوة ما دمت حیّا. مرا بنماز و زکوة وصیّت کرد تازنده
باشم اورا پیش از اوان بلوغ نه بحسب عادت بل بخرق عادت کمال عقل داد تا رسول او را دعوت
کرد و محلّ او قابل دعوت رسول آمد پیش ازوقت بلوغ باسلام در آمد ودیگرانرا بوقت وپس از
وقت بتیغ باسلام در آوردند و آنکه بقدم اختیار بطوع باسلام در نیامد بتیغ دمار از سراوبرآورد
بازش دستوری دادند تا تزکیهٔ خود بکرد که سبقتکم الی الاسلام طرّا علی ما بلغت اوان حلمی پیش
از آنکه بحلم رسانیدند اورا قدم او بر اهل اسلام چنان مبارك بود که بمقدم او همه قدم سر در
نهادند او سابق بود و دیگران لاحق بودند باز که بوصایت نماز و زکوة رسید این وصایت او را
کردند و جز او را کردند بعضی هیچ دو نکردند و بعضی یکی کردند و یکی نکردند و بعضی که
هردو کردند بدو وقت کردند و از دور دولت آدم تا بوقت منقرض عالم جز او نبود که میان این
هردو جمع کرد در یکجای و در یکحال که یؤتون الزّکوة وهم راکعون آنکه باآنکه عیسی این
بگفت تا ترسایان افراط نکنند گفت اتانی الکتاب و جعلنی نبیّا تا بآخر آیت تا جهودان تفریط
نکنند هردوآنچه از خبث سریرت و اسائت سیرت ایشان بود بکردند ترسایان گفتند المسیح بن الله
این غلّو بکردند و جهودان گفتند هو بن یوسف النّجار. همچنین امیرالمؤمنین علیه السّلام با
آنکه در این معنی اطناب کرد و بکرّات و تارات از این تبرّا کرد هم غالیان غلوّ رها کردند و
افراط و هم ناصبیان در تقصیر تقصیر نکردند ایشان گفتند خود خدای اوست و اینان گفتند امام
هم نیست و باین رها نکردند تا گفتند ایمانش بموقع قبول نیست چو ایمانش در حال صبی بود و
ایمان کودکانرا موقعی نباشد عیسی یکساعت پیغمبری را شاید واز او مقبول است علی بنه
سالگی یابد و از ده سالگی بر اختلاف روایات قبول تکلیف را نشاید بعد دعوت رسول و دگر
این طعن بر رسول بیشتر است برای آنکه رسول باحوال او عالم تر بود اگر دانست که او اهل
دعوت نیست و او را دعوت کرد تا بان برو باشد نه آنکه امیر المومنین از حال مستشعر باشد
رسول نبود بل رسول علیه السّلام همچنین بود تا میگوید لولا ان اشفق ان تقول فیك طوائف من
امّتی ما قالت النّصاری فی المسیح بن مریم لقلت الیوم فیك مقالا لاتمرّ بملاء من امّتی الاّ لاخذوا
التّراب من تحت قدمیك یستشفون به گفت اگر نه آنستی که من میترسم که گروهی ازامّت من
در تو آن گویند که ترسایان گفتند در عیسی بن مریم در تو مقالتی گفتم و گفتاری که بهیچ گروه
از امّت من گذر نکردی الاّ خاك قدمت بر گرفتندی و در چشم کشیدندی و بآن طلب شفا کردندی
قوله اتانی الکتاب. در او دوقول گفتند یکی آنکه در آنحال که این میگفت خدایتعالی وحی
کرد باو و او را پیغمبری داد و آن سخن گفتند پیش از وقت معجز او بود واین ظاهر قرآنست
و مذهب ما اینست واین قول حسن بصری وعکرمه و اختیار جبّائی است. و قول دیگر آنست
که سیؤتینی الکتاب و سیجعلنی نبیّا مرا کتاب خواهد دادن و مرا پیغمبر خواهد کردن لفظ
ماضی است و مراد مستقبل چنانکه و نادی اصحاب الجنّة و نادی اصحاب الاعراف ای سینادی
و آن معجز مریم را بود برای برائت ساحت او و این نیز روا باشد وبمذهب ما لایق است درآنکه
معجز جز پیغمبرانرا روا باشد که بود. ابن الاخشار گفت این مقدّمهٔ معجز ارهاص و ترشیح

او بود و در آن خلاف کردند که عیسی در اینوقت چند گاهه بود. کلبی گفت چهل روزه. و
باقی مفسّران گفتند یکساعته بود واصل بنا از بناوت باشد و آن رفعت بود فعیل بمعنی مفعول و
از نباء نیست که خبر باشد لقوله علیه السلام لاتهمزوا باسمی نام من بهمزه مگوئید تا از نباوت باشد
و از نباء نباشد. و جعلنی مبارکا. و مرا مبارك کرد واصل برکه من بروك البعیر باشد و
هو الثّبات. اینما کنت. هر کجا باشم و همچنین بود و هر کجا بودی بیماران و اصحاب
آفات و عاهات بر او آمدندی او دعا کردی خدای شفا دادی و اگر جائی قحطی بودی و باران
نیامدی ببرکت قدم او باران آمدی وخصب وچیز پیدا شدی. واوصانی بالصّلوة والزّکوة. وصیّت
کرد مرا و مراد تأکید امر است یعنی مرا امر کرد امری مؤکد بنماز وزکوة واصل نماز درلغت
دعا باشد و اصل زکوة نموّ و زیادت و پاکی و طهارت بود و در شرع این افعال مخصوص آنست
که ما از شرع میشناسیم مراد در آیت نماز و زکوة شرعی است. مادمت حیّا. مادام تا زنده
باشم این را ماء امد خوانند ای مدّت حیوتی. وبرّا بوالدتی. تقدیر آنست که واوصانی ان اکون
برّا بوالدتی ونیز مرا فرموده است که با مادرم نیکوئی کنم و طاعت او دارم ورضای او جویم.
ولم یجعلنی جبّارا. مرا جبّاری متجبّر نکرد. و معنی جعل علی احد وجهین باشد امّا معنی آن
باشد که بامن الطافی کردو خواهد کرد که من عند آن اختیار جبرّیت و شقاوت نکنم و امّا
بر معنی تسمیه و حکم یعنی مرا جبّار و شقی نخواند و حکم نکرد بر جبرّیت و شقاوت من.
والسّلام علیّ. و سلام بر من باد از خدایتعالی واین برسبیل دعا باشد اللّهم سلّم علیّ فی هذه
الاحوال. یوم ولدت. آنروز که مرا بزادند و آنروز که بمیرم و آنروز که مرا زنده کنند و
برانگیزند. ونصب حیّا برحالست از مفعول این تاباینجا که حکایت کلام عیسی است علیه السّلام
که گفت در حال طفولیّت برسبیل معجز و گفتند عیسی علیه السّلام درحال صبی هم گفت که
خدایتعالی از او حکایت کرد و نیز سخن نگفت تا بوقت عبادت و روایت کرده اند از رسول
علیه السّلام که او گفت پنج کس سخن گفتند پیش از وقت گویائی شاهد یوسف و شهد شاهد
من اهلها. وکودك مشّاطهٔ دختر فرعون. و عیسی علیه السّلام و صاحب جریح. و فرزندان زن
که اصحاب الاخدود اورا بسوختند. امّا حدیث گواه یوسف و قصّهٔ او در سورهٔ یوسف برفت
و حدیث عیسی آنست که گفتیم. امّا حدیث ماشطهٔ دختر فرعون آنست که سعید جبیر روایت
کرد از عبدالله عبّاس که رسول علیه السّلام گفت شب معراج که مرا بآسمان بردند بوئی شنیدم
خوش که از آن خوشتر بوئی نشنیده بودم گفتم ای جبرئیل این چه بوی است گفت بوی ماشطهٔ
دختر فرعونست که او زنی مؤمنه بود و ایمان پنهان داشتی یکروز سر دختر فرعون شانه میکرد
شانه از دستش بیفتاد او دست فراز کرد و گفت بسم الله وشانه برگرفت دختر فرعون گفت پدرم
را خواستی گفت نه خدای خود را و خدای تورا و خدای پدرت را خواستم گفت پدرم را
بگویم گفت هرچه خواهی میگوی پدررا بگفت اورا بخواند فرعون گفت خدای تو کیست گفت
ربّ السّموات والارض خدای آسمان و زمین فرعون بفرمود تاحوضی از مس بیاوردند و آتشی
عظیم بر افروختند و فرزندان اورا بیاوردند و یك یك را پیش او درآن آتش میانداختندتا آخرین

فرزند و آن کودکی بود شیر خواره آواز داد و گفت اصبری یا امّاه فانّا علی الحقّ ایمادر صبر کن که ما برحقّیم اورا در آتش افکندند و مادر را از پس او این بوی سوختن ایشان است. وامّا حدیث صاحب جریح ابو رافع روایت کند از ابوهریره از رسول علیه السّلام که مردی عابد بود در صومعهٔ اورا جریح گفتند مادرش روزی بیامد تا براو سلام کند او را آواز داد و گفت یا جریح او نمازمیکرد باخویشتن اندیشه کرد وگفت اختار صلوتی علی امّی نمازرا اختیار کنم بر مادرم نماز را نبرید و جواب نداد برفت دگرباره باز آمد هم در نماز بود جواب نداد مادر دلتنگ شد گفت فرزند بامن حدیث نمیگوید و جواب من نمیدهد بار خدایا اورا از این دنیا مبر تازنان ناپارساء این شهر دروی نگرند و بنزدیك دیر او شبانی بود گوسفند چرانیدیو با دیر او شدی بشب زنی ناپارسا از شهر بیرون آمد روزی این شبان از صومعه بزیر آمد وبا آن زن فساد کرد زن آبستن شد چون او را گفتند این کودك کراست گفت صاحب این صومعه راست مردم از شهر بیرون آمدند و صومعهٔاو ویران کردند و او را پیش پادشاه شهر بردند چون بمحلّهٔ زن ناپارسا رسید ایشان بنظاره بیرون آمدند و در اونگریدند ایشانرا دید دانست که دعای مادر باو رسیده بخندید مردم گفتند این مرد زانیست که بخندید نبینی که بهیچ جا نخندید جز به محلهٔ زوانی چون اورا پیش پادشاه بردند و اینحدیث کردند او گفت کجاست این غلام که بر من حوالت میکنید آن کودك را بیاوردند او گفت یا غلام من ابوك پدرت کیست بزبان فصیح گفت فلان الرّاعی فلان مرد شبانست مردم تعجب کردند وفروماندند و خدایتعالی برائت ساحت اوپیدا کرد مردم گفتند دستور باشد باش تا ما دیرتو ازرز وسیم بسازیم گفت نخواهم همچنانکه بود با جایگاه کنید باز همچنانکه بود با جایگاه کردند واو باصومعه شد و بعبادت مشغول گشت و اما کودك اصحاب الاخدود قصّهٔ او در جای خود بیاید انشاءالله تعالی قوله تعالی. ذلك عیسی بن مریم. این عیسی پسر مریم است. قول الحقّ. مرفوع است بخبر مبتداء محذوف ای هو قول الحقّ یعنی ذلك الذی قصصنا علیك من قصّة عیسی قول الحقّ و قیل قوله قول الحقّ در این دو وجه باشد یعنی آنچه من بر تو انزاله کردم از حدیث عیسی قولی درست است و گفتند قول عیسی قولی حقّ و درست است. ووجهی دگر آنست که این خبر جملهٔ اوّل است خبر از عیسی علیه السّلام والتّقدیر ذلك عیسی بن مریم کلمة الحقّ که از نامهای عیسی یکی کلمه است و الحقّ هوالله عزّ وجل و این وجهی نیکو است و نیز روا بود که قول الحقّ بدل اشتمالی بود چنانچه اعجبنی زید قوله ای قول زید اعجبنی. ای ذلك قول عیسی بن مریم قول الحقّ. وعاصم و ابن عامر و یعقوب خواندند قول الحقّ بنصب لام علی المصدر یعنی قال قول الحقّ و درقرائت عبدالله آمده است قال الحقّ بمعنی قول الحقّ و القول و القال و القیل لغات کالغاب و الغیب و الذّام والذّیم. الّذی فیه یمترون. آنکه در او شكّ میکنند و الا متراء المصدر و المرئة الاسم. ما کان لله ان یتّخذ من ولد. آنکه نفی کرد از خویشتن ازآنکه او فرزند گیرد گفت نباشد خدایرا یعنی محال است درحقّ او اتّخاذ فرزند نه بر حقیقت ولادت و نه برطریق تبنّی چو هیچ دو بر خدای تعالی روا نیست و ما نفی است و من مؤکّد او. سبحانه. منزّه است

او. اذا قضی امرا. چون کاری قضا کند وحکم کند وخواهد تا بباشد بر او متعذّر نبود و مثال او در تأنّی و نفی تعذّر چنان بود که یکی از شما گوید کن مراد او بباشد بی رنجی که باو رسد و این بر طریق تشبیه گفت وبعضی دیگر گفتند این حقیقت است و خدایتعالی چون خواهد که چیزی آفریند گوید کن تا عند آن در وجود آید و فرشتگانرا در آن لطف بود و بدانند که هیچ فعل بر او متعذّر نیست. و انّ الله ربّی و ربّکم. ابن کثیر و ابو عمرو و نافع خواندند انّ الله بفتح همزه و باقی قرّاء بکسر همزه فتح را چهار وجه است. ابو عمرو گفت عطف است علی قضی اذا قضی امرا و قضی انّ الله ربیّ و ربّکم. و وجه دوّم اوصانی ان الله ربیّ و ربّکم. سیّم فرّاء گفت و ذلك انّ الله ربیّ و ربّکم وعامل دراو فاعبدوه باشد وآنانکه بکسر خواندند کلامی مستأنف خواندند و قوّت این قرائت قرائت ابیّ است انّ الله ربّی واو. و وجهی دگر آنست که عطف بود علی قوله انّی عبدالله و خدایتعالی خدای من و شماست او را پرستید آنکه گفت. هذا صراط مستقیم. یعنی اعتقاد بستن که او خداوند جهانیانست و او را همتا و انباز نیست در عبادت و عبادت او واجب است از آنجا که مستحقّ عبادت اوست این جمله راه راست است قوله. فاختلف الاحزاب. جمع حزب جماعات ازمیان ایشان خلاف افتاد. فاختلفوا فیما بینهم فیعیسی. و در عیسی خلاف کردند قومی ترسایان گفتند او خدایست و آن یعقوبیان بودند و قومی گفتند پسر خداست و آن نسطوریان بودند و گروهی ثالث ثلثه و آن اسرائیلیان بودند و قومی گفتند دروغ زنی بود که او را پدری پیدا نبود و آن جهودان بودند و گروهی گفتند بندهٔ خدای و پیغمبر خدای بود و آن مسلمانان بودند آنکه گفت. فویل للّذین کفروا. وای بر کافران از حضور روزی عظیم یعنی روز قیامت. اسمع بهم و ابصر. یعنی چه بینا و چه شنوا اند چه نیکو می بینند و چه نیکو میشنوند یعنی در دنیا که سرای تکلیف بود از دیدن و شنیدن کور و کر بودند از آنکه نظر نکردند و حق نشناختند و علم باو حاصل نکردند امروز که علم ضروری است و آنچه خبربود عیان است وآنچه گمان بود یقین است چه نیکو می‌بینند وچه نیکومیشنوند واین بنای تعجّب است و متضمّن معنی تهدید و وعید است. یوم یأتوننا. نصب است بر ظرف من قوله اسمع بهم و ابصر چو نیك بینند و شنوند آنروز که بما آیند یعنی روز قیامت. لکن الظّالمون الیوم فی ضلال مبین. ولکن کافران امروز در ضلال و گمراهی اند از شناختن حقّ در دار دنیا برای آنکه بدلیل و نظر میباید شناخت و ایشان نظر نمیکنند. قوله تعالی.

وَاَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ اِذْ قُضِيَ الْاَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * اِنَّا

وبترسان ایشانرا روز حسرت را چون گذشته باشدکار و آنها در بیخبری اند وآنهانمیگروند بتحقیق ما

نَحْنُ نَرِثُ الْاَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَاِلَيْنَا يُرْجَعُونَ * وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرٰهِيمَ

میراث بریم زمین را وآنرا برآنست وبسوی ما باز گشته شوند و یادکن در کتاب ابرهیم را

اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا * اِذْ قَالَ لِاَبِيهِ يَا اَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَالَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ

بتحقیق او بود راستگوی پیغمبر چون گفت مر پدرش راای پدر چرا میپرستی آنچه رانمیشنود ونمی بیند

وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئاً * يَا اَبَتِ اِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي
ونه بيناز كندترا چيزيرا ای پدربتحقيق من بدرستيكه آمدمرا از دانش آنچه نيامدترا پس پيروی كن مرا
اَهْدِكَ صِرَاطاً سَوِيّاً * يَا اَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ اِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمٰنِ
راه نمايم ترا براه راست ای پدر مپرست ديو را بتحقيق شيطان بود مرخدا را
عَصِيّاً * يَا اَبَتِ اِنِّي اَخَافُ اَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ
نافرمان ای پدر بتحقيق ميترسم كه برسدتورا شكنجه از خداوند پس باشی مرديورا
وَلِيّاً * قَالَ اَرَاغِبٌ اَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا اِبْرٰهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَاَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي
دوستار گفت آيارو گردانی تو از خدايان من ای ابرهيم هر آينه اگر بس نكنی هر آينه سنگسار كنم ترا ودور باش مرا
مَلِيّاً * قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَاَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي اِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيّاً * وَاَعْتَزِلُكُمْ
مدتی دراز گفت سلام برتو زود آمرزش خواهم براي تو پروردگارمرا بتحقيق او هست بمن مهربان وكناره ميگيرم از شما
وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَاَدْعُو رَبِّي عَسَى اَلَّا اَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيّاً *
وآنچه ميخوانيد از غير خدا وميخوانم پروردگارمراشايد كه نباشم بدعای پروردگارم بدبخت
فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَهَبْنَا لَهُ اِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا
پس چون كناره گرفت آنهارا وآنچه ميپرستنداز غير خدا بخشيديم مراورااسحق را ويعقوب را وهمه را
جَعَلْنَا نَبِيّاً * وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيّاً * وَاذْكُرْ
گردانيديم پيغمبر وبخشيديم مرآنهارااز رحمت ما وگردانيديم براى آنهازبان راستى بلندمرتبه ويادآور
فِي الْكِتَابِ مُوسٰى اِنَّهُ كَانَ مُخْلَصاً وَكَانَ رَسُولاً نَبِيّاً * وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ
در كتاب موسى را بتحقيق اوبودخالص شده وبود فرستادهٔ پيغمبر ونداكرديم اوراز سمت
الطُّورِ الْاَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيّاً * وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا اَخَاهُ هٰرُونَ نَبِيّاً * وَاذْكُرْ
طور ايمن ونزديك گردانيديم اورااز گوينده وبخشيديم مراوراز رحمت ما برادراوهرون را پيغمبر ويادآور
فِي الْكِتَابِ اِسْمٰعِيلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولاً نَبِيّاً * وَكَانَ
در كتاب اسمعيل را بتحقيق اوبود راست وعده وبود فرستاده پيغمبر وبود
يَأْمُرُ اَهْلَهُ بِالصَّلٰوةِ وَالزَّكٰوةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيّاً * وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ
امر ميكرد اهل خودرا بنماز وزكوة وبود نزد پروردگارخودپسنديده ويادآور در كتاب
اِدْرِيسَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقاً نَبِيّاً * وَرَفَعْنَاهُ مَكَاناً عَلِيّاً * اُولٰئِكَ الَّذِينَ اَنْعَمَ
ادريس را بتحقيق او بود راستگو پيغمبر وبالا برديم اوراجايگاه بلند آنگروه آنانند كه نعمت بخشيد
اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَّةِ اِبْرٰهِيمَ
خدا برآنها از پيغمبران از اولاد آدم وازآنانكه برداشتيم با نوح واز اولاد ابرهيم
وَاِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا اِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمٰنِ خَرُّوا سُجَّداً
ويعقوب وازآنانكه هدايت كرديم وبرگزيديم چون خوانده شد برآنها آيات پروردگار برو افتادندسجده كننده
وَبُكِيّاً * فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ اَضَاعُوا الصَّلٰوةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ
وگريان پس جانشين شداز بعدها جانشينی كه ضايع كردندنمازرا وپيروی كردندخواهشهارا پس زود

يَلْقَوْنَ غَيّاً * اِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَاُولٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا
برسند تباهی را مگر كسيكه توبه كرد وگرويد وكرد كار شايسته پس آنگروه درآيند بهشت را ونه
يُظْلَمُونَ شَيْئاً * جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمٰنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ اِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ
ستم كرده شوندچيزيرا بهشتهای بااقامت كه وعده كرده خداوندبندگانش را بنهان بتحقيق باشد وعدهٔ او
مَاْتِيّاً * لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْواً اِلَّا سَلَاماً * وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيّاً *
آينده نميشنوند درآن بيهوده را مگر سلام را ومرآنهارا روزی آنها درآن صبح وشام
تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيّاً * وَمَا نَتَنَزَّلُ اِلَّا بِاَمْرِ
اين است بهشت آنچنانی كه ميراث دهيم از بندگان خود آنرا كه باشد پرهيزگار ونه فرو آريم مگر بامر
رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ اَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذٰلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيّاً *
پروردگارتواو راست آنچه پيش روی ما وآنچه عقب ما وآنچه ميان اينست ونيست پروردگارتو فراموشكار
رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيّاً .
پروردگارآسمانها وزمين وآنچه ميان آنهاست پس پرست او راو شكيبا شو براى پرستيدن او آيا ميدانى او را همنام

قوله تعالی . و انذرهم يوم الحسرة . حقتعالی دراين آيه خطاب كرد با رسول عليه السّلام وگفت بترسان اين كافرانرا و اعلام كن از حديث روز حسرت يعني روز قيامت و شدايد و عقوبات آن . وگفته اند كه آنروز را برای آن روز حسرت خواند كه هيچ مؤمن و كافر و برّ و فاجر نباشد كه اين روز حسرت نخورد كافر وعاصی گويد چرا معصيت كردم و مؤمن و مطيع گويد طاعت چرا بيشتر نكردم و ممكن كه اصل او از يكی باشد از دو چيز كه حسرت است و حسرت كشف باشد يعنی اين روز كشف كنند آنچه پوشيده باشد براو از احوال و اهوال عند آن حسرت وپشيمانی خورد نظير يوم تبلی السّرائر و نيز حسر آن باشد كه شر را بدان برند تا حسر شود و از رفتن باز ماند و اين غايت كار باشد يعنی كار ايشان بر فروماندگی و درماندگی حاصل شود. از قضی الامر . چون كار بازگذارند و محلّ اذ نصب است بر ظرف . وهم فی غفلة . و او حال راست و ايشان در غفلت و بناكامي باشند . و هم لا يؤمنون . اين خبر است كه ميدهد از احوال ايشان در مستقبل و آنكه ايشان ايمان نيارند و بر كفر ميروند واهل دوزخ بدوزخ برند و هم فی غفلة من الدّنيا وايشان از دنيا غافل باشند . اعمش روايت كرد ازابوصالح از ابوسعيد خدری كه رسول عليه السّلام گفت روز قيامت مرگرا بيارند كأنّه كبش املح پنداری گوسفند سياه وسفيد است و ازميان بهشت ودوزخ بدارند و اهل بهشت ودوزخ را گويند اين را ميشناسيد گويند پنداری اين مرگ است بفرمايند تا او را بكشند و ندا كنند يا اهل الجنّة خلود لكم فلا موت ابدا ويا اهل النّار خلود لكم فلا موت ابدا ای اهل بهشت جاويدانی است شما را كه هرگز بآن مرگ نباشد وای اهل دوزخ جاويدانی است شمارا كه هرگز با آن مرگ نباشد آنگه رسول عليه السّلام اين آيت بخواند وانذرهم يوم الحسرة اذ قضی الامر ای ذبح الموت وهم فی غفلة و اشارت كرد بدست فرأ (١) دنيا وايشان ازدنيا غافل باشند . مقاتل گفتی اگر نه آنستی كه خدايتعالی قضا كرده است از تخليد اهل دوزخ و تعمير ايشان در دوزخ عند اينحال چون آن

(١) كذا فی الاصل !

بدیدندی از غم وحسرت بمردندی. امّا حدیث ذبح مرگ علی احد وجهین باشد امّا رسول
علیه السّلام بر طریق تمثیل گفت و امّا خدایتعالی این فرماید برطریق تمثیل در قیامت یعنی
چنانکه انکارید که این کبش املح مرگ است چون او را کشتند طمع نیست کس را در آنکه
بمیرد و بمرگ از آنچه در اوست برهد این خبر براین تأویل باشد قوله تعالي. انّا نحن
نرث الارض . آنکه گفت بر طریق وعظ و تذکیر که زمین را و هرچه برزمین است بمیراث
برگیریم از آنجا که جملهٔ اهل زمین بمیرند و هیچکس زنده نماند که بمیراث ایشان ازمن اولی تر
باشند پس میراث ایشان بطریق اوّل مرا باشد که همه بندگان و پرستاران من اند ازاد کرده
و ناکرده آنرا که آزاد کرده ام برطریق ولاء مرا باشد و آنرا که آزاد نکرده ام ایشان و مال
ایشان مرا اند و برای آن میراث خواند این را که صورت میراث دارد برای آنکه میراث انتقال
ملك باشد بغیری پس از وفات مالکش . والینا یرجعون . و ایشانرا با ما آرند تاجزای اعمال
ایشان بدهیم بر وفق عملشان . واذکر فی الکتاب ابرهیم . آنکه با رسول علیه السّلام خطاب
کرد و گفت یا محمّد یاد کن در این کتاب قرآن حدیث ابرهیم را که او پیغمبری راست گوبود
ومعنی ذکر اینجا تلاوت قصّه است یعنی بر ایشان خوان وقصّه برایشان بگو در این کتاب قرآن و
کتاب بمعنی مکتوب است کالحساب بمعنی المحسوب ابرهیم بن تارخ بن ناحور و صدیق بناء مبالغه باشد
ای کثیر الصّدق تا همه گفت او صدق باشد و کذلك الخمّیر والسّکّیر اذا کان من عادته السّکر
وشرب الخمر . اذ قال لابیه . چون گفت پدرش را یعني آذر را . مخالفان گفتند ابرهیم
پسر آذر بود و آذر لقب بود او را و نامش تارح و بالحاء و الخاء روایت است و بنزدیك ما
پدرش نبود عمّش بود . و در بعضی اخبار ما هست که جدّش بود من قبل الام واو بت پرست وبت
گر بود و بنزدیك ما پدران پیغمبران هیچ کافر نباشند لما فیه من التّنفیر و النّقص لهم و لقوله علیه
السّلام لم یزل ینقلني الله من الاصلاب الطّاهرین الي الارحام الطّاهرات و کافر را وصف نکنند
بطهارت و لقوله تعالی و تقلّبك فی السّاجدین بر طریق منّت و تعداد نعمت و آنکه عم را پدر
خوانند عرب و عجم ظاهر است و براین فصلی مستقصی برفت در سورة الانعام . یا ابت . دراین
تاء خلاف کردند بعضی گفتند برای مبالغه آورد کالعلاّمة والنّسابة و بعضی دگر گفتند بدل یاء
اضافه است که بیفکندند و کسره رها کردند تا بدل بود از او آنکه چون بر او وقف کنند همچنان
بر تا بماند و هانشود برای این بتاء ممدود بنویسند تشبیها بالتّاء الاصلیّه و زجاج گفت روا باشد
که در حال وقف ها کنند که گویند یا ابه قیاسا علی التّاء ات الزّایده لم تعبد . چرا پرستی جمادی
را که نشنود و نبیند و از تو هیچ غنا و کفاف نکند و این برسبیل تقبیح صورت ایشان میگوید
و تسفیه احلام آنان که روا دارند تا جماد را پرستند یا ابت ای پدر من . انّی قد جائنی من العلم
ما لم یأتك . مرا از علم آن نصیب است و مرا آن دادند و آن بمن آمده است که بتو نیامد از علم
بخدایتعالی و صفات او توحید و عدل او و علم بثواب و عقاب . فاتبعنی . پس پیروی کن مرا تا
من ترا هدایت کنم براه راست وسوی فعیل باشد از سوا . یا ابت لاتعبد الشّیطان . ای
پدر من مپرست شیطانرا و اوبت میپرستید و لیکن چون باغواء و اغراء شیطان بود گفت شیطان

را میپرستید که شیطان همیشه در خدا عاصی بوده است و عصیّ فعیل باشد من العصیان و این
بناء مبالغه است . یا ابت انّی اخاف . ای پدر من من میترسم . فرّاء گفت این خوف بمعنی
علم است اینجا کقوله تعالی وخشینا ان یرهقهما ای علمنا وخوف ازباب ظنّ باشد چنانکه بیان
کردیم در چند جای و لکن للمقاربة بینهما علم را خوف خواند که عذابی بتورسد از خدای که
یار شیطانی و معني آنست که هرکه چنین کني یار شیطان باشی یعنی هرگاه که شیطانرا پرستی یار
شیطان باشی بر اینقول . فتکون . منصوب باشد علی جواب النهی بالفاء و تقدیر آنکه لا تعبد
الشّیطان فتکون للشّیطان ولیّا . و وجهی دگر در معنی آیت آنست که من میترسم که عذابی بتو
رسد از خدای تعالی ازباب خذلان و تخلیه که یار شیطان باشی واین برطریق عقوبت بود و براین
وجه عطف بود . علی تمسّك . وگفتند معني آنست که ترا ولایت شیطان لازم شود برای آنکه
اورا پرستی واین معنی قول اول است. وگفتند معنی آنست فتکون موکولا الی الشّیطان که آنکه تو را
با شیطان گذارند و این بر هر دو وجه که گفتیم راست باشد هم بر عبادت شیطان هم برسیدن
عذاب از رحمن . قال . گفت یعنی آذر . اراغب انت عن آلهتی . تو رغبت مینمائی ازخدایان
من یقال رغب عنه خلاف فیه یعنی تورا نمیباید و بر کار تو ساخته نیست . لئن لم تنته . اگر
از اینمقالات باز نیائی و از این گفتار باز نایستی . لارجمنّك . سنگسار کنم تو را و اینقول
حسن است . سدی و ابن جریح و ضحّاك گفتند قذف کنیم ترا و دشنام دهیم تو را و مساوی
تو گویم و گفتند تورا ازخویشتن دور بیندازیم . واهجرنی ملیّا . و اگر باز نخواهی ایستادن
از بر من برو از من ببر مدّتی و روزگاری دراز . فرّاء گفت اشتقاق او من الملاؤة است یقول
العرب کنت عنده ملوة وملوة وملوة وملاوة ای دهرا یقال تملیته ای عشت معه ملاوة قال . لو
تملهم عشیرتهم . لا قتا العزّ او ولدوا . و این قول سعید جبیر است و سدی و عبدالله عبّاس
و قتاده و عطیّه و ضحّاك گفتند ملیّا ای سویّا سلیما ازبر من برو و بسلامت بی آزاری تا
تو را نباید زد و جراحت کردن و هو من قولهم فلان ملیّ بهذا الامر اذا کان قویّا علیه مضطلعا
به . قال . گفت یعنی ابرهیم علیه السّلام . سلام علیك . گفتند معنی آنست که سلامت باد
تو را بحقّ ابوّة و تربیت و گفتند بر سبیل وداع گفت که در حال وداع با یکدیگر سلام کنند
و دعا بسلامت کنند یکدیگر را و گفتند جواب آن گفت که او گفت . لئن لم تنته لارجمنّك .
تا این را کار بسته باشد که خدا گفت . و اذاخاطبهم الجاهلون قالوا سلاما . بجواب سفاهت
سفیهان حلیمان سلام گویند تا سلامت یابند ساستغفر لك ربّی . در او چند قول گفتند یکی
آنکه در معنی مشروط است اگر چه بصورت مطلق است و تقدیر آنست که ان ترکت عبادة
الاوثان و آمنت بالله آمرزش خواهم برای تو اگر ایمان آری بخدای و بت پرستید رها کنی .
قولی دیگر آنست که بر اصل عقل گفت که از روی عقل عفو کفّار نیکو است و در شرع او
قطعی نبود علي عقاب الکفّار قطعا و چون این مجوز باشد استغفار نیکو باشد برای کافران . و
وجهی دگر آنکه پدر او را وعده داد در سرّ که ایمان خواهم آورد چنانکه درسورة التوبه گفت
وما کان استغفار ابرهیم لابیه الا عن موعدة الایه . انّه کان بی حفیّا . که خدایتعالی همیشه

بمن لطيف و مهربان بوده است و الحفاوه البرّ و للّطافه يقال حفى بفلان يحفى حفاوة و يحفى به
حفيّا واحفى بالملّة اذا بالغ فيه و اين نيز هم از مهربانى باشد . و اعتزلكم . اين همه حكايت
حديث ابرهيم است گفت دور شوم از شما و از اين بتان كه بدون خداى ميخوانيد و من خداى
خودر را خوانم كه مستحقّ عبادت و پرستش است كه من دانم كه بخواندن او بدبخت نشوم
چنانكه شما بخواندن اصنام بد بختيد و گفتند شقى نباشند بدعاى او براى آنكه مرا اجابت كند
و نوميد نكند . فلمّا اعتزلتم . چون از ايشان دور شد و ببريد مقاتل گفت ايشان را بكوهى رها
كرد و او به بيت المقدس شد . و ما يعبدون من دون الله . وآنچه بدون خداى ميپرستيدند
از اصنام . ما موصوله است و محلّ او نصب است عطفا على هم . و هبناله . اين جواب
لمّاست يعنى چون از ايشان اعتزال كرد بداديم او را در آن هجرت اسحق و پسر اسحق يعقوب
و كلاّ جعلنا نبيّا . و هر يكى را از اسحق و يعقوب پيغمبر كرديم . و وهبنا لهم . و بداديم
ايشانرا از رحمت ما و انواع نعمت ما وگفتند برحمت نبوّت خواست وقوله . اهم يقسمون رحمة
ربّك . كلبى گفت مال و فرزندان خواست وجعلنا لهم لسان صدق عليّا . عبد الله عبّاس گفت
و حسن كه ثناء نيكو خواست از اهل هر ملّتى كه جملهٔ ملل از جهودان و ترسايان و گبركان
و مسلمانان ايشانرا نيك گويند و يقول العرب جائنى لسان فلان اى رسالته بخير او شرّ واينجا
براى او بخصوص آمد بخير كه صدق با او مقرون كرد وآنجا كه قرينه خلاف اين باشد برقرينه
حمل كنند و آنجا كه مطلق بر عموم قال الشّاعر . انّى اتتنى لسان لا اسرّ بها . من علو لاعجب
منها و لا سخر . جائت مرجّمة قد كنت احذر ها . لو كان ينفعنى الاشفاق و الحذر . و گفتند
معنى آنستكه ما ايشانرا پيغمبر كرديم بزبان صدق وعلوّ خدايتعالى را ثنا گفتند . و اذكر فى الكتاب
موسى . و نيز ياد كن و قصّه باز گوى اى محمّد در اين كتاب قرآن موسى را . انّه كان مخلصا .
كه او مردى بود با اخلاص در عبادت از ريا دور . كوفيان خواندند مگر ابو بكر مخلصا بفتح لام
يعنى مختار اللنّبوة بر گزيده براى پيغمبرى و روا بود كه معنى مخلص معصوم باشد يعنى خالص كرد
او را از معاصى بالطاف . وكان رسولا نبيّا . و او پيغمبرى بود فرستاده بخلقان از قبل خدايتعالى
و بلند قدر و بزرك مرتبه بود ما او را ندا كرديم از جانب راست كوه طور وآن كوهيست ميان
مصر و مدين و ندا آن بود كه گفت . انّى انا الله ربّ العالمين . آنكه با او سخن گفت و اين در
شب آدينه بود . و قرّبناه نجيا . ما او را بحضرت خود نزديك گردانيم تا كلام ما بشنود .
عبد الله عبّاس گفت او را بحجاب اعلى نزديك گردانيد تا صرير قلم كه بر لوح محفوظ ميرفت ومى
نوشت بشنيد و گفتند معنى آنستكه محلّ او از ما محل بنده بود كه خداوند درمنزلت كرامت بخود
نزديك كند . ونجىّ فعيل است بمعنى مفاعله كالاكيل و الجليس و النّديم يعنى مناجى ما بود وباما راز
گفت و ما با او ونصب او برحال است از مفعول . و وهبنا له من رحمتنا . و ما بداديم او را از
رحمت و فضل خود برادرش هرون او نيز پيغمبر بود . ونصب او هم بر حال است چون او از
ما در خواست فى قوله . و اجعل لى وزيرا من اهلى . ووزير مرا از اهل من كن هرون را كه
برادر من است . و اذكر فى الكتاب اسمعيل . و ياد كن در كتاب قرآن اسمعيل را . انّه كان

صادق الوعد . كه او راست وعده بود چون وعده دادى انجاز كردى و خلاف نكردى . گفتند
مردى او را گفت دربعضى مواضع اينجا باش تا من با نزديك تو آيم يكسال آنجا مقام كرد تا اوباز
آمد اين قول كلبى است . مقاتل گفت سه روز مقام كرد . و كان رسولا نبيّا . و پيغمبرى بلند
منزلت بود . وكان يامر اهله بالصّلوة و الزّكوة . اى قومه و او قوم خود را بنماز و زكوة
فرمودى . و در قرائت عبد الله مسعود و قومه است و اهل او خواص او باشد از قرابات . وكان
عند ربّه مرضيّا . و بنزديك خداى پسنديده بود واصل مرضىّ مرضوى بوده است و او را ياء
كردند و ضمّه را كسره آنكه در يا ادغام كردند . واذكر فى الكتاب ادريس انّه كان صدّيقا نبيّا
و رفعناه مكانا عليّا . و او را جاى بلند رفيع بكرديم و برجاى بلند برديم گفتند بهشت خواست .
ضحّاك گفت بر آسمان ششم است . مالك بن صعصعه گفت رسول عليه السّلام گفت شب معراج
كه مرا بآسمان بردند ادريس را بر آسمان چهارم ديدم و سبب بردن او بآسمان عبد الله عبّاس گفت
و كعب احبار و علماء سير كه سبب آن بود كه ادريس روزى ميرفت در گرماى آفتاب رنجور شد
گفت بار خدايا من يكروز درآفتاب و گرماى آن طاقت نمياورم آن فرشته كه حامل آفتابست كه
بيكروز پانصد ساله راه ميرود اثر او باونزديكست ثقل و گرماى آفتاب بر او چگونه باشد بار خدايا
سبك گردان بر او و گرمايش از او بر دار و آن فرشته بر دگر روز از راحت خفته و
استراحت حرارت بچيزى معهود نبود او را گفت بار خدايا اين چيست كه من اين راحت
نديده ام هر گز خدايتعالى گفت بندهٔ من ادريس تو را دعا كرد من اجابت كردم گفت بار
خدايا چه بلند همّت بنده ايست و رحيم و مشفق مرا دستورى باشد تا بروم و او را به بينم
و او را سلام كنم و شكر اين نعمت بگذارم خدايتعالى دستورى داد او را بيامد و ادريس را
سلام كرد و پرسيد و بر او بنشست وادريس از او چيزها پرسيد آنكه او را گفت اگر هيچ ممكن
باشد كه ملك الموت را بينى بگو تا در اجل من تأخيرى كند تا من در شكر و عبادت خداى
بيفزايم او گفت اين معنى بدست ملك الموت نباشد وليكن من بگويم تا هر چه ممكن باشد كه
با او ميكند از كرامت و تخفيف در حقّ تو بجاى آرد آنكه اين فرشته او را بر گرفت وبآسمان
دنيا برد عند مطلع الشّمس آنجا كه آفتاب بر آيد و او را آنجا بنهاد و او بنزديك ملك الموت
رفت و گفت بحاجتى آمده ام بر تو گفت آنچه بدست من بود مبذولست گفت مرا دوستى است
او را ادريس گويند اگر ممكن باشد در اجل او تاخيرى كنى تا او در عبادت بيفزايد .
گفت اين بمن تعلّق ندارد امّا توانم كرد كه وقت وفات واجل اوتو را بگويم تا او را معلوم
كنى تا او مستعد باشد و كار خود ساخته دارد آنكه ديوان آجال بر گرفت و در او نگريد
گفت نام بندهٔ كه گفتى همانا در اين عمر ها نميرد گفت چگونه گفت براى آنكه نوشته است
كه اين بنده بنزديك مطلع آفتاب ميرد و او خداى داند كه كى آنجا رسد گفت او را به نزديك
مطلع آفتاب رها كردم او گفت اگر چنين است اجل او در آمده همانا كه تو با نزديك او
شوى او مرده باشد فرشته باز آمد ادريس را مرده يافت از خداى در خواست تا او را زنده
كرد وبآسمان برد فذلك قوله و رفعناه مكانا عليّا . وهب منبّه گفت هر روز چندان عبادت

از ادریس بآسمان میبردند کـه از جملهٔ اهل زمین فرشتگان از آن عجب بماندند وملك الموت
آرزوی دیدار اوخواست از خدای درخواست که تا او را زیارت کند خدایتعالی او رادستوری
داد بنزدیك او آمد بصورت آدمی وبراو سلام کرد وبا او مصاحبت کرد و ادریس صائم الدّهر
بودی چون وقت افطار بود طعام پیش آوردند او طعام نخورد سه شب همچنین بود ادریس
را منکر آمد گفت مرا بگوی تا کیستی گفت من ملك الموتم از خدای دستوری خواستم تامرا
با تو صحبت دهد دستوری داد مرا گفت اکنون چون تو را با من صحبت افتاد مرا بتو
حاجتی است گفت چیست آن گفت قبض روح من کن خدایتعالی وحی کرد با او
که قبض روح او کن ملك الموت جان او بر گرفت خدای تعالی او را زنده کرد پس
از یکساعت ملك الموت گفت چرا قبض روح خواستی و فائده در او چه بود گفت تا سختی
مرگ بچشیده باشم آنرا آنکه گفت مرا آرزوی دیگر هست و آن آنست که مرا بآسمان بری
تا آسمان بنگرم خدایتعالی دستوری داد ملك الموت او را برگرفت و بآسمان برد و در آسمانها
بگردانید تا او بدید و او را بدر دوزخ برد گفت بفرمای تا در دوزخ بگشایند گفت تا بگشادند
و او در رفت و بنگرید آنکه بیرون آمد و گفت مرا ببهشت بر تا بهشت بنگرم او را ببهشت برد
دربزد بگشادند و او در بهشت میگردید چون با نجا رسید که جای او بود بنشست گفت تا ساعتی
برآسایم چون ساعتی بنشست ملك الموت او را گفت برخیز تا تورا بمقرّ خود برم او گفت من
نمی آیم تو برو که اینجا موافق است مرا فتحا کما الي الله بحکومت بخدایتعالي رفتند خدایتعالی
گفت رها کن او را که اگر بلیّات و محن و تکلیف دنیا مقاسات بایست کردن کرد و اگر مرگ
ببایست چشیدن چشید و اگر احیاء و أعادت ببایست دیدن دید و اگر بردوزخ ببایست گذر
کردن کرد و اگر در بهشت بر جای خود بایست رسیدن سید او را رها کن که او بر جای خود
نشسته است فذلك قوله و رفعناه مکانا علیّا. اولئك. اینان یعنی این پیغمبران که ذکر ایشان
برفت. الّذین انعم الله علیهم. آنانند که خدایتعالی نعمت کرد برایشان. من النّبیّین. از
پیغمبران. من ذرّیة آدم. از فرزندان آدم من اوّل تبیین است و دوّم تبعیض. و ممّن حملنا
مع نوح. و از آنان که ایشان را برگرفتیم با نوح در کشتی. و من ذرّیة ابرهیم واسرآئیل.
و از فرزندان و یعقوب. و ممّن هدینا. و از آنان که ما ایشانرا هدایت دادیم باسلام یعنی
ببیان و الطاف. واجتبینا. و ایشانرا برگزیدیم. و اذا تتلی علیهم ایاتنا. چون برایشان
خوانند آیات خدا. خرّوا سجّدا و بکیّا. بروی درآیند سجده کنان و گریه کننده کنان.
سجّد جمع ساجد باشد و بکیّ جمع باکی باشد و اصل او بکویّ بوده است چنانکه گفتیم و نصب
هردو برحال است. گفتند آیت در شأن مؤمنان اهل کتاب آمد عبدالله سلام و قوم او.
فخلف من بعدهم خلف. باز ماندند پس ایشان بازماندگانی بد یقال فلان خلف صدق من ابیه
وخلف سوّ نیك را خلف و بد را خلف قال. ذهب الّذین یعاش فی اکنافهم. و بقیت فی
خلف کجلد الاجرب. و خلف خلاف قدام باشد و خلف سخن بد باشد و فی المثل سکت الفا
و نطق خلفا و فرّاء و زجّاج گفتند این فرق از جهت لفظ نیست و هردو یکی باشد جز که فرق

بقرینه دانند نبیني که گویند خلف صدق و خلف سوء و در آیت گفت. اضاعوا الصّلوة. نماز
را ضایع کردند و اتّبعوا الشّهوات. و بدنبال شهوتها رفتند گفتند مراد جهودانند که ازفرزندان
پیغمبران بودند نسب بایشان داشتند ولیکن سیرت ایشان نداشتند. مجاهد و قتاده گفتند در
این امّت اند. اضاعوا الصّلوة. یعنی نماز های فریضه رها کردند. عبدالله مسعود و قاسم بن
مجمره و ابرهیم گفتند اضاعة الصّلوة تاخیرش باشد از وقت خود. قرّة بن خالد گفت یکی
از جملهٔ رعایای ضحّاك نماز دیگر را تاخیر کرد تا نزدیك بود که آفتاب فرو شود ضحّاك این آیت
بر خواند و گفت اگر کسی نماز خود رها کند برمن بهتر باشد از آنکس که ضایع کند. و
اتّبعوا الشّهوات. مقاتل گفت آنانند که نکاح خواهر پدری روا دارند وحلال گویند. کلبی
گفت مراد لذّاتست و شرب خمر. مجاهد گفت این آنکه باشد که قیامت نزدیك رسد و صالحان
امّت محمّد بروند تا جاهلان بزنا و لواطه مشغول شوند. ابوسعید خدری روایت کرد از رسول
علیه السّلام که او این بخواند و گفت اینان پس ازشصت سال باشند از هجرت. و امیرالمؤمنین
علي علیه السّلام گفت این آنگاه باشد که بناها بلند بکنند وآشیان منظور نشینند و جامهای
مشهور پوشند. وهب گفت فخلف من بعدهم خلف شرّابون للقهوات لعّابون بالکعبات رکّابون
للشّهوات متّبعون للذّات تارکون للجمعات مضیّعون للصّلوة. کعب گفت در آخر زمان گروهی
پدید آیند تا زبانها بدست گرفته بمانند دنبالهای کاوان مردمانرا بآن زنند آنکه این آیت بخواند.
فسوف یلقون غیّا. ایشان غیّ بینند و غیّ ضدّ رشد باشد یعنی ایشان راشد نباشند و غیّ بین
خیبت و نومیدی بود یعنی از ثواب ابرار نومید باشند. عبدالله مسعود گفت غی نام جوئی است
در دوزخ. عبدالله عبّاس گفت غی نام وادئی است در دوزخ اهل دوزخ از گرمای آن پناه با
خدای میدهند آن وادی برای زانی مصّر است و شارب خمر مدمن و اکل رباء که نزول نکنند
از آن و آنان که در مادر و پدر عاق باشند و گواه دروغ و زنی که فرزند دیگری برشوهر بندد که
نه آن او باشد. و عطا گفت غیّ نام وادی است که در او بجای آب خون وریم باشد. وهب
گفت جوئیست در دوزخ که از آن دور تر نیست وطعمش خبیث. کعب گفت وادی است در
دوزخ که از آن دورتر نیست بقعر و سخت ترنیست بگرما در او چاهی است آنرا بهیم خوانند
هرگه که آتش دوزخ بمیرد خدایتعالی میفرماید تا درآن وادی بگشایند تا آتش دوزخ باو تیزشود.
ضحّاك گفت غیّا ای خسرانا زیان بینند. و گفتند عذابا. الّا من تاب. الّا آنکس که توبه
کند از کفر و عمل صالح کند و ایمان آرد که ایشانرا ببهشت برند و از ثواب مستحقّ ایشان
چیزی باز نگیرند و نقصان نکنند آنکه گفت. جنّات عدن. بهشتها مقام و این بدل جنّت است و
برای آن بلفظ جمع گفت که هر مؤمنی را از آن بستانی باشد و بیان کردیم که اصل او من الجنّ
و هو السّتر بستانی که از بسیاری درخت زمین را بپوشد و عدن اقامت بود من قولهم عدن بالمقام
اذا اقام به که خدایتعالي وعده داده است بندگانرا بغیب یعنی ندیده اند ایشان و گفتند یعنی
بقیامت. انّه کان وعده ماتیّا. گفتند وعده بمعنی موعو داست ومأتیّ بمعنی مفعول من قولهم
اتیت الامر اذا فعلته ومعني آن باشد که آنچه او بآن وعده داد کرده باشد یعنی وعدهٔ اونقد باشد.

وگفتند مأتيّ که مفعول است بمعنی آنست که فاعل باشد یعنی وعده آینده باشد یعنی لا محاله بباشد و قال الاعشی . و شاعیت معصیّا علیها وسائها . ای عاصیا . و این بیت باین شهادت معتمد نیست و چون اندیشه کنند معصی برجای خود است و گروهی اهل معنی گفتند اینان از آن فعلهاست که فاعل و مفعول دراو راست باشد یقال . اتیت علی خمسین سنة واتت علیّ خمسون سنة و مثله البلوغ والادراك یقال بلغت الکبر و بلغنی الکبر براین قاعده فرق نباشد میان اتی و ماتیّ . لا یسمعون فیها لغوا . درآن بهشتها نشنوند سخن لغو بی فائده . الاّ سلاما . استثناء منقطع است المعنی لیکن سلام شنوند و تحیّت از یکدیگر و از خدایتعالی فی قوله سلام قولا من ربّ رحیم . زجّاج گفت معنی آنستکه که کلا می نشنوند که ایشانرا درائم افکنند بل کلا می شنوند که ایشانرا بسلامت رساند . ولهم رزقهم فیها بکرة وعشیّا . و روزی ایشان میرسد بامداد وشبانگاه یعنی باوقاتی معیّن مقدّر برتقدیر بامداد وشبانگاه برای آنکه دربهشت شب نباشد وروز که آفتاب برآید وفرو شود . ویحیي بن ابی کثیر گفت عرب در روزگار خود هرکس را که چاشت بخوردی و شام بودی بنزدیك او گفتندی متنعّم است خدایتعالی برای این گفت بکرة وعشیّا . ولید بن مسلم گفت زهیر بن محمّدرا پرسیدم از این آیت گفت دربهشت شب و روز نباشد بل مقدار شب حجاب فرو گذارند و بمقدار روز حجاب بردارند و گفت برای این گفت که اکل بر این وجه بسلامت باشد . تلك الجنّة الّتی نورث من عبادنا من کان تقیّا . که آن بهشت است اینکه ما بمیراث میدهیم از بندگان ما بآنکه پرهیزگار باشد و برای آن لغت میراث گفت که خدایتعالي علی ما جاء فی الاخبار برای هر بندهٔ مکلّف جائی معین کرده است در بهشت و دوزخ چون مرد ایمان آرد و اختیار طاعت کند آن جای او بکافران دهند و چون کفر آرد و معصیت کند او را بدوزخ برند و جای بر طریق میراث بمؤمنان و متّقیان دهند و این وجهی لطیف است . وما نتنزّل الاّ بامر ربّك . عبدالله عبّاس و ربیع و ضحّاك و مجاهد و ابرهیم گفتند سبب نزول آیه آن بود که رسول علیه السّلام جبرئیل را گفت چرا پیش از این که میائی نیائی بر من او این آیه آورد که ما جز بفرمان خدایتعالی فرو نیائیم . مجاهد گفت جبرئیل روزی چند باز ایستاد و بنزد رسول نمیآمد چون بیامد رسول علیه السّلام گفت ما حبسك عنّا تو را چه باز داشت از ما گفت چگونه آیم و درقوم تو کسان هستند که ناخن نمیگیرند و سبلت نمی پیرایند و مسواك نمیکنند و این آیت فرود آمد وما نتنزّل الاّ بامر ربّك . عکرمه گفت وضحاك ومقاتل و کلبی گفتند این آنگه بود که جهودان رسول را پرسیدند از حدیث اصحاب الکهف و ذوالقرنین و روح او گفت ساخبرکم غدا ولم یقل انشاالله فردا شمارا خبر دهم و بمشیّت استثنا نکرد جبرئیل چند روز نیامد عکرمه گفت چهل روز . مجاهد گفت دوازده روز تامشرکان گفتند ربّ محمّد ودّعه وقلاه آنگه چون جبرئیل آمد رسول علیه السّلام گفت ای برادر کجائی که مرا آرزوی دیدار تو سخت شد گفت یا رسول الله ما بندگان مأموریم جز بفرمان کاری نتوانیم کرد آنگه که گویند برو برویم چون گویند مرو نرویم و این آیت آورد وما نتنزّل الاّ بامر ربّك ما فرود نیائیم جز بفرمان خدای تو . قوله مابین ایدینا و ما خلفنا . اوراست آنچه پیش ماست وآنچه

پس ماست دراو چند قول گفتند . مقاتل گفت آنچه پیش ماست از آخرت وآنچه بازپس گذاشتیم از دنیا . و مابین ذلك . و آنچه میان هردو است و آن زمان بود که ازمیان دو نفخه باشد وآن چهل سال بود بعضی دیگر گفتند معنی آنستکه ابتداء خلقت ما از او است و آجال مارا نهایت باواست و مابین ذلك وآنچه میان آنست ازعمر دنیا وبعضی دگر گفتند مابین ایدینا مابقی من الدّنیا آنچه از دنیا مانده وما خلفنا وآنچه باز پس گذاشتیم ومابین ذلك آنچه میانست از مدّت عمر ما و گفتند مابین ایدینا من الثّواب والعقاب وما خلفنا مامضی من اعمارنا و مابین ذلك ما نحن فیه الی یوم القیمة . و بعضی دگر گفتند مابین ایدینا قبل خلقنا پیش از آنکه مارا آفرید وماخلفنا بعد ان یمیتنا پس از آنکه ما را بمیراند ومابین ذلك آنچه در اوئیم از زندگانی . بعضی دیگر گفتند مابین ایدینا آنچه در پیش ماست از آسمان تا بزمین چون فرود آئیم وما خلفنا آسمان چون ازاو فرود آمده باشیم ومابین ذلك مابین السّماء والارض وآنچه میان آسمان و زمین است یعنی این جمله خدایراست و مقدور او ست و بامر وفرمان او است . وما کان ربّك نسیّا . خدای تو فراموش کار نبوده است هرگز اگر خواستی که وحی فرستد در این مدّت بفرستادی که نسیان بر اوروا نیست . ربّ السّموات والارض . بدل ربّك است و روا بود که خبر مبتدای محذوف بود ای هو ربّ السّموات والارض او خدای آسمانها و زمین است که هردو ملك ملك او است . فاعبده . او را پرست و بر عبادت او صبر کن وخود را برآن برغم خود خبر کن . هل تعلم له سمیّا . اورا هم نامی دانی . عبدالله عبّاس گفت یعنی مثلی وعدلی . کلبی گفت معنی آنستکه کسی را دانی که او را الله خوانند جز اورا و حقیقت آنکه که کس را دانی که استحقاق عبادت دارد بآنکه قادر باشد بر آنکه او قادر است ازاصول نعم . قوله تعالی .

وَيَقُولُ الْاِنْسَانُ اَئِذَا مَامِتُّ لَسَوْفَ اُخْرَجُ حَيّاً * اَوَلَا يَذْكُرُ الْاِنْسَانُ اَنَّا

و میگوید آدمی آیا چون میمیرم هرآینه بدر آیم زنده آیاونه یادآورد آدمیزاد که ما

خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئاً * فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ

آفریدیم او راز پیش و نبود چیزی پس سوگند بپروردگار تو برانگیزیم آنهارا باشیاطین پس درآوریم آنهارا

حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيّاً * ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ اَيُّهُمْ اَشَدُّ عَلَي الرَّحْمٰنِ عِتِيّاً *

دور جهنّم بزانو آمده پس بیرون آریم از هر گروهی هرکدام سخت ترند بر پروردگار بخشنده ازسرکشی

ثُمَّ لَنَحْنُ اَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ اَوْلٰى بِهَا صِلِيّاً * وَاِنْ مِنْكُمْ اِلَّا وَارِدُهَا كَانَ

پس هرآینه ما داناتریم بآنها که سزاوار ترند بآن از درآمدن ونیست از شما مگر واردشونده است باشد

عَلٰي رَبِّكَ حَتْماً مَقْضِيّاً * ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيّاً *

بر پروردگار تو واجب حکم شده پس میرهانیم آنانرا که ترسیدند ووا گذاریم ستمکارانرا درآن بزانو آمده

وَاِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اَيُّ الْفَرِيقَيْنِ

وچون خوانده شود بر آنها آیتهاي ما روشن گفتند آنانکه کافر شدند مر آنانرا که گرویدند کدام دوفرقه

خَيْرٌ مَقَاماً وَاَحْسَنُ نَدِيّاً * وَكَمْ اَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ اَحْسَنُ اَثَاثاً

بهترند از جایگاه ونیکوترند از نشیمنگاه و چند هلاك کردیم پیش از آنها از اهل زمان آنها نیکوترند از اثاث

وَرِئْياً * قُلْ مَنْ كانَ فِي الضَّلالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمنُ مَدّاً * حَتّي اِذا رَاَوْا ما

وشكل بگو هركه باشد در گمراهي پس مهلت دهدمراو را خدا مهلت دادنى تاچون ديدند آنچه

يُوعَدُونَ اِمَّا الْعَذابَ وَاِمَّا السّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكاناً وَاَضْعَفُ جُنْداً

وعده شوند يا شكنجه‌را يا رستخيز را پس آگاه‌شوند كيست آن بدتراز جايگاه و سست‌تر از سپاه

وَيَزِيدُ اللهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْباقِياتُ الصّالِحاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَواباً

و ميفزايد خدا آنانرا كه‌هدايت‌شدند هدايت‌را و باقيات شايسته بهتراست نزد خدا از ثواب

وَخَيْرٌ مَرَدّاً * اَفَرَاَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآياتِنا وَقالَ لَاُوتَيَنَّ مالاً وَوَلَداً * اَطَّلَعَ

و بهتر از بازگشت آياپس‌ديدى آنرا كه‌كافرشدبآيتهاى ما و گفت داده شوم مالى وفرزنديرا آگاه‌شد

الْغَيْبَ اَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً * كَلّا سَنَكْتُبُ ما يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذابِ

نهانرا يا گرفت نزدخداوندبخشنده عهدى را نه‌چنين‌است زودمينويسيم آنچه‌راميگويدودرازميكشيم اورا ازشكنجه

مَدّاً * وَنَرِثُهُ ما يَقُولُ وَيَأْتِينا فَرْداً * وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا

درازكشيدنى وميراث‌دهيم اورا آنچه‌ميگويدو آيدنزدماتنها و گرفتند از غير خدا خدايانى تا باشند

لَهُمْ عِزّاً * كَلّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدّاً * اَلَمْ تَرَ اَنّا

مرآنهارا عزتى نه‌چنين‌است زود كافرشوندببندگى آنها و باشند بر آنها ضدّ آيا نديدى كه‌ما

اَرْسَلْنَا الشَّياطِينَ عَلَى الْكافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ اَزّاً * فَلا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ اِنَّما نَعُدُّ لَهُمْ

فرستاديم شياطين‌را بر كافران كه‌حركت‌دهند آنهاراحركتى پس‌شتاب‌مكن برآنهاجز اين نيست شماريم براى آنها

عَدّاً * يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ اِلَى الرَّحْمنِ وَفْداً * وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ اِلى جَهَنَّمَ

شماركردنى روزيكه‌برانگيزيم پرهيزكارانرابسوى خدا سواروارد شده وميرانيم گنهكارانرا بسوى جهنم

وِرْداً * لا يَمْلِكُونَ الشَّفاعَةَ اِلّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمنِ عَهْداً * وَقالُوا اتَّخَذَ

تشنه نتوانند شفاعت‌را مگرآنكه فرا گرفت‌نزد پروردگار عهديرا و گفتند گرفت

الرَّحْمنُ وَلَداً * لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئاً اِدّاً * تَكادُ السَّمواتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ

خداوند فرزنديرا بتحقيق آورديد چيزيرا بد نزديك‌است آسمانها بشكافند از آن و شق‌شود

الْاَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبالُ هَدّاً * اَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمنِ وَلَداً * وَما يَنْبَغِي لِلرَّحْمنِ

زمين وفروريزد كوهها فروريختنى كه خواندندبراى خدا فرزنديرا و نه سزاواراست‌براى خدا

اَنْ يَتَّخِذَ وَلَداً * اِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمواتِ وَالْاَرْضِ اِلّا آتِي الرَّحْمنِ عَبْداً *

كه فراگيرد فرزنديرا نيست همهٔ آنكه در آسمانها و زمين‌است مگرآينده‌است پروردگاررا بنده

لَقَدْ اَحْصيهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدّاً * وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيمَةِ فَرْداً * اِنَّ الَّذِينَ

بتحقيق كه‌حصركردشان وشمرد آنهاراشماركردني وهمهٔ آنها آينده‌اند روز رستخيز تنها بتحقيق كسانى كه

آمَنُوا وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدّاً * فَاِنَّما يَسَّرْناهُ بِلِسانِكَ

گرويدند وكردند كار شايسته زودميگرداندبراى آنهاخداوندبخشنده‌دوستى را پس‌جزاين نيست‌آسان‌كرديم آنرابزبان‌تو

لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنْذِرَ بِهِ قَوْماً لُدّاً * وَكَمْ اَهْلَكْنا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ

تامژده دهى بآن پرهيزكارانرا وترسانى‌بآن گروه‌ستيزه‌كارارا وچند هلاك كرديم‌ماپيش‌ازآنها از قرنها آيا

تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ اَحَدٍ اَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزاً .

مييابى از آنها هيچ يك‌را يامیشنوي مرآنهارا آواز هسته‌را .

قوله تعالى و يقول الانسان و ميگويد آدمى مراد بانسان ابىّ بن خلف الجحمى است كه بيامد و رسول را گفت ائذا مامت" الايه آنكه كه مرده باشم مرا بيرون خواهند آوردن از گور و اين بر سبيل استهزاء و استبعاد گفت حقتعالى بجواب او گفت . اولا يذّكر . اى يتذكّر ويتفكّر انديشه نميكند اين گوينده . ابن عامر و نافع و عاصم و يعقوب خواندند يذكر بتخفيف من الذّكر وباقى قرّاء يذّكّر بدو تشديد من التّذكير و اختيار تشديد است لقوله انّما يتذكّر اولو الالباب . انّا خلقناه . كه ما او را بيافريديم پيش ازاين . ولم يك شيئا . و اوموجود نبود اگر اوّل آفريدن بى آنكه او را اثرى بود در وجود براو متعذّر نبود اولى و احرى كه اعادت براو متعذّر نباشد آنگه قسم ياد كرد خدايتعالى گفت بحقّ خداى تو كه ما ايشان را حشر كنيم با ديوان يعنى جمع كنيم ميان ايشان وميان ديوان چو ديوان قرين ايشان بودند كه ايشانرا اغوا و اضلال كردند فردا همه را بيكجاى برانگيزيم . در خبر است كه خدايتعالى بفرمايد روز قيامت تا هركافرى را بسلسله با ديوى ببندند . ثمّ لنحضرنّهم . آنگه همه را حاضر كنيم گرد برگرد دوزخ بر زانو افتاده . عبدالله عبّاس گفت جماعات جماعات گروه گروه براين قول . جثيّا جمع جثوّ باشد . حسن بصرى گفت جثيّا على الرّكب براين قول جمع جاثى باشد على فعول چنانكه گفتيم پيش ازاين قال الكميت . هم تركوا صراطهم جثيّا . وهم دون السراة معرّسينا . ثمّ لننزعنّ . پس بيرون آريم از هر گروهى و شيعت جماعتى باشند معاون بركارى يقال تشايع القوم اذا تعاونوا و منه قيل الشّجاع شيع اى معاون . ايّهم اشدّ . در رفع او نحويان خلاف كردند خليل گفت برحكايت مرفوع است كانّه قال فيقال ايّهم اشدّ على الرّحمن عتيّا فليخرج . سيبويه گفت مبنى است على الضّمّ و معناه الّذى هو اشدّ على الرّحمن الاّ آنست كه چون هو از او حذف كردند حذفى لازم كانّه صار بعض الاسم . يونس گفت هو كقولهم علمت ايّهم فى الدّار . سيبويه گفت نصب نيز روا باشد بمعنى الّذى گفت اين قرائت هرون اعرج است در شاذّ . و قوله عتيّا اى عتوّا . علي المصدر و نصب او بر تميز است معنى آنكه نبداء بالاكثر جرما فالاكثر يعنى ابتداء بآن كنيم كه او طاغى تر و ياغى تر باشد و در طغيان و عتوّ غالى تر . ثمّ لنحن اعلم . پس ما عالمتريم بآنكه اوليتر است كه ملازم دوزخ باشد و صلّى هم مصدر است كالمضىّ و اگر گوئى صلوّ باشد كالعلوّ على فعول والغلوّ و العتوّ اوليتر باشد ونصب او برتميزاست و معنى آنكه ما عالمتريم بمستحقان دوزخ كه كيست كه او كافر تر و ظالم تر است و اوليتر بآنكه در دوزخ جاويد ماند يقال صلّى بالدّار اذا لزمها قوله . و ان منكم الّا واردها . آنكه گفت كس نيست و الّا وارد دوزخ باشد و اين وعدهٔ است بر خداى واجب يعنى لا محاله كائن . ان بمعنى ما نفى است بدانكه خلاف كردند مسلمانان در ورود بحسب اختلاف مذاهبشان در وعيد و نيز در ضمير خلاف كردند فى قوله واردها كه راجع با چيست بنزديك جملهٔ مفسران آنست كه راجع است با دوزخ الّا مجاهد كه او گفت راجع است باتب و بيماريها ذهب الى قوله عليه السلام

الحمى حظ كلّ مؤمن من النّار وروا باشد که گويد ضمير قبل الذّکر ضمير چيزى است که او را
ذکر رفته باشد نحو قوله تعالى حتى توارت بالحجاب . و بعضى دگر از مفسران گفتند کنايت است
از قيامت اى وارد القيمة و آنچه لايق معنى آيتست و مطابق ظاهر قول اوّل است لقوله ثمّ ننجى
الّذين اتّقوا و نذر الظّالمين فيها جثيّا و اين در تب و قيامت مطّرد نباشد آنکه در ورود خلاف
کردند بعضى گفتند ورود خواست و بعضى گفتند ورود مرور وحضور استت و اشراف و اطّلاع
براو واين قول عبدالله مسعود وقتاده است . عکرمه گفت ورود دخول استت جز که آيت خاص است
بکافران دون مؤمنان . و روايت کرده اند از عبدالله عبّاس که او گفت ورود دخول است واز
دعائى که از او روايت کرده اند آنست که گفت اللّهم اخرجنى من النّار سالما و ادخلنى الجنة
غانما و قول درست آنستت که ورود مرورو حضور باشد من قول العرب وردت الماء و فلان
وارد نقيض الصّادر وارد آن باشد که بکنار آب شود و قال الله تعالى لمّا ورد ماء مدين و قول ظهير .
فلمّا وردن الماء رزقا حمامة . وضعن العصىّ الحاضر المتخيّم . و قال ذوالرّمه . وردت اعتسافا
والثّريا كانّها . على قمّة الرّاسين ماء محلّق . دگر آنکه عموم آيت اقتضاء بر آن ميکند که هيچکس
نماند از پيغمبران و امامان وصدّيقان و شهيدان و صالحان و الّا در دوزخ شوند و آنکه بيرون
آيند و اين خلاف اجماع است . دگر آنکه خدايتعالى گفت انّ الّذين سبقت لهم منّا الحسنى
اولئك عنها مبعدون لا يسمعون حسيسها گفت ايشان دور باشند از دوزخ و چگونه دور باشند
آنانکه در دوزخ شوند و چگونه حسيس و آواز آتش دوزخ نشنوند آنان که در دوزخ شوند
و جماعتى سلف اهل حديث گفتند ورود بمعنى دخول است و استدلال کردند بقوله تعالى حکاية
عن فرعون يقدم قومه يوم القيمة فاوردهم النّار و بقوله انّكم و ما تعبدون من دون الله حصب
جهنم انتم لها واردون لو كان هؤلاء الهة ما وردوها و در اين معنى چند خبر روايت کردند
خبرى از کثير بن زياد الرّسانى از ابى السّمير که او گفت که مارا در بصره خلاف افتاد در
ورود بعضى گفتند ورود مرور باشد و هيچ مؤمن بدوزخ نشود و بعضى ميگفتند ورود دخول
باشد من جابر بن عبدالله انصارى را ديدم از او پرسيدم اشارت کرد بگوش و گفت کر باد اين
گوشها اگر نه از رسول عليه السلام شنيدم که ورود دخول است و هيچ برو فاجر نماند و الّا
که در دوزخ شود وليکن دوزخ برمؤمنان برد و سلام باشد چنانکه برابرهيم تا دوزخ فرياد کند
از ايشان و گويد آتش من سرد گرديد آنکه متّقيانرا برهاند و ظالمانرا رها نکند عمرو بن
دينار گفت نافع الارزق با عبدالله عبّاس خلاف کرد در ورود . عبدالله عبّاس گفت ورود دخول
باشد و استدلال کرد باين آيات که گفتيم از قصّهٔ فرعون و حديث اصنام آنکه گفت اينان در
دوزخ خواهند شدن لا محاله و من و تو نيز خواهيم شد امّا مرا اميد آنست که مرا برون
آرد و تورا برون نيارد بتکذيبت که ميکنى واين نافع ازجملهٔ خارجيان بود . و نيز بخبر ابو هريره
که او روايت کرد از رسول عليه السلام که او گفت هيچ مؤمن نباشد که او را سه فرزند بميرد
و الّا او در دوزخ بيش از آن نماند که تحلة القسم باشد چندانکه سوگند راست شود آنکه اين
آيت برخواند وان منكم الّا واردها . وسفيان بن عيينه گفت از حسن بصرى که روزى دو برادر

بودند با هم حديث ميکردند يك برادر بخنديد ديگرى او را گفت اى برادر در قرآن خواندهٔ
که خلقان بدوزخ خواهند رفت گفت بلى گفت آيتى خواندهٔ که بيرون آيند گفت نه گفت پس
چرا خندى ديگر او را خندان نديدند تا بمرد . ابو اسحق روايت کرد از ابوهريره که او گفت
کاشکى مادر مرا نزادى اهل اواو را گفتند نه خداى برما منت نهاد بهدايت چرا چنين ميگوئى
گفت در قرآن آيتى ميابم که خلقان بدوزخ شوند و آيتى نميابم که بيرون شوند ودراين معنى بيتى
گفت وهو . وقد اتانا ورود النار صاحبه . حقايقينا ولمّا يأتنا الصّدر . اين دو حديث ابوهريره
و حسن بصرى برمذهب اهل وعيد راست است وآنکه گفتند آيت صدر نيست درقرآن درست نيست
براى آنکه صدر عقب آيت ورود است فى قوله ثمّ ننجى الّذين اتّقوا و اين لفظ نامجمل است
و در او خلاف نيست و در ورود خلاف استت و درست آنست که اشراف و مرور استو
اخبارى برابر اين اخبار از عبدالله مسعود و جز او روايت کرده اند منها از آن جمله خبرى از
سدى روايت کرد عن مرّة الهمدانى عن ابن مسعود فى هذه الاية که او گفت برسند بآنجا و
برهند باعمال خود . و احوص روايت کرد از ابن مسعود که او گفت صراط راهى استت بر
سر دوزخ نهاده بمانند پلى مانند حدّ شمشير گذرندگان بر او انواع باشند گروه اوّل گذرند
کالبرق الخاطف چون برق جهنده و طايفهٔ دوّم چون بادو زنده و گروه سيّم چون اسبان تازى
ايشان ميروند و فرشتگان ميگويند اللّهم سلّم سلّم بار خدايا بسلامت بگذران ايشانرا و اين
همه مرور استت دخول نيستت و خبرى ديگر آنکه از حفصه روايت کردند که او گفت رسول
عليه السّلام گفت اميدوارم که هيچکس از آنان که ببدر وحديبيّه حاضر بودند بدوزخ نشوند
حفصه گفت يا رسول الله پس اين آيت و ان منكم الّا واردها چيست گفت نبينى که خداى
ميگويد ثمّ ننجى الّذين اتّقوا الايه . و عبّاس روايت کرد از کعب که او گفت در اين
آيت که روز قيامت دوزخ را بدارند و اقدام خلايق بر او راست شود منادى ندا کند از
قبل ربّ العزّة خذى اصحابك و دعى اصحابى اصحاب خود را بگير و اصحاب مرا رها کن
دوزخ هر چه اصحاب او باشد همه را فروبرد و الله که ايشانرا بهتر شناسد از آنکه مادر
فرزندشرا و دوستان خداى بگذرند براو که جامهٔ ايشان از عرق نم نگرفته باشد . و خالد
بن معدان گفت اهل بهشت در بهشت گويند نه خداى ما را وعده داد که ما را ورود باشد
بر دوزخ ما دوزخ نديديم ايشانرا گويند شما بر دوزخ بگذشتيد و آتش او مرده بود و خامد
از آن خبر نداشتيد . دگر آنکه يعلى بن منبّه روايت کرد از رسول عليه السلام که او گفت
دوزخ روز قيامت گويد جز يا مؤمن فانّ نورك اطفى لهبى نيك بگذراى مؤمن که نور تو
درفش آتش من بنشاند و اين جمله اخبار دليل ميکند بر آنکه ورود مرور استت . و عثمان
بن الاسود روايت کرد از مجاهد که او گفت در اين آيت من حمّ من المسلمين فقد وردها
هر که او را از مسلمانان تب گيرد او از دوزخ نصيب يافته باشد لقوله عليه السّلام الحمى
من فيح جهنّم و الحمى حظّ كلّ مؤمن من النّار و ممکن استت جمع کردن ميان هر دو قول
و لفظ ورود را تفسير دادن تارة بر مرور وتارة بر دخول و گفتن که هر دو حقيقت است

بظاهر الاستعمال الاّ آنكه آيت را تخصيص كنند بادلّهٔ عقل وآيات رجاء و اخبار واجماع
و فرقهٔ گويند و ان منكم اگر بر عموم حمل كنند مرور باشد و اگر ورود بر دخول حمل
كنند و ان منكم مراد مستحقّان دوزخ باشند آنكه معلوم از حقّ ايشان آن بود لا محاله
باستحقاق فسق بدوزخ شوند و باستحقاق ايمان و طاعت برون آيند و الله اعلم بمراده من
كلامه . كان علي ربّك حتما مقضيّا . اين برخداى قضاى است لابدّ واقع و كائن واصل كلمه
در لغت قطع باشد يقال حتم و حدم و حزم بمعنى لانّ الحزم شدّ يقطع موضعه و حتم و حزم
و حدم كلّها بمعنى قطع قوله . ثمّ ننجى الّذين اتّقوا . پس برهانيم پرهيزگارانرا .
و نذر الظالمين . اى الكافرين عبدالله مسعود گفت . ننجى الّذين اتّقوا الشّرك . برهانيم
هر كس را كه از شرك احتراز كرده بود و مراد بظالمان كافرانند لقوله .
الكافرون هم الظالمون . انس مالك روايت كرد كه رسول عليه السّلام گفت
روز قيامت از دوزخ بيارند آنرا كه او لا اله الاّ الله گفته باشد و در دلش مقدار جوى
ايمان باشد آنكه از دوزخ بيارند آنرا كه گفته باشد لااله الاّ الله ودر دلش مثقال ذرّة خيرباشد .
جويبر گويد ازضحّاك كه ضحاك گويد بمن رسيد خبرى از رسول عليه السّلام كه من آن خبر را
منكر بودم برخاستم براى آن خبر رحلت كردم و بمدينه آمدم تا از صحابه بپرسم در مسجد
آمدم و حلقهٔ بديدم دوپيررا پشت بازداده پرسيدم كه اينان كه اند گفتنديكى ابوسعيد خدرى است
و يكى ابو هريره من ابو سعيد را گفتم يا اباسعيد خبرى روايت ميكنند ازرسول عليه السّلام
و مرا در آن شكّ است وبراى آن آمده ام تا بدانم تا رسول گفته است يانه گفت آن خبر
كدام است گفتم اينكه ميگويند كه رسول گفت انّ قوما يخرجون من النّار بعد ما صاروا حمما وفحما
گروهى را از دوزخ بيارند كه سوخته شده باشند و از سوختگى فحم شده باشند او اشاره كرد
بگوش و گفت سمعت رسول الله والاّ صمتا گفت از رسول شنيدم اين خبر والاّ كرباد اين گوشها.
آنكه رسول عليه السّلام گفت خلقان در قيامت بر طبقات باشند گروهى آنان باشند كه ايشانرا
صحيفه بر نه افلاجند و ترازو برندارند و آن انبياء واوصياء و اولياء و صدّيقان و شهداء باشند
وگروهى آن باشند كه ايشانرا صحيفه بر نه افلاجند وترازو بردارند وايشان نيز برسه طبقه باشند
گروهى آن باشند كه ايشانرا حسنات بيش از سيّئات باشد خدايتعالى ايشانرا ببهشت فرستد و
گروهى آن باشند كه ايشانرا حسنات وسيّئات راست باشد خدايتعالى بفرمايد تا ايشانرا مدّتى درعرصات
قيامت موقوف كنند آنكه ببهشت فرستد ايشانرا وگروهى آن باشند كه سيّئاتشان بيش از حسنات
باشد حال ايشان از چند وجه بيرون نباشد امّا خدايتعالى بر ايشان رحمت كند و ايشانرا عفو
كند و بتفضّل ايشانرا ببهشت فرستد و امّا من شفاعت كنم يا كسى كه از اهل شفاعت باشد خدايتعالي
ايشانرا باو ببخشد اگر هيچ اين دو نباشد خدايتعالى بفرمايد تا ايشانرا بدوزخ برند و بمقدار
گناهشان عقوبت كنند و باز با بهشت آرند آنكه چون خدايتعالي خواهد كه ايشانرا با بهشت
آرد مالك را بفرمايد تاهواى دوزخ را صافى كند از دود و كدورت آنكه بفرمايد تا طبقه هاى
دوزخ برافكنند منافقان از درك اسفل برنگرند مؤمنانرا بينند ايشانرا بر سبيل طعن گويند الستم

مؤمنين الستم مصلّين الستم صائمين نه شما مؤمنانيد نه شما نماز گذارندگانيد نه شما روزه‌دارانيد
امروز با ما اينجا گرفتاريد ايشان گويند بارخدايا مارا باطعنهٔ اين دشمنان طاقت نيست حقتعالى
جبرئيل را گويد جملهٔ مؤمنانرا از دوزخ بيار او بيايد وجماعتى بسيار را بيارد دگر باره گويد
برو هركه در دل او ارزوى مثل مثقال حبّة من خردل ايمان بوده است او را از دوزخ بيار او
بيايد و جماعتى بسيار را بيارد دگر باره گويد برو و هركه در همهٔ عمر خود يكبار گفته باشد
لااله الاّ الله باخلاص اورا از دوزخ بيار جبرئيل بيايد جملهٔ مؤمنانرا بيارد تاآنجا نمانند الاّ كافران
آنكه ايشانرا بچشمهٔ آرد كه آنرا عين الحيوان گويند از آن چشمه غسل كنند تا همهٔ سياهى و
تباهى از اندامشان برود مگر اثرى اندك كه درپيشانى ايشان بماند اهل بهشت چون ايشانرا
ببينند گويند اينانرا از دوزخ بياورده اند خدايتعالى آن نشان هم ببرد و خطّى از نور پديدآرد.
عتقاء الله . ازاد كردگان خدايند و ذلك قوله . ثمّ ننجىّ الّذين اتّقوا و نذر الظّالمين فيها
جثيّا . در جثيّا دو قول گفتند يكى جميعا من الجثوّ . و يكى جاثين على الرّكب من الجثو . و
اذا تتلى عليهم اياتنا بيّنات . حقتعالى گفت چون بر ايشان خوانند يعنى بر كافران چون نصر بن
الحارث و خويشان او از قريش آيات ما از قرآن . بيّنات نصب بر حال است از مفعول در حالى
كه روشن باشد . قال الّذين كفروا . كافران متنعّم گويند مؤمنان درويش را . ايّ الفريقين
خير مقاما . از ما دو گروه مقام و منزلت كه بهتر است بر طريق استهزاء كه مؤمنان درويش
و خلق جامه و ضعيف حال ورثّ الهيئة بودند و كافران با جامه هاى فاخر و هيئت نيكو وموى
جعد كرده وبه تنعّم برآمده . خير مقاما . اى منزلا و مسكنا و اهل مكّه خواندند مقاما بضمّ
الميم اى اقامة . و احسن ندّيا . هركرا مجمع و محفل نيكوتر است و ندى و نادى مجلس قوم بود
كه حاضرآيند بحديث گفتن و منه دار الندوه براى آنكه مشركان آنجا بنشستندى و حديث
كردندى ومشورت كردندى و راى زدندى ونصب هر دو بر تميز است حقتعالى ردّ برايشان گفت
وكم اهلكنا . اى بسا كه ما هلاك كرديم پيش ايشان از گروهى و جماعتى كه ايشان نيكوتر
بودند بمتاع وآلات و جامه و لباس . و رئيا . نافع و ابن عامر خواندند وريّا بى همزه و باقى
قرّاء بهمزه آنكه بهمزه خواند گفت من الرّواء المنظر الحسن باشد و آنكه بى همزه خواند امّا
تخفيف همزه كرد چنانكه در بريئه بريه گفت امّا همزه بدل بيا كرد و در يا ادغام كرد چنانكه در
بريئه بريّه گفت و روا بود كه من الرّى باشد و هو نضارة الشّباب و آن تازگى برنائى باشد و
نصب هر دو بر تميز باشد و در مصحف ابّى و زيّا بزاء معجم است. قل من كان فى الضّلالة .
بگو اى محمّد كه آنكس كه او در ضلالت كفر باشد . فليمدد له الرّحمن مدّا . رها كن او را تا
خداى او را فرا گذارد و مهلت دهد و مدد خذلان دهد او را . حتّى اذا رأوا ما يوعدون .
تا آنگه كه ببينند آنچه ايشانرا بآن وعيد كردند يا وعده دادند كه لفظ هر دورا محتمل است
آنكه اين موعود . امّا العذاب . امّا عذابى باشد كه بايشان رسد در دنيا . و امّا الساعة . و
امّا قيامت بايشان برخيزد آنكه بدانند كه كيست كه بتراست بجايگاه و ضعيف تراست بلشكر
مؤمنان يا كافران و نصب هردو بر تميز است . و يزيد الله الّذين اهتدوا . و بيفزايد خدايتعالى

مهتديان راه يافتگان را هدايت يقال هديته فاهتدى والمراد بهدى لطف است يعنى آنرا كه خداى
بايشان لطف كند و ايشان عند آن لطف طاعت بكنند و از معصيت اجتناب كنند خدايتعالى
ايشانرا در لطف بيفزايد . و هدى . در محلّ نصب است بر تميز . والباقيات الصّالحات . و
باقيات صالحات برآن كه تفسير رفت . خير عند ربّك ثوابا . بهتر است بنزديك خدايتعالى بثواب
وخير مردّا . وبهتراست ببازگشتن يعنى بعاقبت ونصب هر دو برتميزاست قوله . افرايت الّذى
كفر باياتنا . گفت ديدى آنرا كه بآيات ما كافر شد . و قال لا وتينّ مالا و ولدا . و گفت
بدهند مرا مال و فرزندان . مسروق گفت كه خباب بن الارت گفت مرا دينى بود برعاص وائل
بتقاضا نزد او رفتم مرا گفت وام تو ندهم تا بمحمّد كافر نشوى گفتم والله كه من بمحمّد هرگز
كافر نشوم و تو بميرى و زنده شوى و اين نبينى از من گفت اكنون برو كه چون من زنده شوم
مرا مال و فرزندان باشد آنجا بدهم خدايتعالى اين آيت فرستاد . كلبى ومقاتل گفتند خباب بن
الارت آهنگر بود و براى عاص و ايل كار كردى و عاص حقّ او تاخير كردى تا بوقت موسم و
خباب مردى سهل جانب و نيكو تقاضا بود روزى برفت و عاص را تقاضا كرد او گفت اين وقت
چيزى ندارم خباب گفت نروم تا حقّ خود نستانم و تقاضاى سخت كرد گفت اين چه سختى است
و تو هرگز اين نكردى گفت آن رفت كه من و تو هردو بريك دين بوديم و من تورا مسامحه كردمى
اكنون دين تو ديگر است و دين من مسلمانى است من نروم تا حقّ خود نستانم عاص گفت نه
شما ميگوئيد كه در بهشت زر و سيم باشد گفت بلى گفت پس رها كن تا آنجا بدهم بر طريق
استهزاء اين كه شما ميگوئيد حقّ است و نصيب من آنجا بيش باشد از نصيب تو خدايتعالى
اين آيت فرستاد و گفت ديدى اين مرد را كه بآيات ما كافر شد و گفت مرا مال و فرزندان
خواهند دادن در بهشت . اطّلع الغيب . همزهٔ مفتوحه همزهٔ استفهام است و همزهٔ افتعال
بيفكندند تا دو همزه مجتمع نباشد و التّقدير ءاطّلع بر غيب مطّلع شده است . عبدالله عبّاس
گفت يعنى بر لوح محفوظ . مجاهد گفت علم غيب بدانسته است تا ميداند كه ببهشت خواهد
بود يا بدوزخ . ام اتّخذ عند الرّحمن عهدا . يا بنزديك خداى عهدى گرفته است مجاهد گفت
اين عهد گفتن لا اله الاّ الله است يعنى او اين كلمه بگفته است و ايمان آورده يعنى بهشت آنانرا
باشد كه اين كلمه گويند . قتاده گفت عملى صالح از پيش فرستاده است . كلبى گفت عهدى
دارد از خداى كه او را ببهشت برد . كلاّ . اين كلمه ردع و زجراست ردّ كرد خدايتعالى
برايشان باين كلمه يعنى هرگز چنين نباشد آنكه گفت . سنكتب ما يقول . ما بنويسيم آنچه
ميگويد . ونمدّ له من العذاب مدّا . و اورا از عذاب مدد دهيم و بيفزائيم و گفته اند كلاّ
در جاى قسم نهاده است و معناه حقّا كه بنويسيم آنچه ميگويد . و نرثه ما يقول . و آنچه
ميگويد كه مرا خواهد بود از مال و فرزندان ما از او بميراث برداريم يعنى او بميرد و مال و
فرزندان رها كند . و ياتينا فردا . و تنها پيش ما آيد . و اتّخذوا من دون الله الهة . و
ايشان بدون خداى خدايان گرفته اند تا عزيز باشند و ايشانرا عزّت باشد بآنكه گمان بردند كه اگر
بيك خداى عزّت باشد به بسيارى عزّت بيشتر باشد . كلاّ . هم چنين محتمل دومعنى است از ردع برايشان

و از قسم بمعنى حقّا چون بمعنى زجر باشد بر او وقف كنند و چون برقسم حمل كنند ابتدا باو
بايد كرد و وقف پيش او باشد گفت حاشا كه چنين باشد بر معنى اوّل بر معنى دوّم حقا كه اين
معبودان ايشان بايشان و بعبادت ايشان كافر شوند يعنى تبرّا كنند از ايشان چنانكه گفت اذ تبرّء
الّذين اتّبعوا من الّذين اتّبعوا و قال الله تعالى تبرّأنا اليك ما كانوا ايّانا يعبدون . و يكونون
عليهم ضدّا . و اين تبان ضدّ ايشان باشند بر ايشان يعنى بر خلاف ايشان باشند و تبرّا كنند از
ايشان و لعنت كنند ايشانرا و اين قول قتاده است . مجاهد گفت يكون عونا عليهم في خصومتهم
در خصومت برايشان باشند بايشان نباشند يعنى ظن ايشان بر عبادت معبودان بدون خداى خطا
آيد آنكه گفت . الم تر . نمى بينى يا محمّد يعنى يا محمّد نميدانى . انّا آرسلنا الشّياطين على
الكافرين . كه ما فرو فرستاديم ديوانرا بر كافران تخلية و تولية و خذلانا لقوله و كذلك نوّلى
بعض الظّالمين بعضا بما كانوا يكسبون يعنى ما منع نكرديم بطريق الجاء و ارسال بمعنى تخليه آمد في
قوله فيمسك الّتى قضى عليه الموت و يرسل الاخرى الى اجل مسمّى اى يخلّى و يترك و روا بود كه
مراد آن باشد كه ما دردوزخ شياطين را با كافران گماريم تا ايشانرا مى جنبانند و ميلرزانند وعذاب
ميكنند ايشانرا و مضطرب ميدارند يقال ازّه و هزّه اذا حركه و ازعجه و هو من الابدال . فلا
تعجل عليهم . توتعجيل مكن بر ايشان اى محمّد . انّما نعدّ لهم عدّا . كه روزها و ماهها مى
شماريم براى ايشان يعنى براى عذاب ايشان و گفتند انفاس ايشان ميشماريم براى اجل . يوم
نحشر المتّقين . يعنى اذكر ياد كن اى محمّد آنروز كه ما حشر كنيم متّقيانرا . الى الرّحمن وفدا
اى جماعة و قيل ركبانا يقال وفدت الى فلان فانا وافدو الوفداسم للجمع كالرّكب و السّرب والصحب
و جمع اين كلمه وفود باشدونصب او برحال باشد و گفتند وفدمصدر باشد ومصدر تثنيه وجمع وواحد
بيك لفظ باشد . كانه قال نحشر المتقين فيفدون وفدا . آنكه نصب او بر مصدر باشد و درخبر
ميآيد يركبون علي ضحاياهم بر اضاحى خود نشينند لقوله عليه السلام عظّموا ضحايا كم فانها
فى القيمة مطاياكم گفت قربانها كه بكشى آنرا تعظيم كنى كه آن در قيامت شتران شما باشند .
ابو هريره گفت بر شتران نشسته آيند . عبدالله عبّاس گفت بر شتران باشند كه پالانهاى آن از زر
بود و زمامها از زبرجد و اميرالمؤمنين عليه السلام گفت والله كه ايشانرا حشر نكنند بر اقدام
يعنى پياده بل ايشانرا اشتران آرند بپالانهاى زر و نجيبانى بزينهاى ياقوت اگر خواهند بروند و
اگر خواهند بپرند . صالح بن محمّد روايت كرد از امير المؤمنين عليه السلام كه او گفت من
رسول را گفتم يا رسول الله و فد ملوك چندانكه باشندسوار باشند فما وفدالله وفد خداى چگونه
باشند و گفت يا على چون مؤمنان از پيش خداى باز گردندفرشتگان باستقبال ايشان آيند باشتران
بپالانهاى زر و زمامهاى زر بر مركب حلّه افكنده كه قيمت آن ازهمه دنيا بيش باشد هرمؤمن
حلهٔ از آن بپوشند و برمركبى نشينند مركبان ايشان روى ببهشت نهند چون بدر بهشت رسند
فرشتگان باستقال آيند گويند سلام عليكم طبتم فادخلوها خالدين . ربيع گفت وفد خدايتعالي
چون بحضرت او رسند ايشانرا اكرام كنند وعطا دهند و شفاعت دهند . و نسوق المجرمين الى
جهنّم وردا . و برانيم گناهكارانرا بدوزخ وردا منصوبست بر مصدر كانه قال فيردون وردا . و

بعضى دگر گفتند ورد نام جماعت واردان باشند . و گفتند ورد نام شتران باشد در حال ورود و
ايشان در آنحال تشنه باشد و اين قول عبدالله عبّاس است وحسن و قتاده و ديگر مفسران گفتند
مشاة عطاشا يعنى پياده وگردن ايشان از تشنگى چنان باشد كه نزديك باشد كه بگسلد و بر اين
تفسير نصب او برحال است . لا يملكون الشّفاعة . مالك نباشند شفاعت را يعني كسى را از ايشان
شفاعت نبود الا آنكه گواهى دهد خدايرا در توحيد و از حول و قوّهٔ خود برى باشد و اميد
جز بخداى ندارد و صادق عليه السلام گفت مراد باين عهد وصيّت است كه مرد عند حضور اجل
وصيّت كند كه رسول عليه السلام گفت من لم يحسن الوصيّة عند موته كان ذلك نقصا فى عقله
و مروته و عهد را از جملهٔ معانى او يكى وصيّت است يقال عهد في كذا اذا اوصى اليه ودرمعنى
آيه و محل من از اعراب خلاف كردند بعضى گفتند من در محل نصب است باستثناء منقطع براى
آنكه متخذان عهد جز مجرمان باشند كانّه قال المجرمون لا يملكون الشّفاعة لكن من اتخذ
عندالرحمن عهدا يملكها و زجاج گفت روا باشد كه محل او رفع بود على تقدير لا يملك احدمن
المجرمين الا من اتّخذ بدل واو نون باشد و او ضمير مرفوع متصل باشد فهو كقولك ما جائنى
احد الا زيد بر اين دو وجه معنى آيه آن باشد كه مجرمان مالك شفاعت نباشند اما متخذان
عهد ايشانرا شفاعت رسد و مقبول الشّفاعة باشند و بعضى دگر گفتند محل من نصب است بحذف
حرف الجر كانه قال الا لمن اتخذ آنكه معنى آن باشد كه مجرمان و جز مجرمان از متقيان
مالك شفاعت نباشند و در حقّ كسى شفاعت نتوانند كردن الا در حقّ آنكس كه او عهد دارد
بنزديك خدايتعالى از توحيد و بر قولهاى اول من شافع باشد و بر اين قول من مشفوع له باشد
و نظيره قوله لا يشفعون الا لمن ارتضى و در عهد اين دو قول است يكى توحيد و يكى وصيّت و
ابووائل روايت كرد از عبدالله مسعود كه او گفت از رسول عليه السّلام شنيدم كه مى گفت
اصحابش را روزى ايعجز احدكم ان يتّخذ كل صباح و مساء عندالله عهداً گفت آيا نتواند از شما
كه بامدادى وشبانگاهى بنزديك خدايتعالى عهدى گيرد گفتند چگونه گفت هر بامداد وشبانگاه بگويد
اللّهم فاطر السّموات والارض عالم الغيب والشّهادة انّى اعهد اليك في هذه الحيوة الدّنيا بانّى اشهد
ان لا اله الاّ انت وحدك لاشريك لك و انّ محمّدا عبدك و رسولك و انك ان تكلنى الي نفسى تقرّبنى
من الشّرّ و تباعدنى من الخير و انّى لا اثق الاّ برحمتك فاجعل لى عندك عهدا توفّيته يوم القيمة
انّك لا تخلف الميعاد . چون اين بگويد مهرى براو نهند ودر زير عرش بنهند چون روزقيامت
باشد منادى ندا كند اين الّذين لهم عندالله عهد كجايند آنانكه بنزديك خداى عهد دارند وايشانرا
ببهشت برند . و قالوا اتّخذ الرّحمن ولدا . يعنى جهودان و ترسايان و مشركان كه گفتند
فرشتگان دختران خدايند و حمزه و كسائى ولدا خواندند و آن در چهار جاى است بضمّ الواو و
سكون اللاّم دو جاى در اين سوره و يكجاى در سورهٔ زخرف و يكجاى در سورهٔ نوح و هما
لغتان كالعرب و العرب و العجم و العجم والحزن و الحزن قال . فليت فلانا كان فى بطن امّه
وليت فلانا كان ولد حمار . و قال الحرث بن حلزه . و لقد رايت معاشرا . قد ثمّروا مالاوولدا
و بلغت قيس ولد بفتح الواو و اللاّم واحد باشد و ولد جمع بود . لقد جئتم شيئا ادّا . عبدالله

عبّاس گفت منكرا . قتاده و مجاهد گفت عظيما . ضحّاك گفت فظيعا . مقاتل گفت قولا عظيما
نظيره . انّكم لتقولون قولاعظيما . و ادّ در كلام عرب اعظم الدّواهى باشد قال رو به . بطح
بنى ادروس الاداد اى الدّواهى و قال الزّاجر . قد لقى الاعداء منّى نكرا . داهية دهيا ادّا امراً .
و قال اخر . فى لهب منه وخيل ادّا . و در او سه لغت است ادّا و ادّا و آدّا . تكاد السّموات
يتفطّرن . نافع و كسائى يكاد خواندند بيا لتقدم الفعل و باقى قرّاء بتا خواندند لتأنيث السّموات
و عاصم و ابو عمرو خواندند ينفطرن . از بناء تفعّل گفت نزديك است كه آسمانها از او شكافته
شود يعنى از عظم اين گفتار و زمين شكافد و كوهها درافتد . هدّا . اى هدما اين قول عطاست .
عبدالله عباس گفت كسرا . مقاتل گفت قطعا . ابو عبيده گفت سقوطا و معانى متقارب است
و نصبش بر مصدر است لا من لفظ الفعل كانّه قال و تخرّ الجبال هدا . ان دعوا للرّحمن ولدا .
يعنى لان دعوا براى آنكه ايشان خدايرا فرزند گفتند . عبدالله عباس گفت و ابى كعب آسمان
و زمين و كوهها و جملهٔ خلايق بترسيدند جز جن و انس و فرشتگان بخشم آمدند و دوزخ بزفير
آمد چون كافران خدايرا فرزند گفتند آنكه از خود نفى كرد گفت . و ما ينبغى للرحمن ان
يتّخذولدا . و نبايد و نشايد خدايرا كه فرزند گيرد چو در حقّ او اين معنى محال باشد . ان
كلّ من فى السّموات والارض . ان بمعنى ما نفى است گفت نيست هر كه در آسمان و زمين
است . الا اتى الرّحمن عبدا . الا كه پيش خداى آيند ببندگى و نصب او بر حال است از فاعل
و بعضى اهل معانى گفتند خدايتعالى انفطار آسمان و انشقاق زمين و خرور كوهها بر سبيل مثل
گفت براى آنكه عرب عند كارى فظيع منكر كه استعظام و استهوال آن كنند اين معنى گويند
و الفاظى كه باين ماند قال الشّاعر . الم ترصدعافى السّمآء مبيّنا . على ابن لبينى الحارث بن هشام .
قال اخر . و اصبح بطن مكّة مقشعرا . كانّ الارض ليس بها هشام . و قال اخر . لمّا اتى
خبر الزّبير تواضعت . سورالمدينة و الجبال الخشّع . بعضى دگر گفتند معنى آنستكه اگر كارى
عظيم منكر باشد كه از اوآسمان بتركد و زمين شكافد و كوهها بيفتد اين كلمه باشد و مثله قوله
لو انزلنا هذا القران على جبل لرايته خاشعا الايه اى لو خشع و تصدع الجبال لشيء انزل عليه
الصّدع لهذا القران قوله . ان دعوا . اين دعا بمعنى تسميه است و ادعاء كما قال الشّاعر . الاربّ
من يدعو نصيحا وان بغت . تجده بعيب غير منتصح الصّدر . و قوله . وما ينبغى . بمعنى مايصلح
كقول الشّاعر . فى راس خلقاء من عنقاء مشرفة . ما ينبغى دونها سهل و لا جبل . ان كل
من فى السّموات والارض . گفت كس نيست در آسمان و زمين و الا روز قيامت پيش خداى
آيند ذليل و مهين بنده وار . لقد احصيهم . بشمرده است ايشانرا يعنى عالم است بتفاصيل
ايشان تا پندارى ايشانرا بشمرده است وقوله لقد احصيهم وعدهم . براى اختلاف لفظ عطف كرد
اين را بر آن كقوله و هنداتى من دونها النّاى والبعد . و كلّهم آتيه يوم القيمة فردا . و فرداى
قيامت همه تنها با پيش او آيند با ايشان نه مال باشد و نه فرزند و نه لشگر و نه اتباع همه اسيرو
ذليل و تنها آيند و آنچه داشته باشند رها كنند و تنها با پيش خدا آيند و مثله قوله ولقد
جئتمونا فرادى كما خلقنا كم اوّل مرّة نگر تا مغرور نباشى كه بس برنيايد كه گويند مرد مردو

آنچه کرد برد و آنچه داشت گذاشت . انّ الذين آمنوا و عملوا الصالحات . گفت آنانکه ايمان آرند و عمل صالح کنند خدايتعالي ايشانرا در دل مردمان دوست کند در او دو قول گفتند يکی آنکه سيجعل لهم الرّحمن ودّا خدای ايشان را دوست دارد و قول دگر آنکه ايشان را محبوب گرداند بر مردمان يعنی چنان کند که بعضی بعضی را دوست دارند . عبدالله عباس گفت ميان ايشان در دنيا دوستی نهد . ابواسحق الشّبعی روايت کرد از براء بن عازب که او گفت آيه در شأن امير المؤمنين عليه السّلام آمد که يکروز رسول عليه السلام اورا گفت يا علی بگو اللّهم اجعل لی عندك عهدا و اجعل لی فی صدور المؤمنين مودّة بار خدايا مرا نزديك تو عهدی بکن و مرا در دل مؤمنان دوستی کن خدايتعالی اين آيت فرستاد . ابو هريره روايت کرد از رسول عليه السلام که او گفت چون خدايتعالی بنده را دوست دارد جبرئيل را گويد من فلانرا دوست دارم تو نيز او را دوست بدار جبرئيل او را دوست شود آنکه جبرئيل در آسمانها ندا کند و گويد خدايتعالی فلانرا دوست ميدارد شما او را نيز دوست داريد اهل آسمانها او را دوست گيرند آنکه محبّت او در زمين افکند تا اهل زمين او را دوستدار شوند و هر کرا دشمن دارد علی مثال هذا با او مانند اين معامله کند . هرم بن حيّان گفت هيچ بنده نباشد که او دل در خدای بندد و الا خدايتعالی دل اهل ايمانرا روی با او آورد تا او را دوست گيرند و مودّتی و رحمتی از او در دل ايشان نهد . فانّما يسّرناه بلسانك . ما اين قرانرا بر زبان تو آسان بکرديم تا به او بشارت دهی متقيانرا و پرهيزگارانرا و بترسانی بآن گروهی سخت خصومت را و هو جمع الدّ قال الله تعالي و هو الدّ الخصام اين قول عبدالله عباس است حسن گفت قوما صمّا گروهی کرانرا . ربيع گفت گروهيرا که گوش دل کردارند و اما اصل کلمه از شدّ وسدّ است قال الشّاعر . انّ تحت الاشجار عزما و حزما . وخصيما الدّ ذا مغلاق . و رسول عليه السلام گفت انّ ابغض الخلق الی الله الالدّ الخصيم خدايتعالی از بندگان آنرا دشمن تر دارد که او سخت خصومت باشد آنکه تهديد کرد کافران مکّه را گفت . وکم اهلکنا . پس ما هلاك کرده ايم پيش ايشان از جماعاتی که گذشتند و اهل روزگاری که بودند آنکه گفت از ايشان هيچ عينی و اثری نماند ای محمّد تو هيچکس را از ايشان می بينی يا آوازی ميشنوی و الرّکز الصّوت الخفيّ هيچ آواز اندك ايشان بسمع تو در ميآيد و قال لبيد . فتوجّست رکز الانين فراعها . عن ظهر غيب و الانيس سقامها . و قال ذوالرمه . و قد توجس رکزا من سنابکها . او کان صاحب ارض او به الموم . با اينان همان معامله رود که با ايشان که اينان از ايشان بهتر نه اند و بقوت بيشتر نه .

سورة طه بدانکه اين سوره مکی است در قول قتاده و مجاهد و صد وسی و پنج آيت است در عدد کوفيان و چهار بعدد مدينان و دو بعدد بصريان و هزار و سيصد و چهل يك کلمه است و پنج هزار و دويست و چهل و دو حرف است . و روايت است از ابو هريره که رسول عليه السلام گفت خدايتعالی طه و يس خواند پيش از خلق آدم بدو هزار سال چون فرشتگان بشنيدند گفتند خنك امتی را که اين بايشان فرستد و خنك زبانی که باين لغت سخن گويد و خنك شکمی که حامل اين باشد حسن بصری گفت رسول عليه السلام گفت اهل بهشت از قران هيچ نخوانند الا طه و يس .

سورة طه مائة و خمس و ثلثون آيات و هي مكّيّة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

طٰه * مٰا اَنْزَلْنٰا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقٰى * اِلاّ تَذْكِرَةً لِمَنْ يَخْشٰى * تَنْزِيلاً مِمَّنْ

فرو نفرستاديم برتو قرآنرا تا رنجه کردی ليکن پنددادنيست برآنکه بترسد فروفرستادنيست از آنکه

خَلَقَ الْاَرْضَ وَالسَّمٰوٰاتِ الْعُلٰى * اَلرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى * لَهُ مٰا فِي السَّمٰوٰاتِ

آفريد زمين و آسمانهای . بلندرا خداوند بخشنده بر عرش مستولی شد مراوراست آنچه در آسمانها

وَمٰا فِي الْاَرْضِ وَمٰا بَيْنَهُمٰا وَمٰا تَحْتَ الثَّرٰى وَاِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَاِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ

و آنچه در زمين است و آنچه ميان آنهاست و آنچه زير طبقه آخر است و اگر آشکار کنی بگفتار پس بتحقيق او ميداند پنهانی

وَاَخْفٰى * اَللهُ لاٰ اِلٰهَ اِلاّ هُوَ لَهُ الْاَسْمٰاءُ الْحُسْنٰى * وَهَلْ اَتٰيكَ حَدِيثُ مُوسٰى *

و پنهان تررا خدا نيست خدائی مگر او مراورا نامهای خوب نيکو وآيا آمد ترا حکايت موسی

اِذْ رَاٰى نٰاراً فَقٰالَ لِاَهْلِهِ امْكُثُوا اِنِّى آنَسْتُ نٰاراً لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهٰا بِقَبَسٍ اَوْ

چون ديد آتشی پس گفت مر اهل خود را درنگ کنيد بتحقيق ديدم آتشی را شايد من بياورم شمارا از آن بشعله يا

اَجِدُ عَلَي النّٰارِ هُدًى * فَلَمّٰا اَتٰيهٰا نُودِيَ يٰا مُوسٰى * اِنِّى اَنٰا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ

بيابم بر آتش هدايتی پس چون آمد آنرا ندا کرده شد ای موسی بتحقيق منم من پروردگار تو پس بکن نعلينت را

اِنَّكَ بِالْوٰادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى * وَاَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمٰا يُوحٰى * اِنَّنِى اَنَا اللهُ

بتحقيق تو در وادی پاکيزه طوائی وبتحقيق من بر گزيدم تورا پس بشنو مر آنچه را وحی شود بتحقيق من منم خدا

لاٰ اِلٰهَ اِلاّ اَنَا فَاعْبُدْنِى وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ لِذِكْرِى اِنَّ السّٰاعَةَ آتِيَةٌ اَكٰادُ اُخْفِيهٰا

نيست خدا مگر من پس بپرست مراو بپادار نمازرا برای ذکر من بتحقيق رستخيز آينده است ميخواهم پنهان دارم آنرا

لِتُجْزٰى كُلُّ نَفْسٍ بِمٰا تَسْعٰى * فَلاٰ يَصُدَّنَّكَ عَنْهٰا مَنْ لاٰ يُؤْمِنُ بِهٰا وَاتَّبَعَ هَوٰيهُ

تا جزا داده شود هر کسی بآنچه کوشيد پس نه بازدارد ترا از آن کسيکه نميگرود بآن و پيروی کرد خواهش خودرا

فَتَرْدٰى * وَمٰا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يٰا مُوسٰى * قٰالَ هِيَ عَصٰايَ اَتَوَكَّؤُ عَلَيْهٰا وَاَهُشُّ

پس هلاك کردي وچيست اين بدست راستت ای موسی گفت اينست عصای من تکيه کنم بر آن و برگ ريزم

بِهٰا عَلٰي غَنَمِي وَلِيَ فِيهٰا مَآرِبُ اُخْرٰي * قٰالَ اَلْقِهٰا يٰا مُوسٰى * فَاَلْقٰيهٰا فَاِذٰا

بآن بر گوسفند خود و مر است در آن حاجتهای ديگر گفت بيفکن آنرا ای موسی پس بيفکند آنرا پس چون

هِيَ حَيَّةٌ تَسْعٰى * قٰالَ خُذْهٰا وَلاٰ تَخَفْ سَنُعِيدُهٰا سِيرَتَهَا الْاُولٰى * وَاضْمُمْ يَدَكَ

ناگاه آن ماری شد که می شتافت گفت بگيرش و مترس زود باز ميگردانيم آنرا بصورت اولش و فراهم آور دست خودرا

اِلٰي جَنٰاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضٰاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً اُخْرٰي * لِنُرِيَكَ مِنْ آيٰاتِنَا الْكُبْرٰى *

بسوي بغل خود بدر آيد روشن از غير بدی معجزهٔ ديگر تا بنمايم ترا از آيات بزرگ خود

اِذْهَبْ اِلٰى فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغٰى .

برو بسوی فرعون بتحقيق او سرکشی کرد .

قوله تعالی طه کوفیان طه آیتی شمردند و دیگران نشمردند . ابوعمرو طه‌خواند بفتح طا و اماله ها و حمزه و کسائی و خلف و ابو بکر الاعشی و عبد الرّحمن باماله هر دو طه خواندند . و اهل شام و مدینه بین بین خواندند هر دو . و باقی قرّاء بتفخیم هر دو . و عیسی بن عمر در شاذّ بر عکس قرائت ابو عمرو خواند و حسن بصری درشاذّ خواند طهْ با سکان الها وگفت تفسیرش آن باشد کهای مرد . مفسّران در معنیش خلاف کردند عبدالله عبّاس گفت قسم است بنامی از نامهای خدایتعالی که باو قسم کرد . و مجاهد و حسن بصری و عطا و ضحّاك گفتند معني این کلمه آنست که یا رجل ایمرد . عکرمه گفت هو بلسان الحبشه یا رجل . سعیدجبیر گفت بنبطی هم این معنی دارد . سدی و ابا مالك گفتند یا فلان . و کلبي گفت بلغت عك یا رجل باشد قال . انّ السّفاهة طه في خلایقکم . لاقدّس الله ارواح الملاعین . و قال آخر . هتفت بطه فی القتال فلم یجب . فحقت لعمری ان یکون صوائلا . مقاتل گفت معنی‌طه آنست که طاء الارض بقدمیك و گفت سبب آن بود که رسول علیه السّلام در نماز یك پای بر گرفتی و بر یك پای بایستادی تارنج بیش بودی و ثواب بیشتر خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت هر دو پای بر زمین نه . محمّد بن کعب القرظی گفت خدایتعالی قسم کرد بطول و هدایتش و مقسم علیه که جواب قسم است قوله . ما انزلنا القرآن لتشقی . جعفر بن محمّد الصّادق علیه السلام گفت طه طهارت اهل بیت رسول است آنکه این آیت بر خواند . انّما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیرا . وگفتند طا درخت طوبی است وهاهویه و عرب کنایت ببعضی حروف از اسمی و کانّه اقسم بالجنّة والنّار پنداری که قسم کرد ببهشت و دوزخ و سعید جبیر گفت طا ابتداء نام اوست طاهر و طیّب وها افتتاح نام اوست هادی و گفتند طه را معنی آنستکه یا طامع الشّفاعة للامّة ویا هادی الخلق الی الملّة رسول میگوید ای آنکه طمع میداری بشفاعت امّت و هدایت خلق میکنی بملّت گفتند طا از طهارتست و ها از هدایت کانّه قال لنبیّه یا طاهرا من العیوب و یاهادیا الی علاّم الغیوب و گفتند طا طرب اهل بهشت است وها هوان اهل دوزخ . وگفتند طا در حساب جمل نه باشد وها پنج پنداری گفت ای ماه شب چهارده . ما انزلنا علیك القرآن لتشقی . ما این قرآنرا بتو نفرستادیم تا تو شقی شوی باو . مجاهد گفت رسول علیه السلام و صحابه بشب دستها برسینه بستندی در نماز خدایتعالی بفریضه این حکم منسوخ کرد . کلبي گفت چون خدایتعالی وحی فرستاد بر رسول علیه السّلام در مکّه او در عبادت اجتهاد عظیم کرد تا آنکه بشب نخفتی خدایتعالی این آیت فرستاد پس از این رسول علیه السّلام بشب بعضی بخفتی و بعضی نماز کردی . مغیرهٔ شعبه گفت رسول علیه السّلام چندان بر پای بایستاد درنماز تا پای مبارکش بیاماسید گفتند یا رسول الله نه خدایتعالی تو را بیامرزیده است اینهمه رنج بر خود چرا می نهی گفت افلا اکون لله عبدا شکورا خدایرا بندهٔ شاکر نباشم . مقاتل گفت ابو جهل هشام و نصر بن الحارث رسول را گفتند چون عبادت او دیدند واجتهاد او گفتند و انّك لتشقی توشقی‌شدی بترك دین ما می گفتند در دین ما این همه رنج نیست خداوند تعالی این آیه فرستاد . طه

ما انزلنا علیك القرآن لتشقی ما این قرآن نفرستادیم بر تو شقی شوی باو . و اصل شقا در لغت عنا و رنج بود . الّا تذکرة . وما این قرآن نفرستادیم مگر تا یادگاری باشد وتذکیری ویاددهنده آنانرا کـه از خدایتعالی ترسند و قرآن مذکر همه مکلّفانست جز آنست که ایشانرا تخصیص کرد بذکر کقوله تعالی . انّما انت منذر من یخشها و قوله . هدی للمتّقین . و تذکرة مصدر ذکر باشد و مثله التّبصرة والتّکلمة . تنزیلا ممّن خلق الارض تنزیلا بدل تذکره باشد این قرآن تنزیل از خدای کـه خالق زمین است و آسمانهای بلند و علی جمع علیا باشد کالکبر فی جمع الکبری و الصّغر فی جمع الصّغری . الرّحمن علی العرش استوی . ای استولی خدایتعالی بر عرش مستوی باشد یعنی مستولي و ما اقوالی در سورة البقرة گفتیم در تأویل استوی باستشهادات . له ما فی السّموات و ما فی الارض و ما بینهما . او راست هر چه در آسمانها و زمین است و آنچه میان آنست . و ما تحت الثری . وآنچه در زیر خاك است و ثری خاك نمناك باشد یقول العرب شهر ثری و شهر ندی و شهر مرعی . عبدالله عبّاس گفت زمین بر پشت ماهیست وماهی بر روی آبست وطرفی ماهی کـه سر و دنبال اوست درزیر عرش ملتقی اند بهم آمده و در زیر دریا سنگی سبز است که سبزی آسمان از اوست و آن سنگ آنست که خـدایتعالی در سورهٔ لقمان گفت . فتکن فی صخرة . وآن سنگ برسر گاوی است وپایهای گاو برثری نهاده است وزیر ثری کس نداند تاچیست مگر خدایتعالی وآن گاو دهن باز کرده است چون دریا ها همه یکی شود در شکم آن گاو شود ودریا ها همه خشك شود . و ان تجهر بالقول . آنکه‌گفت ای محمّد اگر سخن بلندگوئی او سرّ داند . عبدالله عباس گفت سرّ آن باشد که با کسی بگوئی پنهان و پوشیده تر از سرّ آن باشد که در دل داری و با کس نگوئی . و روایتی دگر از او گفت و اخفی من السرّ حدیث النّفس آنچه با خود اندیشه کنی . سعید جبیر گفت سرّ آنستکه دردل داری وآنچه از سرّ پوشیده تر است نیستی است چو خدای تعالی عالمست بموجودات و معدومات علی حدّ واحد . و علیّ بن ابی طلحه گفت از عبدالله عباس سرّ آن که در دل دارند و اخفی آن که در دل ندارند و پس از آن بکند و این هم معدوم باشد قریبست بقول اوّل . مجاهد گفت سرّ آنست که پوشیده دارد و اخفی وسوسه است . ابن زید گفت معنی آیه آنست که او سرّ بندگان داند و سرّ او کس نداند برای آنکه او پوشیده کرده است از خلق و بر این قول اخفی فعل باشد علی وزن افعل و بر اقوال اوّل اخفی اسم باشد افعل تفضیل آنکه تقریر توحید خود کرد گفت الله لا آله الاّ هو و اوست خـدایتعالی بجز او خـدای نیست و هیچ کس مستحقّ عبادت نیست که این نام باستحقاق براو اجرای توان کرد مگر او . له الاسماء الحسنی . اوراست نامهای نیکو برای آنکه او مستحقّ آنست آنکه با رسول خطاب میکـند و میگوید . وهل اتیك . صورت استفهام است و مراد تقریع و تنبیه گفت بتوآمد حدیث موسی عمران . اذرای نارا . چون آتش دید . وهب منبّه گفت این آنکه بود که موسی علیه السلام دختر شعیب را با خود گرفت و مدّتی مقام کرد آنکه از شعیب دستوری خواست تابیاید مادر را بیند شعیب

دستوری داد او را و او برخاست و زن را بر گرفت و او بار داشت در بعضی راه و او از راه
عدول کرده بود در شبی تاریك از شبهای زمستان و شبی بود سرد و باران و رعد و برق و شب
آدینه بود زنرا درد زادن پدید آمد موسی سنگ و آهن برداشت چندانکه سنگ بر آهن زد
آتش از آن فرو نیامد موسی علیه السلام بخشم شد و آهن و سنگ از دست بینداخت سنگ و
آهن بآواز آمدند که یا موسی ما باز داشتگان تو نه ایم ما جز بفرمان خدای برون نیائیم امشب
هر آتش که در عالم است بنشاندند موسی متحیّر فرو ماند نگاه کرد از دست چپ راه آتش دید
از دور و ذلك قوله . اذرای نارا . اهل و قوم خود را گفت . امکثوا . بر این جای باشید
که من آتش دیدم . انّی آنست نارا . ای ابصرت والا یناس الابصار . لعلّی اتیکم منها بقبس
باشد که من پارهٔ آتش بشما آرم . اواجد علی النّارهدی . و یا بر آتش راهی یابم و گفتند هدی
بمعنی هادی است یا کسی را یابم که مرا بآتش راه نماید . فلمّا اتدها . چون برائر آتش بیامد
درختی دید از پایان تا سر سبز از او آتشی افروخته و تسبیح فرشتگان شنید و نوری عظیم دید
بترسید و بتعجّب فرو ماند خدایتعالی سکینه براو افکند و او را بر جای بداشت از آن درخت ندا
آمد یا موسی . انّی انا ربّك . من خدای توام و کنایت مکرّر کرد متّصل و منفصل برای
تاکید را و مثله قوله و قل انّی انا النذیر المبین . فاخلع نعلیك . نعلین از پای بینداز . عبدالله
عباس گفت در حدیثی مرفوع که سبب آنکه اورا گفتند نعلین بکش آن بود که نعلین او از
پوست مرداری بود . ابوالاحوص گفت عبدالله مسعود بسرای ابو موسی اشعری حاضر آمد وقت
نماز در آمد ابو موسی عبدالله را گفت تقدّم فصلّ پیش رو و نماز کن عبدالله گفت بسرای تو
تورا پیش باید رفت و نعلین بکشید عبدالله مسعود گفت او را بالواد المقدّس انت بوادی مقدّسی
که نعلین بکندی یعنی خلع نعلین موسی را گفتند که بوادی مقدّس بود . عکرمه و مجاهد گفتند
برای آن گفت موسی را که نعلین بکن که آن جای مبارك بقدم تو رسد برای آنکه آن زمین را دو
بار پاك بکرده بودند . و بعضی دگر گفتند برای آنکه حفوه و برهنه پای از امارات تواضع است
چون آنجایگاه را بحرمت مسجد و کعبه کرد گفت اینجا آن کن که بمسجد کنند و اهل اشارت
گفتند نعل کنایت است از اهل یعنی دل فارغ کن از شغل اهل و ولد از اینجا گویند آنرا که
زنرا طلاق دهد القی نعله . اگر گویند موسی علیه السلام چون از درخت شنید که انّی انا الله
از کجا دانست که آن کلام خداست و از کجا ایمن بود که آن نه کلام بعضی شیاطین است گوئیم
لابدّ باشد که خدایتعالی علمی از اعلام معجزه با آن مقرون بکرده باشد تا بمنزلت گواه باشد بر آن
دعوی که یکی از ما چون از جمادی کلامی شنود داند که آن کلام آدمی است امّا روا دارد که
کلام بعضی جنّ است یا بعضی ملئکه پس لابد باشد از معجزی که با آن بود که بآن بدانند که
آن کلام خداست . و قوله طوی . دراو خلاف کردند . عبدالله عبّاس و مجاهد و ابن زید گفتند
طوی نام وادی است . حسن بصری گفت برای آن طوی خواند آنرا که لانّه طوی بالبرکة آنرا
ببرکت در گرفته اند و قال عدیّ بن زید . اعاذل انّ اللّوم فی غیر کرهه . علیّ طوی من غیّك
المتردّد . ضحّاك گفت برای آنکه وادئی بود عمیق کالبئر الطّوی فی استدارته چون چاهی بسنگ

بر آورده و گفتند معنی آنستکه انّك تطوی الوادی طوی ای طیّا بر این قول طوی مصدر باشد
امّا اختلاف قرّاء در آیت ابن کثیر و ابو عمرو خواندند انّی انا بفتح همزه و یا وباقی قرّاء
بکسر همزه وسکون یا الاّ نافع که او همزه مکسور خواند و یا مفتوح . امّا ابو عمرو و ابن کثیر
گفتند پس از نداء انّ مفتوح آید یقال نادیت فلانا انّ الفعل کذا لانّ المعنی صحت به انّ الامر
کذا و آنانکه مکسور خواندند گفتند محمول است علی القول و از پس قول انّ مکسور آید . و
ابن کثیر و ابو عمرو و نافع طوی خواندند بضمّ طا غیر مصروف حمل کردند بر بقعه و گفتند
سبب های منع صرف علمیّت است و تانیث و باقی قرّاء طوی خواندند بضمّ طاء مصروف حملا
علی المصدر قوله . و انا اخترتك . حمزه گفت و انّا اخترناك بتشدید نون بر جمع ونون و الف
بر جمع و باقی قرّاء وانا علی الخبر من المتکلّم اخترتك بالتّا خبر از متکلّم و من تو را برگزیدم
وبر قرائت حمزه ما تورا برگزیدیم . فاستمع لما یوحی . گوش بوحی مادار یقال استمعت الی
کذا و لکذا . انّنی انا الله . وحی این بود که خداوند تعالی در آن درخت آفرید از کلام
خود این کلمات که انّنی انا الله ومنم که خدایم وجز من خدای نیست . لا اله الاّ انا فاعبدنی .
مرا پرست وبامن درعبادت انباز مگیر . واقم الصّلوة لذکری . و نماز بپای دار برای ذکر وتسبیح
من این قول حسن است ومجاهد والتّقدیر لذکرك ایّای اضافهٔ مصدر بامفعول کرد . وبعضی دگر گفتند
لذکری ایّاك و اثنائی علیك نماز بپای دار تا من تورا ثنا کنم بخیر و بعضی دگر گفتند معنی
آنستکه هرگه تورا یاد آید که بر تو نمازی هست بگذار و این قول مقاتل است بیان این
قول آن خبر که قتاده روایت کرد از انس که رسول علیه السّلام گفت من نسی صلوة اونام عنها
فلیصلّها اذا ذکرها انّ الله یقول و اقم الصّلوة لذکری و بعضی دگر گفتند راجع است باوحی
کانّه قال فاستمع لما یوحی و لذکری گوش بوحی من و ذکر من دار . انّ السّاعة آتیة . که قیامت
لا محال آمدنیست . اکاد اخفیها نزدیك آنست که پنهان کنم آنرا در او چند قول گفتند یکی
آنکه اکاد صله است و زیادت وعرب کاد در کلام آرند و صله بود چنانکه گفت اذا اخرج
یده لم یکد یرها و المعنی لم یرها و قال الشّاعر . سریع الی الهیجاء شاك صلاحه . فما ان یکاد
قرنه یتنفّس . ای فما ینفس القرن من خوفه این قول کوفیان است و نزد بصریان آنست که
کاد در آیت و در بیت بر جای خود است و معنی خود دارد و فائده او برجای است عبدالله عبّاس
گفت و بیشتر مفسران که معنی آنستکه اکاد اخفیها فی نفسی ای فی غیبی کما قال تعلم مافی نفسی
ولا اعلم ما فی نفسك ای تعلم ما فی غیبی ولا اعلم مافی غیبك . و در مصحف ابیّ چنین است
و در مصحف عبدالله مسعود هست اکاد اخفیها من نفسی فکیف اظهرها لکم نزدیك آنست که
از خود پوشیده دارم چگونه اظهار کنم بر شما این طریق توسّع باشد مبالغه را چنانکه یکی از
ما گوید انّی احفظ سرّك من نفسی و معنی آنکه احفظه کلّ الحفظ و معنی آنکه اخفیها غایة
الاخفاء و مثله قول الشّاعر انام تعجبنی هندوا خبرها . ما اکتم النّفس من حامی واسراری .
و حسن بصری و سعید جبیر خواندند اخفیها بفتح همزه ای اظهرها و ابرزها یقال خفیت الشّیء
اذا اظهرته و اخفیته اذا استرته قال امرء القیس . خفاهنّ من انفاقهنّ کانّما خفاهنّ ورق من

سحاب مرکّب . ای اخرجهنّ نزدیك آنست که اظهار کنم و پدید آرم چو رسول علیه السلام
را بدامن قیامت فرستادند . لتجزی کلّ نفس بما تسعی . براین قرائت که گفتیم لام تعلّق
دارد باظهار یعنی قیامت ظاهر کنم تا جزای هر نفس بآنچه کرده باشند بدهم و بر قرائت
عامّه قرّاء هم چنین باشد جز که در او تقدیری باشد و معنی آنکه من قیامت و وقت ظهور آن
پوشیده کرده ام تا جزای هر نفس بآنچه کرده باشند بروفق عمل او باشد چو اگر وقتش معیّن
و معلوم بودی مکلّفان باوّل مغری بودندی و بآخر ملجاء و این در تکلیف خلل باشد واصل سعی
رفتن بشتاب باشد و منه السعی بین الصّفا والمروه و اینجا کنایتست از کردار قوله . فلا یصدّنّك
عنها . این نهی است موسی را علیه السلام و مراد جملهٔ مکلّفان و نهی مغایبه است یعنی نباید
تا تورا منع کند و صدّ منع باشد از خیر یقال صدّه عن الصّلوة والحجّ ولا یقال صدّه عن الشّر
انّما یقال صرفه و منعه . عنها . ای عن الساعة ومعنی آنکه عن الاستعداد لها علی حذف المضاف
و اقامة المضاف الیه مقامه . من لا یؤمن بها آنکس که ایمان ندارد بآن یعنی نباید که کافران
تورا باز دارند از ایمان بقیامت و بیان آن کردن و اعمالی که تورا در قیامت سود دارد و آنانکه
ایشان از پس هوای نفس شوند و تابع شهوات باشند و هوای مقصور شهوت باشد و ممدود جوّ باشد
فتردی . ای تهلك که پس هلاك شوید من الرّدی و هو الهلاك و محلّ او نصب است علی جواب
النهی بالفا جز که نصب او بر ابتداء نیست برای آنکه الف در حرف اعراب افتاد قوله . و ما
تلك بیمینك . چیست آنکه بدست راست تو است ای موسی . فرّاء گفت تلك اینجا بمعنی
هذه است و اولیتر آنکه برجای خود باشد برای آنکه عصا باموسی بود و این را خدای میگوید
و اینجا جاری مجرای بعدی بود . و گفتند بمعنی الّذی است و التّقدیر وما الّذی بیمینك یا
موسی در وجه چنین سئوالی دو قول گفتند یکی آنکه برای استیناس گفت تا موسی را انس پدید
آید با کلام خدای و گستاخ شود و وجه دگر آنکه تا تنبیه کند او را بر آن معجزات که از او
پدید خواست آمدن خارق عادت . قال هی عصای . موسی گفت این عصا و چوب سفر من است
گفت چه کنی آنرا گفت . اتوکّؤ علیها . بر آن تکیه کنم در وقت رفتن و در وقت استراحت
و در وقت آنکه بجوئی بجهم . و اهشّ بها علی غنمی . و برگ از درخت فرو کوبم برای گوسفند
قال الرّاجز . اهش بالعصا علی اغنامی . من ناعم الاراك والابشام . وعکرمه خواند اهس بسین
غیر معجم و گفت معنی آنستکه گوسفند رانم بآن و اقول لها هس هس . نصربن شمیل گفت
خلیل را پرسیدم از وجه قرائت عکرمه گفت عرب بسیار معاقبه کند میان سین و شین یقول
سمت العاطس وشمت و شن علیه الدّرع و سنّ والروشم والروسم للختم . ولی فیها مارب خری
مرا در این حاجتهای دگر باشد واحدها مأربه و مأربة و ماربه ثلث لغات . عبدالله عبّاس
گفت موسی علیه السلام زاد و متاع خود بر عصا نهادی و بر گرفتی او را بمنزلهٔ راحله بود و
چون خسته شدی براو نشستی و در زیر ران او رهوار میرفتی و وقتها با او در راه میرفتی و با او
حدیث میکردی تا انس بودی او را با او و جائی که طعام نداشتی بر زمین زدی آنچه او را بایستی
از قوت بر آمدی و چون تشنه شدی بر زمین زدی چشمهٔ آب برآمدی و چون جائی فرود آمدی

و از افتاب رنجش بودی بزمین فروزدی در حال شاخ بکشیدی وبرگ بیاوردی وسایه گستردی وچون
میوه آرزو کردی اورا خدایتعالی شاخها پدید کردی ومیوه بر او پدید آمدی و چون بخفتی آنرا
بشبانی گوسفندان بداشتی تاسباع و هوام را ازآن بازداشتی وچون بچاهی رسیدی که در او آب بودی
و او رسن و دلو نداشتی آن عصا بچاه فروگذاشتی برحلول چاه دراز شدی و شعبهای او برشکل
دلو شدی تا او آب بر آوردی برای خود و گوسفندان و چون بشب فرود آمدی بزمین فرو
زدی مانند دومشعله از او روشنی بتافتی و چون در زمین نشیب شدی عصا دراز شدی وچون
بر زمین فراز رفتی کوتاه شدی فهذا معنی قوله ولی فیها ما رب اخری و از روی تازی آخر
بایست که ما رب جمع است و از این دوجواب است یکی آنکه لرأس الایه اخری گفت تا مطابق
دیگر آیات باشد و جواب دگر آنکه ذهب الی تأنیث الجمع چنانکه الجماعة قالت . قال القها
یا موسی . خدایتعالی گفت بینداز این عصا را ای موسی . فالقیها . بینداخت . فاذا هی
حیّة تسعی . این را اذا مفاجات گویند ناگاه دید که ماری شد و تاختن میکرد اگر گویند
بیکجا گفت ثعبان شد و بیکجا گفت ماری شد و یك جا گفت کانّها جانّ وهی نوع من الحیات
الصّغیره نه مناقضه باشد ؟ گوئیم از این چند جواب است یکی آنکه در اوّل ماری کوچك بود
آنگه بتدریج بزرگ میشد تا ثعبانی شد . جوابی دیگر آنکه آن معنی کرّات و تارات بود در
یکحال مار بود و در یکحال جانّ بود و در یکحال ثعبان بود و مناقضة نباشد چون اوقات
مختلف بود . جواب سیّم آنستکه در سرعت و نشاط جانّ بود و در قبح و استهوال منظر اژدها
بود پس جامع بود این هر دو صفت را از این دو وجه چنانکه گفت . قواریر من فضّة .
یعنی در صفای سیم بود و رقّت و لطافت آبگینه چون اهل اشارت گفتند چون موسی عصا
بینداخت و ماری شد آهنگ موسی کرد بگریخت موسی از او چنانکه دگر جای گفت . ولیّ
مد بر او لم یعقّب یا موسی . خدایتعالی گفت یا موسی این نه آنست که میگفتی هی عصای
این چوب منست کس را دیدی که از اعضای خود بگریزد گفت بار خدا یا این چه حالست
گفت این برای آنست تا بدانی که جز بمن اعتماد نباید کردن که آنکه جز برمن اعتماد کند
معتمد او چنین آید در قلب العصاحیّة در آن جایگاه دو قول گفتند یکی آنکه تا موسی
علیه السلام مستأنس بشود وبداند که در آن این معجزه نهاده‌اند تا چون پیش فرعون بیندازد
چون معتاد باشد او را نترسد از او وجهی دگر آنکه معجزهٔ آن کرد تا بداند که آن کلام که
از درخت شنید کلام آنست که این خرق عادت فعل اوست . قال خذها ولا تخف خدایتعالی
گفت بگیر این عصا را و مترس که ما او را با حالت اوّل بریم . سنعیدها سیرتها الاولی .
و اصل سیرت فعله باشد و آن هیئت بود من السّیر و مراد اینجا حالت است یعنی باز عصا
گردانیم آنرا و نصب او بحذف حرف جرّ است و التّقدیر سنعیدها الی سیرتها الاولی چون
حرف جرّ بیفکنند فعل پرسید و عمل کرد بر مفعول . و اضمم یدك الی جناحك . و دست بر
زیر بغل برو گفتند یا زیر بازو و جناح الطّایر بال مرغ باشد سمّی بذلك لجنوحه ای میله
و جنح لکذا اذا مال الیه و بازو را هم برای این جناح خوانند که مایل است یا برای آن

که بجای جناح است مرغ را و دگر جای گفت . وادخل يدك فى جيبك . دست در گريبان
كن و قولی دگر آنست که جناح کنایت است از برادر يعنى دست در آستين برادرت هرون
كن . و گفتند معنى آنستكه دست با او يكى دار واين معنى ضعيف است لقوله تخرج بيضاء
تا برون آيد دستت سفيد . من غير سوء . اى من غير برص بى علّتى وآفتى از پيسى بقول جملهٔ
مفسّران موسى عليه السلام دست در بغل كرد و بيرون آورد چندانى نور از آن ميتافت كه
آفتاب را غلبه كرد . آية اخرى . معجزهٔ دگر ونصب او برحال است و گفتند برفعلى مضمر
اى جعلها آية اخرى وليكن بيفكند لدلالة الكلام عليه . لنريك . تا بتو نمائيم . من آياتنا
الكبرى . از آيات بزرگترين ما و مراد بآيات معجزه است و كبير براى آن نگفت با آنكه
آيات جمع است از آن وجه كه گفتيم فى قوله مآرب اخرى اينجا وجهى دگرزيادت هست
و آن آنست كه صفت موصوف محذوف باشد كأنّه قال لنريك من آياتنا الكبرى تا ما از آيات
خود آيت مهترى بتو نمائيم آنكه چون او را نبوّت داده بود و اظهار معجزات كرده بود بر
دست او او را گفت اكنون بنزديك فرعون رو و او را دعوت كن كه او طاغى شده است
و پاى از حدّ خود بيرون نهاده او بندهٔ ضعيف مدبر است دعوى خدائى ميكند موسى عند
آن حال دست بدعا بر داشت و گفت:

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي اَمْرِي * وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي * يَفْقَهُوا
گفت پروردگارا گشاده گردان سينهٔ مرا وآسان گردان برايم كار مرا وبگشا بستگى را از زبان من بفهمند

قَوْلِي * وَاجْعَلْ لِي وَزِيراً مِنْ اَهْلِي * هٰرُونَ اَخِي * اُشْدُدْ بِهِ اَزْرِي *
گفتار مرا و بگردان براى من وزيرى از اهل من هرون برادر مرا سخت فرما بآن پشت مرا

وَاَشْرِكْهُ فِي اَمْرِي * كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيراً * وَنَذْكُرَكَ كَثِيراً * اِنَّكَ كُنْتَ
وشريك كن او را در امرم تا ستائيم ترا ابيا كى بسيار وياد كنيم ترا بسيار بتحقيق توئى تو

بِنَا بَصِيراً * قَالَ قَدْ اُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسٰى * وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً اُخْرٰى *
بما بينا گفت بتحقيق داده شدى خواستهٔ خود را اى موسى وبتحقيق منّت نهاديم بر تو مرتبهٔ ديگر

اِذْ اَوْحَيْنَا اِلٰى اُمِّكَ مَا يُوحٰى * اَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ
چون وحى فرستاديم بسوى مادرت آنچه وحى شد كه بيفكن او را در صندوقى پس افكن او را در دريا پس افكند او را

الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَاَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلٰى
دريا بكناره ميگيرد او را دشمنى كه مرا و دشمنى كه او راست وافكندم بر تو دوستى از خود وتا تربيت كرده شوى

عَيْنِي * اِذْ تَمْشِي اُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ اَدُلُّكُمْ عَلٰى مَنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ اِلٰى اُمِّكَ
بر نگهبانى من چون ميرفت خواهرت پس ميگفتى او كه آيا دلالت كنم شما را بر كسيكه كفالت كند او را پس باز گردانيديم ترا بسوى مادرت

كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَقَتَلْتَ نَفْساً فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُوناً *
تا روشن شود چشم او ومحزون نباشد وكشتى تنى را پس رهانيديم ترا از غم وآزموديم ترا آزمودنى

فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي اَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلٰى قَدَرٍ يَا مُوسٰى * وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي
پس ماندى سالى چند در اهل مدين پس آمدى بر اندازه اى موسى وآفريدم ترا براى خودم

اِذْهَبْ اَنْتَ وَاَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي * اِذْهَبَا اِلٰى فِرْعَوْنَ اِنَّهُ
برو تو وبرادرت بآيات من وسستى مكنيد در ياد كردن من برويد بسوى فرعون بتحقيق

طَغٰى * فَقُولَا لَهُ قَوْلاً لَيِّناً لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ اَوْ يَخْشٰى * قَالَا رَبَّنَا اِنَّنَا نَخَافُ اَنْ
او از حد گذشته پس بگوئيد مر او را گفتارى نرم شايد او پند گيرد يا بترسد گفتند پروردگارا بتحقيق ما ترسناكيم كه

يَفْرُطَ عَلَيْنَا اَوْ اَنْ يَطْغٰى * قَالَ لَا تَخَافَا اِنَّنِي مَعَكُمَا اَسْمَعُ وَاَرٰى * فَأْتِيَاهُ
تعدى كند بر ما ها يا آنكه از حد گذرد گفت مترسيد بتحقيق من با شمايم ميشنوم و ميبينم پس برويد

فَقُولَا اِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَاَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي اِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ
پس بگوئيد بتحقيق ما دو فرستادهٔ پروردگار توپس بفرست با ما اولاد يعقوب را وشكنجه مكن آنها را بتحقيق آمديم ترا بآيتى

مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى * اِنَّا قَدْ اُوحِيَ اِلَيْنَا اَنَّ الْعَذَابَ
از پروردگار تو وسلامتى بر كسى است كه پيروشد هدايت را بتحقيق ما بحقيقت وحى شد بسوى ما كه شكنجه

عَلٰى مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلّٰى * قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسٰى * قَالَ رَبُّنَا الَّذِي اَعْطٰى
بر كسى است كه تكذيب كرد وروگردانيد گفت پس كيست پروردگار شما اى موسى گفت پروردگار ما اوست كه عطا كرد

كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدٰى * قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْاُولٰى * قَالَ عِلْمُهَا عِنْدَ
بهر چيزى آفرينشش را پس راه نمود گفت پس چيست حال گذشتگان پيش گفت علم آن نزد

رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسٰى * الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ مَهْداً وَسَلَكَ
پروردگار من است در كتاب خطا نميكند پروردگار من وفراموش نميكند آنكه قرار داد براى شما زمين را آرامگاه وپديد آورد

لَكُمْ فِيهَا سُبُلاً وَاَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاَخْرَجْنَا بِهِ اَزْوَاجاً مِنْ نَبَاتٍ شَتّٰى *
مر شما را در آن راهها وفرو فرستاد از آسمان آبى را پس بيرون آورديم بآن جفتهائى را از روئيدنى غير هم

كُلُوا وَارْعَوْا اَنْعَامَكُمْ اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِاُولِي النُّهٰى * مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ
بخوريد وبچرانيد چهارپايانتان را بتحقيق در اين آيتهاست براى صاحب خردها از آن آفريديم شما را

وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً اُخْرٰى * وَلَقَدْ اَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ
و در آن باز گردانيم شما را واز آن بدر آوريم شما را مرتبهٔ ديگرى وبتحقيق نموديم او را آيتهاى ما را همهٔ آنرا پس تكذيب كرد

وَاَبٰى * قَالَ اَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ اَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسٰى * فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ
وسر باز زد گفت آيا آمدى كه بيرون كنى ما را از زمين ما بسحر خود اى موسى پس هر آينه آوريم ترا بسحرى مانند آن

فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِداً لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا اَنْتَ مَكَاناً سُوًى * قَالَ مَوْعِدُكُمْ
پس بگردان ميان ما و خود وعدگاهى را كه خلاف ننمائيم ما و نه تو جائى هموار گفت وعده گاه شما

يَوْمُ الزِّينَةِ وَاَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى * فَتَوَلّٰى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ اَتٰى *
روز آرايش است وآنكه گرد آورده شوند مردم چاشتگاه پس باز گشت فرعون پس فراهم آورد مكر خود را پس باز آمد

قَالَ لَهُمْ مُوسٰى وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللّٰهِ كَذِباً * فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ
گفت مر آنها را موسى واى بر شما افترا مبنديد بر خدا دروغ را پس وا گذاشته دارد شما را بشكنجه وبتحقيق نا اميد شد

مَنِ افْتَرٰى * فَتَنَازَعُوا اَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَاَسَرُّوا النَّجْوٰى * قَالُوا اِنَّ هٰذَانِ لَسَاحِرَانِ
آنكه بر بست پس بمنازعه افكندند كار شان را ميانه وپنهان داشتند رازرا گفت بتحقيق اينها هر آينه ساحرانند

يُرِيدانِ اَنْ يُخْرِجاكُمْ مِنْ اَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِما وَيَذْهَبا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلٰى *
میخواهند - که بیرون کنندشمارا از زمین شما بسحر آنها و براندازند آیین شمارا که فاضلتر است
فَاَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا * وَقَدْ اَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلٰى * قالُوا يا
پس فراهم آوریدمکر خودتان راپس بیایید صف کشیده و بتحقیق رستگار شدامروزکسیکه غالب شد گفتند ای
مُوسٰى اِمّا اَنْ تُلْقِيَ وَاِمّا اَنْ نَكُونَ اَوَّلَ مَنْ اَلْقٰى * قالَ بَلْ اَلْقُوا فَاِذا حِبالُهُمْ
موسی یااینست که می افکنی و یا آنکه باشیم ما نخست کسیکه افکند گفت بلکه افکنید پس آنگاه ریسمانهای آنها
وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ اِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ اَنَّها تَسْعٰى * فَاَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسٰى *
وچوبهای آنهاوانموده شدبموسی از سحر آنها که آنها می شتابد پس یافت در خویشتن ترسی را موسی
قُلْنا لا تَخَفْ اِنَّكَ اَنْتَ الْاَعْلٰى * وَاَلْقِ ما فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ ما صَنَعُوا اِنَّما
گفتیم مترس بتحقیق توئی تو فراتر وبینداز آنچه در دست تواست فرومیبرد آنچه راساختندجز این نیست
صَنَعُوا كَيْدُ ساحِرٍ وَلا يُفْلِحُ السّاحِرُ حَيْثُ اَتٰى فَاُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّداً قالُوا آمَنّا
ساختند مگر جادوئی وفیروز نشود ساحر هرکجا که درآید پس درافتادندساحران سجده کننده گفتند گرویدیم
بِرَبِّ هٰرُونَ وَمُوسٰى * قالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ اَنْ آذَنَ لَكُمْ اِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي
بپروردگارهرون وموسی گفت آیاگرویدیدمراورا پیش از آنکه اذن دهم مرشمارابتحقیق او بزرگ شماست آنکه
عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَاُقَطِّعَنَّ اَيْدِيَكُمْ وَاَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلافٍ وَلَاُصَلِّبَنَّكُمْ فِي
آموخت شمارا سحر پس هرآینه میبرم دستهای شمارا و پاهای شمارا از چپ وراست وبدار کشم در
جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمُنَّ اَيُّنا اَشَدُّ عَذاباً وَاَبْقٰى * قالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلٰى ما جاءَنا
تنهای درخت خرماوهرآینه میدانید کدام ما سخت تر شکنجه وپاینده تریم گفتند هرگز نگزینیم ترا برآنچه آمد مارا
مِنَ الْبَيِّناتِ وَالَّذِي فَطَرَنا فَاقْضِ ما اَنْتَ قاضٍ اِنَّما تَقْضِي هٰذِهِ الْحَيٰوةَ الدُّنْيا *
از معجزها قسم بآنکه آفریدمارا پس حکم کن آنچه راتو حکم کننده جز این میگذرد این زندگانی دنیا
اِنّا آمَنّا بِرَبِّنا لِيَغْفِرَ لَنا خَطايانا وَما اَكْرَهْتَنا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللّٰهُ خَيْرٌ وَاَبْقٰى.
بتحقیق ما گرویدیم بپروردگارما تاآمرزد مارا لغزشهای مارا وآنچه رابزور داشتی مارا برآن از سحر وخدا بهتر وپاینده تراست.

قوله تعالی. قال ربّ اشرح لی صدری. موسی علیه السلام عند آن که او را گفتند تو را بفرعون باید رفتن برسالت گفت بار خدای من و پروردگار من دل من روشن گردان و این دلتنگی از من ببر و شرح الکلام بسطه و کشف المعنی فیه وتفسیری که مخالفان دادند در شرح صدر که مراد سینه شکافتن است و دل شکافتن چنانکه درحقّ رسول گفتند فی قوله الم نشرح لك صدرك باطل است باین آیت برای آنکه موسی علیه السّلام از خدای این بخواست و خدایتعالی او را بداد فی قوله. قد اوتیت سؤلك یا موسی. مرادت بدادیم ای موسی چون شرح صدر در حقّ موسی هست ومعنی سینه شکافتن ودل شکافتن نه اولی واخری که در حق رسول ما چنین باشد و معنی این بود نه آنکه ایشان گفتند چو پیغمبر ما علیه السّلام از موسی و ازجملهٔ پیغمبران به بود پس موسی گفت بار خدایا دلها بفرمان تواست این دلتنگی و گرفتگی از من برادر و کارم سهل گردان یعنی رسالتی که مرا فرمودی برمن آسان گردان.

و احلل عقدة من لسانی. و بند از زبان من بر گشای تا سخن من بدانند مردمان و گفتند در زبان موسی علیه السّلام رتهٔ بود که بعضی حروف درست نتوانست گفت. عبدالله عبّاس گفت سبب آن بود که آنگاه که او در حجرهٔ فرعون بود یکروز دست بر آورد و تپانچهٔ بر روی فرعون زد و ریش او بدست گرفت و بکند فرعون آسیه را گفت این آن دشمن منست که مرا گفتند و من او را در کنار خود میپرورم او را بباید کشت آسیه گفت او کودك است و نداند که چه کرد و نیك از بد نداند خواهی تا بدانی که اونیك از بد نداند بیازمای بفرمود تا طشتی از انگشت دمیده بیاوردند و طبقی را جواهر پر کرد و هر دو را پیش موسی نهادند موسی خواست تا دست بجواهر یازد جبرئیل آمد و دست او را سوی آتش برد تا او انگشتی بر گرفت و در دهان نهاد زبانش بسوخت و بندی بر زبان او افتاد. گفتند دستش نسوخت و زبانش بسوخت و دستش برای آن نسوخت که تپانچه بر روی فرعون زد پس او دعا کرد که بار خدایا این کار زبانست مرا زبان بند دارد و سخن درست نتوانم گفت این بند از زبان من بر دار تا سخن من هویدا شود و مردم سخن من بدانند. واجعل لي وزیرا من اهلی. بار خدایا مرا وزیری کن هم از اهل من که این کار که فرمودی نه کار آسانست که به تنهائی بتوان کرد مرا وزیری باید که یار من باشد و مرا موازره کند یعنی معاونت کند. و در وزیر دو قول گفتند یکی آنکه و از ره و آزوه دو لغت است بالواو و الهمزه فعیل باشد بمعنی مفاعل یعنی معاون ویکی آنکه من الوزر باشد و هوالثقل هم فعیل باشد بمعنی مفاعل چون معادل یعنی این ثقل با من بر دارد و معنی یکی است و اگرچه اشتقاق مختلف است آنکه بگفت که آن وزیر کیست. هرون اخی. هرون که برادر من است و هرون برادر موسی بود من ابیه و امّه از مادر وپدر. اشدد به ازری. ای ظهری پشت من با او سخت کن و آزره ای اعانه معنی آن باشد که پشت او باشد وپشتی او کند و منه المئزر لانّه یشدّ علی الازر و هوالظّهر. و اشرکه فی امری. و او را در کار من با من شریك کن یعنی در دعوت کردن فرعون و گفتند در نبوّت و اگر چنین بود این سئوال بی دستوری نکرده باشد یا مشروط بود بشرط مصلحت یعنی اگر دانی که صلاحیّت این کار دارد او را به پیغمبری با من بفرست خدایتعالی دانست که او آن کار را بشاید دعای موسی اجابت کرد جملهٔ قرّاء خواندند. اشدد به ازری. بضمّ همزه علی امر المخاطب و اشرکه بفتح همزه مگر ابن عامر و در شاذّ حسن بصری و ابن ابی اسحق که ایشان خواندند اشدد بفتح الف علي الخبر من نفسه و جزم برای جواب امر و أشرکه بضمّ همزه و کسر را هم براین خبر ازخویشتن تا من پشت خود با او قوی کنم و او را درکار خود شریك کنم یعنی دعوت و اگر پیغمبری حمل کنند معنی آن بود که باذن و فرمان تو اگر مصلحت دانی. کی برای تعلیل باشد تا ما بیکجای تو را تسبیح کنیم بسیاری و ذکر و ثنای تو کنیم. بسیاری که تو باحوال ما عالمی خدایتعالی گفت این دعای تو باجابت مقرون کردند و مراد تو بدادند و سؤل آن مراد باشد که سئوال کنند و خواهند فعل بمعني مفعول کالخبز بمعنی المخبوز ای عجب اگر موسی را یاری بایست

در نبوّت که او را وزیر باشد و معاون بر اداء رسالت و او را بفرعون فرستاده بودند رسول ما را که بکافّة النّاس بلکه بجنّ و انس فرستادند و هر یکی از صنا دید قریش فرعونی بودند او را وزیری نبایست بلی او را وزیری بود و هم برادر او بود بفرمان خدایتعالی و خلیفهٔ او بود پس از او تا لاجرم گفت او را انت منّی بمنزلة هرون من موسی الاّ انّه لا نبیّ بعدی گفت یا علی تو را از من منزلت هرون است از موسی جز پیغمبری این خبریست تلقّی بقبول و همهٔ طوایف روایت کنند و این خبر دلیل امامت امیرالمؤمنین است برای آنکه ازظاهر خبر مفهوم آنست که رسول علیه السلام باین خبر اثبات کرد امیر المؤمنین را از خود هر منزلتی که هرون را بود از موسی جز نبوّت که بلفظ استثناء کرد و اخوّت بعرف مستثنی‌است و از منازل هرون یکی وزارت و یکی خلافت وزارت فی قوله واجعل لی وزیرا من اهلی و خلافت فی قوله هرون اخلفنی فی قومی قوله. ولقد مننّا علیك مرّة اخری. گفت ما منت نهادیم بر تو یکبار دیگر تذکیر نعمت میکند او را و بایاد او میدهد که جز این نعمت ما را بر تو نعمتی دیگر ومنتی دیگر است و آن کی بود. اذ أوحینا. چون وحی کردیم بمادرت گفتند وحی الهام بود و گفتند القی فی القلب بود در دلش افکند و جبّائی گفت در خواب باو نمود چون وحی کردیم بمادرت آنچه کردند یعنی آنچه کردیم که خدای بسیار از خود خبر دهد بلفظ مالم یسمّ فاعله فی قوله قل اوحی الیك وقوله قد اوحی الینا انّ العذاب وقوله علّمنا منطق الطّیر و مانند این. ان اقذ فیه فی التّابوت فاقذفیه فی الیمّ فلیلقه الیمّ بالسّاحل. که او را در تابوت افکن و تابوت در دریا افکن تا دریا او را بساحل افکند و مراد بدریا رود نیل است و قوله فلیلقه الیمّ بالسّاحل صورت امر دارد و مراد تعلیل است یعنی لیلقه الیمّ بالسّاحل تا دریا او را بکنار اندازد و مثله قوله اتبعوا سبیلنا و لنحمل خطایا کم ای لنحمل خطایا کم. یاخذه عدوّ لی و عدوّ له. مجزوم است بر جواب امر تا بردارد او را دشمنی از آن من و دشمنی از آن تو یعنی فرعون و این آنکه بود که موسی علیه السّلام از مادر بزاده بود و فرعون خوابی هایل دیده که آتشی از محلّهٔ بنی اسرائیل برآمد و بیك روایت از بیت المقدس و گرد سرای او برآمد و او را بسوخت و کوشك و سرای او بسوخت و او معبّرانرا بخواند و این خواب بایشان بگفت ایشان گفتند دلیل آن میکند این خواب که مولودی آید در این سالها از بنی اسرائیل که ملك تو از دست تو بشود و هلاك تو بر دست او باشد او بفرمود تا زنان آبستن را تفحّص کردند و کودکانی را که حاصل میشدند هرچه پسر بود میکشتند وهرچه دختر بود رها میکردند چنانکه گفتیم درسورة البقره. چون سالی چند برایں برآمد ونسل بنی اسرائیل کم ببودند قبطیان پیش فرعون آمدند گفتند نسل بنی اسرائیل کم شد و بیم آنست که ما را بندگان نباشند اگر بنی اسرائیل کم شوند فرعون گفت اکنون قرار آنست که سالی کشند و سالی نکشند هرون آنسال زاد که نمی کشتند و موسی آنسال زاد که میکشتند چون مادرموسی بار بنهاد میترسید و ندانست که چه کند خدایتعالی در دل او افکند که تابوت بساخت از چوب و آن تابوت مؤمن آل فرعون کرد حزبیل و محلوج در آنجا نهاد و موسی را در آنجا نهاد و بندها بقیر استوار کرد بفرمان خدایتعالی برود نیل انداخت رود او را ببرد و بشعبهٔ که رهگذر

آب بود بسرای فرعون با آنجا برد و فرعون با آسیه بر تختی بود وآب در برکهٔ میرفت و از رهگذر دیگر بیرون میشد فرعون نگاه کرد تابوتی دید مقیّر که آب میاورد بفرمود که بگرفتند و پیش او بردند تابوتی دید قفل براو نهاده چاره ساختند و قفل بگشادند کودکی را دیدند دراو فرعون گفت اینرا بباید کشتن آسیه گفت لا تقتلوه عسی ان ینفعنا او نتّخذه ولدا مکش اینرا که باشد که ما را از این نفع بود یا اینرا بفرزندی بپذیریم فرعون گفت همچنین کنیم. والقیت علیك محبّة منّی. دوستی از خود برتو افکندم در او دو قول گفتند یکی آنکه تو را دوست گرفتیم و یکی آنکه تو را دوست داشته گردانیدیم تا چنان کردیم تورا تا هر که تورا بیند دوست دارد تورا تا فرعون که از او دشمن تر نبود تورا دوست داشت این قول عبدالله عبّاس است. عطیّة العوفی گفت او را مسحهٔ از جمال دادند که هر که اورا بدیدی دوست داشتی اورا. قتاده گفت خدایتعالی ملاحتی در چشم او نهاد که هیچکس او را ندید و الاّ که دوست‌داشت او را. و لتصنع علی عینی. و تا تورا تربیت و غذا و طعام و شراب بنظر من باشد قاله قتاده این قول قتاده است. اذ تمشی اختك. آنکه که خواهرت میرفت ومیگفت ره نمایم شما را بر اهل بیتی که او را تکفّل کنند و این آن بود که چون آسیه او را بگرفت و بفرزندی بپذیرفت کس فرستاد دایگانرا بیاوردند او شیر هیچکس نگرفت و این حدیث در مصر فاش شد و طلب دایه میکردند که او را شیر دهد خواهر موسی علیه السّلام بیامد و نام او مریم بود و ایشانرا گفت هل ادلّکم راه نمایم شما را بر اهل بیتی که او را تکفّل کنند و در خویشتن پذیرند گفتند بلی مادر موسی بیامد و پستان در دهن او نهاد او پستان مادر بستد و شیر باز خورد پس ازآنکه شیر هیچکس نمیگرفت آسیه گفت تورا بباید آمدن و این کودك را دایگی کردن او گفت من نتوانم اینجا آمدن که من دگر کودکان دارم و خانه‌ام ضایع شود ولیکن اگر اورا بمن دهی ضمان کنم که اورا شیر دهم و نکودارم چون دیدند که جز از شیر او نمیگیرد بضرورت اورا بمادر او دادند فذلك قوله. فرجعناك الي امّك کی تقرّ عینها. ما تورا با مادر دادیم که تا چشم او روشن شود و غمناك نباشد و این ازجملهٔ نعمتها است که خدایتعالی بر او میشمارد و نیز از نعمتها آنکه. و قتلت نفسا. و مردیرا بکشتی یعنی آن قبطی را که قصّهٔ او بیاید در جای خود انشاء الله. فنجّیناك من الغم. ما تورا از غم برهاندیم چو او دلتنگ و خائف بود که او را طلب کرده اند تا بقصاص قبطی بکشند اورا. و فتنّاك فتونا. وامتحان کردیم تورا امتحان کردنی یعنی ما با تو معاملهٔ آزمایندگان کردیم تا تورا خالص کردیم برای نبوّت و گفتند فتون آن بود که او را در محنتی می افکند پس از محنتی. یکی آنکه او در سالی زاد که کودکان را میکشتند آنکه او را در رود نیل افکندند آنکه بدست فرعون افتاد آنکه قصد فرعون بقتل او چون تپانچه بر روی او زد آنکه القاء جمرهٔ انگشت در دهن و سوختن زبان او و آنکه کشتن او قبطی را نه بقصد برسبیل خطا بود ما تورا باین محنتها امتحان کردیم و از همه برهانیدیم و این قول عبدالله بن عبّاس است. مجاهد گفت اخلصناك خلاصا ما تو را باز خالص کردیم واز همه برهانیدیم من قولهم دینار مفتون زری پخته که کدارت وشوایب از او رفته باشد آنرا مفتون

گویند و فتنت الذّهب اذا عرضته علی النّار و اصل کلمه امتحان است . جبّائی گفت معنی آنستکه
تکلیف برتو سخت کردیم در طلب معاش تا تورا ده سال مزدوری شعیب بایست کردن . فلبثت
سنین فی اهل مدین . مقام کردی سالها در اهل مدین چون بنزدیك شعیب شد گفتند ده سال
آنجا مقام کرد و مدین آن شهر بود که شعیب در او بود و از آنجا تا مصر هشت مرحله است
وهب گفت بیست و هشت سال در مدین مقام کرد ده سال مزدوری شعیب و هیجده سال با دختر
شعیب بود تا فرزندان بزاد . ثمّ جئت علی قدر یا موسی . مقاتل گفت علی موعد . محمّدبن
کعب گفت بدان قدری مقدّر که انداخته بودند که تو بدان قدر بیائی عبدالرّحمن بن کیسان
گفت علی رأس اربعین سنة بر سر چهل سال وآن سال وحی پیغمبران باشد والقدر و القدرلغتان
قال جریر . نال الخلافة او کانت له قدرا . کما اتی ربّه موسی علي قدر . واصطنعتك لنفسی یعنی
تورا برای خود برگزیدم و بالطاف مخصوص کردم و برای رسالت و نبوّت خود تخصیص کردم واز
وجوه افتعال یکی اتّخاذ الشّیء لخاصّ نفسه باشد کالاشتوآء والاختباز والاطّباخ یقال شوی لغیره
و اشتوی لنفسه و کذا الباقی یعنی تورا برای کار خاص خود آفریدم ازاداء نبوّت وتحمّل رسالت
آنکه گفت . اذهب انت و اخوك بایاتی . تو و برادرت بروی بآیاتی ای مع آیاتی و بیّناتی
و معجزاتی بآیات و بیّنات من . ولاتنیا . و سستی مکن در ذکر و یاد کردن من یعنی آنکه
ممکن باشد از جدّ وجهد بجای آری یقال و نی ینی و نیا ونیة اذا فتر قال العجاج . فماونی محمّد
مذان غفر . له الا له ما مضی وما غبر . اذهبا الی فرعون انّه طغی بنزدیك فرعون شوید که
او طاغی و یاغی شده است . فقولا له قولا لیّنا . او را سخن نرم گوئید . لعلّه یتذکّر او
یخشی تا باشد که او تذکّر و اندیشه کند یا ترسد ای علی رجاء و طمع منکما برای آنکه ایشان
ندانستند که او ایمان نخواهد آورد و لعلّ ترجّي و طمع را باشد و قیل عاملا من اللّین و الرّفق
معاملة راج طامع في ایمانه و ان قطعتما علی انّه لا یؤمن با او از رفق ولین معامله آنکس کنید
که او طمع دارد بایمان او و اگرچه دانید ایمان نخواهد آوردن و این هردو وجه نیکوست با
او درشتی وبد خوئی مکنید فی قول ابن عبّاس . سدی وعکرمه گفتند با او خطاب نیکو کنید
و گوئید یا ابا العبّاس یا ابا الولید مقاتل گفت یعنی قوله هل لك الی ان تزکّی و اهدیك الی
ربّك فتخشی . اهل اشارت گفتند با اوسخن لطیف گوی که او بر تو حقّ تربیت دارد و تورا
پدری کرده است حقّ خدمت دارد بر تو . گفتند خدایتعالی او را گفت فرعون را بر ایمان
وعده دهی ببرنائی که با آن پیری نباشد وبقای ملك برای او تا بمردن و لذّت طعام وشراب ونکاح
براو بماند تا بمردن مفسّران گفتند هرون در اینوقت بمصر بود و موسی بمدین چون او بیامد
و در راه نبوّت دادند او را موسی از خدا درخواست که او را یار من کن در نبوّت تا بیکجای
برویم خدایتعالي او را اجابت کرد و وحی کرد بهرون که برادرت به پیغمبری میآید بفرعون و
من ترا یار او کردم در نبوّت شما هردو از قبل من فرستاده اید باو تا اورا دعوت کنید و موسی
در راه است تورا باستقبال او باید رفتن هرون علیه السّلام یك مرحله باستقبال او رفت ویکدیگر
را از احوال خود خبر دادند . محمّدبن علیّ الورّاق گفت ازیحيي معاذ شنیدم که این آیه بخواند

و بگریست و گفت الهی هذا رفقك بمن یقول انا الله فکیف رفقك بمن یقول لا اله الاّ الله این
رفق و لطف تواست با آنکه گفت من خدایم رفق تو چگونه باشد با آنکه گوید جز تو خدای
نیست . ابوالقاسم بن حبیب گفت من نیز براین منوال لفظی چند ساختم وهی هذا رفقك بمن
ینافیك فکیف رفقك بمن یصافیك هذا رفقك بمن یعادیك فکیف رفقك بمن ینادیك هذا رفقك
بمن یسبّك فکیف رفقك بمن یحبّك هذا رفقك بمن ضلّ فکیف رفقك بمن ذلّ هذا رفقك بمن
اقترف فکیف رفقك بمن اعترف هذا رفقك بمن اصرّ فکیف رفقك بمن استغفر بار خدایا با
بیگانگان چنین کرم کنی با یگانگان چه کنی با دشمنان چنین خطاب کني با دوستان چه خطاب کنی.
قالا ربّنا . موسی و هرون گفتند بار خداوند ما ما ترسیم که برما تعجیل عقوبت کند و مارا
بفرماید کشتن چو او پادشاهی ظالم است یقال فرط علیه اذا اسبقه بمکروه الفارط الّذی یتقدّم
القوم الی الکلاء والماء و منه قوله علیه السّلام انافرطکم علی الحوض وقال الرّاجز . قدفرط
العجل علینا و عجل و منه الافراط الاسراف لانّه تقدّم بین یدی الحقّ خدایتعالی ایشانرا گفت.
لا تخافا . مترسید . انّنی معکما . که من با شمایم . اسمع و اری . سخن شما میشنوم و مکان
شما می بینم . و گفتند شنوم آنچه شما گوئید و بینم آنچه شما کنید و گفتند انتما بعیني و
علمی شما بچشم و علم منید من از شما غافل نه ام و شما را ضایع نگذارم تا او بر شما سطوت
کند . فاتیاه . باو شوید و بگوئید که ما دو پیغمبریم از خدا بتو برای آن آمده ایم تا دست از
بنی اسرائیل بداری و ایشانرا با ما گسیل کنی و نیز عذاب نکنی ایشانرا برآن جمله که میکردی از
بار وبیکار و کار های گران و استعباد و بنده گرفتن . قد جئناك بایة من ربّك . و ما آمده ایم
و از خدای تو آیتی و بیّنتی و حجّتی آورده ایم نه آنست که دعوی میکنم بی برهان و بختم سخن
بگوی . والسّلام علی من اتّبع الهدی . سلام برآن باد که پس رو راه راست باشد و گفتند سلام
بمعنی سلامت است و علی بمعنی لام است یعنی سلامت در دو جهان آنرا باشد که او متابع
راه راست بود . انّا قد اوحی الینا . بما وحی کرده اند که عذاب برآنکس خواهد بود که او
خدایرا و پیغمبر را بدروغ دارد و پشت برایشان کند یعنی فرمان ایشان رها کند و از قبول
قول ایشان اعراض نماید . قال فمن ربّکما یا موسی . در کلام حذفی و اختصاری هست و تقدیر
آنست که فاتیاه فقالا له ذلك فقال لهما من ربّکما یا موسی ایشان بنزدیك فرعون آمدند و رسالت
و پیغام خدای بگذاردند فرعون ایشانرا گفت خدای شما کیست ایموسی این خطاب با موسی
کرد برای آنکه با او انبساط داشت موسی گفت خدای ما آنست که هر چیزی بداد خلقش را .
گفتند معنی آنست هر خلقی را آنچه صلاح معاش ایشانست بداد این قول حسن و قتاده است
مجاهد گفت هر جنسی را از آن جنس آفرید که مادر و پدر او باشد از بهایم آدمی نیافرید و از
آدمی حیوان دیگر نیافرید عطیّه و مقاتل گفتند هر چیزیرا صورت او دادند تا هر حیوانی
صورتی دارد بر افراد ضحّاك گفت معنی آنستکه هر چیزیرا از حیوانات الات مصالح خود بداد
از چشم بینا و گوش شنوا و دست گیرنده و پای رونده وزبان گوینده آنانرا که نطق باشد بعضی
گفتند مراد الهام معاد و معاش است که هر حیوانی داند که او بامداد بطلب معاش کجا رود و

شبانگاه با مراح خود کجا رود و وجهی دگر هست که کلام محتمل است آنرا و بفصاحت کلام
لایق وآن آنست که اعطی کلّ شیء من الخلق حقّه ای خلقه علی احسن ما یمکن و اصلحه یعنی
هر چیزیرا حق بگذارد در باب خلق تا چنان آفرید که لایق حال اوست امّا بحسن و احکام و
اتقان و امّا بوجه صلاح . ثمّ هدی . ای هدیهم آنکه هدایت داد ایشانرا از بیان و الطاف و
تسهیل و تیسیر بیان این وجه باز پسین روایت نصیر است از کسائی که خواند اعطی کلّ شیء
خلقه علی فعل الماضی آنکه مفعول دوّیم محذوف باشد از کلام وتقدیر آنکه اعطی کلّ شیء خلقه
حقّه من الخلق و الاحکام و الاتقان . قال فما بال القرون الاولی . فرعون موسی را گفت
حال آن امّتان گذشته چیست و این آنکه گفت که موسی گفت یا قوم . انّی اخاف علیکم مثل
یوم الاحزاب مثل داب قوم نوح و عاد و ثمود و الّذین من بعدهم . گفت حال اینان که گفتی
چیست اکنون او گفت . علمها عند ربّی فی کتاب . علم باحوال ایشان بنزدیك خداست
یعنی عالم است باحوال ایشان و آن علم در کتاب نوشته است یعنی لوح محفوظ . لایضلّ ربّی .
ای لا یخطی خطا نکند آنرا و این برو فرو نشود . ولا ینسی . و فراموش نکند وعالم الذّات است
و همه معلومات معلوم اوست علی کلّ وجه یصحّ ان یکون معلوما . الّذی جعل لکم الارض
مهدا . اهل کوفه مهدا خواندند علی التّوحید وباقی علی الجمع مهادا و مثله فرش و فراش اوآن
خداست که زمین بگهوارهٔ شما کرد تا در او بیارامید و در او بگردید و آرامگاه شما باشد . و
سلك لکم فیها سبلا . و برای شما در او راهها پیدا کرد تا در او میروید بسفرها و مقاصد و
حوائج خود میجوئید . وانزل من السّماء ماءً . و برای شما آبی از آسمان فرو فرستاد یعنی
باران آنکه از مغایبه با خبر دادن آمد از خود بر سبیل تعظیم بلفظ جمع گفت . فاخرجنا به
ازواجا . یعنی اصنافا وانواعا انواع واصناف . من نبات . از گیاهها . شتّی . مختلف بجنس
و رنگ وشکل و طعم و طبع و بوی و بهری سبز و بهری سرخ و بهری زرد و بهری شور وبهری
نافع و بهری کبود و بهری لعلی و بهری سفید وبهری سیاه و بهری گرم و بهری سرد و بهری
خشك وبهری تر وبهری تلخ وبهری شیرین وبهری بامضرّت وبهری گوارنده وبهری گزاینده وبهری
زهر و بهری تریاق وبهری درد وبهری دوا تا بدانی که بطبع نیست و بدهر نیست و بهوا نیست
و بستاره نیست جز فعل قادر حکیم مرید نیست که بحسب مصلحت چنانکه خواست و مصلحت
شناخت بیافرید و بیرون آورد تا توبفصل ربیع بروی و در او نگاه کنی راحت چشمت باشد و
نزهت دلت و زیادت یقینت و ره نماینده ات بخالقی و مدّبری . وفی کلّ شیءٍ له ایة . تدلّ علی
انّه واحد . کلوا وارعوا انعامکم . این از آنجملهٔ آن جایهاست که قول از او محذوف کردند
تقدیر آنست که و قلنا لهم کلوا و ارعوا انعامکم و گفتیم ایشانرا که بخورید صورت امراست
و مراد اباحت بچرانید در او چهار پایانتان را چو این نباتها بعضی طعمهٔ شماست و بهری طعمهٔ
چهارپان شماست چو آن چهار پایان را هم برای شما می پرورم تا بهری مأکول شما باشد و
بهریرا شیرش مشروب شما باشد بعضی مرکوب شما باشند و مثله قوله و فا کهة و ابّا . متاعا
لکم ولانعامکم . تا متاع باشد شمارا و چهار پایان شمارا و اگر مشروح گفتی تقدیر چنین است

کلوا منها و ارعوا انعامکم فیها اوکلوا مایؤکل وارعوا انعامکم فیما لا یؤکل آنچه طعمهٔ توست
میخور و آنچه خورد تو را نشاید بچهار پایانت میده . انّ فی ذلك لایات . در اینکه برفت و
شرح داده شد آیاتی و دلالتی هست خداوندان عقلها را و عقل را برای آن نهی خوانند که او
نهی کند خداوندش را از بسیار چیزها و گفتند جمع است واحدش نهیه باشد ککشیة و کشی
لشحم الضّب از پس تذکیر نعمت بوعظ در آمد و گفت از جملهٔ منافع زمین آنست که . منها
خلقناکم . شما را از او آفریدم یعني پدر شما آدم را و گفتند نیز نفس شما را بآن معنی که
نطفه از طعامها پدید آید و انواع طعام از زمین آفرید . وفیها نعیدکم . بابتدائت از او آفریدیم
و بانتها مراجعت با او باشد بیان کرد که ابتدائت از او آفریدیم تا بدانی که تو را تکبّر نرسد که
از خاك راه هیچ ذلیل تر نیست اصلت اینست که میدانی موطوء بالنّعال والاقدام و طبعت اینکه
می بینی فی عظمة ذی الجلال والا کرام آنچه اصل تو از آنست در زیر قدم هر جاهلی نهاده اند
تا هر که عاقل باشد در وقت مفاخرت آنرا تاج سر نسازد . وفیها نعیدکم . باز باخاکت خواهیم
بردن تا امل دراز نداری که اجل کوتاه است بعمارت قصور چه سعی کنی که جای تو فیمابین
القبور است رسول علیه السّلام گفت تمسّحوا بالارض فانّها بکم برّة خویشتن بزمین بمالید که
زمین مادری مشفق است بر شما اصلت از اوست و نشوت در اوست و مرجعت باوست تا زندهٔ
برپشت خودت سوار دارد چون بمیری در شکم خود استوار دارد . الم نجعل الارض کفاتا احیاءً
وامواتا . مقامت در اوست ومعاشت از اوست ومعادت با اوست این برای آن گفت تاساز او ساخته داری
خویشتن را از آنچه حرامست پرداخته داری . و منها نخرجکم . و شما را از آنجا بیرون آریم
باری دیگر برای آن گفت تا بدانی که جای تو جای دیگر است و سرای تو سرای دیگر است و
بعمارت این سرای مشغول نشوی که این سرای ممرّ است نه سرای مقرّ که الدّنیا دار ممرّ والاخرة
دار مقرّ فخذوا رحمکم الله من ممرّکم لمقرّکم و من زادکم لمعادکم و من منزعکم لمرجعکم ومن
مالکم لمآلکم . تارة اخری . والتّارة و الکرّة والمرّة و الدّفعة واحدة . ولقد اریناه ایاتنا
کلّها . آنکه گفت بدرستی و راستی که ما با فرعون نمودیم آیات و دلالات ما جمله یعنی جملهٔ
آنچه موسی را دادیم و آیات در محلّ نصب است بر وقوع الفعل علیه و کلّها از توابع تأکید
اوست برای آن منصوبست . فکذّب و ابی . بدروغ داشت و اباء کرد و سرباز زد وامتناع کرد
از قبول حق و مراد بآیات آن دلالات و معجزات نه گانه است که گفت ولقد آتینا موسی تسع
آیات بیّنات . منها الید و العصا آنچه وقت را روز اوّل نمود دست سفید بود و عصی که آن
ثعبان گشت چون فرو ماند و آنرا دفع نتوانست کرد نسبت آن با سحر کرد گفت . اجئتنا .
ای موسی برای آن آمدهٔ بما تا ما را بجادوئی از زمین ما که شهر مصر است بیرون کنی .
فلنأتینّك بسحر مثله . ما بتو آریم سحری وجادوئی مانند این که تو آوردهٔ ازمیان موعدی
کن که آن موعد را خلاف نکنیم نه ما ونه تو . مکانا سوی . بدل موعد است ای مکانا سوّیا
بر زمینی راست . مقاتل وقتاده گفتند عدلا بینك و بیننا . عبدالله عبّاس گفت نصفا ای انصافا .
کلبي گفت سوی هذا المکان جز این جایگاه که ما دراوئیم این ساعت ابوعبیده گفت وسطا

بين القريتين ميان دو شهر قال الشّاعر . وجدنا اباءنا كان حلّ ببلدة . سوى بين قيس قيس
غيلان و الفزر . عاصم و حمزه و حسن بصرى واعمش خواندند بضمّ السّين واين دولغت است
مثل عدى وعدى وطوى و طوى . قال موعدكم يوم الزّينة . موسى عليه السلام گفت موعد
شما روز زينت است در او خلاف كردند مقاتل وكلبي گفتند روزعيدى بود ايشانرا معروف .
سعيد المسيّب گفت روز بازارى بود ايشانرا كه خويشتن را بياراستندى وبآن بازار شدندى .
بعضى دگر گفتند روز نوروز بود . حسن بصرى خواند وغيره عن حفص عن عاصم يوم الزّينة
به نصب بر ظرف و خبر مبتدا در او مقدّر باشد وباقي برفع علي الابتداء و الخبر . و ان يحشر
النّاس ضحى . ان مع الفعل در محلّ جرّ است عطفا على الزّينة اى يوم حشر النّاس ضحى و
محلّ ضحى نصب است على الظّرف و آنروز كه بر عادت مردمانرا جمع كنند در وقت چاشت
براى آن اختيار كرد تا نهارا جهارا باشد ليكون ابلغ فى الحجة و ابعد من الرّيبة . فتولّى فرعون .
فرعون ازمناظرهٔ موسى اعراض كرد باطلب سحر و سحره . فجمع كيده . وكيد خود جمع كرد .
ثمّ اتى . آنكه بموعدگاه آمد و قصّه دراز در اين دو لفظ اظهار كرد و جمع كيده ثم اتى .
عبدالله عبّاس گفت هفتادو دو مرد ساحر بودند با هر يكى از ايشان چوبى و رسنى بود .
و گفتند چهار صد مرد بودند هر يكى خروارى چوب و رسن داشتند موسى عليه السلام
چون چنان ديد گفت ايشانرا . ويلكم لا تفتروا على الله كذبا . واى بر شما بر خدا دروغ
فرا مبافيد . فيسحتكم بعذاب . بيخ شما بر كند و شما را مستأصل كند . كوفيان خواندند
فيسحتكم بضمّ يا و كسر حا من الافعال و باقى قرّاء بفتح يا و حا من السحت و هما لغتان
يقال سحته و اسحته قال الفرزدق . و عضّ زمان يابن مروان لم يدع . من المال الاّ مسحت
او مجلّف . ويروى مسحتا و مجلّفا والسّحت الاستيصال . وقد خاب من افترى . و خائب و
نوميد بود آنكس كه او دروغ گويد . فتنازعوا امرهم بينهم . منازعت كردند در آنكار كه ميان
ايشان بود يعنى ساحران و اصل منازعت چيزى از يكى در كشيدن بود . واسرّوا النّجوى .
وراز گفتن گرفتند با يكديگر پنهان . عبدالله مسعود خواند واسرّوا النّجوى ان هذان بفتح
همزه و تخفيف ساحران و قالوا نخواند بآنكه در محلّ مفعول اسرّوا باشد بدلا من النجوى
براى آنكه آن‌را كه همزهٔ او مفتوح باشد متعلّقى بايد از فعل يا معنى فعل و جملهٔ قرّاء قالوا
خواندند و انّ هذان لساحران بكسر همزه و تشديد نون ولام درساحران . و ابن كثير وحفص
خواند ان هذان لساحران بر آنكه مخفّفه باشد از ثقيله و براى ان لام در خبر ملازم است با
او تا فارق باشد ميان او و ميان آنكه شرط باشد اين قول بصريان است وكوفيان گفتند اينجا
و هر كجا كه مانند اين است ان بمعنى ما نافيه است و معنى آنكه ما هذان الاّ ساحران
و مثله قوله ان نظنّك لمن الكاذبين اى لانظنّك الاّ من الكاذبين وقال الشّاعر . ثكلتك امّك
ان قتلت لمسلما . حلّت عليك عقوبة الرّحمن . اى ما قتلت الاّ مسلما و دليل صحّت اين قرائت
ابىّ است ان هذان الاّ ساحران و ابو عمرو بن العلى و عيسى بن عمرو خواندند انّ هذين
لساحران برامل خود بيا . ابو عمرو گفت شرم دارم از خداى عزّ وجل انّ هذان خوانم
وباقي ان هذان خواندند و گفتند از عايشه پرسيدند ازاين آيه وقوله و المقيمين الصّلوة وقوله

انّ الّذين آمنوا والّذين هادوا والصّائبون گفت اينهمه خطايست ازنويسنده . وابان گفت اين
آيه پيش عثمان بخواندم گفت لحن است گفتم پس بگردانيم ازمصحف گفت رها كنى كه حلالى و
حرامى باو تعلّق ندارد واين ضعيف است لمخالفة الاجماع براى آنكه در امّت كس نگفت كه درقرآن لحنى
هست واهل علم دراين وجوهى گفتند يكى آنكه لغت بلحارث بن كعب است و خثعم وزبيد وكنانه
كه ايشان اسم مثنّى را در هرسه حال از نصب و رفع وجرّ بالف گويند . فرّاء گفت مرديرا
ديدم كه از او فصيحتر نديده بودم كه اين بيت بخواند . واطرق اطراق الشّجاع ولو يرى . مساغا
لناباه الشّجاع لصمّما . و يقولون كسرت يداه و ركبت علاه در جاى يديه وعليه وقال شاعرهم .
تزوّد منّا بين اذناه طعنة . دعته الى ما فى التّراب عقيم . و بر لغت دگر عرب بين اذنيه بايد
و قال اخر . اىّ قلوص راكب تراها . طاروا علاهنّ فطر علاها . اى عليهنّ و عليها وقال
اخر . انّ اباها و ابا اباها . قد بلغا فى المجد غايتاها . بعضى دگر گفتند ان بمعنى نعم است
اى نعم هذان . و گفتند اعرابى از عبدالله زبير چيزى خواست نداد او را اعرابى گفت لعن الله
ناقة حملتنى اليك گفت انّ وصاحبها اى نعم و صاحبها وقال الشّاعر . بكرت علىّ عواذلى يلحينني
و الومهنّه . و يقلن شيب قد علاك وقد كبرت فقلت انّه . اى نعم فرّاء گفت در اين وجهى
دگر هست و آن آنست كه الف چون دعامه است كه زايل نشود و الف در اين باب جارى مجراى
يا باشد در الّذين كه در هر سه حال رفع و نصب وجرّ بيك صورت باشد فقالوا الّذين فى الاحوال
الثّلث و گفتند كنانه در حال دفع گويند الّذون اگر گويند برقول آنكس كه نعم گفت لام را
چه جواب كرد كه آن در خبر انّ آيد جواب گوئيم عرب لام آرند در خبر و اگرچه انّ نباشد
قال الفتى . خالى لانت ومن جرير خاله . نيل العلا ويكرّم الاخوال . و قال اخر . امّ الحليس
لعجوز شهربه . ترضى من اللّحم بعظم الرّقبه . يريدان ان يخرجاكم . ميخواهند تا شما را
اززمين مصر بيرون كنند بسحرشان ومراد باين دوگانه موسى وهرون اند . و يذهبا بطريقتكم
المثلى . و راه وطريقت نكوتر شما را ببرند . اميرالمؤمنين عليه السّلام گفت مراد آنست كه روى
مردمان با خود گردانند . عبدالله عبّاس گفت مراد آنست كه سادات و اشراف قوم را ببرند .
عكرمه گفت خياركم بهينهٔ شمارا ببرند . قتاده گفت مراد بنى اسرائيل بودند كه بنى اسرائيل به
از ايشان بودند . كسائى گفت يعني سنت و سمت و هدى نيكوترين شما . مثلى تأنيث امثل
باشد يعنى اعدل قال الشّاعر . فكم متفرّقين بنوا بجهل . حدابهم الى ذيغ فزاغوا . و ذيغ بهم
عن المثلى فتاهوا . و اورطهم على الوحل الرّداغ . فزّلت فيه اقدام فصارت . الى نار غلا منها
الدّماغ . قوله تعالى . فاجمعوا كيدكم . ابوعمرو خواند فاجمعوا بالف وصل وفتح ميم من الجمع
يعنى گرد آريد و جمع كنى كيدتان وهيچ رها مكنيد و قوّت اين قرائت قوله فجمع كيده ثمّ اتى و
باقى قرّاء خواندند فاجمعوا بهمزه قطع و كسر ميم من الاجماع آنكه آن دو معنى دارد يكى جمع
يقال جمعت الشّىء و اجمعته لغتان بمعنى واحد قال الشّاعر . فكانّها بالجزع بين نبايع و اولات
ذى العرجاء نهب مجمع . اى مجموع دگر بمعنى عزم و احكام يقال اذمعت الامر واجمعته واذمعت
عليه واجمعت قال الشّاعر . ياليت شعرى والمنى لا تنفع . هل اغدون يوما و امرى مجمع . اى

محکم قد عزم علیه و مراد بکید سحر و حیلت ایشان است ثمّ ائتوا صفّا پس بیائید بیك صف
یعنی یکدست و یك زبان و قیل اراد صفوفا . ابوعبیده گفت مراد مصلّی و نماز گاهست که
آنجا بصفّ بایستند و حکی من بعض الفصحاء استطعت ان اٰتی الصّفّ امس ای المصلّی و گفتند
کنایت است از جمله یعنی ائتونی جمیعا . و قد افلح الیوم من استعلی . و ظفر آنرا باشد
امروز که غالب شود و الفلاح الظّفر والبقآء . قالوا . گفتند یعنی سحره و جادوان . امّا ان
تلقی . اوّل تو عصای خود بیندازی یا ما اوّل بیندازیم گفتند برای آنکه این پایهٔ ادب نگاهداشتند
در استیذان موسی خدایتعالی ایشانرا توفیق هدایت داد . قال . موسی علیه السّلام گفت . بل
القوا . شما بیندازید صورت امر است و مراد تحدّی نحو قوله فأتوا بسوؤة من مثله . بعضی
دگر گفتند امر است ولیکن مشروط یعنی القوا ان کان القائکم بالحقّ وفرق کردند میان امر و
مشروط و تحدّی و این بیانکردیم دگر جا . فاذا حبالهم . در کلام محذوفی هست وتقدیر آنکه
فالقوا . فاذا حبالهم وعصیّهم یخیّل الیه من سحرهم انّها تسعی . اذا مفاجات است که نگاه
کردی آن چوبها و رسنها چنان مینمود که پنداشتی که از سحر ایشان بخواهد رفتن وضمیرالیه
راجع است با موسی برای آن تخییل میفرماید که آنرا اصلی نبود و این قصّه باستقصا در
سورة الاعراف رفته . فاوجس فی نفسه خیفة موسی . موسی از آن در دل خود ترسی یافت و
ترس موسی نه ازآن بود که دربطلان آن شاکّ بود ازآن بود که نباید که جاهلان که امعان
نظر کرده باشند گمان برند که آنچه ایشان کردند جنس آنست که موسی کرد و فرق ندانند کرد
میان شبهت و حجّت از آنکه نظر نکنند ما موسی را از این معنی ایمن کردیم و گفتیم مترس که
عالی تر و غالب تر تو خواهی بود . و الق ما فی یمینك و آنچه در دست راست داری بینداز.
تلقف . ای تتلقّف تاء تفعّل بیفکند تخفیف را چنانکه در اخواتش بیانکردیم . ما صنعوا .
تا فرو برد هرچه ایشان کرده باشند ای ما صنعوا کید شیء . ابن عامر خواند بتشدید قاف و
رفع فا و براین قرائت محلّ نصب باشد برحال . و حفص عن عاصم خواند تلقف بسکون لام
من اللّقف وهوسرعة الاخذ والاشتراط و باقی قرّاء تلقّف بتشدید و جزم فاء علی جواب الامر.
انّما صنعوا کید ساحر . حمزه وکسائی کید سحر خواندند بر فعل و باقی قرّاء کید ساحر
علی الفاعل خدایتعالی وحی کرد بموسی که چون ایشان چوبها و رسنهای خود بینداختند تو نیز
عصا بینداز او عصا بینداخت اژدها شد بیکساعت آن چهار صد خروار چوب و رسن مار پیکر
ساخته مجوّف مزیبق فرو برد و قرائت آنکس که او خواند کید ساحر اضافة الفعل الی فاعله باشد
و قرائت آنکس که کید سحر خواند از باب مسجد الجامع و یوم الجمعة باشد چو کید خود
سحر است . ولا یفلح السّاحر . و فلاح و ظفر نیابند ساحران بهر راه که آیند یعنی بهر خیر
که کنند . فالقی السّحرة سجّدا . ساحرانرا بروی در آوردند بسجده و برای آن بر فعل مجهول
گفت که چون معجزهٔ موسی بدیدند و ایشان ساحر بودند و تعاطی سحر کرده سالیان بسیار باوّل
نظر بدانستند که آن نه از جنس سحر است چو انواع سحر از ایشان پوشیده نبود علم حاصل شد
ایشانرا بحقّی و درستی آن بر وجهی که رفعش وقترا ممکن نبود بسجده درآمدند چنانکه پنداشتی

که ایشانرا بسجده در آوردند . وجهی دگر آنکه چون بتوفیق خدای و لطف و تمکین و تخلیهٔ
او کردند بمنزلت آن بود که از روی مجاز که خدای کرد برای آن گفت فالقی وقوله سجّدا نصب
او بر حال است از مفعول . قالوا امنّا . گفتند ایمان آوردیم بخدای هرون و موسی تا کسی
گمان نبرد که ایشان باین خدای فرعون را خواستند . قال امنتم . ابن کثیر و حفص و ورش
خواندند امنتم علی لفظ الخبر و کوفیان الاّ حفص بدوهمزه خواندند علی الاستفهام وباقی قرّاء
بهمزه از پس او مدّی . عند آن فرعون گفت ایشانرا امّا برخبر . بر وجه تقریع و تعنیف و
امّا بر استفهام هم براین وجه ایمان آورید بموسی پیش از آنکه من دستوری دهم شما را او استاد
و مهتر شما است که این شما را او آموخت من بفرمایم تا شما را دست و پای ببرند بر خلاف
یعنی دست راست و پای چپ و آنگه شما را بر دار کنم بر درختان خرما و برای آن درخت
خرما اختیار کرد آن کار را تا دراز تر بود و هایل تر بود وبلندتر تا همه کس به بینند و گفتند
اوّل کسی که این عقوبت براین وجه فرمود فرعون بود اعنی صلب ودست پای برخلاف بریدن
و گفتند في بمعنی علی است چنانکه شاعر گفت . وهم صلبوا العبدیّ في جذع نخلة . فلا عطست
شیبان الاّ باجدعا . و گفتند درآیت و دربیت فی بجای خود است درمعنی برای آنکه جهت ملابستی
که میان درخت ومصلوب هست پنداری که درخت ظرف مصلوب است . ولتعلمنّ . وشما بدانید
که ازمیان ما وشما یعنی او وموسی که عذاب که سخت تر است وباقی تر ونصب عذابا برتمیز است.
قالوا لن نؤثرك . ایشان جواب دادند که ما تو را نگزینیم بر آنچه بما آمد از بیّنات و
حجّت و نه بر آن خدای که مارا آفرید براین قول واو عطف باشد و گفتند واو قسم است یعنی
تورا نگزینیم بر آنچه معلوم شد از ادلّه و حجج و بیّنات بحق آنخدای که ما را آفرید . فاقض
مآ انت قاض . آن حکم که خواهی کردن میکن و گفتند معنی آنست که تمّم ما عزمت علیه فانّ
الاقضاء فی اللّغة هوالاتمام والا حکام قال . وعلیها مسرودتان قضاهما . داود او صنع السّوابغ تبّع.
انّما تقضی هذه الحیوة الدّنیا . ای فی هذه الحیوة الدنیا توحکم دراین دنیا توانی کردن که تو را
در آخرت حکمی نباشد و نصب او بر ظرف است کوفیان گفتند نصب است بعدم الخافض . انّا
آمنّا بربّنا . ودر خبر است که آسیه پرسید که که غالب شد و دست کرا بود گفتند موسی را
گفت آمنت بربّ موسی و هرون فرعون گفت از دل میگوئی گفت ای والله گفت بروید وسنگی
بیاورید که از آن سنگین تر نباشد تا بر او زنیم تا بمیرد برفتند و سنگی بیاوردند او سر سوی
آسمان کرد خدایتعالی جای اورا دربهشت باو نمود او جان بداد وسنگ بر او زدند و او جسد
بلا روح بود . والله خیر وابقی . و خدای جلّ جلاله بهتر است و باقی تر وما اختیار بهتر
کردیم بر بتر وباقی بر فانی قوله تعالی .

اِنَّهُ مَنْ يَأتِ رَبَّهُ مُجْرِماً فَاِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَايَمُوتُ فِيهَا وَلَايَحْيٰى * وَمَنْ يَأْتِهِ
بتحقیق هر که آید پروردگار خود را گنهکار پس بتحقیق مر او راست جهنم نمیمیرد در آن و نه زنده میشود وهر که آید اورا
مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَاُولٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلٰى * جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي
گرونده و بتحقیق کار کرد شایسته‌هارا پس آنگروه برای آنهاست مرتبه‌های فراز بهشت های عدن میرود

مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ خالِدِينَ فِيها وَ ذٰلِكَ جَزآءُ مَنْ تَزَكّي وَ لَقَدْ اَوْحَيْنا اِلي مُوسي
از زير آن نهرها جاويدند درآن واينست پاداش آنكه پاك شد وبتحقيق وحى فرموديم بسوى موسى

اَنْ اَسْرِ بِعِبادِي فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقاً فِى الْبَحْرِ يَبَساً * لاٰتَخافُ دَرَكاً وَلاٰ تَخْشٰى *
كه سپرده بندگانم راپس بگردان براي آنهاراهى را در دريا خشك بيم نكنى دريافت نكنى و نترسى

فَاَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ ما غَشِيَهُمْ وَاَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ
پس پيروى كرد آنهارا فرعون بالشكر خودپس فروگرفت آنهارا ازدريا آنچه فروگرفت آنهاراو گمراه كردفرعون گروه خودراو

ماهَدٰى * يا بَنِى اِسْرآئِيلَ قَدْ اَنْجَيْناكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَ واعَدْناكُمْ جانِبَ الطُّورِ
راهنمائى نكرد اي اولاد يعقوب بتحقيق رهانيديم شمارا از دشمن شما ووعده كرديم شمارا سمت طور

الْاَيْمَنَ وَنَزَّلْنا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوٰي كُلُوا مِنْ طَيِّباتِ مارَزَقْناكُمْ وَلاٰ تَطْغَوْا
ايمن وفروفرستاديم برشما منّ وسلوى را بخوريد ازپاكيزه هاى آنچه روزى كرديم شماراواز حدمگذريد

فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِى * وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِى * فَقَدْ هَوٰى * وَ اِنِّى
در آن پس فروآيد برشماها خشم من وهركس فرو رسد براو خشم من پس بتحقيق هلاك شد وبتحقيق من

لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدٰى * وَما اَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يا
آمرزنده ام مرآنرا كه توبه كردوگرويد وكردكار خوب پس راه يافت وچه چيز بشتاب افكندترا از گروه تو اى

مُوسٰى * قالَ هُمْ اُولاٰءِ عَلٰي اَثَرِى وَ عَجِلْتُ اِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضٰي * قالَ فَاِنّا قَدْ
موسى گفت آنها آنگروه بر اثرمن وشتابيدم بسوى تو پروردگار تاخوشنودباشى گفت پس بتحقيق

فَتَنّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَاَضَلَّهُمُ السّامِرِيُّ فَرَجَعَ مُوسٰى اِلٰى قَوْمِهِ غَضْبانَ اَسِفاً *
آزموديم گروه توراازبعدتو وگمراه كردآنهارا سامرى پس بازگشت موسى نزد گروه او خشمناك اسف خورنده

قالَ يا قَوْمِ اَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْداً حَسَناً * اَفَطالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ اَمْ اَرَدْتُمْ
گفت ايگروه آيا وعده نكردشمارا پروردگارشما وعدهٔ نيكو آيا پس درازكشيد برشما زمان يا خواستيد

اَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَاَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِى قالُوا ما اَخْلَفْنا مَوْعِدَكَ
كه فرودآيد برشماها خشم از پروردگارشماپس خلاف كرديدوعدهٔ مرا گفتند خلاف نكرديم وعدهٔ تورا

بِمَلْكِنا وَلٰكِنّا حُمِّلْنا اَوْزاراً مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْناها فَكَذٰلِكَ اَلْقَى السّامِرِيُّ *
باختيارخود ولكن ما باركرده شديم بارهائى راازآرايش گروه پس افكنديم آنرا پس همچنين افكند سامرى

فَاَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ خُوارٌ فَقالُوا هٰذا اِلٰهُكُمْ وَ اِلٰهُ مُوسٰى فَنَسِيَ
پس بدرآورد براى آنها گوساله بحسب جسد اورا فريادى بودپس گفتند اينست خداى شما و خداى موسى پس فراموش كرد

اَفَلاٰ يَرَوْنَ اَلاّ يَرْجِعُ اِلَيْهِمْ قَوْلاً وَلاٰ يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرّاً وَلاٰ نَفْعاً * وَلَقَدْ قالَ
آيا نمينگرند كه نه بازميگردد بسوى آنها گفتارى وقادر نباشند براى آنها زيانى نه سودى را وبتحقيق گفت

لَهُمْ هٰرُونُ مِنْ قَبْلُ يا قَوْمِ اِنَّما فُتِنْتُمْ بِهِ وَاِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمٰنُ فَاتَّبِعُونِى وَ
مرآنهارا هرون از پيش اى گروه جزاين نيست آزموده شديد بآن وبتحقيق پروردگارشماخداست پس پيروي كنيدو

اَطِيعُوا اَمْرِى * قالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عاكِفِينَ حَتّٰى يَرْجِعَ اِلَيْنا مُوسٰى * قالَ
فرمان بريدامرمرا گفتند هميشه باشيم برآن ثابت قدمان تا بازگردد بسوى ما موسي گفت

يا هٰرُونُ ما مَنَعَكَ اِذْ رَاَيْتَهُمْ ضَلُّوا * اَلاّ تَتَّبِعَنِ اَفَعَصَيْتَ اَمْرِى قالَ يَابْنَ
اى هرون چه بازداشت تراچون ديدى آنهاراگمراه شدند كه پيروى نكردى مراآيا نافرمانى كردى فرمانم راگفت اى پسر

اُمَّ لاٰ تَأْخُذْ بِلِحْيَتِى وَلاٰ بِرَأْسِى اِنِّى خَشِيتُ اَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِى اِسْرآئِيلَ
مادر مگير ريش مرا و نه سرمرا بتحقيق من ترسيدم كه بگوئي جدائي انداختى ميان بنى اسرائيل

وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي * قالَ فَما خَطْبُكَ يا سامِرِيُّ * قالَ بَصُرْتُ بِما لَمْ يَبْصُرُوا
و نگاه نداشتى گفتارمرا گفت پس چه بودمطلب تو اى سامرى گفت بيناشدم بآنچه بينا نه شدند

بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ اَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُها وَ كَذٰلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِى * قالَ
بآن پس برگرفتم مشتى از اثرآن پيغمبر پس انداختم آنرا واينچنين آراسته كردبراى من نفس من گفت

فَاذْهَبْ فَاِنَّ لَكَ فِى الْحَيٰوةِ اَنْ تَقُولَ لاٰ مِساسَ وَاِنَّ لَكَ مَوْعِداً لَنْ تُخْلَفَهُ وَانْظُرْ
پس برو پس بتحقيق مرتراست در زندگانى كه بگوئى مس كردنى نيست مراو بتحقيق مرتراوعدهٔ كه خلاف كرده نشوى وبنگر

اِلٰى اِلٰهِكَ الَّذِى ظَلْتَ عَلَيْهِ عاكِفاً لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِى الْيَمِّ نَسْفاً * اِنَّما
بسوي خداى خودآنكه شدى براومجاور هرآينه ميسوزانيم اوراپس پرا كنده سازيم اورا در درياپرا كنده كردنى جز اين نيست

اِلٰهُكُمُ اللّٰهُ الَّذِي لاٰ اِلٰهَ اِلاّ هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً * كَذٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ
خداي شما خداوند آنچنانى است كه نيست خدائى مگراوفرا گرفته هرچيزرا بدانش اينچنين ميخوانيم برتو

مِنْ اَنْبآءِ ما قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْناكَ مِنْ لَدُنّا ذِكْراً .
از خبرهاى آنچه بتحقيق گذشته وبتحقيق داديم ترا از نزدخودمان قرآنى را .

قوله تعالى انّه من يات ربّه مجرما . انّه ضمير شأن و كار راست يعني كار چنين افتاد كه هر كه او با پيش خداى شود گناهكار و نصب او بر حال است از فاعل يعنى در آنحال كه ميشود گناهكار باشد . مفسّران گفتند مراد بمجرم مشرك است . فانّ له جهنّم . فا براى جواب شرط آمد او را دوزخ بود و نصيب اودوزخ بود . لايموت فيها . نبميرد درآنجا تا باز رهد . ولا يحيي و زنده نباشد زندگانى كه او را در آن راحتى بود و خيرى بل زندگانى بود كه مرگ ازآن به باشد . ومن يأته مؤمنا . هركه با پيش خداى ميشود مؤمن . قد عمل الصّالحات . وعمل صالح كرده باشد و نصب مؤمنا هم برحال است وقد لتقريب الماضى من الحال باشد . فاؤلئك لهم الدّرجات العلى . ايشانرا درجات بلند باشد و وزن على فعل باشد و او جمع عليا باشد كصغر و صغرى و كبر و كبرى و مراد بدرجات امّا منازل و غرف باشد وامّا قدر و منزلت بحسب استحقاق . جنّات عدن . جنّات بدل درجات است آن درجات چه باشد بهشتها مقام كه درزير درختان آن جويها روان باشد . و ذلك جزآء من تزكّى . وآن جزاء پاداش آن بود كه او متزكّى باشد و تزكّي تكلّف زكى باشد و تكلّف براى آن گفت كه اگر بطبع بودى بر او ثواب نبودى و آنچه تكليف متناول باشد آنرا تحمّل مشقّت آن بتكليف توان كردن و بعضى مفسّران گفتند تزكّى اى تطهّر من الكفر والمعاصى خويشتن پاكيزه دارد از كفر و معاصى . كلبى گفت اى اعطى زكوة نفسه زكوة نفس خود بدهد و قيل هو قول لا اله الاّ اللّه . ولقد اوحينا الى موسى ان اسر بعبادى . ما وحى كرديم بموسى كه بندگان مرا در شب از مصر ببر يعنى

بنی اسرائیل را و برای ایشان در دریا راهی خشك بزن که در اوآب وگل نباشد تاایشان دراو
بروند . لا تخاف درکا . در آن راه نترسی از دریافت فرعون شما را . ولا تخشی . واز غرق
نترسید و حمزه خواند لا تخف مجزوم بجواب امر فی قوله . فاضرب لهم طریقا . و امّا قوله
ولا تخشی خلاف نکردند در او که بالف است و محلّش رفع آنکه در وجهش خلاف کردند
گفتند برای استیناف مرفوع است ومثله قوله یولّوکم الادبار ثمّ لا ینصرون و فرّا گفت روا
باشد که همزهٔ در تخشی نیّت جزم کرده باشد ولکن الف در آورده بود لرأس الایه چنانکه شاعر
گفت . الم یأتیك والانباء تنمی . بما لاقت لبون بنی زیاد . و قال اخر . هجوت زبّان ثمّ
جئت معتذرا . من هجوزبّان لم تهجو ولم تدع . در هردو بیت لم آورد اورا عمل نداد لضرورة
الشّعر . باقی قرّاء لا تخاف درکا و لا تخشی خواندند مرفوع بر استیناف والتّقدیر وانت لاتخاف
درکا ولا تخشی . ابوعلی گفت برقرائت عامّه محلّ لا تخاف ولا تخشی حال است وتقدیر آنست
که فاضرب لهم طریقا فی البحر یبسا غیر خائف درکا و غیر خاش . فاتبعهم فرعون بجنوده .
آنکه او بقطع الف خواند گفت با زیادت است تا جمع نکرده باشد بین حرفی تعدیه و آنکس که
او بالف وصل خواند و تشدید تامن الاتّباع گفت با تعدیه راست گفت فرعون لشکر از قفای
ایشان ببرد وآن آنکه بود که وقت هلاك فرعون بود و نجات بنی اسرائیل خدایتعالی گفت حلیهای
برایشان بعاریت بخواهید و در شب بروید هم چنین کردند و بنی اسرائیل هفتاد هزار مرد بودند
فرعون بفرمود تا لشکر جمع شدند با ششصد هزار مرد براثر ایشان برفت بکنار دریا بایشان رسید
ایشان از پیش نگاه کردند دریا دیدند و از پس دشمن موسی را گفتند چه کنیم خدایتعالی گفت.
فاضرب لهم طریقا فی البحر یبسا . یعنی فاضرب بالعصا علی البحر واجعل لهم طریقا کانّه قال
و اجعل لهم بضرب العصا علی البحر طریقا یبسا ای یابسا و جمعه ایباس لا تخاف درکا من فرعون
ولا تخشی غرقا من البحر در کلام حذفی واختصاری هست وآن آنست که فعل ما امر به . فاتبعهم
فرعون بجنوده فغشیهم ای اصابهم . بایشان رسید از دریا آنچه رسید و این ابهام برای استعظام
و استهوال است یعنی آنچه بایشان رسید بحدّی بود که آنرا وصف نتوان کردن و باز گفتن جز
مبهم رها کردن چو شرح آن بوصف راست نیاید و مثله قوله فاوحی الی عبده ما اوحی و مراد
غرق ایشان بود در دریا . و اضلّ فرعون قومه و ما هدی . فرعون قوم خود را ضالّ و گمراه
کرد و هدایت نداد ایشانرا این جواب آنست که او گفت . وما اهدیکم الاّ سبیل الرّشاد .
آنکه منّت نهاد بر بنی اسرائیل به نعمتها که کرد برایشان گفت ایفرزندان یعقوب . قدانجینا کم .
برهانیدیم شما را از دشمن یعنی فرعون . و واعدنا کم . وعده دادیم شما را . جانب الطّور
الایمن . جانب راست کوه طور برای آنکه موسی را علیه السّلام توریة از پس هلاك فرعون
داد خدایتعالی باو بطور پس از آن مناجات کرد وآن قصّه برفته است . و نزّلنا علیکم المنّ
والسّلوی . و منّ و سلوی یعنی مرغان بریان و ترنجبین در تیه بر شما فرو فرستادیم برآن شرح
که برفته است در سورة البقره . کلوا من طیّبات ما رزقنا کم . این از آن جمله ایست که قول
از او محذوف است التّقدیر و قلنا کلوا و شما را گفتیم بخورید از پاکیها و خوشیها آنچه ما

روزی کردیم شما را و در طیّبات دوقول گفتند یکی حلالات و یکی ملاذّ و مشتهیات . ولا
تطغوا فیها . طغیان مکنید در او عبدالله عبّاس گفت ظلم مکنید در او مقاتل گفت عصیان
مکنید در او یعنی در معصیت صرف مکنید . کلبی گفت کفران نعمت مکنید و گفتند حرام
حلال مکنید و حلال حرام مکنید . حمزه و کسائی خواندند انجیتکم و واعدتکم و ما رزقتکم
بتا بی الف علی الخبر من نفس المخاطب وحده و در شاذّ یحیی بن وثّاب و اعمش هم چنین
خواندند و باقی قرّاء بنون و الف خبرا عن المخاطب و غیره معه علی وجه التّعظیم . فیحلّ
علیکم غضبی . کسائی خواند تنها و در شاذّ اعمش و یحیی بن وثّاب فیحل بضم حا ومن یحلل بضم
لام من الحلول که پس خشم من بشما فرود آید و باقی قرّا خواندند فیحلّ علیکم و من یحلل
من الحلال که پس خشم من بر شما حلال شود و هرکرا خشم من براو حلال شود یابراو فرود
آید بر قرائت کسائی . فقد هوی . هلاك شود و در دوزخ افتد وقوله فیحلّ نصب لام برجواب
نهی است بفأ باضماران . و انّی لغفّار . من بیامرزم آنرا که توبه کند و ایمان آورد و عمل
صالح کند توبه کند از گناه وایمان آرد بخدای و عمل صالح کند از نماز و روزه و زکوة .
لمن تاب . من الذّنوب وآمن بعلاّم الغیوب وعمل صالحا لیوم کشف الکروب لمن تاب و امن
بالله الوهّاب و عمل صالحا بجزیل الثّواب . ثم اهتدی . الی من ینجیه من الم العقاب قوله
ثم اهتدی قتاده و سفیان ثوری گفتند یعنی ملازم اسلام باشد تا براسلام بمیرد زید اسلم گفت
مراد آنست که علم بیاموزد تا بآن راه برد . شعبی گفت و مقاتل و کلبی گفتند بداند که برآن
ثواب خواهد بود . ضحّاك گفت استقامت کنند و در تفسیر اهل البیت علیهم السّلام هست
ثم اهتدی الی ولایت علی بن ابیطالب علیهما السّلام . و ما اعجلك عن قومك یا موسی . چه
بشتابانید تورا از قوم تو یعنی آن هفتاد کس که با او بودند که ایشانرا برگزید تا کلام خدای بشنوند
موسی علیه السّلام ایشانرا در راه رها کرد واو از پیش برفت وایشانرا گفت بر اثر من
میائید که من مشتاق شده ام بحضرت خدای تعالی چون برسید خدایتعالی او را گفت و ما
اعجلك چه بود که تو را بشتابانید از قومت ای موسی . قال هم اولآء علی اثری . موسی
گفت ایشان اینك بر اثر من اند ومن برای آن شتافتم تا طلب رضای تو کنم خدایتعالی او
را خبر داد از فتنه سامری گفت . انّا قد فتنّا . ما امتحان کردیم قوم تو را از پس تو
یعنی از پس آمدن تو . و اضلّهم السّامری . و سامری ایشانرا گمراه کرد نگر تا قدیم تعالی
چگونه فرمود حوالت امتحان که تفسیر او تشدید تکلیف باشد بخود کرد و حوالهٔ اضلال
بسامری کرد اگر اضلال خدای کردی حوالت بسامری نبودی . مفسّران گفتند ششصد هزار
مرد بودند همه بگوساله مفتون و گمراه شدند جز دوازده هزار مرد که با هرون بماندند
گوساله پرست نشدند . فرجع موسی الی قومه . موسی علیه السلام با میان قوم خود آمد
خشمناك و دلتنك ایشانرا گفت ایقوم ای امّت من نه خدای تعالی شما را وعده و نوید نیکو
داد و آن وعده بود که خدایتعالی گفته بود که من کتاب دهم شما را که در او بیان حلال
و حرام باشد یعنی توریة روزگار دراز شد از پس مفارقت من از شما صورت استفهام است و

مراد انکار یعنی عهد دراز نشده ام معادلهٔ همزهٔ استفهام است یا شما خواستید که حلال شود بر شما خشمی از خدای شما و قرّاء خلاف نکرده اند در کسر حا اینجایگه جمله یحلّ خواندند من الحلال. فاخلفتم موعدی. موعد من خلاف کردید و وعدهٔ ایشان موسی را آن بود که بر عهد او بایستند ومقام کنند واز آن بر نگردند تا آمدن موسی باشد. قالوا. مااخلفنا موعدك بملکنا. گفتند ما وعدهٔ تو خلاف نکردیم بملك وقدرت و طاقت خود این مؤمنان گفتند که مالك نبودیم و نتوانستیم دفع آن کید کردن که سامری کرد. قتاده گفت وسدی بملکنا ای بطاقتنا ابن زید گفت معنی آنست که لم یملك انفسنا فی تلك الفتنه ما در آن فتنه بر خویشتن مالك نبودیم ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر خواندند بملکنا بکسر المیم و نافع و عاصم خواندند بملکنا بفتح میم علی المصدر و حمزه و کسائی خواندند بملکنا بضمّ میم ای بسلطاننا. ولکنا حمّلنا اوزارا. ای اثقالا ولیکن ما اثقالی ومتاعی بسیار چنانکه باری گران بود بر گرفتیم از حلّی آل فرعون که بما رسیده بود ابو عمرو وحمزه و ابوبکر خواندند حملنا بفتح حا و میم مخفّف من اکمل بر گرفتیم و باقی قرّاء حمّلنا بضمّ حا و تشدید میم و کسر علی الفعل المجهول من التّفعیل ولکن بر ما نهادند یعني دیگران ما را گفتند که بر دارید و ما را بر حمل آن حمل کردند. فقذ فناها. پیش سامری بینداختیم. و کذلك القی السّامریّ. و همچنین سامری آنچه داشت از زر وحلی هم بینداخت و بر سر آن نهاد. فاخرج لهم. برون آورد برای ایشان یعنی برای قوم. عجلا جسدا. گوساله تن بی جان. له خوار. که او را آواز گاو بود در او از او دو قول گفتند سعید جبیر گفت سامری از اهل کرمان بودی و منافق بود چون موسی علیه السلام قوم را بسی روز وعده داد که باز آید چون خدایتعالی ده روز دیگر بیفزود قوم گفتند موسی بوعده باز نیامد سامری گفت دانید تا سبب تا آمدن موسی چیست با نزدیك شما آنرا تدبیر سازم بیاوردند و آنچه او داشت نیز بیاورد و با آن ضمّ کرد وبسه روز گوسالهٔ زرّین بیاراست و مرصّع کرد بانواع جواهر آنگه از آن خاکی که جبرئیل علیه السلام پای بر او نهاده بود قبضه داشت از آن خاك پارهٔ در شکم گوساله افکند از او آوازی بر آمد چون آواز گوساله و گفتند او برای آن جبرئیل را دید که از جملهٔ آن کودکان بود که در عهد آنکه فرعون کودکان را می کشت او را در شکاف کوهی پنهان کرده بودند جبرئیل اورا از پرخود شیر داد از آن جا شجاع او قوی بود تا جبرئیل را بدیدی وقتی که بموسی آمدی و از موسی علیه السّلام شنیده بود که خاکی که از قدم جبرئیل بر دارند بهر کجا زنند بآواز آید از عادتی که خدای رانده است او اینچاره چنین ساخت و برای آن از حیوانات گوساله اختیار کرد که آنروز که کار قبطیان و کسانیکه بموسی ایمان نداشتند گاو پرستیدندی و فرعون از جملهٔ ایشان بود پیش از آنکه دعوی خدائی کرد از آنجا گفت انا ربّکم الاعلی و از آنجا گفت قبطیان و یذرك و الهتك پس سبب اواز گوساله از آنجا بود این قول حسن و قتاده و سدی است و اختیار ابن الاخشاد. مجاهد گفت سامری آن گوساله بصنعت چنان ساخته بود مخارق گلوی او چون بادی در زیر او دمیدندی آن باد در شکم

او افتادی از گلوی او آواز گاو بیرون آمدی چنانکه آواز نی و مزمار باختلاف مخارق مختلف میشود آنگه او را بیاورد و بر مهبّ باد نهاد و پیرامن او استوار کرد تا باد بزیر شکم او شود آنگه ایشانرا جمع کرد و گفت بیا تا بنگری که من از آن حلی چه ساختم بیامدند و بدیدند که چه سخت نیکو پیراسته بود و مرصّع کرده بانواع جواهر ایشان مینگریدند تا ناگاه باد بر آمد و در شکم او افتاد و بگلوی او برون آمد آوازی حاصل آمد بر شبه آواز گاو ایشان که آن بدیدند سجده کردند و گفتند. هذا الهکم و اله موسی. این خدای شما و خدای موسی است خدای را اینجا فراموش کرده است و بطور رفته است بطلب او و این از سر کفر و جهل و تقلید و حبّ عبادت عجل گفتند واین قول قریب است بصواب و اگر چه قول اوّل ممتنع نیست وآن محمول بود بر تشدید تکلیف و محنت و بعضی دگر گفتند. فنسی. حکایت کلام ایشان نیست بل کلام خدا است و معنی آنکه فنسی السّامری عهد موسی ای ترك سامری عهد موسی رها کرد و قول اوّل بظاهر آیت و سیاقت او لایقتر است آنکه گفت. افلا یرون. صورت استفهام است و مراد تقریر و تقریع و تنبیه ایشان بر خطاشان نمی‌بینند یعنی نمی دانند که جوابی بایشان نمی آید یعنی اگر با او سخن گویند جواب ندهد. ولا یملك لهم ضرّا ولا نفعا. و مالك منفعت و مضرّت ایشان نیست. ولقد قال لهم هرون من قبل. و هرون علیه السّلام گفت ایشانرا پیش از آن ایقوم مکنید این جهل که این فتنه و امتحانی است که شمارا کردند باین و خدای شما خدای رحمن و بخشنده و روزی دهندهٔ خلقانست پی من گیرید و فرمان من برید گفتند ما بر این عجل فراتر نشویم تا موسی بنزدیك ما آید هرون از ایشان تبرّا کردو دور شد از ایشان با آن دوازده هزار مرد که با او بودند و باقی قوم گرد بر گرد عجل بودند گاهی رقص میکردند و گاهی سجده میکردند وصیحه ونعره میزدند و نشاط میکردند موسی علیه السّلام باز آمد از دور آواز ایشان بشنید آن هفتاد مرد که با او بودند ایشانرا گفت هذا صوت الفتنة این آواز فتنه است چون هرون را در کنار گرفت و سر او را در کشش گرفت پرسیدن را و او را گفت یا هرون چه منع کرد تورا از آنکه چون اینحال افتاد که از پی من بیائی و مرا خبر دهی. افعصیت امری. فرمان من عصیان کردی استفهام است نه خبر ومراد او عتابست هرون جواب داد وگفت. یا ابن امّ. ابن کثیر و ابو عمرو و عاصم بروایت حفص خواندند یا بن امّ بفتح میم و باقی قرّاء بکسر میم و وجه قرائت اول آن باشد که این را مع الامّ یك اسم کرده است و آنرا بنا کرده بر فتح نحو خمسة عشر جز آنکه خمسة عشر متضمّن است معنی واورا والاصل خمسة و عشر و این لفظ متضمّن معنی لام است و التّقدیر ابن لامّی و گفتند تقدیر آنست یا ابن امّاه ها و الف بترخیم بیفکند و گفتند بر لغت آنکرو است که گویند از عرب یاربّاه ویاامّاه بمعنی یاربّی ویاامّی و این را بیان کرده ایم و وجه قرائت دوّم آنست که اصل یا بن امّی بوده است یا بیفکند واکتفی بالکسرة عن الیاء چنانکه در اخوات او بیانکردیم گفت ای برادر من. لا تاخذ بلحیتی و لا براسی. محاسن و سر من در کنار مگیر در این دو وجه گفتند یکی آنکه در آن روزگار عادت آن بود که

بجای مصافحه و معانقه این معنی کردندی و منفر نبودی برای آنکه معتاد بود و آنچه بعادت
بود مختلف شود باختلاف اوقات واشخاص واماکن وجهی دگر آنست که این بروجه کنایت میگوید
چنانکه یکی از ما گوید دست از سر و ریش من بدار که من در این کار بی جرمم یعنی
این جرم بر من منه و مرا به این مطالبه و مؤاخذه مکن . و دعنی من هذا الحدیث . انی
خشیت . من ترسیدم که تو گوئی تفریق کردی میان بنی اسرائیل وفرقه در میان ایشان افکندی
و قول و سخن مرا مراقبت نکنی از آنکه واقف نباشی بر کیفیّت حال . قال فما خطبك یاسامریّ .
آنکه روی بسامری کرد او را گفت چه کردی ای سامری وچگونه کردی و ترا
بر اینکار چه حمل کرد و خطب کاری عظیم باشد یعنی این چه کار عظیم است که از
دست تو بیامد سامری گفت . قال بصرت بمالم یبصروا به . من چیزی دیدم که ایشان
ندیدند یعنی جبرئیل را . حمزه و کسائی خواندند بمالم تبصروا به تباء خطاب و باقی قرّاء
بیا خبرا عن الغائب یقال بصرت بفلان وابصرته لغتان کما یقال خرجت به واخرجته ودخلت
به وادخلته وذهبت به واذهبته و گفتند بصرت به بلیغتر باشد از ابصرته و گفتند بصرت به ای علمت
به من البصیرة یقال ابصر بکذا اذا اعلم فهو بصیر . فقبضت قبضة من اثر الرّسول . حسن بصری
خواند قبصت بصاد وجملهٔ قرّاء بضاد منقّط خواندند و فرق میان قبض وقبص آنست که قبص بصاد
نامعجم گرفتن بسر انگشتان باشد وبضاد قبض بالکفّ باشد . من اثر الرّسول . ازپی وقدم جبرئیل
فنبذتها . درشکم گوساله انداختم چنانکه شرح دادیم . و کذلك سوّلت لی نفسی . و نفس من
مرا بر این کار حریص کرد وآرایش داد این کاررا درچشم من و مرا باین کار دعوت کرد موسی
علیه السّلام گفت . فاذهب . برو از آنجا . فانّ لك في الحیوة ان تقول لامساس . که ترا در
زندگانی تازنده باشی آن باد که گوئی لامساس یعنی تورا الف مباد بآدمیان بدعای موسی علیه السّلام
الف سامری از آدمیان ببرید تا آبادانی رها کرد در بیابانها باوحوش وسباع مختلط شد واگر هیچ
آدمی را دیدی از دور آواز میدادی که لامساس زینهار که پیرامن نگردید و دست بمن باز ننهید
بعضی دگر گفتند موسی علیه السّلام بنی اسرائیل را نهی کرد از آنکه باو مخالطه کنند اورابرانند
و در میان خود و آبادانی جای ندادند و تمکین نکردند وقول اوّل درست تر است و قوله لامساس
ای لا مماسة و این مبنی است بر فتح بالا نفی جنس چنانکه لارجل في الدّار ولابیع ولا خلّة ولا
شفاعة و قتاده گفت هنوز نسل او که مانده اند همچنین است و اگر کسی را به بینند از دور آواز
میدهند که لامساس و دربعضی کتب هست که اگر کسی نه از ایشان دست بایشان باز زند در حال
هردو را تب گیرد و این لامساس از او چنان معروف باشد تا شعرا درشعر بگفتند قال . نحایده
کانّك سامریّ . تصافحه ید فیها جذام . وقال اخر . تمیم لرهط السّامری وقوله . الا لا یرید
السّامریّ مساسا . وقال روبه . حتّی یقول الا زد لامساسا . ودر خبر میآید که موسی خواست
تا او را بکشد خدایتعالی گفت مکش اورا که سخی است . ورسول علیه السّلام گفت تجافوا عن
ذنب السّخی فانّ الله اخذه بیده کلّما اعثر . انّ لك . و ترا یاسامری . موعدا لن تخلفه .
موعدی ونویدی هست از عذاب خدای که آنرا باتو خلاف نکنند ابن کثیر وابو عمرو خواندند و

درشاذّ حسن و قتاده و ابو نهیك بکسر لام لن تخلفه ای لن تتجاوز عنه . ولن تفوته . که تو از
آن نبگریزی و فایق نشوی . وانظر الي الهك الّذی ظلت علیه عاکفا . این معبود خود را نگر که
اورا بخدائی گرفتی و براو همه روز اقبال کردی وبراو مقام کردی واصل ظلت ظللت بوده است
لام مکسور بیفکندند کراهیّت تضعیف را وعرب را در او دومذهب است ظلت وظلت بفتح ظا و
و کسر او آنکه ظلت گفت بکسر نقل حرکت کرد عین را با فا تا بدانند که آن حرف که
محذوف است مکسور بود و آنکه بفتح گفت براصل خود رها کرد ومثله مست و مست وهمت وهمت
فی مسست و هممت واحست بمعنی احسست قال الشّاعر . خلا انّ العتاق من المطایا . احسّ به
فهنّ الیوم شوس . لنحرّقنّه . ما بسوزیم آنرا . ثمّ لننسفنّه فی الیمّ نسفا . پس آنرا در دریا
فشانیم خاکستران وابو جعفر مدنی خواند لنحرقنّه من قولهم حرقته بالمبرد اذا ابردته به واحرقته
ایضا یعنی بسوهان بسائیم پس در دریا فشانیم قال الشّاعر . بذی فرقین یوم بنی حبیب . بیوتهم
علینا یحرقونا . واصل هردو کلمه یکی است که هردوجا برتفریق حاصل آید واصل نسف کندم
بر باد دادن باشد تا کاه از او جدا شود و آلت آنرا که ما جون گوئیم آنرا منسفه خوانند آنکه
برسبیل ردّ برایشان گفت . انّما الهکم الله الّذی لاآله الاّ هو . خدای شما یك خداست وجز او
خدائی نیست . وسع کلّ شییء علما . واو واسع است برهمه چیزبعلم یعنی او محیط است بهمهٔ
چیزها وهیچ چیز ازآن خارج نیست بل همهٔ چیزها درعلم او گنجد آنکه رسول را گفت علیه السّلام .
کذلك نقصّ علیك . همچنین قصّه کنیم برتو از اخبار گذشتگان که این قصّه کردیم و ما تو را
بدادیم از نزدیك ما یعنی از علومی که نزدیك ما یعنی در غیب ماست یادکردی و این بر طریق
منّت و تذکیر نعمت بررسول میفرماید علیه السّلام قوله تعالی .

مَنْ اَعْرَضَ عَنْهُ فَاِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وِزْراً * خٰالِدِينَ فِيهِ وَسٰاۤءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
هرکه را اعراض کرد ازو پس بتحقیق اوبرمیدارد روز رستخیز باریرا همیشه‌اند درآن و بداست مرانهارا روز رستخیز
حِمْلًا * يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقاً * يَتَخٰافَتُونَ بَيْنَهُمْ
بار روزیکه دمیده میشود درصور وبرانگیزانیم گنه‌کارانرا انروز کبودچشم راز گویند میان‌خودشان
اِنْ لَبِثْتُمْ اِلَّا عَشْراً * نَحْنُ اَعْلَمُ بِمٰا يَقُولُونَ اِذْ يَقُولُ اَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً اِنْ
درنگ نکنید مگر ده‌روزی مائیم آگاه‌تر بانچه میگویند چون میگوید بهتر آنها در مسلك نه
لَبِثْتُمْ اِلَّا يَوْماً * وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبٰالِ فَقُلْ يَنْسِفُهٰا رَبِّى نَسْفاً * فَيَذَرُهٰا قٰاعاً
درنگ کنید مگر روزی را ومی پرستندت از کوهها پس بگو پراکنده کند آنرا پروردگار من پراکندگی پس وا گذارد آنرا ساده
صَفْصَفاً * لٰا تَرٰى فِيهٰا عِوَجاً وَلٰا اَمْتاً * يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدّٰاعِيَ لٰا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ
هموار نه‌بینی دران کجی ونه بلندی آنروز پیروی کنند خواننده‌را نیست کجی مرانرا وپست‌شود
الْاَصْوٰاتُ لِلرَّحْمٰنِ فَلٰا تَسْمَعُ اِلّٰا هَمْساً * يَوْمَئِذٍ لٰا تَنْفَعُ الشَّفٰاعَةُ اِلّٰا مَنْ اَذِنَ
آواز ها برای خدا پس نمیشنوی تومگر آواز آهسته اینروز سودندهد شفاعت مگر آنرا که اذن دهد
لَهُ الرَّحْمٰنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلاً * يَعْلَمُ مٰا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَمٰا خَلْفَهُمْ وَلٰا يُحِيطُونَ
مرآنرا خدا و پسندد اورا گفتاررا میداندانچه‌پیش روی آنها وآنچه‌عقب آنها و احاطه نکنند

بِهِ عِلْماً * وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْماً وَمَنْ يَعْمَلْ

بدو بدانش و خارشد روهابرای خداوندزنده‌پاینده و بتحقیق ناامیدشد انکه برداشت ستمی‌را هرکه بکند

مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْماً وَلَا هَضْماً * وَكَذٰلِكَ اَنْزَلْنَاهُ قُرْآناً

از شایسته‌ها واو گرونده‌است‌پس نمیترسد ستمی‌را ونه‌شکستگی‌را و این‌چنین فرستادیم قرانی

عَرَبِيّاً وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ اَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْراً * فَتَعَالَى اللّٰهُ

عربی وگردانیدیم دران از وعده شکنجه شایدآنهاپرهیزندیا تازه کند برای انها پندیرا پس برتراست

الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ اَنْ يُقْضَى اِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي

خدای‌پادشاه حق وشتاب مکن بقران پیش‌از انکه برسد بسوي تو وحی آن وبگو پروردگارا بیفزا

عِلْماً * وَلَقَدْ عَهِدْنَا اِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً * وَاِذْ قُلْنَا

مرابدانش وبتحقیق عهد کردیم بسوی آدم از پیش پس‌فراموش‌کرد ونیافتیم اوراعزمی‌را وچون گفتیم

لِلْمَلٰئِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا اِلَّا اِبْلِيسَ اَبَى * فَقُلْنَا يَا آدَمُ اِنَّ هٰذَا

مرفرشتگانرا سجده کنید برای ادم پس سجده کردندمگر دیو که سرباززد پس گفتیم‌ای ادم بتحقیق این دشمن‌است

عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى * اِنَّ لَكَ اَلَّا تَجُوعَ فِيهَا

مرترا و مرجفت ترا پس بدر نکندشمارا از بهشت پس‌برنج‌افتی بتحقیق مرتراست که‌گرسنه‌نشوی دران

وَلَا تَعْرَى * وَاَنَّكَ لَا تَظْمَؤُ فِيهَا وَلَا تَضْحَى * فَوَسْوَسَ اِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ

وبرهنه نتمائی وانکه تو تشنه نشوی درآن ونه درافتاب مانی پس وسوسه‌کرد بسوی‌او دیو گفت

یَا آدَمُ هَلْ اَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا يَبْلَى * فَاَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا

ای ادم آیا دلالت‌کنم بر درخت پاینده وسلطنتی که‌زایل نشود پس‌خوردندازآن پس‌اشکاراشدبرانها

سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى * ثُمَّ اجْتَبَاهُ

عورت‌آنها وشروع کردندمیپوشانیدند برانها ازبرگ بهشت ونافرمانی کردآدم‌پروردگارخودراپس‌بی‌بهره شدپس‌برگزیدش

رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى * قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعاً بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَّا

پروردگاراوپس‌بخشیدبراووهدایت‌کرد گفت فروشوید ازآن همگی پاره شما مربعضی‌را دشمن پس‌اگر

يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى * فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى * وَمَنْ اَعْرَضَ عَنْ

بیایدشمارا از من‌هدایتی پس‌آنکه‌پیروشدهدایت‌مرا پس نه‌گمراه‌شود ونه‌بتعب‌افتد و هرکه‌اعراض‌کرد از

ذِكْرِي فَاِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً * وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَعْمَى * قَالَ رَبِّ لِمَ

یاد من پس بتحقیق‌مراوراست‌زندگانی‌تنك و برانگیزیم‌اورا روز رستخیز کور گفت پروردگارا چرا

حَشَرْتَنِي اَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيراً * قَالَ كَذٰلِكَ اَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذٰلِكَ

برانگیختی مرا نابینا و بتحقیق بودم بینا گفت اینچنین است آمدترا آیتهای‌ماپس‌فراموش کردی‌آنرا واینچنین

الْيَوْمَ تُنْسَى * وَكَذٰلِكَ نَجْزِي مَنْ اَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ

امروزفراموش‌میشوي واینچنین پاداش‌دهیم‌انراکه اسراف‌کردونگروید بآیتهای‌پروردگارخودوهرآینه‌عذاب آخرت

اَشَدُّ وَاَبْقَى * اَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ اَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ

سخت‌ترو‌پاینده‌تراست آیاپس هدایت‌نکردآنهارا که‌چندهلاك کردیم‌ماپیش‌از آنهاازدهها که میروند در جایگاهشان

اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِاُولِي النُّهَى * وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَاماً

بتحقیق دراین هرآینه‌آیتهاست‌برای‌صاحب‌خردها واگرنه‌بود سخنی که پیش‌گرفته از پروردگارتو هرآینه بودلازم

وَاَجَلٌ مُسَمًّى * فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ

ومدت نام برده پس‌شکیب‌ورزبرانچه میگویند وتسبیح‌گو بستایش پروردگارخودپیش‌ازدرآمدن‌آفتاب

وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَاَطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى * وَلَا تَمُدَّنَّ

وپیش از فروشدنش‌واز وقتهای شب پس‌تسبیح‌گوودورهای‌روز شاید خوشنود شوی ومکش‌چشمهای‌خودرا

عَيْنَيْكَ اِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ اَزْوَاجاً مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ

بسوی آنچه بهره دادیم بآن جفتهائی‌را از آنها آرایش زندگانی‌دنیارا تاآزمائیم‌آنهارادرآن وروزي‌پروردگارتو

خَيْرٌ وَاَبْقَى * وَأْمُرْ اَهْلَكَ بِالصَّلٰوةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْئَلُكَ رِزْقاً * نَحْنُ

بهتر وپاینده‌تراست وبفرما اهل خودرا بنماز وشکیبا شو بر آن نمیپرسیم ازتو رزقی را که ما

نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى * وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ اَوَلَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةُ

روزی‌نمائیم‌ترا وانجام‌مرپرهیزکاریراست وگفتندچرانمی آورد بآیتی‌ازپروردگار خود آیاونیاوردشان‌حجت آنچه

مَا فِي الصُّحُفِ الْاُولَى * وَلَوْ اَنَّا اَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا

در کتابهای پیشینیانست واگر آنکه ماهلاك‌میکردیم‌آنهارابشکنجه از پیش اوهرآینه‌گفتندپروردگاراچرا

اَرْسَلْتَ اِلَيْنَا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى * قُلْ كُلٌّ مُتَرَبِّصٌ

نفرستادی بسوی ما پیغمبریرا پس‌پیروی‌میکردیم‌آیات‌ترا پیش‌ازآنکه خارکردیم‌ورسواباشیم بگو همه منتظریم

فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ اَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى.

پس‌انتظاربرید پس‌زودبدانید کیست یاران راه راست وکه هدایت یافته.

قوله تعالی من اعرض عنه. هر کس که اعراض کند و بر گردد از او یعنی از آن ذکر که ما تو را کردیم و یاد دادیم و دلیل انگیختیم براو از ادلّهٔ توحید و ایمان فانّه یحمل یوم القیمة وزرا. روز قیامت بار گران بر گیرد از بار گناه. خالدین فیه در آن بار گران همیشه باشد یعنی در عقوبت آن برای آنکه آن خود کنایت است از عقاب. وسآء لهم یوم القیمة حملا. و بد باری باشد ایشانرا آن روزقیامت و نصب او برتمیز است وفاعل ساء مضمر است و تقدیر آنست که ساء الحمل لهم حملا. یوم ینفخ. بدل روز قیامت است آنروز که در او صور دمند و بیان آن کردیم. و نحشر المجرمین. و گناهکارانرا حشر کنیم این روز ازرق چشم و این علامت دوزخیان باشد و گفتند بزرقهٔ چشم کوری خواست وقول اوّل ظاهر تر است چو در خبر چنانست که اهل دوزخ سیاه روی و سبز چشم باشند و این برای تشویه خلق میگوید که خلق ایشان مشوّه باشد. یتخافتون. با یکدیگر چیزیکه گویند بسرّ گویند و آواز نرم چو زهره ندارند که آواز بردارند ازهول آنروز با یکدیگر بسرّ میگویند. ان لبثتم. مقام نکردید شما مگر ده روز اِن بمعنی ما نافیه است وبرای آن عشرا گفت و عشرة نگفت که لیالی خواست برای آنکه عرب حساب بر ماه کنند و ماه بشب بر آید که مردم او را به بینند آنکه گفت اگر چه این حدیث بسرّ گویند ما عالمتریم بآنچه ایشان گویند. اذ یقول. آنکه گوید کسی

که در میان ایشان از او نیکو طریق تر نباشد گوید . ان لبثتم الاّ یوما . شما بیشتر ازروزی مقام نکردید در گور یعنی ایشانرا مدّت مقام در گور اندك آید از آنکه ایشان مرده باشند و بی خبر از مرور احوال و سنین . ابو علی جبائی گفت این ازپس عذاب گور گویند یعنی از آنگه که عذاب گور منقطع شد تا با کنون این مقدار است و روا باشد که این آنان گویند که ایشانرا عذاب گور نباشد آنکه رسولرا گفت این کافران تو را از کوهها . بپرسند بگوی که خدای آنرا نسف کند یعنی خردکند همچون ریگ روان که باد بر او گمارد تا درعالم بپراگند و گفتند در دریا ریزد اگر گویند این فا چرا آمد اینجا و این نه جایگاه فاست چو اخوات او را هیچ قادر او نیست جواب آنست که گوئیم آن سؤالها بود که از رسول علیه السّلام کردند و جواب داد این سؤال نکرده بودند خدای خبر داد از این متضمّن بحرف شرط و تقدیر اینکه وان یسئلوك عن الجبال فقل . فیذرها . رها کند آنرا . قاعا صفصفا . زمینی ساده ملساء . عبدالله عباس و مجاهد و ابن زید گفتند صفصف آن بود که دراو نبات نبود گفتند مکانی باشد که از استواء چون صفّ بود و قاع همین زمین ملساء بود . و گفتند جائی که آب بر او بایستد و قال . کانّ ایدیهنّ بالقاع الفرق . ایّ جوار یتعاطین الورق . کلبی گفت صفصف زمینی بود که در او خاك نبود . لاتری فیها عوجا ولا امتا . در او هیچ کژی و بلندی نباشد یعنی در او هیچ نشیبی وفرازی نباشد نه وادی بود ونه اکمه چو بلند آن با پستی راست کنند تادر او تفاوتی نبود . و گفته اند امت انثناء بود یقال مدّ حبله حتّی ما ترك فیه امتا و ملاء سقاه حتی ما ترك فیه امتا قال . ما فی انجذاب سیره من امت . یمان گفت امت سقف باشد یعنی هیچ عمارت نباشد همه خراب شود وپست . یومئذ . آنروز اشارت بروز قیامت است که ذکر او برفت . یتّبعون الدّاعی . خلایق متابعت کنند آن داعی را که خلقانرا باعرصهٔ قیامت خواند و آن اسرافیل باشد که بنفخ صور دعوت کند خلق را بر قول بیشتر مفسران لاعوج کژی نباشد او را گفتندضمیر راجع است بادعاء دعاء او را کژی نباشد گفتند آن کلام مقلوب است یعنی لا عوج لهم من دعائه و خلایق را از دعای او معدلی و محیصی وزیغی و میلی نباشد بخلاف آن باشد که در دار دنیا باشد که ایشان عصیان و مخالفت کردندی آن جا نباشد این معنی برای آن که خلایق ملجاء باشند . و خشعت الاصوات للرّحمن . و آواز ها خاشع و ذلیل شود خدایرا کس را زهره نباشد که آنجا آواز بردارد از هیبت آنروز . فلا تسمع الاّ همسا . و آنجا الاّ آواز پوشیده نشنوی عبدالله عبّاس و ابن زید گفتند صوت الاقدام بهران پای باشد . مجاهد گفت همسا ای صوتا خفیّا قال الرّاجز . و هنّ یمشین بنا همیسا . ای خفیّا . یومئذ . آن روز یعنی روز قیامت شفاعت سود ندارد الاّ آنرا که خدای دستوری دهد که در حقّ او شفاعت کند . ورضی له قولا . وسخن اوپسندیده آید بنزدیك خدایتعالی از انبیاء و ائمّه و مؤمنان آنکه گفت . یعلم ما بین ایدیهم وماخلفهم . داند آنچه پیش ایشان باشد و آنچه پس از ایشان باشد اختلاف اقوال گفتیم در این کلمه یعنی در سورة البقرة . لا یحیطون به علما . و خلقانرا علم محیط نشود بخدای یعنی بتفاصیل

مقدورات و معلومات او و نصب بر تمیز است . و عنت الوجوه . و روهای آنروز خاشع و ذلیل گردد خدایتعالی را والعانی الاسیر قال امیة بن الصّلت . ملیك علی عرش السّماء مهیمن . لعزّته تعنو الوجوه و تسجد . و مراد بوجوه اصحاب وجوه است چنانکه گفت وجوه یومئذ ناضرة و وجوه یومئذ باسرة و وجوه یومئذ مسفرة و تخصیص وجوه برای آن کرد که شریفتر عضوی اوست . و قد خاب . خائب و آیس بود آنروز آنکس که حامل ظلم و بیدادی بود و گفتند بظلم شرك خواست . ومن یعمل من الصّالحات . آنکه گفت هرکس که اوعمل صالح و کار نیکو کند . و هو مؤمن . و او حال راست و او مؤمن باشد . فلایخاف ظلما ولا هضما . او نترسد از ظلمی و نقصانی که حقّ او را کنند . عبدالله عبّاس گفت معنی آنست که نترسد که از حسنات او چیزی نقصان کنند و درسیّئاتش چیزی بیفزایند . ابوالعالیه گفت گناه دیگری باو ننهند ضحّاك گفت بگناه دیگری او را نگیرند وعمل او باطل نکنند و اصل هضم کسر و حطّ باشد یقال هضمت حقه ای حططت عنه و منه هضم الطّعام و امراة هضیم الکشح ای ضامر البطن . و کذلك انزلناه الایه . و همچنین فرو فرستادیم قرآنی عربی بزبان عرب و لغت ایشان . و صرّفنا فیه من الوعید . و بگردانیدیم در او انواع وعید و بیان کردیم تا باشد که این کافران بترسند از عقاب من و احتراز کنند از معاصی . او یحدث لهم ذکرا . یا این وعید ایشانرا احداث ذکری کند و بنوی یاد کردی پدید آرد ایشانرا و پندی و عبرتی . قتاده گفت جدّا و ورعا . فتعالی الله الملك الحقّ . متعالی است خدایتعالی که پادشاه حقّ است وملك و پادشاهی او حقّ و صوابست و هرچه جز آنست باطل است یا باطل شود . ولا تعجل بالقران بعضی مفسّران گفتند سبب نزول آیه آن بود که رسول علیه السّلام را چون جبرئیل علیه السلام قرآن براو خواندی آن حضرت نیز همراه جبرئیل خواندی از حرص او برآن خدایتعالی این آیه فرستاد . و بعضی دگر گفتند مراد آنست که این قرآن براصحاب خود مکیر وایشانرا میاموز تا نیك نبدانی و تمام نبشنوی و بیان کردیم که واجب نکند که آنرا که او را از کاری نهی کنند و آن کار کرده باشد یاآن کار میکند ومانند آن بسیار است منها قوله تعالی یا ایّها النّبیّ اتّق الله ولا تطع الکافرین والمنافقین و قوله ولا تطع منهم اثما او کفورا ومنها قوله ولا تکن کصاحب الحوت . من قبل ان یقضی الیك وحیه . پیش از آنکه وحی آن بتو گذارند تمام . وقل ربّ زدنی علما . و بگوبار خدایا مرا علم بیفزای و نصب او بر تمیز است قوله . ولقد عهدنا . این عهد بمعنی امر و وصیّت است یقال عهد الیه اذا اوصی الیه یعنی ما با آدم عهد کردیم من قبل هذا . پیش از اینکه با اینان عهد و امر و وصیّت کردیم . فنسی . فراموش کرد و بنزدیك بیشتر مفسّران آنست که این نسیان ترك است چنانکه گفت . نسوا الله فنسیهم . ای ترکوا طاعة الله فترك الله ثوابهم . ابن زید گفت نسیان آنست که ضدّ ذکر باشد . ولم نجد له عزما . وما آدم را بر معصیت عزمی نیافتیم یعنی غرض او نه مخالفت فرمان ما بود و قتاده گفت لم نجد له عزما ای صبرا . و عطیّه گفت حفظا و عزم ارادتی باشد متقدّم بر فعل برای توطین نفس بر فعل و یعقوب خواند . من قبل ان نقضی الیك وحیه . بنون مفتوح و یاء اوّل و دوّم منصوب

علی اضافة الفعل الی الله تعالي علي لفظ الجمع پیش از آنکه وحی آن بتو گذاریم و باقی قرّاء
خواندند من قبل ان یقضی الیك وحیه علی المجهول و رفع وحیه باسناد الفعل الیه پیش از آنکه
وحیش بتو گذارند . و اذ قلنا . یاد کن ای محمّد چون گفتیم فرشتگانرا سجده کنید آدم راهمه
سجده کردند الاّ ابلیس که او امتناع کرد وسرباز زد . فقلنا یا آدم . گفتیم ای آدم این دشمن
تواست و دشمن جفت تو حوّا . فلایخرجنّکما . نبادا که شما را از بهشت بیرون آرد پس آنکه
تو رنجور شوی و وجه معیشت بکدّ یمین و عرق جبین باشد . سعید جبیر گفت چون آدم بزمین
آمد دو گاو فرا پیش او کردند تا زمین میکشت و عرق میریخت و میگفت این آن شقاوت است
که خدایتعالی گفت . فلا یخرجنّکما من الجنّة فتشقی . و از روی ظاهر فتشقیا بایستی و در او
سه وجه گفتند یکی آنکه تا با سرهای آیت مطابق آید دکر لتغلیب المذکّر علی المؤنّث سوّم
آنکه چون شقاوت را تفسیر بکدّ و رنج کردند مفسّران گفتند این رنج برآدم بود دون حوّا که
آدم را کار بایست کردن وبنفقهٔ حوّا قیام کردن . انّ لك . تورا در بهشت این ملك وملك است
تا آنجا باشی گرسنه نشوی و برهنه نباشی و در زمین نه چنین باشد که آنجا گاهی سیر باشی و
گاهی گرسنه وگاهی پوشیده باشی وگاهی برهنه . وانّك لاتظمأ فیها ولا تضحی . نافع وحفص
عن عاصم خواندند انّك بکسر همزه علی الاستیناف و باقي قرّاء بفتح آن عطفا علي قوله ان
لاتجوع و تو تشنه نشوی و گرمای آفتاب ترا نرنجاند یقال ضحیت للشّمس اذا برزت لها وقال
ابن ابی ربیعه . رأت رجلا ایما اذا الشّمس عارضت . فیضحی وامّا بالعشیّ فیحضر . وقال .
قد کنت لی جبلا الوذ بظلّه . فترکتنی امسی باجود ضاح . فوسوس الیه الشّیطان . ابلیس
وسوسه کرد او را و گفت ای آدم راه نمایم تو را بر درخت جاویدانی و پادشاهی که کهن
نشود ابلیس آدم را گفت احوال تو چونست دربهشت گفت همهٔ بهشت مرا مباح است تا هر
چه خواهم از او میخورم و آنجا که خواهم میروم جز یکجنس درخت ابلیس عند آن گفت .
هل ادلّکم علی شجرة الخلدوملك لا یبلی . او گفت کدام است آن درخت گفت آندرخت که تورا ازآن
منع کرده اند او گفت من از این درخت تناول نکنم او سوگند خورد که غرض من نصیحت
و خیر تست آدم بسوگند آن ملعون مغرور شد و ظنّ چنان بود که کسی سوگند بدروغ
نیارد خورد و آنچه معتمد است در این باب بیان کرده ایم . فاکلا منها . از آن درخت
بخوردند . فبدت لهما سواتهما . عورت ایشان ظاهر شد بادی در آمد و حلّه از تن ایشان در
ربود و بادی در آمد و تاج از سر ایشان بربود . وطفقا . بایستادند وبرگ اشجار بهشت
بر هم میدوختند تا از او عورت پوشی ساختند یقال طفق یفعل کذا و اخذ یفعل کذا بمعنی
واحد علیهما ای علی انفسهما و سواتهما . من ورق الجنّة . گفتند برگ انجیر بود . وعصی
آدم ربّه فغوی . و آدم عاصی شد و غاوی اگر گویند نه شما بر پیغمبران صغیره و کبیره روا
نمیدارید چونست که خدایتعالی عصیان وغوایت بآدم حوالت میکند جواب گوئیم عصیان مخالفت
امر با ارادت باشد و امر و ارادت از حکیم تعلّق دارد هم بواجب و هم بمندوب چون بادلّه
عقل بدانستیم که مخالفت امر واجب بر آدم روا نباشد لابد حمل باید کرد بر مخالفت امر

مندوب . اگر گویند بر این قاعده لازم آید که پیغمبران خدای همیشه عاصی باشند چوایشان
خالی نباشند از ترك مندوبات گوئیم این اطلاق نکنیم در حقّ پیغمبران چو این لفظ بعرف
مخصوص شده است بفاعل قبیح و تارك واجب و از آنجاست که اسم ذمّ است امّا مقیّد روا
داریم گوئیم اگر مراد بمعصیت ایشان ترك مندوب است آری واگر فعل قبیح یا ترك واجبست
نه . وامّا قوله فغوی . ای خاب برای آنکه غیّ در کلام عرب بمعنی خیبت آمده است
قال الشّاعر . فمن یلق خیرا یحمد النّاس امره . و من یغولا یعدم علی الغیّ لائما . شاعر
میگوید هر که او خیری بیند یعنی هر که او مالی دارد مردمان او را حمد کنند و کار او
پسندیده دارند واگر چه نباشد و آنکه غاوی باشد یعنی خائب و نومید از مال و درویش
باشد مادام او را ملامت کننده باشند و مانند این بیت در قول قطامی است که می گوید .
والناس من یلق خیرا قائلون له . ما یشتهی و لامّ المخطئی الهبل . در این بیت مخطی بجای
غاوی است دربیت اوّل . ثمّ اجتبه ربّه . آنکه خدایتعالی او را برگزید . فتاب علیه وهدی .
و توبه اورا قبول کرد و او را هدایت داد اگر گویند چون آدم گناهی نکرد بنزدیك شما
چرا توبه کرد و خدای چگونه گفت من توبهٔ او قبول کردم جواب گوئیم توبه بنزدیك ما
طاعتی است از طاعات حظّ او حصول ثواب بود بر او و او را اثری نیست در اسقاط عقاب
چو قول باین احباط باشد و اسقاط عقاب خدایتعالی کند عند توبه بتفضّل پس بر این قاعده
معنی قبول توبه ضمان ثواب باشد بر آن و توبه پیغمبران علیهم السلام برسبیل خشوع و
خضوع و اخبات و انقطاع با خدای باشد و غرض از او تحصیل ثواب و قوله و هدی این
هدایت بمعنی لطف باشد کقوله تعالی والّذین اهتدوا زادهم هدی . قال اهبطا منها .
خطاب است با آدم و ابلیس گفت هر دو بزمین شوید بهری دشمن بهری و جمیعا . نصب او
بر حال است وقوله . بعضکم لبعض عدوّ . هم درجای حال است و التّقدیر متعادین متباغضین.
فامّا یاتینکم منّی هدی . اگر بشما آید از من هدی یعنی بیان از کتاب و رسول و ادلّه و
معجزات هر که او تبع آن باشد او ضالّ نبود در دنیا وشقی نبود در قیامت اگر گویند چون
ایشان معصیتی نکردند چرا ایشانرا از بهشت بیرون کرد جواب گوئیم اخراج از بهشت عقوبت
نباشد چو عقاب مضرّتی باشد مستحقّ مقرون باستخفاف و اهانت و فوت منافع ازعقاب نباشد
چو اگر چنین بودی انبیا و اولیا همیشه معاقب بودی چو در مقدور منافع را نهایتی نیست
که با ایشان توان رسانیدن عاجلا وآجلا پس اخراج ایشان از بهشت و اهباط ایشان بزمین
بر سبیل مصلحت بود وآنچه تعلّق بمصلحت دارد باوقات و اشخاص واسباب بگردد تا تناول
درخت نکرده بودند مصلحت ایشان در تکلیف آن بود که آنجا باشند چون تناول کردند
مصلحت بگردید وصلاح آن بود که تکلیف ایشان بر زمین باشد و خدایتعالی آدم را خود برای
زمین آفرید الاتری الی قوله تعالي انّی جاعل فی الارض خلیفة قوله . من اعرض عن ذکری .
هر که اعراض کند و بر گردد از ذکر من در این ذکر خلاف کردند بعضی گفتند مراد
توحیداست وبعضی گفتند مراد قرآن است ومعنی اعراض عدول است از ایمان بقرآن و نظر در دلائل

وبيّنات او . فانّ له معيشة ضنكا . اى ضيّقا او را معيشتى باشد تنگ وسخت يقال منزل ضنك
و عيش ضنك اى ضيّق وواحد وجمع وتثنيه و مذكّر ومؤنّث دراو بيك لفظ گويندبراى آنكه
لفظ او لفظ مصدر است براى اين گفت ضنك و نگفت ضنكة و مفسران در معيشت ضنك
خلاف كردند ابو هريره روايت كند از رسول عليه السلام كه او گفت در تفسير اين آيه
كه مراد بمعيشت ضنك عذاب گور است . عبدالله عباس گفت شقاوت است مجاهد گفت
تنگى است . حسن و ابن زيد گفتند زقّوم و غسلين و ضريع است . قتاده گفت يعني فى النّار
اين معيشت ضنك او را در دوزخ باشد . ضحّاك گفت كسبى پليد است عكرمه گفت حرام است
عبدالله عبّاس گفت هرآن مالى كه من به بنده از بندگان خود دهم اگر اندك باشد واگر بسيار
مرا در آن خيرى نباشد آن معيشت ضنك باشد گفت معنى آيه نه آنست كه هركس از ذكرخداى
و راه حق عدول كند معيشت و روزى بر او تنگ باشد كه بسيار كافرانرا مى بينيم كه معيشت
برايشان فراخ تراست از آنكه بر مؤمنان و انّما معنى آيه آنست كه آنانكه بقيامت ايمان ندارند
و خدايرا ندانند هر خرجى و نفقه كه كنند غرامت شناسند براى آنكه برآن ثوابى نبينند وآنرا
عوضى طمع ندارند و خدايرا ندانند و گمان ايشان بخداى بد باشد برايشان سخت آيد آن خرج
و نفقه كردن . فتلك المعيشة الضّنك . ابو سعيد خدرى گفت اين معيشت ضنك براو در گور
بود كه گور براو تنگ شود چنانكه استخوانهاى پهلوهاش بيكدگر گذر كند و بر او مسلّط كنند
در گور نود و نه اژدها را كه هريكى را هفت سر باشد تا او را ميدرند و گوشت او ميخورند تا
بروز قيامت و اگر يك مار از آن ماران يك دم در زمين دمد هرگز در زمين نبات نرويد . مقاتل
گفت معيشتش بد باشد براى آنكه صرف مال بود بر معصيت . سعيد جبير گفت قناعت از او
بستانند تا سير نشود . و نحشره يوم القيمة اعمى . و روز قيامت او را حشر كنيم نابينا بعضى
گفتند اعمى البصر بچشم نابينا باشد و اين ظاهر آيت است و قول عبدالله عبّاس است . مجاهد
گفت اعمى عن الحجّة نابينا باشد از حجّت حجّتى نتواند آوردن . بعضى دگر گفتند اعمى عن الخير
والثّواب نابينا باشد از خير و طريق ثواب يعنى بهيچ خير نرسد . قال ربّ . او گويد ايخداوند
من چرا مرا نابينا زنده كردى و من در دنيا بينا بودم گويد او را . كذلك اتتك اياتنا . چنانكه
آيات ما بتو آمد توآنرا فراموش كردى امروز تورا فراموش كردند و مراد باين نسيان ترك است
يعنى تو آيات من رها كردى و ايمان نياوردى بآن امروز تو را رها كردند از ثواب قوله . و قد
كنت بصيرا . دليل آن ميكنند كه اعمى آفت چشم است مجاهد گفت من بنزديك خود بصير بودم
بحجّت خود آن شبهه كه پنداشتم كه حجّت است . و كذلك نجزى من اسرف . وهمچنين جزا
و پاداشت دهيم آنرا كه اسراف كرده باشد و پاى از حدّ خود بيرون بنهاده . ولم يؤمن بايات
ربّه . و ايمان نيارد بآيات خداى خود . و لعذاب الاخرة . و عذاب آخرت سخت تر وپاينده
تر باشد اين دليل آن ميكنند كه اين عذاب گور است يا عذابيكه در دنيا باشد از شقاوت و خرج
معصيت واعتقاد غرامت در خرج و نفقه قوله . افلم يهد لهم . قريش بتجارت بشام رفتندى و
ايشانرا گذر بر منازل عاد و ثمود بودى خدايتعالى گفت هدايت نداد ايشانرا وراه ننمود ولطف

نشد كه ما چند هلاك كرديم از قرون امم و قوله . كم اهلكنا . درجاى فاعل يهد افتادوالتّقدير
افلم يهد لهم كثرة ما اهلكنا و كم در محلّ نصب است باهلكنا آنكه فعل و مفعول بيك جاى در
مقام رفعند لوقوعه موقع الفاعل على ما بيّنا . يمشون في مساكنهم . ايشان ميروند در منازل
و مساكن و سراهاى ايشان واطلال و آثار آن مى بينند . انّ فى ذلك . در اين آيات وعبرتى
هست و ادلّه خداوندان عقل را و نهى جمع نهيه باشد كه فعل در جمع فعله قياسى مطّرد است . و
لولا كلمة سبقت من ربّك . و اگر نه سخنى صادق و سابق گشته از خدايتعالى در تأخير عذاب
ايشان و تسميهٔ آجال ايشان براى بلاغ حجّت را . و اجل مسمّى . اوقات هلاك ايشان ومقدار
اعمار ايشان و گفتند مراد باجل مسمّى قيامت است و در آيه تقديم و تأخيرى هستوتقدير اينست .
ولولا كلمة سبقت من ربّك و اجل مسمّى . لكان لزاما . اى لكان العقاب والهلاك لهم لازما
عذاب لازم بودى بر ايشان چنانكه برامّت سلف و گفتند معنى آنستكه لكان العقاب الزاما اى
تلزم كلّ انسان طائره فى عنقه هر كسى را جزا كردهٔ خود بدادندى و موجب عمل خود الزام
كردندى قول اوّل اختيار زجّاج است و قول دوّم اختيار ابو عبيده . فاصبر على ما يقولون
و سبّح . صبر كن برآنچه ميگويند و تسبيح كن بحمد و شكر خدايتعالى . قبل طلوع الشّمس .
پيش از آنكه آفتاب برآيد يعنى نماز بامداد . و قبل غروبها . و پيش از آنكه آفتاب فروشود
يعنى نماز ديگر . و من آناء اليل . و ازساعات شب يعنى نماز شام و خفتن . و اطراف النّهار .
و كنار هاى روز يعنى نماز پيشين و پسين اين قول قتاده است گفت خدايتعالي در اين آيت
مكلّفانرا امر كرد به پنج نماز و آناء اللّيل ساعاته واحدها اينآ و انى قال الهذلى . حلو و مرّ
كعطف القدح مرّته فى كلّ انى قضاه اللّيل ينتعل . لعلّك ترضى . تا باشد كه راضى شوى
كسائى خواند و ابوبكر عن عاصم لعلّك ترضى من الارضاء تاباشد كه تورا خشنود كنند قوله .
آناء اللّيل و اطراف النّهار . آناؤ اطراف جمع است و اضافهٔ ايشان با واحد در او چند قول
گفتند يكى آنكه اراد طرف كلّ نهار پس نهار جنس است در جاى جمع دگر بمنزلت آنست كه
گفت فقد صغت قلوبكما و اين قول ضعيف است قوله . ولا تمدّنّ عينيك . خطاب است بارسول
عليه السلام و مراد جملهٔ مكلّفان گفت چشم مكش بآنچه ما داده ايم اين كافرانرا وممتّع كرده ايم
ايشانرا بآن . ازواجا . اى اصنافا و اشكالا و نصب او بر مفعول اوّل است از متّعنا و به در
جاى مفعول دوّم است يقال متّعت فلانا بكذا و معنى آيت آنكه چشم باز مكش كه من اين اصناف
و انواع كفّار را داده ام از حطام . زهرة الحيوة الدّنيا . نصب او روا بود كه بر مفعول له
باشد والمعنى لزينة الحيوة الدّنيا و روا بود كه بدل بود از محلّ جارّ و مجرور كه مفعول دوّم
متّعنا است براى آنكه محلّ به نصب است و تقدير آنكه الى ما متّعنا به زهرة الحيوة الدّنيا وروا
بود كه حال بود از به اى فى حال كون الممتّع به زهرة الحيوة الدّنيا وروا بود كه برفعل مقدّر
بود و تقدير آنكه اعنى زهرة الحيوة الدّنيا وزهره ونور شكوفه باشد مراد انواع نعمت وملاهى
و ملاذّ است و معنى آنكه رسول عليه السّلام گفت لا تنظروا الى من هو فوقكم وانظروا الى
من هو اسفل منكم فانّه اجدر ان لا تزدروا نعمة الله عليكم گفت در آنكس منگريد كه بالاى شما

باشد بنعمت در آنکس نگرید که فرود شما باشد که آن اولیتر باشد که نعمت خدای بر خود حقیر نداری و این معنی شاعر بپارسی در چند بیت بپارسی گفته و نیکو گفته . زمانه پندی از ادوار داد مرا . زمانه را چو نکو بنگری همه پند است . زبان به بند مرا گفت وچشم دل بگشای . کرا زبان نه به بند است پای در بند است . بدان کسی که فزون از تو آرزو چکنی . بدان نگر که بحال تو آرزو مند است . ابو رافع گفت سبب نزول آیه آن بود که رسول علیه السّلام مرا بنزد جهودی فرستاد و از او قرض خواست جهود گفت من جز برهن قرض ندهم رسول را علیه السلام سخت آمد خدایتعالی بتسلیهٔ رسول علیه السلام این آیه فرستاد و یعقوب خواند زهرة الحیوة الدّنیا بفتح ها و باقی قرّاء بسکون ها خواندند و هما لغتان مثل جهر و جهره و نهر و نهره و شعر و شعره . لنفتنهم فیه . تا ایشانرا در آن امتحان و اختبار کنیم و ضمیر راجع باشد با ما . ورزق ربّك خیر و ابقی . و روزی خدای تو یعنی روزی که خدای داد تورا بهتر است و باقی تر . وأمر اهلك بالصّلوة . واهلت رانماز فرمای یعنی اهل بیت وزیر دستانت وقوم وامتّت را . واصطبر علیها . وتوبر آن صبر کن یعنی بر نماز و بر مداومت واقامت آن باوقات وشرایطش. لانسألك رزقا . ما از تو روزی نمیخواهیم تورا روزی مادهیم . والعاقبة للتّقوی . وعاقبت پرهیز گاری است که مآل آن باثواب بود . فقالوا لولا یأتینا بآیة من ربّه . گفتند این کافران لولا ای هلاّ چرا آیتی بما نیاورد محمّد و معجزه از خدایش . اولم تأتهم . نیامد بایشان بیّنه وبیان وآیات و آنچه در کتابهای اوّل است در معنی او دوقول گفتند یکی آنکه ایشان میگویند که چرا آیتی ومعجزه نه بیارد و این نه آیتی ومعجزه باشد که من خبردهم ایشانرا از آنچه در کتب اوائل است از توریة و انجیل و صحف آن ندیده و نخوانده و ناشنیده واخباریکه چون بنگرند مخبر مطابق خبر بود در این کتابها این نه آیت باشد وقولي دیگر آنست که اولم تأتهم نه بایشان آمد آیات و بیّنات کتب اوایل و ایشان بآن نگرویدند و ایمان نیاوردند اگر این آیات که ایشان اختراع کردند بیاریم هم ایمان نیارند آنگه ایشانرا عذاب آید چنانکه امّت اوّل را اهل بصره و نافع و حفص خواندند اولم تأتهم بتاء تانیث البیّنة وباقی قرّاء بیا لتقدّم الفعل و حمل البیّنة علي معنی البیان چنانکه در نظایر آن رفته است . ولو انّا اهلکناهم بعذاب من قبله . واگر ما ایشانرا هلاك کرده بودیم بعذابی یعنی بنوعی عذاب پیش از این یعنی پیش از آمدن تو . لقالوا . گفتندی . لولا . ای هلاّ . ارسلت الینا رسولا . چرا پیغمبری بما نفرستادی . فنتّبع آیاتك . تا ما متابعت آیات تو کردمانی . و نصب او بر جواب استفهام است بفا . من قبل ان نذلّ و نخزی . ان مع الفعل در تاویل مصدر است یعنی من قبل الذّلّ والخزی پیش از آنکه ذلیل شویم وهالك . قل . بگو ای محمّد . کلّ متربّص . هریکی از ما دوگروه متربّص چشم بر هم نهاده است انتظار چیزی میکنند ما انتظار فتح و نصرت وظفر میکنیم از قبل خدایتعالی وشما انتظار مرگ ما میکنید . فتربّصوا . انتظار کنید صورت امر است و مراد تهدید و تقریع . فستعلمون که فردای قیامت بدانید که کیست که خداوند ره راست است و کیست که مهتدی وراه یافته بر ره حق و ثواب است ما یا شما و در آیات دلیل است بر وجوب لطف

اعنی فی قوله لولا یاتینا ولولا ارسلت علینا رسولا برای آنکه در او حجّت است و اگر در او حجّت نبودی جاری مجرای آن بودی که یکی ازما گفتی دیگری را هلاّ فعلت بنا مالا نحتاج الیه فی الدّین والدّنیا ولا نفع لنا فیه واین کلامی لغو و ملامتی محال باشد برای آنکه در او حجتی نباشد . من اصحاب الصّراط السّوی ومن اهتدی . من در هردوجای اگر موصوله حمل کنند بمعنی الّذی محلّ نصب او باشد بستعلمون واگر بر استفهام حمل کنند محلّ او رفع باشد . سورة الانبیاء . بدانکه این سوره مکی است درقول قتاده ومجاهد وصد ودوازده آیت است بعدد کوفیان و یازده بعدد بصریان ومدنیان و هزار وصدوهشت کلمه است و چهارهزار وهشتصد و نود حرف است ذرّ بن حبیش روایت کند از ابی کعب از رسول علیه السّلام که گفت هر که او سورهٔ انبیاء بخواند خدایتعالی روز قیامت شمار او آسان کند وهر پیغمبر که در قرآن ذکر ایشان هست براو سلام کنند و دست در دست او نهند

سورة الانبياء ماة و اثنى عشرة آيات وهى مكّيّة

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

اِقْتَرَبَ لِلنّاسِ حِسابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُعْرِضُونَ * ما يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ
نزديك شد براى مردم حساب آنها وآنها در بيخبرى اعراض كنندگانند نيامدآنهارا هيچ پندى از پروردگارآنها
مُحْدَثٍ اِلّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ * لاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَاَسَرُّوا النَّجْوَى * اَلَّذِينَ ظَلَمُوا
جديد مگر آنكه شنيدند آنرا وآنها بازى كنند بيخبرى دارد دلهاشان وپنهان داشتند نجوى را آنانكه ستم كردند
هَلْ هٰذا اِلّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ اَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ وَاَنْتُمْ تُبْصِرُونَ * قالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ
آيا اينست مگر آدمى مانندشما آيا پس ميآييد سحررا وشما مى‌بينيد گفت پروردگارمن ميداند گفتاررا
فِي السَّماءِ وَالْاَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * بَلْ قالُوا اَضْغاثُ اَحْلامٍ بَلِ افْتَرٰيهُ بَلْ
در آسمان وزمين واوست شنواى دانا بلكه گفتند خوابهاى پوچ است بلكه برگرفته آنرا بلكه
هُوَ شاعِرٌ فَلْيَأْتِنا بِآيَةٍ كَما اُرْسِلَ الْاَوَّلُونَ * ما آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ اَهْلَكْناها
او شاعريست پس بايد آوردمارا آيتها چنانكه فرستاده شدند پيشينيان نگرويدند پيش ازآنها از دهى كه هلاك كرديم آنهارا
اَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ * وَما اَرْسَلْنا قَبْلَكَ اِلّا رِجالاً نُوحِي اِلَيْهِمْ فَاسْئَلُوا اَهْلَ الذِّكْرِ
آيا پس آنها ميگروند و نفرستاديم پيش ازتو مگر مردانى راكه وحى كرديم بسوى آنها پس بپرسيد اهل ذكر را
اِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ * وَما جَعَلْناهُمْ جَسَداً لا يَأْكُلُونَ الطَّعامَ وَما كانُوا خالِدِينَ *
كه هستيد نميدانيد ونه گردانيديم آنهاراتنى كه نه‌ميخورند خوردنى‌را ونبودند جاويدان
ثُمَّ صَدَقْناهُمُ الْوَعْدَ فَاَنْجَيْناهُمْ وَمَنْ نَشاءُ وَاَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ * لَقَدْ اَنْزَلْنا
پس راستكرديم آنهاراوعده‌را پس رهانيديم آنهاراو هركراخواستيم وهلاك كرديم اسراف كارانرا بتحقيق فروفرستاديم
اِلَيْكُمْ كِتاباً فِيهِ ذِكْرُكُمْ اَفَلا تَعْقِلُونَ * وَكَمْ قَصَمْنا مِنْ قَرْيَةٍ كانَتْ ظالِمَةً
بسوى شما كتابيراكه درآنست ياد كردشما آيا پس نميفهميد وچند بهم شكستيم از دهى كه بودند ستمكار
وَاَنْشَأْنا بَعْدَها قَوْماً آخَرِينَ * فَلَمّا اَحَسُّوا بَأْسَنا اِذا هُمْ مِنْها يَرْكُضُونَ * لا
وآفريديم پس ازآن گروهى ديگرانرا پس چون ديدند ستيزه‌مارا آنگاه آنهاازآن برميخيزند نه
تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا اِلٰى ما اُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَساكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُونَ * قالُوا يا
برخيزيد وبرگرديد بسوى آنچه درآن ومسكنهاى شما شايدشما پرسيده‌شويد گفتند اى
وَيْلَنا اِنّا كُنّا ظالِمِينَ * فَما زالَتْ تِلْكَ دَعْوٰيهُمْ حَتّٰى جَعَلْناهُمْ حَصِيداً خامِدِينَ *
واى برما بتحقيق مابوديم ستمكاران پس هميشه اين بود دعواى آنها تا گردانيديم آنهارا بيخ برآمده فروشدگان
وَما خَلَقْنَا السَّماءَ وَالْاَرْضَ وَما بَيْنَهُما لاعِبِينَ * لَوْ اَرَدْنا اَنْ نَتَّخِذَ لَهْواً لَاتَّخَذْناهُ
ونيافريديم آسمانها وزمينرا وآنچه ميان آنهاست ببازيچه اگرخواستيم كه فراگيريم بيهوده‌را هرآينه گرفتيم آنرا
مِنْ لَدُنّا اِنْ كُنّا فاعِلِينَ * بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْباطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَاِذا هُوَ زاهِقٌ
از نزد ما اگر باشيم كنندگان بلكه مياندازيم بحق بر باطل پس ميشكند آنرا پس آنگاه او ناچيز باشد

وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمّا تَصِفُونَ * وَلَهُ مَنْ فِي السَّمٰواتِ وَالْاَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لا يَسْتَكْبِرُونَ
ومرشماراست واى از آنچه وصف ميكنيد ومراوراست هركه درآسمانها وزمين است وهركه نزد اوست گردن نكشند
عَنْ عِبادَتِهِ وَلا يَسْتَحْسِرُونَ * يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهارَ لا يَفْتُرُونَ * اَمِ اتَّخَذُوا
از بندگى او وامانده نشوند تسبيح گويند شب وروز سست نشوند آيا گرفتند
آلِهَةً مِنَ الْاَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ * لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ اِلَّا اللهُ لَفَسَدَتا فَسُبْحانَ اللهِ
خدايانيرا از زمين كه آنها زنده ميكنند اگر بود درآنها خدايانى جزخدا هرآينه تباه شدند پس پاكست خدا
رَبِّ الْعَرْشِ عَمّا يَصِفُونَ * لا يُسْئَلُ عَمّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ * اَمِ اتَّخَذُوا مِنْ
پروردگار عرش ازآنچه وصف كنند پرسيده نشود ازآنچه ميكند وآنها پرسيده شوند آيا فراگرفتند از
دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ هٰذا ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي بَلْ
غير او خدايانى بگو بياوريد حجت خود را شما اينست ذكر كسيكه بامنست وذكر آنكه پيش از من بلكه
اَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ .
بيشتر آنها نميدانند حق را پس آنها اعراض كنندگانند .

قوله تعالى اقترب للنّاس حسابهم . قديم تعالى در اين آيت وعظ فرمود و تذكير قيامت مكلّفانرا گفت نزديك آمد وقت حساب مردمان يعنى قيامت كه بقيامت شمار خلقان كنند و مثله قوله اقتربت السّاعة و انشقّ القمر و قرب قلّت مابين الشّيئين باشد از مدّت يا مسافت يافاصله از اين كار را در مكان و زمان وحال استعمال كنند و گفته اند كلّ ما هوآت قريب و از اين بليغتر كلّ ماهوآت آت هرچه آمدنى است نزديك بود يعنى لامحال بباشد و هر چه آمدنى است آمده است يعنى بحكم آمده است راوى خبر گويد كه قيس بن (۱) ساعده را ديدم در سوق عكاظ بر شترى نشسته و مردم را وعظ ميكرد و ميگفت ايّها النّاس انّ من عاش مات و من مات فات و كلّ ما هوآت آت هر كه زنده است بميرد وهر كه بميرد فانى شود و هرچه آمدنى است آمده است يعنى بحكم آمده است و قوله . حسابهم . حساب بدو معنى آيد بمعنى محاسبه چو فعال درمصدر فاعل قياسى مطّرد است وبمعنى محسوب كالكتاب بمعنى المكتوب . وهم فى غفلة معرضون . واو حال راست و ايشانرا در غفلت و بنا گاهى اعراض ميكنند از آن و عدول مينمايند و از آن بر ميگردند . ما يأتيهم . نيايد بايشان . من ذكر . از ياد كردنى يعنى كتابى ومراد قرآن است باتّفاق . من ربّهم . از خداى ايشان . محدث . نوالاّ و ايشان آن ميشنوند وبازى ميكنند و واو هم حال است و ما نفى و مراد بذكر قرآن است بلاخلاف درميان مفسّران ودرآيت دليل است بر حدوث قرآن براى آنكه اسم محدث براو اجرا كرد براطلاق و محدث نقيض قديم باشد اگر قرآن قديم بودى و خداى گفتى محدث است دروغ بودى امّا قول بعضى اشاعره كه گفتند مراد بذكر محمّد است از روى تعصّب است سمع ذكر ايشان يعنى گوش دل ايشان از قرينهٔ اين استماع كه در آيت است غافل شده است چنانكه ايشان . الاّ استمعوه . بودند بيك بار لم يستمعوا هذا الاستماع گوش با اين كلمه نداشتند كه قرينهٔ اين ذكراست و انديشه نكردند كه پيغمبر مسموع

(۱) هكذا ؟

نباشد کلام مسموع باشد ولیکن آنکه خدای نامحسوس را مرئی گوید و از نا معقولی این مقاله
اندیشه نکند عجب نباشد که پیغمبر مرئی را مسموع گوید اگر گویند مراد آنست که از او
میشنوند گوئیم که اگر چنین بودی الا استمعوا منه بودی برای آنکه کلام عرب این است
سمعت الـکلام و استمعت الکلام من فلان یا الیه یقال استمعت الی فلان قوله . وهم یلعبون .
در محل حالست التّقدیر لاعبین . لاهیة قلوبهم دلهـای ایشان مشغول بلهو و بطر و نصب او هم
بر حال است و عرب گوید الصّفة اذا تقدّمت علی الموصوف انتصبت علی الحال و نحوه قال الشّاعر.
لعزّة موحشا طلل قدیم . و قال اخر . لمیّة موحشا طلل . یلوح کأنّه خلـل . ای طلل قدیم
موحش و این مثال نیك نیست که آوردند اینجا برای آنکه در هر دو بیت صفت و موصوف نکره اند
بصفت نشاید و در آیت قلوبهم معرفه است جز حال را نشاید اگر مقدّم بود و اگر مؤخّر و
اگر تأخیر کنی گوئی قلوبهم لاهیة مبتدا و خبر شود پس بیتها بر وزن آیت نباشد . واسرّوا
النجوی . و پنهان با یکدیگر بسّر گفتن . هل هذا الاّ بشر مثلکم . این محمّد نیست جز یکی
از شما آدمی همچو شما و نحویان در وجه ضمیر جمع که در پیش فاعل افتاد خلاف کردند و بر
قیاس کلام ایشان واسرّ بایست برای آنکه فعل مسند یا با ضمیر تواند بود یا با اسم ظاهر چون
با ضمیر اسناد کردند با ظاهر نتوان کرد . فرّاء گفت الّذین در محلّ جرّ است علی بدل النّاس
او صفته کأنّه قال اقترب للنّاس الّذین ظلموا ای للنّاس الظالمین حسابهم در این وجه بعدی هست
لبعد مابین البدل والمبدل عنه و بعضی دگر گفتند بدل ضمیر است که واو است فی قوله واسرّوا
چنانکه گفت فعموا و صمّوا کثیر منهم واین وجهی قریب است . کسائی گفت در کلام تقدیم
و تأخیر هست و تقدیر آنست الّذین ظلموا اسرّوا النجوی . ووجهی دگر آنست که خبر مبتداء
محذوف است والتّقدیر هم الّذین ظلموا و وجهی دگر آنست این بر لغت آنان است از عرب که
گفتند اکلونی البراغیث قال شاعرهم . بك طال النّصال دون المساعی . واهتدین النبال للاغراض
و وجه نکوتر در آیت آنست علی جواب سائل است کأنّه لما قال واسرّوا النجوی قال قائل
منهم الّذین ظلموا و این قول قریبست بقول آنکه بدل گفت بدل البعض من الـکلّ باشد وقوله
هل هذا الاّ بشر مثلکم محلّ او نصب است بوقوع الفعل علیه آنچه ایشان بسرّ گفتند این بود
و این بدل نجوی است بدل الـکلّ من الکلّ صورت استفهام است و مراد جحد یعنی ما هذا
الاّ بشر مثلکم این محمّد نیست الاّ آدمی چون شما . افتاتون السحّر وانتم تبصرون . ومیکنید
سحر و جادو و بآن میگروید و می بینی که آن سحر است . قل . بگوای محمّد کوفیان خواندند
مگر بوبکر و خلف قال علی الخبر وباقی قرّاء خواندند علی الامر . ربّی یعلم القول فی السمآء
والارض بگو این کافرانرا که این حدیث با یکدیگر براز میگویند که خدایتعالی داند آنچه در
آسمان و زمین گویند چگونه شما براز گوئید اوندانند یا براو پوشیده شود . وهو السمیع العلیم.
او شنوا و دانا ست . بل قالوا . بل اضراب را باشد از کلام اوّل یعنی کلام اوّل رها کند
و در کلامی دگر گیرد در اول ببازی گرفتند و استمـاع آن در حال آن بازی کردند و بهیچ فرا
نگرفتند چون بدانستند که هزل نیست جدّ است . گفتند اضغاث احلام . ای هذالقران

اضغاث احلام خبر مبتداء محذوف است و اضغاث جمع ضغث است وآن دستهٔ گیاه بود که بدروند
و در او هر نوعی باشد مختلف نیك وبد وتر وخشك آنگه کنایه کنند بآواز خوابها که آنرا
اصل نبود چنانکه در قصّهٔ یوسف گفت اضغاث احلام و ما نحن بتاویل الاحلام الایه یعنی این
قرآن سخنی است که آنرا اصلی نیست چون کسی که چیزی بیند در خواب یا چیزی گوید در
خواب آنرا اصلی و معنی نباشد باز از او باز آمدند و گفتند . بل افتراه . یعني بل قالوا افتراه
او قالوا بل افتراه بل او را یافته است و کلام اوست آنگه از او بگشتند و گفتند . بل هو شاعر.
بل او شاعری است و این کلام شعر اوست و این همه از سر عجز و تحیّر گفتند بی اندیشه برای
آنکه اقوال متناقض است برای آنکه اضغاث و احلام را هیچ معنی نباشد و هیچ تناسب الفاظ
و این کلامی است در درجهٔ علیا از فصاحت با جزالت لفظ و جلالت معنی و آنچه گفتند بل
افتراه جواب آن یکبار و دو بار و ده بار بشنیدند فأتوا بسورة من مثله و قوله فأتوا بعشر سور
مثله مفتریات و آنچه گفتند بل هو شاعرهم هرزه گفتند برای آنکه ایشان آن نبودند که شعر
نشناختند که شعر کلامی باشد موزون مقفّی واین را نه وزن است و نه قافیه آنگه چون از این
همه فرو ماندند گفتند . فلیأتنا بایة . بگو تا آیتی و دلالتی و معجزه بما آرد چنانکه پیغمبران
پیشین را بود . ما امنت قبلهم من قریة اهلـکناها . گفت ایمان نیاوردند اهل این شهر ها که
ما ایشانرا هلاك کردیم با آنکه آیات و معجزات بایشان آمد و در کلام این محذوف است و تقدیر
آنکه ما امنت قبلهم من قریة أتتها الایات فاهلـکناها و برای دلالت فحوی الخطاب بیفکـند . افهم
یؤمنون . اینان ایمان خواهند آورد اگر آیاتی باینان آید صورت استفهام است ومعنی جحد
یعنی ایمان نیارند با آنکه آیت بیاید چنانکه آنانکه پیش ایشان بودند آیات و بیّنات بایشان آمد
ایمان نیاوردند تا ما ایشانرا هلاك کردیم . وما ارسلنا من قبلك الاّ رجالا نوحی الیهم . این جواب
آنست که گفتند هل هذا الاّ بشر مثلـکم حقتعالی گفت باینان اگر بآیات در پیغمبران گذشته مینگرید
چرا به بشریّت ایشان اعتبار نکنی کار محمّد را آن پیغمبران که پیش از او بودند نبودند الاّ مردانی از جملهٔ
آدمیان که ما بایشان وحی کردیم عاصم خواند الاّ رجالاً نوحی بنون و کسر حا علی اضافة الفعل
الی الله علی تقدیر التّعظیم الاّ و ما بایشان وحی کردیم و باقی قرّاء خواندند یوحی بضم یا وفتح
حا علی فعل المجهول مگر مردانی که وحی کردند بایشان . فاسئلوا اهل الذّکـر ان کنتم
لاتعلمون . بپرسید ازاهل ذکر اگر شما ندانید مفسّران در اهل ذکر خلاف کردند در آنکه
اهل ذکر کیست ازامیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه روایت کردند که او گفت نحن اهل الذّکر
ما اهل ذکریم ومراد بذکر محمد است علیه السلام ای فاسئلوا آل محمد ومثل این روایت کردند
از صادق علیه السّلام و خدایتعالی رسول را ذکر خواند فی قوله . ذکرا رسولا . حسن بصری
گفت مراد اهل توریة است و انجیل ابن زید گفت مراد اهل قرآنند که خدایتعالی قرآن را
ذکر خواند في قوله ما یاتیهم من ذکر من ربّهم محدث و فی قوله انزلنا الیك الذّکـر لتبیّن
للنّاس بعضی دگر گفتند مراد اهل علمند باختیار سلف و درفائدهٔ سؤال ازایشان که کافرانند
و در قول ایشان حجتی نباشد خلاف کردند . جبّائی گفت برای آنکـه چون این مخبران

بصفت تواتر باشند عند خبر ایشان علم ضروری حاصل شود چون مسند بود با ادراك و مشاهده
و بعضی دگر گفتند چون ایشان بمنزلت خصم بودند سخن ایشان بر ایشان حجّت باشد . و
بعضی دگر گفتند چون ایشان بصفت تواتر باشند بقول ایشان علم حاصل آید و اگرچه ضروری
نبود و بعضی دگر گفتند مراد مؤمنان اهل کتابند که گواهی ایشان بموقع قبول باشد قوله .
و ما جعلناهم جسدا . و ما نکردیم ایشانرا یعنی پیغمبرانرا تنی که طعام نخورند تا ایشانرا
باشد که گویند . ما لهذا الرّسول یاکل الطّعام و یمشی فی الاسواق . چون ایشان آدمی بودند
چون دگر آدمیان ایشانرا گزیر نباشد ازآنچه دگر آدمیانرا باشد ازطعام و شراب . وما کانوا
خالدین . و ایشان همیشه نماندند چو هیچ آدمی همیشه نخواهد ماند ومثله قوله و ما جعلنا
لبشر من قبلك الخلد افان متّ فهم الخالدون . ثمّ صدقناهم الوعد . پس وعدهٔ که بایشان
کردیم براست کردیم از وعدهٔ ظفر و فتح و نجات از دشمن و اهلاك کافران و صدق متعدّی
باشد بدو مفعول یقال صدقته الحدیث با او حدیث راست گفتم . فانجیناهم . برهانیدیم ایشانرا
و آنانرا که ما خواستیم از امّتان ایشان و مسرفان و متعدّیان را هلاك کردیم . لقد انزلنا
الیکم کتابا فیه ذکرکم . حقتعالی گفت ما فرو فرستادیم بر شما کتابی که در آن کتاب ذکر
شماست گفتند شرف شماست که ذکر بمعنی شرف آمده است فی قوله و انّه لذکر لك ولقومك
حسن گفت ما تحتاجون الیه من امر دینکم دراین کتاب هست آنچه شما را بآن حاجت باشد
از کار های دینی و گفتند ذکر و یادگاری هست در او ازمکارم اخلاق و محاسن افعال . افلا
تعقلون . عقل را کار نمی بندید واندیشه نمیکنید . وکم قصمنا . آنکه برسبیل وعظ وعبرت
بیانکرد که بس شهر های ظالم که ما پشت ایشان بشکستیم و کم که بمعنی خبر باشد تکثیرراست
و در بیشتر احوال من با او باشد چنانکه در اینجا و قوله کم من ملك فی السموات وکم
اهلکنا من قبلهم من قریة و مراد ازقریه اهل قریه‌اند چنانکه گفت و اسئل القریة والتّقدیر
کانت ظالمة الاهل یعنی ایشانرا بگناه خود هلاك کردیم . و انشأنا بعدها قوما آخرین . وپس
ایشان گروهی دیگر بیافریدیم مبتداء وانشاء و اختراع و احداث وابتداع نظایرند . فلمّا احسّوا
باسنا . اهل آن شهرها چون عذاب ما بحسّ وحاسّه بیافتند اثرش بدیدند و آوازش بشنیدند
و اماراتش ظاهر شد ایشانرا . اذا هم منها یرکضون . این اذا مفاجات است که بدیدی که
ایشان تاختن و گریختن گرفتند خدایتعالی عند آن حال برسبیل تقریع و توبیخ گفت ایشانرا
لاترکضوا . تاختن نکنید و مگریزید از عذاب . و ارجعوا الی ما اترفتم فیه . و بازان
شوید که در آن مترف و منعم بوده اید از مال و ملك . و مساکنکم . و روی با خانهای
خود نهید . لعلّکم تسئلون . تا همان ازشما سئوال کنند . عبدالله عباس گفت تا از شما بپرسند
که پیغمبرانتانرا که کشت . مجاهد گفت تا از شما فتوی پرسند علي طریق التهکّم . ابن قتاده
گفت تا سائلان بیایند و از شما چیزی بخواهند که شما منعم و متنعّمید بر طریق استهزاء .
مفسّران گفتند این آیات در حقّ اهل حصور آمد وآن دهی است بیمن و اهل آن عرب بودند
خدایتعالی پیغمبری بایشان فرستاد تا ایشانرا با خدای خواند او را تکذیب کردند و بکشتند
خدایتعالي بخت النصر را بر ایشان گماشت تا ایشانرا بکشت و خانه های ایشانرا غارت کرد

و زن و فرزند ایشانرا ببردگی . ببرد چون چنان دیدند پشیمان شدند در وقتی که پشیمانی
سود نداشت گریختن گرفتند فرشتگان ایشانرا گفتند بر سبیل استهزاء لاترکضوا وارجعوا
الي ما اترفتم فیه الایه منادی از آسمان ندا کرد یالثارات الانبیآء چون چنان بود بگناه خود
مقرّ آمدند وگفتند . یا ویلنا . ای وای برما . انّا کنّا ظالمین . ماستمکار بودیم بر خویشتن
و نیز بر خلقان . فما زالت تلك دعویهم . پیوسته این مقالت گفتار ایشان میبود تاما ایشانرا
دروده شمشیر کردیم و هلاك کردیم چون گیاه درووه . خامدین . مردگان بر جای خود یعنی
تا بمردند این گفتار میگفتند هلاك و عذاب ایشانرا تشبیه کرد بحصاد الزّرع وخمود النّار گفت
تر و تازه استاده بودند چو زرع تیغ عذاب ما ایشانرا دروده کرد و فروزنده و سوزنده بودند
چون آتش خشم ما ایشانرا فرو کشت . و ما خلقنا السمآء و الارض و ما بینهما لاعبین .
گفت ما این زمین وآسمانرا وآنچه درمیان آنست ببازی نیافریدیم بل برای منافع خلقان آفریدیم
دنیا و دنیا تا در او اندیشه و نظر کنند و علم بخدای که صانع وخالق است تحصیل کنند .
لواردنا ان نتخذ لهوا . اگر ما خواستمانی تا آنرا ببازی گرفتمانی از نزدیك خود گرفتمانی
چنانکه جز ما را بر آن اطّلاع نبودی چنان نکردمانی که کسی بدیدی یا بدانستی مجاهد وقتاده
گفتند لهو بلغت یمن زن باشد و حسن و طاووس همین گفتند . عبدالله عباس گفت لهو فرزند
باشد برای آنکه مردم را براولهو باشد لا اتّخذناه یعنی اگرما زنی گرفتمانی یا فرزندی علی رغم
من رعم ذالك از نزد خود گرفتمانی نه از آدمیان چون مریم و عیسی وجز ایشان و بمعني آیت
هر دو لایق است . ان کنّا فاعلین . اگر کردمانی جز آنکه ما نکردیم و نکنیم برای آنکه
این معنی بر ما روا نیست این نکنیم . بل نقذف بالحق . بل حق را بر باطل زنیم تا مغز از
او بر دارد . فاذا هوزا هق . چون بنگری ذاهب و باطل باشد و این بر سبیل تشبیه گفت
یعنی حجّت ما شبهت مبطلانرا چنان قاهر وغالب باشد که اگر مجسم شود برمغز او آید و دماغ
و دمار از او برآرد . ولکم الویل . و ای شما را از این وصف که خدایرا میکنید و بر او روا
میدارید از زن و فرزند ولهو و لعب . وله من فی السموات والارض . آنکه گفت هرچه درآسمان
و زمین است خدایراست وملك ملك اوست و درحرز و تصرّف اوست تا چنانکه خواهد میدارد
و میگرداند . ومن عنده . و آنانکه نزدیك اویند از فرشتگان بمعنی رفعت ومنزلت نه معنی قرب
مسافت . لایستکبرون عن عبادته . استکبار و استنکاف نکنند وبزرگی ننمایند ازعبادت وپرستش او .
و لا یستحسرون . قتاده گفت معنی آنست که خسته نشوند من قولهم بعیر حسیر ای کلیل معیّ
و قال علقمه . بها جیف الحسری فامّا عظامها . فبیض و امّا جلدها فصلیب . ابن زید گفت
ملال نیاید ایشانرا کعب گفت سهل آید برایشان چنانکه چشم بر کردن برما سهل آید . و
بعضی دگر گفتند لا یستحسرون ای لا یطلبون الحسر وهو الکشف من قولهم حسر عن ذراعیه
اذا کشف عنه یعنی آن عبادت که میکنند دشوار ندارند تا با کسی مانند که کاری سخت خواهد
کردن آستین فراتر کنند . یسبّحون اللّیل والنّهار . بشب و روز تسبیح میکنند وایشانرا فتوری
و سستی نباشد و نصب لیل و نهار بر ظرف است . ام اتّخذوا . ام بمعنی بل است اینجا یعني

اینکلام رفت و از آن اضراب کرد ودر حدیث کافران گرفت که ایشان خدایانی گرفته اند از
زمین و من تبیین راست یعنی از سنگ و چوب و چیزها که از معادن باشد از روی و آهن آنکه
بلفظ استفهام بر سبیل تقریع گفت . هم ینشرون . احیای موتی ایشان میکنند و مردگان را
ایشان زنده میکنند یقال نشرالله الموتی نشرا فنشروهم نشورا این لفظ هم لازم باشد هم متعدّی
و بمصدر جدا شود و بعضی دکر اهل لغت گفتند انشرالله الموتی فنشروهم و زجّاج گفت در
شاذّ خواندند ینشرون علی الفعل المجهول بفتح شین بمعنی آنکه یبقون احیاء و یموتون ایشان
خدایانی گرفته اند که زنده نمانند و بمیرند و روا بود که من الارض از صلت نشر بود یعنی
ایشان مردگانرا از زمین زنده خواهند کرد براین تأویل من ابتداء غایت بود آنکه حقتعالی
گفت . لوکان فیهما الهة الاّ الله لفسدتا . اگر در آسمان و زمین خدایان بودندی جز خدایتعالی
زمین وآسمان تباه شدی والاّ اینجا بمعنی غیر است چنانکه غیر که اصل او صفت است آوردند
بمعنی استثناء الاّ که بمعنی استثناء است آورد اینجا بمعنی غیر که صفت باشد والتّقدیر لوکان
فیهما الهة غیرالله ای الهة مغایرة لله واین معنی دلیل ممانعت است و متکّلمان دلیل ممانعت ازاینجا
گرفته اند گفتند دلیل برآنکه خدایتعالی یکی است آنست که اگر دوبودی یا بیشتر میان ایشان
ممانعت ممکن بودی و ممتنع نبودی پس مؤدّی بودی بآنکه اگر یکی چیزی خواستی و یکی ضدّ آن
و خلاف آن یا مراد هردو برآمدی یا مراد هیچ دو برنیامدی یا مراد یکی برآمدی دون یکی
اگر مراد هردو برآمدی مودّی بودی باجتماع ضدّین و اگر مراد هیچ دو برنیامدی مؤدّی
بودی بآنکه فعل ممتنع بودی از قادر بی منعی معقول واین مؤدّی بودی با نقص قادری ایشان و
اگر مراد یکی برآمدی دون یکی مؤدّی بودی با نقص قادری آنکه مراد او بر نیامدی چون همهٔ
قسمها باطل است این بماند که نشاید که با خدای خدای بود و او را شریك و انبازی باشد در
الهیّت تعالی علوّا کبیرا . سبحان الله ربّ العرش . منزّه است خدایتعالی که خداوند عرش است
و عرش را برای آن تخصیص کرد که عظیمتر چیزی است از مخلوقات او و گفتند مراد بعرش
ملك است یعنی خداوند پادشاهی است و ملك او و راست نه آنانرا که به اله گرفته اند . عمّا
یصفون . از آن وصف که ایشان میکنند او را بآنکه در عبادت شریك دارد . ام اتّخذوا من
دونه الهة . و روا بود که معنی ام بل باشد چنانکه گفتیم و روا بود که معادلهٔ همزهٔ استفهام بود
که مقدّر است في قولهم . هم ینشرون . یعنی خدایانی گرفته اند اینان که ایشان نشر واحیاء
میکنند و ایشانرا شریك خدای میدانند و یا خدایانی گرفته اند بدون خدایتعالی چنانکه اله
ایشانرا میدانند نه خدایرا واین معنی ظاهر تراست . قل هاتوا برهانکم . بگوای محمّدبراین
دعوی که کردید حجّتی و برهانی بیارید که هرآن دعوی که از دلیل و حجّت عاری باشد مقبول
نبود واین دلیل است بر بطلان تقلید . هذا ذکر من معی . بگو ای محمّد که این قرآن ذکر
آنانست که با منند از آنچه ایشانرا بآن حاجت بود از حلال و حرام و قضایا و احکام و آنچه
بمصالح ایشان باز گردد . و ذکر من قبلی . وقصّه و اخبار آنانکه پیش از من بودند در این
کتاب است چنانکه رسول علیه السّلام گفت در وصف او فیه خبر ما قبلکم ونباء ما بعدکم و

فصل ما بینکم هوالفصل لیس بالهزل کما قال تعالی انّه لقول فصل و ماهو بالهزل . بل اکثرهم
لا یعلمون الحقّ الایه . آنکه گفت بل این هیچ نیست آفت اینست که بیشتر اینان حقّ نمیدانند
لاجرم از او اعراض میکنند و بر گردند قوله تعالی

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ *
و نه فرستادیم از پیش ازتو از پیغمبری مگر وحی نمائیم بسوی اوکه نیست خدائی مگر من پس پرستیدمرا
وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ
و گفتند فراگرفت خداوند فرزندیرا منزّه‌است او بلکه بندگانی اکرام‌شدگانند پیشی نگیرنداورا بگفتار وآنها
بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ * يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ * إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ
بفرمان او کار کنند میداند آنچه‌پیش رویهای آنها وآنچه‌عقب آنهاست ونه شفاعت کنند مگر برای آنکه پسندد
وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ * وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَٰهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَٰلِكَ نَجْزِيهِ
وآنها از بیم‌او ترسندگانند وهرکه میگوید از آنها بتحقیق من‌خدایم ازغیراو پس‌این‌را جزادهیم‌اورا
جَهَنَّمَ كَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ * أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
جهنم‌را این چنین جزادهیم ستمکارانرا آیاوندیدند کسانیکه کافرشدندکه آسمانها وزمین
كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ * وَجَعَلْنَا
بودند بسته پس‌گشودیم‌آنهارا وگردانیدیم از آب هر چیزیرا زنده آیاپس نمیگروند و گردانیدیم
فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ *
درزمین کوهها که مباد باضطراب آوردآنهاراوپدیدآوردیم درآن‌راهها شاید آنها هدایت شوند
وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ * وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ
وگردانیدیم آسمانرا سقفی نگاهداشته وآنها از آیتهای‌آن اعراض‌کنندگانند واوخداوندیست‌که‌آفرید شب
وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ * وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ
وروز را وآفتاب وماه‌را همه در فلکی میروند ونه‌گردانیدیم برای‌آدمی‌پیش‌از تو دوام‌را
أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ * كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ
آیاپس‌اگر بمیری پس آنهاجاویدانند هر تنی چشنده مرگ‌است وآزمائیم‌شمارا ببدی [و]خوبی
فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ * وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا
آزمایشی وبسوی‌ما باز گردید وچون بینندترا آنانکه کافرشدندنمیگیرند ترا مگر مسخره
أَهَٰذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ هُمْ كَافِرُونَ * خُلِقَ الْإِنْسَانُ
آیااینست‌آنکه یاد میکند خدایان‌شمارا وآنها بذکر خداوندبخشنده‌آنها کافرانند آفریده شد آدمی
مِنْ عَجَلٍ سَأُرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ * وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ
ازشتاب زود بنمائیم‌شمارا آیتهای‌خودرا پس‌شتاب نکنید و میگویند کی باشد این وعده اگرهستید شما
صَادِقِينَ * لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكُفُّونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ
راستگویان اگر بدانند کسانیکه کفرورزیدند وقتی‌راکه‌نتوانندنگهداشت‌از روهاشان آتش واز

ظهورهم ولا هم ينصرون * بل تأتيهم بغتة فتبهتهم فلا يستطيعون ردها ولا هم
پشتهاشان ونه آنها یاری کرده‌شوند بلکه آمدآنهارا ناگهانی پس‌متحیر کندآنهارا پس نتوانند دفع آنرا ونه‌آنها
ينظرون * ولقد استهزئ برسل من قبلك فحاق بالذين سخروا منهم ما
مهلت‌داده‌شوند وبتحقیق استهزاکرده‌شدبفرستادگانی پیش‌ازتو پس‌فروگرفت آنانرا استهزاکردندازآنها آنچه
كانوا به يستهزؤن * قل من يكلؤكم بالليل والنهار من الرحمن بل هم عن ذكر
بودند به‌آن استهزامیکردند بگو کیست نگاه داردشمارا بشب وروز از خدای‌بخشنده‌بلکه‌آنها از یاد
ربهم معرضون * ام لهم آلهة تمنعهم من دوننا لا يستطيعون نصر انفسهم
پروردگارشان روگردانند یا مرآنهارا خدایانی که‌بازداردشان‌از غیرما نمی توانند یاری کردن خودهاشانرا
ولا هم منا يصحبون * بل متعنا هؤلاء وآباءهم حتى طال عليهم العمر افلا يرون
ونه آنها ازما همراهی کرده‌شوند بلکه‌بهره‌دادیم‌این گروه‌وپدرهاشانرا تا دراز کشدبرآنها عمرها آیاپس نمینگرند
انا نأتي الارض ننقصها من اطرافها افهم الغالبون * قل انما انذركم بالوحي
کهما میائیم زمین‌را میکاهیم‌آنرا از دور آن آیا پس‌آنهاغالبانند بگو جزاین‌نیست بیم کنم‌شمارا بوحی
ولا يسمع الصم الدعاء اذا ما ينذرون * ولئن مستهم نفحة من عذاب ربك ليقولن
ونمیشنود کر خواندن را آنگاه که‌بیم‌کرده‌شوندوهرآینه برسدآنهارا بوئی ازشکنجه‌پروردگارت‌هرآینه‌میگویند
يا ويلنا انا كنا ظالمين * ونضع الموازين القسط ليوم القيمة فلا تظلم نفس
ای‌وای‌برما بتحقیق‌ما بودیم‌ستمکاران ومی نهیم ترازوهای درست‌را برای‌روزرستخیز پس‌ستمکرده نشودکسی
شيئا وان كان مثقال حبة من خردل اتينا بها وكفى بنا حاسبين * ولقد آتينا
چیزیرا واگر باشد هم‌سنگ دانهٔ از خردل که آوریم آنرا وبسیم‌ما حساب کنندگان و بتحقیق دادیم
موسى وهرون الفرقان وضياء وذكرا للمتقين * الذين يخشون ربهم بالغيب
موسی وهرون‌را فرقان وروشنائی وذکری برای‌پرهیزکاران آنانکه میترسند پروردگارشانرا به‌پنهانی
وهم من الساعة مشفقون * وهذا ذكر مبارك انزلناه افانتم له منكرون .
وآنها از رستخیز ترسندگانند واینست قرآنی برکت‌داده شده‌فروفرستادیم آنرا آیاپس‌شمامر اورا انکارکنندگانید

قوله‌تعالی وما ارسلنا من قبلك من رسول . من اوّل ابتداء غایت است ودوّم زیادت است لتأکید النّفی حقتعالی گفت از پیش تو هیچ پیغمبریرا نفرستادیم . الاّ نوحی الیه . اهل کوفه خواندند الاّ نوحی بنون وکسر حا علی اضافة الفعل الی الله تعالی علی الجمع علی وجه التّعظیم الاّ و ما وحی کردیم باو و باقی قرّاء یوحی خواندند بیا وفتح حا علی الفعل المجهول الاّ وحی کردند باو. انّه لااله الاّ انا . ضمیر راجع است باشأن و کار یعنی انّ الامر والشّان شأن و کارچنان‌است که جز من خدائی‌نیست . فاعبدون . مرا پرستید که استحقاق‌عبادت جز مرا نیست . وقالوا . آنکه حکایت آن کرد که کافران گفتند این کافران ازجملهٔ مشرکان که گفتند فرشتگان دختران خدایند وجهودان گفتند عزیربن الله و ترسایان گفتند المسیح بن الله اتّخذالرّحمن ولدا خدای فرزندی گرفت . سبحانه . منزّه‌است ازآنکه اورا فرزند باشد . بل عباد مکرمون . بل این فرشتگان و عزیر و عیسی بندگانی‌اند خدای را گرامی . لا یسبقونه بالقول . سبق نبردند‌ایشان

خدایرا بگفتار یعنی زهره ندارند که پیش ازآنکه خدای گوید و فرماید ایشان سخنی گویند یا کاری فرمایند . وهم بامره یعملون . و ایشان آنچه کنند بفرمان خدای کنند . یعلم مابین ایدیهم وما خلفهم . خدایتعالی داند آنچه پیش ایشانست وآنچه پس ایشانست علی اختلاف القول فیه علی ما مضی چنانکه برفت اختلاف مفسّران دراو . ولا یشفعون . ایشان شفاعت نکنند الاّ در حقّ آنکس که خدای خواهد و رضا دهد . عبدالله عبّاس گفت یعنی آنرا که بگوید لا اله الاّ الله مجاهد گفت یعنی آنرا که خدای از او راضی باشد و اصحاب وعید را باین آیت تمسّکی نیست در نفی شفاعت از اهل کبایر برای آنکه ایشان گفتند خدای میگوید فرشتگان شفاعت نکنند الاّ آنرا که خدای همه عمل او پسندیده باشد گوئیم ایشانرا که این که گفتید در ظاهرآیه نیست برای آنکه متعلّق رضاء مذکور نیست وظاهرآیه این است الاّ آنرا که خدای خواهد و رضا دهد و دستوری درشفاعت او نظیره قوله من ذا الّذی یشفع عنده الاّ باذنه و اگر تسلیم کنیم که مراد آنست که‌رضی عمله ازکجاست که واجب کند که رضی جمیع عمله این تفسیر قرآن باشد بر وفق مذهب چرا نشاید که بعضی عمل او و یا بیشتر عمل او از ایمان و عمل صالح که کرده باشد پسندیدهٔ خدای بود و اگر چه در میانه عملی باشد او را ناپسندیده که‌شفاعت برای آن باید در حق او . و هم من خشیته مشفقون . و ایشان از ترس او ترسان باشند یعنی از خوف عقاب او هیچ معصیت نکنند . ومن یقل منهم انّی اله من دونه . آنکه برسبیل تهدید گفت هرکس که گفت از فرشتگان که من خدا ام بدون خدای . فذلك نجزیه جهنّم . آنرا یعنی آن گوینده را که این دعوی کند ما جزای او و پاداش او دوزخ دهیم . کذلك نجزی الظّالمین . که ما جزای ظالمان چنین دهیم . اولم یر الّذین کفروا . نمی بینند این کافران یعنی نمیدانند که آسمان و زمین بر یکدیگر نهاده بودند و درهم آویخته ما آنرا بشکافتیم . عبدالله عبّاس گفت یکچیز بود آسمان و زمین ملتزق گشته خدایتعالی فصل کرد میان ایشان بهوا . کعب الاحبار گفت خدایتعالی که آسمان و زمین آفرید برهم نهاده بود بادی‌را بفرستاد تا آنرا از هم جدا کرد . مجاهد وابوصالح وسدی گفتند جمله یکطبقه بود خدایتعالی بشکافت آنرا و هفت طبقه کرد و زمین ها هم چنین . عکرمه و عطیّه و ابن زید گفتند آسمان و زمین رتق بود و بسته نه آن باران دادی و نه این نبات رویانیدی ما آسمانرا بباران بشکافتیم و زمین را به نبات نظیره قوله والسّمآء ذات الرّجع والارض ذات الصّدع و رتق بستن باشد و فتق گشادن باشد نقیض یکدیگرند یقال الي فلان الرّتق والفتق آنرا که متصرّف کاری بود اورا راتق و فاتق گویند و منه المرئة الرّتقآء که اندام او ملتحم باشد و برای آن رتقاً بلفظ واحد گفت و اگر چه آسمانها جمع است که این لفظ مصدراست و مصدر را واحد و تثنیه وجمع و تذکیر و تأنیث یکی باشد کقولهم عدل و زور و فطر و صوم و رضی . وجعلنا من المآء کلّ شیء حیّ . و ما هر حیوانی را که آفریدیم از آب آفریده ایم و جعل بمعنی خلقت و مثله و قوله والله خلق کلّ دابّة من مآء الایه . افلا یؤمنون . تصدیق نمیکنند و باور نمیدارند وابن کثیر تنها خواند . الم یر الّذین کفروا . بی‌واو و جملهٔ قرّاء بواو خواندند . وجعل في الارض

رواسی. ما در زمین کوهها کردیم یعنی کوهها آفریدیم ای جبالا رواسی صفت محذوفی است و
معناه ثوابت جمع راسیه ای ثابتة من رسی اذا ثبت. ان تمید بهم. در او دو وجه گفتند یکی
آنکه حفظا من ان تمید ای تمیل و کراهیة ان تمید این قول زجّاج است و یکی آنکه لئلاّ تمید
نگاهداشت از آنکه بجنبد و قول دوّم آنکه تا نجنبد و این هر دو قول مطّرد باشد در نظایر
او من قوله یبیّن الله لکم الایات ان تضلّوا و قوله ان تضلّوا احدیهما و قوله ان تقولوا یوم القیمة
وغیر ذلك من الایات. و جعلنا فیها فجاجاً. و کردیم در او راهها و فجاج جمع فجّ باشد و
آن راهی بود فراخ میان دو کوه. سبلاً. راهها در سهل. لعلّکم تهتدون. تا شما مهتدی
شوید و راه بیابید حقتعالی در این آیه منّت نهاد بر خلقان بآنکه زمین مقرّ ایشان کرد و آنرا
قرار داد بکوهها. در خبر است که اوّل که خدایتعالی زمین آفرید می جنبید همچنان که کشتی
بر سر آب حقتعالی آنرا موتدّ کرد و دوخته کرد بکوهها چنانکه گفت والجبال اوتادا و زمین را
مسخّر ایشان کرد تا در سهل و جبل براو راه میکنند وبطلب معاش و روزی سفرها میکنند. و
جعلنا السّمآء سقفا محفوظاً. و ما آسمانرا سقفی کردیم نگاه داشته و در او خلاف کردند بعضی
گفتند محفوظ است از آنکه بیفتد چنانکه گفت انّ الله یمسك السّموات والارض ان تزولا بعضی
دگر گفتند از آنکه کسی تعرّض تواند کرد آنرا بنقض و هدم تا این معنی طمع دارد یعنی برفعت
و احکام بآنجا رسانید که این طمع ها منقطع شد و قولی دگر آنست که محفوظ است از شیاطین
برجوم چنانکه گفت و جعلنا ها رجوما للشّیاطین. و هم عن ایاتها معرضون. ایشان یعنی
کافران از آیات و دلالات آن اعراض نموده اند وعدول کرده و در او تفکّر نمیکنند. وهوالّذی
خلق اللّیل والنّهار. او آن خدائیست که شب و روز بیافرید. والشّمس والقمر. و آفتاب و
ماه بیافرید و آن هردو را آیت شب وروز کرد تا آفتاب آیت روز باشد وماهتاب آیت شب. کلّ
فی فلك یسبحون. این ماه و آفتاب وهر یکی از آن در فلك شنا میبرند و سباحت میکنند و
فلك عبارت است از بحري ومدار ماه و آفتاب و ستارگان این قول ضحّاك است و بعضی دگر
گفتند فلك برجی است مکفوف که این ستارگان در او میروند برای آن سباحت گفت. حسن
بصری گفت آسیائیست بر شکل بادریسه دوك و برای استداره آنرا فلك خواند و منه الفلك
للسّفینة و منه فلکة المغزل و در لغت عبارت باشد از هرچه گردنده باشد و جمع فلك افلاك بود
قال الرّاجز. بانت بیاض الفلك الدّوار. حتّی الصّباح یعمل الاقمار (۱). معنی یسبحون ابن
جریح گفت یعنی میروند. عبدالله عبّاس گفت میگردند بخیر و شرّ و شدّت و رخا و برای آن
بکنایت عقلا. از او خبر داد که فعل عقلا. باو حوالت کرد و مثله قوله تعالی والشّمس والقمر
رایتهم لی ساجدین و قوله و ظلّت اعناقهم لها خاضعین و قوله لقد علمت ماهؤلاء ینطقون. و
قال النّابغة الجعدی. تمزّزتها والدّیك یدعو صباحه. اذا ما بنو نعش دنوا فتصوّبوا. و برای
آن بلفظ جمع گفت و اگرچه شمس و قمر دو است که مراد آنست ودیگر ستارگان ولیکن اکتفاء
کرد بذکر بعضی قوله. و ما جعلنا لبشر من قبلك الخلد گفتند سبب نزول آیت آن بود که
کافران گفتند نتربّص به ریب المنون ما انتظار مرگ محمّد کنیم خدایتعالی این آیت فرستاد

(۱) هکذا ؟

و گفت اگر ایشان چشم بر مرك تو نهاده اند ما هیچ آدمی را در دنیا خلود و جاویدانی نداده ایم
و پیش کسی جاوید نماند تا تو نیز بمانی. افان متّ. اگر تو بمیری ایشان همه خواهند ماند و
بعضی دگر گفتند استفهامی دگر مقدّر است و التّقدیر افهم الخالدون ولیکن اکتفا کرد بیکی و
مثله قول الشّاعر. فوّلوا وقالوا یا خویلد لا ترع. فقلت وانکرت الوجوه هم هم. یعنی اهم هم
آنکه گفت. کلّ نفس. هر شیء که جان دارد مرگ بچشد و برای آنکه در مرگ شدّتی و
سختی هست بلفظ ذاق گفت یقال قد ذقت و بال فعلك و قال تعالی انّهم لذآئقوا العذاب الالیم و
قال. ذق انّك انت العزیز الکریم. فرّاء گفت چون اسم فاعل بمعني ماضی باشد عمل نکند
اضافت شاید کرد چنانکه در آیت است و چون بمعنی حال یا استقبال باشد عمل نصب کند چنانکه
زید ضارب عمروا بالامس ای ضرب عمروا و زید ضارب عمروا الآن اوغدا. و نبلوکم. و ما
شما را بیازمائیم و امتحان کنیم برآن تفسیرها که گفتیم ببد ونیك و بیماری وتندرستی ودرویشی
و توانگری و مرك و زندگانی. فتنة. ای امتحانا وبلآء مصدری است لامن لفظ الفعل ومراد
بامتحان واختبار وفتنه ازخدایتعالی تشدید تکلیف باشد واینرابیان کردیم پیش ازاین. والینا ترجعون
وشمارا بما آرند ومرجع ومآل شما باما باشد یعنی باسرائی که درآن سرای حکم مارا باشد وکس راحکم نبود
آنجاچنانکه دردنیاهست واذا راك الّذین کفروا. وچون بینند تورا این کافران ان یتّخذونك ان
بمعني ما نفی است والمعنی ما یتخذونك الاّ هزوا نگیرند تورا مگر فسوس. اهذا الّذی. قول
محذوف است اینجا و التقدیر یقولون گویند اینست که ذکرخدایان شما میکند ببد وعرب ذکر گویند
براطلاق عیب وسبّ خواهند قال الله تعالی سمعنا فتی یذکرهم ای یسبّهم قال عنتره. لاتذکری
مهری و ما اطعمته. لیکون جلدك مثل جلد الاجرب. ای لا تعیبي یعنی اینست که خدایان
شما را دشنام میدهد. وهم بذکر الرّحمن هم کافرون. و ایشان بذکر خدایتعالی و توحید و
کتاب او کافرند. خلق الانسان من عجل. از انسان اینجا آدم را میخواهد یعنی شتاب زدگی
یعنی طینت و بنیت او بر شتاب زدگی نهاده است نظیره قوله وکان الانسان عجولا. سعید جبیر
وسدی گفتند چون خدایتعالي آدم را بیافرید روح بزانوی او برسید نگاه کرد میوهٔ بهشت دید
تعجیل کرد خواست تا پیش از اتمام خلق او بر پای خیزد بعضی دگر گفتند خلق الانسان من
عجل ای من تعجیل فی خلقه. و گفتند خدایتعالی او را روز آدینه نماز دیگر آفرید و در
آفریدن او تعجیل کرد تا آفتاب فرو نشود برای این گفت و خلق الانسان من عجل و گفتند
آدم گفت یا ربّ استعجل بخلقی قبل غروب الشّمس بار خدا یا بخلق من تعجیل کن پیش از
آنکه آفتاب فروشود وبعضی دگر گفتند این ازمقلوبست و تقدیر آنکه خلق العجل من الانسان
تعجیل از آدمی بیافریده اند یعنی که هیچ جانور نبود که در او آن تعجیل بود که در آدمی
و هذا کقول العرب عرضت النّاقة علی الحوض و المعنی عرضت الحوض علی النّاقة و قولهم
استوی العود علی الحرباء و المعنی استوی الحرباء علی العود و قول الشّاعر. حسرت کفّی عن
السّربال اخذه. فردا یجرّ علي اید المفیدینا. ای حسرت سربالی عن الکفّ و قال ابن احمر.
وجرر طار باطلها سیلا. ای طار یسیلها باطلا. و ابو عبیده گفت و جماعتی دیگر که مراد

آنست که خلق الانسان من عجل ای من طین و عجل در کلام عرب گل باشد قال الشّاعر .
والنبع ینبت بین الصّخر ضاحیة . و النخل ینبت بین الماء والعجل . اگر گویند بر این وجه
چه نسبت باشد این لفظ را باین که گفت ساریکم آیاتی فلا تستجعلون گوئیم معنی آنست که
خدایتعالی که قادر بود که چون آدمی را از گل بیافریند قادر بود که آیاتی کـه شما اقتراح
میکنید با شما نماید تعجیل مکنید و وجهی دیگر آنست که خدایتعالی آدم را بتعجیل آفرید
نه بتدریج چنانکه آدمی را . من نطفة ثمّ من علقة ثمّ من مضغة ثمّ من عظام ثمّ یکسی العظام
لحما . تا خلقت به نه ماه تمام شود و اگر بر آن جوابهای مقدّم انسان حمل کنند بر آدمی هم
محتمل باشد واولیتر اعنی خلق الانسان من عجل آدمی از دأب وخلق او عجله است تا پنداری که
او را خود از آن آفریده اند چنانکه کس را وصف کنند بچیزی گویند فلان کلّه فهم و علم
و فلان اکل وشرب قالت الخنساء فی وصف بقرة یرتع . ما ارتعت حتی اذا ادّکرت . فانّما
هی اقبال و ادبار . ای تکثیر الاقبال و الادبار . ساریکم آیاتی فلا تستجعلون . گفت من آیات
و معجزات خود با شما نمایم بر من شتاب زدگی مکنید . و یقولون متی هذا الوعد ان کنتم
صادقین . میگویند تو را این کافران که این وعده ونوید که میگوئی از نزول و ظهور آیات
کی خواهد بودن و گفتند مراد بوعده قیامت است و وعده بمعنی موعود است اگر راست
می گوئی آنکه گفت . لو یعلم الّذین کفروا . اگر بدانند کافران آنکه ایشان آتش
از روی خود و پشت خود باز نتوانند داشت یعنی آتش بایشان محیط شده باشد . ولا هم
ینصرون . و نه نیز ایشان را نصرت کنند و یاری دهند و جواب لو بیفکند لدلالة الکلام علیه
والتّقدیر لعلموا صدق ما وعدوا به بدانند صدق آنچه ایشانرا بدان وعده میدهند آنکه گفت .
بل تأتیهم بغتة . که بایشان بیاید ناگاه . فتبهتهم . ایشانرا مبهوت و متحیّر گرداند . فلا
یستطیعون ردّها . نتوانند ردّ و دفع آن کردن . ولاهم ینظرون . و نه ایشانرا مهلت دهند .
ولقد استهزء برسل من قبلك فحاق بالّذین سخروا منهم . الآیه ایزد تعالی در این آیت رسول
علیه السّلام را تسلیه داد و گفت اوّل کس از رسولان من که کافران از او فسوس داشتند و
باو استهزاء کردند نه توئی پیغمبرانی که پیش از تو بودند هم استهزاء کردند کافران بر ایشان
فحاق . ای فحلّ دررسید بآن مستهزیان و ساحران آن استهزاء که میکردند یعنی جزا و عقوبت
آن و روا بود که ایشان استهزاء از حدیث بعث ونشور و دوزخ وانواع عذاب میکردند که رسول
علیه السّلام گفت که خدایتعالی گفت برسید بایشان آنچه از آن فسوس میداشتند از عقاب دوزخ
قل من یکلؤکم . بگو ای محمّد که کیست که شمارا نگاه میدارد بشب وروز از خدایتعالی یعنی
از عذاب خدای وگفتند از عوارض آفاقی که باشد در شب و روز یقال کلأه یکلؤه اذا حفظه
فهو کالی قال ابن هرمه . انّ سلیمی والله یکلؤها . ضنّت بشیٔ ماکان یذراها . حقتعالی تذکر
نعمتی کرد از نعمتهای او گفت که کیست که شمارا بشب وروز و بگاه و بیگاه در خفتگی
وبیداری نگاه میدارد . ذوالنّون مصری گفت شبی ازشبها برون آمدم شبی بود مقمر وماهتاب
روشن بر کنار رود نیل میرفتم کژدمی را دیدم که میرفت بشتاب چنانکه من در او نمیرسیدم

گفتم همانا در این تعبیهٔ باشد بر اثر او میرفتم تا بکنار آب رسیدم وزغی بیامد و پشت بداشت تا
آن کژدم بر پشت او نشست و عبور کرد من گفتم سبحان الله آن خدای که کژدم را بی سفینه
رها نکرد من نیز عبور کردم چون بخشك رسید دگرباره تاختن گرفت من بر اثر او میرفتم نگاه
کردم برنائی را دیدم مست افتاده و ماری عظیم سیاه بر سینهٔ او شده وآهنگ دهن او کرده آن
کژدم بیامد وبر پشت مار شد و اورا نیشی زد و بکشت وبینداخت و برگردید من از آن بشگفت
فرو ماندم بربالین او بایستادم و بآواز این بیتها بخواندم . یا نائما والخلیل یحرسه . من کلّ
سوءٍ یدبّ فی الظّلم . کیف ینام العیون عن ملك . تاتیك منه فوائد النّعم . جوان بآواز من
از خواب درآمد من این حال را براو حکایت کردم بر دست من توبه کرد . بل هم عن ذکر ربّهم
معرضون . بل ایشان از ذکر خدای برگشته اند که قرآنست و دلائل وحجج آن آنکه گفت
بر سبیل توبیخ و تقریع . ام لهم آلهة . یا ایشانرا خدایانی هستند که ایشانرا از ما حمایت
میکنند ونگاه میدارند آن خدایان ایشان نصرت خود نتوانند کردن نصرت دیگران چگونه کنند .
ولاهم منّا یصحبون . وایشان از ما مصحوب نباشند یعنی صاحبی نبود ایشانرا که از ما حمایت
کند و نگاه دارد ایشانرا . مجاهد گفت و ینصرون و یحفظون قتاده گفت لا یصحبون من الله
بخیر ایشان ازما بهیچ خیر مصحوب نباشند یعنی ازما هیچ چیز بایشان صحبت نکند یعنی هیچ
خیر بایشان نرسد بقیامت . بل متّعت هؤلآء . بل ایشانرا ممتّع وبرخوردار گردانیدیم . وآبائهم .
ونیز پدران ایشانرا و درنعمت بداشتیم و تمکین کردیم ازنیل ملاذّ ومشتهیات و تعجیل عقوبت
نکردیم برایشان . حتّی طال علیهم العمر . تا عمر برایشان درازشد بلاغ حجّت را آنکه برسبیل
توبیخ گفت . افلا یرون . نمی بینند یعني نمیدانند انّا نأتی الارض . که ما قصد کنیم بزمین
وآنرا نقصان میکنیم و می کاهانیم از کنار های او بخرابی هر روز وهر سال و هروقت طرفي
ویران کنیم وگفتند نقصان زمین بخراب او و مرگ اهلش باشد چون خداوند سرای بمرد
سرای ویران شد و گفته اند بموت العلمآء خرابی زمین بمرگ علماء باشد که هرکجا که در او
عالمی نباشد آن دیار وآن زمین خراب باشد اگرچه توآنرا آبادان شناسی . افهم الغالبون . قتاده
گفت آیا ایشان غلبه خواهند کردن رسول را با چندین آیات ومعجزات که می بینند وباچندین
نصرت که می بینند که خدای میکند او را درمقامی پس مقامی یا ایشان طمع دارند که غالب شوند
خدایرا که قهّار وجبّار باشد . قل انّما انذرکم بالوحی ولا یسمع الصّمّ الدّعا اذا ما ینذرون .
آنکه رسول را فرمود که بگو این کافرانرا که من شمارا بوحی میترسانم و اعلام میکنم و کار من
این است وبدست من جزاین نیست امّا آنکه شمارا علی کلّ حال حمل کنند بالجاء بر سماع و
قبول نه کار من است چو شما بمثابهٔ کرانید در اصغاء نا کردن ومبالات نا کردن وکرچیزی نشنود
جملهٔ قرّاء خواندند ولا یسمع الصّمّ بفتح یاو میم ورفع صمّ علی اسناد الفعل الی الصمّ مگر ابن عامر که او
خواند لاتسمع الصمّ الدّعآء تو کرانرا چنین توانی شنوانیدن بضمّ تا و کسر میم و نصب میم صمّ علی
اضافة الفعل الي النبيّ علیه السّلام و نصب الصّمّ علی المفعول الاوّل واین برسبیل مبالغه درتشبیه فرمود
حقتعالی که ایشان در قلّت اصغاء وانتفاع بسماع بمثابهٔ کرانند والاّ درحقیقت شنوایند چنانکه

شاعر گفت . لقداسمعت لو ناديت حيّا . ولكن لا حيوة لمن تنادی . ماينذرون . چون
بترسانند ایشانرا ما زیاده است و اولتر آنستکه مصدری باشد یعنی وقت الانذار . ولئن
مسّتهم نفحة من عذاب . آنکه حقتعالی بر سبیل تذکیر و تنبیه گفت اگر یك
دمش از عذاب خدای بایشان رسد از آن بفریاد آیند و گویند . یاویلنا . ای وای بر ما
ما ظالم و ستمکار بودیم بر نفس خود و اصل نفخه دمش بوی بود آنکه در جای قلّت و اندك
استعمال کنند بر سبیل مبالغه یقال نفخ فلان الي فلان اذا اعطاه شيئا قليلا و اصل کلمه آنکه
گفتیم من قول الشّاعر . و عمرة من سروات النّسآء . ينفخ بالمسك اردانها . و نفخ ونفح یکی
باشد الاّ آنچه نفخ بخاء معجم بیشتر از نفح بود . و نضع الموازين القسط . آنکه دروعظ خلق
گرفت و گفت مابنهیم ترازوهاراستان برای روزقیامت در ترازو دو قول گفتند یکی آنکه حقیقت است
و ترازوی باشد با کفها و شاهین که بآن صفایح اعمال سنجند چنانکه در اخبار هست و بیانکردیم
و قولی دگر آنکه مجاز است و کنایت از عدل و انصاف وراستی یعنی چنان رود آنجا که پنداری
بترازو برسنجیده است . و روایت کرده اند که رسول علیه السّلام شب معراج ترازو دید آویخته
هر کفّهٔ از او فی سعة الشرق الی الغرب بفراخی مشرق تامغرب گفت بار خدایا این ترازو بچه
مملوّ شود و بچه در آید گفت بعزّ عزّت من که به نیم خرما درآرم چون باخلاص بود . و اما
قوله القسط واحد است وصفت موازین است واو جمع برای آنست که قسط مصدراست والمصدر
لاثينی ولا يجمع ومصدررا تثنیه وجمع نکنند . فلاتظلم نفس شيئا . برهیچ نفس هیچ ظلم نکنند
و نقصان حقّ او نکنند واز ثواب طاعت اوهیچ باز نگیرند و درعقاب او هیچ نیفزایند بناواجب
يقال ظلمته حقّه او نقصته . وان كان مثقال حبّة من خردل . اهل مدینه خواندند مثقال برفع
لام بآنکه کان تامّه باشد و بمعني حصل و وجدو اگر حاصل آید اورا چندانکه وزن و مقدار
دانه سپندان باشد وباقی قرّاء بنصب لام خواندند علی تقدير وان كان ذلك الشّئ مثقال حبّة من
خردل برای آنکه کان ناقصه باشد و اوخبر کان باشد و اگر آن چیز بمقدار سپندان دانه باشد .
اتينا بها . ما آنرا باایشان آریم و رها نکنیم که ضایع شود . و کفي بنا حاسبين . و ما بسیم
شماره کننده . ولقد آتينا موسى وهرون الفرقان . و ما دادیم موسی و هرون را فرقان یعني
توریة که فرق کننده است میان حقّ و باطل . ابن زید گفت یعنی آن معجز که فرق کرد میان
حقّ او و باطل فرعون و مثله قوله . و ماانزلنا علي عبدنا يوم الفرقان . یعنی یوم بدر . وضيآء .
و نیز اورا روشنائی دادیم . وذكرى . ویاد کردی برای پرهیز کاران و نصب هردو بر عطف است
علی الفرقان و بعضی گفتند که نصب برحال است و واو عطف برای اختلاف احوال آمد کقولهم
جائنی زيدالجواد والحليم والعالم و این قول ضعیف است . الّذين يخشون ربّهم بالغيب .
صفت متّقیانست آن متّقیان که از خدای بترسند در غیب یعنی خدایرا نادیده از او ترسند و گفتند
از خدای ترسند در سرّ ترس از معاصی خدای اجتناب کنند نه بروی مردمان . و هم من السّاعة
مشفقون . و ایشان از قیامت ترسند . و هذا ذكر مبارك . اشاره بقرآن است گفت این کتاب
قرآن ذکری است و پر برکت که ما آنرا فرو فرستاده‌ایم شما آنرا منکرید قوله تعالی .

وَلَقَدْ آتَيْنَا اِبْرٰهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ * اِذْ قَالَ لِاَبِيهِ وَقَوْمِهِ
و بتحقیق دادیم ابراهیم را رشداورا از پیش و بودیم بآن دانایان چون گفت مر پدرش را و گروه اورا
مَاهٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي اَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ * قَالُوا وَجَدْنَا آبَائَنَا لَهَا عَابِدِينَ *
چیست صورتها که شما مر انرا ثابت قدمانید گفتند یافتیم ما پدران خودرا برای آن پرستندگان
قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ اَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ * قَالُوا اَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ اَمْ اَنْتَ
گفت بتحقیق بودید شما و پدران شما در گمراهی هویدا گفتند آیا آمدی مارا براستی یا تو
مِنَ اللَّاعِبِينَ * قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَاَنَا عَلٰى
از بازی کنندگانی گفت بلکه پروردگار شما پروردگار آسمانها و زمین است آنکه آفرید آنهارا و منم بر اینان
ذٰلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ * وَتَاللّٰهِ لَاَكِيدَنَّ اَصْنَامَكُمْ بَعْدَ اَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ *
از شاهدان وقسم بخدا هر آینه چاره خواهم کرد بتهای شمارا پس از آنکه رو گردانید
فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا اِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ اِلَيْهِ يَرْجِعُونَ * قَالُوا مَنْ فَعَلَ هٰذَا
پس گردانید آنهارا پاره پاره مگر بزرگی که بود آنهارا شاید آنها بسوی او بازگشت کنند گفتند که کرد این را
بِآلِهَتِنَا اِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ * قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ اِبْرٰهِيمُ * قَالُوا
بخدایان ما بتحقیق او از ستمکارانست گفتند شنیدیم جوانی راکه ذکر میکرد آنهارا گفته میشد مر او را ابراهیم گفتند
فَأْتُوا بِهِ عَلٰى اَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ * قَالُوا ءَاَنْتَ فَعَلْتَ هٰذَا بِآلِهَتِنَا
پس بیاورید اورا بر چشمهای مردم شاید آنها گواهی دهند گفتند آیا تو کردی این کار را بخدایان
يَا اِبْرٰهِيمُ * قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هٰذَا فَاسْئَلُوهُمْ اِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ * فَرَجَعُوا اِلٰى
ای ابراهیم گفت بلکه کرد آنرا بزرگ آنها این پس بپرسید آنهارا اگر باشند سخن گویند پس باز گشتند بسوی
اَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا اِنَّكُمْ اَنْتُمُ الظَّالِمُونَ * ثُمَّ نُكِسُوا عَلٰى رُؤُسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ
خودهاشان پس گفتند بتحقیق شما شما ستمکارانید پس نگون شدند بر سرهاشان بتحقیق دانستی
مَا هٰؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ * قَالَ اَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مَالَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ
آنچه اینگروه میگویند گفت آیا پس می پرستید از غیر خدا آنچه را نه سود دهد شمارا چیزی و نه گزند رساند شمارا
اُفٍّ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَفَلَا تَعْقِلُونَ * قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانْصُرُوا
اف بر شما و مر آنچه را می پرستید از غیر خدا آیا پس نمیفهمید گفتند بسوزانیدش و یاری کنید
آلِهَتَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ * قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلٰى اِبْرٰهِيمَ *
خدایان خودرا اگر باشید کارکنان گفتیم ای آتش باش خنك و سلامت بر ابراهیم
وَاَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْاَخْسَرِينَ * وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا اِلَى الْاَرْضِ الَّتِي
وخواستند باو مکریرا پس گردانیدیم آنهارا زیانکاران ورهانیدیم اورا و لوط را بسوی زمین آنچنانی
بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ * وَوَهَبْنَا لَهُ اِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ *
که برکت دادیم در آن برای جهانیان و بخشیدیم مر اورا اسحق را و یعقوب را که بود فرزند فرزند او و همه را گردانیدیم شایستگان
وَجَعَلْنَاهُمْ اَئِمَّةً يَهْدُونَ بِاَمْرِنَا وَاَوْحَيْنَا اِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَاِقَامَ الصَّلٰوةِ
و گردانیدیم آنهارا پیشوایانی که هدایت کنند بامر ما و وحی کردیم بسوی آنها کردن خوبیهارا و برپا داشتن نمازرا

وَ اِيتَاءَ الزَّكٰوةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ * وَلُوطاً آتَيْنَاهُ حُكْماً وَعِلْماً وَنَجَّيْنَاهُ
ودادن زكوة را وبودند مارا پرستندگان ولوطرا داديم اورا حكم وعلم ورهانيديم اورا

مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ * وَاَدْخَلْنَاهُ
از ده آنچنانى كه بودند ميكردند پليديهارا بتحقيق آنها بودند گروه بد زشتكاران ودرآورديم اورا

فِي رَحْمَتِنَا اِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ * وَنُوحاً اِذْ نَادَي مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ
در رحمت خود بتحقيق او از شايستگانست ونوح را چون ندا كرد از پيش پس استجابت كرديم مراو را پس رهانيديم اورا

وَاَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ * وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا اِنَّهُمْ
واهل اورا از اندوه بزرگ ويارى كرديم اورا از گروه آنچنانيكه تكذيب كردند بآيات ما بتحقيق آنها

كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاَغْرَقْنَاهُمْ اَجْمَعِينَ * وَدَاوُدَ وَسُلَيْمٰنَ اِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ
بودند گروه بدى پس غرق كرديم آنهارا همگى را وداود را وسليمانرا چون حكم كردند در كشتزار

اِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ * فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمٰنَ وَكُلًّا
چون چرا كرد در آن گوسفند قوم وبوديم مرحكم آنهارا شاهدان پس فهمانديم آنرا سليمانرا و همه را

آتَيْنَا حُكْماً وَعِلْماً وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ *
داديم حكم وعلم ومسخر كرديم باداود كوهها را تسبيح ميكردند ومرغانرا وبوديم كنندگان

وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ اَنْتُمْ شَاكِرُونَ *
وآموختيم اورا ساختن لباس جنگ براى شما تا نگاهدارد شمارا از حرب شما پس آيا شما شاكرانيد

وَلِسُلَيْمٰنَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِاَمْرِهِ اِلَى الْاَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا
و براى سليمان بادرا تند وزنده روانست بفرمانش بسوى زمينى كه بركت نهاديم در آن وبوديم

بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ * وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلاً دُونَ
بهر چيز عالمان واز ديوان كسانى را كه بدريا فرو ميرفتند برايش وميكردند كاريرا غير

ذٰلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ .
اين وبوديم مرآنهارا نگاهدارندگان .

قوله تعالى . ولقد آتينا ابرهيم رشده من قبل الايه . حقتعالى چون بگفت كه موسى و هرون را كتاب داديم و احكام حلال و حرام و محمّد را عليه السّلام كتاب مبارك داديم و آن فرقان است گفت ابرهيم را عليه السلام پيش از آن آيات و بيّنات داديم كه صلاح و رشاد او در آن بود و امّت او و مراد برشد آنست كه او را برشد رسانيد از ادلّه و بيّنات و رشد و رشد دو لغت است كالنجل و النجل و نقيض اوغى يقال رشد يرشد فهو رشيد . و كنّا به عالمين . ما با او عالم بوديم يعنى دانستيم كه او اهل آنست چنانكه گفت . ولقد اخترناهم على علم علي العالمين . و اين قول قتاده و مجاهد است . اذ قال لابيه و قومه . چون گفت پدرش را يعنى عمّش را آذر و قوم و امّتش را . آذر در محلّ نصب است على الظرف و عامل در او آتيناه است . ما هذه التماثيل الّتى الايه . ما استفهام راست و تماثيل جمع تمثال باشد و آن كالبدى بود بى جان يعنى آن اصنام كه ميپرستيدند ايشان صورت استفهام است و مراد تقريع

و توبيخ . انتم لها عاكفون . كه شما اقبال كرده ايد بر آن و مقام كرده عند آن و آنرا عبادت ميكنيد . قالوا وجدنا آبائنا لها عابدين . گفتند ما پدران خود را يافتيم كه ايشانرا ميپرستيدند . قال لقد كنتم انتم و آبائكم فى ضلال مبين . گفت شما و پدران شما بعبادت اصنام در ضلالت و گمراهى بوديد روشن و اين دليل است بر بطلان تقليد كه ايشانرا چون ابرهيم پرسيد كه بچه جهت اين بتان را ميپرستيد هيچ حجّت نداشتند جز آنكه گفتند ما پدران خود را بر اين يافتيم او گفت شما و پدران شما بر ضلالت بوده ايد سخن ايشان منقطع شد و هيچ نتوانستند گفتن جز آنكه استبعاد كردند و گفتند . اجئتنا بالحقّ ام انت من اللاّعبين . اينكه ميگوئى بجدّ ميگوئى و تو حقّى آوردهٔ يا بازى ميكنى اوگفت . بل ربّكم ربّ السّموات و الارض بل خداى شما خداى آسمان و زمين است كه آنرا بيافريد و من بر آن گواهم يعنى بر الهيّت او و آفريدن او آسمان و زمين را و آنكه او منعم است و مستحقّ عبادت . و تالله لاكيدنّ اصنامكم . چون ديد كه ايشان اصرار ميكنند و به تنبيه او متنبّه نميشوند گفت من كيدى سازم با خدايان شما . بعد ان تولّوا مدبرين . پس از آنكه شما پشت بر كنيد و برويد . مجاهد و قتاده گفتند ابرهيم اينحديث در سرّ گفت جز آنكه يك كس بشنيد و بوقت دوّم افشاء كرد سدى گفت ايشانرا عيدى بودى در سالى كه بجمع آنجا شدندى چون از آنجا باز گشتندى بنزديك اصنام شدندى وسجده كردندى ايشانرا وطعامها بياوردندى و پيش ايشان و پيرامن ايشان بنهادندى تا در آنجا بركت پديد آيد بمجاورت ايشان چون از عيد باز آمدندى آن طعام بخوردندى عمّ ابرهيم گفت يا ابرهيم با ما بعيدگاه نيائى تا ساز و آئين ما ببينى و بدانى كه دين ما چون است باشد كه راغب شوى در او گفت رغبت نيست مرا در دين شما و عيد شما الحاح كرد بر خاست و برفت چون ببعضى راه رسيد خسته شد و پايش رنجور گشت بنشست و گفت . انّى سقيم . و گفتند تبش آمد و گفتند روز نوبت تب بود او را گفت انّى سقيم مرا وقت تب است و من نتوانم آمدن كه تب آغاز ميكند و در راه بخفت و مردم بر او ميگذشتند چون مردمان برفتند و از ايشان جز ضعيفان و بيچارگان نماندند بر خاست و گفت . تالله . بخداى و اين تا بدل و او است اعنى و او قسم جز در اين يك اسم نشود و لايقال تالرّحمن و تربّ الكعبه و انّما يقال و الرّحمن و ربّ الكعبه . لاكيدنّ اصنامكم . با اصنام شما كيد كنم و كيد و مكر و حيلت نظاير ند و آن كارى بود كه مقصود از او پوشيده باشد آنگه بيامد و به بت خانه در آمد و آن صفّهٔ بود بزرگ و آن بت مهين بر برابر نهاده بود در صدر و زير او كهتر از او نهاده و فرود از او كهتر از او نهاده و همچنين بر نسق هر چه فروتر بود كهتر بود و تبرى بدست داشت در آمد همه را خرد بشكست و بر سبيل تهكّم و استهزاء ميگفت . الا تاكلون الطّعام . چرا طعام نميخوريد . ما لكم لا تنطقون . چه بوده است شما را كه سخن نميگوئيد چون همه را خرد بشكسته بود جز آن بت مهترين را تبر برد و بر دوش آن بت مهين نهاد و برفت و ذلك قوله . فجعلهم جذاذا . در كلام حذفى و اختصارى هست و تقدير آنست كه فانصرف و دخل على اصنامهم فجعلهم جذاذا كسائى تنها خواند جذاذا بكسر جيم جمع

جذید کطویل و طوال و کریم و کرام جز که این فعیل بمعنی مفعول باشد یعنی مجذوذ و مکسور
و مقطوع من الجذّ والجذّ القطع و منه قوله . عطاء غیر مجذوذ . ای غیر مقطوع والجذّ والجزّ
والحذّ والحزّ کلّها نظایر بمعنی القطع . و باقی قرّاء خواندند جذاذا علی وزن فعال کرفات و
حطام و این بنا مختصّ باشد باین معنی . الاّ کبیرا لهم . نصب او بر استثناء موجب است .
لعلّهم الیه یرجعون . در او دو قول گفتند یکی آنکه یرجعون الی ابرهیم امّید آنرا که ایشان
باز آیند و این احوال به‌بینند و باشد که ایشانرا انتباهی بود از آنچه او ساخته بود که گوید .
فاسئلوهم ان کانوا ینطقون . وقولی دگر آنست یرجعون الیه ای من دینهم الی دینه امّید آنرا
که باشد از دین خود رجوع کنند و با دین او شوند . قالوا من فعل هذا بآلهتنا . در کلام
محذوفی هست وآن آنست که فلمّا رجعوا من عیدهم و دخلوا علی اصنامهم فوجدوها مکسورة
قالوا من فعل هذا بالهتنا چون باز آمدند و بعادت در بتخانه رفتند آنحال بدیدند گفتند که
کرده است این فعل بخدایان ما و من استفهام راست او از جملهٔ ظالمانست . قالوا . گفتند
یعنی آن ضعفا و باز ماندگان قوم که از ابرهیم شنیده بودند و تالله لا کیدنّ اصنامکم و گفتند
این سخن کس نشنید از ابرهیم و ایشان که گفتند . سمعنا فتی یذکرهم . معنی آنستکه یسبّهم
ما شنیدیم از جوانی ابرهیم نام که این بتان ما را دشنام دادی و عیب کردی و ابرهیم این معنی
پنهان نکردی از سبّ و عیب آلههٔ ایشان واین قول درست تراست برای آنکه اگر ابرهیم بآن
غرض که او را بود این سخن برملا گفتی یا با جماعتی غرض او منتقض شدی . قالوا فأتوا به
علی اعین النّاس . گفتند بیارید او را بر چشمهای مردم تا گواهی دهند براو آنان که از او این
سخن یا آن سبّ شنیده بودند و قوله علی اعین النّاس ای مرائیهم گفتند علی رؤس النّاس وگفتند
لیظهر النّاس فعله چو عرب کار ظاهر را گویند کان ذلك علی اعین الناس وباعین الناس . قالوا
ءانت . در کلام حذفی هست و التّقدیر فاتوا به و قالوا ءانت فعلت هذا بالهتنا یا ابرهیم اورا
بیاوردند و گفتند این تو کردهٔ یا ابرهیم بخدایان ما او گفت . بل فعله کبیرهم هذا . این آن
بت مهترین کرده است گفتند چرا کرده است گفت غضب آنرا که شما با وجود او چرا این
بتان خرد را پرستید بدین سبب بر شما خشم گرفته باشد آنکه گفت . فاسئلوهم . بپرسید از
اینان اگر سخن توانند گفت اگر گویند ابرهیم علیه السّلام چگونه گفت فعله کبیرهم هذا و
بر حقیقت کبیر ایشان هیچ فعل نکرده بود او کرده بود نه این دروغ باشد و دروغ بنزدیك شما
بر پیغمبران روا نیست گوئیم از این چند جواب گفته اند یکی آنکه ظاهر کلام ظاهر خبر است
معنی او فرض و تقدیر است و معنی آنست که هب ان فاعلا فعل هذا الفعل و اعتلّ بمثل
هذه العلّة هل تقبلون منه همان انکار که کسی بیاید و چنین فعلی کند آنکه از او پرسند
که چرا کردی گوید من نکردم این بت مهترین کرد شما ازاو قبول کنید تا گویند نه او
گوید چرا ایشان گویند برای آنکه او حیات ندارد و قدرت ندارد و فعل ازاو محال باشد
تا او گوید پرسید تا ایشان گویند چگونه پرسیم از جمادی که ایشان آلت گفتن و شنیدن
ندارند تا حجت بر ایشان متوجّه شود تا باشد که نظر کنند و اندیشه نمایند و ایمان آورند و

قول او قبول کنند چنانکه خدایتعالی گفت . فرجعوا الی انفسهم فقالوا انّکم انتم الظالمون .
بظلم بر خویشتن اعتراف دادند و مانند این قصّهٔ داود است علیه‌السّلام فی قوله وهل اتدك
نبؤالخصم اذ تسوّروا المحراب الی قوله قالوا لا تخف خصمان بغی بعضنا علی بعض الی آخر القصّة
و معنی آنست هب انّنا خصمان بغی بعضنا علی بعض واخوان له تسع و تسعون نعجة ولی نعجة
واحدة فقال اکفلنیها و عزّنی فی الخطاب فما قولك فی هذه الحادثه و این قصّه و شرح او در
جای خود بیاید انشاء الله جواب دیگر از او آنستکه ابرهیم این خبر مطلق نگفت بل مشروط
گفت بقوله ان کانوا ینطقون اگر سخن گویند او کرده است یعنی اگر ایشان بر نطق قادرند
بر فعل قادر باشند و اگر بر نطق قادر نه اند اولی و احری که بر فعل قادر نباشند و چون
قادر نباشند عاجز و مدبر باشند عبادت ایشان نیکو نبود و اگر گویند این شرط در نطق است
نه در فعل گفت بپرسید اگر سخن گویند گوئیم چه ممتنع است که شرط باشد در هر دو وروا
بود که شرطی بود که او شرط بود در بسیاری چیز ها شرط یکی بود و مشروط بسیار جواب
دیگر از او آنست که از کسائی روایت کردند که او خواند بل فعله و وقف کرد اینجا علی تقدیر
فعله من فعله آنکه ابتداء کرد گفت کبیرهم هذا خدای بزرگتان اینست . پرسید از ایشان
اگر سخن توانند گفتن و این وجهی قریب است و محمّد بن سمیع خواند فعلّه علی تقدیر فلعلّه
و بر این قرائت کلام از آن بشود که خبر باشد و دروغ در او شود و معنی آن بود که همانا که
او کرده باشد نه بر اطلاق . بل عندکم . بل بنزدیك شما چو آنکس که روا دارد که جماد معبود
باشد باید که روا دارد که فعل کند و عل و لعل بیکمعنی بود قال الشّاعر . یا ابتا علّك اوعساکا
و قال آخر . علّ صروف الدّهر او دولاتها . تدللنا السّلمة من لمّاتها . اگر گویند این خبر
را چه گوئی که ابو هریره روایت کرد که رسول علیه السلام گفت ما کذب ابرهیم الاّ ثلاث
کذبات کلّها یجادل بهنّ عن دینه ابرهیم دروغ نگفت الاّ سه بار هر بار برای مجادله از دین
یکی گفت انّی سقیم دگر فعله کبیرهم سوّم پادشاهی میخواست تا ساره را از او بستاند گفت
انّها اختی او خواهر من است جواب گوئیم این خبر واحد است ایجاب علم نکند و برای او
آنچه معلوم و مقطوع علیه باشد دست نبدارند و اگر تسلیم کنیم گوئیم معنی آنست که
ابرهیم علیه السّلام هیچ سخن نگفت که ظاهر آن دروغ بود الاّ سه بار امّا این آیت را بیان
کردیم که دروغ نگفت در او ابرهیم و امّا قوله انّی سقیم در جای خود گفته شود انشاء الله
و امّا قوله لساره انّها اختی مراد آن باشد که خواهر منست در دین . فرجعوا الی انفسهم
چون ابرهیم علیه السّلام این بگفت ایشان با خود رجوع کردند اندیشه کردند گفتند . انّکم
انتم الظالمون . در این قضیّه و حادثه ظالم شمائید نه او گفتند در سئوال از او ظالمید اصنام
حاضرند از ایشان بباید پرسیدن و گفتند مراد آنستکه در عبادت اصنام ظالمید و اینقول
بهتر است . ثمّ نکسوا علی رؤسهم . پس بشرم و خجالت و تشویر سر فرو بردند و گفتند .
لقد علمت ما هؤلاء ینطقون . و اینجا قول مضمر است و تقدیر آنکه فقالوا لقد علمت گفتند
تو دانی ای ابرهیم که اینان سخن نگویند و نتوانند گفت عند این حجت بر ایشان متوجّه

شد و ابرهیم علیه السلام زبان ملامت بر ایشان در از کرد و زبان مذمّت بر خدایان ایشان
گشاد و گفت افتعبدون من دون الله. پس شما بدون خدای چیزی میپرستید که شما را نفعی
نکند و مضرّتی نرساند و نتواند نه آن و نه این. افّ لکم. ای تبّا لکم و قیل کراهة لکم
که این کلمه ایست که عند کراهت و نفرت گویند کنند با دو ننگ باد شما را و خدایان شما
را که بدون خدایتعالی میپرستید. افلا تعقلون. خرد ندارید. قالوا حرّقوه. چون در
ماندند و حجت نداشتند و با ابرهیم بحجت بس نیامدند دست با سطوت و سلطنت و ظلم زدند
و گفتند حرّقوه بسوزانید این را. وانصروا آلهتکم. وخدایان خود را نصرت کنید اگر
کاری میکنید ایعجب تو خصم خود را بسوزید یا بزنید یا بکشید مذهب فاسد تو درست شود
و اهل عصر توهم این کنند چون از حجت فرو مانند دست بشغب زنند و اگر بشغب کار
بر نیاید بردبوس ترکان زنند و خواهند که بترکی ترك حق کنند و چون در مسئلهٔ راه حجت
درست نشود ایشانرا دست بحوالهٔ محال زنند چنانکه منصور فقیه گفت. بنوالاثم مجموعون
من کلّ زاویة. یسبّون اولاد النّبی علانیة. اذا قلت مولا کم علیّ تجمّعوا. علیّ وقالوا
قد شتمت معاویه لعنه الله گفتند این را بباید سوختن گفتند این مردی کرد گفت نام او پیرن
خدایتعالی او را بزمین فرو برد و بزمین فرو میشود تا بروز قیامت آنکه نمرود بفرمود تا
ابرهیم را بگرفتند و در خانهٔ بازداشتند و ایشان ساز آتش پیش گرفتند حایطی بساختند چون
حظیرهٔ و هیزمهای سخت خشك در آنجا میافکندند تا هر کس را که حاجتی بودی یا بیماری که
امّید داشت که قضاء حاجت خود وصلاح بیماری خود بتقرّب و تبرّك پشتهٔ هیزم بیاوردند ودر
آنجا انداخت محمّد بن اسحق گفت یکماه هیزم جمع میکردند تا چندان جمع کردند که از بالای
آن حظیره چون کوهی برفت آنکه از جوانب آتش در او نهادند تا در گرفت و سخت تیز شد
چنانکه مرغ در هوا نیارست پریدن آنکه منجنیقی ساختند و بر بالا نهادند و ابرهیم را دست
وپای به بستند و بآنجا نهادند و در آتش انداختند. درخبر است که همهٔ اشیاء از آن ضجّه
گرفتند مگر جنّ وانس فرشتگان گفتند بارخدایا تورا در زمین یك بندهٔ موحّد است تمکین
میکنی تا اورا بآتش بسوزند ما را دستوری باشد تا اورا نصرت کنیم گفت بروید و اگر از
شما یاری خواهد یاری دهید واگر توکّل بمن کند اورا بمن گذارید آن فرشته که باران را
موکل است آمد و گفت یا ابرهیم اگر خواهی تا باران بر این گمارم تا این آتش فرو نشاند
و تورا هیچ گزند نکند گفت نخواهم و آن فرشته که موکّل بود برباد بیامد و گفت یا ابرهیم
اگر خواهی باد را گمارم تا این آتش را درعالم پراکنده کند گفت نخواهم واصناف فرشتگان
که آمدند هر کسی گفتند ازما یاری خواه گفت نخواهم حسبي الله خدای بس است مرا چون او را دریلّهٔ
منجنیق نهادند گفت اللّهمّ انت الواحد في السّماء و انا الواحد في الارض لیس فی الارض احد یعبدك
غیری حسبی الله ونعم الوکیل ابیّ کعب گفت چون ابرهیم علیه السّلام را بآتش میانداختند گفت
لآ اله الاّ انت سبحانك ربّ العالمین لك الملك ولك الحمد لاشریك لك چون او را بینداختند
جبرئیل درهوا باو رسید و گفت یا ابرهیم هیچ حاجت هست ترا گفت امّا الیك فلا امّا بتو

حاجت نیست جبرئیل گفت پس از خدای بخواه گفت حسبی من سؤالی علمه بحالی مرا
کفایت است ازسؤال آنکه حال من میداند خدایتعالی وحی کرد بآتش که. یانار کونی بردا وسلاما
علی ابرهیم. ای آتش سرد شو بر ابرهیم سردی با سلامت درکلام محذوفی هست و تقدیر آنکه
فلمّا او ثقوه والقوه فی النّار قلنا یا نار. عبدالله عبّاس گفت اگر خدای نگفتی بردا و سلاما
ابرهیم از سرما هلاك شدی سدی گفت فرشتگان بازوهای ابرهیم گرفتند و او را آسان بر آن
آتش نهادند خدایتعالی چشمهٔ آب عذب پیدا کرد و انواع ریحان از گل و نرگس رویانید.
کعب الاحبار گفت آتش از ابرهیم هیچ نسوخت مگر بندهایش خدایتعالی آتش بر حال وهیئات
خود رها کرد جز که گرما و سوختن از او بستد بقوله کونی بردا اعنی آن اعتمادی که در او
است صعدا (۱) تا ابرهیم در میان آن آتش میبود گرد بر گرد آن ریحان بود. اهل اخبار
گفتند هفت روز آنجا بود. منهال بن عمر گفت از ابرهیم پرسیدند که چون بودی درآتش
گفت در همه عمرم از آن خوشتر وقتی نبود مرا. ودر خبر میآید که چون خدایتعالی گفت
یا نار کونی بردا و سلاما علی ابرهیم هر آتش که در دنیا بود همه فرو مرد. ابن سیّار
گفت خدایتعالی فرشتهٔ سایه را بفرستاد بر صورت ابرهیم تا برابر ابرهیم بنشست و با او
حدیث میگفت تا متوحش نشود جبرئیل بیامد وپیرهن از حریر بهشت بیاورد ودر او پوشانید
و گفت خدایت سلام میکند و میگوید بدانکه آتش دوستان مرا نرنجاند ونمرود هیچ
شك نکرد که ابرهیم نمانده باشد از کوشك خود نگاه کرد تاحال چیست ابرهیم را دید در میان
آتش نشسته ودر پیش او چشمهٔ آب وپیرامن او انواع ریاحین از آن بشگفت آمد و مردی دیگر
دید برشکل او با او نشسته و آتش بر گرد ایشان برآمده ابرهیم را گفت این چه حال است
این بوستان و مرغزار از کجا آمد و این ریاحین واین آب گفت خدای من پیدا کرد برای
من اینجا گفت این کیست که باتو است گفت این فرشتهٔ ظلّ است خدایتعالی او را فرستاد
تا مرا باو انس باشد نمرود گفت بزرگ خدایست خدای تو که باتو این همه نعمت کرد ولیکن
ای ابرهیم گرد تو حصاری است از آتش از آنجا بیرون توانی آمد گفت توانم گفت بیرون آی تا
به بینم ابرهیم علیه السّلام از آنجا بیرون آمد و آتش باو هیچ زیان نکرد نمرود گفت یا ابرهیم
مرا میباید که برای خدای تو قربانی کنم که بس بزرگوار و کامکار خدائیست این خدای تو
گفت چه قربان کنی گفت چهل هزار گاو قربان کنم برای او گفت قربان تو پذیرفته نباشد
تا بر این دین باشی که هستی جز که بادین خدای من آئی گفت من ملك خود ودین خود رها
نکنم امّا قربان بکنم. اهل سیر گفتند ابرهیم را چون بآتش انداختند شانزده ساله بود وچون
اسحق را قربان خواست کرد اسحق هفت ساله بود و چون ساره اسحق را بزاد نود ساله بود و
از پس ذبح اسحق بیش از دوروز نماند امّا درحقیقت آنکه آتش سرد شد دوقول گفتند یکی
آنکه خدایتعالی برودتی بافراط بیافرید در آتش تا منافات حرارت آتش کرد. وقولی دیگر آنکه
از میان آتش و ابرهیم حایلی بود تا آتش باو نرسید و قول اوّل بهتر است لظاهر القرآن. امّا
قوله قلنا. قول اینجا مجاز است جاری مجرای آن باشد که انّما قولنا لشیٔ اذا اردناه ان نقول

(۱) ظاهر عبارت ناقص است. س

له کن فیکون و قوله السّموات والارض آتینا طوعا او کرها قالتا وقول الشاعر . امتلأ الحوض وقال قطنی . مهلاً رویدا قد ملأت بطنی ودراین مواضع برحقیقت هیچ قول نبود ومعنی اوتشبیه است بآنکس که او بزیر دستی چیزی فرماید واو مسخّر بود وفرمان بردار باشد . وارادوا به کیدا . و آن کافران با ابرهیم کیدی خواستند از احراق واضرار ما ایشان را فروتر وزیان کار تر کردیم . ونجّیناه ولوطا . و برهانیدیم ابرهیم ولوط را از دست واذّیت نمرود و لوط پسر برادر ابرهیم بود و با ابرهیم ایمان داشت وهو لوط بن هاران بن تارخ وهاران برادر ابرهیم بود و برادر دگر بود ایشانرا ناخورنام بنام پدر پدر که ناخور پدر تارخ بود و تارخ پدر این سه کس بود که گفتیم وساره دخترعم ابرهیم بود اونیز ایمان داشت باابرهیم ودراین وقت که برفت هم این زن و کودك باابرهیم ایمان داشتند از آنجا برفتند. الی الارض التی بارکنافیها . بآن زمین که ما درآن برکت کردیم برای جهانیان یعنی زمین شام . ابی کعب گفت شامرا برای آن مبارك خواندند که درجهان هیچ آبی خوش نیست و الاّ که از زیر صخرهٔ بیت المقدس بیرون میآید . قتاده گفت برای آنکه دار الهجرة انبیاء است علیهم السّلام و هر چه اززمین بکاهد در شام افزاید و هرچه از شام بکاهد در فلسطین فزایند و گفتند آن زمین حشر ونشراست و عیسی علیه السلام که فرود آید آنجا فرود آید و هلاك دجّال آنجا باشد . و ابو قلابه گفت که رسول علیه السلام در خواب دید که فرشتگان قرآن بر گرفتند و بشام بنهادند گفت تأویل بآن کردم که چون در آخر الزّمان ایمان ضعیف شود و فتنه ها بسیار شود مسلمانان ببیت المقدس گریزند . در خبراست که چون کعب الاحبار بشام منزل ساخت عمر کس فرستاد و گفت چرا بامدینه نیائی که مهاجر رسول است علیه السلام گفت من در کتب اوائل خوانده‌ام که شام گنج خداست در زمین وخدایرا از بندگان آنجا گنجی است. سدی گفت ساره دختر پادشاهی بود ابرهیم علیه السلام در مهاجرت او از مصر بشام اورا دید و بزنی کرد محمّد بن اسحق گفت ابرهیم علیه السلام از کوثی برفت و هجرت کرد بشام وساره با او بود ولوط چنانکه گفت . فآمن له لوط و قال انّی مهاجر الی ربّی . از آنجا بحرّان آمد و مدّتی آنجا بود واز آنجا بمصر آمد بجائی فرود آمد که آنرا سبع گویند از زمین فلسطین و آن زمین بیابانی است بشام و لوط بزمین مؤتفکه فرود آمد و از میان ابرهیم ولوط یکروز راه بود خدایتعالی لوطرا باهل آن شهر فرستاد . عبدالله عبّاس گفت مراد بزمین مبارك مکّه است آنکه ابرهیم اسماعیل را آنجا برد الا تری الی قوله تعالی للّذی ببکّة مبارکا وقول اوّل بهتراست . ووهبنا له اسحق و یعقوب نافلة . مابدادیم اورا یعنی ابرهیم را اسحق و یعقوب بر پیری و یعقوب پسر اسحق بود و پدر یوسف بود و قوله نافله ای زیادة برای آن زیاده خواند اورا که فرزند زاده بود . مجاهد گفت نافلة ای عطآء . حسن و ضحّاك گفتند فضلاً . عبدالله عباس و ابّی کعب و قتاده و ابن زید گفتند ابرهیم از خدای فرزند خواست خدایتعالی اورا اسحق بداد و یعقوب برسری فرزند فرزند را برای آن نافله خواند و نماز نافله را برای آن نافله خوانند که زیاده فریضه است و نفل غنیمت باشد برای آنکه زیادتی است که این امّت را بود و دگر امّتانرا نبود . وکلاّ جعلنا صالحین . و همه را صالح کردیم از

ابرهیم واسحق و یعقوب یعنی توفیق صلاح دادیم ایشانرا والطاف کردیم با ایشان که عند آن اختیار صلاح کردند . و جعلناهم ائمّة . وما این پیغمبران را امامان ومقتدایان کردیم و امام فعال باشد بمعنی مفعول کالفراش بمعنی المفروش یعنی مقتدا باشند و مؤیّم . یهدون بامرنا . بفرمان ما هدایت کنند خلقانرا و دعوت کنند باراه راست و بیان کنند هدی را و دین حقرا . و اوحینا الیهم فعل الخیرات . وافعال خیرات برایشان وحی کردیم از انواع عبادات از نماز وزکوة و ایشان عابدان بودند و مارا بپرستیدند . ولوطا آتیناه . ای آتینا لوطا آتیناه منصوب است بفعلی مقدّر که این فعل درکلام هست بر او دلیل میکند و مثله والقمر قدّرناه منازل ای قدّرنا القمر قدّرناه و ما لوطرا حکم دادیم یعنی نبوّت وعلم دادیم یعنی علم شریعت و بگفتند بحکم قضا وفصل خواست بین المتحاکمین و نجیناه . و برهانیدیم اورا از آن شهر که در او خبائث میکردند و آن دیه سدوم نام بود و عمل خبائث لواط بود که میکردند و پیش از ایشان کس نکرده بود و نیز در مجلسها که بنشستندی منا کر کردندی از سحق با بسیار منکرات دیگر که میکردند . انّهم کانوا قوم سوء فاسقین . ایشان مردمان بد بودند وفاسق. ونوحا . ای واذکر نوحا و یاد کن ای محمّد نوح را . اذ نادی . چون ندا کرد و خدایرا بخواند . من قبل . ازپیش یعنی از پیش ابرهیم ولوط فاستجبناله . استجابت کردیم دعا و نداء او را . و نجیناه و اهله من الکرب العظیم . اورا و اهل اورا از غم عظیم برهانیدیم یعنی بلای طوفان . و نصرناه . و او را نصرت کردیم و یاری دادیم ازآن قوم که بآیات ما تکذیب کردند و بدروغ داشتند که رنجی باو رسانند . انّهم کانوا قوم سوء . ایشان مردمانی بودند بد ما همه را غرق کردیم بطوفان چنانکه قصّه آن برفته است در سورهٔ هود . وداود و سلیمان . و نیز یاد کن داود و سلیمانرا . اذ یحکمان فی الحرث . سلیمان پسر داود بود حکم کردند در کشتی وزرعی این قول قتاده است . عبدالله مسعود گفت رزی بود انگور بیاورده . اذ نفشت فیه غنم القوم . چون بشب در او رفت گوسفندان قوم تباه کرد آنرا و نفش آن باشد که گوسفند بی شبان درجائی چرا کنند بر سبیل افساد . زهری گفت الهمل والنّشر بالنّهار والنّفش باللّیل . قتاده وزهری گفتند دو مرد بنزدیك داود آمدند یکی صاحب زرع بود و یکی صاحب گوسپند بشب گوسپندان این مرد در کشت او افتاده بودند و تباهی کرده او گفت یا رسول الله دوش گوسپندان این مرد زرع من تباه کرده‌اند داود علیه السّلام گفت بدانی تابهای زرع چند است وبهای گوسپند چند است بدانستند راست بود صاحب گوسپندانرا گفت گوسپندانرا باو ده بعوض زرع او مرد گوسپند تسلیم کرد چون باز گشتند سلیمان ایشانرا دید گفت پدرم میانهٔ شما چگونه حکومت کرد گفتند چنین و چنین رفت و گفت حکم اگر من کردمی جز این کردمی برفتند داود را بگفتند داود او را بخواند و گفت چگونه حکم کردی اگر توحا کم بودی گفت گوسپندان بصاحب زرع دادمی تا میداشتی وانتفاع میگرفتی بشیر و آنچه اورا باشد و زرع بخداوند گوسپند دادمی تا بکشتی و عمارت میکردی تا بحدّ آن باز آمدی که اوّل بار بود که گوسفند خورده بود آنکه زرع با خداوند زرع دادمی و گوسفند باخداوند

گوسفند چو هر ضیعتی واهلش آن این را شاید واین آنرا دارد گفت نیکو گفتی . عبدالله مسعود
و شریح و مقاتل گفتند شبانی نماز دیگری بکنار زرعی فرود آمد بشب بخفت گوسفندان او در
زرع این مرد رفتند و تباهی کردند بروز دیگر پیش داود آمدند داود حکم کرد که گوسفندان باو
ده باو داد چون بازگشتند سلیمان گفت چگونه حکم کرد الی آخر قصّه . زهری روایت کرد که
در عهد رسول علیه السّلام شتری از براء بن عازب بشب در حایط بعضی انصار شد وتباهی کرد
پیش رسول رفتند این آیت بر خواند آنکه حکم کرد بر براء بن عازب بآنچه شتر زیان کرده
بود و گفت براصحاب ماشیه آنست که مواشی خود بشب نگاه دارند و بر اصحاب زرع وحوایط
آنکه بروز زرع خود نگاه دارند و اصحاب اجتهاد باین آیت تمسك کردند در صحّت اجتهاد و
گفتند سلیمان این حکم باجتهاد کرد وا گراجتهاد روا نبودی سلیمان حکم باجتهاد نکردی جواب
از این آنست که گوئیم که مسلم نیست که سلیمان این حکم باجتهاد کرد و نه داود وهر یك از
ایشان حکم جز بوحی نکردند هر دو پیغمبر بودند و هر دو را وحی آمدی وا گر گویند که
سلیمان را وحی نیامده بود هنوز طریقی نباشد باین و دلیل نیاید بر این مع هذا او را گوئیم
خلاف نیست که داود پیغمبر بود و وحی آمدی او را و این حکم او بوحی کرد وهر اجتهادی
که خلاف آن بود نقض آن کند و نه همانا کسی در اسلام تواند گفتن که اجتهادی بود که نقض
وحی خدا کند و او عالم الغیب و عالم بمصالح خلق ومع هذا آن مجتهد مصیب بود واجتهاد
ایجاب علم نکند باتّفاق جز اقتضاء ظنّ نکند و الظّن یخطی ویصیب دگر آنکه خدایتعالی گفت .
ففهّمناها سلیمان . ما سلیمانرا اعلام کردیم و اعلام خدای پیغمبرانرا جز بوحی نبود پس
اگر گویند مراد الهام و القاء فی القلب است گوئیم اجتهاد این کس که چنین باشد روا داریم
چه باین نصّ . ففهّمناها . ایمن باشیم از خطا فرقی نباشد میان این و میان وحی و نصّ دگر
آنکه اگر موکول بودندی هردو باجتهاد خود وحی بچه کار بایستی بلکه لغو بودی چون هریکی
از ایشان آنچه اجتهاد ایشان بآن ادا کردی صواب بودی و تکلیف او آن بودی فائده نبودی در
وحی امّا آنچه ایشان کردند هر دو صواب بود از آنجا که باعلام و وحی خدای بود ودر معنی
تفاوتی نبود برای آنکه چون داود بقیمت زرع گوسفند باو داد بعد الاحتیاط صواب کرد چو
قیمت زرع برصاحب گوسفند لازم بود و آنچه سلیمان هم کرد صواب بود چو از آنجا که زرع
و گوسفند غرض از هردو انتفاع باشد چون مدّت فساد زرع گوسفند ومنافعش در دست صاحب
زرع خواست بودن تا زرع با صلاح شدن هم آن غرض حاصل باشد و این بمنزلهٔ آن باشد که
کسی متاعی ازآن کس تلف کند بحاکم روند حاکم حکم کند بدیناری درغرامت آن متلف و
حاکمی دیگر حکم کند بده درم و قیمت ده درم دیناری بود تناقض نباشد میان این دو حکم و
اگر چه بصورت مختلفند این جواب آنکس است که گوید حکم ایشان متناقض بود باید که یکی
از آن خطا باشد و جواب دیگر آنستکه آنچه داود کرد در شرع او حکمی بود درست جز که
خدایتعالی منسوخ بکرد و فسخ آن اعلام کرد سلیمانرا و حکم ناسخ او را معلوم بکرد و این
ممتنع نباشد جواب دیگر ازاو آنستکه در اخبار آورده اند که داود علیه السلام را چند پسر بود

او خواست که او بداند که کیست تا خلافت و نیابت اورا شاید که بجای او باشد از خدای
درخواست تا باز نماید او را خدایتعالی باین طریق او را اعلام کرد . وکلاًّ اتیناه حکما و
علما . و ما هر یکی را از داود و سلیمان حکمی دادیم یعنی حکمتی و علمی دادیم . و سخّرنا
مع داود الجبال . و کوهها مسخّر داود کردیم تا با او تسبیح میکردند . والطّیر . ای و
سخّرنا الطّیر ایضا و نیز مرغانرا وهب گفت داود علیه السلام دربیابان میرفتی وتسبیح میکردی
وکوهها و مرغان همچنان باو تسبیح میکردندی که او . و کنا فاعلین . و ما بودیم که فاعل
این بودیم یعنی مظهر این معجزات بردست او . و علمناه صنعة لبوس لکم . وبیاموختیم اورا
کردن درع برای شما ولبوس بنزدیك عرب همهٔ سلاح باشد قال الشّاعر . ومعی لبوس للّبیس
کانّه ورق بجبهة ذی نعاج مجفل . یصف رمحا وخدایتعالی اینجا درع خواست وهی فعول بمعنی
المفعول کالرّکوب والحلوب . قتاده گفت اوّل کس که درع کرد داود بود وپیش از او درع نکرده
بودند و انّما صفائح آهن بود داود علیه السّلام بحلقه ها کرد ودرهم فکند بآسانی آنجا خدایتعالی
آهن را بردست او نرم کرده بود واو را بآتش حاجت نبود قوله . لیحصنکم . عاصم خواند
بروایت ابوبکر ویعقوب بروایت رویس لتحصنکم بالتّاء ردّا الی الصّنعة اوردّا الی الدّرع برای آنکه
آهن مؤنّث است و درع المرئة بقمیصها مذکّر است وباقی قرّاء بیاء خواندند ردّا الی اللّبوس
او الی الله تعالی تا نگاه دارد شمارا از سختی کار زار و آفت او والبأس والبؤس شدّه الحرب
کانّه قال صنعة لبوس لیوم بؤس او صنعة لباس لیوم باس . فهل انتم شاکرون . شما شاکر
نعمت او هستید یانه . و لسلیمن الرّیح عاصفة . ای و سخّرنا لسلیمن الرّیح و مسخّر کردیم
برای سلیمان باد سخت را . و عاصفة نصب برحال است از مفعول . تجری بامره تا بفرمان
او میرفتی تا بآن زمین که باو برکت کردیم از شام و بیت المقدس مفسّران گفتند سلیمانرا علیه
السّلام بساطی بود چهار فرسنگ در چهار فرسنگ بطول و عرض چون بسفری خواستی رفتن
یا بغزوی ساز ولشگررا برآن بساط نشاندی و بادی عاصفرا فرمودی تا بساط بر گرفتی و در
هوا بردی آنگه باد نرم را فرمودی تا براندی تا بآنجا که او خواستی بامداد یکماهه راه بردی
و شبانگاه یکماهه باز آوردی . وهب گفت مارا حکایت کردند که بناحیهٔ بغداد نوشتهٔ دیدند که
بعضی اصحاب سلیمان نوشته بودند امّا از انس و امّا از جنّ که نحن نزلناه وما بنیناه ومبنیّا
وجدناه وغدونا من اصطخر فقلناه ونحن الرّایحون منه انشاءالله فبایتون بالشّام ما فرود آمدیم
آنجا ونه مابنا کردیم این جارا و بنا کرده یافتیم بامداد از اصطخر پارس آمدیم و اینجاقیلوله
کردیم و نماز شام بشام باشیم انشاءالله . و کنا بکلّ شیءٍ عالمین . و ما بهمه چیز عالمیم و دانا .
و من الشّیاطین من یغضون له . و نیز مسخّر کردیم برای اوجماعتی از دیوان که برای اوغوّاصی
میکردندی و از دریا جواهر برآوردندی . ویعملون عملادون ذلك . وبرای او کارهای دیگر
کردندی جز آن از محاریب وتماثیل که در سوره سبا گفت . و کنّا لهم حافظین . وما ایشانرا
نگاه دار بودیم تا از فرمان او بیرون نیامدندی قوله تعالی .

وَاَيُّوبَ اِذْ نَادٰى رَبَّهُ اَنّى مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ

وایوب‌را چون خواند پروردگار خودرا که در رسیده مرا گزند و توئی رحم کننده‌تر رحم کنندگان پس مستجاب کردیم مر آنرا

فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ اَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرٰى

پس برداشتیم آنچه باو از آزار ودادیم اورا اهل اورا ومانندشانرا بانها از رحمتی از جانب او ویادآوری

لِلْعَابِدِينَ * وَاِسْمٰعِيلَ وَاِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ * وَاَدْخَلْنَاهُمْ فِي

مر پرستندگانرا واسمعیل‌را وادریس‌را وذاالکفل‌را همه‌را از شکیبایان ودرآوردیم آنهارا در

رَحْمَتِنَا اِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ * وَذَا النُّونِ اِذْ ذَهَبَ مُغَاضِباً فَظَنَّ اَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ

رحمت خود بتحقیق آنها بودند از شایستگان وهمدم ماهی‌را چون رفت خشمناک پس گمان کرد که هرگز تنگ نگیریم بر او

فَنَادٰى فِي الظُّلُمَاتِ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنّى كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ *

پس ندا کرد در تاریکیها که نیست خدائی مگر تو منزهی تو بتحقیق من هستم از ستمکاران

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذٰلِكَ نُنْجِى الْمُؤْمِنِينَ * وَزَكَرِيَّا اِذْ نَادٰى

پس مستجاب کردیم برای او ورهانیدیم اورا از غم واینچنین میرهانیم گروندگانرا وزکریارا چون ندا کردی

رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِى فَرْداً وَاَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيٰى

پروردگارش‌را پروردگارا وامگذار مرا تنها وتوئی بهتر میراث برندگان پس مستجاب کردیم مر اورا وبخشیدیم مر اورا یحیی‌را

وَاَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ اِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَباً وَرَهَباً

وشایسته کردیم برای او جفت اورا بتحقیق آنها بودند شتاب میکردند در خوبیها ومیخواندند مارا بامید وترس

وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ * وَالَّتِى اَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا

وبودند مارا فروتنان وآن زنی‌را که نگاه داشت فرج خودرا پس دمیدیم در آن از روح خود وگردانیدیم اورا

وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ * اِنَّ هٰذِهِ اُمَّتُكُمْ اُمَّةً وَاحِدَةً وَاَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ *

وفرزند اورا حجتی برای جهانیان بتحقیق این ملت شما ملت یگانه است ومنم پروردگار شما پس بپرستید مرا

وَتَقَطَّعُوا اَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلٌّ اِلَيْنَا رَاجِعُونَ * فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ

وجدا کردند کارشانرا میان خودشان همه بسوی ما بازگشت کنندگانند پس آنکه کار کرد از شایسته‌ها واو

مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَاِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ * وَحَرَامٌ عَلٰى قَرْيَةٍ اَهْلَكْنَاهَا

گرونده است پس نیست انکاری کوشش اورا وبتحقیق ما مر آنرا نویسندگانیم وحرام است بر دهی که هلاک کردیم آنرا

اَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ * حَتّٰى اِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ

که آنها برنمیگردند تا چون کشوده شود یاجوج وماجوج وآنها از هر بلندی

يَنْسِلُونَ * وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَاِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ اَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا

می‌شتابند ونزدیک شد وعده حق پس چون آنگاه بازمانده باشد چشمهای آنانکه کافر شدندی وای بر ما

قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هٰذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ * اِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ

بتحقیق بودیم در بیخبری از این بلکه بودیم ستمکاران بتحقیق شما وآنچه پرستید از غیر خدا

حَصَبُ جَهَنَّمَ اَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ * لَوْ كَانَ هٰؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا

هیزم دوزخید شما مر آنرا درایندگانید اگر بودند این گروه خدا درنمیآمدند آنرا وهمه در آن

خَالِدُونَ * لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ * اِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ

همیشه‌اند مر آنهارا در آن فریادیست وآنها در آن نمی شنوند بتحقیق آنانکه پیشی گرفته مر آنهارا

مِنَّا الْحُسْنٰى اُولٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ * لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِيمَا اشْتَهَتْ

از ما نیکوئی آنگروه از آن دور شدگانند نه میشنوند آواز زبانه آنرا وآنها در آنچه بخواهد

اَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ * لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْاَكْبَرُ وَتَتَلَقّٰيهُمُ الْمَلٰئِكَةُ هٰذَا يَوْمُكُمُ

نفسهاشان جاویدانند اندوهناک نکند آنهارا فزع اکبر وملاقات کنند آنهارا فرشتگان اینست روز شما

الَّذِى كُنْتُمْ تُوعَدُونَ * يَوْمَ نَطْوِى السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا

آنکه بودید وعده شدید روزیکه درپیچیم آسمانرا چون پیچیدن طومار بر نوشته‌ها چنانکه پدید آوریم

اَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْداً عَلَيْنَا اِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ * وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ

اول آفرینشی که برمیگردانیم آنرا وعده ایست بر ما بتحقیق ما باشیم کنندگان وبتحقیق نوشتیم در زبور از بعد ذکر

اَنَّ الْاَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ * اِنَّ فِي هٰذَا لَبَلَاغاً لِقَوْمٍ عَابِدِينَ * وَمَا

آنکه زمین‌را میراث برند آنرا بندگان من شایستگان بتحقیق در این کفایتیست برای گروه پرستندگان ونه

اَرْسَلْنَاكَ اِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ * قُلْ اِنَّمَا يُوحٰى اِلَيَّ اَنَّمَا اِلٰهُكُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ

فرستادیم ترا مگر رحمتی برای جهانیان بگو جز این نیست وحی کرده میشود بسوی من که خدای شما خدای یگانه است پس آیا

اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ * فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلٰى سَوَاءٍ وَاِنْ اَدْرِى اَقَرِيبٌ اَمْ

شما گردن نهندگانید پس اگر رو گردانیدند پس بگو اعلام کردم شمارا بر یکسان ونمیدانم آیا نزدیکست یا

بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ * اِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ * وَاِنْ اَدْرِى

دور آنچه وعده کرده شدید بتحقیق او میداند آشکار از گفتاررا و میداند آنچه را می پوشید ونمیدانم من

لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ اِلٰى حِينٍ * قَالَ رَبِّ احْكُمْ بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمٰنُ

شاید آن آزمایشی است شمارا و بهره تا هنگامی گفت پروردگارا حکم کن بحق وپروردگار ما بخشنده

الْمُسْتَعَانُ عَلٰى مَا تَصِفُونَ .

یاری خواسته است بر آنچه وصف کنید .

قوله تعالی و ایّوب اذ نادی ربّه . حقتعالی عطف کرد این آیت را بر آیتها که پیش از اینست گفت و ایّوب والتّقدیر و اذکر ایّوب را . اذنادی . چون ندا کرد و بخواند خدای خود را ودر آن ندا گفت . انّی مسّني الضرّ . بمن رسید بیماری و محنت و توخدای بخشانیده‌تر از همهٔ بخشایندگانی بدانکه قصّاص از وهب و کعب و جز ایشان نه چندانی محال و حشو و ترّهات و ناشایست در قصّهٔ ایّوب گفته‌اند از آنچه عقلها منکر باشد آنرا و اضافت کرده بسیار فواحش در آن باب با خدایتعالی و با ایّوب و ما این کتاب را صیانت کردیم از امثال آن احادیث و آنچه از آن حدیثها مستنکر نیست ومخالف ادلّهٔ عقل و مناقض آنچه در اصول بادلّه نا محتمل بتأویل درست شده است طرفی بگوئیم وهب منبّه گفت که ایّوب علیه‌السّلام مردی بود از اهل روم و هو ایّوب بن امرص بن رازح بن روم بن عیص بن اسحق بن ابرهیم و مادر او از فرزندان لوط بود و خدایتعالی او را بر گزید و پیغمبری داد و مال بسیار داد

او را چندانکه سواد شام جبل و سهل او را بود و او را در آنجا انواع مال بود از گاو و
گوسفند و اشتر و او توانگر تر اهل روزگار بود پانصد جفت گاو نر را داشت که با او کشت
کردندی با هر جفتی گاو بندهٔ بود مملوك از آن بود و هر بندهٔ با زن و فرزند و مال وتجمّل
و هم چندانکه گاو ورزا اورا بود او را گاوان ماده بود هر یکی سه چهار بچّه داشت و
اوزنی داشت نام او رحمت و از آن زن فرزندان داشت گفتند هفت پسر داشت و هفت دختر
و گفتند سه پسر داشت و چهار دختر و مردی بود با جمال و نیکوروی و خوش خوی و
پرهیزگار و بسیار خیّر و مشفق بر خلقان خدای ونیکوکار با درویشان و مهماندار وخویشتن
را و مال خود را چون وقف کرده بود بر یتیمان و درویشان و ابناء السّبیل و شاکرنعمت
او را و مؤدّی حقّ او ابلیس علیه اللّعنه در کار او عاجز و حیران چندانکه خواست که او
را وسوسه کند و بهری از وظایف عبادت او بر او تباه کند نتوانست گفت بار خدایا ترا
امروز در زمین بندهٔ نیست عابدتر و شاکرتر از ایّوب و همانا این شکر و عبادت او از
آنست که تو او را مال و فرزندان واسباب دادهٔ گمان من چنان است که اگر او را امتحان
کنی و این مال از او بستانی و فرزندان او صبر نکند و کفران آرد بتو حقتعالی گفت او
بنده ایست مرا نیك در سرّاء و ضرّاء و اگر جملهٔ نعمت او بمحنت بدل کنم هیچ کفران
نکند در من وهب گفت عند آن حال ابلیس گفت بار خدایا مرا مسلّط کن بر مال او گفت
برو که ترا مسلّط کردم او برفت و مالهای او هلاك کرد او در شکر بیفزود و آنکه گفت بر
فرزندان او مرا مسلّط کن گفت کردم گفت مرا بر تن او مسلّط کن گفت کردم الاّ بر دل
و زبانش در این حدیث اباطیلی و ترّهاتی بسیار آورده اند هیچ روا نباشد که خدایتعالی ابلیس
را بر انبیاء مسلّط کند و آنکه در بیماری او بسیاری شنایع . روایت کردند از آنکه هفت
سال بر کناسهٔ از کناسات بنی اسرائیل افکنده بود و کرم در اندام او افتاده و کسی نتوانستی
که آنجا بگذشتی از بوی او و این در حقّ پیغمبران آنکس روا دارد که قدر ایشان نداند و
ما بیان کردیم که بر پیغمبران هیچ چیز از منفرات روا نباشد نه از قبل خدایتعالی و نه از
قبل ایشان برای آنکه مؤدّی بود با نقض غرض قدیم تعالی و او از این منزّه است امّا سختی
بیماری وتزاید آلام وتکاشف امراض روا داریم که خدایتعالی کند پیغمبرانرا بر سبیل امتحان
برای لطف و اعتبار در برابر آن اعواضی عظیم باشد موفی بر آن مادام تا بیماری نبود منفر
که نفرت آرد مردم را از ایشان از برص و جذام و جنون و قروح منفر و احوالی که آنرا
قبیح منظری باشد و رایحتی کریهه و چیزی مستبشع باشد . امّا آنکه خدایتعالی مال ایّوب
ببرد و فرزندان او را باز ستانند و او را انواع بیماری دهد نا منفر این همه روا داریم امّا
نه بدعای ابلیس و اسعاف و تسلیط او بر آن آنچه روایت کردند از مخاصمت او با خدایتعالی
هم آنکس روا دارد که او و پیغمبرانرا نشناسد و نداند که بر ایشان چه روا باشد و چه نباشد
و در مدّت بیماری او خلاف کردند وهب گفت سه سال بود بیشتر نه . و کعب گفت هیجده
سال بود و عبدالله عبّاس و مجاهد و بیشتر مفسران گفتند هفت سال بود و در خبر است که در

مدّت پیغمبری او سه کس باو ایمان آوردند مردی از اهل یمن او را بفن گفتند و دو مرد
دیگر از ولایت او یکی را بلدد نام بود ویکی را صافه اینان هر وقت آمدندی واورا به پرسیدندی
و ایشان در کهل بودند و یکی برنا روزی او را به پرسیدن آمدند واو را رنجور یافتند با یکی
دگر گفتند همانا گناهی کرده است که خدایتعالی بر او رحمت نمیکند این جوان با ایشان
خصومت کرد و گفت نمیدانی که ایّوب پیغمبر خدا است و گزیدهٔ او از خلقانش و گمان
میبرید که این رنج که اورا هست عقوبت گناهی است که او کرده است نمیدانید که خدای
تعالی دوستان خود را امتحان کند وایشانرا بیماری دهد تاصبرایشان بمردمان نماید وخدای
تعالی ایّوب را امتحان کرد بهر دو حال هم بمحنت و هم بنعمت و در نعمت شاکر یافت او را
و در محنت صابر از اینکه گفتید توبه کنید ایشان گفتند راست گفتی و نیکو گفتی و آنرا
که خدای حکمت دهد نه بسنّ و پیری تجربه باشد و این فضلی بود از خدایتعالی و ما توبه
کردیم از اینکه گفتیم و گفته اند این سخن بحضرت ایّوب گفتند و ایّوب از این دلتنگ شد
و آن جوان ایشانرا جواب داد و ملامت کرد ایّوب علیه السلام گفت مرا میگوئید که
گناهی کرده ام که این عقوبت آنست بار خدایا اگر دانی که من هیچ شب روا نداشتم که از
طعام سیر شوم و در علم و ظنّ من گرسنه بود در پیرامن من الاّ که طعام باو دادم و اگر دانی که
هرگز پیراهنی نپوشیده ومن برهنه شناختم الاّ و اوّل اورا پوشیدم مرا در این تصدیق کن عند
آن حال جبرئیل آمد که مدّت محنت بسر آمد دعا کن تا خدا شفا دهد او دعا کرد . ربّ انّی مسّنی
الضّرّ وانت ارحم الراحمین. ودر خبر میآید که در مدّت بیماری او از اقطار زمین بیماران واصحاب امراض
وبلایا میآمدند واز او دعا خواستند او دعا کرد وخدایتعالی بدعای او ایشانرا شفا میداد و اورا گفتند
چرا خودرا دعا نمیکنی گفت شرم دارم از خدایتعالی که هشتاد سال در نعمت و عافیت اوبودم
اکنون بروزی چند که مرا ابتلاء کرد از او عافیت خواهم تا چندانکه در نعمت بوده ام در
محنت بباشم دعا نکنم جز که او فرماید مرا که دعا کن . انس مالك روایت کرد از رسول
علیه السّلام که او گفت خدایتعالی ایّوب را ابتلا کرد به بیماری سخت تا هیجده سال در آن
بماند مردمانرا از او ملال آمد و او را ترك کردند مگر دو مرد از اصحاب او یکروز گفتند
یا نبیّ الله مگر تورا خطائی رفته است که باین محنت گرفتار شدهٔ گفت نمیدانم تا من چه خطا
کرده ام جز آنست که سیرت من آن بود که چون بگذشتمی دومرد با یکدیگر خصومت میکردندی
یکی درمیانهٔ ضجاره وخصومت سوگند خوردی من بیامدی و کفّارهٔ سوگند او بکردمی گفتمی
نباید آن سوگند در ضجارهٔ دروغ خورده باشد و از آن دلتنگ شد و ایّوب علیه السّلام چون
بقضای حاجت برخاستی اهل او دست او گرفتی تا بجای خود رسیدی آنکه او را رها کردی
وباجای خود آمدی چون او فارغ شدی آواز دادی تا بیامدی و اورا دست گرفتی و با جای
خودش بردی یکروز برعادت اورا برد و بازگشت و بنشست منتظر آنکه او آواز دهد خدایتعالی
هم در آنجای با ایّوب وحی کرد ارکض برجلك هذا مغتسل بارد وشراب او پای بر زمین زد
چشمهٔ آب پدید آمد از آن آب بازخورد رنجی که اورا بود بدرونی زایل شد ودر آن آب غسل

کرد همهٔ رنجها کـه او را بود بیرونی زایل شد و اورا قوّت و جمال و رنگ و روی باز آمد
نکوتر از آنکه اوّل بود وایّوب علیه السّلام آنجا برتلّی رفت بلندوبنشست چون دیرشد زن رادل
مشغول شد برخاست تا بنگرد تا حال ایّوب چیست او را بر جای خود ندید از بالای آن پشته
نگاه کرد مردیرا دید که او را باز نشناخت گفت کرا میجوئی گفت این مرد بیمار مبتلا را
گفت او چه باشد از تو گفت او شوهرمن است گفت اگر ببینی اورا شناسی گفت چگونه نشناسم
سالهاست که با اوام گفت من اویم خدایتعالی منّت نهاد بر من ورنج از من برداشت و گفت
ایّوب علیه السّلام را دو انبار بود یکی را جو در او بودی و یکی را گندم خدایتعالی فرمان
داد تا ابری برآمد وبرآن انبارهای او زر ودرم ببارید یکی پر از زر شد ویکی پراز درم چنانکه
مملوّ شد و از او بدر ریخت. حسن بصری گفت خدایتعالي ایّوب را امتحان کرد بانواع
بیماری و بیماری بر او دراز شد و خویشان ودوستان را از او ملال آمد وهمه اورا رها کردند
مکر رحمت که اهل او بود و او خدمتی و مراعاتی کردی اورا طعامی و شرابی آوردی بنزدیك
او و ایوب علیه السّلام هرچند رنجش سخت تر بودی شکرش بیشتر بود یکساعت خالي نبودی از
ذکر خدایتعالی ابلیس فریاد کرد و استغاثه نمود باصحاب و اتباع خود گفت من در کار ایّوب
عاجزم که هر که محنت براو سخت تر است او خدایرا شاکر تر است مال نماند اورا و فرزندان
نماندند وهرروز که هست رنج او زیادت است وبیماری او سخت تراست وشکراو خدایرا بیشتراست
مرا چارهٔ بیاموزید که من در کاراو چه حیلت سازم ایشان گفتند ما اتباع توایم و چارهٔ
از تو آموزیم ولکن أنواع مکر وحیل کجاست که باو عالمانرا از راه ببردی و پدر همهٔ خلقانرا
که آدم بود از کجا تو را ظفر براو بود گفت از جهت زن او گفتند حدیث ایّوب را هم از
اینجا بردست گیر گفت رای اینست که شما دیدید آنکه بیامد ورحمت را یافت که برای
ایّوب چیزی میساخت اورا گفت یا امةالله شوهرت کجاست گفت بفلان جای بیمار و رنجور
و مدّتهاست که چند گونه بیماری براو مستولی شده است وهیچ در او اثر بهی نیست چون او
را جزوع یافت طمع کرد که اورا بفریبد گفت یا عجبا ترا یاد نمیآید از مال و جمال او واز
فرزندان او که در روزگاراو کس را چنان نبود امروز همه رفت وهرچند روز بر میآید کار او
بتراست و نیز هرگز کار او بقاعده نشود و از این معنی یاد او میداد تا او بگریست و فریاد کرد
آنگه گفت من دوای او دانم اگر نصیحت من بشنود گفت آن چیست گفت اینکه او گوسفندی
از من بستاند و بنام من قربان کند تا خدای او را عافیت دهد که این مجرّب است او آن گوسفند
از او بستد و بیامد و ایّوب را گفت یا نبیّ الله تاچند از این رنج و محنت و بینوائی مردی
طبیب آمد و مرا چیزی آموخت و نصیحتی کرد وآن قصّه باو بگفت اکنون این گوسفند بنام
او قربان کن که او گفت که شفا است ترا دراین ایّوب اورا گفت ای کم خرد ندانی آن
که بود آن دشمن خدای بود ابلیس میخواست تا من برای او قربان کنم واو ترا برجزع حمل
کند وروزگار گذشته یاد تو داد و توقبول کردی اندیشه نکنی که مارا آن که داد گفت
خدای گفت هم خدای عوض دهد و تواند داد. وهب گفت چون مدّت محنت ایّوب بسر

آمد و ابلیس از کار اوعاجز شد یکروز بیامد برصورت مردی باجمال و هیبت و زیّ پادشاهان
بر اسي نیکو نشسته پیش رحمت آمد واو را گفت حال شوهرت ایّوب چگونه است گفت بغایت
رنجوراست گفت مرا شناسی گفت نه گفت من خدای زمینم واین هرچه باو هست از بیماری
و رنج و تلف مال و فرزندان همه من کردم ازآنکه مرا رها کرده است و بر عبادت خدای
آسمان اقبال کرده اگرتومرا یکبار سجده کنی من آن همهٔ رنجها از او بردارم و مال وفرزندان
باو دهم اوگفت تا من ایّوب را نگویم هیچکار نکنم گفت اگراین نکنی ایّوب را بگو تا یکبار
که طعام خورد بسم الله نگوید باوّل و بآخر الحمدلله تا من از اوخشنود شوم و او را شفا دهم
و مال و فرزندان باو دهم او گفت تا من ایّوب را نگویم هیچ کار نکنم او بیامد و ایّوب را
خبر داد بهرچه رفته بود ایّوب علیه السّلام بر او خشم گرفت و گفت امروز همهٔ روز رفتهٔ
با دشمن خدای ابلیس در مناظره رفتهٔ وگوش بر حدیث محال او کردهٔ و الله که اگر خدای
مرا شفا دهد من ترا صد چوب بزنم از پیش من برو و او را براند چون او برفت ایّوب
علیه السلام تنها بماند و بنزدیك او هیچ طعامی و شرابی و مونسی نبود روی بر زمین نهاد و
میگفت ربّ انّی مسّنی الضّرّ وانت ارحم الرّاحمین چند بار باز گفت آواز دادند او را که سر
بر دارد خدایتعالی دعای ترا اجابت کرد پای بر زمین زن او پای در زمین زد در زیر پای او
چشمهٔ آب عذب روان شد او غسل کرد هیچ رنجی بر اندام او نماند پای دیگر در زمین زد
چشمهٔ از آب دیگر پیدا شد از آنجا باز خورد هر رنج که در اندرون او بود خدای زایل کرد
و جمال و جوانی باو داد جبرئیل حلّه آورد از بهشت و دراو پوشید او بنگرید در آنجای که
او بود هر مال و ملکی که او را بود خدای مضاعف کرده بود و ابری بر آمد و ملخ زرین
باو ببارید و در حدیث چنین آمده که آبی که از سینهٔ او فرو ریخت در وقت غسل کردن هرقطرهٔ
ملخ زرّین شد و او آنرا بدست جمع میکرد خدایتعالي وحی کرد باو که یا ایّوب نه من ترا
غنی کردم گفت بلي یا سیّدی و مولائی ولکن این برکت و کرامت تست که باشد که از او سیر
شود؟ آنکه از آنجای برخاست و بر بلندی شد و بنشست و او با جمال تر از اهل روزگار بود
و قوی تر از ایشان بود چون اهل او رحمت از پیشش برفت ساعتی آنکه اندیشه کرد و گفت
اگرچه او مرا براند و دور کرد مرا شرط نباشد او را رها کردن که او در جهان کس نیست
که مراعات او کند و بروم و بنگرم تا حال او چیست بیامد و بجای او بنگرید کس را ندید
میخواست تا از آن مرد به پرسد که بر آن بلندی بود شرم میداشت ایّوب آواز داد و گفت
ای زن چه میجوئی گفت این مرد مبتلا را که اینجا بود گفت پیش آی تا اورا با تو نمایم او
پیش رفت و گفت کجاست گفت ترا که باشد او گفت شوهرمن است گفت او را ببینی بشناسی
گفت بهرحال شناسم اورا گفت او با که ماند گفت با تو ماند پیش ازآنکه بیمار شد ایّوب
گفت شوهر تو منم و خدای نقمت بنعمت مبدّل گردانید آنکه دست در گردن یکدیگر کردند
وراوی خبر گوید ایشان دست از گردن یکدیگر بیرون نکردند تا هر مالی و ماشیهٔ کـه او را
بود خدایتعالی مضاعف نکرد و بایشان نبگذشت چون رنج زایل شد ایّوب علیه السلام درغم

افتاد که سوگند خورده بود که رحمت را صد چوب بزند خدایتعالی وحی کرد باو و گفت . وخذ بیدك ضغثا فاضرب به ولا تحنث گفت دستهٔ از شاخ درختان بگیر بعدد صد و در هم بند و یکبار بر او زن تا سوگندت راست شود همچنان کرد قوله . فاستجبنا له . ابوالقاسم بن حبیب گفت یکروز حاضر آمدم بمجمعی از فقها و علماء و ایشان حدیث ایّوب میکردند و آنکه ایّوب بر سبیل شکایت گفت مسّنی الضّرّ و میگفتند شاید تا او ازخدای شکایت کند و خدای در حقّ او میگوید . انّا وجدناه صابرا نعم العبد . من گفتم این شکایت نیست این عرض ضعف حال است در میانهٔ دعا نبینی که درعقب اولفظ اجابت میآید من قوله فاستجبناله و اجابت بعقب دعا باشد نه بعقب شکایت . فکشفنا مابه من ضرّ . ما اورا اجابت کردیم وکشف بلای او کردیم و من تبیین راست . وآتیناه اهله و مثلهم معهم . ومراد باهل فرزندان‌اند و آن فرزندان که مرده بودند خدایتعالی ایشانرا زنده کرد وپس از آن هم چند فرزندان داد او را بعدد و اختلاف مفسّران در عدد ایشان گفتیم . رحمة منّا . نصب او برمفعول له است برای رحمة ما بر او . و ذکری للعابدین . و یادگاری و تذکیری مرخدای پرستانرا قوله . و اسمعیل و ادریس و ذا الکفل . اسمعیل بن ابرهیم است وادریس بن اخنوخ است و قصّهٔ ایشان رفته است پیش ازاین و تقدیرآیت اینست و اذکر اسمعیل وادریس مفسّران درذوالکفل خلاف کردند . عبدالله عمرگفت از رسول علیه السلام حدیثي شنیدم که اگر یکبار یا دوبار شنیدمی نگفتمی جز آنکه هفت بارشنیدم و این حدیث از او که گفت در بنی اسرائیل مردی بود نام او ذوالکفل مردی فاسق بود یکروز زنی را شصت دینار داد واو را پیش خود برد چون خواست که با او خلوت کند او را یافت که میلرزید گفت چه بوده است ترا گفت من هرگز این کار نکرده ام گفت پس چرا آمدی اینجا گفت ضرورت حاجت مرا حمل کرد براین مرد گفت برو که ترا مسلم کردم و زر بتو دادم وتوبه کردم باخدای که هرگز نیزچنین معصیت نکنم آنشب او را وفات رسید و بمرد بر در سرای نوشته یافتند که خدای ذو الکفل را بیامرزید اعمش روایت کند از منهال بن عمرو او از عبدالله بن الحارث که پیغمبری از پیغمبران قوم خود را گفت کیست که تکفل کند که همه روزه‌روزه دارد و همه شب نماز گذاردو در کارهاتانّی و تثبّت بجای آرد و خشم نگیرد جوانی بر پای خاست گفت من این تکفل بکنم گفت بنشین دگر باره باز گفت که کیست تا این تکفل بکند هم او بر خاست گفت بنشین سیّم بار دگر بگفت هم او برخاست آن پیغمبر وصیّت باو کرد اورا بر جای خود بنشاند و او از میان مردمان حکم میکرد و تثبّت و تانّی کار می بست و خشم نمیگرفت یکروز شیطان بیامد تا اورا بخشم آرد و سرای او بزد زدنی منکر ذوالکفل گفت کیست گفت مردی‌ام که کاری دارم یکی را فرستاد گفت اینرا نخواهم دیگریرا بفرستاد گفت نیز نخواهم این‌را و از سرای بیرون آمد گفت کرا خواهی که باتو بکار تو بیاید گفت ترا دست اورا گرفت و اورا ببازار برد آنگه اورا رها کرد و برفت او برگشت با سکینه ووقار و با خانه آمد و هیچ خشم نکرد مردم اورا ذوالکفل نام کردند . مجاهد گفت چون الیسع پیر شد اندیشه کرد تا کرا خلیفه کند که باجای او بایستد

آنگه گفت خلیقی باید کردن درحیات خود تا بنگرم که چگونه میکنند از میان قوم برخاست و گفت کیست که تکفل کند مرا بسه‌خصلت بروز روزه دارد و بشب نماز کند و در کارها خشم نگیرد مردی حقیر مجهول بر پای خاست و گفت من تکفّل میکنم باین سه خصلت آن روز رها کرد بردگر روز چون‌قوم حاضر آمدند برپای خاست و همین سخن گفت کس برنخاست مگر همان مرد آنروز هم رها کرد بردگر روز روز سوّم بر خاست و همین گفت همان‌مرد بر خاست او را خلیفه کرد آنمرد بکار خلافت قیام نمود روز روزه میداشت و شب نماز میکرد و همه روز در میان مردمان حکم کردی جز یکساعت که بقیلوله بخفتی ابلیس اصحابش را میگفت علیکم بفلان بنگرید تا بر فلان ظفر یابید گفتند براو هیچ راه نمییابیم گفت من چاره سازم در کار او آنگه بیامد در وقت آنکه او بخوابگاه آمده بود در بزد بر صورت پیری این مرد گفت کیست گفت پیری مظلوم که براو ظلم میرود او برخاست وبیرون آمد اورا بر پای‌بداشت وقصّه آغاز کرد که بر من چه ظلم میرود چندانی بگفت تاوقت نماز دیگر درآمد و وقت قیلوله فایت شد حاکم گفت ابمرد برووخصمانت را حاضر کن که وقت آنست که من بحکومت بنشینم او برفت و حاکم به نشست و میان مردم حکم‌میکرد وانتظارمیبرد تا پیر مظلوم باز آید نیامد بر دگر روز بامداد تا وقت قیلوله نیامد چون او خاست تا بخسبد آو آمد و حلقهٔ در بزد گفت کیستی تو گفت من‌آن پیر مظلومم گفت نه ترا گفتم باز آی گفت خصمانم بگریختند و ایشان مردمانی‌اند ظالم و قصّه در پیوست وآن روز نیز خواب براو تباه کرد تا وقت نماز دیگر روزگار او ببرد برفت و آنروز باز نیامد روز دیگر مرد رنجور شد که‌سه شبانه روز نخفته بود مردی را بر در سرای بداشت که اگر کسی آید این در بزند رها مکن تا من بخسبم یکساعت که رنجور شده ام از بیخوابی چون بخفت دگر باره پیر آمد تا در بزند آنمرد رها نکرد بسیار مدافعه کردند آنملعون از سوراخ در آنخانه رفت و از اندرون در بزد مرد بیدار شد گفت کیست گفت پیر مظلومم آن مرددربان را آواز داد و گفت نه ترا گفتم کس‌را اینجا رها مکن گفت این نه ازجهت من آمد او برخاست و بیامد مردرا در اندرون سرای یافت و دربسته بحکم خود گمان برد و گفت گمان برم که تو دشمن خدائی ابلیس گفت‌هستم و خواستم تا ترا بخشم آرم گفت الحمدلله الّذی عصمنی منك سپاس خدایرا که مرا از تو نگاه داشت و ابلیس خائب ونومید ازاوبر گشت اورا ذوالکفل خواندند ابوموسی اشعری گفت ذوالکفل پیغمبر نبود بندهٔ بود صالح تکفل کرد بعمل‌صالحان‌از پیغمبران‌ودر شبانه‌روزی خدایراصد نماز کردی‌خدایتعالي‌براو ثناء نیکو گفت و گفتندمردی‌پارسا تکفل کرد بکار مردی که درمانده بود واورا ازآن بلابرهانید اورا ذوالکفل خواندند گروهی گفتند ذوالکفل الیاس بود وگروهی گفتند زکرّیا بود و جبّائی گفت پیغمبری بود از بنی اسرائیل و او را برای آن ذوالکفل خواندند که او خداوند نصیب تمام بود از ثواب همچندان ثواب که امّتش را بود او را بود و کفل در لغت نصیب باشد . کلّ من الصّابرین . اینان همه صابر بودند . وادخلناهم فی رحمتنا انّهم من الصّالحین . و ما ایشان را در رحمت خود آوردیم که ایشان از نیکان و پاکان بودند .

قوله و ذوالنّون اذ ذهب مغاضبا . تقدیر همان است واذکر ذاالنّون و یاد کن ایمحمّد خداوند ماهی را یعنی یونس‌بن متی راو نون ماهی بزرگ باشد و اورا برای آن ذوالنّون خواند که مدّتی در شکم ماهی بود و دگر جای او را صاحب‌الحوت خواند فی قوله ولا تکن کصاحب‌الحوت و هردو یکمعنی دارد اذ ذهب مغاضبا چون برفت خشمناك . مفسّران خلاف کردند در معنی آیت و وجه او . ضحّاك گفت اذ ذهب مغاضبا لقومه برفت از میان قوم خشمناك برقوم از آنجا که اصرار کردند بر کفران و این روایت عوفي است . از عبدالله عبّاس روایت است که گفت یونس وقومش درزمین فلسطین بودند پادشاهی بغزآء ایشان آمد وازایشان نه سبط ونیم رابغارت برد و دو سبط ونیم را بگذاشت خدایتعالی وحی کرد بشعیاء پیغمبر که بنزدیك حزقیاء رو واو پادشاه بنی اسرائیل بود واورا بگو تا پیغمبری قوی وامین را بفرستد که من در دل ایشان افکنده ام که بنی اسرائیل را با او بفرستد تا برود وایشانرا باز ستاند پادشاه با قوم گفت کیست که این کار را بشاید و در مملکت او پنج پیغمبر بود مردم گفتند شایستهٔ اینکار یونس است پادشاه یونس را گفت ترا باید رفتن یونس گفت خدایتعالی مرا تعیین کرده است و نام من برده است گفتند نه گفت پس دیگریرا بفرست گفت ترا باید رفتن گفت من نتوانم الحاح کرد براو و برفت برخشم از پادشاه واز آنکه اشارت نکردند پادشاه را بفرستادن او فذلك قوله وذاالنّون اذ ذهب مغاضبا ازآنجا بیامد بخشم بکنار دریای روم آمد کشتی در دریا میشد با قومی بسیار و مالی بسیار در آنکشتی نشست چون‌بمیانهٔ دریا رسید دریا آشفته شد و کشتی بنزدیك‌هلاك و غرق رسید گفت در میان ما یا مردی عاصی است یا بندهٔ گریخته و از رسم عادت ما آنست که در مثل این حادثه قرعه بزنیم بنام هرکس برآید اورا دردریا افکنیم که یك مرد هلاك‌شود اولیتر باشد که کشتی با هرچه دراوست یونس از آنمیان برپا خاست گفت همانا آن بندهٔ‌گریخته منم مرا بدریا افکنید که درحال کشتي ساکن شود گفتند معاذالله تو سیمای صالحان داری‌واین حدیث بتو لایق نیست ما بی‌قرعه کار نکنیم قرعه برافکندند بنام یونس برآمد دگر باره برافکندند بنام یونس برآمد تا سه بار بر افکندند چون هر سه بار بنام او برآمد او برخاست و خویشتن را بدریا افکند ماهی بیامد و دهان باز کرد و او را فرو برد و گفتند آن قوم او را بر گرفتند و خواستند اورا در دریا اندازند ماهی بزرگ بیامد و دهان باز کرد گفتند اگر لابد او را بدریا میباید افکند بدهن ماهی معنی ندارد بجای دیگر بردند او را همان ماهی بیامد و دهان باز کرد تا بهر جانب ببردند اورا آن ماهی میآمد و دهان باز کرد گفتند مگراین مرد طعمه و روزی این ماهی است اورا بینداختند ماهی او را فرو برد . در خبر است که چون اورا بدریا انداختند خدایتعالی وحی کرد بنون گفت بندهٔ مرا درباب یونس را که من شکم تورا روزی چند مقام او کرده ام امتحانرا و نگر تا پوست او نخراشد و اندام او نیازاری که او طعمهٔ تو نیست آنماهی او را فرو برد ماهی دیگر بیامد وآن ماهی را فروبرد دیگری بیامد واورا فرو برد وذلك قوله فنادی فی‌الظّلمات . و این جمع باشد و اقلّ جمع سه بود و بعضی دیگر گفتند مراد بظلمات سه ظلمت است ظلمت شب و ظلمت دریا و ظلمت شکم ماهی این دو قول که مغاضبا للملك لهذالسّبب

او للقوم‌لاصرارهم‌علی‌الکفراین دوقول قول‌معتمد است فامّا قول آنکس که گفت مغاضبا لربّه آن خشم او برای خدا بود از آنجا که او قوم را وعده داده بود بعذاب واو برفته قوم چون علامت عذاب بدیدند ایمان‌آوردند خدایتعالی عذاب از ایشان برداشت یونس چون بشنید که ایشانرا عذاب نیامد برفت و خشم گرفته بر خدای از آنکه سبب نشناخت و گفت من با میان قوم نروم دروغ زن که ایشان مرا بکشند این قول نیك نیست برای آنکه این بر پیغمبران روا نباشد و نه‌بر آنکس که او خدایرا شناسد چو غضب ارادت عقاب و مضرّت باشد بغیری وآنکس که او بر خدای مضرّت وعقاب روا دارد خدایرا نشناسد امّا عذر آنکس که او گفت که خشم برای آن بود که خدایتعالی چرا عقوبت نکرد ایشانرا با آنکه ایمان آورده بودند هم چیزی نیست برای آنکه این هم جهل باشد بخدای و عدل و حکمت او . فامّا قول حسن بصری که گفت سبب خشم اوآن بود که خدایتعالی او را باهل نینوا فرستاد تا ایشانرا اعذار و انذار کند او گفت بار خدایا مرا روزی چند مهلت ده تا برگی بسازم گفت مهلت نیست تورا و این کار از آن زودتر میباید که تو میگوئی گفت چندان مهلت ده مرا که نعلینی برگیرم گفت مهلت نیست او بخشم آمد فخرج مغاضبا لربّه او برفت خشمناك بر خدایتعالی این هم قول باطل است برای‌آنکه خدایتعالی آنرا برای پیغمبری اختیار کند که داند که‌منقاد باشد اوامر خدایرا برآن وجه که او فرماید و نیز نشاید که خدایتعالی با پیغمبر و جزاز پیغمبر از مکلّفان در تکلیف این مضایقه کند که رها نکنند که ایشان سازگاری که لا بد باشد از آن بسازند و آنکه گفت مغا ضبا لربّه خود کفر است چنانکه گفتیم و امّا قول وهب که او گفت خدایتعالی یونس را به پیغمبری فرستاد و او مردی تنك خوی بود چون ثقل اعباء نبوّت باو رسید بار نبوّت از پشت بینداخت از آنکه در زیر آن متفسّخ شد چنانکه شتر کره در زیر بار گران و بگریخت خشمناك بر خدای آنهم کفراست از جهت خشم بر خدای و از جهت حوالت تکلیف مالایطاق بخدای قومی دگر غضب را برانفه حمل کردند و گفتند مغاضبا ای مستنکفا انفا این قول هم نیك نیست برای آنکه پیغمبر چگونه شاید که استنکاف کند از آنچه خدای او را فرماید با آنکه درلغت غضب بمعنی انفه نیامده است و مغاضب مفاعل باشد و مفاعله بیشتر میان دو کس باشد کالمقاتلة والمضاربة و المصارعة والمشارکة و آمده است که مختصّ باشد بیکی نحو سافرت و عاقبت الرّجل و طارقت النّعل و عافاه الله و این از این بابست مغاضبا ای غضبان قوله . فظنّ ان‌لن نقدر علیه . یعقوب خواند یقدر علیه علی الفعل المجهول و عمر عبد العزیز و زهری خواندند در شاذّ نقدّر علیه بالتّشدید من التّقدیر علي اسناد الفعل الی الله بالنّون . و قتاده و عبیدبن عمر خواندند یقدّرعلیه بضمّ یا و فتح دال مشدّد علي المجهول من التّقدیر . و باقی قرّاء خواندند نقدر علیه بفتح نون و کسر دال من القدر آنکه در معنی او سه قول گفتند یکی آنکه نقدر من القدر و القدر والقتر التّضیق ومنه قوله . الله یبسط الرّزق لمن یشاء و یقدر . و قوله و امّا اذا ماابتلیه فقدرعلیه رزقه ای ضیّق و معنی آن باشد که یونس علیه السّلام گمان برد که ما تضییق و تشدید نکنیم در تکلیف و این قول نیکو است هم برلغت راست است ولایق پیغمبر علیه السلام و جایز بود . و

قول دیگر آنست که فظنّ ان لن نقدر علیه من القدر الّذی هو التّقدیر یقال قدر و قدّر بمعنی واحد والقدر والقدر التّقدیر قال الشّاعر . فلیست عشیّات اللّواتی براجع . لنا ابداً ما اورق السّلم و النضر . ولا عائد ذاك الزّمان الّذی مضی . تبارکت ما تقدر تقع ولك الشّکر . و قال اخر . نال الخلافة اذ کانت له قدرا . کما اتی ربّه موسی علی قدر . معنی آنکه ما بر او حکم نکنیم یعنی با او مسامحه و مساهله کنیم و قدر بمعنی قضا باشد کالقدر و این قول مجاهد است و قتاده وضحّاك و کلبی و در این وجه تعسّفی هست برای آنکه نگویند قدر علیه بمعنی قضا علیه و چون تحقیق کنند معنی هم راجع باشد با قول اوّل پس قول اوّل بهتر است امّا قول سیّم که حمل کنند بر نفی قدرت و گویند معنی آنستکه یونس گمان برد که خدایتعالی بر او قادر نباشد این قول از گوینده اش پس کفر باشد چو این گمان که خدایتعالی بر بنده و مؤاخذهٔ او قادر نباشد کفر بود و حوالهٔ کفر به پیغمبران کفر بود قوله . فنادی في الظّلمات . ندا کرد در ظلمات سه قول گفتند در او دورفت وقول سوّم آنکه اراد به تکاثف الظلمات وآنچه ظاهر تراست ومفسران بیشتر بر آنند آنست که ظلمت شب وظلمت دریا وظلمت شکم ماهی خواست یونس علیه السلام در آن سه تاریکی ندا کرد و گفت لا اله الّا انت سبحانك انّی کنت من الظالمین . بعضی مفسران گفتند یونس چهل شبانه روز در شکم ماهی بود و بعضی دگر گفتند هفت شبانروز و گفتند سه روز . و در خبر است که خدایتعالی شکم ماهی براو چون آبگینه کرد تا ماهی در هفت دریا بگردید و او را بگردانید تا او عجایب هفت دریا بدید و خدایتعالي بخرق عادت حیات او بجای بداشت بی هوای لطیف که او جذب کردی چون ماهی بقعر دریا رسید یونس علیه السلام حسیسی شنید گفت این چیست وحی آمد باو که این آواز تسبیح دوابّ دریا است او عند آنحال گفت لا اله الّا انت نیست جز تو خدای دیگر . سبحانك . منزّهی از همهٔ ناشایست و ناباپست . انّی کنت من الظالمین . من از جملهٔ ستمکاران بوده ام و این را چند وجه باشد یکی آنکه این قول بر سبیل خضوع و خشوع و انقطاع گفت با خدایتعالی چنانکه در قصّهٔ آدم بیان کردیم . دگر آنکه روا بود که یونس را امر مندوب کرده باشند با مقام کردن و ترك آن مندوب کرده بود پس ظالم نفس خود باشد باین معنی که نقصان ثواب کرده بود و ظلم در لغت نقصان باشد من قولهم ظلمه حقّه اذا نقصه و این وجه هم در قصّهٔ آدم رفته است . و وجه سیّم آنکه معنی آن باشد که من القوم الظالمین من از جملهٔ آنانم که ظلم کنند و ظلم برایشان روا بود و آن آدمیان باشند چنانکه یکی از ما گوید انّما انا بشر والبشر یخطی و یذنب معنی نه آن باشد که او مخطی و مذنب باشد مراد کسر نفس خود باشد و براین وجه من تبیین را باشد تبعیض را نباشد . فاستجبنا له و نجیّناه من الغمّ . خدایتعالي گفت ما اجابت کردیم او را و از غم برهانیدیم . در خبر است که صادق علیه السلام گفت عجبت ممّن یفرع من اربع کیف لایفرغ الی اربع عجب از آنکه او از چهار چیز ترسد چگونه با چهار کلمه نگریزد آنکه او را غمی باشد چگونه باین کلمه نگریزد که لا اله الّا انت سبحانك انّی کنت من الظالمین و میشنود که خدایتعالی عقیب آن میگوید فاستجبنا له و نجیّناه من الغمّ دگر آنکه از کسی ترسد چگونه نگوید

حسبنا اللّٰه و نعم الوکیل و میشنود که خدایتعالی عقیب او میگوید فانقلبوا بنعمة من اللّٰه و فضل لم یمسسهم سوء و از آنکس که او از مکر کسی ترسد فزع نکند با این کلمه و افوّض امری الی اللّٰه انّ اللّٰه بصیر بالعباد و میشنود که خدای عقیب آن میگوید فوقه اللّٰه سیّئات ما مکروا . و آنکه او بر چشم بد بر چیزی بترسد چگونه نگوید ماشآء اللّٰه لا حول ولا قوّة الّا باللّٰه و میشنود که خدایتعالی عقیب آن میگوید ان ترن انا اقلّ منك مالا و ولدا فعسی ربّی ان یؤتین خیرا من جنّتك . رسول را علیه السلام گفتند یا رسول اللّٰه این کلمات خاصّ یونس را بود اعنی قوله لا اله الّا انت سبحانك انّی کنت من الظالمین گفت خاصّ یونس راست و عام جملهٔ مؤمنانرا الا تری الی قوله و کذلك ننجی المؤمنین وهمچنین نجات دهیم مؤمنانرا . شهر بن حوشب روایت کرد از عبداللّٰه عبّاس که یونس را خدایتعالی برای آن فرستاد به پیغمبری که از شکم ماهی بیرون آورد او را نبینی که در سورهٔ صافّات میگوید عقیب آن قصّه و ارسلناه الی مائة الف او یزیدون و قومی دگر گفتند پیش از آن فرستاد او را به پیغمبری چنانکه در سیاقت قصّه رفته است در سورهٔ یونس . سعید بن المسیّب روایت کرد از سعد بن مالك که رسول علیه السلام گفت اسم اللّٰه الّذی اذا دعی به اجاب واذا سئل به اعطی دعوة یونس بن متی من قوله لا اله الّا انت سبحانك انّی کنت الایه . وهو شرط اللّٰه لمن دعاه بها . گفت آن نام خدای که چون او را بآن بخوانند اجابت کنند و چون بآن بخواهند بدهد او را دعای یونس بن متی است یعنی این کلمات و این شرط خدایتعالی است برای آنکس که او را بخواند اورا امّا قوله . و کذلك ننجی المؤمنین. قرّاء در او خلاف کردند عامّهٔ قرّآء خواندند بدو نون دوّم از او ساکن من الانجاء یقال انجاه ینجیه انجاء و ابن عامر و ابوبکر عن عاصم خواندند بیك نون و تشدید جیم آنکه در وجه آن نحویان خلاف کردند . فرّاء و زجّاج گفتند لحن است و آنرا وجهی نیست و انّما در کتابت یك نون نوشتند کراهة الجمع بین المثلین فی الخطّ و برای آنکه نون با جیم پنهان نشود چو جیم از حرفهای فم است و ظنّ آنانکه پنداشتند که نون در جیم ادغام کردند خطاست برای آنکه نون با جیم هیچ نسبت ندارد . و بعضی دگر گفتند این فعل ماضی است مجهول علی فعل کانّه قال نجّی المؤمنین برهانیدند مؤمنانرا آنکه مؤمنون بایستی برفع لاسناد الفعل الیه عذر خواستند از این و گفتند فعل مسند است با مصدر مضمر کانّه قال نجّی النّجاء المؤمنین و مؤمنین مفعول دوّم باشد و مثله ضرب زیدا علی تقدیر ضرب الضّرب زیدا و قال الشّاعر . ولو ولدت فقیرة جر وکلب . ولدت بذلك الجر وکلابا . وکلاب بایست جز که مصدر اضمار کرد و فعل باو اسناد کرد و این وجهی ضعیف است و بیتی مجهول و این روا نباشد که ضرب زیدا علی ما قدروه دگر آنکه یا مفتوح بایست و کس یارا مفتوح نخواند پس این قرائت ضعیف است و حمل کردن کلمه را بر آنکه از تنجیه است وتفعیل وجهی ندارد برای آنکه ننّجی باید بتحریك هردو نون و کس نخواند اگر گویند اسکان کردند پس ادغام گوئیم بیان کردیم که گفتن ادغام خطااست اینجا لبعد المخرج قوله . و زکریّا . التّقدیر و اذکر زکریّا . اذ نادی . ای حین دعا ربّه و یاد کن ای محمّد زکریّا را چون خدایرا بخواند و گفت . ربّ لا تذرنی فردا و انت الایه .

ایخداوند من رها مکن مرا تنها و تو بهترین وارثانی ومیراث گیرانی واین آنکه گفت که اورا
عقبی و فرزندی نبود که بجای او بایستد و میراث او گیرد برای آن گفت که انت خیر الوارثین
تا بدانند که او را میراث خود از خدای دریغ نیست و او میداند که عالم جمله بمیراث خدایرا
خواهد بودن انما دل او دربند فرزندیاست که بجای او بایستد وبمقام اوبنشیند . فاستجبناله .
ما او را اجابت کردیم . ووهبنا له یحيی و او را یحيی که فرزند او بود بدادیم . واصلحنا له
زوجه . و جفت او را برای او بصلاح باز آوردیم یعنی پس از آنکه عقیم بود وصلاحیّت ولادت
نداشت او را با حال ولادت بردیم تا زاینده شد وصالح شد ولادت را این قول بیشتر مفسران است
و بعضی دگر گفتند مراد آنست که آن زنی بدخوی بود خدایتعالي اورا خوشخوی کرد . انّهم .
ایشان یعني آن پیغمبران که ذکر ایشان برفت کانوا یسارعون فی الخیرات در خیرات مسارعت
نمودندی و شتاب زدگی . و یدعوننا رغبا و رهبا . و مارا خواندندی برغبت و رهبت بطمع
و خوف باّمید و ترس و نصب او بر مفعول له باشد یعني رغبة فی ثواب الله و رهبة من عقابه و
و اعمش خواند رغبا و رهبا علي وزن فعل بضمّ الفا و سکون العین و هما لغتان کالسّقم والسّقم
والنّکل والذّکل والبخل والبخل . وکانوا لنا خاشعین . و مارا خاشع و فروتن بودند آن
پیغمبران . والّتی احصنت فرجها . و یاد کن نیز آن زن را که خویشتن نگاهداشت و صیانت
کرد یعنی مریم علیها السلام . فنفخنا فیها من روحنا . ما از روح خود در او دمیدیم من
شاید که تبعیض بود و شاید که تبیین بود . و جعلناها وابنها . کردیم او را و پسراو راعیسی
علیه السلام آیتی و علامتی و دلالتی و معجزهٔ جهانیان را قوله . وانّ هذه امّتکم امّة واحدة .
مجاهد و حسن گفتند مراد باّمت دین است یعنی این دین مسلمانی دین شما است و اصل
امّت جماعتی باشند علی دین واحد او مقصد واحد . واحدة . یك امّت یعنی یك ملّت
و یك دین چو هر دین که جز اسلام استت باطل است و نصب امّت بر حال است وعامل در او
معنی هذه است کقوله تعالی . و هذا بعلی شیخا . وابن ابی اسحق خواند امّة واحدة برفع
علی تقدیر وهی امّة واحدة . وانا ربّکم فاعبدون . و من خدای شما ام مرا پرستید آنکه
گفت . و تقطّعوا امرهم بینهم . کار خود در دین پاره پاره کردند در میان ایشان یعنی در
دین مختلف شدند و مثله قوله . انّ الّذین فرّقوا دینهم و کانوا شیعا . آنکه بر سبیل تهدید
گفت . کلّ الینا راجعون . همه با ما خواهند آمدن و همه را رجوع با ما خواهد بودن .
فمن یعمل من الصّالحات و هو مؤمن . و هر که عمل ها نیکو کند و مومن باشد . فلا
کفران لسعیه . سعی ورنج و عمل او را کفران نبود بل مشکور باشد و بموقع احماد افتد .
و انّا له . ای لعمله . کاتبون . و ما عمل او بنویسیم تا بر او عرض کنیم و او را بر آن
جزا و ثواب دهیم . و حرام علی قریة اهلکناها . کوفیان خواندند و حرم بکسر حا و
سکون را و هر دو لغت است مثل حل وحلال و باقی قرّاء حرام خواندند بفتح حا و الفی بعد
را . گفت که حرام است بر هر شهری و دهی که ما ایشانرا هلاك کرده ایم که باز آیند و
بر این قول لا زیاده باشد چنانکه شاعر گوید . فی بئر لا حور سری و ما شعر . ای فی بئر

حور . و بعضی دگر گفتند حرام بمعنی واجب است چنانکه خنساء گفت . و انّ حراما
لا اری الدّهر باکیا . علی شجوة الاّ بکیت علی صخر . ومعنی آن بود که واجب است بر اهل
شهری که ما ایشانرا هلاك کردیم که باز آیند یعنی هلاك شدگان ماهرگز بادنیا نیایند . زجّاج
گفت معني آنست که حرام است بر شهری که ما هلاك کرده باشیم قبول عمل ایشان برای
آنکه ایشان باز نیایند و توبه نکنند و درآیه این تقدیر کرد و حمل رجوع برتوبه کرد و امّا
نظم آیت واعراب او انّ مع اسمها و خبرها درمحلّ رفع باشد بابتدا چو او واقع بود موقع المصدر
و التّقدیر رجوع اهل القریه المهلکة حرام علیهم ای لایکون ولا یمکن ولا یقع اگر بمعنی
رجوع با دنیا گویند و اگر بمعنی توبه گویند و براین وجه حاجت نباشد بتقدیر محذوفی . جابر
جعفي گفت از باقر پرسیدم حدیث رجعت این آیت بر خواند و باین آیت استدلال توان کرد
بر صحّت رجعت برای آنکه ظاهر آیت این است که گفت حرام است بر دهی و شهری که ما
ایشانرا هلاك کنیم که باز نیایند و این آنست که از صادق علیه السّلام پرسیدند که در وقت
رجعت که باز آید گفت من محّض الایمان محضاً او محّض الکفر محضا گفت مؤمنی محض وکافری
محض و دلیل بر این قوله تعالی عقیب هذه الایه . حتّی اذا فتحت یأجوج و مأجوج و فتح
یأجوج و مأجوج در وقت رجعت باشد برای آنکه عقیب یأجوج و ماجوج صاحب الزّمان
علیه السلام که مهدی است بیرون آید و رجعت برای او باشد ابو جعفر و ابو عامر و یعقوب
خواندند وفتّحت بتشدید و باقی قرّاء بتخفیف گفت تا آنکه که سدّ یأجوج و مأجوج بگشایند
و قصّهٔ ایشان رفته است . حذیفة بن الیمان گفت رسول علیه السلام گفت اوّل آیتی و علامتی
از علامات آخرزمان خروج دجّال بود آنکه خروج دابّة الارض آنکه خروج یأجوج ومأجوج
آنکه عیسی علیه السلام از آسمان فرود آید و این عند خروج مهدی باشد پس ازآن آتشی از
قعر عدن پدید آید که مردم را بمحشر راند . وهم من کلّ حدب ینسلون . و ایشان ازهر
تلّی و بلندی فرو می آیند . و نسلان نوع باشد از رفتن چون رفتن گرگ قال الشّاعر . عسلان
الذّئب امسی قاربا . برد اللّیل علیه فنسل . و بعضی مفسران گفتند این فعل راجع است با
دجّال و قومش و گروهی گفتند راجع است با جملهٔ خلایق که ازگورها بر خیزند و این هر
دو قول خلاف ظاهراست و قوّت قول بازپسین راست . مجاهد خواند درشاذّ وهم من کلّ جدث
بجیم و ثا . یعنی من کلّ قبرازهرقبری برمیآیند بشتاب ومثله قوله یوم یخرجون من الاجداث سراعا .
واقترب الوعدالحقّ . فرّاء وجماعتی اهل علم گفتند واوزیادت است وتقدیر آنستکه اقترب الوعدالحق
تاجواب اذاباشد یعني اذافتحت یأجوج و مأجوج وهم من کلّ حدب ینسلون اقترب الوعدالحقّ یعنی وعد
القیمة گفت چون یأجوج ومأجوج بیایند وعدهٔ قیامت نزدیك رسد ومثله قوله . فلمّا اسلما وتلّه
للجبین ونا دیناه . وقال امرء القیس . فلمّا اجزنا ساحة الحیّ وانتحی . بباطن خبت ذی‌قفاف
عقنقل . یعنی انتحی. گفت ودلیل این تأویل حدیث حذیفه است که گفت اگر مردی اسب کره دارد چون
یأجوج و مأجوج بیایند او بآنجا نرسد که بر تو اند نشستن که قیامت بر خیزد زجّاج گفت
این قول کوفیان استت وبصریان روا ندارند حذف واو واو برجای خود است و فائدهٔ او عطف است

و جواب اذا مقدّر است في قوله یا ویلنا و التّقدیر قالوا یا ویلنا واین از جملهٔ آن جایها باشد
که قول در او بیفکنند. فاذا هی شاخصةٌ. اذا مفاجات راست یعنی که ناگاه کنی چشمهای
کافران شاخص و متحیّر باشد از دست برفته چنانکه بر هم نیاید. یا ویلنا. میگویند ای
وای بما. قد کنّا فی غفلة من هذا. ما از این روز و از این کار غافل بودیم. بل کنّا ظالمین.
بل ظالمان و ستمکاران بوده ایم. امّا در هی چند وجه گفته اند یکی آنکه ضمیر ابصار است
و آن ضمیریست قبل الذّکر علی شریطة التّفسیر کقول الشّاعر. لعمر ابیها لاتقول ظعینتی. الافرّ
عنّی مالك بن ابی کعب. و تقدیر آن بود که فاذا لابصار شاخصة ابصار الّذین کفروا و وجه
دوّم آنکه عمی بود کقوله فانّها لا تعمی الابصار و کقول الشّاعر. فهل هو مرفوع بما
هیهنا راسی. و این بوجه اوّل نزدیك است و وجه سیّم آنکه تمام کلام این بود که
هی علی تقدیر فاذا هی بارزة واقفة یعنی ساعتی که قیامت است از قریش پنداری پدید آمد
و بر خاست آنکه ابتدا کرد و گفت. شاخصة ابصار الّذین کفروا. شاخصة علی تقدیم
الخبر علی المبتداء قوله. انّکم و ما تعبدون من دون اللّه. آنکه گفت شما و آنچه
میپرستید بدون خدایتعالی از اصنام و اوثان. حصب جهنم. هیزم جهنم آید. عبداللّه عبّاس
و قتاده و مجاهد و عکرمه خواندند حطب جهنم و گفتند حصب لغة اهل یمن است. ضحّاك گفت
حصب حصی باشد سنگ ریزه که باد آرد و یاتی به الحصباء یعنی ایشانرا چنان در دوزخ ریزند
که سنگ ریزه و بروایتی از عبداللّه عبّاس آنست که خواند حضب بضاد و هی دقاق الحطب هیزم
خرد باشد و قرائت عامّهٔ قرّاء حصب است بصاد نظیره قوله و قودها النّاس والحجارة انتم لها
واردون. که شما آنجا فرو شوید ورود اینجا بمعنی دخول است و بمعنی اشراف علی الشّیء في
قوله. ولمّا وردوا ماء مدین آنکه بر سبیل احتجاج و تنبیه کافران برخطا و کفرشان گفت
لو کان هؤلاء الهةً ما وردوها اگر اینان خدایان بودندی فرو نشدندی بدوزخ. و کلّ فیها
خالدون. و جملهٔ کافران و معبودان ایشان اینجا جاوید باشند. لهم فیها زفیر. ایشانرا در
دوزخ زفیر باشد و زفیر نالهٔ غمگین بود و از آن عظیمتر غمی نبود باید که از آن عظیمتر ناله نباشد
وزفیر نیز بانگ خر باشد و زفیر ابتداء آن بانگ وشهیق آخر بانگ یعنی ازعظم وهول آن صیاح
و آواز ایشان چون بانگ خر باشد نظیره قوله. و هم فیها لا یسمعون. وایشان در دوزخ هیچ
نشنوند که در آن خیر ایشان باشند و گفتند خود هیچ نشنوند از آنکه کر باشند وعبداللّه مسعود
گفت در این آیت که برای آن نشنوند که ایشانرا در تابوتها کنند و آن تابوتها در تابوتها کنند
و آن دگر باره در تابوتهای دگر کنند و آن تابوتها که ایشان در آنجا باشند در او مسمارها از
آتش باشد آنگه ایشانرا درقعر دوزخ افکنند هیچ نبینند و نشنوند و گمان چنان برند که کس را
از اهل دوزخ عذاب نیست جز ایشانرا آنگه گفت چون ذکر کافران تمام کرد در حدیث
مؤمنان صالحان گرفت. انّ الّذین سبقت لهم منّا الحسنی. آنانکه ایشانرا از ما توفیق سابق
شده باشد و گفتند مراد وعدهٔ نیکواست برای آنکه حسنی صفت باشد و او صفت موصوفی
محذوف است یعنی العدة الحسنی وعدهٔ نیکو تر و آن وعدهٔ ثواب باشد. اولئك عنها مبعدون.

ایشان ازدوزخ دور باشند ومبعد دور کرده باشد وضمیر درعنها راجع است با دوزخ. لایسمعون
حسیسها. ایشان آواز دوزخ نشنوند و او فعیل باشد بمعنی مفعول یعنی صوتها الّذی یحسّ.
و هم فیما اشتهت انفسهم خالدون. و ایشان در آنچه دلهای ایشان خواهد مخلّد و مؤبّد و
جاوید باشند نظیره قوله. ولهم فیها ما تشتهی الانفس و تلذّ الاعین. لا یحزنهم الفزع الاکبر.
گفت نترساند ایشانرا ترس مهترین ابو جعفر خواند لا یحزنهم بضمّ یا و کسر زا من الاحزان و
باقی قرّاء یحزنهم بفتح یا و ضمّ زا من الحزن و خلاف کردند در فزع اکبر. عبداللّه عبّاس
گفت نفخه باز پسین باشد بیانه. یوم ینفخ فی الصّور ففزع من فی السّموات. حسن بصری گفت
آنکه باشد که گویند بنده را بدوزخ برید که مستحقّ دوزخ است. سعید جبیر وضحّاك گفتند
آنکه باشد که اطباق دوزخ در افکنند. ابن جریج گفت آنکه باشد که مرگ را بکشند بصورت
گوسفندی سیاه سفید بر اعراف و اهل بهشت ودوزخ دراو مینگرند و می بینند آنکه ندا کنند
یا اهل الجنّة خلود لاموت ابدا و یا اهل النّار خلود فلاموت ابدا. ذوالنّون مصری گفت آنکه
که بر بنده ندا کنند بقطیعة و فرقة. و تتلقّیهم الملئکة. و فرشتگان باستقبال ایشان بیایند.
هذا یومکم الّذی. این از ان جمله ایست که قول در او بیفکندند و تقدیر آنکه یقولون واین فعل
در محلّ حال باشد میگویند که این آنروزاست که شما را وعده کرده اند اکنون خلاف کرده‌اند
مفسّران در آنکه مراد باین آیت کیست بیشتر مفسّران گفتند مراد معبودانند که کافران ایشانرا
پرستیدند و ایشان آنرا کاره باشند وخدای را طایع چون عیسی علیه السلام وعزیر و فرشتگان و
گفتند سبب نزول آیت آن بود که یکروز رسول علیه السلام درمسجدالحرام شدصنادید قریش درحطیم
سیصد و شصت بت نهاده بودند وآنرا سجده میکردند رسول علیه السّلام بنزدیك ایشان بنشست
و با ایشان مناظره کرد و نصر بن الحارث مکالم رسول بود اورا مفحم کرد رسول علیه السّلام
بر ایشان خواند انّکم و ما تعبدون من دون اللّه حصب جهنّم الی الایات الثلث این سه آیت
ایشان از آن دلتنگ شدند بر خاستند. عبد اللّه بن الزّبعری را دیدند گفتند بدانکه امروز ما
را محمّد چنین گفت و ما از آن دلتنگ شدیم گفت من اگر حاضر بودمی او را خجل کردمی
و بحجّت غالب آمدمی بر او برفتند و رسول را علیه السّلام حاضر کردند او گفت یا محمّد تو
میگوئی. انّکم و ما تعبدون من دون اللّه حصب جهنّم. گفت آری من میگویم گفت این
بر تو است گفت چرا گفت برای آنکه عزیر در این میان باشد که معبود جهودان است وعیسی
که معبود ترسایان است و فرشتگان که معبود بنی ملیح اند از عرب رسول علیه السلام گفت
معبودان ایشان شیاطینند که ایشانرا دعوت کردند بآن و آن معبودان بآن رضا ندارند خدایتعالی
این آیه فرستاد. انّ الّذین سبقت لهم منّا الحسنی الایات. بعضی دگر گفتند مراد بآیه بتانند
برای آنکه خدایتعالی بلفظ ما گفت من نگفت و ما لما لایعقل و من لما یعقل و این وجهی
نیکوست. دگر آنکه مخاطب باین آیت مشرکان مکّه اند و ایشان بت پرست بودند. بعضی
دگر گفتند آیه عامّ است در حقّ هر یك که در حقّ او عنایتی سابق باشد از الطاف وتوفیق
حقّ راوی خبر گوید که امیر المؤمنین علی علیه السلام این آیه در منبر خواند و گفت انّا

منهم من از ایشانم . جنید گفت سبقت لهم من الله العنایة في البدایة فظهرت الولایة فی النّهایة
قوله . یوم نطوی السّماء . ابوجعفر خواند یوم یطوی السّماء بضمّ یا وفتح واو ورفع السّماء
علی الفعل المجهول آنکه گفت ای محمّدآنروز که ما آسمان درنوردیم همچنانکه سجلّ در نوردند
برای نوشتن کوفیان خواندند للکتب علي الجمع و باقی قرّاء خواندند للکتاب علی الواحد .
مفسّران در سجلّ خلاف کردند عبدالله عمرو سدی گفتند سجلّ نام فرشته است که اعمال
بندگان نویسد چون بنده ختم عمل باستغفار کند خدایتعالی گوید اکتبها نورا این نوشته
بنور بنویس . عبدالله عبّاس و مجاهد گفتند سجل نامه باشد و لام بمعنی علی است ای کطّی
السّجل علی المکتوب و گفتند اصل او از سجلّ است و سجلّ دلو بزرگ باشد چنانکه دلو
متضمّن آب باشد همچنین نامه متضمّن مضمون خود باشد . وگفتند سجلّ نام دبیری بود رسول
علیه السّلام را و بعضی دگر گفتند سجل اسمی است مرمکاتبه را مشتقّ از مساجله که آب
کشیدن باشد بدلو علی وجه التّشبیه یقال ساجلت فلانا اذا عارضته في استقاء الماء بالسجل قال
الشّاعر . من یساجلنی یساجل ما جدا . یملاء الدّلو الی عقد الکرب . آنکه این اسم را بر
فعل بنا کردند کالطّمر والفلزّ و قوله یوم نطوی السماء این طیّ را بر دو وجه تفسیر کردند
یکی طیّ که خلاف نشر باشد یعنی ما آسمانرا درنوردیدیم پس از آنکه افراخته باشیم و وجه
دگر آنکه طی عبارت باشد از کتم و اخفاء و مراد اعدام یقال طویت هذا الامر عن فلان
ای کتمته عنه یعنی ما آسمانرا بعدم بریم از وجود . کما بدأنا اوّل خلق نعیده . آنکه گفت ما
خلق را بازآریم همچنانکه اوّل آفریدیم ایشانرا بیشتر علماء گفتند معنی آیه آن است که چنانکه ایشانرا
اوّل آفریدیم در شکم مادر حفاة عراة عزلا تن برهنه وپای برهنه و ختنه نا کرده نظیرها قوله و لقد
جئتمونا فرادی کما خلقناکم اوّل مرّة . مجاهد روایت کرد از عایشه که یکروز رسول علیه السلام در
حجرهٔ من آمد وعجوزی پیش من بود ازبني عامر مرا گفت این کیست گفتم احدی خالاتك ازجملهٔ
خالتان یکی است اورا گفت که توهیچ دانستهٔ که هیچ عجوزه ببهشت نرود زن مضطرب شدو گریستن گرفت
رسول علیه السلام گفت . بهشت نشوند وایشان عجوز باشند بل خدایتعالی ایشانرا خلقی نوبازآفریند
جوان وتازه الاتری الی قوله . انّا انشاء ناهنّ انشاء . آنکه گفت . یحشر الناس حفاة عراة عزلا .
ویروی غلفا ومعنی یکی باشد آنگه اوّل کس را ازایشان که جامه پوشانند ابرهیم خلیل بود عایشه گفت
یارسول الله زنان نیزبرهنه باشند گفت بلي گفت واسواتا وارسوایا ازیکدگرشرم ندارند رسول علیه السلام
گفت آنروز مرد نداند که زن کدام است وزن نداند که مرد کدام است لکلّ امرء منهم یومئذ شأن
یغنیه آنکه این آیه بخواند . کما بدانا اوّل خلق نعیده . کیوم ولدته امّه عبد الله عبّاس گفت معنی
آنستکه ماهمه چیز را بافنا وعدم بریم چنانکه اوّل بود بعضی دگر گفتند خلقانرا چنانکه اوّل ازخاك
آفریدیم باز باخاك بریم ایشانرا . وعد علینا . این وعده ایست که برخود واجب کردیم یعنی این
بعث و نشور انّا کنا فاعلین ما این خواهیم کردن و جز ما نخواهد کردن و نتواند کردن
قوله . و لقد کتبنا فی الزّبور من بعد الذّکر . حمزه و اعمش خواندند في الزّبور بضمّ زا
علی الجمع و باقی قرّاء خواندند بفتح زا و آن فعول است بمعني مفعول کالجلوب و
الرّکوب و الزّبر و الزّبر الکتابة . مفسران خلاف کردند درآنکه مراد بزبور و ذکر چیست

سعید جبیر و مجاهد و ابن زید گفتند مراد بزبور جمله کتابهای منزلست و مراد بذکر لوح
محفوظ است یعنی بنوشتیم در کتابها پس از آنکه در لوح محفوظ نوشته بود . عبدالله عبّاس و
ضحّاك گفتند مراد بذکر تورية است و بزبور کتاب داود وبعضی دگر گفتندمراد بذکر قرآن است
و زبور کتاب داود . بعد . بمعنی قبل است کقوله و کان ورائهم ملك ای امامهم
و قوله و الارض بعد ذلك دحیها ای قبل ذلك . انّ الارض . مجاهد و ابو العالیه گفتند
مراد زمین بهشت است یعني ما در زبور بنوشتیم پس از آنکه دراین کتاب ذکر نوشته بودیم که
زمین بهشت بمیراث بندگان صالح را باشد بیانه قوله . وقالوا الحمدلله الّذی صدقنا وعده واورثنا
الارض نتبوّء من حیث نشاء . عبدالله عبّاس گفت زمین دنیا خواست یعنی ما حکم کردیم
که زمین دنیا بمیراث بندگان صالح دهیم و ذلك قوله . لیظهره علي الدّین کلّه .
وهب منبّه گفت در چند کتاب خوانده ام از کتب اوایل که خدایتعالی گفت من زمین بمیراث
صالحان امّت دهم و این قول باقراست علیه السلام و اصحاب ما باین آیت استدلال کرده اند
بر خروج مهدی علیه السلام و وجه استدلال آنکه گفتند خدایتعالی گفت من در کتاب اوایل
نوشته ام یکی از پس دیگری وبر پیغمبر مقدّم فرستاده که من جملهٔ زمین را برای آنکه لام تعریف
جنس است و استغراق را باشد و از اطلاق اوجز زمین دنیا نشناسند بمیراث ببندگان صالح دهم
و اطلاق قدیم تعالی در حق شخصی لفظ صالح دلیل بر عصمت او کند برای آنکه یکی از ما که
تزکیهٔ غیری کند آن باشد که گواهی دهد بر صلاح ظاهر او برای آنکه باطنش نداند و برآن
مطّلع نباشد چون خدایتعالی این تزکیه کند دلیل عصمت مزکّی باشد برای آنکه او عالم است
بظاهر و باطن و مطّلع بر اسرار و نهانی و در امّت کس بعصمت ائمّه نگفت و اثبات معصومی
نکرد جزامامیان پس از این وجه دلیل کند بر آنکه مراد بآیت معصومین باشند اگر گویند
صالحین جمع است و او یکی است جواب گوئیم برای توقیر وتعظیم واحد را بلفظ جمع برخوانند
دگر آنکه روا بود که مراد او باشد و جماعتی از اصحاب او چرا که عصمت او معلوم باشد بدلیل
و عصمت ایشان مجوّز مارا معلوم نباشد از جهت آنکه بر تعیین ایشان دلیلی نیست . انّ فی هذا
لبلاغا لقوم عابدین . حقتعالی گفت در این یعنی در اینکه رفت از اهلاك کفّار و ازالهٔ مؤمنان
و گفته اند هذا اشارت است بقرآن در او بلاغی و وصولي و رسیدنی هست بمراد و مقصود
گروهی خدای پرستان را آنگه گفت . و ما ارسلناك . و ما نفرستادیم تورا ای محمّد جزرحمت
و بخشایش جهانیان و در آیه دلیل است بر بطلان قول مجبّره آنجا که گفتند خدایرا بر کافر
هیچ نعمتی نیست خدایتعالی میگوید تو رحمت و نعمت جهانیانی و وجه آنکه رسول نعمت است
ورحمت بر کافران آنست که وجود او و دعوت اولطف است ایشانرا و آنچه ایشان اجابت دعوت
او نکنند ازایشان است نه از او و دگر آنکه بوجود او عذاب استیصال از ایشان برداشتند واین
قول عبدالله عبّاس است . قل انّما یوحی الیّ . بگو ای محمّد که وحی میکنند بمن اینکه
خدای شما یك خداست . فهل انتم مسلمون . شما باین وحی ایمان خواهید آوردن و آنرا
انقیاد نمودن . فان تولّوا . اگر برگردند این کافران . فقل . بگوی ایشان را که من خبردادم

شما را و ایذان و اعلام کردم و اعذار و انذار کردم . فاستوینا فی العلم علی سواء . ای علی
سوّیة بر راستی و انصاف وحق گفته اند علی سواء . مراد آنستکه تخصیص نکردم قومی دون قومی
بر راستی بی‌میل و محاباهمه‌را اعلام کردم و گفته اند معنی آنستکه شماندانید وندانستید مرا من
شما را اعلام کردم تا شما نیزایمان آریدتا با یکدیگر راست باشیم در علم و گفتندا ستوینا فی الایمان .
تا شما نیز ایمان آرید تا با یکدگر راست باشیم درایمان . و ان ادری . المعنی وماادری
و من ندانم که اینکه شما را وعده میدهند از قیام ساعت دور است یا نزدیك گروهی
گفتند این آیت منسوخ است بقوله و اقترب الوعد الحقّ این درست نیست برای آنکه نسخ در
اخبار نشود و دگر آنکه تاریخ منسوخ باید تا مقدّم بود بر تاریخ ناسخ واینجا تاریخ معلوم
نیست دگر آنکه جمع ممکن است میان این هر دو آیت از آنکه اوّل محمول بود بر اجمال و
اهمال و دوّم بر تعیین وقت در اوّل گفت واقترب الوعد الحقّ یعني باضافت با گذشته نزدیك است
که بیشتر شد و کمتر ماند و از آنجا رسول را گویند که مبعوث است بین یدی السّاعة ومراد
بآیهٔ دوّم آنست که من ندانم که کی خواهد بودن و چند مانده است بآن . انّه یعلم الجهر
من القول . او یعنی خدایتعالی داند آنچه شما آشکارا کردید و آنچه پنهان دارید نیز داند . و
ان ادری . المعنی وما ادری ان بمعنی ما نافیه است . لعلّه همانا آن یعنی تأخیر عذاب کنایتی است
عن غیر مذکور همانا این تاخیر عذاب از شما . فتنة . اختباری است تا شما را خالص کنند
چنانکه آتش زر را . و متاع الی حین . و تمتّعی است تا بوقت آجال شما . شعبی گوید چون
امام حسن بن علی علیهما السّلام کار بمعویه علیه اللّعنه تسلیم کرد معویه گفت خطبه کن تا
مردمان از اینحال با خبر شوند او خطبه کرد و در او حمد و ثنای خدای کرد آنکه گفت انّ
اکیس الکیّس التّقیّ و احمق الحمق الفجور و انّ هذا الامر الّذی اختلفت فیه انا و معویه
امّا حقّ لغیری کان احقّ به و امّا حقّ کان لی فترکته طلبا لصلاح الامّة آنکه این آیه بر خواند
وان ادری لعلّه فتنة لکم و متاع الي حین . قل ربّ احکم بالحقّ . بگو ای محمّد بار خدایا
حکم کن میان من و این کافران بحقّ و خدایتعالی حکم جز بحقّ نکند در این چند وجه گفتند
یکی آنکه رسول را بآن تعبّد بود تا او را برآن ثواب باشد چنانکه ما را در دعا کردن رسول را
من قولنا اللّهمّ اعل درجته و تقبّل شفاعته و ابعثه مقاما محمودا یغبطه به الاوّلون والاخرون و
این دعائی است که اگر ما نگوئیم خدایتعالی خود بکند امّا ما را درآن نفع لطف است و ثواب
وجهی دگر آنکه بحقّ عذاب خواست و معنی آنکه احکم علیهم بالعذاب خدایتعالی این دعا
اجابت کرد تقبال روز بدر بیانه قوله ربّنا افتح بیننا و بین قومنا بالحقّ قتاده گفت رسول
علیه السّلام چون بکار زاری حاضر آمدی گفتی ربّ احکم بالحقّ و بعضی دگر گفتند معنی
آنستکه ربّ احکم حکمك الحقّ قرّاء را در آیه خلاف است حفص خواند قال ربّ علی الخبر و
دگر مفسّران قل علی الامر و ابو جعفر خواند ربّ احکم بضمّ با اتبع الضمّة الضمّة و باقی قرّاء
ربّ بکسر با ابقاءً علی اصله ویعقوب خواند ربّی احکم بالحق بر افعل تفضیل بفتح الف و رفع
میم چنانکه جمله باشد از مبتداء و خبر یعنی خدای من حاکم تر است بحق . و ربنا الرّحمن

المستعان علی ما تصفون . و خدای ما بخشاینده و یاری خواسته است از او بر آنچه شما
میگوئید و وصف میکنید ابن ذکوان عن ابن عامر خواند علی ما یصفون بالیا خبرا عن الکفّار
و باقی قرّاء بتاء خطاب . سورة الحجّ . قتاده گفت این سوره مدنی است الاّ چهار آیه که
بمکّه فرود آمد من قوله وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبّی الی قوله عذاب مقیم . مجاهد
گفت و عبّاس ابن ابی ربیعه که جمله مدنی است و او هفتاد و هشت آیه است در کوفی و شش
در مدنی و پنج در بصری و هزار و دویست و نود و یك کلمه است و پنجهزار و هفتاد و پنج
حرف است و روایت است از ابوامامه از ابی کعب که ابی کعب گفت که پیغمبر علیه السلام
گفت هر که سورة الحجّ بخواند خدایتعالی بعدد هر کسی که حجّ و عمره کرد از گذشتگان و
ماندگان او را حجّی و عمره بنویسند .

سورة الحجّ ثمان و سبعون آية و هی مدينة

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

يا اَيُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ اِنَّ زَلْزَلَةَ السّاعَةِ شَيْئٌ عَظِيمٌ * يَوْمَ تَرَوْنَها تَذْهَلُ

ایگروه مردم به پرهیزیدپروردگارتانرا بتحقیق زلزله رستخیز چیز بزرگ است روزیکه ببینید آنرا بیخبر شود

كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمّا اَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذاتِ حَمْلٍ حَمْلَها وَ تَرَى النّاسَ سُكارى وَما هُمْ

هر شیر دهنده از آنچه شیر داده و می نهد هر صاحب باری بارش را وبینی مردمانرا مستان ونباشند

بِسُكارى وَ لٰكِنَّ عَذابَ اللّٰهِ شَدِيدٌ * وَمِنَ النّاسِ مَنْ يُجادِلُ فِي اللّٰهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ

مستان ولیکن شکنجه خداوند سخت است و از مردم کسی است که کارزار کند در راه خدا بغیر دانش

وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطانٍ مَرِيدٍ * كُتِبَ عَلَيْهِ اَنَّهُ مَنْ تَوَلّاهُ فَاَنَّهُ يُضِلُّهُ وَ يَهْدِيهِ

وپیروی کند هر شیطان سرکشی را نوشته شد بر او آنکه هر کس تبعیت کرد اورا پس بتحقیق او گمراه کند او را و هدایت کند

اِلى عَذابِ السَّعِيرِ * يا اَيُّهَا النّاسُ اِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَاِنّا خَلَقْناكُمْ

او را بسوی شکنجه سوزناك ایگروه مردمان اگر باشید درشکی از بعث پس بتحقیق ما آفریدیم شمارا

مِنْ تُرابٍ * ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَ غَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ

ازخاك پس از نطفه پس از خون بسته پس از گوشت خائیده خلق شده و غیر خلق شده تا روشن نمائیم

لَكُمْ وَ نُقِرُّ فِي الْاَرْحامِ ما نَشاءُ اِلى اَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا

برای شما وقرار دهیم در رحمها آنچه را خواهیم تا مدت نام برده پس بدر آوریم شمارا کودك پس تا برسید شما

اَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفّى وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ اِلى اَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلا يَعْلَمَ مِنْ

رشد شمارا و از شما کسی است میمیرد واز شما کسی است که باز گردد بسوی پست تر عمرها تا آنکه نداند از

بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَ تَرَى الْاَرْضَ هامِدَةً فَاِذا اَنْزَلْنا عَلَيْهَا الْماءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ اَنْبَتَتْ

پس دانائی چیزیرا وبینی زمین را افسرده پس چون فرستادیم بر آن آبرا جنبد وافزونی یافت و رویانید

مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ * ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ وَ اَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتى وَ اَنَّهُ عَلى

از هر صنفی خوش نما اینست بسبب آنکه خدا اوست حق وآنکه زنده کند مردگانرا وآنکه او بر

كُلِّ شَيْئٍ قَدِيرٌ * وَ اَنَّ السّاعَةَ آتِيَةٌ لارَيْبَ فِيها وَ اَنَّ اللّٰهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ *

هر چیز تواناست وآنکه رستخیز آمدنیست نیست شکی در آن وآنکه خدا برانگیزد هر کرا در قبرهاست

وَمِنَ النّاسِ مَنْ يُجادِلُ فِي اللّٰهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلا هُدًى وَلا كِتابٍ مُنِيرٍ * ثانِيَ

واز مردمان کسی است که کارزار کند در راه خدا بغیر دانش ونیست هدایتی و نه کتاب روشن منحرف کننده

عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ لَهُ فِي الدُّنْيا خِزْيٌ وَنُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عَذابَ الْحَرِيقِ

جانبش را تا گمراه کند از راه خدا مر او راست در دنیا رسوائی ومیچشانیم او را روز رستخیز شکنجه سوزناك را

ذٰلِكَ بِما قَدَّمَتْ يَداكَ وَ اَنَّ اللّٰهَ لَيْسَ بِظَلّامٍ لِلْعَبِيدِ * وَمِنَ النّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللّٰهَ

اینست بسبب آنچه پیش داشته دستهای تو وبتحقیق خدا نیست ستمکار مر بندگانرا و از مردم کسی است می پرستد خدارا

عَلى حَرْفٍ فَاِنْ اَصابَهُ خَيْرٌ اطْمَاَنَّ بِهِ وَ اِنْ اَصابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلى وَجْهِهِ

بر طرفی پس اگر رسید او را خوبی آرام دل شود بآن واگر رسید او را آزمایشی برمیگردد بر رویش

خَسِرَ الدُّنْيا وَالْآخِرَةَ ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ * يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ ما لا يَضُرُّهُ

زیان کرد دنیا وآخرت را اینست آن زیانکاری آشکارا میخواند از غیر خدا آنچه را نه گزند رساند او را

وَما لا يَنْفَعُهُ ذٰلِكَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعِيدُ * يَدْعُوا لَمَنْ ضَرُّهُ اَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ

ونه سود بخشد او را اینست آن گمراهی دور میخواند کسی را که گزند او نزدیکتر از سود اوست هر آینه بد

الْمَوْلى وَ لَبِئْسَ الْعَشِيرُ * اِنَّ اللّٰهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ جَنّاتٍ

دوستدار و بد معاشریست بتحقیق خدا درآورد آنانرا که گرویدند وکردند کار شایسته بهشتهائیرا که

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ اِنَّ اللّٰهَ يَفْعَلُ ما يُرِيدُ * مَنْ كانَ يَظُنُّ اَنْ لَنْ

روانست از زیر آن نهرها بتحقیق خدا میکند آنچه را میخواهد که باشد که گمان کند که نه

يَنْصُرَهُ اللّٰهُ فِي الدُّنْيا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ اِلَى السَّماءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ

یاری کند او را خدا در دنیا ورستخیز پس باید دراز کشد بر شته بسوی آسمان پس ببرد پس بنگر

هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدُهُ ما يَغِيظُ وَ كَذٰلِكَ اَنْزَلْناهُ آياتٍ بَيِّناتٍ وَ اَنَّ اللّٰهَ يَهْدِي

آیا میبرد کید او را آنچه را بخشم آورد و اینچنین فرو فرستادیم آنرا آیتهای روشن وبتحقیق خدا راه مینماید

مَنْ يُرِيدُ .

هر کرا میخواهد .

قوله تعالى يا ايّها النّاس اتّقوا ربّكم الايه . قديم تعالى مكلّفانرا در اين آيت تخويف و تهديد كرد و گفت ايمردمان و در تحت اين خطاب مرد وزن و مؤمن و كافر و بنده و آزاد و كودك وبالغ و ديوانه وعاقل در آيد جز كه ديوانه وكودك را از آن بيرون برند بدليل عقل و اين دليل است بر آنكه كفّار مكلّفند . اتّقوا ربّكم . بترسيد از خداى خود يعنى از عقاب و سطوت او و بپرهيزيد از معاصى او . انّ زلزلة الساعة شئ عظيم . كه زلزلهٔ قيامت چيزى عظيم خواهد بود و زلزله و زلزال شدّة حركت باشد برحالى حايل و اصل او من قولهم زلّت قدمه آنكه آنرا مضاعف كردند و در آيت دليل است بر آنكه معدوم را شئ خوانند براى آنكه آن معدوم است و خدايتعالى آنرا شئ خواند . يوم ترونها . آنروز كه بينى قيامت را ضمير راجع است با زلزله ساعات يا باساعت . تذهل . مشغول گرداند اين قول عبدالله عبّاس است . ضحّاك گفت دل خوش گرداند . مقاتل حيّان گفت فراموش كند . يقال ذهلت عن الشّئ واشتغلت بغيره و تركته اذهل ذهولا واذهلني الشّئ اذهالا . قال صحا قلبه يا عزا و كاد يذهل . كلّ مرضعة . هر زنى شير دهنده را از آن فرزند كه شير ميدهد او را . فرّاء و كوفيان گفتند شايد تا گويند امرئة مرضع لجاها و كذلك حائض و طامر و طامث براى آنكه مختصّ است بزنان و در مردان اين معنى نباشد . زجّاج گفت و جماعت بصريان كه چون بر فعلى بنا كنى گوئى ارضعت فهى مرضعة وچون بصفتى لازم كنى گوئى مرضع اى ذات رضاع على طريق النّسب و بعضى دگر گفتند مرضعة آنرا گويند كه فرزند خود را شير دهد و چون

فرزند دیگریرا شیر دهد او را مرضع گویند واین فرق وجهی ندارد از این جهت ومعتمد قول بصریان است این برسبیل تهویل و تعظیم قیامت گفت. وتضع کلّ ذات حمل حملها . وهرزنی که آبستن باشد و بار دارد بار بنهد و بچه بیفکند بی وقت از هول آنروز و این عبارت است از شدّت وسختي آنروز نه آنکه آنجا حامل و مرضعی باشد . وتری النّاس سکاری . و مردمانرا مست بینید از ترس و مست نباشند از خمر و گفتند معني آنستکه مردمانرا چون مستان بینند از دهش وحیرت و غفلت و برحقیقت مست نباشند و در شاذّ ابوذرعةبن عمربن جریر خواند وتری النّاس بضمّ تا و نصب سین علی معنی تظنّ النّاس سکری . کوفیان خواندند الاّ عاصم سکری بی الف در هردوجای و باقی قرّاء سکاری خواندند بالف بر جمع آنکه سکری خواند برای تأنیث جمع خواند که فعلی صفت مؤنّث باشد درآن که مذکّر او فعلان بود کسکران و غضبان وآنکه سکاری خواند بجمع برای آنکه صفت جمعی بسیار است و این لفظ جمع است ککسلان و کسالی . ولکن عذاب الله شدید . ولیکن عذاب خدای سخت باشد عمران بن حصین و ابو سعیدالخدری روایت کردند که این آیتها در شبی آمد که رسول علیه السّلام در غزاة بنی المصطلق بود و آن قبیله بودند از بنی خزاعه و مردم در راه رو بودند رسول علیه السّلام بفرمود تا بانگ کردند و مردمان بایستادند رسول علیه السّلام این آیتها بر مردمان خواند مردم همه بگریستن آمدند چون درروز آمدند کس زین باز نگرفت وخیمه نزدند و دیك نپختند و بعضی میگریستند و بعضی دگر دلتنگ بنشستند رسول علیه السّلام گفت دانید این روز چه روز باشد گفتند خدایتعالي و پیغمبران عالمترند گفت آنگه که خدایتعالي آدمرا گوید برخیز و فرزندانت گروه دوزخی را بدوزخ فرست او برخیزد از هزار کس نهصد و نود و نه را بدوزخ فرستد و یکی را ببهشت این حدیث سخت آمد بر مسلمانان بگریستند و گفتند یا رسول الله ناجی که خواهند بود گفت ابشروا و قاربوا وسدّدوا با مژده باشید و بامردم نزدیك باشید و باسداد باشید که با شما دوخلق هستند که ایشانرا کثرتی عظیم است آنگه گفت من امیدوارم که ربع اهل بهشت شما باشید ایشان تکبیر کردند و شکر گذاردند آنگه گفت امیدوارم که دوبهر از اهل بهشت شمائید آنگه گفت جملۀ اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد صف امّت من باشند و مسلمانان در جنب کافران چنان باشند که خالی بر پهلوی شتری یا موی سیاه بر گاو سفید آنگه گفت از امّت من هفتاد هزار ببهشت روند بیشمار . عکاشة بن محض برخاست و گفت یا رسول الله دعا کن تا من از جملۀ باشم گفت تو از جمله ایشان باشی مردی از انصاری برپای خاست و گفت یا رسول الله دعا کن تا من از ایشان باشم گفت سبقك بها عکاشه تو را باین سبق برد عکاشه قوله ومن النّاس من یجادل فی الله . گفت ازمردمان کس هست که او در خدایتعالي مجادله ومخاصمه وخصومت میکند . من تبعیض راست ومن نکره موصوفه است آیه درشأن نضربن الحارث که او بسیارخصومت کردی بارسول و گفتی فرشتگان دختران خدایند و قرآن فسانۀ پیشینیان است و خدای قادر نیست بر احیآء موتی خدایتعالی بیان کرد که او این جدل که میکند در حق خدایتعالی بی علم میکند . ویتبع کلّ شیطان مرید . و تابع است هر دیوی ستبنه (۱) مارد

(۱) ستبنه بکسر اول مردم درشت و قوی هیکل ودلیر را گویند برهان

عاصی را و تمرّد سرکشی باشد ومنه قوله . من کلّ شیطان مارد . برآن شیطان نوشته اند که هرکس که باو تولّی کند شیطان او را از راه دین گمراه کند و از ره بهشت اورا راه نماید بدوزخ و عذاب آتش آنگه خطاب کرد با منکران بعث و نشور و گفت . یا ایّها النّاس ان کنتم في ریب من البعث . ایمردمان اگر شما در شکّید از آنکه شما را زنده خواهند کرد چرا اندیشه نکنید که ما شما را اوّل از خاك آفریدیم یعنی پدر شما آدم را . ثمّ من نطفة . آنگه فرزندان او را از نطفه آفریدیم نطفه آن آب معروف است که خدای از او فرزند آفریند و اصل او آب اندك باشد من نطف اذا قطر . ثمّ من علقة آنگه از خونی بسته برای آنکه آب در رحم از پس چهل روز خونی بسته شود . ثمّ من مضغة . آنگه گوشت خائیده برای آنکه پس از چهل روز آن علقه جنین شود . مخلّقة و غیر مخلّقة . یعنی ممکس ونشو کرده باشد و بعضی نباشد . عبدالله عبّاس گفت تامّة و غیر تامّة یعنی سقط . مجاهد گفت مصوّرة وغیر مصوّرة . لنبیّن لکم . اینهمه برای آن تا بیان کنیم شما را که اصل شما ازچیست وما چگونه آفریدیم شما را . عبدالله مسعود گفت چون نطفه در رحم افتد خدایتعالي فرشته برآن گماردو او گوید بار خدایا مخلّقه یاغیر مخلّقه این تمام بودنی است یا نی اگر گویند غیر مخلّقة تمام نخواهد بودن رحم آنرا بیندازدوا گر گویند مخلّقة این تمام خواهدشدن گوید بارخدایانرینه خواهد بود یا مادینه رزقش چیست اجلش کیست سعید است یا شقی او را گوید برو بلوح محفوظ از آنجانسخه کن آن فرشته بیاید و نسخه کند آنرا تا بآخر صفات او تا بیان کنیم . لنبیّن لکم . کمال قدرت ما وغرایب حکمت ما در گردانیدن اصل خلقت شما باطوار و انواع . ونقرّ فی الارحام . عاصم خواند و نقرّ بنصب عطفا علی قوله لنبیّن تا بیان کنیم و قرار دهیم در رحم آنچه خواهیم تا بوقتی معیّن . مسمّی . نام برده و باقی قرّاء خوانده اند ونقرّ برفع علي الاستیناف المعني نحن نقرّ و ما قرار دهیم آنچه خواهیم در رحمهای زنان تا بوقت ولادت و آن اجلی بود مسمّی . ثمّ نخرجکم طفلا . آنگه شما را برون آوریم از شکم مادران طفل خرد و طفل بلفظ واحد گفت با آنکه حال است ازجمع برای آنکه عرب واحد بجای جمع گویند دربعضی مواضع چنانکه گفته اند . انّ العواذل لیس لی بامیر . ولم یقل امراء . ابن جریح . گفت تشبیها بالمصدر کعدل و روز و قیل تشبیها بالخصم و الضّیف . ثمّ لتبلغوا اشدّکم . پس برای آن تا شما باشدّ خود رسید یعني بکمال خلق و تمام عقل و نهایت قوّت واشدّ جمع شدّ باشد کفلس و افلس و قیل جمع شدّ کود و اودّ یقال هوودّی و القوم اودّی و قیل جمع شدة کنعمة و انعم و این از جموع قلّت است . و منکم من یتوفّی . و از شما بهری آن بودکه اورا وفات دهند و جان بر دارند و من تبعیض راست و من نکرۀ موصوفه است امّا بکودکي یا بجوانی بمیرد یا پیش از بلوغ باشدّ . و منکم من یردّ الی ارذل العمر . و بهری از شما آن باشند که ایشانرا ردّ کنند بارذلتر و خسیس تر عمری وآن حالت پیری و خرفی باشد وخداوند تعالي پیری را ارذل العمر خواند برای آنکه حالت ضعف و عجز و نقصان عقل و تن باشد و از پس آن مرد صلاح نفس

امید ندارد و داند که آخر عمر است و هر چه روز آید نقصان زیادت خواهد بود واز اینجا
گفتند الشّیب احد المیّتین پیری یکی است از دو مرگ وقال بعضهم الشّیب احدالمیّتین تقدّمت
اولیهما و تأخّرت اخریهما . لکیلا یعلم من بعد علم شیئا . لام عاقبت راست بر آن تأویل
که گفته ایم تا کار او بجائی باز آید که هیچ نداند پس از آنکه دانست و آن از نقصان فهم و
عقل و ذکر او باشد که او را کم شود و نسیان بر او غالب شود . و تری الارض ها مدة .
و تو ایمحمّد یا ای مخاطب زمین را خشك و پژمرده بینی یقال همدت النّار تهمّد همودا اذا
صارت رمادا . و همدالثّوب همودا اذا بلی و خلق و قال الاعشی . قالت قبیلة ما لجسمك
شاحبا . واری ثیابك بالیات همّدا . و روا بود که این خطاب با رسول بود یا مخاطبي هر که
باشد برای آنکه این بر سبیل مثل فرمایند . فاذا انزلنا علیها الماء اهتزّت . و چون آب
باران باوفر و فرستیم بجنبد چون کسی که حرکت با نشاط کند و اهتزاز حرکت مرد شادان
باشد با بشاشت یقال اهتزّ لکذا اذا قام الیه نشیطا فرحابه آنکه درجماد برسبیل تشبیه استعمال
کنند قال الشّاعر . وتاخذه عند المکارم هزّة . کما اهتزّ تحت البارح الغصن الرّطب . وربت.
ای ارتفعت وزادت که زمین عقیب برف وباران چون خوش شود بر آید بمانند خمیر چنانکه
پای باو فرو شود . و انبتت من کلّ زوج بهیج . و برویاند از هر جنس و صنف گیاه ونبات
نیکو و این مثلی است که خدایتعالی بزد برای عرب که منکر بودند و مستبعد بعث و نشور را
ومیگفتند چگونه ممکن باشد که ما پس از آنکه مرده باشیم و پوسیده گشته و با خاك برابر شده
ما را اعادت کنند و زنده کنند واین را محال میدانستند خدایتعالی گفت در این چه تعجّب
و استبعاد است نه هر سال زمین بفصل زمستان مرده شود چنانکه هیچ نبات نرویاند و اگر
همهٔ آبهای جهان در او بندند باز آنکه که وقت باشد و فصل ربیع شود ما باران باوفر وفرستیم
تا چون زنده شود پنداری بر خود بجنبد و نشاط نبات کند و انواع نبات پدید آید از او
و هم آن خدای این کند و باین قادر است قادر است بآنکه شما را زنده کند پس از آنکه
مرده باشید و پوسیده وخاك گشته آنکه این آیه را بیان کرد وگفت . ذلك بانّ الله هوالحقّ.
این برای آنست که خدایتعالی حقّ است و وجود او درست است و کمال قادری او محقّق است و
او قادر است بر آنکه مردگانرا زنده کند بل هر چه مقدورات است او قادر است از هر
جنسی علی مالا نهایة له . و انّ السّاعة آتیة . و نیز بدانید که قیامت آمدنی است و در او شکّی
نیست و خدایتعالی زنده خواهد کرد آنانرا که در گور رهانید . و من النّاس من یجادل
في الله بغیر علم و لا هدی ولا کتاب منیر . آیت درباب نصربن الحارث آمد گفت ازمردمان
کس هست که جدل میکند و خصومت در خدایتعالي بی علمی که او را هست . و لاهدی .
بی بیانی و بیّنی و حجّتی که دارد و بی کتابی روشن . ثانی عطفه . بر گردانیده پهلو و این عبارت باشد
از دو چیز یکی تکبّر یقول العرب جاء فلان ثانیا عطفه اذا جاء مستکبرا متجبّرا . و نیز عبارت
باشد از عدول و اعراض و الثّنیّ الصّرف و العطف الجنب و نصب او بر حال است از فاعل
و در آیه هر دو وجه محتمل است و نظیره قوله تعالی و اذا تتلی علیهم آیاتنا ولّی مستکبرا .

و قوله لوّوا رؤسهم و رایتهم یصدّون و هم مستکبرون . لیضلّ عن سبیل الله . تا گمراه
کند مردمانرا از راه خدای آنکه گفت . له في الدّنیا خزی . او را در دنیا خزیی و ذلّی و
هوانی و هلاکی باشد و آنروز بدر بود . و نذیقه یوم القیمه عذاب الحریق . و روز قیامت
بچشانیم او را عذاب دوزخ . ذلك بما قدّمت یداك . ذلك اشارت است بآنچه رفت از خزی
دنیا و عذاب آخرت گفت این برای آنست و بسبب آنکه دستهای او تقدیم کرد واین مبالغه است
در اضافهٔ فعل باو و این آیات و امثال این دلیل است بربطلان مذهب مجبّره که گفتند ثواب
وعقاب معلّل نیست و خدایتعالی فاعل فعل بندگان است و افعال ما بسایر وجوه و حقایق
بخدایتعالی تعلّق دارد که خدایتعالی جزاء معلّل کرد و اضافهٔ فعل با بنده کرد علی ابلغ الوجوه
و انّ الله لیس بظلّام للعبید . و خدایتعالی ظلم نکند بر بندگان که ایشانرا مواخذه کند بر فعل
خود یا فعلی که ایشان نکرده باشند و بر قاعدهٔ مجبّره هیچ ظلم درجهان نباشد الاّ که خدای
کرده باشد چو هیچکس بر احداث و انشاء آن قادر نیست وچون اندیشه کنی از راه عقل وشرع
روشن شود که خدایتعالی بر هیچ کس ظلم نکند و نکرده است امّا مجبّر بر خدایتعالی ظلم میکنند
بآنکه اضافه میکنند باو آنچه باو لایق نیست فکأنّه ظلمه بان ظلّمه پنداری ظلم کند براو باضافت
ظلم براو چو ظلم وضع الشّیء فی غیر موضعه باشد و او تعالی علوّا کبیرا نه موضع ظلم است
بلکه موضع عدل است و فضل اگر با بنده کار باستحقاق کند جز عدل نکند و هیچ ظلم نکند و
اگر از عدل بگذرد جز فضل نکند ظلم را باو راه نیست و اضافهٔ ظلم را باو هیچ وجه نیست .
سبحانه و تعالی عمّا یقولون علوّا کبیرا . و من النّاس من یعبدالله علی حرف . آیه در شأن
جماعتی اعراب آمد که بمدینه آمدند و ایمان آوردند ایمان مجازی بزبان اظهار ایمان کردند وبدل
بر کفر بودند ایشانرا علمی نبود از آنکه ایشانرا نظری نبود که سبب علم باشد آنکه اگر ایشانرا
نکبتی نرسیدی و بیماری و آفتی و نقصان مالی و مال ایشان زیادت شدی و اسبان ایشان بچهٔ
نیکو آوردی و زنان ایشان پسری زادندی گفتند این محمّد مبارك مردی است و این دین او
حقّ است و مارا براین دین بودن صوابست و سود و اگر بر خلاف این بودی و هوای مدینه
موافق نیامدی و بیمار شدندی و اسبان و اشتران ایشان بعضی بمردندی و زنان ایشان دختران
زادندی گفتند این محمّد نا مبارك مردی است و این دین او اصلی ندارد و ما تا در این دین
آمدیم جز زیان و نکبت نیست ما را بر گشتندی فذلك قوله . فان اصابه خیر اطمانّ به . ای
سکن الیه . و ان اصابته فتنة . ای نکبة و بلیّة وافة و مرض فی المال . انقلب علی وجهه .
ای ارتدّ عن اسلامه بعد ما اظهره و رجع کافرا و قوله . علی حرف . ای علی جانب وشفاغیر
مطمئنّ ولا مستقیم چون کسی که بر طرف چیزی باشد در میان آن کار نشده باشد والحرف
الجانب و منه حرف البئر و حرف النّهر . مجاهد گفت علی شكّ و بعضی دگر گفتند علی ضعف
من الاعتقاد والبصیره . بعضی دگر گفتند علی لون واحد في طلب مقصوده بر یك رنگ و همه
آنکه طالب مقصود خود باشند شاکر نباشند در سرّا و صابر نباشند در ضرّاء بعضی دگر گفتند
این کنایت است از نفاق یعنی یعبدالله بلسانه دون قلبه . خسر الدّنیا والاخرة . یعقوب و حمید

و اعرج خواندند خاسر الدّنيا والاخرة على وزن فاعل نصبا على الحال و جرّ الاخرة بالاضافه .
او دنيا و اخرت زيان دارد يعنى نه دنيا بود او را و نه آخرت براى آنكه در دنيا منكوب باشد و
در آخرت معذّب . ذالك هوالخسران المبين . اين زيانى است آشكارا كه پوشيده نيست آنكه
گفت . يدعوا من دون الله . ميخواند اين مدّبر منحوس كافر بدون خداى جمادى را كه او را
زيان نكند و نتواند كرد و سود نيز نتواند كرد . ذالك هوالضّلال البعيد . اين گمراهى است دور
يعنى بغايت دور از رشاد . يدعو لمن ضرّه . كسى را ميخواند و ميپرستد كه زيانش نزديك تر
از سود است يعنى آن بتانرا كه ميپرستيد براى آنكه او خود قادر نيست برسود و از عبادت ايشان
او را در دنيا و آخرت زيان خواهدبود بخزى و عقاب . لبئس المولى . بد خداوندگارى است
بت ايشانرا . و لبئس العشير . و بد همسازى است و گفتند مولى بمعنى ناصر است اينجا و
گفته اند ولى و دوست و گفته اند ابن العمّ است يعنى بد پسران عمّند آنانكه دعوت ميكنند
پسران عمّ خود را با كفر قوله . يدعو لمن ضرّه . و نحويان در اين لام خلاف كردند بعضى
گفتند صله است و زياده والتّقدير يدعو من ضرّه . و بعضى گفتند تأكيد است در بيان آنكه
مضرّت او بيشتر از منفعت است و اين حال مؤكّد و بليغتر است و اينمعنى سخت ظاهر است لام
براى آن آورد بعضى دگر گفتند جواب قسمى مضمر است اى يدعو والله لمن ضرّه اقرب من
نفعه بعضى دگر گفتند يدعو بمعنى يقول است چنانكه عنتره گفت . يدعون عنترة الرّماح كانّها .
اشطان بئر فى لبان الادهم . اى يقولون يا عنتره و خبر محذوفى باشد والتّقدير يقول لمن ضرّه
اقرب من نفعه الهة او اله . و بعضى دگر گفتند يدعو از صلة ضلال است يعنى ذالك هوالضّلال
البعيد الّذى يدعوه . آنكه ابتدا كرد وگفت . لمن ضرّه اقرب من نفعه . و محلّ او رفع بود
بر ابتداء و خبر او لبئس المولى ولبئس العشير باشد و گفتند كلام بر تقديم و تاخير است يعنى
لمن ضرّه اقرب من نفعه يدعو بر ابتدا و خبر و بعضى دگر گفتند اين بر تكرار است على سبيل
التّأكيد والتّقدير يدعو لمن ضره اقرب من نفعه يدعو آنكه دوم بيفكنند و اكتفا باول كرد . و
بعضى دگر گفتند باين تاويلات متعسّف حاجت نيست چو اين در كلام عرب شايع است وقد سمع
عنهم اعطيتك لما غيره خير منه و عنده لما غيره خيرمنه والعشير فعيل بمعنى مفاعل اى المعاشر
والخليط والصّاحب بد رفيق و هم ساز است بتان ايشانرا . انّ الله يدخل الّذين امنوا . آنكه
چون ذكر كافران و احوال ايشان و معبودان ايشان بگفت احوال مؤمنان بگفت و ثواب ايشان
گفت خدايتعالى مؤمنانرا كه عمل صالح كنند ببهشتهائى برد ايشانرا كه در زير درختان آن
جويها روان باشد كه خدايتعالى هرچه خواهد كند او را مانعى و منازعى نباشد در آنچه كند
چو كس ممانعت او نتواند كرد و منازعت او را قوّت ندارد و بر او اعتراض نرسد كس را چوافعال
او همه حكمت و صواب باشد بر وجه مصلحت على احسن ما يمكن . قوله من كان يظنّ ان لن
ينصره الله فى الدّنيا والاخرة . گفت هر كه گمان برد كه خدايتعالى نصرت كند اورا . مفسّران خلاف
كردند در اين ضمير فى قوله . ينصره الله فى الدّنيا و الاخرة . راجع با كيست بيشتر مفسران
گفتند راجع است بارسول عليه السلام . فليمدد بسبب الى السماء . گو بكش پارۀ رسن از آسمان

خانه خويش . ثمّ ليقطع . آنكه ببر و گو بنگر كه كيد او غيظ و خشم او ببرد يا نه و معنى
آيت آنستكه هر كس كه گمان بردكه خدايتعالى پيغمبرش محمّد را نصرت نخواهد كرد دردنيا
و آخرت گو رسنى در سقف و آسمان خانۀ خود افكن و خود را از او در آويز بگلو پس ببراو
را و بنگر تأكيد او خشم او را ببرد يا نه و اين چنان باشد كه ما گوئيم كسى كه او كارى
نتواند ديد و از آنش خشم آيد و نتواند آنرا تغيير و تبديل داد اين كار چنين خواهد بود اگر
تو را با اين خوش نيست رسنى درافكن و خويشتن بياويز آنكه رسن ببر تا برزمين افتى وبنگر
تا باين كيد بهيچ كس زيان باشد جزبتو . ابن زيد گفت مراد بسماء آسمان حقيقى است يعنى
كه هر كس كه پندارد كه خدايتعالى محمّد را نصرت نخواهد كرد كورسنى از آنجا كه اوست
بآسمان كش و از آن راه بآسمان رو و مادۀ آن قطع كن و باز بر چه مادّۀ نصرت و خذلان
از آسمان است آنكه گو بنگر تأكيد او غيظ او ببرد يا نه و گفت اين آيه در جماعتى آمد از
بنى اسد و بنى غطفان كه ايشان از اسلام تقاعد كردند و گفتند ما ترسيم كه نبايد كه محمّد را
نصرت نكنند اگر ما در دين او شويم آنچه از ميان ما و جهودان هست از مخالفت زنده شود
و چيزيكه ما را از ايشان است منقطع شود باين خير نرسيم من كلا الطّرفين بر زيان باشيم
خدايتعالى اين آيه فرستاد و گفت هر كه اين گمان ميبرد گو اين معامله كن تا خود سود
دارد او را يا نه . مجاهد گفت ها راجع است با من و معنى آنستكه هر كه او بخداى بد گمان
باشد و ظنّ برد كه خدايتعالى او را نصرت نخواهد كرد نه در دنيا و نه در آخرت يعنى روزى
نخواهد داد و نصرت اينجا بمعنى رزق و عطاست من قول العرب من نصرنى نصره الله اى من
اعطانى اعطاه الله . ابوعبيده گفت عرب زمين باران رسيده را ارض منصوره گويند قال . فانّك
لا تعطى امرأ فوق حظه . فلا تملك السقّ الّذى الغيث ناصره . اى ماطره و معطيه ومعنى
آيت آنكه هر كه گمان برد كه خدايتعالى او را روزى نخواهد داد گو رسنى در افكن و خويشتن
بياويز ابن عامر وابوعمرو ورويس و ورش خواندند ثمّ ليقطع و ثمّ ليقضوا بسكون لام فى الموضعين
و قنبل موافقت كرد در ثمّ ليقضوا و باقى قرّاء بكسر لام خواندند در هر دو جاى امّا ما فى
قوله ما يغيظ مصدرى است و تقدير آنكه هل يذهبنّ كيده غيظه و شايد ما موصوله باشد على
تقدير هل يذهبنّ كيده الّذى يغيظه و يحمله على الغيظ آنكه گفت . و كذلك . و همچنين
ما فرستاديم اين قرآنرا آياتى روشن و نصب آيات بر حال است و وجه تشبيه در كذلك آنست
كه چنانكه در آيات ودلالات مقدّم اظهار كرديم هم چنين قرآن فرستاديم . و انّ الله يهدى من
يريد . و خداى هدايت كند آنرا كه خواهد . قوله تعالى

اِنَّ الَّذينَ آمَنُوا وَالَّذينَ هادُوا وَالصّابِئينَ وَالنَّصارى وَالْمَجُوسَ وَالَّذينَ اَشْرَكُوا
بتحقيق كسانيكه گرويدند و كسانيكه يهودشدند وستاره‌پرستان وترسايان ومجوس وآنانكه شرك آوردند
اِنَّ اللهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيمَةِ اِنَّ اللهَ عَلى كُلِّ شَيْئٍ شَهيدٌ * اَلَمْ تَرَ اَنَّ
بتحقيق خدا جدائى افكندميان آنها روز رستخيز بتحقيق خدا بر هر چيز گواه است آيا نديدى كه
اللهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمواتِ وَمَنْ فِي الْاَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبالُ
خدا سجده‌ميكندمراوراآنكه‌در آسمانها وآنكه در زمين‌است وآفتاب وماه و ستارگان وكوهها

وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللّٰهُ

ودرختان وجنبندگان وبسياري از مردم وبسياری سزاوارشدبراو شكنجه وهركرا خار سازد خدا

فَمَالَهُ مِنْ مُكْرِمٍ اِنَّ اللّٰهَ يَفْعَلُ مَايَشَاءُ * هٰذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ

پس نيست مراورا هيچ اكرام كننده بتحقيق خدا ميكند آنچه را ميخواهد اين دوگروه دو دشمن اند كه مخاصمه كردند در پروردگارشان

فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ *

پس آنانكه كافر شدند بريده ميشود براى آنها لباسها از آتش ريخته ميشود از بالاى سرشان . آب جوشان

يُصْهَرُ بِهِ مَافِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ وَلَهُمْ مَقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ * كُلَّمَا اَرَادُوا اَنْ

گداخته ميشود باو آنچه در شكمهاى آنهاست و پوستها براى آنها گرزهاست از آهن هرچند خواهند كه

يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ اُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ * اِنَّ اللّٰهَ يُدْخِلُ

بدر آيند . ازآن از غم باز گشته شوند درآن وبچشيد شكنجه سوزناك را بتحقيق خدا درآورد

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا

آنانراكه گرويدند و كردند كار شايسته بهشتهائيرا كه روانست از زيرش نهرها زيوركرده شوند درآن

مِنْ اَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤاً وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ * وَهُدُوا اِلَى الطَّيِّبِ مِنَ

از دست برنجنها از طلا ومرواريد ولباس آنها درآن ابريشم است و هدايت كرده شدند بپاكيزه از

الْقَوْلِ وَهُدُوا اِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ * اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ

گفتار وهدايت كرده شدند بسوى راه ستوده و بتحقيق كسانيكه كافرشدند وباز ميگردند از راه خدا

وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ

ومسجد الحرام آنكه قرار داديم آنرا براى مردم يكسان است مقيم دراو و وارد شونده وهركه خواهد دراو

بِاِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ اَلِيمٍ * وَاِذْ بَوَّأْنَا لِاِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ اَنْ لَا

عدول از حق را بستم ميچشانيم اورا شكنجه دردناك و چون جايگاه داديم براى ابراهيم مكان خانه را كه نه

تُشْرِكْ بِي شَيْئاً وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ وَاَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ

شريك گير بمن چيزيرا وپاكيزه گردان خانه مرا براى طواف كنندگان و ايستادگان و ركوع كنندگان ساجد و ندا درده در مردم بحج

يَأْتُوكَ رِجَالاً وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ * لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ

ميآيندترا پياده وبر هر شتر لاغر آيند از هر راه دورى تا بينند سودهائيكه براى آنهاست

وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ فِي اَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْاَنْعَامِ فَكُلُوا

وياد كنند اسم خدارا در روزهاى معلوم بر آنچه روزى كردشان از زبان بسته چهارپايان پس بخوريد

مِنْهَا وَاَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ * ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا

ازآن وبخورانيد بدحال درمانده فقيررا پس بايد ازاله كنند كثافتشانرا وبايد وفا كنند نذرهاشانرا و بايد طواف كنند

بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ * ذٰلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللّٰهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَاُحِلَّتْ

بخانه قديم اينست و هركه بزرگ شمارد حرمتهاى خدارا پس آن بهتر است برايش نزد پروردگاراو وحلال شد

لَكُمُ الْاَنْعَامُ اِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْاَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ

براى شما چهارپايان جز آنچه خوانده شد بر شما پس اجتناب كنيد پليديرا از بت پرستى و اجتناب كنيد گفتار

الزُّورِ * حُنَفَاءَ لِلّٰهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَكَاَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ

ناحق را حق گرايان براى خدا غير مشركان بخدا وهركه شرك آورد بخدا پس گويا برو افتاده از آسمان

فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ اَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ * ذٰلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ

پس بربايد اورا مرغ يا فرو آيد باو باد در مكاني دور اينست و هركه بزرگ شمارد علامات

اللّٰهِ فَاِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ اِلَى اَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا اِلَى

خدارا پس بتحقيق آن از پرهيزكاري دلهاست مر شمار است درآن بهرها تا مدتى نام برده پس محل آن بسوى

الْبَيْتِ الْعَتِيقِ * وَلِكُلِّ اُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكاً لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ

بيت قديم است ومراى هر امتى گردانيديم قربانى كردنى را تا ياد كنند اسم خدارا بر آنچه روزى كرد آنهارا

مِنْ بَهِيمَةِ الْاَنْعَامِ فَاِلٰهُكُمْ اِلٰهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ اَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ * اَلَّذِينَ

از چارپايان از گاو و شتر پس خداى شما خداى يگانه است پس اورا گردن نهيد ومژده ده فرو تنان را كسانيكه

اِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا اَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلٰوةِ

چون ياد كرده شود خدا ترسان شود دلهاشان وصابران بر آنچه رسيد آنهارا و برپا دارندگان نمازرا

وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللّٰهِ لَكُمْ فِيهَا

وازآنچه روزى دهيم آنهارا انفقه كنند و شتر قربانى قرار كرديم آنرا براى شما از شعائر خدا براى شما درآن

خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ فَاِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَاَطْعِمُوا

خوبيست پس ياد كنيد اسم خدارا برآن صف زدگان پس چون بزمين نهاد پهلوهايش را پس بخوريد ازآن وبخورانيد

الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذٰلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ * لَنْ يَنَالَ اللّٰهَ

قانع و معتر را اينچنين رام كرديم آنرا براى شما شايدشما شكر گذاريد هرگز نرسد خدارا

لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلٰكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ كَذٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللّٰهَ

گوشتهاى آن ونه خونهاى آن وليكن ميرسد اورا تقوى از شما اينچنين مسخر كرد آنرا براى شما تا بزرگ شماريد خدارا

عَلَى مَا هَدٰيكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ .

بر آنچه هدايت كرد شمارا ومژده ده نكوكارانرا .

قوله تعالى انّ الّذين امنوا . حقتعالى گفت آنان كه ايمان آوردند و بگرويدند و مارا باور داشتند و آنانكه جهود شدند و آنانكه صابى شدند بيان كرديم صابى را در سورة المائده و ترسايان و گبركان و مشركان كه بر خداى شريك گفتند بتانرا در عبادت . قتاده گفت در اين آيت دينها پنج است اربعة للشّيطان و واحد للرّحمن چهار ديو راست و يكى خدايرا و آنچه خدايراست مسلمانى است وآنچه ديو راست اين چهار گانه است از جهودى و ترسائى و گبركى و مشركى و گفت صابيان نوعى باشند از ايشان . و خبر انّ اوّل انّ دوم است باسم وخبر فى قوله انّ الله يفصل بينهم و مثله قولهم انّ زيدا انّ الخير عنده لكثير و قال جرير . انّ الخليفة انّ الله البسه . سربال ملك به ترجى الخواتيم . حقتعالى گفت اين جماعت را از مسلمانان و جهودان و ترسايان و گبركان و صابيان و مشركان من فرداى قيامت ميان ايشان فصل كنم و در فصل دو قول گفتند يكى آنكه حكم كنيم من قولهم الحاكم الفصال و ديگر آنكه تميز كنيم و فرق كنيم

میان ایشان تا محق از مبطل پدید آید بخلق علم ضروری و آنکه روی محق سفید کنم و روی مبطل سیاه تا مردمان میان ایشان فرق کنند بضرورت و فصل فرق و تمیز باشد میان حقّ و باطل بآنکه از یکدیگر جدا شود. انّ اللّٰه علی کلّ شیٔ شهید. خدایتعالی برهمه چیز گواه است. الم تر. نمی بینی یعنی نمیدانی و این رؤیت اینجا بمعنی علم است که خدایرا سجده میکنند هر که در آسمان و هر که در زمین است آنچه عقلا اند سجدهٔ ایشان برحقیقت است وآنچه جماد است از آفتاب و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و نا عاقلان از چهار پایان سجود ایشان از جهت ذلّت و خشوع ومسخّر شدن خدایرا با آنچه دلیل کنند که آنرا صانعی هست قادر و عالم وحی وموجود و حاصل بر صفات کمال که مستحق سجده است پس چون عاقلان عند نظر دراین چیزها خدایرا بشناختند وبدانستند که او باین نعمتها که کرد مستحقّ عبادت وسجود است پنداشتی این سجده ایشان کردند از آنجا که بدعوت ایشان بود ومن در آیه اگر چه صورت او عموم است مراد او خصوص است برای آنکه ما دانیم که بسیاری از عقلا خدایرا سجده نمیکنند و مذهب ما آنست لفظ من وما و هرچه اصحاب عموم دعوی کردند که این صفت عموم است مشترك است میان عموم و خصوص و صالح است هردو را و عموم صیغتی مفرد نیست مختصّ باو و شرح این کرده ایم پیش از این در آیات وعید در سورة النّساء وجزآن که اینجا گفت. وکثیر من النّاس. بسیاری مردمان نیز خدایرا سجده میکنند و بسیاری را عذاب برایشان واجب است از اصرار ایشان بر کفر مجاهد گفت آنکه او سجده کند جز خدایرا سایهٔ او سجده کند خدایرا و ذلك قوله و ظلالهم بالغدوّ والاصال. و قوله یتفیّؤا ظلاله عن الیمین والشّمآئل سجّداللّٰه. و کثیر حقّ علیه العذاب. و بسیاری از مردمان عذاب برایشان واجب است برای اصرار ایشان در کفر و در آیه اضماری هست والتّقدیر وکثیر ابی السّجود فحق علیه العذاب. و واو فی قوله و کثیر حقّ علیه العذاب واو استیناف است برای آنکه حکم او مخالفت است حکم آنرا که ازپیش رفت. و من یهن اللّٰه. ای ومن یهنه و هرکرا خدای اهانت کند وخوار گرداند اورا. فما له من مکرم. وگرامی کننده نباشد عامّهٔ قرّاء بکسر خواندند علی انّه فاعل و درشاذّ ابرهیم بن ابی ملیکه خواند مکرم بفتح را علی المصدر ای فما له من اکرام کقوله ربّ انزلنی منزلا مبارکا. انّ اللّٰه یفعل ما یشآء. که خدای بکند آنچه خواهد. هذان خصمان. گفت این دو خصمند که خصومت کردند. فی ربّهم. در خدای خود یعنی در دین خدای وبرای آن اختصموا گفت و اختصما نگفت که لفظ خصم اسمی است مشتبه بمصدر از اینجا تثنیه و جمع وتانیث نکنند او را و مثله قوله و هل اتیك نبؤا الخصم اذ تسوّروا المحراب. ° قیس بن عباد روایت کرد از ابوذر الغفاری که آیه در شش کس آمد از قریش که روز بدر با یکدگر کارزار کردند و در حقّ خدای وهستی او خصومت کردند عبیدهٔ حارث و حمزهٔ عبد المطّلب و عليّ بن ابیطالب علیه السّلام و شیبه و عتبه ابنا ربیعه و ولیدبن عتبه و قصّهٔ ایشان رفته است در قصّهٔ کارزار بدر آنکه گفت که امیر المؤمنین گفت اول کس که روز قیامت پیش خدایتعالی بزانو درآید بخصومت من باشم این قول هلال بن یسار است و عطاء بن یسار. و عبداللّٰه عبّاس گفت این خصوم اهل کتابند و

مسلمانان که اهل کتاب گفتند مسلمانرا که ما اولیتریم بحقّ برای آنکه کتاب ما پیش از کتاب شما ست وپیغمبر ما پیش مقدّم بر پیغمبر شما است. مؤمنان گفتند ما اولیتریم بحقّ برای آنکه ما بهردو پیغمبر و هر دو کتاب ایمان داریم و شما دانید که دین ما حقّ است ولیکن حسد رها نمیکند شما را که بگوئید. مجاهد و عطا وعاصم و کلبي گفتند که مؤمنانند وکافران از هر ملّت که باشند. عکرمه گفت بهشت و دوزخ است که با یکدیگر محاجّه کردند دوزخ گفت سا کنان من جبّاران و متکبّران و پادشاهان باشند بهشت گفت بار خدایا چونست که سا کنان من ضعیفان و مسا کینند خدایتعالی بهشت را گفت تو رحمت منی رحمت کنم بتوآنرا که خواهم از بندگانم و دوزخ را گفت تو عذاب منی عذاب کنم بتو آنرا که خواهم از بندگانم و هریك از شمارا مملوّ کنم باهلش آنکه پایهٔ هر یکی از سا کنان بهشت و دوزخ پیدا کرد و گفت. فالّذین کفروا قطّعت لهم ثیاب من نار. امّا کافرانرا برای ایشان جامه ها ببرند از آتش و از بالای سر ایشان حمیم فرو میریزند و حمیم آب تافته گرم باشد. یصهر به ما فی بطونهم بگدازند بآن حمیم آنچه در شکم ایشان باشد از احشا و امعا. ابوهریره روایت کرد از رسول علیه السّلام که او گفت چون حمیم بسر ایشان فرو ریزند بمغز ایشان فرو شود تا به پهلو و بشکم ایشان رسد امعا و احشای ایشان گداخته کند وهمچنین درهمهٔ اندام ایشان برود تا بقدم ایشان رسد آنگه گفت این صهر باشد باز دیگر باره باسر شوند و همچنین میکنند با او و صهر درلغت گداختن پیه بود یقال صهرت الشّحم اصهر صهرا قال الشّاعر. تروی لقی القی فی صفصف. تصهره الشّمس فلا ینصهر. و قال اخر. شكّ السّفا فیدالشرا المصطهر. قوله. ولهم مقامع من حدید. جمع مقمعه و آن مقرعه باشد و ایشانرا مقامعی باشد از آهن که قمع کنند ایشانرا بآن و آن آلت قمع و قهر و زجر باشد کلّما ارادوا ان یخرجوا منها من غمّ اعیدوا فیها. هرگه که خواهند که از آنجا بیرون آیند با جای فکنند ایشان‌را. در خبر است که دوزخ بهر وقت که زفیر کند و بشرر اهلش را چندان براندازد که از دوزخ بیرون افتند خواهند تا بروند زبانیکان باین مقامع آهن بکوبند ایشانرا و در دوزخ اندازند. وذوقوا. در کلام محذوفی هست ای و قیل لهم ذوقوا و گویند ایشانرا که بچشید عذاب آتش سوزنده حریق بمعنی محرق باشد کالالیم بمعنی المولم و ذوق طلب ادراك طعم باشد بلهوات و لسان آنگه چون وصف یکخصم بگفت که کافر است در حدیث خصم دیگر گرفت و احوال او و جزای او و گفت. انّ اللّٰه یدخل الّذین آمنوا وعملوا الصالحات. آنانرا که ایمان آورند و عمل صالح کنند در بهشت ها برند که در زیر درختان آن جویها میرود. یحلّون فیها تحلّی. ایشان کنند و درپوشاند ایشانرا در آنجا. من اساور. در واحد او سه لغت است اسوار بالالف وسوار وسوار و جمع اسوار اساوره باشد و جمع سوار وسوار اسوره واساور روا بود که جمع سوار بود ککراع و کوارع و شاید که جمع اسوره باشد جمع الجمع و در مصحف عبداللّٰه مسعود اساویر است وهی جمع اسوار در دستهای ایشان کنند دست برنجها از زر و مروارید گفتند زر مرصّع باشد بمروارید و گفتند این دگر باشد و آن دگر و نافع و ابوبکر عن عاصم خواندند. ولؤلؤا. بنصب عطفا علی محل الجّار والمجرور برای

آنکه تقدیر آنستکه یحلّون اساور ذهبیّة ولؤلؤاً . و باقی قرّاء لؤلؤء بجر عطفا علی ذهب ودر
سورة الملئکه هم این خلاف کردند براینوجه و حجّت این آوردند که در مصاحف چنین است
بالف آنانکه بجر خواندند گفتند آن الف زیاده است بعدالواو وکالف قالوا ومالوا کسائی گفت
بدل همزه است و یعقوب آنجا بنصب خواند و اینجا بجر اتباعا للمصحف و گفت در مصحف
اینجا الف نوشته است و در ملئکه الف نیست در مصحف . ولباسهم فیها حریر . و جامهٔ
ایشان در آنجا حریر باشد گفتند خدایتعالی حریر پوشیدن بر مردان حرام کرد در دنیا تا
مشوّق باشند بلبس حریر در بهشت عملی کنند که ایشانرا آنجا رساند تا حریر پوشند . وهدوا
الي الطّیّب من القول . وایشانرا راه نمایند بگفتار پاك وهو قول لااله الاّ الله چنانکه گفت الیه
یصعد الکلم الطّیّب و گفتند مراد ایمانست و گفتند قرآنست و گفتند قولی است که در او
فحش نباشد . وهدوا . راه نمایند ایشانرا براه دین خدای حمید که مستحقّ حمد و شکر است
و فعیل بمعني مفعول . روایت کرده اند که رسول علیه السّلام گفت هیچکس نیست که حمد
دوست تر دارد از خدایتعالی . انّ الّذین کفروا و یصدّون . گفت آنانکه کافر شدند ومردمانرا
منع میکنند ازراه خدای ودرعطف مستقبل بر ماضی چند قول گفتند . یکی لفظ مستقبل است
و معني ماضی والتّقدیر کفروا و صدّوا و گفتند برای آن چنین گفت که ایشان در مقدّمه
کافر بودند و کفر آوردند امّا صد و منع حال ایشان بود و در حال بآن مشغول بودند و لفظ
مضارع که یفعل باشد صالح بود استقبال را ومثله قوله الّذین آمنوا وتطمئن قلوبهم بذکرالله .
و منع ایشان مردمانرا از دین خدای بدو وجه بود یکی قهر ویکی اغوا و دعوت بکفر . والمسجد
الحرام الّذی جعلناه للنّاس . ونیز منع میکنند مردمانرا از مسجدالحرام که مسجد کعبه است
که ما نهاده ایم آنرا برای جملهٔ مردمان که تا قبلهٔ نمازشان باشد و مقصد حج و عمره شان آنکه
وصف کرد مسجدالحرام را گفت . سواء العاکف فیه والباد . وجعفر عن عاصم وروح عن یعقوب
سواء خواندند بنصب علی انّه مفعول ثان لجعلناه التّقدیر . جعلنا المسجد الحرام مستویا فیه العاکف
والباد . و عاکف آن بود که آنجا مقیم بود و بادی آنکه از بادیه آنجا آید و باقی قرّاء سواء
خواندند برفع علی انّه خبر مبتداء مقدّم علیه و این خبر را تقدیم لازم بود کقوله سواء علیهم
ءانذرتهم ام لم تنذرهم و قوله سواء علینا اجزعنا ام صبرنا وقال سواء علیها لیلها و نهارها
والتّقدیر العاکف والبادی فیه مستویان و برای آن بلفظ واحد گفت که مصدر است آنکه در معنی
او خلاف کردند بعضی گفتند معنی آنستکه مقیم و بدوی و غریب در منازل و مساکن او یکی
باشند مقیم اولیتر نبود از طاری تا در ایّام حج کسی نبود که غرباء حجاج را منع کند از نزول
آنجا که خواهند واین در اخبار ما آمده است و این قول حسن بصری است وجماعتی از مفسّران
و مجاهد گفتند مراد آنست که مقیم و طاری در حرمت داشت این جایگاه و ادای مناسك و
ارکان حجّ اینجا یکی باشند بآن معنی که بر همه کس واجب است این معنی و در کراء منازل
در ایّام موسم خلاف کردند بعضی گفتند حرام است و بعضی گفتند مکروه است و مذهب
شافعی آنست که حلال است و ظواهر اخبار ما بمکروه مینماید و اسحق گفت حرام است .

ومن یرد فیه بالحاد بظلم . گفت باء زیادت است در الحاد چنانکه زیاده است في قوله تنبت بالدّهن
و کما قال . بواد یمان تنبت الشّث (۱) صدره . واسفله بالمرخ والشّبهان (۲) . ای المرخ والباء
زیادة و قال الاعشی . ضمنت برزق عیالنا ارماحنا . ای رزق وقال اخر . الم یاتیك والانباء
تنمی . بما لاقت لبون بنی زیاد و معنی آنکه ومن یرد فیه الحادا بظلم و هر که او در آنجا خواهد
که میل کند بظلم وبعضی دگر گفتند که مفعول ارادات محذوف است والتّقدیر ومن یرد فیه منعا
بالحاد بظلم علی وجه الظّلم واگر کسی خواهد که کسی را از خانه خدای و مسجدالحرام منع کند
بمیلی بر وجه ظلم ما اورا عذاب الیم مولم بچشانیم . عبدالله مسعود گفت هیچکس نباشد هر که او همّت کند
بسیّئی بر او نویسند و اگر مردی بعدن و یا بشهری دورتر از عدن همّت کند که مردی را
بکشد بمکّه یا معصیتی کند آنجا اگر چه نکند بآن عزم که کرده باشد داخل باشد تحت این
آیت و خدای او را عذاب الیم بچشاند . مفسران در معنی الحاد و ظلم خلاف کردند قتاده و
مجاهد گفتند مراد شرك است یعنی همّت کنند که آنجا جز خدایرا پرستند چنانکه کفار مکّه
کردند دگر قوم گفتند استحلال الحرام و رکوب الاثام حرام حلال دارد و ارتکاب کبایر کند
عبدالله عبّاس گفت آن باشد که بکشد آنرا که قصد کشتن او نکند و ظلم کند بر آنکه او بر
او ظلم نکند . لیث گفت از مجاهد که سیّئات در مکّه مضاعف بود چنانکه حسنات . ابن
جریح گفت استحلال حرم باشد حبیب بن ابی ثابت گفت احتکار طعام باشد بمکّه . بعضی دگر
گفتند مرا دهر منهی است از قول و فعل حتّی قول الرّجل لا والله بلی و الله . مجاهد گفت
عبدالله عمر را دو خیمه بود یکی در حرم و یکی برون حرم چون خواستی که با اهل و قوم
خود عتابی کند بخیمه برونی رفتی او را پرسیدند از آن گفت بر آنکه ما را گفته اند . ومن
یرد فیه بالحاد بظلم ومن الالحاد قول الرّجل لا والله و بلی والله قوله . و اذبوّأنا لابرهیم الایه
معنی بوّأنا و طّأنا باشد . عبدالله عبّاس گفت جعلنا . حسن گفت انزلنا . مقاتل سلیمان
گفت دللنا علیه . مقاتل حیّان گفت هیّئناه له نظیره قوله تبوّء المؤمنین مقاعد للقتال وبوّأكم
فی الارض و این عبارات متقارب المعنی است خلاف کردند مفسران در آنکه خدای چگونه
روشن کرد ابرهیم را جای خانه . بعضی گفتند ابری بفرستاد تا چندانکه جای خانه بود سایه
افکند . بعضی دگر گفتند بادی بفرستاد تا اساس برفت . بعضی دگر گفتند جبرئیل بیامد و
رسم بزد و خط کشید تا او بر آن بنا کرد ومکان جای مستوی باشد که در او متمکن توان شدن
و قرار گرفتن و جسم ثقیل را منع کردن از هوی واصل بوّأنا من باء اذا رجع باشد کانّه منزل
یرجع الیه و منه البؤا في قولهم فلان بواء فلان اذا کان دمه کفوا لدمه فیرجع الیه للقود و
مراد به بیت خانهٔ کعبه است و درکلام حذفی هست و تقدیر آنکه واوحینا الیه ان لا تشرك
بی شیئا و وحی کردیم بابرهیم که شرك میاور بمن هیچ چیز را انباز من مدار درعبادت خالص
مرا کن و پاك کن خانهٔ من . قتاده گفت از اصنام و اوثان و گفتند از سایر ادناس . و گفتند
از خون و سرگین که چون آنجا بتقرّب ذبایح کشتندی خون و سرگین آنجا رها کردندی .
للطّائفین . برای آنان که آنجا طواف کنند . والقائمین . و برای آنانکه آنجا نماز کنند .

(۱) الشث بنت طیب الرائحه (۲) الشبهان شجر من العضاه

و الرّكّع السجود . و ركوع و سجود كنند . و اذّن للنّاس بالحج . حسن و جبائى گفتند
اين امر است رسول را عليه السلام باعلام مردمان بحجّ . و دگر مفسران گفتند امر است
ابرهيم را كه آگاه كن مردمانرا بحجّ خدايتعالى گفت چون خانه بنا كردى اكنون مهمانانرا
بخوان وندا كن ابرهيم عليه السلام گفت بارخدايا آواز من تا كجا رسد حقتعالى گفت عليك الاذان
و علىّ البلاغ بر تو آواز دادن و بر من رسانيدن ابرهيم عليه السلام بر مقام بايستاد و گفتند
بر كوه ابو قبيس رفت و آواز داد و گفت يا ايّها النّاس الا انّ ربّكم قد بنا بيتا فحجّوه اى
مردمان خدايتعالى براى شما خانه بنا كرد بيائيد وآنرا زيارت كنيد خدايتعالى آواز او بهمهٔ
عالم برسانيد از شرق تا غرب تا بآنان برسانيد على طريق المبالغه كه در اصلاب مردان و ارحام
زنان بودند على ما جاء فى الاخبار و معنى مبالغه باشد آنكه آنانكه در سابق علم آن بود كه
ايشان حج خواهند كرد جواب دادند و گفتند لبّيك اللّهمّ لبّيك . يأتوك رجالا . بتوآيند پياده جمع
راجل كقايم وقيام وصايم وصيام جزم يأتوك بر جواب امر است و نصب رجالا بر حال است از
فاعل . وعلى كلّ ضامر . وبر هر شترى لاغر . يأتين من كلّ فجّ عميق . ميآيند از هر راهى دور
يأتين براى آن گفت كه ردّ كرد با معنى كلّ يعنى جملهٔ شتران قال الرّاجز . يقطعن بعد النازح
العميق . ابوالقاسم بشر بن محمّد بن ياسر گفت در طواف مردى كهل را ديدم روى زرد شده
و اثر رنج سفر در او پيدا عصا بدست گرفته طواف ميكرد بر آن عصا اعتماد كرده از ضعف بر او
رفتم و او را پرسيدم مرا گفت تو از كجائى گفتم من از خراسان گفت خراسان كجا باشد كه
نشنيده بودم گفتم از بلاد شرق گفت از آنجا تا باينجا بچند گاه آيى گفتم دو ماهه ياسه ماهه
راهست گفت پس دانم هر سالى اينجا بزيارت آئى كه شما همسايهٔ اين خانه ايد من گفتم از خانهٔ
تو تا اينجا چند باشد گفت پنج سال راهست كه من از خانه بيامدم هيچ اثر بياض در سر و محاسن
من نبود اكنون در راه پير شدم گفتم هذا والله الجهد البيّن والطّاعة الجميلة والمحبّة الصّادقة
گفت والله اينست رنج عظيم و طاعت نيكو و محبّتى صادق در روى من بخنديد و اين بيتها بخواند
زرمن هويت و ان شطّت بك الدّار . و حال من دونه حجب و استار . لايمنعنّك بعد من
زيارته . ان المحبّ لمن يهواه زوّار . ليشهدوا منافع لهم . تا حاضر آيند بمنافع خود . سعيد
جبير گفت مراد تجارت است و اين روايت ابوذرين است از عبدالله عبّاس . مجاهد گفت منافع
دين و دنيا خواست و هرچه معصيت نبود . محمّد بن علىّ الباقر عليه السّلام گفت و سعيد مسيّب
و عطيّه عوفى مراد عفو و مغفرت است و تا ذكر خداى كنند در ايّام معلوم يعنى عشر ذى الحجّه
اين قول حسن و قتاده است . و گفتند ايّام معدودات ايّام تشريق باشد و ابو جعفر باقر
عليه السلام بعكس اين گفت گفت براى آنكه ذكر تكبير در ايام تشريق نباشد و نيز لقوله . على
ما رزقهم من بهيمة الانعام . اين در ايام تشريق باشد و اين قول عبدالله عمراست . و محمّد بن كعب
گفت هر دو يكى است معلومات و معدودات و آنانكه گفتند ايام معدودات ايام تشريق است
گفتند براى آنكه اندك است بر آنچه روزى كرد ايشان را از بهيمة الانعام از چهار پايان كه

آنجا كشند بهدى واضحية . فكلوا منها . بخوريد از آن مجاهد و عطا گفتند خدايتعالى امر
كرد ما را كه از آن بخوريم جز كه اين امر بمندوب است بواجب نيست و مذهب ما هم
چنين است و اصحاب ظاهر گفتند واجب است . و اطعموا البائس الفقير . و از آنجا طعامى
دهيد مردم فقير را كه علامت درويشى بر او ظاهر باشد و بائس ذو البؤس باشد من باب لابن و
تامر و البأس والبؤس الشدّه و اين براى آن گفت كه در جاهليّت چون چيزى بكشتندى براى
هدى خانه از آن نخوردندى . ثم ليقضوا تفثهم . آنكه بفرما تا مناسك حج بگذارند از احرام
و وقوف بعرفات و مشعر و طواف و سعى و رمى الجمار و حلق اين قول عبدالله عبّاس و عبدالله
عمر است . و بعضى دگر گفتند تفث ازالهٔ وسخ احرام باشد بحلق وغسل . از هرى گفت تفث
در لغت نميشناسند الاّ از قول عبدالله عبّاس . بعضى دگر گفتند قضاء تفث موى شارب گرفتن
باشد و موى بغل پاك كردن و ناخن گرفتن وموى عانه پاك كردن . عكرمه گفت تفث موى و
ناخن باشد . والبى گفت از عبدالله عبّاس كه قضاء تفث وضع احرام باشد از تقصير وناخن گرفتن
و حلق كردن و جامهٔ دوخته پوشيدن و تفث در كلام عرب وسخ باشد يقال ما اتفثك اى ما
اوسخك و اقذرك قال اميّة بن ابى صلت . شاحن اباطهم لم يقلعوا تفثا . و ينزعوا عنهم فملاً
و صيانا . وليوفوا نذورهم . و وفا كنند بنذرها از حجّ وهدى و آنچه گفته باشند وابوبكر
عن عاصم خواند . وليوفّوا بتشديد فاء لتكثير الفعل يعنى تمام بگذارند نذرها كه كرده باشيد.
وليطّوّفوا بالبيت العتيق . و بگو تا طواف كنند بخانهٔ كعبه مراد طواف حج است كه آنرا
طواف الزّياره خوانند و اين قول باقر است عليه السّلام و بيشتر مفسران و باجماع ركن است
و واجب است و اين طواف بعد الافاضة من عرفات باشد امّا بروز عيد و امّا پس از
آن و علماء خلاف كردند در آنكه چرا خانهٔ كعبه را عتيق خواندند عبدالله عبّاس
و عبد الله زبير و مجاهد و قتاده گفتند براى آنكه خداى تعالي او را آزاد كرد از آنكه جبّاران
بآن راه يابند و آنرا ويران كنند . سعيد جبير گفت تبّع آمد تا خانهٔ كعبه ويران كند چون
بقديد رسيد فالج پديد آمد او را بزرگان لشكر را بخواند و اطبّاء را گفتند يا ملك اينخانه
را خداوندى هست كه هر كه اوقصد اينخانه كند ببدى خداى او را باز دارد از آن مكروهى
اگر اينجا خواهى در رو و تجارتى كن و كارى كه ترا هست و آنرا تعرّض مكن ببدى او بيامد
و بفرمود تا خانه را كسوتى نيكو ساختند و در او پوشانيدند و اوّل كس كه خانه را كسوه
كرد او بود و هزار اشتر قربان كرد و اهل حرم را مبرّت كرد وصلت داد آنجا كه ايشان فرود
آمده بودند آنرا مطابخ نام نهادند از آنكه مطبخهاى ايشان بود وقعيقان جهة سلاح ايشان نام
نهادند آن جايرا و قصّهٔ اصحاب الفيل درجاى خود بيايد انشاء الله . سفيان عيينه گفت براى
آن عتيق خواندند آنرا كه آزاد است و هرگز مملوك نشود و آنرا مالك نبود از آدميان . و
مجاهد همين گفت . ابن زيد گفت براى آنكه قديم است و قديم عتيق بود و ديرينه و عتق
و قدم او آنست كه هو اوّل بيت وضع للناس يقال سيف عتيق و دينار عتيق بعضى دگر گفتند
براى آنكه بر خداى كريم است لكرامته على الله و العتق الكرم عتق كرم باشد من قولهم فرس

عتیق ای کریم و باقر علیه السّلام گفت برای آنکـه ازاد بود در ایّام طوفان نوح از غرق چون همهٔ جهان غرق شو . ذلك ومن یعظّم حرمات الله . ذلك اشارت است بآنچه رفته است ای ذلك علي ما عضی و سمعت آنگه گفت و من یعظم حرمات الله هر که تعظیم کند حرمتهای خدارا . فهوخیر له . اورابه باشدبنزدیك خدای اوابن زید گفت حرمات خدای مشعر الحرام است و مسجدم الحرام است و بیت الحرام و بلد الحرام و بعضی دگر گفتند مراد بحرمات جملهٔ مناسك است آنرا تعظیم کند بقضای حقوق و ادای واجبات او بعضی دگر گفتند مراد بحرمات جملهٔ محرّمات است و تعظیم او ترك او باشد استعظاماً لها . و احلّت لكم الانعام . وحلال کردند شمارا چهارپایان برعموم آنگه استثناء کرد ازاو گفت . الاّ مایتلی علیکم . الاّ آنچه بر شما خوانند یاخواندند فی قوله حرّمت علیکم المیتة والدّم ولحم الخنزیر الی قوله ذلکم فسق الیوم و بعضی دگر گفتند معنی آنستکه در حال احرام گوشت این چهارپایان از گاو و گوسفند و شتر بر شما حلال کردند الاّ آنچه بر شما خوانند که حرامست از صید و گوشت او فی قوله و حرّم علیکم صید البرّ مادمتم حرما . فاجتنبوا الرّجس من الاوثان . گفت . پرهیزید از این پلیدی آنکه آنرا به من تبیین بیان کرد که از اوثان و بتانند برای آنکه رجس مشتمل باشد بر اوثان و جز اوثان آنکه او را بیان کرد باوثان و تقدیر آنست که فاجتنبوا الرّجس الّذی هوالاوثان . دراخبار ما آمده که مراد نرد وشطرنج باختن است وسایرانواع قمار . واجتنبوا قول الزّور و بپرهیزید از دروغ گفتن و اصحاب ما گفتند غنا و سایر اقوال ملهیهٔ بنا حق داخل باشند در او و بهتان و گواهی دروغ داخل بود در او . و در خبر میاید کـه رسول علیه السّلام بر منبر گفت در خطبهٔ که گواهی بدروغ معادل است شرك بخدایرا آنگه این آیه بخواند یعنی خدایتعالي دریك آیه از هر دو نهی کرد و رسول علیه السلام گفت یبعث شاهد الزّور مولغا لسانه فی النار گفت گواه دروغ را بر انگیزند زبان در آتش کرده روز قیامت حنفاء لله بر طریق استقامت راست ایستاده فرمانهای خدایرا و نصب او بر حال است از فاعل و گفته اند اصل حنف استقامت باشد وگفته‌اند میل وگفته اند کلمه از اضداد است . غیر مشرکین به . شرك نیاورند بخدایتعالی او هم حال است . و من یشرك بالله فكانّما خرّ من السماء . هر که بخدای شرك آرد پنداری از آسمان بیفتاد . فتخطفه الطیر . مرغ در رباید او را یا باد او را فرو برد بجای دور تشبیه کرد حال کافرانرا بآنکس کـه او از آسمان بیفتد یا او را مرغی در رباید یا بحال کسی که باد او را در هوّه و حفره اندازد و آن جای قعیر و دور باشد و در آنکه او مالك نبود کار خود را و نفع نتواند کردن بخود و دفع مضرّت نتواند همچنین کافر بقیامت اسیر و درمانده و ملجأ بود مالك نباشد از کار بر هیچ چیز خس گفت تشبیه کرد اعمال کفّار را در نفی ثبات واستقامت والحصول علی طایل بکسی چنین یعنی چنانکه این را در حال هویّ ثباتی نباشد و در میانه مرغ او را برباید همچنین اعمال کافر و مشرك را محصول نباشد مثله قوله . اعمالهم کسرابٍ بقیعة و کرماد اشتدّت به الرّیح فی یوم عاصف . اهل مدینه خواندند فتخطّفه الطّیر بتشدید طاء علی تقدیر فتخطّفه وباقی قرّاء فتخطفه

خواندند من خطف یخطف . ذلك ومن یعظم شعائر الله . سیبویه گفت مبتدائیست محذوف الخبر و التّقدیر ذلك الامر والشّأن شأن و کار این است که شنیدی آنگه گفت و من یعظم شعائر الله و هر که او مناسك خدای را تعظیم کند از پرهیز گاری دل باشد و شعائر علامت باشد و مناسك حجّ را برای آن شعائر خواند که بدان اشعار و اعلام کرده اند و بعضی دگر گفتند مراد هدی اشعار کرده است و آن شتری باشد که کارد درکوهان او زده باشند که قارن با خود بیارد و این قول مجاهد است . فانّها . ضمیر راجع است بافعله یعنی آن یکبار که تعظیم دارد آنرا و روا بود که راجع بود با خصلت وگفتند شعائر الله ای دین الله شعائر خدای دین خدای باشد یعنی تعظیم شعائر و مناسك ازتقوی دل باشد . لكم فیها منافع الی اجل مسمّی . شما را در این شتران منافعی هست تا بوقتی مسمّی نام برده از رکوب و حمل اثقال بر ایشان نشیند و بار گران بر دارند از شما عبدالله عباس گفت و مجاهد این پیش از آن باشد که نام هدی و تضحیه بر آن نهند . عطا گفت پیش از آنکه اشعار و تقلید کنند و اشعار آن بود که کارد در کوهان او زنند و خون آلود کنند وتقلید آن بود که یك پای نعل بر گردن او بندند تا هر که بیند داند که آن هدی است و بعضی دگر گفتند پس از آنکه این کرده باشند اگر محتاج بود بانتفاع او از رکوب او و شیر او بعد الاشعار و التقلید روا باشد که منتفع شود بآن و این روایت کرده اند از باقر علیه السلام بعضی دگر گفتند مراد بمنافع تجارت است . و بعضی دگر گفتند که عام است در سایر منافع الی اجل مسمّی تا وقتی معیّن . عبدالله عباس گفت تا نام هدی برو نهادن و آنان که گفتند منافع تجارت است گفتند اجل مسمّی وقت آن باشد که ازمکّه بیرون آیند بعضی دگرگفتند منافع ثواب است . الی اجل مسمّی الی انقضاء ایّام الحجّ و قیل الي یوم القیمة . ثمّ محلّها الی البیت العتیق . پس محلّ آن و محلّ موضع حلول باشد بخانه کعبه و بعضی دگرگفتند مراد جملهٔ حرم است بیانه . فلا تقربوا المسجدالحرام بعد عامهم هذا . ای الحرم کلّه . و دراخبار اصحاب ما آنست که آنچه هدی حج باشد آن بمنی باید کشتن و آنچه درعمره مفرد خواهد کشتن بحزورت کشد برابر کعبه وآنانکه گفتند مراد بشعایر مناسك است گفتند معنی آنست لكم فیها ای فی اداء المناسك منافع من الاجر و الثّواب الی انقضاء ایّام الحجّ برای آنکه چون ایّام حج گذشته باشد این مناسك نتوان کرد . و قولی دگر آنست که محلّ النّاس من احرامهم الی البیت العتیق محلّ آنکه مردمان بر آیند آنست که با خانهٔ کعبه آیند وطواف النساء بکنند وازاحرام بیرون آیند . ولكلّ امّة منسكا . امّت جماعتی باشند بر یك دین گفت ما هر امّتی را منسکی کردیم کوفیان خواندند الاعاصم منسكا بکسر سین در هر دو جایگاه بمعنی موضع کالمجلس و المشرق یعنی مذبح و جایگاه ذبح و باقی قرّاء بفتح سین خواندند علی المصدر ای الذّبح للقربان . حسن گفت منسكا ای شریعة یعنی ما هر امّتی را از امم سلف شریعتی کردیم که بآن متعبّد بودندی و بر آن عبادت کردندی . مجاهد گفت عبادة فی الذّبح عبادتی کردیم ایشانرا در ذبح و نسیکه ذبیحه باشد من قولهم نسكت الشّاة ای ذبحتها در شرع جملهٔ افعال حج از طواف و سعی ورمی و ذبح و

جز آن مناسك خوانند قوله . لیذكروا اسم الله . این برای آن كردیم تا ایشان نام خدای برند
و شكر او گذارند بر آنچه ایشانرا روزی كرد از بهایم انعام از گاو وگوسفند وشتر وگفته‌اند
مراد تسمیة است عند ذبح این بهایم و این دلیل است بر وجوب تسمیه عند ذبح و بهیمه
برای آن خواند این حیوانات را كه مستبهم باشند از سخن گفتن و جواب دادن و اضافه او
با انعام برای آن كرد كه از بهایم باشد كه نه انعام باشد تا بدانند كه مراد این سه جنس است
آنكه گفت . فالهكم اله واحد . خدای شما یك خداست چون قربان كنید جز برای اومكنید
چون عبادت كنید جز او را عبادت مكنید كه مستحقّ عبادت كس نیست جز او . فله اسلموا
اسلام آرید و انقیاد كنید امر او را و تن در دهید دین او را . وبشّر المخبتین . ومژده‌ده
ای محمّد متواضعانرا . مجاهد گفت آنانرا كه دلهای ایشان بذكر خدای بیارامد و اشتقاق
مخبت از خبت باشد و آن زمین راست وساده باشد آنكه وصف كرد ایشانرا و گفت . الّذین
اذا ذكرالله . آنانكه چون پیش ایشان نام خدای برند دلهای ایشان بترسد . و الصّابرین علی
ما اصابهم . آنانكه ایشان صبر كنند برآنچه بایشان رسد ازمصایب ونكبات . و المقیمی الصّلوة
و آنانكه نماز بپای دارند . و ممّا رزقناهم ینفقون . و از آنچه ما ایشانرا روزی دهیم نفقه
كنند . و البدن جعلناها لكم من شعائر الله . نصب او بر فعل مقدّر است ای جعلنا البدن
جعلناها كقوله . والقمر قدّرناها منازل . والبدنه واحد البدن كثمره وثمر این لفظ اعنی بدن واحد
را باشد قال الرّاجز . وبدنا مدرعا موفورا . وشتران بزرگ وفربه كردیم آنرا ازشعائر ومناسك خدای
وتخفیف تثقیل روا بود دراو كالخلق والخلق وهی جمع بدنه كثمره وثمروخشبه وخشب وگفتند جمع
بادن باشد كفاره وفره وعاید وعود و غایط وغوط وبادن تناور باشد ومصدر او بدانه باشد یقال
بدن الرجل یبدن بدانة اذا ضخم چون پیر شود و گوشتش سست شود گوید بدّن تبدینا . عطا
وسدی گفتند مراد ببدن شتر است و گاو چون بسنّ تمام باشد و بزرگ جعلناها لكم من
شعائرالله كردیم آنرا برای شما از شعائر خدای یعنی از مناسك او و اعلام دین او كه آنرا در
هدیه واضحیّة بكشید و پیش از ذبح اشعار كنید . لكم فیها خیر . شما را در آن خیر است
یعنی منافع دنیاوی و ثواب آخرتی چون برای خدای قربان كنید . فاذكروا اسم الله صوّاف
علیها . نام خدای برآن یاد كنید عند ذبح آن یعنی چون بخواهید كشتن بگوئید بسم الله والله
اكبر . عبدالله عبّاس گفت آنست كه گوید الله اكبر ولا اله الا الله والله اكبر اللّهم منك و
لك صوّاف ای قائمة علی ثلث قوائم جمع صافه و گفتند چون شتر بخواستندی كشتن یك دست
او با بغل بستندی تا او بر سه پای قایم بایستادی وبنزدیك بادستهای او تا بغل باید بستن تابردو
پای بایستد و گاو را بر چهار دست و پای باید بستن و دنبال رها كردن و گوسفند را دو دست
و یك پای باید بستن و یك پای رها كردن و نصب او برحال است از مفعول و معنی آنست كه
در آنحال كه او مستمر باشد در قیام و منه الصّف فی الصّلوة والقتال للاستمرار القیام فیهما
و در صواف سه قرائت است اما قرائت عامهٔ قراء صوافّست بفاء مشدّد و حسن بصری خواند
صوافی ای خالصة لله . وعبدالله مسعود خواند صوافن من صفون الفرس و هو قیامه علی ثلثة

قوایم و طرف حافر یدٍ واحدةٍ و منه قوله الصّافنات الجیاد و قال الشّاعر . الف الصّفون فیما
یزال كأنّه . ممّا یقوم علی الصّفون كبیر . واذا وجبت جنوبها . چون بر پهلو فتد والوجوب
السقوط والوقوع یقال وجب الحایط وجوبا و وجبت الشّمس اذا غربت وجوبا و وجب البیع
اذا وقع و وجب القلب وجیبا اذا اضطرب والواجب الواقع قال اوس بن حجر . الم تكسف
الشّمس والبدر . والكواكب للجبل الواجب . ای الواقع و فعل را اضافه كرد با جنوب
لتحقیق الاضافه كقوله بما قدّمت یداك والتّقدیر فاذا وجبت الابل لجنوبها و قدّم الرجل بیده .
فكلوا منها . بخورید از آن ذبیحه . واطعموا القانع والمعترّ . و قانع را و معتر را بدهید
از آن اصحاب ظاهر گفتند اكل و اطعام هردو واجب است . و گروهی دگر گفتند اكل
سنّت است و اطعام واجب . و گروهی گفتند اكل مباح است و اطعام واجب و مذهب ما
آنست كه ثلثی بخورد بر سبیل استحباب و ثلثی بقانع دهد و ثلثی بمعتر . و در قانع و معتر
خلاف كردند . عبدالله عبّاس و لیث و مجاهد گفتند قانع آن بود كه قناعت كند بآنچه باو
دهید وسئوال و الحاح نكند و معتر آن بود كه بتو بگذرد و تعرض كند . عكرمه و ابرهیم و
قتاده گفتند قانع آن باشد كه بنزدیك ذبح بنشیند و آنجا سئوال نكند و معتر سائل باشد كانه
یعتر ای یتعرض بالسئوال بر این تأویل قانع از قناعت است و آن تعفّف و ترك سئوال باشد.
سعید جبیر وكلبي گفتند قانع سائل باشد من القنوع و هوالسئوال یقال قنع یقنع اذا رضی قناعة
وقنع قنوعا اذا سال و قال الشّاعر . لمال المرء یصلحه فیغنی . مفاقره اعفّ من القنوع . و
قال لبید . واعطانی الملوك علی حین خلّتی . اذا قال ابصر خلّتی و قنوعی . زیدبن اسلم
گفت قانع درویش باشد و معتر صدیق زایر كه او را ذبیحه نباشد بخانهٔ دوستی شود كه او را
ذبیحه باشد بطمع آن و معنی معتر متعرض باشد یقال اعتره و اعتراه و عراه بمعنی اذا تعرض
له و حسن بصری خواند والمعتری . كذلك سخّرناها لكم . ما این بهایم را مسخّر كرده ایم
چنانكه می بینی تا همانا شاكر باشید و شكر نعمت من كنید . لن ینال الله لحومها ولا دماؤها.
یعقوب خواند لن تنال ولكن تناله بتا در هردو جای و باقی قراء بیا خوانند خدایتعالی گفت
گوشتها و خون های آن ذبیحه بخدای نرسد این برای آن گفت كه در عرب در جاهلیّت چون
ذبیحه بكشتندی خون آن در دیوار كعبه بمالیدندی بروجه تقرب خدایتعالی گفت گوشت و
خون آن بخدای نرسد كه شما بخون آن تقرب كنید بخدای ولیكن آنچه از شما بخدای رسد
پرهیزكاری و اجتناب معاصی باشد وصدق نیّت و خلوص اعتقاد . و كذلك سخّرها لكم .
خدایتعالی همچنین مسخّر كرده است این بهایم را برای شما . لتكبّروا الله علی ما هدیكم . تاشما
خدایرا تكبیر و تحمید كنید و شكر گذارید برآن هدایت و الطاف كه شما را داد و با شما كرد
و با علام اعلام دین كه شما را بیاموخت از اركان و مناسك . و بشّر المحسنین . و مژده ده
ای محمّد نیكوكارانرا . قوله تعالی .

اِنَّ اللّٰهَ یُدَافِعُ عَنِ الَّذینَ آمَنُوا اِنَّ اللّٰهَ لَا یُحِبُّ كُلَّ خَوّانٍ كَفُورٍ * اُذِنَ لِلَّذینَ
بتحقیق خدا دفع كند از كسانیكه گرویدند بتحقیق خدا نه دوستدارد هر خیانت كنندهٔ ناسپاس را آگاهی داده مر آنانرا

يُقَاتَلُونَ بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَاِنَّ اللّٰهَ عَلٰى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * اَلَّذِينَ اُخْرِجُوا مِنْ
کارزار کرده شدند با آنکه آنها ستم کرده شدند و بتحقیق خدا بر مددکردن آنها تواناست کسانیکه بدر کرده شدند از
دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ اِلَّا اَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللّٰهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ
خانه‌هاشان بنا حق مگر آنکه میگویند پروردگار ما خداست و اگر نبود دفع کردن خدا مردم را پاره آنها را بپارهٔ
لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللّٰهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ
هر آینه خراب میشد صومعه‌ها و بیع و صلوات و مسجد ها که یاد کرده میشود در آن باسم خدا بسیاری و هر آینه مدد نماید
اللّٰهُ مَنْ يَنْصُرُهُ اِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ * اَلَّذِينَ اِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْاَرْضِ اَقَامُوا
خدا هر که مدد کند او را بتحقیق خدا هر آینه توانای غالب است کسانیکه اگر مکنت دهیم آنها را در زمین بر دارند
الصَّلٰوةَ وَآتَوُا الزَّكٰوةَ وَاَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلّٰهِ عَاقِبَةُ الْاُمُورِ *
نماز را و بدهند زکوة را وامر کردند بخوبی و نهی کردند از بدی و مر خداراست انجام کارها
وَاِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودُ وَقَوْمُ اِبْرٰهِيمَ وَ
واگر تکذیب کردند ترا پس بتحقیق تکذیب کردند پیش از آنها گروه نوح وعاد وثمود و گروه ابراهیم و
قَوْمُ لُوطٍ وَاَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكُذِّبَ مُوسٰى فَاَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ اَخَذْتُهُمْ
گروه لوط واصحاب مدین و تکذیب کرده شد موسی پس آماده کرده‌ام برای کافران پس فرو گرفتم آنها را
فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ * فَكَاَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ اَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلٰى
پس چگونه باشد نکیر پس چند از دهی که هلاك کردیم آنها را و آن ستمکار بود پس آن فرو افتاده بر
عُرُوشِهَا وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ * اَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْاَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ
سقفهایش وچاه عمیقی و قصر آراسته آیا پس نه سیر کردند در زمین پس باشد مر آنها را دلها
يَعْقِلُونَ بِهَا اَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَاِنَّهَا لَا تَعْمَى الْاَبْصَارُ وَلٰكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ
که بفهمند بآن یا گوشهائیکه بشنوند بآن پس بتحقیق آنستکه کور نیست چشمها ولیکن کور است دلهائیکه
الَّتِي فِي الصُّدُورِ وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللّٰهُ وَعْدَهُ وَاِنَّ يَوْمًا عِنْدَ
در سینه‌هاست و شتاب کنند بشکنجه وهرگز خلاف نکند خدا وعدهٔ خود را و بتحقیق روزی نزد
رَبِّكَ كَاَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ * وَكَاَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ اَمْلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ
پروردگار تو چون هزار سالست از آنچه شمارید وچند از دهی که مهلت دادیم مر آنرا وآن ستمکار بود
ثُمَّ اَخَذْتُهَا وَاِلَيَّ الْمَصِيرُ * قُلْ يَا اَيُّهَا النَّاسُ اِنَّمَا اَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ *
پس فرو گرفتیم آنرا و بسوی من است بازگشت بگو ای گروه مردم جز این نیست من مر شمارا بیم کننده آشکارم
فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ * وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي
پس کسانیکه گرویدند وکردند کارهای شایسته مر آنهاراست آمرزش وروزی پسندیده وکسانیکه شتاب کردند در
آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ اُولٰئِكَ اَصْحَابُ الْجَحِيمِ وَمَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا
آیتهای ما بعجز آورندگان آن گروه‌اند یاران جهنم و نه فرستادیم پیش از تو هیچ فرستادهٔ ونه
نَبِيٍّ اِلَّا اِذَا تَمَنّٰى اَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي اُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللّٰهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ
پیغمبری را مگر چون آرزو کرد افکند شیطان در آرزوی او پس ناچیز کرد خدا آنچه را افکند شیطان پس

يُحْكِمُ اللّٰهُ آيَاتِهِ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي
حکم کند خدا آیتهای خود را و خدا آگاه درستکار است تا بگرداند آنچه را میافکند دیو بلائی برای آنانکه در
قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَاِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ * وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ
دلهاشان مرضست وسخت است دلهاشان وبتحقیق ستمکاران در خلاف دورند وتا بدانند کسانی
اُوتُوا الْعِلْمَ اَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَاِنَّ اللّٰهَ لَهَادِي
داده شدند علم که اوست راست از پروردگار تو پس بگروند بآن پس نرم شود برای او دلهاشان و بتحقیق خدا هدایت کننده است
الَّذِينَ آمَنُوا اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتّٰى
آنانرا که گرویدند بسوی راه راست وهمیشه آنانکه کافر شدند در شکند از آن تا
تَاْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً اَوْ يَاْتِيَهُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ * اَلْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلّٰهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ
آمد آنهارا رستخیز ناگهانی یا آمدشان شکنجه روزی عقیم پادشاهی امروز خداراست حکم کند میان آنها
فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا
پس آنانکه گرویدند وکردند کار شایسته در بوستانهای پر نعمت وکسانیکه کافر شدند و تکذیب کردند
بِآيَاتِنَا فَاُولٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ * وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ ثُمَّ قُتِلُوا
بآیات ما پس آنگروه مر آنها را شکنجه خوار کننده است و آنانکه هجرت کردند در راه خدا پس کشته گردند
اَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللّٰهُ رِزْقًا حَسَنًا وَاِنَّ اللّٰهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ * لَيُدْخِلَنَّهُمْ
یا مردند هر آینه روزی کند آنهارا خدا روزی نیکو و بتحقیق خداوند هر آینه او بهتر روزی دهندگانست هر آینه در آورد آنهارا
مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَاِنَّ اللّٰهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ * ذٰلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ
در آمدن گاهی که پسندد آنرا و بتحقیق خدا هر آینه دانای بردبار است این است و هر که عقوبت کرد بمانند آنچه عقوبت کرده شد بآن
ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللّٰهُ اِنَّ اللّٰهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ .
پس ستمکرده شد بر او هر هر آینه یاری کند او را خدا بتحقیق خدا درگذرنده آمرزنده است .

قوله تعالى انّ اللّه يدافع عن الذين آمنوا قدیم تم در این آیه گفت که خدا بتعالی دفع کند از مؤمنان کید دشمنان ایشان یکبار بحجّت و این مفاعله از جمله آن است که مختص باشد بیك جانب برای آنکه ایشان از خدای دفع نکنند چنانکه خدای از ایشان دفع کند پس از باب طارقت النّعل وعافاه اللّه باشد انّ اللّه لا يحبّ كلّ خوّان كفور . خدا بتعالی دوست ندارد هر خیانت کننده را و خائن آن باشد که اظهار نصیحت کند و کتمان غشّ امّا برای نفاق او برای انقطاع مال و کفور کافر نعمت باشد و هردو بناء مبالغه است و گفتند مراد بخوّان کفور در آیت آنست که بر ذبیحه نام جز خدا گوید . اذن للّذين يقاتلون . دستوری دادند آنرا که کارزار میکنند مدنیان و بصریان خواندند و از کوفیان عاصم اذن بفتح الف اضافةً الى اللّه ای اذن اللّه و باقی قرّاء خواندند بضمّ الف على الفعل المجهول و مدنیان و شامیان خواندند یقاتلون بفتح تا على المجهول یعنی یقاتلهم المشرکون یعنی دستوری داد خدای آنانرا که قتال میکنند با ایشان و باقی قرّاء یقاتلون بکسر تا على اضافة الفعل اليهم یعنی دستوری داد خدای آنانرا که قتال میکنند و در کلام محذوفی هست والتّقدير فی قتال من قاتلهم و اخرجوهم من دیارهم من الكفار آیه

در شأن مهاجران آمد که مکّیان ایشانرا از سراها خودبیرون کردند بظلم چون رسول علیه السّلام بمکّه بود کافران ایذاءمیکردند مؤمنانرا بانواع هرکه که نکاه نکردی یکی پیش رسول میآمدی سر شکسته و زده و دشنام داده و شکایت کردی رسول علیه السّلام کفتی صبر کنید که خدای مرا امر بقتال نفرموده است هنوز . چون رسول علیه السّلام هجرت کرد و بامدینه آمد خدا تم این آیه فرستاد و دستوری داد مؤمنان را در قتال مشرکان و این اوّل آیت است که آمد در باب قتال بعضی مفسران کفتنداین آیت درباب قومی مخصوص آمد از مسلمانان که ایشان در مکّه بمانده بودند پس از هجرت رسول علیه السلام چون بیرون آمدند از مکه تا بمدینه آیند مشرکان ایشان را منع کردند خدای تم این آیه فرستاد ورخصت داد ایشانرا درقتال آنانکه باایشان قتال کنند . بانّهم ظلموا . بآنکه باایشان ظلم کرده‌اند یعنی بسبب آنکه برایشان ظلم کرده‌اند از اخراجشان از خانه‌ها خود آنکه کفت . وانّ الله علی نصرهم لقدیر . وخدایتعالی بر نصرة این مؤمنان قادراست تا کسی کمان نبرد که ایشان این بر وجه اعجاز خدای میکنند و اکر خدای خواهد بقهر منع نتواند کرد بلی تواند ولکن مصلحت تکلیف چنان کرده‌است که بنده را در سرای تکلیف بجبر برکاری ندارند و بقهر از کار باز ندارند . الّذین اخرجوا . بدل للذین‌است و محلّ جرّ است کفت وایشان آنانند که ایشان را از خانه‌های خود بیرون کرده اند بناحق بلکه بظلم وجور . الاّ ان یقولوا ربّنا الله . دراین استثنا خلاف کردند که متصل‌است یامنقطع بعضی کفتند متّصل‌است ومعنی آنست که هیچ موجب و هیچ حق نیست اخراج ایشانرا الاّ این یك حق که میکویند خدای تم خدای ماست پس این حق‌باشد مستثنی از حق ها کانّه قال بغیر حقّ الاّ الحقّ الّذی هو قولهم ربّنا الله . و درست آنست که استثنا منقطع است برای آنکه این حقّ موجب اخراج ایشان نیست بر حقیقت و معنی آیه آنست که هیچ موجب و هیچ حق نیست کافرانرا در اخراج ایشان اکر ایمان مؤمنان حق اخراج میشناسندکافران آنست (۱) چنانکه شاعر کفت . ولا عیب فیهم غیر انّ سیوفهم بهنّ فلولٌ من قراع الکتایب . در ایشان هیچ عیب نیست الاّ رخنه تیغ ایشان از زدن با درع پوشان یعنی اکر این عیب می شناسید ایشانرا هم این یك عیب است واین بر حقیقت عجیب نیست ووجه اوّل هم محتمل است و قول دوّم قول‌سیبویه است کفت معنی الاّ لکن است یعنی ایشانراهیچ حق نیست در اخراج مؤمنان لکن برای آنکه ایشان بخدای میکویند ایشانرا بیرون کردند وکفت‌مثالش این بود که کویند مایبغضني الاّ ان اقول‌الحق . وفرّاء کفت محلّ آن جرّ است بدلا من قوله بغیر حقّ ای الاّ‌بان یقولوا و کفتند محلّ او نصب است بر استثنا . ولولا دفع اللّه النّاس بعضهم ببعض . واکرنه دفع خدای بودی مردمانرا بهر بهری بجهاد و اقامت حدود و انواع لطف . لهدّمت صوامعُ . اهل حجاز بتخفیف دال خواندند من‌الهدم وباقی قرّاء بتشدید من‌التّهدیم. صوامع . مجاهد وضحّاك کفتند صومعهاء رهبانیه قتاده کفت صومعهاء صابیان وبیع . کلیساهای ترسایان وصلوات کنشتهای جهودان ومساجد مسجدهاء مسلمانان ابن زید کفت وابن ابی‌نجیح عن‌مجاهد که بیع کنشتهاء جهودان باشد عبدالله عبّاس و قتاده وضحّاك کفتند صلوات کنیسهاء

(۱) ـ ظاهراً کلمهٔ آنست زیادی است ص س .

جهودان باشد ایشان صلواتا خوانند ابوالعالیه کفت صلوات نماز کاه صابیان باشد مجاهدکفت نماز کاه اهل کتاب و مسلمانان باشد که براهها ساخته باشند و بر این اقوال مراد بصلوات مواضع صلوات باشد بعضی دکر کفتند مراد بصلوات نمازهای مسلمانان است . یعنی چون مسلمانان جائی نماز کنند بر خفیه و پوشیدکی این کافران برایشان هجوم کنند و نماز ایشان ببرند وبرین قول هدم بمعنی قطع نماز های ایشانست‌بیران کنند یعنی ببرّند . بعضی دکرکفتند لهدمت صوامع . یعنی درایّام شریعت عیسی کلیساها بیران کردندی ودر شریعت موسی صلوات این کنیسها باشد و در شریعت محمّد علیه‌السّلام مسجد ها . حسن کفت خدای تعالی بمسلمانان مصلاّ های اهل ذمّت نکاه میدارد اکر کویند چرا تقدیم کرد نمازکاهها اهل ذمّت را بر مساجد مسلمانان کوئیم برای آنکه در نهادن آن مقدم است و پیشتر . وکفتند برای آنکه اوّل آن بیران کردند و کفتند برای آنکه آنچه نفیس تر بود باز پس دارند . کقوله . و منهم سابق بالخیرات . و چنانکه رسول ما را علیه‌السّلام بازپسین پیغمبران کرد و جواب درست ازاین آنست که واو ایجاب ترتیب نکند اکر چه در لفظ مقدّم باشد روا بود که در معنی مؤخّر بود آنکه مساجد را وصف کرد بآنکه ذکر خدای در او بسیار کنند . ولینصرنّ الله من ینصره . و خدای نصرت کند آنرا که خدایرا نصرت کند یعنی دین او را و پیغمبر خدارا . انّ الله لقویّ عزیز . که خدای تعالی تواناست و با عزّت و منعت کس برو راه نیابد . قوله . الّذین ان مکّناهم فی‌الارض . محلّ الّذین نصبست بدلا من قوله من ینصره چه او درمحل نصب است . کفت آنانکه نصرت دین خدا میکنند آنان باشند که ما ایشان را در زمین تمکین کنیم نماز ها بپای دارند و زکوة مال بدهند و امر بمعروف و نهی منکر کنند . قتاده کفت اصحاب محمّد اند . عکرمه کفت اهل نماز پنج اند . حسن وابوالعالیه کفتند امت پیغمبر ما اند وتمکین دادن آن باشد که فعل با آن درست باشد از قدرت و آلت و نصب و دلالت و صحّت و سلامت و لطف جزاء آن . ولله عاقبة الامور . و خدابراست عاقبت کار ها یعنی مرجع و مآل کارها با اوست و مصیر خلق با او بود همه معزول و زایل شوند و ملك با او ماند وإن یکذّبوك آنکه کفت برای تسلیت رسول علیه السّلام که اکر ترا بدروغ میدارند آن کافران پیش از ایشان قوم نوح نوح را بدروغ داشتند وعاد وثمودصالح را وقوم ابرهیم ابرهیم‌را و قوم‌لوط لوط را و اصحاب مدین شعیب‌راوقوم فرعون موسی را این نه کاریست که خاص ترا افتاده تا دل خوش داری . فاملیتُ للکافرین . من‌کافران را مهلت دادم وتعجیل نکردم برایشان بعذاب برای ایلاء عذرا تا حجت مرا باشد بر کافران ایشان را برمن حجت نباشد . ثمّ اخذتهم . چون بیش از این مدّت بکذشت‌که ایشان درآن تحصیل معارف توانند کرد و نکردند وبکرفتم ایشانرا . فکیف کان نکیر . اراد نکیری فاکتفی بالکسرة عن الیا و مثله کثیر واین برسبیل تعجب کفت چکونه بود انکار من یعنی انکار من بر منکران من چنین باشد بعذاب استیصال انکه بر سبیل وعظ و تذکیر فرمود . وکایّن من قریةٍ اهلکناها . بمعنی کم باشد و او عبارت باشد از تکثیر المعنی کم من قریة . پس شهر ها را و اشتقاق‌قریه من قریت الماءفی الحوض باشد برای

انکه مردم درو مجتمع باشند . اهلکناها . ابوعمرو خواند اهلکتها بتاخبرا عن المتکلّم حملا
علی نظیره و کاین من قریة امليت لها . و هی ظالمة . و او حال است چون ظلم بر توسع اضافت
با شهر کرد هلاك نیز حواله بآن کرد و مراد در هردوجا اهل او اند . فهی خاوية علی عروشها .
ای ساقطة علی سقوفها . اکنون که بنگرید بیرانست دیوار هاء آن برسقف افتاده یعنی سقفهاء
او اوّل بیفتاده است انگه دیوار برو افتاده . یقال خوت الدّار تخوی خواءً ممدوداً و هی
خاوية و خوی جوف الانسان خوی مقصورا و هو خویّ . و بئر معطّله . معطوفست علی
قوله و کاین من قرية یعنی و کم من قرية و بئر معطله و بس چاه رها کرده ازآنکه خداوندانش
نمانده اند آن معطّل و فرو مانده است از آب کشیدن پس از آنکه در او منازعتها کردندی
تا شاعرشان گفت . فانّ الماءَ ماء ابی و جدّی . و بئر ذو حضرت و ذو طویت . و قصر
مشید . و در او دو قول گفتند یکی انکه مشید ای رفیع . من قولهم شاد بذکره اذا رفعه
و شاده ایضا و قال عدی بن زید . شادَه مَرْمَراً وَ كَلّله كلساً فللطير فی ذراه و کور . و
این قول قتاده و ضحّاك و مقاتل است . سعید جبیر و مجاهد و عکرمه گفت مجصصٌ بکچ کرده
من الشید و هوالجصّ . قال الزاجر . کحبّة الماء بين الطين والشّيد . و قال امرئ القیس .
و تیماً لم یترك بها جذع نخلة و لا اطماً الا مشيداً بجندل . ای مبنيّا بالشّيد والجندل . ابو
روق گفت از ضحاك که این چاه بحضرموتست در جائی که آنرا حاضورا گویند و آن آن بود
که چهار هزار مرد از آنان که بصالح ایمان داشتند با صالح علیه السلام بحضرموت آمدند
چون بآنجا رسیدند صالح را وفات آمد آنجایگاه را حضر موت برای آن خواندند که حضرت
موت صالح فیه . آنجا شهری بنا کردند وآنرا حاضورا نام کردند و آنجا مقام کردند ومردیرا
امیر خود کردند نام او حلیس بن حلامس بن سوید و او را وزیری بود نام او سنجاریب بن
سواده مدتی آنجا بماندند وفرزندان زادند و بسیار شدند وفرزندان ایشان کافر شدند وبت پرستیدند
خدای تعالی پیغمبری بایشان فرستاد نام او حنظلة بن صفوان و او مردی بود شتربان درمیان ایشان
او را بکشتند در بازار خدایتعالی ایشانرا هلاك کرد و آن چاه معطل ماند و آن کوشك بنا کرده
و او عطف است و جرّ بئرٍ و قصر بر عطف است علی قریة . انکه گفت . اولم یسیروا فی الارض .
این کافران در زمین سیر نمیکنند و نمیروند . فتکون لهم قلوب یعقلون بها . تا ایشانرا دلها
بود که بآن بدانند یعنی نمیروند تابدلهای دانا احوال امم سلف را بدانند و بگوشهای شنونده اخبار
ایشان بشنوند . فانها لا تعمی الابصار . که ایشانرا چشم کور نشده است ولیکن دلهاء ایشان
کور شده است که در سینه ها دارند یعنی اگر احوال گذشتگان و آثار ایشان نمی بینند نه از
کوری چشم است چه چشمهاء ایشان بر حقیقت درست است الاّ که چشم دل کور دارند و این
کنایت است از جهل و قلّت نظر و اندیشه . و قوله . فی الصّدور . بآنکه دل جز در سینه
نباشد برای تا کید گفت چنانکه گفت . یقولون بافواههم . و قول جز بدهن نباشد و گفتند
برای آن گفت که لفظ قول و قلب محتمل است معانی را . یقال قلب الانسان و قلب النخله
لبّها و قلب الشتاء صميمه و كذلك القول يكون باللّسان و بالاشاره و الكنايه علی وجه التوسّع .

و یستعجلونك بالعذاب . آیه در باب نضر بن الحارث آمد و مشرکانی که تعجیل میکردند
بعذاب ومیگفتندا گراینکه میگوئی راست است بگو تا خدای تو مارا عذابی کند . فمن ذلك قوله . امطر
علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم . خدایتعالی گفت من وعده کردم بعذاب ایشان وعده من خلاف
نباشد . خدایتعالی این وعده روز بدر انجاز کرد وایشان بتیغ امیرالمؤمنین علیه السلام وضرب فرشتگان هلاك
شدند وانّ یوماً عند ربّك کالف سنة . وروزی بنزدیك خدایتعالی چون هزار سالست از سالها
که شما شمارید . عبدالله عباس گفت آن ایّام که خدایتعالی در او آسمان و زمین آفرید .
مجاهد گفت و عکرمه مراد ایّام آخرت است . ابن زید گفت این از ایّام آخرت است . و
قوله تعالی . تعرج الملائكة والرّوح اليه فی یوم كان مقداره خمسين الف سنة روز قیامتست و
آنچه محققان اهل معنی گفتند آنست که این بر طریق مبالغه گفت چنانکه یکی از ما گوید
ما را بی تو روزی هزار سالست . ومراد شدّت و گرانی حال باشد چنانکه شاعر گفت . ویومٌ
لا اراك كالف شهر وشهرٌ لا اراك كالف عام . وكقول الآخر . ليالی بعد الظّاعنين شكول طويل
وليل العاشقين طويل . و كقول الآخر . شكونا الی احبابنا طول ليلنا فقالوا لنا ما اقصر اللّيل
عندنا . وكقول لآخر . وايّامنا فی الهجر جدّا طويلةٌ علينا وايّام السّرور قصارٌ . وقال الآخر
يطول اليوم لا القاك فيه وحولٌ نلتقی فيه قصيرٌ . وقال الآخر تطاولن ايام معن بنا فيومٌ كشهرين
اذ يستهلّ . و مانند این بسیار است در شعر عرب و عجم و در زبانها متداول است در عرف
مکّیان خواندند و کوفیان غیر عاصم . یعدون . بالیاء خبرا للغائبين و باقی قرّاء تعدون
بالتاء للخطاب . قوله فكايّن من قرية . معنی این کلمه کم باشد چون بمعنی خبر بود عن التّکثیر
گفت بس شهرها که من ایشانرا مهلت دادم . وهی ظالمة . و او حال است و آن شهر ظالم
بود مراد اهل است ولیکن توسع کرد باختصار علی حذف المضاف و اقامة المضاف اليه مقامه .
كقوله . واسئل القريه ثمّ اخذتها . پس ایشانرا بعذاب بگرفتم و مصیر و مرجع ایشان با من
بود . آنکه رسول را گفت یا محمّد تو بگو جمله خلقانرا . یا ایّها النّاس . ای مردمان واین
خطابیست بر عموم . انّما انا لكم نذير مبين . من شما را ترساننده ام آشکارا نه آنست که
دعوت و دعوی من پنهانست و شاید که مبین بمعنی مبیّن باشد یعنی بیان کننده . برای آنکه
ابان هم لازم است و هم متعدّی . فالّذين آمنوا و عملوا الصالحات . آنانکه ایمان آوردند و
مرا و رسولان مرا و کتابهای مرا باور دارند و عمل صالح کنند از اداء شریعت و اجتناب
قبایح . لهم مغفرةٌ . و ایشانرا آمرزش باشد و روزی با کرامت . والّذين سعوا . و آنانکه
سعی کنند وشتاب نمایند و مسارعه کنند در آیات ما یعنی در ابطال آیات ما . مایقال سعی
فی الخير سعياً و سعی فی الشّر سعاية . ومعنی کلمه مسارعه باشد . ومفسر السعی بين الصّفا والمروه
یعنی برآن باشند و برآن قیام کنند تا آیات و دلالات ما باطل کنند . معاجزين . چون کسیکه
معارضه کند با کسی تا اورا عاجز کند . عبدالله عباس گفت مغالبين مسابقين . اخفش گفت
مسابقين . قتاده گفت گمان برند که خدایرا عاجز خواهند کردن . و خدای با ایشان برنیاید
ابن کثیر و ابوعمرو خواندند معجّزين بالتشديد یعنی مردمانرا از ایمان منع می کنند و همچنین

درسوره سبا بعضی دگر گفتند اصحاب رسول را بعجز نسبت میکردند و ایشانرا عاجز وضعیف میخواندند برای آنکه برسول ایمان آورده بودند وفعّل و فاعل بیك معنی آمده است . في قوله باعد بین اسفارنا . ای بعّد . فاولئك اصحاب الجحیم . ایشان اهل دوزخند قوله . ومآارسلنا من قبلك من رسول ولا نبیّ . جماعتی از مفسّران گفتند سبب نزول آیه آن بود که رسول علیه السّلام چون نصرت قوم خود دید از او وآنکه هرچه روز بود از قبول قول او دورتر بودند تمنّا کرد که چه بودی که خدایتعالی آیاتی فرستادی برمن که بدل ایشان خوش آمدی بودی که بایمان نزدیك شدندی و این از سر حرص گفت بر ایمان ایشان . خدایتعالي سوره والنّجم فرستاد بر رسول رسول یك تنی از سر آنروز در مجمعی بود خاص باهلش از مسلمانان ومشرکان ورسول این سوره بر ایشان میخواند چون بآنجا رسید که خدای میگوید . افرایتم اللاّت والعزّی و منات الثّالثة الاخری . شیطان بر زبان او القا کرد از آنچه در دل او مستحکم شده بود که . تلك الغرا ینق العلی و انّ شفاعتهنّ لترتجی . وبدکردو آیه . منهم الشفاعة ترتجی . چون قریش این بشنیدند شادمانه شدند و گفتند محمّد خدایان ما را بستود و مدح کرد و رسول از آن بی خبر بود چون سوره بآخر آورد سجده کرد مسلمانان سجده کرده و مشرکان نیز موافقت کردند تا در مسجد هیچ مؤمن وکافر نماند الاّ که سجده کردند مگر ولیدبن مغیره و سعیدبن العاص هریکی از ایشان مشتی سنگ ریزه برداشتند و روبروی نهادند از آنکه سخت پیر بودند و سجده نتوانند کردن و مشرکان این سخن در گفت گرفتند ومیگفتند ویکدیگررا بشارت میدادند که محمّد خدایان مارا بستود جبرئیل آمد وگفت یامحمّد چه کردی چیزی خواندی بر ایشان که ما بتو نفرستادیم و رسول را از آن حال آگاه کرد . رسول علیه السّلام دلتنگ شد وتاسّف خورد و خدایتعالی بتسلیة او این آیه فرستاد . بدانکه این باطل است از وجوه بسیار . اوّل آنکه این معنی بر پیغمبر روا نباشد و خدایتعالی شیطانرا ازاین تمکین نکند که این تلبیس ادلّه باشد و وثاقة برخیزد از قول او که او یکبار ایشانرا ذم کرد و یکبار مدح کرد . دگر آنکه شیطان قادر نباشد بر زبان کس سخن گوید . و اگر گویند این پیغمبر گفت بر سبیل سهو مثل این بر سبیل سهو گفته نیاید مطابق آیة بلفظ و معنی . و آن چنان بود که کسی گوید فلانکس قصیدهٔ میخواند معروف از آن شاعری معروف در میان آن قصیده بر سبیل سهو او را دو بیت گفته شود همان وزن و همان قافیه مطابق آن معنی بی قصد و علم او و او از آن بیخبر بود دانیم که این محال باشد . دگر آنکه خدایتعالي حوالت این القا بشیطان کرد چگونه اضافه کنند با رسول بر سبیل سهو . دگر آنکه مثل این سهو بر رسول روا نباشد چو این منفّر باشد ازو غایة تنفیر . دگر آنکه این استفسار باشد و خدایتعالی از این تمکین نکند . امّا آنچه معتمد است در این باب آنست که تفسیرآیه آنست که خدایتعالی گفت بر سبیل تسلیة ودلخوشی رسول علیه السّلام که ما هیچ پیغمبر نفرستادیم و الاّ چون او چیزی خواندی شیطان در میان خواندن او القاء کردی از کلامی و وسوسهٔ که خواستی تا بروشوند خدای تم وسوسه او را منسوخ کردی یعنی زایل کردی و آیة خود محکم کردی تفسیر آیه این است . امّا

آنچه ایشان روایت کردند بر آنوجه محال است امّا ممکن باشد که بعضی مشرکان که جای ایشان برسول نزدیك بود چون رسول ذکر آلهه واصنام ایشان کرد ایمن نبودند که او چیزی گوید که ایشان را دلتنگ کند از نقیصه ایشان سبق برد و این کلمات بگفت آنانکه دور بود مقام ایشان گمان بردند که این رسول گفته با یکدیگر نقل کردند ووجه نسبت این را با شیطان دو وجه باشد . یکی آنکه آن گوینده را شیطان خواند از آنجا که شیاطین انس بود . دگر آنکه او این بوسواس و اغرا و اغواء شیطان گفت . امّا در تمنّا دو قول گفتند . بعضی گفتند معنی او تلاوه و خواندن است . قال الشاعر . تمنی کتاب الله اوّل لیلة و آخره لاقی حمام المقادر . و القی الشّیطان . القاء شیطان در میان قرائت بر آنوجه باشد که گفتیم آن قول که گفتیم اوّل بار محکّی است ازعبدالله عباس وسعید جبیر وضحّاك و محمد کعب القرطی و محمّد بن قیس . وصحیح اینست که بیان کردیم و دلیل بر صحّت این قول آنست که معلومست که از عادت ایشان بود که چون رسول علیه السلام قرآن خواندی ایشان در آن میانه لفظ گفتندی و شعر خواندی تارسول را بغلط افکنند و تا هرکس استماع قرائت اونکند چنانکه خدایتعالی از ایشان حکایت کرد . و قال الّذین کفروا لاتسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه لعلّکم تغلبون . مورّخ گفت تمنّی بلغت قریش فکر باشد یعنی رسول علیه السّلام فکر کردی واندیشه کردی درآلاء ونعماء خدا . شیطان چیزی درخاطر او افکندی تااورامشغول کند از آن . مجاهد گفت معنی آنست که چون وحی دیرشدی بررسول علیه السلام اوتمنای وحی کردی شیطان درآن میانه اورابوسواس دل مشغول کردی که وحی منقطع شد خدای تعالی نسخ آن کردی بانزال آیات محکم واین وجهی قریب است . ابوعلی الجبّائی گفت مراد باین آنست که رسول علیه السلام اوقاتی سهوافتادی درقرائت واین سهوی باشد که آدمی ازآن خالی نباشد و اینّ بر پیغمبران روا باشد الاّ آنکه بسیار شود و متواتر بحدّ آنکه مؤدی باشد با نفرت و این سهو بوسوسه شیطان بود خدایتعالی زایل کردی آنرا باحکام آیات در رسول علیه السّلام . و حسن بصری گفت در تأویل این قول که گفت در باب سورة والنّجم که این رسول علیه السّلام گفت . اعنی تلك الغرانیق العلی منها الشفاعة ترتجی . ولکن بروسواس شیطان ومراد آن بود که عندکم و علی مذهبکم . بعضی دیگر گفتند رسول علیه السلام این بر سبیل تهکم و استهزاء گفت عند ذکر الاصنام یعنی عندکم و فی اعتقادکم و این بر طریق طعن باشد بر ایشان . گروهی پنداشتند که آن از قرآنست خدایتعالی بیان کرد که آن نه از قرآنست و منزل نیست از خدایتعالی فهذا معنی قوله . فینسخ الله ما یلقی الشّیطان . و ابوالقاسم بلخی گفت ممتنع نباشد که رسول علیه السلام این کلمه سجع تلك الغرانیق العلی بسیار شنیده باشد از مشرکان عند آنکه ذکر اصنام میکرد این سخن یادش آمد شیطان خواست تا بوسوسه اواین حدیث بگوید رسول علیه السلام خدا یادش داد تا نگفت فذلك قوله فینسخ الله مایلقی الشّیطان . حسین بن فضل گفت این تمنی از باب تمنی است که حدیث النفس گویند و رسول علیه السلام در دل خود تمنی میکرد که چه بودی که مال و نعمت و تمکین و یسار که این کافرانراست مرا و اصحاب مرا بودی و این تمنی بوسوسه شیطان بود خدایتعالی از آلت و نسخ کرد باعلام

او رسول را که صلاح مادر اینست تا رسول دلخوش شود . فهذا معنی التمنی و النسخ و اختلاف اقوال العلماء والله اعلم بمراده و حقیقة التمنی قول القائل لمّا کان لیته لم یکن ولمّا یکن لیته کان و او قسمی است از اقسام کلام کسی گوید کاشکی تا اینکه هست نبودی یا کاشکی آنکه نیست بودی این تمنا باشد و آنانرا که گمان بردند که تمنی معنی باشد در دل از آنجا افتاد ایشانرا که مردم بیشتر تمنائی که کنند در دل دارند و بحدیث النفس با خود گویند از آنجا که در تمنای محال بسیار افتد و عاقل روا ندارد که تمنای محال بر زبان براند و تمنا در کلام عرب تلاوة نیز باشد چنانکه گفتیم و تمنی نیز دروغ باشد و منه قول عثمان بن عفّان . ما تمنّیت منذ اسلمت . تا مسلمان شدم دروغ نگفتم و منه قول بعض العرب . لابن داب و هو یحدث اهذا نبا رویته ام تمنّیته ای اختلفته و افتعلته . ابن داب حدیثي روایت میکرد یکی از عرب او را گفت این خبریست که روایت میکنی یا تو فرا میبافی . و نسخ ازالت باشد و حدّ آن بشرح گفته ایم والله علیم حکیم . و خدایتعالی عالمست بافعال و اقوال ایشان و محکم کار است آنچه کند بر وجه احکام و اتساق کند بر سبیل مصلحت آنکه بیان کرد غرض او در تمکین شیطان از القاء بر وجه وسوسه و ازالت او آنرا گفت . لیجعل مایلقی الشیطان فتنةً لِلّذینَ فی قُلوبهمْ مَرَض . تا کند آنچه شیطان القا کرده بود فتنه و امتحان و تشدیدی تکلیف را برای آنانکه در دل بیماری نفاق دارند و آنان که بکفر سخت دل باشند یعنی این برای آن کردیم تا تکلیف سخت شود بر منافقان و خدایرا بود که تکلیف یکبار سخت کند و یکبار سهل چوغرض از تکلیف تعرّض منزلت ثوابست و هرچه سخت تر بود ثواب در او بیشتر بود . و وجهی دگر گفتند در معنی آیت آن آنست که جعل بمعنی حکم و تسمیه باشد . کقولهم جعلت حسنی قبیحا و کقوله و جعلوا الملائکة الّذینهم عبادا الرّحمن اناثا . و معنی آنکه خدایتعالی منسوخ کند آنرا که شیطان القاء کرده باشد برای فتنه حوالت بشیطان برد والمعنی لیجعل ای لیحکم و یسمّی بالقاء الشّیطان فتنةً و امتحانا للمنافقین و للکافرین و این وجهی نیکو باشد . و وجهی دگر گفتند و آن آنست که در آیه حذفي هست و المعنی لیجعل نسخ ما یلقی الشیطان فتنة للّذین في قلوبهم مرض علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه یعنی تا نسخ آنچه شیطان فکنده باشد فتنه کند و امتحانی برای آنکه نفس شیطان خدایتعالی فتنه نکند و این وجهی قریبست و آنانکه در دل ایشان بیماریست منافقانند باتّفاق مفسّران برای آنکه تفسیر بیماری بشكّ کردند و این صفت منافقان باشد و آنانکه سخت دلند کافران و مشرکانند . و انّ الظّالمین لفی شقاق بعید . و مراد بظالمان کافرانند گفت و این ظالمان که ذکر ایشان و وصف ایشان برفت از کافران و منافقان در شقاقی و عصیانی دورند یعنی سخت عاصیند در خدای و بغایت دورند از رحمت او . نیز غرض دیگر آنست تا بدانند آنانرا که ایشانرا علم دادند یعنی مؤمنان که ایشان عالم باشند بخدایتعالی و صفات او و توحید و عدل انّه الحقّ من ربّك . که این قرآن حقّ است از خدایتعالی و صادر است از جهة او . فیؤمنوا به . باو ایمان آرند و دلهای ایشان خاشع و ذلیل شود آنرا

و دلهاشان بیارامد و ساکن شود بآن . وانّ الله لهادی الّذین امنوا الی صراط مستقیم . و خدایتعالي راه نماینده است مؤمنانرا براه راست امّا بالطافی که با ایشان کند که ثبات کنند بر ایمان و امّا هدایت کند ایشانرا در قیامت بثواب و بهشت . و لا یزال الّذین کفروا فی مریة منه . و زایل نباشند کافران در شك از این قرآن یعنی ایشان مادام شاكّ اند و این شك از ایشان نبشود تا ناگاه قیامت بایشان آید یا بایشان آید عذاب روزی عقیم یعنی روز قیامت و عقیم زنی باشد نا زاینده و برای آن روز قیامت را عقیم خواند که آنرا شب نباشد . چنانکه ما گوئیم از شب روز زاید و از روز شب . بعضی دگر گفتند مراد روز بدر است و برای آن آن روز را عقیم خواند که ایشانرا بکشتند در آنروز و بشب نرسیدند وشب ندیدند . و بعضی دگر گفتند برای آنکه در این روز رحمتی نبود برکافران و ایشانرا فریاد رسی نبود پس پنداشتی عقیم است برحمت . بعضی دیگر گفتند این کنایت است ازسختی وعظم آنروز برای آنکه آنروز فرشتگان بزمین آمدند وکار زار میکردند و مثله قول الشّاعر . عقم النّسآء فلا یلدن شبیهه انّ النّسآء بمثله لعقیم . آنکه وصف آن روز کرد و گفت . الملك یومئذ لله . ملك آنروز خدایرا باشد و ملك همیشه خدایرا بود جز آنکه در دنیا به بندگان داده است بعضی تاپادشاهان بدست میدارند و حکّام حکم میکنند فردا در قیامت کسی را حکمی وملکی نباشد جمله خدایرا باشد . یحکم بینهم . میان ایشان او حکم کند و تولاّء آن باو باشد وملك اتّساع مقدور باشد آنرا که او را تدبیری باشد و حکم خبر باشد بمعنی که حکمت بآن دعوت کند از آنجا گویند له الحکم . و الّذین آمنوا و عملوا الصّالحات . امّا مؤمنان که عمل صالح دارند ایشان در بهشتهاء نعیم باشند و امّا آنانکه کافر باشند بخدای و آیات او دروغ دارند ایشانرا عذابی بود خوار کننده و ذلیل کننده . و گفتند آیات در حقّ جماعتی مشرکان آمد که ایشان در ماه حرام با مسلمانان قتال کردند پس از آنکه ایشان را نهی کرده بودند از قتال در ماه حرام و گفتند در حقّ قومی آمد که رسول علیه السّلام ایشانرا بگرفت از جمله مشرکان و عقوبت کرد بجزاء آنکه روز احد کرده بودند با مسلمانان از مثله . والّذین هاجروا فی سبیل الله . گفت و آنانکه در راه خدایتعالي هجرت کنند و وطن رها کنند برای خدا و طلب رضای او و موافقت رسول و آنکه ایشان را بکشند یا بمیرند . لیرزقنّهم الله رزقا حسناً . خدایتعالی ایشانرا روزی دهد روزی نیکو وذلك قوله تعالی . ولا تحسبنّ الّذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربّهم . وانّ الله لهوخیر الرّازقین . وخدایتعالي بهترین روزی دهندگانست سلیمان (۱) بن عامر روایت کرد که فضالة بن دوس امیر بود بر ارباع روزی دو جنازه بر آوردند یکی از آن کشته و یکی از آن مرده مردم بتشییع جنازه کشته راغب تر بودند و کس در قفای جنازه مرده نمی ایستاد او گفت ای قوم میل شما بجنازه کشته می بینم دون این متوفّی والله که من مبالات نکنم که مرا از کدام گور بر انگیزند از این دو گور یعنی گور کشته یا مرده نمی شنوی که خدایتعالی چگونه گفت . والّذین هاجروا ثم قتلوا او ماتوا . الایة ابن عامر خواند و قتّلوا

(۱) سلمان خ ل

تشديد من التقتيل وباقى قرّاء بتخفيف من القتل. ليدخلنّهم مدخلا. خداى تعالى ايشان را در جائى برد كه ايشان به پسندند يعنى بهشت جاودان و مدخل روا بود مصدر بود و روا بود موضع بود و اينجا موضع قريب تر است و خدايتعالى داناست و برد بار شتاب نكند بعذاب كافران چه شتاب آن كند كه ترسد كه فائت شود و قديم تعالى از اين منزّه است چه خلايق در قبضه قدرت اويند. ذلك و من عاقب بمثل ما عوقب به. اي ذلك الحديث والشّان يعنى حديث و قصّه اينست كه شنيدى و اين براى تنبيه گويد عرب و عجم براى تقرير كلام. دوّم آنكه گفت. و من عاقب بمثل ما عوقب به. هر كس كه او عقوبت كند بمانند آنكه او را عقوبت كرده باشند. و لفظ دوّم كه عوقب است از اوّل واقع بوده است آنرا بر حقيقت عقوبت نخوانند وليكن بر مجاز براى ازدواج لفظ چنانكه گويند الجزآء بالجزآء و قوله و جزاء سيّئة سيّئة مثلها و دوم سيّئه نباشد. ثمّ بغى عليه. پس براو بغى و ظلم كنند خداى اورا نصرت كند يعنى اگر كسى بر كسى ظلم كند و باز اين مظلوم دست يابد او را بآن عقوبت كند باز اين ظالم دست يابد بر اين مظلوم كه او عقوبت بواجب كرده باشد خدا يار اين مظلوم باشد و او را نصرت كند. لينصرنّه الله. لام براى جواب قسمى مضمر آيد. انّ الله لعفوّ غفور. خدايتعالى درگذرانده گناهانست و آمرزنده. قوله تعالى

ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهارِ وَيُولِجُ النَّهارَ فِى اللَّيْلِ وَاَنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ

اين بآنست خدا درمياورد شب را در روز ودرمياورد روز را در شب وبتحقيق خداوندشنواى

بَصِيرٌ * ذٰلِكَ بِاَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ وَاَنَّ ما يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ وَاَنَّ

بيناست اينست بآنكه خدا اوست حق وآنكه آنچه ميخوانند از غيراو اوست باطل وبآنكه

اللّٰهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ * اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ اَنْزَلَ مِنَ السَّماۤءِ ماۤءً فَتُصْبِحُ الْاَرْضُ

خدا اوست برتر بزرگ آيا نديدى كه خدا فروفرستاد از آسمان آبى را پس ميگردد زمين

مُخْضَرَّةً اِنَّ اللّٰهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ * لَهُ ما فِى السَّمٰوٰاتِ وَما فِى الْاَرْضِ وَاِنَّ اللّٰهَ

سبز گرديده بتحقيق خدا لطف كننده آگاهيست مراوراست آنچه درآسمانها وآنچه در زمين است و بتحقيق خدا

لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ * اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ سَخَّرَ لَكُمْ ما فِى الْاَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِى

هر آينه او بى‌نياز ستوده است آيا نديدى كه خدا مسخر كرد براى شما آنچه در زمين است وكشتى روان ميشود

فِى الْبَحْرِ بِاَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّماۤءَ اَنْ تَقَعَ عَلَى الْاَرْضِ اِلّا بِاِذْنِهِ اِنَّ اللّٰهَ

در دريا بفرمان او ونگاه ميدارد آسمانرا كه فرو افتد بر زمين جز بفرمانش بتحقيق خدا

بِالنّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ * وَهُوَ الَّذِى اَحْياكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ اِنَّ الْاِنْسانَ

بمردمان هر آينه رؤف مهربانست واوست آنكه زنده كرد شمارا پس ميميراند شمارا پس زنده ميكند شمارا بتحقيق آدمى

لَكَفُورٌ * لِكُلِّ اُمَّةٍ جَعَلْنا مَنْسَكاً هُمْ ناسِكُوهُ فَلا يُنازِعُنَّكَ فِى الْاَمْرِ وَادْعُ

هر آينه ناسپاس است براى هر گروهى قرار داديم راه عبادتى راكه آنها بجا آورنده اند آنرا پس نزاع نكنند ترا در امر وبخوان

اِلىٰ رَبِّكَ اِنَّكَ لَعَلىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٍ * وَاِنْ جادَلُوكَ فَقُلِ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِما تَعْمَلُونَ *

بسوى پروردگارت بتحقيق تو هر آينه بر ادهدايت راستى واگر جدال كنيد ترا پس بگو خدا آگاه تراست بآنچه ميكنيد

اَللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فِيما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ * اَلَمْ تَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ

خدا حكم ميكند ميان آنها روز رستخيز در آنچه بوديد درآن اختلاف ميكرديد آيا ندانستى كه خدا

يَعْلَمُ ما فِي السَّماۤءِ وَالْاَرْضِ اِنَّ ذٰلِكَ فِى كِتابٍ اِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيرٌ *

ميداند آنچه را در آسمان وزمين است بتحقيق اينست در كتاب بتحقيق اين بر خدا آسانست

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ ما لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً وَما لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَما

وميپرستند از غير خدا آنچه را نفرستاد باو حجتى را ونيست مرآنهارا بآن دانشى و نيست

لِلظّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ * وَاِذا تُتْلىٰ عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ تَعْرِفُ فِى وُجُوهِ الَّذِينَ

مرستمكارانرا هيچ ياورى وچون خوانده شود برآنها آيتهاى ما روشن مى‌شناسى تو در روهاى كسانيكه

كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آياتِنا قُلْ اَفَاُنَبِّئُكُمْ

كافر شدند انكارقرانرا نزديك باشد كه بكوشند بكسانيكه ميخوانند برآنها آيتهاى مارا بگو آيا خبر دهم شمارا

بِشَرٍّ مِنْ ذٰلِكُمُ النّارُ وَعَدَهَا اللّٰهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ * يا اَيُّهَا النّاسُ

بدتر از اينتان آتش است وعده كرد آنرا خدا كسانيرا كه كافر شدند وبد باز گشتنگاهيست اى گروه مردم

ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ اِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُباباً

زده شد مثلى پس بشنويد مرآنرا بتحقيق كسانيكه ميخوانيد از غير خدارا هرگز نيافريدند پشه را

وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَاِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَيْئاً لا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطّالِبُ وَ

و اگر گردآمدندى براى آن واگر بربايدشان پشه چيزيرا خلاص نتوانند كرد آنرا از آن پشه سست باشند خواستار و

الْمَطْلُوبُ * وَما قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ اِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ * اَللّٰهُ يَصْطَفِى مِنَ

خواسته شده نشناختند خدارا حق شناسائى آنرا بتحقيق خداوند توانای غالب است خداوند برميگزيند از

الْمَلٰئِكَةِ رُسُلاً وَمِنَ النّاسِ اِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ * يَعْلَمُ ما بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَما

فرشتگان فرستادگانى را واز مردمان بتحقيق خدا شنواى بيناست آگاه است آنچه پيش روى آنهاست وآنچه

خَلْفَهُمْ وَاِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُورُ * يا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا

عقب آنهاست وبسوى خداوند باز ميگردد كارها اى گروه كسانيكه گرويديد ركوع كنيد وسجود كنيد

وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَجاهِدُوا فِى اللّٰهِ حَقَّ جِهادِهِ

و بپرستيد پروردگارتانرا و بجاآوريد خوبى را شايد شما رستگار شويد وبكوشيد در راه خدا سزاى كوشش را

هُوَ اجْتَبٰيكُمْ وَما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِى الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ اَبِيكُمْ اِبْرٰهِيمَ هُوَ سَمّٰيكُمُ

او برگزيد شمارا و نه قرارداد برشما در دين هيچ باكى را كيش پدر شما ابرهيم را او نام نهاد شمارا

الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِى هٰذا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا

گردن نهادگان از پيش ودر اين تا باشد پيغمبر گواه برشما وباشيد شما

شُهَداۤءَ عَلَى النّاسِ فَاَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَآتُوا الزَّكٰوةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللّٰهِ هُوَ مَوْلٰيكُمْ

گواهان بر مردم پس برپاداريد نمازرا و بدهيد زكوة را وچنگ زنيد بخدا اوست دوستدار شما

فَنِعْمَ الْمَوْلىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ .

پس خوب دوستدار وخوب ياورى كننده است .

قوله تعالي ذلك بانّ الله يولج الّليل فی النّهار . ذلك اشارتست بآنچه رفت ازادّله و حجج
که خدايتعالى نصب كرده است يعنى آن براى آنست كه خدايتعالى شب در روز در مياورد وروز
در شب ميآورد . ايلاج ادخال باشد بكسره و ولج اذا دخل و در معنى او دوقول گفتند .
يكى آنكه روز در شب مياورد وشب بسر روز . و قول دوّم آنكه از شب ميكاهد و در روز
ميافزايد و از روز ميكاهد و در شب ميافزايد و اين براى آن گفت تابدانند كه او قادر است
براين و مختصّ است بقدرت براين چه قادر بقدرت اين بتواند كرد . و انّ الله سميع بصير .
و خدايتعالى شنواست جمله مسموعاترا يعنى حاصل است برآن صفت كه چون مسموعات ومبصرات
موجود بود شنود و بيند و اين را مرجع باصفت حىّ بود بشرط انتفاء افت . ذٰلك بانّ الله
هوالحق . اى ذلك الامر والشّان براى آن چنين آمد كه خدايتعالى حقاست واين هورا كوفيان
عماد خوانند و بصريان فصل . وانّ ما تدعون . و آنچه شما ميخوانيد كه كافرانيد بدون او
از اصنام و اوثان باطل است كوفيان خوانندالاّ ابوبكر يدعون بالياء وباقى قرّاء بتاءالخطاب .
و انّ الله هوالعلّى الكبير . و خدايتعالى بزرگواراست و بزرگ و معنى علّى آن باشد كه هر
بلند قدرى باضافت باو وضيع باشد و از بالاى قدرت او كسى را دست نباشد و فرمان و كبيرهم
اين معنى دارد كه جمله اشياء باضافت با او صغير وحقير باشند . آنگه گفت . الم تر . نمى بينى يا
محمّد يا خطاب با مخاطبى مبهم كرد يعنى كه خدايتعالى فرو فرستاد از آسمان آبى يعنى آب باران .
فتصبح الارض مخضرّة . زمين بآن در روز آيد سبز . واصبح وامسى در مثل اين موضع بمعنى
صار باشد مراد نه شب و روزبود . انّ الله لطيفٌ خبير . خدايتعالى لطف ورفق كننده است
بابندگان و عالم است باحوال ايشان . له ما فى السّموات و ما فى الارض . اوراست هرچه در
آسمانها و زمين است و خدايتعالى بى نياز است و مستحقّ حمد و شكر است و حميد شايد بمعنى
مفعول باشد وشايد كه بمعنى فاعل باشد و معنى فاعل آن باشد كه يحمد عباده على طاعتهم و
معنى مفعول پسنديده باشد . الم تر . نمى بينى و نميدانى بر سبيل تذكير و تنبيه مى فرمايد .
انّ الله سخّر لكم ما فى الارض . كه خداى هرچه در زمين است براى شما مسخّر بكرده است
تا منقاد شما باشد . والفلك تجرى فى البحر بامره . و كشتى را در دريا براى شما مسخّر
كرده تا ميرود آنجا كه شما خواهيد و آن بفرمان و تسخيراوست . و يُمسكُ السّماءَ اَنْ تقعَ
علىٰ الْاَرْضِ اِلاّ بِاِذْنِهِ . و آسمانرا نگاه ميدارد ازآنكه برزمين افتد مگر بفرمان او . و
اين دو وجه را محتمل است از روى تقدير يكى حفظا ان تقع ويكى آنكه لئلاّ تقع چنانكه در
نظاير او بيانكرده ايم : انّ الله بالنّاس لرؤف رحيم . خدايتعالى بمردمان مهربان وبخشاينده است .
و هوالّذى احياكم . او آن خداست كه شمارا زنده كرد يعنى حيوة در شما آفريد تا بآن زنده
شديد . ثمّ يميتكم . پس بميراند در دنيا . ثمّ يحييكم . پس زنده كند شمارا بقيامت .
انّ الانسان لكفور . آنگه گفت آدمى كافر نعمت است يعنى بااين نعمتها كه بر شمرد يكى پس از
ديگرى هيچيك را شكر نميگذارند و ببدل شكر كفران ميكنند . لكلّ امّة جعلنا منسكاهم
ناسكوه . آنگه گفت ما هر امّتى و جماعتى و گروهى را عبادتگاهى كرديم كه ايشان الف دارند

بعبادت در آنجا و اصل منسك در لغت عرب جائى باشد كه مردم راالف بود برآن جاى براى
عبادت يا بكارى دركارهاى خير ياشرّ و منه مناسك الحجّ . عبدالله عبّاس گفت منسكاً اى عيداً
يعنى هر امّتى را عيدى كرديم . مجاهد وقتاده گفتند جاى قربانى كه ذبايح و قرابين خود
آنجا كشند . فلاينازعنّك فى الامر . نبايد كه در باب قربانى باتو منازعت كنند و گفتند آيه
در باب جماعتى از مشركان آمد كه رسول را و اصحاب را گفتند چون است كه ذبيحۀ كه شما
بدست خود ميكشيد ميخوريد و آنچه خداى ميكشد نميخوريد خدايتعالي گفت ايشانرا اين
منازعت نرسد . وادع الى ربّك . اى محمّد تو خلقانرا بدين خداى دعوت كن كه تو برراهى
راست و بر دينى مستقيمى . و ان جادلوك . و اگر چنانكه اين كافران باتو جدال و خصومت
كنند بگوى كه خداى عالمتراست بآنچه شماميكنيد حوالت بامن كن كه من جزاء ايشان رابسزا ميدانم داد .
الله يحكم بينكم يوم القيمة . خداى تعالى حكم كند ميان شما درآنچه شما درآن خلاف ميكنيد امروز
آنگه بدانيد كه برحق كيست و بر باطل كيست و خدايتعالى مارا ادب نيكو بياموخت در اين آيه
تا چون با كسى مجادله كنيم از منكران حق دانيم كه او گوش بدليل و حجت نخواهد كرد حوالت
باخداى كنيم و گوئيم كه بقيامت پيدا شود كه حق كداماست و باطل كدام . آنگه گفت . الم تعلم .
ميدانى كه خدايتعالى داند آنچه در آسمان و زمين است . انّ ذلك فى كتاب . اين همه در پيش
او برنوشته است و ثبت كرده يعنى لوح محفوظ واين برخداى آسان است و يعبدون من دون الله .
آنگه حكايت فعل ايشان كرد و گفت . و يعبدون من دون الله . و ميپرستند بدون خدايتعالى
اصنامى و اوثانى كه خدايتعالى بآن حجتى فرو نفرستاد و ايشان را بآن علمى نيست براى آنكه
چون دعوى را برآن حجت نباشد ايجاب علم نكند و ما موصله است در هردو جايگاه . و ما
للظّالمين من نصير . اين ما نفى است و ظالمان و ستمكارانرا يعنى مشركان را كه عبادت اصنام
كنند فردا در قيامت يارى و ياورى نباشد ايشانرا . و اذا تتلى عليهم اياتنا بيّنات . و چون
برايشان خوانند برآنها آيات مادر آنحال كه مبيّن باشد ونصب او برحالست از مفعول . تعرف .
بشناسى تو اى محمّد در روى كافران انكار يعنى روى ترش كنند واظهار كراهت كنند . يكادون
يسطون . نزديك آن باشد كه حمله آرند برآن كس كه اين آيات ميخواند برايشان . قل .
بگو اى محمّد ايشانرا كه خبر دهم شمارا به بدتر از اين و آن دوزخ است يعنى كه چون اين
كافران بشنيدند قرآن اين همه كراهت اظهار ميكنند آنگه كه دوزخ به بينند و عذاب آن چه
خواهند كرد . وعدها الله الّذين كفروا . كه خداى وعده داده است كافرانرا و بئس المصير
و بد جائيست آن واصل سطوة قهر باشد يقال سطابه وسطا عليه يسطو اذا حمل عليه و قهره و
بطش به يا ايّها النّاس ضرب مثل . آنگه خطاب كرد با مشركان مكّه و مراد جمله كافرانند
گفت ايمردمان مثل زدند گوش بآن داريد و مثل اينست . انّ الّذين تدعون من دون الله .
آنانرا كه شما ميخوانيد بدون خداى و مى پرستيد . لن يخلقوا ذباباً . و جمع قليل ذباب اذبه
و جمع كثيرش ذبان باشد كغراب و اغربه و غربان . ولو اجتمعوا له . مگسى نتواند آفريدن
و اگر جمله مجتمع شوند چه اين اصنام و اوثان كه معبودان شما اند جمادند و از جماد فعل

مستحیل باشد و این محقق است ممثّل نیست و مثل از آنجاست که در مخلوقات از مگس حقیرتر
و بی قدرت تر نیست چون از طریق مثل برآفریدن مگسی قادر نه اند آنچه بیش از آن باشد و
مهتر از آن باشد چگونه توانند آفریدن . و ان یسلبهم الذّباب شیئاً لا یستنقذوه منه . وا گر
از طریق مثل مگس چیزی از ایشان بستاند نتوانند باز ستدن ازو و این مثل است برای آنکه
چنانکه این فعل نتوانند کردن دگر فعل هم نتوانند کردن . آنگه گفت . ضعف الطّالب والمطلوب .
ضعیف خلقند هم طالب وهم مطلوب هم مگس وهم اصنام . عبدالله عباس گفت طالب ذباب است
و مطلوب صنم اکبر و این مثل برای آن گفت که ایشان را عادت بودی که اصنام را بانگبین
بیالودندی و در بر ایشان نبستندی مگس بسیار برآن جمع شدی و انگبین از ایشان بخوردی
ایشان باز آمدندی گفتندی انگبین بخوردند . ضحّاك گفت مراد عابد و معبود است . و ابن
زید وابن کیسان گفتند ایشانرا عادت بودی که اصنام خود را بانواع حلّی و جواهر بیاراستندی
و طیب برو داشتندی اگر در میانه چیزی گم شدی ایشان ندانستندی که کجا رفت و باز
نتوانستندی جستن خدای تعالی این مثل برآن زد و اگر بر ابهام و جمله حمل کنند و بر عموم
اولیتر باشد . ما قدروا الله حق قدره . یعنی خدایرا تعظیم نکردند حق تعظیمش و نشناختند
حق شناختنش اگر شناختندی اورا و قدر و عظمت او دانستندی باو شرك نیاوردندی و اصنام
را انباز او نکردندی که ایشان با مگسی بس نیامدندی . آنگه گفت . انّ الله لقوی عزیز . و
خدای تعالي قادر است و عزیز و بی همتا بخلاف اصنام که عاجزند وضعیف و ذلیل و مهین .
الله یصطفی من الملآئکة رسلاً و من النّاس . گفت خدایتعالی بر گزیند از فرشتگان رسولانی و
از آدمیان . سبب نزول آیه آن بود که مشرکان گفتند . ءانزل علیه الذّکر من بیننا . ازمیان
ما همه خدای پیغمبری بمحمّد داد که یتیم ابو طالب است خدایتعالی این آیه فرستاد و گفت این چه
انکار است و چه تعجب است خدایتعالی برگزیند از فرشتگان آنرا که او خواهد چون جبرئیل
و میکائیل و جز ایشان و از آدمیان چون نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و محمّد علیه السّلام .
انّ الله سمیع بصیر . ای سمیع لاقوالهم و بصیر باحوالهم . یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم .
خدای داند آنچه پیش ایشانست یعنی آنکه موجود بود پیش از آنکه ایشانرا آفرید وآنچه باشد
پس از فنآء ایشان و کار با خدای راجع باشد و مرجع و مآل هر کار با اوست . یا ایها الذین
آمنوا ارکعوا واسجدوا و اعبدوا ربکم . ای آنانکه گرویده اید رکوع کنید در نماز خدایتعالی
را و سجود کنید او را نافع گفت مردی از اهل مصر عبدالله عمر را گفت من پدرت را دیدم
عمر بن خطاب را که این سوره بخواند دو جا سجده کرد یکی اینجا و یکی فی قوله
انّ الله یسجد له من فی السموات و من فی الارض و الشّمس و القمر . پس این سوره
مفضّل است بر دیگر سوره ها باین دو سجده و این ازجمله سجده‌های سنّت است که سجده
فریضه در اخبار ما در چهار سوره است . آلم تنزیل . وحم سجده . و النجم .
و اقراء . مخالفان ما اخباری آورده اند که ظاهرش بآن ماند که این سجده ها فریضه است و
باخبار بر آن آمده است که بیش از آن چهار که گفتیم فریضه نیست . واعبدوا ربّکم . و

خدایرا پرستید . و افعلوا الخیر و خیر و کار نیکو کنید که تا باشد که فلاح یابید و ظفر
بمراد خود و بقا در بهشت جاوید . وجاهدوا في الله حقّ جهاده و جهاد کنید در خدای
یعنی در راه خدای و راه دین او با دشمنان خدای و با نفس خود درمنع او از هوای خود .
حقّ جهاده . حقّ جهادش یعنی چنانکه واجب باشد و بر بلیغتر وجهی که ممکن باشد و بحسب
جهد و طاقت . عبدالله عباس گفت چنانکه بملامت لائمان مبالات نکنید . عبدالله مبارك گفت
حقّ جهاد جهاد نفس باشد و این جهاد اکبر است بیانه قول علیه السلام . رجعنا من الجهاد
الاصغر الی الجهاد الاکبر آنگه که از غزا باز آمده بود گفت جهاد با کافران جهاد کهتر است
و با نفس خود جهاد مهتر است . هو اجتبکم او بر گزید شما را برای دین خود . و ما
جعل علیکم فی الدّین من حرج . ودر دین بر شما حرجی و تنگی نکرد بل دینی سهل است
باضافه با تکلیف بنی اسرائیل و اگر یکی از ما را گناهی کرده شود او را از آن خلاص داد
بتوبه چنان نکرد که توبه بنی اسرائیل که تا یکدیگر را نکشتند توبه ایشان قبول نبود .
عبدالله عباس را پرسیدند ازاین آیه گفت مراد آنست که خدایتعالی بندگانرا از گناه خلاص
داد بکفارت . بعضی دگر گفتند مراد آنست که اوقات نماز برشما مضیق نکرد . ملّة ابیکم
ابرهیم فرّا گفت بنزع حرف جرّ است و التّقدیر . کملّة ابیکم ابرهیم . و بصریان گفتند
نصب او بر اعزاء است ای الزموا وابتغوا . ملّة ابیکم ابرهیم متابعت کنید . ملّة ابرهیم را
و مراد آنچیزهائیست از شرع ابرهیم که موافق شرع رسول ماست و متابعت بر توسّع و
مجاز باشد چو رسول علیه السلام متعبّد نبود بشرع هیچ پیغمبر وقوله . ملّة ابیکم . دردو وجه است
یکی آنکه خطاب با قریش است و ابرهیم علیه السلام پدر ایشان بود . اگر گویند خطاب
با عربست هم روا بود چه عرب از فرزندان اسمعیل اند . و وجهی دیگر آنکه خطاب با جمله
امّت است و معنی آنکه ابرهیم شما را چون پدر است از آنجا که حرمت او بر شما چون
حرمت پدر است بر فرزند کقوله تعالی . و ازواجه امّهاتهم هو سمّا کم المسلمین من قبل .
او نام نهاد شما را مسلمان درین ضمیر دو قول گفتند . یکی آنکه کنایتست از نام خدای
تعالی یعنی خدای نام نهاد شما را مسلمان . و ابن زید گفت کنایتست از ابرهیم گفت که
ابرهیم نام نهاد شما را مسلمان یعنی قوله تعالی و من ذرّیتنا امّة مسلمة لك من قبل . ای و
من هذا الزّمان . و فی هذا . درین اشاره نیز خلاف کردند بعضی گفتند راجع است باقران
یعنی و نیز در این کتاب قرآن او نام نهاد شما را و این قول هو کنایتست از نام خدای و
قول دیگر آنست که فی هذا ای فی هذا الاوان . یعنی پیش از این و درین روزگار چه او
جمله امّت محمد را مسلمان خواند . لیکون الرّسول شهیداً علیکم . تارسول علیه السلام گواه
باشد بر شما و گواهی دهد بر طاعت مطیعان و عصیان عاصیان و شما گواه باشید بر مردمان
از امّت سلف و مثله قوله . وکذلك جعلنا کم امّة وسطا لتکونوا . آنگه امر کرد مکلّفانرا
باقامة نماز و دادن زکوة گفت . فاقیموا الصّلوة واتوا الزّکوة . نماز بپای دارید و زکوة
مال بدهید . و اعتصموا بالله . ودست بخدای زنید و بدو استوار باشید . حسن گفت معنی

آنست که تمسك کنید بدین خدای . و بعضی دگر گفتند پناه با خدای دهید ازشرّ دشمنان .
هو مولـکم . او خداوند شماست ومالك شما فنعم المولی ونعم النصیر. التّقدیر هو که اونیك
خداست و او نیك یار و یاور است شما را .

سورة المؤمنین . بدانکه این سوره مکّی است بلا خلاف واو صد وهیجده آیةاست
در کوفی و نوزده در بصری و مدنی و دراو ناسخ و منسوخ نیست الاّ آنچه روایت کرده‌اند
که در بدایت شرع روا بودی که در نماز از این جانب و از آن جانب باز نگریدندی منسوخ
شد بقوله . فی صلوتهم خاشعون. قالوا و الخشوع هوالنظر فی موضع السجود . و هزار و
هشتصدو چهل کلمه است و چهار هزارو هشتصدو دوحرفست . و روایة است از زربن‌جیش
از ابی کعب که رسول علیه‌السلام گفت هر که او سورةالمؤمنین بخواند فرشتگان اورابشارت
دهند بروح و ریحان بر وجهی که چشم او روشن شود وقت نزول ملك الموت باو به برکت
این سوره .

سورة المؤمنون مائة و ثمان عشر آیة وهی مکّیة

بِسْــــــــــــمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
بنام خداوند بخشنده مهربان

قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * اَلَّذِينَهُمْ فِى صَلاٰتِهِمْ خاٰشِعُونَ * وَالَّذِينَهُمْ عَنِ اللَّغْوِ
بتحقیق رستگارشدندگروندگان کسانیکه در نمازخودشان فروتنی کنندگانند وکسانیکه آنها از بیهوده
مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَهُمْ لِلزَّكٰوةِ فاٰعِلُونَ * وَالَّذِينَهُمْ لِفُرُوجِهِمْ حاٰفِظُونَ * اِلاّ
اعراض کنندگانند وکسانیکه‌آنها زکوةرا بجاآورندگانند وکسانیکه آنها مرفرجهاشانرا نگاهدارندگانندمگر
عَلٰى اَزْواٰجِهِمْ اَوْماٰ مَلَكَتْ اَيْماٰنُهُمْ فَاِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * فَمَنِ ابْتَغٰى وَرٰآءَ
بر جفتهاشان یا آنچه‌را مالك‌شدند دستهاشان پس بتحقیق آنهانه‌ملامت کردگانند پس هر که بجوید غیر
ذٰلِكَ فَاُولٰئِكَ هُمُ الْعاٰدُونَ * وَالَّذِينَهُمْ لِاَماٰناٰتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ راٰعُونَ * وَالَّذِينَهُمْ
این را پس آنگروه آنها ازحدّ گذرندگانند وکسانیکه‌آنها مرامانتهاشانرا وعهدخودشانرا پاس‌دارندگانندوکسانیکه‌آنها
عَلٰى صَلَواٰتِهِمْ يُحاٰفِظُونَ * اُولٰئِكَ هُمُ الْواٰرِثُونَ * اَلَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ
بر نمازهاشان حفظ‌کنندگانند آنگروه آنها وارثانند آنانند که میراث‌برند فردوس‌را
هُمْ فِيهاٰ خاٰلِدُونَ * وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْساٰنَ مِنْ سُلاٰلَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْناٰهُ
آنها درآن همیشه اند و بتحقیق آفریدیم آدمیرا از خلاصه از گل پس گردانیدیم اورا

***

نُطْفَةً فِى قَراٰرٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ
نطفه درجایگاه استوار پس آفریدیم نطفه‌را خون بسته پس آفریدیم خون بسته‌را پارچه‌گوشتی پس آفریدیم پارچه گوشت را
عِظاٰماً فَكَسَوْنَا الْعِظاٰمَ لَحْماً ثُمَّ اَنْشَأْناٰهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَباٰرَكَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخاٰلِقِينَ *
استخوان پس پوشیدیم استخوانرا گوشت پس آفریدیم آنرا خلقی دیگر پس برترآمدخدا بهترآفریدگاران
ثُمَّ اِنَّكُمْ بَعْدَ ذٰلِكَ لَمَيِّتُونَ * ثُمَّ اِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ تُبْعَثُونَ * وَلَقَدْ خَلَقْناٰ
پس بتحقیق شما پس از این هرآینه مردگانید پس بتحقیق شماروز رستخیز برانگیخته‌گانید وبتحقیق آفریدیم
فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَراٰئِقَ وَماٰ كُنّاٰ عَنِ الْخَلْقِ غاٰفِلِينَ * وَاَنْزَلْناٰ مِنَ السَّماٰءِ ماٰءً
زبر شما هفت طبقه و نباشیم از آفریدگان بیخبران وفروفرستادیم از آسمان آبی را
بِقَدَرٍ فَاَسْكَنّاٰهُ فِى الْاَرْضِ وَاِنّاٰ عَلٰى ذَهاٰبٍ بِهِ لَقاٰدِرُونَ * فَاَنْشَأْناٰ لَكُمْ بِهِ
باندازه پس ساکن کردیم آنرادر زمین وبتحقیق ما بر بردن آن هرآینه‌توانائیم پس آفریدیم برای‌شمابآن
جَنّاٰتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَاَعْناٰبٍ لَكُمْ فِيهاٰ فَواٰكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهاٰ تَأْكُلُونَ * وَشَجَرَةً
بوستانها از خرماستان و انگور مرشماراست‌درآن میوه‌های بسیار واز آن میخورید ودرختهائی
تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْناٰءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ وَصِبْغٍ لِلْاٰكِلِينَ * وَاِنَّ لَكُمْ فِى
که‌بدرآید از طور سیناء میرویاند بروغنی ونانخورشی مرخورندگانرا وبتحقیق مرشمارا در
الْاَنْعاٰمِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمّاٰ فِى بُطُونِهاٰ وَلَكُمْ فِيهاٰ مَناٰفِعُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهاٰ تَأْكُلُونَ *
چهارپایان عبرتیست می‌آشامانیم شمارا از آنچه‌در شکمهای آنهاست ومرشمارادرآن بهره بسیار و از آن میخورید

وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ .

وبرآن وبر کشتی سوار شوید.

قوله تعالی . قد افلح المؤمنون . قد برای تحقیق فعل باشد . وگفتند قد لتقریب الفعل الماضی من الحال کقولهم قد رکب الامیر . یعنی این ساعت بر نشست . گفت فلاح یافتند و فلاح ظفر باشد و بقا من قوله ولقد افلح من کان صبر و منه فی الاذان حی علی الفلاح ای بادروا الی ما فیه الظّفر والبقاء . المؤمنون . گرویدگان خدایرا وپیغمبران اورا و فرشتگان و کتابهای او را . الذینهم فی صلوتهم خاشعون . آنانکه درنماز خاشع باشند ومتذلل وخاضع خدایرا . و در معنی خشوع در نماز خلاف کردند مفسّران . عبدالله عباس گفت . خاشعون اذ لّاء لله . خدایرا تذلّل نمایند . حسن وقتاده گفتند خائفون ازخدای ترسند . مقاتل گفت متواضعون متواضعان باشند و فروتن . مجاهد گفت آن باشند که چشم برنهند از ترس خدایتعالی عمروبن دینار گفت خشوع در نماز نه برکوع و سجود است . انمّا خشوع در نماز بسکون و حسن نیّت باشد . ابن سیرین گفت خشوع در نماز آن باشد که چشم از جای سجده برندارد و گفتند در بدایت شرع روا بودی که از جوانبی نگریدندی از راست بچپ و ببالا چون این آیه آمد نیز چشم از جای سجده برنداشتندی . ربیع گفت آن باشد که التفات نکنند بچپ وراست. ابوهریره روایت کرد از رسول علیه السّلام که چون بنده در نماز آیستد خدایتعالی بدو نگرد چون بنده بجائی نگرد خدایتعالی گوید بنده من بتو مینگرم تو بکه می نگری بکسی مي نگری که او ترا از من بهتر است روی بمن آر که از من بهتر تورا نباشد . عطا گفت خشوع در نماز آن باشد که بجوارح خود بازی نکنی و روایت کرد که رسول علیه السّلام مردیرا دید که در نماز دست بمحاسن فرود میآورد گفت اگر دل این مرد خاشع بودی اعضای او نیز خاشع بودی . و ابو ذر غفّاری روایت کرد که رسول علیه السّلام گفت چون یکی از شما روی بنماز آرد رحمت من روی باو آرد نباید تا بسنگ ریزه مسجد بازی کند . و حسن بصری مردیرا دید که بسنگ ریزه مسجد بازی میکرد در تعقیب نماز ومیگفت اللّهم زوّجنا من الحور العین بار خدایا مرا جفتی ده از حور العین گفت بئس الخاطب انت تخطب و انت تلعب بدخواهنده ازخدا . خطبه میکنی وبدست بازی میکنی . و بعضی دیگر گفتند خشوع در نماز آن باشد که همّت جمع کند و همه نماز را باشد نه آنکه بتن در نماز باشد وبدل در بازار . گفتند ابوالعبّاس جوالقی مردی بود جوال فروش روزی جوالی بکسی داد فراموش کرد که بکه داده است چندانکه اندیشه میکرد یادش نمی آمد روزی بنماز رفت در نماز یادش آمد با دکّان آمد و شاگرد را گفت ای فلان مرا یاد آمد که آن جوال بکه داده ام گفت بفلان کس داده ام گفت چگونه یادت آمد گفت در نماز یادم آمد شاگرد گفت یا استاد تو با نماز کردن مشغول بودی یا بجوال جستن مرد خویشتن دریافت دکّان رها کرد بطلب علم رفت و چندان علم بیاموخت تا مفسّری شد . ابوبکر واسطی گفت خشوع در نماز آن باشد که نماز خالص کند خدایرا و برو عوض طمع ندارد . دیگری گفت نماز کردنرا چهار شرط باید تا خاشع باشد . الیقین التّمام و اعظام المقام و اخلاص المقال و جمع الهمّة .

سلمة بن دینار گفت بنزدیك زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام نشسته بودم مردی درآمد او را گفت نماز دانی کردن خواستم تا او را بزنم و جفا کنم مرا رها نکرد و گفت مهلاً یا ابا حازم فانّ العلما هم الحلماء الرّحماء گفت ساکن باش که عالمان حلیم و رحیم باشند آنکه روی بسائل آورد گفت آری نماز دانم کردن گفت پیش از نماز بر تو فریضه چیست برای نماز گفت هفت چیز . نیّت وطهارت و عورت پوشیدن و جای سجده پاکیزه کردن و وقت شناختن وجامه پاکیزه کردن و روی بقبله آوردن گفت بچه نیت از خانه بیرون آئی گفت به نیت زیارت گفت بچه نیّت در مسجد روی گفت به نیت عبادت گفت بچه نیّت قیام کنی بنماز گفت به نیّت خدمت گفت بچه نیّت کنی این خدمت گفت به نیّت عبودیّت مقرّ ومعترف خدایرا بوحدانیّت گفت روی بچه قبله آری گفت بسه فریضه و یك سنّت گفت آن کدامست گفت توجّه بقبله و نیّت و تکبیرة الاحرام فرض است و دست برداشتن عند آن سنّت گفت تکبیرات چند است بر تو گفت اصل تکبیرات نود و شش است پنج از آن فریضه است و باقی سنت گفت بچه در نماز روی گفت بتکبیر گفت برهان نماز چیست گفت قرائت گفت خشوع نماز چیست گفت نظر در جای سجده گفت تحریم نماز چیست گفت تکبیرش گفت تحلیلش چیست گفت سلامش گفت جوهرش چیست گفت تسبیحش گفت شعارش چیست گفت دعاء تعقیبش گفت تمامی نماز چیست گفت صلوات بر محمّد و آل محمّد گفت سبب قبولش چیست گفت ولائنا والبرائة من اعدائنا . گفت هیچ حجت رها نکردی کس را برخود برخاست ومیگفت واللهاعلم حیث یجعل رسالاته . روایت کردند از عطا از عبدالله عباس ازرسول علیه السلام که گفت چون خدایتعالی بهشت عدن بیافرید در آنجا بیافرید مالا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر . آنچه هیچ چشم چنان ندیده است و هیچ گوش چنان نشنیده و بر خواطر هیچ آدمی آن نگذشته است اورا گفت سخن گوی یعنی خازنان او را ایشان گفتند . قد افلح المؤمنون الّذینهم في صلواتهم خاشعون . انا حرام علی کلّ بخیل ومُراء . گفت فلاح یافتند آن مؤمنان که در نماز خاشع باشند آنکه گفت من حرامم بر هربخیل و مرائی . والّذینهم عن اللّغو معرضون . و آنانکه ایشان از لغو وسخن بیهده وکار عبث اعراض کنند وعدول نمایند . عبدالله عباس گفت لغو باطل باشد سدی گفت دروغ باشد . کلبی گفت خلف وعده باشد . بهری دگر گفتند مراد آنست که ایشان را نهی نکردند از دشنام کافران چون کافران ایشانرا دشنام دادندی و لغو در کلام عرب هر قول یا فعلی باشد که درو فایده نباشد و این برین وجه قبیح باشد . والّذینهم للزّکوة فاعلون . و آنانکه ایشان فاعل زکوة باشند یعنی زکوة مال بدهند چون بر ایشان واجب شود و قوله للزّکوة فاعلون . از فصیحات قرآنست و این لفظ درکلام عرب آمد . قال امیّة بن ابی الصلب . المطعمون الطعام فی السنةِ الازمة و الفاعلون للزّکوة . والّذینهم لفروجهم حافظون . وآنانکه اندامهای خود نگاهدارند از حرام وزنا . الاّ علی ازواجهم . مگر برزنانی که بر ایشان عقد بسته باشد . اوما ملکت ایمانهم . یا برپرستارانی که ایشانرا بملك یمین دارند و ما درمحلّ جرّ است عطفاً علی ازواجهم که بوطی این دو نوع مذموم و ملوم نباشند چو شرع حلال

کرده است با این دو سبب. فمن ابتغی وراء ذٰلك. هر که بیرون ازین طلب کند یعنی گذشته
از زن حلال و پرستار مملوکه. فاولٓئك هم العادون. ایشان عادی ومتعدّی و ظالم نفس خود
و متجاوز از حدّ شرع باشند و عادی در آیت زانی است. والّذینهم لاماناتهم وعهدهم راعون.
و آنانکه امانات وعهد خود را مراعات کنند امانات نگاهدارند تا بجای باز رسانند در او خیانت
نا کرده وعهد که با کسی کنند نگاهدارند و نقض آن نکنند و آنرا خلاف نکنند. ابن کثیر خواند.
لامانتهم. برواحد وباقی قرّاء بر جمع. ابن کثیر طلب مطابقه کرد بینها و بین العهد برای آنکه عهد
واحداست والّذینهم علی صلوٰتهم یحافظون. وآنانکه ایشان برنماز محافظت کنند ومراقبت اوقات
او کنند ورها نکنند که از وقت خود برود وفایت شود. اولئك هم الوارثون. ایشان باشند
که وارثان ومیراث گیران باشند. آنکه بیانکرد که بمیراث چه بردارند گفت. الّذین یرثون
الفردوس هم فیها خالدون. آنانکه بهشت فردوس بمیراث بردارند و برای آن بلفظ میراث
گفت که از کافران باز مانده باشد چنانکه بیانکردیم درخبری از رسول علیه السّلام و اقوال در
فردوس گفته ایم در سورة الکهف و قول بآنکه گفته اند که فردوس بلغت روم بستان باشد
مراد نه آنست که درقرآن لغت رومی هست بل اتّفاقی باشد بین اللّغتین. راوی خبر گفت که
چون وحی فرود آمدی بر رسول بنزدیك وحی او دویّ و آوازی بودی چون آواز منج انگبین
یکروز اورا وحی آمد و ما منتظر و مستمع بودیم ساعتی دست برداشت ومیگفت اللّهم زدنا
ولا تنقصنا واکرمنا ولا تهنّا واثرنا ولاتؤثر علینا آنکه گفت ده آیه برمن فرود آمد که هرکس
بدان کار کند دربهشت شود آنکه این ده آیة از اوّل این سوره برخواند. ولقد خلقنا الانسان
من سلالة من طین. حق تع از آنجا درقصّهٔ خلق آدم وآدمی گرفت وگفت. ولقد خلقنا الانسان.
بدرستیکه ما انسانرا از سلاله گل آفریدیم. عبدالله عباس و مجاهد گفتند که مراد بانسان
هر آدمیست برای آنکه اصل هر آدمی از ادم است وادمرا از گل آفرید و این نیکوست
تا مطابق آن بود که گفت. ثمّ جعلناه نطفة فی قرار مکین. و آدم نطفه نبوده است درقراری
و گفتند مراد بسلاله صفوة و خلاصه گل آدم است آنکه من طین راجع باشد با آدم و تقدیر
آنکه خلقنا اولاد آدم من ماٰئه و ادم من طین آنکه اجمال کرد برای آنکه مخاطب هر یکی
بجای خود بنهد وسلالة الرّجل ولده و کذلك سلیله لانّه کانّه قداستلّ منه پنداری فرزند راز
پدر بیرون آورده اند و فعاله بنائی باشد برای هر چیز که از چیزی بیفتد کالقلامة والقمامة
والنخامه قال الشّاعر. وهل کنت الاّ مهرة عربیّة سلالة افراس تجلّلها بغلٌ. و قال آخر.
فجات به عصب الادیم عضنفرا سلالة فرج کان غیر حصین. و قال آخر. و یقذفن فی اسلابها
بالسلائل. وقال آخر. اذانتجت منها المهاری تشابهت علي العود الاّ بالانوق سلائله. وقال آخر.
سلیلة سابقین تناجلاها اذا نسبا یضمّهما الکراع. ثمّ جعلناه نطفةً فی قرار مکین. آنکه آن
انسان که فرزند آدم است اورا نطفه کردیم در قرارگاهی ممکّن اوّل در صلب پدر آنکه در
رحم مادر. آنکه بیانکرد که ما آدمی را در وقت آفریدن ازچند حال بحال گردانیدیم گفت.
ثمّ خلقنا النّطفة علقة. این خلق بمعنی تقدیر است و بمعنی جعل وتصییر گفت آنکه آن

نطفه را علقه گردانیدیم. و علقه خونی بسته باشد ای علق بعضها بعضا و تعلّق بعضها ببعض. آنکه
آن علقه را مضغه گردانیدیم. و مضغه پاره گوشت خائیده باشد فعله بمعنی مفعوله. آنکه آن
مضغه را استخوان در او پدید آوردیم و آنکه آن استخوانرا گوشت بروپوشانیدیم. ثمّ انشاناه
خلقا آخر. آنکه اورا خلقی دگر آفریدیم یعنی حیوة دراو آفریدیم این قول عبدالله عبّاس است.
بعضی دگر گفتند مراد بخلق دیگر آنست که اورا موی بررویاند ودندان برآرد. بعضی دگر گفتند بآنکه
عقلش بیافریدند. بعضی دگر گفتند بآنکه نرازماده پدید کند. فتبارك الله احسن الخالقین. متعالی است
قدیم تعالی ازمیان همه خلقان. قدیم تعالی ازآنجا که مقتضاء حکمت اوست آدمیرا ازآن آبی که آنرا
نطفه خوانند و آن آبی است که از میان پشت و استخوانهای سینه بیرون میآید چنانکه گفت.
یخرج من بین الصّلب والتّرائب. بیافرید و آن آب از غذائی وطعامی که آدمی خورده باشد
بنصیب آنجا رسد خدایتعالی از او نطفه آفرید. آنکه مدّت اوچندانکه خدا خواهد درپشت
مردمی باشد تا آنکه خلوت کند با زن آن آب فرود آرد و بر رحم زن رساند دررحم میباشد
بیست روز و در آن مدّت بتدریج علقه میگردد و علقه مضغه باز آن مضغه را بیست روز
دیگر استخوانها در او پدید آرد بتدریج باز بیست روز دیگر آن استخوانها را گوشت بر پوشاند
چون برهنه را که جامه درو پوشانند آنکه چون بیست روز دیگر بگذرد چهار ماه تمام
شود حیوة درو آفریند لاجرم شرع هم برین منهاج قیمت آن چنین نهاد در شکم مادر گفت
تا نطفه است در صلب پدر برحم مادر نا رسیده آنرا ده دینار سرخ قیمتست تا اگر کسی آن
نطفه بر او تباه کند چنانکه در حال خلوت او را بترساند یا بر او هجوم کند تا آن آب
برو تباه کند و برحم زن نرسد او را بجنایت ده دینار بباید داد و اگر مرد قصد کند واز
زن آزاد عزل کند برو هیچ نباشد. چون نطفه برحم زن رسد هر که در این بیست روز
بزیان آرد یا چیزی کند که بآن سبب زن نطفه بیندازد برو بیست دینار جنایت باشد
و چون علقه شده باشد چهل دینار و چون مضغه شود شصت دینار و چون استخوان
شود هشتاد دینار و چون گوشت برو پوشیده شود صد دینار و این تنی باشد تمام خلق
بی حیوة و در میان این هر دو جنس بحساب. مثلاً چنانکه میان نطفه و علقه باشد
یك نیمه بحساب علقه دهد ویك نیمه بحساب نطفه و باقی هم برین حساب بود چون حیوة درو
پدید آید وهو قوله. ثمّ انشانا خلقا آخر. برآنکه او را بکشد دیت تمام باشد اگر نرینه بود
هزار دینار سرخ و اگر مادینه بود پانصد دینار سرخ آنکه آن از میان مادر و پدر باشد.
للذّکر مثل حظّ الانثیین. و اگر مادر تباه کند این فرزند را این ارش ودیت از او بستانند
و به پدر دهند و او را چیزی نرسد که او قاتل است. و اگر کسی زنی را بکشد و در شکم
او جنینی باشد دیت مادر و کودك ازاو بستانند. اگرندانند که فرزند نرینه یا مادینه است
یك نیمه دیت مرد بستانند و یك نیمه دیت زن. ابن عامر و ابوبکر عن عاصم خواندند.
فخلقنا المضغة عظماً فکسون العظم لحماً. در هر دو جابر واحد و باقی قرّاء بر جمع وقوله.
فتبارك الله احسن الخالقین. اشتقاق تبارك از برکت باشد و اصل او از بروك البعیر است معنی

راجع باثبات و بقا و قوله. احسن الخالقين. دليل است بر بطلان قول آنانكه گفتند لاخالق
الاّ الله براى آنكه‌خداى تعالى خالقين جمع گفت اثبات كرد خالقانى جز او و اگر نه لاخالق
الاّ الله روا بودى كقولنا لا اله الاّ الله بايستى كه اگر گفتندى فتبارك الله احسن الاله روا
بودى و اجماع است كه اين كفر باشد. دگر آنكه ما بيانكرديم كه خلق اخراج مقدور
باشد ازعدم بوجود باضربى‌تقدير واين‌درافعال ما بسيارافتد پس ممتنع‌نباشد كه مارابراطلاق‌خالق
خوانند الاّ آنست كه سمع منع كرده است كه ما را بر اطلاق خالق خوانند براى آنكه افعال
ما بيشتر مقدّر بر نيايد بر آن تقدير كه ما خواهيم از آنكه ما را علم نباشد بتفاصيل اجزا و
تقدير آن وا ّنما ما را بتقييد خالق خوانند. كخالق الاديم. يقول العرب خلقت الاديم نعلا
اذا قدرته كذالك قال الشّاعر. و لانت تغرى ما خلقت و بعض القوم يخلق ثمّ لايغرى. وقال
آخر. و لايبطّ بايدى الخالقين و لا ايدى الخوالق الاّجيدا لادم. چنانكه يكى از ما را ربّ
نخوانند بر اطلاق مگر بتقييد گويند ربّ الدّار و ربّ الضّيعة. در خبر است كه دبيرى بود
رسول را عليه السلام نام او عبدالله بن سعد بن ابى سرح چون اين آيت آمد بدو دادند او
مينوشت چون بآخر رسيد گفت فتبارك الله احسن الخالقين. گفتند بنويس كه خدا چنين
فرستاد او در خويشتن گفت اگرمحمّد پيغمبر است كه قرآن برو وحى ميكنند من نيزپيغمبرم
كه اين در دل من افكندند ومرتدّ شد و برخاست وازمدينه بگريخت و بمكه شد. ثمّ ا ّنكم
بعد ذالك لميّتون. گفت شما پس از اين بميريد. اشهب العقيلى در شاذ خواند. ما ئتون
و مائت آنكه مرگش نزديك شود و نمرده باشد هنوز و ميّت بتشديد آن باشد كه حيوة ازو
برفته بود. ثمّ ا ّنكم يوم القيمة تبعثون. پس شما را روز قيامت زنده كنند و بر انگيزند.
ولقد خلقنا فوقكم سبع طرائق. و ما بيافريديم بالاى شما هفت راه يعنى هفت آسمان و براى
آن آسمان را طرائق خواند كه بعضى بر بالاى بعضى نهاده و عرب هر چيزى كه بر بالاى‌چيزى
نهند آنرا طريقه خوانند كه هر آسمانى از آن طريقيست جمعهٔ طرائق. بعضى ديگر گفتند
براى آن‌طريقه خواند اورا كه راههاء فرشتگان است. و گفتند اراد سبع طبقات فكلّ‌طبقة
طريقة. و ما كنا عن الخلق غافلين. وما از خلق غافل نبوده ايم. گفتند از خلق آسمان.
و بيشتر مفسران گفتند ما از جمله خلقان غافل نه ايم بل بر احوال ايشان مطلعيم و بافعال
ايشان عالميم تا هر يكى را بسزاى خود جزا دهيم از ثواب و عقاب. وگفتند معنى آنستكه ما
غافل نه ايم از حفظ اين هفت آسمان معلّق كه نگاه ميداريم تا بر سراين خلايق نيفتد. و
بعضى ديگر گفتند كه هر كه از خلق و احوال ايشان غافل نباشد از حفظ آسمان غافل نباشد
و تفصيل. ذلك انّ الله يمسك السموات و الارض ان تزولا. حسن گفت معنى آنست كه ما
غافل نه‌ايم از آنچه اين خلق زمين را بكار ميآيد از باران كه سبب معاش ايشان باشد وغفلت
سهو باشد وهما ذهاب المعنى عن النفس ومرجع معنى او با نفى علم باشد. وانزلنا من السماء
ماء بقدر. وما فرو فرستاديم از آسمان آبى باندازه يعنى آب باران چون از آسمان فرود
آورديم باندازهٔ حاجت بزمين فروبرديم تا بوقت خود از چشمه و كاريز بيرون ميآيد چه آبهاء

زمين همه‌از آب آسمان است و ما چنانكه آورديم قادريم بر آنكه ببريم تا اين خلقان همه
بتشنگى بميرند و زمين ويران شود نظيره قوله. قل ارأيتم ان اصبح ماؤكم غوراً. فانشانا.
بيافريديم مبتداء بى‌اصلى وسببى. لكم. براى شما بآب باران بوستانها ازدرختان خرما وانگور.
ولكم فيها. وشمارا درآن بوستانها ميوه‌هاى بسيار است از هرنوعى‌و تخصيص خرما و انگور
براى آن كرد كه ميوه اهل حجاز خرما باشد وميوه اهل طايف انگورچيزى گفت با ايشان
كه ايشان شناختند. و منها تأكلون و شما از آن ميوه‌ها ميخوريد چيزى نيست كه شما را
شكى و شبهتى هست. و شجرة. يعني انشانا ايضاً شجرة و نيز بيافريديم درختى. تخرج من
طورسينا. ازكوه طور سينا مى برآيد و آن درخت زيتونست. و قرّاء خلاف‌كردند درسيناء
ابو عمرو و اهل حجاز سيناء خواندند بكسر سين و باقى قرّاء بفتح سين و در معنى سيناء
خلاف كرده اند مجاهد گفت معنى بركت باشد يعنى كوه مبارك واين روايت عطيّه است از
عبدالله عباس. قتاده گفت معنيش حسن باشد يعنى كوه‌نيكو. ضحّاك گفت سينا بلغت نبط
حسن باشد. معمّر گفت كوهى باشد بر او درختان بسيار بود. و گفته اند سينا فيعال من
السّناْ وهوالارتفاع. ابن زيد گفت آن كوهيست كه موسى بر او مناجات ميكرد وآن كوه
ميان مصر و ابلّه است. مقاتل‌گفت اين كوه را براى آن تخصيص‌كرد بزيتون كه اوّل‌كوهى
كه زيتون رويانيد كوه طور بود. و گفتند اوّل درختى كه بر زمين برست درخت زيتون بود
از پس طوفان نوح قوله. تنبت بالدّهن. بيشتر قرّاء بفتح تاء اوّل خواندند و ضمّ تاءِ دوّم من
نبت ينبت و باء بر اين قرائة تعديه را باشد. گفت اين درخت روغن ميرويانَد يعنى‌چيزى
ميرويانَد كه در او روغن است و آن زيتونست. و ابن كثير و ابوعمرو خواندند تنبت بضمّ
تا وكسرباءِ من الانبات آنكه آنرا دو معنى باشد. يكى آنكه باء زياده باشد يعنى تنبت الدّهن.
چنانكه گويند اخذت ثوبه و اخذت بثوبه. و بطشته و بطشت به. قال‌الزّاجر. نحن بنوجعدة
ارباب الفلج نضرب بالسّيف ونرجو بالفرج. اى نرجو الفرج. و وجه ديگر آنكه نبت وانبت
دو لغت باشد بيك معنى. قال زهير. رأيت ذوى الحاجات حول بيوتهم قطيناً لهم حتّى
اذا انبت البقل. اى حتّى اذا نبت. و وجهى ديگر محتملست كه باء بمعنى مع باشد
اى تنبت ما تنبته ومعه الدّهن. برويانَد آنچه رويانَد و روغن با او باشد. و صبغ للاكلين.
اى ادامٌ نان خورش باشد خورندگانرا و ادام را براى آن صبغ خواند كه نان از او مصبوغ
شود. و انّ لكم فى الانعام لعبرة. وگفت شمارا در چهارپايان عبرتى هست آنرا كه تأمّل
كنند در احوال ايشان از گاو و گوسفند و شتر. و نسقيكم. ابن عامر و نافع وابو بكر عن
عاصم خواندند. نسقيكم بفتح نون و باقى قرّا بضمّ نون و همالغتان يقال سقاه و اسقاه بمعنى.
و گفتند سقاه بيده الى فيه‌اسقاه اذا مكّنه من‌الشّرب واين‌را بيان رفته است. ممّافي‌بطونها.
از آنچه در شكم ايشانست از شير. و لكم فيها منافع. وشما را در اين انعام و چهار پايان
منافع بسيار است از تحمّل اثقال و انتفاع باصواف و اشعار و او بار ايشان و ديگر انواع كه
در او هست از منافع. و منها تأكلون و از آن ميخوريد يعنى از گوشت آن ميخوريد. و

علیها و علی الفلك تحملون و بر این چهار پایان و نیز بر کشتیها شما را حمل میکنند تا بار های گران گاه بر ایشان می نهید و گاه بر کشتیها . در سفر هاء برّ بر این چهار پایان می نشینید و در سفر بحر بر کشتیها .

وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوحًا اِلٰى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ اَفَلَا
و بتحقیق فرستادیم نوح را بسوی قوم او پس گفت ای گروه بپرستید خدا را نیست مر شمارا هیچ خدائی جز او آیا پس
تَتَّقُونَ * فَقَالَ الْمَلَاُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هٰذَا اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ اَنْ
نمی پرهیزید پس گفتند گروه آنچنانیکه کفر ورزیدند از گروه او نیست این مگر بشری چون شما میخواهد که
يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَاَنْزَلَ مَلٰٓئِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا فِي آبَائِنَا الْاَوَّلِينَ *
برتری جوید برشما و اگر خواهد خدا هرآینه فرستد فرشتگانرا نشنیدیم این را در پدران خود پیشینیان
اِنْ هُوَ اِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتّٰى حِينٍ * قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا
نیست او مگر مردی باوست جنون پس انتظار برید تا هنگامی گفت پروردگارا یاری ده مرا بآنچه
كَذَّبُونِ * فَاَوْحَيْنَا اِلَيْهِ اَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِاَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا فَاِذَا جَاءَ اَمْرُنَا وَفَارَ
تکذیب کردندمرا پس وحی کردیم ما بسوي او که بساز کشتی را بنظر ما و وحی ما پس چون آمد امرما وجوشید
التَّنُّورُ * فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَاَهْلَكَ اِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ
تنور پس درآور در آن از هر جفتی دوتا واهلترا مگر آنرا پیشی گرفت براو گفتار از آنها
مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا اِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ * فَاِذَا اسْتَوَيْتَ اَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ
و سخن مگو مرا درکسانیکه ستم کردند وبتحقیق آنها غرق شدگانند پس چون درشدی تو وهرکه باتواست
عَلَى الْفُلْكِ فَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * وَقُلْ رَبِّ اَنْزِلْنِي
بر کشتی پس بگو سپاس مرخداوندیرا که نجات داد مارا از گروه ستمکاران وبگو پروردگارا فروآورمرا
مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَاَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ * اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ وَاِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ *
فرو آمدنی برکت داده وتوئی بهتر فروآورندگان بتحقیق در این آیتست و اگر باشیم آزمایندگان
ثُمَّ اَنْشَاْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ * فَاَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ
پس آفریدیم از بعد آنها گروهی دیگران پس فرستادیم درآنها پیغمبریرا ازآنها که بپرستید خدارا
مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُ اَفَلَا تَتَّقُونَ * وَقَالَ الْمَلَاُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا
نیست مرشمارا هیچ خدائی جز او آیاپس نمی پرهیزید و گفتند گروهی از قوم او آنانکه کافرشدند وتکذیب کردند
بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَاَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا مَا هٰذَا اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَاْكُلُ مِمَّا
بدیدار آخرت و نعمت دادیم آنهارا درزندگانی دنیا نیست این مگر بشري مانند شما میخورد از آنچه
تَاْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ * وَلَئِنْ اَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ اِنَّكُمْ اِذًا
میخورید ازآن ومینوشد از آنچه مینوشید واگر فرمان برید آدمیرا چون شما بتحقیق شما آنگاه
لَخَاسِرُونَ * اَيَعِدُكُمْ اَنَّكُمْ اِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا اَنَّكُمْ مُخْرَجُونَ *
هرآینه زیانکارانید آیاوعده میدهدشمارا که چون شمامردید و شدید خاك واستخوان بتحقیق شما بدرشدگانید
هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ * اِنْ هِيَ اِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا
دور است دور مرآنچه راوعده شده اید نیست این مگر زندگانی دنیا میمیریم وزنده میشویم ونیستیم

نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ * اِنْ هُوَ اِلَّا رَجُلٌ نِ افْتَرٰى عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ
ما برانگیخته گان نیست او مگر مردي که بربسته بر خدا دروغیرا ونباشیم مر اورا
بِمُؤْمِنِينَ * قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ * قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ *
گروندگان گفت پروردگارا یاری ده مرا بآنچه تکذیب کردندمرا گفت پس از اندك زمانی میگردند پشیمانان
فَاَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * ثُمَّ اَنْشَاْنَا مِنْ
پس گرفت آنهارافریادی براستی پس گردانیدیم آنهارا خاشاك پس دوریست مرگروه ستمکاران پس آفریدیم از
بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ * مَا تَسْبِقُ مِنْ اُمَّةٍ اَجَلَهَا وَمَا يَسْتَاْخِرُونَ * ثُمَّ اَرْسَلْنَا
پس آنها قرنهای دیگرانرا پیشی نگیرد هیچ فرقه مدت خودرا و نه عقب افتند پس فرستادیم
رُسُلَنَا تَتْرَا كُلَّمَا جَاءَ اُمَّةً رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَاَتْبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ اَحَادِيثَ
فرستادگانرا پیاپی هرچند آمد گروهیرا پیغمبران تکذیب کردنداورا پس ازپی درآوردیم بعضی آنهارا بعضی وگردانیدیم آنهارا داستانی
فَبُعْدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ * ثُمَّ اَرْسَلْنَا مُوسٰى وَاَخَاهُ هٰرُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ
پس دوریست برای گروهیکه نمیگروند پس فرستادیم موسی وبرادرش هرون را بآیتهای ما و حجتی
مُبِينٍ * اِلٰى فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ * فَقَالُوا اَنُؤْمِنُ
روشن به فرعون وگروه او پس گردنکشی کردند وبودند گروهی برتری جویندگان پس گفتند آیابگرویم
لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ * فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ *
مردو آدمیزاد مانندخودمانراو گروه آنهامارا پرستندگانند پس تکذیب کردندآنهارا پس شدند از هلاك شدگان
وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ * وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَاُمَّهُ آيَةً
و بتحقیق دادیم موسي را کتاب را شاید آنها هدایت شوند وگردانیدیم پسر مریم را ومادر اورا آیتی
وَآوَيْنَاهُمَا اِلٰى رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ * يَا اَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ
وجادادیم آنهارا بسوی بلندی قرارگاه وآب روان ایگروه فرستادگان بخورید از پاکیزه ها
وَاعْمَلُوا صَالِحًا اِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ * وَاِنَّ هٰذِهِ اُمَّتُكُمْ اُمَّةً وَاحِدَةً وَاَنَا
وبجا آورید شایسته راو بتحقیق من بآنچه میکنید آگاهم وبتحقیق این ملت شما ملتی است یگانه ومنم
رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ * فَتَقَطَّعُوا اَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ *
پروردگارشما پس بترسید پس متفرق کردندکارشانرا میان آنها جداجداهر فرقهٔ بآنچه نزدآنهاست شادند
فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ حَتّٰى حِينٍ * اَيَحْسَبُونَ اَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَنِينَ *
پس واگذار آنهارا درگرداب ضلالت آنها تا وقتی آیاپندارند که آنچه مددکنیم آنهارا بآن از مال و پسران
نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ .
می شتابیم مرآنهارادر خیرات بلکه نمی فهمند .

قوله تعالی . ولقد ارسلنا نوحاً الی قومه . حق تعالی گفت بدرستیکه بفرستادیم ما نوح را بقومش . گفت یعني نوح قومش را که ایقوم . اعبدوا الله . خدای را بپرستید که شما را جز او خدای نیست . یعنی در عبادت با او همتا و انباز نگیرید چه جز او مستحقّی دیگر نیست عبادترا از آنجا که جز او قادری نیست بر اصول نعم تا انعام کند بآن بر مردمان و مکلّفان .

آنکه بترسانید ایشانرا و گفت . افلا تتّقون . شما از خدا نمی ترسید که با او در عبادت انباز
گیرید . و قال الملأ الذّین کفروا . گفتند اشراف کافران قوم او . ما هذا الاّ بشر مثلکم .
این نیست یعنی نوح الاّ آدمی همچون شما و این از آنجا گفتند که ایشان را مستبعد میآمد که
آدمی پیغمبر باشد و گمان ایشان آن بود که پیغمبر باید تا فرشته باشد . یرید ان یتفضّل علیکم .
میخواهد تا برشما بتکلیف فزونی جوید . ولو شآء اللّٰه لانزل ملئکة . و اگر خدای خواستی
که پیغمبری فرستد فرشتگانرا فرو فرستادی . ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاوّلین . ما این نشنیدیم
در پدران پیشین ما . یعنی پدران ما ما را نگفتند که پیغمبری خواهد آمد از بشر . آنکه
گفتند . ان هو الاّ رجل . ان بمعنی ماء نفی است . نیست این نوع مکر مردی . به جنّة .
که باو دیوانگی هست یعنی دیوانه است . والجنّة الجنون . والجنّة الجنّ ایضاً . قال اللّٰه تعالی .
من الجنة والناس . و قال . و جعلوا بینه وبین الجنة نسبا , یعني دیوانه است . فتربّصوا به
حتّی حین . مدّتی در حقّ او انتظار کنید باشد که بهتر شود یا بمیرد . و حین عبارت باشد از
مدّتی نا معیّن جز که دلیل باشد برآن که زمانی معیّن است . نوح علیه السّلام چون از قوم
چنین شنید برایشان دعا کرد . گفت بار خدایا مرا یاری ده برایشان که مرا تکذیب میکنند
و بدروغ میدارند . و نصر علیه ضدّ نصره باشد چنانکه اعانه و اعان علیه اعنی چون باعلی گوید
یار خصمش باشد براو و مثله . شهد له و علیه . و مثله قوله حین حلّت علینا الولایا والعدّو
المباسل . فاوحینا الیه . ما باو وحي کردیم که کشتی بساز . باعیننا . بچشمهاء ما . دراودو
قول گفتند یکی آنکه بجائی که ما بینیم چنانکه کسی که بچیزی نگران باشد و مراد آنکه بحفظ
ما و عنایت و نگاهداشت ما . و قولی دیگر آنکه با عین ملائکنا . بچشم فرشتگان ما . چنانکه
گفت یؤذون اللّٰه ای یؤذون اولیاء اللّٰه . و وحینا . و بفرمان ما و اشارت ما . فاذا جآء
امرنا وفار التّنّور . چون فرمان ما در آید و آب از تنور برجو شد و خدایتعالی جوشیدن آب
تنور بعلامت ایشان کرد در باب هلاك . و گفتند خدایتعالی گفت وقت هلاك ایشان آنگه باشد
که من بمعجز تو آبی برانم از میان تنوری تافته . خدایتعالی از میان آتش آب برآورد و در
عهد نوح در بدایت طوفان و در آخر طوفان آتش از میان آب پدید آورد تا ایشان از میان آب
بآتش بسوختند . و ذلك قوله . اغرقوا فادخلوا نارا . فاسلك فیها من کلّ زوجین اثنین .
گفت بر کشتی براز هر جنسی دو جفت یعنی نر وماده . وسلك هم لازمست وهم متعدّی جز که
مصدر لازم سلوك باشد و مصدر متعدّی سلك باشد . یقال . سلکت الطّریق و سلکت غیری و
اسلکه بمعنیً . قال الشّاعر . و کنت لزاز خصمك لم اعرّد . فقد سلکوك في یوم عصیب .
و قال الهذلي . حتّی اذا اسلکوهم في قتائده . شلاّ کما تطرد الجمّالة الشّردا . و اهلك . ونیز
اهل خود را و قوم خود را که بتو ایمان آورده اند . الاّ من سبق علیه القول منهم الاّ آنانکه
قول برایشان سابق شده است از جفت تو که کافر است . و لا تخاطبني في الّذین ظلموا . وبامن
خطاب مکن در باب ظالمان یعنی کافران که ایشان لا محاله غرق خواهند شد . فاذا استویت انت
و من معك علی الفلك . چون راست شده باشي تو و آنانکه با تواند در کشتی متمکّن بنشسته

باشید . و استواء اینجا بمعنی استیلااست بقرینه علي و بمعني قصد باشد . فی قوله ثمّ استوی
الي السّماء . ای قصد بقرینة الی . فقل الحمد للّٰه الّذی نجّانا من القوم الظّالمین . بگوسپاس
خدایرا آنخدای که ما را برهانید ازقوم ظالمان . وقل ربّ انزلنی منزلاً مبارکا . ونیز بگوفرود
آورمرا فرود آوردنی مبارك . جمله قرّاء خواندند منزلاً بضمّ میم وفتح زا علي المصدر مگرابوبکر
عن عاصم که او خواند منزلاً بفتح المیم و کسر الزّا علی الموضع . و انت خیر المنزلین . و تو
بهترین فرود آوردگانی . انّ فی ذلك لایات . دراین حدیث که رفت ازقصّه نوح آیاتی وعلاماتی
و عبرتی هست . و ان کنا لمبطلین . ان مخفّفه است از ثقیله و ضمیرشان و کاردراو مقدّراست
والتّقدیر و انّه کنا ای وانّ الشان والامر کنا لمبتلین . و ما ایشانرا ابتلا و آزمایش کردیم
بآن . و کوفیان گفتند معنی آنست که ما کنا الاّ مبتلین . ما نبودیم الاّ آزماینده ایشانرا و
نظایر این برفت یعنی ما آنچه کردیم با ایشان از تمکین و امهال و انذار معامله کسی بود که او
امتحان کند کسی . ثمّ انشانا من بعدهم قرنا اخرین . پس ازآنکه ازپس ایشان قرنی وجماعتی دگر
را بیافریدیم وقرن اهل عصری باشند . فارسلنا علیهم رسولاً . مفسّران گفتند آن قرن عادبودندواین
پیغمبر هودبود . ان اعبدوا اللّٰه . آن پیغمبر قوم خودرا گفت خدایرا پرستید که شما را جز او خدای
نیست . روا باشد که اینجا قول مضمر باشد یعنی فقال لهم ان اعبدوا اللّٰه و شاید که ان مع الفعل
بجای مصدر بود ومحلّ او جرّ بود بتقدیر حرف جرّ آنگه محلّ جارّ و مجرور نصب باشد
بوقوع الفعل علیه والتّقدیر ارسلنا رسولا بان اعبدوا اللّٰه ای بعبادة اللّٰه . افلا تتّقون . وگفت ازخدای
نمی ترسید شما . قال الملاء . گفتند اشراف و سادات از قوم او آنانکه کافر بودند و مکذّب
بآیات ما ودروغ دارنده آنرا و ایمان نداشتند بقیامت و سراء بازپسین . و اترفناهم فی الحیوة
الدّنیا . و ما ایشانرا منعم بکرده ایم بر نعمت دنیا رها کرده . ما هذا . نیست این پیغمبر
الاّ آدمی چون شما از آن طعام میخورد که شما میخورید واز آن شراب میخورد که شما میخورید
یعنی فرشته نیست که مستغني باشد از طعام و شراب همچون شما محتاج طعام و شراب است .
ولئن اطعتم بشراً مثلکم . واگر چنانکه شما فرمان مي برید همچون خود زیانکار باشید . واذا
اینجا ملغی است از عمل برای آنکه در میان مبتدا و خبر افتاده . ایعدکم . این پیغمبر
شما را وعده میدهد که شما چون مرده باشید و در خاك خاك شده باشید واستخوانهای کشته
شما را زنده خواهند کردن واز گورها بیرون آوردن . هیهات هیهات لما توعدون . دوراست
و بغایت دور است آنچه شما را وعده میدهند از بعث و نشور . و هیهات از جمله اسماء افعالست
اعنی اسمی که معنی او فعلي باشد ماضی ای بعد . الاّ آنست که هیهات بلیغتر باشد از بعد . و
ابو جعفر خواند هیهات بکسر تاء . و نصربن عاصم هیهاتُ بضمّ تا . و ابو حیوة الشّامی بضمّ و
تنوین خواند هیهاتٌ . و عامّه قرّا بفتح تا خواندند بی تنوین و گفتند مبنی است بر فتح
چون کیف و این . فرّا گفت فتح او چون فتح ثمّة و ربّة است . و آنکه مضموم خواند
چون منذُ و حیثُ است وآنکه مکسور خواند گفت چون هولاء است وامس و آنکه مفتوح
خواند وجهی دیگر گفت و گفت دو کلمه مرکّب است هی وهات . هی تنبیه را و هات

بمنزله خمسة عشر . وقال الشّاعر فی رفعها والتّنوین . تذ ّكرت اياماً مضين من الصّبی . وهیهات
هیهات ٌ الیك رجوعها . وقال آخر فی فتحها . لقد باعدت امّ الحمارس دارها . وهیهات من
امّ الحمارس هیهاتا . و كسائی در وقف این تاراها گرداند . گوید هیهاه . ولام برای آن بصله
او كردند كه او بمنزله حرفست در آنكه متصرّف نیست . ان هی الاّ حیوتنا الدّنیا . گفت
هیچ چیز دیگر نیست الاّ حیوة كه ما می بینیم در دنیا . نموت و نحیا . زنده می باشیم مدّتی
آنگه مرگ بما میرسد و مبعوث و برانگیخته و زنده كرده نخواهیم شد . ان هو . نیست او
یعنی این رسول را كه بما فرستاده اند . الاّ رجل ن افتری علی الله كذبا . الاّ مردی كه دروغی
فرا بافته است بر خدای و ما باو ایمان نیاریم و اورا باور نداریم . قال . گفت یعنی این
پیغمبر . ربّ انصرنی . بار خدایا مرا نصرت كن بآنچه مرا تكذیب میكنند و دروغ میدارند
قال عمّا قلیل لیصبحنّ نادمین . گفت اندر كم روزگاری ایشان برین كفر و تكذیب كه میكنند
پشیمان باشند . وما زیادتست فی قوله عمّا . والمعنی عن قلیل . فاخذتهم الصّیحة . بگرفت
ایشانرا صیحه و بانگ عذاب . بالحق . بحق و استحقاق . فجعلناهم غثآء . كردیم ایشان را
غثاء و آن روداورد بود كه سیل بر سر گیرد . فبعدا للقوم الظّالمین . هلاك باشد قوم بیداد
كارانرا . و اولیتر آنست كه بر دعا تفسیر كنند یعنی هلاك باد ایشانرا و نصب او براضمار فعلي
باشد لازم الاضمار . یقال بعداً و سحقاً و جدعاً . ای ابعدالله بعداً ای اهلكه هلاكاً والبعد الاسم
والابعاد المصدر منه . ثمّ انشانا من بعدهم قروناً آخرین . پس بیافریدیم از پس ایشان جماعتی
دیگر را . ما تسبق من امّة اجلها و ما یستاخرون . سبق نبرد هیچ امّت وقت مرگش را
و باز پس نمانند ایشان از آن یعنی از آن اجل مضروب كه ایشان را بود و آن وقت معیّن
هلاك و مرگ ایشانرا در او تقدیم و تاخیری نبود . ثمّ ارسلنا رسلنا تترى . آنكه فرستادیم
پیغمبران مارا پیاپی ابن كثیر و ابو عمرو و ابو جعفر خواندند تتراً بتنوین برتو ّهم آنكه یاء
اصلی است كمغری و معری و نهمی و نهما و باقی قرّا بیا خواندند . آنكه بیاء خواند گفت
یاء تانیث راست كعصی و سكری و گفت لاینصرفست . وآنكه بالف خواند گفت منصرفست و
اصل تترى وترى بوده است من المواتره كالتّقوی من وقیت والتّكلان من وكلت الیه الامر ومحلّ
او نصب است بر حال ای متواترة . و گفتند مصدر است كالتّقوی برای آن حال كرده است
آنرا از جماعت . كلّما جآء امّة رسولها كذّبوه . هر كه كه رسولی بامّت خود آمد او را
بدروغ داشتند . فاتبعنا بعضهم بعضا . یعنی فی الهلاك بهریرا بر اثر بهری هلاك كردیم پیاپی
بی تاخیری . وجعلناهم احادیث . جمع احدوثه و ایشانرا مثل سایر كردیم كه بایشان مثل
زنند و عبرت برگیرند بایشان . و این لفظ در شرّ بكار دارند . لایقال جعلته احدوثة فی الخیر
فبعداً لقوم لایؤمنون . هلاك باد قومیرا كه بخدا ایمان نیارند . ثمّ ارسلنا موسی و اخاه
هرون . آنكه بفرستادیم موسی و برادرش هرون را بآیات و دلالات و معجزات ما . الی
فرعون و ملائه . بفرعون و اشراف قوم او . فاستكبروا . تكبّر و تجبّر كردند . و كانوا قوما
عالین . و گروهی بودند متكبّر كه ترّفع میكردند از آنكه بخدای ایمان آرند . فقالوا انؤمن

لبشرین مثلنا . گفتند ما ایمان آریم بدو آدمی همچون ما یعنی موسی وهرون و قوم ایشان
كه بنی اسرائیلند مارا میپرستند و خدمت ما میكنند و این برای آن گفتند كه ایشان بنی
اسرائیل را استعباد كرده بودند و به بنده گرفته . فكذّبوهما . ایشانرا بدروغ داشتند یعنی
قوم فرعون موسی و هرون را . و كانوا من المهلكین . یعنی از جمله هلاك كردگان شدند
یعنی ما هلاك كردیم ایشانرا . ولقد آتینا موسی الكتاب . ما موسی را كتاب دادیم یعنی توریة
لعلهم یهتدون . تا باشد كه ایشان مهتدي و راه یافته شوند . و جعلنا ابن مریم و امّه آیةً
آنكه گفت ما كردیم پسر مریمرا یعنی عیسی علیه السّلام را و مادرش مریم را آیتی و علامتی و
نشانی . و در آنكه آیت گفت و آیتین نگفت و عیسی و مادرش دو بودند چند قول گفتند یكی
آنكه جعلنا كلّ واحد منهما آیة . ما هریكی از ایشانرا آیتی كردیم چنانكه گفت . كلتا الجنّتین
آتت اكلها ای آتت كلّ واحد منهما اكلها . وقال . انّما الخمر والمیسر والانصاب والازلام
رجس . ولم یقل ارجاس . بعضی دیگر گفتند مراد آنست كه جعلناشانهما آیة واحدة . برای
آنكه آیت وعلامت وعبرت كه بود معجز ایشان بودند نه شخص ایشان چو عیسی علیه السّلام مولودی
بود بی پدر و مریم علیها السّلام آبستنی بود بی تماسّهٔ مردان و این شانی است كه چون اندیشه كنی یك
معجزه است و یك آیة . وآوینا هما الي ربوة ذات قرار ومعین . و ایشانرا یعنی عیسی را و مادرشرا باجای
بردیم كه بلند بود و خداوند قرار وآب روان بود . سعید بن المسیّب گفت از عبد السّلام كه مراد
دمشق است ابو هریره گفت رمله است . قتاده و كعب گفتند بیت المقدس . كعب الاحبار
گفت این زمین بآسمان نزدیكتر است از همه زمینها به بیست و هشت میل . ابن زید گفت
مصر است . ضحاك گفت غوطه دمشق است . ابو العالیه گفت ایلّه است و زمین مقدّسه ومراد
بذات قرار زمینی راستست كه در او بتوان نشستن و مسكن ساختن و معین آبی باشد ظاهر
بر روی زمین . من عانه اذا ابصره بعینه فهو عاین و ذاك معین او مفعول باشد و گفتند شاید
كه وزن او فعیل باشد . من معن بمعن من الماعون معین ای ماعون والماعون الماء . والرّبوة
الارض المرتفع . و فیه ثلث لغات الفتح و الضّم و الكسر . وعاصم و ابن عامر ربوه را بفتح
خواندند وباقی قرّا بضمّ خواندند و كسر هیچكس نخواند و كذلك رُباوه بالضّم و رِباوه بالضّم والكسر .
یا ایّها الرّسل كلوا من الطّیبات بعضی مفسّران گفتند خطاب با عیسی است و بعضی گفتند
خطاب با رسول ماست بلفظ جمع . بعضی دگر گفتند در كلام اضماری هست و آن آنست كه
قلنا للرّسل یا ایّها الرّسل عطفا علی قوله . وآوینا هما . آنكه ضمّ كرد دیگر پیغمبرانرا با
عیسی و امر كرد ایشانرا و معنی اباحت واگرچه صورت امر دارد . كلوا بخورید ازطعامهای
پاكیزه لذید و گفتند مراد حلال است . وطیّب دو معنی دارد وهم خوش باشد و هم پاك .
و بعضی دیگر گفتند امر است بر سبیل وجوب و معنی آنكه از حلال خورید دون حرام .
و اعملوا صالحاً و عمل صالح كنید . انّی بما تعملون علیم كه من عالم و دانا ام بآنچه شما
میكنید . و ان هذه امّتكم امّة واحدة . كوفیان و ابن عامر خواندند و آن بكسر همزه و ابن
عامر نون را تسكین داد . و براین قرائت مخفّفه باشد از ثقیله و باقی قرّا بفتح همزه خواندند و

تشدید نون. آنکه همزه مکسور خواند گفت عطف است علی قوله. انّی بما تعملون علیم آنکه مفتوح خواند گفت باضمار لام علّت چنین باشد و التّقدیر و لأنّ هذه امّتکم مفسّران در معنی امّت خلاف کردند. حسن و ابن جریح گفتند امّت بمعنی دین است یعنی دین شما یك دین است نظیره. قوله. انّا وجدنا آبائنا علی امّة. ای علی دین و ملّة. بعضی دیگر گفتند بمعنی جماعت است یعنی جماعت شما یکی اند و جمله یك امّتید فی الاجتماع علی شریعة واحدة. جبائی گفت یك امّتند در آنکه خلق او اند و بنده او اند و امّة واحدة نصب بر حالست و معنی آنکه دین و ملّت یکی است و شما یکی اید در باب آنکه بندگان اوئید و خدای شما منم. و انا ربّکم فاتّقون. ازمن بترسید و ازمعاصی من اجتناب کنید فتقطّعوا امرهم بینهم. یعنی پس از آنکه یك امّت بودند امّا در خلقت و امّا در ملّت کار خود یعنی دین خود مقطّع و مفرّق کردند هر گروهی از ایشان اختیار دینی کردند و اختیار کتابی جز دین و کتاب دیگران. تا جهودان که بموسی و توریة ایمان داشتند به عیسی و انجیل کافر شدند و ترسایان بموسی و توریة کافر شدند و هر دو فرقه بمحمّد و قرآن کافر شدند. این قول قتاده و مجاهد است. و بعضی دیگر گفتند مراد آنست که نوشتهٔ از بر خود بنهادند که بآن احتجاج کردندی بر صحّت مذهب خود و قوله. زبراً. ای کتبا جمع زبور کرسول و رسل. و اهل شام خواندند زبراً بفتح باء جمع زبره ای قطعا و فرقا کقطع الحدید یعنی دین خود و ملّت خود مقطّع کردند پاره پاره چون پاره های آهن و اصل این کلمه در پارهای آهن باشد. قال الله تعالی آتونی زبر الحدید. کلّ حزب بما لدیهم فرحون. هر گروه با آنچه بنزدیك ایشان باشد شاد و خرّم باشند یعنی هر کس بدین ومذهب خود شادند از آنجا که اعتقاد کرده اند حقّ است. فذرهم فی غمرتهم حتّی حین. آنکه رسولرا گفت رها کن ایشانرا در حیرت و ضلالت و کفر خود تا وقت آجال ایشان از مرك و هلاك و اصل غمره معظم الماء باشد من غمره اذاستره و مراد درایت غفلت و حیرتست که راه علم و یقین بر ایشان بپوشیده است. ایحسبون انّما نمدّهم به من مال و بنین. آنکه گفت می پندارند این کافران که این مدد و زیادت که ایشانرا میدهیم درمال و فرزندان مسارعتست در حقّ ایشان. فی الخیرات بل لا یشعرون. بل نمیدانند ایشان که ما این نعمت با ایشان بر سبیل استدراج میکنیم ومثلها فی المعنی قوله. ولا تحسبنّ الّذین کفروا انّما نملی لهم خیراً لانفسهم انّما نملی لهم لیزدادوا اثما الایه و قوله ولا تعجبك اموالهم واولادهم انّما یرید الله ان یعذّبهم بها فی الدّنیا الایه و آنچه در تاویل این آیتها گفته ایم اینجا مطّرد باشد فلا وجه لاعادته و محلّ او رفع است بابتدا و تحقیق اوآنست که ما موصوله است و یحسبون و نسارع لهم در جای خبر اوست والتّقدیر انّ الّذین یفعل بهم من امداد المال والبنین مسارعة منا لهم فی الخیرات این وجهی است. و وجهی دیگر گفتند در معنی آیه و آن آنست که ایحسبون انّما نمدّهم. یعنی انّ الّذی نمدّهم به من اجل ما لهم و بینهم می پندارند که ما این زیادت که در حقّ ایشان میکنیم برای آن میکنیم که ایشانرا مال و فرزندانست بل برای جزئی مصلحت

میکنیم نه برای آنکه ایشان گمان بردند و وجهی دیگر گفتند و آن آنست که در آیه حذفی باشد و تقدیر آنکه می پندارند که آنچه ما کنیم با ایشان از مدد مال و فرزندان واجبست برما یا حقّی است ایشانرا برما وآنچه محذوف بود از کلام خبر مبتدا باشد والتّقدیر انّ الّذی نمدّهم به من مال وبنین حقّ لهم علینا او واجب علینا فعله و قوله. نسارع لهم فی الخیرات. کلامی باشد مبتدا محقّق مقطوع از کلام اوّل یعنی ما خود بر حقیقت در حقّ ایشان مسارعت نمودیم در خیرات جز آنست که ایشان نمیدانند و حقّ آن نمیگذارند وشکر آن نمیگویند وآنچه لایق است بظاهر کلام قول اوّل است و این قولهاء باز پسین متعسف است والله اعلم.

اِنَّ الَّذینَ هُمْ مِنْ خَشْیَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ * وَالَّذینَهُمْ بِآیاتِ رَبِّهِمْ یُؤْمِنُونَ *

بتحقیق آنانیکه از ترس پروردگارشان ترسناکند و آنانکه آنها بآیتهای پروردگارشان میگروند

وَالَّذینَهُمْ بِرَبِّهِمْ لایُشْرِکُونَ * وَالَّذینَ یُؤْتُونَ ما آتَوْا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ اَنَّهُمْ اِلی

وکسانیکه آنهاپروردگار آنها انبازنمیگیرند وآنانکه داده میشوند آنچه‌دادند ودلهاشان ترسانست بتحقیق آنها بسوی

رَبِّهِمْ راجِعُونَ * اُولٰئِكَ یُسارِعُونَ فِي الْخَیْراتِ وَهُمْ لَها سابِقُونَ * وَلا نُکَلِّفُ

پروردگارشان بازگشت کنندگانند آنگروه شتاب کنند درخیراتها وآنهامرآنرا پیشی گیرندگانند وتکلیف ننمائیم

نَفْساً اِلّا وُسْعَها وَلَدَیْنا کِتابٌ یَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لایُظْلَمُونَ * بَلْ قُلُوبُهُمْ فی غَمْرَةٍ

کسی‌را مگر بگنجایش آن ونزد ما کتابیست‌سخنگوید بحق وآنها نه ستمکرده شوند بلکه دلهاشان درپرده‌جهل است

مِنْ هٰذا وَلَهُمْ اَعْمالٌ مِنْ دُونِ ذٰلِكَ هُمْ لَها عامِلُونَ * حَتّی اِذا اَخَذْنا مُتْرَفیهِمْ

از این ومرآنهارا کارهائیست از غیر این آنها مرآنرا کنندگانند تاچون فروگرفتیم منعمان آنها را

بِالْعَذابِ اِذاهُمْ یَجْاَرُونَ * لاتَجْاَرُوا الْیَوْمَ اِنَّکُمْ مِنّا لاتُنْصَرُونَ * قَدْکانَتْ

بشکنجه آنگاه آنها فریاد خواهند کرد فریاد نکنید امروزرا بتحقیق شما ازما یاری کرده نشوید بتحقیق بوده‌است

آیاتی تُتْلی عَلَیْکُمْ فَکُنْتُمْ عَلی اَعْقابِکُمْ تَنْکِصُونَ * مُسْتَکْبِرینَ بِهِ سامِراً

آیتهای من‌خوانده میشد برشما پس بودیدبرعقبهاي خود واپس میرفتید گردن‌کشان بآن ذکر میکردند بید

تَهْجُرُونَ * اَفَلَمْ یَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ اَمْ جاءَهُمْ ما لَمْ یَأْتِ آباءَهُمُ الْاَوَّلینَ * اَمْ لَمْ

و دور میشدند آیاتدبیر نکردند گفتار را یا آمدشان آنچه نیامد پدرهاشانرا گذشتگان را آیا

یَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْکِرُونَ * اَمْ یَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جاءَهُمْ بِالْحَقِّ

نشناختندفرستادگان خودرا پس آنهامراورا انکار کننده بودند یامیگویند باو دیوانگی‌است بلکه آمد آنهارا براستی

وَ اَکْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ کارِهُونَ * وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ اَهْواءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمواتُ

وبیشتر آنها مرحق رادوستدار نیستند و اگر پیرو شدی‌حق خواهشهای‌آنهارا هرآینه تباه شدي آسمانها

وَالْاَرْضُ وَمَنْ فیهِنَّ بَلْ اَتَیْناهُمْ بِذِکْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِکْرِهِمْ مُعْرِضُونَ * اَمْ

و زمین وهرکه درآنهاست بلکه دادیم‌آنهارا اندرزشانرا پس‌آنها از اندرزشان روگردانند یا

تَسْئَلُهُمْ خَرْجاً فَخَراجُ رَبِّكَ خَیْرٌ وَهُوَ خَیْرُ الرّازِقینَ * وَاِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ اِلی

خواستارشدی‌ازآنهامزدرا پس مزد پروردگارتو بهتراست واو بهتر روزی‌دهندگانست وبتحقیق توهرآینه‌میخوانی آنهارا بسوی

صراط مستقيم * وان الذين لايؤمنون بالآخرة عن الصراط لناكبون * ولو
راه راست و بتحقيق آنانكه نميگروند برستخيز از راه راست عدول كنندگانند و اگر
رحمناهم وكشفنا مابهم من ضر للجوا فى طغيانهم يعمهون * ولقد اخذناهم
رحمت كنيم آنهارا وبرداريم آنچه بآنهاست از گزند هر آينه لجاج كنند در زيادروى آنها فروشدگان وبتحقيق گرفتيم آنهارا
بالعذاب فما استكانوا لربهم وما يتضرعون * حتى اذا فتحنا عليهم بابا
بشكنجه پس نميكردند براى پروردگارشان وزارى نميكردند پس چون گشوديم برآنها درى را
ذا عذاب شديد اذاهم فيه مبلسون * وهو الذى انشا لكم السمع والابصار
صاحب شكنجه سخت آنگاه آنها درآن مايوسانند واوست آنكه آفريد براى شما گوش وديدگان را
والافئدة قليلا ماتشكرون * وهو الذى ذراكم فى الارض واليه تحشرون *
و دلها را اندكي شكر نميگذاريد واوست آنكه پديد كردشمارا در زمين وبسوي او انگيخته شويد
وهو الذى يحيى ويميت وله اختلاف الليل والنهار افلا تعقلون * بل قالوا مثل
و اوست آنكه زنده كند و ميميراند ومراوراست اختلاف شب وروز آيا نميفهميد بلكه گفتند مانند
ماقال الاولون * قالوا ءاذا متنا وكنا ترابا وعظاما ءانا لمبعوثون * لقد
آنچه گفتند گذشتگان گفتند آياچون مرديم و شديم خاك واستخوان آيا ما برانگيخته شدگانيم بتحقيق
وعدنا نحن وآباؤنا هذا من قبل ان هذا الا اساطير الاولين * قل لمن
وعده كرده شديم ما وپدران ما اينرا از پيش نيست اين جز افسانهاى گذشتگان بگو هر كه راست
الارض ومن فيها ان كنتم تعلمون * سيقولون لله قل افلا تذكرون *
زمين وهر كه درآنست اگر باشيد كه ميدانيد زود گويند مر خداراست بگو آياپس پند نميگيريد
قل من رب السموات السبع ورب العرش العظيم * سيقولون لله قل افلا
بگو كيست پروردگار آسمانهاي هفتگانه وپروردگار عرش بزرگ زود گويند مر خداراست بگو آياپس
تتقون * قل من بيده ملكوت كل شيء وهو يجير ولا يجار عليه ان كنتم
نمي پرهيزيد بگو كيست بدست او پادشاهى هر چيزى واو پناه ميدهد و پناه داده نميشود بر او اگر هستيد
تعلمون * سيقولون لله قل فانى تسحرون * بل آتيناهم بالحق وانهم
كه ميدانيد زود گويند مر خداراست بگو پس كجا فريب داده ميشويد بلكه آورديم آنهارا براستى وبتحقيق آنها
لكاذبون * ما اتخذ الله من ولد وما كان معه من اله اذا لذهب كل اله
هر آينه دروغگويانند فرانگرفته خدا هيچ فرزندى و نباشد بااو هيچ خدائى آنگاه ببرد هر خدائى
بما خلق ولعلا بعضهم على بعض سبحان الله عما يصفون * عالم الغيب
بآنچه آفريد وهر آينه برترى جست پاره آنها بر بعضى منزه است خدا از آنچه وصف كنند داناى غيب
والشهادة فتعالى عما يشركون * قل رب اما تريني ما يوعدون * رب فلا
و آشكارا پس برتر است از آنچه شريك گيرند بگو پروردگارا اگر بنمائى مرا آنچه وعده داده ميشوند پروردگارا پس
تجعلني في القوم الظالمين * وانا على ان نريك ما نعدهم لقادرون * ادفع
قرار مده مرا در گروه ستمكاران وبتحقيق ما بر آنكه بنمائيم ترا آنچه وعده داديم ترا توانائيم دفع كن

بالتى هى احسن السيئة نحن اعلم بما يصفون * وقل رب اعوذ بك من
بآنكه آن نيكوتر است كلمه بدى را ما داناتريم بآنچه مى ستايند و بگو پروردگارا پناه ميبرم بتو از
همزات الشياطين * واعوذ بك رب ان يحضرون * حتى اذا جاء احدهم الموت
وسوسهاى ديوان وپناه ميبرم بتو پروردگارا از آنكه حاضر آيند مرا تا چون آمد يكى آنهارا مرگ
قال رب ارجعون * لعلى اعمل صالحا فيما تركت كلا انها كلمة هو قائلها
گفت پروردگارا باز گردان مرا شايد بجا آورم شايسته را در آنچه واگذاشتم نه چنانست بتحقيق آن سخنى است كه آن گوينده آنست
ومن ورائهم برزخ الى يوم يبعثون * فاذا نفخ فى الصور فلا انساب بينهم
و از عقب آنها برزخست تا روزى كه برانگيخته شوند پس چون دميده شود در صور پس نيست نسبتهارا ميان آنها
يومئذ ولا يتساءلون * فمن ثقلت موازينه فاولئك هم المفلحون * ومن
امروز ونه پرسيده شوند پس هر كه سنگين شد ترازوى او پس آنگروه آنها رستگارانند و هر كه
خفت موازينه فاولئك الذين خسروا انفسهم فى جهنم خالدون * تلفح
سبك شد ترازوى او از خير پس آنگروه آنانند زيان كردند تنهاشانرا در جهنم هميشه اند ميسوزد
وجوههم النار وهم فيها كالحون * الم تكن آياتى تتلى عليكم فكنتم بها
رويهاشانرا آتش وآنها درآن ترش رويند آيا نبود آيتهاى من خوانده ميشد برشما پس بوديد بآن
تكذبون * قالوا ربنا غلبت علينا شقوتنا وكنا قوما ضالين * ربنا اخرجنا
تكذيب ميكرديد گفتند پروردگارا غلبه كرد برما بدبختى ما و بوديم گروهى گمراهان پروردگارا بيرون كن مارا
منها فان عدنا فانا ظالمون * قال اخسئوا فيها ولا تكلمون * انه كان
از آن پس اگر باز گشتيم پس بتحقيق ما ستمكارانيم گفت ساكت شويد در آن و سخن نگوئيد بتحقيق بود
فريق من عبادي يقولون ربنا آمنا فاغفر لنا وارحمنا وانت خير الراحمين *
گروهى از بندگان من ميگويند پروردگارا گرويديم پس بيامرز مارا ورحمت كن مارا وتوئى بهتر رحم كنندگان
فاتخذتموهم سخريا حتى انسوكم ذكرى وكنتم منهم تضحكون * انى
پس گرفتيم آنهارا باستهزاء تا فراموش كردند شمارا يادمرا وبوديد از آنها ميخنديديد بتحقيق
جزيتهم اليوم بما صبروا انهم هم الفائزون * قال كم لبثتم فى الارض عدد
جزادهم آنهارا امروز بآنچه صبر كردند بتحقيق آنها خود رستگارانند گفت چند مانديد در زمين شمار
سنين * قالوا لبثنا يوما او بعض يوم فسئل العادين * قال ان لبثتم الا
سالها گفتند مانديم روزى يا بعضى روز را پس بپرس شمارندگانرا گفت نه مانديد مگر
قليلا لو انكم كنتم تعلمون * افحسبتم انما خلقناكم عبثا وانكم الينا
اندكى اگر شما بوديد ميدانستيد آياپس پنداشتيد كه آفريديم شمارا ببازيچه و آنكه شما بسوى ما
لاترجعون * فتعالى الله الملك الحق لا اله الا هو رب العرش الكريم *
بر نميگرديد پس برتر است خدا پادشاه حق نيست خدائى مگر او پروردگار عرش بزرگوار
ومن يدع مع الله الها آخر لا برهان له به فانما حسابه عند ربه انه لا
و هر كه ميخواند با خدا خدائى ديگر نيست حجتى مراورا بآن پس جز اين نيست حساب او نزد پروردگار اوست بتحقيق رستگار

يُفْلِحُ الْكافِرُون * وَ قُل رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَم وَ اَنْتَ خَيْرُ الرّاحِمِين .
نشوند كافران وبگو پروردگارا بيامرز ورحم كن وتونى بهتر رحم كنندگان .

انّ الذينهم من خشيه ربّهم مشفقون . آنكه خدايتعالى چون طرفى ذكر كافران وفاسقان بگفت در قصّه اوصاف مؤمنان و متّقيان گرفت تا متقابل ومتكافى شوند كه هرچيز در برابر ضد و خلاف خود نيك پيدا شود . گفت آنانكه ايشان از ترس خداى خود ترسان باشند وخشيه و خوف يكى باشد و آن ظنّ بود بوصول مضرّت ونقيض اوامن وامنه باشد . ورمّانى گفت . الخشية انزعاج النفس لتوهم المضرة و شك نيست كه ظنّ وصول مضرّت نفس خايف رامضطرب دارد و اشفاق حذر باشد يعنى حذر كنيد از معاصى خوف عقاب خدايرا . والذينهم بآيات ربهم يؤمنون . وآنانكه بآيات خدايتعالى بگروند وايمان آرندوروابود كه مراد بآيات ودلالات و بيّنات و معجزات باشد كه دليل صدق پيغمبران وائمّه است . والذينهم بآيات ربهم لايشركون . وآنانكه بخداى تع شرك نيارند و باو انبارى در عبادت فرو ندارند و بدون او هيچ چيز نپرسند . والذين يؤتون ما آتو و قلوبهم وجلة . وآنانكه بدهند آنچه بدهند و دلهاى ايشان ترسان بود از آنكه رجوع ايشان باخداى خواهد بودن و قلوبهم و جلة . و اوحال است يعنى در آنحال كه ميدهند ميترسند و اين چنان بود كه اميرالمومنين سه شبانه روز بروز روزه ميداشت وبشب طعام ميداد و ميگفت . انما نطعمكم لوجه الله لانريد منكم جزاءً ولا شكوراً انا نخاف من ربنا يوما عبوسا قمطريراً . اين قرائت عامه قراءست و عايشه روايت كرد كه رسول عليه السلام خواند . والذين ياتون ما آتوا من الاتيان الذى هو المجيئ يعنى يفعلون ما فعلوا وقلوبهم وجلةً و آنانكه كنند آنچه كنند و دلهاء ايشان ترسان بود . گفت من گفتم يا رسول الله ايشان آنان باشند كه خمر خورند وزنا كنند و دزدى كنند و بر اين افعال ومعاصى از خداى ترسند گفت نه آنان باشند كه نماز كنند و روزه دارند و صدقه دهند وميترسند از آنكه مقبول نباشد واين قرائت اگر درست شود عام‌تر است بر اعطاء و جز اعطا برافتد براى آنكه عرب گويد آتيت الامر اذا فعلته . قال . ولم يات بآباتى من الامر هاينا . و معنى آيه همانست كه معنى بيت بر اين قرائت جز كه برعكس الّا آنست كه اين قرائت شاذاست وجز عايشه روايت نكرد . اولئك يسارعون فى الخيرات . اين خبر مبتداست من قوله انّ الذين من خشية ربهم مشفقون . گفت آنانكه موصوف باشند باين صفات كه در آيت گفت آنانند كه مسارعت نمايند درخيرات و كارهاى نيكو . وهم لها سابقون . وايشان اين خيرات را سابق باشند يعنى رها نكنند كه از ايشان فوت شود و سابق سابق شود ايشانرا بل ايشان سابق شوند آن خيراترا . آنكه گفت اين صفات كه ما بر شمرديم به تكليفى مالا يطاق است كه باين نميتوان رسيد بلكه كارى سهل و آسانست چه در عدل ما نباشد كه تكليف مالايطاق كنيم الا بمقدار وسع وطاقت او و اگر انديشه كنند خداى تكليف نه باندازه قدرت و آلت كرده است چه معلوم است بجارى مجراى ضرورت كه مارا قدرت بيش از آنست كه در شبانروزى هفده ركعت نماز كنيم يا هفتاد يا هفتصد يا هزار ركعت و او تكليف هفده ركعت كرد تا بدانند كه او تكليف كم از آن كند كه آلت دهد.

چنانكه اميرالمؤمنين على عليه السّلام گفت انّ الله تع امر عبادة تخيير اونهاهم تحذيراً و كلّفهم يسيرا ولم يلزم عسيرا واعطى على القليل كثيرا ولم يطع مكروها ولم يعص مغلوبا ولم يرسل الانبيا لعباد لم ينزل الكتب عبثا ولم يخلق السموات و الارض و ما بينهما باطلاً . ذلك ظنّ الّذين كفروا فويل للّذين كفروا من النار در جواب مسئله آن شامى برفته است بسر كتاب در جاى ديگر . ولدينا كتاب ينطق بالحق الايات و بنزديك ما نامه ايست ناطق بحق يعنى نامه اعمال بندگان كه در او طاعت و معصيت نوشته باشد و فرشتگان موكّل بر آن . آنكه گفت هيچ ظلم نكنند برايشان و حقّ ايشان را هيچ نقصان نكنند و ايشان را با آنچه نكرده باشند مؤاخذه نكنند و آيت سرتاسر دليل است در بطلان مذهب مجبّره . آنكه خبرداد و گفت . بل قلوبهم فى غمرة من هذا . بل دلهاى اين كافران در غفلت و حيرتست از اين روز و از اين نامه و از اين جزا . ولهم اعمال من دون ذلك هم لها عاملون . آنكه خبر داداز احوال ايشان در مستقبل ايّام گفت و ايشان را پس از اين اعمالى باشد جز از اينكه امروز در نامه هاى ايشان نوشته است كه ايشان خواهند كردن و اين بر سبيل معجز باشد كه رسول عليه السّلام خبر داد از غيب باعلام خداى تعالى و خبر موافق مخبر بود و بعضى ديگر گفتند . من دون ذلك . اشارتست باعمال مؤمنان فى قوله . انّ الّذين هم من خشية ربّهم مشفقون الايات گفت اعمال اين كافران جز اعمال آن مؤمنان باشد كه ذكر ايشان رفت . حتّى اذا اخذنا مترفيهم بالعذاب . تا آنگه كه ما برگرفتيم مترفان و منعمان ايشانرا و مترف آن باشد كه او را رها كنند در ملك و نعمت تا بر مراد خود برود . من الترّفه و هى النعمة . بالعذاب . بعذاب . درين عذاب خلاف كردند . عبدالله عباس گفت يعنى بشمشير روز بدر . ضحّاك گفت يعنى قحط وگرسنگى و اين آنگه بود كه رسول عليه السلام بر ايشان دعا كرد گفت . اللّهم اشدد وطأتك على مضر و اجعل عليهم سنين كسنين يوسف گفت بار خدايا عذابت را بر مضر سخت كن وايشانرا قحطى ده چون قحط ايّام يوسف عليه السّلام . خدايتعالى ايشانرا بقحط مبتلا كرد تا حال ايشان بجائى رسيد كه هر كجا مردارى يا سگى بودى بخوردندى و استخوان سوخته و پوست بر آتش نهاده تا بعضى فرزندان خود را بخوردند . اذا هم يجارون . كه نگاه كردى ايشان ضجيج و جزع و فرياد ميكردند . و جوار آواز بلند كردن باشد بتضرّع مانند گاو . قال الاعشى . و يصف بقرة اقامت ثلثاً بين يومٍ و ليلة وكان النكير ان يضيف و يجارا . و قال ايضاً . تراوح من صلوات المليك طوراً سجوداً و طوراً جاراً . و بعضى ديگر گفتند يجارون اى يصرخون بالتّوبه در وقت نزول عذاب بايشان بانگ ميزدند بتوبه ايشانرا گفتند لا تجاروا اليوم بانك نداريد امروز كه امروز توبه قبول نباشد و اين محمول بود بر حالت الجا . انّكم منّا لا تنصرون شما را از ما ناصرى نباشد و كس شما را از ما فرياد نرسد . قد كانت اياتى تتلى عليكم . كان براى تخصيص فعل باشد بماضى پيش از اين آيات من كه بر شما ميخواندند . فكنتم على اعقابكم تنكصون . شما بر پى پاى ميگرديديد وهو الرجوع القهقرا واين آن باشد كه پيش باز ميرود روى در خلاف جهة رفتن دارد گفتند براى اين چنين گفت كه اين زشت تر رفتن باشد

خدای تعالی حال ایشان را تشبیه کرد با قبح حال الماشی . سیبویه گفت برای آن گفت که آن کس که چنین رود جای قدم خود نه بیند و نداند تا پای کجا فرو می نهد بر عمیا و جهالت رود ایمن نباشد از کار خود فذلك النّکوص . مستکبرین به . نصب او بر حال است در این ضمیر خلاف کردند که راجع با کیست بعضی گفتند راجع است با رسول که ایشان بر دیگران فخر آوردندی بمکان رسول علیه السّلام که از ایشان بود با کفرشان باو و عبدالله عباس گفت و حسن و مجاهد و قتاده و ضحّاك مستکبرین به ای بحرم الله کنایةً عن غیر مذکور بر دیگران تکبر میکردند بحرم که نحن اهل حرم الله و نحن جیران الله و مانند این . سامراً تهجرون . نصب سامراً بر حال است و واحد در جای جمع بنهاد چه بر ظاهر سماراً بایست برای انکه در جای مصدر نهاد چنانکه مصدر در جای حال نهند . و بعضی دیگر گفتند در جای وقت نهاد کانه قال سامرا ای لیلاً فی السمر کما قال الشاعر . مِن دونهم ان جئتهم سمرا عرف العتان ومجلس غمرای ایلاوهم یسمرون و سامران باشد که بشب حدیث کنند وسمر حدیث شب باشد وایشان بشب پیرامن کعبه نشستندی و سمر گفتندی . تهجرون هذیان میگفتند من الهجر و هوالکلام الّذی یهذی به المریض والنّایم و قیل تهجرون من الهجر . یعنی از حق هجران و اعراض میکنند واین قول عبدالله عبّاس است وقول اوّل قول سعید جبیر است . و مجاهد وابن زید و نافع تنها خواندند تهجرون بضمّ تاء و کسر جیم من الاهجار و هوالافحاش یقال هجر فی کلامه اذا فحش و سبب آن بود که ایشان در آن سمر که گفتندی رسول را علیه السّلام دشنام دادندی . افلم یدّبّروا القول . اندیشه و تفکّر وتدبر نمیکردند این قول را یعنی این قرآن را . ام جاء هم مالم یات اباؤهم الاوّلین . ایا چیزی بایشان آمد که به پدران ایشان نیامد یعنی کتاب فرستادن خدایتعالی وپیغامبرفرستادن نه کاریست بدعت پیش از اینان پیغمبران آمدند بپدران ایشان و کتابها آوردند چرا چندین تعجب نمی نمایند و اندیشه نمیکنند . ام لم یعرفوا رسولهم . یا نمی شناسند پیغمبر خود را که مردی مجهول است . فهم له منکرون منکرند او را از آنکه اصل و نسب و نفسش وخلق و سیرت و طریقه او نمیدانند . ام یقولون به جنة . یامی گویند دیوانه است و باو علّت دیوانگی است . بل جائهم بالحق آن نیست که ایشان گفتند بل این پیغامبر حق آورد بایشان و بیشتر ایشان حق را کاره اند . ولو اتّبع الحق اهوائهم واگر چنانکه حق متابعت هوی و رای ایشان کردی آسمان و زمین تباه شدی و هر چه در آسمان و زمین است و این برای آن گفت که حق چون داعی حسنات باشد و هوا داعی قبایح واگر حقّ متابعت هوا کند آنچه داعی حسن بود داعی قبیح گردد و فساد واختلاط پدید آید و ادّله باطل شود ووثوق بر خیزد از استدلال بر مدلول بادّله و مردم ایمن نباشند از وقوع ظلم و وثاقت برخیزد بوعد و وعید و ایمن نباشند . از انقلاب حال حکیم . بعضی دگراز مفسّران گفتند که مراد بحقّ خداست تعالی و تقدّس یعنی اگر خدای تعالی متابعت هوای ایشان کردی و آن کردی که ایشان خواستندی آسمان و زمین و هر چه در اوست تباه شدی و مصالح ضیاع گشتی . جبائی گفت مراد بحقّ توحید است یعنی اگر توحید بر مراد و هواء ایشان

بودی با من انبازان بودندی و اگر چنین بودی آسمان و زمین تباه شدی لقوله تعالی . لوکان فیهما الهة الا الله لفسدتا و وجه فساد آن بیان کردیم و این وجهی لطیف است . بل آتیناهم بذکرهم . بل ما بایشان آوردیم ذکر ایشان . عبدالله عبّاس گفت مراد بذکر قرآنست چه قرآن را چند جا ذکر خواند معنی اضافت قرآن بایشان از آنجا باشد که مذکّر ایشانست و منزل برایشان و بعضی دگر گفتند مراد بذکر شرف است ما شرف ایشان بایشان آوردیم چنانکه گفت و انّه لذکر لك و لقومك . ای شرف فهم عن ذکرهم معرضون . جز آنست که ایشان اعراض وعدول کنند . ام تسالهم خرجا . یا تو ازایشان خراجی میخواهی یعنی اجرت و مزدی بر این عمل که میکنی از اداء رسالت . ابن کثیر و ابوعمرو و نافع وعاصم خواندند خرجابی الف فخراج ربك خیر بالف و همزه . و کسائی هر دو بالف خواندند . و ابن عامر هر دو بی الف خواند و اصل خرج و خراج هر دو یکی باشد و آن غلّه باشد بر سبیل وظیفه و منه خراج الارض و آنرا نیزضریبه واتاوه خوانند . نصربن شمیل گفت ابو عمرو بن علا را پرسیدم که فرقی هست میان خرج و خراج گفت خراج آن بود که بر تو واجب بود اخراج آن ازمال و خرج آن باشد که تبرع کنی باخراج آن . فخراج ربّك خیر . ای خیره و ثوابه ورزقه آن روزی که خدایتعالی مرا میدهد آنجا و ثوابی که وعده میدهد آنجا مرا آن بهتر است . و هو خیر الرّازقین . و او بهترین روزی دهند گان است . وانّك لتدعوهم الی صراط مستقیم . وتوایشانرا با راه راست میخوانی واین دین اسلام است . و الّذین لایومنون بالاخرة . و آنانکه بقیامت ایمان ندارند از این صراط که ره دین حق است بر میگردند نا کب عادل باشد . یقال نکب عن الحق اذا عدل عنه ومال ومنه الرّیح النکبا . ازاینجا گویند نکبا آن بادرا که نه شمال باشد و نه جنوب و نه صبا و نه دبور . و گفتند بصراط ره بهشت خواست یعنی به بهشت راه نبرند . ولو رحمناهم . واگر بر ایشان رحمت کنیم و کشف این بلا و آفت که با ایشان است از قحط و وبا برداریم . للجّوا فی طغیانهم یعمهون . ایشان لجاج برند وسر درگمراهی و جهالت وتعدی نهند و بعضی دگر گفتند مراد آنست که اگر ما عذاب دوزخ از ایشان کشف کنیم و ایشانرا بادنیا آریم باسر کفر وضلالت شوند چنانکه گفت . ولوردّوا لعادوا لما نهوا عنه . ولقد اخذناهم بالعذاب . ما ایشانرا بعذاب بگرفتیم . فمااستکانوا لربّهم خاشع نشدند خدایرا و تضرع و لابه نکردند . گفتند مراد بعذاب قحط است و وبا و آنکه گفت استکانه طلب سکون باشد که گمان برد که این سین طلبست که در استفعل باشد خطا کرد برای آنکه استکنان استفعل باشد من الکون و استفعل و فعل بیك معنی باشد اینجا کانه قال کان لله لالغیره فخضع له غایة الخضوع وشاید که سین طلب باشد ای طلب ورغب ان یکون لله والمعنی واحد واستفعل از سکون استکن باشد . حتی اذا فتحنا علیهم بابا ذا عذاب شدید . تابر ایشان کشادیم دری خداوند عذاب سخت . عبدالله عباس گفت این در عذاب روز قتل بدر است . مجاهد گفت قحط است . جبّائی گفت عذاب دوزخ است . اذا هم فیه مبلسون . اذا مفاجاة است که بنگری ایشان درآن نومیدباشند آنکه تقریع وملامت کرد ایشان را بتذکر نعمتهاء

خود بر ایشان گفت . وهو الّذی انشاء لکم السمع والابصار والافئدة قلیلا ما تشکرون . او آن
خداست که بیافرید شما را گوشها و چشمها و دلها که آلت شنیدن و دیدن ودانستن است ما
مصدریست ونصب قلیلا بر حالتست در حالی که شما اورا شکر اندك کردید و قلت شکر شما
او را حمل نکرد بر آنکه نعمت از شما باز گیرد . وهو الّذی ذراکم في الارض . اوآن خداست
که شما را آفرید در زمین والذرء الخلق یقال ذرءالله الخلق وبراهم وانشاهم وفطرهم وخلقهم
وابدعهم و ابتدا هم بمعنی والیه تحشرون وحشر شما با او خواهد بود ومرجع ومآب بااوست
در آخرت برای جزا . وهو الّذی یحیی ویمیت . و او آنخداست که احیاء واماتت کند
بمیراند زندگانرا وزنده کند مردگانرا واختلاف شب وروز یعنی آمد و شد ایشان . وگفتند
اختلاف ایشان درلون که این روشن است و آن تاریك اوراست وبفرمان اوست . افلا تعقلون .
عاقل نهاید شما وخرد ندارید باکسی مانید که خرد ندارد از قلّت تفکّر . آنگه گفت این
هیچ نیست . بل قالوا . اینان همین گفتند که آنانکه پیش از اینان بودند . قالوا ائذا متنا .
خاك شویم و استخوان شویم و گوشت ازما بشود و استخوانهاء ما در خاك پوسیده شود
چون خاك . انّا لمبعوثون . مارا برخواهند انگیختن وزنده کردن واین بر سبیل استبعاد گفتند
از آنکه ندیده بودند مرده که زنده شود و اندیشه نکردند که خدایتعالی قادر است بر اختراع
اجسام که آنرا بیافریند لاعن اصل قادر باشد بر اعادت آن از روی قیاس آسانتر بود از ابتداء
آنگه گفت . لقد وعدنا نحن و آباءنا . وعده دادند ما را و پدران مارا این وعده بعث و نشور
من قبل . پیش از این . آنگه چون واقف نشدند بر حقیقت آن گفتند . ان هذا الّا اساطیر
الاوّلین . این نیست الاافسانه پیشینگان یعنی این وعده بعث ونشور فسانه است ای محمّد تو ایشان
را برسبیل احتجاج وتنبیه بگو . لمن الارض ومن فیها . این زمین کراست با هرچه درزمین است
اگر شما دانید ایشان بگویند بهر حال که خدایراست و نتوانند تا اینرا منکر شوند تو
عند آن بجواب ایشان بگو که . افلا تذکرون . پس شما اندیشه نکنید که آنکس که قادر باشد
که زمین با هرچه دراوست بیافریند قادر باشد بر آنکه احیای موتی کند و اعاده کند مردگانرا
پس از آنکه خاك شده باشند . قل من ربّ السموات السّبع و ربّ العرش العظیم . آنگه گفت
بگو ایشانرا که خداوند آسمانهای هفت کیست و خداوند عرش بزرگ . سیقولون . تا ایشان
بگویند . لِلّه . خدایراست . قرائت عامّه لله است بخلاف ظاهر و آنچه ازپس اینست همچنین
لله خواندند . وابو عمرو واهل بصره الله خواندند هردو جای و وجه قرائت ایشان ظاهر است
برای آنکه جواب مطابق سؤال است از آنکه نه در سؤال لام است و نه در جواب و در اوّل
خلاف نکردند برای آنکه در سؤال و جواب لام هست فامّا وجه قرائت قرّا في الموضعین
که در سؤال لام نیست در جواب هست آنست که بر معنی حمل کردند برای آنکه . من
ربّ السّموات و ربّ العرش . معنی آن باشد که لمن السّموات ولمن ولمن العرش لاجرم درجواب
باز آمد که لله و مثله قول القایل لغیره من مولاك فیقول لفلان ای انا الفلان لانه حمله علی المعنی
وهو لمن انت فیقول لفلان و اگر بر لفظ . حمل کند بگوید فلان بی لام و هردو روا باشد

ودر کلام عرب و اشعار ایشان هردو آمد و قال الشّاعر . واعلم انّنی ساکون میّتا اذا صاد النواعج
لالیر . فقال السّائلون لمن حضرتم فقال المجزون لهم وزیر . واگر بر لفظ حمل کردی للوزیر
بایستی بلام یعنی القبر للوزیر ولیکن بر معنی حمل کرد و گفت المیّت وزیر برای آنکه معني لمن
حضرتم آن باشد که من مات فتحضرون له فقال وزیر وقال آخر . علی عکس البیت الاوّل . اذا
قیل من ربّ المزالیف والقری و ربّ الجیاد المجرد قیل لخالد . کانه قال لمن هذه الموضع وهذا
الاشیاء . فقال الخالد وهذا البیت علی وزان الایة فی اللفظ والمعنیٰ . و اخفش گفت لام زیادتست
آنگه گفت در جواب ایشان بگو . افلا تتّقون . از خدا نمی ترسید . قل من بیده ملکوت
کلّ شیٔ . بگو کیست که ملك و ملکوت هرچیز بدست اوست وملکوت فعلوت باشد من الملك
واو وتاء برای مبالغه زیاده کرد و مثله الجبروت والرغبوت والرهبوت . وهو یجیروا . وحمایت
کند وبا جوار و پناه گیرد . ولایجار علیه . وکس براو حمایت نه تواند کردن کیست آنکه
بر این صفت است اگر دانی بگوی . سیقولون لله . بگویند خدایراست . قل فانّی تسحرون .
بگو ایشان را چگونه می فریبند شمارا وقیل معناه فانّی تصرفون شمارا کجا برمیگردانند . بل آتیناهم
بالحق . بل ما حق با ایشان آوردیم . فانّهم لکاذبون . وایشان دروغ میگویند . ما تّخذ الله من ولدٍ
خدای تعالی هیچ فرزند نگرفت و آنچه مشرکان براو گرفتند از اتّخاذ فرزندان از ملائکه دروغ
گفتند وهمچنین جهودان و ترسایان در عزیر و مسیح . و ما کان معه من الهٍ . من زیادتست
برای تاکید نفی وبااو هیچ خدای نبوده است . اذاً . این جواب شرطی محذوفست والتّقدیر .
لو کان معه من اله اذا لذّهب کل اله بما خلق . پس ببردی هرخدای آنچه آفریده بودی . ولعلاّ
بعضهم علی بعض . و بعضی بر بعضی ترفّع و استیلا میجستندی واین معنی دلیل ممانعتست ومتکلمان
آن دلیل از این دو آیت استخراج کردند این آیت و قوله لوکان فیهما آلهة الاّ الله لفسدتا الایة تا
آنکه گفت . سبحان الله عمّا یصفون . منزهست او از آنچه ایشان او را وصف میکنند بآن از
فرزند و همتا و مانند . عالم الغیب . ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر و حفض عن عاصم
عالم الغیب خواندند بجرّ صفةً لقوله سبحان الله و باقی قرّا برفع میم خبراً لمبتداء محذوف ای
هو عالم الغیب والشّهاده و خدایتعالی عالم است پنهان و آشکارا را . فتعالی عمّا یشرکون .
متعالي است و افراشته است از آنکه با او انباز توانگرفت . آنگه خدایتعالی رسول را دعا
بیاموخت علی سبیل الرّغبه فیه والخشوع له والانقطاع الیه . گفت بگو . قل ربّ امّا ترینی
ما یوعدون . بار خدایا اگر با من نمائی آن عذاب که ایشان را بآن وعده کردند یا وعید
بار خدایا مرا در جمله ایشان که ظالمانند مکن یعنی مرا با ایشان عذاب مکن و این آیة
دلیل است برآنکه آنچه دانند که خدایتعالی خواهد کردن لامحاله یا نخواهد کردن ازو خواهند
بدعای برسبیل خشوع وخضوع وتعبّد چه اگر رسول این دعا کردی و اگرنه خدایتعالي او را در
جمله کافران هلاك نکردی که این یا ظالمی کند یا جاهل . و انّا علی ان نریك ما نعدهم

لقادرون . آنکه گفت ما قادریم و توانیم که با تو نمائیم آنچه ایشانرا بآن وعید میکنیم از عذاب و هلاك یعنی تعجیل کنیم تا تو بینی ولیکن برای مصلحت تکلیف را تأخیر کردیم تا قیامت . آنکه رسول را گفت تو دفع سیئه بچیزی کن که نکوتر باشد یعنی جواب ایشان و مدافعه با ایشان و منازعة با کافران برنکوتر وجهی کن یعنی چون ایشان سخنهاء منکر گویند تو در برابر آن حجّت گوي و مواعظه کن تا باشد که ایشانرا صرف کند بر وجه لطف از آنچه میکنند و میگویند تا بحقّ ایشان برسم وجزا و سزا در کنار ایشان کنم آنکه رسول علیه السلام را گفت و او را دعا و تضرّع بیاموخت . ربّ اعوذ بك من همزات الشیاطین . من پناه با تو میدهم از اشارت و وسوسه شیاطین و دیوان و اصل الهمز الضّرب و الدفع ومنه المهماز للحدید فی اسفل الخف برای آنکه بر چهار پای زنند و الهمز و الغمز و الرّمز نظایر جز که همز سختر باشد و غمز آسانتر و رمز از هر دو کمتر . و اعوذ بك ربّ ان یحضرون . و بار خدا یا پناه با تو میدهم ازآنکه شیاطین بر من حاضر آیند ومرا وسواس و اغوا کنند و از حق مشغول گردانند مرا . حتّی اذا جاء احدهم الموت قال ربّ ارجعون . تا آنکه که حاضر آید یکی از ایشانرا مرك گوید ربّ بار خدای من مرا با دنیا بری و باز گذاری یعنی ربّ ارجعون الي الحیوة اینمعنی در در مرك گوید اگر گویند چگونه گفت ربّ ارجعون خطاب با خداست و او یکیست و این ضمیر جمع چراست گوئیم دو وجه گفتند در این یکی آنکه جمع بر سبیل تعظیم کرد حملا علی قوله . انا انزلنا و انّا اوحینا و انّا ارسلنا و غیر ذالك و وجهی دیگر آنکه دعا خدایراست و ارجعون خطاب با فرشتگان است ایشان جمع باشند . لعلّی اعمل صالحا فیما ترکت . تا همانا من عمل صالح کنم در اینکه رها کرده ام و تلافی کنم از تفریط را که کرده ام کلاّ کلمه زجر و ردعست یعنی حاشا و هرگز نباشد . انّها کلمة . و قیل معناه حقّا انّها کلمه قسم است وانّ جواب او یعنی حقا که این کلمتی است که او میگوید بزبان و آنرا حقیقتی نیست و انها ضمیر کلمه است ضمیر قبل الذّکر علی شریطه التفسیر . و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون . واز پیش ایشان برزخی است تا بروز قیامت که ایشانرا حشر کنند و بر انگیزند وبیانکردیم که وراء دو معنی دارد یکی خلف ویکی قدام و این بمعنی قدام است قال الشاعر . الیس وراى ان تراخت منیّتی لزوم العصا یحني علّي - الاصابع . و برزخ حاجب و مانع باشد . قال الله تعالی . بینهما برزخ لایبغیان . یعنی مانعی باشد ایشان را از رجوع که مصلحت اقتضا نکند رجوع ایشانرا با دنیا . این قول مجاهد است. عبدالله عبّاس گفت حجاب باشد . سدی گفت اجل باشد . قتاده گفت بقیه دنیا است . ابن زید گفت این مدّت که از میان مرك و بعث باشد . ابو امامه گفت مرادگور است وگفتند امهال باشد . روایت کردند از رسول علیه السلام که او گفت چون مؤمن فرشتگان مرك را به بیند او را گویند اختیار کنی تا تو را باز گذاریم تا با دنیا روی برطریق امتحان گوید نه که دنیا سرای بلا و محنت است بل قدوماً الی الله . بل خواهم تا قدوم من برخدای باشد

و امّا چون کافر فرشتگان را بیند گوید . ربّ ارجعون الایة واین خبر قوت قول آنکس باشد که گفت خطاب با فرشتگان است . فاذا نفخ فی الصّور فلا انساب بینهم الایة . چونکه صور درد مند در میان ایشان نسب نباشد یعنی در قیامت به نسب فخر نیارند چنانکه در دنیا . ولا یتسائلون . و یکدیگر را نپرسند . ابو العالیه گفت این مانند آنست که گفت . ولا یسئل حمیم حمیماً . ابن جریح گفت معنی آنست که در قیامت کس به نسب چیزی نخواهد وتوسّل نکند خویشان بیکدیگر از جهت نسب و قرابت و خلاف کردند درآنکه مراد بآیت کدام نفخه است . عبدالله عباس گفت این نفخ اوّل باشد که وصعق من فی السّموات و من فی الارض عند انحال فلا انساب بینهم یومئذ و لایتسائلون . امّا روز قیامت آن که ثمّ نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون و اقبل بعضهم علي بعض یتسائلون . یعنی در نفخه اوّل یکدیگر را نپرسند و در دوّم یکدیگر را پرسند تا در آیات مناقضه نباشد . عبدالله مسعود گفت این درنفخه باز پسین باشد در قیامت زاذان گفت در نزدیك عبدالله مسعود شدم جماعتی توانگر در پیش او بودند با جامهای خز و بردهای یمنی میخواستم که برآوردم مرا تمکین نکردند من گفتم ای عبدالله مسعود این برای آنست که من مردی اعجمی ام مرا دور کردۀ واینها را نزدیك مرا گفت پیشتر آی و مرا بَرِ خود بنشاند چنانکه میان من و او کس نبود آنکه گفت چون روز قیامت باشد خدایتعالی بفرماید تا دست بنده و پرستار گیرند و منادی براو ندا کند علی رؤس الاشهاد هذا فلان بن فلان . این فلان است پسر فلان هرکس را که پیش او حقّی هست بیائید ومطالبه کنید اصحاب حقوق که براو حق دارند شادمانه شوند تا زن بیاید و در شوهر آویزد و برادر در برادر وپدر در فرزند آنکه برخوانند فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتسائلون خدایتعالی گوید حقّ اینان بده گوید بار خدأیا از کجا آرم دنیا رفت و مال دنیا فانی شد و مرا چیزی نیست که بایشان بدهم خدایتعالی گوید از ثواب و اعمال او بگیرید و باصحاب حقوق دهید بمقدار حقّ ایشان تاخوشنود شوند . آنچه او را باشند بگیرند و بمدّعیان حقها دهند اگر او را مثقال حبة من خردل حسنتی بماند خدایتعالی او را مضاعف کند وبآن ببهشت برد اورا آنکه برخواند . ان الله لا یظلم مثقال ذرّة وان یکن حسنة ضاعفنا و نوّف من لدّنا اجراً عظیما . وا گر بنده شقی باشد فرشتگان گویند بار خدایا او را عملی نیست یا عملی نماند او را بمقدار آنکه در برابر این حق ایشان افتد گوید گناهان ایشان بگیرید و برو نهید واو را بگناه خود و ایشان بدوزخ برید این قول اصحاب حدیثی است و مذهب اصحاب اخبار امّا آنچه مذهب محقّقان است آنست که ثواب عمل کس بکس ندهند و بگناه کس کس را نگیرند لقوله . ولا تزروا زرة وزر اخری و قوله فمن یعمل مثقال ذرّة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرّة شرّاً یره . و قوله ان الله لا یظلم الناس شیئا ومانند اینها که قرآن بآن مشحونست و مانند این آیت ها وبجز واحد ظاهر این آیات محکم رها نتوانکردن امّا اصحاب مظالم که مردمانرا برایشان حقی باشد خدایتعالی از عوض این ظالمان ایشان را خوشنود کند و آنکه ایشانرا ثواب اعمال . گفتند این انتصاف که تا باشد باعواض آلام باشد

میان ایشان اگر گویند چه گوئید اگر اعواض ایشان بآن وفا نکند گوئیم خدایتعالی تمکین ظالم
نکند از ظلم الاّ آنکه داند او را چندانی عوض ثابت حاصل مستحقّ هست که بمظلوم شاید دادن
و مذهب ابوالقاسم بلخی آنست که خدای تمکین کند چون داند که در قیامت بماند آن برو
تفضیل خواهد کردن که مقابله توانکرد . ابوهاشم گفت این مذهب معتمد نیست برای آنکه
تفضّل واجب نیست و انتصاف واجبست و واجب نشاید که موقوف بود برنا واجب خدای آنکه
تمکین کند که داند که او را چندانی زندگانی خواهد بودن که چندانی الم باو رسد که اوچندانی
عوض را مستحق شود که با مظلوم تواند او . گوئیم او را که این مذهب باطل است بآنچه
مذهب ابوالقاسم بآن باطل کردی برای آنکه چنانکه تفضّل واجب نیست برخدای اگر نکنداورا
باشد و انتصاف نا کرده بماند اینجا نیز بتقیه واجب نیست و خدایراست که نکند وانتصاف نا کرده
بماند پس درست در این باب مذهب مرتضی است رحمة الله علیه که خدایتعالی هیچ ظالمرا تمکین نکند
از ظلم الاّ آنکه که او را چندان عوض باشد ثابت مستحق که در حال انتصاف توانکردن میان
ظالم و مظلوم . فمن ثقلت موازینه . هر کس که او را ترازوی حسناتش گران بود یعنی هر کس
که او را حسناتش بسیار بود چنانکه از روی مثل در ترازوی نهند ترازو بآن گران شود .
فاولٓئك هم المفلحون . ایشان ظفر یافتگان و رستگاران باشند . و من خفّت موازینه . و
هر کس که برعکس این ترازوی حسناتش سبك باشد . فاولٓئك الّذین خسروا انفسهم . ایشان
آنان باشند که بخویشتن زیان کرده باشند یعنی نقصان حظّ خود کرده باشند از ثواب و اصل
خسران نقصان بود . فی جهنم خالدون . در دوزخ همیشه باشند . و تلفح وجوههم النار .
آتش رویهای ایشان میسوزد و لفح سوختن باشد . وهم فیها کالحون . و ایشان دردوزخ ترش
روی باشند . این قول عبدالله عباس است . بعضی دیگر گفتند که کلوح آن باشد که لبها از
دندانها باز شود چنانکه دندانها پدید آید . عبدالله مسعود را گفتند کلوح چه باشد گفت سر
گوسفند بریان کرده دیده باشی دندانها پیدا شده همچنان باشد . قال الاعشی . وله المقدم لا
مثل له ساعه الشّدق عن الناب کلح . ابوالهشیم روایت کرد از ابو سعید خُدَری که رسول
علیه السّلام گفت در این آیة و هو قوله . تلفح وجوههم النار . چون آتش باو رسد لب
زَبرین اوبر بالا جهد چنانکه بمیان سرش رسد ولب زیرین چندانکه بنافش رسد . قوله .
الم تکن . در کلام محذوفی والتّقدیر یقال لهم عند آنحال ایشان را گویند نه آیات
ما بر شما خواندند وشما بآن تکذیب میکردید و دروغ میداشتید ایشان بجواب گویند
ربنا غلبت علینا شقوتنا . کوفیان جز عاصم خواندند شقاوتنا بفتح شین و الف و باقی
قرّاء شقوتنا بکسر شین بی الف . بار خدایا شقاوت ما برما غالب شد و شقاوت
مضرّتی باشد که بعاقبت برسد و سعادت منفعتی باشد که بعاقبت برسد و آنکس که اودر
رنج عظیم باشد از بیماری وجز آن گویند شقیٌّ بکذا وانکس که از کسی منتفع شود بچیزی گویند

سعید است باو . قال . و انّی شقیّ باللّئام ولایری شقیّاً بهم الاّ کریم الشّمایل . وقال آخر .
تشقی اناس و تشقی آخرون بهم و یسعدالله اقواما باقوام . و معصیت را شقاوت برای آن
خواند که عاقبت آن دوزخ باشد و عقاب آن . بعضی دیگر گفتند مراد بشقاوت آن عذابست
که ایشان در آن باشند . وکنّا قوما ضالّین . و ما در دار دنیا گروهی بودیم از راه راست
گم شده و باز مانده آنکه در دعا و تمنّا محال گیرند و گویند . ربّنا اخرجنا منها . بارخدایا
ما را از این دوزخ بیرون آر و با دنیابر اگر ما بر سر معصیت و نافرمانی شویم پس ما ظالم
باشیم و با آنکه این گویند روا باشد که اگر ایشانرا با دنیا آرند با سر معصیت شوند برای آنکه
شهوت عاجل باشد و مهلت در پیش باشد و بانواعی غرور مغرّ باشند و ملجأ نباشند بآنچه
کنند از آنجا گفت . ولو ردّوا لعادوا لما نهوا عنه . و حسن بصری گفت این آخر کلام
دوزخیان باشد نیز از پس این تمکین نکنند ایشانرا از سخن گفتن بل گویند . اخسؤا فیها .
دور شوید دردوزخ و قول العرب . خسأت الکلب ای قلت له اخساء ای ابعد کما بعدغیرك من الکلاب .
یعنی دور شو چنانکه سگان دیگر دورند و منه قوله . کونوا قردةً خاسئین والخسأ الابعاد بمکروه
چنان مینماید که این فعل هم لازم است هم متعدی ولا تکلمون و بامن سخن مگوئید گفتند
این بر سبیل اذلال و اهانت باشد و مبالغه درمکروه و بعضی دیگر گفتند معنی آن است که دراین
باب سخن مگوئید که این مسموع نخواهد بود و عذاب از شما مدفوع و مرفوع نخواهد بودن
انّه کان فریق من عبادی یقولون . هاء انّه ضمیرشان و امر است که شان و امر چنان افتاد
که گروهی از بندگان من در دار دنیا میگفتند در وقت دعا و تضرّع . ربّنا . بار خدایا ما
ایمان آوردیم بیامرز مارا و برما رحمت کن و تو بهترین رحمت کنندگانی شما که کافرانیدایشان
را باین گفتار سخریت گرفتید و بر ایشان استهزاء کردید تا بحدّی رسانیدید که از استهزاء
بایشان از یاد شما ببردند ذکر من . یعنی ذکر من فراموش کردید بآن سبب آنکه برای آنکه
نسیان بذکر خدای عند سخریّت بایشان بود و اشتغال بآن نسیان آنرا حوالت با مؤمنان کرد
بوقوع ذلك عند سخریّة منهم والاستهزاء بهم چنانکه گفت در سوره فاذا ما انزلت سورة فمنهم
من یقول ایّکم زادته هذه ایمانا ای هذه السّوره ایمانا . فامّا الّذین آمنوا فزادتهم ایمانا وهم
یستبشرون . وامّا الّذین کفروا فزادتهم رجساً الی رجسهم الایه . گفت سورت مؤمنانرا ایمان
بیفزود و کافرانرا کفر یعنی مؤمنان عند نزول سوره ایمان بیفزودند و کافران کفر ولیکن بر
توسع حوالت بر سورة کرد و مانند این بسیار است . و کنتم منهم یضحکون . واز ایشان و
دعا و گفتار وتضرّع ایشان میخندید . کوفیان خواندند مگر عاصم . سخریّاً . بضمّ سین اینجا
و در . ص . وباقی قرّاء هر دوجا بکسر سین خواندند . خلیل وسیبویه گفتند هما لغتان
بمعنی نحو . دری و دری ولجی و لجی و کرسی و کرسی . کسائی و فرّاء گفتند میان ایشان
فرق است و آن آنست که چون بکسر گوئی معنی استهزاء باشد از گفتار و چون بضمّ گوئی
معنی تسخیر و تذلیل و استبعاد باشد . انّی جزیتهم الیوم بما صبروا . من جزا دادم ایشانرا

یعنی مؤمنانرا و جزا در مقابله عمل باشد بآنچه مستحق باشد از ثواب یا عقاب و قوله بما وما
مصدر است ای بصبرهم . انّهم هم الفائزون ، حمزه و کسائی خواندند انّهم بکسر الالف علی -
الاستیناف و باقی قرّاء خواندند انّهم بفتح الف تعلیقاً بالجزاء ای جزیتهم الیوم الفوز بالجنّه .
گفت من ایشان را برای آن صبر که برای من کردند بر بلا و محنت شما رستگاری دادم ایشانرا
و ظفر ببهشت . قال کم لبثتم فی الارض . گوید خدای تعالی آن کافرانرا که شما چند گاه در
زمین مقام کردید . درین خلاف کردند که مراد از مقام در زمین چیست . بعضی گفتند مدّت
مقام ایشان خواست در دار دنیا ایشان جواب دهند که . یوماً او بعض یوم . روزی یا بهری
از روزی . فسئل العادّین . از شمار کنان پرس سؤال کردند برین قول چگونه گویند ما در دنیا
روزی بودیم یا بهری از روزی . از این دو جواب گفتند یکی آنکه خدایتعالی از یاد ایشان
برد که چندگاه در دنیا بودند و یا از شدّت عذاب مدّت مقام در دنیا فراموش کنند و گفتند
این برای استذلال و استحقار گویند یعنی پس مقام نبود مارا در دنیا باضافة بمالایتناهی . و گفتند
مراد مقام ایشانست در گور و ایشانرا گویند چندگاهست تا شما در شکم زمینید ایشان ازآنجا
که مرده باشند و ندانند گویند . یوماً او بعض یوم فسئل العادّین الایة . این از شمارندگان
پرس و گفتند مراد آنست فسئل الملائکة این معنی از فرشتگان پرس که ایشان حصر اعمال
بندگان دانند . حمزه و کسائی خواندند . قل کم لبثتم وقل ان لبثتم . در هردوجای بر صیغه
امر و در مصاحف ایشان بی الف است و باقی قرّا قال خواندند با الف مگر ابن کثیر که اوّل
قال خواند بر خبر و دوّم بر امر . قال ان لبثتم . خدای گوید ایشانرا که شما مقام نکردید
مگر اندکی اگر دانید و بر قرائت آنانکه قل خواندند معنی آن باشد که یا محمّد بگو یا خطاب با
ملائکه باشد و جواب همچنین حوالت با اینان باشد . افحسبتم . آنکه خطاب کرد با جملهٔ
خلقان گفت شما پنداشتید که ما شما را ببازی آفریدیم . سیبویه گفت نصب عبثاً بر
مصدر است و التّقدیر . عابثین ابو عبیده گفت صفت مصدری محذوف است ای خلقا عبثا .
بعضی دیگر گفتند بر مفعول له است و این بهتر است . و انّکم الینا لاترجعون . و شما
را با ما نخواهند آوردن و در خبر است که امیر المؤمنین علیه السلام در بعضی خطب خود
گفت . ایّها النّاس اتّقوالله فما خلق امرءاً عبثا فیلهو و لا اهمل سدی فیلغوا . گفت ای
مردمان از خدا بترسید که هیچکس را بهرزه نیافرید تا بازی کند و فرو نگذاشتند تا محال
گوید . اوزاعی گفت شنیدم که خدایرا فرشته ایست که میگوید هر روز . الالیت الخلق لم
یخلقوا . ای کاشکی تا خلقان را نیافریده بودندی و ای کاشکی چون اینان را بیافریدند
بدانستندی که ایشان را بچه کار آفریده اند تا اندیشه کردندی که ایشان چه می کنند و
در میان چه اند امّا اختلاف علماء در آنکه غرض خدای تعالی در خلق عالم چه
بود و آنچه روایت کردند که عالم برای محمّد و آل محمّد آفرید و همه خلقان در وجود
بر ایشان طفیل اند و حدیث آدم علیه السلام و آنکه خدای تعالی او را گفت .

لولا هم لما خلقتك . اگر نه ایشانند تو را نیافریدمی . این بر سبیل ابانت فضل و مبالغت
منقبت ایشان است و درست آنستکه خدای تعالی خلقانرا برای نعمت برایشان آفرید چه غرض
او در خلق جمادات نفع احیا است و غرض او در خلق احیاء نفع مکلّفانست عاجلا و آجلا تا
در بهری نظر کنند و به بهری منتفع شوند وتحصیل معارف کنند وبآن مستحقّ ثواب شوند .
محمّد بن خالد البرقی روایت کرد از پدرش از محمد بن ابی نصر که از صادق علیه السلام پرسیدند
که خدایتعالی خلقانرا چرا آفرید گفت برای آنکه تا نعمتها که در لم یزل مقدور او بود
اظهار کند خلقانرا در لایزال و افاضه احسان خود برایشان آنکه گفت . انّ الله تعالی
خلق الخلق و کان غنیّا عن خلقهم لم یخلقهم لجرّ منفعة ولا لدفع مضّره ولکن خلقهم واحسن
الیهم و ارسل الیهم الرّسل لیفصلوا بین الحقّ و الباطل فمن احسن کافاه بالجنّة و من اساء
کافاه بالنّار . گفت خدایتعالی خلقانرا بیافرید و از ایشان مستغنی بود نه برای جرّ منفعتی
آفرید ایشانر و نه برای دفع مضرّتی و پیغمبران فرستاد بایشان و بیان حلال و حرام کرد
ایشانرا تا فصل وتمیز کند میان حق و باطل وهر که احسان کند او را مکافات کند ببهشت
و هر که اسائت کند او را مکافات کند بدوزخ . محمّد بن علی الترّمدی گفت خدایتعالی خلقانرا
برای عبادت آفرید تا او را پرستند و او ثواب دهد ایشانرا بر آن اگر عبادت او کنند امروز
بندگانی باشند آزاد کرام و فردا آزادانی باشند پادشاه و در دار السلام و اگر امروز عبادت
او رها کنند بندگانی گریخته سفله لئام باشند و فردا بندگانی در بند و زندان در میان اطباق
و نیران وامّا قوله . و ما خلقت الجنّ والانس الاّ لیعبدون . بر حقیقت غرض خدایتعالی نه
رنج و مکلّفاتست غرض او آنست که از این عبادت بمنزلتی رسند که ممکن نیست و در حکمت
نیکو نیست ایشانرا بآن نعمت رسانیدن الاّ از آن طریق چنانکه در کتب اصول بیانکرده است
که خدایتعالی خواست تا آنچه بمکلّفان دهد در بهشت بر سبیل استحقاق دهد مقرون بتعظیم
و بتجبیل ودر حکمت نیکو نباشد تا مستحقّ را تعظیم کردن پس تکلیف کرد ایشانرا تا بتحمّل
آن مستحق شدند تا آن نعمت بر بلیقتر وجهی برساند و این از غایت کرم اوست تعالی آنکه
ثناء خود گفت تا ما را بیاموزد که براوچگونه ثنا باید گفتن گفت . فتعالی الله الملك الحق .
بلند قدر است خدای تعالی و او پادشاهی است بدرستی و راستی . لا اله الاّ هو . جزاوخدای
نیست و او خداوند عرش کریمست و مراد بکریم در آیت مکرّم و معظم است . ومن یدع
مع الله الهاً اخر لابرهان له . گفت هرکس که او با خدای خدائی را خواند که او را برآن
حجّتی و برهانی نباشد حساب و شما را وبنزدیك خدای باشد و معنی آنست که هرکس که این
معنی کند خود او را برهان و حجّت نباشد مثله قوله . یقتلون الانبیاء بغیر حق . و کشتن
پیغمبران جز بغیر حق نباشد و مثله قول الشّاعر . علی لاحب لا یهتدی بمنارة ای لامنارة
هناك فیهتدی به . و اینرا و اخوات او را شرحی تمام رفته است وجهی ندارد اعاده کردن .
انّه لا یفلح الکافرون . که شان وکار چنانست که کافرانرا فلاح و ظفر و بقا نباشد آنکه رسول

و امّت او را دعا آموخت گفت . و قل ربّ اغفر وارحم وانت خير الرّاحمين . بگو بار خدایا بیامرز و ببخشای و تو بهترین بخشایندگانی چه بخشایش همه از بخشایش تواست و هر که بخشاید منت نهد و بخشایش تو بی منت باشد . حبش بن عبدالله الصمعانی گفت که عبدالله مسعود یکروز بمبتلائی بگذشت بر او رفت و این آیات من قوله . افحسبتم انّما خلقنا کم عبثا تا بآخر سوره. در گوش او خواند نیك شد و برپای خاست . رسول علیه السّلام گفت چه خواندی در گوش او گفت این آیتها رسول علیه السّلام گفت بآنخدای که جان من بامر اوست اگر بنده از سر یقین و ایمان این بر کوه خواند از جای بشود .

سورة النور . بدانکه این سوره مدنی است بلاخلاف و شصت و چهار آیتست در کوفی و بصری شصت و دو در مدنی و هزار و سیصد و بیست و شش کلمه است و پنجهزار و ششصد و هشتاد حرف است . و روایت است از ابو امامه از ابّی کعب که گفت پیغمبر علیه السّلام گفت هر که او سورة النور بخواند خدایتعالی او را بعدد هر مؤمني که بود و باشد از گذشتگان و آیندگان ده حسنه بنویسد . هشّام بن عروه از عایشه روایت کرد که رسول علیه السلام گفت زنان را بر غرفها منشانید و ایشان را نوشتن میاموزید دوك رشتن بیاموزید و سوره نور .